لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم امید تکفیر
ذنوب و تستیر عیوب برحمت واسعهٔ الهی داشته و مایهٔ رجای عفو از این آیت وافی هدایت اندوخته حیدر علی
فیض آبادی اعطاه الله تعالی فی الدنیا النفس اللوامة و تجاوز عن جرائمه یوم القیامة لیشتغل
بعیوب نفسه و جعل غده خیرا من امسه ابن صفوة الحفاظ والعابدین شیخ
محمد حسن ابن قدوة العارفین شیخ محمد ذاکر ابن اسوة الواصلین شیخ عبد القادر دهلوی الطفهم الله سبحانه
بالاعادة و اکرمهم بالحسنی و زیادة که یکی از احباب صداقت انتساب که شب و روز غم دین
میخورد و از رواج تشیع محدث در ضیق صدر و ارتعاد قلب جگر گرفتار میبود رساله امام المتشیعین نظام
المتکلمین بحر محیط فطانت و هوشیاری نهر عمیق بلاغت و حق گذاری رئیس علمای عالی شان سبحان علی خان
جنبه الله تعالی عن فساد اعتقاداته و بصره ببطلان خیالاته و هفواته که در تالیف
سنه یکهزار و دو صد و چهل و هفت از هجرت البشیر النذیر شفیع محشر صلی الله علیه و آله و سلم بذریعهٔ بعضی از اصدقای
ایمانی او بهم رسانیده روزی پیش ننگ بکونات آورد و صفحه چند از تمهید و تقریرش در حدیث صحابی بر مسامع احقر العباد
رسانیده مسمع این شد که هر چند بقدر فهم و دانش خود آن اوراق را بر اخص الانفس و آفاق گزرانید چون
اشتیاق از حد گذشت و شوق صادقش زیاده از سابق متحقق گشت جز قبول چاره ندیدم و از
مهام اوراد چند هفته فارغ کردم تن بعد از تحصیل کتب منطق و حکمت مثل شرح مطالع و میبذی
اعراض نموده رسایل دیگر بوسیله اولیای مؤلف بدست آورده بنظر غور و امعان نزد بعضی همیدان مطالعه کرده
بدامن حقیر زد و پای اصرار بر زمین الحاح فشرد که اکنون منتهای آرزو همین است که جواب این معضلات که
ناخن بدلها می زند و بملاحظهٔ آن مانند بید برخود میلرزم و از ضلالات و لغزش عوام که بحقایق نمی رسند
بغایت میترسم مطمئن شوم عونا لاهل الحق و کلاء الانصاف و صونا لعقائدهم عن الزیغ و ...
عنان اهتمام عزیمت را بانجاح مرامش منعطف ساختم المنة لله تعالی که بسی بیامد که در خاطرش بار داد تطبیق رسوخ
تمام یافت که آنچه مؤلف رساله صوفیه خیالیه خویش را به پیرایهٔ اشکالات آراسته مانند مصنفات و مؤلفات

قدم بارند همین همه اجس نفسانی و وساوس ظلمانی پیش نیست بیشتر بر اصرار و استبداد در ابطال بالغه اسعت دیار
دیگر دست بدامن اقل مخلوقات آویخت که رساله الطین ها که مولف بکمال شد و مدون نوشته چنان نیرو زبر یاد کرد
که جز ما اهل حضرت و ذکا بعد از دیدن آن برد رسایل دیگر قادر شوند بلکه در ابحاث شیعه و سنی هر گونه
توانائی پاینده ذخیره برای بر دراین مذهب تحدث اصولا و فروعا بی کلفت بدست آرند و در زمره
معاصرین تذکاری و متاخرین یادگاری باشد و هر کس بعد از ادراک حقیقت آن معتقد و جازم نماید
که متبحرین امامیه که در بحث و مطاعن خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین آب در جگر داشتند و آتش بجهان
میزنند و بیاوه درائی و سخن سرائی می پردازند اگر بوادی رجعت قدم نهند و داد جدل و جدال دهند
جز خیبت و خسران و بی نصیبی و خذلان چیزی دیگر بدست نیارند و حدیث الحوض بسبب کثرت خوض ایشان
شان مثل طوفان بحر خونخوار شود و مانند تلاطم امواج دریای زخار نمودار و هر یکی از اکارم قدما و اکابر متاخرین
مصداق وحال بینهما الموج فکان من المغرقین بلکه جمیع تشنیعات مولف در باره
ملازمین جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین علی الاولین و آخرین بعذاب و وبال عقاب
و نکال منقلب گردد و بکمال اطمینان قلب بدانند و بعین الیقین ببینند که مذهب اهل سنت در تحقیق و تنقیح این ابحاث
و امثالش مانند سفینه حضرت نوح علیه السلام است که من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق هر چند قلت
فرصت و کثرت مشاغل لا یعنی و موانع وقتی را که تفصیل ذکرش بخوف طول کلام ناملائم عند ابحاث اصل العلم
هست بار بار یاد کردم گوش ننهاد و اصرار و الحاح را چندان بعمل آورد که خارج از احصار نداد و قرطاس خواند بود
آخر بعد از تضرع و زاری بدرگاه باری حسبة لله تعالی و تائید الله خیر الوری علیه و آله الصلوات من الملک
الاعلی تحریر این کتاب شروع نمودم چون مولف رسائل تعریضات و ابهامات ملکه تیز زبانی الی ملوی را
در حق بعضی از امهات المومنین و خلفای راشدین و اعوان و انصار ایشان گروه تابعین و علمای کاملین امت
مصطفوی صلی الله علیه و آله و رضی الله عنهم اجمعین از حد گذرانیده بود و آن جبلت ایمانی از زخ و سم
ظریفی برنگ الملح فی الطعام می شمرد الحاف و اقتراح را در این باب تمام سایند لا جرم جهت

عباد کتاب خود را بایراد براهین تحقیقی و الزامی و قلب تمامی عبارات و اعتراضات مؤلف تحفه
فن ظرافت و حکایات مضحکات و نقول مضحکات مرصع نمودم تا انتقام بخوبی رود و بدو جوانان مزاج
اندیشه ظرافت پیشه را هم رغبتی بمطالعه آن پدید آید برین جراحت جراحتی از حافظان اسرار دیاران
وفادار که شوق کلام و سر راست نشد احدی از اهل فضول بوالهوسی خود در لباس محصلین آمد بجمع
زخارف تمویهی گرانید واقف نگشت هرگاه کتاب بانتشار رسید گروه اول بکمال رغبت وجد تمام بخواستند
که مضامین آن بپاس ظهور در آید و از نهانخانه بطون بعالم شهود بروز نماید فاقد الاستعداد که صمت و
سکوت شیوه اوست و بدین تمام اظهار این کتاب را مناسب وقت ندانست بزجر و تهدید پیش می آید تا آنکه
یکسال و چند ماه جزئیات کتاب بکلیت انجامید و بعنایت ایزدی باختتام رسید در بین وقت احتجاج
شان که این راز بر ملا افتد و اوراق تالیف با نجمن مؤلف فرستاده شود از حد تجاوز کرد و القصه یکی از
طائفه ثانی بعضی از مطالب را که تعلق بخطای مؤلف در باره تخطئه امام المحدثین محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله
علیه داشت بانی بعضی از اصدقای جنانی شنید بی آنکه اطلاعی بر رساله مؤلف بهم رساند و معلوم کند که
از چندی تمامی مزخرفات او را تدارک واجبی نموده اند آن تقریر را وسیله اظهار خیرخواهی مشتبه
بعنوانیکه سامعین را الیقین راسخ بتقرر او حاصل آید بنحو منقش رسانید و در باطن بخطای خود معترف شد وازان
روز باره دیگر همت بمحو اثبات برگماشت حتی که مجتهدین شان و دیگر علمای شیعیان هم بتکرار ملاحظه آن
رنج و تعبها کشیدند با جواب گفتم که کتاب است خواص و عوام چنانکه تمنا می کنند مستدل گردد و لیکن
دولتش بسیاری از هفوات او را محو خواهند کرد و مضامین جدید بفکر صائب خواهند رسانید و نهار تخطئه
مرا بخویش راقم از تحریر خواهند نمود و سامعین بناظر بجز اشتباهی پیدا خواهد شد که شاید از طغیان اقلام ناسخین این اجعال
افتاده لهذا پیش بینی و عاقبت اندیشی مقتضی آنست که چندی نگاه دارم و باهل فضول هرگز ننمایم بعد از
شهرت سائلش این کتاب خبردار شدم از آن بزرگ سائلم و گویم که این همان سنگ است که بر سر من زده بود و حالا
درین امر باید کوشید که یکی بواسطه دیگری بمؤلف رسانند که زندگی بعد باشد الشاید در طبع

تالیفات خویش فراوان عجلت باید کرد باری این رای از رین را پسند کردند و دانستند که سعی کثیر
بابت جب ظهور کتاب مانند آفتاب است وایشان بخیال فقیر بلکه آن مردم نیز مرتسم شد که هر چند حضرت
مؤلف بنا بر حسن اخلاق و بربی ایتصال نشود و بملاحظه کتاب غیظ و غضبش هم در نگیرد بلکه بنا بر عواطف صاف
ستام فیض اقتباس از وی دلش بغبار نجابذیرد لیکن از فرزندانش کی وتیره پدر بزرگوار خود دراز
دست داده بحکم عصبیت و جهل در بر هم زنی ناموس مردم افتادند هر چند باید بود مبادا نائره فتنه
درین زمان که عامه وقت اخص عیوب بمقتضای الناس علی دین ملوکهم منتسب اند بلند شود و زبانها
باب تدبیر فرو بستیند مع هذا بعضی از سرآمد صوفیه صافیه قدس اسرارهم این خاکسار را بمناظره
علم الهدی امامیه امام اعظم اثنا عشریه رئیس المجتهدین انیس المقلدین کاشف الغمه عارف الاصول
المهمه نائب مناب صاحب الزمان مولوی سید محمد مستغنی از توصیف و بیان که خود جناب فاضل حائری
والد ماجدش علی فی المقامع الحیدریه و آئینه حق نما قضای این خط المنوده بتعریف او میفرماید شعر تنها
ملایک ثنا خوان او * که جن و بشر جمله قربان او * حفظه الله تعالی و اوزاره و کثر اتباعه و انصاره
بعد از الحاح که مزیدی بران متخیل نباشد و تفصیلش در دفاتر نگنجد متوجه گردانیدند و باعث بران شدند که
مجلدی ضخیم درین امر خاص فراهم آمد امید از میامن توفیق سماوی تائید ازلی آنکه چنانچه آن مجلد ضخیم از مطبوع
خاصه و عامه ساخته بطبع هم در آرد و اهل خلاف را از اموریکه بر اصول شان در باره حضرت خامس
آل عبا علیه التحیه والثنا لازم می آید و عبارات از تعبیر آن بعجز می گراید اجتناب کلی عطا فرماید ربنا
تقبل منا انک انت السمیع العلیم الغرض بتحریض بعضی طبع رسائل بطبع مؤلف قرار یافت
باز به بعضی از وجوه تاخیری و تقصیری رفت تا در سال یکهزار و دوصد و پنجاه و دو از سنین هجری
پیرایه ختم در بر گرفت و رتبه تقدم بالشرف برای رساله حدیث الحوض مسلم گشت چون رسائل بدین
هیئت مجموعی ترتیب یافت و تقسیم آن بمردم از نزدیک و دور شروع گردید کسی را از اهل حق نیز اگر
میسر شود که فکر جواب باید کرد یعنی اول از رسائل خصوصاً رساله اولی که بملحقات هم تائید یافته

چنان متین و استوار است که کسی را مجال گفتگو دران باقی نیست تا عملاً و ازهل من مبارز از در
و دیوارش بلندی میگرفت و غلغلۂ افتخار اولیائی دولتش از حضیض زمین با وج آسمان میرسید که ناگاه سخن سنج
نکته دانی لطف بخیر خواهی و غیرت ایمانی این واقعه را نزد میسر دریا دلی عالی فطرت بلند همت شهسوار مضمار
شجاعت و شیر بیشۂ میدان بسالت و دلیر محیط دایره دانش و فن کابر کرم بحر عطا کما قال بعض
الشعراء شعر بشمار ند اگر داده یک روزه او + روز و او آید و آن داده نیاید بشمار + اعنی حسام الدوله
فقیر محمد خان بهادر تهور جنگ لازالت رایات حشمته مرفوعة و عمارات دولة
اعدائه مقلوعة که شمردن اوصاف جمیل و اخلاق جمیل ورا کتابی باید دراز و دفتری
باید بس طویل پس بالضروره بر دعای او بر طبق ادعیهٔ ماثوره اکتفا و رزم و مثوبات اخروی که باقی و
مستدام نه فانی و نابود است از کبریای الهی برای او طلب نمود توفیق طبع مجلد مذکور که مثبت شهادت
حضرت شهید کربلا علیه التحیة والثناء را فع اوهام قدیم و جدید مجتهد مزبور است بهمچنین کتب دیگر از تالیفات
بنده که هم برین قیاس از جملهٔ باقیات صالحات توان گفت و تهذیب کتاب بلکه خود به ترتیب آن بزبان اردو پرداخته
و حقا که نزد اهل بینش بعد ازین بانه رجوع مردم عموما و خصوصا در مباحث کلام که میانه فریقین اصولاً و فروعاً
دائر است فقط بدان خواهد بود بر زبان آرم و دست ما یلیق فالق الحب و النوی بر دارم +

اللهم فاطر الارضین والسموات + وعالم الجهر والخفیات + ومفزع الملهوفین فی الملمات + و
ملجأ المخلوقین فی المهمات + اسئلک بحق حبیبک و صفیک سید المرسلین و اله الهادین
وازواجه امهات المؤمنین واصحابه المجاهدین ان تزید فی عمره واولاده وترسل حسبانا
من السماء علی حساده + وتعصمه من الامراض والالام التی تزیل النعم وتغیر النعم + وتؤمن به
الخائفین + وتمتع به الصالحین + وتوفقه لما یزید فی مثوباته + وتضاعف عباداته
وحسناته + واکتبه من حجاج بیتک الحرام وزوار ضریح رسولک وعترته وخلفائه
علیه وعلیهم الصلوة والسلام + واجعله رحیما علی العلماء الراسخین + و

لا تسلط علینا احداً من الجائرین + ومتعنا بسماعه ناعمین + وبلقائه غانمین + و
اجعلنا بحقوقه قائمین + ومن الآفات والبلایا سالمین + واجعل عاقبتی الیک ومآلا
وخیرا فیه ناره + یا معطی السائلین + ویا مجیب المضطرین + ویا غیاث المستغیثین
ذکر کرد بکمال عجلت و بی‌تابی حصه خود را بمقتضای سابقه محبتیکه داشت درخواست مؤلف موصوف
برعادت خویش گفت که بر دوستی موقوف که اگر قصد تحریر جوابش مصمم شود دوم آنچه بقلم آید
خالی از تعریض و خشونت باشد و مناط اعتراض که از من درین امور صدور یافت آن بود که خطاب
بشخص معین داشتم این عذر اگرچه نزد مخلصین هم بدتر از گناه بود کما لا یخفی علی من طالع صدر الصوارم
ولیکن نظر بر احکم ذاتی و آخر بینی بعد از وصول رسائل فقیر را بتاکید بلیغ امر فرمود که اکنون جواب را
بعنوان مهذب باید نمود که از خشونت و سب و ظریفی و حکایات و واقعات این فن از اول تا آخر
معرا و بحلیه رعایت آداب ظاهری محلی باشد هرچند از رهگذر تیز زبانی مؤلف زخم دائمی در جگر بود
چنانچه مشهور است **شعر** جراحات السنان لها التیام + ولا یلتام ما جرح
اللسان + مگر بهر حال عنان کمیت توسن خشم منوده ام و این رای جهان آرای که موجب و متعلق
دو رافع خصومت و شقاق است بطیب خاطر پسند کرده بدین مهم مشغول گشتم و حکایات و کلمات مرقوم
الصدر را از هر مقام محو نموده تا آنکه بعنایت باری عز و جل بانجام رسید و بمنظر استحسان جلوه
گر دید و همان وقت حکم طبع آن نافذ شد قضا را درین اثنا امراض صعب و ارتحال جناب ممدوح
در رسید او آمد و مزید اهتمام و استعجال طبع در تعویق افتاد و بعد از حصول صحت صلاح راقم
الحروف ان استقرار یافت که هرگاه طبع چند صد جلد متعدد البسیار میخواهد مؤلف را بسی منتظر باید بود
بهتر آنکه تعطش و اشتیاق او را درین مدت رفع کنم و محنت انتظار را که شدیدتر از موت است سبک نمایم
یعنی یک نسخه که از کاتبان نویسانیده بر طبق هدیتیکه حضرت مرشد البریه صاحب مقامات حکیمه
مصنف تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بخطاب این بنده عاصی نموده نزد مجادل بکتاب

کتاب خود را بچاپ نباید فرستاد بدفعات ارسال داریم و طبع کتاب بجای خود بوده باشد
و مشکل این خبر بمسامع مؤلف رسید بعضی از افادات خویش را در چند جزء صغیر متعلق بمبحث مطاعن
فرستاد هر گاه نظر بران افتاد معلوم شد که بجناب جناب خاتم العارفین خاتم المحققین شیخ المحدثین سید
المتکلمین حجة الله علی العالمین شاه ولی الله دهلوی انار الله برهانه الی یوم الدین جلیل زبان درازی
کار فرموده و لفظ ناصب و با امثال آن برای اعقاب کبار اتقیا توصیف لهم الله را از بدترین فرق می باید
استعمال نموده و دو ارشاد و بعضی بیشتر شدید در زمان جناب شاه صاحب موصوف که از زبلی وارد شده
شهر یک استماع آن بوده برآمد هر چند مرحمی خدام خانصاحب عالی مقام و این اقل الانام هر گز نبود مگر
شان ما بهت بران شد که از نوع ... و تعریض ایشان در جواب مؤلف هم مقام بعضی از این جزء که خود
شده ... که باید نیاید از جواب متعلق باید اگر دو آینده ... ... و جناب همه وجه
در خصوص این اقتراح الجا شدیم و لهذا از روی مؤلف تحلی بر داشتیم و لیکن بحال الیا عهد ... نمود
که اگر جناب مؤلف ازین امور دست بردارد خدا شاهد حال است که تنبیه اکرو جواب ... مکرر
از تهذیب و ترتیب بعضی از ان مبحث مسکت نشدن موانع و ... باقی اگر کسی اهل تمامی ...
عالم ... سلوک این اوبا شد حاشا که این مضامین بخاطر فاتر خطور هم کند ... بعض
حضرت مؤلف را بنا بر نقصان ... کلاه خویش و مزید عصبیت خیال این معنی در سر بود که
متکلمین اهل سنت بالخصوص مصنف صواقع و صاحب تحفه رد الله مضجعهم و شکر الله سعیهم اجمال ... را
می نمایند و تقریرات علمای شیعه را بالاستیعاب نقل نمی کنند و احتمالات را که قائل ... است ... اند
فرو می گذارند و با وصف ... الزام در هر مقام مقول خود را دخل نمی دهند تا حاجت در ... تطویل
تفصیل مسلوک داشتیم و بعد از رد اصل رساله هیچیکی را از حواشی منهیه که بعضی از ان مطبوع شده و بعضی
متروک کما ستعرف انشاء الله تعالی باقی نگذاشتیم و متعرض ملحقات هم مسائل فروعیه هم و باستیفای
افادات صاحب قوم نیز ... که در هر باب کوشیدیم و بعد از ایراد تقریر قطعی ایشان با بطالش سعی و اهتمام

تقدیم رسانیدم باز تعلیق تقاریر پریشان خصوصاً اقوال مولف عالی شان با نحش وجوه متوجه
گردیدم و غرائب ابحاث که اکثر اسفار فن کلام از آن خالی بود وارد کردم پس فقیر را در طول ابحاث
و درازی کتاب معذور باید داشت شعر کین سخن را خود تو مبدا بوده و گر فزون گردد تو اش افزوده
والحمد لله که بعد از ابتدا اول کتاب و شهرت آن نزد مخالفین که از چند سال باعلان تمام اتفاق
افتاده آنچه درباره جامعیت این اوراق پریشان زبانی اهل خصومت بگوش ثقات رسید و حضرت
مولف تا بیان اغلاط بمکاتیب خویش مدح آن فرموده وجوه ترجیح نقل نموده بنده نالائق کمترین
خلایق را انتساب تجمیه نباید که بدان پردازم و نفس شوم را مسرور سازم بالجمله از آنجا که هر کس از
موافق و مخالف بعد از مطالعه آن بگوید که جامع اوراق کلام را بنهایت قصوی رسانید لهذا
این کلیه را بالمنتهی الکلام مسمی گردانیدم و بحکم آنکه در سه ورق بحث اعتراض بر حدیث حوض
تنبیه نسبت بمخالفین مصداق آیت کریمه وکنا نخوض مع الخائضین واقع شده
به تنبیهات اهل الحوض لاعتراضهم علی حدیث الحوض ملقب نمودم حالیا چند مقدمه قبل از شروع لازم
می شود تا عاقل با بصیرت افزاید در هنگام دیدن این مجادله بکار آید نخستین آنکه تقریر الزامی تحریر جدلی
درین اجزا بالخصوص مسلک ثانی بر اصول شیعه در باب قلب مطاعن بسوی مقتدایان دین و
پیشوایان حق و یقین از حضرات انبیا و مرسلین و ائمه طاهرین و صحابه کبار از معمولین متشرعین زیاده
از شمار و تعداد اتفاق افتاده مانند عدم طیب ولادت و ناصبیت مبشرین و منذرین و اعمام طاهرین
سید الثقلین و نسبت ضلال و تلبیس بحضرات معصومین و انتساب احداث بسلمان فارسی و ابوذر غفاری
و عمار یاسر و غیرهم من الاصحاب و الملازمین ناگزیر رو داده و بحکم الضرورات تبیح المحظورات این نوع
مطالب برای ثبوت بطلان مذهب مذمت شیعه بر زبان قلم تفویض یافته خیال فاسد را دخل ندهند
که مساج بیدلی بحمدالله از بزرگان انحراف داده حاشا و کلا ملکه اگر از آنکه بمقرر روایات امامیه نمایند
روشن خواهد شد که درین خصوص هم بتقریر کثیر التقصیر مقلد حضرت ائمه هدی گشته تفصیل اجمال آنکه از تصانیف قدمای امامیه

بالخصوص

باخصوص تا البیانات شیخ صدوق ابن بابویه قمی مثل عیون چنان بدرایت میرسد که حضرت امام رضا نسبت بانبیاء اولو العزم علیهم السلام که ایمان برسالت شان بر کافه خلائق باطبقه اجمعین حضرات اہل بیت طاہرین بحکم کتاب مبین فرض و محتم است دستبرا و نبزار داده باستماع روایتی ازین باب گوش باید شد حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی والحسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم المکتب وعلی بن عبد الله الوراق قالوا حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن صفوان بن یحیی صاحب السابری قال سالنی ابو قرة صاحب الجاثلیق ان اوصله الی الرضا علیه السلام فاستاذنته فی ذلک فقال ادخله علی فلما دخل علیه قبل بساطه وقال هکذا علینا فی دیننا ان نفعل باشراف اهل زماننا ثم قال له اصلحک الله ما تقول فی فرقة ادعت دعوی فشهدت لهم فرقة اخری معدلون قال علیه السلام الدعوی لهم قال فادعت فرقة اخری دعوی فلم یجدوا شهوداً من غیرهم قال لا شیء لهم قال فانا نحن ادعینا ان عیسی روح الله وکلمته فوافقنا علی ذلک المسلمون وادعی المسلمون ان محمداً صلی الله علیه واله نبی فلم نتابعهم علیه وما اجمعنا علیه خیر مما افترقنا فیه فقال له ابو الحسن علیه السلام ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا انا امنا بروح الله وکلمته الذی کان یؤمن بمحمد صلی الله علیه واله ویبشر به ویقر علی نفسه انه عبد مربوب فان کان عیسی الذی هو عندک روح الله وکلمته لیس هو الذی امن بمحمد صلی الله علیه واله وبشر به ولا هو الذی اقر لله عز وجل بالعبودیة والربوبیة فنحن منه براء فاین اجتمعنا انتهی بلفظه محصل حدیث آنکه یکی از علمائی نصاری که یوحنا نام داشت بتوسل صفوان بخدمت امام رضا بار یافته عرض کرد که دو فرقه را باہم تنازع واقع شود و یکی ازین ہر دو دعوی کند و دیگران بر دعای شان گواہی دہند پس معلوم شد که دعوی شان ثابت شد پس عرض کرد که فرقه دیگر را بر دعوی خود گواہی بہم نرسید معلوم شود که دعوی شان بے اصل ہو

نیامده بوجه مخالفت با دعوی ما که نسیم که حضرت عیسی روح خدا و کلمه اوست و اهل اسلام بران گواهست لکن
باید که چون ایشان که محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده خداست گواهی ندادیم حضرت جبرئیل او که با آن
عیسی بیان آورده ایم که ایمان به پیغمبر ما صلی الله علیه والسلم داشت و بشارت چه قدر منتشر است او دیده خود اقرار
میکرد پس اگر عیسی تو چنین نیست ما از وی تبرا می کنیم اگر نزول نصاری کن که اهل اسلام بر حقیقت عیسی گواه
و اعتقاد ایشان معلوم شد که در باره مرسلین علیهم السلام انقسم اعتبارات را بر الزام اهل خلاف و کی
کردن جبر نمی آید و موجب الزام حق نمی شود و از ینجا قیاس باید کرد که نه فقط بلکه تمامی اهل سنت
به نبوت رسالت جمیع پیغمبران مذعن اند که بجا اهل سنت خاتم نص نبوت اعتقاد می کنند و ایمان
و اولوا العزمی و آنکه در ملة ناسخ جمیع ادیانست مید است و بعد از استماع مناقب اجتهاد ایشان
بجان و دل سعی و مشغول شده کسانیکه عرق حسد ایشان بحیرو ادراک مناقب مرتضی و اولاد طاهرینش در جوش
آمده در ولایت و امامت ایشان شکوک و اوهام بلکه جحید و انکار و کذب را ه بردند هانجان آشکار امر کتب
صحیحین بحال اهل بیت و اصحاب ان اعتقاد داریم که ظاهر ایشان با باطن یکی بود عداوت خلفای راشدین
بدل نشده که کبری می نماید که قرآن مجید را که شرف معجزات اشرف المرسلین است صلی الله علیه و علیهم اجمعین
محرف و مبدل با نقص اعتقاد می کنند و حضرت امیر را بعوض رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
در آیات بینات به مکنوت در باب ظلمت و نسیان و تغییر متغیر سوختند آلوده غصب جمیع سعادات الله
اهل بیت اطهار قایل نبودند و حضرت امیر المومنین را کاتم کتاب الله مید انستند و مانند جنین حاسن
نمی نمیده اند غیر ذلک من المثالب الواقعیة والمطاعن الحقیقیه التی یشعر فیها و ذکرها من تفسیر العیاشی و القمی
والکافی و بحار المجلسی و غیرها انشاء الله تعالی پس ناظرین رساله و سامعین این مقال را باید که از امور مذکوره
دمع گشوند و معلوم تحقیق غیظ و غضب نکرده با اصول شیعه رجوع نمایند و تقریر را در ذکر امثال این روایات و
اعتقادات و احادیث معتبرات ایشان الحیه بران ترتیب باید فرمایند مضمون این باب متحقق بود و جهان
قطعی بهم رسانند ثابت شد در خلافت صدیق و عمر بخلاف و عدالت فاروق تحقق حال

حق او شد در سخاوت عثمان چو شیر بدگو شد در شجاعت حیدر چو طاهر جی احمق و منسر حراج
خواهم شکافته جانانه ده دل ام شهب ملعنش گفته چون جوزق دوم آنکه هنوز مرویات مستند بیاله
مولف که چند ورق نقش مست که منبعی با خذ منطبق نمی شود و جابجا اغلاط وارد که ما یستغرق النساخ
در حال آنکه حیات مولف چنانکه [illegible] عالم بود و مشغول بخون شوق علم کلام از حد فزون
داشت و علمای امامیه شکر سعی و صیت [illegible] وز افلاح انشا [illegible] مستند با [illegible] زیاد رجال و دل
تحقیق نموده بیک شمارش گاو زمین از گاو زور [illegible] فلک سیر ساختند [illegible] العقبی از ملامی
سفینه کرد بنا بطلبی ابیرات یا فتنه اندر تصحیح روایات بر وفق خود تصحیح نمی نمودند و جواب فقیر که
بالذات درین رساله است چند حدیث و تحقیق بر روایات غیر متناهی سنجیده و تتبع کتب لاتعد و لاتحصی [illegible] کی
اجازت دیگران منتشر کردم و تسوید و تهذیب بعمل آوردم و تسکین با عنایات [illegible] سوق دارم
که عبارات منقول عنها مطابق احمد از آغاز تا انجام مدان فقد جاء [illegible] احیانا فلا [illegible] من
الالتزام والله المیسر لکل عسیر و انه علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر سوم آنکه روایات از اکثر از
کتب بسیار ذکر کردم که از مشاهیر و المعتبر ترین اسفار قوم است و از تألیفات کسانیست که بزعم ایشان بود
اصحاب ائمه با ولیا می کاملین تعبیر میشوند و بعدیم النظیر ملقب میکردند و خود حضرات معصومین امر کرده بودند
که اخبار ما را جمع کنید و بکتابت [illegible] و مجموعات ایشان مرة بعد اخری نقل می نمودند
و بسیاری از اصول تالیف ثقة المحدثین کلینی و شیخ صدوق ابن بابویه قمی و ابن معلم یعنی شیخ مفید و سید
مرتضی علم الهدی و علامه اعظم طبرسی و حلی و امثال ایشان حسب کتب تشیع و بازار زمانه روانی کامل دارد
و ذکر اسامی ایشان بالاستیعاب موجب تطویل خواهد بود از تألیفات دیگران که خوشه چین خرمن فیض ایشانند
در اینجا صرف نام برم آری چون [illegible] اصول و فروع متاخرین شیعه تصانیف خاتم المحدثین والمتکلمین ملا باقر مجلسی است
و در کتب عین الحیات و بحار الانوار مرجع فقها و علمای شیعه است چنانچه از دیباچه آن بهم وضوح تمام دارد پس
هرچند روایات کتب دیگر بیشتر [illegible] باشد لیکن اکثر اوقات روایات مولفان [illegible] اخبار کتاب

بر مبالغه و مجاز و تعمیم تا قال الشاعر شعر زحمت انجمن آمد جان من بر این تن لاغر و بر تن
گر نیفتی پی شبهه بدی مفتی کام و اکنون از صاحبدلان صحیح نفس مینیدان در کرم که هرگاه مطالعه حول از
انجاث این مجالس سیر شوند ملاحظه عبارتی از عبارات مغبوط گردند بلا ضرورت فقیر را بالتی دعا یاد
آرند و دست تضرع بزانوی بردارند که اللهم ایما امرء ای نعمتک الواسعة فقیر و من
نفحاتک الغاشیة خائف مجیع حصیر و الی مسد ملک العالیة مستجیر ولا تدلل
اسمه ولا تغایر جسمه و تود عمله و تزید فضله ولا تکله فی البلاد ولا تشمت به
الاعداء وانت مجال فی نحورهم و یقویک من شرورهم واغفر حوبته واستر
عیوبه واجعل اولاده ابرارا واسلافه احرارا وابعثه یوم القیمة نقیة واعطه
الکتاب بیمینه لیحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا واجعل هذه
البضاعة المزجاة فی لعابة الحشر نورا وسعیا یستحق اللیالی ممن فیه مشکورا
فلا نعیش ملوما ولا نموت مدحورا ولا تجعل بینه و بین قومه حجابا مستورا فلا
یقولون ان تتبعون الا رجلا مسحورا ولا یردون ایدیهم فی افواههم ولا تولون علی
ادبارهم نفورا واهدهم الی الحق وجنبهم عن الباطل انک کنت حلیما غفورا
و اگر وقت خواندن این دعا ساعد نشود یارا بجسل را کلفت شود باری این لفظ مختصر که
اللهم احسن عاقبتی فی الامور کلها در نگذرند و اغماض نورزند که شبها با آتش فکر پیال خود
سوختهام تا این چراغ هدایت برافروختهام آشتم انکه در تمامی این کتاب هرجا یکجا که بنسیان و غفلت
افتادهام کتاب التزام کردهام و در هر مسئله تا مذهب ایمان قوم را توده توده ایراد نمودم تا هر که
بر دشنی خیال نبود و تعرض نبماند تیشه بر پای خود زنند و خنجر بگلوی خویش رانند و از روایات
و اصول الزامیه در کتب امامیه بحجیه خود و ثانیا مغر گران تعهد بصلوات بنا نفهمیدم و از نهایت طرق تقلید
نورزیدم شعر گر نجا ره خویش آید استن ❀ بیاز چاره جارست خو استن ❀ و اگر ذکر بعضی از

از احادیث تحفهٔ اثنا عشریه و مانند آن تا گزیر شد برای آن روایات اصل دیگر هم رسانیدم والا در سند
یا تعیین آن چیزی بحال افزودم و قیل و قال قدما و متاخرین امامیه که تعلق بآن مقام داشت از بیخ و بنیاد بر آوردم
تا معلوم کنی که تقلید نیست آن روایات خصوصیتی بیکی از کتابها ندارد و استدلال علامهٔ علوی نور الله ضریحه بجای
خود تمام است و وقت ضرورت بلجیئه نام الکس را که اصل روایت به تتبع او پدید گشته بود صراحةً یا اشارةً
بزبان قلم دادم تا از عهده بر آمده باشم و هرگاه مؤلف را خیال تفرد و نتایج افکار خویش در سر است
نقیض آن را جابجا مذکور ساختم و در آخر مسلک اول جائیکه مؤلف دعوی تفرد را بشهادت خدا عز و جل
مقرون فرموده فصل مستقل در تصدیق او بلکه بزرگانش نیز پرداختم و فقیر هر چند بتائید ایزدی فقره الفکر
خویش هزاران مطالب جدید مخصوص روایات امامیه بر آورده لیکن هرگز سر افتخار بدعوی مذکور نمی فرازد و اگر بر
تقلیب الالفاظ مؤلف امر بر زبان رود که انس انا شعر بران باشد خارج ازین قانون خواهد بود فتعسیر
ولا تکن من الغافلین سعتم انکه اگر اهل خلاف باوصف معترف بودن با متناع رد این کتاب چنانچه در خلوتها
مذکور مینمایند و وقت بخوئی بر زبان می آرند و بعد از رسوخ اعتقاد همینکه اصل رساله مؤلف از آغاز
تا انجام تصنیف محو گردید که اثباتش خارج از حیز امکانست روایات متناقضه در اکثر ابواب کتب شیعه بمثابهٔ
مجتمع شده که تطبیق آن غایة السعی قدمای ایشان و قدمائی کردند معاصرین که کوچک ابدال شان اند و تقلید محض کرده رفتار [illegible]
و مطاعن انبیا و ائمه هدی علیهم السلام بر اصول شیعه تا بحدی مرتب گشته که تطهیر از پای آن بزرگواران بعد از تقریر مطاعن
خلفای راشدین رضی الله عنهم سخت مشکل و پر دشوار است چنانچه بسیاری از مکاتیب شیعیان دلیل بر آن بگوه کنند آن
و کام بر آوردن مشغول شوند و بوالهوسی در رد این اوراق شعار خود سازند اول باید که تاویلات سخیفه که اکابر
مذهب شان معد را آن شده اند و نمونه آن جابجا درین کتاب برقم یافته پیش نظر دارند و این هم
نصب العین باشد که شهادت قاضی نور الله شوشتری و مصنفات ملا باقر مجلسی و مؤلفات حضرت عبد جانسپی
مطبوع و مکتوب طریق جدل و الزام را اعلی شیعه مسدود ساخته اند و مدتها درین فن مشق سخن نموده پس بایستی که
اهل سنت از کیر و دو ایجاث شان دست بسر شدند حال آنکه معامله بالعکس سوی شید یعنی بعنایات الهی در

هر مقام قلب مطاعن شیعه بهمان وجوه بلکه با لحسن آن تالیف بافت تحقیقا و الزاما یعنی الحق یعلو
ولا یعلی عیان گردید و امیدوار نیز بخیال اهل فضول مرتکز باشد که حال این بیان مثل زبان سابق بیت که علمای
اهل سنت در کتب شیعه هم نیز سید و علمای امامیه این را مغتنم شمرده و از معارضات بالقلب جان بسلامت برده
اتمام حجت برای خویش مخالف اصول می سرایند و نمیدانستند که آخر روزی علمای اهل حق بسبب اجابت
لم یزل بدلائل الزامیه هم راه سخن بر امامیه مسدود خواهند کرد و بالجمله با اینهمه امور و عدم عبور بر سیر این
دفتر و تحصیل معانی هر قید و دفع دخل مقدر که در مطاوی عبارات جابجا مرعی شده اگر متکلمین شیعه را
بالخصوص جناب مؤلف حوصله گفتگو دست بهم دهد متیقن گردد که در حدیث الحوض و مانند آن سخن
شیعه بر کرسی خواهد نشست و مجال گفتگو برای اهل حق باقی نخواهد ماند و جوابش از منع و معارضه و نقض اجمالی
و تفصیلی عبارت فلا مشاحة و لا ملام عند العلماء الاعلام هشتم آنکه چون از معمولات این فن و بابه
آنست که در مناظره شیعه بعد از تحقیق و الزام بقلب تقریرات ایشان می پردازم لهذا العبد مسلک اول سلک تا این
برای قلب قرار دادم تا کلام از اصول شیعه بلا خلط واضح شود و عبارات و مضامین رساله مؤلف از
مبتدا تا منتهی مقلوب گردد و از انجا که درین مسلک امتیاز کلام مؤلف از کلام فقیر مشکل بود و بنا بر آن عبارات
متن خط کشیدم و بعضی از تقریرات که خارج از قلب عبارات این رساله مؤلف بود و تعلق با اصل این
غرض نداشت و تعبیرش بما لا یتعلق بالمرام می توان کرد در خاتمه آوردم لهذا کتاب بر یک خاتمه و دو مسلک
جوابی و انقلابی منقسم شد و از اینجاست که نامش بر زبان خان صاحب ممدوح ذو مسلکین جاری شد
اکنون بحول و قوت الهی شروع در مدعا میرود و امیدوار از عجایب قدرت کردگار
آنست که از خطا و خطل و لغزش و زلل محفوظ مانم و
سخن را در مناظره به نهایت قصوی
✣ رسانم ✣
فقط

منتخب خلاصۂ اکبر از تصنیفات حافظ [illegible]

رب العالمین مسند المتکلمین مولانا حامد حسین آبادی موسوی

لطائف منتہی الکلام

بفرمایش برگزیدۂ تاجران محمد عبد الغفور صاحب زاد اللہ [illegible]

در مطبع ناصری باہتمام ناصر علی طبع سنہ

بسم الله الرحمن الرحیم

اما مسلک اول این بین منوال انفصال

قال الفاضل المنتجم الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم

بیشتر از زبان ثقات اهل سنت هدانا الله وایاهم چنان قرع صماخ [illegible] گردیده بود که اصح الکتب بعد کلام الله
صحیح بخاری است و العجب کل العجب که این قول مقلدان حضرت امام اعظم کوفی است که در دیار هندوستان بجز
این مروسینه دیگر فرق سنیه از حنفیه و مالکیه هرگز یافته نمیشوند و شافعیه هم نادر است و حال آنکه معظم اعمال طائفه حنفیه را
برخلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مزبور توان گفت حیرت است که چگونه تقصی ازین اعضال خواهند جست که
اگر کتاب مسطور موسوم بصحیح اصح الکتب بعد الفرقان است یعنی احادیث مندرجه اش بی شبهه از زبان مخبر صادق
است تا بخلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بخلاف حکم الهی است و اگر معمول مطابق حکم الهی است البته پیشتر
احادیث صحیح مزبور را از کسوت صحت عاری است دفعا للصدق النقیضین مگر اینکه بنوعیکه صدور قبائح از ظلم و کذب و غیرها
از جناب باری تعالی عز و علی الک علماء اکبر اجایز میدانند صدور حکم بالنقیضین هم روا دارند و درین آوان بعضی از
اصدقای ایمانی از کتاب مستطاب بستان المحدثین تالیف فضل متکلمی الاشاعرة المتاخرین شاه عبد العزیز
دهلوی چنان مروی است کردند که جناب ممدوح کتاب موطای امام مالک را اصح الکتب میدانند حتی که اگر کسی حلف بر صحت
مجموعش کند حانث نمیگردد و این مقوله هم باعث مزید حیرت است که در جهان کتب افاده فرموده اند که

که نسخ موطا باعتبار مولفین بهجه میسر شد و اختلاف فیما بینها موجود و مشهورترین نسخ نسخه یحیی بن یحیی مصمودی
است که مولفین صحاح سته بباعث کثرت ایشان از تعاطیه روایت نکنند فاین هذا من ذاک لیکن نظر باعتنای
نظر ازین تهافت و تناقض میگوییم که صحت مطلقه آن هردو کتاب مستطاب را صحیت احد منهما علی سبیل مانعة
الخلو اجماعی اهل سنت است و هرکدام که در صحت مسلم باشد ثانی تالی اولین است اجماع صدق تالی مع کذب
المقدم جایز نیست و علی هذا احادیث مندرجه این هردو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبی ثابت است
انتهی بلفظه اقول و استعین بالرؤف الرحیم هرچند درین مقام خارهای خدشات بسیار بپای خاطر
این بیچاره روزگار می خلد لیکن و ما للاختصار برچندی از آن اقتصار میکنم خدشه اول آنکه اگر مراد این است
که حنفیه صحیح محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله علیه را اصح الکتب بعد الفرقان میدانند و مع ذلک مسلمات
ایشان بر خلاف احادیث مرویه کتاب مذکور حکم میرانند لاجرم اعمال ایشان مخالف و متضاد حکم اقدس جناب
است با اکثر احادیثش از حلیه وصف سطور معطل و عاری تبن اردیشوند آنکه زمره مالکیه و شافعیه
حنبلیه از قائلین این قال نیز عنبر ما این مقال نباشند یا بزعم حضرت مولف ثبوت ایشان برای فرق ثلثه در این
بلاد کالمعدوم اند اگرچه مذهب ایشان در کتب ادله منضبط و مرقوم است ریبی و تردد باشد و هو کما تری فاسد
و بطلانه مما لا یخفی زیرا که آن رئیس العلماء انیس الفضلاء در اثنای عبارت مرقوم الصدر افاده می نماید
که صحت مطلقه آن هردو کتاب مستطاب را صحیت احد منهما علی سبیل مانعة الخلو اجماعی اهل سنت است انتهی
و معدود و محسوب بودن این فرق در گروه اهل حق خود بدیهی غیر محتاج به بیان است علاوه و عنوانش خبر میدهد
که دیگر فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هرگز یافته نمی شوند و شافعیه هم بندرت یا رخدا یا مگر اولیائی خاص
تاویل حرف و اکند و گوید که مراد از لفظ اهل سنت همان حنفیه اند که در منتسخ رساله ذکر شان بزبان قلم افادت رقم
گذشته لیکن قطع نظر از آنکه محققین امامیه جماع تامی اهل حق بر مجموعی نقل کرده اند تشبث بعبارات فاضل
جزری و حافظ ابن حجر عسقلانی در حاشیه اوراق ملحقات و قس علی هذا تمسک الکلام دیگر بزرگان اهل ... از اکابرین سالفین
شافعیه و غیرهم این تاویل بلکه تسویل بلکه تحریف را برهمی تابد و نزد احدی از عقلا بزیور تحسین آرزو

رونق می‌باید زیرا که در صورت تسنن این محول از اجلی منقول تمام حجت مزعومی بر انها معقول
نمی‌شود و ایضاً می‌باید که اکثری از اهل سنت غیر حنفیه خلاف احادیث صحیح بخاری عمل نموده از تعجیب و تعییب
متشیعین فارغ البال باشند وما احسن ما قیل ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است + و هم
اهل تسنن عجب نیست که اکابر طائفه متشیعین مثل سید مرتضی و شیخ الطائفه و شیخ حلی و غیر اینها در تصانیف
خود شان مانند تبصرة العوام و نهج الحق و منتهی المطلب و تذکرة الفقهاء و مسائل خلافیه و کتاب الایضاح مخالفة
اهل السنة للکتاب والسنة بر طریق صحو خیالیه تطفلا و قصدا ایما را لعبادار رحمة الله علیهم اجمعین قاطبة در مسائل فروع
بمخالفت احادیث مرویه صحیح بخاری و دیگر صحاح سته سرزنش ظاهر نمایند و بزعم خود ملزم و مفحم می‌نمایند بلکه بعضی
از اکابر شیعه در بعضی از مقامات تعجیب و تعییب را فقط بذوات مقدسه امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل
وامثالهم غیر امام ابوحنیفه مختص گردانیده اند کما قال قائلهم شعر اذا شئت ان ترضی
لنفسك مذهبا + ینجیك یوم البعث من لهب النار + فدع عنك قول الشافعی
ومالك + واحمد والمروی عن كعب احبار + ووال اناسا قولهم وحدیثهم + روی
جدنا عن جبرئیل عن الباری + و این اشعار در بحث امامت از تالیفات ارو ستانی بهمین
الفاظ و ترتیب منقول است کما لا یخفی خوشا بحال حضرات امامیه که مطاعن و تشنیعات ایشان از کجا تا بکجا میرسد کعب
احبار را که بجناب مرتضوی خلوص مودت و صدق عقیدت نشید از علم تایید اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
روبروی خلفای راشدین بمرویات ایشان می‌افراخت و در علمای متبحرین یهود که بشارت قدوم شریف نبوی میدادند
بی نظیر بود و در زمره مومنین و مویدین ملت سید المرسلین معدود هم از دست نداده در پوستین وی افتاده اند
از ینجا حال تنقیص و تشنیع ایشان درباره سایر ائمه مذکورین قیاس باید کرد که لداد محض و عناد بحت
بوده باقر مجلسی در بحار الانوار بروایت حسن مجتبی از جناب امیر المومنین کرم الله وجهه آورده که من و کعب احبار
نزد عمر بن الخطاب در زمن خلافتش نشسته بودیم خلیفه مذکور از کعب احبار سوال کرد که اعلم امت بعد حضرت موسی علی نبینا و علیه
السلام که بود گفت که یوشع بن نون وصی موسی بن عمران و وصی هر نبی عالم و افضل امت میباشند عمر گفت که وصی نبی ما ابوبکر است کعب گفت حاشا

وصی باشد بلکه وصی پیغمبر آخر زمان علی بن ابی طالب است و برین دعوی دلایل و براهین و قصه‌های
بیشین بیان کرد بجهت مخالفت تطویل ملخص قدر ضرورت در اینجا ایراد نمودم و بسیاری از روایات علما مجلسی
تشنیع و خلاص او دلیل است چنانچه بر ناظرین تالیفاتش مخفی نمی‌ماند و ملا صالح مازندرانی در شرح حکیم زبده تبحر بهاء الدین
عاملی نوشته و بدرس علمای عراق و خراسان آن کتاب متداول گشته بمقام ابطال تأبید شریعت موسوی میگوید
وَمَا نَقَلُوهُ عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِرْيَةٌ اَيْ كِذْبٌ لِاَنَّهُ قَدْ نُسِبَ هٰذَا الْقَوْلُ اِلَى ابْنِ
الرَّاوَنْدِيِّ لِيُعَارِضَ بِهِ نَبِيَّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي دَعْوَى الرِّسَالَةِ وَيُؤَيِّدُهُ اَنَّهُ كَانَ
صَحِيحًا لَمَّا اَسْلَمَتْ اَحْبَارُهُمْ مِثْلُ كَعْبِ الْاَحْبَارِ وَعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سَلَامٍ وَوَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ
وَغَيْرِهِمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْمُتَبَحِّرِينَ وَلَعَارَضُوا بِهِ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَثَانِيًا مَنْعُ
كَوْنِ التَّأْبِيدِ بِمَعْنَى الدَّوَامِ الخ بلفظه بارخدایا مگر در تنقیص مذهب کعب احبار تروح روح مقدس حضرت
ابوذر غفاری که از شدت غیظ و غضب سر آن بیچاره که بجواب اغ ملی النورین در مسئله زکوة کلمه حق بر زبان
آورده بود بعصای خویش شکست منظور باشد چنانچه محط العه تفسیر اهل بیت شاهد عدل بر آن است که باوجود
این ضرب و شلاق بد شنامهای مستهجن و کلمات خشن در حق جمیع کثیر او را ذلیل ساخت لیکن در آخر این
رساله بر اصول معتمده امامیه دریافت خواهد شد که هرگز حضرت ابوذر غفاری مانند اقرار لسانی امامیه بهره
کامل از دین و ایمان حاصل نبود اینست حال شق اول این بی‌الجلال کی تتمیماً للمرام وتکمیلاً للکلام تعرض بآن واقع
شد و اگر یکنون ضمیر آنست که فرقه حنفیه نیز باوصف قول بسطور مخالفت آن کتاب میکنند و باعث تضعیف حضرت
مذهب الشان همین بلاد و مزید مخالفت ایشان بکتاب مستطاب نسبت بدیگر فرق است پس با وجود عدم
مساعدت عبارت بمقام عالی مقام و نبودن لفظیکه مفید شرکت باشد در کلام بکار او با نا الیه انفا و غض بصر
از آنکه دایره بحث ایر مخاصمین در انکار مخالفت احادیث وسیع تر میگردانند ابحاث و انظار ایشان را
بتضعیف میرساند تبرعاً میتوان گفت که مرحله اول و از حلیه سوق یا دله برید عاطل خصم حضرت
این مطالب عظیمه را بدون اقامت ادله قاطعه و حجج ساطعه چگونه ملتقی بالقبول خواهد کرد اکنون

مخالفتِ معظم اعمال حنفیه را اکثرهم الله البریة بالکتاب مزبور بمراعات شیمهٔ انصاف وتجنب
از اعتساف وتعصب البعین بدون داشتن تاویلات فرقه اصولیه در اخبار و آثار مرویه از اهل بیت نبوی که در جمل مقامات
تحریف لفظی ومعنوی بلکه تنقیص وتخریب آن که اکابر سیاه ذریت طاهره مرتضوی میکشند چنانچه نموذج آن در ذیل اوراق بحکم
ضرورت بزبان قلم خواهد رفت تفصیل تمام در معرض بیان آرند ومخالفت سائر فرق اهل حق را کان لم یکن
پندارند وبر تقدیر عدم استطاعت بر اشباع کلام در مخالفت حنفیه نظر همت بر شمل بسیار سستی نمونه
از خرواری دانند کی از بسیاری محصول ومقصود دارند یا دست ازین مضامین فاتر بفیانه که در حقیقت تشبیب
شاعرانه است ور آستین کشند و آنهم هیچ سبزه را از موت جواشن نجات بخشند علاوه این تقریر را با
وجوه درباره حضرات اصولیه بر زبان برادر بزرگ مؤلف منقلب بیتدان کرده ستعرفه فی السلک الثانی
ان شاء الله تعالی **خدشهٔ دوم** آنکه هر چند تفصیل از اشکال مذکوره مؤلف رساله موجب تحیر
وحیرانی است لیکن بحول الله وقوته جوابش نزدیک این هیچمدان تصنف بکمال آسانی بیانش آنکه جناب
مؤلف را درینمقام چند مغلطه سنگ راه تحقیق شده مغلطهٔ **اولی** آنکه ملازمتش در میان صحت حدیث صحیح بخاری
ووجوب عمل بران بتقلید صاحب نزهه ملازمت فهمیده اند یعنی هر حدیث آن واجب العمل است من بعد که
تحیر فرموده گفته اند که اکنون اعمال حنفیه مخالف حکم الهی است یا اکثر اخبار مرویه صحیح بخاری صحیح نیست
وهانا این تقریر از جهت غلبه وهم وتسلط سلطان وهم بر جوهر عقل است والا بدون هر حدیث صحیح واجب العمل
مخالفِ تصریح علمای اعلام است شیخ الاسلام ابوزکریای نووی در تقریب ایضا فرموده ما حاصلش آنست که هر
حدیث جایز العمل هم نیست چه جای آنکه واجب العمل باشد واولا این مسئله را از شروح آن مثل تهذیب
وغیره مفصل میتوان دریافت بلکه ملخص کلام قدوة المحدثین والفقهاء المتبحرین کمال الدین ابن الهمام این
عبارت میرسد که ضرور نیست که هر روایت بخاری ومسلم ومانند ایشان واجب القبول باشد زیرا که در
جرح وتعدیل بعضی از رواة اختلاف است ممکن است که نزد امام ابوحنیفه راوی مجروح باشد ونزد شیخین
موثق وهمچنین چیزی که آنرا ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست

انتهی بلکه از کتب لغات بوضوح می انجامد که خود علمای شافعیه روایات دیگر آنرا در بعضی از مقامات بر روایات
بخاری ترجیح داده اند بلکه علی چلپی که شیعه در فتح الباب میگوید والعهدة علیه که امام فخر الدین رازی در رساله تفضیل مذهب
شافعی طعن در بعض روایات بخاری نموده انتهی و اینهمه که مذکور شد منافی آن نیست که بخاری من حیث المجموع اصح است
چه اینمرتبه عقلا و نقلا باین صورت مجتمع میتواند شد که در مفضول صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبوده
باشد کما لایخفی و متوهم نشود که صحت حدیث نزد بعضی و عدم صحت همان حدیث نزد بعض دیگر مخصوص
باحادیث اهل حق باشد زیرا که اکابر متشیعین باقرار فاضل حائری سابق الاقدام مفیدند تا آنکه بگمان شیخ ایشان آن نسبت
که جمل اختلافاتی که در احکام قدمای امامیه وقوع یافته منشا آن همین اختلاف قدما در تصحیح اخبار و تضعیف آن
بعینها است انتهی محصله پس مع وقوع اختلاف در قدما و متاخرین اهل سنت مع رامر مذکور البته بطریق اولی
اعتراضی نیست کما لایخفی و نیز متوهم نگردد که شاید اختلاف قدمای شیعه مصداق آیه کریمه اِنَّ الَّذِيْنَ
فَرَّقُوْا دِيْنَهُمْ وَكَانُوْا شِيَعًا. در مسائل فقهیه بقدر اختلاف اهل حق باشد چه خود فاضل مذکور از
شیخ در همین مقام نیز نقل میکند حَتّٰى اَنَّكَ لَوْ تَاَمَّلْتَ اخْتِلَافَهُمْ فِيْ هٰذِهِ الْاَحْكَامِ وَجَدْتَهُ
يَزِيْدُ عَلٰى اخْتِلَافِ اَبِيْ حَنِيْفَةَ وَمَالِكٍ وَالشَّافِعِيِّ كَمَا لَا يَخْفٰى عَلٰى مَنْ تَتَبَّعَ اَسَاسَ الْاُصُوْلِ
وَالْفَوَائِدِ الْمَدَنِيَّةِ مقام حیرتست که اجتهاد امام اعظم بسالهای دراز بر جمع و تلفیق صحیح بخاری
بلکه اجتهاد سائر مجتهدین متقدم باشد و در احکام فقهیه حکم رجوع باین کتاب کرده شود بار خدایا مگر گویند که
چون اکثر این احادیث بر زبان رواة دائر بود و آنها این امانات اَلْحُكْمُ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ
اِلٰى اَهْلِهَا از کسی خصوصا مجتهدین دریغ میکردند پس میبایست که آنرا نصب العین ساخته از احادیثی که
متاخرین بضعف بعضی از آن حکم کرده اند در جواب از کلام شیخ ابن همام بعد از اندک غور و امعان منکشف
می شود و موید آنست آنچه شارح سفر السعادت نموده که حکم بصحت و ضعف احادیث در زمان متاخرین مطلق
زمان سابق نیست چه میتواند بود که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرائط صحت و قبول
در رواة که واسطه بوده اند در میان ایشان و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم پس از آن بجهت آمد

دیگر که بعد ازان آمده ضعیفی پیدا شده پس از حکم متاخرین محدثین بضعف حدیثی لازم نیاید ضعف وی
در زمان ابوحنیفه رح مثلا و این بحث ظاهر است از کلامیکه بعضی از محققین ذکر کرده اند که حکم بتواتر و شهرت
و وحدت حدیث معتبر در صدر اول ست و الا بسا ما و بسیکه در ان وقت از احاد بوده و بعد ازان بوجود کثرت طرق
برواج این علم و کثرت طالبان و جامعان که بعد ازان پیدا شده اند بمرتبه شهرت رسیده باشد استیناسی
باین معنی توان یافت انتهی آنچه درین مقام از کتب اهل حق بر زبان خامه رفته علمای امامیه هم تصدیق آن لب
بگشایند صاحب صبح السبل گوید که از توهمات واضحه بعض متاخرین آنست که صحاح احادیث منحصر در انچه صحیحین بخاری
و مسلم مشتمل بر آنست و انحصر پنداشته اند که غیر اینها از کتب حدیث ایشان بی اعتبار است این حکم از ایشان
بغایت عجیب است چه فقهای ایشان که سالها قبل از جمع این دو کتاب بوده اند بر خود لازم نکرده بودند که استنباط
از همین احادیث کنند و چه پنداشته اند که درین دو کتاب بعد از صد سال چه مندرج خواهد شد بلکه بعضی
از احکام را استنباط از احادیث مرسله و غیر آن که در صحاح اصلا ذکر نیست کرده اند و بر متتبع کتب فقهیه
ایشان خصوصا کتاب محلی و باقی کتب استدلالیه این معنی بکمال ظهور دارد و بالجمله ثابت است که صحیحین جامع جمیع
آنچه در صحاح دیگر مذکور است و سائر کتب ائمه حدیث از اخبار صحیحه نیست و بخاری و مسلم هیچیک
این ادعا نکرده اند و کسی نیز از محدثین باین نرفته انتهی قدر الضرورة من کلامه بالجمله محو حیرتم که بر خلاف
اصول مقرره حنفیان نخبا ان اعتراض من تلقاء النفس الاماره کشادن و حکم بفساد مذهب ایشان کردن با وصف
تصریح بخاری و مسلم که احادیث صحیحه را در جمع و تالیفات محصور ننموده چنانچه خواهی دانست اگرچه جهلای
امامیه بحیثیت قصور باع و نقصان استقرار از تحصیل آن بی بهره مانده با دعوی انصاف و فضیلت و
ادعای الزام اهل سنت چگونه صادق آید بلکه آنچه مخاطب بالامر است درین مقام افاده فرموده چنانکه بوی
الزام ندارد رد و تحقیق هم ندارد و ندانی که از مطالعه کتب معتبرات امامیه مثل قوانین و دیگر کتب اصول فقه هم واضح میشود
که هر حدیث صحیح جایز العمل هم نیست فضلا عن ان یکون واجب العمل بلکه از اصل و نقل از نادرات شریف مرتضی و ابن
براج و غیره کما لا یخفی علی من طالع کتاب المنهج و التنقیح ولاساس و امثالها

بوضوح

بوضوح می انجامد که بسیاری از احادیث صحیحه را رد میباید کرد و تا که خبر موجب علم نباشد هرگز بران عمل
نباید نهاد و پس بعد شریف مرتضی دعوی اجماع بران نموده چنانچه فتاوای او بران گواه است از اینجا کالنور علی
شاهق الطور هویدا شد که حضرت مؤلف مخالف ذات شناخته دلیلی که متعلقاتش نزد خصم قابل تسلیم است و نه
باصول مستدل مربوط و مستقیم بلکه خیالیه خودش تراشیده مصداق سرزنش آیت کریمهٔ اتعبدون
ما تنحتون گردیده و در صدد الزام حنفیه درآمده اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات و اگر تهذیب شیخ
الطائفه ابوجعفر طوسی که باظهار امام اعظم شان بعینه شیخ حلی کما ینبغی در خاتمهٔ کتابه الالفین
و در دیباچه کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب امام اعظم طائفه متشیعین است قال فی مدحه
وعلمائنا السابقون قد اوضحوا سبیل کل خیر و فتحوا طریق کل فائدة خصوصاً
شیخنا الامام الاقدم والامام الاعظم المستوجب للکرامة والمستحق لمراتب
الامامة ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی فانه الواصل بنظره الثاقب الی اعظم
المطالب انتهت عبارته رجوع میکردند بعین الیقین میدیدند که امام اعظم طوسی بسیاری از صحاح
احادیث اهل بیت طاهرین را برای صیانت مذهب خودش متروک العمل قرار داده و داد تحریف کلام و احادیث
حضرات ائمه علیهم السلام داده مجموع را متفرق و متفرق را جمع ساخته و نظام ترتیب افادات این بزرگان
در ابواب کور از نظر انداخته و رشتهٔ انضباط و فهم معانی آن از دست رفته حتی که باظهار صاحب فوائد مدنیه
بنیاد جواهر هامی و نزد جمهور متاخرین بتاویلات بعیده و فاسده کما ینبغی تصرف نموده چه انشاد البعض
صاحب وافی و امثالش بجهت اضطراب قلب و درد جگر ضبط نه نموده در خصوص انتقام راه انصاف
دلشکن تلمیعات امام اعظم خودش بنهج مذکور سپر نمایند والعبارة لصاحب الوافی بعد قدح الفقیه
والکافی واما التهذیب فهو وان کان جامعاً لمعظم الاحکام مورداً لها قریباً من التمام
الا انه کالفقیه فی الخلو عن الاصول مع اشتماله علی تاویلات بعیدة وتوجیهات
غیر سدیدة وتفریق لما ینبغی ان یجمع وجمع لما ینبغی ان یفرق ووضع کثیر من الاخبار

فی غیر موضعها واهمال الکثیر منها فی موضعها وتکرارات مملة وتطویلات مع
عنوانات قاصرة مخلة وهر کسیکه عبارت امام اعظم مذکور را در کتب دیگر در ضبط احکام اخبار ائمه و
دعوی نمیعنی که ما هرگز مخالفت احادیث این حضرات نمیکنیم بمطالعه خویش در آورده بالیقین میداند تما
یک تب تغلبه اللسان و من هذا الکلام الحیران هرگاه حال امام اعظم و مرشد افخم که امام الائمه شیعیان است
در تخریب احادیث چنین باشد حال دین و مومنین و مریدین از ینجا قیاس باید فرمود بکدام زبان گویم که خواجه حافظ
شیرازی رحمه الله علیه درینمقام سخن لطیف گفته بلکه دُر ثنا هوا از ظرافت سفته **شعر** با مریدان ولسوی کعبه چون آریم
چون رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما **مغلطه ثانیه** آنکه ابو حنیفه کنیت بسیاری از فقها بوده
یکی از آن بلند شان امام اعظم نعمان بن ثابت است بعضی از ینها از حقیقت فقه بهره نداشتند و بمجرد رای و قیاس
فتوی میدادند و مخالفت احادیث میکردند و این اخبار بحیثیت شرکت نام و حسد حاسدان بنوع دیگر
در قلوب خاص و عام جا میگرفت تا آنکه اکابر و ابرار را تردد و انقباض عارض میشد و در وقت ملاقات
زائل میگشت بستر از جسارت خویش بعد انکشاف حقیقت حال عذر میکردند و کسانیکه بپایه تحقیق
درباره ابو حنیفه نرسیدند و حقیقت کار را انکشاف نشد در اذهان آنها غبار و کدورت باقی ماند که مدار فقه
ابو حنیفه مذکور برای مجرد است با آیات قرآن مبین و احادیث خاتم المرسلین او را کاری نیست اینست حال
کسانیکه در زمان ابو حنیفه یا متصل آن بودند وای بر حال متاخرین که طوق تقلید را زیب اعناق خویش
ساختند و هرگز تحقیق حال نپرداختند اما آنچه گفتیم که این کنیت برای بسیاری از فقهاست پس دلالت
دارد بران کتب فریقین و درینمقام فقط بر قول مجد الدین محمد بن یعقوب صاحب قاموس اکتفا میکنیم حیث قال
وَاَبُوْ حَنِیْفَةَ کُنْیَةُ عِشْرِیْنَ مِنَ الْفُقَهَاءِ اَشْهَرُهُمْ اِمَامُ الْفُقَهَاءِ النُّعْمَانُ انتهی
و در اثبات ش بر عکس این العبارت ملا صادق شارح کلینی که ملا نظام الدین هروی در کتابیکه در بحث فریقین از
چند کتاب فراهم ساخته نقل کرده مکتفی میشوم و آن اینکه در کافی ابو عبد الله محمد بن حکیم مروی است که با امام ابو الحسن
موسی گفتم که فقه ده ما را در دین که عمل میکنیم بر قول شما و چیزیکه از شما نرسیده در ان نظر میکنیم بسوی

الحسن

احسن آن است اتفاق میدهم با قول شما و ازان حکمی با خود بیناییم امام فرمود هیهات هیهات الله هلاک شد
کسیکه هلاک شده یا ابن حکیم پس امام گفت لعنت کند خدا ابوحنیفه را که او می گفت که گفت علی و گفتم من پس محمد بن
حکیم بهشام بن حکم گفت که والله که اراده من نبود مگر آنکه امام مرا رخصت دهد در قیاس شارح مذکور در شرح آن که
بشافی موسوم است میگوید که این ابوحنیفه شخصی بود از بنی هاشم و رد بلی ز دو نات با بصره و فقه نیکو میدانست و
اجتهاد میکرد تا آنکه دعوی کرد بر اصحاب امام جعفر بن محمد علیهما السلام رفض و حاضر شد و حاضر گردانید مدعی علیهم را
در مجلس هارون رشید خلیفه پس مدعی علیهم اثبات کذب او کردند پس خلیفه قتل کرد او را و موافقان او را
که در آن دعوی بودند و هرگاه دیدند خلفا که هر مجهول اجتهاد می کند منع کردند اجتهاد و هر کس را از میان
امت و فقهاء اربعه را برگزیدند پس مراد از ابی حنیفه در چنین احادیث همان شخص بنی هاشم بصری است
و دیده ام این قصه را در بعض تصانیف بعض اصحاب خود رضی الله عنهم پس تأمل کن و نظر را در سفار
و تبادر مکن در مدح و ذم کسی مگر بر اهل آن انتهی ملخص کلام الشارح و مولانا رشید الکامل اعلی الله مقامه
فی اعلی علیین نیز عبارت این مقام را در کتاب غرة الراشدین بقدر ضرورت آورده و بحمد الله که بزبان
اکابر امامیه ثابت شد که طعن و لعن امام ابوحنیفه عین جور و جفا و بحکم حدیث متفق علیه که در بحار هم مروی است
وبال این لعن و طعن خود راجع بایشان و از علامات کبری و دلایل عظمی بر قرب قیامت آنست که مخفی مولف
در رساله حدیث ثقلین ذکر روایت لعن ابوحنیفه رح که در حقیقت مورث صدگونه عار و ندامت برای
متشیعین است کما عرفت سر افتخار میدارد حیث قال و حال آنکه کلینی در باب مرقوم الصدر بندو روایات
لعن ابی حنیفه بجهت قیاس از زبان ابو الحسن موسی علیه السلام روایت کرده و هکذا لفظ الحدیث لَعَنَ
اللّٰهُ اَبَا حَنِیْفَةَ کَانَ یَقُوْلُ قَالَ عَلِیٌّ وَ قُلْتُ انتہی والحمد لله که اینهم تهمت محض است چنانکه از کتب
معتمده خواهی دانست که امام اعظم تقلید صحابه را که بمدارک اجتهاد اطلاع تمام داشتند بجان و دل می نمایند کیف
امیر المؤمنین خاتم الخلفاء الراشدین که لیاقت اگر عقلای عالم را بخوی حد و ماتم بر خیزند و ریگ بیابان بمفارق خویش ریزند
محل استبعاد نخواهد بود اما امر ثالث پس در کتب فقهیه بروایات ثقات مروی است که وقتی امام ابو حنیفه

با حضرت محمد بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم برخورد فرمود که قیاس را بر نص مقدم میکنی و خلاف
سنت جد ما رسیده داری ابو حنیفه گفت حاشا و کلا من بعد نیز الا ادب امام محمد بن حسن فرمود که مرد ضعیف تر می باشد
یا زن گفت که زن فرمود نصیب او از میراث چه قدر است گفت نصف مرد و اگر انچه بسمع شریف تو رسیده صحیح
می بود بخلاف آن حکم میکردم و حصه زن را دو چند می گفتم باز محمد پرسید که از صوم و صلوٰة در کدام ایام
بند گزارست ابو حنیفه گفت نماز فاضل تر است اگر مخالفت نص قیاس جائز می پنداشتم فتوی بقضای
نماز بر حائض میدادم نه بقضای روزه آنگاه سوال فرمود که بول نجس تر است یا منی جواب داد که بول و اگر سخن جا رسیده
واقعی می بود حکم غسل بخروج منی میکردم معاذ الله که من خلاف احادیث جد تو در هیچ بابی روا داشته باشم
پس محمد برخاست و ابو حنیفه را در کنار گرفت و بر پیشانی او بوسه داد و گفت که حاسدان برای تو چنین اخبار ساخته و می
سازند و نیز در کتاب میزان شعرانی که برای تطییب قلوب مقلدین مجتهدین تالیف در آمده شرح و بسط آن واقع شده چنانچه
ملخص روایت این مطبع بعبارت فارسی این است که در مسجد کوفه نزد امام ابو حنیفه حاضر بودم که ناگاه حضرت
امام جعفر صادق و سفیان ثوری و مقاتل بن حیان و حماد بن سلمه که در آن وقت از فقهای متبحرین بودند و هم
چنین فقهای دیگر همه الشان داخل شدند و چون مقالات قیاس ابو حنیفه بنوع دیگر شنیده بودند و از استماع
آن خیلی متردد و متفکر گشتند خواستند که مشافهه آن را تحقیق نمایند و علم قطعی بهم رسانند پس فیما بین ایشان
سلسله سخن جاری شد همه این متبحرین متفق الکلمه گفتند که بما رسیده که تو قیاس بسیار میکنی و در مقابله نصوص
هم چنین بعضداری از رحمت بر تو خوف میکنیم و اندیشه می نمائیم زیرا که اول کسیکه در مقابله نص قطعی قیاس کرد
شیطان رجیم بود پس ابو حنیفه بعد از استماع این کلمات از صبح جمعه تا زوال بمناظره و تفصیل دلائل خود
بخدمت عالیشان گذارش داد که در فتوی کتاب خدا را مقدم میدارم بعد از آن چیزی را برابر احادیث جناب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمی شمارم باز بقضایا و احکام صحابه عمل می نمایم و اتفاق ایشان را بر اختلاف ترجیح
میدهم و درین وقت قیاس میکنم پس این همگان برخاستند دست و سر او را بوسیدند و زائد الوصف تعظیم بجا آوردند و بعد مدح او عذر
جسارت خواستند و گفتند که از زلات ما تجاوز کن فقال غفر الله لنا ولکم اجمعین و اینجا حقیقت این مناظره تمام

شد

سند تلبیسات و تدلیسات واته امامیه که این نعت کو را از کجا بکجا رسانیده اند و از قصد و بعد ق نام
ابو حنیفه بر حسن اجتهاد بعضی و قبح بعض دیگر خبری نگرفت و از آنکس که مورد تشنیعات ائمه بود حسابی
بر نداشته دعوی انحراف نعمان بن ثابت از امام صادق زنند و گویند که امام او را دشمن می داشت و در بسیاری
از مسائل او را ملزم و مفحم نمود چنانچه سید المتألهین امامیه در کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار از امام ابو حنیفه
رحمه الله روایت نموده عیان گشت والفاظها علی ما نقله ثقاتهم هذه انه قال جئت الی
حجّام بمنی لیحلق رأسی فقال ادن میامنک واستقبل القبلة وسمّ الله تعالی
فتعلّمت منه ثلث خصال لم تکن عندی قلت له مملوک انت ام حرّ قال مملوک قلت لمن
قال لجعفر بن محمد الصادق علیه السلام قلت اشاهد هو ام غائب قال شاهد فصرت
الی بابه واستأذنت علیه فحجبنی فجاء قوم من اهل الکوفة فاستأذنوا فاذن لهم فدخلت
معهم فلما صرت عنده قلت له یا ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ارسلت الی اهل
الکوفة فنهیتهم ان یشتموا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فانی ترکت
بها اکثر من عشرة الف یشتمونهم فقال علیه السلام لا یقبلون منی قلت ومن لا
یقبل منک وانت ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علیه السلام انت اول من
لا یقبل منی دخلت داری بغیر اذنی وجلست بغیر امری وتکلمت
بغیر رأیی وقد بلغنی انک تقول بالقیاس قلت نعم به اقول قال ویحک یا نعمان
اول من قاس ابلیس حین امر بالسجود لآدم فابی وقال خلقتنی من نار وخلقته
من طین ایّما اکبر یا نعمان القتل او الزنا قلت القتل قال فلم جعل الله تعالی فی القتل
شاهدین وفی الزنا اربعة اینقاس لک هذا قلت لا قال فایّما اکبر البول او المنی قلت البول
قال فلم امر الله تعالی فی البول بالوضوء وفی المنی بالغسل اینقاس لک هذا قلت لا قال فایّما اکبر
الصلوة او الصیام قلت الصلوة قال فلم وجب علی الحائض ان تقضی الصوم ولا تقضی

الصلوة أيقاس لك هذا قلت لا قال فأيما أضعف المرأة أم الرجل قلت المرأة قال فلم جعل
الله تعالى في الميراث للرجل سهمين وللمرأة سهماً أيقاس لك هذا قلت لا قال فأيما أكبر
القطع أو السرقة قلت القطع قال فلم حكم الله تعالى فيمن سرق الدراهم القطع وإذا قطع رجل
يد رجل فعليه ديتها خمسة آلاف درهم أيقاس لك هذا قلت لا قال وقد بلغني أنك
تفسر آية من كتاب الله عز وجل وهي لتسئلن يومئذ عن النعيم أنه الطعام الطيب والماء
البارد في اليوم الصائف قلت نعم قال لو دعاك رجل وأطعمك طعاما طيبا وسقاك
ماء باردا ثم امتن عليك بما كنت تنسبه إليه قلت إلى البخل قال أفيبخل الله
تعالى قلت فما هو قال حبنا أهل البيت هذا آخره سلمنا كه اين روايت صاحب حيوة الحيوان
بطريق شهادت شهيد ثالث شيعي جنت قال بعدها في الإحقاق قد روى الدميري الشافعي
ذلك في حيوة الحيوان ثم أجاب عن بعض أسئلة الإمام آورده وليكن متعصب شرح چنانچه اين
عبارت هم سمت ظهور دارد آنست كه روايات شيعه وخرافات ايشان بي كم وكاست نقل كند
وجوابش نويسد عيان نمايد كه اراده الزام وافحام ابوحنيفه باين مناقشات كه ادائي علما بر جل قادر
اندر منصب امامت امام صادق عليه السلام وجودت تبحر ابوحنيفه رح لغايت بعيد بود پس نقل روايت
كه در كتاب حيوة الحيوان اتفاق افتاده لنا است لا علينا وارتحال استدلال علماي اماميه ومنهم المؤلف
في الرسالة الثانية باين روايت بر امور مزبور متجلي بدر روشن ميگردد كه تلبيسي بيش نيست ومؤيد آن است بالاخلاف
كتب فضائل امام ابوحنيفه چه صراحة از ان مستفاد ميشود كه اماميه بمقتضاي يحرفون الكلم عن مواضعه
درباره الزام وافحام ابوحنيفه وقصد تعجيز او آنچه روايت مي نمايند بخلاف حق بوده چنانچه بعضي از ثقات از
مسند امام بلخي آورده اند كه ابوحنيفه روزي بخدمت امام جعفر عليه السلام فائز شد فرمود كدام سوره باشد
كه آغازش تمجيد وانجامش آن دعا ووسطش اخلاص است ابوحنيفه گفت سوره فاتحه باز پرسيد كه آن كلمه كدام
است كه اولش كفر وآخرش ايمان گفت لا اله الا الله پس فرمود كه قتل بيگناه اكبر است يا ارتكاب زنا

جواب داد که قتل النفس فرمود پس چرا در قتل دو گواه کفایت میکند و در زنا حاجت بچهار می‌فتد گفت که در زنا مقصود ستر عورتست و در قتل احیا حقوق مردم علاوه برین زنا جرمیست که بنای آن بر اخفا است و قتل که حق بنده است بخلاف آن همچنین مسائل دیگرا جواب گفت تا آنکه حضرت امام جعفر علیه السلام دعای نیک در حق ابو حنیفه نمود مغالطه ثالثه آنکه چون درین دیار از کتب معتبره حنفیه هدایه خاتمة المرجحین علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل المشهور ببرهان الدین المرغینانی و همچنین کتب دیگر که بر منوالش تالیف شده و اکثر ادله آن مؤسس بر معقولات است نه مبنی بر احادیث آن صحاف بنظر حضرت مؤلف بلکه بمطالعه بعضی از اصدقای ایمانی ما در آمده فهمیده اند که بنای مذهب ابی حنیفه محض بر رای و قیاس است نه احادیث صحیحه خیر الناس و علاج این مغالطه آن بود که چندی شروح این کتاب سیما شرحی که مولانا کمال الدین بن همام نوشته مشاهده میکردند و قس علی هذا کتب دیگر مثل شرح قاضی القضاة بدر الدین محمود عینی که داد تبحر و تائید مذهب حنفیه دران داده و حال غزارت علوم و مهارت او در فن حدیث انجنان است که محتاج تقریر و تحریر باشد و ایضا شرح هدایه و تخریج احادیث آن فاضل المعی حافظ زیلعی تالیف فرموده و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون بوضوح می انجامد که جمعی از متبحرین بتخریج احادیث کتاب مذکور کمر همت میان جان بستهاند حیث قال وَخَرَّجَ اَحَادِیْثَ الْهِدَایَةِ فَقَطْ مَعَ اَسَانِیْدِهَا حَافِظُ عَصْرِهٖ وَوَحِیْدُ دَهْرِهٖ الشِّهَابُ اَحْمَدُ بْنُ حَجَرٍ الْعَسْقَلَانِیُّ الْمُحَدِّثُ الْحَافِظُ الْمُتَوَفّٰی سَنَةَ اِثْنَیْنِ وَخَمْسِیْنَ وَثَمَانِ مِائَةٍ فِیْ مُؤَلَّفٍ مُتَوَسِّطِ الْحَجْمِ سَمَّاهُ بِالدِّرَایَةِ فِیْ مُنْتَخَبِ اَحَادِیْثِ الْهِدَایَةِ وَذَکَرَ فِیْهِ اَنَّهُ اسْتَوْعَبَ مَا وَجَدَهٗ فِیْهِ مِنَ الْاَحَادِیْثِ وَالْاٰثَارِ وَنَظَرَ فِیْ اَسَانِیْدِهٖ وَکَانَ شَافِعِیَّ الْمَذْهَبِ مُنْصِفًا قَلِیْلَ الْاِعْتِرَاضِ بَیْنَ دَلِیْلِ مَذْهَبِهٖ وَدَلِیْلِ مَذْهَبِ الْحَنَفِیَّةِ وَذَکَرَ مَا وَقَعَ فِیْهِ الْخِلَافُ بَیْنَ الْاَئِمَّةِ الْکِرَامِ الْاَسْلَافِ مِنْ غَیْرِ اِعْتِرَاضٍ وَلَا تَشْنِیْعٍ بَلْ بِطَرِیْقِ الْاِنْصَافِ وَبَوَّبَهٗ اَبْوَابًا وَذَکَرَ فِیْ کُلِّ بَابٍ مَا یُنَاسِبُهٗ مِنَ الْاٰثَارِ لِغَیْرِ ذٰلِکَ وَلِهٰذَا هُوَ مُؤَلَّفٌ مَقْبُوْلٌ وَعَلَّقَ

المولى ابو السعود بن محمد العمادي عليه حاشية ذكر فيها جل الاحاديث التي احتج
بها الامام الاعظم الهمام الافخم ابو حنيفة النعمان العالم الرباني فرغ من تاليفها سنة
اثنين وثمانين وتسعمائة ولقد اجاد فيها وافاد وسلك فيها طريق السداد من غير تعنت
وعناد وقال فيه ايضا خرج احاديثها الشيخ محي الدين عبد القادر بن محمد القرشي
المصري المتوفى سنة سبع وثلاثين وسبعمائة كذا في مؤلف لطيف سماه التعريفات
لاحاديث الهداية البينات فاشتهر اسمه بالعناية في معرفة احاديث الهداية انتهى
وقال فيه ايضا وخرج احاديثه محي الدين عبد القادر القرشي المتوفى سنة خمس وسبعين
وسبعمائة في مؤلف ضخم الحجم سماه العناية راقم الحروف گوید این تخریجات نیز بمطالعه در آورده
معلوم کرده که تفقه ابو حنیفه بر احادیث معتبره مبنی است و مسائل و فتاوای فقه او بی کدورت و غبارست و از
حواشی علمای امصار و فقهای هر دیار که بر هدایه تالیف کرده اند و تا سید این غرض بسیار قصد نموده و تعداد آن از مات
درگذشته و بالاف رسیده چنانم برده شود که این ورق بی سر و پا گنجایش آن ندارد کاش حضرت مولف و
احبا و شروح مواهب الرحمن و کتاب میزان و المنهج المبین فی بیان ادلة المجتهدین بنظر می آورد و می
یافتند که عالم نحریر مولانا ابراهیم بن موسی بن ابی بکر طرابلسی راه تنقیح و تدقیق پیموده و مذهب ابی حنیفه را
بآیات قرآنی و احادیث صحیحه مدلل فرموده تحسین شارحین بکر مثل فقیه عبد اللطیف بن جمال بن حمید
بتائید مسلک امام اعظم کوشش بلیغ بتقدیم رسانیده اند و فاضل شعرانی در میزان براه تطبیق مذاهب اربعه
رفته و او نام حامدی را که ابو حنیفه در احکام فقهیه برای و قیاس عمل میکند و احادیث را تتبع نمی فرماید از
سر باطل کرده و کتاب منهج او در باره ترجیح ادله حنفیه معدوم النظیر واقع شده الی غیر ذلک من الکتب
التی دونت فی هذا المقصد العظیم بالجمله بعد از این کتب مستند اگر خلجانی در قلب مؤلف باقی
میماند بتحریر اشکال مرقوم می پرداخت با وصف کمال تبحر ابو حنیفه که از مجتهدین اصولیه بعمل
آمده و ظهور بران رسوخ دارند کما ستعرف انشاء الله تعالی قبل از مطالعه کتب مشار الیها طعن بر حنفیه

نمودن

حنفیه نمودن خارج از آنست که قانون انصافست در ینمقام بعضی از عبارات و روایات کتاب میزان
که مؤلفش آن لقد تتبع و جمع کتب مجتهدین مذهب ابی حنیفه را مدلل ساخته و بکمال تقویت تکمله پرداخته ذکر کنم
تا کلیهٔ وهم مذکور مستأصل شود از آنجمله است آنکه خود میفرماید قد تتبعت بحمد الله اقواله واقوال
اصحابه لما الفت کتاب ادلة المذاهب فلم اجد قولاً من اقواله واقوال اتباعه الا وهو
مستند الى اية او حديث او اثر او الى مفهوم ذلك او حديث ضعيف كثرت طرقه
او الى قياس صحيح على اصل صحيح فمن اراد الوقوف على ذلك فليطالع كتابي المذكور
و از آنجمله است آنچه شعرانی از امام ابو جعفر شیرازی آورده و او بسند متصل تا امام ابو حنیفه رسانیده که او می گفت
كذب والله وافترى علينا من يقول عنا اننا نقدم القياس على النص وهل يحتاج بعد النص
الى القياس وكان رضي الله عنه يقول نحن لا نقيس الا عند الضرورة الشديدة وذلك
اننا ننظر اولاً في دليل تلك المسألة من الكتاب والسنة واقضية الصحابة فان لم نجد دليلا
قسنا حينئذ مسكوتا عنه على منطوق به بجامع اتحاد العلة بينهما وفي رواية اخرى عن
الامام انا نأخذ اولاً بالكتاب ثم بالسنة ثم باقضية الصحابة ونعمل بما يتفقون عليه فان
اختلفوا قسنا حكما على حكم بجامع العلة بين المسألتين حتى يتضح المعنى وفي رواية
اخرى انا نعمل اولاً بكتاب الله ثم بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم باحاديث ابي
بكر وعمر وعثمان وعلي رضي الله عنهم وفي رواية اخرى انه كان يقول ما جاء عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم فعلى الرأس والعين بابي وامي وليس لنا مخالفته وما جاء عن الصحابة تخيرنا
وما جاء عن غيرهم فهم رجال ونحن رجال وكان ابو مطيع البلخي يقول قلت للامام ابي حنيفة
رضي الله تعالى عنه ارأيت لو رأيت رأيا ورأى ابو بكر رأيا اكنت تدع رأيك لرأيه
فقال نعم فقلت له ارأيت لو رأيت رأيا ورأى عمر رأيا اكنت تدع رأيك لرأيه فقال
نعم وكذلك كنت ادع رأيي لرأي عثمان وعلي وسائر الصحابة ما عدا ابا هريرة وانس

بن مالک و سمرة بن جندب انتهى و ازینجا روشن تر شد که مذهب ابوحنیفه در اتباع سنن
مرویه و آثار صحابه و قیاسات ایشان موافق تر از مذهب امام شافعی است چرا که وی جمله تقلید اصحاب در مجتهدات
شان ضروری ندانسته و گفته که هم رجال و نحن رجال بخلاف ابوحنیفه که تقلید صحابه در آنچه مذکور شد واجب میداند
و آنچه امام شافعی در باب صحابه گفته او در تابعین میگوید پس اتباع قیاس در مذهب ابوحنیفه کمتر باشد و مؤید
این معنی است آنچه محقق دهلوی قدس سره در شرح سفر السعادة از اکابر نقل میکند که امام حافظ ابو محمد بن حزم
گفته که اصحاب ابوحنیفه همه متفق اند که حدیث هر چند اسنادش ضعیف بود مقدم تر و اولی تر است از قیاس
و اجتهاد و وی رضی الله عنه تا بحد ضرورت نرسد عمل بالقیاس نکند و عمل بحدیث باقسام آن درست نهد و امام
شافعی قیاس را بر بسیاری از اقسام حدیث مقدم دارد و درین مقام تفصیلی است که مذکور در علم اصول فقه است
نظر باید کرد و از اقسام قیاس جز بالقیاس مؤثر عمل نکند و قیاس تناسب و قیاس شبه و قیاس طرد همه نزد
وی متروک و غیر معمول است و در چندین مواضع قیاس را عمل باحادیث ترک کرده و امام شافعی رح
عمل بالقیاس کرده و اگر آن را ذکر کنیم کتاب بدرازی کشد و ابوحنیفه تقلید صحابی را در آنچه صحابی باجتهاد
خود گوید واجب داند و شافعی گوید هم رجال و نحن رجال که ما و ایشان در اجتهاد برابریم و همه مجتهدانیم مجتهد را
تقلید مجتهد دیگر نرسد انتهی بلی امام ابوحنیفه از رای بعضی از صحابه مثل ابوهریره و انس بن مالک بجهت ترک
اجتهاد کمتر مطلع بودند و در استنباط احکام ملکه تام نداشتند عدول میکند و از اتباع مذهب ایشان
در هر مقام سر باز میزند و لیکن این بزرگان را کذاب و مفتری بر جناب سید المرسلین نمیداند معاذ الله که ایشان
را در روایت حدیث واضع و جاعل اعتقاد کرده باشد چنانچه اکابر طائفه امامیه اصل این قصه که مذکور شد
باین مطالب و مقاصد که مکنون خاطر ایشان است بر گردانیده و او را کذاب و افترا میدهند و از انجا انطوی
لا طائل جمعی از متاخرین شیعه که بتاسی بزرگان خویش نموده اند باطل و بی اصل باید و کتب قدیمه اصول
نیز بر آنچه یاد کردیم دلیل واضح است الحمد لله علی ذلک مگر نشنیده که صاحب کشف چه گفته لما ادعیتم از در ای
تنقص الصحابة رضی الله عنهم و طعن فیهم بالغلط و عدم الفهم کما تری اعتذر عنه بذلک

وإنما نعني بما قلنا من قصور فقه الراوي قصوره عند المقابلة بفقه الحديث أي عند المقابلة بما هو فقه لفظ النبي صلى الله عليه وسلم فأما أن نعني به الازدراء أي الاستخفاف بهم فمعاذ الله عن ذلك فإن محمدا حكى عن أبي حنيفة رحمهما الله أنه احتج في مواضع كثيرة بمثل تقدير الحيض وغيره بمذهب أنس بن مالك مقلدا له فما ظنك في أبي هريرة مع أنه أعلى درجة في العلم من أنس لاشتراكهما في الصحبة واختصاص أبي هريرة بدعاء الرسول صلى الله عليه وسلم از نحو لفظ يسير بعد ذكر نام ابي هريره فرموده ولكنا لا نظن به وبجميع الصحابة إلا الصدق وابو هريرة ممن ثبت عندنا في الأحكام ثلاثة آلاف من الأحاديث روى أبو هريرة منها ألفا وخمسمائة وقال البخاري روى عنه سبعمائة نفر من أولاد المهاجرين والأنصار وقد روى جماعة من الصحابة عنه فلا وجه إلى رد حديثه بالقياس انتهى بلفظه وكلام قاضي خان على ما نقل في الصوارم نيز تأييد مهم مذكور ميكند پس فراوان حيرت است كه خود مجتهد حمى در رساله ضيغميه كه از نظر مجتهد متوفى گذشته بلكه حقيقة از تصانيف اوست فرمايد كه مذهب ابوحنيفه را حنفيه نيك ميدانند وشافعي را شافعيه ودر شان ابوهريره ياد ندارند كأنهم لا يعلمون عجب تر آنكه بواسطه شيخ مدايني از معارف نقل كنند كه ابوهريره بر آخور معاويه حضرت امير را مبتدع قرار داد وجناب مرتضوى نام او اكذب الناس نهاد وفاروق اعظم بجهت كذب وافترا دره با بر او زده وابوحنيفه از دائره عدالت بيرون كرده الى غير ذلك من الفضائح پس اگر مراد از ابن قتيبه عبد الله بن مسلم صاحب معارف دينوريست كه او را از زمره اهل حق شمرده اند فذاك افترا بلا امترا چه اينك معارف نزد فقير حاضر است طلبني واثري از اين مقالات در ترجمه ابوهريره مروى نيست بلكه بعد از استقراء بليغ جز اين بر نمى آيد كه با اطفال مزاح ميكرد وحال آنكه خوش طبعى ومزاح را علماء اماميه در كتب دين وايمان خويش مثل شرح تجريد وغيره از فضائل بلكه افضليت شمرده در حق مرتضوى گفته اند كه بحدى خوش طبع بود كه او را بدعابه مزاح نسبت ميكردند وفاضل طبرى در كتاب كامل بهائى كثرت مزاح را در باره خاتم المرسلين هم باثبات رسانيده وكثرت مزاح مرتضوى

در کتب ما نیز مروی است و لعب و بازی از ائمه اطهار اگرچه در طفولیت باشد نیز در کتب امامیه از
احادیث مشهوره و ابهام رجای خویش کما لا یخفی علی من طالع مبحث الامامة للاردستانی که علم عرفان این
بزرگان از طفلی تا شیخوخت بلکه نیز از ولادت تا وفات بر منوال واحد میماند لا یزید علیه بلا تبسم شیئی اگر
مراد از معارف کتاب ابراهیم بن قتیبه اصفهانی است که تشیع او از کتب رجال امامیه مثل منهج المقال کالنور علی
الطور است فالوبال ایضا علیهم زیرا که مناصب صوارم بر تقدیریکه امامیه بدون روایات کتب معتبره اهل سنت
مثالب صحابه را ذکر نموده باشند دعای بد تعلیم میکنند و جا بجا می گوید که امامیه بر قبائح اعمال صحابه احتجاج
بر سنیان نمی کنند مگر با جماعیات فریقین و از اینجا معلوم شد که مقصود اصلی اهل مکیدات از تسمیه معارف
و انتساب این امور بکتاب مذکور همین بود که سامعین و ناظرین در باره صحابه باشتباه نیفتند بلکه از ایشان متنفر
شوند و نیز ما بین مقلدین فقهاء اربعه تخالف و تشاجر در باب اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم پدید آید
فاعوذ بک رب من همزات الذین یمکرون و اعوذ بک رب ان یحضرون
اما آنچه صاحب تحفه در باره ابوهریره و امثالش زبان درازی کرده و در فهم معانی احادیثیکه برای
تکذیب او آورده پشت پا خورده اگر ذکرش نمائیم بعد النقض علی التعاریض ملیبان آن بدیع مثنوی هفتاد من
کاغذ شود مگر بر حرفی از آن آگاه میکنیم که روزی عبد الله بن عمر روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم امر بکشتن سگان فرمود مگر سگ شکاری و سگ گله گوسپند یا مواشی عموما کسی گفتش که ابوهریره
سگ زراعت را نیز در حدیث مستثنی کرده عبد الله جواب داد که او در زراعتی بوده صاحب تحفه فهمیده
که مقصودش آنست که ابوهریره برای زراعت خویش بر آنحضرت افترا نموده و حال آنکه مقصودش آنست که چون
او زراعتی داشته تحقیق این استثنا کرده باشد چنانچه در کتب معتبره بعضی از اصحاب را بر بعضی در تحقیق بعضی از
امور ترجیح داده اند مثل ترجیح حذیفه در اخبار فتن و احادیث شداید و محن چه او در تفتیش آن از جناب
سرور انس و جان بشوق طبیعی زیاده تر از دیگران سرگرم بود پس اگر بعضی از فتنها نسبت بروایت دیگری
در حدیث حذیفه زاید باشد و کسی از محدثین گوید انه کان شوقا الی بحث الفتن التی هی معنی محمول خ انه

کما انه

کما لا یخفی علی مهرة هذا الفن ۔ آنکه خدا لیفه از طرف خویش نام بعضی از فقه اختراع کرده و افترا بر جناب
ابن سینا الموفق و در کتب مستند الیه در فن فقه مثل هدایه و شرح آن جا بجا صاحبین در امر اختلاف کنند
که معان بحکم قضا ساست گویند که قول ابو یوسف را رجحانی بر قول محمد است بنا بر ضرورت قضا و لیس الخبر کالمعاینة
الی غیر ذلک الغرض از جمله محالات است که تکفیر و تکذیب اهل بیت کرد از صحابه آن سرور صلی الله علیه وسلم بروایات
معتبره اهل سنت که بدلالت قطعیه بر دعاوی شیعه مشتمل باشد ثابت نشود بخلاف تکذیب و تکفیر صحابه مرحوم
ائمه هدی علیهم السلام مثل شیاطین و شیطان الطاق که در دین و بلکه اعتراف بالنبی بعد از ائمه عظام
امامیه نقل خواهیم کرد زیرا که بدلالت یقینیه روایات معتمده محققین شیعه بر جای خویش کما ستعرفه انشاء
الله تعالی ثابت است که آنها در مسایل توحید که اصل الاصول اسلام است انواع افترا بر ائمه هدی بسته اند
و میگفتند که ما را حضرت معصومین تعیین کرده اند که جسم خدا را القدر هفت شبر اعتقاد کنیم و اعلای او را
پر و اسفل را خالی معتقد شویم کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا
بالجمله اگر قلب مؤلف بعد ازین تصریحات که در باره ابو حنیفه رح گذشت هم مختلج باشد و گمان کند که معطل وارد
ابو حنیفه بر خلاف نصوص صحیحه واقع است و در مقابله النص قیاس میکند پس در مسلک ثانی بر السنه امامیه طلیسان
برادر بزرگ مؤلف این خلجان را باطل خواهیم کرد فانتظروا انی معکم من المنتظرین
رابعه آنکه چون مؤلف در کتب بعضی از شافعیه یا متعصبین امامیه تضعیف مذهب ابو حنیفه و بعضی از مطاعن او دیده
بیقین دانسته که اینهمه واقعی و نفس الامریست مقلدین او هرگز برد آن مقدرتی ندارند و حال آنکه لغایت الٰهی
زمره حنفیه تدارک او اجمع الحال ورده توهمات شافعیه و مطاعن امامیه از بیخ و بنیاد برکنده اند فقط جمیع کتب و مطالعه
آن در زوال این مرض دوای شافی و علاج وافی است هرگاه خود حضرت امام شافعی باعتراف اکابر شافعیه و اعاظم
علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی الشهدی فی توضیح النور بالحجج الوارده لدفع شبه الاعور مداح
ابو حنیفه باشد و گوید الناس کلهم عیال ابی حنیفه رح یعنی جمله فقها محکوم و زیر دست اویند و بسیاری
از صحابه جلیله او علی الروایه بعض الثقات در رساله نظم کشید که از آن جمله این شعر است

لقد زان البلاد ومن علیها	امام المسلمین ابو حنیفة	بآیات وآثار وفقه
کآیات الزبور علی الصحیفة	اماما صار فی الاسلام ذکرا	امینا للرسول وللخلیفة
وما بالمشرقین له نظیر	ولا بالمغربین ولا بکوفة	ورفع یدین قنوت نزد قرائت ترک

دہد و محض برای حفظ او دست از آن بردارد و بر طبق نقل محقق دہلوی در کتاب بستان المحدثین محمد بن
حسن شیبانی فرماید که اگر اہل کتاب یہود و نصاری تصانیف امام محمد ببینند بی اختیار ایمان آرند و امام محمد
شش کتاب تصنیف کرده که ہر یکی از آن شصت مجلد و ہفتاد مجلد بلکه بیشتر از آن ست و امام احمد اکثر مسائل
دقیقه از کتب امام محمد نقل میکرد و در آن کتب نظر میکرد و از آن استفاده ہمی نمود انتہی و محدث فیروزآبادی
در قاموس محیط ابو حنیفه را امام الفقہاء نویسد کما مر و مجلدی در مناقب او تصنیف نماید و مکتوبی در جواب
ابوبکر یمنی تہمت کند و گوید که نسبت کتابی مشتمل بر رد امام ابو حنیفه و تکفیر او بمن افترا محض است کتاب را
بآتش بیندازید چنانچه شیخ عبد الوہاب شعرانی در فصل اول از کتاب الیواقیت والجواہر فرموده و کذلک
دسوا علی شیخ الاسلام مجد الدین الفیروزآبادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام
ابی حنیفة وتکفیره ودفعوه الی ابی بکر الخیاط الیمنی فارسل یلوم الشیخ مجد الدین علی ذلک
فکتب الیه الشیخ مجد الدین ان کان بلغک هذا الکتاب فاحرقه فانه افتراء علی من
الاعداء وانا من اعظم المعتقدین فی الامام ابی حنیفة وذکرت مناقبه فی مجلد انتهی
وحجة الاسلام ابو حامد غزالی رح در احیاء العلوم که بالاتفاق و بلاشبہ از تصانیف او ست بخلاف
منخول که عند التحقیق از محمود غزالی معتزلی ست و خود امام غزالی چنانچه بر اہل استقرا پوشیده نیست از آن
انکار میفرماید مدح و مناقب او زیاده الوصف شمار کند و ہم ابن حجر مکی با وصف شافعی بودنش کما فی رسالة علی القاری
بنابر تصریح اکابر در خیرات حسان فی مناقب ابی حنیفة النعمان مدائح و منقبتش بد محال است که چنین شخص حدیث
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را من تلقاء النفس رد فرماید و عمل بر خلاف احادیث صحیح نماید و از تصانیف ندمای
اصولیین مثل صاحب کشف که موقوف میشود که خبر واحد علی الاطلاق نزد ابو حنیفه مقدم بر قیاس است و تفصیل

کہ با خرین ذکر کردہ اند بغلط شہرت یافتہ ہرگز اعتبار را نشاید قد تبرّی عبارته حیث قال بل
المنقول عن أصحابنا أن خبر الواحد مقدّم على القياس ولم ينقل التفصيل ألا ترى أنهم عملوا بخبر
أبي هريرة في الصائم إذا أكل أو شرب ناسيا وإن كان مخالفا للقياس حتى قال أبو حنيفة
لولا الرواية لقلت بالقياس ويُنقل عن أبي يوسف في بعض أماليه أنه أخذ بحديث المصرّاة
وأثبت الخيار للمشتري وقد ثبت عن أبي حنيفة أنه قال ما جاء عن الله وعن رسوله فعلى
الرأس والعين ولم ينقل عن أحد من السلف اشتراط الفقه في الراوي فثبت أن هذا القول
مستحدث وأجاب عن حديث المصرّاة والعريّة وأشباههما فقال إنما ترك أصحابنا
العمل بهما لمخالفتهما الكتاب والسنة المشهورة لا لعدم فقه الراوي فإن حديث
المصرّاة مخالف لظاهر الكتاب والسنة كما بيّنا وحديث العريّة يخالف السنة المشهورة
وهي قوله صلى الله عليه وسلم والتمر بالتمر مثلا بمثل كيلا بكيل على أنّا لا نسلّم أن أبا هريرة
لم يكن فقيها ولم يعدم شيئا من أسباب الاجتهاد وقد كان يفتي في زمان
الصحابة وما كان يفتي في ذلك الزمان إلا فقيه مجتهد انتهى در کتب احادیث و کلام الٰہیہ
اوصاف جمیله امام اعظم بنظر احقر الناس در آمده اگر درین مقام تعداد آن نماید بیم کلام بطول انجامد اگر اجل
مہلت دہد و تقدیر مساعد گردد کتابی جداگانه درین باب تالیف کنم یا در ذیل بعضی از مباحثات بتعیین
موافق وصیت القاضی شوستری شعر خواہی که شود خصم تو عاجز بسخن + می بند بکار قول پیران کہن +
خصم از سخن تو چون نگردد ملزم + او را بسخنہای خودش ملزم کن + بدلایل الزامیه ہمچنین سازم
و باعتراف عمائد و اکابر محدثین شیعه مثل محمد تقی در لوامع و باقر مجلسی در تذکره و غیر او در غیر آن برغم النجیب
فاضل اخباری که در جواب ایضاح مولانا در رساله حدیث ثقلین گفته امام از تلامذه ائمه اہل بیت بوده و اجازت اجتہاد
از حضور فائض النور این بزرگان حاصل نموده و در صحبت این برگزیدگان بارگاه احدیت نقد جان سیری یافته
و سعادت جاودانی یافته و در استنباط مسائل فرعیه بدلایل کتاب و سنت و آثار سلف صالحین نصب

اینمعنی شد و هر گاه گمان مبر که حضرت مؤلف دلیلیکه بر عدم تعارف تلمذ ابو حنیفه در رساله مذکوره اقامت
کرده همانا هست اعتبارات دارد بلکه فی نفسه متناقض و متهافت و از آثار قیاسات اما امر اول پس از انکه این
دلیل در مقامات دیگر هم منتشی میشود چه تلمذ و تعارف باشند دیگر عوارض البته شامل زمانه بر مذهب حکما تعسف
بقدم و غیر مسبوق بعدم نخواهد بود پس نتوان گفت که فلانی از متقولین قمی و کاشانی در فلان فن بشرف
حضور جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا بعضی از ائمه اطهار حاصل کرده رسیده بلکه چه نام داری خود را از کدام
قبیله میشماری بار بسیار از دلائل حقیت دین اسلام و ابطال رسوم جاهلیت و معبد عالیام و مسلک
بیان کشیدند تا انکه مخاطب متعرض بوار شد و فراخ حوصلگی او در کمال ضیق افتاد اینهمه دال است که آنحضرت
تعارفی هم نداشت تا تلمذ چه رسد علاوه بر التماس مطلوب مؤلف اول از دو التماس نقیض آن است چه ابو حنیفه بر
روایت جامع الاسرار مجرد ملاقات آن جناب را تکمیل خویش مقرر شد و بنا کار از رهبری شوق بخدمت امام
فایز گردید هر گاه عجز خویش و تبحر آن عالی مقام دریافته باشد شوق و التماس یکی بهزار و از هزار به بیشمار
رسید ساعة فساعة زاید خواهد بود نه زایل فقد عرفت ان الفاضل الدهلوی اورد الروایة المذکورة
نقصا و ان الحدیث یفسر بعضه بعضا اما امر ثانی پس اینکه تفصیل میخواهد و لکن ملی یاد می حق
الرسالة المزبورة لکن مجملش انکه مؤلف در صدد بحث غرور که در کتب احادیث امامیه جهلا تلمذ ابو حنیفه با نمیشود
متکلمین این فرقه اند بروایات شیعیان فقط برای الزام و تبکیت شان آن را وارد ساخته اند و این کلام دلالت دارد باعتبار
این روایات میکنند و الا خصم خواهد گفت که الزام و تبکیت ما از کتب غیر معتمده و این قسم روایات از زعمای خصم فا
است چنانچه از صوارم حسام هم پیداست انچه در خاتمه افاده نموده یعنی بعد از تتبع هم غالبا که حکایت تلمذ از کتب
معتبره اهل تسنن بر نیاید و فرض ان غیر واقعی باشد دلیل بر انست که تلمذ اصلی ندارد و عبارت انشاید تعیینا
فتساقطا بلی از روایت سید المتالهین شیعه افادات ملا باقر مجلسی بلیس المتعصبین در جلد اول بحار الانوار
که ابو حنیفه بخدمت امام صادق ع گذارش کرد که در کوفه قومی هست که گمان میکنند که تو امر کرده ایشان را که از
شیخین تبرا شوند فرمود حاشا و کلا معاذ الله باز گفت که آنحضرت شیخین را با مر عظیم می پندارند و موجب ثواب

جبرئیل می‌تازند فرمود که آخر چه آرزو داری عرض کرد که مکتوبی نزد شان باید فرستاد تا ایشان را از ان
مکتوب از این اعتقاد نهی باید نمود فرمود که هرگز اطاعت من نکنند انتهی موضع الحاجة امر نکیر این بر اتصال آل
الاصول متشیعین بکار آید زیرا که از ان معاینه اهل انصاف وضوح تمام یافت و آن اینکه هرگاه امام صادق روبروی نقیض
اعظم که باعتراف مؤلف جمع بنی آدم بود راه صدق نیافته در باره قیاس مثال اینزدی‌ترش فرمایند محال است که
بعضی امام از تبرای اصحاب سه در تمام خواص و عوام اهل کوفه را که بسیاری از اکابر امامیه مثل شوشتری در مجالس
بر تشیع ایشان از قدیم الایام می‌نازند و چگونه بر خود نبالند شعر گر ازین بهم تناقضه کردند کوفیان خ
خویش را نشنید حضرت مهمان کربلا محمول بر خلاف نفس الامر باشد الا والله ثم والله و بحمد الله که بری
تلمذ ابو حنیفه بسیاری از شواهد در ذهن فقیر موجود است که هنوز بگفتگوی علمای معاصرین نیامده بر حرفی از آن کتاب
که مزید تعارف را مقتضی عادة و عرفا تلمذ را هم اقتضائی صریح سکند اعلام عینا تم که ابو حنیفه ربیب
امام صادق بود و نسبت فرزندی با وی داشت از رسالهٔ انوار بدریه کالنهار اذا تجلی روشن است که مصنف
آن مولانا محمد یوسف را وقت تالیف این مقام ذکر مناقب ابو حنیفه تردد رو داده که کدام یک ازین دو
جناب از زینب بکری و کدام یک متلمذ بود و خضر بن محمد بن علی الرازی الحبلرودی خازن شمس تقدیس
کسی است از ارباب تحقیق و سند در امامیه است و در علوم حدیث منصبی منیع دارد و در تکلم او کوس لمن الملک
الیوم می‌نوازد و بسیاری از کتب معتمده در علم کلام مثل تحقیق متین فی شرح نهج المسترشدین و جامع
الاصول فی شرح الفصول و جامع الدرر فی شرح الباب الحادی عشر سوای اتباع و اشباع خویش در زمانه
یادگار گذاشته و در رد رساله انوار بدریه بمقتضای کمال غلو در تشیع چه اعلام عصبیت که بر آسمان نفراخته
تلمذ ابو حنیفه در ربیب بودن او را از جمله اخبار مستفیضه مشهوره انگاشته و مولانا محمد یوسف علیه الرحمة
در تردد مرقوم مستحق کمال تحسین و تشنیع پنداشته چنانچه عبارتش ملاحظه شود والعجب ان اعوی اهل
الضلالات اشتبه علیه ما لا یشتبه علی الاعمی و هو عین الروح والمحوج منه
مع اشتهار الصادق و مصالحه بالجمله چون ابو حنیفه ربیب امام باشد عدم تعارف التبسار مستبعد است

خواهد بود چه جای آنکه بر اشتهار تلمذ او نیز از حضرت کو نص صریح واقع شود و از شهرت تامه امام صادق
باین جهت دوام میتوان دریافت که اگر بعضی از علمای سنیه تلمذ ابو حنیفه را ذکر نکنند و دیگر بزرگان را از
اساتذه او بشمار آرند بر جای خویش است نه محل افتخار و احتجاج مخالف کینه کیش و از اینجاست که صاحب کتاب
کاشف تبصره جناب صادق زبانی ابو حنیفه مناقب محامد شرف کرمنوده و تعرضی باین تلمذ نفرموده
لیکن نحنیان اشارتی باین امر نموده اند کما لا یخفی علی من طالع کتب الرجال و این خیال که عدم ذکر تلمذ دلیل
بر عدم آن است هم مستلزم تسنن امام است چه اگر آنجناب شیعه بودی البته ابتداءً تعرض به تسنن ابو حنیفه نمودی
سیما وقتیکه ابو حنیفه استیصال مذهب امامیه در خواست کند کما عرفت آنفا چون در روایات اکابر امامیه
با وصف صرف همم الیشان در ثبت ذمائم وی غیر از انکار قیاس چیزی مروی نیست چنانچه بر ناظرین و متتبعین روایات
کلینی در کافی بطرق متنوعه در روایات صدوق در علل الشرائع از پدر خویش بتکرار تمام و تطویل الکلام
و هم از محمد بن حسن قطان و نیز از حسین بن احمد و در روایت شیخ در امالی از حسین بن عبید الله غضائری
از ابن شبرمه مرفوعا و در روایات ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج محتجب و مخفی
نمی ماند پس مذهب جعفری جز عدم حجیت قیاس مر تسنن خواهد بود باقی ماند آنکه اگر متکلم می بود ترک قیاس
میکرد و از تشنیع امام نجات می یافت جواب این وسواس که خیر مفصلا اسماع حضرات خواهد شد کما اشرت الیه
سابقا با جمله متشیعین زبان طاقتی ندارند که حرفی درباره ابو حنیفه بر زبان آرند و مقلدین امام مالک و
شافعی و احمد را چه مجال است که تضعیف مذهب اعظم بردارند و با مراعات ادب که شیوه ائمه الشان بوده کما
مرت الیه الاشارة طعنی بر ابو حنیفه نماید احمد بن حنبل که بظاهر حدیث میرود و در فن سنت حدیث شرف
با تحالی پیش وی و منزلتی بس عظیم دارد اکثر روایات مذهبش موافق تصریح محقق دهلوی مطابق فتاوای امام است
جمع جید کثرت مذهب او نیز بران گواه است و غالبا ازین بگذر هست که در کتب فقهیه خلاف او بسیار کم دیده
می شود دلیل آنست کارشند که تضعیف و طعن بر حنفیه خالی از غرابت و اعتساف نیست و نیز واضح گشت
که مدار مذهب امام اعظم بر کتاب و سنت مرویه رسالت مآب و مجتهدات صحابه بلی معمول تلامذه او

بنا بر تسلیم سابقین که در زمان عباسیه بوده علوم عقلیه فلاسفه در آن وقت مترجم شده آن بود که مهما امکن نقل را
بر عقل سلطنت سفر نمودند این مرتبه ایست که غیر ایشان را نصیب نگشته ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ
وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ اگر حضرات امامیه باکسیکه بمعنی از وجوه حظی از عصبیت ایشان فی الجمله دارد
برین نعمت عظیم حسد برد و بشعبده بازی سحرکاری منقبت را بمنقصت مبدل گرداند بمقام استغراب محل
استعجاب نباشد **مغلطه خامسه** آنکه مولف رساله مذهب محدثین و مجتهدین را هر دو یکی دانسته و خیال کرده
که در کتب معتمده حنفیه که اسامی بعضی از ان بر زبان قلم رفت هر دو مذهب را جدا جدا نوشته اند از تتبع کتب
و تصفح مقالات جانبین بوضوح می گراید که ترتیبیکه اهل حدیث در صحیحین مقرر کرده اند درین هر دو بجز دیگر
کتب متقدم نوشته اند الیسنه اتباع مجتهدین بضرب من التقلید جاری میشود الا از ائمه اربعه چیزی برین با
منقول نیست و چگونه تصور توان کرد حال آنکه علم غیب خاصه الوهیت یا نزد شیعه از خواص امامت است
پس اگر شخصی بعد تالیف این کتب بپایه اجتهاد رسیده و تمیز صحیح از سقیم نزد او مناط اعتبار گردیده در باب جرح
و التعدیل بلا واسطه متوجه می گشت ضرور نبود که بر قرار او همچنین در باب اخذ روایت میرفت و مخالفت
ایشان را بهیچگونه مباح نمیدانست آخر این بزرگان هم از جمله بشر بوده اند که در تصحیح حدیث بغایت قصوی
کوشیده باشند سیما محمد بن اسمعیل بخاری که او درین امور گوی سبقت از اقران و امثال ربوده لیکن با این همه جای حرف با
مجتهدین باقی است مگر یاد نداری که در باره چندی از رواة اش بعضی از علما و فقها بحث دارند و شارحین در
جواب آن وجوهی نقل میکنند که بعضی از ان خالی از غرابت نیست و از مطالعه صحاح سته دریافت میشود
که اکثری از جامعین تقلید کسی از مجتهدین نمی کردند بلکه خود اجتهاد می نمودند و تائید مجتهدات خود را درین
کتب غالبا مد نظر داشته اند و بحمد الله که از غایت انصاف مولفین صحیحین بنص قطعی تصریح کردند که احادیث صحیحه را
در جمع و تلفیق انحصار نباید پنداشت بلکه احادیث صحیحه دیگر بسیار که قصد ایراد آن نکرده ایم و ازین مقام
خوش فهمی بعضی از اکابر مولف بمرتبه عیان میرسد که این قسم مطالب را دلیل بر عدم صحت صحیح بخاری و مسلم
گردانیده حیث قال النووی که از محدثان و ارباب صحاح اهل سنت و شارح صحیح مسلم در مقدمه شرح مسلم

می نویسد ان البخاری ومسلما لم یلتزما استیعاب الصحیح بل نقل عنهما تصریحهما
بانهما لم یستوعباه وانما قصدا جمع جمل من الصحیح کما یقصد المصنف جمع جمل من
مسائله لا انه یحصر جمیع مسائله انتهی وازین عبارت تصریح بعدم حصر جمیع احادیث صحیح
بخاری ومسلم صریح است البته برین قدر اگر ابو حنیفه واصحابش بعد از جمع کتب سته بشان اینهم نرسیدند
واجتهاد میکردند زیاده برین نیست که ائمه ایشان نسبت با هیچ محل بر آن کرده اند که مینشیند آنکه در هر مقام
تقوی بر حدیث صحیح بخاری میدهند وازحدیث ودر صحیح متعارض بخاری رستگاری نمی کردند چه محتمل است که لعله بادله
وحصول محکمه در مقابل احادیث مسلم نزد ایشان فوق می شمرند چنین احادیث ابوداود ونسائی برین
هر دو تفوق میداشت چنانچه محدثین مثل شیخ عبد الحق دهلوی تصریح باین امور میفرمایند که این تفاوت ترتیب مذکور
شد نظر با حیثیت اصل صحت است باعتبار اکثر واغلب والا گاهی عارض میگردد که مفوق ومرجوح را چیزی
که فائق وراجح میگرداند وازحیثیات دیگر پس اگر مثلا حدیثی باشد بطرقیکه بالغ بحد شهرت تواتر باشند
ومواقف افتاده اند ائمه دیگر از ملتزمین شرطین صحت لابد قوی خواهند از حدیث بخاری مع چنین حدیث بخاری
وحده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام معقوله النسبت با عالی خصوصا اگر ازان ترجمه یافت که آن را اصح الاسانید
گفته اند المختصر عند العقلا بمرتبه عیان رسید که دلائل اندفاع اعتراض مذکور از حنفیه حیرانی که در این مولف
می کشد بر چنین مغالطه مبتنی بود حالیا که باوصف تقلید وکاسه لیسی حنفیه کما سیجی انشاء الله تعالی برعلما
اهل حق طعن میکنند واصل درخت بیکو رسانید آن بفراغ خاطر شیعه کو و میر گذید بیان فرماید که مجتهدین
امامیه باآنکه گویند که اصح الکتب کافی ابو جعفر کلینی است وبعد از جمع آن بعرصه شهرت وکثرت آمدند باز
چرا احادیث مرویه ان مخالفت می کنند بلکه نصف کلینی را الفریا ضعیف وموضوع میدانند وخود تصریح
می نمایند که اصحاب ائمه علیهم السلام که مورد مدح ومنقبت بوده اند بغایت قلیل اند مع هذا مدح منقبت شان یقینی
نیست بلکه ظنی علاوه کمتر حدیثی است که فقط راوی آن این مردم باشند چنانچه تفصیل این اجمال
از حاشیه مجتهد کربلائی که بر بعضی از کتب اصول نوشته دستیاب میشود ولی نقد روایات

اصول

اصولی از رسایل شیخ مفید و سید مرتضی در رد شیخ صدوق رسانند و هم میرسید و انتشار البدایع
درین حالة نافعه سمت وضوح خواهد یافت که عمادهٔ اصحاب ائمه چند کس اند که لولا هؤلاء لانقطعت
آثار النبوة و اندرس العلم و شان آنها را دوست کما فی اساس الاصول رسالهٔ خلاصهٔ آنها که
افقه و اعلم باشند بلا ریب تبرؤ المرء کی ملعون مطرود بوده اند فما ظنک بغیرهم همه حیرتم که مؤلف رساله چگونه
تفصی ازین اشکال خواهد جست که خود دهان خود را بسته با این همه عیوب خانگی بی تحقیق و تنقیح زبان اعتراض بر حنفیه
گشادن خیلی نازیبا است شعر گر حکمت شم خدا نمی بخشد + بد بلی بخیل عاجز از خویش + پس تر گذارش که
خدام مؤلف و هوا خواهان که حنفیه صدور ظلم و کذب از جناب باری تعالی جایز میدانند محض غفلت گشته اند بلکه تصریح اهل
حق و منصفین فاضل چلپی حواشی صوارم که کلام خصم را ناتمام و بی دلیل نقل کردن و دلیل جنایت ناقل میباشد براه
خیانت رفته اگر کسی را مطالعهٔ تصنیفات امام فخر الدین رازی مثل نهایة العقول میسر نشود باید که بجواب صوارم که از
ملا نانی تنبیه السفیه نامش گذاشته رجوع کند عبارتش بعد اسقاط و تبدیل الفاظ حسب قلمی میگردد که هر آحاد قرآن
مجید دیده و خوانده باشد یُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ وَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ و در تلاوت قرآن مجید صد بار این آیت
بر سامعه او مرور کرده باشد قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ مِنَ اللهِ شَیْئًا اِنْ اَرَادَ اَنْ یُهْلِکَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ
وَ اُمَّهُ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ جَمِیعًا و در ادعیه صحیفه کامله چند بار خوانده باشد که امام سجاد در ادعیه خود
میفرماید که اِلٰهِی لَوْ عَذَّبْتَنِی وَ عَذَّبْتَ اَهْلَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرَضِینَ عَذَّبْتَهُمْ وَ اَنْتَ غَیْرُ ظَالِمٍ
لَهُمْ پس بعد از شهادت ثقلین بر صحت این عقیده دیگر زبان طعن و انکار دراز کردن انکار صریح از ثقلین کردن است که ائمه
انچه بعد صاحب تحفه اسکتن الجواب یعنی اثبات انکار این فرقه از ثقلین بی اعتبار از زبانش ثابت شد و عقل را که
نسبت حق سبحانه تعالی بمخلوقات خود نسبت خالقیت و مالکیت است و سبحانه مالک مطلقه است آن را چنان نیز یملک
ناقص نوع انسان با صناعات ناتمام اینها نباید کرد و مرتبه مخلوقات را نسبت باری تعالی مرتبه او کردن خیلی منکر
و امر دوران امر ارجاع نباید فهمید که درین صورتها توجیه ملام میتوان شد و در صورت خالقیت و مالکیت مطلقه
هیچ جای گفت و شنید نیست مانند کسیکه عقول مجیب امثال و خوگر این ملاشیشه اند و علاقه‌ها مذکوره را

در نظر وارید شنیدن این عقیده صحیحه استعجاب واستغراب با حق حال انسان میگردد ویکادون یسطون
بالذین یتلون علیهم آیاتنا درینجا باید دانست که متولف بلکه اسلاف او نیز در نقل مذهب
اشاعره درین مسئله ومسائل آتیه خیانات عظیم بکار برده اند وآن اینست که صدور این افعال از جناب الهی
تعذیب مطیعین وثواب دادن کفره وملاحدین نزد اشاعره سزاوار جایز نوشته اند حال آنکه چنین نیست اشاعره
صدور این افعال را از جناب الهی جایز ندارند آری مذهب ایشان اینست که صدور این افعال از جناب الهی
قبح عقلی ندارد یعنی عقل را چون بطور او واگذاریم وعقل نسبت خالقیت ومخلوقیت ومالکیت
مطلقه ومملوکیت تامه ملاحظه نماید حکم بتقبیح این افعال نمی کند لیکن افعال بنابر وقوع وعده از جناب
الهی با ثابت مطیعین وتعذیب کفره ومشرکین محال وممتنع بالغیر گشته قال الله تعالی انا لا نضیع
اجر من احسن عملا وقال ام نجعل الذین آمنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی
الارض ام نجعل المتقین کالفجار وقال ان الله لا یغفر ان یشرک به وقال وتمت
کلمة ربک لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین پس این افعال با وصف امتناع
عقلی جایز الصدور نیستند بنابر وقوع وعده بخلاف آنها ولیسا چیزها از افعال الهی فی نفسها ممکن الا لیکن
بسبب تعلق اراده بضد آنها یا اخبار بعدم آنها محال وممتنع گشته مثل ایمان ابی لهب وتوبه ابلیس ونحو ذلک انتهی
اما جواب از دعوی جواز صدور کذب وظلم حسبما بطور الزام پس بگو باید شنید که ابو جعفر کلینی در کافی که
بر اصول امامیه اصح الکتب قبل باضد عثمانی است کما ستعرف فی جوابه انشاء الله تعالی ومحدثین ایشان
بقطعیت صدور احادیثش قائل اند ونزد مذهب اهل سنت نیز تعبیر از لفظ اصح الکتب در باره صحیح بخاری می کنند بقطعیت ودر مقام
صدور خالبا همین است از امام صادق علیه السلام روایت میکند که محصلش باین عبارت میرسد که حضرت یونس سر خود را
بر زمین ناز گذاشته در باب مغفرت خود الحاح میکرد وحی الهی در رسید که سر خود را بردار که خدا نخواهم کرد عرض نمود
که من بوعده تو گوش نمی نهم اگر بعد ازین وعده هم خدا کی کیست که مانع ومعارض تواند شد آخر من بنده تو ام
وتو پروردگار منی باز وحی آمد که من هرگاه وعده میکنم وفای آن بر ذمه من لازم میشود انتهی واز اینجا عیان

گشت که بروایت مقتدایان امامیه حضرات انبیاء علیهم السلام بر السنهٔ معصومین صدور ظلم و کذب از ذات
باری تعالی جایز می‌پنداشتند بلکه بعد ازین اتباع تمام خواهی دانست که انبیای اولو العزم نیز از جملهٔ نواصب و منکر
امامت ائمهٔ اهلبیت و دشمن ایشان بودند و از طیب ولادت بهره نداشتند پس لازم آن بود که او لیا بر مولف قول
شیخ سعدی رحمة الله علیه را شعر زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم + به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم + کار می‌بستند
و زبان بمطاعن غیر واقعیهٔ اشاعره هم نمی‌گشادند و بحمد لله که علمای امامیه در امثال این مقامات عیاراً انگشت بدندان
گیرند و عند التحقیق از مذهب خود دست شسته‌اند و از میدان مناظره راه فرار جویند جوابی نمی‌توانند داد چنانچه
بر متصفح ملفوظات فاضل جالسی در صارم محفی نیست **تنبیه** اکنون فقیر خاکسار بجناب مؤلف عالی
مقدار بعد از ارخاء عنان میگویم که خدام حضرت می چند از اوراق که بجواب الصباح نگاشته‌اند بجهت ضیق
عطن از تتمیم آن دست برداشته‌اند تا سیما بالاسلاف چنین افاده میفرمایند که در کتب احادیث امامیه از
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باسانید صحیحه مفیده اذعان منقول است که دوازده صحیفه برای هر یکی از ائمهٔ اثنا عشر
جدا جدا نازل از جناب کبریا مانند قرآن بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و هر واحد بحسب احکام مندرجهٔ صحیفه
مخصوصهٔ خود در عهد امامت عمل مینماید و بعضی را تقیه و بعضی را ترک آن موافق آن صحف واجب
می‌آید انتهی قدر الضرورة بلفظه پس معلوم شد که ائمهٔ هدی بامتثال احکام همان صحف مطهره که هر یکی
از ان برای هر فردی ازین کرام برده اند قرآن مبین بر جناب سید المرسلین از آسمان فرود آمده داوامر
مثنا قضه و نواهی متخالفه دران مندرج بود مامور بوده اند و باتباع احکام قرآن شریف و احادیث منیف
عرضی متعلق نبوده و هر کس که بحار الانوار فاضل مجلسی و مانند آن را از کتب معتمدهٔ حضرات امامیه اثنا عشریه
دیده باشد بعلم و یقین میداند که درباره امام باقر و صادق علیهما السلام امر باظهار راه حق شرف نفاذ
یافته چنانچه الفاظیکه در خاتم خامس برای جناب امام باقر رضی الله عنه مسجل بود دلالت برآن دارد و هی
هٰذِهِ حَدِّثِ النَّاسَ وَافْتِهِمْ وَانْشُرْ عُلُوْمَ اَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدِّقْ اٰبَآءَكَ الصّٰلِحِيْنَ وَلَا
تَخَافَنَّ اَحَدًا اِلَّا اللّٰهَ فَاِنَّهٗ لَا سَبِيْلَ لِاَحَدٍ عَلَيْكَ اما خاتم سادس که بنام امام صادق علیه السلام

ترتیب اتمام و نقش ختام نپذیرفته پس ترتیب الفاظش اینست حدّث الناس و افتهم و لا تخافنّ
احدا الا الله و انشر علوم اهل بیتک و صدّق آبائک الصالحین فانّک فی حرز و امان
انتهی ازین عبارت پیدا و هویدا است که حضرت ملک علّام این هر دو امام را از تقیه باز داشته بنظر رحمت خود
را بحفظ و حمایت شان از شر کفار و منافقین هم در وقت خلافت بنی امیه و هم در اوان حکومت عباسیه برگماشته
پس الحق از راه عین علم و دشمنی بر آن ستم بر جان کافی تعدّی و ظلم نموده اند که فقهای جعفریه نسبت تقیه با ماهیر ائمه
هدی زیاده بر محمول تقیه است مهمل بر آمد و شاید که شعر لطیفه شعر جعفری باشی گر خدا خواهی و رنه
بر طریق گمراهی باشی و باضمیمه توجیها در خصوص نسبت شنیع بجناب امام صادق انداز دیگر بگوش افتاده و
وار عجایب امور و غرایب جور تاویل بعضی از شارحین است که بالفاظ بعضی از روایات بحدیث نمیرسد که
در کتاب حجت از کافی در باب جادی عشر مرویست آن اینست انّک فی حرز و امان حمله حالیه واقع
شده فلا یدلّ علی المقصود زیرا که منظور این عزیزان برین ابت که بنقل از کتب معتمده شیعه کردیم هرگز
برین احتمال حال نمی تواند شد اطلاعی نداشته اند و انمقدار هم ندانسته که الحدیث یفسّر بعضه بعضا کما قال
المؤلف مرا و انچه در کافی در باب مذکور بروایت معاذ بن کثیر در حق حضرت امام باقر مرویست و قل الحق فی الامن
والخوف و لا تخش الا الله نص قطعی بر مدعاست و قاطع احتمال بیجا علاوه بر اعتقاد این مردم لازم
می آید که ائمه رجال این هم طریق تقیه می سپردند و با بیند خلق خدا را از راه می بردند چنانچه از حاشیه
مجتهد کربلائی که قبل ازین در عبارات صدر اشاره بدان رفته می توان فهمید فکفی به ضلالا مبینا و
عذابا مهینا چون بنص احادیث ثبوت رسید که این هر دو امام باظهار حق مامور بودند اکنون مدعیان انصاف
اولی نختی بر خود گوارا کرده بعون سبحان ملاحظه فرمایند که احادیث این بزرگان را بر تقیه و خوف حمل کردن
ایشان را از بداحان خلفا جور و مرایان دین فروش خیال نمودن چنانچه از تهذیب و استبصار امام
اعظم طوسی پیدا می گردد چه مصرف داشته باشد کاش بمقتضای عقل و دور اندیشی فقط احادیث این بزرگان
و حضرت سید کربلا مصداق ما قیل شعر سر داد و نداد دست در دست یزید + والله که بنای

لا الہ است حسین پس در اصول عقاید دینیہ و ہمچنین در مسائل فرعیہ نصب العین ہمیشہ ہستند و ہرگز تبادل
و تسویل و تحسن سازی ہیچگاہ و نمازی متوجہ نشدند ہرگاہ عمداً بر خلاف احادیث صحیحہ امامیہ عمل کردن عین اعتراف
ملل بر خلاف حکم الہی است لا محالہ بسبب مخالفت ائمہ طاہرین علی الاطلاق خصوصاً ما مورین با ظہار احکام
الحق اعمال خود را باطل خواہند دانست و نعم الصدق و التصدیق و اگر کلام حضرت الامام بر اجمال محمل حمل فرمایند
بنام خدا اینک گوید بدان در کتاب مختصر کہ استبصار نام دارد حسب اللہ اندک ملاحظہ کردہ شود از جملہ
احادیث ماموریں با ظہار حق حدیثی است عن عمار بن موسی عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
فی الرجل یتوضأ الوضوء کلہ الا رجلیہ ثم یخوض الماء بہما خوضاً قال اجزأہ ذلک
یعنی عمار مذکور از صادق علیہ السلام سوال کرد کہ شخصی وضو کردہ مگر ہر دو پا را نشستہ بجای آن آمد
بس ہر دو پا را در آب غوطہ داد فرمود کہ کفایت میکند امام اعظم طوسی این ایشان را بر تقیہ حمل فرمودہ بر خلاف آن
حکم نمودہ و از انجملہ روایت ابو بصیر از امام علیہ السلام است قال ان نسیت فغسلت ذراعیک قبل
وجہک فاعد غسل وجہک ثم اغسل ذراعیک بعد الوجہ فان بدأت بذراعک
الایسر قبل الایمن فاعد علی الایمن ثم اغسل الیسار و ان نسیت مسح راسک حتی تغسل رجلیک
فامسح راسک ثم اغسل رجلیک یعنی صادق علیہ السلام با ابو بصیر فرمود کہ اگر در وضو نخست
دستہا خود را اول شوی غسل وجہ را اعادہ کن باز دستہا را بشوی و اگر یسار را بر یمین مقدم کنی در آن
نیز حکم اعادہ است و اگر غسل رجلین را بر مسح سر مقدم داری ہمین حکم در آن نیز جاری است امام اعظم ایشان
درین مقام طرفہ سحرکاری بکار بردہ کہ فقرہای طویلہ بیان را بتحریف و تصوری گرایید چنانچہ بر ناظرین تہذیب
الاحکام محتجب نماند و بحمد اللہ کہ مرض امام اعظم را غیر از عند مقری چارہ نمی توان کرد و العاقل یکفیہ
الاشارۃ و الغافل لا یجدیہ الف العبارۃ و از انجملہ روایت سماعہ بن مہران عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
ایضاً قال اذا توضأت فامسح قدمیک ظاہرہما و باطنہما ثم قال ہکذا فوضع
یدہ علی الکعب و ضرب الاخری علی باطن قدمہ ثم مسحہما الی الاصابع یعنی امام صادق

سماعة بن مهران امر نمود که در وضو ظاهر و باطن هر دو پا را مسح کن چنانچه من میکنم و امام اعظم درین مقام هم درست
بدامن تقیه میزند و بنیاد انصاف را می کند و عجیب است هرگاه حال ماموریت باظهار حق چنین باشد که در تضلیل و
گمراه کردن شیعه اثنا عشریه هیچ دقیقه نامرعی نگذارند و طهر شریعت را باطل قلب سازند و ارشاد نمایند که در
گروه شیعه اختلاف انداخته ایم و انهم این بزرگان بجای خویش مردی باشند که هر که باعث اختلاف شود و ضلال
و ضلال است کما سیجیء تفصیله ان شاء الله تعالی از حال ماموریت بخلاف نفس الامر بزعم حضرات متشیعین قیاس
نمایند که چه خواهد بود **و از انجمله** روایت حسین بن عبدالله است قال سألت ابا عبدالله علیه السلام
عن الرجل یمسح راسه من خلفه وعلیه عمامة باصبعه ایجزیه ذلک فقال نعم
یعنی حسین بن عبدالله پرسید که اگر بر سر متوضی عمامه باشد و او بیک انگشت خود مسح سر از جانب قفا کند
او را چه حکم است صادق علیه السلام فرمود که در جواز وضو نقصانی نیست و در حدیث تاویل امام اعظم آنکه محتمل است
که مسح دست خود را از قفا زیر عمامه سر برد و از آنجا بر مقدم راس مسح نماید چنانچه مذهب امامیه است و غالبا این تاویل
را خود از افادات شیخ جلی است که از وی پرسیدند که بلبلی تو کجاست بحرکت عنیف خود را از لت گردانید
بر بلبلی عصا و گفت که اینست و تاویل دویم همان تقیه است که این گرد بلا و غبار کذب را فرو انگیخته و ستار انجمله
حدیث حسن بن ابی ساره است قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ان اصاب ثوبی شیء من
الخمر اصلی فیه قبل ان اغسله قال لا باس ان الثوب لا یسکر و قال الشیخ بعد نقل هذه
الاخبار یحملها علی ضرب من التقیة لانها موافقة لمذاهب کثیر من العامة یعنی حسن
بن ابی ساره پرسید که اگر جامه من بخمر آلوده شود بی شست و تو نماز در آن گذارم فرمود هیچ باک نیست
زیرا که پارچه از ناب خمر مست نمی شود عجب تر آنکه شیخ المشایخ طایفه که ویرا الصدوق لقب ساخته اند در فقیه
و دیگر کتب معتمده فتوی بر مضمون داده که نماز در جامه خمر آلوده درست و احادیث این ماموریت باظهار حق را
که در باب نجاست خمر وارد یافته و تاویل نماید و آن جهید ران تا فته معاذ الله بر کذب و تقیه حمل میسر باید و میگوید که آن
موافق اهل سنت و امام اعظم احادیث مشعر طهارت را سابق مسلک الشان اعتقاد میکنند کما اشرت الیه

صدوق علیه ما علیه ... فتوی بجواز نماز در جامه خمر آلوده داده

ایها ما غنیتم فیا یا اولی الابصار وانظروا الی هؤلاء الکبار انهم فی کل واد یهیمون و فی کل
تیه یتیهون و کل ذلک نشأ من مخالفتهم لسید الخافقین و ترکهم متابعة الثقلین

کاش حضرت متشیعین این تهمتها را برواة منسوب میکردند و دامن های آن طیبین و طاهرین را از لوث این افترا
مبرا و منزه میدانستند حیف که برین هم قناعت نفرمودند چنانچه بر متصفح شروح کلینی و دیگر کتب معتمده دین
و مذهب ایشان مثل علل الشرائع مخفی نیست قیامت اینست که جمهور متاخرین برین قدر هم درباره تقیه قانع
نمی شوند بلکه امام اعظم خود را در باب حمل احادیث بر تقیه با اینهمه فراخ حوصلگی از مقصرین میشمارند چنانچه در فوائد
امین استرابادی مضبوط و مرقوم است آری چند حدیث که در باب طهارت بخاطر داشتم و درین مقام ثبت
نمودم نسبت باحادیث امام صادق که امام اعظم طوسی و مقلدین او بر تقیه و افترا و تاویلات لاطائله حمل نموده اند
بی شائبه مبالغه قطره ایست از دریای ذخار و ذره از صحرای ناپیدا کنار است بجهت خوف اطالت برینقدر اکتفا رفت
تا اولیای فاضل ممدوح بدعوی اجمال اهمال در کلام بنده برآرند و بعیب کور معیوب نسازند لیکن احقر البریه را
یارای آن نیست که در اجمال عبارت آن مرجع اثنا عشریه گفتگو کنم و حرفی درباب قصور و عجز ملازمان ذی ارادات
بر دعوی مخالفت حنفیه با کتاب صحیح بخاری بر زنم مگر رعایة للادب بجناب صاحب صوارم که ملازمان نیز او را مقتدای
طائفه خویش میدانند سطری چند در مذمت اجمال بطریق ارتجال نقل میکنیم بگوش حق نیوش مسموع شود مقرر باید که یکی از
دواعی و بواعث قلیل البضاعتی در علم و کمال اینست که در کتب جدلیه چون بر سر تحریر کلام خصم می آیند کلام مجمل
و اطراف و جوانب آن اهمال ساخته در معرض توضیح و تبیین می آرند تا باین خیانت و اهمال باشد که مجال نقض مقال
ارباب کمال نیابند و خود را در حساب و تعداد مردان این میدان آرند و در مواضع دیگر هم بمجال تحسین و تغلیط اقدام
نموده چنانچه بر متتبع کتب مخفی نیست و ایضا بسیاری از علمای کرام و فضلای اعلام امامیه مثل فاضل محقق آقا
احمد اردبیلی مجاور مرقد شریف مرتضوی که هرگز در رسایل و استفتاهای مردم فتوی نمی نوشت تا آنکه از
ضریح مقدس علی کرم الله وجهه جواب می شنید و العهدة علی مؤلف منهج الرشاد لاهل التقلید و الاجتهاد در تفسیر
آیات الاحکام و فاضل مالسی در صوارم و غیر او در غیر آن تصریح کرده اند و از اکابر خود نقل نموده اند که در احادیث

بغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه سائر انبیاء و مرسلین تقیه را نجایز نیست و العظ الازد بیمت حیث
قال فی تفسیر الایة الکریمة وما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم
الظالمین قال فیه قال الجبائی وفی هذه الایة دلالة علی بطلان قول الامامیة فی جواز التقیة
علی الانبیاء والائمة وان النسیان لا یجوز علی الانبیاء وانت تعلم انه لا یدل علی عدم جواز
التقیة علی الانبیاء فانها مطلقة یجوز تقییدها بعدم الخوف فاصبر وعدم القدرة
مع انهم لا یجوزون التقیة علی الانبیاء ثم نقل من ذلک الکتاب بعد عدة سطور
ان الامامیة انما یجوزون التقیة علی الامام بلفظه و این عدم جواز تقیه را برای جناب
سید المرسلین در کتب دیگر از اسفار معتمده بدلائل و براهین مزعومی خود ثابت کرده اند و بتتبع خبیر مخفی
کرنا و بل و تسویل تقیه چنان عام است که از اجرای آن در احادیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام باین همه
تصریحات که دانستی هم دریغ نموده باشند یعنی که حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب یاران بدر در مناقب
شیخین که ابوبکر صدیق در رقت قلب مانند ابراهیم خلیل است و عمر فاروق در شدت مانند نوح و کما صحح
الشاه الله تعالی آخر بمقتضای مثل مشهور که تند کار آن خالی رسوا و نیست بهزار حیله و جهد هیچ وقتی از ند
و نیز حدیث آنجناب را که ابوبکر بمنزله گوش من است و عمر بمنزله چشم من و عثمان بجای دل من است که راوی حضرت
سلطان کربلاست شیخ ابن بابویه قمی که بتصحیح بر لعد بزرگ مخاطب در جواب الصباح فرد کامل الایة علی
الاطلاق است در کتاب عیون اخبار الرضا که باظهار مجلسی در بحار الانوار در شهرت و اعتبار کم از تقیه
اورده و در باب تصنیف و تالیف او همین است که بتقیید می پردازد و ضعف ضعیف و محمول بر تقیه را اظهار می
سازد والا عینه در میان سه حجت می‌آوند بعید از تاویلات بعیده و کلمات رکیکه گشتان کشان بعلوی تعم
می کنند و از تکذیب سلف صالحین خویش هرگز منفعل نشده خنجر ظلم بگلوی انصاف میزنند و این قدر از هم
نمی فهمند که بزرگان دین همی آمد که اگر انبیا و مرسلین تقیه و کذب را شعار خود می ساختند بقول مدرس
کافی کلینی از کبار علمای شیعه کما یدل علیه ما نقل فی التوضیح الانور که را یا ر امی اقامت شعا

دینی می بود و حسبان اصول و فروع شریعت غرا مصداق اصلها ثابت و فرعها فی السماء می نمود
سیما جناب سید النبیین که مبعوث باسود و احمر و تمامی جن و بشر بود چه لذتها که از دست کفره فجره نچشیده
و چه لعابها که از دست آنها نچشیده بالخصوص وقت ظهور سطوت اسلام و نکبت کفار لئام که اقاصی و ادانی
قریش حلقه اطاعت فرمان بر در گوش و غاشیه متابعت جان نثار بر دوش انداختند و حضرت
حق تبارک و تعالی فرمود که یدخلون فی دین الله افواجا و حبیب خویش را در باره ادای شکر این نعمت عظمی
امر نمود که فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا و این همه از تحمل ریحان رسول الثقلین یعنی امام
حسین حمل حدیث شیخین و دیلمی ابو نعیم حامل روایت کرد لیکن این قصه اگر او حامل و همچنین احادیث دیگر
کرد فاتر طوال گنجایش این ندارد و نعوذ به بمحض اذعان عقلای جهان ایشان را بر تقیه و افترا محمول نمیتوان شد بدین
انصاف و مزید ولای اهل بیت بر اصل الاصول خویش بتکلف دور از کار تصنع بسیار می برند و حقیقت پرده ناموس
عناد و اکابر خود نزد اولی البصائر والابصار می درند و از اینجا بدلیل قاطع روشن شد که آنچه حضرت
مؤلف در حاشیه منهیه عوض نعمت لمعه انفعال در از دستی و کوته اندیشی بنماید و از فارسی بعربی
انتقال نموده می فرماید لا یخفی علی احد انه لا یتیسر للاشاعرة واخرابهم ایراد کلماتهم عن علی
بالمثال علی الامامیة لان اختلاف الاحادیث المرویة من طرق الامامیة للتقیة و
لا سبیل لهم الیها انتهی بلفظه یعنی اهل سنت مجال آن ندارند که بالزام شیعه روایات ایشان را بر مناظره
زیرا که این احادیث که مخالف شیعه و موافق سنیان اصول ما مردیست علتش خوف و تقیه و اهل سنت
را این امر میسر نیست هرگز اثری از مطابقت نفس الامر ندارد چه برا اقاصی و ادانی جمعا و فرادا معاین و مشهود
که اکابر علمای امامیه غلط گفتم بلکه شیخین دو امیر این بزرگان در بسیاری از مقامات از عمل بر احادیث معتمده صحیحه
که بلا ریب و شک معمول بالظهار و هو الحق بوده دست بردار شده اند و مصداق فماذا بعد الحق الا الضلال
گردیده اند گر اهل حق آن احادیث را که در دفتر معتبرات ایشان موجود است در مقام معارضه
بالمثل ایراد کنند فضائی ذیل به توسل با وجود وسعتش تنگ و برای نمیها عند العقلا بر

همه گونه عار وننگ خواهد بود چه جای آنکه احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که اصول وفروع اهل
حق را موسس ومؤکد وبنای اهل خلاف را مخرب ومهدم است موجود باشد وماذکرناه وإن کان قطرة من
امواج البحار وذرة من اوراق الاشجار هدایة للمتقین الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم وانهم الیه راجعون علاوه سلمنا که نزد ارباب سنت وجماعت حمل احادیث نبوی بر تفسیر
چنانچه بمقتضای دلائل عقلیه ونقلیه ثابت است وقد عرفت نموذجه مجملا مستنکر ومکروه لیکن راه احتمال نسخ
وما یماثله برای دفع اختلاف احادیث مصطفوی وتحصیل توفیق بروی ایشان مسلوک ومفتوح حتی که روایات ائمه نیز
انما اهل حق درین باب مصدق نیست اگر شکی وریبی داری به بحار مجلسی رجوع کن در حدیثی طویل که از کلینی روایت از
علی عن ابیه عن ابی نجران عن ابن حمید عن ابن حازم مروی است خواهی یافت که از جناب امام
صادق علیه السلام عرض کرده اخبرنی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صدقوا
علی محمد ام کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل
کان یاتی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فیسأله عن المسألة فیجیبه فیها
بالجواب ثم یجیبه بعد ذلک بما ینسخ ذلک الجواب فنسخت الاحادیث بعضها
بعضا الی آخر ذلک من الروایات یعنی ابن حازم میگوید که از امام صادق پرسیدم از اصحاب پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم که افترا بر جناب سید الانبیاء نموده اند یا براه صدق رفته اند امام فرمود هرگز افترا نکردند بلکه براستی
متصف بوده اند گفتم پس وجه اختلاف ایشان چیست امام جواب داد که شخصی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
می آمد وحکمی میپرسید وجوابی می شنید بار دیگر آن حکم منسوخ می شد پس اختلاف پدید آمد **خدشه سوم**
آنکه از روایت صدیق ایمانی مخالف علامه غزالی که صاحب بستان المحدثین موطا را اصح الکتب میداند بحدیکه اگر
کسی حلف بر صحت مجموعش کند حانث نمی گردد حضرت مؤلف در ورطه وهم افتاده که این مرتبه نسبت برای صحیح
بخاری حاصل نیست بلکه مسلم ودیگران هم است که ذکرش عنقریب خواهد آمد زیرا که صورت این مسئله
بعینها در کلام بسیاری از محدثین برای صحیح بخاری نیز ثابت است بلکه در باب موطا که درین بستان

المحدثین از حافظ ابو زرعه منقول است مقارن دعوی اجماع نیست بخلاف آنکه در حق صحیح بخاری روایت کرده اند و فرق دیگر بنا بر مذهب اکثری از محققین چنانچه امام نووی در شرح مسلم تصریح نموده آنکه حکم این قسم در غیر صحیحین احتیاطا استحباب حنث است و درباره صحیحین حنث مستحب نیست زیراکه احتمال حنث در غایت ضعف است خوفا عن الاطناب و حذرا عن الاسهاب عبارت منتهی را کابر اکتفا میکنم قال بعض الحفاظ اجمع اهل العلم من الفقهاء وغیرهم ان رجلا لو حلف بالطلاق ان جمیع ما فی کتاب البخاری مما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قد صح عنه ورسول الله صلی الله علیه واله وسلم قاله لا شک فیه انه لا یحنث والمرأة بحالها فی حبالته واگر علامه دهلوی العدم قدح این مسئله را درباب صحیح بخاری نقل نفرموده نفی این مرتبه از صحیح لازم نمی آید فانه ثبت فی محله ان عدم الذکر لیس دلیل العدم خدشه چهارم آنکه چون توت حافظه از مولف رساله را شا سلوب است و با اینهمه طریق الزام علمای اعلام نزد او مسلوک غلبه وهم و استیلای اشتباه راه او زده یا این مغلطه از ابن حاجب زبان ساکن قصبه مهان بمصداق وعید قرآنی ویخلد فیه مهانا کما ستعرفه ان شاء الله تعالی سرزده بیانش آنکه عدم حنث بر قسم صحت مجموع کتاب موطا در بستان المحدثین از حافظ ابو زرعه رازی منقول است حیث قال ابو زرعه رازی که رئیس محدثین است گفته است که اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که انچه در موطا است بلا شبهه و شک صحیح است حانث نشود و این وثوق و اعتماد بر کتابی دیگر نیست انتهی بلفظه و در کلام حافظ مزبور چون کتاب موطا بنسخه یحیی مصمودی مقید نیست پس قول حافظ صحت مجموع کتاب موطا را نافی و بزعم و هم و اشتباه مصمودی با صحیت اصل کتاب منافی غایة ما فی الباب آنکه نسخه یحیی مصمودی مشتمل بر چند از او تمام است پس ابطال آخر است صحیت کتاب موطا را قادح نمی تواند شد و از نیجا کالقمر لیلة البدر و الصبح اذا اسفر هویدا گشت که علامه دهلوی محض ناقل این قول است اعتقاد او از ین عبارت با صحیت موطا العنوانیکه اصح بودن صحیح بخاری معارض شود چنانچه از الفاظ مولف واضح است لازم نمی آید بلی شهرت نسخه یحیی مصمودی و متبادر بودن دهش

عند الاطلاق الموطا در ضمن بعضی از قیود کما لا یخفی علی من طالع بستان المحدثین از کلام علامه بدرجه ثبوت
میرسد و اشهر بودن کتاب جزری دیگر بجهت اصح بودن نسخ جزری نیکو مع ذلک اعتقاد علامه تا صحت
موطا مانند اعتقاد حافظ ابوزرعه متفرع بر آنست که او بمطالعه صحیح بخاری مشرف شده باشد و این هم چیز
منع است لیکن غایة الامر از جانب مولف اگرچه نظر بکتب رجال مستغرب است آنکه حافظ مسطور بقول بعضی از اکابر
محدثین بامام ضیاء در نیشاپور مشرف شده و از افادات آنجناب مانند دیگر محدثین و مشایخ مستفید گشته و
بتصریح صاحب تذکرة الائمه بخاری هم معاصر آن امام بوده و در آوان ایامش احادیث کتاب صحیح خود را
جمع میکرد پس اگرچه فیما بین ایشان کما ینبغی بعد المشرقین بوده باشد ولیکن این هر دو بزرگ معاصر یکدیگر
بوده اند بلکه از خرمن واحد خوشه ها برداشته و بعد تسلیم این امور هم مقصد ما بدست نمی آید زیراکه
بخاری در مدت شانزده سال از جمع و تلفیق صحیح خویش فارغ گشته کما ستعرف ان شاء الله تعالی از کجا که حافظ
ابوزرعه تا اینمدت دراز از گزند موت محفوظ باشد و لو سلمنا فلا نسلم که صحیح مزبور بمطالعه او در آمده باشد
چه آخر برای شهرت و تداول کتاب هم امتداد زمانه در کار است و نفس معاصرت کی مستلزم مطلوب است و بعد
تنزل و تسلیم جمیع این مقدمات محتمل است که مراد حافظ ابوزرعه رازی ترجیح کتاب موطا بر کتب فقه باشد و قرینه بر
اصابت این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک را اولی و اقوی و بی نظیر دانسته اند از
جمله علمای محققین و متبحرین والد علامه دهلوی که شارح موطا است در مصفا صراحة فرموده که بتعین معلوم
شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست بالجمله کلام علامه دهلوی هم در بستان و هم در دیگر
تصانیف او دلیل صریح بر آنست که قول جمهور محدثین درباب صحیحین ترجیح دارد یعنی اصح الکتب بعد کتاب الله
مسلم و بخاری است لیکن در نفس صحت و انتخاب و اختیار احادیثیکه باعلای درجه صحت رسیده بخاری بر مسلم فوقیت
هست چنانچه الفاظ او در کتاب بستان در ترجمه ابوعبدالله بخاری تا ستیاللمحدثین کالظاهر من شرح الکرمانی
اشعار بر این دارد و آن اینست که از جمله شش لک حدیث که نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد و آنچه بسیار
صحیح بود بر همان اکتفا نمود و بعضی از احادیث صحیحه که هم باین درجه رسیده اند ترک هم کرده بخوف تطویل یا

بوجهی دیگر برای نوشتن هر حدیث غسلی بجا می آورد و دو رکعت گذارد و در مدت شانزده سال از تصنیف
این احادیث فارغ گردید و چون خواست که این احادیث را بر مضامین آن تطبیق دهد آنرا در عرف محدثین
ترجمه گویند در مدینه منوره فیما بین قبر مبارک و منبر اطهر آن سرور علیه صلوات الله العلی الاکبر این مهم را سرانجام داد
و در وقت نوشتن هر ترجمه شفعی ادا می نمود بالجمله حسن نیت او این جامع را آن حد مقبول ساخت که در حیات
او این کتاب را بلا واسطه نود هزار کس شنیدند که آخر همه فربری است و بالفعل بجهت علو اسناد روایت
او شایع گشته انتهی و در بعضی از رسائل حقیره با وصف ضیق عبارت نیز اشعار بترجیح صحیحین و رجحان
بخاری بر مسلم نموده چنانچه بر متبصرین پوشیده نیست گمان مبر که انجا و در تحفه اثنا عشریه گفته که نزول
سنت صحیح مسلم اصح الکتب است و بروایت سلمه بن الاکوع وغیره در آن مرویست که خود پیغمبر صلی الله علیه
و سلم بعد از رخصت یکبار متعه را حرام فرموده انتهی محصوله دلیل است که بر خلاف جمهور اهل حدیث
رفته مذهب بعضی از مغاربه چلپی الظاهر اختیار کرده زیرا که در کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون ابن
الامام نووی و در جواهر الاصول تصریح بلکه نص صریح واقع است که محدثین در بابه هر دو کتاب حکمی گویند
هما اصح الکتب پس گاه هر دو اصح باشند پس قول صاحب تحفه که مذکور شد دلیل این معنی تواند بود که
صحیح بخاری اصح نیست چنانچه اهل جالس و نصیر آباد بآن آویخته اند الحمد لله نه که محدثین این هر چهار
کتاب را اصح الکتب گفته اند مع هذا میگویند که کافی کلینی صحیح ترین کتب است چنانچه تفصیلش در صوارم صوارق
منطبعه این معنی در آمیخته مرا دیده باشی فالجواب من جانبهم جوابنا بالطریق الاول و قول بعضی از مغاربه صاحب
بستان المحدثین هم آورده و دو تطبیق داده چنانچه معمول محدثین است و تعرف فیه ان شاء الله تعالی عجب است
که حضرت مؤلف عبارت صاحب تحفه را که بزعم مجتهدین اول متعصب بود مرقوم نساز و بار او مضمون بستان
المحدثین بوجه اختصار روایت غیر موثوقین چنانچه اشارتی بدان رفته دست انداز گردید و لا ینبئک مثل خبیر
الا ان یعتذر بان الفه تبحره و قصور باعه فی فن الکلام و الحدیث لکون حالا تقاد جمهور محدثین را
با صحیح بخاری از ترجمه ملا نور الحق که بر این کتاب نوشته باید شنید که مذهب جمهور محدثین تقدیم صحیح بخاری است

[illegible]

بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله البخاری و بعضی از مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را
بر صحیح بخاری و جمهور میگویند این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب و تهذیب است
و مانند آن و هیچ کتابی چون صحیح مسلم درین اوصاف نیست و این خارج از مبحث است سخن در صحت و قوت است
و آنچه بدان متعلق است میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی این صحیح نیست بدلیل وجود کمال احتیاط
که در صحت معتبر است در اسناد وی چنانچه از بیان شروط معلوم شود الی ان قال و نسائی صاحب صحیح که از
قدمای ائمه حدیث و نقد رجال است تا آنکه مقدم کرده اند آنرا قومی از حذاق در معرفت آن بر مسلم بن حجاج
گفته نیست درین کتب همه جیدتر از کتاب محمد بن اسمعیل و دار قطنی که میگویند بعد از وی مثل وی درین باب نیامده
هرگاه مذکور شدی نزد وی هر دو صحیح گفتی اگر نمی بود بخاری نمی رفت مسلم و نمی آمد یعنی به همه سعی در تصحیح حدیث
و ضبط طرق و اختلاف در کتاب خود از بخاری آموخته چنانچه دار قطنی بار دیگر گفت و چه کار کرده است مسلم
نگرفته است مگر کتاب بخاری را اصل کرد و بروی باستخراج و زیادت کرد و بران زیادات نمود و آن حاکم ابو احمد
نیشاپوری نیز گفته و بود مسلم که شهادت میداد بخاری را بتقدم درین فن و امامت در ان و تفرد
بمعرفت آن انتهی خلاصه تحقیق آنکه گفتگو درین است که موطا امام مالک رح در کتب سته محسوب است
یا سنن ابن ماجه صاحب جامع الاصول قول اول را اختیار کرده و همچنین بعضی دیگر از اکابر محدثین قول ثانی
را برگزیده اند چنانچه از شروح مشکوة شریف هویدا میگردد و صاحب تحفة الاشراف جامع صحاح و سنن از
جمله ایشان است تن بعد اختلاف است که صحت موطا اجماعی است یا اختلافی حافظ متبحر شهاب الدین
عسقلانی بصحت جمیع ما فی الموطا قائل نیست و قس علی هذا البعض دیگر از اساطین مذهب شافعیه که علما دیگر
ایشان بعضی از وجوه بحث کرده باشند بخلاف صحیحین که صحت آن اتفاقی است پس معلوم شد که قول مغلطای
اعنی صحت مطلقه آن هر دو کتاب مستطاب و اصحیت احدهما علی سبیل مانعة الخلو اجماعی اهل سنت است نیز جای
خدشه نیست همچنین حکم بتقدیم موطا و تلو بخاری یا عکس آن که از حضرت امام شافعی رحمة الله علیه
بعبارات متنوعه و طرق مختلفه این مضمون را نقل کرده اند که بر روی زمین کتابی از کتاب موطای امام

ما لک اصح نیست چنانچه در مقدمهٔ ابن صلاح علیه الرحمه مذکور است لکن برای مخاطب اصلا فایده نمی بخشد
زیرا که این کلام قطعا و یقینا قبل از تالیف صحیح بخاری است بعد تهای دراز بالجمله حضرت مؤلف عبث بایراد
و انزوا یا دایم مقدمات دائره بحث را وسیع و فسیح میفرماید و مدعی تناقض و تباین در کلام محققین اهل حق
میباشد و هنوز اد را مطالعه بستان المحدثین با عتراضش هم میسر نیامده مگر بوساطت بعضی از اصدقای یمانی یعنی
شیخ حلیم الله مقتول الحاج کما اخبرنی بعض الثقات من خلانی نبذی از مطالب آن در دلش جا گرفته و حال آنکه دعوی
تورع او که درین نزدیکی قالب عنصری را تهی کرده زبان زد خاص و عام دار السلطنت لکهنؤ است اگر حضرت مؤلف
روایت ایشانش اعتماد ورزد و مرویات این بزرگان را بگوش هم قبول کند بعید از وحدت طلب نخواهد
بود حدث مشتم آنکه روایت صدیق یمانی را که علامه دهلوی رحمة الله علیه در کتاب بستان المحدثین فرموده
که نسخ موطا باعتبار مؤلفین بچند میرسد جناب مخاطب بجهت حسن ظن بلا تامل و توقف تلقی بالقبول
نموده و ندانسته که حضرت استاد البریه صاحب تحفه اثنا عشریه شانزده نسخه را از کتاب موطا که در زمان
آخر بدیار عرب یافته می شوند بروایت یحیی بن یحیای مصمودی و ابو عبد الله بن وهب بن مسلمة القعنبی
و عبد الله بن مسلمة القعنبی و عبد الرحمن بن القاسم بن خالد بن جنادة العتقی و معن بن عیسی بن دینار المدنی
و عبد الله بن یوسف تنیسی و یحیی بن بکیر مصری و سعید بن کثیر بن عفیر بن مسلم انصاری و ابو مصعب
و مصعب بن عبد الله زبیری و محمد بن مبارک صوری و سلیمان بن برد و یحیی بن یحیای تمیمی و ابو حذافه سهمی و ابو
سوید بن سعید الهروی و امام محمد بن حسن شیبانی بهمین ترتیب در کتاب بستان بیان فرموده و قبل از شروع در تعداد
نسخ این عبارت افاده نموده باید دانست که موطا را از حضرت امام در زمان ایشان قریب هزار کس شنیده
و فرا گرفته بودند و نسخ آن بسیار است و ازین الهام که شیخ مقتول بهان از کتاب بستان در قلب مؤلف
ریخته مبنی و اثری در کلامش هم نیست در حیرانم که هرگاه نسخ موطا زیاده بر سی نسخه باشد چنانچه از کلام عالی
الجناب انار الله برهانه در بستان معلوم می شود و در دیار عرب بزبان متاخرین شانزده نسخه متداول بود
تخصیص بچند نسخه کجا گنجایش باید شاید آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ

فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین گردد حصول فقه علمای ترمیز
درباره اشتراط عدالت راوی محل احتجاج بان میگذارند هنوز بر سامعه مؤلف عبور نکرده والا روایت منقول مهائی که بیشتر
مانند صورتش بود چگونه قبول می‌فرمود یا مانند بعضی از آیات قرآنی که سبحه انشاء الله تعالی بجای خود مذکور
در خیال مؤلف صغیر نمی‌بود و همین مقال آنکه در دعوی صحت ما فی الموطا و صدر شتابانت از یحیی بن یحیی فراوان
حیرت حضرت مؤلف مثل اهل خبرت عارض می‌شود و لیکن هرگاه در مسلک آنکی از اکابر علمای امامیه نقل
خواهم کرد که فلان کتاب در مذهب ایشان با وصف شمولش بر کذب یا افترا در کتب صحیحه معدود است بلکه افضل از
گفته می‌شود غلط گفتم بهتر از قرآن است یعنی بهتر از کلینی نزد شیعیان مسلم نیست که مرض حیرت
از کجا بکجا خواهد رسید و بکدام مرض مبتلا خواهد گردید چون تفصیل حال کتابیکه مشتمل بر کذبات عظیمه و
افترای شدید باشد و حسن الاصول امامیه بظهار اکابر بود بر مسلک ثانی مؤول موعود است این مقام برای
تنشیط سامعین نظار و تفریح اولی الالباب حال انجیل اهل بیت برابر سر و دمی شود لیس یعلم آنکه هرگاه چه
اعتقاد دارند بنقصان و تبدیل قرآن مجید بالفاظیکه معاذ الله خلفا و اعوان انصار شان بجهت عداوت
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه دشمنی اسلام از طرف خود تراشیده باشند چنانچه از تفسیر اهل البیت و صوارم
ذو الفقار و تفسیر منهج الصادقین و امثال آن از کتب قدما و متاخرین هویدا می‌شود و صحیفه سجادیه را علی من نسبت الیه
الاف السلام والتحیة گاهی بانجیل و زمانی بزبور تعبیر نموده اند چه اگر مصحف اهل بیت گفته شود نقصان آن
صحیفه لازم می‌آید بخلاف القاب مذکوره که هرچند در انجیل و زبور هم از قبیل الصحابه و هو تحریف و تبدیل
واقع شده لیکن بیاض عثمانی از حصول امیه بعد اسقاط دو ثلث تخمینا کما فی الکلینی بر حال خود
باقی نمانده بلکه بعضی الفاظ زائده هم مانند و مثلها در خاتمه آیه کریمه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت
بخیر منها ادراج یافته و بسیار از الفاظ واقعیه نفس الامریه بزعم اثنا عشریه مثل لفظ علی بلفظ فلان
مبدل گشته الی غیر ذلک من الایات التی ذکره بعض کبرائهم فی کتاب المثالب و شیخ شیوخهم
بالامام المعتمد علی بن ابراهیم القمی فی تفسیره الذی سموه تفسیر اهل البیت وادعوا

ان

از کلام ماخوذ من المنصوص بمکان لا یخفی علی من تتبع مصنفات محمد
امین مثل الفوائد المدنیة و غیرها زیرا که از لفظ ضعیف و مانند آن که بر جعول امامیه باعث حیرانی و شرمندگی است
و فصاحت و بلاغتش هم بسبب تبدیل و تحریف حاشا باقی نه تحاشی ضرر را افتاده و لفظ انجیل شال آن که در بلاغت
اقصی الغایة رسیده کالظهر من الشمس باشد مستعمل شد و از اینجا منکشف میشود که اگر در فهم معنی لفظ صحاف قرآن اعظم تامل
ظلم و جهل فرمن شیعة المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین بر ارادات امامیه بجناب سبحانه النورین انتقال کند بعید از
از دانش و ورد سر رشته نخواهد بود سیما که بنیاد مغالطات همه گیر بر اساس روی و صلبیت همه گر افتاده لکن این افادات
بجمیعن الغباح آخر اظهار مطاعن در ذکر شان خلفا رضی الله عنهم اجمعین در مناظره تا کردیست فقیر از اجمال بشارت حصن
صحیفه دعوای اجماع بر صحت مجموع آن وا زند بلکه صحیفه است اگر اندک فکر کنی این قرآن مجید می پندارند لیکن گذارش این
که چون صحت روایت با اعتراف صاحب بحار هم بر تحقیق حال رواة موقوف است اذ بالخبر یعرف شان المخبر
و بالوثوق علی الرواة یستدل علی علو الروایة و الاثر لهذا الحکم ضرورت شد که حال بعضی از رواة
که صحیفه سجادیه بتمام و کمال از انها مروی است می پردازم و طلشت را از بام زیر می اندازم که باقرار صدر الدین
حسینی که از متاخرین شراح صحیفه است در ریاض السالکین که بمجال شرح و بسط نوشته و بزعم خود دقت و متانت
بکار برده و در تاویلات کلام حضرت امام زین العابدین بر طبق اعتقادات اهل تو بجناب ایزدی صدور یافته بر آن
تدقیق و تحقیق شتافته یکی از حاملین این صحیفه نامش جمیع اسانید رواة در ذکر مقدم باشد حضرت سید
نجم الدین است که جمیع علمای رجال از تحقیق حال و تعال شان کار بجای نرسیده اند و از عدالت و وثاقت شان ظاهرا
و باطنا خبری نداده لیکن غایة السعی علمای امامیه انتهای تاویلات اینها آنکه چون نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد مشهور و مستفیض است اگر بعضی از رواة آن مجهول الحال باشد بهر کیف صحت آن را
بسقم مبدل نمیگرداند و هیچ ضرر نمیرساند و این اول بسم الله صحیفه است که باعتراف امامیه گو بزبان نیاید
غلط افتاده زیرا که ضبط و اتقان راوی را بالاجماع شرط صحت روایت دانسته اند چنانچه بعد ازین خواهی دانست
ان شاء الله تعالی و این بالبداهة فرع معروف بودن او است فکیف که مجهول باشد در صحت روایت

فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین که در اصول فقه علمای [illegible]
درباره اشتراط عدالت راوی و عدم احتجاج بآن می نمایند هنوز بر سامعه مؤلف عبور نکرده و الا روایت مقتول مهالکی که سر
مانند صورتش بود چگونه بقبول مقرون می بود مانند بعضی از آیات قرآنی که سبحی انشاء الله تعالی بجای صیغه ام
در خیال مؤلف صیغه نهی بود و لمحض مقال آنکه در دعوی صحت ما فی الموطا و صدور اشتباهات از یحیی بن یحیی فراوان
حیرت حضرت مؤلف رئیس اهل حیرت را عارض می شود ولیکن هرگاه در مسلک آتی از اکابر علمای امامیه نقل
خواهم کرد که فلان کتاب در مذهب الشیعیان با وصف شمولش بر کذب و افترا در کتب صحیحه معدود است بلکه افضل از کتب
گفته می شود غلط گفتم بهتر از قرآن است یعنی بهتر از کلینی نزد شیعیان معلوم نیست که مرض حیرت
از کجا بکجا خواهد رسید و بکدام مرض صعب مبتلا خواهد گردید چون تفصیل حال کتابیکه مشتمل بر کذب عظیم و
افترای شدید باشد و اصل الاصول امامیه باظهار اکابر بود در مسلک ثانی موکول و موعود است درین مقام برای
تنشیط سامعین نظار و تفریح اولی الالباب حال انجیل اهل بیت برا سرود می شوند پس بدانکه هرگاه شیعه
اعتقاد دارند بنقصان و تبدیل قرآن مجید بالفاظیکه معاذ الله خلفا و اعوان انصار شان بجهت عداوت
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلکه دشمنی اسلام از طرف خود تراشیده باشند چنانچه از تفسیر اهل البیت و صوارم
ذو الفقار و تفسیر منهج الصادقین و امثال آن از کتب قدما و متاخرین هویدا می شود و صحیفه سجادیه را که علی بن حسین نسبت الیه
الآف السلام و التحیة گاهی با انجیل و زمانی بزبور تعبیر نموده اند چه اگر مصحف اهل بیت گفته شود نقصان مر
صحیفه لازم می آید بخلاف التعاب بنفع مذکوره که هر چند در انجیل و زبور هم از شغل نصاری هم تحریف و تبدیل
واقع شده لیکن نه مانند بیاض عثمانی بر اصول امامیه بعد از اسقاط دو ثلث تخمینا کما فی الکلینی باز بحال خود
باقی نمانده بلکه بعضی الفاظ زائد هم مانند وشلها در خاتمه آیه کریمه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت
بخیر منها اندراج یافته و بسیاری از الفاظ واقعیه نفس الامریه بزعم اثنا عشریه مثل لفظ عمر بلفظ فلان
مبدل گشته الی غیر ذلک من الآیات التی اورد بعض اکابرهم فی کتاب المثالب و شیوخ شیوخهم
کالامام المعتمد علی بن ابراهیم القمی فی تفسیره الذی سموه تفسیر اهل البیت و ادعوا

ان

ارتکابه ماخوذ من المنصوص کما لا یخفی علی من تتبع مصنفات محمد
امین مثل الفوائد المدنیة و غیرها گذشته از لفظ صحیفه و مانند آن که از مجعولات امامیه باعث عمانی متن است
و فصاحت و بلاغتش هم بسبب تبدیل و تحریف حاشا نانی نه تحاشی ضرور افتاده و لفظ انجیل شامل آن که در بلاغت
اقصی الغایة رسیده کالبحر ان ثنایا نحو مستعمل شده و آنجا منکشف میشود که اگر در فهم معنی لفظ صحیفه قران اعظم با تمام
ظلم و جهل فی من شیعة المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین قرار داده امامیه بجناب سید المرسلین انتقال کند بعید از
از دانش و در سرشتش نخواهد بود سیما که بنیاد مغالطات همه گر بر سیتار روی و لیت همه گر افتاده لکن افادات
مجیبین الغیاث آخر اظهار مطاعن و ذکر شان خلفا رضی الله عنهم اجمعین در مناظره تا که بریشت فقدر بجمله شارحین
صحیفه دعوی اجماع بر صحت مجموع آن نمایند بلکه صحیحه تر از کتاب گنی بلکه قرآن مجید می پندارند لیس گذارش
که چون صحت روایت باعتراف صاحب مجالس بتحقیق حال راوی موقوف است اذ بالخبر یعرف شان المخبر
و بالوثوق علی الرواة یستدل علی علو الروایة والاثر لهذا الحکم ضرورت بذکر حال بعضی از رواة
که صحیفه سجادیه تمام و کمال از ایشان مروی است می پردازم و طشت از بام نه بر ملا می اندازم که با قرار صدر الدین
حسینی که از متاخرین شراح صحیفه است در ریاض السالکین که بجای شرح و بسط کوشیده و بزعم خود دقت و متانت
بکار برده و در تاویلات کلام حضرت امام زین العابدین بر طبق اعتقادات اهل جناب ایشان ندی صدر رافته برای
تدقیق و تحقیق شتافته یکی از حاملین این ادعیه نامش که جمیع اسامی رواة در ذکر مقدم باشد حضرت سید
نجم الدین است که جمیع علمای رجال از تحقیق حال و حال ایشان کاملی مانده اند از عدالت و ثقت ایشان ظاهرا
و باطنا خبری نداده لیکن غایت السعی علمای امامیه انتهائی تاویلات اینها آنکه چون نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد مشهور و مستفیض است اگر بعضی از رواة آن مجهول الحال باشد بهر کیف صحت آن را
بسلسل دیگر واندوده هیچ ضرر نمیرسانند و این اول بسم الله صحیفه است که باعتراف امامیه گو زبان نیازند
غلط افتاده زیرا که ضبط و اتقان راوی را بالاجماع شرط صحت دانسته اند چنانچه بعد از این خواهی دانست
ان شاء الله تعالی و این بالبداهت متفرع معروف بودن او است فکیف که مجهول باشد و در صحت روایت

نقصانی پدید نیاید و دید بخا قول بسبب اثبات از شی و حکم بتقا حقیقتش و بنال شعیله قد تا و حدیثا درباره
رواة اهل سنت عنادا و عداوة زبان درازی کرده اند سیما حضرت مؤلف که با اینهمه عیوب عائل و غرس اهل حق
افتاده نمی گذارد و اکنون عبارت شرح مذکور ملاحظه رود که دلالت بر آنچه گفتم دارد یا نه للسید نجم الدین
بهاء الشرف لیس له ذکر فی کتب الرجال ولما کانت نسبة الصحیفة الشریفة الی
صاحبها علیه السلام ثابتة بالاستفاضة التی کادت تبلغ حد التواتر لم یقدح
فی صحتها الجهل باحوال بعض رجال اسانیدها وذکرهم لهؤلاء المشایخ انما هو لاجل
التیمن بالاتصال فی الاسناد بالمعصوم علیه السلام انتهی بلفظه والعجب کل
العجب که علامه زمان مؤلف بحر وقوع اشتباهات از مثل یحیای مشهود که بالاجماع معروف الحال بوده و در فن
حدیث و تفقه بغایت قصوری رسیده در صحت مطلقا فراوان حیرت بهم رسانند و همت خود را بدریافت حال
رواة انجیل و زبور اهل بیت که آناء اللیل و اطراف النهار میخوانند برگماشته اند ای معاشر مسلمین نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد آیا مستفیض و مشهور است و نسبت موطا بامام مالک که هیچ احدی از محدثین از وی فرا گرفته
در روایت نموده اند کما فی بستان المحدثین وغیره من کتب هذا الفن مستفیض و مشهور هم نیست که در اول جهالت حال راوی
قادح نباشد و در ثانی چند اشتباه مشهود چندان قدح کند که صحیح نسخه باقی نماند قریب است که در پای
عرش عظیم در جوش و صور اسرافیل در خروش آید و خیمه آسمان بر زمین فتد که ستون عرش و کرسی شکسته است
مجملا حال حضرت مولانا نجم الدین بهاء الشرف المکرم عند الامامیة اما راوی دیگر که مکرر بسبب
بس ترک ذکرش را ولیکن چه صدر الدین مذکور با وجود تبحرش در فن رجال مهمل بودنش نیز اقرار کرده و گفته
که هیچ ذکرش در کتب ندیدم و آخر الامر ناچار شده بکتاب ابن سمعانی که در انساب است التجا برده و بعد تصحیف شده
لفظ صدوق در حق پدرش و لفظ تشیع با انضمام صدوق در حق خودش آورده چنانچه از عبارتش واضح و لائح
وهی هذه والعکبری المعدل المذکور لم اجد له ذکرا فیما وقفت
الرجال لاصحابنا وذکره ابن السمعانی ... ابه الانساب فقال هو ابو منصور

محمد بن

محمد بن محمد بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العكبري كتب عن جماعة من المحدثين
بعكبرا وغيرها حدثنا عنه جماعة من الشيوخ ببغداد واصبهان مات سنة ثمانين
وسبعين واربع مائة وابوه ابو نصر محمد حدث عن احمد بن يوسف بن خلاد وابي علي
بن الصواف وابيه احمد بن الحسين العكبري عنه ابنه ابو منصور محمد وابو عبد الله محمد
بن علي بن محمد الصوري وابو طاهر عبد العزيز بن احمد الكناني ومات بعكبرا في
شهر ربيع الاول سنة عشرين واربع مائة وكان صدوقا وعمه ابو الحسن عبد الواحد
بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العكبري المعدل روى عنه ابن اخيه ابو منصور و
كان صدوقا متشيعا ومات في رجب سنة تسع عشرة واربع مائة بعكبرا انتهى
كلام السمعاني كو منصفی که دیده حق بینش از کحل الجواهر عدل وانصاف کحول وطبیعت سلیمش بر صدق
و راستی مجبول باشد گوید که این همه کوه کندن کاهی بر آوردن است تحریر حالش از کتب اهل سنت آنگاه نقل
صدوق بودن پدر و عمش بعد نص قوی بر تشیع که علمای رجال شیعه از حال او خبر داده اند سخن از آسمان
و جواب از ریسمان و باد بدست پیمودن و آهن سرد را بدست نرم نمودن است چه بسا باشد که در حق پسر
انه عمل غير صالح صدور یابد و پدر پدر جز ولایت بلکه نبوت بلکه مرتبه اولو العزمی برسد پس صدوق
بودن پدر کی برای پسر کفایت تواند کرد و کیف از تشیع و صدق و راستی عم وثاقت شخص ثبوت انجامد
که گفته اند شعر انا بنود وصف اضافی هنر ذات * این فتوی هست بعد ارباب همم را * مع هذا
از کجا ثابت شد که تشیع عرفی مراد باشد چه اطلاق این لفظ بر مذهب تفضیل حضرت امیر بر جناب شیخین در کتب
ایشان از بیش شیوع یافته و قرینه بر تعمیم لفظ صدوق است چه اکابر علمای اهل سنت و جماعت مکفرین
منتقصین اهلبیت اخیار و اصحاب کبار را صدوق می گویند بلکه راه تکفیر و تفسیق شان می پویند اگر با وجود
این بنقد رجال امام رجوع کنی در باب که این مطالب در کتاب مذکور موجود است جائیکه بترجمه ابان بن
تغلب مشغول شده و ملخص مقال و جواب سوال است تقریر سوال آنکه ابان بن تغلب شیعی بوده

بر تعدیل و توثیق او باوصف مبتدع بودنش چه معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه بدعت
صغری مانند تفضیل مرتضوی بر شیخین بی تنقیص و مذمت صدیق و فاروق در بسیاری از تابعین و تبع تابعین
باوصف ورع و کمال تدین بوده و اگر از روایت شان بالمره دست کشیده شود بسیاری از آثار نبویه صلی الله علیه وسلم ضایع و
تلف شوند لهذا از اخذ روایت از ایشان صرفه نکرده اند و تشیع مثل ابان بن تغلب تفضیل حضرت امیر
است دگر هیچ بخلاف اهل بدعت کبری که نفاق و تقیه شعار و دثار ایشان است این قسم اهل بدعت را
توثیق نمی کنند و قابل احتجاج نمی شمارند بلکه ضال و مضل و مفتری میدانند انتهی و اگر بر فرض تسلیم
احدی از اهل حق کسی را از متشیعین صدوق گفته غالباً از عقیده اش بجهت نفاق و تقیه مفرط خبر نداشته
و از ینجا تشیع بعضی از امامیه حضرت مؤلف صراحةً و اشارةً در اوراق مرقوم الصدر وغیره که تعصب صاحب تحفه
باید دید که این شهر آشوب از بدر رانی را مفتری و کذاب میگوید و از کلام بزرگان خویش که او را صدوق گفته اند
خبری نمی جوید مفصل شود و محمد بن علی فی الک علاوه علمای شیعه هرگاه برای شخصی از کسانی
بزرگان او را الصدوق که در رسائل تابند آیا این معنی را وی از جهالتش در طریق امامیه بر آورده و در امعد
داخل میسازد خود گفته اند چنانچه از مطالعه کتب رجال و تصفح وافی معلوم می شود که در تعدیل و توثیق
و جرح رواة بحدی خلاف در علمای شیعه واقع است که کمتر اتفاق افتاده که در کسی ثقه و عدل
شخصی با جرح و ضعف وی جمع شده باشند قس علی هذا لعرف و دستر و جهل لیس ذکر نسب عسکری و
اطلاق لفظ صدوق و تشیع در باره بدر و عمر او گر عضال و اشکال را نمی گشاید دیگر آنکه اهل حق فرقه
دعادی لاعلاجه تشیعین را توهم نسبت تشیع برای دیگر میکنند چنانچه از کتب امامیه آدم ما الف در
رسائل دیگر پیدا و هویدا است ایشان تشیع عرفی بعد تسلیم و تنزل هم لازم نمی آید و صحت صحیفه و انجیل زالو
شیعه بهر حال از ایشان متشیع نمی آید اما راوی دیگر پس ابوالفضل محمد بن عبدالله بن المطلب شیبانی
است که هر چند مستقبل بعرف محمول است لیکن حقیقةً بدتر از ناصبی مجهول یرا که ابطال نجاشی غلط سبب
مثل ناقص بعد نقش غلط تخلیط یافته او بوده و معظم اصحاب ما او را تضعیف نموده اند و رجال ضعیف داین عضا

ثلاثی

خلافی از فهرست امام اعظم طوسی نیز معلوم می توان کرد این غضائری که صحیح را از سقیم جدا کند
داد انصاف داده و صریح فرموده که او بالتحقیق کذاب و وضاع بوده و امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی را نیز غرق و صدق
و محبت در بحر آن مدموم در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال در الوضع وافترا ثانیا ذکر کرده و این داود
اگر یکبار او را در ثقات درج نماید اعتبار را نشاید زیرا که دو بار او را در مجروحین سلک سفیر نماید
انچه شنیدی من تلقاء النفس نگفته ام بلکه این همه نسبت بجز یکه صدر الدین حسینی در شرح مسلو افاده فرموده
بعمل است فانظر الى عبارته واشارته هو ابو الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن
البهلول بن همام بن المطلب بن همام بن بحر بن سمر بن مرة الصغرى بن همام بن مرة بن ذهل بن
شيبان قال النجاشي كان سافر في طلب الحديث عمره وكان في اول عمره ثبتا ثم خلط
ورأيت جل اصحابنا يغمزونه ويضعفونه له كتب كثيرة منها كتاب شرف التربة كتاب
مزار امير المؤمنين عليه السلام كتاب مزار الحسين عليه السلام كتاب فضائل العباس
كتاب الدعاء كتاب من روى حديث غدير خم كتاب رسالة في التقية
والاذاعة كتاب من روى عن زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام كتاب فضائل
زيد كتاب الشافي في علوم الزيدية كتاب اخبار ابي حنيفة كتاب القلم رأيت هذا الشيخ
وسمعت منه كثيرا ثم توقفت عن الرواية عنه الا بواسطة بيني وبينه
انتهى وقال الشيخ في الفهرست محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني يكنى ابا الفضل
كثير الرواية حسن الحفظ غير انه ضعفه جماعة من اصحابنا له كتاب الولادة
الطيبة وله كتاب الفرائض وله كتاب المزار وغير ذلك اخبرنا بجميع رواياته عنه جماعة
من اصحابنا انتهى وقال ابن الغضائري فيه انه وضاع كثير المناكير رأيت كتبه و
فيها الاسانيد من دون المتون والمتون من دون الاسانيد واولى ترك ما ينفرد به انتهى
وذكره العلامة في الخلاصة مرتين مرة كما ذكره النجاشي ومرة كما ذكره

ابن الغضائری و ذکره ابن داود فی رجاله ثلث مرّات مرّة فی الموثقین و مرتین فی
المجروحین انتهی بلفظه چون حال معروف چنین باشد اکنون چه ضرور که بذکر حال دیگر مجهولین
اصول حضرات مصدر افترا ما مهموز السجایا اجوف الباطن که باکبر کبائر و مخالفة ائمه هدی لفیف
و مقرون نه اند از شیمه صدق و راستی و عدالت و ثاقت بعید و مفروق بوده اند کرایم معایب بهار ایشان برملا
ظاهر نمایم و مخفی نماند که هر یکی ازین مشایخ سکان راوی صحیفه سجادیه است من اولها الی آخرها بخلاف یحیی
معصوم که اشتباه و وهم او در بعضی از مقامات معینه است کما سیجیء ان شاء الله تعالی و درین هر دو امر نیز
مرقی است چنین لونی است نهایت روشن هرگاه حال انجیل و زبور اهل بیت طاهرین بزعم حضرات شیعین
چنین باشد که بارهٔ آن ایراد اسناد واهی برجال دیگر کتب که بدین درجه نرسیده اند ع قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا ٭ و ازینجا مانند صبح صادق آشکار اشد که امامیه را در صحت انتساب صحیفه دلیلی نماند شاید
که باقتدار اکابر خویش فرمایند که بلاغت کلام و رعایت مقتضای مقام و غرابت اسلوب فصاحت
عبارات مرغوب دلیل متین است که متکلم آن حضرت سید الساجدین است چنانکه مجلسی در شرح اربعین
فرموده که هر چند سند خطبهٔ طالوتیه بعرف قوم ضعیف است لیکن اسلوب و نظم بدیع ابا می کند که از غیر
امام صادر شود معلوم نیست که ملا مجلسی در خطب عرب و کتب منشیات بلغا که بر دقائق کائنات
و معارف خالق موجودات هم شامل باشد چه اعتقاد دارد و عجب تر آنکه اعجاز قرآن مجید بزعم ائمه و اخبار
بالغیب باشد نه بجهت بلاغتیکه بغایت قصوی رسیده کما الظهر من شروح نهج البلاغة و هذا الاعتقاد فی القرآن
المحفوظ المنزل فضلا من المحرف المبدل فتدبر و تامل خذ شیئا ناقشتم آنکه حیرتیکه جناب راقم شهرت
نسخه یحیی ابن محمد صحت ما فی الموطا دست داده مورث ازدیاد حیرانی و موجب تشتت و پریشانی است زیرا که کثرت
روایتش بجهت کثرت وهم که جامعین صحاح القول صاحب بستان المحدثین در تفرقه یحیی بن یحیی مصمودی
و یحیی بن یحیی تمیمی اتفاق افتاده منافی نسخه مذکور نیست چه علمای فریقین در کتب معتبره خصوصا مفسرین
کتاب الله از اکابر طرفین در مثل آن آیاتیکه بر لفظ اکثر مشتمل است بلفظ صریح بر همین معنی فرموده اند که کثرت برد و

قسم است یکی ذاتی دوم اضافی معنی اول در مقام آنکه یحیای مصمودی در ترتیب و تالیف موطا اشتباه
کثیر رو داده و این عام است از آنکه در ده مقام واقع شد یا کمتر از آن یا زائد بر آن و ثبوت عام مستلزم ثبوت
خاص نیست و معنی ثانی آنکه خطا و وهم از اصابتش زیاده تر است بر صاحب رساله که مدعی نا قص و کثرت وهم
یحیی و صحت مجموع موطا است واجب و لازم است که ابطال معنی اول و اثبات معنی دوم به دلائل قاطعه در حیز
ترقیم آرد تنبیه کثرت وهم فی حد ذاتها با ضبط راوی عند الفریقین منافاتی ندارد کما سنفصله ان شاء
الله تعالی بخلاف مذهب بیچمدان که توجیهی پیش نیست وقد تقرر ان الموجه مانع والمانع یکفیه الاحتمال
وانه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال لیکن فقیر با غمض بصر از بن آفریده جول الله و قوته از ادله قاطعه
معنی اول اثبتر عا لمعرض ثبوت می آرم و همت بر بیانش می گمارم **اول** آنکه امامت و عدالت و جامع
بودن یحیای مذکور در روایت و درایت و استفاده و استیعاب نمودن او این هر دو منصب را کما ینبغی
بدلالت مطابقی خود از کلام ارشاد اللئام علامه دهلوی در کتاب بستان مثل ظهور گلهای چمن در موسم
بهار و نور آفتاب در رابعة النهار است دائمی در صورت غلبه وهم و نسیان و مغلوبیت ضبط
و اتقانش عقلاً و نقلاً از محالات و مستبعدات است و عبارته هذه یحیی بن یحیی از فرقه بربر است و جد او
مسلمان شده و در قرطبه از زیاد بن عبد الرحمن موطا را گرفت و اتفاق نمود بعد از آن شوق علم او را
عنان کش شد و او بست ساله بود که بسمت مشرق رحلت نمود و از امام موطا را استماع نمود و ملاقات او با امام
در سنه یکصد و هفتاد و نه بود که سال وفات امام است و در وقت وفات امام حاضر بود و در تجهیز جنازه
او خدمت کرده و از عبد الله بن وهب که اجل شاگردان امام است نیز موطائی او را و جامع او را روایت
کرده و جمعی کثیر را از اصحاب امام دریافته و از ایشان اخذ علم نموده است و او را دو رحلت برای
طلب علم از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحلت از امام و از عبد الله بن وهب و از لیث بن سعد
مصری و سفیان بن عیینه و نافع بن نعیم قاری اخذ علم نمود و در رحلت دوم محض استفاده از خدمت ابن القاسم
که صاحب مدونه بود و یکی از شاگردان امام مالک است اکتفا نموده و در رحلت اولی روایت و نقل را استیفا

کرده بود و در رحلت دوم تفقه و درایت را بکمال رسانید و جامع بین الروایة والدرایة معاودت
کرد و در اندلس مشار الیه گشت و رجوع استفتای آن دیار باو منحصر شد و قبل از رجوع یحیی عیسی بن
دینار بود که او نیز از کبار تلامذهٔ امام مالک است و بسبب همین دو کس مذهب امام مالک در اندلس شائع شد و قرار
گرفت گویند که یحیی بر عیسی بن دینار مرتبهٔ تفضل بود چنانچه ابن لبابه گفته است شعر فقیه الاندلس
عیسی بن دینار + وعالمها ابن حبیب وعاقلها یحیی و حضرت امام مالک او را عاقل خطاب داده
گویند روزی بحضور امام مشغول استفاده بود و جماعت دیگر نیز حاضر بودند ناگاه شور افتاد که فیلی آمده
و در دیار حجاز فیل خیلی غرابت دارد خصوصا در آن زمان لهذا بعض عنوان که آن حجاز را بدیدن فیل تفاخر کرده
دیار کبار خود است ابو الشمقمق گفته است شعر یا قوم انی رأیت الفیل بعدکم + فبارک
الله لی فی رؤیة الفیل + ورأیته وله شیء یحرکه + فکدت اصنع شیئا فی سراویلی
الغرض جماعت حضار برای تماشای فیل دویدند و صحبت امام را گذاشتند مگر یحیی بن یحیی که بدون انزعاج و اضطراب
بر موضع خویش نشسته مشغول استفاده ماند امام او را ازین باز عاقل نام کرد یحیی بن یحیی را بوجود علم
حدیث و فقه ریاست ظاهری و تقرب نزد ملوک و خلفا نیز دست داد با وصف امانت و تدین و تورع نیز درین گروه
خیلی معظم و مکرم بود هیچ گاه ولایت قضا و افتا و امثال ذلک که چندان با عنوان علم منافات ندارد
قبول نکرد لیکن مرتبهٔ او نزد ملوک و امرای آن دیار زیاده تر از مرتبهٔ ارباب این مناصب بود الی ان قال وفات
یحیی بماه رجب در سنه دو صد و بیست و چهار واقع شده و عمر او هشتاد و دو سال بود و قبر او در قرطبه است
مردم در وقت قحط باوی استسقا میکنند و تبرک میخواهند رحمة الله علیه انتهی کلامه المقدس **دوم** آنکه
تحقیق و تنقیح قاضی القضاة شمس الدین بن خلکان اسکنه الله بحبوحة الجنان در کتاب وفیات الاعیان
باره توثیق و تعدیل و ستایش مصمودی زیاده تر ازین کلام و دلالت سابق الاقدام است حیث افاده و
اجاد ابو محمد یحیی بن یحیی بن کثیر بن وسلاس بن شمّال بن منغایا اللیثی اصله
من البربر من قبیلة یقال لها مصمودة مولی بنی لیث فنسب الیهم وجده کثیر یکنی ابا عیسی

وهو رحل الى الاندلس وسكن قرطبة سمع بها من زياد بن عبد الرحمن بن زياد المعروف
بشبطون القرطبي راوي موطا مالك بن انس رضي الله عنه وسمع من يحيى بن مضر القيسي
الاندلسي ثم رحل الى المشرق وهو ابن ثمان وعشرين سنة فسمع من مالك بن انس
الموطا غير ابواب في كتاب الاعتكاف شك في سماعها فاثبت روايته فيها عن
زياد بن انس وسمع بمكة من سفيان بن عيينة وبمصر من الليث بن سعد وعبد الله
بن وهب وعبد الرحمن بن قاسم وتفقه بالمدنيين والمصريين من اكابر اصحاب مالك
بعد انتفاعه بمالك وملازمته له وكان مالك يسميه عاقل الاندلس وكان سبب
ذلك فيما روي انه كان في مجلس مالك مع جماعة من اصحابه فقال قائل قد حضر
الفيل فخرج اصحاب مالك لينظروا اليه ولم يخرج يحيى فقال له مالك لم لا تخرج فتراه
لانه لا يكون بالاندلس فقال انما جئت من بلدي لانظر اليك واتعلم من هديك و
علمك ولم اجئ لانظر الى الفيل فاعجب به مالك وسماه عاقل اهل الاندلس وان
يحيى عاد الى الاندلس وانتهت اليه الرياسة بها وبه اشتهر مذهب مالك في تلك
البلاد وانتفع به جماعة لا يحصون عددا وروى عنه خلق كثير واحسن
روايات الموطا واشهرها رواية يحيى بن يحيى المذكور وكان مع امامته ودينه
معظما عند الامراء مكينا عفيفا عن الولايات متنزها جلت رتبته عن القضاء
وكان اعلى قدرا من القضاة عند ولاة الامر هناك لزهده في القضاء وامتناعه
منه باز ابن خلکان چند سطر از تاریخ ابو الولید القرطبی می آرد وانص قدم یحیی بن یحیی الی الاندلس
فكان امام وقته وواحد بلده وكان رجلا عاقلا الى ان قال وكان احمد بن خالد
يقول لم يعطه احد من اهل العلم بالاندلس منذ دخلها الاسلام من الحظوة وعظم
القدر وجلالة الذكر ما اعطيه يحيى بن يحيى الخ بلفظه واز مجموع اين عبارات

افادات دیگر بزرگان لیکن بجهت خوف طول کلام متروک شد و احتیاج گشت که کثرت وهم که ملامت و هم یحیی
نسبت وهم او از کثرت روات بیرون نهاده وهو المطلوب اکنون کلام در تعداد اوهام میرود تا انچه در واقع
است بمنصهٔ ظهور جلوه گر شود پس باید دانست که مثل این اشتباهات در انساب و اسما است که بادنی توجه منحل میگردد مثلا
در روایت امام مالک از عمرو بن یحیی در کیفیت وضوء پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهم یحیی مصمودی نیست
که عبدالله را جد عمرو گمان کرده حال آنکه عماره بن ابی حسن المازنی جد اوست و از اشتباه یحیی در جواب هم برون
در کسی را که از مؤلفین اندکی شعور داشته باشد بیش باظهار لعنتی از مستبحرین بانکه امام مالک گاهی در سند حدیث ذکر
سفر مود که روایت میکنم از ابن شهاب واز عباد بن زیاد واو از مغیره و زمانی در روایت همین حدیث سوق سند
برین نهج بود که روایت میکنم از ابن شهاب واز ابن مغیره بن شعبه واو از پدر خود پس مصمودی عباد بن
زیاد را از ولد مغیره بخیال آورده و در نسخ دیگران انشاء الله تعالی بخوبترین وجوه خواهی دانست که حضرت
مؤلف در مقام نقل عبارت کتاب اعلام که چند سطر پیش ثبت پدر امین لیس گمان برده من بعد هم او
در باب سورة الهجرة آنست که بنت ابی عبیده بن غزوه را بنت عبید بن رفاعه خیال کرده در باب المستحاضة تغتسل
وتصوم وتتوضأ لکل صلوة اضافت لفظ ربیب ازان دریافت میشود که او در نکاح عبدالرحمن بن
عوف بوده حال آنکه خواهرش زوجه عبدالرحمن مذکور است و در باب دیگر بجای محمود بن لبید محمود بن
لبید در سند آورده وقس علی هذا وغلطی که از وی در باب قضاء الاعتکاف در روایت می نماید احتمال این
هم دارد که شاید از زیاد بن عبدالرحمن باشد زیرا که بجای مصمودی چند باب عطا را ابو سلمه او روایت میکند
که باب قضاء المعتکف از جمله آنست و وهم او در باب المحرم یغسل راسه ویغتسل زیادت لفظ نافع است برین
نمط اگر مجلد معاملات کتاب مذکور را تصفح نمایم شاید چند مغلطه دیگر دستیاب شود لیکن اعتقاد احقر البریه
این است که در مجلد معاملات این مقدار هم بهم نرسد واحادیث و آثار که از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و
آله وسلم وصحابه کبار وتابعین اخیار در موطا ثبت گشته یافته شود قریب دو هزار خواهد بود واز اینجا معلوم شد که
اوهام و اشتباهات او چنان است که قطره را بدریای عمان و ذره را بریگ بیابان نسبت نهند و این چند

چند وهم هم بعد تنزل و تسلیم است الا در مقابله شیعه موافق تقریر صاحب نزهه می توان گفت که چون
یحیای مصمودی در زمان خویش نزد علمای اندلس رئیس علمای فقها و محدثین بود و در رجوع فتاوی و بذات او شد چنانچه از
وفیات الاعیان لابن خلکان ثابت گردیده قد عرفته آنفا قلت فرصتش مانع از کثرت رجوع و تکرار الفاظ گردید و در نسبت
اعلام ناسخین و ضبط الفاظ عبارات کاتبین این مغلطه ها واقع شد حضرات امامیه در باب شیخ المغفلین یعنی امام اعظم طوسی
همین تاویلات می نمایند و در توجیهات کثرت اوهام و مغلطه های وی می نویسند و اللفظ للفاضل
المجلسی فی رجال روضة المتقین حیث قال کلما یقع منه من السهو و الغفلة فکان
باعتبار کثرة تصانیفه و مشاغله العظیمة فانه کان یرجع الیه فضلاء الزمان و
سمعنا من المشایخ و حصل لنا الظن من التتبع ان فضلاء تلامذته الذین کانوا من
المجتهدین یزیدون علی ثلثمایة فاضل من الخاصة و من العامة ما لا یحصی فان الخلفاء
اعطوه کرسی الکلام و کان ذلک لمن کان وحیدا فی ذلک العصر و ان اکثر التصانیف
کان فی ازمنة الخلفاء العباسیة لانهم کانوا یبالغون فی تعظیم العلماء و الفضلاء
من العامة و الخاصة و لم یکن الی زمان شیخ الطائفة تقیة کثیرة بل کانت المباحثة
فی الاصول و الفروع حتی فی الامامة فی المجالس و مباحثات القاضی عبد الجبار و الباقلانی
و غیرهما مع المفید و المرتضی و شیخ الطائفة مشهورة مذکورة فی تواریخ
الخلفاء فلهذه المشاغل العظیمة یقع منه السهو عنه الحاصل مقتضای
ترکیب شده که عروض سهو و نسیان است بسبب مرجعیت طالبین و کثرت مشاغل و توثیق شخص باظهار
علمای امامیه قدح نمی کند بلکه امامت شخص با وجود عظمیت نیز بر حال خود باقی می ماند پس مرتبه یحیای مصمودی
چرا از درجه اعتبار ساقط گردد و لیکن جامعین صحاح بمقتضای کمال احتیاط بعد از علم و اوهام کذا ایشان
عدم ضرورت اخذ حدیث از نسخه مصمودیه از روایتش دست کشیده اند بخلاف حضرات متشیعین که
ابوجعفر طوسی شیخ المغفلین را امام اعظم لقب بخشیده اند و قدحی در اعظمیت او روا نداشته اند

بلکه ملعم امامین بکمال عظمت نزد خواص و عوام برافراشتند و کثرت اغلاط و ارکابی بزلات
کاتبین و گاهی بکثرت مستفیدین معلل کردند و زبانی برای و مثل سائر بر زبان آوردند که ان الجواد قد
یکبو و ان الصارم قد ینبو چنانچه بر ناظرین تصانیف ما قدر داناد و طائفه و مثالش محجوب نیست غلط گوئیم
در او و ذهول و نسیان می چه یکم چه هرگاه هر یکی از اکابر شیعه در امامت مثل شیطان الطاق که ابن
مقدسه ائمه هدی علیهم السلام شکی و ملعون بود کما فی روایات الکلینی و باعتراف معتمدین طائفه بالقب
ملقب شده چنانچه عنقریب منقول می شود و کرامت محکم برسید و اکنون مجال نیست که بر نقش موهوم
حضرات خندد و کائن از اول امر بالزام اهل سنت مدعوی انجام ایشان اصول و فروع و جرح رواة و
اظهار معائب محدثین ثقات که حقیقة بری بودند نمی پرداختند و بیوت زجاجیه خود را مهبط کلوخ و سنگ
ساختند و از تکلفات بارده و تاویلات بعیده غیر وارده رحتی یافتند حالا الحکام نسیان و ضبط
راوی قرار داده در تعیین موافق مدعای سابق باید شنید باز آن مر بافت باید کرد که وهم یحیی مخل مرتبه بلکه خواستوند
بود یه جا جاحد درجه موطا استطاعت کما یلوح من کلام المؤلف پس بدانکه در نخبة الفکر و شرح آن که از
ملا علی قاری است آن چنین افاده نموده اند که اگر خطای راوی کم باشد یا غالب یا مساوی باشد البته در صحت
روایت قادح است و مغلوبیت خطا و غلبه اصابت قدح نمی کند فان الانسان لیس بمعصوم
مِنَ الخطاءِ فلا یقال لمن وقع له الخطاء مرة او مرتين مثلا انه سيئ الحفظ
الى ان قال ويدل على انه اذا كان غلطه اقل من الاصابة او قليلا بالنسبة
اليها فهو مقبول الخ و از کلام شیخ محقق دهلوی در شرح صراط مستقیم نیز همین تحقیق معلوم می شود حیث
افاد و اجاد اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی بود با صواب و اتقان این هر دو صورت داخل سوء
حفظ و اگر نادر و کمتر بود اعتبار ندارد و معتبر غلبه صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال او جمیع
اوقات عمر گردد حدیث وی معتبر نبود طرفه آنکه حضرات امامیه نیز همین مسلک گزیده اند و غلبه
ذکر را در اعتبار روات شرط میدانند و مغلوبیت سهو راوی را قادح نمی شمارند ف

انى ذكرته في الاصول وشرح البداية للمازندراني وأما الضبط فهو غلبة الذكر على السهو
ليتمكن لاجله عن اسقاط بعض الحديث مما يتم به فائدته ويختلف الحكم بعدمه
وازدياد ما يضطرب به معناه وابدال لفظ آخر مما لا مدخل له في المدلولية والرواية
من غير من يروي عنه فيحصل للسامع رجحان طرف الاصابة فيحصل الظن ويجب
العمل بخلاف ما اذا لم يتحقق الضبط فانه ح اما ان يكون النسيان اكثر من الذكر او هما
متساويان وعلى التقديرين لا يترجح بطرف عدمها اذ هما متساوي الاقدام فلا يحصل
ظن الاصابة فلا يجب العمل وقال العلامة يعرف الضبط بكثرة استعلام
الاشياء منه مرة بعد اخرى ويطلب منه اعادة ما حفظه بعد وقت او توقفه على
ضبط فصل الاحاديث دون مطلق لانها مثل ما عرف ضبطه فيه دون غيره
وقال المص في مشرق الشمسين فان قلت كيف يتم الحكم بصحة الحديث بمجرد توثيق
علماء الرجال على سنده من غير تصريح على ضبطهم قلت انهم يريدون انه عدل ضابط
لان لفظ الثقة من الوثوق ولا وثوق لمن يتساوى سهوه وذكره او يغلب سهوه على
ذكره وهذا هو السر في عدولهم عن قولهم عدل الى قولهم ثقة انتهى اجيب بان هذا
الكلام ظاهر في الحكم بكون الحديث صحيحا او موثقا لكنك تعلم بقاء الاشكال في الحكم بكونه
حسنا لعدم تعرض علماء الرجال لضبط الممدوحين وقد عرفت اغناء العدالة عن شرطه
اي الضبط ولذلك لم يذكره جماعة من المتأخرين لاستغناء العدالة عن نقل ما لم يضبطه
لان العدل اذا عرف من نفسه كثرة السهو لم يتجرأ على الرواية تحرزا عن ادخال
ما ليس من الدين فيه وفيه ان ذلك الظن لعدم منعها عن نقله ساهيا عن انه كثير
السهو فضلا عن انه غير مضبوط او غيره باطل لان هذا النقل لا ينافي العدالة و
للشاني هل انما هو العلم بالسهو او لعدم الضبط المفضي الى الكذب غالبا انتهى بلفظها

بعضی از اصحاب ثانی ابانی خویش کرده می‌پرستی نبود با برادرین مقدمات افتخار و ابتهاجات جمانی اهل
سنت مصداق حفظنا فامتنا گردانیده و انشاء الله المستعان بمقامات مستقبله خواهی دانست که
فرقه اخباریه که سواد اعظم امامیه قبل ازین بودند بلکه باظهار را در بزرگ علما طبقه در مذمت الاجتهاد و حجیت ظن
جماعه اهل اعتقاد شیعه ائمه هدی منحصر در شأن حوالیه معتقدین شیطان اند و با ائمه اطهار کمال رمز
بر قطعیت صدور اخبار اصول اربعه بلکه اربع مأته با وصف شمول آن بر انواع خرافات کما ستعرف
ان شاء الله تعالی اجماع دارند قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم
و هرگاه اینقدر ارجاع کرین مدرکه سامعین گشت لختی گوش سخن اینست شنیدنی باید که در صحیح بخاری از ابن عباس
ذیل خطبه نبوی صلی الله علیه و سلم مرویست الا وانه یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات
الشمال فاقول یا رب اصیحابی فیقال لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال
العبد الصالح و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب
علیهم فیقال ان هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم الحدیث
و چون بکمال عظم از فحوای این حدیث بر اهل سنت ارتداد می‌شود یعنی بیان چنین بودن بعضی صحابه مخلصان بعض آنها
بقلوب جلیه شعله افروز کانون سینه گردد لکن در اخفای این نائره افواه خود را معذور نمیدارند و
بحجج بیانی جوابها سپهند و ما یذود علیه مدعی الحجاب ان هذا الحدیث ورد فی حق
المرتدین الذین قاتلهم المتحری بنفسه لنفسه خلیفة رسول الله صلی الله علیه
چنانچه مصنف فتح الباری در شرح میگوید قوله اصیحابی کذا للاکثر بالتصغیر
وللکشمیهنی بغیر التصغیر قال الخطابی قل عدد من وقع له ذلک
وانما وقع لبعض جفاة العرب ولم یقع من احد من الصحابة المشهورین زمان
در صحیفه قبل ازین حدیث بادنی تغیر عبارت مذکور است که گوید قال محمد بن یوسف الفربری
ذکر عن ابی عبد الله عن قبیصة هم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم

ابوبکر و در تفسیر این حدیث میگوید قوله اُصیحابی تصغیر الاصحاب فهو تقلیل عددهم
ولم یُرد به خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا صحبته فقد صانهم الله وعصمهم
عن التبدیل اذ لیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین انما هو التأخر عن بعض
الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد واحد من اصحابه علیه الصلوة والسلام الحمد لله
رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا
بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی
تلک النسخ التی کانت فی ایدینا انتهی بلفظه **اقول واستعین بالرؤف الرحیم**
دعوی ورود اشکال و عضال نظر بمذهب اهل حق همانا مانند اعتراض سابق حسن ظن بصور خیالیه خویش
است که وهمی بیش نیست بلا ملاحظه اصول معتمده حضرات امامیه کما ستعرفها می توان گفت که چون عضال اعظم از
مجرای این حدیث برایشان وارد می کرد بحیثیتیکه بنیاد مذهب ایشان منهدم و ارکان و دعائم مسالک ایشان
متزلزل و منصرم میگردد حتی الامکان میخواهند که ترمیم و تاسیس آن بردارند وانی لهم ذلک من بعد لتما
آنست که در عبارت فاضل کرمانی تحقیق بعضی از مهمات امور ضروریست اول آنکه تصغیر را بر تقلیل عدد حمل
کردن بکدام جهت است و جوابش آنکه لفظ رجال در روایات این حدیث که مدعو فعال در رجوع باستعمال قلت است
پس تصغیر را بر تقلیل عدد حمل کردند تا بالفظ رجال که در صحیح حدیث واقع است مرتبط شود و ایضا لفظ رهط
که بخاری صحیح بروایت ابوهریره رضی الله عنه آورده بتحقیق صاحب قاموس دو ثالث بر دلالت قلت
عددی کند زیرا که او در بیان معنی این لفظ چنین فرموده الرهط قوم الرجل وقبیلته من
ثلثة او سبعة الی عشرة او ما دون العشرة وما فیهم امرأة و در حد بعضی شارحین
صحیح بخاری اطلاق آن بر کمتر از اربعین هم تجویز نموده اند لیکن خالی از ضعف نیست چنانچه الفاظش بران
شهادت میدهد کما لا یخفی علی المحدثین و مؤید تضعیف است آنچه محدث جزری در نهایه تحقیق آن

فرموده حیث قال لو ان رهطا من الرجال ما دون العشرة وقیل الی الاربعین ولا یکون
فیهم امرأة لما لزم تنوین رجال اما آن را بصورت نکره وارد فرمودن نیز مشعر بر تقلیل و تحقیر است عجب
که اگر جمیع طرق این حدیث را تتبع کنی بقول بعضی از محدثین الفاظ دیگر نیز مروی اند این محل بهم رسد و وهم
آنکه باعث عدول این بزرگان از معنی حقیقی ارتداد که برگردیدن از اصل دین و اسلام است بسوی تبدیل
اخلاق حسنه بسیئه و تغیر رسوخ به تزلزل یعنی اختیار ردتیکه معین کفر نباشد چیست و جوابش آنکه باعث
عدول چند دلیل است درین مقام بر دو دلیل اکتفا می ورزم و گرد تطویل نمی گردم یکی آنکه در کتاب مجید
پروردگار عالم و خطاب پیغمبر ما فخر بنی آدم بر جای خود بآیات قاطعه و بینات ساطعه تقرر یافته
که حاشاک ظلمات غم و اندوه را بشامت اعمال فاسده و عقاید زائفه بر وجوه کفار نگونسار خواهد
ریخت بلکه آن گروه شقاوت پژوه را در روز قیامت برعکس اهل ایمان در حالت سواد وجه خواهند برانگیخت
تا هر یکی از اهل محشر از مومنین و کافرین باهمدیگر ممتاز گردد و پرده ناموس کفار ز روبروی تمامی خلق اولین و
آخرین دریده شود قال الله تبارک وتعالی یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون مولانا نظام الدین نیشاپوری
رحمه الله در تفسیر فرموده وفی امثال هذا الاکوان للمفسرین قولان احدهما والیه میل ابی مسلم
ان البیاض مجاز عن الفرح والسواد عن الغم وهذا مجاز مستعمل قال تعالی واذا بشر
احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا ولما سلم الحسن بن علی رضی الله عنهما علی
الامر الی معویة قال له رجل یا مسود وجوه المؤمنین الی ان قال وثانیهما ان
السواد والبیاض محمولان علی ظاهرهما وهو النور والظلمة اذ الاصل فی
الحقیقة الاطلاق فمن کان من اهل نور الحق وسم ببیاض اللون واسفرت
وابیضت صحیفته وسعی النور بین یدیه وبیمینه ومن کان من اهل ظلمة

الباطل وهو سواد اللون وكمدته واسودت صحيفته احاطت به الظلمة من كل
جانب قالوا والحكمة في ذلك ان يعرف اهل الموقف كل صنف فيعظمونهم
او يصغرونهم بحسب ذلك ويحصل لهم بسببه مزيد بهجة وسرور وويل وثبور
وايضا اذا عرف المكلف في الدنيا انه يحصل في الاخرة احدى الحالتين ازدادت
رغبته في الطاعات وترك المحرمات انتهى مختصرا وامين الدين طبرسی مجمع البيان
زیاده برازین بتائید و نصرت کسانیکه ظلمت و نور را بر حقیقت محمول کرده اند پرداخته
عبارتش اینست قال بعضهم المراد بابيضاض الوجوه اشراقها واستنارتها للسرور
بنيل البغية والظفر بالمنية والاستبشار بما يصير اليه من الثواب كقوله تعالى
وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة والمراد باسودادها ظهور اثر الحزن عليها
لما يصير اليه من العقاب كقوله تعالى ووجوه يومئذ باسرة ووجوه يومئذ عليها
غبرة وفي هذا القول عدول عن حقيقة اللفظ من غير ضرورة والاول اصح بالجملة
بهر صورت ثابت شد که این هر دو گروه مؤمنین و کفار نزد هر کس ممتاز و جدا خواهند بود والتباس یکی بدیگری
در قیامت باقی نخواهد ماند و اما احادیث که در اثبات این مدعا بکار آید و هر کسی را یقین کامل و اطمینان قلب
افزاید در کتب فریقین باستفاضه و شهرت رسیده ایراد آن خالی از اطنابی نماید چنانچه بر متتبعین
کتب ترغیب و ترهیب و بحار مجلسی هویدا و آشکار است و اهم از همین کتاب و سنت آنست که شفاعت در حق
کفار خصوصا وقتیکه شرک و کفر ایشان بر همه کس از اهل محشر نمایان باشد حسنی جواز نیافته کقوله تعالی
ما كان للنبي والذين امنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى من بعد ما
تبين لهم انهم اصحاب الجحيم لاجرم حمل روت و احداث بر تبدیل و تاخیر از حقوق بحکم و تمیز لطف
ضرور افتاد و دوم آنکه در روایت ابو سعید خود موجود است که جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم چون
خواهند دید که بلا اکثر ابحار الشفاعت من نگذارند و برای تعذیب همه را بسوی دوزخ می کشند خواهند فرمود که مستحقا

مستحقان عذاب بعد بر آن لهذا بر تغییر و تبدیل محمول شد و هر چند رجوع از اهل دین کلی از افراد
تغییر و تبدیل باشد لکن چون در نفس حدیث موجود است که لا اراه یخلص منهم الا مثل همل
النعم که سیجی ان شاء الله تعالی یعنی بشفاعت ازان ورو دیگر نجات نخواهند یافت مگر قلیل تداور ازین بعضی
از حقوق و تاخیر از بعض حقوق فرو آورده اند فان الحدیث یفسر بعضه بعضا و بدیهی است که اگر بر رجوع از
اهل دین می خیانة بکفار هند و مشرکین محمول می نمودند خلاص بعضی از انها ولو کان اقل قلیل از محالات و مستبعدات
می بود زیرا که نجات کفار نگونسار از عذاب دائمی نزد متکلمین فرقه یقین مخالف نصوص قرآنی و احادیث
رسول ربانی است نه آنکه بعد از تعذیب رها شوند و در جهنم نروند و هو ظاهر پس معلوم شد که آن جماعت برده
صفتی متصف نبوده اند گو بار تکاب بر مستحق جهنم گشته اند تا حمل حدیث بر فساق و کفار جمیعا بس اگرچه
از اشکال ربانی و نجات میشود و لیکن بعضی از الفاظ مساعدت نمیکند چنانچه مفصل خواهی دانست
ان شاء الله تعالی و حضرت مولف نیز از حمل رفت بر معنی اختیار کفر بعد الاسلام نکیر شدید خواهد کرد
اکنون باستماع خلاصه معنی عبارت فاضل کرمانی که بجوامع الکلم تعبیر و تقریر فرموده متوجه باید شد که
تصغیر لفظ اصحاب باصیحاب برای قلت عدد آنها است و خواص و حواریین سلطان سریر ختم رسالت
که ملازمین رکاب و محارم حقوق تعالی قباب بودند و هزاران مدائح و مناقب آنها بعد نزول وحی کشف
حقایق بر زبان صدق ترجمان سید خلائق گذشته مراد نیستند زیرا که این بزرگان
بجنایات الهی تاخیر از حقوق و تبدیل اخلاق حسنه بهم لطهوه نپیوسته بلکه ایشان اقدام تایید
دین و اسلام نموده اند و اساس کفر و نفاق را بانهدام رسانیده داد عدالت و انصاف داده اند و بعد وفات
ارکان جور و اعتساف را بوجود کمال زهد و تقوی و خوف و خشیت خدا افتاده اند پس مصدر این تبدیل
و تغییر و تاخیر از حقوق نیستند مگر غیر ملازمین اعراب که بصیرتی در دین و حظی کامل در اسلام حاصل
نکرده بودند و بمجرد استماع خبر وفات سید کائنات از ادادن زکوة و اخذ صدقات دست کشیده اند
بلکه بعضی باطنی و عدم رسوخ دینی بمکر و حیله یعنی از اعذار که بدتر از گناه بود پیش آورده و

ازین حیثیت که بعد حیات نبوی منکر شدند و حق تلفی نمودند و تاخیر از حقوق مستحقه ایشان لازم آمد نه از جهت
ارتداد و تحول شان که اسلام را بوجه بصیرت قبول نکرده بودند و بعد از وفات سرور عالم صلعم از لغت
و عناد بر آن قرار داشتند حتی در صحابه کبار رسیده ابرار لازم می آید والحمد لله رب العالمین این تلخیص و
حاصل متبحر چنانچه لفظ خواص اصحاب و جماعة اعراب برین امر و شاهد عدل است کو فرق بود در اصل
عبارت او و این هیچمدان تفصیل و اجمال در میان آمد و نگارش میرکه صاحب نهایه مجد الدین ابو السعادات
و صاحب مجمع البحار اعنی محمد طاهر متوطن گجرات نیز خلاف راه دیگر رفته باشند و صحابه کرام را نیز
و تسهوین و جوارین خاتم النبیین معاذ الله در دائره ردت و فسق و ارتکاب کبائر و معاصی و تاخیر
حقوق دینی و دنیوی داخل نموده باشند فانه خلاف الاجماع چنانچه در کتب اصول کلام مثل تصنیفات
امام رازی و بزدوی و تحریر و تیسیر و کشف الاصول حنفی و توضیح و تلویح و منار و مسلم و شروح و حواشی آن
و کتب احادیث مفصل مشروح است که اهل حق بر تعدیل این بزرگان اتفاق دارند و آیات و دلائل بر تائید
مدحین را مثل جواهر زواهر شمرده بجوی نمی شمارند حتی که علمای امامیه نیز این مطالب را در کتب
خویش نقل کرده اند کما لا یخفی علی الطالبین فضلا عن المتبحرین لیس بالیقین حضرت مولف در فهم مراد
عبارات این هر دو بزرگ با اینهمه خوض بسیار راه خطا پیموده و هرگز با اصل مدعای شان آشنائی نفرموده
چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی **قال الفاضل المتبحر الحکیم** هداه الله تعالی الی
صراط مستقیم رجوا اینکه محتوی باشد بر قرینه و سند چنین تصریح توان کرد که مصداق فحوای اخذت
اهل ارتداد اند که بعد از ارتحال جناب رسالت مآب مرتد گشتند و سند این معنی دلالت مقوله جناب شافع
محشر است یعنی اقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا الایة چه حضرت
عیسی بعد توفی جناب شان باعتقاد الوهیت جناب کلمة الله مشرک بالله شدند همچنان بعض قبائل عرب هم
مثل بنو حنیفه که رئیس شان مالک بن نویره بود بعد ارتحال جناب ختمی پناه مشرک بالله گردیدند و لهذا جناب
شفیع المذنبین بمقوله جناب عیسوی اعاده فرمودند تا بناء در خاتمه حدیث لفظ مرتدین صحیح

موجود و این نص است در مسئلۂ احدیت بحق اہل بیت وارد گردیده و بنده ہیچمدان با وصف نے
استعدادی بمحض برکت تشمیر ذیل در اشاعت حق بدلائل باہره یقینیه بمرتبه بدیہی اولی واضح میگردانم
که اخذ میراث شان بعض کبرای صحابه علی رغم اہل السنة که بنابر ضغائن دینیه و حب جاه و طمع زخارف دنیه
بموجب حدیث متفق علیه بزعم احراق بیت بضعة النبی الامی مع من فیه حتی علی الاولی کما فی
الاستیعاب وازالة الخفاء بالتصمیم نمودند و اراده هست بچاره اعراب بلکه مالک بن نویره و اضراب
او و رجم حساب این مراتب فیه اخفا را کی حاصل بود فانظر الی ما اتیناک به بعین الانصاف
منزّہا عن الجدل والاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل بل ناقدا وناقلا کالاوائل
فاقول اما ارتداد مالک بن نویرة وتابعیه فغیر ثابت بلا مریة چه آن مومن پاک اعتقاد فقط
منکر خلافت مغصوبۂ حضرت صدیق اکبر بود و تفویض زکوة بحکام نصب کرده شان جائز نمیدانست مع ہذا کار بجائی
رسید باو انچه رسید چنانچه علمای ما رضوان الله علیهم کالشمس فی رابعة النهار عدم ردتش را روشن
ساخته اند من شاء فلیرجع الی کتبهم الکلامیة و اینهم بگو شهادت حضرت فاروق اعظم او مومن بزبان حال
و مقال جناب شان مخالف آنحال بود و مالک و امثال مستر نم بود چنانچه روایات متواتره متضمن اینمعنی در کتب
سیر موجود از انجمله حسب تصریح محمد بن نقل میکند ان عمر انکر علی ابی بکر بکونه لم یقتل خالد بن
الولید بقتله مالک بن نویرة وهو مسلم ولانه تزوج امراته من لیلته ودخل بها
و ملا حسین کاشفی در مقدمۂ تحفة النوادر در بیان خلاف هفتم میگوید و رای عمر بن الخطاب بر آن قرار
یافت که اساری و اموال آن طائفه را که از زکوة منع داوند باز دهد و گروهی که در اوقات خلافت
صدیق محبوس بودند رها فرماید و صاحب مقصد اقصی روایت کرده چون تفاصیل این قصه بعمر
رسید عمر گفت ظلم کرد دشمن خدا که مردی را از مسلمانان بکشت و زن او را گرفت انتهی بلفظه

اقول و استعین بالرؤف الرحیم از اضافت لفظ قرینه و سند مفهوم میشود که
حضرت مخاطب جواب فاضل کرمانی و صاحب فتح الباری و تحقیق گر بزرگان را از شراح صحیح

ادعای بلا قرینه قرار میدهد و از سوف دلیل عاری می نهاد و در ذیل تحقیق عبارت فاضل کرمانی آنچه گذشته است مثل تباشیر صبح از ان آشکار است که جواب این بزرگان ماهرین فن جدلی برمایه خویش مدلل و مبرهن است بحدیکه تشییعین زمین یارای آن ندارند که بامراعات اصول معتمدهٔ اهل حق بتزییف آن توانند پرداخت و بدلایل و براهین ضعف و سخافتش را هویدا توانند ساخت علاوه تادیح جواب با ضرورست که بروایات معتبرهٔ اهل حق صدور شرک بالله را از مالک ثابت کرده اند چه جمیع ملاء و آیت کریمه وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ با وصف ارادهٔ معنی تشبیه کما یدل علیه قوله صلی الله علیه و آله و سلم اقول کما قال العبد الصالح سند صدور شرک بالله از مالک بن نویره نتواند شد و همچنین نص بودن لفظ ارتداد در معنی مذکور بلکه برین امر دلیلی قائم نتوان کرد اما بر قرار داد علمای اهل حق پس از انکه عبارت عنایه جزری که مؤلف رساله نقل فرموده و همبرین منوال عبارات دیگر و قول ابن التین که در فتح الباری منقول است و قس علی هذا ما قال البعض آخرها الا کا بروییی تفصیله انشاء الله تعالی دلالت تمام برآن دارد و اما بر اصول امامیه پس از انکه اگر لفظ ردت در معنی مقرر مخاطب نص باشد لازم آید ردت حقیقی صحابه در امثال این روایات از جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم که در کتب معتبرهٔ امامیه مندرج است و سوف تعرفها انشاء الله تعالی و هم در دیگر احادیث مزعومی از ائمه مثل ارتدت الصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةً وَكَذَا وَكَذَا و حال انکه اهل التشیع در باب صحابه کبار از ان تحاشی میکنند چنانچه عبارت مرزا محمد کشمیری برین مدعا دلیل و کلام مجتهد الحی فرزند رشید صاحب صوارم در کتاب حضرت حیدریه درین باب مرد مایل است قال صاحب النزهة انچه در بعضی روایات واقع شده که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند مراد از ان ارتداد دینی و ارتداد خلقی است یعنی بعد از حضرت رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از صحابه از دین برگشتند و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند اهل ردت و لفظ ار

آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت علیهم السلام که بفحوای قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ اجر
رسالت است و دیگر کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بر آن مجبول و مطبوع بودند
برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عداوت و بغی و طغیان را ارتکاب نموده بعضی را از ایشان که در حرب
و دین و نصرت و اعانت فی زیست حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مساهله نمودند و نیکوئی احسان که در حق کافه رعیت
ممدوح است در باره اهل بیت نبوت ترک فرموده غصب حق زهرا علیها التحیة و الثناء و رنجانیدن خاطر آن بضعه
حضرت خیر الوری صلی الله علیه و آله و سلم که از رنجش خدا و رسول خدا از ایشان وقوع یافته چنانچه کتب سیر و
تواریخ بآن ناطق است و در اکثر مظان این کلمات از روی کتب معتبره و بمعرض بیان آمده الخ بلفظه و تلخیص عبارت
مجتهد الحی در کتاب مذکور که بعرض و طول بسیار دارد بهاین الفاظ ادا می تواند شد که خلفا و اعوان و انصار ایشان
از خلافت و امامت حضرت علی که بنص جلی منصوص گشته بود انحراف ورزیدند و از حقوق اهل بیت چشم
پوشی گزیدند و انواع بیوفائی و عناد بر روی کار آوردند و بر راه خلافت و شقاق رفتند و در روایت گذشته
را بلا اقامت ادله بر معنی مصطلح ارتداد حمل نمیتوان کرد و کلام قاضی نور الله شوشتری که لفظ ارتداد
در حق خلفا آورده محمول بر محامل و تاویلات است یا بجمله این همه عبارات و معانی انص صریح است و دین که
نزد علمای فریقین لفظ ارتداد که در احادیث حوض و امثال آن واقع شده در ردت دینی و رجوع از اصل دین
و اسلام انص نیست چه معنی نص درین مباحث بودن امری محتمل است که احتمال غیر را بر نتابد و در اطلاق ان
بمعنی کلی مریبی باقی نماند و کسانیکه ردت را بر کفر و نفاق حمل کرده اند هرگز فقیر را یاد نمی آید که دعوی
نص نموده باشند پس هیچ جواب بقدح آن مبدل شد و الحمد لله علی ذلک و بقوله فاضل کرمانی و قول
ابن حجر عسقلانی بر مسانت خوش بدین مدعی و بن و سخافت ما قد ثبت ثم الحمد لله علی ذلک **قوله** و بهم چه دان
الی آخره **اقول** هم قلت ثبت تقریر و اتحاله صدق نجد ثبت بر خلفاء راشدین و اعوان و انصار
ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مجملاً در بعض اوراق و مفصلاً در رساله آخر بر اصول امامیه

خواهی دانست ان شاء الله تعالی الدم برادر حامی عثمان در سینه و کینه‌های قدیمه در سینه‌های
خلفای ثلثه بود اگر کسی جلیش قتل او نمود عثمان ایشان از گروه کفار بدست حضرت امیر بود چنانچه از بیان صاحب
الفصول یعنی ابو جعفر بن قبه که سید مرتضی امام الائمه متشیعین در کتاب شافی یکی از خوشه‌چینان خرمن فیض او است
هویدا می‌شود و افاده امام اعظم حلی طائفه در مصنفاتش نیز اقتضاء آن دارد و دیگر علماء و ائمه ایشان که از اعظم
بنات شند تأیید او می‌کنند کما لا یخفی علی من طالع احقاق الحق و الحدائق و غیرها پس باید که باعث طیب قلوب خلفا
و موجب مزید محبت با علی مرتضی شده مساعی مشکوره این بزرگان در استیصال اهل کفر و ضلال باهم
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هم بعد وفات آن سرور آن قدر لمعان دارد که برای جدی عمی از
مصداق ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا محض است
حضرات امامیه چنانکه مبدأ در تصانیف خویش می‌فرمایند که نزد علماء و حکماء بدلائل و براهین تقریر یافته است
که دوست یا مند و دشمن بر سه قسم می‌باشد دوست خود و دوست دوست خود و دشمن دشمن خود با تصریح
می‌نمایند که صدیق در جنگ احد بقتل پدر خویش عزم بالجزم کرد تا آنکه اگر جناب قدس نبوی منعش نمی
فرمود در قتال و حالت منتظره باقی نبود و بحمد الله که سردار امام اعظم امامیه بدان اعتراف دارند و اللفظ
لامامهم الاعظم الحلی فی تذکرة الفقهاء فی الفصل السادس الذی انعقد فی
احکام البغاة قال الشیخ یکره للعادل القصد الی ابیه الباغی او ذی رحمه وهو
قول اکثر العلماء لقوله تعالی وان جاهداک الآیة ولان ابا بکر اراد قتل ابیه
یوم احد فنهاه النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن ذلک وقال دعه لیلی قتله غیرک
انتهی بلفظه و نیز در کتب اهل سنت مثل ازالة الخفاء و غیره مرویست که ابو بکر صدیق برادر پدر خود
ابو قحافه بجهت بد گفتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشتی زد که بر زمین افتاد چون حکایت نزد آن
سرور رسید حضرت استفسار نمود صدیق عرض کرد که بخدا اگر شمشیر بدست خویش میداشتم البته
بر سرش می‌زدم پس آیت کریمه لا تجد قوماً یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد

نه بجناب خاتم النبیین زیرا که حضرت احدیت بر طبق دلایل صاحب صراط مستقیم از بعض معتمدین مجلسی در
بحار بر ثبوت صدق و صفا ریکی وثبت بار پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بر آسمان طلب فرموده در بار امر
ولایت و خلافت امیر المومنین بار دیگر ائمه طاهرین باده بر فر الفضل مقرر نمود و تاکید آن زاید الوصف ارشاد کرد و آنحضرت صلی
الله علیه وسلم از اصول موضوعه امامیه چه تعللها و تکاسلها در تبیان بلکه در باب نصب تعنوی بالخصوص وقت مراجعت
از حجة الوداع بر روی کار نیاورده چه حرکات مابطه و صاعد فرشته را در حضرت حامل وحی را در الفاظ آیت کریمه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الآیة خاصة رونداده مگر هیچ مقبول نشد و در بار
دوم بلکه سوم کما فی مصائب القاضی دمن تقویم مقامه بلکه زیاده ازان چنانچه در بحار مجلسی است عتاب شدید
در رسیکه وان لم تفعل فما بلغت رسالته چنانچه بر تفصیل این قصه بروایت جامع الاخبار از حضرت
زراره که اورا اصدق الصادقین لقب داده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بر آن میکند
و چرا نباشد که بارها از زبان ائمه مثل صادق علیه السلام لفظ لعنة الله در حق وی با ذمائم و قبایح
دیگر که ترک ذکرش اولی تر می نماید کما فی منهج المقال مروی شده دلیل واضح است قال سمعت
الصادق علیه السلام قال لما خرج رسول الله صلی الله علیه واله وسلم الی مکة
فی حجة الوداع فلما انصرف منها فی حجة اخر وقد شیعه من مکة اثنا عشر الف
رجل من الیمن وخمسة الاف رجل من المدینة جاءه جبرئیل فی الطریق فقال
له یا رسول الله ان الله یقرئک السلام وقرأ هذه الآیة یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک فقال له رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یا جبرئیل ان الناس
حدیث عهد بالاسلام واخشی ان یضطربوا ولا یطیعوا فعرج جبرئیل علیه
السلام الی مکانه ونزل علیه فی الیوم الثانی وکان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
نازلا بغدیر وقال له یا محمد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک فقال یا جبرئیل اخشی من اصحابی

من رجعنا الى الوطن ثم عرج جبرئيل ونزل عليه في اليوم الثالث وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم بموضع يقال له غدير خم فقال له يا رسول الله بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس فلما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه المقالة قال للناس انيخوا ناقتي فوالله ما ابرح من هذا المكان حتى ابلغ رسالة ربي الخ بلفظه علاوه برین اگر اندک استقرا نماید خواهد دانست کہ رسول خدا صلى الله عليه وسلم بارہا از امتثال این امر استعفا کرده چنانچه از روایتیکه از کتاب روضه ابن معالم النبي شیخ سعید منقول است ثابت می شود وهي ان الله تعالى انزل جبرئيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعد الفراغ من حجة الوداع والتوجه الى المدينة في الطريق فقال يا محمد ان الله يقرئك السلام ويقول لك انصب عليا للامامة ونبه امتك على خلافته فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا اخي جبرئيل ان الله يعلم بغض اصحابي لعلي واني اخاف منهم ان يجتمعوا على اضراري فاستعفى لي فصعد جبرئيل وعرض جوابه على الله فانزله الله مرة اخرى وقال للنبي صلى الله عليه وسلم مثل ما قال اولا فاستعفى النبي صلى الله عليه وسلم كما في المرة الاولى ثم صعد جبرئيل فكرر جواب النبي صلى الله عليه وسلم فامره بتكرير نزوله معاتبا مشددا عليه بقوله يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس الآية فجمع صحابه وقال يا ايها الناس ان عليا امير المؤمنين وخليفة رسول رب العالمين ليس لاحد ان يكون خليفة بعدي سواه من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهى بحروفه واللازم باطل عند المخاطب فالملزوم مثله زیرا کہ او باسلام این بزرگان بودن الشان قائل توحید باری تعالی و نبوت جناب سید انبیا معتقد است چنانچه در عبارات این رساله جا بجا

ظاهر

خواهد فرمود بار خدایا مگر عداوت تو و عداوت حبیب تو الزام بر عم مؤلف و قلوب موحدین معتقدین
نبوت سید المرسلین حسب تواند شد کاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال
هدّا با این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای راشدین مقبولین لسانی امامیه را مثل سلمان و ابوذر و عمار و حذیفه
که داد جان نثاری حضرت پیغمبر و اهلبیت اطهر میدادند و در مشاهد شریفه و رولی جماعت بر زمین نماز می نهادند
چرا محبوب داشتند آیا از دست این جماعت کسی از قبائل قریش و احدی از منتسبان خلفا و اعوان و انصار
شان مقتول گشته یا کافری که از اقارب ایشان کشته شد بر دست حضرت امیر کشته شد اینک
تواریخ طرفین حاضر است نشان باید داد و از خدا شرم باید کرد و شیمهٔ انصاف را باید گذاشت و حیرانم که
خود اکثری از صنادید بنی هاشم که فطرت سلیم داشتند و علم هدایت و ارشاد می افراشتند و در زمان خلافت
مرتضوی سر گران کردند بلکه از رفاقت پهلو تهی نمودند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت
دمار بزرگان شان بعمل آورده بود و آنها بعید از انصاف یا ایمان بلکه شیخ فرعونی چگونه این اهانت را
علت عداوت قرار دادند و علی هذا القیاس زمرهٔ انصار که با وصف خلوص ایمان و اعتقاد و اینمعنی که علامت
ایمان و نفاق جز محبت و شقاق مرتضوی چیزی دیگر نیست چنانچه اکابر امامیه مثل شیخ علی عومی میکنند از
عداوت مذکور پاک دامن بودند و زیاده ازین چه مراعات مصافات باشد که خلفای راشدین
اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه بحکومت و قضای بصره و کوفه و دمشق و شام سرفراز کردند
چنانچه شافی سید مرتضی و تصانیف باقر مجلسی خاتمة المحدثین ایشان مثل مجلد فتن از بحار الانوار گواه است
وایضا از دست خالد بن ولید بسیاری از کفار لا یعد و لا یحصی بقتل در آمدند و تخم سعادت شرف و
ترقی نهاد چنانچه برادرانی مخفی نیست که تکلیفی مخفی علی المتبحرین آنگاه معلوم شد که این همه تهمتها محض لغو است که
باذیال طاهرهٔ آن طیبین طاهرین نسبت کرده اند والعجب کل العجب که حضرات امامیه اهل
ضعفا [illegible] بر سینهٔ صحابهٔ کبار ردّ حوارین سید ابرار را اقرار دهند و اشرار بنو امیه را از طلاق [illegible] نهند و برین
قدر هم ملوب الشان ثبات نمی کرد که اگر مهاجرین را با جناب مرتضوی [illegible] کینه [illegible] از رسم بود

بعد از شهادت ذی النورین چرا بدامن مبارکش می آویختند و خود متصدی خلافت می گشتند و مثل
مروان دیگران برای امامت می انگیختند و جناب امیر چگونه بر سوابید این بزرگان خلافت و امامت خود را
موقوف میداشت و فاروق اعظم بعد از نکاح امام حسین غاشیهٔ اسپ ایشان کی در بازار مدینه بر دوش خود ش
می نهاد و ذی النورین بعد از اشترای زره حضرت امیر و ادای قیمتش زره مذکور را چرا بحناب ایشان باز
میداد و سعد وقاص بعد استماع خبر قتل فرزند الشدید بحسبت عدم معیت مرتضی چرا ندامت می کشید و
جاک گریبانش چگونه تا دامن می رسید چنانچه از مطالعه نهج البلاغه و جلاء العیون و بحار الانوار
کالشمس فی نصف النهار و تفصیل قصهٔ نکاح شهید کربلا و انچه از فاروق اعظم در بارهٔ ابتهاج و سرور
این کدخدائی صدور یافته بعبارت کامل بجائی مسموع فرمایند فائده فی تزویج شهربانو من
الحسین علیه السلام عمر فرمود که شهربانو را بر سر راهی بنشانند و مهاجرین و انصار از اطراف بگذرند
هرکه او را رغبت با و باشد اختیار کند بشوهری اول عمر بگذشت پرسید که این کیست گفتند که خلیفه
وقت گفت او برای لایق من نباشد بزرگان می گذشتند تا امیر المؤمنین بگذشت گفت این مرد
کیست گفتند علی علیه السلام شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت او لایق من نیست انا بیش فاطمه
در روز قیامت خجالت برم دیگر حسن علیه السلام بگذشت گفت این کیست گفتند پسر علی
احوال او پرسید پس گفت حسن بزرگست و لیکن زن بسیار میخواهد حسین علیه السلام بگذشت
او را قبول کرد و گفت شوهر من این جوان تواند بود عمر فرمود تا سه روز در مدینه آئینها بستند
و نشاطها می کردند و حسین را بر اسپ نشاندند و گویند که عمر غاشیه حسین بر دوش گرفت و با او
در مدینه بگردید تا سه روز روز سوم زفاف کردند و شهربانو از الحسین و لدند بعقد نکاح انتهی بقدر
الحاجة بلفظه قطع نظر از ینهمه زبان مخبر صادق مورد و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
بر مناقب این بزرگان و تمثیلات و تشبیهات ایشان با عصای ربیه خویش و ذوات
مقدسه دیگر انبیا و اولو العزم که شمه از ان قبل ازین گذارش یافته و تفصیل آن بعد ازین خواهد آمد چرا

می گردیدند آنی که مدح منافقین و کفار که سینه‌های شان مملو از کینه امیر المومنین بود بمثابتیکه
مزیت بران متصور باشد در عدالت شخص قادح است چه جا سیادت مرسلین الی غیر ذلک من
الدلائل القاطعة التی تدل علی خلاف هذه التهمة العظمی و الا جناب حسن مجتبی عیاذاً
بالله بر اصول شیعه هم ضغائن و غوائل منسوب نتوان کرد که خلافت را برغم امام حسین بدست دشمنان
سپرد و ازین رهگذر ابواب مصایب آلام بر وجوه اهل بیت کرام و اتباع و اشیاع ایشان کشاده بلکه اسباب واقعه
کربلا مهیا و آماده شد و بجناب سلطان کربلا رسید انچه رسیدنیست که بتفصیل آن لب نتوانند جنبانید
راز اینجاست که حضرت امام حسن علیه السلام در حالت احتضار در خلاف ائمه اطهار که بزبان مولف
رساله و علمای مذهبش اطمینان و انبساط تمام داشتند کما ستعرف ان شاء الله تعالی بجانبهای میگریست و منت
که در آن وقت این گریه و زاری و فریاد و بیقراری سود ندارد کما قال الله تبارک و تعالی یومئذ یتذکر
الانسان و انی له الذکری اگر اجل مهلت میدهد تفصیل این ماجرا بجای خودش می آید بالجمله
علمای قوم از راه نا عاقبت اندیشی بکار برده اند و شتمبر رکاکت و خرافت است نیز در سلک ثانی
معروض خواهد شد و خصوصاً بمقام تعرض بیان نموده باستیصال مقدمه دیگر از مقدمات مولف
گرامی میگوئیم که باقیماند ادعای تصمیم عزم احراق بیت فاطمه که صاحب رساله تقلید
مجتهد در رساله ملمن الرماح و ناسی کنتوری را برام مطاعن خلفا تحریر نموده پس حج آن نیز دلالت
حدیث ازالة الخفاء و استیعاب بر قصد قلبی و اراده حتمی حضرت فاروق که مدلول عبارت مولف باشد
ممنوع است مبنی که روایت کتاب اول و مرتضان آن اینست عن زید بن اسلم عن ابیه انه حین بویع
لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمة
بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فیشاورونها و یرتجعون فی امرهم فلما بلغ ذلک عمر بن
الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم والله ما من الخلق
احب الینا من ابیک وما من احد احب الینا بعد ابیک منک وایم الله ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء

النفر عندك فان امرتهم ان يحرق عليهم البيت قال فلما خرج عمر جاؤها
فقالت تعلمون ان عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت
وايم الله ليمضين لما حلف عليه فانصرفوا راشدين فروا رأيكم ولا ترجعوا الي فانصرفوا
عنها فلم يرجعوا اليها حتى بايعوا لابي بكر انتهى ودر بعض روایات از زید بن اسلم مرویست بجای
امرتهم ان يحرق عليهم البيت لافعلن ولافعلن ودر قول فاروق محکی است بر فرض صحت حکایت
الا احرقن واین عبارت صریحست که فاروق اعظم در باب متخلفین از بیعت افضل الصدیقین تخویفا و ترهیبا بر زبان آورد
که اگر بار دگر تخلف اینها خواهم شنید خانه را بر اینها خواهم سوخت یا آتش قهر و غضب خواهم افروخت لا کلام
که این تهدید و ترهیب در واقع مستلزم تصمیم عزم احراق خانه زهرا رضی الله عنها باشد و فضلاء عرب و عجم
اکابر علمای طائفه در کتب دین و ایمان خویش بتکرار تمام می‌نویسند که بسا اوقات آدمی بکلمات خشن
متکلم می‌شود بلکه شمشیر تیز بدست میگیرد و قتل مخاطبین در دلش نمی‌نشیند بلکه در آراستگی
لشکر و آمادگی اسباب قتال بغایت قصوی میکوشد و ز معیار مثل حسن مجتبی علی الاصح بر صاحب
ریاض السالکین قصد بر زار و سر ندارد و از نیجا گفته‌اند که امیران محل الصلات گویند و باشد که
در نهان صلح جویند روزی که خلیفه ثانی را الفجوایی بود آمد شیخ المشایخ در ملل شرائع خبر وفات
حضرت زهرا رسانیدند او بکمال جزع و فزع همراه صدیق بتقریب تعزیت نزد امیر المومنین علیه السلام حاضر
و شکایت شروع کرد و گفت که نطلبیدن ما بر جنازه فاطمه از ان سبیل است که در غسل آنحضرت ما را
مدخل ندادی و حسن تعلیم کردی که با ابو بکر گفت که ترا با منبر پیغمبر چه کار است اینهمه دلیل کدورت و غبار
است حضرت امیر فرمود اگر قسم شما یاد کنم تصدیق خواهید کرد گفتند بلی پس در مسجد مقدس
داخل شد و گفت که دو امر اول آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در غسل فاطمه زهرا و در باره
نماز جنازه و ما یتعلق به وصیت کرده بودند که اجانب را مدخل ندهیم حاشا که آن کلمه بفرزند خود تعلیم
کرده باشم بلکه چون الف و السن بجناب مصطفوی بزاید الوصف داشتی که در میان نماز برود

مبارکش سوار میشد و در اثنای خطبهٔ امن مقدس میکشید بر آمدن ابوبکر بالای منبر آن سرور
بروی شاق آمد فاروق این کلمات طیبات را معاذ الله از مهملات نسبت داد و سلاح او بر نعش قبر فاطمی برای ادای
نماز جنازه قرار گرفت پس صحبت منجر بگفت و گوید و نوبت باشتداد غیظ و غضب رسید قریب بود که ذو الفقار از نیام
بر آید و مقاتلهٔ عظیم در صحابهٔ کرام واقع شود زیرا که امیر المؤمنین قسم شرعی یاد نمود که برین تقدیر سر فاروق را
از دوش سر دارم بلکه قبل از نیل مطلب وی را زنده نگذارم پس مهاجرین و انصار بهیئت مجموعی رضا و صلاح فیما بین دادند
و برادهٔ فاروق تن برضا نداد انتهی ملخصه و حال آنکه اصول معتبره بزعم امامیه باواز بلند ندای
اسمعی بگوش خاص و عام رسیده که هرگز حضرت امیر بکشیدن شمشیر از نیام در زمن قتال مامور نبود چه جای
قتل فاروق چنانچه مطالعهٔ کتب فتن بران شاهد عدل است معهذا کسی که اندک حظی از خرد دور اندیش
دارد نیک میداند که هرگاه حضرت قالع باب خیبر در وقت احراق بیت فاطمی و سقاط محسن از ضرب در با خلا سیدان
کار دو یاد بنا له شمشیر یا ضرب کند علی خلاف روایاتهم المفتریات بر زدن سوط بر ضبعه سیدة النساء تا آنکه بازوی
مبارکش شکسته انتساب تهمت نا معاذ الله بر منابر که سوی اهل اسلام از استماع آن بیرون میخیزد
حقیقه امثال این خرافات آبروی رواة این حکایات بنص قرآنی وَالَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ
می ریزد و ما موس سیف بنا شد بر مجرد نعش قبر بنیت نماز جنازه چگونه بجهاد سیفی کسی نام خواهد بود پس این حمل
جوش و خروش چنانچه تهدید او تر بیا بود همچنین است حال فاروق چون درین مقام دعوی چند رسیده
تا گزیر با ثبات آن از کتب معتمدهٔ امامیه مصروف میشویم میگوییم که اما انتساب تهمت نا حبس
انچه در تذکرة الائمه وارد است بزعم عموم امامیه حجت شافی است و روایت شیخ المشائخ در علل از امام
ابوجعفر دلیل کافی است حیث روی انه قال علیه السلام فاما الشرک بالله فقد
انزل فیهما ما انزل وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فینا ما قال فکذبوا الله
ورسوله واشرکوا بالله واما قتل النفس التی حرم الله فقد قتل الحسین بن علی
واصحابه واما اکل مال الیتیم فقد ذهبوا بفیئنا الذی جعله الله لنا واعطوه غیرنا

واما عقوق اولادي فقد انزل الله ذلك في كتابه تعالى النبي اولى بالمؤمنين من
انفسهم وازواجه امهاتهم فعقوها رسول الله في ذريته وعقوا امهم حتى بجثمر في
ذريتها واما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة في منابرهم الى آخره مختصراً وعبارت
تذکره اینست که بعضی جهلا نسبت اخبر بعضی نسبت باهل بیت رسالت واقع ساختند ونسبت ناسزا
بحضرت فاطمه دادن ودشنام دادن با وغصب فدك ومخالفت نمودن وشکستن وزدن آن مظلومه وسقط شدن محسن
واسم آتش بخانه پیغمبر انداختن الی آخر الهذیان واما احراق وغیره پس مجتهد جالسی در ذوالفقار
مصنوع لعمت وقوع آن مدعی شده وعبارت تجرید خواجه خواجگان شیعه یعنی فاضرم عمر فیه النار وکلام
امام اعظم علی در شرح عبارت مذکور نماید آن میکند حیث قال وبعث الی بیت امیر المؤمنین علیه
السلام لما امتنع من البیعة فاضرم فیه النار وفیه فاطمة وجماعة من بنی هاشم واخرجوا علیا
کرها وکان معه الزبیر فی البیت فکسروا سیفه واخرجوا من الدار من اخرجوا وضربت
فاطمة علیها السلام فالقت جنینا اسمه محسن الی آخر الهذیان وملا باقر مجلسی در تذکرة
الائمه نیز بدعوی آتش انداختن گردن افراختن کما عرفت وضرب تازیانه را از جمله معتقدات شیعه
وصاحب اثبات الحق نیز تصریح بدان کرده وادعای شکستن استخوانهای پهلوی مبارک فاطمه زهرا نموده
وعبارات دیگر کتب مثل تجهیز الجیش وغیر آن که از تالیفات مقلدین فاضل جالسی است درینمعنی که آتش
بخانه زهرا زدند بجمال رسوائی حضرت امیر را بیرون کردند از نصوص قطعیه توان شمرد وازینجا تحاشی
در کتب معتبر از طعن وقوع احراق هرگز مذکور نیست وشیخ حلی در کشف الحق ودیگران در غیر آن هم از
احراق منه چیزی دیگر در مطاعن خلفا ذکر نموده اند ورجوع از آن نه نموده از هم می باشد در همه
دفتر پاره کنتوری با کنفے هنگام می بایند پس ظاهر بدانکه فاضل جالسی در عماد الاسلام در توجیه سکوت
وقعود مرتضی وقت تصمیم احراق بیت فاطمه گفته هذا القعود انما کان یستحق الذم لو لم یکن
بوصیة النبی صلی الله علیه وسلم اما اذا کان کذلک فیکون القعود واجبا واما

ان النبي صلى الله عليه وسلم اوصى علينا بالصبر وعلم مما بعده الثلاث تعالى الى
ما قال وچگونه بزعم شیعه چنین نباشد حالانکه جناب امیر رو بروی هزاران ملائک وحضرت جبرئیل و
جناب سید النبیین بر اختیار صبر وسکوت بر تحریف قرآن واهتک ناموس بنت سید الانس والجان نعوذ بالله
من مکاید الشیطان عهود ومواثیق شدید مؤکد نموده بود کما ستعرفه ان شاء الله تعالی وارتکاب تقیه بدلایل
بسیار نزد امامیه بر آنحضرت واجب وکشیدن شمشیر از نیام وقتال با صحابه کرام منهی عنه وحرام بود چنانچه
اصول الاربعه موضوعه خلفای ثلثه متشیعین متکفل این امور است آنهمه که شنیدی ودلالت قطعی برآن دارد
که تسلیم امیر المومنین درباره قتل فاروق فقط بر تهدید وتخویف محمول بود وبر گرارادۀ علی وتصمیم خاطر بر کشتن
خلیفه ثانی تعلق نداشت و در ینمقام قدرت کامله جناب اقدس احدیت وهو الذی انطق
کل شیء مشاهده کردنی است که ابو منصور طبرسی صاحب احتجاج بر طبق نقل مجلسی در بحار روایت می نماید
که چون خلیفه ثانی باواز بلند گفت که اگر امیر المومنین از خانه خود بیرون نیاید خانه را خواهم سوخت
صحابه از شنیدن این قول متغیر شدند وانکار شدید کردند خلیفه ثانی گفت شما یکجان بردید که من حسین خواهم کرد حالانکه
مقصود تهدید بود. غرض دیگر پس جناب مرتضوی بواسطه شخصی پیام بسوی عمر فرستاد که من برای
گرد آوردن آیات قرآنی در خانه منزوی شده ام ومشغول تالیف گردیده ام وبر زبانم سوگند
جاری شده که تا ازین امر فارغ نشوم از خانه پای خود بیرون نگذارم وبامور دیگر نه پردازم انتهی
خلاصه ازین روایت وانچه در اراده بستن قبر فاطمی از علل شیخ المشایخ قبل ازین گذشته هویدا و
آشکار است که هرگاه مهاجرین وانصار بر تلفظ لفظ احراق مایا تلد انکار کنند ورعایت اهلبیت از دست
ندهند فاروق اعظم که از عدالتش جهان وجهانیان نظام یافتند کی خیال ومجال داشت که بسعادة الله خانه زهرا را
بسوزد وحضرت امیر را بالقهر وجبر از خانه بیرون کشد ورسن در گلوی مبارکش اندازد وحضرت بتول را بالضرب تازیانه
واسقاط حمل مجروح سازد واینهمه تهمتهای مناد بدیهود وضعاد مجوس برانست که زخمهای کین این دو
فاروق در جگر داشتند وتخمهای ضغائن دیرینه در مزرع سینه می کاشتند وعنقریب دلایات ستیره

خواهی دانست که چون صدیق خواست که برای تنبیه مانعین زکوة پردازد فاروق بحمایت شان حکایت
حتی کلمه گوئی آنها بابا کرد وهمّ ما طننا حرق اهل البیت الطاهرین عند تصلب فضل الصدیقین
وصاحب مجامع الاسلام با وصف کمال عناد وعداوت صحابه امجاد وادعای صحت روایت احراق در کتاب عجم
مطبوع که مسمی ست الی الاشارة جولی نزد اوگیر اجابت علمای اعلام مفری نیافته ودرین وادی
شتافته از مقتضی تلک الروایات هو ان عمر تیقنه قصد احراق بیت فاطمة و
واتی بالحطب وجمعه علی بابه لا انه وقع منه احراق ولعله کان غرضه
مجرد التخویف یعنی روایاتیکه درباب آتش زدن در کتب وارد شده اند مضمون آنها این
نیست که عمر با اتباع خود بلفظ بقصد سوختن خانه اهل بیت نمود وهیمه بر در جمع کرد وآنکه آتش افروخت
وخانه را سوخت وغالباً غرض او فقط خایف کردن مخالفین بود ودیگر هیچ والحمد لله علی ذلک چه هرگاه
مقصود از جمع کردن حطب مهیا نمودن اسباب محض تخویف وتهدید باشد فقط قول لا نفعل
ولا نفعل یا امرنا ان نحرق علیهم البیت بالطریق الی تهدید وتخویف خواهد بود
که برای انتظام خلافت صدیق اکبر که مثل حضرت خلیل اواه منیب بود وقت شورش اعراب حاطر
نائره کفار ومرتدین مثل عنسی وسجاح ومسیلمه کذاب از فاروق اعظم که بشدت وخشونت نوح علیه السلام
الصلوة است سرزد این همه درصورتیست که مراد مؤلف از تصمیم عزم احراق آن باشد که حضرت فاروق
معاذ الله دل بر سوختن بیت فاطمه نهاد ونیت آن مصمم کرد وگر معنی آنست که تهدیداً وتخویفاً این کلمات
بر زبان آورد وکودکی شنود فمعاذ الله بمخالف الفاظه منافی خاتمه رساله دیگر است که در حدیث ثقلین
نوشته زیراکه از مطالعه آن واضح می شود که احراق بعمل آمده فقیر در افادات مؤلف هم حیرت است
چه مدلول عبارت این رساله آنست که فاروق بکمال جد وجهد اراده احراق مصمم کرد وخواست که خانه
مرتضوی را سوزد وکلام او در صدر رساله دوم که محتوی بر لفظ تخویف است دلیل بر آنکه مقصود فاروق
امتناع از تخلف بود نه سوختن وعبارت آخر آن بدلالت مطابقی مستدل است بر وقوع احراق

است پس تناقض و تهافت کلامش و آنچه درین باب از علمای قوم سر زده تماشا کردنی است که بعضی جو[از]
احراق را منکر اند و بعضی تکذیب شان می نمایند و گروهی روایات صحیحه آورده اند که فاروق گفت که بقصد من مجرد تخویف
بود وقت صدور این کلمه مهاجرین و انصار در کمال جوش و خروش آمدند و با جانب اهل بیت متوجه شدند و مجتهد
جامعی هم دعوی احراق میکند و هم قرار از ان مینماید حتی که جمع کردن هیمه را بالوازم دیگر تخویف و تهدید محمل نماید
و حضرت مخاطب با این همه بلند پروازی تا انتها هنوز در نسبت احراق و قصد تخویف متردد است و باز بر وقوع آن
مستدل می شود با جهت تهدید و تخویف که خود ناقل آنست و علما او هم بدان اعتراف کرده اند کما عرفت الفا
ارشاد می نماید که آنچه مروی است منحصر در دو چیز یکی احراق و دوم قلع باب بلکه نسبت بجناب ایشان از قسم موضوع عقلا
عالم واضح و روشن می گردد که وضع این افترا و دروغ نمی باشد و هر یکی از علما مخالفین تکذیب آن می نماید و الشیان اما من
الجماعة فادسه تمیر سد فاعتبروا یا اولی الابصار این همه که گفته شد مبنی بر این بود که روایت تهدید باحراق سالم عن
المعارض باشد و هو في حيز المنع و از مجرد تو جیه ذکر آن صحت و اعتبار لازم نمی آید و بر اهل استقرا در ورود روایا
که بصراحت معارض آن باشد و در واقع مناط اعتماد و اعتقاد بحیثیت صحیح قرائن بلکه دلائل قطعیه کما ثبت النبا
نمیتواند بود و یکی نمی ماند بعضی تصریح کرده اند حتی و بعضی برای مداق اما میه شان و نیز با امر اول پس از ان جمله
روایات کتاب ثابت است نقلا عن المعاقبه و خلاصه آن آنکه حضرت امیر لطیف خاطر و رسید خلافت
صدیق اکبر بیعت نمود و بخطاب اصحاب فرمود که چگونه بیعت نکنم کسیکه او را جناب پیغمبر امام مسجد خویش
گردانیده در ان وقت تندرست بودم نه بیمار و حاضر بودم نه غایب اگر تقدیم مرا می خواست هیچ مانعی
در میان نبود الفاظ حدیث اینست عن الحسن البصري عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه
قال قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر وصلى بالناس وانى لشاهد غير غائب
وانى لصحيح غير مريض ولو شاء ان يقدمني لقدمني فرضينا لدنيانا من رضي
الله ورسوله لديننا انتهى و مشابه روایات صنایاض النضرة فی مناقب العشرة از ائمه
نبوی تا کسی سابق یعنی امامی کرده و از الجمله روایت دیگر که حضرت امیر بمقدمه مذکوره استشهاد الاصحاب

خلافت بلافصل ابوبکر صدیق نمود و گفت که از امامتش کاره نمیتوان شد که او را آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در امر دینی امام فرموده در مقدماتیکه با انتظام بلاد و نظام امور دنیوی تعلق دارد چرا او را
امام نداریم و ناخشنود نشدیم مگر بدین جهت که در مشوره خلافت مرا شریک نکردند انتهی محصلها و درین باب
بسیار وارد است چنانچه ثابت می شود و منطوق آن علت بد تخلف حضرت امیر المؤمنین از بیعت کردن آنجناب بعد
از تخویف و تهدید است [illegible] ناصحین و در تفصیل امر درین مقام روایت تهدید کما اشرنا الیه لا یعبأ
بجهالت امام ثانی پس علمای امامیه گفته اند که اجماع بر خلافت خلیفه اول
هرگز وقوع نه پذیرفته زیرا که بروایت صحیحین معلوم شد که حضرت امیر هرگز اقدام بر بیعت ابوبکر
نکرده تا زندگی جناب فاطمه زهرا و بعد انتقال آنجناب چون وجاهت نماند راه مدارا و تسلیم پیموده و شریک
اعوان انصار شد پس اجماع را انعقاد محقق نشد چنانچه شافی علم الهدی امامیه و بحار مجلسی بران گواه است
و متاخرین تا این زمان نیز همین تقاریر را اعاده می کنند و بر تطبیقات محققین اهل سنت که درین باب نوشته اند
و سعی بلیغ نموده گوش نمی نهند پس بر کار مدلل صحاح روایات اهل سنت همین باشد پس روایت تهدید ابن اسلم
التیه لائق احتجاج و اعتقاد نخواهد بود زیرا که مدلول آن است که حضرت امیر و دیگر متخلفین بجبر و تسلط
تخویف و تهدید فاروق ثانی جناب سیدة النساء از سرتابی خویش رجوع نموده تن به بیعت صدیق
در داده اند و این با مدلول روایات صحیحه بخاری و مسلم مخالف صریح وارد [illegible] و نیز مدلول روایت ابن [illegible]
آنست که جناب سیده بجهت تهدید فاروق راه لیت اختیار کرد و العجب اینکه خوف و رعب در قلوب
متخلفین القا نمود و مدلول روایت صحیحین بر عقیده امامیه آنست که هرگز طریق مدارا و تسلیم نرفته حضرت
ثابت شده و را بیعت بلی ماند و ایضا بروایات صحیحه معلوم میشود که زبیر از بیعت تخلف نکرده و این هم
مخالف آنست و نیز روایتی دیگر هست که همین روایت کرده که زبیر شمشیر کشید آخر نوبت بدان
رسید که شمشیر از دستش گرفتند و بر سنگ زدند تا آنکه پاش پاش گردید و هنگامه کارزار
چنانچه ابن شهاب گفته و ازین روایت تسلیم زبیر بعد استماع تهدید دریافت میشود پس منافات

آمد و احتجاج بروایت تهدید باحراق درباره اثبات ضغائن از درجه اعتبار بابطال و از مرتبه اعتماد
ساقط گشت اکنون بعضی از مضامین که در روایات مختلفه موجب ابطال شود و تطبیق آنها بظهور نجابد
باید شنید که لا نسلم که حضرت امیر باعتقاد عدم استحقاق خلیفه اول از متخلفین باشند و از نجابت که
احدی از روایات صحاح دلالتی بر قلیل و قال جناب امیر در استحقاق این منصب نسبت بحضرت افضل
الصدیقین ندارد بل از ظاهر آیت صحیحین و قصه فدک بروایت ام المومنین صدیقه میتوان یافت که بیعت صدیق
تا زندگی فاطمه زهرا مکث نموده و این تاخیر چنانچه در عدم اهلیت صدیق نص نیست همچنین تاخیر مذکور در نفس
تخلف هم نص نمیتواند شد زیرا که بروایات موثقین حضرت امیر قسم خورده بود که بعد سید الکونین ردا بر دوش
نیفکنم تا که سور و آیات قرآن را حفظا یا کتابة جمع نکنم کما فی الاستیعاب و الصواعق من کتبنا و غیرها
من کتب الامامیة مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی و قد عرفت محصل ما رواه آخرا این امر عظیم که اهتمام شان
بر وجه کمال واقع شد بدون امتداد زمانه متصور نبود و بر چنین خیال جمیع اهل بیت و صحابه غیر از
سعد اوی کما فی تالیفات المحقق الدهلوی تا مدت دراز در فراق برگزیده تمامی انفس و آفاق دگرگون
و با ایشان از حوصله بشر بیرون باشد لیکن درین باب جناب سیده رضی الله عنها را خصوصیتی و مزیتی
زائد الوصف نسبت بهمه بزرگان حاصل بود که بر ناظرین و متتبعین علم سیر و تواریخ پوشیده نمی ماند و مسلمانان
هر دو حضرات شیعه مین تائید و تقویت حفظ و صیانت حضرت بتول از هر آفت اسقاط محسن گناه احراق
بیت البیت سید الانبیاء الی غیر ذلک من الافترات بر خلاف مقتضای شکایت نبود در باره متوسلین مستعمله
احدی از انبیاء و اوقات مذکوره باحانت فاطمه زهرا نخواهم پرداخت کما سیجی انشاء الله تعالی المستحسن
و اولی هم نباشد لیکن نزد اهل حق لت لیه تیمار الشان هم در صحت و هم در ایام بیماری از متحملات بود علی
نه احمال بیجان سوال الثقلین که پژمردگی و افسردگی ایشان سوایان مع ورود ان صعوبت کا من حسم و جان
نمودار شد و بعضی از شکایات دوستانه مثل تهدید او در تقریر خلاف در سقیفه و مانند آن نیز ضمیمه گشت الی
غیر ذلک من الامور التی فصلت فی المطولات لیکن نظر باین وجوه اگر استادی و مکثی در بیعت سعدی

بمیان آمد بجای خویش است نه مثبت معانی بدعی بداند پس قلیلی که در سایر صحاح و سنن و سایر
از روایات موجود باشد ثابت باید و لول مطابق آن مخبر است بشرط رسید بانکشاف صبح خلافت سید المرسلین اکتا می
متضافره تراکه ابن سعد و حاکم و بیهقی از ابی سعید خدری در قصه بیعت و تقریر خلافت ابوبکر صدیق روایت
کرده‌اند که در همان روز که عمر رضی الله عنه بیعت نمود و مهاجرین و انصار بر خلافت صدیق گرد آمدند صدیق
بر سر منبر بر آمد و در قوم نظر کرد و دریافت که زبیر در حاضرین نیست کس را طلب داشت و خطاب نمود که
تو فضائل خویش را شمار میکنی و مخالفت جماعت مسلمین میخواهی زبیر گفت ملامت مکن ای خلیفه پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم و از جا برخاسته بیعت کرد و در پی سوانح و شورش بعد معلوم کرد که علی رضی الله عنه نیز بر
قوم نیست کس فرستاد تا او نیز حاضر شد و همین قسم قیل و قال سعد در میان آمد و این هر دو بزرگ
الطف خاطر همدیگر نمودند و بیعت کردند انتهی مختصراً و در همین روایت صحیح موسی بن عقبه و حاکم از عبد الرحمن بن
عوف که گفت که ابوبکر صدیق خطبه خواند و فرمود که بخدا یا الهی گاهی حرص امارت لیلاً و نهاراً اسراً
و علانیةً نکردم و لیکن از فتنه ترسیدم و در امارت راحتی نمی بینم و طاقتی و قوتی ندارم مگر آنکه حق تعالی
دستگیری فرماید بعد از آن علی و زبیر معذرت کردند و گفتند ما ناخشنود نشدیم مگر بجهت تاخیر مشوره
و در مشوره او را نبود و او احق تر بدین منصب جلیل است که ندانیم او یار غار پیغمبر خداست صلی الله علیه و سلم
و شرف و شیخی او بالیقین میدانیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حیات خود او را امام و پیشوای نماز فرموده
انتهی پس احادیث اصحاب رضی الله عنهم که شرکت واقعه باشند مثبت بیعت علی حدیث لیس الخبر کالمعاینه
بر حدیث ام المؤمنین مسطور که حضور نبود در مجامع مانند حضور حضرت زبیر و ابو سعید و اصول ها بنظر ثابت نیز ترجیح
داشته باشد چه جای آنکه فحصش نفی بیعت تا شش ماه بود و محصول روایات اصحاب بیعت فوری
قریب وفات جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم است که اهمال از نفی مذکور است و قد ثبت ان الاثبات
مقدم علی النفی و روایت معروف امام من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
را مخالفان که در کتب معتبره مندرج است متضمن این است که طول مکث در بیعت واقع نشده و چرا

سعد بن عباده بتخلف از بیعت ... الصواعق ... ضعیف و مردود بلکه خلاف آن از جهت ثبوت
باوصف صحت و اعتماد طرق نزد محدثین مردود و مستردود و عدم تخلف او باسناد صحیح کما قال الحلبی فی الصحیح
از احادیث مطرود و آنکه نقل سید مرتضی در شافی و مجلسی در بحار منسوبان بافت که نزد اهل سنت رجوع سعد بن
عباده راجح است بر عدم رجوع پس معلوم شد که تقاعد کذائی که از صحیحین دریافت می شود در اجماع قادح
نیست ثانیاً معنی دیگر که تعلق بسند احادیث وارد و آن التباس بیهقی در شال او چنانچه بر ناظرین شروح
بخاری مثل ارشاد ساری مخفی نیست میتوانم گفت که این روایت که دال بر تاخیر بیعت او ابو سعید برادر آن
بسبب عدم اسناد زهری ضعیف است و غیر مقبول در روایت ابو سعید که منطوق آن بیعت امیر المؤمنین
حضرت زبیر رضی الله عنهما روز اول است مسند و موصول پس این التباس خواهد بود و بجهه اکبر طریق
تطبیق و دفع اختلاف روایات عقلاً و نقلاً نگارش شد و حضرت سیدان نمایند که اگر هم بیعت الیوم الثانی
و ثالث ملاقیه واقع شده این همه که دیدی و شنیدی بتقدیر تسلیم لفظ احراق است الا الحول الله در قوم
در مقابله طائفه امامیه که درباره سخن بیازی سعد و ام النظیر للذی تو آن گفت که در حدیث فاطمی لفظ احراق
چنانچه صاحب استیعاب تصریح جامعین باضمن اسنادهای روایت کرده اگرچه نسخه مدینه آن که نسخه مصحح
منقول است دلالت بر اشتباه شان دارد و حکم می نماید که لفظ احراق در تحقیق معنی حرج باشد و لفظ
و نقل در لغات غرائب احادیث مثل نهایه هرچند معنی حمل بر احراق ام و کفران بعیر ذلک مستعمل است
در اصل معنا امتحان و سوال واقع شده پس محتمل که مراد ما در تهدید و تخویف است عزما صحیحا [illegible]
باشد که تخلف آن ندارند هم شامل است چون جناب [illegible] حکایت قوال و لا فعل میسر [illegible]
پس باید که تخصیص با حراق نماید حتی ینطبق الحکایة علی المحکی عنه لکن [illegible] [illegible]
معنی احراق حمل کرده پس تطبیق هم حاصل می شود و دلالت بر تهدید احراق هم ندارد و دعواء النص [illegible]
کتب معتمده سیما حضرات امامیه که در احادیث بسیار بلکه روایات بی شمار اشتباه در [illegible]
چنانچه از مجلدات بحار و شروح کلینی روشن و آشکار است مخفی نیست که [illegible]

استبعادی ندارد و هذا غایة ما فی المقام ولنرجع بعد ذا الی تتمة الکلام **قوله** بجایة عن اسامة
اقول اگر بنیاد کلام بر مذهب اهل سنت است پس حاشا که بجوفق مرویات و تصریحات علمای این
ذوی المراتب الرفیعة مصداق این حدیث باشند چنانچه در عبارت فاضل کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی
خود نقلش فرموده ملاحظه نموده باشد حاجتی بذکرش نیست و اگر اساس آن بر اصول امامیه است پس قطع نظر
بر محل خود نیست کما لا یخفی چند دعوی آنجناب فقط برای کسانیکه مورد ارتداد و احداث تواند بود از جناب
مؤلف بتقلید کنتوری رسا برام مطاعن که الفاظ حدیث دلالت میکند بر انکه این ساخته بر کسانی خواهد گذشت
که مزید قرب و خصوصیت آنجناب بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت باشد انتهی محصله تشنیعی با مضر
شده بیمر چنانکه سیبینه انشاء الله تعالی فی المسالک الآتی مفصلا **قوله** فانظر الی ما اتیناکم
اقول ان عنیتم بالارتداد رجوع للذین ذکرتم و اتباعه و اشیاعه عن اصول الدین من
التوحید والنبوة والمعاد کما یدل علی هذه الارادة اثبات اسلامه فی اوائل الآیة
والعبارات التالیة المنقولة من تحفة النوادر والمقصد الاقصی والصواعق لان الاسلام
ینافی الردة المذکورة لا الارتداد بمعنی تبدیل الامور الشرعیة والتقصیر عن الحقوق
الحتمیة فنحن لا ندعی انه کان منکرا لاصل الایمان و لنفیه وقاتله ابوبکر الصدیق بهذا
السبب ولا نقول انه اشرک بالله کما ادعیتم فی القول السابق بل نقول لانه لو کان
کذلک لما وقع الاختلاف من اکابر الصحابة فی قتاله بل وجب اتفاقهم حینئذ
فی استیصاله فان من اشرک بالله تعالی وانکر الاسلام بعد قبوله فقتاله واجب لیس
محلا للخلاف والشقاق بل هو عند الجمیع موضع الوفاق وان عنیتم بارتداد المالک
المذکور انحرافه عن بعض الحقوق واحداثه فی الشریعة ما لم یأذن به الله سبحانه
فهب انه کذلک لکن لا یمتنع اجتماع الاسلام مع هذه المرتبة علی ان القول باسلامه
قبل تنقیح الاجل کما وقع من الفاروق الاعظم لا یدل علی طهارة اعتقاده و

کمال ایمانه و عدالته فی الواقع آمده پس اثبات تبدیل و تقصیر و احداث الکنان
نوبره که بحیث انکار زکوة بر فرموده او لازم آید پس مخفی نماند که این عاید باصول مرتدانست فریقین بتکسیرات و شبهاتش
از کتب طرفین بغیر تعسر اما اثباتش از کتب اهل حق پس از رفایت و وضوح اظهر من الشمس و ابین من الامس
مطالعه کتب از صحاح ستة و شروح آن و کتب کلامیه برای آن کافی است لیکن درین مقام بر عبارت صحیح بخاری اکتفا
نموده می شود وهی هذه و رای ابو بکر فقال من منع الزکوة فقال عمر کیف تقاتل وقد
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا
قالوا لا اله الا الله عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله فقال
ابو بکر والله لاقاتلن من فرق بین ما جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم تابعه بعد
عمر فلم یلتفت ابو بکر الی المشورة اذ کان عنده حکم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فی الذین فرقوا بین الصلوة والزکوة وارادوا تبدیل الدین واحکامه قال النبی صلی
الله علیه وسلم من بدل دینه فاقتلوه و اما اثبات آن از کتب امامیه پس کتاب مجمع البحرین
اینک حاضر است بنو الفش در تحقیق لفظ ردت بجنسه نوشته است از ان باید شنید صبح صادق مرتداو
آشکار است که او با استماع خبر قیامت اثر وفات جناب خیر البشر منکر زکوة شده بمقتضای عدم رسوخ ایمان
فرضیت زکوة را نظر بآیت کریمه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها و نیز بحکم
اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة مختص بآن نبوت اعتقاد کرده و متحد بودن مالک احداث این قول و تبدیل
ما تقرر فی الشریعة الغراء حالت منتظره باقی نیست قال صاحب الکتاب المذکور والردة بالکسر
والتشدید اسم من الارتداد واصحاب الردة علی ما نقل کانوا صنفین صنف ارتدوا عن
الدین وکانوا طائفتین احدهما اصحاب مسیلمة والاخری ارتدوا عن الاسلام و
عادوا الی ما کانوا علیه فی الجاهلیة واتفقت الصحابة علی قتالهم وسبیهم واستولدن
علی علیه السلام منهم الحنفیة والصنف الثانی لم یرتدوا عن الایمان ولکن

انکار کردند فرضیت زکوة و زعموا ان خذ من اموالهم خطاب خاص بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم انتهی بلفظه و انشاء الله تعالی بعضی از عبارات و روایات دیگر که در اثبات مدعی زیاده
ترمفید خواهد بود درین نزدیکی معروض خواهد شد و کسانیکه ایشان را با وجود ثبوت ارتداد ایشان بالمعنی المذکور در کتب
امامیه بعلت تجانب مذهب و ملت مومن پاک اعتقاد می پندارند اگر دعوی خیر خواهی و براءی ابو العیمین
ولی نعم ما ... ایشان بر ذمه شان خواهد بود و ما احسن ما قیل بیت نگفته بدار کسی ما تو کانهم
المکرمین ... گفته و ... بیار و بحمد لله که مملوکان مالک و طرفداران آن بی النصب ... که اثبات
با جتهادش بقدر پی ندارند اگر مالک الشان اعتقاد خالص حقیت خلافت حضرت ... فضل ... نص ندارند
جناب امیر المومنین را امام بر حق و خلیفه مطلق میدانند کما صرح به الشستری فی مجالس وغیره فی غیره و کلام
الموقف الضال الشعر بذلک در صورت نیز اطاعت عمال ابوبکر صدیق و اعطاء صدقات و مال زکوة بایشان
تقلید المذهب الامامیه در جایز لوجوب التقیه بر ضرور بود چون او از اختیار مسلک اتباع و دست
کشیده در مخالفت جناب مرتضوی شیعیان ایشان که نام مقدسش جهان مطاع لازم الاتباع ... تحکیم
نموده کما فی البحار مصرح دیده و قد تقرر فی خاتمة التمهید ان مخالفیه فسقه مع تبعه چنانچه و استنباط مسائل
شرعیه نحو انکار منع زکوة از اهل الفت ... بحیایای ادیر اصول امامیه قیاسند پس آنچه توی ... خدا
رسید زیاده برین که امیست ... کافر نباشند لکن ارتکاب گناه کبیره بلکه اصرار بر آن گناه امری
است ... خود در صوص ... برای التقیه مکشوف بلکه منصوص است قوله چنان مومن پاک اعتقاد الخ اقول ...
است ... اول آنکه منکر زکوة را که اسلام معتبر فریقین بر آن دلالت وارد مومن پاک اعتقاد پندار
... تبع ... النصاف ... وهم ... مجمع البحرین که آنقا منقول شد و تفصیل آن
... خرافات الکلمات بعد ازین خواهد آمد نصب در اینکه ... اعتقاد
... جناب مرتضی حاصل بود حضرات امامیه محض بنا بر عصبیت و عناد اهل حق ... مطاعن
... صدیق ... از نفسی اختیار کرده اند بلکه قتال ... بر داوارب او و جهت

انکار زکوة که مخالف شعایر اسلام است از صحابه کرام سر زده سوم آنکه اگر او مومن پاک اعتقاد بود
بتقلید مرتضی و خلص صحابة الشان که عقب ابو بکر صدیق نماز میگزاردند چنانچه حق الیقین باقر مجلسی و دیگر
کتب احادیث و کلامیه مذهب شیعه برآن دلیل است پرداختی و بهنگامه مخالفت و عداوت او نداراستی و یعنی
خروج بر خلیفه وقت بدون بیعت امام زمان جایز نمیپنداشتی وقد تقرر فی اللسان ان دفع الثانی موجب
لرفع المقدم کیف ماکان چهارم آنکه در بعضی از تقادیر بر مومن پاک اعتقاد و راسخ در تشیع بالی مجاد
مضر نبود که بکار برد از آن اشتغال بخلافت میگفت که نسبت منع زکوة و صدق قتال گر سر زده باشد نخواهم رسانید بلکه حضرت
مرتضی که خلیفه برحق و امام وقت است خواهم داد نه آنکه میگفت که ابلد زند فات سرور کائنات علیه الصلوة زکوة
فرض نیست هذا مما لا یخفی علی احد من العقلاء فضلا عن الفضلاء **قوله** برین گناه رسید الخ **اقول** حصر بکلمه از
قید فقط متبادر می شود یعنی گناهی از وی صدور نیافته مگر اینکه او خلافت صدیق را غصب حق مرتضی و تضییع
پنداشت و همین جرم و اثم باعث قتل و خون ریزی او و موجب سر ذهب قبایل او منجر گردید و چنانچه منطوق
عبارت مجمع البحرین است و قد عرفته آنفا فلا حاجة الی اعادته ثانیا بالجمله چنانچه شیطان در مخالفت امر
الهی خود را از موحدین کامل میشمرد و مالک هم با وصف ملاحظه اطاعت مرتضی نسبت بحضرت صدیق سر از
بیعت پیچ گونه مومن پاک اعتقاد باشد که ایمان خود را بزعم حضرت مؤلف بکمال رسانید و بر ناظرین مجالس
قاضی نور الله شوستری بلکه وفیات الاعیان لبعض از امامیه پوشیده نیست که کم کسی قیمانده باشد
که او را در دایره تشیع داخل نکرده باشند فتدبر فانه دقیق و بالتامل حقیق و بحمد الله که علمای اهل حق
شکر الله مساعیهم فی الدین و رضی الله عنهم اجمعین در شرح احادیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام و سیر در اسفار
معتبره و علم کلام بتحقیق الزام و طرح اقامت ادله بر ردت مالک تشیعین بالمعنی المشار الیه فکنده مطاعن ابابکر را
از اصل و بنیاد شکسته اند من شاء الاطلاع علیه مع فوائد جمة فلیطالع ثمه **قوله** چنانچه علمای الی آخره
اقول جل علمای امامیه درین مقام هم گفتنی و هفوات که از ائمة الشان در محبت و وفاداری مالک صادر
یافته اند هیچ تدبیر تحقیقی نیست بلکه بزبان حال هر یکی از سلف و خلف طائفه تشیعین بهمت سلیمان باد

آنست که ترجمهٔ شریف عشق اندرونی جناب بزرگ نفوسی [illegible] طفیل پنهان جز ترجمهٔ [illegible] بن ارباب
انصاف و [illegible] شریف علم الهدی امام الائمه طاب ثراه در کتاب شافی که جواب مغنی قاضی القضاة عبدالجبار معتزلی
تالیف فرموده بتقاضای جبلت [illegible] و [illegible] کرده [illegible] مالک [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] عبارت شریف [illegible] باید کرد وکما صنع
خالد من قتل مالك بن نويرة واستباحة ماله وزوجته لنسبته إلى الردة التي لم تظهر
منه بل كان الظاهر خلافها من الإسلام ويجري مجراه في العظم من تغافل عن
أمره ولم يقم فيه حكم الله تعالى وأصرّ على الخطاء الذي شهد هو به وقيل أن
يصحح ما روي من الأخبار كيف يجوز عند خصومنا على مالك وأصحابه جحد
الزكوة مع المقام على الصلوة وهما جميعا في القرآن لأن العلم الضروري بأنهما
من دينه عليه السلام وشريعته على حد واحد وهل نسبة مالك إلى الردة مع
ما ذكرناه إلا قدح في الأصول ونقض ما يتضمنه من أن الزكوة معلومة ضرورة
من دينه صلى الله عليه وسلم وأعجب من كل عجيب قوله وكذلك سائر أهل الردة
يعني أنهم كانوا يصلون ويجحدون الزكوة لأنا قد بينا أن ذلك مستحيل غير ممكن
وكيف يصح ذلك وقد روى جميع أهل النقل أن أبا بكر وصى الجيش الذين أنفذهم
بأن يؤذنوا ويقيموا فإن أذن القوم الذين يردون عليهم وأقاموا كفوا عنهم وإن
لم يفعلوا أغاروا عليهم فجعل أمارة الإسلام والبراءة من الردة الأذان والإقامة
وكيف يطلق في سائر أهل الردة ما أطلقه من أنهم كانوا يقيمون الصلوة وقد علمنا
أن أصحاب مسيلمة وطليحة وغيرهما ممن ادعى النبوة وخلع الشريعة ما كانوا
يرون الصلوة ولا شيئا مما جاءت به شريعتنا [illegible]
کما یعنی قدیما و حدیثا [illegible] و استاصل نموده اند و قبل از این در وقت ملک [illegible]

کتب عامهٔ طائفه منصه ظهور جلوه گر گردید پس حاجتی بآن متعلق نیست که افادات شریفه از آغاز
تا انجام زیر و بالا کنیم و با بحاث تفصیلی در هر مقام حرف زنیم مگر افادات الناصبین و تنبیها للغافلین بر تحقیق
ترتیب مذکور باستناع منع زکوة و اقرار باداى صلوة قیل و قال کرده بحثی کنیم تا مقدار عذوبت معانی
با بیان معانی این تشیع بر همه کس جلوه گر آشکار شود و تحقیقش آنکه اگر مراد از مقارنت صلوة
زکوة دعوی انیست که اکنون ممکن نیست که احدی از مسلمین فرضیت احدهما دون الآخر قائل گردد فمسلم
اعرب من کل غریب عند المنصف اللبیب نکند لیکن شبهه مشهور است که علمای فریقین در کتب
خویش آورده اند اما کلام علمای مخالفین پس قبل ازین گذشت و اما کلام علمای اهل حق پس درین مقام
انجه فخر المتکلمین امام المتبحرین در تفسیر کبیر تقریر بیان فرموده و کشتوی فی سفوات خود نقلش نموده بران اکتفا
میرود و انظر الی عبارته احتج مانعوا الزکوة فی زمان ابی بکر الصدیق بهذه الآیة
وقالوا انه تعالی امر الرسول باخذ الصدقات ثم امره ان یصلی علیهم وذکر ان صلوته
سکن لهم فکان وجوب الزکوة مشروطا لحصول ذلک السکن ومعلوم ان غیر الرسول
لا یقوم مقامه فی حصول ذلک السکن فوجب ان لا یدفع الزکوة الی احد غیر الرسول
و اگر مقصود این است که حق تبارک و تعالی در جاهای بسیار هردو عبارت را در کتاب مستطاب
خویش جمع کرده و پی هم آورده پس مسلم است لیکن با مدعای شریف که استحالهٔ انکار یکی از دیگری از ادای
زکوة و اقرار صلوة است ربطی ندارد زیرا که نه بدیهی است و نه برهانی بران قائم شده که هرگاه دو جزو کلام
شارع متقارن یکدیگر مذکور شود تمامی احکام و قیود و جهات هر دو متساوی الاقدام باشند فکیف که مردم
درین امور بر مسلک واحد عطف اللفظ و المعنی باشند و دیده بمقام خود اولیای شریف را حکم سکم که خدا را بی رو و ریا
و بدون نفاق و تقیه ارشاد فرمایند که در محاورات کتاب مجید هر جا که زکوة مقارن صلوة می آید
مصطلح شرعی مراد می گیرند یا تصدق علی الاطلاق پس غیر از عناد یا عدم امتیاز در رطب و یابس دیگر چه
باعث شده که در کریمه انما ولیکم الله زکوة را خلافا للدرایه بر تصدق حمل میفرمایند خدام

شریف اند بیهوده برای خویش باز نمانده بودن لفظ زکوة بعد از لفظ صلوة بمعنی صدقه تجویزی
نمایند بلکه بحقیقت بودن زکوة در معنی اول مدعی میشوند حالیا بمعرض ثبوت رسید که حمل زکوة بر صدقات
صلوة بر معنی شرعی در آیات مبینات ضروری نیست فیهدم اساس ما هو بصدده و مقصود ازین تقریر برای مالک
نیست که تبرا بیگونه بر دامنی خارج از بقعه امکانست بلکه غرض اصلی تنبیه برانست که ائمه امامیه وقت مباحث
کلامیه و مناظرات مخالفین ... دست نگذارند و راه قواعد مقرر که در مدارک علما و معارک حکما التقریر یافته نمی سپارند
و اگر در بحث مذکور زکوة را بر معنی مصطلح حمل کنند و آنچه در اینجا افاده نموده اند فراموش نسازند پس لا محاله
قایل باین معنی شوند که نزد جناب امیر المؤمنین که باظهار عمده متکلمات امامیه قدوه اهل صباحت و ملاحت و
فصاحت و بلاغت پیش اثنا عشریه یعنی بی بی حلیمه خاتون جنید دینار الطلا از زیر ده خزانه تمامی عالم در زمان
حیات پیغمبر صلی الله علیه و سلم مجتمع گشته بود تا عطا محصول ملک شام با ضمیمه جمله هزار دینار در عین
رکوع در زکوة مفروض محسوب تمام است تحقیق تفصیلا علی وجه لا مزید علیه فی الاوراق التی تعلق ببعض
رسایل المؤلف الشار الیه دع هو ما یضحک علیه الثکلی فضلا عن العقلاء **دوم** آنکه اگر مطلب اینست که
ممکن نیست که شخص مجتهد بوجود احد یماده الاخر حکم کند پس ثبات باب اجتهاد برای اکابر خویش مثل سید
اولیا شریف مرتضی خواهد بود و این جمله مستبعدات بلکه محالات است چه از روایات و عبارات علمای شیعه
قبل ازین بمعرض وضوح آمده که با لکت صحت ضعف اسلام مخالفت امام از حدود الهی و واجبات شرعی
تجاوز کرده و هرگز لیاقت اجتهاد نداشته لیس السلب الامکان حکم نفرمن حدیها و جعد فرضیا لاخر
از شخصی که بمرتبه اجتهاد رسیده لازم نمی آید که مالک ملوکین او کربلا ... مخالف اصحاب کبار و اهل بیت
اخیار بودند چنانچه آنفا گذشته اگر گوجه تمام تا قایل ... شنید ضرورست که بوجوب زکوة هم قایل شوند
بلکه تعنت و انحراف و حرص شان که بر روایات غیر یقینی ثابت اقتضای آن دارد که از ادای زکوة سرباز زنند
و از نماز دست بدارند چنانچه گفته اند که قرآن بر زبان است و در میان جان بلیست بیتی
چو حجره در کل لیسانید ۹۹ و گر احمد خواهی صد بخواهند **سوم** آنکه سلمنا که وجوب زکوة ضروری نیست لکن

آنها زکوة را بعد از وفات شریف سرور دانشمندے از شروط بپنداشتند وبجهت انحراف وعدم رسوخ بر قواعد
اسلامیه علم نعت و عناد برافراشتند وگفتند اذا فات الشرط فات المشروط پس حکم باینکه ممکن نیست
انکار زکوة از شخصی که وجوب نماز را قبول کرده باشد از عجایب ترهات است سوی آنکه اگر سلب امکان
مذکور از شخص فی الاسلام است فهو مسلم لکنه لا یجدیه نفعا واگر بر سبیل عموم فکیف فی انکه سه مار وی
عند الفریقین و قدر سابقا حیرانم که مقتضیات عقل رزین و دانش و بین که تمیز خطا از صواب است
از حضرات متشیعین در وقت مناظره چرا سلوب میشود **چهارم** آنکه اگر از صناعت شریف مرتضی
که در نقل وصیت حیثش از جمیع ارباب سیر خصوص از ابو جعفر طبری به شهادت فاضل هانی که مجتهد متوفی
نیز در صوارم و حسام وغیرها او را از جمله مصنفین می پندارد وبعضی از انظار النظر مصححها ساخته
از میان برداشته قطع النظر نمایم باز هم ذکر وصیت مذکور مفید مدعا او نیست زیراکه در صحاح روایات
مروی است که حضرت فاروق و عثمان با صدیق اکبر در وقتیکه اراده قتال مانعین زکوة بالهام ربانی
در دل او تصمیم یافت مناظره کردند وگفتند که حدیث نبوی حکم می کند که جان و مال کلمه گو محفوظ اند و تو بر
خلاف آن اراده قتل ایشان داری ابوبکر صدیق جواب داد که آیا خاتمه این حدیث را یاد ندارید که فرمود مگر
آن قتال که بحق کلمه متعلق باشد و زکوة از حق کلمه است یا نه بخدا هر که میانه نماز و زکوة فرق خواهد
کرد با وی قتال خواهم نمود پس اصحاب کبار رای جهان آرای او را بر سر و چشم گذاشتند و برای قتال بجان
و دل خاستند پس حالیا اگر بر فرض و تسلیم وقت نفاذ جیش و لشکر ایشان که تبدیل اهل انحراف عموما
بفرستادنش مشهور بود از وجود و عدم انکار زکوة حرفی نزنند و بر طبق سنت سنیه خیر البریه علیه
الاف الصلوة والتحیه امر نمایند که تا بر سر قومیکه تازند هنگام استماع بانگ نماز دست از غارت
و قتل باز دارند والا او قتل و غارت بپردازند دلالتی بر آن نمی کند که کسی از ایشان در آن وقت انکار از ادای زکوة نکرده
باحدی من الدلالات الثلث فان عدم الذکر لیس دلیل العدم سیما عدم ذکر چیزیکه بعد خبر و نشان و تکرار او
تفحص بایدوجوب مردم را علم آن با ضطرار بهم رسد دلیل عدم نمی تواند شد و اختفا و استتار از قتل مسلم بسر کردن

مجامع اصحاب بر التزام اصحاب و تحریر قاطع کار جاری شود از محالات عادیه است چنانکه گفته اند ع نقصان که
مانند این بادی گردد بسیار ند محققان علاوه ذکر او این جملوه و علم ذکر منع زکوة مشعر بر آن است
که تمسکوا بالآیات از فرستادن لشکر قتال و استیصال اهل ردت سر است که اکثری دعوی نبوت
آغاز کرده و از شریعت مطهره کلیة خلیع العذار گردیده اند و تنبیه و تادیب مانعین زکوة مقرین صلوة ضمیمهٔ آن
و از ینجاست که مزید اهتمام خالد بن الولید علی ما نقله ارباب السیر و التواریخ بامر اول بوده حتی که در تحفه اثنا عشریه
نیز منقول است که خالد بعد مهم طلیحه بجانب بطاح توجه کرده سرایا باطراف و جوانب فرستاده بخت حکم
که چون اهل انکار زکوة که از اعراب سر زده در صحاح خصوصا صحیح بخاری مندرج باشد و علمای فریقین
بروایتش تعرض کنند شریف مرتضی را در انکار آن غیر از تجاهل در مناظره قاضی عبد الجبار کدام باعث
بوده آنشاء الله تعالی بعد ازین خواهی دانست که هشتاد هزار مجلد بر شریف ثمانینی گرد آمده بود مستبعد است که صحیح
بخاری از نظر او نگذشته باشد بر این استبعاد چه موقوف زیرا که خود از عبارات تالیفاتش مثل شافی وغیره
معلوم میگردد که جامع مذکور را بچشم سر دیده که بادراک معانی آن بوجه البصیرت متوجه نگردیده و این جحد
و انکار اگر فقط بروایات خویش است پس قطع نظر از مخالفت واقع کما عرفت بر مخالفین شریف حجت نمی
تواند شد کما لا یخفی علی الوضیع و الشریف و اگر بروایات مخالفین است پس روایات آنها ندا
بلند آواز میدهد که او التیسر از دادن زکوة باز زده گو در وقت قدوم لشکر ظفر پیکر برای پاک دامنی
خویش حیلها انگیخته باشد آنچه شریف گو در قول صاحب مغنی اعنی و کذا سائر اهل الردة گفتگو کرده
قابل آن نیست که ملتفت در بیان محل آن پرداز زیرا که مراد از سائر ارباب ردت مسیلمه کذاب و دیگر
مدعیان نبوت کاذبه و عابدین اصنام نیستند بلکه افراد قوم دیگر که مماثلت بمالک داشتند پس معنی
کلام سیوم این است که مالک بن نویره چنانچه از زکوة انکار کرد همچنین باقی اهل ردت فلا التباس و لا اشتباه
و از ینجا است که در کلام صاحب مغنی هرگز از وجود و عدم مسیلمه کذاب و طلیحه و عنسی خاله خبرات عینی و اثری
پیدا نمی شود کلام عمل ایشان بر قوم مالک است که زکات اند صدقات بر ایشان داشتند و هم کسانیکه از

جماعتهای دیگر اتباع او اختیار کرده‌اند مگر هیچ این حلم و صناعت دیگر است که شریف مرتضی عبارت
خصم خود را بغیر محل صور خیالیهٔ خویش فرود آورده و در پی نقض آن شده و بر ظاهر است که اگر اشکال
جبله بار و تجاهل العارفی نکرده چگونه عند الجهال مشهور می‌شد که شریف از عهدهٔ جواب بکند و تمکن
و فارغ البال گردید و چگونه ضخامت کتاب او بدین جزو متوسط میرسید فکیف که از شفقت نیم مجاز زبان
و اگر کسی را در کلام کمترین خلایق هنوز شبهه باقی مانده باید که عبارت قاضی مذکور که در کتاب مغنی ذکر کرده
شافی آورده و تمام در کف خویش داشته ملاحظه فرماید و آن عبارت اینست شبهة اخرى لهم
وذكروا قصة خالد بن الوليد في قتل مالك بن نويرة ومضاجعة امرأته من ليلته
وان ابا بكر ترك اقامة الحد عليه وزعم انه سيف من سيوف الله سلّه الله على
اعدائه مع ان الله تعالى قد اوجب القود وحد الزنا عموما وان عمر نبّهه وقال له اقتله
فانه قتل مؤمنا ثم قال الجواب عن ذلك بما قاله شيخنا ابو علي ان الردة ظهرت
من مالك بن نويرة لانه جاء في الاخبار انه رد صدقات قومه عليهم لما بلغهم موت
رسول الله صلى الله عليه وسلم كما فعله سائر اهل الردة فاستحق القتل ثم قال فان
قيل كان يصلي قيل له كذلك سائر اهل الردة وانما كفر بالامتناع من الزكوة
واسقاطها ونحو ذلك دون غيره انتهى بمقدار حاجت و سید شریف مرتضی که ادراک محل
صحیح کلام قاضی بران محتوی است در تشریح آن اثبات کرده اند متوجه نشده شعر اذا لم يكن للمرء
عين صحيحة ÷ فلا غرو ان يرتاب والصبح مسفر ÷ الکون با آنکه عبارت مذکور محتمل اراده
یکی آنکه تقریر شبهه در صدد گذشت دوم احتمالی که منشاء اعتراض شریف است و شک نیست که هرگاه
تحقیق شد اورا باور نکرده باطل کنیم لامحاله اول متعین خواهد بود و باید دانست که خیال ما بسید شریف
در معنی عبارت صاحب مغنی که تبعید قلم آورده آنست که مالک بن نویره بمجرد استماع خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه
وسلم صدقات را بر قوم خود رد کرد چنانچه سائر اهل ردت مثل مسیلمه و طلیحه و غیرهما صدقات را بر قوم

خوبی‌ها زکر دانید ندواد امی نماز را بی زکوة مخلص بما بکند بلکه متنبیان مذکور و دیگر اهل ردت اسلام
این طریق و شعار این حیوان داده اند و بطلان این معنی که شریف مرتضی بن تقات النفس مشغوف بآن شده
چند دلیل قاطع در عبارت مغنی واقع است و الطف از همه آنکه شریف هم بمدلول آن اقرار دارد لیکن در غیر معنی
صحیح و محمل عبارت مطلوب بجهت عصبیت بیراه می‌رود حالا آن دلائل را بسمع اصغا بشنو اول
آنکه با بر ابلیس اذان بگو که فرع این اصل است که مسیلمه و دیگر مدعیان نبوت کاذبه مثل اسود و مالک بن
بر اخذ صدقات منصوب باشند یا اتباع و اشیاع این اشرار صدقات را نزد آنها جمع میکردند
و بوساطت ایشان بجناب خاتم پیغمبران میفرستادند هرگز این امور در اخبار و آثار عینی و اثری
نمی‌شود بلکه خلاف آن در کتب شیعه و سنی بشهرت و استفاضه مروی است که مسیلمه کذاب بجناب
رسالت مکتوبی فرستاد که من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد
فان الارض لنا نصفا ولقریش نصفا ولکن قریش یعتدون و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بجواب آن لعین بسم فرمود که من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان
الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین آن شقی بعد و دندان
خیلی پیچ و تاب خورده و جمع لاوگی فوج کوشید تا آنکه زیاده از صد هزار کس شهادت را بسبب سلسل
صاحب مدارج النبوة که دود ارتداد جوهر دماغ شان امتلا کرده بود باراده استیصال شریعت غرا ابتدا
کردند قریب بود که آن شور بخت طراز دعوی نبوت با قرار نهد که ناگاه ایزد کبریا بر طبق وعده قرآنی فسوف
یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله واسع علیم شران بدکردار را بدست فضل الصدیقین کفایت فرمود و بحمد الله که شریف مرتضی
بکفر و مرتدی این طوائف خود قائل است حاجت تفصیل نیست چنین بدبخت چگونه صدقات
بجناب خاتم نبوت میفرستاد اما طلیحه بن خویلد که عروج و خروج او بعد وفات

شریف اتفاق است که دعوی میکرد که حامل وحی او جبرئیل امین است و چند بار استدراج از وی وقوع
یافت بسیاری از اعراب بسوی او گرویدند و اهل زندقه و الحاد و ملاحده جود بمقر رسانیدند و تا
شمشیر خالد بن ولید بیاد و زده هزیمت خورد و بنواحی شام رفت هرگز گاهی صدقات قوم را بستن
دنه زکوة فرستاده اگرچه بعد ازین خرابیها که مذکور شد توفیق اسلام یافته بلکه در حرب نهاوند شربت
شهادت چشیده اما اسود عنسی که نام او عیهله و لقب او ذو الحمار بخاء معجمه یا بحاء مهمله در سیر مذکورست
پس گاهی شعبده بود که جمعی از مردم بسحر کاری خویش فریفته بلشکری عظیم خروج نموده زیاده بر دو
اختلاف است اکثری از محدثین می گویند که بدست فیروز دیلمی مستقیم حقیقی در عهد کرامت مهد پیغمبر صلی
الله علیه وسلم مهم او را کفایت نمود و جمعی از ارباب سیر را اعتقاد آنست که هدم اساس دعوی نبوت
کاذبه و قتل آن لعین در زمان خلافت افضل الصدیقین است بعد از انکه اجماع بران افتاده که قاتل او فیروز
مذکور است هرگز نیفتی در اثری در کتب حدیث نیست که او بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ساختگی کرده باشد و
زکوة را از آنجناب فرستاده دوم آنکه صاحب منتهی گفته اگر کسی گوید که مالک بن نویره نماز می گذارد
پس نسبت ارتداد باو چه معنی دارد خواهیم گفت که دیگران هم از اهل قبیله اهل ردت نماز می خواندند تخصیص مالک
چیست ندانی که نسبت ارتداد این مردم بدان جهت افتاده که بمنع زکوة رفته اند و باسقاط حرمت
خیال استبدادی فعل او دلیل بر بطلان فهم شریف مرتضی است زیرا که اهل ردت شرعی و مدعیان
نبوت کاذبه را که معارضه قرآن مجید پرداخته اند دور از سورة الفیل این مهملات میرسانند الفیل
ما الفیل و ما ادریک ما الفیل له ذنب قصیر و خرطوم طویل پاسخ اهل اسلام چه کار است مصرع
ملک سعدی ای غافل از عقل و دین تو وبا ینهم شریف مرتضی در کلام خویش اشعار میکرده جاییکه گفته
ما کانوا یردون الصلوة و لا اشیاء مما جائت به شریعتنا بعلم شد که ارسالها اهل ردت را انکار
بی رجوع مراد اند و هو المطلوب سوم آنکه خاتمه عبارتش اعنی حکم ردت مالک و اتباع او بجهت انکار
زکوة بود دیگر هیچ نیز برهان قاطع بر بطلان تخییل امام شیعین است که الاکفر مسیلمه کذاب

بر خلاف واقع بسبب انکار زکوة لازم آید و ایضاً مستلزم این معنی است که کفر و ارتداد آن گروه
از جهت دعوی نبوت کاذبه نباشد و این اجزا امام المتشیعین مسیح مائل تجویز نتواند کرد باقی ماند که اطلاق
کفر و ردت بر مالک بن نویره و اتباعش بکدام معنی است این مرحله بذکر عبارت صاحب مفاتیح شرح مصابیح
آسان طی می شود وهی هذه قال الخطابی رح تعلّق الروافض بروایة ابی هریرة للطعن
فی الامامین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وادّعوا فیهما المناقضة تعنّتاً والحاداً
اذ کان رأس مالهم التکذیب والطعن فی السلف فقالوا قد اخبر ابو هریرة فی اول الحدیث
عن کفر العرب وارتدادهم وفی آخره عن ابی بکر انه قال لأقاتلنّ من فرّق بین الصلوة والزکوة
ولم یکن فی الحدیث ذکر الصلوة والزکوة حتی یقول ابو بکر لأقاتلنّ من فرّق بینهما وقالوا
ان عمر لم یوافقه علی الحرب لقیام الدلیل علی قوله ولکن مساعدةً وتقلیداً له کمن یدّعی
العصمة له وانّی له ذلک واذا کان کذلک فان کانوا مسلمین کما فی آخر الحدیث
فکیف جاز لهم قتلهم وسبیهم وان کانوا کفاراً مرتدین کما فی اول الحدیث
فما معنی القول بان لا افرق بین الصلوة وما معنی سبیهم واستعبادهم وقد اجمع
علی ان المرتد لا یسبی ولا یستعبد فلم یحلّ فعله وصنعه عن تعسّف و سبها سیرة
وسریرة وقد کان القوم متأولین بمنع الزکوة محتجّین بقول الله تعالی خذ من اموالهم
صدقة ومثل هذه الشبهة توجب الکف عن قتلهم وسبیهم قلنا قد ثبت بروایات
صحیحة عن ابن عمر رضی الله عنهما وانس وغیرهما ذکر الصلوة والزکوة علی ما ذکرت
فی الطرق وروایة ابی هریرة رضی الله عنه ایضاً رواه محمد بن اسحق بن خزیمة امام
الائمة فی الصحیح باسناد صحیح الی ابی هریرة ومع ذلک یشبه ان ابا هریرة انما
لم یذکر الحدیث بتمامه اعتماداً علی معرفة المخاطبین فانه کان شائعاً ووجه
الجمع بین اول الحدیث وآخره ودفع شبهة الرفضة ان الذین ارتدوا کانوا صنفین

ارتدوا عن الدين وخرجوا عن الاسلام وعادوا الى الكفر وهم الذين عناهم بقوله وكفر
من كفر من العرب وهم مسيلمة واصحابه من بني حنيفة والاسود العنسي واصحابه من
اهل اليمن وغيره وناس آخرون ارتدوا عن الاسلام والايمان وتركوا الشرائع من
الصلوة والزكوة وغيرها وعادوا الى ما كانوا عليه في الجاهلية فلم يكن يسجد لله تعالى على
بسيط الارض احد الا في مسجد مكة والمدينة ومسجد عبد القيس بالبحرين في قرية يقال
لها جواثا وهم الذين عناهم ابوهريرة في اول الحديث والصنف الآخر هم الذين فرقوا
بين الصلوة والزكوة واقروا بالصلوة وانكروا الزكوة ووجوب الاداء الى الامام وهم
الذين عناهم ابوهريرة في آخر الحديث وعرضت لعمر رضي الله تعالى عنه الشبهة و
ناظر فيهم ابابكر رضي الله عنه حتى قال والله لاقاتلن من فرق بين الصلوة والزكوة
وهذا الصنف على الحقيقة اهل بغي وانما لم يدعوا بهذا الاسم في ذلك الوقت لدخولهم
في غمار اهل الردة فاضيف الاسم في الجملة الى الردة اذ كانت اعظم الامرين خطبا
فان قيل لو كان منكروا الزكوة في زمان ابي بكر اهل بغي ولم يكونوا كفارا فليكن في زماننا
كذلك قلنا من انكر في هذا الزمان كفر بالاجماع والفرق انهم كانوا في زمن تبديل
الشريعة واحكامها وليس الآن كذلك وانهم وقعوا في الفترة من موت النبي صلعم وكانوا
جهالا بامور الدين بعيدا من العلماء فاما الآن فقد شاع واستفاض العلم بوجوب
الزكوة حتى عرفه الخاص والعام واشترك الجاهل والعالم فلا عذر لهم لو كان قريبا بالعهد او
بعيدا من العلماء فعذروا واما السبي فلانه كان امرا اجتهاديا رآه الصحابة وقد
استولى علي رضي الله عنه جارية من بني حنيفة فولدت له محمد بن حنيفة ولم يستقر
العصر حتى تغير رايهم واجمعوا على ان المرتد لا يسبى وفي الجملة ان مبدأ الاسلام وقرن
الذين كان فيهما القتل والقتال فلا يندفع بمثل هذه الشبهات ان الحسد ياكل

الحسنات تمحت بالفارطات و حرز فيه بركسا بيكه خدمت من حديث بجا آورده شرح صحاح
را مطالعه كرده اند مخفى نماند كه بسيارى از محدثين مثل امام نووى در حق مالك بن نويره همين قسم فرموده
اند و در زمره مقتولين بر شمرده اند و صاحب منهاج و امدى نيز همين جاده اختيار كرده كما لا يخفى على من تتبع
بعضى از روايات كتب فريقين كه اشعار و دلالت بر آن دارد كه غير از ابو حنيفه بعضى ديگر نيز پيروى مالك را
اختيار كرده بودند بايد شنيد تا ماده شبهه امام اهل التشيع كليه از اصل نابود شود از انجمله افاده ملا عبد الله مشهدى
قدس سره العزيز در رساله وسيلة النجاة است جائيكه وسوسه آنها شنيده در باره ارتداد صحابه كرام در تحقيق
يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه الآيه از زبان شيعه و گفته كه درين آيت كمال
ستايش صديق اكبر و غير او از اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم كه آنها مسيلمه كذاب را در جدال
صديق اكبر كشتند و ديگر فرقه هاى اعراب كه تفصيل آنها طول دارد و مرتد شده بودند و انكار زكوة
كردند همه آنها جهاد كردند و آنها را بتيغ كشتند و بسيارى از آنها باز باسلام آوردند الى آخره
و از انجمله صاحب حديقه از زبان عبد الله فرزند احمد بن حنبل حكايت ميكند كه عجب است
از جناب ايشان و امثال ايشان كه قائل بارتداد ابو حنيفه و امثال آنها از اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم
شده و با وجود آنكه آنها ايمان قطعى باعتراف قائلين بارتداد داشتند و در سلك صحابه و مومنين
و در جماعات از صوم و صلوة وغير آن منخرط بودند بمجرد شبه كوتاه تاويل و اشتباه كه است
منع ما هم آنها را مرتد ناميده اند و منع وما آنها را اجماع الكاشته و سيف الله الشان خالد مالك بن نويره
را بدان نقصان عدت متصرف شد و جمعى ديگر را قتل رسانيد كما نطقت به اخبارهم و از انجمله
از سعيد بن جابر و در بحار مجلسى منقول است و معنى آن بزبان اهل ترجمه چنين قرار يافته كه عباس بن عبد الرحيم
مروزى در تاريخ خود ذكر كرده است كه بعد از فوت حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم اسلام در ميان
طائفه هاى عرب نماند مگر در اهل مدينه و اهل مكه و اهل طائف و سائر مردمان همه مرتد شدند و از پس
بعد از ان گفته است كه بنى تميم و رباب مرتد شدند و جمع گرديدند بر سر مالك بن نويره

بر بوعی و همه قبیله بر بیعه برگشتند بلکفر خود آه و انشاء الله تعالی عنقریب بتفصیل از مرویات امام اعظم طوسی
مد ابنمه خافرع صحاح مستمعین خواهد کرد اکنون بر ثبوت این امر که بعضی دیگر غیر از بنی یربوع مهلات مالک بن
نویره گرویدند کدام حالت منتظره باقی ماند و در صحت قول صاحب منتهی و کذلک سایر اهل الرده چه تردد و کدام
مجال و گنجایش است و بحمد الله که این روایات چنانچه بر تمرد عاد لالت میکنند برای تکذیب شریف ثمانی
که ادای صلوة ما یابی زکوة را از دایره ارکان خارج نموده بود هم بکار می آید و بر فرض محال اگر اولیایی
شریف بر این دعاوی لاطائله خود اصرار نمایند و با وصف این روایات و عبارات از دایره ترهات
خویش بر نیایند البته نزد احدی از طبیبان مر این مرض سبب را دوائی نخواهد بود این است حال شریف که تفضیح
امام الائمه ایشان در باره مالک و اتباع او از متعصبین و منحرفین که نوبت بانکار بدیهیات او رسیده تا بتعریب
دیگر علماء که برای سر بستی مالک خویش بساط زمین را البسیط فلک در می نند و زیاده بر اهل کتاب در باره
علمای خویش حلیمای کنیسه تورات اند چه گفته آید فبئس المالک و بئس المملوک و بئس الطالب و بئس المطلوب
قوله وانهم یکسوا الخ **اقول** محققین اهل سنت کثرهم الله فی العالمین در کتب کلامیه اثبات نموده اند که
حضرت فاروق بحیثیت عدم اطلاع بر تفصیل حقیقت حال چنین فرموده بود مع ذلک رجوع او هم بمرتبه سماع
و ذیاع رسیده و اغماض از قصاص راوان فرمان روائی خود نیز دلیل باشد عاست کما لا یخفی علی ذوی الحجا
که باقر مجلسی در عدم قصاص بصراحت فاروق را با صدیق شریک دانسته چنانچه عبارت حق الیقین در بیان
وجوه طعن بر ابی بکر صدیق این است چهارم طعن است و این دو وجه یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه
حد زنا که خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود دیگر آنکه خون سایر مقتولین را باطل کرد و قصاص و دیت ایشان
را نگرفت و درین کارها عمر با او شریک است و در تفضیح قصاص مالک از خالد عمر شریک غالب است آه **قوله**
و ملا حسین کاشفی الخ **اقول** حاجتی بذکر روایات ملا حسین که حالش منکشف می شود باقی نمانده
بروایت معتبره اهل سنت ثابت فرمایند که فاروق اعظم بر تکفیر خود اصرار داشت پس چرا اینهمه کلفت تجشم
امثال این روایات می باید کشید مگر در ذهن حضرت ملا حسین راسخ و ثابت است

که بر وایشان دست انداخته بالزام سنیان پرداخته واکثر ملا محمد تقی و مانند او در حق ملا حسین ذکر کرده زیب رقم نموده اند غالب که در تصانیف شان ندیده بلکه بمسامع علمای مولف هم نرسیده لیکن انکه ملخص مقال محمد تقی اصفهانی در لوامع صاحبقرانی وجامعی دیگر از اساطین مذهب شیعه که بکشف حال ملا حسین کاشفی قلم تراشیده بزعم خود پرده را از روی کار برانداخته اند اینست که ملا باشنده سبزوار از شیعیان روزگار بود پس از ان انتقال کرد و در هرات آمد و بمصاحبت و رفاقت امرا و سلاطین آنجا بوده و تقیه در ساخت و نشو و نمای تمام پیدا کرد بعد از گذشتن شهور بلکه مرور دهور چون بوطن خود برگشت یاران را در دین و کیش او وخدشه پیدا شد که شاید در صحبت اهل سنت از مذهب آبائی خویش تایب گشته بمذهب سنیان پیوسته باشد یکی را از حریفان برگماشتند که در اثنای وعظ قابو یافته باوی امری کند تا حقیقت مذهبش بخوبی منکشف شود اتفاقا ملا حسین در اثنای تقریر افاده نمود که جبرئیل امین دوازده هزار بار بر جناب سید المرسلین بوحی الهی فرود آمده آن شخص که در کمینگاه نشسته بود برسید که ملا راست بگو که حضرت جبرئیل بر جناب مرتضوی چند بار نزول اجلال فرمود ملا فی البدیهه گفت که بست و چهار هزار مرتبه تمامی حضار بعد این حساب و شمار در ورطه تحیر فرو رفتند و آخر الامر گفتند که از کجا دریافتی جواب او که از حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها وآیت کریمه وأتوا البیوت من ابوابها چه معلوم شد که آمد و رفت حضرت روح القدس از همین در بود انگاه یاران بغایت منبسط گردیده و اطمینان قلب بهم رسید که از مذهب سبزوار بان انحرافی نورزیده و هرچند این جواب محمول بر ترمز وایهام سائل میتواند شد کما لایخفی لکن با ظهار ملای صفهانی و امثالش بعد صدور این جواب هیچ تردد واحتمال در قلوب حریفان باقی نماند کل حزب بما لدیهم فرحون **قوله** وصاحب مقتضی الی آخره

اقول درین مقام بر تقدیر صحت و اعتبار این روایت بالتمام عوام را خلجان می شود که خالد بن الولید هم از زمره ملقبه اصحاب کرام است او را باین لفظ شنیع وکلام فظیع یاد کردن چه معنی داشته باشد و از او هم برین نهج است که صحابه کبار را اگرچه خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین باشند

ازجهت

از حضرت بشری منزه نباید فهمید در تواریخ وکتب سیر وحدیث مروی ومرقوم است که معاملات
گوناگون ومشاجرات بوقلمون در معاملات دینی ودنیوی فیما بین ایشان واقع میشد ودر مسائل فرعیه
بمنها الظهور می انجامید که ناظرین قطع امید استند که بار دگر زنهار ملاقات نخواهند کرد و بعد اندک ساعت
مثل شیر وشکر می آمیختند مولانا رشید الکملین اعلی الله مقامه فی العلیین در کره سفدریه می فرماید که نوبت
مناظره ومنازعه درمیان حضرت عمر وحضرت عثمان در مسائل بجائی میرسید که ناظر گمان می نمود که ایشان
گاهی باهم متفق نخواهند شد چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابی سلمه بن عبد الرحمن وسعید
بن المسیب روایت میکند که گفته اند ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان کانا یتنازعان
في المسئلة بينهما حتى يقول الناظر اليهما انهما لا يجتمعان ابدا فما يفترقان الا
على احسنه واجمله انتهى بلفظه واگر احیانا بجهت اختلاف آرا ودهول ونسیان ای غیر ذلک
من الوجوه حق تلفی احد الجانبین مظنون یا مشکوک میشد پس مرافعه پیش حاکم می بردند تا آنکه یکی مظفر ومنصور
ودیگری مخذول ومنکوب میگردید وخلیفه وقت لحاظ عادت قدیم ورعایت قواعد شریعت غرای
مصطفوی قرابت وآشنائی را ملحوظ نمی داشت چنانچه کتب معتبره حدیث وتواریخ بلکه مجلدات فقه مثل
تکمله فتح القدیر شاهد عدل این مقامات والفظ للاخیر وذكر ان مقداد بن الاسود استقرض
من عثمان رضي الله عنهما سبعة الاف درهم ثم قضاه اربعة الاف درهم فترافعا الى
عمر رضي الله عنه في خلافته فقال المقداد ليحلف يا امير المؤمنين ان الامر كما يقول
وليأخذ سبعة الاف فقال عمر لعثمان انصفك المقداد واحلف كما يقول وخذها
فلم يحلف عثمان فلما خرج المقداد قال عثمان لعمر رضي الله عنهم انها كانت سبعة
الاف قال فما منعك ان تحلف وقد جعل ذلك اليك فقال عثمان عند ذلك ما
قاله فيكون دليلا للشافعي على جواز رد اليمين على المدعي والجواب انه كان يدعي
الايفاء على عثمان انتهى چون مناظرات ومنازعات ومشاجرات امور دنیویه ودینیه تحصیل قوت

برای اطمینان عبادات خالق الارض والسموات و رفاه اهل و عیال و ترفیه مساکین و مالش کفایت
و تحقیق مسائل دین بصحبت حسن نیت خیر فشار و نیوی هم و حق پرستی و حق گزینی و معاملات دینی حاصل شد
هرگز خشونت و درشتی این برگزیدگان کبریا الهی مانند تهجین و تشنیع عوام نباید فهمید و چشم پوشی از حق
نباید گزید آیا برامدی از اهل سنت و شیعه مخفی تواند بود که حکم شیخین درباب اسارای بدر گو باهم
مناقض و مخالف بود زیراکه صدیق است میخواست که دست بدست فدیه آویزند و از سرخوان احسان
برخیزند و رای جهان آرای فاروق باستیصال شان متوجه بود جناب قرشی حامی من تبع کبری را
با تمام رضیات الهی راسخ می دید رافت صدیق را برقت خلیل علیه السلام مماثل و اشد فاروق را
بخشونت حضرت نوح موازن فرمود و فضائل هر یکی برشمرده ناخنی برای احدی نزد جناب محققین
امامیه براداین گونه احادیث بکشف حقیقت می پردازند و اهل حق را بذل عطوفت و اشال این
حسنت میسازند صاحب عوالی اللآلی که از جمهور که در اکابر امامیه بعلم و فضل معروف و مشهور است کتابی از کتب
مشاهیر قوم و معنی مشار آنچه فاضل حیا در کتاب نا مطبوع بیان نموده تکلف بکار و صادق می آید کمال الیقین علی من طالع
اساس الاصول و رایت ان النبی صلی الله علیه وسلم اخذ سبعین اسیرا یوم بدر فیهم
العباس و عقیل بن ابی طالب فاستشار ابا بکر فیهم فقال قومك و اهلك فاستبقهم لعل الله
یتوب علیهم وخذ الفدیة تقوی بها اصحابك فقال عمر کذبوك و اخرجوك فقدمهم
واضرب اعناقهم فانهم ائمة الکفر و لا تاخذ منهم الفداء امکن علیا من عقیل و حمزة من العباس
و مکنی من فلان و فلان فقال صلی الله علیه وسلم ان الله لیلین قلوب رجال حتی تکون الین من اللبن و
یشدد قلوب رجال حتی تکون اشد من الحجارة و مثلك یا ابا بکر مثل ابراهیم اذ قال فمن تبعنی
فانه منی و من عصانی فانك غفور رحیم و مثلك یا عمر مثل نوح اذ قال رب لا تذر علی
الارض من الکافرین دیارا انك ان تذرهم یضلوا عبادك و لا یلدوا الا فاجرا
کفارا ثم قال ان شئتم قتلتم و ان شئتم فادیتم و استشهد منکم بعدتهم فقالوا بل ناخذ

الفداء فاستشهد بعد نعیم با حدیکما قال صلی الله علیه وسلم بالنظر و تعجب نمانند
که تنها ابن جمهور ناقل این روایت نیست بلکه جمهور مفسرین اهل سنت نیز روایت می کنند چنانچه بر متتبعین تفسیر
کنز العرفان و تفسیر فخر الدین رازی اما مثیل به بهیات اولیه است و بهمین مقام بر عبارت رازی قناعت
میکنیم که روایت است که در روز بدر هفتاد تن اسیر گرفته بودند از انجمله عباس و عقیل بودند حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم در باب ایشان با اصحاب مشوره فرمود ابوبکر گفت که اکثر ایشان از این قوم اقارب و عشایر تو اند
اگر از هر یک فدیه گرفته شود تقویت و استطاعت فدای بهم رسد باشد که روزی بدست و هدایت برسند و حال اعداد و مدد
مسلمانان زیاده شود عمر گفت یا رسول الله ایشان تکذیب کردند ترا و بیرون کردند ایشان ائمه کفر اند همه را
بفرمائی تا گردن زنند و مگیر از ایشان فدا را عقیل را بعلی سپار و عباس را بحمزه و فلان را بمن تا گردن زنیم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه و تعالی دلهای مردم را گاه است که نرم میسازد بمرتبه که نرمتر از شیر
است و دیگر دلها را گاه سخت تر از سنگ است مثل تو ای ابابکر بمانند مثل ابراهیم است علیه السلام که گفت
فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم و مثل تو ای عمر بعینه مثل نوح است علیه السلام که گفت رب لا تذر
علی الارض من الکافرین دیارا و این دو حالت که نرمی و سختی است که از انبیاء علیهم السلام صادر شود
بحسب مقام و مقتضای وقت خوب است چه بعضی از کفار هستند که بسیار شدید اند در کفر و ایمان از ایشان
متوقع نیست و نه از عقاب ایشان آنجا استعمال مناسب است دل سختی را و اگر بخلاف این است نرمی و خوش
خوی بعد از این آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اصحاب را اگر خواهید بکشید و اگر خواهید دیت بستانید
ایشان دیت را اختیار کردند انتهی کلامه ناقلا عن کنز العرفان للمر بور پس با وجود این خشونت که از فاروق
اعظم بتقدیر علم که در باب خالد بن ولید صدور یافت چون همه خالص لوجه الله بود خالی از مثوبات نمی
ماند و در اینجا حکایتی لطیف بیاد آمد نقل آن اولی است که راویان اخبار و حاکیان آثار آورده اند که در زمان
باستان جوانمردی بود که هر روز در خور خانه طعام مهیا کردی قضارا روزی بیمار شد و از بی طاقتی از سعادت
محروم ماند بحکم ضرورت وجه خود را تکلیف داد و از مسکن جا بچندین علامات را در معرض

بیان نهاد و ابهام گفت که هرگاه در انتظار راه برلب دریا رسی و اثری از کشتی و ملاح نه بینی دعا کن که ای خدای
تنهان و آشکار بحق آنکه مردی که با رسائی شوهر من که گاهی با من مقارنت نکرده عبور دریا بر من آسان کن زن تعلیم
و تلقین این دعا ضبط نتوانست کرد با شوهر خویش گفت که چندین طفل از نطفهٔ تو بر آورده ام دست حایل این
کذب و افترا روی بر روی خلایق این دعا چگونه دراز کنم چون آنمرد بنهایت تنگ شد گفت ترا در ضیق وقت با انکشاف
این امر توجه نمی باید شد آنچه میگویم بر آن کاربند شو و زود نزد عابد برو تا معاشش مکلم نشود زن بیچاره کاسهٔ
طعام بدست گرفت و بجناح استعجال بقطع مسافت مشغول شد گویند چون بر کنارهٔ دریا رسید دید که

شعر — سهمگین آبی که مرغابی در وایمن نبود * کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در ربود * هرگاه

از کشتی و ملاح نشانی نیافت بکمال عجز در لجهٔ حیرت و امواج فکرت فرو رفت و بمقتضای الضرورات تبیح
المحظورات پیش حق تعالی دست بدان دعا برداشت و در دم نمونهٔ معجزهٔ عصای موسوی نمودار شد تا آنکه در غایت
آسانی براه دریا نوردیده نزد عابد رسید و کاسهٔ طعام رو بروی او نهاد و عابد لقمهٔ چند تناول فرموده گفت
که ازین دریای زخار چون نجات یافتی زن حکایت گذشته را اعاده نمود و گفت اکنون از همت علیای
شما امید دارم که زود تر از دریا بگذرم عابد گفت چون برلب دریا رسی دست تضرع در ای برآر که الهی فریدگار
بحق عابدی که گاهی طعام نخورده ازین دریا بگذرانم زن گفت که طرفه ماجرای دیگر هست که هر روز طعام میخورد
و همین دم لقمهٔ چند خورده و این دعا می آموزی عابد زیر لب تبسم نمود و گفت که ترا با این کار چه کار
سر خویش گیر و آنچه گفتم بپذیر القصه از تلاطم امواج دریا بتوسل همین دعا رهائی یافته سالما و غانما در خانهٔ
خود قرار گرفت و ماجرا از مبتدا تا منتهی در بروی شوهر گذارش نمود و از مزید حیرت خویش آگاه گردانید
مرد گفت ای زن ناقص العقل حقیقت کار من اینست که گاهی با تو صحبت نکرده ام مگر وقتیکه بدلم راسخ شد
که ادای حق تو هم از واجبات است بدین سبب این فعل در عبادت شمرده شد همچنین عابد که گاهی طعام نخورده الا
زمانی که از عبادت معبود مطلق در مانده پس من که گاهی مثل انعام با تو مقارنت کرده ام و نه عابد بصفت بهیمی
دست بطعام دراز فرموده قس علی هذا احوال صحابهٔ کبار از مهاجرین و انصار که هر چه کرده اند از تشنیع

و تحسین

و از جبین ستایش و آفرین آویزش و آمیزش و ضرب و شلاق و رو وفاق و شقاق چون صدور همه
حسبة لله بود و در عبادات محسوب گشته چون خالد را معصوم ندانسته‌اند و هنوز حقیقت حال الظهور دیگر دریافته‌اند از
اخبار غیبیه اطلاعی نداشته‌اند درباره خالد و مالک گفتند آنچه گفتند بخلاف جناب امیر المؤمنین که باصول معتمده امامیه
که باوجود حصول مرتبه عصمت از صغیره و کبیره سهواً و عمداً از ابتداء عمر تا آخر آن که قسم و تشنیع حضرت زهرا که هم محفوظ از خطا
و خلل و معصوم از زلت و زلل بود بر عکس نفس الامر ندانسته و در مؤنه آنچه فرمودند برای طمینان ملوث تشنیعین
ملخص این قصه طویل را از بحار الانوار مجلسی مراد می کنم تا منظنه تهمت نسیان بر خیزد و احدی از شیعه بگریبان
این بیچاره بنا دیزد و آن این است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحضرت امیر المؤمنین فرمود که من امروز
بخانه شما افطار خواهم کرد حضرت امیر خیلی نادم بود بجهت آنکه از چند وقت در خانه می آمد و می پرسید که چیزی
است فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم می خورد که چیزی نیست بالجمله هر دو جناب بخانه آمدند خاتون
جنت طبقی پر از طعام که گاهی مثل آن ندیده بودند بر دستار خوان پیش سرور انس و جان نهاد حضرت امیر چهره
ملاحظه این امر متغیر شد حضرت بتول الزهرا است دریافت و گفت کدام معصیتی از من صادر شد که موجب اینهمه تغیر
امتناد علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود زیاده ازین کدام معصیتی خواهد بود که از چند وقت قسم یاد میکنی که چیزی
موجود نیست این تا این طعام از کجا آمد حضرت سیدة النساء رو باسمان کرده و گفت خداوندا تو خوب
میدانی که قسم من بکذب بغیر دروغ و اظهار من هرگز دروغ نبود آنگاه جناب رسالتمآب قصه را بتفصیل تمام بیان
فرمود که این قاب طعام از درگاه ملک علام در جلدوی آن چند درهم که براه خدا دادی فرا رسید یعنی تغیر خود را
موقوف کن و فاطمه را از دروغ گویان مپندار و بالاتر از همه که برای استیصال شوکت امامیه درباره
ادعاء وضع مناقب خلفای راشدین و قلع مطاعن این بزرگان این کلمات که ان شاء الله تعالی بکار آید اثبات
که چون حسن مجتبی بخلع خلافت خویش راضی شد و معاویه بن ابی سفیان البجائی خود حاکم سلطنت گردید در مخالفت امامت
و خلافت حضرت سلطان کربلا هیچ دقیقه تذلیل امام وقت فرو نگذاشت حتی که بروایت صاحب کشف الغمه
و دیگر اکابر امامیه مولد التقسیم شرعی فرمود که والله اگر بنی مرا می بریدند بهتر بود از آنکه در وادی صلح معاویه

می دیدند و بعضی از رفقای آنجناب در تفضیح و تقبیح از ہم درگذشتند حتی کہ لقب بآن کس مسود وجوہ
مومنین و مذل مسلمین گذاشتند یعنی سیاه کننده روی ہای اہل ایمان و رسوا سازنده مسلمانان و نام قائل این کلمہ
نامکہ نزد شیعہ از خلص شیعیان و حسینی است سفیان بن ابی لیلی ہمدانی است فیا العجب و ما ادراک
ما العجب کہ حضرات امامیہ فقط بتقریر مشہور فاروق را کہ بشہادت قرآن مبین مورد اشداء علی الکفار
و بحدیث سید المرسلین برد انزعین کما عرف مثل قائل جوابی لا تذر علی الارض من الکافرین
دیارا است و درباره جناب مکرمی روز صلح حدیبیہ معاذ الله بر کفر و عداوت محمول فرمایند و دست سخن
درازی و تسنین بقصاف کوتاه نمایند و در حق آن بزرگ کہ مثل حسن مجتبی را بلقب مسود وجوه المومنین و مذل المسلمین علی
اختلاف الروایات فی ذلک یاد نمود حق پرستی را باقصی الغایة رسانند و او را بمناقب و محامد
می ستایند و این لقب را سرمایہ دینی و محبت اہل بیت برگردانند چنانچہ ترجمہ اش در کتاب کشی
رجیمعی شاہد عدل و این کشی شخصی است کہ گویا بانی مبانی فن تنقید رجال است و شیخ حلی امام علم امامیہ
اکثر در خلاصة الاقوال جرح و تعدیل رجال تقلید او می نماید و در راه تحقیق را تقدس مے پیماید و زیاده
مقام استغراب آنکہ این بزرگ و دیگر متقدمین از اکابر و اصاغر و صنف او عالی ہمینی کہ سواد نسب ہی
امام حسین بن اند می نسبت بپیغمبر علیہ الصلوة والسلام است فکیف حسن مجتبی ریحان سید و ریحانہا
در اطراء سفیان مسطور چندان پا فراتر نہادند کہ او را در حوارئین آنجناب قرار دادند غلط گفتم بلکہ از کتاب
تلخیص الشافی ... فہمید کہ حواریئن خواص بل اخص الخواص حضرت اند طرفہ تر آنکہ این احکام فقط بر ذات
سفیان ہمدانی موقوف نیست چہ قیس بن سعد بن عباده انصاری را کہ در وقت تفویض خلافت بمعاویہ
ازین قبیل سخنان درشت بخطاب امام وقت بر زبان آورده بارہا ذکر آن خلاف ادب نماید و بکمال دلتنگی
و آزردگی از لشکر حسن مجتبی بیرون رفت حضرات امامیہ بکمال طیب خاطر در زمره جلیلہ صحابہ ابرار کبار
روزگار یکتا تکلی متصف ساختہ اند و ابی موسی را نیز در غمخواری و دلسوزی شمار کرده اند چنانچہ ترجمہ او
در مجالس المومنین باید دید و فراوان حیرت این است کہ تحسین مصالحہ حسن مجتبی با امیر شام

حضرت

حضرت خیر الانام صلی الله علیه وسلم بالنفاق فریقین در تمام خویش مرئی است اما نزد اہل حق پس مرویات صحاح
البنیان بر معنی ناطق اما نزد تشیعین پس تالیف معرای و ثبت است بلکه غالی بن جمهور مراین عور را گواه صادق
است و عبارت کتاب حدائق که بزعم مخالفین جواب صواب عوض است ابینها این است ابتدا از انکه بشومی مکر و فریب معاویه
و عمرو بن عاص نفاق در میان لشکر آنحضرت بهم رسید و معلوم است که خونریزی و فساد به مرتبه افراط می‌کشید همه
آن که رسول الله صلی الله علیه وسلم مکرر فرموده بود اِنَّ ابْنِی هٰذَا سَیِّدٌ لَعَلَّ اللّٰهَ یُصْلِحُ بِهٖ بَیْنَ
الْفِئَتَیْنِ الْعَظِیْمَتَیْنِ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ تا بندگان خدا در میانه کشته نشوند با معاویه صلح نمود و آن گروه
عظیم را از قتال و جدال خلاصی بخشید و جزای عمل بدکاران را بروز قیامت حواله نمود پس انصاف فرمایند که تقبیح
صلح و آنهم بدین مرتبه که شنیدن آن لرزه بر اندام مخلصین می‌افکند و از تعاد قلب و جگر از تصور آن دمی هد
بجا می‌کشد و امعیتا اگر این مضمون از خیال سلطان کربلا و خلاصه شیعیان حسن مجتبی بر رفت باری
اینهم تلبس مبارک شان در بناید که در دستور العمل یعنی کتاب مختوم بخواتیم الذهب آمیزا ام اندراج یافته که
مجتبی با معاویه یکجنگی فرماید و تن بخلع خلافت در دهد پس اینهمه خاشاک و غبار از کجا بحاشیه بساط کبریائیه و تقدس
اسمائه اینهمه یکطرف باید و درین اعتقاد هم سعی لاحاصل یافت که امام را عصمت از خطا در کار است نسبت وجود او
فقط برای ازاله خطا از صفحه روزگار و او ملا الامام اعظم شیعیان یعنی شیخ حلی هزار دلیل بر عصمت
امام مرتب نمود در تصنیف الفین فرماید حضرت امام حسین فلذه کبد رسول الثقلین را یک دلیل هم یاد نباید اعتقاد
سرسری مقلدین امامیه در باره عصمت ایام وقت نیز حاصل نباشد بالجمله بنده هیچمدان بکنوبات تناطر خویش باکوهم
و دوائے اینهمه امراض مزمنه امامیه از که جویم پس بجان تبر که از تعداد این مشکله بخوف تطویل باز آئیم بمطالعه دیگر
هفوات مخالفات الامر تب گرایم قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط
المستقیم با مانند کلام مرقبا المیکه علی صدق الروایة بالیقین کما مرتد شده باشند و حال آنحا نشل حال ام
بی حنیف باشد پس میگویم ظاهر است که هرگز مضمون این حدیث بر اتصاف آن نمی آید چه سبب آنکه معنی لفظ احداث
پیدا کردن چیز تازه است عاده امر بی احداث نے گویند و لهذا الفظ اعاده مست ... در

کتب قوم شایع است احداث معدوم صوری از جواز ندارد و صاحب صراح در ترجمه لفظ حدوث میگوید
شدن چیزی که نبوده باشد و این نص است در آنچه گفتیم و نیز کریمه لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْرًا
وَذِكْرُهُمْ مِّنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ که مفسر به تجدد و تجدد کرده است شاهد صدق است برین دعوی و نیز حدیث حضرت ام
المؤمنين عائشة صديقة على ما نقل العالم الثقة عز الدين ابو المظفر يوسف بن الحسن بن محمد بن
محمود بن الحسن التبريزي محتدا المدني مولودا الانصاري نسبا المحدث بالحرم
الشريف النبوي صاحب كتاب الاعلام بسيرة النبي صلعم في الباب الثالث والعشرين من خاتمة
الكتاب بانها لما احتضرت قيل لها اندفنك مع رسول الله قالت ادفنوني مع اخواتي
بالبقيع فاني قد احدثت امورا بعده که دلالت صریحه دارد بر اینکه احداث بدائع امور جدیده منکره
میگویند نه اعاده را ولعمري لله درها ما كيف اعترفت على نفسها واستحيت من قرب سيد
الانبياء و هرگاه اینها امتی لیس ریبی نماند که احداث برارتداد بمعنی اعاده کفر زینهار صادق نخواهد
و علی هذا ما احدثوا بعدک دال بر معنی ارتدوا و ابعدک نخواهد بود و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر و تاکید ما
اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند افاده چه در معنی احداث و ارتداد تغایر است و بین التفسیر
المفسر والتاکید والموکد تطابق واجب است اعلا و ما بعد ما نقل شد لفظ مرتدین را بحکم صحبت انحیاز زینهار
لفظ مرتدین مصطلح شرع محمول او نمی توان گرفت الا لفظ علی اعقابهم حشو و لغو خواهد بود و هرگاه بالاتفاق کون
الحکم بعد ارتحال رسول ثقلین دو سانحه حادث شده لاثالث لهما یکی امر خلافت و دوم تفرع جلیل و دوم منع زکوٰة
بعض قبائل عرب بشرط صدق ردت بر حمل ان امر ثانی از حدیث مراد توان گرفت الا متعین خواهد بود کما
نص عليه صاحب نهاية الجزري ابن الاثير و صاحب مجمع البحار في لغة الرد واللفظ لهم الاول
وفي حديث الحوض فقال انهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم اي متخلفين عن بعض
الواجبات ولم يرد ردة الكفر ولهذا قيده باعقابهم لانه لم يرتد احد من الصحابة
بعده وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب انتهى فانظروا معاشر النبلاء

اَبْطَلَ اِرَادَةَ زُمْرَةِ جُفَاةِ الْاَعْرَابِ تَشَخُّصُهُمْ وَتَعَيُّنُهُمْ اَنَّ الْآيَةَ وَمَنْ تَبِعَهُ وَاعْتَرَفَ
بِاَنَّ الْمُرَادَ مِنَ الْاَصْحَابِ الْبَعْضُ مِنَ الْمَشْهُوْرِيْنَ بِصُحْبَتِهٖ وَقَدْ وَقَعَ مِنْهُمُ التَّخَلُّفُ عَنْ بَعْضِ
الْوَاجِبَاتِ وَاسْتَحَقُّوْا بِسَبَبِهِ النَّفْرَ كَمَا دَلَّ عَلَيْهِ الْاٰيَةُ فَمِنَ الَّذِيْ يَدَّعِيْ اَنَّ ذٰلِكَ
التَّخَلُّفَ كَانَ سِوَى التَّخَلُّفِ عَنْ سَفِيْنَةِ عِتْرَةِ رَسُوْلِ الثَّقَلَيْنِ وَحَبْلِ الْحُسَيْنِ حَتّٰى
صَارَ سَبَبًا لِلْعَارِ وَالشَّيْنِ بَلِ الْغَرَقِ فِيْ لُجَّةِ النِّفَاقِ بِلَا مَيْنٍ وَاَيُّ وَاجِبٍ اَلتَّخَلُّفُ عَنْهُ
يُدْخِلُ اَصْحَابَ الرَّسُوْلِ فِيْ جَهَنَّمَ وَلَا يَنْفَعُ مِنْهُ شَفِيْعُ الْمُذْنِبِيْنَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ

و بر تحقیق شق مزبور معنی حدیث وضوح تمام دارد یعنی نمیدانی که چه احداث کردند بعد تو از غصب خلافت و ترک
احد الثقلین بعد مقوله رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته می شود که بودند اینها برگردنده بر پاشنهای
خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد نبی وطنی و عداوت که موالات و اطاعت تو اختیار کرده بودند
همان شیوه قدیمه رجوع و طریقه متروکه را پی سپر کردند که اطاعت برا گذاشتند و علم لعنت و عناد برافراشتند
و مقوله نبوی که قرینه معنی ردت قرار داده اند از قلت تعمق است ندانک علیهم الا لهم چه اگر امت عیسوی
از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بتلقین و ارشاد جناب شان باز می آمدند و بعد عروج جناب روح الله همان
باز آن عقیده را از سر می گرفتند البته حکایت قول علیه السلام قرینه اراده معنی ارتداد می افتاد و اذ لیس
فلیس بلکه امت مزبوره هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد الوهیت حضرت مسیح نمودند و امت محمدیه هم
احداث امری تازه یعنی غصب خلافت و ما یتفرع علیها نمودند پس مقوله نبوی قرینه عدم اراده معنی
ارتداد از احداث است بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد
الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی هم فردی از افراد ارتداد علی الاعقاب است و ما من عام الا و یجوز ان یراد منه
الخاص پس کدام مانع است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوییم خیراک
السعی نا خیر الخبر از این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمیشود
چنانچه ترک اسلام را ردت می گویند ترک ایمان را هم ردت خواهند گفت لیکن غرض ما این است که از

احدثوا بعدک ارتداد شرعی مراد گرفتن و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم را مرادف آن قرار دادن چنانچه
از عبارت کرمانی و فتح الباری مستفاد میگردد مستقیم نیست و اینکه از ما احدثوا بعدک احداث امور جلیله بدع
که تفصیل آن مع وجه تعیین المراد آنفا گذشت و از مرتدین علی اعقابهم ارتداد شرعی من حیث الترتب علی
الامور المحدثة مراد باشد فحبذا الاتفاق ونعم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که سلمنا که از احداث
ابداع لغة ارتداد مراد نتوان گرفت لیکن باید که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت که بهم گره حدوث و احداث
چنانکه ترادف لغوی بالفظ بدعت و ابداع دارد ترادف شرعی هم دارد ابن اثیر در ماده حدث گفته
فِی حَدِیثِ الْمَدِینَةِ مَنْ اَحْدَثَ فِیهَا حَدَثًا الْحَدَثُ الْاَمْرُ الْحَادِثُ الْمُنْکَرُ الَّذِی لَیْسَ
بِمَعْرُوفٍ فِی السُّنَّةِ وَالْمُحْدِثُ بِکَسْرِ الدَّالِ وَفَتْحِهَا عَلَی الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ فَمَعْنَی الْکَسْرِ مَنْ نَصَرَ جَانِیًا
وَاَجَارَهُ مِنْ خَصْمِهِ وَحَالَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ مَنْ یَقْتَصُّ مِنْهُ وَبِالْفَتْحِ هُوَ الْاَمْرُ الْمُبْتَدَعُ نَفْسُهُ
وَمِنْهُ الْحَدِیثُ اِیَّاکُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْاُمُورِ جَمْعُ مُحْدَثَةٍ بِالْفَتْحِ هُوَ مَا لَمْ یَکُنْ مَعْرُوفًا فِی کِتَابٍ
وَلَا سُنَّةٍ وَلَا اِجْمَاعٍ اِنْتَهَی وَلَا یَخْفَی عَلَی ذِی مُسْکَةٍ فَلَمْ یَصْدُقْ هٰذَا الْمَعْنَی عَلَی الْاِرْتِدَادِ
و نیز در بعض طرق این حدیث که الفاظ بُعْدًا بُعْدًا و سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ غَیَّرَ وَبَدَّلَ بَعْدِی واقع شده است
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد بس مستبعد است بلکه بصراحت دال است بر
متبدل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام و از انجه تصریح واقع
بر اینکه از احداث زینهار ارتداد مراد نتوان گرفت ما روی فی المشکوة عن عقبة بن عامر قال
قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ کَلَامٍ لَسْتُ اَخْشَی عَلَیْکُمْ اَنْ تُشْرِکُوا وَلٰکِنْ اَخْشَی
عَلَیْکُمُ الدُّنْیَا اَنْ تَنَافَسُوا فِیهَا و وجه دلالت بر غایت ظاهر است زیرا که هرگاه نفی شرک تا ابد کرد
از بعض اصحاب احداث واقع می شود و مع هذا به نهج نص واقع شود که شرک نخواهد شد بلکه مخافت تنافس در دنیا
بود پس بصراحت ثابت گشت که آن احداث ورای شرک که بتقریر تخاطب با مسلمانان اینجا مراد و از ارتداد
خواهد بود علی هذا اکثر از مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول واقع شده یا مرتدین داخل اصحاب

نبودند و الا اختلاف قول مخبر صادق لازم آید و ذلک محال بالبداهة و هرگاه از احداث ارتداد مراد
نباشد لامحاله امر خلافت که مرجع شغب و تشاجر ازان بالاتر نیست و تنافس که درین باب حسب اخبار نبوی واقع شده از
غایت ظهور حاجت بیان ندارد خواهد بود اذ ما وقع امر ذلک بعد انتقال الرسول یترتب علیه
استحقاق النار سوی ذینک الامرین کما مر غیر مرة و اگر کسی تصفح و تفحص در کتب
حدیث اهل سنت بسیار احادیث خواهد یافت که دال بر وقوع عصیان فرمودن مخبر صادق است در باب خلافت و این معجزه
نبوی است که بر امر مستقبل خبر کردند و همچنان واقع شد از جمله که بکمال صراحت دلالت دارد علی ما قلنا و ادعینا
الیه حدیثی است که در مشکوة و هم در بخاری فی باب الاحکام مروی است عن ابی هریرة قال قال النبی صلی
الله علیه وسلم ستحرصون علی الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیامة فنعم المرضعة وبئست
الفاطمة پس منصفی بایستی اندک تامل سازد که ازین باده اخبار از غصب خلافت بصراحت چگونه مفهوم میگردد یعنی
که ایراد سین برای استقبال قریب است و مخاطبت اصحاب بصیغه جمع چگونه دلالت دارد بر پیشگوئی حرص بر
امارت عما قریب که عبارت از بعد وفات رسول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد و اذا ذکرت
ذلک فقد وضح لک غایة الوضوح ان ادعاء الکرمانی وصاحب فتح الباری
انه علیه الصلوة والسلام ما اراد خواص اصحابه بل المرتدین من جفاة الاعراب
لیس بمستقیم بل اراد بعضا منهم بلا ریب کما نص علیه ابن الاثیر انتهی بلفظه

اقول و استعین بالرؤف الرحیم تضعیف روات بعض قبایل دلیل قصور اطلاع
مولف جامع فضائل است زیرا که باصول معتمده و روایات معتبره قدح این روات بر جای خویش متحقق و
حاصل بلکه روات مالکیه اتباع او را که در تخیله مولف موثقین پاک اعتقاد بودند نیز شامل الزام مرویات اهل حق
ایراد اکثرش موجب اطالت کلام است لهذا بر یک روایت که فاضل نیشاپوری در تفسیر کریمه یا ایها الذین
آمنوا من یرتد منکم عن دینه الآیة نقل فرموده اکتفا می نماید مفسر مذکور بعد ذکر حدیثی از اهل
ارتداد مثل عنسی و اسود و مسیلمه کذاب که در اخر ایام بود از کتب سیر پاره از احوال کثیر الاختلال آنها سمت تحریر یافته

وسرگردان شود ونداند که از اصول یا سیر یعنی یا زیادت یا نقصان بکدام یک الا ثلثة او اربعة
چه چیز بی کلفت می آید وهل هذا الا الخصومة محو العناد **قوله پس کویم الخ اقول** مراد
مؤلف این است که مدلول احداث منکر بودن شیء داخل است در کفر معنوی از لوازم مصداق آن جناب
حضرت مخاطب بعد ذکر حدیث جناب امیر المؤمنین که احداث ابداع امور جدیده منکره را میگویند بجواب
براء بن عازب یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده این صحابی چگونه گناهی مثل احداث را که تعبیر
بلسان شرع بر تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر معنوی است اطلاق می آید ولیکن بخود نسبت میداد
بران دارد و بر همکنان ظاهر می شود که احداث گناهی است که مرتکب آن در احکام آخرت مثل کفار میباشد که
مقابل شعر و بمعنی بدعت چونکه باشد که در حقیقت ماخوذ است بر عموم خود باقی نیست و حال آنکه تعبیر
صاحب تحفه هم خلاف آن حاکم است چنانچه بعد ازین خواهی دانست انشاء الله تعالی آنرا وا می نمود که
بسیاری از اقوال عرب عرباء که افصح فصحا و ابلغ بلغا باشد مهمل گردد بلکه این بزرگان که از اعاظم اهل
در زعم تشیع قبله دین و ایمان خلایق بوده اند مصداق حادثه کفر معنوی با حدیث ناشی عن ذی الکرم جانب
عن ذلک آنها قرار داده ورد آبا اهل تشیع پس قطع نظر از روایات صدوق و مذکور روایتی از کافی که بر زعم شان اصح
الفرقان بوده کفت وافی کافی است جائیکه در حق یونس علیه السلام بوجه اطلاق ابن ابی یعفور از امام صادق
احداث روایت کرده والفاظها هذه قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
بکفه الی السماء رب لا تکلنی طرفة عین ابدا ولا اقل من ذلک فما کان باسرع
ان تحدر الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن ابی یعفور ان یونس
متی وکله الله الی نفسه اقل من طرفة عین فاحدث ذلک قلت فبلغ به
اصلحک الله فقال لا ولکن الموت علی تلک الحال کان هلاکه
فدیا خوش است احداث را بر صغیره و ترک اولی حمل کند بالیقین ... تسمیه بجانب خود می نماید
کفر معنوی حضرت یونس عیاذا بالله و کفر ظاهری کسانیکه نسبت احداث بسوی جناب

ن

ابن عباس ثقلین شیعه لازم می آید اما بروایات اهل سنت پس از جمله آن حدیث جناب مرتضوی است
بمناقب محامد شیخین که در کتاب مستطاب قرة العینین ثبت کرده از ابراهیم النخعی قال ضرب علقمة
بن قیس هذا المنبر وقال خطبنا علی علی هذا المنبر فحمد الله واثنی علیه وذکر ما شاء الله
ان یذکر وقال ان خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر ثم عمر ثم
احدثنا بعدهما احداثا یقضی الله فیها اخرجه احمد ونقول مخاطب فهیم حمل شیخین اول
بر ظلم نفس بس مستبعد و مستغربست ایضا نقول بعد ذلک این بایستی که شخص کلمهٔ گناه مخصوص غیری
را منسوب بخود سازد مثلا گوید که من و تو آثم یا شارب خمر یا قمار باز هم لیس این صحابه چگونه گناهی شامل احدا
را که در حقیقت ملبسان شرع بر تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر است اطلاق می آید ولیس بخود نسبت میدهد
و نیز من محال اگر از راه اهتضام نفس آن نهایت هم جایز نباشد زیرا که بصیغه متکلم مع الغیر ذکر صحابه جهاد در چنین معصیت
کبیر شریک می کرد این طرفه شکست نفس است که صحابه رسول را با خود و انتساب چنین گناه عظیم شریک گردانید
بلکه امت انبیاء علیهم السلام را نیز ملوث نماید انها که شیعه بشق اول تعلق دارد و اگر مقصود عام است
یعنی فی الجمله تازگی در مفهوم لفظ احداث معتبر است خواه آن امر جدید صغیره باشد یا کبیره یا شخص را در گناه
بودنش تردد بود فهو بیدم عنبان یا هو فی صدده کما لا یخفی چه در صورت تطویل و تسویل که در حدیث
براء بن عازب بزعم خویش افاده بکار برده پاشیں پاش می شود و راز تلمیعاتش بتمامی خویش
و بیگانه فاش می گردد کما سیجئ ان شاء الله تعالی **قوله** اعاده امری را احداث نمی گویند الی آخره
اقول این دعوی حضرت که بر تقدیر اراده اهل ردت سوای مالک بن نویره و مانند او از حدیث الحوض
خلاف محاوره عرب لازم می آید زیرا که آنها اعاده امر اول کردند بعینه و احداث یا ابداع امر جدید
ملزوم کفر معنوی را مقتضی است مجرد ادعا و تحکم است و عند العقلاء غیر مسلم و سند منع آنست که حکم کفر ابتداء
در بسیاری از امور از امر اجراست و حکم کفر طاری علی الاسلام چیزی دیگر و ایشان نزد فریقین بر جای خود
ثابت است اما عندنا فظاهر کما لا یخفی علی من طالع اسفار المذهب الاربعة

واما روایات امامیه فاکثر من ان تحصی منها ما رواه فی تهذیبه عن
الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام
عن المرتد فقال من رغب عن الاسلام وکفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم
بعد اسلامه فلا توبة له وقد وجب قتله وبانت منه امرأته ویقسم ماله علی ولده
پس معلوم شد که نزد شیعه وسنی هر دو در بعضی از صور ارتداد توبه هم مقبول نیست اگر زن
بعد ارتداد شوهر علوق ولد به نطفه حرام است بخلاف کفر ابتدائی بالاجماع ولئن تنزلنا عن ذلک
کلمه بصنف ذاب زیادت عقوبت ومزید تغلیظ وغضب جناب احدیت بر ارتداد مذکور اجماعی فریقین
ومصرح فی الثقلین است پس در ادراک بلیغین تخلیص آن باقرار بیاید که اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه
واذا ارتفع ارتفع بعوارضه پس منصوص است که مرتدان حقیقی مراد است نه اجداد ومهد وم بعینه کجا است
وعدم صدق بیان ایشان برین قوم چه هست بلکه احدث امر ثانی است اعداد وجد ابی است بی اندازه
مع ان الارتداد اعلی الکفر لا ابتدائیه بما وقع من ان یحمل وامثاله اللئام وکان ازدیاد
اعلی طریان الکفر علی الاسلام مع ان ازان مفهوما وعقلا فاندفع التجدید وقطعا
واگر ازین تعمیم سخن هم نشود که اول تحقیق طریقه جدیده خلاف شارح کرمانی می پیمایم و به مسلک بعضی دیگر
علمای کرام مالکیه مقصود این همدان آنست که حضرت مولف سند لال را تمام میگذارد ودیگر
او از واسطه برمطلوب خود بیش قدرتی ندارد که کاتب الحروف احقر در فصول سابقه برای تائید شارح
مزبور واتباع واشیاع او ذکر کرده ام در هر کی از طلبه علوم دینی به ما تیسر آن خورسند هست برای کتاب
البصیر ومستفید غیر کافی وسند هست قوله صاحب صراح الخ اقول اگر مدعای مخاطب همانست که در
شق اول از قول سابق گذشت پس هم گر عبارت صراح دلالتی هم بر آن ندارد فکیف یکون ان القضای
الباب بغض کرد یا اول الالباب قوله ونیز الخ اقول بدستور سابق مخدوش است بوجوه عدیده
ومدخول است مقبول چه بسیده تخصیص لا نسلم که لفظ احداث از جناب امیر المومنین صحیح باشد وسند منع

روایت بخاری است که از لفظ او بخاری و هی بدعة وعن هشام بن عروة عن ابیه
عن عائشة رضی الله عنها انها وصفت عبد الله بن زبیر لا تتابع معه واد فی
معه صلوات النبی صلی الله علیه وسلم لا ازکی به ابدا فلا یتکل علی صدق لا احدث عن ائمة المؤمنین
و روایات صاحب اعلام در باب سیر و تمم از کتاب کورانی ذکر نمود مروی است **دوم آنکه** آنچه گفته است
کرده مفهوم اقتدائه تابعی معتبر است عم از آنکه بدعت ابتداع باشد یا نه لیس سیر از تسلیم اقدام جدا
مرغوبی لازم نمی آید فان العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلاث پس مدعی ایمان ثابت نمی شود که در
ذکر مطاعن با در مومنین و مومنات و تصریحات و تصنیفات آن دو سته ایمان ثابت شود و هرچه قول
باطل باشد بر زبان بگوید یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مومنین
سوم آنکه بر تقدیر تسلیم ورود تقریر مذکور قطع نظر از حدیث ابن ابی یعفور معارض است بحدیث امام
صادق که مامور باظهار حق بود و در روایت شیخ الشیعه می فرمود که اختلاف در طبقات شیعه از جانب من است
فی البحار للمجلسی عن ابی عن سعد عن محمد بن الولید والسندی عن ابان بن عثمان عن محمد
بن بشیر و حریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انه لیس شیء اشد علی
من اختلاف اصحابنا قال ذلک من قبلی یعنی بجناب صادق حریز عرض کرد که از اختلاف
شیعه چیزی بر من سخت تر نیست فرمود اینهمه اختلاف از جانب من است و در کتاب کورا ز ملل ملحق
مروی است و محدثین دیگر هم روایت نموده اند از زراره که او از اصحاب جلیله او قبل ازین قلمی شده که حکم چیز
را از امام باقر پرسیدم پس جواب ارشاد نمود پس مردی آمده از همان چیز در همان وقت پرسید جواب مخالف
آن شنید و مردی دیگر بجواب هر دو مخالف گردید بعد رفتن شان گفتم که این دو کس از شیعه شما
باشندگان عراق اند از اهل شقاق پس اینهمه خلاف از برای چیست فرمود که این اختلاف اندازش بر
است از بهر ما و شما اگر این اختلاف نمی انداختم بقای ما و شما کمتر می شد زراره گوید که بحضرت صادق علیه السلام
گفتم اگر شیعیان خود را بر سنان نیزه ها یا بر آتش حکم فرمائی البته بگذرند و از سنان و آتش نترسند

و حال آنکه نزد شما در حالت اختلاف بر می خیزند و با همدیگر می آویزند امام سکوت نمود و هیچ نگفت پس
سه بار اعاده کردم پس همان فرمود که امام باقر علیه السلام تقریر آن کرده بود **اکنون چند حرف** از
زبان این فقیر باید شنید که اختلاف این قوم مورد کریمهٔ ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا
بجهت هدایت و ارشاد حضرت معصومین در توحید رب العالمین که اصل الاصول مؤمنین است بجای رسید
که همه صدر اول ایشان یعنی مؤمن الطاق و هشامین جناب قدس را حدیثی اجسمی از بالا تا ناف
مصمت و بر وار از ناف تا پایین اجوف و خالی اعتقاد می کردند و می گفتند که این اعتقاد از ائمه
فرا گرفته ایم چنانچه روایتی از کتاب التوحید باید شنید آنچ قال حدثنا احمد بن ادریس قال
حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزة قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام سمعت هشام بن الحکم یروی عنکم ان الله عز وجل جسم
صمدی نوری معرفته ضروریة یمن بها علی من یشاء من خلقه فقال علیه السلام
سبحان من لا یعلم کیف هو الا هو لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر لا یحد
ولا یحس ولا یمس لا یدرکه الحواس ولا یحیط به شیء لا جسم ولا صورة ولا
تخطیط ولا تحدید انتهی بلفظه و از نجاست که کتاب کلینی که پاره از وضع قبیل از این باید
مملو است از جرحهای شیعه در مسئله توحید تا آنکه جمعی مشافهه و گروهی مکاتبه در مسئله می پرسیدند
و فریاد و فغان می کردند که ای امام وقت مسئله توحید را تعلیم کن مانند اصحاب و موالی خود که در توحید اختلاف
داشتند متحیر مگذار و **این اختلاف** در مسئله عدل باری بمقامی فایز گردید که گناه از زید صادر
یابد و عمرو بعذاب و عقوبت گرفتار آید کما ستعرف ان شاء الله تعالی و در باب نبوت بدان مرتبه انجامید که بعضی
از شیعه صراحةً بانقطاع آن قائل بودند و دعوی نبوت کاذبه می نمودند و بعضی از فرق ایشان در حق
حضرت روح الامین که واسطهٔ نبوت و رسالت است اعتقاد بد پیدا کردند بلکه سب و شتم در باره او بزبان
می آرند چنانچه مذهب مفضلیه و غرابیه بران دلالت دارد و متتبع کتب مقالات اهل عالم این امور

داوری انبیا و اتقیا ... و چند مسائل امامت بسیار است اختلاف باین حد کشید که بعضی از طوائف این
مذهب بتکفیر مرتضوی نیست چنانچه ملل و نحل محمد عبدالکریم شهرستانی و تصانیف علم الهدی شیعی مثل
تبصرة العوام بتفاصیل آن مشتمل است و در مسائل فقهیه بجای رسید که در وسعت آباد خواطر سبیل تصور هم
نمی گنجد بلکه نهایت اعداد و شمار و تعداد او از بدایت قدم فرسوده باز می گردد و شنیده که اکابر امامیه
چنانچه از کشف امام اعظم حلی منکشف میشود بازی شطرنج را جایز بدانند و از مطاعن اهل حق می شمارند و امام اعظم
طوسی شیعیان او بازی فرج و خصیتین را در عین نماز و لو کان مفروضا در نقض نمی خوانند بلکه تجویز آن از غایت
شوخی و بی باکی بجناب امام صادق علیه السلام بر گردانند چنانچه روایتش از حسین بن عبید از نضر الا معروف
بن عمار در کتاب مختصر یعنی استبصار خوش از خرد ارست قال سألت ابا عبدالله علیه السلام
عن الرجل یعبث بذکره في الصلوة المکتوبة فقال لا بأس یعنی معویه پسر عمار میگوید که از امام
صادق پرسیدم که شخصی در نماز فرض بازی بذکر خویش میکند فرمود هیچ باکی نیست انتهی و آنجا قائل آن گروه
که هر گاه در یکی ازین چار کتاب این قسم فضائح و قبائح مروی باشد در چارصد مجلد از کتب حدیث که محدثین ایشان
در روایت ائمه بزعم خویش جمع کرده و در صدد تقیید گذاشته باشند و بعضی از آن ملا باقر مجلسی هزار جلد و حبیبه
در تالیف بحار هم رسید چها خواهد بود و مخفی نماند که شیخ طوسی در تصانیف خویش و ملا تقی مجلسی پدر بزرگوار
ملا باقر در جامع العلوم و در لوامع جابجا تصریح نموده اند که ترک استفصال در حکایت حال و قیل عموم است فلیتصف
که علت حکم مذکور نیز در احادیث این کتاب که راویش از امام موصوف دیگر و سوالش دیگر است و در ورود
باید که ذکر و خصیتین مثل اعضای جسد از اید می رکبتین است در حس چنانکه ناقض صلوة نیست ناقض
وضو هم نیست بطریق اولی و هر گاه در نماز مفروض این بازی مباح و درست باشد و لیکن نسبت خلق تنگی و فراخی ابد
مصلی بود در نوافل بی حرج و بی حرا روا خواهد بود و غلط گفتم زیرا که درین موضع خاص حسن آن مخلوق را هم
دخلی تمام است و اینمقدمه از غایت روشنی بروغن چراغ محتاج نیست مخفی نماند که علمای طائفه تجویز بوس و
کنار را هم بجناب ائمه اطهار در کتب دین و ایمان خویش می رسانند چون ایراد سند درینجا ضرور است

بر دو سه حرف قناعت می توانم کرد و بر تفصیل قادر نمی توانم شد فاولی ان نقتصر علی الاصول
لیسمع قال سألت ابا الحسن عن الحکرة ... اصلی ... تمرّ بی الجاریة فربما ... منهما الا ان قال ...
انتهی بلفظه یعنی راوی حدیث که نامش سمیع بود از امام کاظم علیه السلام پرسید که من مردی هستم
دکنیز از قریب لمس میکند و لیس گاهی من بر بالبسوی خود میکنم که آن غرض ... خوش ... فعال ...
پیچ که نیست والعجب که بعضی از معاصرین در مناظره این گونه استبعادات و اوهام و خیالات ...
که حضرت صادق چگونه این بازی را تجویز فرماید و حال آنکه چند باره لعب شطرنج ... کفر ارشاد ...
اعظم کبائر در استیصال ... و تمکین ... شرع خضوع ائمه اطهار را ... حکایات
شنیدن ... حضرت امیر ... بسبب عراق ...
استبعاد ... صحیح ... موجود ...
الابد ...
...
در ...
طاهرین ... در تالیف ... بعضی از خصائل ...
خصائص ...
...
می ... اللهم ... علی اهل بیت ...
کد مسائل ... امامیه ... ارباب علم و دانش ...
کتب ...
خویش ...
بازی ... موجب ... قال فاضل ... در این مقام ...

باهتان و افترا جمع نموده ملک بنا بر انبساط طبع مستفیدان از خطابات انتحال الشعر کرده روح
جلیدای را کارشاد فرموده بکلمات مضحکه غبار ملال از خاطر مستمعان زدوده در مضمار سخن گوئی گوی فوق
و سابقیت از امثال و اقران در ربوده و متتبعان خبیر و ناقدان بصیر که مخیل خیال شان از زنگ وساوس شیطانیه
و هواجس سوداویه ظلمانیه ظلمت پذیر نیست مخفی و مستتر نیست که کلام هزل التیام شان بچند وجه مردود و مخدوش است
اول آنکه این هر دو مسئله که در اینجا ذکر فرموده کذب محض و افترای صریح است در هیچ کتابی از کتب امامیه اثری
ازان نیست عجب است که جناب فاضل ما جرعه حیا و آزرم از رخ برگرفته مسئله اول را بشیخ ابوجعفر طوسی
و دیگر مجتهدین امامیه نسبت نموده بنا بر رجوع بکتب امامیه که در اطراف و اکناف خصوصا در ممالک کثیرة
الارجاء هندوستان جاری و دائر اند شاهد عدل کذب و افترای اوست طرفه تر آنکه عدالت و تحرز از کذب از
شرائط راوی ست لیکن فاضل ناصب شیخ المشایخ رتبت خود است اصلا و مطلقا مبالاتی از کذب و افترا
ندارد الی آخر الهذیان بر دقیقه سنجان سخن و کاملین هر فن مستتر نیست که این کودن زبان
حیران تیه ضلالت و گمراهی و سرگشته بادیه بافندرایی فضله خور جلیدای کالی مقتفی آثار وساوس شیطانی
کرنافات حیا از چهره ظلمانی برداشته در جای ساذده خویش علم تهمت و عناد افراشته چون تلبیس ابلیس لعین
البین و اوج انکار رود عو کذب و افترا صغری می نماید و بانگ بلند بمصداق ان انکر الاصوات لصوت
الحمیر می گوید که حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز در انتساب این تجویز از راه بهتان نمود هرگز اثری
ازین لعب و بازی در کتب امامیه جلوه ظهور نگرفته و حال آنکه بحیث لزوم و استلزام و استنباط جزئیات
از کلیات نقد شیعیه هرگز بمقام تهمت نبوده چه جای آنکه صورت نمایش این اختصاص در کتب دینی و ایمانی قوم
سر رشته موجود باشد چنانکه در استبصار و دیگر تصانیف شیخ طوسی علیه ما علیه امداد آن می گذرد بر ناظرین
استبصار پوشیده نیست که از سوق احادیث که امام اعظم طوسی درین کتاب نموده واضح است که این باب
ایا حکم جلیها معنی نیست و روایتی که بعد ازان از عمار بن ... از حضرت ابی عبدالله در خاتمه باب آورده حکم
شیخ المشایخ کسی بران نموده داده چنانچه از لوامع لمعان ظهور رسیده و خصوصیت آن ... اگر ...

وضو کند باز باطن مقعد خویش دست رساند حضور با دمیر وود تحقیق اگر باطن ... ذکر امثال و نحو
جیوه تنها و وضو نماز جدید می باید انتهی تا ولکن چون امر جدید این کلمات جا و دیده که مراد امام آنست که بشوید
جدا بعد دردبر قبل خویش انگشت حالا که نجاست ملاقی گردد بر ین القدر یار باید هر دو جز واجب الا بیحاب از
نماز و وضو مجدد او واجب نمی شود بالجمله بد ولت ائمه معصومین محفوظین با مورین باظهار حق که از اجتهاد و راه
احادیث شان علی و نه احتمال النسخ راحتیه دران گنجایشی است اجتماع اختلافات و آنچه شبه از ان تعلق با جنابت
است اقدم قبل ذلک بهم رسید خصوص جمیع ازین بانها ازین خاص مواضع مخصوص وقت تا حاجت حضرت
ملک قدوس منصوص گردید اکنون بعضی از احادیث شیخ المشایخ صاحب فیض مذکور و در کتاب جلیل الشریف الفقیه
باید دید عن عبد المؤمن الانصاری قال قلت لابی عبد الله ان قوما یروون ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اختلاف امتی رحمة فقال صدقوا فقلت ان کان
اختلافهم رحمة فاجتماعهم عذاب قال لیس حیث تذهب و ذهبوا انما اراد الله فلو لا
نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم
فامرهم ان ینفروا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و یختلفوا الیه فیتعلموا ثم یرجعوا الی
قومهم فیعلموهم انما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافا فی دین الله انما الدین
واحد انما الدین واحد انتهی ملخص آنکه عبد المؤمن انصاری پرسید که شنیدن روایت میکنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف امت را رحمت فرمود امام صادق ارشاد نمود که راست گفته اند و براه فهم
راوی گفت هرگاه اختلاف امت رحمت باشد اتفاق امت عذاب خواهد بود امام فرمود که در فهم معنی لفظ
اختلاف در هیچ صورت مرد و رحمت نمی تواند شد زیرا که دین خدا نیست مگر یکی بلکه مراد از اختلاف سفر
نمودن از بلاد مختلفه و بار جدا گانه رستن برای تحصیل علم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تعلیم قوم
بعد مراجعت چنانچه حق تعالی در قرآن مجید امر بآن نموده اختلاف که یعنی موجب ضلالت و گمراهی است
نه مصداق لفظ رحمت الیه انتهی بمیکال البصیرة الصادق خبر عیان است که حدیث حضرت فالك

صدیقه رضی الله عنها در اعتراف بصدور احداث مستغفره ثابت و ندامت گشت بخلاف حدث یا فری حجری
و اطلاع خلاف و طیبات شیعه که مقتضی اصرار و افتخار است و شتان بینهما انصاف فرمایند که خود در کلمه
اخلاف و السن این اختلاف را موجب ضلالت و گمراهی گفتن اعتراف بضلالت خویش است بشکل اول بدیهی
الانتاج است یا نه و لنعم ما قیل علی الستیم شعر این است با وجود این صفات چه هست در ائمه برقرار
و ثبات بر [illegible] بر شر دو الفعل بکر دو الوالبین امامت هست کوه بوقبیس می باید اختلال
از صحیح حجر * چون معنوی حکم بی تمیز * اینهمه مساعی را در باره اهل بیت امجاد دیگر بنیاد و در عیب
تراشی و خورده گیری بر صحابه کبار افتاده اند چهارم معارض است الکلمات طیبات بعضی از ائمه که عصیان
و ظلم بلکه بانی شدن آنرا خود را و مساعی بصیغه متکلم واحد بکمال بلاغت نسبت بخود نموده اند در حضرات ائمه
ببرکات غیر [illegible] شیعیان را هیچ می باید که کلما کانت قلوبهم لا توصی بذلک از
صیغ را بجموع فائده برکه گردانند و این متکلم را از لوث ارتکاب این امور باعتراف لسانی پاک می دانند
چنانچه تفصیلش از کتب معتمده امامیه مثل تصانیف سی شروح اربعین و شروح زبور و انجیل اهل بیت طاهرین
که حال صحت مجموعش قبیل از این گذارش یافته می توان دریافت پس در ما نحن فیه احتمال است که عند
الاستغفار از دو ام المؤمنین بر قبر شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابو عبد الله محمد الانصاری
ابن مولانا عز الدین یعنی یا از بنی امیه که معید محدثات و شرور بود بظاهر بجناب مقدس صدیقه
مسلک حسن اعتقاد می نمودند حاضر باشند یا درین سوال یعنی بندفنک مع رسول الله که بصیغه متکلم مع الغیر
مروی است بلی بواسطه یا بوساطت دیگران شریک باشند و جناب ام المؤمنین بعضی از وجوه در آن قبیح و
بلی برده باشد که اکنون موضعیکه در روضه شریف باقی است برای شخص دیگر است چنانچه اصل این
قصه انشاء الله تعالی عنقریب خواهی دریافت پس بظاهر اگرچه نسبت احداث بذات مقدس است مگر مقصود
اصلی تعریض بطرف بعضی از حاضرین یا سائلین است گویا میفرماید که فرج جو از رسول الثقلین و سید
الخاصین مثال شیخین را می رسید که هرگز دامن همت شان بغبار شرور و محدثات امور نیالوده

بکسانی را که بنده اشارت محدثات و لتش و منشا اشارت نائره و ضغائن و محن بر ده اند کال حسن ادب
مهدان که مرد بود گشته‌اند لاحضرات متشیعین طعن و تشنیع را در باره مومنین بعرش برین رسانیده‌اند
یعنی حجره شریف نبوی را که از ایشان بملک عمر و در تقدیر تقسیم میراث قطع نظر از توجه طعن فدک با ابوبکر صدیق
ربایه از یک تسع حق ایشان بود بیرون چگونه مساعی داشته باشند اینهمه بیکطرف تجویز ضرب کلند بر
لیکن امهات المومنین کا بنات معاول رسیده چقدر از عزت نبی بعید است چنانچه صاحب توضیح الورد نابینا او از
علمای شیعه و سنت این طعن را از غایت کوته اندیشی بجانب شیخین نسبت نموده اند لیکن بخیال ایشان نباید
که اگر جمیع از هاتکه مقربین بهم بنالیدن لاشه نامی شیعین اگرچه در مغرب و مشرق دفن شده باشند
بدین ضرب معاول گردد اگر در قبر شریف سید المرسلین در زمین سیار ند تمنای حسن مجتبی درباره دفن بمقبره منوره
معطل و مستبعد حال از حضرت امیر المومنین صدیقه که متفق علیه فریقین است بدون ضرب معاول کی
ممکن و انجناب را با وصف اینهمه قرب جسمی و معنوی حاجت سوال چه باشد بالجمله حق بجانب کسی است شعر

وان سلم الانسان من سوء نفسه ٭ فمن سوء ظن الذی لیس یسلم واویلا

بعضی از قدمای شیعه که تا زالکا سادات تمام امام صادق علیه السلام بودند و در بعض عمر از عمر
خود حیله نمودند با سید علیه السلام برای ماعلمای طائفه تا بیل حسن ادب مراتب اجلال امام فرمانا
چنانچه قدوه المحققین مولوی محسن فاضل کشمیری در زمره نقل مسکنه و میگوید انجه بعضی از علمای اجلال امامیه
نوشته‌اند ان تقدیرات کما کان تدخل علیه اجلالا له و خوفا من التقصیر فی
القیام بوظائف تعظیمه ولا اجلال بتادبه مما یستحقه علیه السلام من
الاجلال والاحترام انتهی یعنی اینکه مذکور از علامات امام صادق اعراض و انکار می‌کرد
و بسیار بار میسر و مقصود شیعیان از این استنکاف و استکبار آن بود که سادات در وقت شرف بود زیج حضور امام
در تعظیم و توقیر انجناب قصوری و فتوری نشوند و برای جناب صدیقه که بنص قطعی قرآنی با در یوم
وبدلالت کریمه مذکوره فی العهد طاهره بودند قطعا و یقینا بهره از دین و ایمان نداشته حضرات مبین

بجزبان

چه زبانی دارند از جمله آن که ... از بیرون ... فصل ... نماز ... و توجیه قول ... و ... تعظیم قدر او ... نماز عید ... [illegible]

القاری فی التوضیح و الخیر الجاری روا ندارند و حمل روایت کرده امام محمد بر تجاهل فاروق اعظم ... [illegible]

علی البخاری صحیح ... بلکه استدلال ... ... بالحدیث الصحیح ... شیاطین ... [illegible]

المرسلین از ... اخروی ... چنانچه ... کتاب ... [illegible]

در قرآن مجید ... یا معاشر المسلمین و حدیث صحیح بخاری

... قال استاذن ابن عباس قبل موتها علی عائشة وهی مغلوبة قالت اخشی ان

یثنی علی فقیل ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن وجوه المسلمین قالت ائذنوا له

فقال کیف تجدینک قالت بخیر ان اتقیت قال فانت بخیر ان شاء الله زوجة رسول الله

ولم ینکح بکرا غیرک ونزل عذرک من السماء ودخل ابن الزبیر خلافه فقالت

دخل ابن عباس فاثنی علی ووددت انی کنت نسیا منسیا سوید ... و صاحب توضیح ...

جاری ... از اینجا معلوم شد که ... ابن عباس ... ناگوار بود ... آنکه در ستایش ... محمد ...

... که خود از او ... جائز ... ازواج ... مودة ... توجیه ... ازجناب ام

المؤمنین ... عمر بن الخطاب رضی الله عنه که غیر محرم ...

... احمد ... خود قول ام

المؤمنین ... مع صواحبی او اخواتی یعنی ... از خواهران من که ازواج مطهرات ... الایام ...

دفن کن ... احجات ... میخواستند ... میگذرد ... جمله ... امام ...

ابو عبد الله بخاری ... بمعنی حقیقی خویش ... یعنی ... دفن کن مرا ... ازواج مطهرات ... [illegible]

شد ... دفن در مقبره شریف بجوار فاروق بلکه ... مردم ... گفت که ... مرافقت ... ازواج ...

صلی الله علیه وسلم اختیار نکرد و حالانکه ... فاروق ... احجات ... [illegible]

بنا بر آنست که ... باقی ... در مقبره شریف ... [illegible]

از موہب وردہ تمنیہ وتذکرہ قرطبی وتصنیفات شیخ جلال الدین سیوطی واضح می شود پس محمل است کہ
جملہ لا ازکی حال شدہ از ضمیر منصوب لانہ فی محل الجر وغائبست کہ جملہ مستانفہ باشد کان قائلا یقول
لم منعت من ہذا الشرف فاستدرکہ تعالیٰ رضی اللہ عنہا لا ازکی بہ ابدا چنانچہ مثل این تقادیر در بسی
آیات کریمہ در تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی رحمۃ اللہ علیہ وامثال او دیدہ باشی وتوجیہ روایت دیگر کہ در کتاب علامہ
عینی وارد است گذشتہ فالاعادۃ لیست فی محلہا آمدیم بر اینکہ باعث تاویل در کلام امام ہمام
ذنوب کبائر بود وبعضی از انبیا فرمودہ حصول عصمت است کہ برای ائمہ بلاریب ہست چو وازکیہ
وصحابہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بالاتفاق مسلوب ومفقود فکیف یسوغ ہذا التاویل ویجوز صرف
عن الظاہر بہذہ الاباطیل وحاصل این تقریر کہ از کتب قوم مثل تصانیف قاضی نور اللہ شوستری وعلامہ
ماخوذ است مضحکہ ابلہان وملعبہ صبیان بیش نیست چہ اول در ثبوت عصمت ائمہ خصوصا متکلم کلمات
مشار الیہا بالمعنی الذی اعتقدوہ حجج قاطعہ الزام وافحام است کما لا یخفی علی من طالع مصنفات
الامام کالنہایۃ وغیرہ من کتب الکلام بخلاف عدالت صحابہ کبار از مہاجرین وانصار واہل بیت اطہار سیما
جناب ام المومنین موردِ والطیبات للطیبین ومہبط اولئک مبرؤن مما یقولون لہم
مغفرۃ ورزق کریم کہ بر تقدیر عدم اعتقاد بعدالت وثاقت وعفت وطہارت این ...
ایمان شخص از دست میرود وہرگاہ ایمان برفت یعنی اختیار محبت خدا ورسول ودار آخرت بر اعراض ...
دنیا منصوص قطعیہ برای آنجناب کما فی مجمع البیان وغیرہ من تفاسیر الفریقین بمقام خود ثابت شدہ پس
احدے کہ باظہار مولف بلزوم کفر معنوی است چرا تاویل جایز نخواہد بود بلکہ وجوبش بنظر ...
فضلا عن جوازہ واگر مساغ تاویل موقوف بر حصول عصمت است پس چرا آنکہ تقدیر وتاخیر ...
شیعہ در بارہ مشائخ شیطان الطاق کہ باعتراف ملا باقر مجلسی در ضمیمہ المتقین ...
قد بار این لقب ملقب بود چرا از سر انصاف برخاستہ از حق درگذشتہ نطاق ہمت بکمر جان
از ارباب تبذکار آن جستہ اند ونعم عبارۃ الکتاب المذکور یلقب مومن الطاق

مطلع آدمی باشند و بحمد الله که بر تمامی عقلا حال خطا و صواب امامیه و اهل حق در این باب روشن و منکشف

شدنی مبهمی باشند بر زبان می بارند **الداهیة ما الداهیة وما**

ادریک ما هیة که ملا محمد تقی مجلسی مذکور در تصانیف خود تحقیق و ثبوت ایمان شیخین کرده از

هفتاد تاویل فتوی می نمایند و او لیا شان به یک تاویل معقول که مردم در باره زوجه محبوبه حضرت سید المرسلین

قدوه طیبین و طاهرین گوش نمی نهند جزاهم احکم الحاکمین کیست که بداد اهل ایمان رسد و متعصبین جناب عصمت

اندیشه را به برکات سنن ناصبین فرستند مسلم نماید که ائمه را کافه اجمعین مرتبه عصمت بعد حصول درجات

حاصل بود و این مرتبه برای شان مانند بنای قلعه فارس مضبوط و مثل بنیاد مرصوص است که به صدمه

طوفان هیچ گناهی مطلقه هیچ عصیانی متزلزل نمی شد حتی که با وصف ارتکاب اعمال اقبح و رطبات شنیعه

و امر نمودن سائلین را ببدعات و محدثات بزعم امامیه مثل شستن پا در وضو و مسح بر باطن

و ظاهر قدمین در مسح رجلین بکلمه مجملا و دیگر مخالفتهای رسول الثقلین مثل اقرار کسانیکه هرگز در شان

بالوان و عوائل نیاورده و مع آنانکه هر یکی از ایشان نزد علماء شیعه از بدترین خلائق بوده بیان

کمالات است لیکن لزوم این عصمت از ابتدای عمر تا آخر آن نظر بانچه استاد امام اعظم امامیه در بعضی از

تصانیف خود افاده فرموده و فاضل جالسی در آئینه حق نما که موضوعش تزد او بیان ائی او حق نماد از الا

ضلال و گمراهی است هم مخدوش و ممنوع است پس اوانده شد که چون بعضی از زلات قبل امامت از

ائمه علیهم السلام صدور یافته بود باین عبارات و کلمات آن را ادا فرموده باشند پس کدام ملحد حق

در حقیقت دامن گشیده که موجب ارتکاب این تاویل گردیده که صیغ متکلم واحد را بر جمع قابل

فرمایند و آن معاصی و کبائر را بر مفارق شیعیان بیچاره محمول نمایند این تاویل بدون جواز

این اطلاق چگونه حظی از جواز بیدا خواهد کرد علاوه از کتاب حق الیقین ملا باقر مجلسی وضوح تمام

دارد که تمامی اوزار معاصی شیعه بر تقصیر العوذ بالله من ذلک بر گردن مبارک مصطفوی بار کرده

وا از سر انتقام آن در گذشتند بار خدایا مگر این حال محقق شیعه ملوی باشد و دون غیر

المتبوع

من شیعة الائمة لکن مراتب تحیر و تفکر می افزاید که درین هر دو قوم زعما من الاصولیة و الاخباریة بر طبق
قول تعالی وقالوا کونوا هودا او نصاری بجهت اتحاد اصول و فروع فرقی ملحوظ نیست
چگونه تصدیق بلکه تصور سائغ کرده شود که ارباب اجماع را اتباع مرتضی گفته کلوی حق جو سید النبیین کرابیان
بلند در بارۀ مقلدین دیگر ائمه که فروع در حضیض شجر و ثمره فؤاد خیر البشر اند خیاب سول نعال سگ بلدش
و فارغ البال باشد بلی اگر از شیعه فقط شیعه اولی و مخلصین از انصار و مهاجرین مراد گیرند این همه
استبعادات یکسو می شد مگر زمینه و شاهد ما بگذری می شنید تاکی در ابطال حق و احقاق باطل کوشند
و مناقب جمیع را برای جمعی دیگر فروشند مختصر بعد از همه اکثر احادیث چنانچه بعضی از آن در مجالس المؤمنین
قاضی نور الله شوستری بلفظ بشارت سمت ذکر یافته و در مناقب مرتضوی بحیز رقم در آمده و ملخص آن بدین
عبارت است که صفوان بن مهران بحضرت صادق ع عرض کرد که تو میفرمائی که شیعه در جنت میروند و در نار
داخل نشوند و در طائفه شیعه طوایف اند که گناهان کبیره و فواحش قبیحه از ایشان سر میزند و ام الخبائث
می نوشند و در تمتع زندگانی میکوشند فرمود همه در جنت خواهند رفت برای عفو جرائم ایشان ابتلا
به بیماری و تقاضای وام و امتحان ایذا همسایه موجود و زن بدکار است اگر احدی ازینها موجب نجات کلی
یافته صعوبت نزع برای رفع ذنوب او دوای شافی است آدمی گفت که اینهمه موجب سرور و ابتهاج
است لیکن رد مظالم را چه علاج امام فرمود که حساب تمامی خلق آخر بدست حضرت علی مرتضی است و کفالت
مهم مذکور بر ذمه ما است و حضرت امام رضا در خطاب زکریا فرمود که از شیعه مرتضوی کاتبین جرائد اعمال قلم
بر داشته اند و در ثبت ذنوب ایشان از بارگاه آفریدگار جهان پروانگی نیافته الی غیر ذلک من الاحادیث
نص صریح است بلکه شیعه عموماً از هیچ گناهی سوال نخواهند کرد و فکیف که سیئات ایشان مبدل بحسنات
خواهد بود بلکه عبادات مخالفین را ما میدر در دفاتر اعمال بنام شیعیان جاری و معاصی این گروه را اقصاف
شمرده بضابطه عدل باری بر مخالفین شیعه سربار است درین مقام بمقتضای الکلام یجر الی
الکلام حکایتی بس عجیب و طریف در خاطر گذشت که یکی از فضلای اهل حق و راستی بود که پیوسته

[illegible] بعد غروب [illegible] حسنات [illegible]
را [illegible] آواز [illegible] معانی [illegible] عشاق [illegible]
عرض کرد [illegible] قرآن [illegible] فرمود [illegible] کلما [illegible] بدلنا[illegible]
[illegible] وکان الله عزیزا حکیما [illegible]
[illegible]
[illegible]
یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] القضیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلمات [illegible]
[illegible] کلمات [illegible]
[illegible]
الا فی غرور [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] خوف [illegible] حدیث [illegible]

رایج‌ترین وجوه بیان مینمود لکن بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بر بعضی از امور ضروریه بمجال مجاز و اجمال
اکتفا میکند و میگوید که بالبداهه آثار کذب و افترا از سیمای این حدیث بچند وجه واضح و هویداست اول آنکه
اگر مراد طینت تمامی شیعه و تمامی مخالفین ایشانست قاطبةً حتی لا یشذ فرد واحد کما هو ظاهر الحدیث فی اصول
موضوعه ابو جعفر کلینی نیز بدان شاهد است پس چه باعث است که بعضی از مخالفین امامیه بصوم و صلوة و دیگر
عبادات خالق ارض و سموات آشنائی باشند بلکه مفهوم آن مدت العمر نمی شناسند بلکه تمام
عمر بلطف حضرات امامیه بکار رفت و بر تقدیر تصحیح می باید که بعضی از افراد شیعه معصوم باشند حالانکه
در کتب شیعیین مرتبه عصمت خاصه انبیا و ائمه و حضرت فاطمه زهرا است بحیث لا یوجد فیهم ولا یوجد فی
غیرهم و خود این حدیث مشعر بر همین است که اکنون احدی از شیعه معصوم نتواند بود علاوه و [illegible] جمع
و عدم صلوح جماعت آخر شاکل تقریر علمای ما انعقد خلق ارادهٔ عباد و صلاحیت و استعداد سلسله منکو
الی ما لا نهایة له استعداد می باید و ترجیح بلا مرجح که ظلم صریح لازم می آید معاذ الله و قطع نظر از خاتمه حدیث طینت الی
هو لا الی الجنة ولا ابالی و هو لا الی النار ولا ابالی که در کتب شیعه مرویست یعنی حق تعالی فرمود که اینها را بمقتضای طینت شان
بجنت داخل خواهم کرد و هیچ پروا نخواهم نمود ضمیمه گردد تا بر همه کس عیان شود که ذکر حدیث مذکور برای دفع
اصل اعتراض سطور مبین عثرت و خطا و سخت جور و جفاست و بر اهل استقرا مخفی نیست که مثل
این خاتمه در صدد بعضی از احادیث کلینی موافق است و اشعار بهمین ظلم دارد و بر تقدیر حصول ترجیح از علم
باری تمامی تشنیعات قوم در مبحث خلق افعال اهل حق مرتفع میگردد فانطبق المثل المشهور علیهم عند
اولی الالباب ان فلانا فر من المطر و وقف تحت المیزاب **دوم** آنکه حدیث صادق علیه السلام که
فرزند ارجمند صاحب حدیث طینت است و باعتراف قاضی نور الله ایران کلینی آن را روایت نموده و هم بدینسان قسم
مرتضی که بعضی از متعصبین امامیه اصول خویش تالیف آن کرده مردود شده مخالف قصه حمیرست زیرا که
از آن حدیث دریافت میشود که نزد امام صادق علیه السلام هرگز در نماز روزه مخالفین بشیعه فرقی نبوده چنانچه
عبارتش بعینه بعبارة بدیده میشود فی الکافی لا ابالی انا صلیت ام زنی و هو الا تدر لستنا فیهم علما

ناجیه

الناصبة تصلی ام زانیة حاصل کلام در مقام آنست که حضرت صادق علیه السلام میانه نماز که افضل عبادات
است و زنا که اخس معاصی است چون از مخالفین واقع گردد تفاوتی و فرقی ملحوظ ملاحظه حضرت نگشته
انتهی بلفظه و آورده است عالمی در مبحث امامت میگوید که از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
مرویست که فرموده لا یبالی الناصب صلی ام زنی یعنی میانه نماز کردن و زنا کاری ناصبی هیچ فرق
نیست خواه باین مشغول باشد خواه بآن اشتغال داشته باشد بسبب آنکه مخالفان اهل بیت تصدیع
نکشند و رنج بیهوده در نماز کردن و روزه گرفتن نبرند انتهی بعینه و از اینجا هویدا شد که در روز داروگیر روبروی
هر صغیر و کبیر بحیثیت عود ثمرات حسنی عبادات عذاب و عقوبت شیعیان اضعاف مضاعف خواهد بود
بمضمون کریمه اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات اذ واضح حدیث که غالباً
از قدمای کلینی و صاحب تهذیب مرویست بود قصوری و فتوری سر زده و سهو و ذهولی رفته باشد که آیت فی اثبات
ولیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم ذکر نکرده در این باب چه بامناسبت مبادله بیهود کما قال
العارف الرومی علیه الرحمة فی المثنوی شعر در میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کو سیر و عدس
بی ادب خود را نه تنها داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد ٭ زیرا که معاصی شیعه که خارج از دایره
حساب است بعبادات اهل خلاف که آتش دوزخ است بدل شد فسبحان علیم حکیم قوله تعالی حکایة عن
الکلیم علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیم اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر علاوه
محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن الحسن الحر العاملی در کتاب فصول مهمه فی اصول الائمة بابی منعقد کرده که عبادت
مخالفین شیعه باطل محض است و درین باب بسیاری از احادیث اهل بیت جمع نموده و آخوند قاضی نور الله شوشتری
از تحقیق اکابر علمای خویش در سبب کثرت عبادات اهل سنت و قلت عبادات اهل تشیع در مجالس المؤمنین نقل
می نماید مقتضی آنست که از این تبدیل و تحویل فائده برای شیعه مترتب نشود و عبارتش اینست که چون اهل
سنت اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است باخته اند شیطان را از ایشان تعرض نبوده خاطر جمع ساخته اند لاجرم
شیطان بعبادت بیحاصل ایشان کار ندارد و همت و وسوسه ایشان در ابطال آن نمی گمارد و چون عقیده شیعه

علی نفوسهم القادسة وذوو الهمم العالیة بأنیاب الظلم وفناء أعمارهم فی الذنب والعصیان وطلبوا من الله تعالی الصفح والعفو یوم الخفة وثقل المیزان وأن یتغمدهم بالرحمة والرضوان ولکنهم قاسوا علی نفوسهم بعض الأنبیاء وادعوا لهم وقوعهم فی الأحداث الذی هو کفر معنوی عند الحاذق وذوی الأذکیاء **من بعد** بنده جهول ظلوم باوصف فقدان بضاعت علوم میگوید که مؤلف تحریر را در تحریر عبارت کتاب اعلام که پنج سطر بیش نیست در پنج مقام اشتباه رو داده و اغلاط و اوهام فتاده **نخستین آنکه** نام و کنیت مصنف کتاب اعلام ابو عبد الله محمد است نام و لقب و کنیت پدر بزرگوارش یوسف عز الدین ابو المظفر و مخاطب نصیب شرکاء قدیم او باینهمه لن ترانی و بلند آهنگیها پدر را عین پسر گمان برده و بای تحقیق الشان بسنگ این اشتباه در خورده چنانچه از عبارت کتاب مزبور واضح می شود حیث یقول بعد الحمد والثناء والصلوة علی سید الأنبیاء وآله وأصحابه السادة النجباء ان العبد الفقیر الی المولی اللطیف الخبیر ابو عبد الله محمد بن الشیخ الامام العالم المحدث عز الدین ابو المظفر یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندی محتدا الانصاری نسبا المدنی مولدا المحدث بالحرم الشریف النبوی اولاه الله سعادة الدارین **دوم آنکه** زرند را که بروزن سمند نام شهری معروفست کما فی القاموس المحیط زرند نوشته وقال ابن حجر فی شرح جامع بخاری مسمی بکواکب دراری در تحقیق این لفظ بعد ما ید الزرندی بفتح الزاء المعجمة والراء المهملة واسکان النون الانصاری کان عالم المدینة فی اوانه المشهور وضربت الیه اکباد المطی فی زمانه تا آخر ما اراد و طائفه در تعلیقات تقویم الایمان این عبارت گفته واظن شیخه الامام الفاروق المحدث بالحرم الشریف النبوی جمال الملة شمس الدین محمد بن یوسف الزرندی الخ **سوم آنکه** بجای المظفر بولد الحاکی النسخة الصحیحة کلمه مولود از صفحه قرطاس گذاشته بجای خویش علم نحو بیت و سقر از کلمات نجات بر افراشته **چهارم آنکه** رساله مرقوم بر دوازده باب مختوم است اول در نسب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوم در

تزویج والد آنجناب سوم در تاریخ مولد شریف چهارم در حادثه وقت ولادت با سعادت پنجم در ذکر رضاع
ششم در حکایات اثنای سفرهای متعدده هفتم در ذکر بشارتهای کتب متقدمه هشتم در ذکر ابتدای بعثت نهم
در معراج مکرم دهم در هجرت یازدهم در اسمای طاهره دوازدهم در خصوصیت برگزیدگی سیزدهم در ذکر
اعمام و عمات چهاردهم در ازواج پانزدهم در فتوح و غزوات شانزدهم در مرض و وفات در حدیث ام المومنین که در آخر آن
تعریض و ایهام نموده در باب سیزدهم مندرج است کما اشرنا الیه فی الصدر باب سوم آنکه جابجا
پنجم آنکه قواعد نحویه و نکات معانیه و دقایق بیانیه و نسخه صحیحه مقتضی آنست که لفظ رسول را باضافت بسوی
اسم مقدس الهی یعنی به رسول الله نقل میفرمود و حال آنکه مولف رساله جنابش را میجنبی لفظ رسول را بی اضافت
آورده کاش حرف تعریف بران می افزود و از دایره نکارت مصطلح اخراج می نمود ششم آنکه شکوه خلاف اولی را
از حضرت مولف بجهت حذف صلوة و سلام از عبارات کتاب اعلام درباره حضرت خیر الانام مورد صلوا
علیه و سلموا تسلیما شکایتی است بیجا لیکن شکوه فاضل کشمیری رئیس ارباب مکر و فن کردن بر زبان و دیگر
از حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز که از زمره فرقه سنیه فدائیان اهلبیت و اصحاب نبوی است بر تقریر
حذف لفظ تعظیم درباره بعضی از ائمه هدی خیلی نازیباست کذب علیه و افتری هفتم آنکه لفظ علیه السلام بعد ابی جعفر
که در اصل واقع بوده ساقط کرده با آنکه اطلاق این عبارت در حق کافه مسلمین بهمت جواز دارد نه اصحاب اینجا حکم تخصص
سوای اهلبیت نبوی علیهم السلام نموده حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام را ازین حکم که شامل جمیع مسلمین است اخراج
نموده بعد ازین گذارش سست که صدور مثال این زلات بجمهور این عثرات از جناب مولف بنا بر این نمودن تمایل
حضور رساله آخرین بجهت بیان آنکه محتاج به تنبیه اهلبیت چه جای آقامت برهان است اگر از مطالعه آن هویدا میشود که
هنوز بر باب اول تحفه اثنا عشریه جمهور سنیه هم اتفاق نه نموده و مع غض البصر عن شان ذلک جرئت جناب مولف بمرتبه
رسید که در بعضی از مقامات آن رساله تعلیم و تلقین ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بخاری برداخته چند الفاظ از پیش خود بر نافته خوت
خود را ایجی از آیات قرآنی نامه جا داده و انساخته میگوید که آیتی که بخاری از قرآن مجید ذکر ساخته بعد عایش کوی طالبی
می باید این گزارش است باید عبارات آن مقام را بعینها نقل می شود که اگر زیاده ترم متحیر میساخت این بود که آیا

احقیلم

احتیاج بسند در تبیین مطلب واضح چه بود اگر باشد این مطلب از این آیت بکلف بر می آید و در کلام السید
آیات بسیار دال بر آنکه ادراک و عرفان و تفقه و فهم افعال قلب است نه بسند باب تجلّی الدلالة بر لینا
می کرد مثل لا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا انتهی موضع الحاجة من افاداته اکنون سلامت نامی
حافظ قرآن مجید را گذشتان به بینند که این آیت معاذ الله در کدام سوره واقع شده که لا تقولوا آمنا
و قولوا اسلمنا شاید که حضرت مولف این آیت را از جناب امام منتظر که حاضر فی الامصار و غائب
از الابصار است همچو حق تعالی محیط بر غیب و شهادت است بقول بعضی از علمای اصول موضوعه طائفه
مصداق کلام اقدس احدیت است ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا
هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا استفاده فرموده باشد
زیرا که قرآن مجید کامل از تحریف و تبدیل خلفا نزد همین امام همام محفوظ است و بعضی از علمای امامیه در غیبت
کبری هم بشرف و تلثیم مشرف شده اند و فیضها برده چنانچه بعضی از اکابر شیعه نوشته اند که استفاده
بیواسطه برای اخص خواص در غیبت کبری نیز متصور است یا باین روش که امام بصورت ناشناخت
در مجالس و مواضع که خواهند حاضر شوند یا باینکه بعضی خواص را بمکان سکونت خود مهتدی سازند
که اظهار رسیده مراتب چقدر از آن جناب کشاف نمایند و حکایات متضمن این معنی بسیار در کتب
دیده شد الی ان قال اگر از نظر با وجود آنحضرت مانند ذات مقدس الهی غائب باشد ما از نظر
ایشان غائب نیستیم هر جا که ضرور میدانند و من عند الله مامور میشوند افاده علوم و حل مشکلات
خلق میکنند و فریادرسی مظلومان و راه نمائی گمراهان بنوع پنهان [?] و بال بوجود و آنچه بجود آنحضرت
صورت میگیرد انتهی و آنچه اکابر علمای امامیه در حق قائم مرقوم الصدر نوشته اند از آنهم بالاتر
میرسد که خود جناب مرتضوی او را با امام مهدی مهتدی بمنزله نشانهای صورت مبارکش تعیین فرمود
و فرمود که امام تو در سید جبلان … نماز میگذارد بسر و دیر و … مسائل را تحقیق کند
چنانچه مجتهد مذکور بحضور امام علیه السلام مشرف شد و از تحقیقات انیق مسائل دقیق

بعضو در گردید بلکه از روی روایات صحیحه دریافت شده که احدی از شیعه نیست که از شرف
قدمبوس مشرف نشود کما فی المجالس و توقیع وقیع ناحیه مقدسه که بروایت شیخین
طائفه در بحار و دیگر تصانیف مجلسی منقول است دلالت بر لعن شیعیان که قبل از خروج
سفیانی و ندای آسمانی دعوی رویت امام نمایند داشته باشند و امثال این روایات اگرچه
نزد عوام منزلت مولف را که از خواص طائفه امامیه است پست می گرداند لکن نزد کاملین متبحرین
کلاه گوشه او را بعرش برین می رسانند زیرا که اخص الخواص ائمه مانند زراره که با صدق
الصادقین او را ملقب نموده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بران می کند
و همچنین امثال او مورد لعن و تبرا بوده اند چنانچه از بسط العین کتب رجال خصوصاً تصنیف میرزا محمد
چندان واضح است که حاجت بیان ندارد والحمد لله علی ذلک که نجم سعادتش هنوز در ترقی
است **و حقیقت اینست** که چون قوت حافظه از مولف کلیه مسلوب است
لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا را بلا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا در تخیله اش مبدل و مقلوب
است کاش تجرید العقاید خواجه خواجگان خود رجوع نموده آیت را بلا تحریف و اصلاح نقل می نمود
که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا و این هم بذهن ثاقب در نیامد که
هرگاه حق تعالی از اطلاق لفظ مومن نهی فرماید غیر از حضرات شیعین چه جای که خانه خراب که بروایت
جائی در صوارم لاتی و بروایت ملا محسن دوانی ملعون و کذاب است که او باین لقب ملقب
تواند شد سخن همین است که چون حضرت مولف باین همه مراتب علوم در پی هجو قدوه اهل حدیث یعنی محمد بن
اسمعیل بخاری افتاده و گمان برده که او لفظ ایمانکم را در آیت کریمه ایمانکم بالکسر تلاوت کرده حق تعالی
جزای او در همان مقام بخسارتش نهاده و نعم ما قیل من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه **قوله** هرگاه ایمان را باتفاق
اقول قبل ازین گذشتنی که احداث ابرار ارتداد بمعنی اعاده کفر و طریان آن علی الاسلام ممکن الصدق
است و شکی و ریب و تردد که فرقه هر جا خوش باشد معلق اما احد تو ابعد ال مفاد بر داده والبعد گی می تواند شد و هم لم یزل الا

مرتدین علی اعقابهم تفصیل و تفسیر جملهٔ اولین بمعنی کافر شدن بعد الاسلام میتوانند شد پس کلام باری
عز و جل ترقی از ادنی بسوی اعلی است زیرا که در مرتبهٔ اولی محض حقیقت اجمالی است یعنی انکه ملک شیدن
این گروه بسوی جهنم دریافت شده باشد هرگاه جناب سید المرسلین خواهد فرمود که ایشان اصحاب من اند
یعنی امید دارم که ازین دار و گیر و عقوبت و نکیر نجات یابند و از دوزخ باز مانند حکم خواهد شد که بعد از
وفات تو ازینها احداث سرزده و بجهت ارتکاب آن احداث مستوجب عذاب جهنم گشته اند لیکن هنوز
مقام گفتگو برای جناب سید المرسلین که شفیع المذنبین و رحمة للعالمین است باقی بود چنانچه تلاوت
کریمهٔ وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الخ بکمال مراعات ادب ادا خواهد نمود و بنسبت
ارشاد خواهد شد که اینها از احداث رجوع و انابت نه نمودند و مقصود از احداث ارتداد ایشان
بعد وفات تو و اصرار بران حالت است بلا توبه و ندامت پس این ترقی است از ادنی باعلی و اجمال
بعد تفصیل است هر چند در معنی احداث و ارتداد تغایر باشد لیکن صدق احدهما علی الآخر ممکن است چنانچه
صدق حیوان بر ناطق و ناطق بر حیوان باجماع اهل میزان مع التغایر بینهما **قوله** علاوه الخ **اقول**
کسانیکه روی سخن مولف بالذات بر رد تقریر آنها متوجه است یعنی مثل فاضل شمس الدین کرمانی چنانچه باید ور
علیه حق الجواب دلیل بر آنست کجا تصریح کرده اند که لفظ مرتدین مر ردت حقیقی یعنی رجوع عن اصل الاسلام
نص واقع شده بلکه این بزرگان خلاف آن تصریح فرموده اند جائیکه بر تقصیر حقوق و تقصیر از واجبات
فرود آورده اند کما الظاهر من نقل المولف و اگر مراد این است که حمل مرتدین بر اهل ردت یعنی اهل التقصیر و
تبدیل هم تحکم بحت است چنانچه این بزرگان گفته اند پس کلام حضرت که زنهار از لفظ مرتدین مصطلح
شرعی مراد نمی توان گرفت هیچ بوچ و بیمعنی میگردد و پامال میشد تحقیق محققین شیعیان که در امثال
این احادیث مصطلح شرعی مراد نیست بلکه اعم از آنست علاوه بران صدق احداث بر ارتداد
و عکس آن برین تقدیر ظاهر است زیرا که نزد این بزرگان مراد از ردت و ارتداد تقصیر حقوق و تبدیل
اخلاق است و این معنی ها کثرت نوبره و اتباع و شیاع او کما ینبغی منطبق است بدلالت کلمات

تمامی تحقیقین شیعه سروا اگر اعتراض بر بزرگان ما گو نیست بلکه بر جمهور خیالیه سابق است بر حیثیکه
می‌پرسم بر حقیقت و ظاهر است که هست اهم بیری و عاید گشت لان انشاء التقریر لدیه کل قدح ابو الیه قوله
دوم دت الخ **اقول** حال تضعیف دت بعض قبایل عرب قبل ازین اجنوا نیکه برای الزام و
افحام مخالف بکار آید و موافق و مخالف را بصیرت کلی افزاید بر زبان قلم رفته فلا نعیده مگر
مگر جلوه تازه و اختصارے اندازه بعد از روایت امام طوسی و ابن طاوس و غیر هم تفسیر جنب نظیر
هست که در مطلق وقوع ارتداد جمعی از صحابه بعد رحلت آنحضرت صلے الله علیه وسلم بعالم البقا مقدوح بودن
جمعے از صحابه اتباع اهل سنت منعقد شده اشکالیکه هست درین است که آن اشخاص کدام اند
و سبب آن چیست انتهى بلفظه **قوله** چون امر ثانی الخ **اقول** غلط محض است چه الحمد لله که ازین جهت
بعد ازین جلیکه اشعار بان نموده شد امر ثانی مرا و توان گرفت و قرائن دیگر و قتیکه در لمعات ابن
رسالة قیل و قال خواهیم کرد بسر رود خواهد شد **قوله** کالنص علیه صاحب نهایه ابن الاثیر الخ **اقول** دعوی
تنصیص علیها صاحب نهایه و صاحب مجمع البحار بدین معنی که خلفاء و اعوان و انصار شان مصداق آن حدیث
اند که حقوق مرتضوی اهل البیت ستکفور اغصب نموده محل استعجاب و مقام استغراب است بحدیکه
خارج از احاطه تقریر و افاده تحریر تواند بود زیرا که ابن اثیر و صاحب مجمع البحار این حدیث را
بر کتاب زکوة مطلق فرموده که تخلف از بعض واجبات و تقصیر در حقوق عباد و خالق کائنات بود و ابن
و این چنان مسلکیست که فاضل کرمانی و شهاب الدین عسقلانی بدلالت عبارات که مخالف نقل نموده
معه صاحب نهایه بنقل کلام خطابی هویدا آن بوده اختیار ساخته اند و لهذا در عبارت هر دو کتاب یعنی
نهایه و مجمع البحار ماده لفظ شارح کرمانی و مثال این کرده اند و لقد ولم یرتد احد من اصحابه
بعینه و انما ارتد قوم من جفاة الاعراب عبارت فتح الباری شرح صحیح این رسالة من الفاظ قوم
استثنیٰ انما وقع لبعض جفاة الاعراب ولم یقع من احد من الصحابة المشهورین
وکلام فاضل کرمانی باین حروف است اذ لیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین

انما هو التأخر عن بعض الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد واحد من اصحابه صلى الله
علیه وسلم والحمد لله رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة
قلوبهم ممن لا بصیرة لهم فی الدین وذلك لا یوجب قدحاً فی الصحابة
المشهورین رضوان الله علیهم اجمعین پس مراد او و مراد صاحب نهایه هر دو در حقیقت
یکی است زیرا که ردت اصل و اصل گردانی بر تقصیر از بعض حقوق فرموده آورده اند گو تعبیر فی الجمله
مختلف باشد آمدیم بر اجادهٔ مطالب عسقلانی و این هر سه بزرگ پس آنکه خود جناب ... تامل
تعبیر بر تقلیل کلام کرده و در قدح نموده میفرماید که نکته دیگر باید دریافت که شارحین نزد دیگران لفظ غیر
لفظ اصحابی را حمل بعض روایات بر التقلیل عدد بیان کرده اند غرض آنها صحابیان اکثر صحابه است
از این عار بلکه نار انتهی پس معلوم شد که مطلب صاحب فتح الباری نیز همان است که فاسق گردانی بد
نظر داشته یعنی خلفاء و اعوان و انصار شان را از غوائل فسق و فجور و ظلم و جور منزه و بری میخواهند ... الکفر
والشرك مع ذلك فی عار و نار دخول بعض از اصحاب رسول الثقلین می گوید که ردت را بر تقصیر حقوق
و تخلف از واجبات حمل کرده باشند و صحابه مشهورین را که خلفاء و اعوان و انصار شان بودند کما صرح به
المؤلف مستثنی نمایند والا لازم آید که صاحب فتح الباری ردت فسق و تخلف از واجبات ...
این بزرگان ثابت کرده باشد و این جمع در عار و نار برای صحابه کبار است از آنجا ... البته
مطلب عبارتش کما نقل المخاطب همان تقصیر از بعض حقوق و تخلف از واجبات است که آن را بقول خود
ولم یقع من احد من الصحابة المشهورین منتفی میگرداند و مقصودش همین است که صحابه مشهورین مصداق ردت
فسقی نبودند بلکه مصداق این بعض قبائل عرب اند که حدیث الحوض در باره آنها وارد شده است که دیگران
از این اعراب کافر شده باشند پس مطلب اینهمه اکابر امری واحد است و عبارت مجمع البحار که در حقیقت
عبارت نهایه است کما لا یخفی در خصوص خلافت لفظ گفتن با جرای عجیب و غریب است مثلا ابن ... اگر
مراد از نفی ارتداد در عبارت مجمع البحار اعنی لم یرتد احد من اصحابه ردت عن اصل الاسلام

اسلفت فی دعا نبات یعنی با نار مرتد قوم همان ارتداد شرعی است که اول مشتفی شده بود و چون در صدد جواب
مرتدین بر متخلفین عن بعض الحقوق حمل نموده گفته است لم یزل بردوه الکفر پس معلوم شد که مصداق کلام
احد تو او لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم خلفای راشدین بودند نه اعراب که از اهل برگشتند و
حال آنکه چنین نیست بلکه مرادش همان است که شارح کرمانی تقریر آن کرده بود یعنی در جمع صحابه
مشهورین احدی متخلف از واجبات و مصداق تغییر و تبدیل ما ثبت فی الشرع نبوده جفاة اعراب
البته متخلفان از حقوق و واجبات شده مصداق حدیث الحوض گشتند مثل مالک و نظرا او
كَمَا مَرَّ فَانْظُرُوا مَعَاشِرَ الْمُتَشَيِّعِيْنَ كَيْفَ جَاءَ هٰذَا النَّاسِخُ وَقْتَ الْاِسْتِدْلَالِ
بِالْخَطَاءِ وَالْخَطَلِ وَكَلَامُهُ لِاشْتِمَالِهِ عَلَى الْخَلْطِ وَالْاِشْتِبَاهِ يُذْكَرُ بِرَقْصِ
الْجَمَلِ وَكُلُّ ذٰلِكَ نَشَأَ مِنْ سُوْءِ الْفَهْمِ وَقِلَّةِ التَّأَمُّلِ فِيْ عِبَارَاتِ الْعُلَمَاءِ وَالْفُضَلَاءِ
الْاَعْلَامِ كَمَا لَا يَخْفٰى عَلٰى مَنْ لَاحَظَ مَا قُلْتُهُ فِيْ مَعْنٰى عِبَارَةِ الْكِرْمَانِيِّ وَهُوَ بَعْدُ
هٰؤُلَاءِ الْكِرَامِ در جواب کلام با تحقی ماطب و استغاثه و فریاد او از خلفای ثلثه و تیز زبانی او در باره
این بزرگان که دین نبوی را رونق تمام بخشیدند و در استیصال ادیان باطله یهود و نصاری و مجوس ابدان مال
و جان کوشیدند و حق تعالی بشهادت ائمه معصومین از مجاهدات ایشان خوشنود شده انوار ایمان و خلوص
نیت ایشان را بتمامی آفاق محیط گردانید کما ستعرف فی هذا المسالک و در مسالک دیگر خواهی دانست انشاء الله تعالی
قوله در طبق هشتم الخ **اقول** در طبق هشتم مزبور علی ما رواه الفریقان کلام غیر مرتبط معنی حدیث شریف وضوح تمام دارد
یعنی تو نمیدانی که چه حدث کردند بعد از تو از انکار دادن زکوة بلکه فرضیت آن باختراع بعض شبهات
و ترک احد الثقلین بلکه کلاهما و اصرار بر انکه فرضیت زکوة مقید بزمان جناب سرور کائنات بود پس بعد
مقوله رسول گفته می شود که بودند آنها برگردنده بر پاشنهای خود از روزیکه مفارقت کردی تو از ایشان
یعنی نقض و طعن عداوت که موالات و اطاعت در آخر عمر تو اختیار کرده بودند بهمان شیوه قدیمه که خلیع العذار
و مطلق العنان بعض ان از فرضیت زکوة دست برگردند و طرف تقیه متروک را پیرو نمودند که اطاعت برانگیختند

علم لعنت و عناد برافراشتند من لبعد التماس است که مراد از قول جناب ایشان شیوع
قدیمه برجوع وطریقه متروکه را پی سپر کردند که اطاعت ترک گذاشتند و علم لعنت و عناد برافراشتند
چیست اگر مفادش این است که چنانچه سابق بعبادت لات و عزی مشغول بودند و توحید باری را اعتقاد
نمی نمودند و انکار شریعت و معاد جسمانی و نبوت پیغمبران میکردند بعد از مفارقت ختم المرسلین همین مسلک
شتافتند پس معنی باید که جمهور علمای امامیه بالخصوص حضرت مخاطب بهمین معنی فتوی دهند که خلفای راشدین
معاذ الله منکر اصل اسلام بودند و حالانکه بهذین رساله انکارش جابجا واقع شده از انجمله آنکه هرگاه ایمه
یافتی پس بهی نماند که احداث برارتداد بمعنی اعاده کفر زنهار صادق نخواهد آمد و علی هذا ما احدثوا
دال بر مفاد ارتد و ابعدک نخواهد بود انتهی و این صریح است در اینکه بکفر خلفا بعد اسلام قائل نمی باشد
والا لازم آید که خلفای راشدین در صور خیالیه او مورد حدیث الحوض نباشند و هو ظاهر البطلان
و از انجمله آنکه این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمی شود
چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند ترک ایمان را هم ردت خواهند گفت و از اینجا دریافته شد
که مؤلف بعدم ایمان خلفای راشدین تبعا للاسلاف قائل است بکفر آنها بمعنی ترک اسلام و قبل ازین
از عبارات تنزیه کشیری در تحقیق احادیث ردت واضح شده که امامیه خلفای راشدین و انصار و اعوان
شان را بسبب تبدیل اخلاق و ظلم و جور بر اهل بیت طاهرین و غصب حق این بزرگان معاذ الله مرتد
میگویند نه بجهت ترک توحید و عدم اعتقاد نبوت و معاد جسمانی و برادر مهین مؤلف در جواب
انصاح لطافة المقال آنچه فرموده موضح مدعای این قیل و قال است و هو هذا حاصل الجواب معارضه که
حضرت مخدومی فرموده اند هرچه حاضر طبع فاتر است گذارش میدارد و آن اینست که حاصل
معارضه جناب اینکه قدمای امامیه قاطبه معتقد کفر منکران امامت بوده اند و از کلام خواجه نصیر الدین
طوسی علامه حلی و میر نور الله شوستری فسق ایشان مستفاد میگردد بنده عرض میکنم که مختار جمهور
امامیه اثنا عشریه خواه از متقدمین و یا از متاخرین همین است که مخالف امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

علیه السلام اعم من ان یکون محاربا ام لا کافر است لیکن اطلاق کافر برو نظر الی دار الآخرة سوء
مآل او ست نه باعتبار دار دنیا مثل جواز مناکحت یا نجاست و امثال آن و وجه این عقیده ایشان که
خیال فرموده اند یعنی ورود حدیثیکه مضمونش اینست که بعد رحلت حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
همگی صحابه مرتد شدند بجز چهار کس و جناب عجم خود این حدیث را منافی آیات کثیره و احادیث شهیره
فهمیده اند مع ان الامر لیس کذلک چنانکه توجیه جید این حدیث بموقع مناسب خواهد آمد بلکه بجهت انکار امامت
بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین امامت سایر ائمه نزد امامیه از اصول دین مثل توحید و نبوت است
و رکنی از ارکان ایمان نه جزو اسلام است و این مماثلت باعتبار دار آخرت است یعنی منکر هر یکی از آنها
مخلد بجهنم است نه باعتبار این دار چه معترف شهادتین را در دار دنیا کافر نمی گویند گو مومن نباشد الخ بلکه
خطبه شقشقیه مشهور که معاصرین ما و منهم المولف با نتساب آن سوی امیر المومنین می نازند و حقیقة قدرت
بران ندارند که صحتش را باصول خود هم ثابت کنند چنانکه بر ناظر رجال کشی و امثالش مخفی نیست بلکه از
بعضی از روایات معتمده امامیه که مستلزم عدم صحت این خطبه در حقیقت نزد ایشان است در رساله ثانی
معروض خواهد شد خود شعر برآنست که اصحاب جمل و صفین که راه مخالفت حضرت بتصدی رفتند برای
محاربه او و دعوی خون عثمان را بجائی سر گرفتند معتقد حقیت خلافتش بودند لکن حب جاه و ثروت باعث
این طایف جمل و موجب این جنگ جمل شد حیث قال رضی الله عنه علی روایتهم فلما
نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخرى و فسق آخرون کانهم لم یسمعوا
کلام الله سبحانه یقول تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی
الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین بلی والله لقد سمعوها و وعوها ولکنهم حلیت
الدنیا فی اعینهم وراقهم زبرجها و از نجاست که باعتراف بزرگان مولف لفظ کافر در حق
ایشان اطلاق نفرموده و بلفظ مارق و ناکث و قاسط اکتفا نموده و بحمد الله که علمای تشیعین چنانکه بر
اصول و فروع اینها انصاف وجهی کرده باشند مخفی نیست که عمومی نمی بینند آخرتن العجز و زبونی از در

کلام

گرا مدعی اند علمای ما اہل جمل و صفین را منکر توحید و نبوت نه نوشته انست حال کسانیکه کار
آنها بسیف و سنان رسید بخلاف خلفای ثلثه که منتهای کار ایشان باعتراف امام اعظم علی و خواجه
خواجگان و دیگر متبحران شیعه مخالفت مرتضی است پس حرب و قتال نزد ہیچکس بلکه این بزرگان یعنی قدمای
متکلمین شیعه چنانچه در شرح تجرید شیخ علی است در جنت و لو بعد التعذیب خواہند رفت و بعیش و سرور
جاودانی حظ خواہند یافت بالجمله بر تقدیر رجوع خلفا بعبادت ملات و عزی عداوت سید
انبیا صریح تناقض و تہافت در کلام مولف است که بعضی از آن مذکور شد و بعضی بر مقام خویش خواہد
وقس علی ہذا تناقض عبارات علمای مذہب او و اگر مراد آنست که قائل توحید و نبوت بودند لیکن دشمنی
جناب رسالت مآب و عناد آنحضرت کمافی سالف الزمان اختیار کردند ازین ہم مرتبه اسلامی از دست
رفت و الا قائل شوند بجمع اسلام و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ازین عبارات که درین
فصل یاد کردم واضح است که منکر نبوت و دشمن جناب رسالت متصف باسلام نتواند شد و اگر
مراد از طریقه قدیمه عناد و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و دشمنی اہل بیت امجاد است پس ساعی
علمای امامیه که در احادیث بدعت صحابه بجہت مصالح سانحه تقدیم رسانیده اند و ملخص آن ہمه بروفق
تقریر صاحب تحفه اثنا عشریه باین جمله می رسد که مراد از ارتداد خلفا و انصار شان آن است که
ترک محبت و مراعات حقوق اہل بیت کردند نه آنکه از دین و اسلام دست شستند کما عرفته سابقاً
ہمه برباد می رود زیرا که این ردت وقتی صورت امکان خواہد پذیرفت که در زمان نبوی صلی الله
علیه و سلم الفت و محبت با اہل بیت داشته باشند و ہو بدیہی البطلان و مولف می گوید که شیوه دیرینه
آنہا عداوت و عناد با اہل بیت بود و بحمد الله که احادیث دال بر اینکه خلفا قبل از وفات
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعداوت اہل بیت اتصاف داشتند بر تقریر فاضل کشمیری
که باتباع بزرگان خویش نموده ہمه موضوع و بی اعتبار بر آمد و درینجا استفسار می رود که کسیکه دشمن
جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد بجد یکه حسب عناد و عداوت سا افراز د و قرآن مجید را محرف

ساخته بلکه هزاران نسخ این با آنکه حق الله تعالی از خانه و خیر بود او وسید المرسلین که مهبط جبرئیل امین بود
انس شود و محبت حضرت جعفری بلکه قتل و معصوم کمانی تذکرة الائمه یا به شفاء و حشا بدین تنور داد
مسلمان هیچ آن گفت یا او کافر بمعنی انکار اسلام است مینوآ تو خبر دا **قوله** و مقوله نبوی اخر **اقول**
اگر مراد این است که صاحب فتح الباری یا صاحب کواکب دراری یا مجد الدین ابو السعادات یا فاضل
محدث تقیم گجرات یا ابو سلمان خطابی یا ابن التین یا داود یا ابو زکریا نووی یا قاضی عیاض مالکی یا ناصر الدین
بیضاوی یا دیگر بزرگان از رجال و اقران ایشان جمعا یا فرادی مقوله نبوی صلی الله علیه
وسلم سند معنی روایت قرار داده اند پس حاشا که در عبارت بعضی از ایشان که در اصل رساله منقول
است ثبوت آن پیدا باشد و اوراق ملحقه که مؤلف نقاب طبع در آورده ضمیمه این رساله مطبوع
ساخته از آن هم معلوم نمی شود که احدی از محدثین مقوله مرقوم را قرینه شرک الک بنوره و نظرا لره
قرار داده باشد و اگر خدام حضرت مولف برای اگوای طلبان مطلبی را از جانب اهل حق تراشند
و باز بلوغ آن و لهای مستضعفین تراشند و خواهند که بدان توکیل از طرف شان وکیل شوند و براه البله
فریبی روند هیچ نقصانی ازین تدابیر باهل حق عاید نمی گردد بلکه مضرتش سراسر بحضرت مولف سید
حضور خیالیه و نتایج افکار موهومی خود را لباس تقریر خاطر خواه در بر کرده اند و از مصداق کریمه
التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا گویی سبقت بوده اند فذلک علینا علیهم و ظاهر مقصود
اصلی ازین حرکات عنیفه و تقریرات سخیفه آنست که عوام بدانند که اقرار اهل سنت بدان مرتبه ضعیف
است که بادنی اشاره نجست ثنا بود می شود و بحمد الله کما از طرف اهل حق جلا اعتراضات و اشکالات
لبطلان این مناظرین تقریر کردن باز نقیر و قطمیر را بعنوان معقول و منقول ترتیب نمودن در نصب این
امل اهل تا تمام افاده المنة لله که قبل ازین کرات و مرات گفته معنی انجذاب و راد نان صافیه شارح
کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و اتباع ایشان در آمده حضرات امامیه را مجال آن نیست که بدلیل عقلی
یا نقلی بطریق ساخته رفت خلفای ثلثه بعنوان رضی الله علیهم اجمعین را ازین حدیث ثابت فرمایند

وان شاء الله تعالی عنقریب واضح میگردانم که اعتراضات سامی برین فضلای نامی جز نامی بلکه بدنامی
بیش نیست **قوله بحث تاریخ اقول** هر کس که کتب احادیث را دیده و لیست بلند این میدان
وسیع نوردیده بعین الیقین میداند و بدیده حق بین می بیند که ابرام خلافت صدیقیه برامکین سنت
نبویه علی صاحبها الآف الصلوة والتحیة توان گفت اطلاق احداث بران با جرائی عجمیت ...
مخاطب با لاعراب ازنهایه ابن اثیر آنچه نقل کرده معنی آن نیست که حدث امر منکر است
که در سنت معروف نباشد و قریب این تفسیر در کتب امامیه مثل مجمع البحرین نیز مسطور است پس ...
خلافت خلیفه اول را بر اصول اهل سنت غصب خلافت حقه فرمودن کاری است ... امری ...
است چه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هزاران بار فضائل وکمالات او را برشمرده و در باره استحقاق
او بخلافت پیدا شده چندان راه تصریحات سپرده که قریب بنص بر خلافت بلافصل می شود وان شاء
الله تعالی در تضاعیف کلام باصول معتبره امامیه که موافق آیات قرآنیه باشد واضح
خواهد شد که خلافت خلفای راشدین نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم واهل بیت طاهرین او صحیح
... وسلم بوده اما **امر اول** پس احادیث بسیار بران ناطق است از انجمله روایت ابو سعید خدری
... است از آنحضرت صلی الله وسلم در باب شمردن احسان صدیق اکبر قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان امن الناس علی فی ماله وصحبته ابوبکر اخرجه
الشیخان والترمذی وابو سعید خدری از ... علمای مخالفین از مقبولین و مخاصمین چنانچه
... فاضل استرآبادی و نورالله شوشتری بآن ناطق است و از انجمله حضور صدیق همراه سید المرسلین
... حوض کوثر بحدیث عبدالله بن عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر انت صاحبی
علی الحوض وصاحبی فی الغار اخرجه الترمذی وعبدالله بن عمر شخصی است که در روایات
امامیه مثل صاحب ابانة الحق چون معاویه باشد دل تنگ گشته نمود اجازت از جناب امیر
... همراه بعضی از اجله اصحاب برای تفهیم او رفته و مناقب امیر المومنین را برملا گفته و معاویه را از خلافت

منع کرده و تنهائی ناصر و معین بجوشش محبت اهل بیت طاهرین بر یزید بی دین بعد استماع واقعهٔ طف
خروج کرده و براه تکفیر و تفسیق وی می ل رؤس الاشهاد تا دمشق شتافته چنانچه کتاب فعلت فلا تلم وارد
واکثر نسخ از جلد عاشر بحار الانوار نظر بعضی از وجوه استدلال مرتضوی در جنگ جمل بمقابلهٔ زبیر بن عوام
علی ما رواه صاحب الکافی والمجلسی بهمان دلیل است لفظ بایعنا در کلام عبد الله مذکور بخطاب عبد الله بن
مطیع بملاحظهٔ تاویلات شیعیین که صیغهٔ متکلم واحد را بجمع غائب راجع سازند کما مر دلالتی بر بیعتش
بخلاف یزید ندارد و مکیف که تالیفات متعدد در تواریخ و سیر و کلام نص صریح در عدم بیعت عبد الله بن عمر
واقع شود و حاشا وکلا که ابن عمر موافق زعم فاضل استرآبادی در منهج المقال فی تحقیق الرجال تعلیقه کشی
و دیگر برادرانش شریک معاویه بن ابی سفیان بوده باشد زیرا که برین تقدیر لازم می آید که حضرت فاروق
در جنگ صفین همرکاب او باشد واللازم بدیهی البطلان فالملزوم مثله بیان ملازمت آنکه فاضل استرآبادی
در کتاب مذکور در ترجمهٔ او که چند سطر بر ترجمهٔ عبد الله بن عمرو بن العاص متقدم است گوید قیل و فی کش ما
سیأتی فی عمار ان عبد الله بن عمر قال لمعویة انی معکم ولست اقاتل ان ابی شکانی
الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اطع اباک
ما دام حیا ولا تعصه فانا معکم ولست اقاتل انتهی محصولش بعد ملاحظهٔ ترجمهٔ عمار
در کتاب مرقوم آنکه عبد الله بن عمر بن الخطاب در اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم معدود است
والوعمرو کشی در ترجمهٔ عمار گفته است که چون لشکریان معاویه سر عمار را پیش وی بردند و اختلاف
کردند کسی گفت که او را من کشته ام و دیگری گفت بلکه من عبد الله بن عمر گفت که شما افتخار بکشتن او
می کنید و حالانکه حضرت خاتم النبیین فرموده که ای عمار باغیان ترا خواهند کشت معاویه
تو چرا رفیق ما شده گفت روزی پدرم شکایتی پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم برد پس
عبد الله تا که پدرت زنده حیات است اطاعتش بکن و عصیانش مدار چون پدرم زنگی
همراه تو شده ام ولیکن قبضهٔ شمشیر بدست نگرفته ام انتهی پس بر تقدیر بیعت عبد ا

بن عمر که باتفاق روایات کتب طرفین مثل استیعاب و اصابه فی معرفة الصحابه و اسد الغابة
و شافی مرتضی علم الهدی امامیه و جواب باب اول از تحفهٔ اثنا عشریه الی غیر ذلک من الکتب المعتمدة
درین مقاتلات و محاربات منزوی بود لازم آمد که حضرت فاروق از لشکریان معاویه باشد و فیه من المفاسد
والخرافات ما لا یعد و لا یحصی آنست حال متقدین طائفه که هنوز در ترجمهٔ عبد الله بن عمر بن الخطاب و ترجمهٔ
عبد الله بن عمرو بن العاص فرق نمی کنند تا بمطالب دقیقهٔ این فن چه رسد و آویلاه از کج فهمی علمای شیعه
این هفوات و مضحکات را که می بینند و بعیب خوبی محدثین اهل حق نقد عمر خود را در می بازند چون مقام تطفلی است
تطویل زاید مناسب ندیده و زیاده ترازین پردهٔ ناموس کار مخالفین ندریده باصل مدعا رجوع
میکنیم و میگوییم که از انجمله آزاد بودن صدیق است از آتش بروایت جناب امیر المومنین که ایمان
و زهد و عفت و عدالتش بنصوص قطعیه در کتاب مجید ثابت گشته از زبان صدق ترجمان سید الخافقین
انت عتیق من النار اخرجه الترمذی و الحاکم و از انجمله روایت عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما که در خلاصة الاقوال بر زبان امام اعظم حلی توثیقاً و مندرج است هم از آنحضرت صلی
الله علیه و سلم ابو بکر منی و انا منه و ابو بکر اخی فی الدنیا و الاخرة کما اورده
جلال الدین السیوطی و غیره من المحدثین بار خدایا گر ارباب خلاف و شقاق از
مزید عداوت و نفاق دعوی ابطال اصل نمایند و گویند که محدثین اهل سنت بنام این بزرگان امثال
ایشان که احادیث آنها بعد ازین می آید احادیث غیر لور را برتافته اند لکن قول صاحب گوهر مراد و ما
او علی الحق تکذیب این دعوی بس است که اهل انصاف در فرقه سنیان مجتهدین ایشانند که هر چه از جناب نبی
صلی الله علیه و سلم بایشان رسیده بکم و کاست روایت می نمایند انتهی ملخصا علاوه برآن گذشت که
بروایت صدوق طائفه صدیق بابای گوش آنحضرت و بروایت ابن جمهور مثل ابراهیم علیه السلام بود و
بروایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام بمنزلهٔ سمع خاتم النبیین کجا ست و فذا انشاء الله تعالی
بالجمله چنین بزرگ را از ارباب احداث و بدعت گمان بردن کار علمای امامیه بالخصوص منصب حضرت

حضرت مؤلف است وبس و آثار و اخبار مرتضویه در مناقب صدیقیه بل افضلیت او اگر بشمار
بحد شهرت و تواتر رسیده چنانچه حدیث محمد بن الحنفیه و ابی جحیفه و حدیث علقمه و حدیث عبد الملک بن میسره
و حدیث عبد الله بن سلمه و مانند ایشان دلالت تمام بران دارد و اصل این قصه که حضرت امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه هرگاه خبر افضلیت خویش استماع فرمود و دریافت کرد که بعضی از محبین آنجناب را
از شیخین افضل میدانند بکمال غیظ و غضب بر سر منبر برآمد و ارشاد نمود که بحد افترا محدود خواهم کرد
یعنی هشتاد تازیانه ویرا خواهم زد در کتب و رسائل قدما و متاخرین امامیه اعنی افادات این معلم
و حضرت شیطان الطاق و مفضل و فضل الفضل یزدی موجود است و در کتب معتبره این فرقه بنصوص
قطعیه اینهم اندراج یافته که جناب امیر خلیفه چهارم است و آنجناب را باین لقب یاد باید کرد چنانچه
در مسلک ثانی خواهی دریافت لیکن در تاویل حدیث اول میانه اکابر طائفه قیل و قال واقع است
بعضی گفتند که اینهمه بنا بر تقیه و مداهنه و خوشامد اصحاب آنحضرت بود که سیرت شیخین را مثل سنت
سید الکونین اعتقاد می کردند و جمعی گفتند که این همه سخن سراسر عین فساد و غلط است چگونه اعتقاد
توان کرد که آنجناب در اوقات خروج خویش بر مارقین و قاسطین که تقیه از جمله محرمات شرعیه بود
زبان خود را بکذب و دروغ که لازم این حکم است آلاید و حکم واقعی را بیان نفرماید پس مقصود
آنجناب ازین تهدید آن بود که این تفضیل موجب رفع شیخین و کسر شان و تقصیر در حقوق من
است چه ازین تفضیل لازم می آید که شیخین در نفس فضیلت و وجاهت دینی شریک مرتضوی باشند
زیرا که تفاضل متصور نمیشود مگر میانه دو کس که قریب همدگر در فضل باشند و مفضول را با افضل در
اصل فضل شرکتی تواند بود و اشتراک شیخین درین امور با جناب علوی خلاف ضروریات دین است و از
خدمت بعضی از اکابر امامیه مسموع شده که شیخ حلی امام اعظم شیعه از علمای متاخرین روبروی بعضی
از سلاطین این تاویل را ذکر کرده و جان بسلامت برده و تاسیا باستاد الامام الاعظم الطوسی
راضی بان گشته والعجب کل العجب که شیخ حلی عبارت تجرید استاد خود که نزد امامیه

سلطان المحققین است کما فی شرح ابن جاتون علی الاربعین ہم باد نسابور حیث قال فی اثبات
افضلیۃ علی رضی اللہ عنہ من الصحابۃ المشہورین بل الخلفاء الراشدین کان اعلمہم
وانسبہم خلقا واطلقہم وجہا واقدمہم ایمانا وافصحہم لسانا واسدہم
رایا واکثرہم حرصا علی اقامۃ حدود اللہ تعالی بلکہ حضرت امام اعظم امامیہ انیم باد دنمانند
درین شرح ابن جتون چہ نوشتہ ام لکن ہان مثل است کہ مرا یاد و ترا فراموش بلکہ آنکہ در شرح
اللہم الیا نا میسر نیامد قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لفاطمۃ علیہا السلام
زوجتک اقدمہم اسلاما واکثرہم علما وقال علیہ السلام یوما علی المنبر انا
الصدیق الاکبر وانا الفاروق الاعظم اسلمت قبل ان اسلم ابو بکر
وامنت قبل ان امن و در جایکہ شیخ جلی بالا سید در فضائل شاہ جیہ حضرت امیر در کتاب لکور
شرح البسط کردہ و در مادح آنجناب را ذکر نمودہ میگوید کہ ہر چند عثمان شریک بن فضیلت الکبر
مثاب امیر المؤمنین نمیرسد زیرا کہ مرتبہ فاطمہ زہرا از باد و خواہر بہتر تا آنکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
گفتہ و بہ حاست انتہی محصولہ پس الحمد للہ تعالی بعد ازین احادیث دیگر از ائمہ ہدی منقول
واد شد کہ این نوع تفضیل حضرت امیر کہ شیخ جلی آن را منسوب بحذا فرد ادانستہ در آن موجود
فضی مثل فضل واتباع او چنانچہ بر ناظرین کتاب ملتقی از تصانیف شریف مرتضی و دیگر کتب
وعلی النقل ثقاتہم مخفی نیست کہ فضل بن شاذان ابی تابع و اشیاع او بدان رفتہ اند کہ
این تفضیل مذکور از جناب امیر سوید بن غفلہ است کہ بالاتفاق بدو انتشار یافتہ اعتبار نیست وعلی الحقیقۃ
موات و تعصبات باعث کمال دہشت میشود زیرا کہ ہر دو امام اعظم در کتاب رجال خلاصہ
اقوال السید علی بن احمد عقیقی و حسن بن داود و صاحب تلخیص المرام ومبالغہ در مدح او کردہ
اولیا جناب مرتضوی و خلص اصحاب حسنین علیہما السلام رئیس امیر شمردہ اند
بلکہ در روایتش گفتہ کہ کردہ ناشی از کمال عداوت و عناد با اصحاب مرتضوی و اہل بیت

امجاد بوده کو خود بفضل یا از اصحاب علم و فضل باشند معلوم نیست که اولیا و فضلا نیز از سنیه
بانکه علمای رجال بر توثیق شخصی کی این قدر فراهم می آیند سیما که تمامی مشهورین و اکابرین فرق
و محدثین و کتب شایند الغرض انهم تشاجروا و تخاصموا کما قال الله تبارک و تعالی ان ذلک لحق تخاصم
اهل النار از بزرگان امامیه درین حدیث بلا شبهه واقع هست اما امر ثانی بر انکه
است حدیث حذیفه که مثل ابی ذر و سلمان و فاتر مناقب او از السنه اکابر مخالفین مروی است
و جلائل محامد او در کتب الشیان محکی است چنانچه بعونه تعالی در مسالک ثانی نموده آن پرداخته خواهد
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر
غایة السعی امامیه در رد این حدیث روایتی است که صدوق اهل تشیع که باعتراف حسب خلاصه الاقوال
بحیر او در حفظ حدیث و کثرت علوم نظیرش کم خاسته و بدعای حضرت صاحب الامر والزمان جلوه
یافته در کتاب عیون اخبار الرضا بذیل افادات مامون قائل امام موصوف امام المتکلمین امامیه در رد قول
فلسفیه بران نقل کرده و آن اینست که یکی از اهل خلاف گفت که افضلیت ابوبکر صدیق بر دلیل
علیها دلیل است زیرا که امر نبوی تمامی است باقتدای شیخین بالخصوص نخواهد بود الا بجهت افضلیت
مامون جواب داد که احادیث بسیار و روایات بی شمار از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مروی
لیکن خالی ازین شقوق ثلثه نیست که جمیع آن حق است یا جمیع آن باطل یا بعضی از ان حق و
بعضی باطل اگر همه حق باشد لازم آید که همه باطل باشد از راه تعارض و تناقض و اگر همه باطل
لازم آید انطماس دین و اندراس ملت سید المرسلین پس بحکم ضرورت شق ثالث قائل باید
لابد هست که مدار حقیت روایت بر جانب دلیل عقلی باشد و آنچه بر افضلیت ابو بکر
کردی محض باطل است و هرگز عقل این را بر نمی تابد زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و بهترین بنیاد بود و بنهایت مستعد است که نسبت او را با مر محال امر نماید و اللازم باطل
بیانش آنکه شیخین هم در بیعت او حق بودند یا مختلف بر تقدیر اول می باید که بحسب

متفق باشند و این محال است که دو فرد انسان در اعیان خارجیه من جمیع الجهات و الحیثیات
موافق باشند پس امر باقتدای شان معا تکلیف ما لا یطاق است چه اگر بیکی اقتدا کنی لامحاله مخالف
دیگری باشی و دلیل بر اختلاف شان اینست که ابوبکر بقتال و سبی اهل ردت متوجه شد و عمر برخلاف
آن فتوی داد و عمر خواست که ابوبکر خالد را بجهت قتل مالک بن نویره معزول سازد و ابوبکر او را معزول
نکرد و عمر متعة النساء و متعة الحج را حرام کرد بخلاف ابوبکر و عمر دیوان عطا مقرر نمود و در زمان ابوبکر از ان
اثری نبود ابوبکر وقت رحلت استخلاف کرد و عمر خلافت را بشوری انداخت و همچنین امور دیگر
من لعبه شیخ المشایخ می خواهد که بر فایده جلیله که مامون امام المتکلمین بنا بر مصلحتهای سانحه که مختصر
در تضاعیف کلام اشارتی بدان خواهد رفت ذکر آن در وقت مناظره فروگذاشته از پیش خود
آگاه سازد و آن اینست که روایت سفیان در دو وجه برفع و نصب محصور است یعنی اکثر محدثین
اهل سنت اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر روایت میکنند و بعضی اقتدوا باللذین من بعدی ابابکر
و عمر و صورت ثالث را کسی روایت نمی نماید پس بر صحت روایت مذکوره معنی نصب اینست که اقتدا کنید
بدو شخص بعد من که آن کتاب و عترت است ای ابوبکر و عمر و معنی رفع اینست که اقتدا کنید ای مردم
بدو شخص و ابوبکر و عمر بعد من بکتاب و عترت انتهی ملخصه من بعد افادات علم الهدی که در شافی
بتقلید مامون و شیخ صدوق در امالیش ثبت نموده باید شنید که علمای ما جواب حدیث اقتدا باین
طور داده اند که حکم بتقلید شیخین از مستحیل است بسبب آنکه در بسیاری از افعال و احکام اختلاف داشتند
پس پیروی ایشان ممکن نباشد و ایضا می باید که معصوم باشند و احدی بان قایل نیست علاوه این روایت
بسبب عبد الملک بن عمیر که از کاسه لیسان بنی امیه و منحرف از اهل بیت بود حتی که بی اندامیهای
او نسبت باصحاب امام حسین که بدشت کربلا افتاده بودند مروی است و بعضی از محدثین حدیث
مذکور را بنصب ابابکر و عمر روایت نموده و الذین بعدی را کنایه از کتاب و عترت گردانیده بحدیث
ثقلین تایید آن قصد کرده اگرچه مخالفین در باره روایت نصب کمال انکار دارند و بدفع

آن نمی گویند و آن مخالفین خواهند گفت که چون اقتدوا صیغه جمع است و خطاب بجمیع اصحاب
باز توجه بدو کس معنی نداشته باشد علمای جواب داده اند که بدار ابوبکر و عمر بر سبیل تخصیص واقع شده تا حجت
بر آنها تمام شود و نیز اگر موجب نص می بود بایستی که ابوبکر در سقیفه احتجاج بآن میکرد نه بروایت الائمة
من قریش که شور و شغب درین صورت بخوبی رفع می شد و نیز بایستی که ابوبکر وقت نص خلافت عمر
رو بروی طلحه که درین باب نزاع کرده می خواند و نیز بایستی که تمامی صحابه بموافقت تمامی افعال و اقوال شان بر ذمه
خویش میگرفتند و حالانکه بسیاری خلاف هر دو اختیار کردند پس عاصی شده باشند و نیز بایستی که خود ابوبکر
و عمر مخالفین خویش را بمنکر احدیث متنبه میساختند و می گفتند که مخالفت ما محظور است علاوه و اینکه اگر این
احادیث نص امامت باشد باید که جمیع صحابه امام باشند بحدیث نجوم و نیز امامت عمار و عبد الله
بن مسعود بحکم استدوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد عبد الله بن ام عبد لازم می آید انتهی محصوله و بر ناظرین متصفحین
کتب قوم مخفی نمی ماند که بعضی از علماشان دعوی تقیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث کرده اند
و در وجه ورودش خرافات عجیبه که ترک ذکرش مناسب تر است بیان میکنند چنانکه فاضل جالیسی
در حسلم بآواز بلند می گوید که اجمال حدیث الحوض دلیل بر تقیه آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که حجب
الشار الیه السامعی و از کلکشت از هار که مؤلف آن بسیاری از فواید را بر اصول خویشتن که کسی
ندیده و گوش احدی نشنیده روایت می نماید گل دیگر شگفته برای انبساط ناظرین و نزهت
سامعین ملخص آن نیز بعبارت فارسی یاد می کنم که شیعی و ناصبی باهم مناظره کردند ناصبی گفت مراد از
الذین من بعدی در حدیث اقتدا شیخین اند شیعی گفت غلط گفتی بلکه مراد از آن ابوذر غفاری و ابن
مسعود اند و دلیلش آنکه حضرت سید النبیین در حق ابوذر گفته که آسمان بر هیچ کس سایه نینداخته
و زمین کسی را بر پشت خود بر نداشته که از ابی ذر در صدق لهجه زیاده تر باشد و برای ابن مسعود
فرموده رضیت برای امتی است خود را آنچه رضای ابن مسعود است و مکروه میدانم برای امت خود آنچه را
او مکروه میداند و شیخین را که تو ذکر کردی ایمان شان مشکوک است و ایمان و صدق و مناقب جلیله

این هر دو بزرگ متفق و منقطع پس اینها مراد باشند نه شیخین و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم
این وصیت را برای جمیع امت خود فرموده و خطاب عام نموده لا محاله شیخین را هم اقتدای با بوذر
و ابن مسعود واجب باشد پس زبان ناصبی بلغزش آمد و هرگز نتوانست که این دلیل را مخدوش کند
مگر بعد از تامل گفت که اگر حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حقیقت خویش محمول شد ترجیح
و تفضیل ابی ذر بر جناب مرتضوی لازم می آید و این معنی کسی معتقد نیست شیعی جواب داد که چون
ابوذر با اینهمه فضل مقتدی و تابع جناب امیر بود معلوم شد که آنجناب افضل است ناصبی گفت که
خود در حدیث اقتدا نام شیخین مرویست پس حدیث را بسوی ابوذر و ابن مسعود راجع نمیتوان کرد
شیعی معارضه کرد بحدیثی که نام ابی ذر و ابن مسعود در آن صراحة مروی شده یعنی اقتدوا بالذین
من بعدی ابی ذر و ابن مسعود و هر یکی برجال و رواة خود سند حدیث را بیان کرد آخر شیعی گفت که
اکنون بر حکم عقل کار بند باید شد و اقتدای ابوذر و ابن مسعود را لازم باید گرفت زیرا که در ایمان و فضل
شیخین اختلاف است من منکر آنم بخلاف ایمان و فضل ابوذر و ابن مسعود که تو هم اقرار بآن میکنی و اتفاق
بهتر از اختلاف است بعد گفتگو بایراد معارضات از جانبین بدور کشید که تعرض آن خالی از طول
و ملال نیست و صاحب ازهار که بیاره از حال او در یافتی در جای دیگر برین حدیث نیز گفتگو کرده بعضش
اینست که اگر مراد از اقتدا آنست که بقطر روایات و احادیث مرویه شان نصب العین وارند
و مرویات دیگران به جوی نشمارند لازم می آید تکذیب تمامی شعائر دین اسلام که غیر شیخین روایت کرده
باشند زیرا که روایات این هر دو کس باصول و فروع شریعت وفا نمی کند و اگر مراد آنست که ایشان
در ایام خلافت خویش بعمل آرند بآن تمسک و تشبث نمایند پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که بالاتفاق معتمد علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار انهدام آن استعمال میکند زیرا که
امور محدثه ایشان که بعد حدیث مستثنی نکرده اند مع ذلک آیه کریمه الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی هم مبطل آنست که اهل سنت میگویند که مقصود از امامت شیخین

بعد من ایشان را امام عالم دانید گوییم که در عصر واحد چگونه دو امام جمع توانند شد مگر گویند که مراد
حضرت آنست که یکی را بعد دیگری پس از من امام دانید گوییم که این قول رکیک و غیر مضبوط است انتساب
آن بجناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بی ادبی و یاوه گوئی زیرا که امامت عمر نزد عموم شما بعد ابی بکر است بعد
حضرت پیغمبر و اگر اقتدا امام است پس حسنین را چرا رواة شما از دست داده خلعت خروج پوشیدند و از
اقتدای ایشان چرا انحراف گزیدند مگر برای اقتدای ایشان بر حدیث اصحابی کالنجوم دست زنند
درین صورت خصوصیتی برای ایشان باقی نمی ماند مؤلف کتاب کامل بهائی نیز هفوات و خرافات
مامون الامامیه را مثل شیخ و سید بطمطراق آورده و بر صحو خیالیه خویش گوئی سبق از میدان مناظره برده
ایراد عبارتش اکنون خالی از تطویل کلام که نا ملایم بین الخاص و العام است نیست ای برادر نگاه
بر غایت مساعی ائمه شیعین در جواب این حدیث حاطر کردی پس بدان که اگر دیگر کتب از تصانیف
متاخرین قوم در مطالعه خویش آری معلوم خواهی کرد که اکثر تقریر آنها ماخوذ از همین اصول است که درین
اوراق بالضبط آن پرداختم و این معنی مانند ظهور شمس در رابعة النهار است که اطفال محدثین و متکلمین را از
التفات باین مزخرفات ننگ و عار است بخدای کریم وَاِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُوْنَ عَظِیْمٌ که بنده کمترین
سخت متحیر است درینکه اگر تن زند و التفاتی بر این تقاریر بقدریکه تعلق باین فصل دارد نکند علمای
قوم بر عجز و زبونی حمل کنند و اگر چیزی بر صفحه قرطاس برد بسط آنش از هر طرف تازه بر بر می خیزد
ناچار بحکم من ابتلی ببلیتین فاختار اهون منهما هر چند حرف بطور اجمال اکتفا می سازد و تفصیل بسط
کما ینبغی نمی پردازد **اول آنکه** شیخ صدوق از سید موسی بن نصر الرازی در همین کتاب یعنی
عیون اخبار که از افادات امام المتکلمین شیعه اعنی مامون که جمهور ایشان و منهم الصدوق عدو ملعون
میدانند مملو و مشحون است روایت کرده و از مطالعه بحار نیز دریافت می شود که شخصی از امام رضا
علیه التحیة والثنا سوال کرد که آیا جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که اصحاب من بمثل
ستارگانند هر که اقتدا کنید راه خواهید یافت هم فرموده که بگذارید از برای هر

وصحبت مراد حق ایشان رعایت کنید امام رضا علیه السلام حکم بصحت این هر دو حدیث نمود
و گفت که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازین اصحاب آن بزرگانند که تبدیل و تغییر از ایشان صادر
نیافته انتهی حاصله و از مطالعه این حدیث باطل شد ادعای شریف مرتضی که حکم باقتدا ازینها
مستلزم عصمت ایشان است ولا القول احد زیرا که در حقیقت این اعتراض بطریق اولی بر حضرت امام رضا
ناشی است جائیکه حکم بصحت حدیث نجوم فرموده و هر یکی از صحابه را بشرط عدم تغییر و تبدیل مقتدای خلائق
دانسته کما عرفت آنفا و اگر این نجوم هدی که در اهل بیت مخصوص سازند قطع نظر از آنکه ظاهر لفظ
حدیث آن مساعد نیست لازم می آید صدور تغییر و تخلف از اهل بیت نبوی بحکم حدیث صنوی هر و خلاف
ما یجری علی السنتهم والکان یرضی بذلک اتقیاءهم و احقر العباد را اعتقاد آنست که آن اصحاب که بر جادۀ
اصلی باعتراف لسانی امامیه قیام ورزیدند مصدر تغییر و تبدیل نگردیدند نیز باصول و روایات قوم
که در واقع دشمن همه اصحاب اند از امور مسلم پیش می آیند برای دفع مکابره متشیعین پیغام بر روایت شیخ
صدوق در کتاب خصال و ترجمه آن بلفظ باقر مجلسی علی ما املاه اکابرهم اکتفا می نمایم الفاظ حدیث ربانی
جناب امام صادق علیه السلام اینست کَانَ اَصْحَابُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ اِثْنَیْ
عَشَرَ اَلْفًا ثَمَانِیَةُ الٰافٍ مِنَ الْمَدِیْنَةِ وَاَلْفَیْنِ مِنْ غَیْرِ الْمَدِیْنَةِ وَاَلْفَیْنِ مِنَ الطُّلَقَاءِ لَمْ
یُرَ فِیْهِمْ قَدَرِیٌّ وَلَا مُرْجِیٌّ وَلَا حَرُوْرِیٌّ وَلَا مُعْتَزِلِیٌّ وَلَا صَاحِبُ رَاْیٍ وَکَانُوْا یَبْکُوْنَ
اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَیَقُوْلُوْنَ اقْبِضْ اَرْوَاحَنَا قَبْلَ اَنْ نَاْکُلَ خُبْزَ الْخَمِیْرِ یعنی اصحاب رسول خدا
دوازده هزار نفر بوده اند هشت هزار نفر از مدینه و دو هزار نفر از مکه و دو هزار از آن قوم که آزاد کرده ها
دیگر از ایشان قدری نبود که بجبر قائل باشند و مرجی نبودند که گویند ایمان همه یک قسم است و حروری
نبودند که امیر المؤمنین علی را ناسزا گویند و معتزلی نبودند که گویند خدا را در عمل بنده هیچ دخلی نیست و در دین
خدا برای خود سخن نمی گفتند و در شب و روز گریه می کردند و می گفتند خداوندا قبض کن روحهای ما را پیش از آنکه
نان میده بخوریم انتهی و در بعضی از روایات بجای خوردن نان میده استماع خبر واقعه کربلا

مخفی نیست که لا یخفی علی من طالع بحار المجلسی پس اگر خلفای راشدین و اعوان و انصار شان را از
مصادیق حدیث اصحابی کالنجوم از رهگذر تعنت و اعتساف و فرط عصبیت و عناد مستثنی نمایند باز هم لازم می آید
که جناب نبوی صلی الله علیه و سلم اقتدای امت بجم غفیر تجویز فرموده باشد و از دو تا دوازده هزار فرق سیاه
است بعد از تنزیل وار خارج شان اگر قید شهرت و ملازمت صحبت و کثرت فضایل و حقوق را لحاظ
کرده تعیین بر اصحابی که مورد حدیث مذکور باشند افزوده شود و تضییق دایره اهتمام تمام رود آنگاه
که بیان سندش مراد باشند که قاضی امامیه در مجالس المومنین تراجم آنها بتحریر رقم آورده و بر بنای
و هم حدوث مذهب خویش و سواد تشیع همه مذکورین را کشانیده باز هم مجد دیگر امام المتکلمین شیعه
اعنی مامون الرشید و شیعه از نسل شریف مرتضی و حسن بن علی الطبری ترتیب داده اند دنبال شیعه
نمی گذارد و اگر از فهم فرود آییم و بار تکلف تاویل و تسویل از جانب شیعه گرایی حدیث اصحابی کالنجوم را
بارکان مزعوم امامیه تخصیص نماییم گره عضال عقده اشکال که بر امامیه وارد شده نمی گشاید زیرا که
تخالف و تناقض اصول و فروع ایشان بمرتبه رسیده که اخفای آن ممکن نباشد اکنون یک دو حرف تخالف
حضرت سلمان و ابوذر که جناب خیر البشر در میان ایشان عقد مواخات بسته بود بکمال اجمال بر تو القا
میکنم و تفصیلش را بر مسالک آخر حواله می نمایم و آن اینست که در حدیث معتمد وارد شده که اگر
ابوذر واقف شود بر آنچه در دل سلمان است البته وی را قتل کند یا دعای مغفرت برای قاتل او نماید بحار
البحار و منهج المقال و غیرهما من کتب الحدیث و الرجال ثابت حال عداوت و تخالف این هر دو برادر
در اصول عقاید دینیه و امهات مسائل شرعیه ناطق است بغیر مجاز زیرا که قتل شخص مجرد علم مکنونات
خاطر او بلا مهلت و طلب توبه بی کفر و ارتداد یا گناهی که در حکم آنست معقول نمی شود پس لازم
آمد که حضرت احکم الحکماء و اشرف انبیا اقتدای امت مرحومه خود را باین بزرگان که یکی قاتل دیگری
است امر فرماید پس کجا ماند رعایت دقایق فلسفیه و ترتیب مقدمات حکمیه که مامون امامیه بدان
پرداخته دیده از آزرم و حیا از چهره طلای خویش بر بسته و مقلد ایشان اوراق کتب خویش را مثل

نام

مثل این اسنادی احوال سیاه ساختند و تا دلیکه امام الائمه شیعیان تشریف مرتضی و رفیق سلمان
از جانب ابوذر غفاری نموده مما لیضحک علیه الثکلی و شعر فرا انشاء الله تعالی اکنون حال تخالف ابوذر و سلمان در
باب فروع باید شنید که حرفی از آن بر زبان بیرانیم که در کتاب عیون مزبور از امام محمد بن علی عن ابیه عن اجداده
عن موسی بن ابیه موسی عن ابیه الصادق عن ابیه عن جده مرویست که روزی سلمان محمدی ابوذر را ضیافت طلبید و
بروی او دو قرص نان حاضر کرد ابوذر بار بار هر قرص را از طرفی بطرف دیگر باز میگردانید و لغور و معاینه میدید
سلمان بسبب پرسید ابوذر گفت مبادا که خام باشد سلمان بکمال غیظ و غضب درآمد و بعد مهلتی گفت
که خیلی جرأت کردی و بر گرسنگی شکر خدا بجا نیاوردی و نه دانستی که آب زیر پای عرش عظیم و ملائکه مقربین آسمان
و زمین و هوا و نار و دیگر چیزهای بسیار را در آن دخل تمام است ابر و باد و مه و خورشید و فلک
در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد
که تو فرمان نبری ابوذر غفاری نادم شد و معذرت نمود راوی گوید که بار دیگر سلمان وی را ضیافت
کرد و پاره‌های نان خشک را تر کرده پیش وی گذاشت ابوذر گفت اگر نمک یافتمی چه خوش بودی سلمان از خانه
بیرون آمد و مطهره خود را برهن گذاشت و نمکی بدست آورده نزد مهمان نهاد ابوذر نمک را بر نان می‌پاشید و آن را
تمام می‌خورد و می‌گفت شکر خدا را عزوجل که مرتبه قناعت بما ارزانی فرمود سلمان جواب داد که اگر ترا
قناعت بودی مطهره من برهن نرفتی پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت انتهی خلاصه و این
روایات را مجلسی نیز آورده و اگر فقط از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مانند ستارگان اند علی الخصوص
قصه که صاحب این نار از مسلم شیعه روایت کرده همان دو کس یعنی ابوذر و ابن مسعود مراد گیریم باز هم
تقریر ما سوی بر حضرات امامیه حرف بحرف منقلب میگردد و بیانش آنکه معیار معرفت حق و باطل ارشاد
که جناب ختم نبوت مصوب کند یا اظهار ما سوی اتباعش اوله عقلی است و درین مقام دلیلی قاطع
و حجتی لامع بدست داریم که دلالت بر وضع این حدیث می‌نماید چه محال عقلی است که حضرت خیر
الانبیا که در تخفیف تکالیف شرعیه رعایت امت خود می‌کوشید بجدیکه مراجعت بسیار نماز را

بہیچ باز گردانیدن است خود را بتکلیف ما لا یطاق بسیار دور بود انچہ واقع بارگاہ صمدیت را در خار زار تخالف
و تناقض کند اندر پس بگوئیم اگر ابوذر و ابن مسعود از جمیع حیثیات متحد بودند لازم می آید کہ اطلاق ابوذر بر احد
و ابن مسعود بر دیگری درست گردد و احد ہما عن الآخر ممتاز نشود و ہو محال بدیہۃ چہ در محاورہ کما بدلائل
قاطعہ تقرر یافتہ کہ ہر چند در خارج کسوت وجود پوشیدہ و در سلک جزئیت منسلک گردید و اگر باہم گر تخالف انضمام
داشتند البتہ آن قدری یکی نفی از آن قدر دیگر خواہد بود و لا اجتماع النقیضین بل بالتناقض الکثیرۃ مبنی کہ ابوذر با جمیع صحابہ
اعتقاد آن داشت کہ معوذتین جزو قرآن مجید است و ابن مسعود بحکم روایت اسناد کلینی و تفسیر اہل بیت معتقد آن
بود کہ ہرگز داخل قرآن مجید نیست بلکہ معمول و محو کردن این سورہ از قرآن مجید بود و انچہ او محض برای جہال
و تعلیم شیطان واقع شد عن ابی بکر الحضرمی قال قلت لابی جعفر علیہ السلام
ان ابن مسعود کان یمحو المعوذتین من المصحف فقال کان ابی یقول انما فعل ذلک
ابن مسعود برایہ وہما من القرآن بلفظہ و باقر مجلسی در حیات القلوب ہم روزہ و نام و مطاعن او را
در احادیث ائمہ ہدی اعتراف کردہ و امیر او را اشتباہ گفتہ بدی یا واجح نیکی او را مرجوح دانستہ بلکہ
صاحب تلخیص الاقوال فی تحقیق الرجال در ترجمہ حذیفہ ابن مسعود را از موالین خلفا و معتقدین ایشان دانستہ
غلط گفتم بلکہ امام اعظم در خلاصۃ الاقوال و معتمد ایشان ابو عمرو کشی او را از جملہ ضالین و ہالکین شمردہ اند در
زمرہ مرتدین اصحاب ثلاثہ ناشی شدہ اند پس محال عقلی است کہ جناب اقدس خاتم الرسل اقتدای است
این ہر دو بزرگ تجویز نماید و ایضا بحضرت ابوذر ربانی کو مخالف عبد اللہ مسعود است جناب چرا ماجرا
ہم از کتب معتبرہ امامیہ مثل تفسیر قمی مذکور روایت تواند شدہ نیز ابوذر غفاری در اخبار نبوی بلکہ تصدیق
خدا و رسول مدینۃ النبی صورت تبدیلی نوشتہ است و این قصہ در جای خود بحول اللہ و قوتہ عنقریب گذارش
خواہد پذیرفت پس معلوم شد کہ انجا اکابر امامیہ در حدیث ثقہ التحریف و تبدیل بکار بردند و در مناقب
ابوذر و ابن مسعود حدیث مذکور را آوردند ہمہ اش موضوع و باطل است دوم آنکہ اگر تحریف شیعہ
صدوق و سید مرتضی و غیر ہما کثرہم الباری فرض کنم و گوئیم کہ مراد از الذین کتا البعہ

و عترت اند پس چیزیکه باقتدای امام دون غیره تخصیص کند درین کلام اشاره هم نیست تا بعترت
چه رسد پس می باید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امت را بقول ما هو تکلیف ما لا یطاق کرده
باشد زیرا که از روایت جلیل شیخ المشایخ بر ایشان مجتهدین شیعه چنان واضح میشود که دو کس اگر چه معصوم باشند
ممکن نیست که با همدگر مختلف نشوند و این حکم در معصومین بزعم امامیه ظاهر است چه مخالفت جناب مرتضی
و فاطمه در جهاد و عدم جهاد با خلفا بعنوانی وقوع یافته که اکابر علمای طائفه هیچ تدبیر از نا بیرون نتوانند
پوشند تا آنکه کلمات شنیعه که موهم تنقیص این معصومین است بر زبان میخیزد و دود و آه از دلهای ایشان برمی انگیزد و بر
اصول امامیه بزبان سیدة النساء گذشت که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته الی آخره
و اختلاف ریحانتین رسول الثقلین یعنی حضرت امام حسن و امام حسین در باب صلح معاویه و جهاد و حرب او بیش از آن
مجال نیست که منکر آن تواند شد و قدم مجلا اسلمنا که مراد آنست که اقتدا کنید بعد من القرآن
مجید امامی که از عترت من باشد و در وقت امامت پس اگر اقتدا بدیگر معصومین نمایند پس کاش ائمه اهل حق
در اوقات امامت خویش در اصول امامیه اختلاف نکنند تا شیعه حیران نمی ماندند و باوامر متخالفه مثل مسح
و غسل رجلین در طهارت نبیذ و خمر و نجاست آن الی غیر ذلک امت را مامور نمی ساختند و قبل ازین گذشت
که حضرت امام صادق در ایجاد این اختلافات افتخار تمام بوده تا بحدیکه انضجار رسید اگر
اقوال و افعال ائمه دیگر را از کتب شیعیان که در پرده دعوی موافقت بکار خویش پرداخته اند بر شمارم
معلوم شود که قول یکی با قول دیگری بسیار منافی و ربطی ندارد و پر ظاهر است که هرگاه یک امام انهم اختلافها
در مسئله ایجاد و احداث نموده باشد پس اختلافات در اقوال جماعتی از ائمه هدی بطریق اولی
خواهد بود لیکن حسن بن علی الطبرسی با دعوی همه دانها پرده عصمت بر بصر بصیرت خویش می تند
و چندین مخالفهای شیخین بزعم خود مثل انتساب امضاء قباله فدک بحضرت صدیق و دریدن آن را بفاروق
میگوید که اقتدا بهر یکی مخالف اقتدا بدیگری است افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند
غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا پس ازینجا مجید قرآن اختلافی نیست کلام هر که بقرآن عمل کند بهم حلالی

نمیباشند چنانکه ائمه شیعه دوازده اند و آخر ایشان همان گفت که اول ایشان نه چنانکه امیر مخالفان
که هر یکی مذهبی تجدیدی می نهادند و دعوی خلق میکردند انتهی بلفظه قد ختم الله علی قلبه و آنها همه بعد تسلیم و فرض
محال است والا قول صدوق که مراد از الذین کتاب و عترت اند خود مخدوش است زیرا که بروایت صحاب
از بار در حدیث تصل الذین بعد نام ابی ذر غفاری و عبد الله مسعود مروی است فنعار ضا فتسا قطا
و بحمد الله که نام شیخین چنانکه اهل حق روایت میکنند برحال خود باقی و اعتراضات ائمه امامیه کما عرفت از
اصل مستاصل و واهی و بوید این معنی مطالعه این مقام از عماد الاسلام فاضل جالیسی است که محصلش اینست
است که خبر اقتدا اشمل حدیثی است که مجمل باشد زیرا که هیچ بیان نفرموده اند که در چه چیز اقتدا بشیخین نمایند
کرد و در لفظ بعد دلالتی نیست که آیا بر کدام طور بعد وفات یا در حالات دیگر اقتدای شان باید نمود
و از ینجاست که بعضی اکابر امامیه گفته اند که سبب این حدیث آن بود که روزی نبی صلی الله علیه و آله و سلم
در بعضی از طرق میرفت و شیخین متاخر از آنحضرت بودند و بر عقب شریف میرفتند و بعضی از اصحاب از راهی
سوال کردند که سلوک آن مستلزم لحوق بآنجناب باشد پس آنحضرت صلعم فرمود که پیروی شیخین باید کرد
تا بمن خواهید رسید انتهی مقصود و وجه تائید و تقویت خود ظاهر است زیرا که این بزرگان با اظهار فاضل
جالیسی حدیث مذکور را در شان شیخین قرار داده اند آمدم برانچه مجتهد متوفای مذکور بحث کرده بهیچ انگار
افاد اتش ضحکه صبیان است احسن تا کسی بحث با اولیائی او از جانب کمترین عرضه میشود
که اجمال و احتمال در بسیاری از احادیث رسول متعال در باره اهل بیت علیهم السلام هم واقع است
مثلا در حدیث ثقلین که در باب امامت باعتراف مؤلف بر رساله حدیث ثقلین هیچ نصی صریح تر
از آن در احادیث رسول کونین برای وی ورود در برنگرده فرموده اند که تمسک بایشان سبب نجات
است لیکن بیان نفرموده اند که حقیقت این تمسک چیست آیا مراد آنست که محبت این بزرگان
دارند و در ایصال نفع و دفع ضرر ایشان بوجه شرعی سعی نمایند و تعظیم و توقیر ایشان بجا آرند
یا اتباع و پیروی اینها لازم گیرند این هم مجمل است که در اصول باید یا در فروع و جمیع مسایل

فروع

فروعیه مراد است حتی که بازی معلوم و ترتب مدارج سیادت تامی شهداء و ارتضاء و اصطفا بلکه در جمیع
الوهیت خدا و مالکیت مطلقه بعد از اربعه متناسبه در بهشت عنبر سرشت بر دخول هر قبیل و دبر ممنوعه
فاحشه پشت که از ننگ کار آن بقول علامه دهلوی علیه الرحمه عربان التعوط و دیگران را احتلام گردیده میشد
و قس علی هذا در اصول خصوصاً توحید باری که اصل الاصول است و ائمه امامیه مثل شیاطین سوق
الطاق تقریر آن میکردند معنی با اهل بیت میرسانیدند من بعد سخن درین است که جمیع اهل بیت مراد اند
یا بعض و جناب سیده بضعه پیغمبر داخل اند یا خارج اصول امامیه علی ما یجیء بیانها فی المسالک الآتیه
ان شاء الله تعالی بمقتضای ان التشیع العرفی مستلزم للناصبیه مقتضی خروج است و لوح این ا
حال عمده احادیث که امامیه بعد از تسویل و تاویل فی الجمله بکار آید اما احادیثی که بلفظ طریق و سلوک
و لحوق و کشتی و دریا و بیابان و صحرا مروی است پس دلالت آن بعد ازین احتمالات که شیعه در حدیث اقتدا من بعد التفسیر
پیدا کردند خود مضمحل چه محتمل که کسی پرسیده باشد که در فلان شهر چگونه برسم و حال آنکه در اثنای راه
صحراهای بیشمار و دریاهای ناپیدا کنار واقع است حضرت فرمود که همراه علی بن ابی طالب لیست و
بلندان سیده‌ها نور دیده باید رفت ع که سالک بیخبر نبود زراه و رسم منزلها * الی غیر ذلک من الاحتمالات
و از ینجا تمامی ادعای اواخر هویدا میشود که انچه صاحب تحفه بار بار دیگر گفته بود تمامش ناشی از غلبه
سوداست و بادنی تغیر بروی منقلب است با لیس آنکه اگر مراد از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم که بعد از من تمسک بعلی مرتضی نمایید و قرآن شریف با اوست و او با قرآن است و هدایت
در اتباع او محصور یا منید و لغیر او النجا نکنید آنست که فقط روایات و احادیث احکام آنجناب را
نصب العین و ارید احادیث مرویات دیگران را که معصوم نبودند بلکه در طوفان لب تمیز گرفتار
شدند به جوی نشمارید لازم می‌آید تکذیب تمامی شعائر دین اسلام که غیر آنجناب روایت کرده باشند
زیرا که روایات احکام جناب امیر در اصول و فروع شریعت غرا وافی نمی‌کند و همین قیاس است
حال حضرت امام حسین که در احکام دینی بگواهی مطالعه کتب حدیث امامیه روایات آنجناب

شاذ و نادر است و زیاده تر کلام در بارهٔ امام زین العابدین است که باعتراف مجلسی و صاحب اثبات الحق
و امثال ایشان عزلت نشسته بود و در خروج و دخول بر روی مردم از شر بنی امیه بسته بود و احدی از
مستفیدان بسوی خود بار نمی داد و اکثر بعبادات الٰهی تعالی اشتغال میداشت مسائل دینیه و اکثر
علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده و بر دانشمندان عالم از این تصریحات ظاهر و روشن است که هرگاه
طریق افاده و استفاده مسدود باشد مسائل فرعیه از آنجناب چگونه منقول باشد و لهذا اخبار امامیه خبر از وجیه
آنجناب که هرچه بارهٔ تعبیر آن تضمن عبارات واقع شود کمتر است کما سبق تفصیله منقول است
کما لا یخفی علی من طالع اثبات الحق و شروح الصحیفه و اگر از حالات بعضی دیگر از ائمه خبری نقل
کنیم دائرهٔ بحث زیاده تر وسیع میگردد بلکه اگر دیگر ائمه را مثل امام صادق که مذهب اثنا عشریه
منسوب بایشان است نیز بزعم علمای طائفه مثل شوشتری در مجالس المؤمنین تبعا للسلسلة المتقدمین
راویان احادیث آنجناب که در کوفه و بغداد و زیاده از هفتاد هزار بوده اند ضمیمه گردانند بلکه افادات همه را
از جناب مرتضوی تا حضرت امام مهدی نصب العین سازند باز هم بجز بیان مسائل وافی نیست و الا
اکابر فقهای این فرقه صراحة احدی را بمی قیاس کل باعتراف ایشان از محدثات اهل بیت رجوع میکردند
چنانچه نمونهٔ آن در مسائل اکثر بنظر سامعین و ناظرین خواهیم گذرانید و اگر مراد آنست که اجتهاد از علمای
بعد از مرجع ایام امامت و خلافت بعمل آید پس آن ثبت نمی آید پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم که باتفاق
متفق علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار این مدار استیصال میکند زیرا که امور محدثه جدیده
آنجناب را بر اصول موضوعه در حدیث مستثنی نکرده اند و حرفی از آن این است که هرچه بر اهل بیت از دست
اعدا بکمند رو سیر و تماشای آن نمایند و هرگز برای سرپرستی ایشان بر نخیزند اگرچه فلان و فلان سالها
کرد کر مثل ابن الحاجب را موجب انعقاد و اهل النفاق را باعث بر ابن افتخار گذشته باشند و اگر
گویند که مقصود امامت یعنی بعد از سن اهل بیت را امام عالم و آمید گوئیم که در عصر واحد چگونه دو
امام جمع توانند شد بلکه زیاده از آن و اگر گویند که یکی را بعد دیگری گوئیم که این قول سخیف کیک

است

است انتساب آن بجناب خاتم پیغمبران که بلاغت کلامش رشک افزای سحبان است کمال بی ادبی
و بی اندامی است زیرا که آباء امام حسن مثلا بعد حضرت امیر است خلافت نشستند و نه زید و اگر اقتدا امام است بس اکثر برادران
و فرزندان ائمه هدی چه بد کرده اند که اکابر امامیه باخراج شان خلعت خروج و ناصبیت پوشیدند
بار خدایا مگو برای با اقتدای ایشان بر احادیث دیگر که در مدح محمد بن حنفیه و حضرت زید شهید در مجالس المؤمنین
و ارشاد مفید مروی است انکار سند و درین صورت خصوصیتی بر طبق زعم شیعه برای ایشان باقی نمی ماند و اگر
گویند که مرتبه عصمت که در اثنا عشر موجود و از غیر شان مسلوب و مفقود گوییم هرگاه ضلال و تلبیس و
القاء اختلافات الی غیر ذلک من المعاصی التی کادت ان تکون کفرا بر هم زدن بنیان عصمت
بیچاره اقارب ائمه که مآل کار شان هرگز باین حد نرسید بلکه در حقیقت آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر
بودند چه جرم باشند سوم آنکه دعوی صدوق که اهل سنت نام شیخین را در دو صورت رفع و نصب
روایت کرده اند و این چیزی است که اطفال اهل حدیث هم بآن فرق نمی شوند تا الطلبه علوم دینیه
چه رسد بحمد الله که روایت ابو عیسی ترمذی و ابن ماجه قزوینی و امام احمد بن حنبل و حاکم نیشاپوری ... در
جامع صغیر مروی و مذکور است بر اتصدیق صدوق امامیه است او بحمد الله که درین قسم تصدیق کلام بعض
مرتضی خود اول دلیل است جاییکه تصریح کرده که مخالفین با انکار رشد بدار نصب می کنند چنانکه
الجمله چنانچه برای تصدیق صدوق کتب که گوره بکار می آید قول شریف مرتضی انیز که سند حدیث اقتدا
قابل اعتبار نیست و فقط بواسطه عبد الملک بن عمیر است تصدیق می نماید و قیمی زیاده تفسیر و بیان
فی ذلک ان شاء الله تعالی این است حال تصریح شیخ ابن بابویه حدیث اقتدا را در رفع و نصب اما توجیهاتی که
بر صفحه قرطاس ریخته صبیان کافیه خوان هم بر آن قاه قاه می کنند و حاصل آن ازان پیدا است که صدوق
امامیه حقیقة مرفوع القلم بود و خطی و اقرار نصب و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشت که حدیث انا
را این رکاکت حمل نمود شعر جزی الله عنا الصدوق الکواذب ❊ جزاء الکلاب العاویات وقد فعل
علاوه بجائش بنا مدکه رفع و نصب مبتنی بر لفظ حماد یعنی بالکاف منبنی تا اهل سنت است

چهارم آنکه از امام المتکلمین اعنی مامون جیلی عجب است که مخالفت و تناقض اقوال ائمه را که
فیما بین معصومین گذشته کما مرت الیه الاشارة لنصب العین نگذارد و مبنی نصب را اختیار ساخته برد کرده امر
فیما خلفا مثل مجتهدین واقع شده چنانچه قبل ازین حواشی بطور اجمال مذکور شده همت برگمارد و طرفه تر آنکه حکم
کلی میکند که صحت و سقم حدیث را بمحض دلائل عقلی معلوم توان کرد حال آنکه خود حضرات ائمه فرموده اند
که حدیثیکه بواسطه کسی خواه مهتدی خواه غیر آن نزد شما رسد زبان بانکارش نکشائید و گهی گویند این
کلام معصوم نیست شاید که از احادیث ما باشد و در صورت انکار تکذیب ایزدی نعوذ بالله لازم آید
چنانچه روایت امام صادق علیه السلام بران ناطق است و هذه الفاظها علی ما نقل المجلسی
فی البحار لا تکذبوا الحدیث آتاکم به مرجی ولا قدری ولا خارجی نسبه الینا فانکم لا تدرون
لعله شیء من الحق فتکذبوا الله عز وجل فوق عرشه و نیز دلیل عقلی را هرجا معیار صحت و سقم قرار نداده اند
بلکه بر طبق روایات معتبره چنانچه در بحار مضبوط است معیار صحت و سقم را موافقت و مخالفت قرآن مجید
مقرر فرموده اند الی غیر ذلک و باقر مجلسی در شرح اربعین میگوید که ترک الروایات بمحض الاستبعاد لیس من
شان المتدینین یعنی احادیث را بمجرد استبعادات عقلیه ترک نمودن دور است از ان بر داشتن جری بران نیست
بلکه بی دینی محض است اگر درین مقام روایات ائمه هدی را که مضاد دلائل عقلیه بلکه نقلیه مثل آن بیش از شمار وارد شده اند
و ائمه مذهب این قوم بصحت آن حکم کرده اند بر شمارم غرض اصلی که از تحریر این اوراق است تلف
میگردد پنجم آنکه اگر مراد شان ملف مرتضی این است که ناصبیت ندارد و مذکور دلی ادبی او نسبت
بشهدای کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما در کتب اهل حق مروی است لیکن بیانش نشان
دهند که در فلان کتاب واقع است علاوه هرگز بیاد نمی آید که اهل تهذیب مثل عبد الرحمن نسائی و شمس الدین
ذهبی و امثال الشان تعصب و عداوت اهل بیت را بانسبت داده باشند و اگر بر تصریحات علمای خویش ناصبیت
را نوی بر گرداند فلا ینتهض حجة علی الخصوم چه بعد ازین در مبحث رفض و نصب خواهد دانست که امامیه
درین تلقب از حق جرم اعتزال کرده اند و جور و جفا را نصب العین داشتند و تحقیق را

دران

در این باب نص نمودند و بر تقدیر تسلیم افادات شریف باز هم تقدیم حاجب است نمی آید زیرا که فقط از
مطالعه کتب حدیث مثل ترمذی دریافت می شود که بواسطه غیر او نیز این حدیث را محدثین روایت کرده اند
فکیف که بدیدن شروح و حواشی بسیاری از طرق برای این حدیث واضح است و مخفی نماند که از حدیث
اقتدا البته تخصیص شیخین پیداست و بر ظاهر است که مدلول حدیث نجوم بجهت اطلاق و عموم چیزی دیگر
است و مآل این حدیث بجهت خصوص چیزی دیگر خود علمای مذهب امامیه با اظهار شریف مرتضی بر تقدیر
مغصوب بودن لفظ ابابکر و عمر قائل تخصیص شده اند چنانکه گذشت فلا یلزم امامة کل واحد من الصحابة
کما وهم السید المرتضی فکیف که علمای اهل حق مثل علامه تفتازانی سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد و سید
سند شریف جرجانی در شرح مواقف مطابق کلام حضرت فخر المتکلمین و حجة الاسلام و المسلمین جا بجا تصریح
کرده اند که درباره فعلیت امامت فقط استحقاق شخص کفایت نمی کند و هرگاه بیچاره شیخین بر قرار داد
اهل سنت نه معصوم بودند و نه منزه از سهو و نسیان پس اگر صدیق در سقیفه یا وقت وفات این حدیث
را ذکر نکند قباحتی لازم نمی آید آری قباحت این است که حضرت امیر با وصف عصمت مزعومی امامیه
و منزه از سهو و نسیان وقت انعقاد بیعت ابوبکر صدیق با مور دیگر که تفصیلش در کتب امامیه مثل بحار
وغیره مرقوم است ثبت فرماید و نص غدیری یاد نفرماید پس واضح شد که غایت آرزوی شریف
مرتضی و مقصد عبارت شافی زبان درازی درباره امام رضا است و در خاتمه آن هرزه چانگی
درباب جائم انحصار است من بعد مخفی نماند که صحابه کبار سیرت شیخین را مثل سنت رسول الثقلین بنظر سداد داشتند
بلکه تلوث بسیار خوب میدانند و از اینجاست که شریف مرتضی تقیه جناب مرتضوی بعد حصول خلافت
هم قائل است و کتب حدیث و کلام از فریقین مثل نهایه و بحار و شرح مقاصد از این امور مملو و مشحون
است که مع سیرت شیخین بر زبان خاص و عام از صحابه خیر الانام علیه الصلوة و السلام بود و همانا
این از ثمرات حدیث اقتدا و تخصیص سرور انبیاء درباره این هر دو بزرگ است معاذ الله که کسانی
از صحابه مخالفت ایشان کرده باشند چنانکه وهم شریف مرتضی است و لو سلمنا

اگر کسی خلاف کرده باشند پس دعوی عصیان محض بی دلیل هرگز نزد علمای اهل حق ثابت نشده که مخالفت
خلفای راشدین خصوصاً شیخین هرچه باشد موجب فسق و عصیان است و از انجاست که در شرح قدیم و جدید
تجرید العقائد جاییکه عبارت مخالفوه فسقة وارد است بحث و اعتراض کرده اند و اصل عموم این قضیه
را بخاک برابر ساختند **ششم** آنکه دعوی اکابر شیعه که حضرت ابوذر با وجود مراتب جلیله و فضائل
جمیله خویش بجمیع امور اقتدا بحضرت مرتضی مینمود و هرگز خلاف آنجناب تجویز نمی فرمود و از
اطاعت شیخین کاره و مستنکف بود باعث کمال تحیر میشود این دعوی را بر روی علمای اهل حق که
که اخبار معتمده امامیه را نیز بچشم عبرت دیده اند از غرائب امور و عجائب صور است سرکرده یاران [؟] که
از خلص اصحاب مرتضی و فدائیان اهل بیت بود در شکستن و در روبروی خلیفه ثالث رضی الله عنهم اجمعین
از همه جنگ و جدل کردن و دشنام دادن و از حصن حصین تقیه پا بیرون نهادن کما مرت الیها
الاشارة فی صدر هذه العجالة اگر مخالفت حضرت مصطفی و مرتضی نبود باری از باب موافقت
و تقلید و اطاعت چگونه توان گفت مؤید مخالفت اوست آنچه کشی و صاحب تلخیص و دیگران در ترجمه
او آورده اند که امیر المؤمنین او را بسکوت امر کرد و او هرگز قبول ننمود کما سیجیء مفصلاً انشاء الله تعالی
و ازین مقام هویدا است که ادعای مقطوعیت ایمان و فضل ابوذر و ابن مسعود نزد علمای قوم از توهمات
عجیبه است عنقریب در مسالک آخر خواهی دانست که اصول معتبره شیعه برخلاف آن ناطق است بروایات
موضوعه طائفه هرگز قطع بر فضائل این بزرگان امکانی ندارد بالجمله برین چند بحث اکتفا کرده و
دیگر ابحاث را بر فطانت اذکیا واگذاشته باز باصل مطلب رجوع میکنیم و میگوئیم که از انجمله است
قصه خلوت جناب سید المرسلین با ماریه قبطیه روز نوبت ام المؤمنین حفصه معظمه و تنگی او از آن
و شکوه او آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا بنیاد شده بود پس بحدیث نبوی تا آنکه بعد از من خلافت برای
ابوبکر باز بعمر قرار خواهد یافت در رتق و فتق است بدست ایشان خواهد بود چنانچه تفاسیر اهل سنت
مثل تفسیر کبیر و غیره بآن گواهی میدهد و در تفاسیر امامیه مثل مجمع البیان طبرسی و خلاصة المنهج کاشی

در تفسیر ثعلبی و جرجانی وغیره این قصه ثابت شده و در روایات معتمده تحقیق یافته پس باطل شد انکار
از ناصبه در شرح انوار البدریه که بجهت خصومت و عداوت در ابطال این قصه نقض نموده و سیجی جوابه
ان شاء الله تعالی و این بشارت برای امیر المومنین مسطوره که بکمال ایمان و اخلاص و زهد و عفت از قرآن
مجید قطعی و یقینی است که امر من قبل دلالت بر استحقاق شخص و حسن سیرت ایشان و عدم غصب
خلافت و اخبار بدان متعلق است و در سیما وقتیکه قصه غزوه خندق که آن انضمام یابد گواه صادق مخالفین از
معاینه بریق المعاش خیره و قلوب شیعیان زیاد از آن سنگ تیره باشد و بحمد الله که این قصه هم
بروایات معتبره فریقین ثابت شده درین مقام بروایت مجلسی در حیات القلوب اکتفا نمایم که چون
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوحی آسمانی رای سلمان فارسی را در حفر خندق پسند فرمود مهاجرین
و انصار را امر کرد که بیلها و کلنگها آوردند و حضرت خود متعهد اکثر در حصه مهاجرین کلنگ بر دست
خود میکند و حضرت امیر المومنین علیه السلام خاک را نقل میکرد تا آنکه عرق کرد و مانده شد و
فرمود که عیشی نیست مگر عیش آخرت خداوندا بیامرز انصار و مهاجرین را و چون مردم دیدند که حضرت
خود متوجه کندن گردیده اهتمام بسیار کردند در کندن و خاک را نقل میکردند چون روز دوم شد
بامداد آمدند بر سر خندق و حضرت در مسجد فتح نشست و صحابه مشغول کندن شدند ناگاه بسنگی رسیدند
که کلنگ در آن کار نمیکرد پس جابر بن عبد الله انصاری را بخدمت حضرت فرستادند که حقیقت
حال را عرض نماید جابر گفت که چون بمسجد فتح رفتم دیدم که حضرت بر پشت خوابیده اند و ردای
مبارک را در زیر سر گذاشته و از گرسنگی بر شکم خود سنگی بسته است گفتم یا رسول الله سنگی در خندق
پیدا شده که کلنگ در آن اثر نمی کند پس برخاست و بسرعت روان شد و چون بآن موضع رسید آبی
طلبید و از آن آب وضو ساخت و گفت آبی در دهان حکمت نشان گرد و مضمضه نمود و بر آن
سنگ ریخت پس کلنگ را گرفت و ضربتی بر آن سنگ زد که از آن برقی ساطع شد و در آن قصرهای شام را دیدم
پس بار دیگر کلنگ زد و برقی ساطع شد که قصرهای مداین را دیدم پس بار دیگر کلنگ زد و برقی لامع شد که قصرهای یمن

دیدیم پس فرمود که این مواضع را که برق بر اینها تابید شما فتح خواهید کرد و مسلمانان از استماع
این بشارت بسیار شادمان شدند و خدا را حمد کردند و منافقان گفتند که وعده ملک کسری و قیصر
میدهد و از ترس دور خود خندق میکند پس حقتعالی آیه قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ برای تکذیب قول ایشان
منافقان فرستاد و ابن بابویه روایت کرده است که چون کلنگ اول را زد یک ثلث سنگ را شکست و فرمود
الله اکبر کلید های شام را خدا بمن داد و بخدا سوگند که قصرهای سرخ آنرا می بینم پس کلنگ دیگر زد و ثلث
دیگر را شکست و گفت الله اکبر کلید های ملک فارس را بمن داد و بخدا سوگند که الحال قصر سفید مداین را
می بینم چون کلنگ سوم زد و باقی سنگ جدا شد گفت الله اکبر کلید های یمن بمن داده اند و بخدا سوگند
که دروازه های صنعا را می بینم انتهی بلفظه چون حدیث فرد کامل امامیه و عبر او اطلاع یافتی بر آنکه
خالق جاهر و اعراض این مناقب و محامد را بر زبان چنین دشمنان جاری می گرداند و قدرت کامله خویش را
مانند روز قیامت یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بمرتبه ظهور رسانیده که اگر دفاتر طوال در شرح فواید این احادیث رسول متعال مشحون گردد وفا
نتواند کرد لکن بحکم الیسیر یدل علی الکثیر بر چند فائده اطلاع و تفهیم و استنباط دیگر فواید را بر ذکای سامع
و ناظر گذاریم **فایده اول** آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر ضرب کلنگ فرمود که
مفاتیح این بلاد را بدست من سپردند و این معنی نزد اهل حق و تصحیح صورت نمی بندد مگر آنکه خلفای حقه
بلیاقت و استحقاق جانشین آن برگزیده انفس و آفاق باشند تا فتح این بلاد که از اینها وقوع یافته و نور
رضای ایزدی بر آن تافته چنین فتح و فیروزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد **فایده دوم**
آنکه چون سنگ مذکور سه حصه شد و در هر حصه برق درخشان پیدا گشت و بر اطراف عالم احاطه کرد و این
نیست مگر نور اسلام و ایمان پس معلوم شد که خلفای ثلثه ایمان کامل و فضایل بسیار بدست داشتند
و تهمت ارتداد و کفر بلکه احتمال فسق و فجور که امامیه معترفند نیز باطل بر آمد و العجب کل العجب که اکابر
علمای قوم هر جا که در قرآن و حدیث لفظ اثنی عشر یقینا یا ایما بدلیل قطعی یا بتجهیر ایشان گمان

برند کو در واقع مستلزم سلب اثبات باشد و برین تصریحات که خلافت خلفای ثلثه جهت صادقه نبوی مثل آفتاب نیم روز روشن شد و عالمی را فرا گرفت گوش ظاهر هم نهند تا بیقین قلبی چه رسد و از ینجا واضح می شود که روایات اهل حق مثل اینکه در نزول میزان از آسمان و حدیث دلو نوبا شد آن که حضرت خلفای ثلثه را در باب خلافت مشوه نمای اسلام قصصا کنند مبنی بر عصبیت و عناد بوده چنانکه اهل جحود و عداوت می پندارند و الحمد لله علی ذلک **فائده سوم** آنکه بشارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وادان حاضرین جنگ خندق را بر تسلط خلفای ثلثه دلالت تام بر این دارد که حق تعالی از خلافت ذی علیه ایشان راضی شده و الا چرا امامیه بر فرق ایشان لبسته اند نهایت در واقع اصلی ندا شتم چه بحال عقل است و خلاف نقل که با وصف صدق این نوع آیات موضوع سعی بر تسلط خلفای ثلثه خوشوقت شوند و بر فتح و فیروزی ایشان نازند و اهل اسلام خصوصا صاحب حضرت امیر و اشیاع و اتباع ایشان را بشارت دهند چه خلافت خلفا عین غصب حق شیر خدا و تذلیل اهل بیت بلکه استیصال شجره اسلام بود مگر یاد ندارند که هزاران نسخ قرآن مجید را که اشرف معجزات سرور کائنات بود تعنتا وعدواناً و آتش نهادند و آنچه لکانه است نشستند بیت اصلی نگذاشتند و جناب امیر را معاذ الله بر اصول از اذل است ما اخس حیوانات در مدینه کشیدند و جناب سیدة النساء و محسن را شهید کردند و ام کلثوم را بغصب و عدوان بخانه خویش بردند مستحیل است عادةً و عقلاً که محاربات و مقاتلات ایشان جهاد باشد و حق تعالی از آن خشنود شود چون بنص نبوی رضای الهی ثابت گشته مذهب امامیه قطعاً و یقیناً از بیخ و بنیاد برکنده شد و مویدانی مقصود حدیث کلینی از حضرت امام سجاد است که با ذون بجهاد نمی شود مگر کسیکه صفات آیت کریمه **اَلتَّائِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ الْحَامِدُوْنَ السَّائِحُوْنَ الرَّاكِعُوْنَ السَّاجِدُوْنَ الْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّاهُوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُوْنَ لِحُدُوْدِ اللّٰهِ** بر و انطباق دارد و خلفا و اعوان و انصار شان ماذون بجهاد از بارگاه رب العباد بودند پس معلوم شد که ذوات عالیات شان مستجمع این صفات کمالیه بود کو

مجوسیان ایران انواع مثالب قبیحه در مقابله این مناقب و محامد خلفاء ثلاثه رسول از طرف خویش
تراشیدند و این حدیث امام زین العابدین در کافی روانی بجلد دوم کلان منضبط است بقدر ضرورت اکتفا نمودیم
حضرات شیعیین درین احادیث دست و پا گم کردند و آنچه در مناظره فقیر بعد قیل و قال بسیار
نمودند فذلکه آن در چند سطر ثبت می نمایم که در احادیث فریقین ثابت شده که خدای عز و جل تایید دین
خویش برجل فاجر هم می کند پس آنچه از خلفا صدور یافته موجب مدح نباشد فقیر عرض کردم که این تاییدی
بالخصوص حضرات معصومین محفوظین البته تایید دین خدا کرده اند پس اگر نواصب باین احادیث
دست زنند جواب شما این جواب است علاوه ازین مذهب حق مراد می گیرید یا باطل گفتند معاذ الله
که باطل مقصود باشد گفتم چون این بر جای خود با اصول فریقین ثابت است کسی انکار نمی تواند کرد که در زمان
خلفای راشدین تایید مذهب اهل سنت واقع شده پس حقیت مذهب ایشان بی ثبوت ترتیب مقدمات
باثبات رسید و الحمد لله علی الظفر بالمطلوب و از جمله اموریکه اعلام آن بر ضروری نماید آنکه مجلسی بعد ذکر
روایت ابن بابویه در حفر خندق چنانکه دانستی و روایت کلینی دال بر اینکه شیخین معاذ الله در زمره اهل نفاق
بودند ذکر کرده چه با همدگر گفتند که ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و حالانکه قدرت نداریم که بقضای
حاجت بیرون رویم مقصود از ایراد این قرار و بیان آنست که این نوع نسبت را اهم بمنقصت بدل
سازند کلا انهم لا یقدرون فان الله متم نوره و ناصر جنده و منجز وعده
ولو کره المعاندون برای الطال ابن شعبه بار یها هر سفاهه مزبوره کافی و وافی است
مع ذلک دلیلی دیگر درینجا برای تبکیت اهل عناد قایم است سیاقش بر نهج اجمال آنکه از احادیث
مزعومی امامیه چنانچه در تصانیف مجلسی از بحار وغیره مروی است دریافت می شود که شیخین و امثال شان
انهم جفاکشی همراه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اعانت و نصرت آنجناب بحکم روایات و علمی نیز در ارشاد
القلوب دال بر آنست از ان اختیار افتاد که باخبار کاهنان و کتب حکما سلطنت و غلبه نمود را بر کسری و قیصر
اعتقاد می کردند و می دانستند که بلا ریب روزی این شوکت و دبدبه بدست ما خواهد افتاد پس بشارت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بر طبق اخبار کاهنین بود تردد و ریب عینی ندارد والحمد لله علی اتمام النعمة
واکمال الحجة **واز انجمله است امامت** صدیق در نماز بمسجد شریف با وصف حضور تمامی اصحاب
کبار از مهاجرین و انصار بحکم جناب رسالتمآب بروایات اجلهٔ صحابه که جمعی از انها بر زبان امامیه هم
در اعداد موثقین و معدلین شمرده می شوند بعنوانیکه مزیتی بران هرگز متخیل نباشد چنانچه در ضمن دفع
اعتراضات توم مورد لوم مذکور خواهد شد و تنبیهای مساعی اهل خلاف که در شب مطاعن مزعومی اهل
بیت اخیار و نشر فرمایم مجهولی اصحاب سرور ابرار نقد انصاف را که از دست خویش در باز زند و ابواب
جور و اعتساف را بروی خویش مفتوح میسازند آنست که عائشه صدیقه دختر ابوبکر صدیق و بلال
غلام آزاد کردهٔ او که حل و عقد امور خانگی و پیام رسانی امامت نماز بایشان تعلق و نسبت خواستند
که این امر جلیل و ذکر جمیل را بسوی مولای خویش باز گردانند در ینجا نیز بنده کمترین خلائق در دفع
این تهمتها کمر همت محکم می بندد و می گوید که اما بلال پس هر چند غلام آزاد کردهٔ صدیق اکبر باشد
ولیکن بسبب فیض صحبت و ملازمت حضرت سید النبیین و جان نثاری بران امام طیبین و طاهرین
مرتبهٔ او بجائی رسیده که بر اصول و روایات فریقین بسیاری از اشراف قریش و صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بغلامی او هم نمیرسند چون در ینمقام هم کار به بحث و جدال با متشیعین افتاده و احادیث اهل سنت
را این فرقه بگوش اصغا جا نمیدهند ناگزیر از اصول موضوعه چیزی منقول می شود که ابن بابویه
با عتراف مجلسی در حیات القلوب بسند معتبر از امیر المومنین روایت کرده که سبقت گیرندگان بسوی
ایمان پنج نفر اند پس من سابق عربم و سلمان سابق اهل فارس است و صهیب سابق روم و بلال سابق حبشه
است و خباب سابق قبطه است انتهی و در تفاسیر اهل بیت و روایات ایشان حدیثی است که در چند
ورق نانگاشته بر قدر ضرورت اکتفا می کنم و عبارت مجلسی در حیات القلوب که ترجمهٔ آن حدیث
است نقل مینمایم تا هر یکی از خواص و عوام بهره از ان برگیرد و آن اینست که از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مروی است در تفسیر این آیت که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ

مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی از مردم کسی است که میفروشد نفس خود را برای طلب
خشنودی خدا و خدا مهربان است نسبت به بندگان خود و حضرت فرمود که این آیت در شان
جماعتی از نیکان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد که عذاب کردند ایشان را اهل مکه
برای آنکه از دین اسلام برگردند و از جمله ایشان بودند بلال و صهیب و خباب و عمار بن یاسر و پدر و مادر او
اما بلال پس او را ابوبکر بن ابی قحافه خرید و غلام سیاه و چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم آمد حضرت امیر المومنین را تعظیم بیشتر مینمود باضعاف آنچه ابوبکر را تعظیم میکرد پس جماعتی از اهل فساد
گفتند ای بلال کفران نعمت کردی و کم کردی فضیلت ابوبکر را که مولای تست و ترا خرید و آزاد
گردانید و از قید بندگی و تعذیب کافران رهائی بخشید و علی بن ابیطالب هیچ یک از اینها نسبت
بتو نکرده است و تو توقیر و تعظیم او زیاده از ابوبکر بجا می آری این کفران نعمتی است که نسبت باو
میکنی و حق ناشناسی است که در حق او بعمل می آری بلال گفت آیا لازم است مرا که تعظیم ابوبکر
زیاده از تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعمل آورم گفتند معاذ الله ما چنین نمیگوئیم گفت که ابوبکر
را زیاده از آنحضرت تعظیم نمائی بلال گفت این سخن شما مخالف سخن اول شما است که گفتید جایز نیست
که من علی را زیاده از ابوبکر توقیر نمایم بسبب آنکه ابوبکر مرا آزاد گردانیده است ایشان گفتند
مساوی نیستند رسول خدا و علی زیرا که رسول خدا افضل خلائق است بلال گفت علی نیز بهترین
خلق خدا است بعد از پیغمبر خدا زیرا که در وقتیکه مرغ بریان برای حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم آوردند دعا کرد که خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که با من
از این مرغ بخورد پس علی آمد و با او تناول نمود و علی شبیه ترین خلق است برسول خدا صلعم
زیرا که او را خدا برادر رسول خود گردانیده در دین خود و ابوبکر از من توقع ندارد آنچه شما توقع می نمائید
زیرا که میداند که علی از او افضل است و میداند که حق علی زیاده از حق او است زیرا که علی مرا از
نعمتهای عظیمه پروردگار رهائی بخشیده است بسبب موالات او و تفضیل دادن او بر

دیگران

دیگران مستحق نعیم ابدی بهشت گردیده اند انتهی و از ینجاست که صاحب تلخیص الاقوال و حلی
امام اعظم شیعین در خلاصهٔ اقوال ایشان او را بکمال مدح و عظمت ستوده اند بلکه خود حضرت امام
باقر و صادق از مداحان او بوده اند پس معلوم شد که در ادای رسالت سرور کاینات سوء ظن از
جانب بلال بهم رسانیدن و غبار تهمت مذکور بر دامنش افشاندن چنانکه از کتب امامیه مثل افادات
کنتوری و غیر او سمت وضوح دارد کمتر از افترا و بهتان طایفهٔ ذبابیه و غرابیه از طوایف شیعه نیست
که مآل اعتقاد آنها بظاهر این بیت میرسد **بیت** جبرئیل که آمد ز بر خالق بیچون ✽ در پیش محمد شد
مقصود علی بود ✽ **اما ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها** پس تطهیر ذیل مبارکش
ازین الوث کما حقه حاجتی باین مرتمی نمی افتد زیرا که خود جناب اقدس الهی بمحکمات قرآنی متکفل جواب
این تهمت از طرف ام المومنین گشته چنانچه گذشت نه یکی که افترا و بهتان بر سید انبیا که با بت
صدیق امر معیر باید و با باست دیگری با وجود او رضی نمی شود البته اکبر کبائر است قطع نظر از ان در
کبیره بودنش مثل ارتکاب گناهی سر آمد اهل نفاق و صاحب آن خوض کرده بود نزد احدی ریبی نیست
پس اگر امامیه بهره از ایمان داشته باشند می باید که از ذکر این تهمت و نسبت این الوث بدامن آن
عفیفهٔ صالحهٔ مطهره نادم و پشیمان شوند چه جای آنکه تقریر آن روبروی اهل ایمان گردن کشند چنانچه
بر متتبعین بحار و شافی ابوالقاسم که او را علم الهدی لقب می بخشند و از چندی اجزا آن بهتر از نگارو
و جستجو اندک عاریه بهم میرسد مجتنب نمی ماند در نیمقام بر تلخیص افادتش که باعتراف او جامع
تقریرات قدمای شیعین است نظر لعموم فائده بعبارت فارسی متوجه می شوم و بر مواضع غلط فیها
و دعاوی لاطائله او آگاه می سازم در جواب **صاحب مغنی** میگوید که بزرگان ما درباره
خبر نماز که منسوب بابوبکر است قیل و قال بسیار نموده اند و دلیل آورده اند که در امامت نماز و
خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نسبتی و ربطی نیست و جملهٔ تقاریر شان اینست که اول خبر امامت
ابوبکر در مسجد نبوی وقت شدت مرض آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر واحد است که در اثبات

خلافتش بکار نمی آید و ضعیف بدعائی شود من بعد امر امامت از جانب عائشه بود نه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و بر مجید عاقد نامی بود دو دلیل آورده‌اند یکی آنکه هرگاه آنحضرت بعد استماع قرات دریافت
کرد که ابوبکر امام جماعت است بعائشه فرمود که شما البته مثل صویحبات یوسف اید دوم آنکه آنحضرت بعد ازین
عتاب باستعانت امیرالمومنین و فضل بن عباس بهزار جد و جهد در مسجد در آمد و بر ابوبکر متقدم شد
و این دلیل صریح است برینکه امر امامت از جهت عائشه بود و بس بعضی از مخالفین گفته‌اند که سبب
تعریض بعائشه آن بود که اول حضرت فرمود که امر کنید که ابوبکر امام شود پس عائشه گفت که او رقیق القلب
است برداشت نتواند کرد که در مقام آن ایستاده شود و بامامت عمر حکم کن آنوقت فرمود انکن لصویحبات
یوسف و این تقریر محض واهی بی اصل است زیرا که کلام آنحضرت بالبداهت متعلق بغرض خواهد بود
نه خارج از مبحث و صراحةً میدانیم که صاحبات یوسف علیه السلام مخالف و مراجع در هیچ امری
نبودند بلکه همه واله و شیدا حسن و جمال او شدند و مراودت میکردند و هر یکی بسوی خود مشغول
دیگری او را ملتفت میگردانید پس تشبیه تمام شد بحال عائشه که برای افتخار تقدیم پدر خود و اشتغال
پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواسته بود و دعوی مخالفین که حضرت صلعم وقتیکه بمسجد تشریف آورد ابوبکر را
برقرار داشت اعتبار نیست زیرا که این غلط فاش است که متبوع مطلق را تابع سازند حالانکه نزد
فریقین دلایل بسیار دلالت میکند بر آن که پیشوا نشود مگر افضل قوم بر ترتیبیکه در حدیث مذکور است
و دلیلی دیگر که دعوی مخالفین را مستاصل کند آنکه اختلاف است که حضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه در مسجد
تشریف آورد آیا ابتدا از قرات ابوبکر قرآن مجید خوانده یا انتها آن، این اختلاف بدون عزل
ابوبکر ممکن نیست من بعد علم الهدی بمتشیعین گفتگو درین باب کرده که آیا این امامت مستلزم خلافت
ابوبکر هست یا نه و دعوی نص بر خلافت ابوبکر بجهت امامت در نماز که از حسن بصری صاحب مغنی
حکایت کرده صحیح تواند بود یا نه و بنده کمترین آنرا لایق آن که در صدد جواب مولف رساله است و خواهد
که مطلب مستحدث و مبتدع بودن خلافت حضرت صدیق از میان بردارد و بزعم مولف مناقب

جلیله استحقاق و اهلیت آنجناب باثبات رساند چندان عرضی با دروغش متعلق نسبت کامی

هرگاه جمیع لطائف و جواهر کلام امام ائمه شیعین را لغور را امعان دیده دلبستن و بلند کلمات

مزخرفه قدما راو نوردیدی کنون بر تتابع غفلتها و خطاها و لاطائلهای شان توجه شو اما آنچه گفت

که خبر واحد است یعنی خبر عائشه است و دیگری بی واسطه او نیز آن را روایت نکرده چنانچه مجلسی نیز بجا

بهمین معنی شده و بر زبان مترجمین بعد گردید آوردن تمامی روایات این قصه بزعم خود گفته که این اخبار

احادیث ما بحد تواتر نرسیده و از رجال مخالفین روایت کرده شد و در روایات مذکوره منتهی میشود

بسوی عائشه مراد باتفاق فریقین معصوم نبوده و در توثیق او در میان ما و مخالفین خلاف است

پس مقام آنست که اولیای او خاک حسرت بر مفارق خویش ریزند و از سر افتخار بوجود او

در طائفه خود برخیزند چه این دعوی نظر بروایات خویش است یا بر اصول اهل حق علی الثانی

افترای محض است کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و علی الاول الزام اهل حق بروایات معتبره کلمات

علمای خویش در رخواستن مخالف تصریحات اکابر قوم است که ما اهل سنت را در اصول و فروع بروایات

مسلمه آنها الزام میدهیم و آنها را اسکات و افحام ما قدرتی ندارند اما هم برد ذکر بعضی از روایات

دیگر در صدد امر نبوی بکرات و مرات بامامت صدیق پس روایت اول از ابو عبدالله بخاری است

عن ابن عمر قال لما اشتد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه قيل له في الصلوة قال

مروا ابابكر فليصل بالناس و امثال این روایت در صحیحین از صحابه دیگر مرویست روایت دوم مستدرک

حاکم و استیعاب ابو عمر عن عبد الله بن مسعود قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه

وسلم قالت الانصار منا امير و منكم امير فاتاهم عمر فقال يا معشر الانصار

الستم تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر يؤم الناس فايكم تطيب

نفسه ان يتقدم ابا بكر فقالت الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابا بكر یعنی عبدالله بن مسعود

میگوید که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین جهان فانی بسرای جاودانی تشریف بردند انصار در سقیفه

باراده استخلاف سعد بن عباده جمع آمدند وبعضی از صحابه مهاجرین اولین را خبر دادند وکشان کشان
در سقیفه آوردند وسلسله گفتگو در رسید وانصار آخر بر زبان راندند که یکی از ما ویکی از شما امیر شود فاروق
اعظم ایشان را خطاب کرد وگفت آیا نمیدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم البته ابو بکر را امام
مسجد خویش قرار داد پس کیست از شما که در تقدم از ابو بکر خاطرش خوشوقت گردد انصار بعد استماع این
کلام پناه بخدا جستند واز قول خویش برگشتند واز آنجا باطل شد آنچه جمعی از متکلمین ومحدثین شیعه که صاحب
بحار از جمله ایشان است از راه عصبیت واستکبار گفته اند که اگر قصه امامت نماز صحیح می بود دلالت
بر امامتش میکرد بدلایل دیگر در سقیفه حاجتی نمی افتاد پس ابو بکر واصحابش چرا این قصه را بر انصار احتجاج
ننمودند ودلیل امامتش بالخصوص نیاوردند پس معلوم شد که درین امر صلاحیتی نیست انتهی بحمد الله که برادر
مجلسی مانند او مثل مشهور که دروغگو را حافظه نباشد صادق آمد زیرا که در مجلد فتن از بحار الانوار
همین روایت که برای تکذیب او ارد کردم از استیعاب بلفظه آورده ودر جائیکه باعث عائشه
صدیقه بر وضع حدیث امامت ابی بکر صدیق رقم کرده میگوید که عنقریب انشاء الله تعالی مطلع خواهی
شد که عمده اسباب انعقاد خلافت برای پدرش همین امر امامت نماز بود چنانچه در اخبار ایشان
مروی است ودر جای دیگر گفته وامامت نماز با مردم دلیل بر استحقاق خلافت بوده باشد
چنانکه در روایات ایشان خواهد آمد که باحتجاج عمر بامر نماز بیعت ابو بکر تمام شد انتهی ما قال المجلسی
علی لسان المترجمین من بعد گذشته است که برطبق تقریر آخوند مجلسی چنانچه قبل ازین در جواب شریف مرتضی
اتفاق افتاده بود باید که اهل حق بگویند که اگر قصه غدیر بنحویکه مزعوم شیعیان است صحیح می بود دلالت
بر خلافت جناب حضرت امیر در روز خلافت صدیق بدلائل دیگر والعهدة فی روایتها علیهم کما لا
یخفی علی ناقد البصیر احتیاج نمی شد پس اینچه در بار نفسی در واقعه غدیری از آن قبیل است که مدعی
سست وگواه چست از جمله روایاتیکه از انس بن مالک مجلسی در بحار آورده یکی این است که
صحابه در نماز فجر صف بسته بودند وابو بکر با ایشان امامت نماز میکرد وپیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

پرده

پردهٔ حجره برداشت ونظر کرد بسوی ایشان وایشان در صفوف بودند بعد ازان تبسم فرمود ابوبکر
پس پا بر عقب خود آمد تا با صفها شامل گردد گمان کرد رسول خدا اراده کرده است که برای نماز بیرون
آید وقصد کردند که از نماز کردن باز مانند بسبب فرحت وخوشی بدیدن حضرت رسول خدا پس آنحضرت اشاره
کرد بسوی ایشان که تمام کنید نماز خود را بعد ازان اندرون حجره رفت وپرده را فرو انداخت ودر روایات
دیگر از عبد الله بن مسعود است که بر مقام خود بعضی ازان مسرود خواهد شد واحادیث دیگر از ابو موسی
اشعری که بیمار شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وسخت شد مرض آنحضرت گفت امر کنید ابوبکر را که
با مردم نماز کند عائشه گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکه او مردی رقیق است هرگاه در مقام تو خواهد
ایستاد استطاعت نماز کردن با مردم نخواهد یافت اینهمه روایات واحادیث را مجلسی در مجلد ثامن
از کتاب جامع الاصول ایراد نموده وبعضی از روایات منقوله او بعد ازین گذارش خواهم کرد وبعضا
مجلسی مذکور بمقتضای طینت خویش مدعی آن شده که خبر واحد است وانتهای همه روایات بعائشه
صدیقه است کما عرفت روایت دیگر هم در صحیح بخاری هم ودر دیگر کتب معتمده عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ
عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ لَهُ اَلَا اَعْرِضُ
عَلَيْكَ مَا حَدَّثَتْنِيْ عَائِشَةُ عَنْ مَرَضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ هَاتِ
فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَدِيْثَهَا فَمَا اَنْكَرَ مِنْهُ شَيْئًا غَيْرَ اَنَّهُ قَالَ سَمَّتْ لَكَ الرَّجُلَ الَّذِيْ كَانَ
مَعَ الْعَبَّاسِ قُلْتُ لَا قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِيْ طَالِبٍ وابن حدیث را بعضی از محدثین از طرق دیگر مفصلا
روایت نموده ملخص آنکه راوی این خبر از صدیقه در باب مرض پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از انتقال بسوی حجره
صدیقه مهاد یا بین الرجلین وتقریر امامت صدیق تکبیر تمام وخروج شریف در نماز ظهر بصفت مذکوره شنیده
بود بر ابن عباس عرض کرد او همه را تصدیق نمود وگفت که صدیقه نام شخصیکه همراه عباس بود بر زبان آورد
نگفت که او علی بود مخفی نماند که حضرت ام المومنین عائشه بسیاری از مناقب حضرت امیر وبتول زهرا
وذریت طاهره ایشان بار ها بر زبان آورده چنانچه محدثین بتحقیق نمیاند درین مقام ناگزیر بعضی

از احادیث انتفا می رود و از انجمله روایت امام احمد در مسند خود نیز هست از ام المومنین مذکور که
من کنت مولاه فعلی مولاه و ابن ماجه قزوینی نیز این حدیث را روایت کرده و از انجمله
روایت طبرانی در کبیر از انجناب که النظر الی وجه علی عبادة و این روایت را حاکم هم در
مستدرک خویش آورده و از انجمله حدیثیست عن عائشة عن فاطمة یا فاطمة
الا ترضین ان تکونی سیدة نساء العالمین وسیدة نساء المؤمنین وسیدة
نساء هذه الامة و از انجمله روایت ابن ابی شیبة عن عائشة فاطمة سیدة نساء
العالمین بعد مریم ابنة عمران وآسیة امرأة فرعون وخدیجة ابنة خویلد
و از انجمله روایت ابوداود و حاکم است عن عائشة اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل
ابنی هذا یعنی الحسین واتانی بتربة من تربته حمراء چنانچه بر ناظر بالیفات شیخ سیوطی
مخفی نیست بلکه از ام المومنین صدیقه ملا ما قال بعض الاکابر مثل ملا علی القاری و المحقق الدهلوی بعض روا
منازع فیها نام حضرت امیر در بعضی از طرق مرویست و تنها اهل حق فضائل مرتضوی را در کتب خود از ام
المومنین نیاورده بلکه علمای امامیه نیز روایت میفرمایند بلکه خود مجلسی باعتراف صاحب صحیفة المتقین میگوید
در امالی صدوق مناقب از عطا روایت کرده اند که گفت از عائشه پرسیدم از علی گفت علی بهترین
خلائق است و شک نمیکند در وی مگر کافری انتهی بلفظه الی غیر ذلک من الاحادیث لیکن باقر مجلسی در
بحار بعدم تسمیه را بر بغض و عداوت حمل کرده تلبیسی و تدلیسی بس منیست مع ذلک ام المومنین از ذهول
و نسیان و بعضی احیان معصوم نبوده در وقت تعیین نام مرتضی گرفت و در تردد بسبیل ابهام چنانکه
معمول و مرسوم است **و ایضا** از کتب اهل حق مثل شروح صحیح بخاری و مشکوة شریف معلوم می شود
که خروج شریف [illegible] مذکور دو سه بار اتفاق افتاده و در وقت تحامل اسامه بن زید و فضل بن عباس و
ثوبان و غیر او نیز نوبت بنوبت یک یک بودند و از کتاب الزکوة را اما نام فضل بن عباس از ام المومنین
میمونه بروی آید پس تحامل که جناب صدیقه در بودن حضرت علی و اسامه و فضل فی الجملة

متردد

شده باشند و این امر قطع نظر از ذهول و نسیان چندان مستبعد نیست زیرا که حال جریان جرح البته
در اسلوب متواتر بود مگر با سماع کما هو الظاهر و محتمل است که راوی گاهی نام شریف مرتضوی را که جزو نام
اسامه باشد گرفته باشد و ممکن که اختلاف در بعضی از اوقات در جانبی واقع شده که امیر المؤمنین بر آن
طرف بودند در جانب حضرت عباس خصوصا و احتیاطا لفظ رجل آورده و حفظ امیر المؤمنین طرح تصریح
اختصار و ابهام نموده که محققین اهل حدیث مثل ابن ماجه قزوینی از سالم بن عبید نیز لفظ مذکور روایت
نموده اند و درین تعبیر هیچ منقصتی هم نیست بنا بر آنکه در محکمات قرآنی موجود است که مومن آل فرعون
حضرت موسی علیه السلام را بهمین لفظ تعبیر کرده و گفته اَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا اَنْ یَّقُوْلَ رَبِّیَ اللّٰهُ و ابو بکر
صدیق که نزد حضرت علی بن ابیطالب کما یجیء انشاء الله تعالی بجهت اظهار ایمان بهتر از مومن آل فرعون است در وقت دیگر
حفظ پیغمبر صلی الله علیه وسلم از شر کفار این لفظ بر زبان آورده و ملائکه قبر وقت سوال ربوبیت پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم این لفظ را استعمال می نمایند و خود قدمای شیعه که مزید اخلاص شان بخاندان رسالت پناهی در نسبت
مطابق اصول اربعه و کتب رجال ائمه را باین لفظ یاد می کنند پس بجای عدم ذکر نام شریف مرتضوی مستلزم
است نه مستلزم بغض صدیقه و بعضی گفته اند که باعث عدم ذکر آن بود که حضرت امیر قبل از نزول
براءت صدیقه بجناب نبوی عرض کرده که اگر تردد میرسد طلاق باید داد که زنان بسیار اند
و ام المؤمنین بعد استماع کلام او رنجیده ازین سبب نام آن امام ذکر نفرموده و فاضل کرمانی
در کواکب دراری و ملا یعقوب در خیر جاری و صاحب مرقات یعنی ملا علی قاری و بسیاری از
محدثین هند یا وجه تشابه این خبر را ذکر کرده اند لیکن از امثال این مقدمات استدلال بر بغض صدیقه نمودن
چنانچه مجلسی و اشباع او میدانند می نمایند خلاف عقل است زیرا که آیا جناب سیده نسبت ابن عم رعی کمال
کرد که یاد نفرمود امیر را بخیر و تشبیه می نمود بجنین و الاسلم که واقعه جمل بمرضی اکابر طرفین
بوقوع آمد بلکه بصفا انجامیده بود و ادبار شکل باعث شدند و پرداختند بانچه پرداختند
چنانچه در تاریخ طبری و ترجمه آن و کتاب اعلام و امثال آن مفصل است کاش کسانیکه برفاقت مرتضوی

ودادجان نثار می دادند از تیز زبانی ولاف زنی امامیه نجات می یافتند انهم صورت نه بسته
کماسنعرفه ان شاء الله تعالی و بر تقدیر یکه ام المومنین صدیقه مبغض امیر و ذریه طاهره او باشند محال عقل است
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وصف اطلاع انهم یعنی چنانچه مطالعه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلاء
العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بران شاهد ست علیه العموار اورا در حباله نکاح خود نگاه دارد و
حالانکه اجماع طائفه شیعه بر عدم جواز نکاح مومن با ناصبیه انعقاد یافته چنانچه تصانیف اما ین اعظمین
ایشان دلالت بران سکینه مع ذلک ناصبیه را در امهات المومنین داخل فرمودن و دیگر محامد و مناقب او
در محکمات قرآنی نازل نمودن بیخ و بنیاد مذهب قوم را مستاصل می نماید بالجمله کسیکه بر کتابهای قوم خرم
یافته بیک میداند که محدثین شان و راوان تقیه چه زیادات و تحریفات که بروی کار نیاورده اند
و چه زهها که نکرده و از تجاهت که زیادت راوی بهان وقت اعتبار دارد که خلاف اصول و قاعده
نشود حالیا باز بر سر مطلب روم و گویم که تنها جماعت صحابه راوی این حدیث نیند
بلکه قبل ازین در همین اوراق گذشته که خود جناب مرتضی راوی این حدیث است اخرج الحسن البصری
عن قیس بن عباد قال قال لی علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم مرض لیالی و ایاما ینادی بالصلوة فیقول مروا ابا بکر یصل بالناس
فلما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم نظرت فاذا الصلوة علم الاسلام وقوام
الدین فرضینا لدنیانا من رضی رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا فبایعنا
ابا بکر رواه ابو عمر فی الاستیعاب و این بزرگ در کتاب تمهید بسیاری از اخبار را در معنی
روایت نموده و برای استحکام خلافت صدیقی بکار برده کما لا یخفی علی من طالع الکتاب المذکور و
حاکم باوجود محکوم بودنش بتشیع کما افاد المولف فی الرسالة الاخیرة در مستدرک این حدیث را
هم از جناب امیر و هم از حضرت زبیر روایت نموده بالجمله خبر امامت صدیق در نماز خبر واحد گفتن و ازین
جهت حکم بعدم اعتبارش نمودن چنانچه از جواب اجمالی مجلسی صاحب نجات هویدا و آشکار است

وقد مرت عبارته من قبل جز علم الهدی و قزوینی و مجلسی و غیر هم کار دیگری نیست اگر خدام والا مقام
شریف و ملا باقر مجود دعای و لا طائله لفظ نمایند جیب و دامن مبارک ایشان کی از دستهای تشیعین سلامت
می ماند چون امثال این احادیث که اکثر فقهای صحابه بلکه خلفای راشدین ملازمین صحبت خاتم النبیین
و اهل بیت طاهرین راوی آن باشند و بتواتر و استفاضه رسند بجدیکه قاطع نزاع منازعین در مجمع
مهاجرین و انصار شوند و بمرتبه استدلال جناب مرتضی و حضرت زبیر فایز شوند برای استحقاق صدیق
و نایند خلافتش بکار نیایند پس از خبر طیر که پای صحت و ثبات ایش هم در هواست و حدیث انا مدینة
العلم و علی بابها دروازه مقصودش نمی کشاید چگونه مفید مدعای مخالفین شود حالانکه امامت را در
حقیقت اصل الاصول گردانیده اند و هزاران بار گفته اند که جز روایات متواتره درین باب
زنهار بکار نمی آید بخلاف جمهور اهل سنت که از فروع میدانند اما آنچه گفته که امر امامت
ابوبکر از عائشه صدور یافت نه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
پس ما جرای طرفه است چه بروایت اجله اصحاب در سفار معتمده و زبر معتبره باثبات رسیده که امر نبوی بود
حاشا که عائشه صدیقه را که مرة بعد اخری امامت دیگری غیر صدیق بعذر وه عرض رسانیده دخلی
درین امر باشد مع ذلک قبل ازین گذشت که احتمال افترا و بهتان بر ام المومنین عائشه کما فی
البحار و غیره موجب سلب ایمان از اماسیه است و آنچه گفته که دلیل دال آنست که حضرت بعد
دریافت امامت ابوبکر عتاب بعائشه نمود و انکن صویحبات یوسف تعبیر فرمود امری است
که اطفال اهل حدیث هم باستماع آن متزلزل نمی شوند و از جا نمی روند بلکه بر ایشان بوهم خنده
می شد زیرا که این تعریض و عتاب وقت مراجعت حضرت عائشه و حفصه بوده که در باب
امامت صدیق برقت قلبی او که متفق علیه روایات فریقین است کما اشرنا قبل ذلک مرارا اعتذار
نمودند و در صدد امامت دیگری آنکسی شوند اگر باور نیاید بجست آنکه شریف مرتضی در ذهول و غفلت
انهاک بغنا بدر و روایات سابقه رجوع کند باید دانست که خاتمه روایت ابو سعید

این است قالت عائشة یا رسول الله انه رجل رقیق اذا قام مقامك لم یستطع
ان یصلی بالناس فقال مری ابا بكر فلیصل بالناس فعادت فقال مری ابا بكر فلیصل
بالناس فانكن صواحب یوسف فاتاه الرسول فصلی بالناس في حیاة رسول الله صلی
الله علیه وسلم وخاتمه روایت ابن عمر نیز همین است قالت عائشة ان ابا بكر رجل رقیق
اذا قرأ غلبه البكاء قال مروه فلیصل بالناس فعادته فقال مروه فلیصل انكن
صواحب یوسف وخاتمه روایت عائشه صدیقه که مخالفین بلحاظ آن خبر واحد بر نقض
الطلاق می کنند و در کتب کلامیه کفار ان نموده حق پوشیها بکار می برند این است فقالت
عائشة فقلت لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام مقامك لم یسمع الناس من البكاء
فامر عمر فلیصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله مه انكن لانتن
صواحب یوسف مروا ابا بكر فلیصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت
لاصیب منك خیرا. بالجمله از همین روایات بوضوح انجامید که قول شریف مرتضی
اتباع و اشیاع او عین کذب و بهتان است مع حدالایست و زدی که بکف جرئت دارد وانچه گفته
که مقصود از خروج الی المسجد با اینهمه جهد جهد عزل ابوبکر بود خرافی است که با آنش پدید
غیست زیرا که اگر عزلش معاذ الله من ذلک مقصود بودی هر بار مروا ابا بکر با وصف ابهمهم
که اصالة و وکالة اتفاق افتاد معنی نداشتی الکنون نص دیگر بشنو عن عبد الله بن زمعة
قال لما استعز برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه وانا عنده في نفر من الناس
دعاه بلال الی الصلوة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا ابا بكر یصلي بالناس
قال فخرجنا فاذا عمر في الناس وكان ابوبكر غائبا فقلت یا عمر قم فصل بالناس
فتقدم فكبر فلما سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم صوته وكان عمر رجلا مجهرا
قال فاین ابوبكر یابی الله ذلك والمسلمون یابی الله ذلك والمسلمون فبعث الی

الی بکر فلما بعد ان صلی عمر تلک الصلوة تصلی بالناس وزاد فی روایة قال لما ان
سمع النبی صلی الله علیه وسلم صوت عمر خرج النبی صلی الله علیه وسلم حتی
اطلع رأسه من حجرته ثم قال لا لا لا لیصل بالناس ابن ابی قحافة یقول ذلک
مغضبا اخرجه ابو داود وغیره من المحدثین زیاده تر تاکید ازین چه خواهد بود که امامت
عمر فاروق را هرگز تجویز نفرمود و بار دیگر ابو بکر را امام کرد و بآن شدت و اهتمام بیرون آمده دوسه بار
فرمود که عمر امامت نکند و این هم ارشاد فرمود که هرگز خدا و مسلمانان از امامت دیگری
راضی نیستند و ازینجا خلافت ابو بکر صدیق هم ثابت شد و معلوم گردید که مقصود ازینهمه تاکیدات
و نقص امامت دیگران که بلا اشتباه امامت نماز را لایق بودند و استحقاق آن داشتند همین بود
که وی را خلیفه سازند و فقهای صحابه کبار در وقت خلافت و امامت باین دلیل تشبث نمایند
والحمد لله علی ذلک که هرچه مکنون خاطر مقدس بود همان واقع شد بعد از دریافت اینهمه تلویح و تصریح
و اشارات و تنبیهات دعوی اینمعنی رو بروی متکلمین و محدثین اهل حق که مقصود شریف عزل
صدیق بود باجرای عجیب و غریبست که در حیز تحریر و تقریر نمی توان گنجانید و خروج آنجناب
باستعانت امیر المومنین و فضل بن عباس و بکمال جد و جهد در مسجد رسیدن قرینه اینمعنی نیست
که امامت صدیق را مکروه داشتند تا بدلیل بودنش چه رسد نمی بینی که روز امامت فاروق بکمال
کوشش خروج فرمودند و سر مبارک از حجره مقدس بیرون کردند و امامت صدیق را بغایت قصوی
که زیادت بران در خیال کسی نگذرد و بخاطر احدی خطور نکند ابرام و احکام نمودند کجا فی
حدیث عبد الله بن زمعه چه جای آنکه عزلش مقصود داشتند خدا شاهد است و کفی بالله
شهیدا که مرض عصبیت شریف مرتضی و متعلمان او را دوا الی و بسیار خصومت و عناد
ایشان را امید شفای نیست بلکه چون در ان و نماز گران مرض ختمی یافته بودند فیان و
جز ان تکبیر اصحاب خود برای تحصیل ثواب جماعت مشتاق اند باقر مجلسی این روایت را

در مجلد هشتم از مجلدات بحار آورده که ترجمه آن بزبان مجتهدین باین عبارت ادا می شود که بخاری
باسناد خود از عروه روایت کرده که پس یافت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در نفس خود سبکی
و رفت بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز رسول خدا و مردم بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او انتهی
حیف از شریف مرتضی که دعوی نصفت و همه دانی میکند چنانچه بر ناظر تصانیف او مخفی نخواهد بود
و هنوز دیده اند این روایات مستفیضه مشهوره که در صحیح بخاری و دیگر صحاح مندرج است خبری
نیست که خروج آنجناب اگرچه باعتماد بر اصحاب بود ولیکن بجهت خفت مرض و گزاردن نماز
بجماعت بود نه برای امری که او خیال کرده و فهمیده که در عین شدت مرض تشریف آورده اند
اکنون این مضامین را بروایات معتمده نه زیادات غیر معتبره بلندی میدهم از تنزل روز بترقی
نهم که جمیع نمازهای اصحاب پشت سر ابوبکر صدیق در اوقات اشتداد مرض بعد تکرار امر شریف
که مروا ابابکر فلیصل بالناس خوانده می شود و ابتدای این امامت بروایت مثل صاحب دلایل
القوة فی سوانح سنی النبوة از عشاء شب جمعه است تا انتهای آن بر نماز فجر دوشنبه هست در این اثنا
روزی در نماز ظهر کما نقل فی البحار خفتی در مرض حاصل شد چنانچه باستعانت اجله اصحاب مسجد
منور فرمود و ابوبکر صدیق را از تاخر منع نمود و حاملین را فرمود که اجلسانی الی جنب ابی بکر
لیکن اختلاف است که حضرت امام بود یا مقتدی اکثری مثل جامعین صحاح و غیرهم باول رفته
اند بسبب بعضی از ایشان غالبا بظاهر حدیث تمسک جسته تجویز دو امام درین جماعت
خیال بسته و جمهور میگویند که مراد از مقتدی بودن صدیق برای مردم آنست که چون آواز
شریف بسبب ضعف و ناتوانی خصوصا بدور انجمن نمیرسید بدلالت تکبیر و نماز صدیق نماز میگزاردند یا
با واز او بر انتقالات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقوف می یافتند و برخی ثانی قائل
گشته اند و برای اثبات دعوی خود مثل روایت سالم بن عبید که در سنن ابن ماجه مرویست آورده اند
کل ذلک یتعلق باتحاد القصة و جمعی تعدد رفته آنجناب را در یکی امام و در دیگر ماموم دانسته اند

چنانچه

چنانچه بر ماهرین فن حدیث شریف و ناظر شروح صحاح مثل توشیح وغیره محجوب نیست و این
اختلافات در نماز ظهر است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از خفت مرض و استعانت اجله اصحاب
روز شنبه یا یکشنبه بمسجد در آمد و در بقیه اوقات امامت صدیق امری دیگر وقوع یافت که بعضی
از اکابر علمای امامیه تغافل از ان میورزند و بخلط بحث می پردازند و آن این نیست که در صحاح روایات
وحسان مسلسلات چنانچه در جامع ترمذی و سنن عبد الرحمن نسائی علی ما فی شرح علی القاری
از انس بن مالک و مانند وی مروی است که آخر نماز سرور دو جهان عقب خلیفه اول واقع شد
و منتهای اشکال برین روایات نظر باحادیث صحیحه زیاده اینکه در جانب خلاف آن واقع
شود آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه که باتفاق فریقین ازین جهان
گذران رخت اقامت بست و برفیق اعلی پیوست پرده حجره شریف را برداشت و بامامت
صدیق مسرور شد و قریب بود که مردم بگمان خروج شریف و شوق لقای سعادت انتمای او
نماز را بشکنند و صفوف را برهم زنند پس بعد تبسم و مسرت پرده را برافگند و در همان روز
وفات یافت و آن نماز نبود مگر نماز صبح زیرا که بالاتفاق ظهر آن روز هرگز در نیافته چه وفات
آنجناب وقت ضحی یا زوال شمس از خط استوا است چنانچه در مواهب و اعلام و شرح شفا است
علی الاول نماز از جمله محالات است و علی الثانی وقت نماز پیشین وفات حضرت سید المرسلین بود
پس لامحاله نماز صبح دوشنبه در حجره صدیقه ادا فرموده باشد پس نماز آخرین چگونه باقتدای
صدیق تواند شد **وجوابش آنکه** بروایات معتبره موسی بن عقبه از زهری کما فی المرقاة
شرح المشکوة و در روایت بیهقی این اشکال رفع می شود و اطمینان کلی بحصول می انجامد
زیرا که بجای خود این مقدمه ثابت گشته که زیادت ثقات را که مخالف اصول نباشد عبث نا
میکنند و تا وقتیکه محمل صحیح بهم رسد برد و انکارش پیش نمی آید و تفصیل این زیادت بر حسب
قرائن و وجوه تطبیق آنست که در نماز صبح دوشنبه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرده

انتظار کرده بر پا است و طاقت خروج نیافت قرات صدیق طویل بود پس از برده بر انگشتان
در بستر غلطیدن خفتی هم رسید که بعضش طبیعت معبر تواند شد پس بفضل بن عباس و غلامش
دران وقت تکیه فرموده بمسجد تشریف آورد و ابوبکر خواست که از مصلی باز پس گردد دستش دست
مبارک گرفت و او را بمقامش ثابت داشت و خود ابر دو رفیق در صف داخل شد لیکن بجهت ناتوانی از
مرض نشسته بود و این اقتدا در رکعت ثانی واقع شد و بعد از اتمام نماز بیا عجبی در مسجد آسود
و اصحاب را و بعضی از مهمات امور تاکید بلیغ فرمود فاندفع الاشکال بحذافیره و نیز باطل شد
آنچه بعضی از مناظرین امامیه بعد ذکر رفع حجاب و سرور شدن جناب رسالتماب نوشته اند که انمعنی لا ا
بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشد و زیراکه عدم انکار محتمل است که از راه عدم استطاعت بر کلام
یا از جهت تعب و آزردگی باشد الی آخر الهفوات و مخفی نماند که تصحیح مخالف حدیث موسی
بن عقبه و بیهقی بر ذمه مدعی مناقض است فکیف که آن معارض چنانچه با حدیث ترمذی و نسائی مخالف
است با روایات معتبره که دال بر خفت مرض در روز وفات شریف باشد حتی که اکابر اصحاب با بهره گردید در مبدا
آن مبارک بار گرفتند و برای قضای حاجات خویش رخصت خواستند کما فی المواهب وغیره مخالفت
تمام دارد مع ذلک استدلال نیز بامر شریف است که مروا ابا بکر فلیصل بالناس ما
جمله مدعی یافت نمیشود ازین خصوصیات کما لا یخفی و از آنچه درین اوراق بحدیث
علم الهدی امامیه گذارش دادم و مهیا کردم معلوم شد که ترتیب عتاب بر مراجعت امهات
المؤمنین لانهن تعبثن فی بی محل قرار دادن ناشی از ضلال و تلبیس و عناد و تدلیس و محض سینه دوری
بلکه از روایات معتبره تعامی و کوری است بعدم برد رفع اینکه معنی صواحب یوسف و حقیقت تشبیه
درین حدیث درست نمیشود و تعریض آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ابلغ بلغا و افصح عرب
عرباء بود منطبق نمیگردد پس اینکه این دعوی از تشریف مقتضی ظرافت ترا ز عادی سابقه او ست و اول
دلیل برانست که علم الهدی هیچ کتابی را از اساتذه فن فرا نگرفته و بحدیث ماهری و عرب لفی

درکه

در تحقیق علوم دینی زانوی ادب ته نکرده بلکه او را عبور بر کتب احادیث اهل حق که از زمان تالیف
بوستان انور آفتاب هم مشهورتر است اتفاق نیفتاده غلط گفتم بلکه او محض کنده ناتراش و چوبی
ناهموار مصداق کانهم خشب مسندة خالی از علم النظر و معطل از حلیه دانش و خبر بود و جمع
کتب و حمل اثقال بالبداهة چیزی دیگر است شعر آن تهی مغز را چه علم و خبر * که بر او هیزم است
یا دفتر و مامور شدن شیخ مفید درباره تعلیم ابن شعب سید و برادرش بتقشف بلید از حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم و تلقیب حضرت مرتضی او را بلفظ علم الهدی در نوم بعضی از وزراء
عباسیه بروایت شیعه امامیه در کتاب اربعین و مانند آن مطابق تحقیق مولف بحار الانوار که شیطان
را بر بعضی از نقاد پر در پیکر حضرات انبیاء و ائمه علیهم السلام تصرفات عجیب و غریب است از قسم مزخرفات
شیطانی و خیالات نفسانی است بالجمله از معنی آنکه چون صواحب یوسف و لیلا او را خبردار سکیم و اغاما
لا انا هم از تعلیق با وصف ایراد و سند از محدثین امامیه حرف میزنم بگوش حق نیوش مسموع شود
و سره از ناسره تمیز گردد باید دانست که بر وفق تصریح اهل حدیث مراد از صواحب زلیخاست
و صیغه جمع نظر بجد ماده است که مراحل حیلها بر فاقتش می پیمودند و در بکار آوردن اوامر او مساعی
بلیغه می نمودند و مقصود ازین تشبیه آنست که حال عایشه در تخالف ظاهر و باطن مثل زلیخاست
که زنان مصر الضیافت طلبید و مجلسی برآراست بهانه ترتیب داد و مراد آن جماعه زائد الوصف بجا آورده
هر یکی را ترنجی و کاردی حواله کرد و مقصودش ازین امور الزام شان بود تا بمشاهده جمال یوسفی عنان
اختیار از دست شان رود حتی که دستها بریده شود همچنین در دل عایشه خیال تشام نشسته
و ظاهرا رقت و حزن ابی بکر برای امامت عذر او تمسک جسته و مدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم ازین خطاب عتاب آنکه عایشه صدیقه بار دیگر حرف امامت عمر او بر زبان نیارد
و دست ازین اعذار بارده بر دارد **و تفصیل این تشام** خود بروایت ام المومنین صدیقه در
کتب معتمده مثل صحیح بخاری و صحیح ابن حبان موجود است و اللفظ للحدیث الآخر حدثنا

ذکر العلة التی من اجلها عاودت عائشة رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی ذلک قال ابن شهاب فاخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة عن عائشة انها قالت
لقد عاودت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ذلک وما حملنی علی معاودته الا انی
خشیت ان یتشاءم الناس بابی بکر وعلمت انه لن یقوم مقامه احد الا تشاءم
الناس به فاحببت ان یعدل ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ابی بکر
وصاحب صواعق نیز این روایت آورده چنانچه ترجمه آن میگوید و در بعضی طرق این حدیث از عائشه رضی الله عنها
روایت است که گفت در این باب مراجعت و مراودت بسیار با رسول الله صلی الله علیه وسلم کردم که امامت
قوم را بدیگری امر فرماید و غرض من از این کثرت مراجعت و مبالغت آن بود که در خاطر من نمی آمد
و قرار نمی گرفت خود نمی خواستم داد که مردم دوست دارند بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسی را که بجای
وی ایستاده شده امامت مردم کرده باشد بلکه ظن من این بود که هیچ کس قائم مقام آنحضرت صلی
الله علیه وسلم نشود الا آنکه مردم با وی تشاؤم کنند و فال بد زنند بنابرین میخواستم که رسول الله صلی
الله علیه وسلم این امر را از ابوبکر بگرداند و بدیگری رجوع کند و در کتب سیر مثل روضة الاحباب وغیره
آن نیز مروی است که ابوبکر صدیق بقرائن حالیه و مقالیه مضمون امامت خود شنیده یافته
امر کرد که از آثار و قرائن چنان معلوم میشود که امر امامت بمن مفوض کردند ولیکن بدلم در می آید که
این بار عظیم را بر ذمه دیگران نهند پس وقت صدور امر شریف عذری پیش انگیز تا مرا معاف دارند
و امامت قوم امیر یا کسی دیگر را امر فرمایند و باقر مجلسی در بحار جایی که قصه جمع روایات قضیه
امامت ابی بکر صدیق نموده از جناب ام المومنین صدیقه هیچ وجه تشاءم نقل کرده و موید این
روایات است آنچه صاحب مجمع البحرین از محدثین امامیه در تحقیق ماده صحت بعد ذکر لفظ صواحب
که در حدیث شریف مروی است میفرماید اراد تشبیه عائشة بزلیخا وحفصة وان جمع
فی الکثرة فیه وجه انهما اظهرتا خلاف ما ارادتا فعائشة ارادت ان لا یتشاءم

الناس به واظهرت کونه لایسمع المؤمنین وزلیخا ارادت ان یظهر حسن یوسف
لیعذرنها فی محبته واظهرت الاکرام فی الضیافة وتوجیه ثانی که بلفظ او ورده
بعدم ظهور کرده این است او اردتن تشوش الامر علی کما انهن یشوشن علی یوسف
معناه لکن صواحب یوسف انی فی الظاهر علی ما تردن وکثرة الحاح کل انتهی
وبر عاقل مخفی پوشیده نیست که از فهم مدعای اهل حق حاصل می شود چه مقصود این است که جناب پیغمبر
علیه السلام را مشوش میکردید شما از ذکر این عذر طبیعت مرا که میخواستید از این تشویش بازمانید و قصه دراز
نکنید و بامر امامت ابوبکر کار بند شوید عجب از فاضل جالسی که در عماد الاسلام خود در واقعه
امامت هم تناقض بعض از روایات که صاحب البریه در مقام استدلال ذکرش نموده وارد و در خصوص
این مقام میگوید که انکار از عائشه در سبب مراجعت مروی است آنهم متناقض متهافت است زیرا که
گاهی علت مراجعت را باین طور بیان میکرد که در خاطرم نمی آید که مردم دوست آنکس باشند که قائم مقام آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شود و در وقت مرض آنجناب امام نماز باشد و گاهی میگفت که مردم همچنین فال بد خواهند
زد و دشنام خواهند کرد انتهی ملخص تقریره وسخافت این کلام بعد ایراد تقریر جناب صدیقه
باشباع تمام بمرتبه عیان است که حاجت بیان نداشته باشد غیر از جالسی حدی از عقلا دعوی
نتواند کرد که یک مضمون را در دو تقریر ادا کردن یا برای حصول یک علت قرار دادن مستلزم
تناقض می باشد چه خوش بودی که او در فهم پای ثبات و قرار می فشرد و راه فرار نمی سپرد که در تصور
الکبری از علل شیخ المشایخ در کتاب علل الشرائع باعتراف شیعیان و مقلدین جالسی مضحکه عقلا
میگردد وکما هی فی الواقع کذلک ثابت نمی ماند اعتراض قدمای شیعه که اهل سنت بذکر حدیث
مراجعت عائشه افتخار بر امامت ابوبکر میکنند و از مضرات این حدیث که سراسر عداوت و مخالفت بجناب
مصطفوی وارد اتفاقی نمی نمایند و مؤلف عماد بعد نقل این خرافات بی بنیاد بر روایت صاحب
روضة الاحباب که فاضل شوستری در مجالس المومنین تاسیاً ببعض المتقدمین ایراد در زمره

شیعه داخل کرده استدلال بر کذب ام المومنین صدیقه وافترای او در امر امامت ابوبکر بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم می نماید وآن روایت باظهار این است که عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا فرستاد
که نازل که دامیه خطبه او دشت بنیم رفتم و دیدم و باز آمدم و گفتم چیزی ندیده ام که بکار آید حضرت فرمود
تحقیق خالی دیده برنخ ومی که گیسوان تو از رنگ آن بلرزید پس منصف گشتم و گفتم که یا رسول الله که
می تواند که از تو چیزی پنهان کند پس مومن طالسی بخبر تلفوه کرده ملخص آن این است که عجب از سنیان
که در اثبات امامت ابوبکر بروایت دخترش که حالش معلوم شد تمسک جویند و در دعوی فاطمه
زهرا و شهادت آل عبا بر هبه فدک کلمات فاسد میگویند انتهی ج بحمد الله که جواب تحقیقی از عتراض
بر تقریر جناب صدیقه واضح شد و طرق جدل آنکه درین مراجعت شاید تعلیمی بود و کمال انس والف
بعادات آنحضرت صلی الله علیه وسلم منظور باشد چه دانستی که بر اصول طائفه با وصف مزید تاکید
دعا شدید یعنی وَاِن لَّم تَفعَل فَمَا بَلَّغتَ رِسَالَتَهُ که مرید برآن متصور نباشد
در استخلاف حضرت امیر القا حدیث روز غدیر چه تعلل و مراجعت که واقع نشد کما مر قبل قریب تازه
انیست که از مطالعه عبارات کتب امامیه مثل مناقب مرتضوی که قبل ازین تعیین آن بر زبان خامه رفته
واضح و هویدا است که جبرئیل امین پیام حضرت رب العالمین در باره اقامت جناب مرتضوی بر منصب
امامت در رسانید لیکن سودی نبخشید یعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم عذر آورده گفت
وگفت که اگر چنین کنم قریش بر من تهمت نهند و گویند که قرابت قریبه باعث این امامت نیابت
گردیده و برین قدر قناعت نورزند بلکه از همدیگر جدا شوند و بغض و حسد خود را ظاهر کنند
چون بمدینه رسیدم و انجاء این مهم را بانجام رسانم درین سفر مرا معذور دارند پس خطاب عظیم و عتاب
شدید رسید که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعضَ مَا يُوحَى اِلَيكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدرُكَ
باز تا خیر و مکث بعمل آورده و مراجعت واقع شد تا آنکه این مضمون بوحی الهی در رسید که ای رسول نزد عمد ترا
را خلیفه کن ورنه از دفتر رسالت تمامت آورده شود پس توان شد که حضرت صدیقه

در مراجعت و معاودت بعد صدور مروا ابا بکر فلیصل بالناس بیسر و جناب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم مد نظر داشته فهمیده باشد که مقصد امامت باعث تحاسد و تباغض میگردد و بلی مراجعت و
معاودت تمام نمی شود یا ام المومنین حسب تقدیر اتباع علوی نصب العین خواهد بود که با وصف تصدیع بلا
امامت پیغمبر را بر خلاف امر نبوی گذاشته راه سفر اختیار ساخته بعد از گریه و زاری و فریاد دیگر آن
گفت که مرا همراه خود باید برد و حضرت نان طفلان بدست من نباید سپرد که مردم مدینه میگویند
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از انجهت علی را همراه نگرفت که بودنش در لشکر شوم بود چنانچه
در تفسیر قمی تفصیل این ماجرا موجود است حیث قال وخلف امیر المؤمنین علی المدینة
فارجف المنافقون بعلي وقالوا ما خلفه الا تشاءما به فبلغ ذلك عليا فاخذ
سيفه وسلاحه ولحق برسول الله بالجرف فقال رسول الله يا علي الم اخلفك
على المدينة قال نعم ولكن المنافقون زعموا انك خلفتني تشاءما بي فقال
كذب المنافقون يا علي اما ترضى ان تكون اخي وانا اخوك بمنزلة هارون
من موسى الا انه لا نبي بعدي انتهى الى غير ذلك من معاملات المعصومين بنسائهم على
روايات الشيعين فالجواب الجواب وارد اعتراض ثانی بچند وجه نموده می شود اول آنکه محمل
که مخطوبه باحسن صورت نیک نداشته باشد پس کلام را بابهام ادا کرد یعنی مجرد حسن و جمال را
دیدم که بکار حضرت نمی آید و در احادیث فریقین موجود است که در باب نکاح می باید که ناکح
حسن صورت زن را مقصود اصلی نگرداند بلکه اخلاق حسن را مد نظر دارد و جمال را تابع آن سازد و مقصود
از ابهام آنکه جناب خاتم النبیین بجهت کراهت منظر بشکل که متبادر الی الاذهان است
قصد نکاح نفرماید و کاش روحانی و آلام جسمانی بر اصحاب لقیه نه افزاید دوم آنکه آنحضرت صلعم
از خود تفصیل این اجمال بود و از نجاست که بکیسه برحسب لقیه نمود دوم مطمح نظر آن است که
حقیقت الحمد قبل اخبار منکشف شده باشد بر تقدیر اول موجب ظهور اعجاز و اخبار بالغیب باعث

مزید اعتقاد مومنین و کدورت منافقین بلا ریب خواهد بود و این تقریر بهتر از تاویل مخالفین است که
مکنون خاطر محمد بن حنفیه از انکار امامت سید الساجدین و دعوی امامت خویش تا آنکه به شهادت
و شهادت حجر اسود نوبت بسید و بکمال جدل و جدال انجامید اظهار مدارج علیای او بود تا مردم
بامامتش معتقد شوند بظهور این معجزهٔ عظیم که حجر اسود بزبان فصیح بامامتش اقرار کرد و محمد
بن حنفیه را از انکار منع نمود راه مدارا و تسلیم بپیمود کما فی مجالس المومنین نقلا عن الخرائج و نیز
تاویل کمترین خلایق بهتر از تاویل مجلسی است در حق ابوذر غفاری این موقوف بر بیان قصهٔ طویل
است که غالبا بگوش مستمعین نخورده ملخص آن را وارد میکنم تا توحش سامع و ناظر برطرف شود
مجلسی در حیات القلوب غالبا از کلینی نقل کرده که آب و هوای مدینهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون
بمزاج ابوذر موافقت نکرد و از جناب پیغمبر دستوری خواست که با کس و کوی خود بسوی قبیله
مزینه رود حضرت منع فرمود و گفت من اندیشه می کنم که فرقان پسر برادر ترا بکشند و اهل و عیال
را بغارت برند و تو در کمال پریشانی و زاری نزد من آمده استغاثه کنی ابوذر گفت که ازین امر [illegible]
هیچیک واقع نمی شود بلکه بخیریت تمام ره بمنزل مقصود می نهم انشاء الله تعالی چون رخصت شد
سواران در رسیدند و پسر برادرش را بتیغ بیدریغ کشتند و اثاث و اهل را بتاراج بردند
و ابوذر بطعن نیزه مجروح گشته در کمال خستگی و پریشانی در رسید و در وقت اقرار
کرد که خدا و رسول راست گفته بودند پس جناب رسالتمآب صحابه را صدا زد تا تدارک این ظلم
و جور پرداختند یعنی جمعی را کشتند و مال و ناموس ابوذر را باز پس گرفتند و مولف کتاب
مذکور ازین اشکال دو جواب نوشته یکی آنکه در آن وقت ایمان و تصدیق وی کامل نشده
بود دوم آنکه غرض اصلی وی ازین مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم و کشته
شدن پسر برادرش و تلف جان و مال و گرفتار شدن زن او بدست ظالمین آن بود
معجزهٔ حضرت ظاهر شود و مردم بدانند که آنجناب را بوحی الهی از خبر غیبی اطلاع دست

داد و برای ابوذر ثواب آخرت زیاده تر مهیا کرد فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا الشی عجاب
وحال این تاویلات در آخر این کتاب مفصل معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی ثالثاً التسلیم
که صدور این قسم دروغ که مقتضای طبائع نسوان است برای دفع کاوه ضرات و رقیبان و انهماک
در محبت سرور نفس و جان بود مستلزم کذب و افترا یا رفع استبعاد این چیزها در امور دینی باشد والا
لازم آید که حضرات امامیه اگر در دین داشته باشند از روایات امهات المومنین فاطمه حتی حضرت
ام سلمه و زینب و دیگر از ازواج مطهرات منقولین لسانی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را گفتند
که بوی مغافیر از دهن مبارک می آید و درین تهمت و افترا با عائشه صدیقه شریک شدند چنانچه مفسرین
امامیه نیز مثل ملا احمد در زبده و غیر او تصریح بدان کرده اند بالمره دست بردارند و انتهار آنیز وضع
حدیث پندارند چه جای آنکه در کتب رجال شیوخ شان پردازند بلکه تطرق این احتمال بجناب فاطمه
هم بعید نباید زیرا که در علل الشرائع و دیگر مجلدات از تصانیف باقر مجلسی بشال وی مروی است که جناب سیدة
وقتیکه سر مبارک مرتضی بر زانوی کنیزی که جعفر طیار رضی الله عنهم اجمعین فرستاده بود دید بخیج
زنا بها که نخورد و حتی که قسم شرعی آنجناب را که والله چیزی واقع نشد دروغ پنداشت و شکایتش
پیش خاتم النبیین برد و جبرئیل امین نازل شد و پیام آورد که شکایت او هرگز نباید شنید پس آنحضرت
فاطمه زهرا را فرمود ارجعی الیه فقولی له رغم انفی لرضاک الی آخر القصة و قبل ازین گذشت که حضرت
امیر قسم شرعی سیدة النساء را که چیزی در خانه موجود نیست بکرات و مرات مخالف نفس الامر دانسته
پس روایات احدهما عن الآخر هم قابل اعتماد نخواهد بود که ثقه بودن شخص و اجتناب او از کذب و دروغ
بالخصوص که بقسمهای شرعی از شروط اعتماد راوی است چنانچه از زبده شیخ بهاء الدین عاملی
و شرح آن از مازندرانی و قوانین ابو القاسم قمی در سابق وارد کردم **وجواب** از ثالث
آنکه فاضل جانسی را اجزای بحث امامت که بهزار مشقت و محنت بواسطه فاضل مخاصر صاحب
تفسیر منهج السداد لطالب الرشاد نزد بنده رسیده بر روایات صحاح سته یا مانند آن کجا با ثبات

رسانیده که حضرت زهرا دعوی هبه فدک نمود و مقبولین لسان امامیه شهادت دادند یعنی
که حضرت فخر الملة والدین رحمة الله علیه اگرچه نزد اهل سنت امام المتکلمین است لکن در فنون حدیث
و تنقید آن اماتش مسلم نیست چنانچه در کتاب مستطاب قرة العینین فی تفضیل الشیخین ارشاد فرموده
آنچه علامه شریف جرجانی و بعضی از محشین شرح عقاید سعد الدین تفتازانی جرح رسیده و این عمده
ازان جمیل است که نصیر الدین طوسی را که حضرات امامیه سلطان المحققین یاد کنند و بکمال
علمیت و جبروت نامش می برند لیکن کلام او را در انکار شهرت احادیث بد لکما لا یخفی علی من نظر
دیباچه تجرید اصل اصلا بجوی نمی خرند بلکه در وقت تحریف مقال و کلمات درشت بر زبان قلم
میکنند تا فرق همین است که در تدین امام و نصرت او در باره شریعت غرای مصطفویه و ملت
بنجم طوسی مورد قول حضرت شیخ سعدی شعر تو بر اوج فلک چه دانی چیست ۞ چون ندانی که در
سرای تو کیست ۞ باعتراف علمای امامیه هم شکی درین امر و هیچ خلطی نمی گردد چنانکه از رسائل
صغیره برادر مهین مؤلف که در تأیید اخباریه و تفضیح اصولیه نوشته واضح می شود حیث قال و مما
اینکه یا چند کس از عظمای علمای امامیه هم متقدمین و هم متاخرین می بینم که از عبارات و اقوال ایشان میلان
کلی بتصوف بلکه بمذهب صوفیه و فلاسفه می تراود و از انجمله خواجه نصیر الدین طوسی است که بعد از
المیل الی تحقیقات مسئله وجود و بیان مقامات عارفین بر طریقه متصوفین و متفلسفین مملو است و اصول
در فلسفه و حکمت یونانیه بمرتبه غلو رسیده اند که در مقابل فخر الدین رازی در شرح اشارات داد
و حمایت شیخ رئیس و مقتدایان او از حکما داده اند و درین خصوص حمیت ایمان را از دست داده
و از ان افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی بودن ایشان هر دو بر می آید انتهی **مع ذلک**
در عبارات بزرگان مرقوم الصدر بر نقل منحال العین که بتلبیع و تلبیس ایشان تعبیه شده نیز قرب الیقین
که بنای جوابهای شان از طعن هبه فدک بر تنزل و تسلیم است کما لا یخفی علی من له ذهن سلیم و طبع
مستقیم بالجمله محدثین اثبات هرگز بر دعوی هبه اعتماد نمی کنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی

که تجر او در فن منیف حدیث شریف علم النبوت است صراحتهٔ دعوی مزبور و استشهاد سطور
را قابل اعتبار نشمرده و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفین صاحب قرة العینین بتفضیل الشیخین
فرموده که باطل محض است هیچ جا روایتی با آن صحیح نشده و علامه دهلوی در تحفه عشریه از مفتریات
و مکاید امامیه گمان برده فکیف که بر خلاف احادیث صحیحه مسلسله بر بعضی از تواریخ غیر معتبره دست
انداز ند چه جای آنکه بر روایات ابن ابی الحدید که از حق اعتزال گزیده بمناظره اهل حق سر بر تر سازند
اعاذنا الله عن ذلک و هذا الذی اشرته الیه ضلال بواح و زیغ صراح کما وقع فی طعن الرماح
اعجب امور آنکه همه فدک را که سراسر خلاف اصول امامیه است و علیه الزام بندازند و جوابهای
علما اولو التسلیما سرمایه استدلال گردانند و در بارهٔ حدیث تهدید مر تصور بر مغضوبیت شیخین که
اصول امامیه نیز منطبق است کید تعلیلی را مجدداً امداث نمایند و شتر گربه می رند و هرگز اقوال قدمای
خود را یاد نمی دارند اگر دل از روح علم الهدی می پرسیم درین سوال از اولیای محبین او که از شما
صواحب فقط زلیخا را اراده می کنید یا پرستاران وی و یا زنان دیگر را که بملاقاتش بر وا چشند و دستهای
خود برید و دست از سرزنش او برداشتند بر ظاهر است که فقط بر زلیخا تقریر علم الهدی و متبوعین و
تابعین او منطبق نمی شود کاستحالة تعدد قلبها ذوات متعدده و استحالة تشبیه الشی لنفسه بنفسه الی غیر ذلک من
المفاسد التی لاتخفی علی العوام فضلا عن العلماء الاعلام و پرستاران ازکنیزکان او دانگان که اسم
مصیح و مفادی بودند مراد [illegible] افشان آنها ممنوع است لابد که امر باقامة الدلیل در عرف قدیم و جدید [illegible]
[illegible] صحبت برهان قوم اطلاق یافته و می باید که خلاف اوقات ملازم و رفیق شخص باشند چنانچه مؤلف رساله در
[illegible] علم الظان صحبت را بر اعراب تقریر کرده و زنان مصر خود از لائمین و طاعنین زلیخا بودند چنانچه بر جامه مریم
[illegible] نفی نیست بر آن او وقت چرا خواهند که زیاده برین نیست که از ملامت زلیخا دست بر داشتند **سلمنا**
[illegible] بعد از الزام [illegible] امام محبت زلیخا در حضرت یوسف رفته اند ما در اکبوز زلیخا مایل کنند و سلمنا که غرض اصلی از اجتماع
[illegible] ابتدا اما که فکر حضرت یوسف علیه السلام بجانب خویش بود لیکن این معامله غیر از یک دو

بار اتفاق نیفتاده آری بار الفاظ صحیحه که صحبت و ملازمت را مقتضی است تعبیر فرمودن خلاف
ظاهر و مخالف عرف است بخلاف زلیخا که والا یابد صحبت آن محبوب طلب و سالها در دامان حجاب
و اصطفا بوده بلکه محبتش قلب او را بنص قرآن انی قد شغفها حبا نگاشته و دیگر رشید و رشیها
ده دیده و ظاهر است که چنین عاشق نیازمند شیدا بغیر از که ضرب المثل در زمره عشاق است چگونه تجویز
کند که رقیبان شان غالب اوقات با محبوب او خلوت کنند و او این همه را بجانه خویش نگاه دارد که عرفا و عادة
از جمله مستبعدات بلکه محالات است از نعم ما قال العارف الشیرازی شعر یک نفس که با غیر نشست یار
با اغیار بدلبسی نماند که غیرت وجود من بکشد + و بزرگی دیگر نظم کرده شعر میخواهم از خدا و نمی خواهم
از خدا + دیدن حبیب و ندیدن رقیب را + و آنچه مرویداست که ست لنسا یوسف انجه در کامل جلی
مندرج شده که رسول صلی الله علیه وسلم با عایشه گفت در مرض موت لیکن حین که او ابی جارت
رسول صلعم بدر را مقدم کرده بود برای نماز که انکن لصویحبات یوسف صاحبات یوسف نهند که حق تعالی
در شان ایشان فرموده انه من کیدکن ان کیدکن عظیم و همچنین فاستغفری لذنبک
انتهی و از تفاسیر فریقین بلکه خود نصوص قرآنی واضح که این همه در مخاطبات زلیخا واقع و با فهم
عن العزیز مع هذا التشبیه کلی که بنیاد ان بر مقدمات ضعیفه است چنانچه شارحین صحیح
مثل فاضل کرمانی و عینی و غیرهم برکاکت و نهش اشاره می نمایند بتقدیر تنزل تسلیم و فرض انطباق
که بریکی از امهات المؤمنین خواسته باشد که این تشریف جزیل و ذکر جمیل بذات اشد رش باز گردد
هرگز در کتب حدیث از نظر اقل الخلیقه نگذشته که ام المؤمنین حفصه برای امامت صدیق بجانب فاروق
کشیده باشد و لکن اگر در وقت اعتذار از جانب ابی بکر صدیق در مدعا امامت دیگری باعمر
فاروق سفیر عایشه صدیقه بوده و بر عقلای عالم ملکه جمیع بنی آدم غیر از شریعت مقتضی مجلس ظاهر و روشن است
که بخارا مستلزم این معنی نیست که مقصود حضرت ام المؤمنین حفصه گردیدن امر امامت بجانب
فاروق باشد مگر آنکه با خبار خود ام المؤمنین حفصه را اعتقاد این معنی باشد که خلیفه اول افضل

ابوبکر صدیق است الحق چنانکه دانستی و بر تقدیر تسلیم اینمعنی که استدعای امامت فاروق
که از ام المومنین حفصه صادر شد محض بطور وکالت بود باز هم قول بزرگان امامیه صحیح نمی شود بلکه اکابر علمای
طائفه را درین امور ظاهره مغلطه یا صحیح پیش آید تا آنکه بنظر این سفارت دعوی نمایند که هر یکی از عایشه صدیقه
و حفصه امر امامت را بجانب پدر خویش میکشید و اگر این دعوی بلا خطر حصول موضوعه خود باشد پس احتجاج بدلالت
آن بر سفاهت بلال حق چگونه صحیح خواهد بود که جاهر جواب غیر موضع و آنچه شریف مرتضی و اولیا او گفته اند
که بر تقدیر علم عزل ابوبکر قلب موضوع و کسر شان متبوع لازم می آید و محال عقل و خلاف نقل است که ابوبکر اقتدا کند
تخصیصکه اقتدا با انبیا علیهم السلام در شب معراج نکرده باشد بلکه جمیع انبیا و رسل تابع و مقتدی او باشند بعد عوض
و معان نسج عنکبوت می نماید چه ترتیبیکه صحاح و کتب معتمده فقهیه ازان مملو و مشحون است و صورتیست
که هنوز کسی بر امامت نماز قائم بود و دیگران با و اقتدا نکرده باشند و از افعال شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از تصفح روایات چنان ثابت می شود که آنجناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار و انعقاد جماعت اقتدا
و امامت او هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب اعلام مروی است معلوم می شود که
هیچ نبی ارتحال از عالم فانی بسرای جاودانی خویش ننموده قبل از آنکه در پس امتی نماز نگذارده چنانچه بزرگان
امامیه نیز مانند این روایات را در لوامع خود آورده و بر وفق عادت مقتدایان خویش تحریف نگارش
و برغم خویش مورد طعن گردانیده چنانچه بعبارتش رجوع کنند و وقال انه صلى خلف ابي بكر وصلى
خلف عثمان ثلثين صلاة وصلى خلف الاعمى ابن مكتوم وقال لا يخرج نبي من الدنيا
حتى يصلي خلف رجل من امته كيف جاز للداعي ان يقتدى برعيته وقد امروا ان
يقتدوا به والعقل السليم ينكر هذا ويكفر من قال به انتهى و بحمد الله تعالی که باتفاق
فریقین در وقت تعیین امام برای مسجد خود که هنگام اشتداد مرض بود جز ابوبکر صدیق دیگری را امر نفرموده
چنانکه مفصلا عوارض آنست که بر روایات مخالفان هم امر امامت مخصوص بذات صدیق اکبر بوده و احدی از صحابه
در زمان او شریک بهیم نگشته پس فکر در تیبات امامت که شریف مرتضی و اتباعش درین مقام نموده اند شعر

بار اتفاق نیفتاده آری بار الفظ صریح جب که صحبت و ملازمت را مقتضی است لغیر فرمودن خلاف
ظاهر و مخالف عرف است بخلاف زلیخا که دایما باینه صحبت آن محبوب مطبوع مبتلا بود و دامان جیب
واصطفا بود بلکه محبتش قلب او را بنص قرآن اعنی قد شغفها حبا شگافته بود و دیگر اشیا را شبها
دو تهیده و ظاهر است که چنین عاشق بیقرار و شیدا هرگاه که صبر از کف نهاده در زمرهٔ عشاق است هرگز نمی تجویز
کند که رقیبان غالب اوقات با محبوب او خلوت کنند و او این همه را بنجابه خویش نگاه دارد که عرفا و عادة
از جملهٔ مستبعدات بلکه محالات است اللهم ما قال العارف الشیرازی شعر یک نفس که برانگیخت یار
با اغیار * بسی نماند که غیرت وجود من بکشد * و بزرگی دیگر نظم کرده شعر نمیخواهم از خدا و نمی خواهم
از خدا * دیدن حبیب و ندیدن رقیب را * و آنچه مؤید است لبنا آنچه در کامل حلبی
مندرج شده که رسول صلی الله علیه وسلم با عایشه گفت در مرض موت در آن حین که ابو بکر را اجازت
رسول صلعم بدر استقدام کرده بود برای نماز که انکن لصویحبات یوسف صواحبات یوسف بودند که حق تعالی
در شان ایشان فرموده انه من کیدکن ان کیدکن عظیم و همچنین فاستغفری لذنبک
انتهی و از تفاسیر فریقین بلکه خود نصوص صحیح واضح که ایشان در مخاطبات زلیخا وقوع یافته چگونه
عن العزیز مع ذوات تشبیه علم که بنیاد وش بر تقدیرات ضعیفه است چنانچه شارحین صحیح
مثل فاضل کرمانی علیه ما علیه و برکات و بهشت اشاره می نمایند بر تقدیر تنزل و تسلیم وقتی انطباق تام
که هر یکی از امهات مومنین مخصوصه باشد که این شرف جزیل و ذکر جمیل بذات ایشان باز گردد
و هرگز در کتب حدیث از نظر اقل الخلیقه نگذشته که ام المومنین حفصه را امامت صلاة بجای فاروق
کشیده باشد و لکن او در وقت اعتذار از جانب ابی بکر صدیق و استدعای امامت دیگری باهم
فاروق بغیر عایشه صدیقه بوده و بر عقلای عالم بلکه جمیع بنی آدم غیر از شریف مرتضی مجلسی ظاهر و روشن است
که استفسار مستلزم اینمعنی نیست که مقصود حضرت ام المومنین حفصه گردیدن پدر او امام بجای
فاروق باشد کیف که با جهاز نبوی ام المومنین حفصه را اعتقاد اینمعنی باشد که خلیفه اول افضل

ابوبکر صدیق است پس چنانکه دانستی و بر تقدیر تسلیم ایمعنی که استدعای امامت فاروق
که از ام المومنین حفصه صادر شد محض بطور وکالت بود باز هم قول بزرگان امامیه صحیح نمی شود بلکه اکابر علمای
طائفه را درین امور ظاهره مغالطه ناصحیح پیش آید تا آنکه بنظر این سفارت دعوی نمایند که هر یکی از عایشه صدیقه
و حفصه امر امامت را بجانب پدر خویش میکشید و اگر این دعوی بلا احضار حصول موضوعه خود باشد پس احتجاج و استدلال
بآن در مقابله اهل حق چگونه صحیح خواهد بود که ماحصر جوابه بغیر موضع و انچه شریف مرتضی و اولیا او گفته اند
که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر قلب موضوع و کسر شان متبوع لازم می آید و محال عقل و خلاف نقل است که بابوبکر اقتدا کند
آنحضرت که اقتدا انبیا علیهم السلام در شب معراج نکرده باشد بلکه جمیع انبیا و رسل تابع و مقتدی او باشند بعد عز
دمعان نسج عنکبوت می نماید چه ترتیبکه صحاح و کتب معتمده نقیه ازان مملو و مشحون است رصو نیست
که هنوز کسی بر امامت نماز قائم و دیگران باو اقتدا نکرده باشند و از افعال شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از تصفح روایات چنان ثابت میشود که آنجناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار و انعقاد جماعت اقتدا
واهل سنت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب اعلام مروی است معلوم میشود که
هیچ نبی از رحلت از عالم فانی بسرای جاودانی پیش نیامده قبل از انکه در پس امتی نماز نگذارده چنانچه سید
امامیه نیز مانند این روایات را در لوامع خود آورده و برد و دفع عادت مقتدایان خویش نحو نفی کار زده
و بزعم خویش مورد طعن گردانیده چنانچه بعبارتش رجوع کنند و قد صلی خلف ابی بکر و صلی
خلف عفان ثلثین صلاة و صلی خلف الاعمی ابن مکتوم وقال لا یخرج نبی من الدنیا
حتی یصلی خلف رجل من امته کیف جاز للاعمی ان یقتدی برعیته و قد امروا ان
یقتدوا به والعقل السلیم ینکر هذا و یکفر من قال به انتهی و بحمد الله تعالی که باتفاق
فریقین در وقت تعین امام برای مسجد خود که هنگام اشتداد مرض بود جز ابوبکر صدیق دیگری امر نفرموده
چنانکه مفصلا خواندی است که بر روایات مخالفان هم امر امامت مخصوص بذات صدیق اکبر بوده و احدی از صحابه
را در امامت شریک و سهیم نگشته پس فرق که در ترتیب امامت که شریف مرتضی و تابعین وی درین مقام نموده اند سخن بحجر

مذهبش اینست انداز النزاع وطرح از بحث وعرض ست بلا اصرار علی معتقد او انکار امامت فاروق
برروت عبدالله بن مسعود نامد از تحصیل دلیل امامت ثابت بود تا صحابه یکبار وقت مراجعت در تخلیج کما یلتبس ینب
کرباوجود ابوبکر امامت دیگری مطلوب نابرغبت دیگر یکبار ظاهر و روشن است که امامت مورد و حیان از انبیا
پیغمبران و نسبت معراج با این قصه بلی با ردی چنانچه در صحه کعب بالروم آرمی اگر احدی از انبیا درنماز می باشد
نبی مرسول فقال انباع علم الهی گنجایش سیه نیست و اولیس فالن عمل اوده تقدیر ابوبکر صدیق نظر
منصب مخلاف انبیا که برین تقدیر مجالسین با نیک سیار اشبهه قوی می گذاشت اول السمع انه معراج
کرنا طا ثمات افضلیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود معاذ الله غلط می شد اعتذار و می لنزرنی یک
بر سر بجای پیغمبر صلی الله علیه وسلم برآمد و خطبه خواند و مخالفت شیخین بظاهر خنیا کرد چنانکه مولانا
رومی علیه الرحمة بسلک نظم کشیده مبین این نکته دقیق و مفصل این لطیفه عمیق نوده الا با بات هی هذه

لا لولوی سنی سوی	قصه عثمان که بر منبر برفت	چون خلافت یافت بشتافت	بس مصر کرسی بانیت
منبری بد سه پایه جست	بر سوم پایه بر دو خویش	از برای حرمت اسلام و کیش	او دو عثمان کامد آن مجنت
بر نشست آن محمود بخت	ابن بکیم و شخصی کفضول	کان دو بنشستند بر جای رسول	کس بن جست آن ایشان
چون رسید نوبت ایشان	گفت بر پایه سوم سلم اگر	وهم آید که منم آن عمر	در دوم پایه سوم من
گوئیم مثل ابوبکر است و	مستاین بالا مقام مصطفی	ابهم مثل بیسنان خیر مرا	جبه بالا الصعد و عمارت

که اقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دارا شامی نماز عقب صدیق است عبد الغفار جماعت مثل و دلالت و عمار و سلوان
افتخار و قوع یابی هر تصور ظهور مصطفی که از تعلیمش آمد مهر بشت + بار نه دو درین خصوص معنی محبت
نرنیه کما سعر وانشاء الله تعالی آنم تام کم اسحلا کما هم بر بنا ام همم قوم طاسقوی لیسر گذار سیت
که هر خیند ملاما مبرحق کرد با نکار رنده و عاه اثنا عشریه حق بود اینهم جوهر بنده لیکن گر در بر بار انبیا
نالا کلام نمود شود حلق از باطل متمیز گردد حتی که متعصبین و متعسفین جا لنده که خبر ندارد لیس تکمیس هیشه شنیده اند مانند از مجلس
بجای هم بر کشف را از تجلیه که خبابه علیه صلی الله علیه وسلم داشته ند بو مرض سماعان فرموده بود که صاحب جا بی

تشکیک بیان فیکر فی التمکین و نطاع و جمال اول کنی

ترجمه ابوبکر آورده وان روایت اینست روی الزهری عن عبد الملک بن ابی بکر بن عبد الرحمن
عن ابیه عن عبد الله بن زمعة بن الاسود قال کنت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو علیل فدعاه بلال الی الصلاة فقال لنا مروا من یصلی بالناس قال فخرجت فاذا عمر فی
الناس وکان ابوبکر غائبا فقلت قم یا عمر فصل بالناس فقام عمر فلما کبر سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم صوته وکان مجهرا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاین ابوبکر
یابی الله ذلک والمسلمون فبعث الی ابی بکر فجاء بعد ان صلی عمر تلک الصلاة فصلی
بالناس طول علته حتی مات یعنی عبد الله بن زمعه میگوید که من نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در وقت اشتداد مرض حاضر بودم که بلال خبر انتظار مردم بتقدیم نماز رسانید حضرت فرمود امر کنید کسی را
که امامت کند و نماز با مردم میگزارد پس برون آمدم ناگاه با عمر دو چار خوردم و ابوبکر حاضر نبود پس گفتم که ای عمر
تو امام شو عمر برخاست و تکبیر گفت چون حضرت پیغمبر که بلند آواز بود شنید پرسید که ابوبکر کجا رفته است
حق تعالی و جماعت مسلمانان ازین انکار دارند که با وجود ابوبکر کسی بامامت قیام نماید کس فرستاد تا آمد بعد تو را حاضر
کرد بعد از نماز عمر پس ابوبکر درین طول مرض امامت کرد تا آنکه وفات یافت پیغمبر صلعم چون مضمون روایاتیکه بحکم باقر مجلسی
موافق مرویات محدثین امامیه است خود مجلسی آنرا در بحار نقل کرده و بهم نشین شد حالیا از اولیا اخص صاحب تحسین
بجا می پرسم که اگر توافق مرویات خویش نزد اصحاب مستجاب التبدا الی المنتهی مرتو شماست کما هو الظاهر فمرحبا
بالوفاق و حبذا الائتلاف و الاتفاق و اگر از موافقت سر کشید توافق صدر این روایت یعنی مروا من یصلی بالناس
منعقد شد وارید باز هم منتها اهل حق از دست می رود دار و گیر شان چنین کم نمی شود زیرا که برین تقدیر حکم امامت
برفرشته بوده بکار تعمیم یا بر تخصیص معین علی الاول بسیاری از معضلات و مشکلات دست بگریبان امامیه میزند بلکه بنیاد
مسائل اجماعیه ایشان بر میکند اول آنکه شریف امامیه مرتضی در شافی چنانچه در بحار و ترجمه آن منقول است گفته که
بدلائل قاطعه ثابت گردیده که جایز نیست تقدم در نماز کسی که افضل باشد بر ترتیب و تنزیل معروف چنانچه گذشت
و مجلسی در بحار بعد از این میگوید که آنچه معنی از اصحاب ما امامیه معلوم است و محتاج بر بیان نیست انتهی پس

بر تقدیر حکم امامت برای فرد منتشر لازم می آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معاذ الله حکم شریعت
مطلع نباشد بخلاف شریف مشیعین که در یک بحث مصد صد گونه خطای منکر شده فاعتبروا یا اولی الابصار
دوم آنکه این معنی باعتراف مجلسی زمان مجتهد حی که این امر عام است هر نیکوکار و بدکار را مستلزم آنست که
در امامت مسجد شریف محفوظ و معصوم و عادل و فاسق مساوی الاقدام باشند و لم یقل به احد و کمال الحق
بلکه عداوت اهل بیت بر اصول خود شان بجناب خیر البریه لازم آمد زیرا که ابتداءً و بقاءً امامت مفضول با وجود
افضل تجویز نمی کند چنانچه باظهار مرتضی مجلسی والستی خلافا للسائل المرسلین که حکم بجواز امامت فاسق با وجود
عادل بر وجه علی السویه نموده سوم آنکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم اقتدای امیر المؤمنین قائد
الغر المحجلین یعسوب المتقین علی بن ابیطالب را باهل فسق و فجور و محدثات شرور تجویز فرموده باشیع چو کفر از
کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی چهارم آنکه تطبیق عتاب و خطاب انکن صواحب یوسف حضرت ام المؤمنین بر
تقریر سید مرتضی تفضیحی خیلی دشوار است زیرا که چون تا آنکه برای فرد منتشر بود گناه او در باب امام کردن صدیق که تا بود
الی الهدی برین و مشاکل جناب خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام بدلالت حدیث نبوی بود کما هو صحیح نحو
شد پس خطاب و عتاب بی محل و بی موقع خواهد بود عجب از علمای قوم که هرگز غور و تامل بکار نمی برند
و علی رؤس الاشهاد بجهل این حق مستعد میشوند و آنچه برای قدمای خویش مناسب باشد درباره این
گناه ان زیر قسم بیفزایند بقول النجاشی فی العماد انه قال الشیخ وقد تعلق القوم و تاول
قول النبی صلی الله علیه و سلم انکن لصواحبات یوسف بشیئ یدل علی جهلهم فقالوا ان
لهذا القول من النبی صلی الله علیه و سلم سببا معروفا وهو انه علیه السلام قال مروا
ابا بکر فقالت عائشة یا رسول الله ان ابا بکر رجل اسیف فان قام مقامك لم يملك
العبرة فمر عمر یصلی بالناس فقال النبی صلی الله علیه و سلم عند خلافها علیه
انکن لصواحبات یوسف وقد کان اعترض علی هذا الکلام شیخ من مشایخ
اصحاب الحدیث و اعتمده فقلت له اول ما فی هذا الباب انك قد اعترفت بخلاف

عائشة على النبي صلى الله عليه وسلم وردها عليه امره حتى انكر عليها ذلك في
الاعتراف به شهادة منك عليها بالمعصية لله تعالى ولرسوله صلى الله عليه وآله
وهذا اعظم مما تنكرونه على الشيعة من شهادتهم عليها بالمعصية بعد النبي
صلى الله عليه وآله عند محاربتها لامير المؤمنين عليه السلام والثاني انه لا خلاف ان
النبي صلى الله عليه وآله كان من احكم الحكماء وافصح الفصحاء ولم يكن ليشبه الشيء بخلافه
ويمثله بضده وانما كان يضع المثل في موضعه فلا نجد مما مثله به في معناه شيئا ونحن
نعلم ان صويحبات يوسف انما عصين الله وخالفنه بان ارادت كل واحدة منهن
من يوسف ما ارادته الاخرى وفتنت به كما فتنت به صاحبتها وبذلك نطق القرآن
قال الله جل اسمه فلما رأينه اكبرنه وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا
ان هذا الا ملك كريم قالت فذلكن الذي لمتنني فيه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم
ولئن لم يفعل ما آمره ليسجنن وليكونا من الصاغرين فلو كانت عائشة دفعت الامر عن
ابيها ولم تؤثر شرف ذلك المقام له ولم تفتتن بمحبة الرياسة وعلو المنزلة لكان النبي
صلى الله عليه وآله في تشبيهها بصويحبات يوسف قد وضع المثل في غير موضعه وشبه
الشيء بضده وخلافه ورسول الله صلى الله عليه وآله يجل عن هذه الصفة ولا يجوز
عليه النقص ويرتفع عن الجهل بحقيقة الامثلة واذا كان الامر على ما وصفناه
ثبت ان التمثيل مما وقع من النبي صلى الله عليه وآله موضع خالف المرأة له و
تقدمها لابيها بالامر عليه لفتنتها بمحبة الاستطالة والرغبة في جمال الفضيلة
بذلك الرياسة على ما قدمناه انتهى ما في الاحتجاج المذكور للحديبية بالفاظه وانجا
واضح شد که شیخ و سید این قوم هر دو بسبب عداوت حضرت خاتم النبیین و افضل الصدیقین و ام المؤمنین چنان
در گرداب ضلال تلبیس منهمک شده اند که هرگز امید نجات برای ایشان نیست بحکم آنکه خود

برتقدیر حکم امامت ایشان فرو مفضول لازم می آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم معاذ الله بر حکم شرع
مطلع نباشد بخلاف شریف متشیعین که در یک بحث مصدر صد گونه خطای منکر شده فاعتبروا یا اولی الابصار
دوم آنکه این معنی باعتراف مجلسی زمان مجتهد حی که این امام است هر نیکو کار و بدکار را مستلزم است که
در امامت مسجد شریف محفوظ و معصوم و عادل و فاسق ساوی الاقدام باشند و لم یقل به احد و کمال
بلکه عادت امامیه بر اصول خودشان بجناب خیر البریه لازم آمد زیرا که ابتداءً و بقاءً امامت مفضول را با وجود
افضل تجویز نمی کنند چنانچه باظهار مرتضی و مجلسی و التستری خلافا لسید المرسلین که حکم بجواز امامت فاسق و اقتدا
عادل هر دو علی السویه پیغمبر بود سوم آنکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم اقتدای امیر المومنین قائد
الغر المحجلین یعسوب المتقین علی بن ابی طالب را باهل فسق و فجور و محدثات شرور تجویز فرموده باشد چگونه از
کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی چهارم آنکه تطبیق عتاب خطاب انکن صواحب یوسف حضرت ام المومنین بر
تقریر سید مرتضی خیلی دشوار است زیرا که چون آمنت برای فرو مفضول بود گناه او در باب امام کردن صدیق که تا به
الی الذین و مشاکل جناب خلیل علی نبینا وعلیه الصلاة والسلام بدلالت حدیث نبوی بود که مام هیچ نحو
شد پس خطاب عتاب بمحل و بی موقع خواهد بود تعجب از علمای قوم که هرگز غور و تامل بکار نمی برند
و علی رؤس الاشهاد بتجهیل اهل حق مستعد میشوند و آنچه برای قدمای خویش مناسب باشد در باره این
گناهان زیب قلم میفرمایند بقول النجاشی فی العماد انه قال الشیخ وقد تعلق القوم بقوله
قول النبی صلی الله علیه وسلم انکن لصویحبات یوسف بشیء یدل علی جهلهم فان
لهذا القول من النبی صلی الله علیه وسلم سببا معروفا وهو انه علیه السلام قال مروا
ابا بکر فقالت عائشة یا رسول الله ان ابا بکر رجل اسیف فان قام مقامک لم یملک
العبرة فمر عمر یصلی بالناس فقال النبی صلی الله علیه وسلم عند خلافها امره
انکن لصویحبات یوسف وقد کان اعترض علی هذا الکلام شیخ من مشائخ
اصحاب الحدیث واعتمده فقلت له اول ما فی هذا الباب انک قد اعترفت بخلاف

عائشة

عائشة على النبي صلى الله عليه وسلم وردّها عليه أمره حتى أنكر عليها ... في
الاعتراف به شهادة منك عليها بالمعصية لله تعالى ولرسوله صلى الله عليه وآله
وهذا أعظم مما تنكرونه على الشيعة من شهادتهم عليها بالمعصية بعد النبي
صلى الله عليه وآله عند محاربتها لأمير المؤمنين عليه السلام والثاني أنه لا خلاف أن
النبي صلى الله عليه وآله كان من أحلم الحكماء وأفصح الفصحاء ولم يكن ليشبّه الشيء بخلافه
ويمثله بضده وإنما كان يضع المثل في موضعه فلا جرم مما مثّله به في معناه شيئاً ونحن
نعلم أن صويحبات يوسف لما عصين الله وخالفنه بأن أرادت كل واحدة منهن
من يوسف ما أرادته الأخرى وفتنت به كما فتنت به صاحبتها وبذلك نطق القرآن
قال الله جل اسمه فلما رأينه أكبرنه وقطّعن أيديهن وقلن حاش لله ما هذا بشراً
إن هذا إلا ملك كريم قالت فذلكن الذي لمتنني فيه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم
ولئن لم يفعل ما آمره ليسجنن وليكونا من الصاغرين فلو كانت عائشة دفعت الأمر عن
أبيها ولم ترد شرف ذلك المقام له ولم تفتتن بمحبة الرياسة وعلو المنزلة لكان النبي
صلى الله عليه وآله في تشبيهها بصويحبات يوسف قد وضع المثل في غير موضعه و
شبّه الشيء بضده وخلافه ورسول الله صلى الله عليه وآله يجلّ عن هذه الصفة ولا يجوز
عليه النقص ويرتفع عن الجهل بحقيقة الأمثلة وإذا كان الأمر على ما وصفناه
ثبت أن التمثيل مما وقع من النبي صلى الله عليه وآله موضع خالف المراد له و
تقدّمها لأبيها بالأمر عليه لفتنتها بمحبة الاستطالة والرغبة في حيازة الفضيلة
بذلك الرياسة على ما قدّمناه انتهى ما في الأجزاء المذكورة الحديثية بلفظه وازينجا
ظاهر شد که شیخ و سید این قوم سرور و سلسلهٔ علماء بیت حضرت خاتم النبیین و افضل الصدیقین و ام المؤمنین جندان
گرداب اضلال تلبیس منهمک شده اند که هرگز امید نجات برای ایشان نیست عجب که ... خود

موضوعه تهامی شیعیین که ملا باقر مجلسی از حدیثه در بحار روایت کرده که مذهب منافقین ...

قال وكان بلال مؤذن رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤذن بالصلوة في كل
وقت فإن قدر على الخروج تحامل وخرج وصلى بالناس وإن لم يقدر على الخروج أمر
علي بن أبي طالب فصلى بالناس وكان علي بن أبي طالب والفضل بن العباس لا يزايلانه
في مرضه ذلك فلما أصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم من ليلته تلك التي تقدم
فيها القوم الذين كانوا تحت يد أسامة أذن بلال ثم أتاه يخبره كعادته
فوجده قد ثقل فمنع من الدخول إليه فأمرت عائشة صهيبا أن يمضي إلى أبيها
فيعلمه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد ثقل في مرضه وليس يطيق النهوض
إلى المسجد وعلي بن أبي طالب قد شغل به ومشاهدته عن الصلوة بالناس فاخرج أنت
إلى المسجد فصل بالناس فإنها حالة تهنيك وحجة لك بعد اليوم قال فلم يشعر الناس
وهم في المسجد ينتظرون رسول الله صلى الله عليه وسلم أو عليا يصلي بهم كعادته
التي عرفوها في مرضه إذ دخل أبو بكر المسجد وقال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد
ثقل وقد أمرني أن أصلي بالناس فقال له رجل من أصحاب رسول الله وأنى لك ذلك
وأنت في جيش أسامة ولا والله لا أعلم أحدا بعث إليك ولا أمرك بالصلوة ثم نادى الناس
بلالا فقال على رسلكم رحمكم الله لأستأذن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك
ثم أسرع حتى أتى الباب فدقه دقا شديدا فسمعه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال ما هذا الدق العنيف فانظروا ما هو قال فخرج الفضل بن العباس ففتح الباب
فإذا بلال فقال ما وراءك يا بلال فقال إن أبا بكر قد دخل المسجد وقد تقدم حتى وقف في
مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وزعم أن رسول الله قد أمره بذلك فقال أوليس
أبو بكر مع جيش أسامة هذا هو والله الشر العظيم الذي طرق البارحة المدينة

فلما اخبر رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك ودخل الفضل وبلال معه قال
ما وراءك يا بلال فاخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبر فقال اقيموني
اقيموني اخرجوني الى المسجد والذي نفسي بيده قد نزلت بالاسلام نازلة و
فتنة عظيمة من الفتن ثم خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم معصوب الراس يتهادى
بين علي والفضل بن العباس ورجلاه تجران في الارض حتى دخل المسجد وابو بكر قائم في
مقام رسول الله صلى الله عليه وآله وقد اطاف به عمر وابو عبيدة وسالم وصهيب و
والنفر الذين دخلوا واكثر الناس قد وقفوا عن الصلاة ينتظرون ما ياتي به بلال فلما راى
الناس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد دخل وهو بتلك الحالة العظيمة من
المرض اعظموا ذلك وتقدم رسول الله فجذب ابا بكر من ورائه فنحاه عن المحراب واقبل ابو بكر
والنفر الذين كانوا معه فتواروا خلف رسول الله واقبل الناس فصلوا خلف رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم وهو جالس وبلال يسمع الناس التكبير حتى قضى صلاته ثم التفت فلم ير
ابا بكر فقال ايها الناس الا تعجبون من ابن ابي قحافة واصحابه الذين انفذتهم وجعلتهم
تحت يد اسامة وامرتهم بالمسير الى الوجه الذي وجهوا اليه فخالفوا ذلك ورجعوا
الى المدينة ابتغاء الفتنة الا وان الله قد اركسهم فيها اعرجوا بي الى المنبر فقام وهو
مربوط حتى قعد على ادنى مرقاة فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس انه قد جاءني من
امر ربي ما الناس اليه صائرون واني قد تركتكم على الحجة الواضحة ليلها كنهارها
فلا تختلفوا من بعدي كما اختلف من كان قبلكم من بني اسرائيل ايها الناس انه لا احل
لكم الا ما احله القرآن ولا احرم عليكم الا ما حرمه القرآن واني مخلف فيكم الثقلين
ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي هما الخليفتان فيكم
وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فاسائلكم بماذا خلفتموني فيهما ولينذرن يومئذ

رجال عن حوضی کما یذاد العریبة من الابل فیقول رجال انا فلان و انا فلان فاقول
اما الاسماء فقد عرفت ولکنکم ارتددتم من بعدی فسحقا لکم ثم نزل عن المنبر و عاد
الی حجرته ولم یظهر ابوبکر ولا اصحابه حتی قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم انتهی موضع
الحاجة من الحدیث الذی هو من اطول الاحادیث یعنی عادت شریف بعد اعلام بلال آن
بود که اگر قدرت خروج یافتی باستعانت بمسجد آمدی والا جناب امیر را بامامت امر فرمودی تا آنکه روزی صحابه
پیغمبر صلعم منتظر قدوم آنسرور یا امیر بودند که ناگاه ابوبکر بواسطه پیام عائشه که قالو بمن لیسعی بجماعت
برخیزد در مسجد درآمد و خواست که امام شود بعضی از صحابه مانع شدند و بلال بانگ زد که ایها الناس تا من بمسجد
او را از امامت باز دارید این گفت و سراسیمه بسوی حضرت دوید و بدرود عرض رسانید که سانحه عجیب واقع شد ابوبکر از
جیش اسامه تخلف کرده و متوجه امامت خویش گشته حضرت بکمال غیظ و غضب بر علی و فضل تکیه زده بیرون آمدند تا
عمر و امثال او قصد اقتدا بابوبکر کردند اگر چه منتظر بودند که بلال چه خبر آرد پس حضرت ابوبکر را دید تمام از محراب باز کشیدند خود امام
شد و بلال تکبیر میگفت ابوبکر و رفقا او بعد ازین فلتات و رسوائی خجالت روپوشیدند تا وقت وفات آنحضرت که آن ناسزا
حضرت صلی الله علیه وسلم بجهت ایشان شد و مرض او امامت مردم بر پایه زرین منبر نشسته معاذ ایشان شهر دوازده عشر
خبر داده است و بخانه باز گردید انتهی محصله چون عادت شریف و تمامت شدت مرض حکم نمودن بامامت علوی باشد جناب
مدلول این روایت مجعول است معرف حالها مفصلا انشاء الله تعالی بسبب عموم تعمیم و اراده فرد منتشر از کتب صحاح
خواهد بود آمدیم بر اینکه حال بعموم فرد منتشر از احادیث اهل حق چون است پس بدانکه این احتمال بجهت صدور
عتاب بر ازواج مطهرات و انکار از امامت عمر و طلب ابوبکر چنانچه از کتب صحیحه بالا گذشت بدیهی البطلان
و حدیث لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره علی ما رواه الترمذی و جماعة
من المحدثین الموثقین مکذب آن هذا هو الذی یتعلق بالشق الاول اما
شق ثانی تعلق دارد پس بیانش آنکه حکم بر امامت شخص معین بنظر نص بر یقین بر احدی بود
یا برای تصریح رضی الله عنها هر گاه مثال بچند وجه شواند شد لامحاله اول متعین خواهد بود

اما اولاً پس از آنکه روایت معین کردن امامت مرتضوی که مجلسی در بحار بی ادراک و شعور آورده راوی آن حذیفه است و مثالب و مطاعن او بر روایات طائفه زیاده از حد شمار اگرچه آن اشل سلطان خلفا بر زبان نیارند چنانچه کتب ایشان بران گواه است بلکه خود تفسیر اهل بیت علیهم السلام که مولف آن استاد ابو جعفر کلینی است رحمه الله تمام بران دارد که او در بعضی از غزوات در مخالفت جناب سید المرسلین اراده داشت و از روایاتیکه درین ابواب وارد است لسوء اعمال و شنائعش ناطق است و در کتب شیعه مثل حیات القلوب بیش از بیش مرویست چه نام توان برد اگر برای ابقای حکومت خویش وقت خلافت مرتضوی کما سیجی ان شاء الله تعالی افترا کند بعید نخواهد بود و کیف که روایات و مخالف روایات مستفیضه مشهوره واقع شود کما ستعرف ان شاء الله تعالی **اما ثانیاً** پس از آنکه صاحب اظهار و دیگر اکابر امامیه بلکه خود مجلسی در بحار کما عرفت سابقاً اقرار کرده اند که اصحاب ما روایت میکنند که حکم نبوی مخصوص نموده بلکه امین فرموده که امر کنید کسی را تا نماز با مردم گزارد چنانچه در بحار و ترجمه آن منصوص است پس روایتیکه مجلسی در بحار آورده و قد نقلتها مع محصلها آنفا و مدلولش تعیین امامت مرتضوی است بسیار منشور گشت و بر تقدیر تعارض هر دو از معرض اعتبار ساقط و از ذروه قبول نازل شده امامت صدیق بالخصوص سالم از معارض است و هو المطلوب **اما ثالثاً** پس از آنکه این روایت مجعوله بروایت شیخ مفید و شیخ طبرسی ائمه اثنا عشریه که مجلسی در تصانیف خویش مثل حیات القلوب آورده صراحةً مناقض است فدر صدور روایت شیخین طائفه می آرم بگوش حق نیوش باید شنید که حضرت صلعم در خانه جناب ام المومنین ام سلمه یکدو روز در ایام مرض بسر برد پس عائشه ازواج دیگر را راضی کرد و نزد حضرت آمد و تمنا کرده آنجناب را بخانه خود برد چون بخانه عائشه رفت مرض شدید شد پس بلال هنگام نماز صبح آمد و دران وقت حضرت متوجه عالم قدس بوده چون بلال ندای نماز درداد و حضرت مطلع نشد پس عائشه گفت که ابوبکر را بگوئید که با مردم نماز گزارد و حفصه گفت که عمر را بگوئید که با مردم نماز کند حضرت چون سخن ایشان شنید و غرض فاسد ایشان دانست فرمود که دست ازین سخنان بردارید که شما

برنامی می‌آیند که نوشتن بخواهند که گمراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که ابوبکر و عمر با لشکر اسامه
بیرون روند در بیوت ازواج عائشه و حفصه یافت که ایشان برنگشته‌اند به مدینه برگشتند بسیار غمگین شد و با آن
شدت مرض خواست که مبادا ابوبکر و عمر با مردم نماز کنند و این باعث شبهه مردم شود دست
بر دوش امیرالمؤمنین و فضل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای خود را می‌کشید تا بمسجد آمد
و چون نزدیک محراب رسید دید که ابوبکر سبقت کرده است و در محراب بجای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده
و نماز شروع نموده است پس بدست مبارک خود اشاره کرد که پس بایست خود داخل محراب شد
و نشست و با مردم نماز نشسته ادا کرد و نماز را از سر گرفت اعتبار نکرد بآنچه ابوبکر کرده بود و چون سلام
نماز گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمود پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای
آنکه عهد خود را تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم و برنگشتم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از
دیگری بپرسم پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه
خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه این سخن را فرمود و مدهوش شد از تعب نقل مسجد و
برگشتن و از حزن و اندوهی که عارض شد آنحضرت را بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان
و دانست از فتنه‌های فاسد ایشان و مسلمانان بسیار گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست پس حضرت چشم مبارک
گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتفی که بنویسم از برای
شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیاورد عمر گفت که برگرد
این مرد هذیان میگوید و بیماری بر او غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس خلاف کرده اند
آنها که در آنجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و بعضی گفته اند که قول قول رسول خدا است صلی الله
علیه و آله و سلم و گفتند که در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاوریم آنچه طلب

کردی فرمود که بعد ازین سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت باین نیست و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل
بیت من نیکو سلوک کنید و روا از ایشان برگردانید و ایشان برخاستند هرگاه بر ترجمه روایت شیخین جلاء العیون ملا
باقر مجلسی اطلاع یافتی اکنون بشنو نقض حدیث دوم روایت بحار نص است در آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
بعد از آنکه ابوبکر صدیق را از محراب باز پس کشید و خود امام شد از نماز فارغ شده بود که ابوبکر در تقاضای او
متولی شده و قبل از التفات بسوی جانب صحابه مانند خاصان که بخشند و مثل چنین حرم زده نشین شدند و مدلول
روایت شیخین شان اینست که بعد از قرار گرفتن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ملایک آشیانه همه کس عموماً
بالخصوص ابوبکر و عمر حسب الطلب آمدند و عذرهای مختلف در تخلف از جیش اسامه بپایه عرض رسانیدند
و حضرت درباره رفتن ایشان همراه اسامه تاکید بلیغ نمود و بحمد الله که چنانچه روایات موضوعه بحار نقض
حدیث شیخین است همچنین با روایات دیگر که شیخ مفید و شیخ طوسی و صفار و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب
مازندرانی و دیگر معتمدین امامیه بسند ها متواتر و طرق متکاثره از جناب امیر و امام باقر و صادق و مانند
ایشان باعتراف مجلسی در حیات القلوب روایت کرده اند منافات صریح دارد و تلخیص مرویات شان
اینست که حضرت امیر المومنین روزی بر خلاف عادت برای ضرورتی از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جدا شده بود و حضرت فرمود که بطلبید یار و برادر مرا عایشه و حفصه پدران خود را خواندند و حضرت
بعد دیدن ایشان چادر بر کشید و روی خود باز گردانید چون هر دو برگشتند باز جامه خود را دور کرد
و فرمود که زود بطلبید خلیل و حبیب و برادر مرا باز شیخین بطلب دختران خویش رسیدند باز جناب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم روی مبارک از ایشان در هم کشید ایشان گفتند که علی را طلب میکند پس فاطمه
زهرا امیر المومنین علی را طلب کرد و حضرت تا دیر با وی سرگوشی نمود و ابوبکر و عمر بیرون استاده بودند
چون بر آمد پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با تو چه گفت جواب داد که هزار باب علم تعلیم نمود که از
هر بابی هزار باب منفتح شد انتهی و در کتاب خصال ابن بابویه قمی شیخ المشایخ اثنا عشریه بطالعه خویش آورده بعد از
همه این روایات را کتاب بطرق معتبره متکاثره از جناب ام المومنین ام سلمه و خود حضرت امیر المومنین

و عبد الله بن عمر و امام محمد باقر و صادق رضی الله عنهم اجمعین مرویست **النوادر تسمی ای زروح**
مجلسی و اولیای او سوال کنند که این مجی و ذهاب که شیخین را بار بار اتفاق افتاده بدون ظهور چگونه متصور بود
خدایا مگر قائل شوند که ایشان نیز مثل حضرت صاحب الزمان غائب عن الابصار و حاضر فی الاعصار
بودند فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یا بخرق عادت شاید ان
نقب پوشیده می آمدند که معادل عقول ارباب فضول آنرا کافته و در کامل بجائی سمت ترقیم یافته که از
ظلم نوبت بدانجا رسیده بود که عمر در شب بیرون نیامدی لهذا نقبی کنده بود و از ان نقب در مسجد می آمد
و نماز میگزارد و چون ظلم عثمان بنهایت انجامید از خوف جان حدیثی افترا کرد که رسول صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود نَوِّرُوا بِالْفَجْرِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْأَجْرِ چون صبح روشن شدی بمسجد رفتی تا از خوف ابن
انتهی بمفاد خرافاته **تناقض دیگر** آنکه منطوق روایت بحار فضیلت واقعه قرطاس از امامت
ابوبکر صدیق والا لازم آید که فاروق اعظم وقت طلب قرطاس شرف حضور نیافته باشد و مطاعن
در باب قرطاس تطرق بعضی از وجوه بر هم شود کما لا یخفی و مدلول روایات دیگر که مشایخ امامیه آورده
و قد تحققتها الغایة بعدیت است چنانچه معلوم شد پس روایت موضوعه بسبب مخالفت این روایات مروی
از ائمه هدی علیهم السلام ساقط از درجه اعتبار خواهد بود **تناقض دیگر** نظر بتقریرات مجلسی و جالسی که
درباره امامت صدیق و خیال آنشام ام المومنین صدیقه صدور یافت آنکه از صدر روایت معتبری
مجلسی که سخن دران میرود دریافت میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم در شبیکه ابوبکر صدیق را بجای
خویش با جازت اسامه بر گردید قبل از آنکه عائشه صدیقه او را طلب کند ازین سانحه خبر داد و تلهف و تاسف اظهار
چنانکه عبارتش اینست وَقَالُوا لِأُسَامَةَ كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَخَلَّفَ عَنْ مُشَاهَدَةِ
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاسْتَأْذَنُوهُ فِي الدُّخُولِ فَأَذِنَ لَهُمْ وَأَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَعْلَمَ بِدُخُولِهِمْ
أَحَدٌ وَإِنْ عُوفِيَ رَسُولُ اللهِ رَجَعْتُمْ إِلَى عَسْكَرِكُمْ وَإِنْ حَدَثَ حَادِثٌ عَرَّفُونَا
ذَلِكَ لِنَكُونَ فِي جَمَاعَةِ النَّاسِ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ لَيْلًا الْمَدِينَةَ وَرَسُولُ الله

صلى الله عليه وسلم قد ثقل فأفاق بعض الإفاقة فقال قد طرق ليلتنا هذه المدينة
شر عظيم فقيل له وما هو يا رسول الله فقال ان الذين كانوا في جيش اسامة قد رجع
منهم نفر مخالفون عن امري الا اني الى الله منهم براء ويحكم نفذوا جيش اسامة فلم يزل
يقول ذلك حتى قالها مرات كثيرة و این روایات بامعنی ناطق است که هرگاه آن شب تمام شد و
سپیده صبح نمودار گردید بلال برای اعلام بر در دولت رسید صدیقه و حفصه با امامت پدران خود امر
کردند جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ازین دلیل بر اقامت شیخین در مدینه پی برده رنجیدند و هبطا
انتما و الى غير ذلك من التناقض و التهافت كما لا يخفى على من له ادنى مسكة و انصاف لهذا که خیا
شل سابق معاد و آمده که چاه کنده را چاه در پیش فرقی نیست که دعاوی کیا بیا قر مجلسی در آنجا نقل
روایات آن حضرت صدیق بادنی توجه بخدش گردید چنانچه درین نزدیکی معلوم خواهی کرد و در دفع این
تناقضهای صریحه اگر هریکی از مشایخ امامیه مصداق فانك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم
شوند تا قیامت مهلت یابند و آهنگ خرافات خویش سرایند یقین است که سرتا و بالا تبدیلی که در تسویلات تحریف
ایشان خارج از اصول و مخالف قانون خواهد بود اما رابعا پس از آنکه باتفاق روایات [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمسجد تشریف آورد و بالاجماع حضرت سید را منصب امامت قائم نمود
بلکه بکبیر بیم نموده خود بتکلیف تمام امام شده ارکان نماز در حالت جلوس ادا کرد محال عقل است که در
کمال اشتداد مرض و در حصول خفت کما زعم الشيعة و عدم یارای بقا بحرکات عنیفه بمسجد آمده ابوبکر
صدیق را بآن حد جهد که مذکور شده معزول کنند و در تفضیح و تذلیل او تا آنکه چند روز باشیانه عفت
در شده تقیه را از سر بر کنند و غلام آزاد کرده ابوبکر را نایب خویش گردانند و امام زمان را از منصبش
با وصف معیت و معارفت و زود و الله يعصمك من الناس نصوب نماید تا لوای امامت
صدای انا مدينة العلم وعلي بابها بر کافه خلایق میکشود و زبان از خایان بندمی نمود شاید که جا
بر کرسی می نشست و نزاع و جدال از میان برمی خاست و لا اقل برای الزام مخالفین بکا

می آید و بنیاد استدلال سقیفه بنی ساعده بر باد میرود سطر فقره آنکه معمول سلاطین بود که کارگزاران
عقل و فراست انتقاد از ندهمین است که هرگاه کسی منصب یکی را از نایبان آنها غصب میکند و بجور و جفا
بر جای او می نشیند و خود بنفس نفیس متوجه میشوند مظلوم و ملهوف را بر مکانش می نشانند و ظالم و جائر را
بباد افراه می رسانند بلکه دمار از روزگارش می آرند کما ینبغی بر آیه مصالش همت علیای گمارند نه آنکه
خود بجای آن ستم رسیده مسلط شوند و غلام آن غاصب ظالم را بجای نائب خویش قرار دهند ازین
سنی صحیح می تراود که او را معزول کردند و دانستند که مرد این میدان نیست و با غاصبین و ظالمین
مقابل نمی تواند شد بلکه مضامین دیگر هم درینجا سمت ظهور دارد که در بیانش منظور سواد اجازت
نمی دهد پس معلوم شد که دعوی تعیین امامت مرتضوی محض بمعنی ولی حقیقت است و روایت بخاری
و موضوع تعیین ابوبکر الصدیق للامامة و هو المطلوب یا رب خدایا مگر گویند که مفضولیت امیر
المومنین از افضلیت خاتم المرسلین از اقتدا مانع نشد چنانکه از کلام شریف مرتضوی ظاهر
می شود جوابش اول آنکه لا نسلم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بسول موضع امامت افضل از حضرت
امیر المومنین مفضول الشد علاوه از کتب طایفه معلوم توان کرد که اقتدا بمعصوم بغیر معصوم در نماز قبیح است لیکن
و در حصول عصمت برای آن جناب در آن وقت حالت منتظره باقی نبود دوم آنکه اگر نقطه بر احادیث شیعه نیز
مضامین شعریه مدد مساعدت نشویم بلکه افضلیت آن جناب را تسلیم کنیم بر جای خویش است زیرا که در مدارک متکلمین
امامیه بپایه تحقیق رسیده که محققین صوفیه کما قال الجامی فی سلسلیان رفته اند یعنی مرتبه امامت نیز از درجه نبوت
و رسالت و خلت است و لهذا حضرت خلیل را مرتبه امامت بعد از این همه مدارج حاصل گشته و از تحافظ
الکری متکلمین حتی که فاضل نو کور نیز واضح شد که در اثبات افضلیت جناب امیر از انبیاء علیهم السلام بآیت
مباهله و امثال آن استدلال می کنند و در آخر وقت استنتاج می گویند که چون عینیت ممکن نتواند شد لابد
مساوات در جمیع مراتب با جناب مصطفوی مراد خواهد بود مگر نبوت و رسالت انتهى زیرا که این هردو از
مرتبه امامت کمتر اند نه زاید بر آن لیکن استثنا چه معنی داشته باشد و انهم در حصول روایات امامیه بر جای

خویش از اخبار و آثار مبرهن شده که حضرت امیر را جمیع فضایل مصطفوی بروجه اکمل مع المناقب المختصة
التی توجد فیه ولا توجد فی غیره حاصل بود چنانچه از مصنفات کراجکی و برسی و شیخ صدوق و کتاب مصباح
القلوب و روضهٔ امامیه و بحار الانوار روشن است اگر کوثر را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تفویض کردند سلسبیل را
بحضرت امیر سپردند و با اینهمه مالک حوض کوثر حضرت امیر است نه جناب بشیر و نذیر کما یدل علیه ما یجیء من
حدیث الخصال المروی عن الرسول المتعال و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را جوامع الکلم اختصاص
بخشیدند علی مرتضی را جوامع علوم و بلاغتی که کلامش فوق کلام مخلوق باشد برگزیدند و پر
ظاهر است که مرتبه کلمات ادون و اضعف و منزلت علوم اقوی و اشرف است و اگر سید
المرسلین را نفس نبوت و رسالت دادند جناب مرتضوی را با امامت که باعتراف محققین
الشیعه زائد برین مناصب است کما عرفت سرفراز کردند و با اینهمه کمال نبوت و رسالت محمدی
صلعم وابسته بتوجه و عنایت علویت کما ستعرف انشاء الله تعالی و اگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را
بوحی معزز کردند منزلت الهامی بنام علی مرتضی قرار دادند مع ذلک از تصانیف علم الهدی و شیخ
الطائفه بلکه شیخ المشایخ و بحار و جلاء العیون مجلسی که عوام هم ازان بهرهٔ وافر برمی دارند دریافت
میگردد که جناب امیر باین بزرگی هم بارها مشرف شده آری فرق اینست که وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم بر حضیض زمین بود و وحی علوی بمقتضای اراده نام مبارکش در اوج آسمان فرق دوم آنکه بمقتضای
تصریحات علمای قوم کما یجیء فی المسلک الثانی کلام و پیام بلا واسطه که برای حضرت مرتضوی معین بود
اشرف از کلامی است که بواسطه فرشته ادا کنند فرق سوم آنکه مرات و کرات نزول وحی بر جناب نبوی
دوازده هزار و مجیئت و ذهاب جبرئیل بسوی امیر المومنین بیست و چهار هزار چنانچه در عنوان اوراق آتی
و اگر جناب مرتضوی شریک معراج نبوی نبود بر اصول امامیه هرگز قدر سید الکونین نیفزود بلکه درین
مقام نیز تفوق برای میر کمال امیر بود زیرا که وی فرش زمین آن دید و شنید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر عرش برین فرق اینست که پیغمبر خدا را ارتقای معراج علیه بعد طی زمین و آسمان و انتقال از ارکان

بلامکان بهم رسید و حضرت امیر را بالا سبقت و قرب با نبیم درین سفر لقب اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم سوح تمام یافت چنانچه روایت کرده اجلی از ابن عباس که در بحار منقول است شاهد عدل این است
که نام علی بن ابی طالب در تمامی آسمانها و عرش و کرسی از نام من مشهور تر است و هیچ جماعتی از فرشتگان
نگذشتند که آنها از جناب مرتضوی نپرسیده باشند ناگاه نگاه آنجناب بامیر المومنین افتاد که زیر عرش
ایستاده فرمودند که درین سفر هم سبقت از من برده جبرئیل گفت که این فرشته ایست که آفریدگار جهان
بر صورت امیر مومنان پیدا کرده تا هرگاه اشتیاق زیارت ملائکه را زاید الوصف بهم رسد صورتش
ببینند با وصف این فضائل که باعتراف الاهی در گوهر مراد زیاده تر از فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم نزد علمای شیعه رسیده تولد آنجناب در صحن کعبه است که برای حضرت رسالتمآب نیز منقول نیست
زوجه اش بتول زهرا سیده نساء العالمین بالاطلاق و فرزندانش حسنین اند سید شباب اهل الجنة
که ابراهیم فرزند خاتم النبیین بهم ایشان فدا شده تلمیذش جبرئیل امین که بعض قرآن را که مشکل بود از همه
معلم سید المرسلین بود پیش جناب پیغمبر بیک واسطه بشاگردی امیر المومنین مفتخر و تبلاوت ناد علی امور مشکل
شجاعتش بمرتبه رسیده که عشر عشیرش از آنحضرت صلعم منقول نگردیده تیغ تیزی و شمشیر زنی رستم و سفندیار
در ازاء آن محض رایگان و بیکار بلکه نام تمامی گردان که زیر گردون گردان دعوی خدائی می کردند از
یاد جهان و جهانیان برده سخاوتش بجائی کشیده که حکایات حاتم طائی را همان نسبت که برگ کاه
بکلاه بلاغت کلامش رونق بازار جهان و اهل شکسته وازین است که کلام معجز نظامش تحت کلام
خالق و فوق کلام کل مخلوق گشته قصه نزول سوره هل اتی که عنقریب مذکور میشود حرفی از آن کتاب
و حکایت فروختن خود در راه خدا چند بار پرتوی از آن آفتاب و برکت حدیث و کلام بالخصوص
حکایت حلیمه که رواة اما میه بمزید اهتمام آورده اند ثابت است که معاتبات الهی از غیر معاتبات مشکل
و نزول عتاب درباره حضرت رسالتمآب جابجا در کتاب مستطاب موجود است چنانچه بر بعضی از
روایات بطریق نمونه از خروار درباره نصب امیر المومنین تصریح واقع شد و تازه تر آنچه

در تکملہ حیات القلوب مرویست کہ نازل شد آیت امامت امیر باین نحو یا ایہا الرسول بلغ ما انزل
الیک فی علی و ان لم تفعل عذبتک عذابا الیما یعنی ای پیغمبر برسان بیاست خود امامت علی را والا بعذاب
دردناک گرفتار خواہم کرد بخلاف جناب امیر کبیر کہ در ہر مقام ستایش و محمدت موصوف و امامت آن
جناب و صیت آیت مبین و منصوص و مخفی نماند کہ ہر چند خلفای ثلثہ رضی اللہ عنہم اجمعین بر اصول شیعین نام
مبارک علی مرتضی را ازین آیت محو کردہ باشند لیکن در حق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لامحالہ احسانی
بکار بردہ اند کہ بجای وان لم تفعل عذبتک عذابا الیما وان لم تفعل فما بلغت رسالتہ نہادند و غایب
کہ ازین اہتما و جہات حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشفاعت ایشان در روز قیامت
متوجہ خواہد شد و خواہد فرمود کہ اصیحابی اصیحابی شعر آن را کہ بجای تست ہر دم کرمی # عذرش بنہ ار
کند بعمری ستمی # چون برین چند حرف اطلاع یافتی دریافتہ باشی کہ اکثری از احادیث نبوی کہ
افضلیت علی را بر تمام کائنات قاطبۃً مقتضی است مثل علی خیر البشر من ابی فقد کفر الی غیر ذلک مما لا تعد
ولا تحصی ضروریست کہ بر اصول امامیہ خاصۃً لہ بارہ ازان مسموع شد بر ظاہر خویش کہ عموم افراد است محمول باشد
بالجملہ بر اصول این فرقہ اگر مدائح و مناقب مرتضوی در بارہ افضلیت تتبع کردہ شود چندان خواہی یافت
کہ عشر عشیر آن برای جناب پیغمبر صلعم ہم نخواہد رسید و ازینجاست کہ علمای کرام اہل سنت اعتراف ہم
آن کردہ اند کما اومانا الیہ بلکہ اگر بغور و امعان بلاخطر رود فرقہا در مدائح و محامد ہر دو جناب مانند ظلمت و نور
خواہی دید وقد قال اللہ تعالی قل ہل یستوی الاعمی والبصیر ام ہل تستوی
الظلمات والنور و این مضمون ہم بمن بلقار النفس نگفتہ ام عیاشی بلاعتراف مجلسی در بحار از ابو نصر بن
قابوس از امام صادق روایت میکند قال السواد الذی فی القمر محمد رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم یعنی ظلمتیکہ در میانہ قمر است فرات عنبر است انتہی و باقر مجلسی بعد از سخن سازی و ایجاد
بعضی از احتمالات ہمہ را از تکلف و تصنع دانستہ و سواد را بر حقیقتش حمل کردہ و در بارہ نورانیت جناب امیر
بسیاری از آیات قرانی شل و کل شیء احصیناہ فی امام مبین و کرمہ یحکم من

الظلمات الی النور و کریمه فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه واتبعوا النور الذی انزل معه و آیه
لیطفئوا نور الله بافواههم الآیه الی غیر ذلک من الآیات کرا بفر مجلسی بحار با بلی زین مرتعد کرده که مراد
از نور در آیات الاهیه حضرت امیر و از ظلمت کفر بوجهل و ضلال و مرادانند ظلمت بس کجا ظلمت و کجا نور علی
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور این همه که شنیدی اکثر متعلق بعالم دنیاست اگر حال
عالم آخرت، آنچه بدان تعلق دارد کتب امامیه بمطالعه کنی مضمون نشنا اینست امیر کل امیر لعین الیقین
زیرا که مفاتیح جنت و نار را بجناب حیدر کرار خواهند داد و ملائکه مقربین جناب سید المرسلین را بیاد
آن غیر محض خواهند بود و ازینست که در احادیث قدسیه متواتر و مشهور گشته که دوزخ برای کسی
علی آفریده ام اگرچه سراسر اطاعت من کند و بهشت را برای دوست و برگزیده ام اگرچه سراسر عصیان
من ورزد الی غیر ذلک من الاخبار المعتمدة والآثار المعتبرة التی ذکرت فی المناقب و فی کتاب البحار
واللوامع مثل ذلک کبیر قطعا بر چند از روایات که عالم و تفصیل را نظر بتطفل بودن این مقام موقوف
دارم شیخ المشایخ در علل خود روایت می نماید و در کتاب خصال نیز جائیکه هفتاد منقبت برای
حضرت امیر بر شمرده که احدی دران شریک نیست مر تفصیل نیست آورده اما الثامنة والستون
فان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال یا علی اذا کان یوم القیمة نادی مناد
من بطنان العرش این سید الانبیاء فاقوم ثم ینادی مناد این سید الاوصیاء فتقوم
فیاتینی رضوان بمفاتیح الجنة و یاتینی مالک بمقالید النار فیقولان ان الله جل جلاله
امرنا ان ندفعها الیک و یامرک ان تدفعها الی علی بن ابی طالب فتکون یا علی قسیم
الجنة والنار و ظاهر است حتی که صبیان هم می فهمند که نیابت شخص از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
جنت نا چیزی دیگر است و علی حال و چنانکه برای امیر مفاد این روایات معتبره است چیزی بکار آن
اندک تامل نموده شود غلط گفتم حاجت تفکر و تدبر اصلا نیست که هرگاه جناب امیر بر جمیع طبقات دوزخ
و فرادیس بهشت و کوثر و سلسبیل مالک شود دیگر کدام امر باقی ماند که شاید تصرف اعراف که نزد شیعه

جنت

جنت است بدست حق پرست جناب خاتم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از آنکه این منصب سبب
ادون و ناپایدار بود مثل عهده وزارت دار السلطنت لکهنو با مناصب علویه که اشرف و ابقی
و مستدام است نسبتی ندارد اگر روایات امامیه را تصفح کنی و انچه بری در لوامع در باب اعراف آورده بنظر
سر سری بینی بلکه بعقل خویش رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را درینباب هرگز مستقل نخواهی یافت
و ادل دلیل برین امر روایات مستفیضه امامیه است که صاحب لوامع الانوار التمجید نیز اشاره بآن کرده که
مراد از مالک یوم الدین حضرت امیر المومنین است **و از مویدات این** فضل است انچه در کتب معتمده
اهل تشیع بالخصوص تکمله حیات القلوب که محمد رضی بن محمد نصیر المجلسی تالیف آن نموده مرویست
که اگر تمامی درختها اقلام شوند و بحر محیط سیاهی گردد و تمامی جن و انس محاسبین و کاتبین باشند
هرگز فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام شمار نتوانند کرد پس معلوم شد که فضائل کسی را نسبت بفضائل
علوی شامل نمیتوان گفت مگر شاید مجاهد جناب قدس الهی مولوی کلکتی از آن باشد چنانچه در بیاض عثمانی است
وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ
اللهِ مخفی نماند که خاتمه سوره کهف از آن بنا بر رسم که لفظ رب در آن دو جا واقع است و چون اهل تشیع
در آیت کریمه هُمْ لَاقُوا رَبِّهِمْ وَوُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ جناب امیر را
اراده می کنند کما فی اللوامع المذکور عجب نیست که در مقام ایزمین جاده مسلک نماید بلکه اگر از لفظ الله که مستجمع
جمیع کمالات است ذات امیر اراده کنند استعجاب نیست و اگر اندک امعان نظر را بکار فرمائی بیقین خواهی
دریافت که درین خصوص نیز تفوق برای جناب امیر است نه برای حلیم و خبیر زیرا که مفسرین امامیه مثل طبرسی
و جرجانی و غیرهما لفظ کلمات را که در آیت کریمه واقع است بر معلومات و مقدورات الهی حمل میکنند
و بر ظاهر است که لیس اخیر با است از مقدورات او تعالی که بجهت تعلق اراده بضد آنها در ممتنع بالغیر
داخل اند پس هر چند فی حد ذاتها ممکن باشند لیکن خروج آن از دائره قوت بسوی فعلیت و ظهور آن از کلیم
در عالم الیس که مسلم است بخلاف مناقب مجاهد مرتضوی که پیرایه ظهور و فعلیت در بر گرفته و بعضی

ازان تعلق بروز قیامت نیست تا شبهه بر نزول تسلیم است الا نام کتاب محمد معصوم بن محمد طاهر
بن علی بن الحسین الحسنی الاسترابادی که کتاب قدیم عربی را بپارسی نقل کرده و تفسیر آیات قرآنی برای
فضایل ائمه جمع ساخته نیک میداند که مراد از لفظ کلمات در آیت مذکوره یعنی وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ
الآیة بحدیث امام حسن عسکری ذوات قادسه اهل بیت اند که سر دفتر آن جناب امیر المومنین که فضائل و
کمالات ایشان بادراک در نیاید و بپایان نرسد و موید این معنی باعتقاد او آنست که خدای تعالی در
چند جا این بزرگان را بکلمات تعبیر فرموده از انجمله آنکه فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ انتهی
المقصود اینهمه مراتب برای مناقب جناب اقدس را حدیث ثابت باشد باید درباره جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم که همیشه بر اصول امامیه طالب معرفت جناب امیر بود جنانچه از تفسیر اهل البیت ع بر می آید هرگز مسلم
نیست هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ **ودر افضلیت امیر و مفضولیت**
حضرت بشیر و نذیر بدین نهج هرگز استبعاد نباید کرد که منصب نائب هر چند بالا رود لیکن بمرتبه مستخلف نمی
رسد چه جای فوقیت نیز آنکه عقل چنانچه استبعاد نمیکند که تلمیذ شخص بعضی از وجوه بر استاد خویش مزیتی
پیدا کند همچنین اگر مرتبه نائب اعلی شود کدام استبعاد خواهد بود و بر امتناع آن بعد ملاحظه افعال الهی
که در کتب مضبوط و مرقوم است کدام دلیل قائم است توان کرد بسا نائبان و خلفا باشند که گوی سبقت
از مستخلفان می ربایند و ایشان از علو مراتب ایشان حیران میمانند پس چه محال که نائب از نظر افضلیت
کلی و مزید ثواب خود هم کثرت فضائل هم زیادت فواضل زاید بر مستخلف باشد چه جای آنکه همسری او در این
امور با جناب اقدس احدیت بلکه زیاده ازان نیز بمعرض ثبوت رسد در احادیث ائمه چنانچه مصنفات شیخ
مجلسی بیان گواه است موجود است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق شهید کربلا فرموده که پسر امام و برادر امام
است و با اینهمه امام از صلب او بوجود خواهند آمد نهم شان قائم آل محمد است اعلمهم افضلهم و ظاهر معنی
آن که مطابق عقاید امامیه باشد و رساله سید حسین مشغم که نزد شیخ جمائل فرستاده بود تا بیان کند
همین است که در زمره ائمه هر که زیاده تر علم دارد او افضل است خواه نائب باشد خواه مستخلف انتهی در

زیادتی وفور فضائل وکثرت محامد ومعجزات مرتضوی نسبت بفضائل وکمالات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
باصول امامیه کسی گفتگو نمی تواند کرد واز این است که چندین فرقه از فرق شیعه باوجود عقل وفراست
آنجناب را بالوهیت منسوب ساختند وجمعی در خدائی او توقف نمایند اگر معنی افضلیت نیز سری
باحضرت احدیت متحقق نمود باری این عقلا چرا باین اعتقاد گرویدند ودرباره پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم چرا این عقیدت بهم نرسانیدند واین تقریر نیز از کتب قوم استنباط میتوان کرد جابجا در اثبات
افضلیت مرتضوی میگویند که آنجناب شخصی است که مردم بخدائی او قائل شده اند وبامامشان نسبت
بسیاری از اشعار رداده اند که از انجمله در احقاق شوستری این ابیات مرقوم است **ابیات**

لو ان المرتضی ابدی محله + لاصبح الناس طرا سجدا له + کفی فی فضل مولانا علی + وقوع الشک
فیه انه الله و اگر در کتب قوم نیک ملاحظه کنی بخوبترین وجوه مشاهده ومحسوس خواهد شد که انچه از جناب
مرتضوی در خطب صادر یافته افتخار اکابر قوم بران زیاده از حد است بعضی از الفاظ خطبة البیان میدیم
انا محیی الموتی واعلم ما فی السموات والارض وانا الکتاب المبین وانا حملت نوحا
فی السفینة وانا صاحب یونس فی بطن الحوت انا جاوزت موسی فی البحر واهلکت القرون
الاولی اعطیت علم الانبیاء والاوصیاء وفصل الخطاب وبی تمت نبوة محمد صلی الله علیه
وآله وسلم این کلمات طیبات لوامع انوار بروایت ابوذر وسلمان است اما خطبه افتخاریه که باظهار اصبغ
بن نباته روایت نموده انهم را مشتمل این امور شامل است بلکه فقره آن نیز ثبت می شود وانا المحاسب
للخلق انا المنزل لهم انا عذاب اهل النار الآن قال انا صاحب الآیات العجیبات انا عالم
اسرار البریات انا منزل الملائکة منازلها انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل انا
الواضع عن امة محمد الوزر انا باب السجود انا العابد انا المعبود انا الشاهد انا المشهود
ودر **خطبه طتنجیه** که میانه کوفه ومدینه القا فرموده این مضامین بصراحت وارد است انا صاحب
الطوفان الاول انا صاحب الطوفان الثانی انا صاحب سیل العرم انا صاحب العزم انا

صاحب الاسرار المکنونات انا صاحب عاد والجنات انا صاحب ثمود والآیات انا
مدمرها انا مزلزلها انا مرجفها انا مهلکها انا مدبرها انا محییها انا ممیتها
انا الاول انا الآخر انا الباطن انا الظاهر انا مع الکور قبل الکور انا مع الدور
قبل الدور انا مع القلم قبل القلم الی آخرها **و متوهم نشود** که نزد علمای امامیه این
افادات از قسم کلماتی باشد که از صوفیه در بعضی از اوقات بحد صدور می یابد زیرا که متکلمین و محدثین
ایشان که صوفی و مائل تصوف هر دو را بدتر از کفار رسیدند این قسم روایات بکمال افتخار در کتب دین
و ایمان خویش روایت می کنند و افضلیت امیر المومنین ازان معقود دارند و ازین مقامات هویدا شد
که مرتبه جناب امیر بحضرت الوهیت رسیده بلکه ازان هم درگذشته چه جای جناب ختم رسالت
مکیف که نام نیابت و مفضولیت بر زبان آید **و آنچه اساطین علم** کلام و حدیث که از صوفیه
نفرت کلی دارند چنانچه اشارتی بدان نموده ام در تاویلات و درستی این نوع کلمات طیبات چه حیله
و تسویلات بعمل آورده اند و روایات موضوعه و احادیث مجعوله از صندوق شیخ صدوق و ایمان
شیخ الطائفه امام اعظم خویش بر می آرند و داد تحریف قرآنی و احادیث عترت رسول بانی میدهند خدا
شاهد حال است که بمجرد ملاحظه اش موهای اهل ایمان بر خود لرزد بر حرفی ازان مهملات و حکایتی ازان
خرافات آگاه می کنم باقر مجلسی در بحار از جناب امام باقر علوم اولین و آخرین روایت می کند که آیت
کریمه در آخر سوره غاشیه چنین نازل شد فان الینا ایاب هذا الخلق و علینا حسابهم
یعنی بازگشت خلق بسوی ماست و بر ما حساب آنهاست مقصود ازین تحریفات بیهوده آن است که اگرچه
جناب مرتضوی در خطبه افتخار فرموده که منم مآب تمامی خلق ام مطابق آیت قرآنی است مگر علمای
الله کتاب مجید را چقدر ملعبه اطفال ساخته اند و برای درستی خرافات مذهب خویش چه بیتابی ها که
آن نکرده اند **النون** یک دو حرف از توجیهات مترجم در صحیفة المتقین باید شنید بگوید که بنا برین ایاب
معطوف است ایاب خبر اینها بود و خبر علینا حسابهم خواهد بود و تقدیر چنین میشود که ان علینا حسابهم

علی حساب ایشان است یا به تقدیر مضاف است یعنی صاحب حساب یا مبالغه حمل واقع شده چنانکه
جاها این دو وجه جاریست و چون مدار حساب و معیار ایمان ولایت آن قرة العین و دومان الکان است
پس گویا حساب همین اوست والله تعالی اعلم سوم آنکه چون خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
بافضلیت مرتضی نص فرماید و بعد ذکر فضائل خویش که مناط افضلیت باشد شرکت مرتضی را در آن
نماید و ارشاد کند که در فضائل او من شریک هستم چنانکه در کتاب صفته و بحار موجود است اکنون
کلام در افضلیت آن عالی مقام علمای شیعه چنین جور و جفا است چهارم آنکه سلمنا که جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم افضل بود چنانچه بر زبان امامیه بود با لمذاهب و التقیة جاری میشود و سلمنا
که افضلیت مانع از اقتدای شد لیکن نصب امیر المومنین در محراب مسجد بعد از اله ابو بکر صدیق مستلزم
اقتدای آنحضرت نبود زیرا که می بایست که حق را بر مرکزش نشانیده بحجره خویش معاودت می نمود و نماز
می گزارد الی غیر ذلک من الاحتمالات پنجم آنکه بلکه در تصانیف مجلسی مثل بحار و حق الیقین بجای خویش
مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اول از همه مبایعین بیعت امام مهدی خواهد نمود و انتهیم فقر می آید
که در احادیث امامیه مذکور است که حضرت سلطان ختم رسالت پس صاحب الامر نماز خواهد کرد پس اقتدای
مرتضوی بطریق اولی جایز خواهد بود و علاوه نظر بکثرت فضایل و وفور محامد و مناقب عاجز
از مناقب مرتضوی واضح و لایح است پا مبارکش بر کتف خویش نهاده اند پس اقتدای چرا جایز نباشد
و در باب مضامین عجیب گلشن اسامی بلغا مثل سیبویه و اخفش سر بسبیل افراد در سلک شعر و نظم
کشیده اند غلط گفتم از زبان صدق تبیان حضرت خاتم پیغمبران افتخار النقل می نمایند و اشعار منسوب
در روایات منظم و لهذا بر دفاتر مبسوطه مثل احسن الکبار و سعد الائمة الاطهار بنام حسان بن ثابت می
فرمایند هر چند از ابیات که حدیث سرور کائنات است و ناظم مذکور بلا ریب از مصداق والشعراء
یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون مستثنی است لکن فی الشعر فرسول الله
فقال لنا لیلة المعراج لما صعدنا مسح الله بظهری یدیه فاحس القلب انه قد برده فهل

واضع رجليه لي في مكان وضع الله يده يعني پاي كه ايزد كريم دست مبارك بر آن
گذاشت لم يرد آن رياست بر بام مقام امير المومنين بر دو پاي خود نهاد **واگر گويند** كه اين
معامله بجهت ضرورت بوده الضرورات تبيح المحظورات گوييم قطع نظر ازانكه اين تقرير خلاف اصول موهوم
اماميه است كما عرفت كه نفاذ در انجا وقت عزل صديق ضرورت شديد تر است كما لا يخفى والعجب العجب كه
وحي الهي در عين نماز رسد كه در مسجد ديگر مبادا خاطر حسين كه بر گردن تو سوار است آزرده و ملول شود
ايستادن پيغمبر صلى الله عليه و آله وسلم عقب ابو الحسنين كه بمنطوق حديث ابوهما خير منهما بهتر از فرزندان
خويش بوده در وقت اشد ضرورت هم تجويز نفرمايند حاليا باز باصل مدعا مشغول شويم و گوييم اما
خامسا پس ازانكه بحكم باقر مجلسي در بحار كما عرفته مفصلا اول دليل خلافت ابوبكر صديق در سقيفه
بني ساعده همين امر امامت بود و نزاع انصار هم برين دليل انقطاع يافت پس معلوم شد كه دعوى
امامت مرتضوي در مسجد شريف افتراء محض و بهتان صرف است اگر كسي از عقلا تجويز تواند كرد كه اگر واقع
اصلش مي بود فاروق اعظم چگونه برخلاف آن كه اكذب مقدمات بود اساس دليل بران مجمع نهاد و انصار كه
منازعت [illegible] و خلافت سعد بن عباده خواستند چگونه تلقي بالقبول مينمودند بلكه بايستي كه در جواب ميگفتند
كه اي عمر وقتي كه ابوبكر از جيش اسامه تخلف كرده بمسجد نبوي رسيده بي اجازت پيغمبر صلى الله عليه و آله وسلم
امام شد جناب پيغمبر او را بكمال ذلت و خواري معزول فرمود و از دست مبارك نبوي آنقدر رسوا
كه بدو بار رفقاي خويش روپوش ماند و كسي از وجود و عدم شما خبري نگرفت چون او را لياقت امامت
نماز نباشد استحقاق خلافت پيغمبر خدا و اهليت زعامت كبرى چگونه داشته باشد اما
سادسا پس اگر تعيين امامت مرتضوي مطابق واقع مي بود بحكم باقر مجلسي كما سبق و بحكم شارح
انوار بدريه حيث يقول ان قول النبي صلى الله عليه وسلم لحفصة بنت عمر ان ابا بكر
وأباك يليان أمر أمتي من بعدي باطل من وجوه منها انه احتج يوم السقيفة بان
الائمة من قريش ولم يحتج به وهو اولى لدلالته على التعيين كما لا ...

جناب مرتضی در مقام استدلال تحقیقا والزاما بآن نسبت منفور بود عجب که از امامت خود در مسجد
نبوی معزول گردیدن ابوبکر صدیق بآن فضیحت و رسوائی و اختفای او در مدینه در آن نزدیکی که اول
در مقصود و امر واقعی بود و استحقاق ولیاقت ابی بکر را برای این منصب جلیل از بیخ و بنیاد مستاصل می نمود حرفی
نزدند با وجود قرب عهد و عدم ذهول و نسیان لفظی از این واقعه بر زبان نیاوردند بلکه خلاف آن کما
ثبت فی روایتنا وقد حملوها علی التقیة بر زبان حق گو آوردند ان هذا لشیء عجاب این روایت
که دلالت بر امامت مرتضوی دارد و حالش دریافت شد فقط در بحار مجلسی بنظر کمترین
خلایق رسیده و دیگر بزرگان امامیه بجهت حق پوشی و ترفروشی الا طائفة منهم کما نشیر
الی بعضهم عنقریب ان شاء الله تعالی همین می سرایند که امر نبوی بر فرد منتشر بود و لیس
تعیین امامت مرتضوی برای نماز باعتراف مجلسی کما ظهر سببی و اظهار این جماعت که شیر اصلا
نداشته باشند قس علی هذا حال سایر صحابه که نه مامور شدند و نه امامت کردند مگر فاروق اعظم که
روزی بگفته عبدالله بن زمعه که از حجره شریف برآمد و صدیق حاضر نبود امامت کرد و مقبول
نشد ولا نسلم که این عدم قبول که برای تاکید امامت صدیق بود و بدلیلش جز این نیست ملکی کون
باوجود او کسی امام نشود و اولویت خلافت را برای عبدالرحمن بن عوف که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
اتفاقا قبل از ساعة مرض یک رکعت نماز عقبش گزارده مستلزم باشد یا مرتبه استحقاق خلافت
راشده از فاروق اعظم که فضائل و کمالات او زاید بر فضائل ذی النورین است چه جای عبدالرحمن
بن عوف سلب نماید چنانکه مجلسی در بحار و دیگران در غیر آن بمجرد استبعاد و استکبار گمان برده اند
القصه مفاد مُرُوا ابابکر یُصَلّی بالناس بروایت صاحب استیعاب و تصریح بنام صدیق
که در روایت ابوداود از عبدالله بن زمعه در قرة العینین بتفضیل الشیخین و رسالة النصرة
الصدیق لمولانا محمد فاخر قدس سره و مانند آن مروی است و قبل از این در این اوراق وارد
کرده ام امر واحد است و از این جهت که عبدالله بن زمعه که محاورات عرب را نیک میدانست

ازمروان لیصلی بالناس عمر ازافضل الصدیقین تکری در التمهید و بروایت امام احمد در مسند و حاکم
در مستدرک و غیر او و غیر آن وقتی که فاروق اعظم روبروی او شکایت آغاز کرد و ملامتش نمود که بدون الغرض
چرا مرا پیش کردی که امام شوم این جواب داده والله ما امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ولکن
حین لم ار ابابکر رأیتک احق من حضر بالصلوة یعنی سوگند بخدا که پیغمبر صلی الله علیه وآله
مرا بامامت تو امر نفرموده لیکن بمقتضای ضرورت شرعی در غیبت صدیق ترا امر کردم و بهتر از تو حاضرین
کسی را ندیدم و ابو عیسی ترمذی در جامع خویش بعد ذکر حدیث مروا ابابکر فلیصل بالناس حسن و
صحیح گفته وفی الباب عن عبد الله بن مسعود وابی موسی وابن عباس وسالم
بن عبید وعبد الله بن زمعة انتهی بلفظه وازین مقام هم کالنور فی الظلام هویدا
شد که سر جمین بحار در ترجمه صدر روایت صاحب استیعاب باسند مجلسی در مغلطه صریح افتاده اند زیرا که
برصلوة خیالیه اینها حکم امامت بر فرد منتشر است و اراده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بامامت
صدیق متعلق نبود و هویدا بهی البطلان بل هو افتراء و بهتان کما لا یخفی علی من تتبع روایات الکتب
المذکورة وهی ماخذ کتب السیر اما سابعا پس از آنکه جمعی از امامیه مثل صاحب مجمع البحرین
که در دیباچه آن بحل غرائب احادیث ائمه اهل بیت فقط اقرار کرده در تحقیق معنی لفظ صواحب یوسف انچه ذکر
کرده دلالت قطعی بران دارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ترد آن حضرت ایشان برامامت صدیق
در وقت اشتداد مرض خود بنص فرموده اگر بنظر سامعین و ناظرین عبارت مجمع البحرین که در باب
سابق منقول است محفوظ و مرکوز نباشد از تطویل نمی اندیشم و بار دیگر نقلش حسب [illegible] میکنم

ارادَ تشبیهَ عائشةَ بزلیخا وحسنها وان جمعَ بالطرفین وجههُ انّهما اظهرتا
خلافَ ما ارادتا فعائشةُ ارادت ان لا یتشأمَ الناسُ به واظهرت کونَه
لا یُسمِعُ المأمومین وزلیخا ارادت ان ینظرنَ الی حسنِ یوسفَ لیعذرنها فی محبّته
واظهرت الاکرامَ فی الضیافة [illegible] ان ام المؤمنین صدیقه بجهت خیال اتشام بابوی الکریم خود

که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر امامت را به صدیق نگذارد بلکه برای این کار دیگری را از صحابهٔ
کبار بر دارد و هر چند مراجعت کرد لیکن بدرجهٔ قبول نرسید و مخفی نماند که این نوع استدلال
بعید از انصاف است که مخالفین قدیماً و حدیثاً بر احادیثی که معانی غرائب الفاظش و نهایه و مجمع البحار
داننده آن بیّن شده عموماً ثبت نمایند چنانچه بر ناظرین بحار و رسائل مخاطب و مانند آن محجوب
نیست اکنون در بطلان بحث روایت موضوعهٔ ملا باقر و بزرگانش و دعوی لاطائل تعیین امامت مرتضی
بعد نص ائمهٔ هدی بر امامت صدیق کدام انتظار باقیست طرفه آنکه باقر مجلسی با وصف ادعای
تبحر در فن کلام و حدیث و تطبیق روایات متعارضهٔ حضرات ائمه علیهم السلام که در مذهب امامیه بیش از
حد شمار است روایات امامت صدیق با ضم مخترعات نفسانی در بحار آورده و دعوی تناقض در آن
بر زبان قلم سپرده میگوید که از بعضی احادیث قعود نبوی در پهلوی ابوبکر و از روایات دیگر تقدم
آنحضرت را از بعضی در صف بودنش واضح میشود و همچنین نماز مردم بنماز ابوبکر در دعوی اقتدای
قوم و دلالت بر متحیر بودن او علی هذا ارادهٔ تأخیر با وجود منع آنجناب و مخالفت کردن
ابوبکر بباز پس آمدن و از همین جنس است مدلول برخی از احادیث اقتدای حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و منطوق حدیث ترمذی و جامع الاصول عکس آن و هم برین منوال است صدور
عتاب شریف بعائشه وقت مراجعت و مقصود مربات آخر آنست که رجوع این عتاب مخصوص بحکمت
فرستادن پیام امامت سوی پدر خویش و هم برین قیاس باید کرد عذر رقت و حزن ابوبکر و دویدنش بجانب طلب
خلافت جانب سقیفه و گذاشتن جنازهٔ شریف و همبرین صفت است دلالت بعض الروایات بر
اینکه حضرت سرور بیرون نیامد و ابوبکر امامت میکرد و مدلول حدیث عائشه آنست که وقتی
در این ایام باستعانت اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافی است با روایت انس که آخر نماز
خلف ابوبکر بود و همچنین این مناقض است قول انس فذهب ابوبکر یتقدم فاومی بیده الی ابی بکر ان
یتقدم چه این می خواهد که رفع حجاب پیش از قبل نماز بود و در روایت دیگرش که مردم خواستند

کہ نماز را شکستند وا شاد شد کہ تمام کنید دلیل بعید است چنین روایت عبداللہ بن زمعہ نیز از
منطوقش خلیفت ابوبکر است و از روایت عبیداللہ معلوم شد کہ فرستادہ حضرت آمد و پیام بابوبکر
رسانید والحاصل تعارض و تناقض نیست تا لہ نخست قال لہ فی العبارات المطلبہ **و فقیر** کمایہ بدون مراجعت
بآخذ روایات مذکورہ کہ غالبا کاشف تلبیسات او باشد بعلت ہر چہ تمام تر میگویم کہ انہم لاف
و گزاف علمای قوم است حاشا کہ تعارض و تناقض بودہ باشد **اما الاول** پس از آنکہ قعود
آنجناب در نماز ظہر کہ روز شنبہ اتفاق افتادہ در پہلوی یسار صدیق بود لیکن روایت تقدم
باعتبار امامت آنحضرت است صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در روایت بودنش و صف مخصوص بآن وقعہ
غیر مسلم بلکہ در صف بودنش در وفات است در نماز صبح چنانچہ از شرح ملا علی قاری بر مشکوٰۃ شریف
ہویدا و آشکار می شود وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّهٗ لَا تَنَاقُضَ بَیْنَ قَوْلِنَا زَیْدٌ قَائِمٌ بِنِصْفِ النَّهَارِ وَ
لَیْسَ بِقَائِمٍ وَقْتَ الزَّوَالِ فَمَا ظَنُّكَ بِالتَّنَاقُضِ فِیْ دَعْوٰی قِیَامِهٖ یَوْمَ السَّبْتِ وَسَلْبِ
الْقِیَامِ عَنْهُ فِیْ یَوْمِ الْاِثْنَیْنِ پس مجلسی مدعی تناقض ہنوز من شمہ تہذیب نیز یاد ندارد اما
آنچہ گفتم کہ آنجناب در نماز نشستن در پہلوی چپ نشستہ بود پس بر کسانیکہ خدمت حدیث کردہ اند محجوب
نیست برای اطمینان قلوب عوام از صحیح ابن حبان روایتی منقول میشود بدانکہ حدیث مذکور ابی کریب
حدیث ام المومنین صدیقہ کہ روایت طولانی است و مشتمل بر تفصیل بعضی از مقدمات است لیکن در
بارہ جلوس شریف کہ آیا بجانب یمین بود یا بطرف یسار مجمل واقع شدہ میفرماید اَنَا الْحَسَنُ بْنُ
سُفْیَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ نُمَیْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُوْ مُعٰوِیَةَ عَنِ الْاَعْمَشِ
عَنْ اِبْرَاهِیْمَ عَنِ الْاَسْوَدِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ لَمَّا وَجَدَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مِنْ نَفْسِهٖ خِفَّةً جَاءَ حَتّٰی جَلَسَ عَنْ یَسَارِ اَبِیْ بَكْرٍ وَكَانَ النَّبِیُّ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یُصَلِّیْ بِالنَّاسِ قَاعِدًا وَاَبُوْ بَكْرٍ قَائِمًا انتہی **واما الثانی**
پس مراد از اقتدای مردم بابوبکر صدیق نماز گزاردن شان است بر تکبیر او گویا اقتدا بابو بکر نمودند

پس روایت امامت صدیق و دعوی اقتدای مردم درین سانحه و نفی آن باعتبار اختلاف حیثیات
حقیقت و مجاز هر دو صحیح کما فی قولنا زید اسد و زید لیس باسد **واما الثالث** پس مراعات
ادب را مخالفت نا سیدن و در تاخر کدائی با اراده آن مدعی تعارض و تناقض گردیدن عجیب از
حضرت ملا باقر مجلسی بانی مبانی تشیع کار کسی از بنی آدم نیست زیرا که صدیق برعایت حق ادب
خواسته بود که از مقام خود باز استد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بمقام امامت فرستد
لکن بمنع حضرت باز بر مقام خویش عود کرد پس او درینوقت خاص که آنجا باش نیست مانند کسی
که بقدم رجا ولیدخر اخری در شان او است عجب از شریف مرتضی ملقب بعلم الهدی و تابعین
و متبوعین او که این اسرار نا مند و از هفوات خویش باز نمانند **واما الرابع** پس روایت
ابو عیسی ترمذی و مانند او ناطق بقصه دیگر است آن اقتدای جناب سرور انبیا با بوبکر صدیق
در نماز صبح دوشنبه است که وقت زوالش وفات شریف واقع شد و در آخر آن روز بر جمیع
مردم تحقیق یافت بعد از انکه بعضی در موت آنسرور تردد کرده بودند پس کجا قصه یوم السبت و کجا
واقعه یوم الاثنین مگر اشعار مشهور که عبد الله یزدی در شرح تهذیب فرموده بر سامعه ملا باقر
هنوز عبور نکرده **شعر** در تناقض هشت وحدت شرط دان * وحدت موضوع و محمول و مکان *
وحدت شرط و اضافت جزو کل * قوت و فعل است در آخر زمان * و درینمقام بر مطالعه صحیح
ابن حبان که را مدنی است بعد روایت مسروق از حضرت صدیقه که جلوس شریف در صف از ان
معلوم می شود میگوید هذا خبر یوهم من لم یحکم صناعة الاخبار ولا تفقه فی صحیح
الآثار انه یضاد سائر الاخبار التی تقدم ذکرنا لها ولیس بین اخبار المصطفی صلی
الله علیه وآله وسلم تضاد ولا تهاتر ولا یکذب بعضها بعضا ولا ینسخ بشیء
منها القرآن بل یفسر عن مجمل الکتاب ومبهمه ویبین عن مختصره و
مشکله وقد دللنا بحمد الله ومنه علی ان هذه الاخبار التی رویت کانت فی

صلاتين لا في صلوة واحدة على حسب ما وصفناه فاما الصلوة الاولى فكان
خروج النبي صلى الله عليه وآله وسلم اليها بين الرجلين وكان فيها اماما وصلى بهم
قاعدا وامرهم بالقعود في تلك الصلوة وهذه الصلوة كان خروج النبي صلى الله
عليه وسلم بين بريرة ونوبة وكان فيها مأموما وصلى قاعدا في الصف خلف ابي بكر
ذكر البيان بان هذه الصلوة كانت اخر الصلوتين اللتين وصفناهما قبل نا عمر
بن محمد الهمداني قال حدثنا اسحق بن ابراهيم بن سويد الرملي قال حدثنا ايوب
بن سليمان قال حدثني ابو بكر بن ابي اويس عن سليمان بن بلال عن حميد الطويل عن
ثابت البناني عن انس بن مالك قال اخر صلوة صلاها رسول الله صلى الله عليه وسلم
مع القوم في ثوب واحد متوشحا به قاعدا خلف ابي بكر قال ابو حاتم هذا الخبر ينفي
الارتياب عن القلوب ان شيئا من هذه الاخبار يضاد ما عارضها في الظاهر و بر تقدير
تنزل و تسليم مجلسی فهمیده وقوع اشتباه در بعضی از روایات محتمل است چندان بعید نیست اگر کتب
معتمده امامیه مثل شروح اربعین و مجلدات بحار الانوار ملاحظه نماید میداند که محدثین شیعه در بسیاری از مقامات
اشتباه رواة میشوند چنانچه صاحب شافی میگوید که وقوع عدم سلاست و بلاغت در کلام ائمه از جهت
رواة است که اکثر از محاورات عرب عربا جاهل و از حلیه فهم و فطانت عاطل بودند وهذه
عبارته على ما اوردها بعض الاكابر نور الله ضريحهم ولما كان هذه الاحاديث
من تقريرات الرواة فان رايت اللحن في عباراتها فهو من الرواة لانهم كانوا
عامين في الاكثر انتهى و معاشر اهل حق دعوی نمی کنند که اکثر و غالب روایات احادیث
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین باشد ولیکن مقصود آنست که احیانا اشتباه از ایشان صادر
است و محتمل است که راوی ملتفت از آنحضرت ابعد تحقیق شنیده بود باز باشتباه عکس آن نقل کرده باشد
واما الخامس پس دعوی پیام دادن حفصه بفاروق اعظم که بامامت قوم شریف صلا

یافته ممنوع است این را بحدیثی ثابت کنند وانی لهم ذلک اگر برافترات خود الزام اهل حق میخواهند پس
بلا تشکک وشبهه باظهار انکار بر خود قاطبه صین بوالفضولی وبوالهوسی خواهد بود کما مر غیر مرة
واما السادس پس مقصود صدیقه رضی الله عنها از ترتیب این مقدمات که مبنا را آن
متفق علیه فریقین است چنانچه بارها گذشت ودر خصوص این ایام بروایت اکابر محدثین مانند
سید جمال الدین در روضة الاحباب وشیخ عبد الحق دهلوی در کتاب ما ثبت بالسنه آثار آن نیز واقع
شد که چون ابوبکر صدیق بتاکید شریف سوی محراب رفت ومقام امامت را از جناب اقدس خاتم
النبیین خالی دید آهی سرد از دل گرم برکشید وبر زمین افتاد وتمامی حضار ناله ووا مصیبتا بلند
کردند وشور قیامت برخاست الی آخر القصه همان بود که مردم فال بد نزنند ورفتن بسقیفه بعد
اطلاع بر حقیقت حال شل مشغول بودن جمله اهل بیت بغسل شریف عین وردینی بوده زیرا که در
مقامات آینده بتفصیل بر حسب تا مترخواهی دست انشاء الله تعالی که از جنازه شریف کرتجاوز نمی کرد
مگر اکابر مهاجرین وانصار را بنا بر اشد ضرورت بجبر وقسر کسی سوی سقیفه برده اند چنانچه ابو حاتم بستی نیز در
صحیح خویش آن را ورده واز عبارت فضلای شیعه که احسن تاریخ طبری را بزعم خویش بعینه در عبارت فارسی
نقل کرده اند واضح خواهد شد که غسل وکفن وتعیین موضع دفن همه بعد تجویز واهتمام افضل الصدیقین
واقع شده **واما السابع** پس چون خروج شریف برای نماز آخرین صبح روز وفات
وقت نجات از اغما وبیهوشی بود کما فصل فی مقامه وبروایت صاحب بحار چندان از شدت
مرض نجات یافت که نماز صبح در مسجد گزارد وخطبه طویل خواند زنان اهل بیت بالیقین دانستند
که تندرست شد تا آنکه مویهای خود را شانه زدند وسرمه در چشمها کشیدند با قضیه لم یخرج
ثلثا منافاتی ندارد چه روز دوشنبه روز چهارم از امامت صدیق تحدید یکه جمهور بدان رفته اند
بوده بلکی در باب ملی الراسی قول انس با حدیث صدیقه متعارض بنماید وجواب آن بمقتضای قول
عبارات بعضی از شروح بخاری مثل غایة التوضیح وعمدة القاری وابن حجر میتوان گفت که ابتدای این

ایام ثلثه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در اثنای آن خروج نفرموده وقتی باشد که آنجناب روز شنبه در نماز بنشیند مهاد یا بین الاسنجاد در مسجد آمد و این مجاز در محاورات مردم کثیر الوقوع است که اگر زید مطالعه کتاب مثلا از نماز جمعه تا صبح یکشنبه ترک نماید و وقت چاشت از دنیا مفارقت فرماید در حکایت حالش میگویند که روز شنبه مطالعه کتاب نکرده پس محصل روایات انس بر طبق نقل مجلسی که یخرج ثلثا و ابوبکر یصلی بالناس بطور کنایه آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سه روز امامت با مردم نکرده و ابوبکر بجای آن سرور امامت میکرد الی غیر ذلک من الاحتمالات

واما الثامن پس دعوی تناقض در اجمال و تفصیل عبارت مجلسی امامیه کار دیگری نیست مراد از اشاره بتقدم ابی بکر همان اشاره است که در روایت اخری مفصل مروی گشته یعنی بعد پرده برداشتن ابوبکر صدیق بگمان خروج آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اثنای نماز باز پس آمد و حضرت پیغمبر بعلم تقدم او اشاره فرمود فتنظر الی اجمال علی التفصیل شاید زبان مجلسی آیات قرآنی که تعلق بقصه حضرت موسی دارد و از بعضی آن تنهائی آنجناب از رجعی همراهی اهل آن عالی قباب الی غیر ذلک من الامور معلوم میشود چنانچه بر مفسرین و حفاظ قرآن مجید مستتر نیست نیز متناقض باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و مخفی نماند که قول بعضی از صحابه در روایات حدیث رفع حجاب که در نظر ما هیچ منظری بهتر از منظر شریف نبوی نمود چنانکه مجلسی بکار آورده علی الظاهر محمول بر آنست که مثلا قائلین رضوان الله علیهم مقتدا باشند یا بنظر اتفاقی بسوی او نظر کرده باشند و غالب که غافل مجلسی از مراد و مثال این روایات که بمعنی شرح نزد محدثین است کما لا یخفی علی من طالع شروح الصحاح و غیرها سیما شرح المشکوة لعلی القاری بر معنی نفس حمل نموده در مغلطه افتاده **واما التاسع** پس بدیهیست و در ما سبق الی السلم که قصه روایت عبدالله و عبدالله بن مسعود در وقت واحد بوده باشد بدعوی تناقض را چنانچه گذشت لازم که حضرت زمانه ثابت فرماید تا بحث حصه و نفیت در وقت تناقض لازم آید در این ایام این دو قصه در دو وقت وقوع یافته و از تتبع روایات واضح میشود که واقعه

روایت

روایت عبید الله مقدم بر واقعه روایت عبد الله زمعه است واین را تبر عا بدو دلیل ثابت
سکنم اما اولا پس بانکه در حدیث عبید الله مرویست که چون فرستادهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
پیام امامت نزد ابو بکر صدیق آورد و فاروق را گفت تو امام شو پس معلوم شد که هنوز
انکار امامت عمر از آنسرور صلعم بتاکیدات مرقوم العبد زمعه صدور نیافته بود والا خلاف پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم را چه شده لازم می آید و هنوز مستبعد واما ثانیا پس لفظ پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم بروایت عبد الله زمعه که مجلسی نیز آورده واتفاق محدثین طرفین بران
واقع شده مروا من یصلی بالناس است وآن مقتضی تقرر امامت ابو بکر صدیق قبل از صدور
این امر است والا لازم می آید که حکم امامت بر فرد منتشر باشد وقد عرفت بطلانه علی
مذهب الفریقین بالجملہ محو حیرتم که درین روایت دعوی تناقض چه معنی داشته
اشد بار خدایا مگر زعم مجلسی است که در روایات اهل حق غیر از یک بار امر نماز وانهم بلفظ من
یصلی بالناس شرف نفاذ نیافته واین خبط ایشان بودای علاج نمی توان کرد فمن یقدر لهٔ
من عند الله افلا تذکرون **عجب از فاضل مجلسی که دعوی تناقض درین امور کرده با وجود**
توجه بعد از تنزل و تسلیم انچه نقل کرده ویافته در ابتدای آغاز نهاده مرتبط و منضبط گشت بنیاد و احادیث
کتب خود را که در هیچ بابی خالی از تعارض و تناقض نیست ملاحظه نمی فرماید حتی که نقطه در تهذیب
باعتراف امام اعظم طوسی زیاده بر پنج هزار حدیث متعارض و متناقض در ابواب فقه وارد است
واخر علائی کبار امامیه مستبعد بودن تاویلات ایشان می نمایند کما عرفت فی صدر الکلام ودر لؤ
از مجلسی مزید حیا از ترهات خویش دامن نمی چیند واز هفوات سخیفه باتباع شریف مرتضی خاک
می آید عبارت امام اعظم او علی ما نقل صاحب الفوائد المدنیة این است حتی ان بعضهم من
العقلة لا یسلم الا وجدت العلماء من الطائفة مختلفة فی مسائل منه او مسئلة
متفاوتة الفتاوی او ذلک کثرت ما ورد عنهم علیهم السلام من الاحادیث

المتلوة التی تحتمل النسخ فی کتاب المعروف بالاستبصار وفی کتاب تهذیب
الاحکام مما یزید علی خمسة آلاف حدیث قد ذکرت فی اکثرها اختلاف الطائفة
فی العمل بها وذلک اشهر من ان یخفی انتهی بلفظه بلکه اگر تتبع نموده شود ظاهر گردد که در توحید
باری سبحانه وتعالی عما یقولون علوا کبیرا بزعم امامیه در احادیث اهل بیت علیهم السلام اختلافات
شدیده است حتی که جسمیت او تعالی بمعنی ابعاد ثلثه وتعیین عرض وطول شش شبر دانستن
ودر مکانی بودن او جل وعلا شش معاذ الله عن ذلک من الکفر الصریح نیز ثابت
چنانچه در سابق اشارتی بآن نموده ام و تازه اینکه صاحب شافی در حق هشام که ایشان
کفر وضلال از معتقدات وی بوده تصریح نماید کان من اجلة اصحاب الامام جعفر
الصادق علیه السلام وهو رضی الله عنه استفاد مسائل التوحید من حضرته علیه
باجمله بر اهل انصاف مخفی نیست که قول جدید صریح ساقط باشد آنکه در قرآن وحدیث وارد است
دانسته مجهول الکیف دانستن چیزی دیگری است تا اینکه تحسین آن از ائمه هدی نیز مشهری جائز گردد
بخلاف این کفریات که ائمه هداة با وصف اخلاق کریم در تکفیر وتضلیل ائمه امامیه دقیقه فرو گذاشته اند
باجمله چون عناد وعصبیت وعناد بلا بصیرت علم الهدی ومجلسی وجابلسی وغیرهم تمهید ساختند
تعارض احادیث مزعومی ائمه را دیده دعوی آن لا عن ادراک وشعور در روایات اهل سنت
صدیق نمودند بعد از رد اجمالی بر دیدار وی تحفه الشان میخواهم که بر مثالی از تعارض ویا تناقض
روایات قوم که بیش از حساب در خزانه خاطر محفوظ دارم برای تشاد ساحین وللنظاره وانسانها
اولی الابصار کذا انما هم بسیم انا اگر روایات شان نزول آیات سوره هل اتی
که در حق حضرت امیر وجناب سیده وحسنین وفضه کنیز ایشان در تفسیر اهل بیت وفرات بن
ابراهیم ومجمع البیان وتفسیر عیاشی وعلوی وصافی وعالی وکاشانی وجرجانی ورازی وبو الفتاح
مصری وامالی شیخ ومثال آن مروی است جمع کنند سر خود را بدیوار حیرت خواهند زد

مجلسی و جالسی و قد بای الشان البته حکم بوضع اصل آن هم خواهد کرد و درینجا بعضی ازان اختلافات را
استطرادا و بعضی را بالذات ذکر کنم **نخستین اختلاف** درین است که چون حسنین رضی الله عنهما بیمار
شدند و حضرت امیر و فاطمه زهرا و کنیز مذکور سه روزه نذر بنیت حصول شفا بر خود واجب گردانیدند
آیا این نذر بتعلیم و تلقین وجوه عرب از صحابه کبار مثل صدیق و فاروق بود که همراه جناب مصطفی صلعم
برای عیادت آمدند چنانچه در کشف الغمه با ظهار ترجمین بحار و در مجمع البیان و دیگر تفاسیر است
یا فقط بگفته فاروق کما یظهر من تفسیر فرات بن ابراهیم یا بارشاد آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم چنانچه از سطالعه جر جانی ظاهر می شود یا مضمون نذر بطور کشف و الهام در قلب منور
مرتضوی بخشیده کما فی بعض الروایات التی رواها فضل بن شاذان **اختلاف**
دوم آنکه حسنین هم شریک این نذر بودند کما هو مدلول بعض الروایات التی
رواها الشیخ فی الامالی فی المجلس الرابع والاربعین یا نه بودند چنانکه برخی از قرائن و بعضی
از احادیث بآن شعر است زیرا که از ملاحظه آن روایات ثابت میگردد که فقط سه قرص نان جوین بحصه
سه بزرگ هر روز پخته می شد و همین کس حصه های خود را در راه خدا میدادند **اختلاف سوم**
آنکه سه صاع جو از یهودی قرض گرفتند یا باجرت غزل صوف یا مزدوری آبدادن نخلستان که
از حضرت امیر از شام تا صبح اتفاق افتاد یا این سه صاع از عطیات نبوی بود که روزی برای زیارت
آنحضرت صلعم جناب امیر و فاطمه زهرا و جاریه الشان حاضر شدند و وقت رخصت هر یکی را صاعی از
طعام بخشید کما نقل فی البحار **اختلاف چهارم** آنکه جناب سیده در غزل صوف شریک
حضرت امیر بود یا نه مقتضای چندی از احادیث اول است بلکه استقلال فاطمه زهرا علیها السلام
کما فی الامالی و غیره و منطوق روایات اخر ثانی **اختلاف پنجم** آنکه غذا در وقت افطار چه بود
مدلول اکثر آنکه هر سه روز سه قرص نان مذکور می پختند و دیگر هیچ یا سه قرص را روزی را جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم قرض گرفتند کما فی ترجمة البحار و بعضی از احادیث بخلاف آن ناطق است

که حریره بود فقط و جمعی غذای دیگر روایت می‌کنند چنانچه از تفاسیر و بحار الانوار ظاهرست و محبت
اهل بیت علیهم السلام و عدم الفت و انس ایشان بالطعامهای رنگارنگ و غذاهای گوناگون و ضیق معاش
و ذکر معاد مقتضی همین است که از یک غذا بیش نبود و هرگاه خلفای ثلثه باعتراف اکابر علمای
طائفه کما یظهر من تصنیفات السید المرتضی مثل الشافی و بحار المجلسی مثال
زهد بسر کنند و داد ترفه و تلذذ ندهند و مردم آن زمان معاینه دو کاسه نان خورش بر روی طبق
که در یکی سفیدی و در دیگری زردی بعینه نمایان بود متغیر شوند چنانچه حجة الاسلام و صاحب
خیر الجاری فی اشال و در اسفار معتمده آورده اند فما ظنک باهل بیت النبوة اختلاف
ششم آنکه چون اهل مسکینی بر در دولت آمد و از گرسنگی خویش خبر داد حضرت امیر سفارش
او بجناب سیده در اشعار نظم نمود چنانچه در تفسیر جرجانی و صحیفة المتقین است یا در نثر چنانچه در روایات
دیگر است اختلاف هفتم آنکه جواب سیدة النساء بر طبق سوال منظوم بود یا منثور
کما مر آنفا اختلاف هشتم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
شریک صحبت بود یا در غیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این ایثار و سخاوت بمنصهٔ ظهور رسید نقل
صاحب کشف الغمه در روایت فرات از زید بن ربیع التفات باول دارد و در روایت کتب دیگر شبهه ثانی
اختلاف نهم آنکه سه روز مسکین و یتیم و اسیر پی هم آمدند یا این واقعه غیر از یک شب وقوع
نیافته حدیث جعفر در تفسیر اهل بیت بآواز بلند ندا رسید بلکه محبت ... و نیابت سائلین جز یک وقت افطار
نبود و در روایت صاحب اقبال و غیر او که ایثار اهل بیت در شب بیست و پنجم ذی الحجه واقع شد و نزول سوره
هل اتی در روز بیست و پنجم این ماه است نماید آن سکند و احادیث دیگر اقتضای آن می‌نماید که در روز
اول مسکینی وقت افطار آمد و در روز دوم یتیمی حلقه بر در زد و در روز سوم اسیری سوال کرد و هر سه روز
این هر سه بزرگ سه قرص نان جوین را می‌بخشیدند و بخوردن قطرات آبی قناعت می‌کردند
و حسنین را نیز گرسنه می‌داشتند اختلاف دهم آنکه ایثار مسکین و یتیم و اسیر

بر نفوس مقدسه مجرد پختن حریره وغیره بود یا بعد از آنکه از نماز مغرب و تعقیبات فراغت یافته دستار
خوان کشیدند و خواستند که دست بطعام دراز کنند منطوق بعضی از احادیث مسلت است
کما فی امالی الصدوق قدس و بعضی عدم آن **اختلاف یازدهم** در مجیت سائلین آنحضرتست
که این بزرگان از نماز مغرب و متعلقاتش فارغ شده بودند یا قبل از آن چنانچه مرویات بعضی از روات
دال بر آنست زیرا که طبخ غذا البته قبل از آمدن وقت مغرب خواهد بود کما هو مصرح
بعض الروایات للشیخ الصدوق پس بر تقدیر یکه مجرد طبخ نخشید باشند قبلیت آمدن
سائلین لازم آمد و آن منافی بعدیت است **اختلاف دوازدهم آنکه** ایثار محتاجین
بعد طبخ عجین بود کما هو المشهور یا قبل از آن چنانچه روایت ابن عباس در صحیفة المتقین ست **اختلاف**
سیزدهم آنکه حضرت امیر هر روز سفارش یکی از مسکین و یتیم و اسیر را بجناب سیده النساء
یا تعلیما آنرا فرمود چنانچه مطالع الانوار بر آن گواه است یا این سفارش یکروز در پیش پیش چنانچه
دیگران بآن ناظر است و قرینه عقلیه نیز مؤید آن **اختلاف چاردهم آنکه**
بعضی از ایشان نقل کنند که جناب فاطمه زهرا تا هر سه روز پنج قرص می پخت و ابتدا اعطا از
امیر می بود و دیگران یعنی هر چهار تن بدیدن سخای او بی آنکه نوبت بسفارش مرة بعد اخری
جناب فاطمه زهرا در روز سوم فرماید که دست من مجروح شده از آسیا گردانیدن و
نزد من چیزی باقی نمانده و فرزندان از غایت گرسنگی بجان آمدند خداوندا تو ایشان را
بر کانی منهج الیقین و ستانند حصه های خویش را بسید است تند و بروایات که دلالت بر تحقین
اضر سه قرص و عدم شرکت حسنین دارد قبل از ین اشارتی رفته و طائفه روایت آیه را
روز یا بر سبیل بلیت قوت هر روزه طیار می کرد **اختلاف پانزدهم آنکه**
دال بر ین است که حضرت امیر سه صاع جو را که بمزد آسیا طلبیده بود در
باره اخبار آنست که خاتون جنت با فضه کنیز در ین محنت و مشقت بود و نه چنانچه

مرتضی و قد عرفته انفا **اختلاف شانزدهم** آنکه طایفه گفته اند که از ثلث جو حریره
پخته بودند و مسکین را بالتمام بخشیدند پس از ثلث دیگر طعامی دیگر راست کردند و بر یتیمی دادند باز ثلث
باقی را همان پختند و اسیری را که از اهل شرک بود حواله فرمودند و معارضات این با نقالید
و تازه تر آنکه جناب اقدس الهی هر روز حضرت جبرئیل ع را در لباس مسکین و یتیم و اسیر بر آنجناب
می فرستاد و قلیلے بر آن رفته اند که فرشته دیگر بود چنانچه از کتاب مغربی و مانند او
می شود و بر هر تقدیر بظاهر روایات کتب امامیه مثل تفسیر کاشانی وغیره که اسیر از مشرکین بود
جز اهل ایمان نمی خواست و دعوی تلبس این ملائکه مقربین بتمثل ایشان بصور مشرکین نمک
جراحت می باشد **اختلاف هفدهم** آنکه دو روز متوالی طعام روزه داشتند
بایثار در افطار کما هو الظاهر بعضی از روایات باول نظر می رسد و بعضی بطرف ثانی **اختلاف**
هجدهم آنکه طریق ایثار چه بود بعضی گویند که هر سه تن در یک وقت بخوف و خشیت الهی دست از
طعام برداشتند و بعضی باین ترتیب رفته اند که اول حضرت امیر تحقیقا باز جناب سیده از کنیز
مسماة بفضه بتقلید او و از روایات قومی از قدمای امامیه بثبوت می رسد که موثر جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بود و حضرت امیر در این ایثار امتثال آنحضرت نمود و همچنین جناب سیده کما فی
المجلسی فی البحار و از تقریر جمعی دریافت می شود که مقصود اهلبیت بخشیدن قرص اول بود چون سائل
دو دعای این بزرگان متوجه شد خواستند که مکافات دعا او بکنند لیکن معلوم نیست که بعد از آن
نان سوم سائل دعا کرده و منقبت ایشان کما هو الظاهر بیان نموده با این بزرگان ارا...
فرمودند **اختلاف نوزدهم** آنکه انچه بمسکین و یتیم و اسیر عنایت فرمودند
قرصهای نان جوین با حلوا وغیره بود که بهر حال در خانه پختند کما فی کنز ال...
و ملخص بعضی از احادیث بحار و تراجم آن اینست که ثریدی بود که بضیافت از خانه حضرت...
اختلاف بیستم آنکه محبت سائلین بترتیب قرآنی بود کما هو المشهور یا بعنوان دیگر

یتیم بر ہمہ جنانچہ بر ناظرین بحار وغیران مستتر نمی ماند کہ حضرت امیر حصۂ خود را کہ از خانہ حذیفہ بیمانی
شد زنی را در اثنا در راہ حوالہ کرد تا طعام خود را خوراند و در وقت محبت مسکین نزد جناب فاطمہ زہرا
علیہا السلام مشابہات مرتبۂ ایثار ارشاد فرمود تا جناب سیدہ نیز حصۂ خود در گذشت ہمچنین خادم آنجناب چون
اسیری تضرع وزاری نمود اختلاف بست و یکم آنکہ بنص حدیث راوندی حضرت خاتم
المرسلین صلعم با امیر المومنین برای طلب قوت بباغ مقداد قبل از ورود آیات کریمہ تشریف بردہ
کما سیجئ ان شاء اللہ تعالی و در روایت تفسیر فرات وغیرہ دال برین ہست کہ حضرت امیر تنہا
بعد نزول آیات فورا آنجانہ بعضی از انصار رقدم رنجہ کرد و دیناری بر سبیل قرض ازوی درخواست
او نصف مال خود را بر آنجناب حلال فرمود حضرت امیر فقط دیناری بطور مذکور گرفتہ در اثنا در راہ
بمقداد بخشید بحکم آنکہ وی از چار روز گرسنہ بود و تخالف این روایات با ہمدگر کالشمس فی
رابعۃ النہار ہست زیرا کہ اول این قبلیت و بعدیت البتہ ممتنع الاجتماع ہست کما لا یخفی دوم وقوع
گرسنگی مقداد از مدت چار روز با وصف آسودگی او با تمامی اہل وعیال از انصار خصوصا تعجب
نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بر طبق مثل مشہور ہم خرما و ہم ثواب بود ہرگز معقول نمی شود مستبعد
بلکہ محال است کہ این قسم عدم التلطف را کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ ہدیہ رضا عنایات فرماید
تجویز نماید از گرسنگی جان بسلامت نبرد سوم استقراض مرتضوی بعد از ہمہ ایجاد رخصتی کہ سبب
آسودگی تمامی اہل بیت بالضرورت ملجیہ ذہن نشین نمی گردد چہ جای آنکہ وسعت رزق تا چند روز
برای این بزرگان بلکہ ہمسایگان ایشان نیز از احادیث واضح میشود کما ہو منقول فی البحار
والطرائف لابن طاؤس علی ما قال الاردستانی اختلاف بست و دوم
آنکہ جبرئیل امین بعد از آسودگی اہلبیت سورۂ ہل اتی بر جناب محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم نازل نمود یا در عین اشتداد گرسنگی و بیقراری تا آل برخی مثل روایت راوندی
در ترجیح اول است و مفاد برخی ثانی اختلاف بست و سوم آنکہ حیز بلکہ اہل بیت

خیر الانام علیه و علیهم التحیة و السلام و فتنه گرسنه بخوردن نان آسودند جبرئیل علیه السلام از دار

آورده بود یا از منت خود بجد و جهد تمام مثل نان جو بتحصیل کرده بودند تستغنا می بعضی روایات

که در تفسیر حیانی است مراد اول است بفحوای روایت قطب الدین راوندی در کتاب ... که

جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در ان ایام از چهار روز سنگ بر شکم مبارک بسته بود

با جناب مرتضی بباغ مقداد تشریف فرمود و چیزی از خرما در انجا نیافت پس ارشاد

کرامی جل این سبد را بگیر و بسوی این درخت خرما برو و اشاره نمود یکی از این درختها

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میوه از تو طلب میفرماید چون پیام بدرخت رسید میوه وار شد

امیر رچید و نزد آنحضرت صلعم آورد با هم تناول فرمودند و برای مقداد و اهل و عیال و حسنین و فاطمه

علیهم السلام آوردند **اختلاف لیست و چهارم** آنکه سورهٔ هل اتی بعد خوردن مائده

منزل من السما بود یا قبل از آن بر شق اول بلا مهلت بود یا بعد از آنکه امام حسین ...

نزول این نعمت علمی و عطیه کبری شد تفصیل این اجمال و توضیح این مقال آنکه چون آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم حسنین را که از مزید گرسنگی بجان آمده بودند متغیر یافت و بحث ملول

شد حضرت جبرئیل بلا مهلت در رسید و قابی مرصع بدر و یاقوت پر از ثرید و عراق الهرق

ارمغان آورد که رائحه آن رواج بازار مشک و زعفران می شکست و از لطافت ذائقه آن

بهترین انواع طعام دنیا به کام خجلت می نشست پس همه بزرگان باتفاق خوردند و بخوبی

آسودند و لقمه از آن کم نشد بمقارن این حال امام حسین از خانه بیرون برآمد و پاره از آن نان

همراه داشت زنی یهودیه بعد از استماع آن زبان بسوال کشود امام حسین دست دراز کرد

تا پاره عراق را در دهنش گذارد که بیک ناگاه حضرت روح الامین بسرعت تمام در رسید و آن

استخوان را از دست او بستد و قاب را بآسمان برد جناب ختم المرسلین صلعم فرمود که اگر حسین این کار

نکردی این نعمت علینا با وصف آسودگی اهل بیت تا قیام قیامت در ایشان باقی ماندی پس این بابت

دکر

کریمه یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه
مسکینا ویتیما واسیرا الی اخرها نازل شد هذا ما نقل فی الصافی وصحیفة المتقین
وغیرها مقتضای روایات دیگران بخلاف آنست **اختلاف بست و پنجم** آنکه
سوای اهل بیت اگر کسی از اهل ایمان حسبة لله مسکینی ویتیمی واسیری را در مدة العمر بنفس خود ایثار کند
مورد این آیات کریمه تواند شد کما رواه القمی استاذ الکلینی فی تفسیره یا مرتبه ایثار آنحضرت
صدور آیات بالغیب فائق از ایثار این بزرگان تواند شد چنانچه بعضی از عبارات مولف
رساله اشعاری بران دارد وستعرفه ان شاء الله تعالی یا آنکه مرتبه ایثار مذکور این
بزرگان تخصیص یافته کما فی بعض الکتب کالدمعة والبحار و ترجمه با آنکه جمعی از ایشان
تفوه می کنند که اگر چنین مروت و سخا و ایثار و انفاق از کسی دیگر منجمله صحابه صدور یافتی برای او هم
مثل سوره هل اتی پیرایه ورود در بر کشید و اذ لیس فلیس در این مقام جز آنکه علمای امامیه
بگویند که سوره هل اتی بالخصوص آیات معلومه چند باری یکی در وقت آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم دیگر در وقت نزول مصحف فاطمه باز در اوقات دیگر ائمه نزول اجلال یافته جوابی میسر نشده
نیست و این معنی بر اصول امامیه استبعادی ندارد چنانکه بر ناظرین این اوراق پوشیده نمی ماند
بخلاف آنکه صاحب رساله ضیغمیه نسبت بعضی از بزرگان سنیه تفوه شده و گفته مگر آنکه بگویند
چنانچه نسخ متعه مرتین شده است نزول آیت نیز مرتین واقع شده یکی در وقت پیغمبر خدا صلعم دیگر در
وقت خلیفه ثانی فافترقا **بالجمله** اگر تمامی روایات امامیه در این یکقصه جمع کنم اختلافات عجیب و
تعارض و تناقضهای غریب زاید بر انچه ذکر کردم محسوس شود و هزاران روایات بهم رسد که اصول
اربعمائه متکفل بیان آنست و بر انچه اکتفا کردم برای اهل بصیرت موجب تشحیذ اذهان است
واگر تناقضات مرویات این طائفه در امور دیگر مثل واقعه نزول ذوالفقار از آسمان یا بهم رسیدن
در سلاح بعضی از کافران که قتلش بر دست شیر مردان اتفاق افتاده بود ذوالفقار در واقع شاخ درخت

خبا یا فاش سیب و خربزه بود که بمعجزهٔ نبوی بصورت خود ظهور نمود باد کنم دائرهٔ بحث وسیع تر می‌شد
و مقصود این فصل که قلع مادهٔ فاسدهٔ تقریر ثمانینی است یعنی شریف علم الهدی که بر نقل فاضل شوشتری
در مجالس المؤمنین هشتاد هزار مجلد از مقروات و مصنفات و محفوظات بعد از وفات خویش در کتبخانه
یادگار گذاشته و زندگی هشتاد سال یافته و کتابی از مصنفات وست که بنام ثمانینی ملقب ساخته
از دست می‌رود پس ناچار به دعا گرایم و لقیهٔ اخلاط ردیه و ابخرهٔ سوداویه ظلمانیه او را زائل نمائیم
و گوئیم که آنچه **شریف مرتضی** گفته که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر و وقوع اختلاف در قرائت
آنحضرت صلعم که از ابتدای تلاوت ابوبکر بوده یا انتهای آن یعنی سیگرد جوابش آنکه اگر مراد
آنست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دران نماز خود امام شد و ابوبکر صدیق بجایش برقرار داشت
چنانچه از روایات منقوله مجلسی در بحار واضح تر است و مذهب اکثری از محدثین و متقدمین اهل سنت
و رئیس الحفاظ شیخ شهاب الدین بن حجر عسقلانی و عینی و ملا علی قاری و دیگر بزرگان ایشان محققین تنقیح آن کرده
و تائید آن پرداخته پس مسلم است لیکن ازین امر سلب امامتش برای اصحاب لازم نمی‌آید و مخفی نماند که
مقصود اهل سنت عموماً و خصوصاً از ذکر اخبار نماز ابوبکر صدیق یعنی نیست که امامت او بعد از
برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت نمایند چنانکه حضرات امامیه از ذکر فضائل آنحضرت
و دلائل امامتش پیش نظر دارند و این مکنونات قلبیه ایشان آخر بر صفحات السنهٔ محدثین و رواة
متقدمین جلوه ظهور می‌یابد کما عرفت ممّا نقحناه سابقاً بالجمله مدعای قدمای امامیه از روایت
خروج شریف بتهادی بین الرجلین که سلب امامت صدیق برای ایشان راضح است ثبوت نپیوست اگر
به ثبوت رسید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صدیق را باز پس کشید و خود امام شد و او تکبیر می‌گفت و ابوبکر
تکبیر او مردم را از افعال شریف اطلاع می‌یافتند پس مدعای امامیه بطلی و نتیجی ندارد و حقیقة مؤید مدعای اهل
سنت است که آن نیابت ابوبکر صدیق است و اگر مراد آنست که صدیق را معزول فرمود و از ان باز
تقریر امامتش بر سائر اصحاب ننمود پس مکذب احادیث صحاح است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تا

دو شنبه پرده برداشت و از مشاهدهٔ امامت صدیق و اقتدای اصحاب رضی الله عنهم و اتفاق کلمهٔ اسلام
خوش وقت شد و تبسم کرد چنانکه گذشت مر آنرا علاوه بران علت عین امامت صدیق قائل تعدد این قصه بوده اند
چنانچه از شرح صحیح بخاری واضح می شود قال الشیخ جلال الدین السیوطی رحمه الله فی التوشیح عند قول
الراوی عن یسار ابی بکر قد اختلفت الروایات هل کان النبی صلی الله علیه وسلم
فی هذه الصلوة اماما او ماموما فمن الناس من جمع بالتعدد ومنهم من رجح
روایة انه کان اماما لان ابا معویة احفظ فی حدیث الاعمش من غیره ولابن
ماجة فابتدأ النبی صلی الله علیه وسلم القرأة من حیث انتهی ابو بکر رضی الله عنه
پس تقریر بر اصل ثالثینی چگونه بر ایشان وارد خواهد شد چه آنها می توانند گفت که وقوع اختلاف در
ابتدای قرات و انتهای آن در وقت دیگر بوده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آن زمان امامت فرموده
و در وقتیکه ابوبکر صدیق امامت نموده و بحمد الله که درین مقام که علمای اعلام امامیه ادعای عزل صدیق اند
بعنوانی اجلی از افادات مجتهدین امامیه در رسالهٔ ضیغمیه و مقتضای قول بزرگان عدو شود سبب
خیر گر خدا خواهد خمیر مایهٔ دوکان شیشه گر سنگ است + دلیل دیگر برای امامت افضل الصدیقین
رسید بیانش بسبیل ایجاز آنکه مجلسی خاتمة المحدثین شیعه آنچه گفته دلیل است که با امامت ابوبکر
امر نبوی از بین امضا پذیرفته بود چنانچه بتفصیل دانستی و علمای امامیه بتصریح شریف ثانی که موجب
عزل صدیق می نمایند و بسیاری از محدثین طائفه این عزل را مثل و فرستادن ابوبکر صدیق
برای تلاوت سوره برات میدانند و میگویند که مقصود جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام از مروا ابابکر فلیصل
بالناس تفضیح خلیفهٔ اول بود کما یلوح من البحار ایضا پس دریافت شد که صدور امر مذکور بر جای
خود ثابت است اکنون بدلیلی که زوال این امامت از ابوبکر صدیق در شدت مرض آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم نماید ثابت باید کرد نه در وقتی که آنجناب را خفتی از مرض بهم رسید و باستعانت اصحاب
تشریف آوردند اذ تیسر لاحد منهم کائنا من کان چه دانستی که مخالف او وصف کذب و افترا که

از ذاتیات مذهب وست و اثبات امامت حضرت امیر وقت استبداد مرض تفسیر و تدبیر برانگیزد
بحیثیتی که شریف مرتضی در سخن سازی خویش چنان منهمک شد که امور بدیهیه که در بن فصل یاد کردیم نزد او
حکم امور نظریه پیدا کرد و با وصف لغزشها و اغلاط بی انتها درین بحث واحد مع قطع النظر عن اغلاط
و هفوات وقعت فی کتابه المسمی بالشافی کادت ان تکون غیر متناهیة حضرات امامیه او را علم الهدی
لقب داده اند بلکه این تهمت را بذمه جناب امیر المؤمنین نهاده اند کما مرت الیه الاشارة و یدل علیه
کلام الفاضل التستری فی مجالس المؤمنین لعد التماس است که اگر سامعین و ناظرین اوراق این
تشنیعات ابرو ترش کنند و سرکه بر رو مالند و از ملاحظهٔ تقریرات فقیر بتقلید صاحب صارم بنالند
که چنین فاضل جلیل القدر عظیم الشان رفیع المنزلة منیع المکان را بسفاهت نسبت کردن استعمال
انصاف نمودن و راه اعتساف پیمودن است چه از کلام یافعی و جزری و امثال ایشان از اکابر
سنیان حالی تقلید الجالسی ظاهر میگردد که ریاست علوم ادبیه و حدیث و تفسیر و دیگر فنون از نحو
اصول بذات اش منتهی می شود و در وقت خویش مروج مذهب شیعه بوده و اجماع ایشان بر جلالت
قدر و رفعت ذکرش انعقاد یافته فقیر کم مایه بجوابش خواهد گفت که هر چند استغاثهٔ مومن
جالسی و تظلم و فریاد مقلدین او از سهام تشنیعات علامهٔ دهلوی نور الله مرقده و ابن حجر ان
دربارهٔ شریف ثانیش و ربات الرای الغایت متین و استوار می نماید بلکه قلوب ناظرین و سامعین را بان
لیکن بعد اندک غور و امعان تلاوت آیت کریمه وَاِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوْتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوْتِ
در حق شان می شاید و بعنایت ایزدی و توفیقات علوی هرگز محتاج آن نیست که احدی از متکلمین اهل
سنت در ابطال آن برخیزد بلکه مجرد نقل افادهٔ قدیم فاضل جزائری در کتاب الانوار النعمانیة
از هم میریزد و این موقوف بر بیان تفصیلیست که طول و عرض بسیار دارد و لکن کمترین خلائق بر
عادت مستمرهٔ خویش ملخص آن را درین مقام می آرد بدان که علم الهدی قوم بعلت آنکه شیخ المشایخ
یعنی صدوق امامیه که استاد الاستاد اوست قائل بسهو جناب خاتم النبیین در بعضی از نمازها شده

طعن و تشنیع و تجهیل و تحمیق را از حد گذرانیده حتی که او را در عبارات خود ملحد و زندیق و ضعیف العقل و مخبط و مختل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از بی حرمتی و رسوائی او فرو نگذاشته فاضل جزائری در کتاب مذکور از جانب ثمانی [illegible] معذرت میکشاید و برای تعلیم ذیل این کلمات برنقل ثقات می فرماید

اِنَّ تَشْنِيعَ الشَّيْخِ عَلَى الصَّدُوقِ لَيْسَ مِنْ عَدَمِ عِلْمِهِ بِجَلَالَةِ الصَّدُوقِ أَوْ أَنَّهُ يَعْتَقِدُ فِيهِ مَا نَسَبَهُ إِلَيْهِ وَلٰكِنَّهُ مِنْ بَابِ تَغْلِيظِ الْمُجْتَهِدِينَ بَعْضِهِمْ بَعْضًا حَتّٰى أَنَّهُمْ رُبَّمَا رَأَوْا تَجْهِيلَ مَنْ خَالَفَهُمْ مِنْ أَهْلِ مَذْهَبِهِمْ فِي مَسْأَلَةٍ مِنَ الْفُرُوعِ بَلْ تَفْسِيقَهُ وَالتَّكَلُّمَ فِي عِرْضِهِ وَنِسْبَتَهُ إِلَى الْجَهْلِ وَالْخَبْطِ فِي الْعَقْلِ مِنَ الْمَلَازِمَاتِ الْوَاجِبَةِ حَتّٰى لَا يُقَلِّدَهُ أَحَدٌ فِيهَا وَإِنْ كَانَ ذٰلِكَ الْمُخَالِفُ فِي تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ مُحِقًّا عِنْدَ نَفْسِهِ بَلْ فِي الْوَاقِعِ وَقَدْ شَاهَدْنَا مِثْلَهُ مِنْ بَعْضِ مَشَايِخِنَا الْمُطَهَّرِينَ مِنَ الْأَعْرَاضِ الدُّنْيَوِيَّةِ إِلَى أَنْ قَالَ وَإِلَّا فَالْمُرْتَضٰى وَالْمُفِيدُ يَنْقُلُونَ عَنْهُ الْأَخْبَارَ وَيَعْتَمِدُونَ عَلٰى رِوَايَاتِهِ لِلْآثَارِ انتهى مختصراً یعنی تقبیح و تشنیع بر شیخ صدوق از ان جهت که شریف ثمانی او را جاهل و مخبط دانسته و ملحد و زندیق اعتقاد کرده و بلکه این طریق در مجتهدین امامیه از قدیم الایام رائج و معمول بوده که یکی مر دیگری را در مسائل فرعیه جاهل و کودن میگفت و هیچ دقیقه تذلیل فرو نمی گذاشت بلکه تفسیق هم می نمود و این امور را از ضروریات و واجبات اعتقاد میفرمود تا کسی تقلید آن شخص نکرده در کید و گول و گرفتار نشود اگرچه آن شخص مخالف در مسئله متنازع فیها نزد خویش بلکه در واقع بر صواب و مستقیم و بر خطا باشد چنانکه بعضے از اساتذه خود را با وصف تدین و اجتناب از اغراض دنیویه دیده ام که وقت تشنیعات این قسم کلمات میگفتند و اگر مقصود شریف ثمانی این معنی نبودی که من گفتم پس استاد او یعنی شیخ مفید چرا اخبار امامیه از شیخ المشایخ که نزد ایشان زندیق و ملحد گردیده بود روایت می کردند انتهی ملخصه پس معلوم شد که امامان و پیشوایان خود را وقت تغلیظ باین الفاظ معلومه یاد کردن منافی اعتقاد جلالت قدر نمے باشد

حالیا بنیاد استغاثه جالسی و مقلدین او از تشنیعات صاحب تحفه و این کمترین مثل غبار از تند باد
نیست و نابود میگردد و بطریق اولی جواب فاضل جزائری از طرف این قاصر الباع هم جاری میشود زیرا که
فاضل ثانیی را علمای اهل سنت از مدلسین و ملبسین میدانند و بکفر و فسق او بجهت عداوت خلفای راشدین
و اهل بیت طاهرین حضرت سید المرسلین صلعم و دیگر معتقدات باطله اش مثل ملحدین حکم میرانند
گو شریف مذکور در طائفه شیعه عدیم النظیر و معدوم المثال باشد چه جای آنکه او در مبحث امامت
صدیق رضی الله عنه بهو سها برد و قفا با خورده و بجای نبرد که اطفال دبستان هم بران خنده
میزنند و بنیاد تقریر اش بناخن انگشت میکنند حاشا و کلا که جناب علامه دهلوی نور الله مرقده
و این اجل الانام را در تضاعیف کلام مقصود از تشنیعات ثانیی تعلی خویش باشد بلکه مطلوب
همین است که کسی از ناظرین و سامعین بتقریرات عام فریبش مذهب باطل را اختیار نسازد و از
مذهب حق دست بر ندارد چنانچه جزائری تقریر آن کرده اعجب این است که مجتهد جالسی در صوارم
قصه سیادت ثانیی را مد نظر داشته بنیاد استغاثه خود را بر آن گذاشته و در فتاوای خویش بلا
از لعن بسیاری از سادات بلکه جگر پاره های ائمه امجاد و جناب سیده و حضرت سید الابرار علیهم دریغ
نمی کنند و قاضی نور مصائب خویش سینی را بدتر از سگ می دانند و فاضل کاشانی در خلاصة المنهج
عذاب بنی هاشم در ارتکاب گناهی روایت مینماید و دیگر علمای امامیه در کلمات متعدده مرتضوی که بر
ترتیب حروف تهجی جمع کرده اند نقل میکنند اِنَّ وَلِیَّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اَطَاعَ
اللّٰهَ وَاِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهٗ وَاِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ عَصَی اللّٰهَ وَاِنْ
قَرُبَتْ قَرَابَتُهٗ با اینهمه مومن جالسی از اهل حق چشم آن دارد که اکابر مذهب اهل سنت را بد نگویند شعر
گر ملولی زانکه زشت نشین ۞ کز تو هم در میان ما تلخی و فقیری بضاعت بر دل ما است
وجهی دیگر در باب تشنیعات ثانیی هم بقید قلم می آرد که هرچند شیخ مفید در منامات خویش
تعلیم ثانیی بشر شد چنانچه در کشکول شیخ عاملی منقول است لیکن مع تبعه این اشارت شکر از دعای

صاحب الامر در باب تشنیع المشایخ است چه توقیعات آنجناب در بعضی از مقامات از اند افاده
روایات کلینی می باشد چنانچه از کتب معتبره هویدا میشود و تفصیل آن بر زبان صاحب صواعق و مرشد
الیه صاحب تحفه اثنا عشریه میرود و مع ذلک از خواب تا بیداری فرق بسیار هست ای ابالسید و جا جلکا
کما فی البحار در لباسهای انبیاء و ائمه علیهم السلام تصرفات بیشمار کما ستعرف نموذجه انشاء الله
تعالی پس امام الائمه و فرد کامل ایشان را باعتراف برادر همین مؤلف که بدعای حضرت
امام مهدی در رساله نصرت اخباریه لباس حج پوشید ملحد و زندیق گفتن و بی دین و مذهب
قرار دادن و زبان بکمال طعن و تشنیع در حق او گشادن عین الحاد و زندقه خواهد بود پس فاضل ثانی
مستحق هرگونه تشنیع و تفضیح بوده باشد و هر چه کور سماز خدا رسد و ما احسن ما قیل **شعر**
بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد **والحمد لله** سبحانه با اعظم جده و تعالی
شانه که هر جا ما سر را بدست شمس میکوبیم و خار و خاشاک این راه را از دستهای اعدا ایشان
میروبیم فاعتبروا یا اولی الابصار اینست انتهاض یکدو دلیل بر استحقاق و لیاقت حضرت ابوبکر
صدیق که بمراعات ایجاز و اختصار اتفاق افتاد حالیا بر آن اکتفا نموده باصل اصول مدعا پردازم
و برد بقیه اقوال دیگر از رساله حضرت مؤلف خود را متوجه میسازم **قوله** و اگر کسی گوید الخ **اقول**
اینهمه تخالف الصور خیالات خویش است و احقر العباد را بسبب عدم مضرت تعرض بدان
ضرور نیست **قوله** پس اعتقاد و اصل چهارم الخ **اقول** حیرانم که اصل پنجم را بر خلاف شهید
ثالث در احقاق الحق و دیگران از علمای خویش اصل چهارم چون گفته مگر آنکه نبوت یا توحید یا معاد
یا عدل را که باعتراف اکابر طائفه از منصوصات قرآنی است موخر از آن فهمیده باشد بار خدایا
شاید محمول بر مزید اهتمام و یا نظر بتاخر زمانی یا بعضی از وجوه خواهد بود و لیکن اگر اصول طائفه اصل
الاصول باید گفت نه اصل چهارم چنانچه روایات اصول الدین عیانیه گواه بر آنست که بعد از معرفت
امام و حصول تشیع هیچ صغیره و کبیره بدفتر اعمال اندراج نمی یابد کما ستقف الیها انشاء الله علاوه حال

اعتقاد فدائی امامیه درباره توحید باری تعالی که سابقاً و لاحقاً باخذ آن اشارتی نموده ام نا گفتنی
است و حال حمل مجادلهٔ گنهکاران شیعه فرق دیگر را در شکنجه عذاب شدند و غافلان محض بعقاب رسند
بر زبان نیاوردنی باقی ماند ثبوت آن بر صور خیالیه و معتقدات مجتهدان امامیه کمتر از مرتبه دلائل
و امارات الکام فلا تغفل **قوله** چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند الی آخره **اقول** سبحان الله
از احادیث کافی که نزد امامیه در صحت و عدم وقوع تحریف دران بهتر از قرآن است بر خلاف
این دعوی واقع است چنانچه بر ناظرین مفتاح مخفی نیست و بحمد الله که مامورین باظهار حق خود
نص صریح فرمودند که اعتقاد بامامت از ضروریات نیست پس حمل احادیث بر کذب یا فراعه
از جواز ندارد اگرچه شارحین چو ساخته خرافتها گفته باشند درین مقام برین اجمال اکتفا ساختم و تفصیل
این مطالب ازان نپرداختم که دفترهای طولانی دران غانخواهد کرد و ناظرین و سامعین بسبب تقسیم همه ملول
خواهند شد **قوله** غرض ما نیست **اقول** مولف رساله عبارتی که از فتح الباری و شرح کرمانی در ابتدای دلائل
خویش نقل نموده اثری از معنی در ان نموده که از جملهٔ احدثوا بعدک ارتداد شرعی مراد و جملهٔ لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم مرادف آنست در بحر حیرت و امواج فکرتم که چون جناب کرمانی و صاحب
فتح الباری اشارةً و صراحةً در همان عبارت ارتداد را بر ترک حقوق و تقصیر از واجبات محمول کرده
باشند از احداث ارتداد شرعی چگونه مراد توانند گرفت و لم یزالوا مرادف آن چگونه قرار
داد و بر فرض محال اگر این هر دو بزرگ بجای دیگر تصریح بخلاف این امر کرده باشند لیکن نوشتن عبارت
شان کلام در امثال این مطالب که درین زمن عموم خویش گوی سبقت از میدان ناظرین
خارج از آهنگ قانون تصنیف و تالیف است بالجمله اگر مراد از عبارت کرمانی و عسقلانی آن
عبارت است که در صدر رساله مرقوم شده پس حمل آن بر آنچه مولف فهمیده ممنوع است
لابد له من اقامة الدلیل و اگر بنیاد این قیل و قال بر عبارات دیگر است پس نقل کردن آن از شرح
کرمانی و غیره چه ضرور بود تا اهل بحث و نظر دران غور و فکر نمایند و دریابند که بر طبق زعم مولف هست

باشد و غالب همین است که در فهم عبارت بزرگان مرقوم الصدر در مغلطه گرفتار شده یا نسخه شرح
کرمانی و عسقلانی نزد او مستقیم نیست کما اعترف به **قوله** و اینکه از ما احد نوا الخ **اقول** در بنا
نزدیکی نخوبترین وجوه دریافت شده که ادعای صدق احداث بر خلافت خلفای راشدین با عتراف
جناب امیر در نهج البلاغة مؤید و مسعود من الله بودند بدیهی البطلان است و شگرف تر
آنست که این دعوی بر اصول مقرره اهل سنت نماید معاذ الله من تلک الهفوات علاوه
دعوی ترتب ارتداد شرعی بر غصب خلافت امیر المؤمنین و مخالفت او که از خلفای راشدین بر
زعم مخالفین صدور یافته نمودن بلکه راه تکفیر و لعن کسی که خلفا را مسلمان دانند پیمودن چنانچه
از بحار ظاهر است و قائل باسلام آنها بودن وقت دارد و گیر از انجاث اهل حق از این دعوی
فرار کردن و باراده تبدیل اطلاق حسنه سنیه از لفظ ارتداد پا فشردن با همه گر مینا قص است
وقد عرفت تفصیل ما ذهب الیه اکابرهم فیما سبق تا آنکه باعتراف شیخ حلی در شرح تجرید بنجات
خلفا از عذاب بلکه بدخول ایشان در فردوس مصداق جنات تجری من تحتها الانهار قائل
می شوند مع ذلک دعوی موافقت از قبیل بناء فاسد بر فاسد است زیرا که بنیادش برآنست که صاحب
نهایه صحابه کبار را مورد مرتدین علی اعقابهم قرار داده و جفاة اعراب را از دائره این سانحه
اخراج کرده وَهُوَ مِمَّا لَا یَرْضَی بِهِ الْعَقْلُ السَّلِیْمُ کَمَا مَرَّ وَسَتَسْمَعُ لَهُ زِیَادَةَ الْبَیَانِ
وَالتَّقْرِیْرِ عِنْدَ قَوْلِ الْمُؤَلِّفِ النِّحْرِیْرِ کَمَا نَصَّ عَلَیْهِ ابْنُ الْاَثِیْرِ و بر تقدیر تنزل بر جاست
خود مقرر است که اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال لیکن با وجود احتمال صحیح در عبارت صاحب نهایه
که تقریرش مر سابق مذکور شد از استدلال ایشان نامی اثری پیدا نیست **قوله** و نیز اگر بخاطر کسی آید
اقول عبارتیکه از نهایه نقل فرموده با وصف حذف بعضی از الفاظ و تبدیل بعضی ببعضی دیگر
همدران واقع است اول تصحیح آن حرف ثم من بعد در انچه از عبارتش فهمیده قیل و قال کنم
بدانکه لفظ او بعد لفظ جانیا از قلم ساقط شده و لفظ جانیا بمعنی غمارا جانیا مقابل ذاهبا رقم

کرده و علامت همزه که از یا مبدل است بران نوشته من بعد لفظ نقص را که مشتق از انتقاص بمعنی
قصاص گرفتن است در سواد دیگر برده چون عبارت صحیح شد اکنون میگوئیم که منکر مقابل معروف
است و معروف بمعنی نیکی و آن عام است از واجب و مندوب چنانکه در نهایه مذکور و تصریح بدان
و اعم است پس مقابلش که منکر باشد نیز اعم است از آنکه مکروه باشد یا حرام و گناه صغیره باشد
یا کبیره آری قرائن عبارات و الفاظ را باید دید و بر مناسبات آن حمل باید کرد و ازین است
که جمعی از شارحین شفای قاضی عیاض هم برین تعمیم تصریح کرده اند کما لا یخفی فان اراد
بعدم صدق هذا المعنى على الارتداد انه لا يصدق على منكري الزكوة مثلا
وغيره فهو مخالف لما نطقت به اخبار الفريقين وشهدت عليه آثار الطريقين اذ
انكار الزكوة الذي صدر من هؤلاء على ما عرفت سابقا كما انه ردة ورجوع عن الامر
الذي كانوا عليه كذلك احداث في الدين وابداع في ملة سيد المرسلين لانه
لم يكن معروفا في الكتاب ولا في السنة ولا اجماع الامة فكل واحد منهما قريب من صاحبه
باعتبار المعنى بل يصدق كل منهما على الآخر فمن يدعي عدم صدق الاحداث
على هذا الارتداد كيف يدعي الانصاف لنفسه بين ايدي الاشهاد وان اراد بعدم
صدقه انه لا ينطبق على من اختار الكفر البواح مثل عبادة الاصنام وارتكب
الشرك بعد توحيد الملك العلام فيرجع حينئذ الى الاتفاق **قوله** و نیز در بعض
طرق آه **اقول** ماجرائی عجیب است که مولف غیر از ادعای استبعاد دلیلی برهانی بران قائم
نمی تواند کرد مخفی نماند که انکار زکوة بلا ریب فردی از افراد تبدیل و تغییر و این را خود ... صبیان هم
فهمید که اگر زید در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زکوة میداد و بعد آنجناب موقوف کرد یا غیر
را بجمعی از وجوه تخفیفا انکار نمود البته برو همین احداث و تبدیل و تغییر همه صادق می آید و چند اگر زید
از اصل اسلام رجوع کند معنی تبدیل نیز شامل است تحقیقا للمعنى العموم فكيف كه ورود لفظ تبدیل

از طرق

از طرق دلیل عدم صدق احداث بر ارتداد باشد عجب است که قریب بعید باشند و برین کجروی
تمام انصاف بایند فان کان الانصاف هذا فالظلم و الاعتساف ماذا **قوله**
بلکه بصراحت دال است الی آخره **اقول** ما کی گفته ایم که دلالت بر تبدیل ساختن امری که قرار یافته
بود ندارد زیرا که امر زکوة و فرضیت آن و اخذ صدقات امری بود که در ملت اسلامی بلکه
ادیان سابقه هم قرار یافته بود جفاة اعراب آن را تغیر و متبدل ساختند و بمجرد استماع خبر
وفات شریف نرد دغا و دغل باختند چنانکه نقلش از مجمع البحرین گذشت تمام حیرت
و استعجاب است که این امور را حضرت مؤلف بر طاق گذارد و بدعوی منحصر بودن امر مقرری در
خلافت بلافصل مرتضوی سر بر دارد و این مقدار هم بدلش نخلد که دعوی قرار یافتن خلافت
جناب امیر بعنوانیکه میان شیعه و سنی محل تنازع است بے اثبات دلیلی زینهار نیست
و حقیقت الامر این است که چون ضعف و رکاکت ادله طائفه خویش بر امامت بلافصل جناب
امیر نیک میدانند اشاره بدلیلے هم نمی کنند تا بصراحت چه رسد ازینجا واضح تر شد که بنیاد تقریرش
اگر فاسد و بنای تحریرش غالبا کاسد میباشد **قوله** و از آنچه بتصریح دال است الخ **اقول**
کسیکه حدیث الحوض را بر اهل ارتداد و کفر منطبق میگرداند و جماعتی را که نزد محققین در کمال فسق منهمک
بودند بارتداد شرعی متصف میداند تواند گفت که درین حدیث خطاب بسرور عالم صلعم به بعضی از
اصحاب است اگرچه از کبار مهاجرین و انصار نباشند یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را از
ایشان خوف ارتداد بحکم لا یتصور الضلال بعد الهدی حاصل نبود الا تنافس دنیوی که از بعض
اصحاب واقع شد کما قال بعض العلماء و این خطاب مخصوص دلالت بران ندارد که احدی از امت
حتی که جفاة اعراب من نجد و حذوهم نیز مرتد نشوند منتهای کار جز تنافس چیزے دیگر نباشد
مقصود فقیر ازین تقریر آنست که ارباب نظر بخوبی دریابند که مؤلف رساله بر الزام شان
هم قدرتی ندارد و مقلدین فاضل کرمانی خواهند گفت که تنافس دنیوی زیاده ازین چه

خواهد بود که از مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او از منعصرین حقوق و مبدلین امور سرزد
نیز مبنی بر روایات سابقه مقصود ذاتی و مطلوب اصلی این گروه دین فروش دنیا خر بجز محبت
دنیا و دوستی زر نبود که زکوٰة نداوند و عهدیکه در وقت اسلام در باب زکوٰة و جمع و تفویض
صدقات بسته ند مجرد علم بوفات سرور کائنات صلعم کما یدل علیه قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة الآیة
بکرشتند ایشان بالبداهة الاولیه تنافس دنیوی بود بلکه احداث و ارتداد
بالمعنی المعلوم نیز بود و از اینجا مانند تباشیر صبح صادق بر منصه ظهور جلوه گر نمود که قول مؤلف هر گاه
از احداث ارتداد مراد باشد لامحاله امر خلافت خواهد بود که خلفائی راشدین بغصب آن پرداخته
باطل محض است اول باید که دلیل بر حصر اقامت نماید باز باین مزخرفات لب کشاید **قوله** و اگر
الخ **اقول** هرگاه بر عدم وقوع شرک این نص موجود باشد پس تضعیف جواب فاضل کرمانی و مماثل
و ستایش جوابیکه خود مؤلف تحریر آن مبادرت فرموده و بعضی از مقدمات دران مقرر داشته
بر جائی خود نباشد والحمد لله علی ذلک **قوله** هرگاه از احداث الخ **اقول** اگر مراد از ارتداد
رجوع از اصل اسلام است پس بر تقدیر شارح کرمانی و صاحب نهایه و مجمع البحار البته مراد
لیکن لازم نمی آید که امر غصب خلافت مرتضوی که معاذ الله بزعم امامیه از خلفای
ثلثه بظهور آمد خواهد بود زیرا که تنافس دنیوی منحصر در غصب خلافت نیست کما عرفت
لانطباقه علی من ینکر الزکوٰة مستدلین بالقرآن قائلین بان فرضیتها
مختصة بزمان سید الانس والجان ولا یخفی ان عذاب النار لهم لا للعابدین
من اهل البغی والعدوان بینهم کما یدل علیه صحاح الاحادیث بل نصوص
الفرقان **قوله** و اگر کسی آه **اقول** دلالت صریحه این حدیث بر غصب خلافت مرتضوی ممنوع
و ممنوع است چه احتمال دارد که این حدیث در مخاطبه زمره انصار صحیح و ثابت باشد چنانکه
مؤلف بعد ازین خواهد گفت که خطاب الیٰ ادری ما تحدثون بعد مخصوص بجناب صدیق

واتباع واشیاع اوست وحالانکه مولف در مقام مشار الیه مستدل ست اختراع احتمال دیرا
کرنابت نمی کند بخلاف منصب این سیجدان که توجیهی ومعنی بلیش نیست پس مقصود ازین حدیث آنکه
ای گروه انصار چنان بنماید که از شما حرصی برامارت وخلافت صادر خواهد شد واین حرص در امارت
وخلافت که خاصه منصب قریش ست موجب ندامت در روز قیامت خواهد بود وهمچنین واقع شد
که گروه انصار بعد از واقعه سید الابرار در سقیفه گرد آمدند وخواستند که سعد بن عباده را
بر مسند امارت نشانند وبحمد الله که انصار بعد از غفلت ولغزش خویش دران روز که
نمونه روز قیامت بود وکریمه اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ
كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ
سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى بود وتر لساحل شیاری رسیدند بمجرد ایقاظ جناب
افضل الصدیقین وتنبیه فاروق اعظم متنبه گردیدند پس حدیث مذکور مثبت خلافت خلفای
راشدین باشد نه مبطل خلافت ایشان رضوان الله علیهم اجمعین و ایضا بر اصول امامیه محتمل است
که خطاب بسیر بعضی از اتباع واشیاع او مراد باشند که شب هنگام بر سواری لیل جناب
فاطمه زهرا وحسنین را در بدر گردانیدند وباوصف وصیت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
که بارها بصبر وسکون امر فرموده خواستند که بتفریق جماعت وشق عصای مسلمین مشغول شوند
واین قسم احادیث که دران تحذیر از حرص علی الامارة مذکور ست در کتب فریقین مروی ومسطور
چنانچه بر ناظرین مجلدات بحار الانوار مخفی نیست وچون معاذ الله بر روایات امامیه از جناب
سیده هم ترک وصیت بجهت صنعت مصارعت با عمر فاروق واقع شد چنانچه روایت مجلسی
در بحار بران شاهد ست واز انجاست که در مجمع البحرین میگوید ومنه حدیث فاطمة
فَاَحْدَثَتْ بِلَادِ بِنْتِ عُمَرَ فَجَذَبَتْهُ اِلَيْهَا انتهى وهم ترک تقیه بلفظ بنت الفاطمة
قدر ومیان ست حاشا جنابها عن ذلک و نیز محتمل است که اکثری از مقبولین امامیه

مراد باشند که سر نیز را شنیدند و بر وقت موعود نزد جناب امیر شرف حضور یافتند و مسعود
حاصل جهیته شدند کما فی البحار و سیجیئ تفصیله ان شاء الله تعالی بلکه غیر از کاسه لیسی خلفا هر صن
امارت تعصب اعتقاد ملکوت کور و بصر چیزی دیگر نبوده باشد و بر عاقل تیز هوش مخفی نیست
که اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث اهل تشیع بیشتر احادیث خواهد یافت که دال بر حقیت
خلافت خلفای راشدین است این معجزه نبوی است که بر امر مستقبل متنبه کرد و بحمد الله که ملمعان
و بریق آن عالمی را فرا گرفت و موجب بصیرت اولی الابصار و باعث کعوبت و سرزنش بلکه
استیصال مفسدان روزگار گشت چنانچه روایات کتب معتمده محدثین ایشان قبل ازین
بر زبان قلم تفویض یافت **و تازه تر اینکه** فاضل کاشانی در خلاصة المنهج و صاحب
علوی در ذیل تفسیر آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ
جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها و کان الله بما تعملون بصیرا
که بغزوه خندق تعلق دارد می نویسند که حضرت خود هم در کشیدن خاک و بالا آوردن آن از مغاک
شریک اصحاب بوده و مادح ایشان میفرمودند اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر
الانصار و المهاجرین درین اثنا سنگی در غایت صلابت پدید آمد آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم را خبر کردند تیشه بدست گرفت و بر سر سنگ زد و دو دانگ شکست و نوری
پدید گشت گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم دانگ دیگر شکست و نوری دیگر
ظاهر گشت فرمود بلاد یمن بدست من دادند سوم بار تمام سنگ را در هم شکست گفت الله
اکبر مقالید ملک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق البازی
میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده میکند انتهی عبارة الکتاب
الثانی مختصره همچنین صاحب مجمع البیان و مفسرین دیگر بطرق متنوعه و اسناد مختلفه این قصه را
وارد کرده اند پس معلوم شد که روایات مستفیضه بر ثبوت این واقعه دلالت دارد و احدی را مجال

انکارش نیست و در بیجا حکایتی عجیب طولانی است که مفادش بعبارت موجزا دامی شود و آن اینکه بعضی از مدعیان علم و فضل در وقت ذکر این روایات بعضی را دیده‌اند که ظاهرش دلالت بر شناعت اصحاب دارد چنانکه گذشت محصل بعضی تشبیه مخاطبین بنی اسرائیل است پیش کردند گفتم اگر این احادیث که مجلسی هم بطرق متنوعه و دیگر اساطین تشیع باسناد خویش در بحار و غیره آورده اند دلالت بر بطلان خلافت خلفائی ثلثه کنند خلافت حضرت امیر بطریق اولی برهم شود و امامت یازده امام که بران متفرع است بلا ریب بی بنا بود گردد و چه خوش گفت صاحب تحفه انار الله برهانه **شعر** شادم که از رقیبان دامن فشان گذشتی ❁ گو مشت خاک ما هم برباد رفته باشد **قوله** پس مخفی نباید که الخ **اقول** چون بر احتمالات مذکوره اطلاع یافتی دریافت کرده باشی که دعوی مؤلف که احادیث اصح در غصب خلافت است تلبیس شیطنیت و بر مسلک امامیه صراحت زاید در صورت بسیار متصور بود مثلا میفرمود که شما ای فلان و فلان غصب حقوق اهلبیت را اراده میکنید و این موجب شقاوت ابدی و مستوجب مزید عذاب و نکال سرمدیست و ای فلان و فلان از خواب غفلت بیدار باشید و پنبه ذهول از گوشها بیرون آرید و بدانید که خلیفه برحق و امام مطلق علی بن ابی طالب است و علامات امامت فقط در ذات او گرد آمده که از گهوارهٔ مختون زائیده و بشهادتین بلکه کتب سماویه گویا گردیده و بر بازوی راست او آیت کریمه وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا زیب رقم پذیرفته و از خمیازه بدن کشودن بعد کشیدن منزه گشته و گاهی محتلم نشده و سایه‌اش بر زمین نیفتاده و بوی دهن و دو اعضاء حسن نافه‌ها تاتاری نهاده و بر سنگ مهر زده و زمین براز او را پوشیده و دعایش مستجاب شده و در عین رکوع انگشتری که قیمتش خراج شام باشد و حله هزار دینار بسائلی بخشیده و از صغیره و کبیره عمداً و سهواً قبل الامامة و بعدها معصوم بوجود آمده الی غیر ذلک و یازده کس از اولاد او نیز بهمین صفات متصف خواهند شد و در عین رکوع خواتیم و حلل بعنوان مذکور خواهند داد کما فی انوار العرفان و الصراط

المستقیم علی ما فی المفتاح والکافی و روضة الاحباب والعماد والبحار بشنوید و بر اقوال او
قرار دهید و اطاعت او کنید و از عصیان و عداوتش اجتناب نمایید. امثال ذلک من العبارات
الواضحة الدالة و حال آنکه بر اصول طائفه متشیعین وصیتیکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
در حالت احتضار بمقتضای وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ به عبد الله عباس فرمود و بالتمام
ارشاد نمود و بزعم شیعه از دلائل امامت حضرت امیر و غصب و عدوان اصحاب است کما یلوح من فتن
المجلسی موید خلافت صدیق می باشد و بر عدم خلافت بلافصل حضرت امیر ندا می کند درین مقام
بقدر ضروری مکتفی می شوم قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَلَمْ أَزَلْ لَهُ كَمَا أَمَرَنِي بِهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَصَّانِي بِمَوَدَّةِ عَلِيٍّ وَإِنَّهُ لَأَكْبَرُ عَمَلٍ عِنْدَهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ثُمَّ
مَضَى مِنَ الزَّمَانِ وَحَضَرَتْ رَسُولَ اللهِ الْوَفَاةُ فَحَضَرْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ
اللهِ قَدْ دَنَا أَجَلُكَ فَمَا تَأْمُرُنِي فَقَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ خَالِفْ مَنْ خَالَفَ عَلِيًّا وَلَا تَكُونَنَّ لَهُ ظَهِيرًا وَلَا
وَلِيًّا قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ فَلِمَ لَا تَأْمُرُ النَّاسَ بِتَرْكِ مُخَالَفَتِهِ قَالَ فَبَكَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى أُغْمِيَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ سَبَقَ الْكِتَابُ فِيهِمْ وَعِلْمُ رَبِّي وَالَّذِي
بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِمَّنْ خَالَفَهُ وَأَنْكَرَ حَقَّهُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُغَيِّرَ اللهُ
بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنْ أَرَدْتَ وَجْهَ اللهِ وَلِقَائَهُ وَهُوَ عَنْكَ رَاضٍ فَاسْلُكْ طَرِيقَ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَمِلْ مَعَهُ حَيْثُ مَالَ وَارْضَ بِهِ إِمَامًا وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَوَالِ مَنْ
وَالَاهُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ احْذَرْ أَنْ يَدْخُلَكَ شَكٌّ فِيهِ فَإِنَّ الشَّكَّ فِي عَلِيٍّ كُفْرٌ بِاللهِ تَعَالَى
القول معنی این حدیث بزبان مجتهدین قمی می شود که ابن عباس گفت که همیشه ملازم محب
علیه السلام بودم پس از زندگی هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم و گفتم
که اکنون اجل تو رسیده است مرا بچه چیز امر می نمائی فرمود مخالفت کن و موافقت منما علی را
الخ و لا نیز برائی او معین و مددگار و ناصر و تابع و دوستدار مباش باین معنی که بحسب حالات ظاهره

بسبب مصلحت تقیه از فرقهٔ جابره فاجره کاره همراهی و متابعت و ملازمت علی را ترک نکرده عرض کردم چرا مردم را امر نمی فرمائی که ترک مخالفت او کنند بجدی گریست که بیهوش شد باز فرمود اجل میرم است سوگند یاد می کنم از دنیا کسی بیرون نخواهد رفت از گروهی که مخالفت علی نمودند و انکار حق او کردند تا خدا تغییر فرماید آنچه باو عطا نموده است از نعمت خود و از سلب نماید باز فرمود که براه علی میل کن و دشمن باش دشمن او را وتحقیقی که شک کردن در حق علی کفر است انتهی و آنفا این حدیث در خطاب ابن عباس که مددگار علی در شرائع صراحة بر دعوی فقیر دلالت دارد زیرا که هرگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ابن عباس را نهی از اطاعت و نصرت امیر المؤمنین فرمود ضرورست که او با طاعت حضرت صدیق بحکم حدیث شاه عرفت و اطاعت امام بتکیه کلام علمای امامیه مامور خواهد بود و به ثبت المقصود **و اما نقض نهی مذکور** بچند وجه میتوان گفت **اول آنکه** آنچه جناب امیر بروایت صاحب بحار روا نبات با حق وا ماندا او در جنگ جمل روبروی زبیر بن عوام که حدیث عشرة فی الجنة بیاد آورده خود را بهم در ایشان داخل کرد افاده نموده برای ایمقام کفایت میکند و خلاصه اش آنکه ای زبیر تو قابل القطعیت جنت برای من شدی من برای تو لجج تو درین مره گوئی هستم لیکن مخالفت من می باید کرد انتهی حالیا ما اهل سنت بتقلید جناب امیر بزعم امامیه میگوئیم که آنچه را سعید بن جبیر راوی حدیث ابن عباس که الفاظ انسی روایت کرده و دوسری اخلافت صدیق تائید میکند تا گزیر قبول کردیم و آنچه او مطابق مذهب امامیه اخراج نمود چون کشی صاحب تلخیص و غیر هما مخرج او می نمایند و بر تنصر او گواهی میدهند و کنتوری در مکائد خود و دیگران نیز تشیع او را باثبات میرسانند از نظر اعتبار ساقط نمودیم وَإِنَّ إِقْرَارَ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ حُجَّةٌ دُونَ الْإِدِّعَاءِ لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا قَالَ عُلَمَاءُ الطَّائِفَةِ فِي مَوَاضِعَ غَيْرِ مُتَنَاهِيَةٍ **دوم آنکه** چون از حال ابن عباس تصفح نمائیم و روایات قدما شیعه را در مطالعه آریم نیک معلوم میشود که او ناصر و معین و مطیع خلفای راشدین بود و هرگز معتقد خلافت

بلافصل جناب امیر شده بلکه بر حقیت خلفای ثلثه ثبات و قرار ورزیده پس واضح شد که دلالت
نقیض نهی مزبور برای خصم هرگز مفید نیست بلکه ساقط عن الاعتبار است و اگر اطاعت انحضرت
ابن عباس را در بارهٔ خلفا بر تقیه حمل کنند و گویند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای همین
مصلحت تقیه و حفظ جان و ناموس وی را از اطاعت و انقیاد مرتضوی منع فرمود چنانچه مترجمین
بحار در اثنای ترجمه از کیسهٔ خود یکدو سطر بر اصل روایت بحار زیاده کرده‌اند و از غیرت معشوقش
خویش در رنگ شده‌اند پس روایت تغییر الفاظ بیت کما تستمع الفاظها فی المسلک الثانی این تاویل و
تسویل را رد می نماید و ملخص آن اینست که جناب امیر ابن عباس را از گوساله پرستان شمار فرموده
پس اگر اطاعت و موالات خلفا از صمیم قلب نباشد صدق گوساله پرستی از محالات خواهد بود
و مقام تحیر است که علمای امامیه را بتقیهٔ ابن عباس اطلاع حاصل شود و جناب امیر که سینهٔ مبارکش
مثل لوح محفوظ حاوی هر رطب و یابس است و لی خبر از آن نعوذ بالله من مکاید الشیطان و ایضاً اگر معنی
گوساله پرستی بر شخصی که بتقیه موالی و مطیع خلفا باشد صادق آید پس اول می باید که حضرت امیر در
اختیار تقیه بر اصول امامیه از مثل سلمان و ابوذر هم سابق الاقدام بود معاذ الله امام گوساله پرستان
باشد و اللازم باطل فالملزوم مثله و در نیناب که اطاعت و انقیاد ابن عباس نسبت بخلفا از صمیم
قلب بود قریب سی روایت در کتب معتمدهٔ شیعه موجود آنچه در اینجا ایراد کردم گلی از گلشن و خوشهٔ
از خرمن است سوم آنکه از منطوق حدیث مذکور علی الظاهر واضح و هویدا است که
خلفای ثلثه معادات جناب مرتضوی نداشتند زیرا که حق تعالی ایشان را با نواع نعم وافره تائید
فرموده و عالمی را بر طبق بشارات مصطفوی بر دست ایشان راه راست نمود و اگر دشمن میبودند
می بایست که مثل خوارج خذلهم الله مسلوب النعمه میشدند و کلام مقدس نبوی مخبر از آن قسم
شرعی مخالف نفس الامر میگردید و هیچیک از اعمال ایشان در بارگاه خداوندی مقبول نمی افتاد
و حال آنکه در کلینی هم مرویست که مجاهدات و مقاتلات ایشان باوج قبول رسید پس معلوم

شد که

شد که عبد الله بن عباس را که در خاتمه حدیث امر باطاعت و انقیاد نموده اند محمول بر وقت
امامت حضرت امیر است نه قبل از آن و آن عین مذهب اهل حق است و مؤید این مدعاست قید
اماما در جمله وارض به اماما یعنی اطاعت و انقیاد کن و باو خوشنود باش در حالیکه او امام
باشد و مراد از آنکه تردد در حق علی کفر است تردد و شک نمودن در استحقاق آنجناب است
چنانچه مذهب خوارج است سود الله وجوههم و موکد و مؤسس این فهم است حال
عبد الله بن عباس که در وقت خلافت مرتضوی اعانت و نصرت آنجناب مثل اعانت
خلفای ثلثه اختیار کرد و برای الزام آن اشقیا حینیکه تکفیر حضرت مرتضی معاذ الله شروع
کردند کمر همت محکم بربست و حق جل و علا بخلوص نیتش در مناظره آن گروه بی دین را غالب
کرد و الحمد لله علی وضوح الحجة البالغة و در وقتیکه حضرت مرتضوی جناب سیده را بر سواری
دلدل کو بکو گردانید هرگز دلش برید و لنصرت آنجناب قرار نگرفت بلکه حقیقة اطاعت
و انقیاد خلیفه اول را پیش نهاد خویش نمود چنانچه از بخاری و غیر آن ثابت است **ایراد چهارم**
آنکه غرض ابن عباس که زندگی تو آخر شد و اجل تو نزدیک رسید اکنون در باب
علی مرتضی مرا چه حکم میفرمائی و چرا مردم را بترک مخالفت امر نمی نمائی علی ما فی الروایة
المذکورة دلیل صریح بر آنست که تا آخر حیات جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
صحابه مامور بترک مخالفت نبوده اند تا بامر امامت مرتضوی چنانچه در اذهان شیعه است
چه رسد چه اگر جناب مصطفوی در روز غدیر بر خلافت بلا فصل امیر المؤمنین اهتمام میفرمود
و نص بر امامت مرتضوی می نمود الی غیر ذلک من المقامات المزعومة غرض ابن عباس
بجناب اشرف الناس صورتی از امکان نمیداشت و مؤید این است سؤالات اصحاب
دیگر از ملاذ عین وقت بیماری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب قوم بیش از
پیش بطرق متنوعه معتبره مرویست از جمله که در باب شصت و چهارم از حیات القلوب

که در بیان وفات شریف وکیفیت غسل وکفن ودفن ونماز وانچه متعارف آن گذشته منعقد
گشته سوال عبدالله مسعود است که یا رسول الله که ترا غسل خواهد داد چون وفات یافتی
حضرت فرمود که هر پیغمبر را وصی ونائب او غسل میدهد گفتم وصی تو کیست یا رسول الله
گفت علی بن ابی طالب الی آخره وسوال ابن عباس وجواب افضل الناس صراحةً تقتضا
آن میکند که اصحاب مخالفت نبوی نمی کردند والا بایستی فرمود که هنوز مخالفت وعداوت
مرا طرف نکرده اند از ترک خلافت علی چه نام میبری وازینجا واضح تر شد که دعاوی طائل
واخبار داله بر امامت بلا فصل امیر کبیر دانکه امر امامتش مفروض از جناب حدیث بود
حلاف خلفائی ثلثه مستبنی بر غصب عدوان وایشمه بزرگان واجب التبری والعداوة ام
ساخته وپرداخته عبدالله بن سبا واتباع واشیاع آن قدوة الاشقیاست جناب جد ور
خر این اوراق باعتراف کاربرطائفه حال آن لئیم برهمین اسلوب نقل خواهم کرد انشاء الله تعالی
مقصود اصلی آن لعین اولا استیصال نبوت جناب سید المرسلین صلعم بود که مردم باتعیین بد شد
که باوصف تاکیدات ایزدی وعتابات الٰهی که زیادت بران متخیل نباشد حتی که گرفتاری
عذاب دائمی بر تقدیر مساهله برای آنحضرت صلعم نازل شود باز تعلل وتساهل نمایان آید تا آنکه
ارتداد وکفر تمامی اصحاب واهلبیت امجاد در قلوب آدم رسوخ یا مدد مدعای یهود کلاً زند
در دلهای ایشان مرتکز بود لظهور نمی انجامید بخوبترین وجوه برآید وادعوص ابن عباس وابن مسعود
ابهم بوضوح انجامید که مثل حدیث نزول نجم وحدیث مکالمه شمس وحدیث نزول وتداول جام
که صدوق در مجالس ودیلمی در ارشاد اخراج نموده اند ودفترها در بیان اختلاقش وافی نیست
همه از موضوعات شاگردان شیخ نجبه لیست لعنایات الٰهی اگر زنده میمانم در رسائل دیگر ضبط میکنم
ونزد حضرت مؤلف ارسال میدارم شعر در نامیم عذرها بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده
پنجم آنکه جواب سید الرسل لعذر حصول افاده دعوی متشیعین را که جناب امیر خلیفه بلا فصل بود

خلافت

و خلافت خلفای ثلثه باطل و بی اصل از بیخ و بنیاد بر میکند زیرا که مآلش اینست که در علم الهی
قرار یافته و قضای مبرم گشته که خلافت بسوی دیگران منصرف شود یعنی ازین سبب بخلاف ما
انزل الله نص نمی‌کنم و مردم را بترک مخالفت نص علی العموم امر نمی‌فرمایم که در صورت مجادله با جناب اقدس
الهی خواهد بود و از مجادله انبیا علیهم السلام را تحذیر فرموده قال الله تبارک و تعالی فلما
ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم اواه
منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم آتیهم عذاب غیر
مردود و انچه عار از اصول اربعه بلکه اربعمایه بر جا خود درست است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
قبل از واقعه غدیر بلکه قبل هجرت بمدینه منکشف بود که خلافت بلا فصل علوی شدنی نیست و قضای
مبرم است نه معلق پس نص غدیری بر امامت امیر المومنین و همچنین دیگر واقعات که آنرا در نصوص
می‌شمارند اصلی ندا شته باشد و پاره پاره شد انچه از اتباع و اشیاع ابن سبا مثل مجلسی در بحار و غیر او
میگویند که غرض آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از فرستادن لشکر اسامه اخراج صحابه بود تا بعد
آنجناب با امیر المومنین منازعت نکنند و همه را برگماشت تا ایشانرا اخراج نماید اینست
حال ادعای متشیعین بر اخباریکه تعلق باخر زمان حیات شریف دارد که برای خلافت
صدیق موید و بنیاد مزعومی خلافت بلا فصل امیر را مخرب است و در بحار روایات
دیگر است که صدور آنرا درباره امامتش بتصریح تام در مکه قبل از هجرت بمدینه برخلاف
اصول خویش که امر سابقا و آنفا معتقد اند چنانچه امام اعظم حلی در شرح تجرید تفصیل قول استاد خود
اعنی و النص الجلی فی قوله سلموا علیه بامرة المؤمنین وانت الخلیفة بعدی وغیرهما گفته
اقول هذا دلیل ثان علی ان الامام هو علی علیه السلام وهو النص الجلی من رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی مواضع تواترت به الامامیة ونقلها غیرهم نقلا شائعا ذائعا منها
انه لما انزل قوله تعالی وانذر عشیرتک الاقربین امر رسول الله صلی الله علیه و

اباطالب علیه السلام ان یصنع له طعاما و جمع بنی عبد المطلب فقال لهم ایکم
یوازرنی و یعیننی یکن اخی و خلیفتی من بعدی و وصیی فقال ع انا ابایعک و اوازرک
فقال علیه السلام هذا اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و وارثی فاسمعوا له
واطیعوا الی الآخره **عجب از شیخ حلی** که خیال نمیکند که غایة الامر تخصیص ام التقوی بنی
عبد المطلب است که نفاق و کفر شان الا است و ذا در روایات شیعه خواهی شنید نسبت بجماعتی
که حاضر شوند معهذا اصدق لعدیت بگواهی شافی بر اتصال و انفصال هر دو برابر است :
علاوه بر تقدیر اتصال کلام مخبر صادق مخالف واقع می افتد والا باوصف السلاح
قابلیات خلافت بلکه امامت نیز کما فی الصوارم ثبوت خلافت لازم می آید تعین الانفصال
وهو المطلوب **بهتر بد آنکه مکذب** این روایت قطع از آنچه در سابق دانستی
وآنچه اهل حق گفته اند حدیثی الی الشیخ اشانیه است عن سلمان الفارسی قال سألت
رسول الله صلی الله علیه وسلم من وصیک من امتک فانه لم یبعث الله
نبیا الا کان له وصی من امته فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لم یبین لی
بعد فمکثت ما شاء الله ان امکث ثم دخلت المسجد فنادانی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال یا سلمان سألتنی عن وصیی من امتی فهل تدری من کان وصی
موسی من امته فقلت کان وصیه یوشع بن نون فتاه فقال فهل تدری لم کان اوصی
الیه قلت الله و رسوله اعلم قال اوصی الیه لانه کان اعلم امته بعده و وصیی و اعلم
امتی بعدی علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی سلمان فارسی میگوید که روزی پرسیدم از جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم که وصی تو از امت کیست زیرا که خدای تعالی
هیچ نبی مبعوث نکرد مگر آنکه وصی را از امتش قرار داد حضرت فرمود که هنوز برمن واضح نشده که وصی من
کیست پس امروز درنگی که تعداد آن خدا میداند در مسجد داخل شدم حضرت مرا آواز داد و فرمود که ای

سلمان تو از تعیین وصی من سوال کرده بودی میدانی که وصی موسی از امتش که بود گفتم که یوشع بن نون که لفظ فتی در حق او بکتاب مجید استعمال یافته فرمود هیچ میدانی که سبب وصی بودنش چه بود گفتم که خدا و رسول و نیک میدانند فرمود وجهش اینست که او اعلم امت موسی بود و امام و وصی اعلم امت بعد من علی بن ابی طالب است و در بعضی از کتب معتمده از ارکان اربعه امامیه این سوال در زمان اخیر نبوی منقول است و جواب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین نهج بیاد می آید از این امر گاهی کسی از من نپرسیده و من بکسی این راز در میان ننهادم اکنون بدانید که علی بن ابی طالب خلیفه من است و دو جه دلالت روایت مذکوره بر مدعای بنده نیز کالشمس فی نصف النهار است زیرا که باتفاق فریقین بلکه تمامی امت هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوی مدینه بعد وفات حضرت ابی طالب است کما لا یخفی و در بحار و حیات القلوب هم مصرح است که سلمان بعد هجرت بزمان دراز بخدمت مصطفوی صلعم مشرف شده کما سیاتی فی المسلک الآتی انشاء الله تعالی و از حدیث امالی اینهم بظهور پیوست که اعلمیت حضرت امیر خود جناب نذیر و بشیر را تا این وقت معلوم نبود پس دیگر کسی را چگونه معرفت بآن باشد و از اینجا بسیاری از روایات تشیعین در باره اعلمیت مرتضوی که قبل از این زمانست موضوع و مفتری میگردد و برین قدر چه موقوف است زیرا که از لوامع الانوار بری لامع است بروایت ابن عباس رضی الله عنهما که بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر بعد از مراجعت کسوی جبرئیل و مراجعت جبرئیل باسرافیل و مراجعت اسرافیل بسوی حضرت رب جلیل این عقیده حل شده که محبت مرتضوی در آخرت برای محب نفعی می بخشد چه جای تقرر امامت و خلافت بلا فصل و از همین مقام تمامی احادیث این قوم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در باره محبت امیر المومنین روایت مینمایند و دال بر آنست که فقط این محبت برای دخول جنت کافی و وافی است بلکه هیچ گناهی بعد از آن مضر نمی شود الی غیر ذلک من الامور التی اشرت الیها سابقا و آنها از هم ریخته با این همه

خبر ابهام آنکه در مسئلهٔ امامت بلا فصل در اخبار امامیه و اصول ایشان واقع است مؤلف رساله را آنکه بدین سلسله از اوله کتاب الیقین بامام اعظم خویش کرملعبهٔ اطفال محدثین و متکلمین توان نمود کما لا یخفی علی من طالع جوابه المسمی بقرة العینین برد الایقین اشاره فرماید برخود می بالد و دعوی تنها بلکه از رجال مرتضوی را امور مقرره منصوص بوده فاعتبروا یا اولی الالباب قولوا ان هذا الشیء عجاب بالجمله بسیاری از اشکالات و اعتراضات از روایت ملا مجلسی که اصول تشیعین را گنجینه است بخاطر ما همدان موج زن است لیکن بخوف تطویل کلام از ذکر آن حذر نموده در بقیهٔ کلمات مموهٔ مخاطب غور و فکری کنم **قوله** آ با نمی بینی الخ **اقول** بلی می بینم که ایراد سین برای استقبال است لیکن قید قرب بنحوی که حضرت مؤلف را بکار آید و از روی او یعنی بعدیت متصله بلا فصل رو نماید در نفس الامر ضروری نیست بچند وجه **اول** آنکه غلبهٔ اهل روم بعد مغلوبی ایشان در سه سال اتفاق افتاده و حق تعالی در محکمات قرآنی حرف سین را انجا استعمال فرموده که و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین و در واقع امری را که در چند سال منصهٔ شهود جلوه گر شود قریب توان گفت و نزد جناب قدس الٰهی بمقتضای انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا متصف بقرب بلکه اقربیت باشد الی غیر ذلک من الآیات القرآنیة کادت من الکثرة ان لا تتناهی **دوم** آنکه حضرت سید المرسلین ابلغ البلغا که کلام ایشان در بلاغت فوق کلام کل مخلوق نزد ارباب انصاف است در حدیث افتراق است بهفتاد و سه فرقه که نزد علمای فریقین مسلم الثبوت است حرف سین ایراد نموده که ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة و بر زعم مؤلف رساله ضرورست که این همه فرق در زندگانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا بمجرد وفات شریف در عالم موجود شده باشد و این امر البتها و کتب معتبره که در مقالات اهل عالم تصنیف گشته و نزد علمای فریقین متداول است مانند ملل و نحل قاضی ابو بکر باقلانی و فاضل شهرستانی و تبصرة العوام سید مرتضی باطل است زیرا که در بین افتراق

متعلق صفحه ۲۶۴ س ۵ بدان ایدک الله تعالی که صدر حدیث مسطور اینست که روزی
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر یکی از آل عبا یعنی دیگری بدو زار زار گریست از علتش سوال کردند فرمود ای ابن عباس
اگر ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین بر بغض علی فراهم شوند و حال آنکه فراهم نخواهند آمد هر آئینه بدوزخ معذب گردند گفتم کسی
هست که او را دشمن دارد فرمود و سیله خیال دارند که از امت من اند و نصیبی از اسلام نیافته اند علامت بغض شان اینست که دیگری را بر او
افضل نهند بجدا که هیچ نبی گرامی تر از من نیست و مرج وصی من اقول انتهی مضمونا از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در باره
خود امیر المومنین در کتب شیعه مثل قدح و غیر آن بیش از بیش مرویست و بنده میگویم که اگر مراد از انبیا تا ماهان انبیا و مرسلین اند
که بمرتبه نبوت رسیده اند و نبوت و رسالت بهتر از امامت و وصایت اینجا در انجات کتاب الشیعه بان کار رو ام پس لازم آمد
مفضولیت علی کرم الله وجهه و این خلاف مذهب شیعه است که یازده امام از ما سوا حضرت شبیر و شبر بلکه علیه الصلوة والسلام
افضل اند چه جای امیر چنانچه در حسام حالسی بسوط آگو لعصبی عماید نزد ایشان خلاف ائمه هدی سلوک نموده باشند
واگر مراد اعم از انبیا و رسل و تابعین است پس مستلزم مساوات هر دو جناب بلکه افضلیت مرتضوی خواهد بود
زیرا که خود تصریح کرده اند که امامت از نبوت و رسالت بهتر است و فضائلش از فضائل پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم زیاده تر کما ذکر فی هذه الاوراق و خود اکابر شیعه مثل محمد بن اسحاق صاحب منهج الفاضلین بان
بار می نازند و اظهار میسازند که اکابر در الوهیتش متردد اند تا زمی پرسم که معنی سلب عداوت مرتضوی
از انبیا علیهم السلام چیست اگر مدعا اینست که در وقت واحد بر بغض او اتفاق نکرده اند لکن مسلم
لیکن در یک زمانه کی مبعوث شده بودند تا این اتفاق کنند و اگر مقصود نفی عداوت از هر واحد است
پس این مخالف اصول طایفه است زیرا که از کتب دین و ایمان ایشان عداوت هر یکی از انبیاء و مرسلین
برجائی خود مبین خواهد شد انشاء الله تعالی باقیماند حال ملائکه و آن مشابه بحال انبیاء است زیرا که بیانش
شان نیز قبلیت و بعدیت زمانی واقع است هنوز بسیاری از ارواح فرشتگان محنت انتظار مواجهه کشیده

که تتبع یا باپیش پیش متوجه رو میدید می‌کشید و دو ستیه بصدق منتظر فرج فذکر جمیل آباد و امهات
خود الله سبحانه آه استماع ملائکه مقربین و غیر ایشان نیز در وقت واحد از محالات فرق در این فرق تمیز است
که حکم بعض مر تفسیر در ر مر دو انبیا بکا سمعوه انشاء الله تعالی قطعا ثابت و در ملائکه باین عنوان که مع اول
از این توهم بگریبان خجلت فرو شود بسبب آنکه نام کتاب از فکر فقیر افتاده به ثبوتش نه پیوسته ولیکن اگر بعضی
جلد های بحار و تصانیف حسن صفار با استیعاب بهم رسد این آرزو هم چنانکه باید برآید عجب است
داو هم لسان بگنج مقصود ترا کر ما نمی رسید هم تو شاید برسی ثم من بعد مخفی نماند که معانی این حرف
ابن عباس رضی الله عنهما را متعلق در ذهن قاصر بچهار شق منتفی میشود اول آنکه چون حکم جدید در حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بر آمده فرمود اگر ترا مودت منظور نیست باز خلاف او هیچ تبارک و آل مرتکب
آنکه هرگاه وجوب مودت منظور است تا آنکه از سوال من تغیری راه یافت چرا اصحاب ترک مخالفت
نمی فرمائی بعد از آنکه فرمود که در باره شان آن جمل بهم رفته پس باید که عمل نمی توان کرد باز مو که بقسیم افاده نمود
که منکر استحقاق او مسلوب النعمه خواهد مرد پس از ثبات امامت اتباع و اطاعتش باید کرد دوم آنکه او را خلیفه خود ای
کرده بانه فرمود خلافت او خلاف مصلحت الهی است مخالفتش باید کرد و تخلفا باید کرد و یا او مقتنی سیح
و بجواب … کو رنجاب کرده سوم آنچه مفسرین بجا گفته اند چهارم آنکه امر ترک مخالفت مر تفسیر … و خلافت
را به خلل نمود و بحمد الله که تا اینجا هر چه راقم الحروف رسید بکمال موجود که بعضی از ان فی نفسه
صحیح و بعضی باطل باشد چنانچه بعد امتحان در اینجا ثابت کتاب کالشمس فی رابعه النهار است

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بعثه الله یوم القیامة مغفوره و اعطی کتابه بیمینه

مخصوص بسیار دیر کشیده و از وفات شریف تا این افتراق زمانه ممتد بر گذشته و از نجاست
که فاضل طبری در کتاب خویش که نامش بر نام بهاء الدین صاحب الدیوان گذاشته بعد ذکر مذهب
اعتزال وغیر آن گفته که این مذاهب بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم بسالها پدید آمد انتهی
درین مقام بر یک حدیث از کتاب مذکور که بر بشارت عظیمه برای اهل حق متضمن است اعلام می نمایم

فاضل مزبور میگوید بدانکه حق جز یکی نمی باشد ازین مذاهب و دلیل برین اشارتست از صاحب
شریعت خاتم الانبیا محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم حیث قال ان بنی اسرائیل تفرقت علی اثنتین
وسبعین ملة وستفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة
قالوا ومن هی یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه واصحابی یعنی بدرستی و راستی که بنی
اسرائیل یعنی فرزندان حضرت یعقوب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و فرقه و زود باشد و سرانجام است که
متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه ایشان در آتش باشند مگر ملت واحد گفتند کدام است آن ملت
یا رسول الله فرمود آنکسانیکه بر طریق من و بر طریق اصحاب من اند انتهی بکلامه بحروفه و بحمد الله که این بزرگ بعد
نوشتن این حدیث بفاصله چند سطر در باب بیان اعتقاد شیعه و سنی گفته بدانکه فرق اسلام اگرچه معظم است
همه و مدار بسیار بر دو اصل ممیز اند که ایشان را اهل سنت و جماعت میخوانند و خطا لغرافقد الصحابه بر سول کند اما از
رحلت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انتهی بلفظه پس قیاس شکل اول بدیهی الانتاج بر زبان این بزرگ که عناد
و تعصب او از هر مقام پیدا است بکمال قدرت ایزد که سر تسلیم او در روبروی پیش فرود کرد و بدین نتیجه مرتب شود که سنی
همانست که بر طریق اصحاب رسول است و هر که بر طریق اصحاب رسول است ناجی است سوم آنکه در وقائع دیگر
که در احادیث شریف مذکور شده مثل واقعه شهادت سلطان کربلا علیه التحیة والثناء نیز حرف سین در روایات
فی تعیین استعمال یافته کسیقتل الحسین ابن امتی کما فی ازالة الخفاء مقاتل عنه من علماء الشیعه سوا ابی
الصدوق و بلا ریب واقعه طف بعد ستین از سنین هجرت حضرت خاتم المرسلین قلوب اهل اخلاص را کافة
و بعد از پنجاه سال تقریباً از وفات شریف اشرف المخلوقات سمت ظهور یافته و اگر حضرت مؤلف تحفه

کو تمتع با ایشان و پیش منوچهر رسیده بود می کشد و در مقتب تصدیق منتظر فرج و ذکر جمیل آباد و اصحاب [illegible]
خود الله سبحانه استماع بالا مگر مفسرین و غیر ایشان نیز در وقت احداث محالات فرق در بین فرق می [illegible]
که بحکم نص مرتضوی در زمره انبیاء کاسمعونه انشاء الله تعالی قطعا ثابت و در بالا مگر باین عنوان که [illegible]
ازین قوم بگریبان خجلت فرو شود و بسبب آنکه نام کتاب از فکر فقیر افتاده به ثبوت نه پیوسته ولکن اگر بعضی
جلدهای بحار و تصانیف حسن صفار بالاستیعاب بهم رسد این آرزو هم چنانکه باید برآید علیت
داد هم نشان ز گنج مقصود ترا ٭ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ٭ و من بعد مخفی نماند که معانی [illegible]
ابن عباس رضی الله عنهما متعلق در زمین تقریر بحار الشیخ مرتقی میشود اول آنکه چون حکم جدید در خود حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم برانسفت و فرمود اگر امروز منظور نیست بار خلاف او اختیار کن و آن [illegible]
آنکه هر گاه وجوب مودت منظور است آنکه از سوال من تغیری راه یافت بر اصحاب ترک مخالفت [illegible]
می فرمائی بعد آنکه گریه فرمود که در باره شان اجل هم رفته بیرون مرتد کور عمل بمعنی قرآن کرد و باز مو کد بقسم افاده نمود
که منکر استحقاق و مسلوب النعمه خواهد بود پس ثابت امامت اتباع رضا مقتش باید کرد دوم آنکه او را خلیفه خود
کرد یا نه فرمود خلافت او خلاف مصلحت الهی است مخالفتش باید کرد و بخلفا باید گروید بار [illegible]
و بجواب شکور رجا ب گروید سوم آنچه مفسرین بجا گفته اند چهارم آنکه امر ترک مخالفت [illegible] باید و خلا[illegible]
راه خلل نمود و بحمد الله که تائید مدعای راقم الحروف بر هیچکس بائق موجود که بعضی از آن فی نفسه
صحیح و بعضی باطل باشد چنانچه بعد امتحان در ایجاث کتاب کالشمس فی رابعه النهار است

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مبحث الله یوم القیامه بمقتضیه و اعطی کتابه بیمینه

مخصوص بسیار دیر کشیده از وفات شریف تا این افتراق زمانه ممتد برگذشته واز نجاست
که فاضل طبری در کتاب خویش که نامش بنام بهاء الدین صاحب الدیوان گذاشته بعد ذکر مذهب
اعتزال وغیر آن گفته که این مذاهب بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم بسالها پدید آمد انتهی
درین مقام بر حدیث از کتاب مذکور که بر بشارت عظیم برای اهل حق متضمن است اعلام می نمایم
فاضل مزبور میگوید بدانکه حق جز یکی نمی باشد ازین مذاهب و دلیل برین اشارت است از صاحب
شریعت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم حیث قال اِنَّ بَنِی اِسْرَائِیلَ تَفَرَّقَتْ عَلَی اثْنَتَیْنِ
وَسَبْعِیْنَ مِلَّةً وَسَتَفْتَرِقُ اُمَّتِی عَلٰی ثَلٰثٍ وَسَبْعِیْنَ مِلَّةً کُلُّهُمْ فِی النَّارِ اِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً
قَالُوْا وَمَنْ هِیَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ الَّذِیْنَ هُمْ عَلٰی مَا اَنَا عَلَیْهِ وَاَصْحَابِی یعنی بدرستی وراستی که بنی
اسرائیل یعنی فرزندان حضرت یعقوب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و فرقه و زود باشد و سرانجام است که
متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه ایشان در آتش باشند مگر ملت واحد گفتند کدام است آن ملت
یا رسول الله فرمود آنکسانیکه بر طریق من و بر طریق اصحاب من اند انتهی کلامه بحرفه و بحمد الله که این بزرگ بعد
نوشتن این حدیث بفاصله چند سطر در رساله در بیان اعتقاد شیعه و سنی گفته بدانکه فرق اسلام انچه معظم است
بر هفتاد سه گروه اول ممیزی اند که ایشان را اهل سنت و جماعت میخوانند و ایشان طائفه اند که متابعت رسول کنند بعد از
رحلت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انتهی بلفظه پس قیاس شکل اول بدیهی الانتاج بر زبان این بزرگ که عناد
وتعصب او از هر مقام میبارد بکمال قدرت ایزد که بر تسلیم او ورد برولیش فرو کرده بدین نهج مرتب میشود که سنی
همانست که بر طریق اصحاب رسول است و هر که بر طریق اصحاب رسول است ناجی است سوم آنکه در واقعات جگر
که در احادیث شریف مذکور شده مثل واقعه شهادت سلطان کربلا علیه التحیة والثناء سیزده حرف سین در روایت
قرعین بتمامها رفته تَقْتُلُ الْحُسَیْنَ اُمَّتِی کما فی ازالة الخفاء عن مقاتل عدة من علماء الشیعة سوکانی
الصدق وبلاریب واقعه طف بعد ستین از سنین هجرت حضرت خاتم المرسلین قلوب اهل اخلاص را کافته
و بیش از پنجاه سال تقریبا از وفات شریف اشرف المخلوقات سمت ظهور یافته واگر حضرت مولف تحفه

روا دارد در احادیث رسول ربانی و تحریفات خلفا را در آیات قرآنی بخیال آرد و بمقتضای مذهب خود این
همه دلائل را بجوی نخرد و عبارت صاحب مجمع البحرین را که برای یقین در نزد خود نگاه میدارم برای الزام او درین مقام
می آرم و آن اینست وَتُسَمّٰی هٰذِهِ السِّیْنُ حَرْفَ تَوْسِیْعٍ وَذٰلِکَ لِاَنَّهَا تَقْلِبُ الْمُضَارِعَ مِنَ الزَّمَنِ
الضَّیِّقِ وَهُوَ الْحَالُ اِلَی الزَّمَنِ الْوَاسِعِ وَهُوَ الْاِسْتِقْبَالُ پس عود بعدیت متصله کجا باقی ماند و در مقام
دیگر نیز اشاره بلکه تصریح بر خلاف صوفیانه مؤلف کرده **چهارم** آنکه این همه بعد تنزل و تسلیم بوده والا ما را
میرسد که بگوئیم که شهید ثالث اعلی الله مقامه در کتاب احقاق الحق بعد از آنکه حدیث نبوی اِنَّکُمْ سَتَحْرِصُوْنَ عَلَی
الْاِمَارَةِ وَاِنَّهَا سَتَکُوْنُ نَدَامَةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَنِعْمَتِ الْمُرْضِعَةُ وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ برای عرض
که مؤلف در صدد آنست آورده و از شارح هروی نقل کرده که سین درین حدیث برای استقبال است احتمال دیگر ازوی
می آرد که محتمل است که سین برای تاکید باشد چنانچه درین آیت کریمه واقع است سَنَکْتُبُ مَا قَالُوْا
پس مراد آنست که حرص نبوی از بعضی بلا ریب متحقق خواهد شد و مخفی نماند که از عبارت حدیث بر اصول اهل حق
که از تقیه و نفاق دور بود صریح صحیح می تراود که حرص کنندگان را از استحقاق و لیاقت امارت کما ینبغی بهره نداشته
باشند و این بر متصفحان ارباب تشیع مخفی نیست پس محتمل که خطاب با ایشان باشد یا بر خدا یا اگر حضرات تشیع خواهند گفت
که خطاب بالصیغه جمع مقتضی آنست که همه مخاطبین در زمان آن سرور موجود باشند لیکن از دلائل بر این طایفه امامیه
جانب ... میشود که این ضرور نیست چنانچه در اکثری از آیات قائل اند و میگویند که مراد از مصداق کریمه مَنْ یَّرْتَدَّ
مِنْکُمْ عَنْ دِیْنِهٖ فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ و آیت کریمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ حضرت امام مهدی و اشیاع
و اتباع او شان اند که در زمان نزول این آیات از ایشان عینی و اثری نبوده بخلاف بنی امیه که راس و رئیس ایشان درین
وقت حاضر بود و قبل ازین در کلام کاتب الحروف گذشته که محتمل است که خطاب بگروه انصار باشد بمعنین یعنی بر احتمال
دیگر که متصل وفات شریف واقع شده فتذکر ولا تکن من الغافلین **قوله** در تخاطب با صحابه انتهی **اقول** اگر
مراد جمیع صحابه اند حرص و غیره است مقبول لیکن ابا نیز لازم آید که در حقیقت جناب امیر بر دنیا در خواطر شان راه یافت
و شکوک و اوهام متطرق شده کما لیس بخفی خرسند اند خلفا را بکار بردند و بحکومت دمشق و امارت کوفه و بصره راضی شدند

و در صورت بعض نیز تعیین مدعای شیعه کجا به ثبوت میرسد و معلوم نیست که تعیین خلفای راشدین وجود
چندین احتمالات بکدام دلیل سفر ما بدا امید که تعطش اهل اشتیاق زودتر رفع شود تا بعد ازین اهل بحر از کتب
فریقین کم در تعداد زیاده تر از العین باشد بر حقیقت خلفای راشدین گفته آید ان شاء الله تعالی **قوله** و اذا درست
الخ **اقول** و اذا عرفت ما تلونا علیك فی مواضع عدیدة و القینا الیك فی مواقع کثیرة
بمنح کلام للمؤلف الذکی و الفاضل اللوذعی بانجاث نورانیة هی مشکوة الهدایة و
الایمان و مصابیح الدرایة و الاذعان عند اهل الابصار یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار
ظهر لك حق الظهور کالنور علی قلل الطور ان ما افاده المحقق الکرمانی و اجاد المدقق العسقلانی عین
التدقیق بل غایة التحقیق لا یشوبه شیء من الغبار و الکدورات و لا یرد علیه شیء من
الاعتراضات فضلا عن ان یکون لیس بمستقیم فی نفسه و ان ما ادعی هذا الادیب اللبیب
من ان کلام المحدث الجزری فی النهایة نص علی بغایة مرامه و هو ان المراد من لفظ
المرتدین الذی وقع فی حدیث سید المرسلین بعض خواص اصحابه المشهورین من
الوساوس الظلمانیة و الهواجس النفسانیة لا یدل علیه دلیل و برهان و ما جاء المؤلف
بسلطان بل تفوه بهفواته علی مقتضی عاداته کیف ما کان و ستعرفه مرة بعد اخری
مفصلا ان شاء الله المستعان **قوله** کما نص علیه ابن الاثیر **اقول** و بالله التوفیق در اجرای این جواب
این دعا گذشته که هرگز عبارت صاحب نهایه نص در مدعای نیست لیکن چون مؤلف باز دعوی نص نموده تفصیل
برای عام مفیدتر است از تکرار و طول کلام در نقل عبارت صاحب نهایه درین مقام که بنیاد رساله مؤلف همین مقام
است هرگز نه اندیشیده اول بذکر عبارت می دارم بعد از آن با دعای نص مزعوم را باطل میسازم بدانکه عبارت
ابن اثیر که مؤلف تحریر آن نموده و عبارت کتاب مجمع البحار که مر او کاست هم نیست و فی حدیث الحوض فقال
انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم ای متخلفین عن بعض الواجبات قال و لم یرد ردة الکفر و لهذا قیده
باعقابهم لانه لم یرتد احد من اصحابه بعده و انما ارتد قوم من جفاة الاعراب

حالیا باید دانست که درین عبارت چند احتمال است **تحقیق** آنکه لام اول متعلق بتعزیر یعنی
صیغه مضارع مسند بلم باشد و لام ثانی بتفسیر یعنی بلکه متضمن برین علیت که متخلفین و مقصرین از بعض واجبات شرعی مراد اند
و ارتداد در مقام سلب آن از اصحاب و ایجاب آن برای اعراب بجهان تخلف و تقصیر که موضوع این کلام و حدیث است
محمول مراد از صحابه بدلیل تقابل جفاة اعراب خواص و ملازمین جناب سید النبیین پس حاصل عبارت فارسی
بدان میکشد که مقصود از ارتداد کفر نیست الا قید علی عقابهم لغو خواهد شد و متخلفین و مقصرین از انجهت مراد اند
که در ملازمین و خواص اصحاب کسی تخلف و تقصیر از واجبات بعد سرور کائنات نکرده اند یعنی قومی از جفاة اعراب
که بصیر نبودند و از زمره مولفة القلوب بعضی بدین محصور گشته لیکن ثابت شده که مورد حدیث جفاة اعراب اند نه اصحاب ملازمین
رسالتماب صلعم احتمال دوم آنکه ردت در هر دو جا بمعنی کفر محمول است یعنی بر متخلفین از انجهت حمل کردیم که ارتداد بقید عقاب
مقید است و رده کفری از ان مراد تواند بودن که کسی از اصحاب کافر نشده جز این نیست که قومی از جفاة اعراب
کافر گشتند و اول دلیل بر معنی آنکه صاحب تحفه بلفظ علی الاعقاب بعد لفظ ارتداد قرینه اراده بمعنی دوم یعنی فسق
قرار داده و در هر دو جا باستعمال لفظ مذکور اطلاق اختیار ساخته و تقیید را از نظر اعتبار انداخته پس یعنی ...
که معنی کفر اراده میکند و تخلف را برای اکابر اصحاب ثابت مینماید هو المقصود احتمال سوم آنکه هر دو لام باول متعلق شود و
هر دو جا لفظ ردت بر تخلف محمول گردد و صحابیت بملازمین صحبت اختصاص یابد احتمال چهارم عکس این یعنی هر دو لام
را بثانی انتساب نمایند و ردت را بکفر و صحابیت را بعموم و شبهه نیست که هر دو احتمال اخیر را قواعد عربیت مساعد نمی شود
زیرا که در هر دو صورت حرف عطف بر لام ثانی در کار است و آن لیس فلیس و در احتمال رابع قبائح دیگر هم پیدا و هویدا است معهذا
در ضمن ابحاث خیال باید داشت که بعضی از ان اشاره خواهد رفت سخن بعد گذارش است که هر چند احتمالات عدیده دیگر هم
باشد لیکن چون مقصود اصلی درین مقام ابطال الغرض عومی جوابا و اثبات رجحان معنی اول و مرجوحیت معنی دوم است
تبصر خالص ناگزیر متوجه بمقدمه سوم و از احتمالات دیگر مطلق کشح مینمایم بدانکه احتمال اول بچند وجه راجح بلکه متعین است
و احتمال ثانی که مولف از ان قطع نظر ساخته و نص قطعی شده مرجوح بلکه مجرد و مس است اما اول پس از انکه هرگاه تخلف را
از صحابه کبار سلب گردد و برای جفاة اعراب ثابت نمود مورد حدیث متعین شد چنانکه دانستی و بطریق اولی معلوم گردید

که احتمال

کہ احدی از صحابہ کبار مرتکب کفر نرفتہ کما ہو مفاد تقریرنا علاوہ برین اقرب عبارات علماء کہ مشاکل یکدیگر افتادہ نیز
بر ہم کرد انطباق میباید الحمل علی الاتفاق اولی من الحمل علی الشقاق مع اگر در ہر دو مقام ارتداد را بر کفر حمل کنیم و
جفاۃ اعراب را از مصداق حدیث حوض خارج نمائیم چنانکہ مؤلف کردہ نتیجہ بر نمی آید و ثمرہ بران مترتب نمی شود چہ تقدیر
اینست کہ احدی از صحابہ کفر را اختیار نساختہ بلکہ کفر بعد الاسلام منحصر در جفاۃ اعراب است و ہر قدر کہ شنیدی
مثبت مدعای مخاطب کہ تخلف صحابہ مشہورین است نخواہد بود مگر نمی بینی کہ نفی کفر مستلزم تخلف نیست
لوجود الواسطۃ وہی کمال الایمان والاخلاص لا بل الاختصاص کما لا یخفی علی العوام فضلا عن اہل العلم باقیماند کہ
چون پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اینہا را باصحابی تعبیر فرمودہ میباید کہ خصوص خواص متخلف باشند مع قطع النظر عن کون
مجرد اعراب صادر عن المخالفین جہلا فالمروی فی اخبارنا قاطع اصولہم وقاطع فروعہم بالقطع والیقین لا بالظن و
التخمین کما ستعرفہ ان شاء اللہ تعالی اما ثانیا پس خیال مؤلف لازم می آید کہ ارتداد شرعی در قلیلی از جفاۃ
اعراب محصور باشد و قبل ازین گذشت کہ این ارتداد در بسیاری از اقوام اعراب پدید آمد بلی تخلف از حجاب
شرعیہ مثل زکوۃ از بعض جفاۃ صادر شد بالجملہ انطباق عبارت انما ارتد قوم من جفاۃ الاعراب بر مصدوق اسامی
بخلاف اول است اما ثالثا پس لیلی کہ بر ارادہ معنی کفر در ہر دو مقام خیال کردہ قبول کردنی نیست زیرا کہ بعد تصریح بمعنی
الارتداد تخلف مراد است اصرار ورزیدنی نیست کہ ہر جا قید علی اعقابہم اضافہ کنند و تکیہ کلام خویش گردانند بلکہ بشنو
گفت کہ صاحب نہایہ جائیکہ ردت بکفر بعد از تصریح درین عبارت کہ ارتداد بہ تخلف محمول است ارادہ کردہ
را ایضا بکفر نمودہ و صاحب مجمع البحار الا عن الاسلام آوردہ حیث قال فی حدیث الحوض لم یزالوا مرتدین علی
اعقابہم ای متخلفین عن بعض الواجبات لا عن الاسلام الی آخرہ پس ازین قرینہ معلوم شد کہ در ہر دو مقام نفی
و اثبات ہمان تقصیر و تخلف مراد است کہ سخن در ان میرود لا غیر والا نجا ہران بود کہ میگفتند لم یکفر احد من
الصحابۃ بعدہ وانما کفر قوم من جفاۃ الاعراب الخ اما رابعا پس از آنکہ درین ایام خجستہ انجام از فرخندہ انجام چند
و دیگر از مجلدات شرح صحیح بخاری کہ در صحت اعتبار آن ہرگز ریبی پیرامون خاطر محدثین نمی گردد خاصہ مجلد
از شرح کرمانی بمحض تائید آسمانی بہم رسید کہ از نظر شارح مؤلف جزاہ اللہ خیر الجزاء روا و صلہ الی حسن

بامتناه گذشت و بسیاری از محدثین ثقات بران علامات توثیق نوشته اند هرگاه بمطالعه آن شرح معلوم
شد که شارح کرمانی در شرح احادیث جابجا تحقیق علامه خطابی را که شرح او مسمی باعلام السنن است تصریح صاحب
کشف الظنون بر دیگر شروح مقدم است و وفاتش در سنه سه صد و هشتاد و هشت اتفاق افتاده مطمح نظر دارد
و در مقامات متعدده عبارات او را بطور سند ذکر میکند از عبارت مقام اول که متعلق بغرض است آنکه قال الخطابی
لم یرد بقوله مرتدین الردة عن الاسلام و لذلک قیده بقوله علی اعقابهم و معناه التخلف عن الحقوق الواجبة کقوله
ارتد فلان علی عقبه اذا رجع الی وراء و لم یرتد بحمد الله احد من اصحابه انما ارتد قوم من جفاة الاعراب الذین دخلوا
فی الاسلام رغبة و رهبة کعیینة بن حصین و نحوه انتهی و بر متبحرین مخفی نیست که مطلب ابو سلیمان خطابی که
فاضل کرمانی نقل فرموده تائید آن از دیگر شروح بخاری مثل عمدة القاری و فیض الباری که سید محمد جعفر بن
جلال الدین محمد رضوی نوشته نیز دریافت می شود و ماحصل این تقریر و انچه صاحب نهایه و مجمع البحار گفته اند چنانکه
می بینی یکی است بلکه عبارات نیز باهمدگر مشاکل غلط گفتم اکثر الفاظ بعینها در سلک وحدت منسلک پس معلوم شد
که مقصود این هر دو فاضل نیز اثبات ارتداد جفاة اعراب بمعنی تخلف و تقصیر و نفی آن از اصحاب حضرت بشیر و
نذیر و بحمد الله که فقیر به برکات انفاس و صحبت حضرت خاتمة المحدثین مرشد بر حق صاحب تحفه اثنا عشریه انار الله
برهانه الی یوم الدین پیش ازانکه مراجعت باین نسخ معتمده نماید معنی مذکور ملهم شده کما لا یخفی علی من نظر الی الاوراق
السابقه بار خدایا مگر اولیا حضرت مؤلف رساله عود کنند و گویند که درین عبارت نیز مراد شارح کرمانی اثبات
تخلف برای صحابه مشهورین است بهمان دلیل بعینه که در فهم عبارت نهایه گذشت پس چه اولویت در معنی که عبارت
نهایه و مجمع البحار را بجانب کلام محقق کرمانی باز گردانند حیث عکس آن چرا جائز بلکه واجب نباشد گوییم اول آنکه
حضرت مؤلف از عبارت کرمانی و عسقلانی نفی تخلف اصحاب و برأت ایشان از ننگ عار و نار و اثبات آن
برای جفاة اعراب فهمیده و ازینجاست که در پی رد آنها گردیده و در همین مقام بنظر عداوت صحابه رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و صحابه کافة اجمعین جاوید ان دعا الکرمانی و صاحب فتح الباری تبعا له انه علیه الصلوة و السلام اراد خواص صحابه بل الذی ترکه
من جفاة الاعراب لیس بتقسیم بل اراد بعضهم بلا ریب چگونه عبارت کرمانی را که مدلول اول نفی احداث و تخلف از صحا

بکرات

کبار است عبارات صاحب نهایه و مجمع البحار که بزعم مؤلف دلالت بر تخلف این اصحاب دارد راجع توان ساخت
دوم آنکه قبل ازین گذشت که مؤلف از عبارت فتح الباری کرمانی فهمیده که انها بر اهل ارتداد سرایت ندارد
فرود آورده اند و برین تقدیر ارجاع عبارت کرمانی بسوی نهایه و مجمع بر صدور خیالیه مؤلف از مستبعدات و چه خوش گفت
هر که گفت خود کرده را درمانی نیست سوم آنکه بر هر تقدیر هر دو عبارت کرمانی متناقض خواهد بود زیرا که مؤلف در صدد رساله
آنچه از کرمانی نقل کرده هر چند محرف از غرض خود نیست چنانکه خواهی دانست الا انتساب آن دارد که ادعای جودت و فطانت
و حفظ و اتقان آن کتاب را همراه بخاری بده لیکن اینقدر ازان بخوبی معلوم میشود که عبارت مذکور در برات اصحاب
از تخلف و تلف حقوق واجبه بعض واقع شده زیرا که ازان بوضوح می انجامد که حق تعالی صحابه مشهورین را از تبدیل و تقصیر
تخلف محفوظ و معصوم داشته یعنی چنانچه این بزرگان در حیات شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در اعلاء کلمة الاسلام
و عبادات خالق الانام و اجتناب از معاصی و آثام میکوشیدند بهمان طریق رسوخ تمام بعد رسول علیه الصلوة والسلام
داشتند و پر ظاهر است که تبدیل و تقصیر و تاخر از حقوق عام است و نفی عام مستلزم نفی خاص است پس ثبوت رسید
که انها ارتداد و تقصیر و اجتناب و تبدیل اخلاق حسنه بسیئه ننمودند بالطریق اولی از کفر و نفاق و ارتداد منزه بودند بخلاف
قومی از جفاة اعراب مورد حدیث جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که تخلف و تقصیر و تبدیل از انها ثابت است و از عبارت
نهایه و مجمع باعتقاد مؤلف جمع فضائل و اولیای امت ارتداد و تخلف اصحاب ثابت میشود پس ارجاع این عبارت بعبارات
مذکوره مستلزم تناقض خواهد بود و فرقی نیست که بر تقدیر اول تناقض در عین عبارت واقع میشود و بر ثانی همان بعبارت کرمانی
بر صدور خیالیه مؤلف مستلزم تناقض است الی آنکه عبارت دوم را بمحل بران باشد چهارم آنکه خطابی و کرمانی از شارحین بودند
ارجاع کلام این بجانب سابقین مستحسن و مطبوع است بعکس آن قلب موضوع پس محمول بران نخواهد بود لیطابق الواقع الطبع
پنجم آنکه بر تقدیر تسلیم مذکور مآل عبارت محرف مزبور که در عنوان رساله مسطور است چنین میشود که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
وسلم خواهش ملازمین خویش را اراده نفرموده زیرا که انها از فضل الله تعالی از تبدیل و تقصیر باز داشته یا مراد او از رجوع از دین نیست بلکه
تاخیر و تقصیر و کسی از صحابه کافر نشده بلکه تخلف از حقوق نموده جهنمی شدند و مورد حدیث الحوض گردیدند شکر خدا است که صحابه
ملازمین سید المرسلین جهنمی نشدند و شفاعت در حق شان قبول نیفتاد و جز این نیست که کافر شدند قومی از جفاة اعراب

دلالت دارند که تاخیر از بعض حقوق و تقصیر در آن مگر گفته شود که تقصیر در حق بتول عذرا و ام الائمة النجبا
مراد باشد تا البته تاویل خیلی حسبهان ملی فقد المختصر این همه بعد فرمایند کسی انصاف کند از ندای حقانی
را با تاخیر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت لفظی یا معنوی است انتهی ما اردنا ایراده علی کلام عمهما انتهی بلفظه

اقول و استعین بالرؤف الرحیم قبل ازین وجوه حمل تصغیر بر تقلیل مفصل گذشت
فلا عادة لیست فی محلها پس بعد اگر مقصود اینست که شارحین برای تخلیص خلفای راشدین از اعوان انصار
شان شده اند از همین جهت بر قلت عدد حمل کرده اند پس ما بدو نیست که چون اینجا نظر بوجوه کثیره احادیث را
بر کسانی مطلق فرموده باشد که از جفاة اعراب بودند تمام متسابقا وانفا حاجتی باین نیست که برای اخراج
خواص صحابه تصغیر بر تقلیل حمل کنند و اگر مطلوب چیزی دیگر است فلا بد من التصریح او الاشارة الیه
حتی ناتی بما له و ما علیه **قوله** و حالانکه الخ **اقول** سبحان الله این فهم بین که ذره از ادراک عبارت ظاهر برهان
چه باعتراض مقام مقام شفاعت و حاشیه ک جناب شفیع محشر بتصدیر کلمه یارب که احب اسماء الحسنی
است با اضافت بیاء متکلم بجناب ایزدی شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا التقلیل صد معنی تمام دارد
که فهم مخاطب لا مقام و امثالها ایمانی و بآن نرسد مدعا اینست که ای پروردگار عالمین بنظر رحمت خود ببخشید
و از سر انتقام آثام شان درگذشتی این قلیل را بمن بخش چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمه در نعت شریف نظم نموده

مثنوی
چه کم گردد ای صدر فرخنده پی ❁ ز قدر رفیعت بدرگاه حی ❁ که باشند مشتی گدایان خیل
بمهمان دار السلام از طفیل ❁ چه شارحین کلام شیخ مثل سعد خان وغیره او می نویسند که لفظ مشت بر تقلیل آمده
در اینجا هم اعتراض مؤلف نشنیده که تقلیل آنها از شیخ شیراز بیان کرده معنی ندارد دیگر معنیش این خواهد بود که ای سرور
عالم اینها چند کس از گدایان اند اگر بکثرت متصف بودند شفاعت آنها بر تو دشوار دیگران می بود یا من در صورت
کثرت بجنس خود امید شفاعت از تو نمی داشتم چون قلیل اند بشفاعت شان توجه شو معاذ الله که کسی از اهل
اسلام این عقیده باشد هرگاه شفاعت عالم فرمایند بکمال طیب خاطر این را منظور دارند و تمامی افراد امت مرحومه
بلکه امم سابقه نیز در عرصات قیامت امیدوار بذات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشند شفاعت خویش را

در تقبیل عهد کردایان در خواستن شعر بر کمال بی ادبی و سوء عقیدت حضور جناب مؤلف خواهد بود لیکن احدی
از عقلا باین اعتراضات رکیکه و ایرادات سخیفه چنانچه خواهد داد و طرفه اینست که خدام حضرت مؤلف در قرآن مجید هم
غور و تامل بکار نبرند و هرگز ندانستند که این محاوره در کلام خالق بیچون که وحی منزل است هم موجود لقوله
تعالی وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ یعنی بازگردانیدن بحالت زندگی بعد از مرگ آسان تر است بر خدای
تعالی مدعا اینکه آفریدن بار اول آسان است و بار دوم آسان تر است زیرا که مواد قریب فعل
موجود است انتهی ما فی تفسیر العالی و در مجمع البیان گفته الثانی انه انما قال اهون لما تقرر
فی العقول ان اعادة الشیء اهون من ابتدائه ومعنی اهون ایسر واسهل وهم کانوا مقرین
بالابتداء فکانه قال لهم کیف تقرون بما هو اصعب عندکم وتنکرون ما هو اهون
عندکم بالجمله ابداع عباد و اعاده آن در معاد نزد باری عز و جل هر دو یکی است و قدرت کامله او هرگز انکار
ندارد لیکن سیاق کلام بر مقتضای فهم بشری است که ابداع را مشکل و اعاده را آسان میپندارند و این محاورات در کلام
ایزد سبحانه واقع است از وقوع امثال این امور در کلام سید المرسلین که از جمله بشر است چه چیز مانع تواند شد
و درین کلام کدام قباحت است که این چند کس را هم بخش که بخشیدن ایشان آسان تر است و اگر خاطر مؤلف
بر دلیل قرآنی بمقتضای احادیث کلینی بلکه علی بن ابراهیم استاد او که در صدر اوراق اشارتی
بدان نموده هم قرار نگیرد بنا بر آنکه شاید خلفاء ثلثه رضی الله عنهم و انصار شان این محاورات عجیبه اضافه کرده باشند
پس کلام مرتضوی در نهج البلاغه رضی الله بر سر و چشم گذاشتنی است که در خطاب عاصم بن زیاد فرمودن
صدور یافته اترى الله احل لك الطيبات وهو يكره ان تاخذها انت اهون على
الله من ذلك قوله لیست کما این کرد قول بطریق جدل توان گفت که چون مخاطب عالم غیب و
شهادت است ولا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض عبارت از علم او
بجمیع اسرار امور و خفی از [illegible] همراتب اما مصالح نیست و عطوفت او بهزاران مراتب زیاده تر از عطوفت
آبای و امهات بلکه زاید بر شفقت و عطوفت سید کائنات صلعم است پس حاجت این اشفاق

در استعطاف جبلت و بر فهم مؤلف بسیاری از مضامین درین مقام برای الزام در خاطر
کثرین متمکن است مگر ندکار آن خالی از سوء ادب نیست **قوله** ولکن توجیه ثانی **اقول** وبالله التوفیق
تفصیل کشف این تلمیح موقوف برین است که از عبارت کرمانی بر طبق صدر رساله قلمی شود لعبد الله
در فهم مؤلف قیل وقال رود انگاه نقل اصل عبارت نسخه شرح کرمانی علیه الرحمه بر دارم بحث
بر آن ختم سازم بدانکه مؤلف بعد ایراد عبارت فتح الباری که عنقریب بعضی از حال آن
نیز ممتثل می شود می فرماید که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث با دنی تفرقه
عبارت مذکور است می گوید وقال محمد بن یوسف الفربری ذکر عن ابی عبد الله عن
قبیصة قال هم المرتدون الذین ارتدوا على عهد ابی بکر فقاتلهم ابو بکر و در تفسیر احادیث مسکوت
قوله اصیحابی تصغیر الاصحاب وهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه
وعرفوا بصحبته فقد صانهم الله وعصمهم عن التبدیل ولیس المراد من الارتداد الرجوع
من الملة انما هو التأخر عن بعض الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد احد من اصحابه علیه
الصلوة والسلام والحمد لله رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة
قلوبهم ممن لا بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله
تعالى علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق على تلک
النسخ التی کانت فی ایدینا بر عقلای عالم مانند بدیهی اولی است که بر طبق عادت شریف بافادات
مؤلف درین مقام هم لغزیده وذهن ناقصش در فهم معنی آن نارسا گردیده بچند وجه **وجه اول** آنکه
دعوی این معنی که قول کرمانی ولیس المراد توجیه ثانی است در حیز منع است فلا بد علیه من اقامة
الدلیل بلکه بر بطلانش دلیلی برای تنبیه تبرعا قایم میتوان کرد بیانش آنکه ادعا توجیه ثانی وقتی صحیح
شود که توجیه اول قبل ازان تمام گذشته باشد ودرینمقام هر چند غور وفکر میرود یک توجیه بیش نمینماید
پس دعوی توجیه ثانی چه معنی داشته باشد زیرا که از قول ولم یرد به خواص اصحابه تا لفظ عن التبدیل

همین قدر معلوم میشود که ملازمین و خواص اصحاب مراد نیستند و از ین قدر مورد حدیث تعیین و معنی
ارتداد متبین نشده بلکه تبیین معنی ارتداد و تعیین مورد حدیث رسول اللّٰہ العباد و آنچه بدان تعلق دارد در
عبارات ما بعد ست پس حمل عبارت کرمانی اعنی قوله ولیس المراد بر توجیه ثانی بدیهی البطلان است
بار خدایا مگر اولیاء دولتش بگویند که عبارت ما قبل یعنی قال محمد بن یوسف الفربری که در صدر
رسالہ مذکورست قد عرفت آنفا توجیه سخیف ست فیکون قوله بعد ذلک ولیس توجیها ثانیا
لیکن هرگاه اندک غور در معانی بکار رود این هم بوجوه بسیار مضحکه محض خواهد بود اولا آنکه دعوی
مؤلف که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث بادنی تفرقه عبارت مذکورست میگوید موقوف
بر آنست که این تقدم و تاخر کذائی در صحیح بخاری یافته شود و حالانکه هرگز چنین نیست کما لا یخفی
علی الناظر فیه فضلا عن المدرس فیه بلکه محل آن در جامع صحیح بر جای خویش ثابت ست زیرا که ابو
عبد اللّٰہ بخاری آن حدیث را که بادنی تفرقه وارد شده بعد از حدیث مؤلف روایت فرموده و لفظش
انکم محشورون وان ناسا یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول کما قال العبد الصالح وکنت
علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم پس معلوم شد که مؤلف را در صحیح بخاری شبهه بوده
یا او بر روایات بعضے از اصدقاء ایمانی غول بیابانی بنیاد نهاده ثانیا آنکه مقدمه حکم مذکور آنست که
شارح مزبور آن حدیث متقدم را شرح کرده باشد و حالانکه نسخه معتمده که حالش بالا مذکور شد موجود ست از
حدیث مشار الیه و شرح آن درین مقام که مقام تفسیر کلام اللّٰہ ست عینی و اثری و حرفی در آن
یافته نمی شود و وجهش هم از شرح کرمانی سمت ظهور دارد زیرا که اول بحدیث اشارح موصوف در
کتاب الانبیاء بخوبترین وجوه شرح کرده چنانچه عبارتش در جزو سابق گذشت کنون بعد
حدیث دوم چه ضرورت باقی ماند که درین مقام حدیث ثالث را هم شرح نماید کما لا یخفی پس معلوم شد
که اولیای مؤلف کتابی دیگر دیده مدر شرح کرمانی هم باشتباه افتاده اند یا که این نسخه صحیح
بخاری محشی بحواشی عدیده که عبارتش باهم مختلط گردیده بدست ایشان رسیده عبارت

معلوم را از ان حواشی نگاشته اند و تنقید و تنقیح را مد نظر نداشته **و از ینجا** عقده دیگر منحل شد
و آن اینست که آنچه از فتح الباری قبل عبارت کواکب دراری در صدر رساله حضرت مولف
نقل کرده قرین قبیل غیبت که آن الفاظ از کاتب نگور باشد غالباً بمقتضای شرح دوانی صحیح
بخاری آنست که آن کلام عبارت شیخ جلال الدین سیوطی باشد و مؤید این معنی یکی آنکه عبارت فتح
الباری ملحقات رساله از کلام مذکور عاری است دوم آنکه دیباچه ملحقات نیز بران دلیل است که آن الفاظ
عبارت کتاب مسطور نیست حیث قال بر ارباب انصاف مخفی مباد که بعد تدقیق و در ازای تالیف این رساله
نسخه فتح الباری بعنایت باری عز اسمه بدست آمده افتاد و این مقام که دران دیده شد چنان
مذعن گشت که اگر کسی از اولو الالباب از اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف فیما حرره نظر کند در
اثبات آنچه این هیچمیرز در صدد آن بوده ام کافی دانسته انکار وجه ازین عبارت صاف پیدا است
که نسخه فتح الباری هرگز ازین مقام وقت تالیف رساله بمطالعه مولف در نیامده والا عبارتی
را که بدون تجشم استدلال ادل علی المقصود بود از دست نمی داد و لا محاله بذکر آن تعرض مینمود و لیکن
طرفه ما جرا است که قول مولف بعد نقل کلام عسقلانی و کرمانی اعنی انتهت عبارة الشارحین
الی آخره دال بران است که مقام حدیث حوض را درین هر دو شرح بچشم دیده شاید بنیاد انکار که
از دیباچه ملحقات بر می آید برین باشد که نسخ این شروح که وقت تحریر نزد مولف بود وجود عدمش
بسبب کثرت اغلاط برابر می نمود فاندفع التناقض و لیکن مشکل اینست که وقت نقید عبارت
فتح الباری در ملحقات بر هر کسی از خاص و عام هویدا خواهد شد که این نسخه هم پر غلط بود حتی که اگر عدمش را
بر وجودش ترجیح نهاد بجائی خویش است **سخن لطیف گذارش میست** آنکه در عبارت مجموله که لفظ
کرمانی المنساب فرموده محمد بن یوسف فربری را که ببلده فربر بفتح فا و را و سکون با موحده
آخر آن راء ثانیه بر طرف جیحون متصل بخارا واقع شده منسوب است و از آخرین رواة صحیح بخاری
محسوب چنانچه قاضی القضاة در وفیات ذکر کرده بلفظ عزیزی تعبیر فرمودن بر کمال تبحر مولف

و غرارت صلوتش برهان قاطع و بربودنش از کلام کرمانی دلیل ساطع و حیلیکه این لفظ در بعضی از
رسائل مؤلف بعبارات علما برآمده و حیرتی بر مؤلف و سوالی و مستولی شد پس جمعی قرنی بفتح قاف
و رای مشدد و بای مثناه تحتانیه و یای مخففه ثانیه خواندند و بعضی الفا تفصیلاتش در حکایات
طویله گنجایش ندارد و در رد رسائل دیگر بعبارات الگی خواهی دانست ثالثا بر تقدیر تسلیم انکه
عبارت مذکور از شرح کرمانی است و التسلیم این معنی که او قبل از حدیث مذکور حدیثی را که بادنی تفرقه
عبارت مروی است بهمین عبارت شرح کرده اند که شمه انصاف او بالاستعاره از اولیا
مؤلف مطلوب است که این کدام طور برای شرح متن است که حدیثی را بعبارتی شرح کنند
باز بفاصله چند ورق یا چند صفحه مثلا حدیثی دیگر آرند و عبارتی برای شرح آن بهچی نویسند که
اگر هر دو انضمام یابد یکتوجیه شود باز عبارتیکه ذکر کنند توجیه ثانی باشد بنا برین خرافات میتوان
گفت که عبارتیکه شارح در حدیث ما قبل گفته توجیه نخستین است و آنچه در اثنای آن افاده کرده توجیه
دوم و آنچه بعد از آن آورده توجیه ثالث و تکلم هذا ابهمه اثار قیامت است که چنین بزرگان متصدی تالیف
در فن کلام شوند و با متبحرین مثل عسقلانی و کرمانی اراده مقابله دارند و هرگز بفواحش خویش سرمایه
نه پندارند انشاء الله تعالی عنقریب حضرت امام مهدی و اصحابش تدارک این امور منصوبه می‌شوند
ظلم و جور را بمقتضای حدیث فریقین از میان برمیدارند وجه دوم آنکه هرگاه خود
مؤلف معترف بسقم نسخه شرح کرمانی است چنانچه دانستی پس عجب است که باعتقاد رغم گنجایش نگذاشته
که چنانچه الفاظ دیگرش خلاف محاوره اهل لسان واقع شده کما سیجی بیان بعضها ان شاء الله
تعالی همزه از طغیان قلم ناسخ افتاده و درینصورت هرگز دعوی توجیه ثانی نمی کرد که اکثر شروح
دیگر از صحیح بخاری نظر می نمود و اگر دستیاب نمیشد بر شروح مشکوة شریف نشست میسر بود
تا این مغلطه پیش نمی آمد و از عبارتش بیقین معلوم میشد که حرف فصل در عبارت کرمانی واقع نشده و انهم
کلام توجیهی بیش نیست فلم یکن شیء فی زعمهما فلنا الآن نرجع الی ما قال المحقق

الدهلوی قوله اصیحابی اصیحابی مکررا علی صیغة التصغیر لقلتهم وقد یروی مکبرا
والاصحاب صیغة جمع قلة والاول اقوی لقوله ان ناسا من اصحابی قال الکرمانی لم یرد به
خواص اصحابه وکان الارتداد الرجوع من الدین وانما هو التاخر عن بعض الحقوق ولم یرتد
بحمد الله احد من الصحابة وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم انتهی فقد التصریح
وجه سوم آنکه سلمنا که اولیاء مؤلف بر ادراک مضامین این عبارات تدارک کلمات وسعت ازمنه
واوقات باوصف مرجعیت کافیات قدرتی نیافته اند باری اینقدر هم رجوع بتعلیم طلبه نکرده
که شاید حرف تعلیل باشد وبرین تقدیر درستی معنی متصور است چنانچه ما سبق اشارتی بدان نموده وتفصیل
معنی آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواص اصحاب را اراده نفرموده زیراکه حق تعالی ایشان را ابدی
علی الاطلاق محفوظ داشته وعلت حمل ارتداد بر معنی تبدیل آنست که رجوع دینی ازان مراد نیست
بجهت آنکه در کتاب الانبیاء گذشته در تفسیر این حدیث که قید علی الاعقاب این حمل آن را
بلکه مراد تاخر از بعض حقوق وتقصیر در آنست وازین تبدیل وتقصیر هم خواص اصحاب بر کران
مانده انتهی عجب است که ذهن مؤلف باین احتمال نرسید وکسوه باطل متبادر شود نعوذ بالله من شرور
النفس وهمزاتها اکنون عبارت نسخه شرح کرمانی که توصیفش بارها بر زبان خامه رفته واز
عنایات مجدده سبحانی نزد فقیر در رسیده باید شنید تا اطمینان تام حاصل واختلاج قلوب خاص وعام
مستاصل شود محمد کرمانی بعد ایراد هذا الحدیث فی کتاب الانبیاء فی باب ابراهیم علیهم السلام
الخطابی اصیحابی تصغیر الاصحاب فهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه
وعرفوا بصحبته فقد صانهم الله وعصمهم من التبدیل وکان الارتداد الرجوع عن الدین انما
هو التاخر عن بعض الحقوق والتقصیر فیه ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه وسلم والحمد لله
وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة له فی الدین وذلک لا
یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله علیهم اجمعین وازین عبارت که در تحشیه زد

احد

نزد احدی کلام نیست و هر کس که از ماهرین فن آن را می بیند مطمئن میشود و صریح دریافت میکند که هرگز
توجیه ثانی را دخلی دران نیست بلکه معنی محقق سابق التحریر فرموده اقتفای اثر محدث خطابی نموده
من بعد با دنی امعان نظر باید دریافت که جملهٔ عرفوا الصحبة در نسخهٔ مؤلف بدون حذف و تقدیر و
تکلف درست نمی شود بخلاف عرفوا الصحبة مع هذا لفظ اعصام بمعنی عصمت از نظر فقیر گذشته
و استعمال مجرد جابجا در کلام عرب عربا بلکه احادیث رسول ربانی بلکه آیات قرآنی وارد است
قال الله تعالی وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و نیز فرموده لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ و فی
الصحیح البخاری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال اُمِرْتُ اَنْ اُقَاتِلَ النَّاسَ حَتّٰى
يَقُوْلُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فَاِذَا قَالُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَصَمُوْا مِنِّيْ دِمَاءَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ علاوه همله
این لفظ بحرف من سابق چنانکه از قرآن مجید و حدیث شریف واضح شد والحمد لله علی حصول السنة
ورفع التردد والظنة هرگاه اینهمه امور طی شد اکنون بخدمت مؤلف عرض مینمایم که کرا ای بیچاره را روبروی
حضرت چه یارا است که دعوی فضل و بلاغت کند بلکه او نزد تحقیق سامی محض بسته بلکه عامی بینما یدکه
کتمان حق را که به اهل سنت نسبت فرمودند خالی از فضول نیست چه هرگاه تقیه و استتار قلب
موضوع شریعت چنانکه سابقاً دانستی معاذ الله شود در بنای مذهب بزعم امامیه مدت العمر بوده
باشد کتمان حق نزد اهل آن و بیش تر شمار یا گناهگاران منسوب نخواهد بود و مؤید این مدعا است
آنچه علمای اعلام امامیه گفته اند و صحیح از آن معهود می شود که محدثین اهل سنت با ظهار ما هو الحق پرداخته اند
نه مثل که جمیع الشان کاتم حق باشند ان هذا الشیء عجاب **قوله** واگر خارج الخ **اقول** آن اظهار خارج
از مقصود باشد یا نباشد لیکن اکنون که حرف کتمان حق نسبت بجمیع اهل حق بر زبان صدق ترجمان
گذشته است بالضرورة بچندی از نظائر آن اشارهٔ اجمالی فرمایند که و به تفصیل آن قادر نباشند که
بر تقدیر کتابی ضخیم بحول الله الملک القدیر ترتیب دهم و چون این دعوی برای علمای طائفه شیعه از
ادانی و اقاصی بدلائل تحقیقی و الزامی ثابت کنم و آن قیل و قال حضرت مؤلف بدان ان

نموده که در عنوان رساله نسبت بعلمای حنفیه تبرزبانی نموده و دعوی مخالفت اقوال ایشان باحادیث
مرویه صحیح بخاری هم موده مگر هیچ دلیلی بران قایم نکرده بلکه ادراج ذکر مسائل هم از مخالفتهای ایشان بحدیثی
بهم رسید عارف شیرازی در حکایت جدال مدعی چه نیکو گفته شعر تا نیست سنگی از عمل فصیح کرد را
خر این مبالغه مستعار نیست ♦ دین بروز معرکه که سخندان صحیح گو ♦ برد سلاح و ارد کس در حصار دیگران

قوله بالجمله الخ اقول این مسئله تمامی خیال این سعی در سدر نباد که جمله فیتوحدهم ذات الشمال
نص در تخلید نیست اگر آن شده بمقتضیات نیاز سندی میگویم که اگر مراد از جهنمی بودن کسانیکه در حدیث
الحوض برانها منطبق شود مخلد بودن شان نسبت در نار جهنم پس ممنوع است وکلیه بس کجا است و اگر مراد
مجرد تعذیب است از انهمه استبعاد و استغراب چرا است آیا باخراج از بعض و تو مردم دیر در جهنم می
موجب تعذیب نتواند شد کدام دلیلی بر امتناع آن اقامت فرموده مگر در کتب کلامیه ندیده که حق
تعالی را مواخذه بر گناه صغیره هم میرسد تکلیف گناهان کبیره که تبدیل مومن مقتضی ترک عهد و تقصیر از
واجبات باشد و سوید ما قبل کرمانی است انچه خدام والاعتام در ملحقات رساله من حیث که
یستعر کی از فتح الباری نقل نموده اند والفاظش اینست وفی حدیث ابی سعید فی ناصیه
النار ایضا انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی وزاد
فی روایة عطاء بن یسار فلا اراه یخلص فیهم الا مثل همل النعم و از ین قسم بعضی زروایات
درو والعقار مصنوع فاضل مالسمی باعتداد شیخ جلبی در کشف الحق نیز منقول است اگر این مردم از مخلدین فی
النار می بودند نجات بعضی از انها بعد تعذیب هم ممکن نباشد تکلیف که قبل تعذیب در جهنم رانشوند مع ذلک
اندک انصاف را کار فرماید و ملاحظه کند که اگر مضمون جمله فیتوحدهم ذات الشمال خاصه اهل
خلود می بود شفاعت جناب سید المرسلین صلعم معنی نداشت چه شفاعت در باره اهل خلود که اراده الهی
بتعذیب دائمی انها حتما تعلق گرفته معنی ندارد یا جناب احدیت است و معاذ الله که جناب خاتم المرسلین صلعم
باوجود نزول آیات قرآنی مثل یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم

آتیهم عذاب غیر مردود از کتاب مجادله فرمایند چه جای آنکه با تنقیص بر آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم و مؤمنین عموماً این هم وارد شده باشد که از شان معشر اتباع و اشیاع او بعید است
که برای اصحاب جحیم استغفار کنند اگرچه ایشان قرابت قریبه داشته باشند اکنون ارشاد شود که فهم سدید
عامی صائب است یا فهم گرامی نگر نظر این عوام بر طبق ارشاد قرآنی است که بر اصول روایات
شیعین معتبره بپایش ثابت است **قوله** و بعد از این الخ **اقول** خفض در قرآن و حدیث نمودن
بحکم بعضی از آیات قرآنی بر جناب مؤلف زیب احتشام یافته محال نیست که کسی از اهل حق اصل
گرامی را از اهل خوض شمارد و شریک مشعب مؤلف جامع الفضایل والکمالات انگارد غالباً جناب
معترض مهیده که تلاوت کریمه إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ از شفاعت گذشتن و از سفارش ایشان بازگشتن است و هو ممنوع فلیتم علیه الدلیل
و مستند ما بر دلیل شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هست آنچه امام المتکلمین حضرت فخر الدین
رازی علیه الرحمة در تفسیر کبیر فرموده احتج بعض الاصحاب بهذه الآیة علی شفاعة محمد
صلی الله علیه وآله وسلم فی حق الفساق قالوا لان قول عیسی علیه السلام ان تعذبهم
فانهم عبادک لیس فی حق اهل الثواب لان التعذیب لا یلیق بهم ولیس ایضاً فی
حق الکفار لان قوله وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم لا یلیق بهم
فدل علی ان ذلک لیس الا فی حق الفساق من اهل الایمان واذا ثبت شفاعة الفساق
فی حق عیسی ثبت فی حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم بالطریق الاولی ولانه لا قائل
بالفصل انتهی کلامه اعلی الله مقامه **قوله** و نیز مینید شبهه الخ **اقول** اگر مراد
این است که مرتکب مخلد فی النار است این مقدمه هنوز بدلیلی ثابت نفرموده و اگر مراد دخول نار است ولو
الخلاص بعده فلا ضیر ولا ضرر و پرظاهر است که اقدام و ارتکاب مالک و اتباع بخشش گناهی که در کتب
فریقین منقول هست امر نیست که آن را اکبر کبائر میتوان گفت بلکه هر یک از احداث مالک و غیر او

برای دخول جنت اهل است نه کار او که انکار زکوة و عدم صلاح و تقوی او بود امر سهل **قوله** و نیز بر همین

هم اثر **اقول** از کجا دانسته که فاضل کرمانی بر ابهام و قباحت نظر نفرموده شاید از تبدیل و تقصیر جز

مراد او نیز و حضرت مؤلف صغائر باشند و لا بد علیه من دلیل **قوله** المختصر آه **اقول** لکنی سامعین و

ناظرین این متوقع چنین سوال کنند که شخصی خود زکوة می داد و از دیگران تحصیل میکرد و بعد زمانی الحجر و استماع

خبر وفات سرور کائنات گفت که مرا بدادن زکوة اکنون تعلقی باقی نماند آن شخص را شنیده باشی خود

برگزیده باند و قس علی هذا اخوان و شعر من بیش کرا و رم زنوشت فریاد * هم بیش تو از دست تو

بیخواهم داد * **و العجب کل العجب** که مناسبت لفظی و معنوی را از فاضل کرمانی درخواست و نمایند

و علمای خود را که لفظ ارتداد را بدون تقیید علی اعقابهم در احادیث مزعومی ایمه عنی ارتدت

الصحابة الخ بر تبدیل اخلاق حسنه بسیئه حمل کرده اند چنانچه گذشت مرفوع الاقلام می دانند پس اول باید

از انها استفسار کنند که ارتداد کذائی را با تبدیل اخلاق کدام مناسبت است بخلاف علمای اهل حق

که قید علی الاعقاب را قرینه بر عدم اراده کفر از ارتداد دانسته اند و ارتداد علی الاعقاب را بر گناهان

کبیره از تبدیل امور شرعیه و تقصیر از حقوق واجبه فرود آورده اند مثل کرمانی و خطابی و جز و و مثال ایشان سوال

اول از علمای شیعی می باید نه ازین بزرگان و المحقق الحقیق کان **قال الفاضل المتبحر الحکیم** الهمهم

الله تعالی الی الصراط المستقیم و هر چند اینقدر یا که بمعرض رسید تر کشف

لبیب برای اثبات ما کنا نحن بصدده کافی و بسند بود لیکن شفاء للعلیل و ارواء للغلیل هنوز دست از

ایراد دیگر بر این درستین نمیکشیم پس گوش بمن دار که لفظ اصحابی که در حدیث وارد است یا تمام

ذاردار ازینکه اصحاب بیعت مراد باشند بلکه دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب

دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ

بر اهل ردت درست و مستقیم است چه اینها اهل قبائل بودند و در مواطن و مساکن خود ما می گذرانیدند و بجز یکدو بار

انهم بعضی از انها جناب رسالتماب را ندیده باشند چنانچه بناء علی هذا قال الکرمانی بعد لم یرتد احد

من اصحابه والحمد لله رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم
ممن لا بصیرة لهم فی الدین چه لفظ ارتد اصحابه کلهم اجمعون کما یدل علیه النکرة الواقعة فی
سیاق النفی دال است بر اینکه مرتدین از صحابه شمرده و چگونه نشمرد که لفظ اصحاب من حیث الماخذ والاشتقاق
اقتضای صحبت دارد و آنها ازین دولت محروم بوده اند وعلی هذا القیاس اجلای بدیهیات است که
معنی ثانی هم بر مرتدان بنهار صادق نمی آید چه در خصوصت ثبوت علی الاسلام شرط است و اینجا خصم
آنها را ثابت علی الکفر میگوید و چون منقول شرعی نه آنست که جماعه معنی بنا ست معنی لغوی قرار داده
بلکه البته ماخذش از کتاب و سنت واجب پس منقول شرعی حقیقت شرعی است و بی صرف صارف خلاف
آن مراد نتوان گرفت و در خصوصت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد بود و عدم صدقه علی المرتدین غیر خاف کما
بینا و هرگاه هر دو معنی لفظ اصحاب بر اهل ردت صادق نمی آید لا محاله جماعه از صحابه مشهورین المتصفین
بالاحداث مراد خواهند بود و توهم میشود که معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب
بشیر و نذیر مخاطب بخطاب لا تدری می شوند از حقیقت حال اهل ردت که وقف بودند درین صورت
باعتبار اسلام آنها در حیات خود و بقای حکم بالاستصحاب بمعنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب برانها
کردند و این تاویل چنانکه می بینی ضحکه صبیان است چه جناب ختمی مآب بجار و ناچار در حیات خود خبر میداد
که حال بعض اصحاب در آخرت چنین خواهد بود و من چنین خواهم گفت و باز هم حال ارتداد شان علی
الاعقاب خبر خواهند داد در صورت عدم درایت لا محاله ما ول خواهد بود والتاویل یجب ان یقبل
الخصم کما یجب علینا فهذا لو ظهر ره طومیت الکتم عن ذکره رحم دلیل لطیف نکشد و نیز باید شنید که
کلمه لم یزالوا اقتضای صحیح دارد که آن احداث ارتدادا علی الاعقاب مستمر باشد که زمانه ممتد می خواهد بر الصورت
نگیرد بخلاف ارتداد اهل ردت که زمانه بران نگذشته که اکثری از آنها در همان نزدیکی رجوع باسلام
کردند و آنها البته مصداق مضمون این حدیث نمیشوند و قلیلی که علی فرض صدق الروایت آنها را
رجوع باسلام دست نداد و در همان قرب ایام کشته شدند و مجاری لم یزالوا الخ با کلام الهی است یا منقول

ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا التعظیم جناح آنهاست که گناه کردند و مستمر بران ماندند پس اگر
حدیث بحق کسانیکه بقول اهل سنت بر ردت فی الفور گشته شدند وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو
خواهد بود و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وحاشا لما لکلته عن مثل هذا چه ادای مطلب و نقد
می شود که ارتدوا بعدک و قتلوا علیه لم یزالوا مرتدین چه فائده داده پس مراد نخواهد بود مگر امر خلافت
که تا زمانی مدار بران احداث و ارتداد علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه بجمعه شان الی یومنا هذا ازان رسوخ
دارند و علاوه برینهمه وجهی که خبر که دلالت دارد بر اینکه از ما احدثوا بعدک ارتداد بعضی از قبائل عرب مراد
بلکه غصب خلافت و ما یتفرع علیه متعین است که کلمه منذ فارقتهم نص است در وقوع ارتداد علی الاعقاب
بمجرد مفارقت رسول یعنی یا اصحاب البته بغیر صارف بر معنی حقیقی محمول خواهد بود و پر ظاهر است که
اگر بالفرض بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال
الرسول علیه و آله صلوة الملک المنان عند طلب الزکوة کما لا یخفی علی احد بخلاف امر
خلافت که بمجرد مفارقت روح طیب حبیب ایزدی از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کفن گذاشته برای
سقیفه سازی به سقیفه بنی ساعده شتافتند و بر دوختند با بخیه بر داختند و ساختند انچه ساختند پس
ارتداد علی الاعقاب ابتدای زمان فراق جناب ختمی مآب ازین دار محن و شقاق که مدلول صریح احادیث
صحیحه است و ما در صدد اثباتش بوده ایم بلا شبهه از ارباب سقیفه متحقق گشت و معنی منذ فارقتهم مطابق
واقع اتفاق و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احدثوا مگر امر خلافت فتدبر فانه لطیف لا یکاد یلتفت الیه المتعسف
مجال تاویل و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث انچه بیان کردی بسیاق عبارت مناسبتر است لکن
احتمال تاویل فسیح و ذیل خلق احتمال وسیع و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوئیم که اینجا بجز
این دو احتمال یکی ردت بعضی از قبائل عرب و دوم غصب خلافت بطرق احتمال ثالث امکان ندارد
چه حدیث حکایت از ما یقع میکند و چون حاکی مخبر صادق است وقوع لابدی و بجز این دو وقعه با هم
بعد انتقال رسول رب العالمین امری دیگر که استحقاق جهنم بران برای مرتکبین آن از صحابه متفرع

شود

شود صورت وقوع نکره فتنه بلکه توان گفت که آنچه بعد ازین هم روداده وصلاحیت تفرع استحقاق
جهنم بران بوده باشد از فروع همین دو امر خواهد بود بلکه فرع یک امر هم هست اگر احتمال دیگر باشد بیان
بر عهده طرف ثانی والطالش برو منها ست اینک گوی واینک میدان آنچه در بار داشته باشد
معرض اظهار آرد انتهی بلفظه **اقول واستعین بالرؤف الرحیم** هرچند جناب مؤلف
سبا هداولی الالباب دست از ذکر دلائل بر دعاوی خویش در آستین نکشد وافادات جدیده قدیمه
با اهل شوق بحث لیکن من بمقتضای نیازمندی وغمخواری وعقیدت واخلاص در تحقیقات وغور و
تامل بکار برده رطب ویابس از ناقص ممیز میگردانم ومیگویم که در شق اول دلیلی که بر
ایراد ایراد کرده صریح البطلان است زیرا که فاضل کرمانی اول در عبارت معلوم اصحاب را بخواص مقید
کرده وگفته لم یرتد من خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا بصحبته الخ یعنی خواص اصحاب
آنجناب که بحضور مقدس اختصاص داشتند وبصحبت شریف مشهور ومعروف بودند مراد نمی باشند بلکه
مراد ازان قومی از جفاة اعراب عوام اصحاب اند که در زمره مؤلفة القلوب شمرده می شدند باز گفته
که ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه وآله وسلم والحمد لله رب العالمین یعنی
بحمد الله که احدی از اصحاب آنحضرت صلعم کسی مرتد نشده وتقصیر در واجبات وحقوق ضروریه نموده واین خود
بدیهی غیر محتاج باستدلال واحتجاج است که در اینجا همان خواص اصحاب مراد اند نه عوام اصحاب جفاة
اعراب الا کلام او متناقض متهافت خواهد بود وبالجمله قول جناب معترض چه نفی ارتداد از اصحاب
کلهم اجمعون الی قوله شمرده دلیل صریح بر آنست که مطلب کرمانی را با وجود وضوح وظهور هرگز
نفهمیده تا بمطالب دقیقه وخبایا وزوایای خفیه چه رسد اما وقوع نکره در سیاق نفی ودعوی
این معنی که فاضل کرمانی مورد این حدیث را از صحابه شمرده پس از عجائب روزگار وغرائب لیل
ونهار است چه اگر مقصود آنست که در خواص اصحاب شمرده فذاک مسلم لکنه لا یستلزم
المطلوب واگر مراد این معنی است که در عوام اصحاب معدود نکرده پس مناقض لفظ مؤلفة القلوب است

که دران عبارت واقع شده زیرا که آن لفظ درین مقام دال برانست که اینها اصحاب بودند لیکن از
اختصاص قوت ایمان بهره نداشتند از اینجا دریافت شد که هنوز مؤلف را بمعنی لفظ مؤلفة با وصف
اتحاد ملت و ماده اطلاعی نیست و بتفاسیر قرآن مجید و در مذهب اهل حق و مسلک خویش مثل مجمع
المنهج کاشانی و مجمع البیان طبرسی و نیز بکتب فقهیه مثل قواعد وغیره رجوع نکرده و بنا بر این بعلم دعوی
مناظره با علمای اهل سنت سینه در سر دارد و الفاظ شنیع در حق اکابر محدثین بر زبان می آرد و معنی
لفظ مذکور درینجا آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بتالیف قلب شان امر می نمود و در تقسیم
غنایم زیاده تر رعایت اینها می فرمود پس صحابیت اینها بمعنی شرعی ظاهر شد گو از زمره عوام باشند
زیرا که ارتداد بمعنی تبدیل و تقصیر و تخلف از بعض حقوق است نه بمعنی کفر بعد الاسلام چنانکه بارها
دانستی و چون این جفاة مقصرین از زمره مؤلفة القلوب هم از جهال بودند لهذا در شرح کرمانی و دیگر
شروح که محل این بحث است لفظ ممن لا بصيرة لهم نیز افزوده اند تا معلوم شود که هر یک از مؤلفة
القلوب این داء و کبر پیش نیامده بلکه جهال ایشان درین بلا گرفتار شدند و از کتب رجال پیدا
است که بعضی از مؤلفه بحسن اسلام رسیده اند بالجمله فاضل کرمانی ارتداد را دران مردم منحصر کرده
حيث قال وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصيرة
لهم في الدين پس مرادش از عموم نیست که ابدا احدی از خواص مصداق این حدیث نگشتند و کسی ازین جماعت
مرتد نشده نه آنکه عوام هم مثل خواص بودند حاکیا باختیار شق ثانی نظر به بعضی از وجوه جواب این
میدهیم و میگوییم که معنی ثانی برین مرتدین صادق می آید زیرا که فاضل کرمانی ایمای ارتداد را در عبارت
منقوله بر هر دو نسخه صحیحه و سقیمه به تضییع واجبات و تقصیر حقوق حمل کرده و لا نسلم که این معنی منافی
اصل اسلام باشد و جناب مؤلف از کجا ثابت نمود که فاضل کرمانی که روی سخن خالی با بسوی اوست
ارتدادات علی الکفر اعتقاد میکند بلکه او در همان عبارت منقول فی الصدر تصریح نموده که مراد از ارتداد
رجوع از اسلام نیست بلکه تبدیل و تقصیر و ظاهر است که کفر مقابل اسلام است نه بین مسلک او آشکارا

یا ثبت علی الکفر اعتقاد کردن یعنی چه بلی میتوان گفت که نزد او آنها ثابت علی التبدیل والتقصیر
المتأخر عن الحقوق بودند ومنافی این امور با اصل اسلام باعتبار نقل عبارت فاضل کرمانی نه بدیهی
مثبت بالبرهان است **قوله** چون منقول شرعی نه آنست آه **اقول** تسلیم قول حضرت مؤلف بوده معنی ثانی
را ولی المراد دانسته لفظ اختیار اضافه کرده ام لکن قول جناب عدم صدقه علی المرتدین غیر جناب
صحابتنا مخدوش است فان الطباقه علی هؤلاء الذین ارتدوا عن بعض الواجبات واصروا علی المعاصی
وارتکبوا المنکرات کما قال الکرمانی وغیره غیر مخفی علی من له ادنی بصیرة فی الدین فکیف
یخفی علی الماهرین **ودرینجا** بسمع نظار را فائده عظیمه که اعتقادات متشیعین در باب خلفای ثلاثه
از اصل تمام باشد و بیخ و بنیاد این فرقه را از هم پاشد آگاه کنم و آن اینست که هرگاه بابت استدلال مؤلف
همین دو معنی برای لفظ اصحاب ثابت شد ولا ثالث ولا رابع لهما پس میگوئیم که اگر مراد از لفظ صاحب در کریمه
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا استعمال او است بی تکلف و بلا ریب ثابت شد که ابوبکر صدیق
یار دینی و دنیوی سید المرسلین صلعم بود مع قطع النظر عن الفاظ اخر وقعت فی الکریمة
المذکورة دلت علی ایمانه وما ورد فی شان نزولها پس خدشات حضرات امامیه و قاضی شوستری
در احقاق الحق و غیر او در عدم آنکه لفظ صاحب اگر دلالتی بر شان ابوبکر ندارد و همراه گرفتن او
از اشاره بحث خیال این معنی بود که مبادا کفار را ازین رمز آگاه کند و موجب ایصال مکاره شود
و هرگاه کفار بر غار رسیدند بانگشت ایشان دلالت میکرد تا اینکه بلد غار رسیدند مبادا فراد
رسید یا برای اعلام کفار بابا بامی میگریست الی غیر ذلک من الافتراءات التی تکاد السموات
یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا کان لم یکن شیئا مذکورا میشود الی آنکه مؤلف
استدلال اختیار کرده و اگر مقصود جناب اقدس آنست که از لفظ مذکور نزد حضرت مؤلف معنی ثانی است
فنحن ندعو الله آناء اللیل واطراف النهار ونستعیذ له فی العشی والابکار اطال
الله بقائه ونشر الینا ثنائه وادام الله افضاله وجعل الی کل خیر ماله زیرا که است

که دران عبارت واقع شده زیرا که آن لفظ درین مقام دال بر آنست که آنها اصحاب بودند لیکن از
اختصاص و قوت ایمان بهره نداشتند ازینجا دریافت شد که هنوز مؤلف را بر معنی لفظ مؤلفه با وصف
اتحاد ملت و ماده اطلاعی نیست و بتفاسیر قرآن مجید در مذهب اهل حق و مسلک خویش مثل خلاصة
المنهج کاشانی و مجمع البیان طبرسی نیز بکتب لغتیه مثل قاموس وغیره رجوع نکرده و با این پایه علم دعوی
مناظره با علمای اهل سنت میکند و سر میدهد و الفاظ شنیع در حق اکابر محدثین بر زبان می آرد و معنی
لفظ مذکور درینجا آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بتالیف قلب شان امر می نمودند و در تقسیم
غنایم زیاده تر رعایت اینها می فرمودند پس صحابیت اینها بمعنی شرعی ظاهر شد گو از زمره عوام باشند
زیرا که ارتداد بمعنی تبدیل و تقصیر و تخلف از بعض حقوق است نه بمعنی کفر بعد الاسلام چنانکه بارها
دانستی و چون این جماعه مقصرین از زمره مؤلفة القلوب هم از جهال بودند لهذا در شرح کرمانی و دیگر
شروح که محل این بحث است لفظ ممن لا بصیرة لهم نیز افزوده اند تا معلوم شود که هر یکی از مؤلفة
القلوب این داروگیر پیش نیامده بلکه جهال ایشان درین بلا گرفتار شدند و از کتب رجال پیدا
است که بعضی از مؤلفه بحد حسن اسلام رسیده اند بالجمله فاضل کرمانی ارتداد را دران مرتد منحصر کرده
حیث قال وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة
له فی الدین پس اراده از عموم نیست که احدی از خواص مصداق این حدیث نگشته و کسی ازین جماعت
مرتد نشده تا آنکه عوام هم مثل خواص بودند حالیا باختیار شق ثانی نظر بر بعضی از وجوه جواب
میدهیم و میگوئیم که معنی ثانی برین مرتدین صادق می آید زیرا که فاضل کرمانی این ارتداد را در عبارت
منقوله بر هر دو نسخه صحیحه و سقیمه بتضییع واجبات و تقصیر حقوق حمل کرده و لا نسلم که این معنی منافی
اصل اسلام باشد و جناب مؤلف از کجا ثابت نمود که فاضل کرمانی که روی سخن غالبا بسوی اوست اینها را
راجعات علی الکفر اعتقاد میکند بلکه او در همان عبارت منقول فی الصدد نص نموده که مراد از ارتداد
رجوع از اسلام نیست بلکه تبدیل و تقصیر و ظاهر است که کفر مقابل اسلام است پس مسلک او آنها را

بالثبات على الكفر اعتقاد کردن یعنی چه بلی میتوان گفت که نزد لوانها ماتت على التبديل والتغيير و
انها خرجت عن الحقوق بودند ومنافات این امور با اصل اسلام بنابر اعتبار نقل عبارت فاضل کرمانی نه بدیهی است
مثبت بالبرهان ست **قوله** چون منقول شرعی نه آنست اه **اقول** تسلیم قول حضرت مؤلف معنی ثانی
را اولی بالمراد دانسته لفظ اختیار اضافه کرده ام لکن قول جناب عدم صدقه على الذين غير جائز
کما بیّنا مخدوش است فان الطباقه على هؤلاء الذين ارتدوا عن بعض الواجبات واصروا على المعاصي
وارتكبوا المنكرات كما قال الكرماني وغيره غير مخفي على من له ادنى بصيرة في الدين فكيف
يخفى على الماهرين **ودرینجا** سامعین نظار را فائده عظیمه که اعتقادات تشیعین در باب خلفای راشدین
از حصل حاصل باشد وبیخ وبنیاد این فرقه را از هم باشد آگاه کنم و آن اینست که هرگاه باستدلال مؤلف
همین دو معنی برای لفظ اصحاب ثابت شد والثالث والرابع لها پس میگوییم که اگر مراد از لفظ صاحب کریمه
اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا استعمال او است بے تکلف بلا ریب ثابت شد که ابوبکر صدیق
یار دینی و دنیوی سید المرسلین صلعم بود مع قطع النظر عن الفاظ اخر وقعت في الكريمة
المذكورة دلت على ايمانه وما ورد في شان نزولها پس خدشات حضرات امامیه قاضی شوستری
در احقاق الحق وغیره ودر غیر آن که لفظ صاحب اگر دلالتی بر ستایش ابوبکر ندارد و همراه گرفتن او
از انشار راه بجهت خیال این معنی بود که مبادا کفار را ازین رمز آگاه کند و موجب ایصال مکاره شود
و هرگاه کفار بر غار رسیدند بانگشت با ایشان دلالت می کرد تا اینکه بلدغه مار بباد افراه
رسید یا برای اعلام کفار بہا بای میگریست الی غیر ذلک من الافترات التي تكاد السموات
يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا كان لم يكن شيئا مذكورا می شود لیکه سوءت
استدلال اختیار گردد و اگر مقصود جناب تعدد معانی از لفظ مذکور نزد حضرت مؤلف معنی ثانی است
فنحن ندعو له آناء الليل واطراف النهار ونستغفر له في العشي والابكار اطال
الله بقائه ويسر لقائه وادام افضاله وجعل الى كل خير ماله زیرا که سوءت

شناکه تمام فرمودند که هرگز از مفسرین کسی رد و نسخ نکرده است چنانچه از تفاسیر امامیه مثل خلاصة
المنهج نیز در واقعه بیعة الرضوان واضح و لائح است دانی و کافی است صحت جواب موقوف بر این
نیست که با جمیع اهل معرفت اهل ردت و تفصیل مبادات آنها دانسته باشد و هو ظاهر عند العاقل آری
فضلاً عن الفضلاء کیس عدم درایت جاهل خود باقی و از اینجا ظرف شد ایجاب تاویل که بسند روی
بزد مدّ اهل حق ثابت فرموده گو ذمه معترض بوجوب آن هنوز مشغول بوده باشد و اینجا فایده عظیم
بدست آمد یعنی معلوم شد که این حدیث نزد شیعه هم بر زبان مؤلف معتبر است و مستغرق تفصیله انشاء الله
تعالی حمل بجواز تاویل بعید قبول است چه جای وجوب آن که بدون حکم بصحت و اعتبار روایت مستعمل نگردد
الکون سبب هم که مؤلف از ارتداد علی الاعقاب چه اراده کرده در صورت حمل آن بر تبدیل و تقصیر
چنانکه علامه خطابی و فاضل کرمانی و جزری و امثالهم کرده اند همان بگوییم که جناب مخاطب قبل ازین
فرموده بود که ارتداد علی الاعقاب را با تاخیر و تقصیر در حقوق بکدام مناسبت است ایضاً با معنوی
بر تقدیر یکه ارتداد دیگر مرادش باشد پس قول ابایان و سلام صحابه کما تم نقله سابقا با این ارتداد
چگونه جمع تواند شد **قوله** دهم دلیل لطیف الخ **اقول** حال نزاکت و لطافت این دلیل لشرح و بسط این
بندهٔ ذلیل باید شنید که اول این احتجاج و استدلال از براهین عدیده بلکه تقویم پارینه است که
قاضی نور الله شوستری ذهب الله بنوره در احقاق الحق و غیر او در غیر آن ذکر کرده اند کاش لطافتش باعتبار
ثبات بعضی از مقدمات حاصل می بود و حال آنکه عنقریب واضح می شود که مدار علیه آن اوهن من [illegible] العنکبوت
و بنا بر آن الی ثبات و ثبوت است صاحب رد و غیره و تبیین الحق که بر کتاب قاضی مذکور برد تماید نقض
و تصنیف این دلیل مدخول ساخته اند پس لطافتش کجا باقی ماند بندهٔ هیچمدان اول بترقیم عبارت قاضی
بپردازد بعد از آن اوراق با اتباع و اشیاعش از دلائل عدیده براهین سدیده از حضیض سازد عبارتش این است
وایضاً قوله علیه السلام لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم یدل علی طول مدة المرتدین
واستمرارهم وهذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة دون طوائف العرب الذین امتنعوا عن الزکوة

وان ذلک لم یتصل الا الی الشهرین او ثلثة حاکیا حتی تحریر رقم الحروف را گوش نشد که اینهمه ارتسم
لات گزاف و ترک شیمهٔ انصاف و اختیار طریقهٔ اعتساف است چه هر که تتبع و تفحص محاورات عرب
کرده و کتابهای قدیم و جدید را از کتب عربیت بمطالعهٔ خویش آورده خوش می داند که عرب این لفظ
را در خوردن و آشامیدن و آمدن و رفتن و نشستن و برخاستن و نزدیک شدن و دور گردیدن و پیش
از پس و محاورات خود اطلاق میکنند و استمداد و استمرار و عموم مراد می دارند چنانچه از مقامات حریری
و اطباق مانند سب الطواف المذنب والصب لیله و لیلة عیان می گردد فقوله لم یزل القوم یاکلون
اذا اقبل علیهم فلان و لم یزل الواحد یموت حتی ... الی غیر ذلک من المحاورات
واگر بعد ازین هم اهل تعسف و تعصب را مجال گفتگو باشد که شاید این محاورات بعد زمان اشرف المخلوقات
و ائمهٔ هدی بروی کار آمده باشد و کلام نادر احادیث آنحضرت و اهل بیت طاهرین است صلی الله
علیه و علیهم پس در ابطال این احتمال احادیث معتمد از کتب جامعین اصول ثبت نمایم و این عقده از
برکات انوار آن طیبین و طاهرین کشایم حدیث اول از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهم
از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هست که در وسط آن عبد الله عباس از اطاعت مرتضی که
زجر شدید فرموده اند و قد مر من قبل والغافل کی معرفت آن درین مقام ضروری بود اینست
قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم جالساً اذ اقبل الحسن علیه
السلام فلما راه بکی ثم قال الی یا بنی فما زال یدنیه حتی اجلسه علی فخذه
الیمنی ثم اقبل الحسین ع فلما راه بکی ثم قال الی یا بنی فما زال یدنیه حتی اجلسه علی
فخذه الیسری ثم اقبلت فاطمة ع فلما راها بکی ثم قال الی یا بنیة فما زال یدنیها
حتی اجلسها بین یدیه ثم اقبل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع فلما راه بکی ثم
قال الی یا اخی فما زال یدنیه حتی اجلسه الی جنبه الایمن انتهی موضع الحاجة
یعنی ابن عباس روایت می کند که روزی جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که ناگاه

بنا کبد نام فرمودند که هرگز از حاضرین کسی در وقوع نخواهد رفت چنانچه از تفاسیر امامیه مثل خلاصة
المنهج نیز در واقعه بیعة الرضوان ملاحظ و لائح است دانی وکانی هست و صحت جواب موقوف برین
نیست که با عیانهم معرفت اهل ردت و تفصیل محدثات آنها داشته باشد وهو ظاهر عند العقلاء
فضلا عن الفضلاء پس عدم درایت جناب خود باقی و از ینجا طرف شد ایجاب تاویل که بسند زور
بر ذمه اهل حق ثابت فرموده گو ذمه معترض لوجوب آن هنوز مشغول بوده باشد درینجا فایده عظیمه
بدست آمد یعنی معلوم شد که این حدیث نزد شیعه هم برزبان مولف معتبر است و مستعرف لتفصیله الثنا
تعالی اجمل لجواز تاویل بعد قبول است چه جا دجوب آن که بدون حکم بصحت و اعتبار روایت معقول نگردد
اکنون می پرسیم که مولف از ارتداد علی الاعقاب چه اراده کرده در صورت حمل آن بر تبدیل تغییر
چنانکه علامه خطابی و فاضل کرمانی و جزری و امثالهم کرده اند همان میگوییم که جناب مخاطب قبل ازین
فرموده بود که ارتداد علی الاعقاب را با تاخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت است لفظی یا معنوی
بر تقدیر یکه ارتداد شرعی مراد شان باشد پس قول با یمان و اسلام صحابه کما تم نقله سابقا با این ارتداد
چگونه جمع تواند شد **قوله** دهم دلیل لطیف الخ **اقول** حل نزاکت و لطافت این دلیل لشرح و بسط این
بنده ذلیل باید شنید که اول این احتجاج و استدلال از براهین دیرینه بلکه تقویم پارینه است زیرا که
قاضی نور الله شوستری نور الله مرقده در احقاق الحق وغیر او در غیر آن ذکر کرده اند کاش لطافتش باعتبار
متانت بعضی از مقدمات حاصل می بود و حال آنکه عنقریب واضح می شود که مدار علیه آن در من من الکتاب
و بنا بر آن ایا ثبات و ثبوت است صاحب در رد غرر و تبیین الحق که بر رد کتاب قاضی مذکور پرداخته اند لنقض
و تضعیف این دلیل را مدخول ساخته اند پس لطافتش کجا باقی ماند بنده ایجمدان اول بترقیم عبارت قاضی
پرداز دمن بعد او را با اتباع و اشیاع او از دلائل جدید و براهین سدید در ... می سازد عبارتش این است
وایضا قوله علیه السلام لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم یدل علی طول مدة المرتدین
واستمرارهم وهذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة دون طوائف العرب الذین امتنعوا عن الزکوة

وان ذلك لم يمتد الا الى الشهرين او ثلثة حاليا حتى عن راقم الحروف اگوش كنند كه انهمه از شدة
لاف گزاف وترك شيمه انصاف واختيار طريقه اعتساف است چه هر كه تتبع وتفحص محاورات عرب
كرده وكتابهاى قديم وجديد را از كتب عربيت بمطالعه خويش آورده خوش مى داند كه عرب اين لفظ
را در خوردن واشاميدن وآمدن ورفتن ونشستن وبرخاستن ونزديك شدن ودور گرديدن وبيش
از بيش در محاورات خود اطلاق ميكنند وامتداد واستمرار عرفى مراد مى دارند چنانچه از مقامات حريرى
والمبان المذهب الطواق المذهب والف ليلة وليلة عيان مى گردد فيقولون انهم لم يزالوا يأكلون
اذا اقبل عليهم فلان ولم يزالوا يتحدثون حتى سمع سامع الى غير ذلك من المحاورات
واگر بعد ازين هم اهل تعنت وتعصب را مجال گفتگو باشد كه شايد اين محاورات بعد زمان اشرف المخلوقات
وائمه هدى بريشان كار آمده باشد وكلام ما در احاديث آنحضرت واهل بيت طاهرين است صلى الله
عليه وعليهم پس در ابطال اين احتمال از احاديث معتمد از كتب جامعين اصول تشبث نمائيم واين عقده را از
بركات انوار آن طيبين وطاهرين كشائيم حديث اول از سعيد بن جبير از ابن عباس رضى الله عنهم
از جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم است كه در وسط آن عبد الله عباس را از اطاعت تصديق
زجر شديد فرموده اند وقد مر من قبل والفاظش كه معرفت آن درين مقام ضرورى است اين است
قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم جالسا اذ اقبل الحسن عليه
السلام فلما رآه بكى ثم قال الى يا بنى فما زال يدنيه حتى اجلسه على فخذه
اليمنى ثم اقبل الحسين ع فلما رآه بكى ثم قال الى يا بنى فما زال يدنيه حتى اجلسه على
فخذه اليسرى ثم اقبلت فاطمة ع فلما رآها بكى ثم قال الى يا بنية فما زال يدنيها
حتى اجلسها بين يديه ثم اقبل امير المؤمنين على بن ابى طالب ع فلما رآه بكى ثم
قال الى يا اخى فما زال يدنيه حتى اجلسه الى جنبه الايمن انتهى موضع الحاجة
يعنى ابن عباس روايت مى كند كه روزى جناب رسول صلى الله عليه وآله وسلم نشسته بود كه ناگاه

حسن مجتبی انظر آمد حضرت صلعم چون ویرا دید بگریه درآمد باز فرمود که ای فرزند من نزدیک بیا پس همیشه
آنجناب حسن مجتبی را نزدیک خود میکرد تا آنکه او را بران ران راست خود نشانید پس حسین شهید کربلا را دید
و بسیار گریست و فرمود نزدیک بیا پس همیشه او را نزدیک خود می نمود تا آنکه او را بران چپ نشانید باز
فاطمهٔ زهرا را دید و زاری کرد و بسوی خویش خواند پس همیشه او را قریب میفرمود تا آنکه
او را روبروی خود نشانید باز علی بن ابیطالب علیه السلام را دید و بگریست و بسوی خودش طلبید
پس همیشه او را نزدیک کرد تا آنکه او را بدست راست نشانید و درین یکحدیث محاورهٔ مذکور در چار
مقام مستعمل شده و جه ظاهر است که مجی این بزرگان بحسب اتفاق در یکزمانه واقع شده و مراد از کلمهٔ
مذکور غیر ازین نیست که چون هر یکی ازین اصحاب بعد قریب می آمد او را زیاده تر نزدیک میکرد
و بر صور خیالیهٔ مؤلف بالخصوص قاضی شوستری که امتناع عن الزکوة را که باعتراف تا دو ماه
امتداد کشید مصداق لم یزالوا می داند میباید که صحبت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بار ازمنه
متناسبه تقریبا بجانب خود بر چند سال حمل فرمایند فاعتبروا یا اولی الابصار والیضا
در امالی شیخ احادیثی مرویست که این محاوره دران وقوع یافته از انجمله قصهٔ بهلول است که بسبب
ارتکاب گناهی عظیم یعنی بعد نبش قبر زنی از جملهٔ انصار و انتزاع کفن از بدن باغوای شیطان مجامعت
با او نمود یاس کلی از رحمت پروردگار بهمرسانید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد استماع این
قصه بسوء رسم کشید و از نزد خود براند و او چهل روز و شب بتضرع و زاری بسر میکرد تا آنکه آیت کریمه
وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً الی آخرها همراه عتاب بسو نازل شد انتهی ملخصا بالجمله هر کاه استعمال کلمهٔ
مذکور در افعال غیر قارهٔ که آن بیش بیست و بیست باشد در بارهٔ جفاة اعراب از منکرین زکوة که زمان
معصیت آنها نسبت با مور مذکوره یعنی مجی و زنا که بیا نسبت عتاب زندگی جاودان میتوان گفت چرا مورد
انکار خواهد بود و تشارالسماء در سلک ثانی واضح خواهد شد که انچه علمای امامیه درین باب از امتداد
و استمرار زمانه و عدم آن ذکر کرده اند برای ایشان سم قاتل بوده المختصر مراد از لم یزالوا در حدیث

شریف

شریف آنست که تا زندگی بر ارتداد معلوم اصرار نمودند و توبه و انابت در نصیب شما می آمد نه افتاده و سلوک
راه صلاح و تقوی اختیار نکردند پس معنی اینچنین که کلمهٔ لم یزالوا بی محل بلکه حشو خواهد بود و از ینجا کلام
نا ملائم بین الخاص و العام است و بلا ریب یا شک بی انجام و در ینمقام بایراد مثالی تقریر مذکور را واضح می
گردانم که در خانهٔ زید فرزندی متولد شد که خالد نام او گذاشتند و او سه روز زندگانی کرد لیکن از اول
وقت ولادت تا آخر حیات غیر از بکا و زاری و قلق و بیقراری چیزی از وی صدور نیافت بعض
در حکایات از حال خالد مذکور البته این حرف میتوانند زد که لم یزل باکیاً منذ وُلد من
بطن امه و همچنین این کلام صادق است اگر خالد تا دو روز زندگانی کند و قس علی هذا چه جای آنکه تا
سه ماه زمانهٔ حیاتش امتداد یابد آمدیم بر تا دیبارتد و العدد و قسنوا علیه که مؤلف مدعی آن شده پس بدانکه
هر گاه معلوم است که ردت از اصل اسلام و اختیار کفر بواح مراد نیست پس لا محاله لفظ علی اعقابهم
چنانچه گفته اند و مؤلف هم اقرار آن دارد در کار است الا اجر دارند و اسوهم خلاف مقصود خواهد بود و علی
ای تقدیر قید علی اعقابهم باشد یا نباشد عبارتیکه مؤلف جامع الکمالات خود انشا فرموده صدق آن
موقوف بر آنست که تا تلاقی عسکر افضل الصدیقین احدی از مانعین زکوة ازین جهان درنگذشته باشد
بلکه کلهم اجمعون طعمهٔ شمشیر مقاتلین شده باشند و اثبات آن البته از حضرت مؤلف ظاهر امکن نیست پس تا
وقت انتهاض سامان محتمل است که جمعی از ان اهل ردت بحتف انف مرده باشند و از آیات قرآنی ظاهر
است که قتل چیزی دیگر است و موت چیزی دیگر و کافی است در ثبوت تغایر احدهما عن الآخر عطف یکی
بر دیگری در قرآن مجید حیث قال الله تعالی فی محکمات کتابه ما ماتوا و ما قتلوا پس بعد تسلیم بلا
و ایجاز جملهٔ منحوتهٔ جناب معترض فی حد ذاتها کلام مذکور از مطابقت نفس الامر معطل خواهد بود و این همان مثل است
که علاوه جواهر زواهر را زیب اعناق اخس جمیع اناث نمایند چنانکه در شرح تلخیص مذکور است و از ینجا که اول در کلام
بعد از درستی الفاظ و ترکیب عبارت مقتضای مقام می باید کرد نه آنکه بعض بصر از ان نموده صنائع علم بدیع
را مشاطهٔ عیوب عروس رندان زیبا دیده اهل مطلب را العنوانی باید نمود که مطابقت نفس الامری هم

نشود بخلاف افاده حضرت مؤلف که عرفته وظاهر است که جمله لم یزالوا با وصف افاده معنی تمادی
که بتقریر اکابر امامیه واضح ازان درخواسته بر تعدد صادق است فلا بد منه دون ما قاله
المعترض لیلمع وحینئذ یصدق هذه الجملة اعنی لم یزالوا کما روی فی الحدیث علی
جفاة الاعراب سواء ماتوا او قتلوا فانها اعم منهما وتعالی الله وملئکته عن الکذب علوا
کبیرا والیضا درینمقام وجهی دیگر است آن اینکه از اقوال وعبارت مؤلف درین رساله وسائل اخری
چنان معلوم میشود که لفظ بعد در بعدیت متصله حقیقت است ودر منفصله مجاز است پس متبادر از جمله
منحوته مؤلف اعنی ارتدوا بعدک وقتلوا علیه این است که بمجرد وفات سرور عالم مرتد گردیده بلا مهلت بقتل
در آمدند وانهم خلاف واقع است چنانچه از کلام فاضل شوستری میگذشت که انها بعد چند ماه بجزای
کردار خویش رسیدند ومؤلف هم ارشاد کرده که اگر بالفرض از بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده
فانما هو بعد بُرهة من الزمان من انتقال الرسول علیه وآله الصلوة الملک المنان عند طلب
الزکوة کما لا یخفی علی احد وآنجا بوضوح می انجامد که ارتدوا بعدک وماتوا علیه نیز موهم خلاف مقصود
است وبتقدیریکه بر روایه گسند وگویند ارتدوا بعدک وقتلوا وماتوا علیه قطع نظر از انکه در صورت
قید علی اعقابهم اختیار المنان بفائده متیقن است ودر صورت تجرید باعتبار حرف ثم یعنی لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم ندارد از نکته افاده امتداد زمانه یعنی با وصف مهلت با فتن مدت دراز توبه
وانابت باصلاح حال ایشان ... نرسید کما اعترف المؤلف واین مضمون اول در تشنیع وتفضیح ایشان خالی
است فیکون مرجوحا لا راجحا علیه علاوه برین کرسند فافهم اگر می باید پس چون آن شن رکات خالی
بود بلکه بجهت اتصال آن بلفظ قتلوا علیه ایمعنی متبادر خواهد بود که بمجرد فراق برگزیده تمامی نفس
آفاق برای تمادی گشته شدند وهو ظاهر الفساد والامر بالیست که مؤلف رساله مفرسود که لم یزالوا مرتدین
چه فائده وارد ودر اختیار لفظ مُنذُ نکات فنتم کدام لطف متصور است کما لا یخفی علی المتوقد
الصدر ولا بیثنک مثل خبیر وجوه دیگر برای رجحان لم یزالوا افادات حمل مخالف

بعد از تنها پیری بر می آید چنانچه بر طلبهٔ علوم بسیار کسانیکه در فن بلاغت ید طولانی دارند مخفی نیست قوله
علاوه آنچه اقول هر چند این دلیل در تصنیفات حضرت ابن طاؤس متشیعین جلوه گر باشد و علمای دیگر
در ابرام و احکام آن کوشیده باشند چنانچه بر متصفحین کتب قوم مخفی نیست لیکن نزد این هیچمدان هیچ تر از
دلیل سابق است چه اگر مراد از مجرد مفارقت سید الخافقین عدم حیلولت مذکور است ولو ساعة او
ساعتین پس با خص خواص اصحاب یعنی خلفای راشدین هرگز صادق نمی آید زیرا که ابو بکر صدیق بعد
استماع سانحهٔ وفات سرور کائنات که در عوالی مدینه بلکه اثنای راه اتفاق افتاد هرگز به سقیفه رفته
و پیش قدمی نکرده بلکه بخط مستقیم در مسجد نبی کریم صلی الله علیه و آله و سلم آمده باز بر جسد مبارک شمائل و
مناقب او صفه گریه و زاری آغاز نموده و پیشانی نورانی رسول ربانی را بوسه داده باز بتعزیت اهل البیت
نبوی پرداخته و بتسلیهٔ حضار خصوصاً عمر فاروق که قبضهٔ شمشیر در دست گرفت و گفت که هر که روبروی
من خواهد گفت که آنحضرت صلعم وفات یافت سر او را از دوش جدا خواهم کرد مشغول شده و او را از سنهٔ
غفلت و نوم حیرت مستیقظ و بیدار ساخته و از معلومات خویش اختلاف اصحاب را در تعیین موضع
دفن که مکه باشد یا بیت المقدس یا گورستان بقیع از میان برداشته و هرگز از مجاورت آن مکان عالی مکان
آشیان تجاوز نکرده آخر بعد گفتگوی بسیار قیل و قال بمشاورت الناس او الحاح کسانی را که بجانب سقیفه
دعوتش کردند و در پی او کشیدند و خواستند که فتنهٔ انصار را فرو نشانند و آنها را از غفلت متنبه
گردانند قرین اهتمام گردانیده چنانچه روایات کتب فریقین مثل صحیح بخاری و تاریخ طبری و ترجمهٔ آن و
تصانیف ابن اسحق و استیعاب ابن عبد البر و تألیفات مجلسی مانند بحار الانوار الی غیر ذلک من الکتب و
الاسفار دلالت بر این مدعا دارد و اگر باین اجمال ارادت نباشد بتفصیل بعضی از آن باید شنید شیخ عبد الحق
دهلوی رحمه الله در کتاب ما ثبت بالسنة از صحاح نقل کرده ان ابا بکر اقبل علی فرس من
مسکنه بالسنح منازل بنی الحارث بن الخزرج بعوالی المدینة بینه و بین منزل
النبی صلی الله علیه و آله و سلم میل حتی نزل فدخل المسجد و لم یتکلم

للناس حتی دخل علی عائشة فتیمم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو مغشی بثوب
حبرة فکشف عن وجهه ثم اکب علیه فقبله وبکی ثم قال بابی وامی والله لا
یجمع الله علیک موتتین اما الموتة التی کتبت علیک فقد متها ونیز شیخ مذکور در کتاب
نقل نموده که اخذ عمر بقائم سیفه وقال لا اسمع احدا یقول مات رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم الا ضربته بسیفی هذا واما عثمان بن عفان فخرس حتی یذهب به ویجاء ولا
تکلم الا بعد الغد واقعد علی فلم یستطع حراکا واضنی عبد الله بن انیس فمات
کمدا ولم یکن فیهم اثبت واحزم من ابی بکر والعباس وفی روایة وکان
اثبتهم ابا بکر جاء وعیناه تهملان وزفراته تتردد وغصصه تتصاعد وترتفع فدخل
علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاکب علیه وکشف الثوب عن وجهه وقال طبت حیا ومیتا
وانقطع بموتک ما لم ینقطع لاحد من الانبیاء فعظمت عن الصفة وجللت عن
البکاء ولو ان الموت کان اختیارا لجدنا لموتک بالنفوس اذکرنا یا محمد
عند ربک ولنکن ببالک ودر ترجمه تاریخ طبری که باعتراف میرزا احمد کشمیری در شرح ارشاد بیان آن
انچه بعبارت مطنبه آورده خلاصه اش باین سطور میرسد که وقت وفات شریف چاشتگاه روز دوشنبه
بود دوازدهم ربیع الاول این سانحه وقوع یافت و آنانکه دوم ربیع الاول گفته اند درست نیست و
وفاروق از وفات آنجناب منکر شد تا آنکه صدیق او را بآیت کریمه وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ملزم ساخت و نائره غیظ و غضب
وبدهشت او را منطفی فرمود پس اصحاب در خانه سعد بیرون آمدند وبسیار گریستند باز در مسجد جمع شدند تا آنکه
شخصی در مسجد آمد وگفت چه نشسته اید که انصار در سقیفه گرد آمده اند وبا سعد بن عباده بیعت میکنند ابوبکر
صدیق با عمر بنا بر دفع این هنگامه اراده سقیفه نمود ودر اثنای راه با ابو عبیده جراح در خورد واو قصه
انصار بیاد ایشان داد تا آنکه بمجمع انصار رسیدند وحال برین منوال دیدند وبعد گفتگوی

ایشان انصار از کرده خود ندامت برداشتند و عمر بیعت ابی بکر صدیق نمود پس انصار دست بیعت
بدست افضل الصدیقین دادند هجوم مردم زیاده از حد واقع شد و قریب بود که از کثرت ایشان سعد بن عباده
در معرض هلاک گردد آنگاه ابو بکر صدیق گفت من این کار از آن کردم که خون مردم ریخته نشود
و اختلاف ایشان برطرف گردد باز گفته که ابو بکر صدیق رضی الله عنه اختلاف مردم در باب غسل
شریف باین وضع دفع کرد که شنیدم از آنجناب که گفت اهل بیت مرا بشویند بگویید علی و عباس
را که غسل دهند آنگاه ایشان باین کار مشغول شدند و او با مهاجر و انصار بر در مبارک نشست یکی
از انصار گفت که در غسل شریف انصار را افتخاری بهم رسید اجازت ده تا یکی از ما هم در انجا حاضر
شود صدیق او را اجازت داد و شقران و اسامه آب میدادند و فضل و قثم از پهلو بپهلو میگردانیدند
و امیر المومنین می شست و عباس و اوس انصاری مذکور از دور ایستاده بودند و میگریستند باز در
دفن اختلاف افتاد و صدیق بتذکیر حدیث الانبیاء یدفنون حیث یموتون دفع کرد چون در حجره
ام المومنین عائشه قبر را درست کردند جنازه را لب گور نهادند خلائق می آمدند و نماز بی امام می
گزاردند چون مهاجر و انصار فارغ شدند نوبت بزنان و کودکان رسید و در نیمی از شب چهارشنبه دفن
کردند و بعضی گویند شب آدینه بود علی و فضل و قثم و شقران در گور نهادند انتهی ملخصا صاحب روضة الاحباب
گوید که ابو بکر صدیق بمنزل خود که در محله سنح داشت رفته بود تا از اهل و عیال خویش خبری گیرد عائشه
رضی الله عنها شخصی بطلب او فرستاد که هر چند زودتر خود را برسان که واقعه مشکل دست داد ابو بکر سوار شد
و بتعجیل بیامد چون در مسجد رسول صلعم قدم نهاد دید اصحاب را که سر در یکدیگر آورده اند و هر گروهی از ایشان
مدعائی دارند در حجره عائشه در رفت و گفت کجاست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت اشاره
کردند که اینست ردا برداشت و پیشانی نورانی و بیامد با دولت ساعد را ببوسید و گریست و آیه کریمه انک میت
و انهم میتون بخواند و گفت یا رسول الله خوش بوی می زیستی داری هم در زندگی و هم در مردگی شعر
بفدای آن تن و اندام چو گلبرگ تو باد ... هر کجا در همه آفاق گل اندامی هست و بعد از آن گریه

در بدن سنگ جنت ❊ هیچ اگر در دو جهان طمع مرکامی هست ❊ اتفاق جمیع عشاق این حرم تحقیق جام
تصدیق بمحبت گدای بحر محیط رسالت و نقطه دایره بسالت حضرت جلال احدیت و مرگ نبوت
جه جنا الیه الانبیاست مقرر که انبیا علیهم السلام بیکباره بمیرند اکنون آن مولی که ترا اسقر بود
و جا فتی و از عرصه خاک بقصد افلاک اشتیاقی برد ابر رو می آن هنگام که شنیده مسجد رفت هیچ یک از
طوایف اهل نمات نمود و بمنبر برآمد مردم بیکبار متوجه بار نمار شدند و عمر خطاب عمر او را از اصحاب
که در آن تعمد سلوک سبیل اختلاف سلوک سید شتند بحال خود بگذاشتند ایشان نیز بحسب ورد تکلم
اسلام برافراشتند و مترصد گشتند که آیا چه خواهد گفت ابوبکر صدیق بعد از آنکه حمد و ثنای حضرت
خداوندی بتقدیم رسانید فرمود اما بعد هر آن بنده که پرستش محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
می نماید باید بیقین بداند که او از این جهان رحلت نمود و آنکس که پروردگار عالم و آفریدگار بنی آدم را پرستش می
نماید بعلوم کند که او زنده ایست که هرگز نمیرد و آنگاه بتلاوت آیت وافی هدایت وما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی
عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین مشغول شد عمر بن خطاب گفت گویا من هرگز
این آیت را نشنوده بودم فی الحال حرکت از من رخت در ربود و بیکبار بیفتادم پس تمام حاضران را متحقق شد که سید عالم
سرای سرور برین جهان غرور اختیار فرموده همه قول بموت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنهادند و بخواندن کلمه
انا لله و انا الیه راجعون زبان بگشادند و گفتند ای صدیق در وصول بحضرت رسول نماز نگذاریم جواب
داوری و کیفیت آن بنوعی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنوده بود ایشان را تعلیم فرمود و محل دفن
تعیین ساخت و با اهل بیت عظام و عترت کرام گفت شما بموجب اشاره علیه نبویه مهم غسل و تکفین و
تجهیز آنحضرت بکفن سازید و خود با اکابر مهاجر بسقیفه بنی ساعده رفت تا کار تشویش امت و احوال
را ... گرداند انتهی کلامه مختصرا و باقر مجلسی رحمه آورده که روی الشیخ فی تلخیص الشافی
عن هشام بن محمد عن ابی مخنف عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاری ان النبی صلی الله

علیه

عليه وآله وسلم لما قبض اجتمعت الأنصار في سقيفة بني ساعدة فقالوا نولي هذا الأمر
من بعد محمد صلى الله عليه وآله وسلم سعد بن عبادة أخرجوا سعدا إليهم وهو مريض فلما
اجتمعوا قال لابنه أو لبعض بني عمه إني لا أقدر لشكواي أن أسمع القوم كلهم كلامي ولكن
تلق مني قولي فأسمعهموه فكان يتكلم ويحفظ الرجل قوله فيرفع به صوته ويسمع به
أصحابه فقال بعد أن حمد الله وأثنى عليه يا معشر الأنصار إن لكم سابقة بالدين وفضيلة
في الإسلام ليست لقبيلة من العرب إن محمدا صلى الله عليه وآله وسلم لبث بضع عشرة سنة
في قومه يدعوهم إلى عبادة الرحمن وخلع الأوثان فما آمن به من قومه إلا رجال قليل
والله ما كانوا يقدرون على أن يمنعوا رسوله ويعزوا دينه ولا أن يدفعوا عن أنفسهم
ضيما عموا به حتى أراد بكم ربكم الفضيلة وساق إليكم الكرامة وخصكم بالنعمة ورزقكم
الإيمان به وبرسوله والمنع له ولأصحابه والإعزاز له ولدينه والجهاد لأعدائه وكنتم أشد
الناس على عدوه منهم وأثقله على عدوه من غيركم حتى استقامت العرب لأمر الله طوعا
وكرها وأعطى البعيد المقادة صاغرا داخرا حتى أثخن الله لرسوله بكم الأرض ودانت بأسيافكم
له العرب وتوفاه الله إليه وهو عنكم راض وبكم قرير عين استبدوا بهذا الأمر دون
الناس فإنه لكم دون الناس فأجابوه بأجمعهم بأن قد وفقت في الرأي وأصبت في القول ولن
نعدو ما رأيت نوليك هذا الأمر فإنك فينا مقنع ولصالح المؤمنين رضا ثم إنهم ترادوا الكلام
فقالوا فإن أبت مهاجرة قريش فقالوا نحن المهاجرون وصحابة رسول الله الأولون
ونحن عشيرته وأولياؤه فعلام تنازعوننا هذا الأمر من بعده فقالت طائفة منهم فإنا
نقول إذا منا أمير ومنكم أمير ولن نرضى بدون هذا أبدا فقال سعد بن عبادة حين
سمعها هذا أول الوهن وأتى عمر الخبر فأقبل إلى منزل النبي صلى الله عليه وآله وسلم
فأرسل إلى أبي بكر وأبو بكر في الدار وعلي بن أبي طالب في جهاز النبي ؟ فأرسل

الى ابي بكر ان اخرج فارسل اليه اني مشتغل فارسل اليه انه قد حدث امر لا
بد لك من حضوره فخرج اليه فقال اما علمت ان الانصار قد اجتمعت في سقيفة بني
ساعدة يريدون ان يولوا هذا الامر سعد بن عبادة واحسنهم مقالة من يقول
منا امير ومنكم امير فمضيا مسرعين نحوهم الى آخر الرواية يعني شيخ الطائفه در تلخيص الشافي
باسنادش روايت كرده كه انصار بمجرد وفات سرور ابرار در سقيفه گرد آمدند وخواستند كه سعد را بخلافت
بردارند واو بجهت مرض يارا نيافت كه تقرير خود را بسامع قوم رساند پسر او با بعضي بني اعمام وي بگوش
مردم ميرسانيد كه اى گروه انصار چندانكه شما فضيلت داريد براى احدى از قبايل اين فضل سبقت
نيست ايمان بخدا و رسولش آورديد و در راه خدا جهاد كرديد و آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم
باتفاق شما قوت يافت و تا نفس بازپسين از شما راضى بود پس شما را اين خلافت استحقاق
داريد نه قوم ديگر انصار او را بخلافت مبشر كردند و گفتند كه بهتر از تو كسى نيست باز با همديگر
گفتند كه اگر مهاجرين فضايل خويش بشمارند آن وقت چه جواب خواهد بود گروهى جواب دادند
كه ما خواهيم گفت كه يكى از ما و يكى از شما امير باشد و بدون اين معنى تن نخواهيم داد سعد بن عباده چون
مذكور را بر ضعف قوم حمل كرد قضارا اين خبر بگوش عمر رسيد او بخانه پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم
متوجه شد و كسى را نزد ابوبكر كه در خانه هدايت كاشانه با على بن ابيطالب در تجهيز مشغول بود فرستاد
كه زود تشريف دهد ابوبكر قبول نكرد و گفت كه من درين كار مشغولم عمر باز پس فرستاد كه امر
عظيم افتاده حضور تو ناگزير است پس ابوبكر بعد ازين الحاح بيرون آمد و عمر قصه انصار را بگوش او رسانيد
پس ابوبكر و عمر بعجلت تمام روانه شدند و در اثناى راه با ابوعبيده جراح دوچار شدند الى آخر التقرير و روايتى كه
علامه مجلسى در بحار از كامل ابن اثير نقل كرده از آنهم بوضوح مى انجامد كه رفتن شيخين بسبب استماع هنگامه انصار در حالت بعد از
وفات شريف بوده و آنچه او در كتاب خود از شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد شيعى وارد كرده مثل روايات سابق تصريح
در رفتن ابوبكر صديق قبل از جنازه شريف جدا شده و فرستاده فاروق را الى نيل مقصود پيغمبر ساكت كرده

بلقیفه انصار بسقیفه توجه فرمود و از روایت ابن ابی الحدید مذکور که مجلسی بفاصله یسیر بار دیگر نقل کرده
معلوم میشود که مخبر خبر سقیفه مغیرة بن شعبه بود که بعد از اخبار دست فاروق گرفت و بسوی خود کشید
گفت برخیز که رفتن تو در مجمع انصار ضرورست و فاروق گفت که من بامر عظیم یعنی تجهیز رسول مشغولم
و درین درد و الم گرفتارم من ازینجا هرگز حرکت نخواهم کرد و او قبول نکرد و گفت که قیام تو در ثبوت
بر ضرورست و عبارتش درینمقام اینست وَاَنَّ الخبر عمر فاتی منزل رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم وکان الذی اتاه مغیرة بن شعبة فاخذ بید عمر وقال قم فقال عمر
انی عنک مشغول فقال انه لا بد من قیام فقام معه و بالجمله این همه روایات و عبارات
دلالت صریح بران دارد که رفتن شیخین بعد ازین گفتگو و قیل و قال بود و آنهم بنا بر دفع فتنه انصار نه برای
طلب خلافت و تصرف در آن که از سالها آماده کرده بودند چنانچه در قلوب شیعه اختلاج دارد و الا می بایست که ابوبکر
صدیق بمجرد استماع خبر وفات شریف از اثنا راه بر خط مستقیم بسوی سقیفه میدوید و حریفانش نیز شتاب
نمیکردند و سبقت بر انصار می کردند و از تلبیس این سست مآل شغول اول و اگر حیلولت زمانه را
تجویز نماید فهی اعظم من ان یکون لیلتین او ثلثا او اقل من ذلک و اکثر مع نهار مالک بن نویره
و نظرائی او از مانعین زکوة و منحرفین از احکام موبده شریعت سید کائنات علیم لفظ منذ فارقتهم حقیقة بی
شوب تکلف و ارتکاب تصنع صادق می آید و انطباق می یابد زیرا که استدلال آن جماعت بر دعوی باطل
خویش بکریمه خذ من اموالهم صدقة و دلیل صریح بر آنست که بمجرد استماع خبر قیامت اثر
وفات سید عالم زکوة را انکار کرده اند و ظهور اراده و شقاوت آنها علی رؤس الاشهاد وقت طلب
زکوة بوده باشد و بر ظاهر است که صدور این کلام اعنی لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ
فارقتهم از حضرت ملک علام است چنانکه روایت بعضی از اجله محدثین بران گواه است جای دیگر یعنی اینکه فیقول
تعالی انی هؤلاء لم یزالوا مرتدین نقل کرده اند کما لا یخفی علی من مارس کلامهم
و روایاتهم و بعد ازین بروایت باقر مجلسی نیز هویدا خواهد شد که قائل این کلام که فریدگار انام است

مسلمنا که این کلام از ملائکه مقربین سر زد لیکن تبدیل و تغیر و وقوع اشتباه از آنها هرگز به مشابه
شیعه لیس بمعصیة و انهم لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و الا می باید که ملائکه از اهل معاصی
و تبدیل و تغیر باشند و در حق ایشان صادق آید اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا
تعقلون یا بالجمله پس در این کلام در حقیقت اکثر سهوی که پیدا و پنهان سر زدن یکیست پس آگاه حق جل جلاله از عدم
رسوخ اسلام آنها و تهت بوده اند اشنده فافهم حقیقت حوادث محمول خواهد شد که در ظهور و شهرت آن هنوز مهلت
باشد علاوه بر این همه فافهم فرموده اند شدند اقارقت الدنیا و مفارقت آنجناب از مانعین زکوه و ممتنعین عن
الصدقات و امثالهم من اهل الشک و النفاق هان وقت است که آنها جرءة و فاش نموده شدند که در نفس الامر مکنون در دل
از آن سانحه وفات آنها از افتاده باشند و درین مقام نکته بس عمیق و لطیفه بس دقیق است اگر ادنی
غور و تامل بکار برند و آن اینکه شده و اقوام شعر بر آنست که علت تامه ارتداد و انحراف شان محض رحلت
جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و اینهم عاصیشد در این مقام تنها برین مردم صادق
است که زندگانی آنجناب را علت مرضیت نکوه دانسته بخلاف ابوبکر صدیق و اتباع او که مجرد
فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باعث گریستن و تعزیت نمودن و ماتمیان بلکه گردیده بسو
رفتن بسقیفه بلکه باعث توجه بسقیفه اهتمام خبر سانحه خلافت سعد بن عباده و اجتماع انصار بر خلافت
و امامت او و قول بعضی از ایشان بامامت دو کس از مهاجرین و انصار در یک وقت بوده و اجتماع دو امام
موافق اصول امامیه کما فی علل الشرائع گو با اجماع در خود است و مطابق روایات اهل حق سبب
قتال بین المسلمین است و بکار سیف و فریقین خلافت سعد بن خلاف ارشاد سرور عالم بود و با این
تفصیل در نیست که گویا بجبر و قسر بیعت اند و خواستند و بعضی از این اراده باز داریند و حق بر مرکز خود آرند
و نائره این فتنه را به آب تیر فرو نشانند و بهر حال همه کوشش بر طبق حدیث متفق علیه فریقین بود
که امام از قریش می باید نه از غیر ایشان و بحمد الله که الائمة من قریش حدیثی است که اکابر امامیه تحقق
گواهی داده اند چنانچه از رسالة المعاد مومن جانبی و کتب احادیث امامیه همه است و صحیح دارد گو

برادر بزرگ مخاطب عالی نسبا در جواب ایضاح بجهت کثرت استغراق و تبحر در علم کلام انکار بحث از آن
فرماید منت خدا را که رفتن این بزرگان اگرچه بالحاح دیگران باشد لیکن باعث رفع فساد عالم شد
والا کدام فتنه که بعد خلافت سعد که شاق بر جمیع مهاجرین و خلاف احادیث سید المرسلین
بود برپا نمی شد و هرگاه خود در اسلام این فتنه پیدا شود چه قباحتها که دران لازم نمی آید از وقوع
این سوانح و اختلاف اکثری از اهل اسلام طعمه شمشیر کفار و اهل ردت میگردیدند و بنیاد عمارت اسلام
خراب بکنونات مسیلمه کذاب آب و تاب میشد چنانچه از ترجمه تاریخ طبری بر تقریر فضل الصدیقین و عدم
تکفیر اصحاب بیان آن گذشت بخلاف خلافت صدیقی که بلا ریب بیخ و بنیاد کفر و نفاق را از عالم
برکند و مبدا انبساط اهل اسلام و منشا انقباض کفار لیام گشت کَیْفَ لَا وَهُوَ دِیْنُ اللّٰهِ الَّذِیْ
اَظْهَرَهٗ وَجُنْدُهُ الَّذِیْ اَعَزَّهٗ وَاَیَّدَهٗ حَتّٰی بَلَغَ مَا بَلَغَ وَطَلَعَ حَیْثُ طَلَعَ وَنَحْنُ عَلٰی
مَوْعُوْدٍ مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهٗ وَنَاصِرٌ جُنْدَهٗ چنانچه حضرت امیر بتعریف و توصیف آن
در خطبه نهج البلاغه مشغول شده و قطع نظر از آن خود علمای امامیه با وصف مزید عداوت خلفا
کرام با اهل سنت یعنی آدم هم آن مقدار نخواهد بود قائل بجهد و ورع می شوند و ایشان را از خلافت
ظاهری ائمه را با امامت معنوی متصف میدانند چنانچه بر ناظر شافی سید مرتضی و شافی شرح
کافی و بحار مجلسی مخفی نمی ماند و اگر مناط این همه بر تورع نمی بود بایستی که مثل یزید و مروان را هم درین
زمره می شمردند و اسامی آنها بر زبان می بردند آمدم بر اینکه محمل حدیث الحوض از احدثوا
بعدک و ارتدوا و اهل الاعقاب بضمیمه سند فارقتهم بر گروه اهل النسا صادق می آید و المظنون ان المخاطب
ایضا لا یرضی بذلک **وجوابش آنکه** چون توبه و انابت و اصلاح انصار بعد ازان مجلس بحمل عجلت
در کتب فریقین مثل صحاح سته و اصول امامیه بحار مجلسی متواترست و مقتضای جمله لم یزالوا
آنست که توبه و انابت و اصلاح در نصیب مصداق حدیث حوض مثل مالک و عیینه بن حصن اتفاق نیفتاده
کما عرفت سابقا پس لا محاله دامن ایشان هم از غبار و کدورت منزه خواهد بود

واز جمله آنست که خاتمه خطبه آخرین جناب سید المرسلین در سفارش گروه انصار بود چنانچه علامه
مجلسی و دیگر تصانیف علمای مذکور و کتب اهل سنت بران شهادت میدهد و این از جمله محالات
بخصوص بقرارداد مؤلف رساله که جناب سید النبیین صلعم بذوات مخصوص مصداق حدیث الحوض
عارف باشند کما عرفت و برتقدیر صدق حدیث مذکور بر گروه انصار سوای معدودی ذلک مقدار
ایشان فرموده والفاظ خاتمه خطبه مشار الیها اینست اَلَا وَاِنَّ الْاَنْصَارَ کَرِشِیَ الَّتِیْ
اٰوِیْ اِلَیْهَا وَاِنِّیْ اُوْصِیْکُمْ بِتَقْوَی اللّٰهِ وَالْاِحْسَانِ اِلَیْهِمْ فَاقْبَلُوْا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَ
تَجَاوَزُوْا عَنْ مُسِیْئِهِمْ یعنی آگاه باشید و بدانید ای مهاجرین که انصار محل اعتماد
و موضع امانت اسرار من اند که بر ایشان اعتماد میکنم و شما را بخوف و خشیت الهی و احسان بسوی انصار
وصیت مینمایم پس قبول کنید و خوشنود باشید از نیکوکاران ایشان و در گذرید و چشم پوشی نمائید از بدکاران ایشان
و بحمد الله که در این خواص اصحاب کبار از مهاجرین و انصار از این کدورت و غبار پاک و پاکیزه اند و الحمد لله
عَلٰی ذٰلِكَ وَمِنْ ثَمَّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی فِیْ مُحْکَمَاتِ کِتَابِهٖ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَیْکُمُ
الْاِیْمَانَ وَزَیَّنَهٗ فِیْ قُلُوْبِکُمْ وَکَرَّهَ اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَالْفُسُوْقَ وَالْعِصْیَانَ اُولٰئِكَ
هُمُ الرَّاشِدُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَنِعْمَةً وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ هر چند از قول مخاطب ان
تا قول او اگر کسی گوید همه در عبارات فقیر مخدوش گردیده و از هم ریخته لیکن چون تفصیل رنگ دیگر دارد و فایده آن
بعوام هم میرسد ناگزیر بشرح و بسط بعضی از اقوال دیگر هم میگرائیم **قوله** در ظاهر است الی آخره **اقول**
مسلمانا که ظهور ارتداد مالک بن نویره و برادران او بمعنی معلوم وقت طلب زکوة باشد لیکن معنی ارتداد در قلوب
آنها بمجرد استماع خبر وفات رسول علیه الصلوة والسلام متحقق یافته ولا نسلم که قبل از طلب زکوة منع آن
است لا الی زکات کرده و ردن ایشان در نیامده و این ارتداد صادر نشده مگر وقتی که اعوان و انصار خلیفه
اول زکوة را از ایشان طلب کردند فابدعی مطالب بالبیته **علاوه** چون ان مولانا مدیر الوار ارشاد جناب
اقدس الهی است و تمامی این ماجرا از قبیل اخبار واقعه قبل از وقوع هست در این معنی که آن مردم مجرد

بجز

خبر بشارت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تبدیل و تغییر کردند و راه ارتداد سپردند جج عبارتی و
دیگر درین لازم نمی آید زیرا که خبر از وقتی است که در آن زمان شان یعنی تبدیل مسئله زکوة راسخ شد
گو ظهور آن بر مردم بعد چندی اتفاق افتاده باشد و نهایت از عقل رزین بعید است که مؤلف دعوی نماید
که ارتداد مانعین زکوة بعد از طلب زکوة بود این دعوی نیز از قبیل دیگر ترهات مؤلف است که اقامت دلیلش
از وی ممکن نیست **قوله** بخلاف امر خلافت آه **اقول** انتساب سقیفه سازی بکمال کشاکشی وگاه ناکسی
بجانب سید جبریل امین است فالامر لیس کذلک لما عرفته واگر بطرف انصار است پس بر فرض و تسلیم
الانصار من حیث الاجتماع فی السقیفة مصداق ارتداد علی الاعقاب شد فارقتهم بالدلیل لکن
بالاجماع مصداق لم یزالوا که امرار و استمرار را می خواهد نتوانند بود و هر دو امر از ایشان منتفی و مسلوب
است مقصود مؤلف اینست که یکی از قیود حدیث الحوض را بر صحابه تطبیق دهد و به استدلال نماید می تلبیح
الغدار بر حرمت نماز لکلمه لا تقربوا الصلوة گوش نهد بلکه مطلوب آنست که خواص اصحاب جناب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مورد تمامی قیود حدیث مذکور اند وبحمد الله که نفس حدیث مقصود او را
بر نمی تابد بلکه بنیاد او را بالکل باطل میسازد و دلالت بر آن دارد که احدی از خواص اصحاب مراد این
حدیث نتواند بود و لله الحجة البالغة **قوله** فتدبر فانه لطیف آه **اقول** لیت شعری ماذا اراد
مِنَ التَّعَسُّفِ فَاِنْ کَانَ الْمُرَادُ مِنْهُ مَا قُلْتَهُ فِی الْفَصْلِ السَّابِقِ یَعْنِی اِنْ اَرَدْتَ مِنْ مُجَرَّدِ
الْمُفَارَقَةِ عَدَمَ حَیْلُوْلَةِ الزَّمَانِ کَائِنًا مَا کَانَ فَهُوَ یُنَاقِضُ مَا رَوَی الْفَرِیْقَانِ مِنْ اَنَّ
الشَّیْخَیْنِ لَمْ یَبْرَحَا عَنْ مَکَانِهِمَا اِلَّا بَعْدَ بُرْهَةٍ مِنَ الزَّمَانِ اَعْنِی بَعْدَ تَحْرِیْکِهٖ اَهْلِیَّةَ سَیِّدِ
الْاِنْسِ وَالْجَانِ وَدَفْعِ بَعْضِ الْاِخْتِلَافَاتِ الَّتِی وَقَعَتْ بَیْنَ الْاَعْیَانِ مَعَ اَنَّ ذَهَابَهُمَا
اِلَی السَّقِیْفَةِ مَا کَانَ اِلَّا بَعْدَ اسْتِمَاعِ الْاَخْبَارِ السَّخِیْفَةِ وَظُهُوْرِ شَائِبَةِ الضَّرُوْرَةِ وَاِنْ اَرَدْتَ
تَجْوِیْزَ الْحَیْلُوْلَةِ فَالْاَمْرُ بَیِّنٌ وَجَوَابُهٗ وَاضِحٌ یَدُلُّ عَلٰی اَنَّهٗ یُبْطِلُ حَقِیْقَةَ قَوْلِهٖ تَعَالٰی اَوْ مَلَائِکَتِهٖ مُنْذُ
فَاَتْنِهِمْ عَلَی الْمَلَاکِ وَنَظَائِرِهٖ فَهُوَ بَاطِلٌ وَاِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوْقًا وَاِنْ کَانَ الْمُرَادُ

سوی ذلک الامر من تعلیم البیان وکلمنا ذره بالذهاب **قوله** اگر کسی گوید الخ **اقول**
حالیا این شبهه بکسی عارض نمیشود زیرا که بنده ناتوان بحول الله وقوته برمقام خویش ثابت کرده ام
که امدی از قیود احادیث بر سلاک امامیه نیز بر خلفای ثلثه واعوان وانصار ایشان صادق نمی آید
پس با وصف ملاحظه آن چگونه خار شبهه مذکور بخاطر کسی خواهد خلید بلکه ناظر مسلک قوم بالیقین
خواهد گفت که انچه مولف رساله فهمیده ودر پی اثبات آن گردیده است قطعاً ویقیناً بدیهی البطلان
واز زومی او خارج از بقعه امکان وعلمای امامیه مجال آن ندارند که ردت خلفای راشدین از این حدیث
مذهب خود ثابت کنند تا بر امامت اصول اهل سنت چه رسد واین عده لو نا فیونا بلکه ساعة فساعة نزدیک
می شود الذین الصبح بقریب **قوله** گوئیم الی آخره **اقول** دعوی حصر در دو احتمال غلط محض است زیرا که
ملحقات این رساله را دیده واقوال علما یاد داشته نیک میداند که این حصر مخدوش است زیرا که
محدثین در مصداق این حدیث منافقین را نیز داخل نموده اند مگر شاید از یاد حضرت افتاده باشد که دعوی
حصر میکنند وبمطالعه عبارات ملحقات نمی پردازد اکنون بر عبارتش تصریح میکنم وآن این است قال ابن
التین یحتمل ان یکونوا منافقین ولا یبعد ان یدخل فی ذلک ایضاً من کان فی زمنه
من المنافقین وسیاتی فی حدیث الشفاعة ویبقی هذه الامة فیها منافقوها فدل
علی انهم یحشرون مع المؤمنین فیعرف اعیانهم الخ وبلا ریب حمل این حدیث بر منافقین احتمال
دیگر است ورای این هر دو احتمال که در ان دعوی حصر کرده بارخدایا مگر اتباع واشیاع مولف نگویند که این
احتمال بهیچ صورت صحیح نیست **گوئیم** عنقریب گذارش میکنیم که تغلیط واحاله آن غیر صحیح است علاوه
میگوئیم که احتمال رده بعضی از قبائل چون نزد یک مولف صحیح نبود می بایست که در یک امر خاص حصر مینمود
ونام دیگری بر زبان نمی آورد ونمی گفت که اینجا بجز این دو احتمال احتمال ثالث امکان ندارد و بر ظاهر است
که مستدل را باید که جمیع احتمالات خصم را تعرض کند وبدلائل بر طرف سازد واین صورت نیست
فاین ما لمدعی این الدلیل اکنون باید شنید که احتمال انطباق حدیث بر منافقین از حضرت را از کلام بعضی

ازعلما

از علما دریافت شد نیز صحیح تواند بود زیرا که منتهای اعتراض بران نیست که آنها چنانچه بگروید
بما فی القرآن المجید در زمان آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بسر میکردند در وقت خلفای راشدین نیز بهمین
جاده می سپردند پس احداث و ارتداد علی الاعقاب چه معنی داشته باشد گوییم لا نسلم که حال آنها بریک
نهج دیکر و تیره بود بلکه خود قرآن مجید بران ناطق است که حال آنها در وقت عسر اسلام بطور دیکر و در
یسر اسلام بسبیل آخر بود چنانچه مفسرین در تطبیق بعضی از آیات قرآنی تقریر آن کرده اند پس چون
شوکت اسلام در وقت خلفا زیاده شد وابتدا آن صبح خلافت افضل الصدیقین است احتمال قوی است
که آن منافقین بکمال تستر و اختفای حال خود مانند عبدالله بن سبا پرداخته باشند و نابر طمع دنیا که محبوب
بران بوده اند بحسب ظاهر استقامت دینی را اختیار نموده باشند جناب اقدس الهی که دانای نهان
و آشکاراست بر ریا و سمعه آنها را که بحد کمال رسیده بود و بریک طور واقع شد باحداث تعبیر نموده
باشد و در احداث آن نسبت بزمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قرار شان بریک حال نبود
کلامی نیست باز ارشاد شده که آنها همیشه بر ارتداد و احداث مذکور اصرار نمودند یعنی توبه ولی
و انابت قلبی نصیب آنها نشد بلکه بر همان ارتداد و احداث از دنیا رفتند و سند این هم قول
علمای امامیه بالخصوص شیخ مدائنی اعنی ابن ابی الحدید وغیر اوست که فاضل مجلسی در بحار خود نقل کرده
و در صوارم چوبین بکمال تحسین و آفرین واعتراف بکمال متانتش ترجمه آن پرداخته حیث قال و ایضا
ابن ابی الحدید معتزلی باوجود اینکه از اهل خلاف بوده در شرح نهج البلاغة کلامی بسیار متین
گفته که هر که از اهل انصاف باشد بر او و بر کلام او تحسین و آفرین البته خواهد نمود حاصل مضمون
آن بر این است که شبهه نیست درینکه منافقین در وقت حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بودند و بعد وفات آن حضرت هم باقی ماندند کسی را نمی رسد که بگوید نفاق مرد به مردن آنحضرت
و سبب مخفی شدن منافقین بعد وفات آنحضرت این است که در وقت حیات آنحضرت صلعم همیشه آیات
قرآنی متضمن ذکر منافقین نازل می شد چنانچه قرآن مجید مملو است از ذکر آنها و بعضی حب انشا

وشهرت نفاق آنها نشد پس هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جهان انتقال فرمود وحق
مستطیع گردید وکسی نماند که آنچه امارات نفاق از ایشان بظهور می پیوست اظهار نماید وآنها را باین مقالات
وزلات سرزنش فرماید وکسی که سؤال مرخلافت کردید همه را بحکم ظاهر اسلام ومناسب سیاست دنیویه
در یک سلک کشید نمی بینی که حق تعالی آنحضرت صلعم را فرمود که لَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا
واین دلالت دارد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را باعیانهم می شناخت و چون حضرت از
جهان رفت نهایت اینکه بسبب غلبه اسلام منافقین نفاق خود را مخفی می کردند وبا مسلمین معامله اهل اسلام
مینمودند بعد ازین چون بلاد مفتوح گشت وغنائم بسیار بدست آمد باخذ غنائم واسباب مشغول گردیدند
واز آنچه که مقتضای نفاق بود وآن را در وقت آنحضرت صلعم واقع ساختند مشغول وغافل گردیدند
وچون فتوح بلاد وترقی اسلام وکثرت غنائم قسمیکه حضرت خبر داده بود بعمل آمد بسیاری از منافقین بمشاهده
این معجزه از اهل اسلام واقعی گردیدند وبسیاری همان نفاقیکه داشتند داشتند انتهی بلفظه آمدیم
بر اینکه در آیات قرآنیه برای آنها درک اسفل من النار مقرر گشته وعذاب دائمی را مستحق گردیده اند
پس نجات بعضی از آنها که بفحوای روایات این حدیث از ابو سعید خدری هست لا معنی له جوابش آنکه
بر مذهب این محدثین محتمل است که منافقین فی الاعمال این منافقین فی الاعتقاد والاعمال کلیهما بر
اتحاد در نفس نفاق محشور شوند وبعد شفاعت از گرداب نجات یابند وآنها بدرکات اسفل شتابند
باقی ماند آنکه حشر این منافقین با بعیت مؤمنین چنانچه از عبارت منقوله لمعات سابق الظهور
انجامد معقول نمیشود وازاله این خلجان آنست که در تفاسیر فریقین در مقامات بسیار خصوص در ذیل
تفسیر اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ می نویسند که مراد از این استهزای حقیقی نیست بلکه مقصود آنست که ایزد تعالی با آنها
در روز قیامت درباره جزای شان معامله مستهزیان خواهد کرد چنانچه آنها خوشوقت شوند وبالیقین دانند
که ما را مثل مؤمنین از عذاب جحیم نجات بخشیدند وبهشت جاودانی رسانیدند واحتمال دارد که حشر آنها با جماعت
مؤمنین برای همین نکته باشد تا در وقت ورود بر حوض کوثر صورت واقعه جزای آنها تحویلی نمودار شود وسزای

اعمال

اعمال خویش باشد بعد از آنکه فعلاً بدانند که با اهل مومنین در عرصات قیامت برانگیخته اند و این
معامله که با منافقین پیش آید بجهت آنست که اینها با خدا و رسول و مومنین مخادعه میکردند کما قال الله
تبارک و تعالی إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ و نیز فرموده يُخَادِعُونَ اللَّهَ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ اکنون اگر با اینهمه تصریحات خاطر کسی
دغدغه باقی باشد باید که بعبارات تفاسیر رجوع کند و ببیند که در مجمع البیان طبرسی از جماعه مفسرین و حسن
و سدی نقل کرده که مخادعه با منافقین اینست که يعطيهم الله نورا يوم القيامة يمشون به مع المسلمين ثم
يسلبهم ذلك النور و يضرب بينهم بسور انتهی و در تفسیر معروف ثعلبی گفته که خدای تعالی جزا دهنده است
ایشان را بر مکر و فریب ایشان در آن جنان است که روز قیامت ایشان را نیز نوری دهد چنانچه مومنان را داده و چون
قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بمانند و متحیر
روند و در دوزخ افتند و جای دیگر نوشته اما خداع ایشان در قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد تا در عقب مومنان
میروند و عقبهای قیامت می برند تا آنکه به بهشت رسند فرشتگان عذاب بایشان رسند و ایشان را
بدوزخ برند انتهی بلفظه و علمای اهل حق نیز باین امور تصریح میفرمایند حاجتی نیست که دلیل و سند بعبارت مجمع
البیان در میان نیست سخت حیرانیست که مجتهد جائسی با اینهمه دعوی تبحر و اجتهاد که دارد از این امور
واضحه جهلاً و غباوةً یا تجاهلاً در کتاب حسام از عذاب قیامت و تفضیح بنی آدم نمی اندیشد و بر امثال این
روایات که در مذهب یقین ثابت است میخندد و این را هم از قسم عیوب دانسته بر مذهب اهل حق
می بندد که طرفه اینکه حق تعالی در حق منافقین میفرماید إِنَّهُمْ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
و ایشان برخلاف مدلول آیت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که حق تعالی با اینها نور
کرامت خواهد فرمود انتهی بلفظه از اینجا واضح میشود که فاضل جائسی بر آیات و اخبار یکه تعلق بحال قیامت
دارد نه اطلاع کامل حاصل کرده و قرآن مجید را از استاد کامل فرا گرفته و نعم ما انشد فی الضیغم ملتفتاً و اداً
نی چه شعر گر تو قرآن بدین نمط خوانی ؛ ببری رونق مسلمانی ؛ بالجمله ازین مقام هویدا شد که صدق

این حدیث بر اهل نفاق که از باشندگان مدینه بودند و درین صفت ملکه راسخه بهم رسانیده بودند حق تعالی در حق شان میفرماید ومن اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم اشکالی ندارد معنی آیت کریمه بنابر آنچه در تفسیر جلالین است آنکه یعنی از اهل شهر مدینه قومی اند که خو کرده اند و اقامت بر نفاق نموده اند تا در بنا بعض حیثان ماهر شده اند که تو ای محمد با کمال فطنت و صدق فراست نمیدانی ایشان را یعنی در سویدای دل خود پنهان میدارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را باعیان ایشان نمی شناسی و ما میدانیم ایشان را که بر سرائر ایشان مطلعیم انتهی و ازینجاست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم لفظ اصحابی یا اصیحابی علی اختلاف الروایات در حق ایشان ارشاد خواهد فرمود و بتبعیت ایشان مستعد خواهد بود و ازین مقام نیز مثل مقامات دیگر هویدا شد که مؤلف رساله در دفع این احتمالات که محدثین در توجیه این حدیث ذکر کرده اند هرگز قدرتی ندارد و مقصود اصلی از آنچه تحریر نموده همین است **من بعد گذارش** است که امام اعظم جلیل الشان که از علمای متبحرین شیعه باظهار قاضی در احقاق الحق معتقد نفاق صاحبین جلالت بزعم خویش می باشند و با اینهمه بحدیث حوض بر ثالثین ارتداد و احداث خلفای راشدین معاذ الله من ذلک استدلال میکنند و آخر نوبت تاویلات می انجامد که نفاق آنها نه بمعنی انکار توحید و نبوت بود بلکه از اصل خامس یعنی خلافت بلا فصل مرتضوی انکار میکردند و این انکار هم بعد وفات آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم سمت ظهور یافته پس ارتداد و نفاق هر دو درین مواد جمع توانند شد حالانکه در مسلک ثانی انشاء الله تعالی عنقریب هویدا میشود که اصول و روایات معتبرات امامیه که علمای متقدمین ایشان بضبط آن پرداخته اند این تاویل و تسویل را از اصل و بنیاد بر میکنند بخلاف اهل السنة که غیر او از علمای ما که اخبار در تطبیق حدیث الحوض بر منافقین زمان حضرت سید النبیین گفته اند مقصد با تشنیع جناب حضرت مؤلف و اولیای او هیچ تدبیر و لطایف بر تنزل نمیتوانند کرد کما عرفت آنفا والحمد لله رب العالمین

قوله مع هذا اقول کسی از طلبه علوم دینی ازین فاضل مدعی انصاف سوال کند که چون از عبارت فتح الباری که در خاتمه این رساله ملحق شده احتمالات دیگر چنانکه یکی از آن نفاق در زمان آنحضرت پیدا باشد پس افاده التقریر

ازہا نار عمران زار کشمیر است کہ عابرین و ناظرین آن از غایت سرور و انبساط محو حیرت و تعہد می شوند
و ہرگاہ عبارت فتح الباری را قبل از طبع این رسالہ بنظر در آوردہ و با این رسالہ ضم کردہ چنانکہ از صدر
عبارت ملتقطات واضح میشود باقی گذاشتن این عبارت ہمہ حالہا شعر بر کمال وقت فہم مخاطب توان
شمرد و بر تقدیر بعید بیت ہم بدیہہ فطانت مؤلف و با بالحاق عبارت فتح الباری توان برد عجب
عجاب است کہ احتمالات آخر در شروح بخاری موجود باشد و حضرت مدعی انصاف چنین فرماید و بدعوی
لاطائل ہدہد بر روی مناظرین کشیدہ و لفظ گو و میدان بر زبان تسلم آرد جزاہ اللہ عنا خیر
الجزاء و عن جمیع المسلمین تنبیہ باید دانست کہ قدماء متکلمین امامیہ مثل شیخ مفید و سید مرتضی و اتباع و
اشیاع ایشان از متاخرین مثل قاضی نور اللہ در احقاق الحق و غیر او برین دعوی کہ حدیث الحوض بر خلفای
راشدین منطبق میشود دون غیرہم و ہیچ مرجحی بکر ذکر میکنند و آن اینست ثم المتبادر من کلمات الاحداث
لا تدری ما احدثوا بعدک انما یکون فعلاً کغصب خلافۃ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و
اخذ میراثہ و ھضم اقدار اھل بیتہ و اکل مال فدک ظلما و جورا علی فاطمۃ علیہا السلام
ولہذا قال فیہم سحقا سحقا لا ما یکون ترکا کمنع الزکوۃ عن ابی بکر انتہی ما افادہ
القاضی معلوم نیست کہ مؤلف رسالہ چرا در ذکر این وجہ مہر خموشی بر لب نہادہ و لیکن نزد فقیر ہیچمدان لعل
داعی این وجہ اخذ بعضے و ترک بعضے دیگر قطع نظر از قوت و ضعف و رگمان مؤلف آنست کہ احتمال
توارد این مطالب کہ در رسالہ نیز آن گردن افتخار برافراختہ و کلامش منطرق باشد و الا ہر کسی از
صغیر و کبیر میتواند گفت کہ مؤلف بلمعے کار سے لیسے در تقلید قاضی شوشتری اختیار ساختہ اند کہ
بجز خویش را بکالا می دیگران آراستہ چنانچہ حاشیہ مؤلف کہ بر خاتمہ رسالہ مطبوع است شاہد این مقال
است بہر حال ہا انشاء اللہ تعالی آمدم بر اینکہ دلیل مذکور کہ قاضی ذکر کردہ در واقع متانتی ندارد
باشل افادات سابقہ اما سہ خرافتی بیش نیست پس بدانکہ این وجہ نیز مثل وجوہ دیگر ضعیف سخیف
است بچند وجہ اول آنکہ موقوف است بر صحت خلافت بلا فصل امیر المومنین و بطلان ولی اول

بدون مخالفت سائر فقهای اهل سنت و الکل منقوض و مردود کما عرفت مفصلا دوم آنکه ترویج
بر اثبات میراث است در شرع که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و هو ممنوع و سند نسخ احادیث
معتبره و مرتب مبین است اما احادیث اهل حق پس اظهر من الشمس و ابین من الامس است اما روایات اهل تشیع پس
از انجمله است روایت سید راوندی قَالَ الصَّادِقُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْاَنْبِیَاءِ
وَ ذٰلِکَ اَنَّ الْاَنْبِیَاءَ لَمْ یُوَرِّثُوْا دِرْهَمًا وَ لَا دِیْنَارًا وَ اِنَّمَا اَوْرَثُوْا اَحَادِیْثَ مِنْ اَحَادِیْثِهِمْ
فَمَنْ اَخَذَ بِشَیْءٍ مِنْهَا فَقَدْ اَخَذَ حَظًّا وَافِرًا محمد بن الحسن عاملی در فصول مهمه در باب عدم جواز اخذ
شیء من علوم الدین من غیر النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الائمة المعصومین بعد ذکر امثال این روایات دعوی
تواترش کرده و گفته ان نص الحدیث متواتر پس ازینکه امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام میفرماید که جمیع علما
علوم دینی وارثان انبیاء و مرسلین اند و علتش آنکه انبیاء علیهم السلام میراث درهم و دینار بکسی نمیدهند بلکه میراث
ایشان در احادیث و علوم منحصر است پس هر که احادیث ایشان را فرا گرفت و علوم دین حاصل کرد
نصیب کامل یافت و وارث ایشان شد و صاحب کتاب منیة المرید نیز از جناب صادق علیه السلام این حدیث
را روایت کرده و کلینی بر حسبی روایت نموده که ابو البختری در ان واقع است بحیثیتی و بعضی از طرق صاحب
بصائر لیکن در طرق دیگر محدثین ایشان سلسله رواة اینست محمد بن الحسین عن ابی الولید عن الصفار عن ابن
و بعضی از سعد بن ابی ... بن نجیح آورده اند احمد بن محمد عن ابن فضال رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام چنانچه صاحب
بحار الانوار بران گواه است و درین هنا از وجود و عدم ابو البختری اثری و معنی در میان نیست سند صاحب
امالی ... بن جنید روایت و ایمه بدراه است حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ اِبْرَاهِیْمَ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ
بْنُ اِبْرَاهِیْمَ عَنْ اَبِیْهِ اِبْرَاهِیْمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَیْمُوْنٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ اَبِیْهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهٖ
وَ سَلَّمَ الخ و صاحب بحار و دیگر محدثین امامیه در تاویلات بخصوص حمل بر تقیه عدیم النظیر اند هرگز تاویلات
متعرض این حدیث نابرده اند چون صحیح کرده و فاضل مجلسی در شرح اصول کافی ... بر مدعای آئینه حق نما

جائیکه بحدیث کلینی بر نقل حلم و علمای دین احتجاج کرده میفرماید که در کتاب کلینی که در مذهب ما شیعه معتبر
و معتمدتر از آن کتابی نیست و اگر مذهب اثنا عشری حق است آن کتاب حق است از جناب صادق علیه السلام
منقول است انتهی بلفظه و از اینجا مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد که در حقیقت احادیث و اکثر این امور
واقعیه است تردد در ریب را راه و محل نیست و از اینجا واضح تر شد که در طریق احادیث گفتگو کردن یا روایت را
بر تقیه ائمه بار راه حمل نمودن عین اعتساف و کجروی خواهد بود و آن مستلزم استیصال استدلال مجتهد جائسی
است زیرا که ائمه هدی آنچه برای رعایت مذهب اهل سنت ذکر فرمایند و بر کذب و افترا اقدام نمایند
بنیاد استدلال بر آن نهادن و این کلمات را در حق آن گفتن معنی ندارد و الا مذهب اهل حق را باید
و برای رد و قدح آن آئین نهایند بر زد بار راه کلینی بکمال تسلیم و رضا اختیار باید کرد و ایضا فیه من المفاسد ما لا
یخفی علی حدس العقلاء فضلا عن الفضلاء تعجب دارم از صناعات کار طایفه که خود بر اهل حق زبان دراز
کنند و گویند که چون ایشان را از روایت جامع ترمذی مثلا الزام داده میشود میگویند که در صحیحین نیامده و چون
روایت مسلم پیش میکنیم گویند که بخاری اصح الکتب است و باعتبارش هیچ کتابی نمیرسد هرگاه این مرحله طی
شود کتب رجال میگشایند و در جرح و تعدیل رواة دخل مینمایند شعر اگه حال عیب خویشتن ایده بنفس خویش
دیگران چه پردازند و در همین مقام نیز اگر تتبع تام نموده آید خواهی دانست که آنچه علمای شیعه طعن زنی کرده‌اند از
لاف و گزاف است بخلاف این طعن و تشنیع اهل حق که بر طبق نفس الامر و عین انصاف است آنهم همچنان بنابر
قصد اختصار بر ذکر چند سند که نام ابو البختری در آن واقع نشده اکتفا نمود و اگر مخافت اطالت در میان
نمی بود اسناد دیگر را نیز ذکر میکرد که از نام و نشان راوی مذکور در آن معنی و اثری نیست و از اینجا ساقط
شد آنچه بعضی از معاندین بنابر تدلیس و تلبیس در سند حدیث کلینی از فهرست شیخ الطائفه و ملا صدرا امام اعظم
خویش از کلام صدرا شیرازی در شرح کلینی قیل و قال بکار برده و جدال کرده‌اند و منتهای سعی ایشان با وجود این
خرافات حمل روایت بر احتمالات واهیه خصوصا بر نفاق و تقیه است بحمدالله که منتهای تمامی طرق اسناد
حدیث بجناب امام صادق است بواسطه آنجناب که در کتاب مسمی بخواتیم الذهب کما هو مرقوم

بالکلیه حق و ممنوع از تقیه بود بجناب سید المرسلین منتهی می شود اگر علمای امامیه گفته قول شیخ را محمول
احتمال تقیه دارد بر طبق روایات سابقه از سنیه است و محالات است زالمه دیگر البته در وقت تقیه بقدر
ضرورت مکتفی باشند چنانکه از کتب ایمان ایشان بر می آید نه آنکه از اقرار خدا و رسول باین تفصیل نمایند سوم
مخفی نماند که نفی میراث درهم و دینار قرینه ایست که در غیر آن از ارض و عقار و ما یشبهها این حکم جاریست
و حق آنکه تعلیق البیان بحمیل که ذکر درهم و دینار بنا بر شرافت باشد از نجاست که بر جمله لم یورثوا درهماً
ولا دیناراً اکتفا نفرموده اند بلکه انما ورثوا الاحادیث را در حدیث افزوده اند تا احتمال جریان
میراث در ارض و عقار و غیر آن راسا مسلوب شود و معلوم گردد که میراث انبیا علیهم السلام منحصر در علم
حدیث است مگر بیچ دیجند السدک بعضی از شراح کلینی مثل محمد صادق در نفی میراث و جریان احکام
در متروکات انبیا هم برای تعمیم رفته اند پس اهل عناد آنچه در دلالت این حدیث از غایت اعتساف و تعسف ذکر
کرده اند بسیار از مزخرفات یاد نموده اند ذکر آن اضاعت اوقات است مع ذلک بطلان و سخافت
بر مستبعد اعیان قادر اند فان کلها من المضحکات و الخرافات و ایضا ظاهر حدیث همانست که جمهور
علمای خیال بسته اند یعنی انکار میراث انبیا علی الاطلاق نیز اکثر علمای امامیه نیز از رجا گفته اند که میراث مال حقیقت
است بنابر حمل بر مجاز حاجتی بتعلیل افتادند تا آنکه امام فرمود که انبیا مال نمیگذارند پس برای شبهه عقار مانند آن
اثاث و نقود و حسام و اساس المنزل بر جای خویش ثابت شد که ظاهر حدیث و قرآن حجت است تا وقتیکه دلیل
قطعی بر خلاف آن قائم نباشد فالحمل علی الظاهر متعین و محض مدعی المیراث متیقن سوم آنکه دعوی بعضی که خلفا
مال فدک را خورده اند با وصف اقرار بتورع و زهد ظاهر شان چنانچه از مطالعه شافی سید مرتضی و غیر آن ظاهر
است و کلام فاضل طبرسی رکامل بهائی نصرت آن میکند حیث قال دشمنان محمد صلی الله علیه و آله
و سلم ظاهر الشرک بودند و اعدای علی ظاهر الصلاح و العداله و باطن الشرک و المعصیه با جراحی عجیب و
غریب است در صحاح و غیر صحاح مروی و مسطور و مقتضای دلائل عقلیه نیز همین است که شیخین رضی الله
عنهما در فدک بر عمل جناب سید المرسلین راسخ دم و ثابت قدم بوده اند حاشا که بحث ظلم بر حقوق

فاطم

فاطمی علیها السلام دراز کرده باشند چهارم آنکه قبل ازین گذشت که باظهار صاحب
اکابر طائفه این حدیث را بر خلفا حمل کرده گفته اند که ایشان بزبان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رعایت حقوق
اهل بیت می پرداختند و بعد وفات شریف آنجناب طریق را ترک نمودند خود قاضی شوستری در همین مقام اظهار
کرده که امام اعظم ما ومثل دیگر اکابر خلفا را از اهل نفاق می شمارد پس استدلال او بحدیث حوض بر ارتداد ایشان
صورتی ندارد باز در پی توجیه شده و گفته نفاق آنها بانکار امامت مرتضوی بعد از وفات شریف ظهور
بر السنه بروز نمود و این همه مشعر بر آنست که خلفا طریق سابق را ترک فرمودند و مؤلف سال در بیان
معنی حدیث سابق ازین گفته بهمان شیوه قدیمه رجوع و طریقه مستمره را بی سپر کردند که
اطاعت ترا گذاشتند و علم لعنت و عناد برافراشتند و نیز از عبارات درست که ترک حدیث الثقلین
نمودند پس فهم شوستری که خلفا را از غاصبین و محدثین می پندارد و از دائره تارکین برآرد
فرار از سطوره وقوف تحت المیزاب بر علمای طائفه اش انطباق صریح پیدا کرد مع ذلک شح
بازکوه و امتناع از صدقات که از مالکین امامیه سرزد مستلزم غصب حقوق مساکین واکل اموال
ابن السبیل و دیگر محتاجین هست بانه و ازینجا واضح شد که مخاطب والا مناقب بنا بر وجه سابق و اوهن
بودن ترجیح قاضی مانند نسج العناکب کما عرفته ازذکر آن دست برداشته قال افضل الفاضل
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم وچون بفضل الهی
وحسن تائیده از بیان اینکه حدیث مزبور بانفراده دلالت صریحه دارد بر آنچه دارد فراغ
دست داد اکنون بدلیلی آخر که اوثق و اجلی است غلط گفتم بنص صریح مبرهن میگردانم که حدیث
مزبور در شان صدیق اکبر و شرکا و مددگاران شان واقع است حالا جنت تجسم و منت استدلال کی کجا
رفت نیست برا که صاحب جامع الاصول از موطا روایت میکند که ان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم قال لشهداء احد هؤلاء اشهد علیهم فقال ابوبکر الصدیق الستنا یا
رسول الله باخوانهم اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا فقال رسول الله بلی ولکن

لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابو بکر ثم بکی ثم قال ائنا لکائنون بعدک

وسلم القبوت که حدیث خود تفسیر حدیث میباشد و دریافتن فیه المعنی نهایت وضوح دارد چه صراحت
لا ادری ما تحدثون بعدی تفسیر و تبیین ما احدثوا بعدک هست و شهادت حدیث از رجال مذکورین
الغائبه در حدیث بخاری که مرجع ضمیر ما احدثوا باشند و مرجع انهم حیهم باشد مخاطبین مذکورین حدیث موطا
مراد هستند نهایت توجیه حدیث موطا انیست که حدیث بطریق احتمال وهمی وارد شده لکن نزد ارباب
کرم تعصب شان مانع عین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که حدیث بخاری هم ماده این دلیل
میکند چه حدیث بخاری که از زبان مخبر صادق است خبر از مستقبل میدهد پس وقوع آن واجب هرگاه این
کلمات را صرف بغیر ضمیر غائبت و صیغه مخاطب بحق مخاطب من ضمنا اعاده فرمودند و مهذا البدیهی
از اصحاب حدائق واقع نشده الا همین حدث مختص مخاطبین پس مبرهن گشت که این کلام خبار بود
است از مستقبل نه احتمال وهمی اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است
تا قول رسول صلعم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیه میدهد آیا نمی بینی که در غزوه موته بظاهر بسبیل احتمال
عقلی فرمودند که اگر زید بن حارثه رضی الله عنه شهید شوند حضرت جعفر طیار علیه السلام سردار لشکر باشند
اگر ایشان بدرجه شهادت رسند عبدالله بن رواحه سرگروه لشکر شوند و اگر ایشان هم شهید گردند
مسلمانان هر کرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگواران شهید شدند الا
فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند پس هویدا شد که گو بظاهر حکم علی سبیل الاحتمال و بشرط وقوع بود مگر در
حقیقت اخبار بغیب بوده است علاوه اگر از برگذر احتیاط صرف باحتمال عقلی میفرمودند خصوصیت این
معرکه چه بود بلکه بطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرایا میفرمودند هرگز در هیچ سریه چنین
نمیفرمودند پس بنا بر علی هذا همچنان ایشان بخاتمهم لا ادری ما تحدثون بعد خبر از احداث یقینی میدهد نه موهوم تنها
وهمی است و دلیل مبین برین جا دیگر آنست که اگر فقط باین حیثیت مخاطب میفرمودند که ایشان بهم
شدند و خاتمه ایشان بخیر شد شاید ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید معلوم نیست

بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود همین ارشاد میشد که حسن خاتمه انها که از جهان فوت شدند یقینی
نیوست و شما هنوز زنده اید و لا ادری ما تصنعون او تعملون بعد الیوم این لفظ احدثت و تقیید آن بلفظ بعد
صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در صحبت رسول بر روی کار آورده و الا از شان
مورد کریمه وَاِنَّكَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ و مخاطب بخطاب وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ مستبعد
بلکه متعذر است که بمجرد احتمال وهمی بحث چنین یار غار در جواب سوال حسن خاتمه خود شان کلمه ارشاد سازند
که ازان اشتباه تام در خیر عاقبت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر شک ارشاد کردن ضرور بود بسفرمودند
که ان شاء الله تعالی بالشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم ادعان مغفوریت
باحتمال احداث امری بعد انتقال خود مدلل فرماید که اینگونه کلام بدون اشتمال بر لطفی از ادب بلغا بلکه اوساط
الناس بس بعید است چه جا که ممن کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار مستقبل
نباشد قید بعدیت لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین شان رسول الله و الملک العلام
و مثل هذا الکلام انتهی بجز وفه اقول و استعین بالرؤف الرحیم اگر مراد مولف رساله
که ارتداد و سوء خاتمه صحابه کبار بر طبق اصول مناظره باثبات رسانیدم الکنون ذمه کمن عهده ان مشغول
نیست پس بطلانش بر ناظرین این اجزا از اجلای بدیهیات است و بدعوی شمول فضل الهی گردن افراختن
بغایت ابلهی و این فقیر سبحمدان می زیبد که با دنی توجه کمترین مسایل این رسالة التحقیق بل لا شیء فی الحقیقه تمامی
مقدمات رساله حضرت که بعد تالیفش خلوة و جلوة لفظ بلبل سیاریه بر زبانش می گذشت کرماد
اشتدت به الریح فی یوم عاصف گردید و حال تلبیسات و تدلیساتش همراه شهوات
علمای دیگر قدیما و حدیثا بالخصوص انچه در کتاب معتمد الشیعه برادر حسین مولف افاده نمود و بر همه
افراد کائنات مانند آفتاب نیم روز روشن شد و ستعرف ان شاء الله تعالی مفصلا و اگر مرادش آنست که
بلعو خیالیه خود در مقابله اهل سنت و جماعت فارغ گشتم پس مبنای آن همه تخیلات فاسده آنست که خود را درین معرکه
از تابعین و اهل حق را انستد لیکن بگمان بد بخلق احتمالات ضعیفه و ایراد سند تا سخیفه خاطر خویش را

مصداق آیت کریمه کل حزب بما لدیهم فرحون خوش کرده باشد چنانچه از زبانی ثقات احباب اینجانب
فرقه بعض بگوش فقیر رسیده که بار بار در خلا و ملا تذکره این امر از حضرت مؤلف صدور یافته که در حدیث
سفینه منصب منع در جانب اهل سنت جانب استدلال است فقط منع مقدمات شان که در
ترکوه اند علما صحابی که نیستند مرا کفایت میکند و خلق احتمال ایراد دستند که من و رای آن شده
تبرع و احسان است انتهی مقاله پس حالیا در ابطال این تقریر بچند وجه اکتفا می رود **اول** آنکه خود
حضرت مؤلف جناب در این رساله بر تقاریر علمای اهل سنت مثل تقریر فاضل معبر کرمانی لفظ احتمال
اطلاق کرده چنانچه در مقامیکه در جزو دیگر بنظر ناظرین در آمده گذشت که درباره بعض از عبارات
کرمانی لفظ توجیه بالا اطلاق فرموده پس معلوم شد که فاضل کرمانی بلکه اتباع و متبعین او نیز که در شرح
کتاب مستطاب صحیح بخاری و مانند آن برین منهج رفته اند همه شان موجهین اند و تمامی اصحاب تحصیل مثل
بدیهی دال است که در اصول مناظره قرار یافته که هر موجه مانع هست پس بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت شد
که علمای اهل حق که روی سخن با ایشان است مانع اند و عجب از هر اینکه خود جناب مؤلف در اوراق جواب اصلاح
این مقدمات را که [illegible] موجه است و هر موجه مانع است مانع را احتمال کفایت میکند بزبان خود درست کار
ساخته و در اینجا این خود را از این قضایا مسلم بر انداخته و منصب خود را که استدلال است فراموش فرموده **دوم**
آنکه قول سابق او اگر گوئی بدیه که سلمنا انه حدیث ابن الجبر بیان کرد لیکن عبارت منها بر است لیکن مجال تاویل آن
و ذیل خود احتمال سیئه دارد اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوئیم که اینجا بجز این دو احتمال احتمال ثالث ممکن
ندارد و اگر احتمال دیگر باشد بیانش بر عهده طرف ثانی و ابطالش بر ذمه ما است اینک گوئی و میدان
انتهی مختصرا الفص است در مستدل بودن مؤلف موجه و مانع بودن اهل حق از امثال این مقالات
تبحر و غزارت علوم و کمال مهارت و عریف بودنش درین فنون بر همگنان از خاصه و عامه روشن
می شود و الا غایت مستبعد است که شخصی اینهمه رسایل تالیف کند و با استعداد و ذکاوت بمقابله
مجادله اکابر علمای اهل حق سیما فاضل کرمانی و جزری و عسقلانی و [illegible] مجبر هم

دم استقلال زند و هنوز او را حقیقت خود واضح نشود که من مانعم یا مستدل و خصم من بکدام جانب است
و چه منصب دارد بلکه درین معرکه مانند قائل کلام انت انا فمن انا خود را گم کند نعوذ بالله من تدلیسات
المدلسین و تلبیسات الملبسین **وجه سوم** آنکه مطالعه تصانیف امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی امامیه
مثل کشف الحق دلیل صریح است بر نیکه او قدما را از حدیث الحوض ارتداد و کفر یا فسق صحابه ثابت
کرده اند و عبارت شیخ حلی و امثالش بعد ازین می آید ان شاء الله تعالی و معنی مستدل نیست مگر اینکه
شخص دعوی بکند و بران دلیل اقامت نماید چنانچه شیعی گوید که خلافت بلا فصل حق حضرت امیر المؤمنین
بود زیرا که جناب سید المرسلین آنجناب را وقت سفر تبوک در مدینه منوره بجای خود خلیفه ساخت و ارشاد
فرمود که اَنْتَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰى اِلَّا اَنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ و صحت استثنا موقوف است
بر آنکه تمامی مراتب هارونی برای جناب مرتضوی متحقق باشد پس خلافت بلا فصل ثابت گردید و حقیقت
مانع جزین نیست که شخص در جواب خصم گوید که آنچه تو گفتی مسلم ندارم مثلا سنی در جواب این استدلال
کند که لا نسلم که جمیع منازل هارونی بحضرت علی مرتضی حاصل باشد و لا نسلم که خلافت موسی از مراتب
هارون بود چه در صورت حیات هارون بعد ممات موسی نبوت بالاستقلال بحضرت هارون
حاصل میشد که بهزاران مراتب قوی تر از خلافت است و آنچه تو گفتی که صحت استثنا موقوف بر حصول
جمیع مدارج هارونی است نیز ممنوع است محتمل که استثنا منقطع باشد بالجمله چنانچه اهل سنت درین مقام مانع
اند شیعه را با یراد سند بر دارند کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام همچنان در توجیه حدیث الحوض بالخصوص
در مقابله حضرات امامیه منصب اهل سنت جز منع بیش نیست یعنی لا نسلم که این حدیث در شان خواص صحابه وارد
شده باشد بلکه محتمل است که در شان متنصرین و محدثین از جفاة اعراب باشد اگر با وجود این همه تصریحات هنوز
بخیالش در نگذرد که منصب اهل تشیع در حدیث الحوض استدلال بر ارتداد و احداث صحابه کبار است و منصب
اهل حق منع است استدلال پس میگوییم که اکنون در جهان منصب مستدل من حیث الاستدلال تحقق ...
و شیعه در ... مستدل نباشند زیرا که در رسال گذشته می باید که طیلسان استدلال اینجا بر دوش اهل حق ...

مستعملا آیت کریمه کل حزب بما لدیهم فرحون خوش کرده باشد چنانچه بزبانی ثقات اخبار ابن حجر
فرا بعین بگوش فقیر رسیده که بارها در خلا وملا تذکره این امر از حضرت مؤلف صدور یافته که در صحت امامت
سفسطه گری منصب منع وجانب اهل سنت جانب استدلال هست فقط منع مقدمات شان که از آیه
زکوة اند واحادیکه نیستند مرا کفایت میکند وخلق احتمال ایراد دستند که من در پی آن شده اند
تبرع واحسان است انتهی مقاله پس حالیا در ابطال این تقریر بچند وجه اکتفا میرود اول آنکه خود
حضرت مؤلف جا بجا درین رساله بر تقاریر علمای اهل سنت مثل تقریر فاضل معتبر کرمانی لفظ توجیه
اطلاق کرده چنانچه در مقامیکه در جزو گذشته بنظر ناظرین در آمده گذشت که درباره بعضی از عبارات
کرمانی لفظ توجیه بالنا اطلاق فرموده پس معلوم شد که فاضل کرمانی بلکه اتباع ومتبوعین او هم که در شرح
کتاب مستطاب صحیح بخاری وامثال آن برین منهج رفته اند همه موجهین اند وتمامی صحاب تحصیل مثل
بدیهی ولی است که در اصول مناظره قرار یافته که هر موجه مانع هست پس شکل اول بدیهی الانتاج ثابت شد
که علمای اهل حق که روی سخن با ایشان است مانع اند وعجب از همه اینکه خود جناب مؤلف در اوراق جا بجا
این مقدمه را اگر خیر مسلم نمی موجه است و هر موجه مانع است مانع را احتمال کفایت میکند بر زبان خود جاری
ساخته ودر اینجا از خود در این قضیه با مسلمه پرداخته ومنصب خود را که استدلال است فرو گذاشته دوم
آنکه قول سابق را اگر کسی بگوید که سلمنا لکن حدیث انجیه بیان کرده باشید عبارت مساوی برای است لیکن مجال دار بر
ودلیل خلق احتمالات بسیار اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گو گیم که اینجا جز این دو احتمال احتمال ثالث اصلا
ندارد اگر احتمال دیگر باشد بیانش بر عهده طرف ثانی وابطالش بر ذمه ما است اینک گوییم
انتهی مختصرا انصاف است در مستدل بودن مؤلف موجه ومانع بودن اهل حق از امثال این مقالات
بتحریر وغزارت علوم وکمال مهارت وعریف بودنش درین فنون بر همگنان از معاصرین ظاهر
می شود والا نهایت مستبعد است که شخصی اینهمه رسایل تالیف کند وباستعداد ذاتی بمقابله
مجادله اکابر علمای اهل حق سیما فاضل کرمانی وجزری وعسقلانی ودیگر محدثین

دم

دم استقلال زنده هنوز او را حقیقت خود واضح نشود کسی با لتزم یا مستدل و خصم من بکدام جانب است
رمه نسبت داد برو بلکه درین معرکه بانند نال کلام انت انا نحن نا خود را گم کند نعوذ بالله من تدلیسات
المدلسین و تلبیسات الملبسین وجه سوم آنکه مطالعه تصانیف امام اعظم ثانی یعنی شیخ جلی امام
مثل کشف الحق دلیل صریح است بر اینکه اکثر علما او از حدیث الحوض ارتداد و کفر یا فسق صحابه ثابت
کرده اند و عبارت شیخ جلی و امثالش بعد ازین مرئی ید انشاء الله تعالی و نیز مستدل نیست مگر اینکه
شخص دعوی کند و برهان و دلیل تمامت نماید چنانچه شیعی گوید که خلافت بلا فصل حق حضرت امیر المؤمنین
بود زیرا که جناب سید المرسلین آنجناب را وقت سفر تبوک در مدینه منوره بجای خود خلیفه ساخت و ارشاد
فرمود که اَنْتَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰی اِلَّا اَنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ و صحت استثنا موقوفست
بر آنکه تمامی مراتب هارونی برای جناب مرتضوی متحقق باشد پس خلافت بلا فصل ثابت گردید و حقیقت
مانع جزین نیست که شخص در جواب خصم گوید که آنچه تو گفتی مسلم ندارم مثلا سنی در جواب این استدلال امر
کند که لا نسلم که جمیع منازل هارونی حضرت علی مرتضی حاصل باشد و لا نسلم که خلافت موسی از مراتب
هارون بود چه در صورت حیات هارون بعد ممات موسی نبوت بالاستقلال بحضرت هارون
حاصل میشد که بهزاران مراتب قوی از خلافت است و آنچه تو گفتی که صحت استثنا موقوف بر حصول
جمیع مدارج هارونی است نیز ممنوع است یحتمل که استثنا منقطع باشد بالجمله چنانچه اهل سنت درین مقام مانع
اند تبرعا با یراد سند پرداز ند کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام همچنان در توجیه حدیث الحوض بالخصوص
در مقابله حضرات امامیه نیز منصب ایشان جز منع دیگر نیست یعنی لا نسلم که این حدیث در شان خواص اصحاب وارد
شده باشد بلکه محتمل است که در شان متعصبین و محدثین از جفاة اعراب باشد اگر با وجود اینهمه تصریحات هنوز
بجناب ش درنگذرد که منصب اهل تشیع در حدیث الحوض استدلال بر ارتداد و احداث صحابه کبار است و منصب
اهل حق منع است نه استدلال پس میگوییم که اکنون در جهان منصب مستدل من حیث الاستدلال باقی نخواهد بود
و شیعه در احتجاج امر مستدل نباشند زیرا که در مثال گذشته می باید که طیلسان استدلال را نیز بر دوش اهل حق انداختند

و گویند که حدیث منزلت که ما در مقابلهٔ اہلسنت آوردیم از کتب اہلسنت است و شارحین احادیث
و متکلمین ایشان معنی آن چنین و چنان قرار داده اند و استثنا را بر استثنای منقطع حمل کرده اند و ما منع میکنیم و میگوییم
که لا نسلم که استثنا منقطع باشد و بعضی از مراتب تا به رونی مراد بود بلکه منزلت بر عموم است و استثنا بر استثنای متصل حمل
است پس بر تمام صغیر و کبیر عیان شد که خیال مؤلف در مانع بودن خویش و مستدل بودن اہل حق در حدیث
الحوض مبنی بر محض البطلان است و بکدام زبان گوییم که بلهٔ و صبیان هم بران نخندند و از ملاحظهٔ این خرافات
و سهوهای ایشان مستغرق نخهامی شوند. وجه چهارم آنکه خود حضرت مؤلف معتمد الشیعه بعد
ذکر استدلال خویش بر احداث خلفا و غصب خلافت مرتضوی عبارتی در کتاب مذکور آورده که در
ابطال خیال مؤلف که احتمال منصب خصم است دلیلی است و آن عبارت بقدر یکه تعلق باین مقام
دارد اینست که محتجب نماند که این حدیث را قدمای علمای امامیه قدس سرهم دلیل بر قبح مآل بسیاری از
سهوهای صحابه مقرر گردانیده اند و احتجاج و تمسک بآن بر ارتداد خلفای ثلثه مخصوص بهم از ان قبیل
است که فقیر بی بضاعت بآن متفطن شده و اگر ناظران از انصاف در نگذرند بر یقین بدانند که لا تنظر الی من
قال وانظر الی ما قال مراد است انتهی بلفظه و وجه دلالت این عبارت بر مدعای حقیر نزد اصحاب تحصیل مانند
ضیای خورشید انور است و ازین یک عبارت دو فائده که بیخ کن خیال خام مؤلف عالی مقام است
بدست آمد نخستین آنکه در زمان قدیم علمای امامیه استدلال ازین حدیث بر سوء خاتمهٔ اصحاب نموده اند و منصب
ایشان منصب استدلال بود دوم آنکه در زمان متاخر که مؤلف معتمد الشیعه ازین حدیث ارتداد خلفای
ثلثه مخصوص بهم ثابت کرده نیز منصب استدلال دارد پس معلوم شد که امامیه در هر زمانه همین منصب داشته اند
آنچه مؤلف وهم کرده سخن بعید گذارش است که فقیر را در تفکر و برادر همین مؤلف قیل و قال است انشاء الله
تعالی در خاتمهٔ اوراق این مسالک بدلائل قاطعه روشن میکنم که دعوی تفرد از لاف و گزاف آن
بزرگ است و در کتب قدیمه که صدها سال از تصنیف آن گذشته این نحو استدلال از حدیث الحوض موجود است
پس دعوی تفرد ناشی از عدم تتبع آن کتب و نقصان تبحر است یا بنا بر ابله فریبی و تقرب نواب معتمد الدوله

دوقوا

وقوع یافته و تمام عبارت معتمد الشیعه در انجا نقل خواهیم کرد ان شاء الله تعالی درین مقام بر قدر ضرور اکتفا
شدیم کما عرفت **و التماس دیگر** آنکه ابطال زعم مؤلف برین وجوه موقوف نیست بحول الله و قوته بعضی
از وجوه دیگر برین ما عرفت بر سر و د خواهد شد **قوله** اکنون الخ **اقول** این کلام بنا بت آگاهی دلیل
بهم بهت برین معنی که حضرت مؤلف بر سور خاتم تا اعداء افضل الصدیقین و امثال آن استدلال میکنند و مقتضای
لفظ آخر آنست که دلیل برین دعوی قبل ازین گذشته کما لا یخفی علی الطالبین **قوله** غلط گفتم آه **اقول**
این دلیل ششم است بر استدلال مؤلف هیچ لفظ دلیل و برهان الی غیر ذلک نص بر منصب استدلال است و مخفی
نماند که اینهمه تعداد و شمار بعد غرض از ذکر دلائل دیگر است و الا بعد تتبع تام و غور و فکر در کلام مؤلف قدوه
علمای اعلام میتوان گفت که غالبا هیچ صفحه ازین رساله نباشد که دلالت بر استدلال مؤلف ندارد و بالجمله
چنانچه مقولات سابق در خیال مؤلف دلائل قاطعه و براهین یقینیه بود و در واقع از قسم ترهات و وساوس
حال این نص صریح بر دعوی نیز بدستور سابق است که بنیادش بر صور خیالیه افتاده و نستغفر الله که جناب افضل
الصدیقین که بنص قرآنی صاحب رسول الثقلین و ثانی اثنین است حق تعالی جابجا در محکمات قرآنی او را
با اعوان و انصارش میستاید و بکمال ایمان و اخلاص در کتاب عزیز آنی نص میفرماید که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ
عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و در سوره نور در رفع اسکات تطهیر ذیل ام المؤمنین صدیقه نازل نموده او را
بکمال علو شان و عظمت بلفظ اولو الفضل که دلیل افضلیت است یاد فرموده فقال تعالی وَلَا يَأْتَلِ أُولُو
الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ الآیة از محدثین و مبتدعین باشند و چون باب این مقام مقتضی مع استیفاء تفصیل
دنیوی و نحو آن بود مع ذلک قید و السعة لغو خواهد شد و تعیین الفضل الدینی علی الاطلاق و الحمد لله که مفسرین مثل
صاحب مجمع البیان غیر او نیز الحجه در حضور نزول آیت کریمه مذکوره ذکر کرده اند دلالت صریحه برین دارد که مورد این
آیت ... و درین مقام تفسیر کبیر امام فخر المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین دیدنی و شنیدنی

است که پایه سخن را بعرش برین رسانیده و شبهات و اوهام مخالفین را از حضیض زمین گذرانیده
الی غیر ذلک من الآیات التی اولوها وقت المناظرة واحالوها وحرفوها عن مواضعها لحفظ
ناموس مذهبهم عالیا هرگاه مهاجرین اولین و انصار سابقین که آخرین صحبت جناب سید النبیین
در مسجد مقدس خود باعتراف صاحب بحار در حفظ حقوق الشان بود محدث و خاصه حقوق اهل بیت طاهرین
ناشناس کیست که بهره از دین و ایمان تواند داشت و بقتال اشقیا مثل اهل ردت و قیصر و کسری لشکری
تواند آراست و داد جهاد با مسیلمه کذاب اشباه و عنسی خانه خراب تواند داد و وهاس تائید ملت مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم تواند نمود و جناب اقدس الهی از مساعی جمیله آنها خوشنود تواند شد کما یدل
علیه حدیث الکافی و قد مر قبیل ذلک **قوله** زیرا که صاحب جامع الاصول الخ **اقول** عجب تا مذکر
شهادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدلیل کلمه هؤلاء و ضمیر علیهم نظر از عدم تقیید و تقیید حالیه بمقابله
مجموع شهدای احد واقع است بحیثیت لایشذ فرد واحد و ابوبکر صدیق نیز از مجموع اهل اسلام شامل
شده کما هو الظاهر و مؤلف رساله در ملحقات تشنیع بعضی از عبارات اصحاب سیر باثبات رسانیده که
ارشاد این حدیث قریب بزمان رحلت شریف باتفاق افتاده حیث قال مخفی نماند که شهادت سید البشر صلی
الله علیه وآله وسلم برای شهدای احد نزدیک بزمان رحلت بسوی دار دنیا بود چنانکه تصریح کرده بآن
شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت و چون از انجا بازگشت از دعای احیا و اموات
فارغ شد صداع طاری گشت و بیمار شد و ایضا فی ذلک الکتاب فی موضع آخر و فی هذه
السنة زار النبی صلی الله علیه وآله وسلم شهداء احد فقال هؤلاء اشهد علیهم فقال
ابوبکر الستنا اخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا
فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم
قال انا لکائنون بعدک ثم رجع الی المدینة وطرء به الحمی ثم توفاه الله عز وجل ایام
انتهی کلامه بعینه و بلا شبهه درین وان کثرت اهل اسلام نسبت بسابق تا بحد وصف

بهم رسید و جفاة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابوبکر صدیق که هنوز
علم او بحدیث الحوض در حیز منع است از جمیع افراد اصحاب که بقید حیات باشند نه فقط از اخص
الخواص و اصحاب کبار و ملخص جواب سید النبیین آنست که حال اسلام و جهاد شما معلوم است لیکن حسن خاتمه
تمامی افراد شما مثل جمیع افراد شهداء احد که بنصوص قرآنی جنتی باشند متیقن نیست محتمل است که درین
سلسله احداثی سر زند و ازین لازم نمی آید که حضرت ابوبکر صدیق و دیگر خلفای راشدین بعد آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم متصف باحداث گردند و سند این معنی که حدیث الحوض بعد از قصه شهداء احد است مطالعه بعض
از اخبار فریقین است و روایتی از بحار ملا باقر مجلسی در امامت صدیق بنا بر نیابت عن النبی صلی الله علیه و آله
و سلم فی مرضه مرت قبل ذلک القصه بدعا مؤلف که ارتداد ابوبکر صدیق و دیگر خلفای راشدین
است خاصة ثابت نشد و الخبر ثابت شد مدعا مؤلف نیست من بعد الناس است که اگر مخاطب و الا
مراتب اعتقاد آن ارد که غیر از ابوبکر صدیق و شرکا او از غاصبین خلافت دیگری از اصحاب در واقعه
و حایر شهداء احد مخاطب نیو و کما یدل علیه قوله هرگاه همان کلمات را صرف بتفرقه ضمیر غیبت و صیغه
مخاطب بحق مخاطب و من جنانا اه اعاده فرمودند پس باید که بدلیلی این حصر را اثبات فرماید و ما دامیکه
اقامت دلیل نتواند کرد احتمال راجح و ظن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان
که در آخر عمر شریف نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و
تکالیف شرعیه جهاد التشدید بر نیاهم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث برای جمیع افراد مخاطبین را
باشد حتی بلزم سند احداث الخلفاء الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر دفتر آنها نیز از دست میروند و اگر
خطاب ببعض دون بعض باشد کما ادعی المصنف پس ما میگوئیم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد
خواهند بود که تعبیر از آنها بلفظ رجال واقع شده دخول ابوبکر صدیق و امثال او که در مؤلفات
محدثین مثل فاوات حاکم نصوص قطعیه بران موجود است که ابوبکر صدیق و مانند او بحکم نبوی از زمره مصداق
حدیث الحوض خارج اند و از جمله آن حدیث ام المؤمنین ام سلمه است که امامیه هم بجلالتش اعتراف

لسانی وارد علی ما نقله بعض المحققین انه قال صلی الله علیه وآله وسلم یا ایها الناس انی
فرطکم علی الحوض وان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود وآنیته کعدد النجوم
وانی رأیت ناسا من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت
زمرة اخری ففعل بهم کذلک فلم یفلت منهم الا کمثل همل النعم قال ابوبکر لعلی
منهم یا نبی الله قال لا ولکنهم قوم یخرجون بعدی یصعقون ویمشون القهقری
مستلزم تناقض وتخالف اصول فریقین است کما عرفت وسیجیء بعد ذلک مفصلا ان شاء الله تعالی گو بادی الرای سؤال
ابوبکر باشد ولا نسلم که بدلیل سؤال وجواب مذکور ابوبکر صدیق در محدثین داخل گردد چه قبل زین دانستی
که شیعه صیغه متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمع غایب حمل میکنند واین حضرات ائمه را بزعم خود از
لوث عصیان منزه میدارند والتبری مرید دون مساعدت محاورات عرب امکانی ندارد ودر ما نحن فیه
که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغ متکلم مع الغیر شریک باشند احتمال توجه اصل خطاب بآنها وبالکلیه
صدیق وامثالش از حواریین خاتم المرسلین بیهوده نطن بلکه یقین میزنند فکیف که نصوص هم از مخبر صادق
صلعم موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق ازین تهمت احداث بدعت نماید وکبا است که
خطاب بدو جماعت کنند ومراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین امامیه مثل طبرسی وکاشانی و
غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند وحالانکه حق تعالی در کتاب مجید خویش میفرماید
یا معشر الجن والانس الم یأتکم رسل منکم وعلی هذا القیاس آیات دیگر پس دخول صدیق
اکبر درین جماعت متصفین بالاحداث ضروری نباشد زیرا که سوالش از جمیع افراد امت بود وجواب
آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مستلزم احداث همه کس نیست وایضا محتمل است که وقت دعای
بر شهدای بعضی از جماعه اعراب نیز حاضر باشند که قرائن احداث آنها مخفی نبود پس گو خطاب جناب صدیق
اکبر و حضرت امیر وابوذر باشد لیکن مراد ازان صدور احداث لو احتمالا از امثال آن مردم است فقد انتفی
که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث ماست چون آنحضرت صلعم را بالهام یا بوحی معلوم بود که

بعضی از صحابه غیر مشهورین مسند را احداث خواهند شد اگرچه احداث معلوم نباشند لهذا آنجناب
تنبیها و تسلیا این مضمون را اعاده فرمود پس این سلوک خاص که خطاب بخواص باشد و مراد حفاظ باشند بجهت
زیادت خوف و مزید خشیت برای آن جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین میفرمایند
بر حال آنکه هنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و بنا ما فوز بدرجات اخروی بعدم ارتکاب احداث و بدعت
بجا آوردن اعمال صالحه است باقی مانده خلجان عوام که خطاب بخصوص کسی است و مقصود سرزنش دیگری
صاحب بحار بکثرت وقوع این امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته اند که خطابات
الهی کو و بعضی از آیات مثل فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا بجناب خاتم المرسلین است لیکن منظور
تهدید و ترهیب امت و این طریق ابلغ فی الزجر است و بر متدبر خبیر روشن است که چنانچه نزد اهل سنت
عصمت انبیا بجای خویش منصوص است همچنین عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز منصوص است پس
والعجب کل العجب که علمای امامیه مثل این سوال را که ابوبکر صدیق نموده زبانی ابوذر غفاری هم بعضی از
اعیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در مدح متاخرین حکم بحصر اخوت نسبت
بخود فرمود ابوذر بطریق عرض پرسید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هرگز نیستید چنانچه این ماجرا در
مسالک آخر خواهی دانست انشاء الله تعالی و حالانکه ابوذر را حضرات امامیه درین خطاب داخل نمی کنند
و از وصف اخوت اسلامی خارج نمی گردانند و در مقام احداث را برذمه ابوبکر صدیق ثابت میکنند
فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله اگر حالیا علمای قوم ابوذر غفاری را متصف باخوت اسلام ندانند
رد دیگر بجا ماند که در حدیث مشار الیه برای متاخرین مختص شده و در روایت امامیه خاصة بکثرت تمام
مروی گشته از ابوذر سلب نمایند پس باب ابوبکر صدیق هرچه خواهند متفوه بآن شوند و الا جواب هم انها
نعم فرقا نیست که در جواب سوال صدیق بلی و لکن لا تدری ما تحدثون بعدک ارشاد شده
یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن معلوم نیست که بعد از من چه احداث سر زند بخلاف جواب سوال
ابوذر که نص در نفی اخوت ابوذر است کما سیجیء مع ذلک جمله لا ادری که مضمونش نفی درایت

احداث است بر اصول فریقین آری دستکاف از حمل بحدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول اهل
حق پس از آنکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه آنموذج آن در ما سبق سمت گذارش
یافته و اینهم از نور حدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تافته که هرگز ابوبکر صدیق و یارانش باجماع مرتکب ارتداد
حدیث الحوض نگشتند اما اصول امامیه که مؤید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول اهل حق ثابت شد پس آن
نیز مؤکد و مشید اصول ایشان است چنانچه اینهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول موضوعه امامیه
خاصه پس بیانش در مسالک آخری آید انشاء الله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر بعلم قطعی حال جد او بدعت این
بزرگان بتفصیل تمام میدانست پس چگونه معاذ الله ارتکاب بکذب در سلب آیات از نفس نفیس خود فرموده
باشد با آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصا در آن وقت آنجناب را جائز نبود کما عرفته سابقا پس معلوم شد که
آنحضرت صلعم نظر بضعف اسلام بعضی و عدم استقامت باحتمال ارتجاع ارشاد فرمود که درین سلسله احداث احدی
خواهد یافت گو مرا معلوم نباشد و مخفی نماند که تشبیه اسلام و جهاد بشهدا احد ضروریست که از باب
تشبیه کامل شد چنانچه در مطاوی بحث معلوم شده و هرگاه امامیه وصف مستقل بودن در اثبات امامت بلا
فصل مرتضی کرم الله وجهه حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی بر تشبیه کامل حمل نفرمایند زیرا که مفترق شد پدید جاگی
با ایشان دارد چه در صورت معنی حدیث آنست که ای علی غیر از نبوت در جمیع مراتب شامل حال روزی و یک زمان
آن بود که در زندگانی موسی حکمرانی بر بنی اسرائیل اختصاص با و داشت و لبعد موسی خلافت بدیگران رسید
پس تو نیز بعد از من خلیفه نخواهی شد فیلزم نقیض ما یدعونه اهل حق که درین مقام منعقد استبعاد از آنکه تشبیه را بر
کامل تام نکنند مورد سرزنش نباشند تنبیه محتجب مباد که حضرت مؤلف درین مقام حاشیه منهیه دارد که تعرض
آن بر ضرور می نماید عبارتش آنکه مخفی مباد که در بعض نسخ جامع الاصول و موطا در بعض مسائل نیز آنانکا
نکاستون بدون همزه استفهام دیده شد لیکن چون استفهام بسیاق کلام مناسب بلکه گویا صحت حدیث
ظاهر بود و همان نسخه را اختیار کرده شد بلفظه مکنون خاطر است اگر ازین جا شیئ نیست که من در اختیار نسخه
استفهام تبرع و احسان بر اهل حق کرده ام زیرا که در استفهام علمای ایشان تو اهند گفت که از وجود خود بعد

حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر صدیق خبر نشنیده بلکه اظهار تاسف مینماید یا گویا انکار رحلت
خود بعد مفارقت آنجناب میکند پس لازم نمی آید که صدیق بقای خود با اعوان و انصار بصفت احداث
بعد جناب سید المرسلین فهمیده باشد بخلاف نسخهٔ انا لکائنون که ظاهرش آنست که البته بعد تو
باقی می مانیم و احداث شدائد و کار می آریم و این منتهای مقاصد شیعه است پس حجت حریف از
آوردن و از آنچه مفید مدعای خود زیاده تر باشد اغماض و اعراض فرمودن کمال تبرع و احسان
بر مخاصمین و قوت و طاقت مؤلف در فن مناظره است که با وصف ایراد آن نسخه که نطاق
حجت حریف بود باز او را در شکنجهٔ دلائل کشیده و گوش او چنانکه باید مالیده فاقول ان هذا الشق
باطل زیرا که در صورت اختیار نسخهٔ که خالی از همزه باشد نیز این قیل و قال را حریف او مشکل تواند کرد
بیانش آنکه مؤلف در جاهای بسیار بتقلید صاحب معتمد الشیعه سفر باید که حدیث تفسیر حدیث میباشد پس
چون اصل قصه واحد است و در یک قصه دو حدیث مرادف در رود پوشیده یکی بهمزه و دیگری بدون
آن و در قواعد ادبیه تقرر یافته که ذکر شی اصل است و حذف فرع آن و فرع محمول بر اصل میباشد
و مخالفت اصل نمیباشد پس حجت حریف بر حال خود است خواه نسخهٔ اولی اختیار فرماید خواه نسخهٔ
ثانیه و مؤلف نیکو فهمیده که در نسخهٔ انا لکائنون حجت حریف بحسب ظاهر هم باقی نماند و مؤلف کاری
و ایضاً حریف میتواند گفت که تطبیق در احادیث بقول مراد درهمین جناب در کتاب مذکور
مهما امکن واجب است پس ضرور انا لکائنون یعنی نسخهٔ استفهام محمول میتواند شد زیرا که عرب گاهی
همزه را ذکر می کنند و گاهی باعتماد قرائن حذف می نمایند و مقدر میدارند بخلاف حمل انا لکائنون
یعنی نسخهٔ اول بر ثانی که مؤلف آنرا جمله خبریه می پندارد و این موجب حمل النقیض بر النقیض دیگر
است پس بدون حمل ثانیه بر اولی التطبیق در حدیث بحکم صاحب معتمد الشیعه و آل واجب صورت
نمی بندد فدلیل خصم المؤلف بحاله وقد کان مخدوشاً بالله و بحمد الله که جناب مخالف درین جا
خود اقرار کرده که استفهام بسیاق کلام مناسب تر است پس ضرور است که محذوف را بر مذکور

حمل کنیم واگر مراد مؤلف چیزی دیگر است فالتصویر واجب علیه حتی نتوجه الیه **قوله** وسلام النبوت
ست آه **اقول** اگر از مخاطبین جمله لا ادری ما تحدثون بعدی نفس اهل السقیفین واشیاعش مراد داشته اکثر
بلاریب مخالف قرار داد مؤلفین ست زیرا که بر هر دو مذهب جاهل خوبی و بد قوم نجوبی بعلوم آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بود کما عرفت فی الصدر چون انکار فرموده درایت را از خود سلب نمود معلوم شد که آنها مراد نبوده‌اند
وبداهة هی جدا واگر مراد از اهل خطاب تمامی مردم اند که حدیث الحوض بر آنها انطباق نموده شد
بحث خطاب بمجموع مسلمانان در دخول آنها کلامی نیست لیکن هیچ اشکال و عضال لازم نمی آید عجب از حضرت
امامیه که بکمال جسارت وجرأت میگویند که آنچه قبول زهرا در مخاطبه حضرت علی مرتضی ارشاد نموده که مانند جنین رحم
پرده نشین شده ومثل خائنان در خانه گریخته وخود را ذلیل کردی الی آخر الکلمات المقدسه در حقیقت اظهار
جناب مرتضویت وشکایت خلفای ثلثه واعلام مردم است که آنجناب ترک خلافت بخشنودی نکرده وغصب
فدک را راضی نبوده کما قال المجلسی فی حق الیقین ونه آنکه خلفا در آنوقت کجا حاضر بوده اند بلکه خود
مجلسی در کتاب مذکور اقرار کرده که این حکایات بعد از ادای خطبه طویل الذیل در مجامع اصحاب وبرخاستن
وقرار گرفتن جناب سیدة النساء بخانه هدایت کاشانه بود مع **ذلک** خلفاء که مانند جنین رحم پرده
نشین شده بودند وکی مثل خائنان در خانه گریختند بلکه ظهور ایشان در آنوقت مانند ظهور شمس وقت
نصف النهار است بل لفظ گرگان سید زند ومی برند وتو از جای خود حرکت نمی کنی البته بر اصول مذهب
امامیه بخلفا منطبق نیست لیکن عدم حرکت وعدم محافظت ناموس تحمل زهرا وحقوق وارث امداد بی دریغ بر رد
شکایت مرتضویت بس عجب لهذا اکابر امامیه که خود چنین گویند وبر دیگران زاد الله واهیه ضعیفه غلبه جوینه که مخاطب
لا ادری ما تحدثون بعدی که هرگز بر اصول طرفین بر خلفای راشدین منطبق نمی تواند شد وکجا خطاب فاطمه زهرا
که نزد تمامی اهل عالم لا محاله شکایت مرتضوی بود بلکه معاذ الله تفسیق آنجناب که با وصف ورود آیت فلا
تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین وکریمه انکم اذا مثلهم محدثات خلفاء را چشم دید
ووقت خروج مخدرات عفت وطهارت ورفتن عالیشان بمجامع اصحاب برای مطالبه فدک در خانه می نشیند

آنحضرت

درهجرت از مدینه ببلاد دیگر که ازین محدثات و آشوب و فتن خالی باشد نمی گزینند بلکه اگر ادنی غور و تامل
بکار برند و انچه در عمده مطاعن خلفا تقریرات مطنبه پیش کنند و قیاسات را ترتیب دهند نصب العین دارند خواهند
دریافت که درین حکایات و حکایا کار از تفسیق هم درگذشته بحد تغارنده ازکجاست تا بکجا مراعات ادب
اجازت نمی دهد که بتفصیل این حال پردازم و زیاده تر موجب پریشانی تاویل مجلسی اصفهانی است که
درین کلمات مبارک مقصود آنست که مردم قعود مرتضوی و ترک خلافت را بر خشنودی آنجناب حمل نکنند
سبق زیرا که ذات اعلام حضور اغیار در خانه هدایت کاشانه ممنوع است اهل بیت و کسانیکه در حکم شان باشند
بعد از ان کوب حمایت و کرد بدان بر دروازه تا مهاجرین و انصار که این وهم در خاطر شان راه یافته بود از اذ
این بکار باشند وانهم بعد انا که گشته از بام افتد و ناصبین و ظالمین مرعوب تشیبن بر در دولت
هجوم کنند و انواع ایذا و اهانت باهلبیت طاهرین رسانند که جگر خامه از تحریر حرفی از ان شق می شود
و انگاه این مخاطبات که مانند جنین رحم پرده نشین شده و شل خائبان در خانه گریخته و خود را ذلیل کردی
و شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است اعاذنا الله عن امثال
هذه التاویلات والتحریفات التی تکاد السموات یتفطرن منه علاوه دعوای این معنی
که حدیث سوط التفسیر مبهم میکنند و مصداق حدیث الحوض را معین مینمایند که معاذ الله فعل الصدیق بعین وهوا
خواهان او بوده اند فرع انمعنی است که حدیث الحوض باعتبار زمانه متقدم و حدیث شهدا احد متاخر از ان
باشد و عنقریب خواهی دانست که مولف در اثبات این تقدم و تاخر هر چند پیچ و تاب میخورد و کوشش بلیغ
مینماید بگرد ست او بجناحی عار گمین نمی شود **قوله** غایت توجیه آه **اقول** اگر احدی از اهل حق
بعد این توجیه شده حاصلش بنا بر ظن غالب آنست که محتمل که جناب نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بطور
احتمال عقلی قبل از حدیث الحوض گفته و بعد بر شهدا احد اجابت سوال صدیقی فرموده باشد که
لا ادری ما تحدثون بعدی و مبنا این توجیه همانست که در مناظره باثبات رسانیده اند که الموجه بانی والمانع
یکفیه الاحتمال چنانچه قبل ازین زبانی مولف درین اوراق گذشته و از اینجا بوضوح می انجامد

که مولف رساله بی توجیه موجه نبرده وانچه بران وارد کرده وارد نمی شود زیرا که اساس اعتراض
برانست که حدیث الحوض متقدم بر دعای شهدا باشد واثباتش بر ذمه مستدل است وانی له ذلک
زیرا که از عبارات آتیه تحریر مولف درین امر نیز واضح است و مقصود ازین تقریرات آنست که اهل فراست
وفطانت بلکه عوام نیز دریافت نمایند که هنوز مولف از عهده استدلال ووصول مناظره ومبادی
و بر اثبات انچنین مقدمات هم قدرتی ندارد **قوله** هرگاه همان ه **اقول** چون نزد محققان بدلائل
وبراهین مدلل و مبرهن شده که جمله لا ادری ما احدثوا بعدی بر سبیل احتمال نیست بلکه اخبار غیبی
است ورای نفی درایت قطعا و یقینا ماول کما سیجئ فی کلامه و بر جای خود ثابت شده که این نحو کلام نزد
علمای شیعه نیز وقت شوکت اسلام بعد فتح مکه بلکه قریب وفات شریف صدور یافته کما ستعرفه فی
المسلک الآخر انشاء الله تعالی و قبل ازین گذشت که محققین امامیه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم تقیه را دخل نمی دهند و هرگز جناب آن سرور در عموم اوقات تجویز نمیکنند پس درین وقت که بوعده
قرانی والله یعصمک من الناس اطمینان کلی هم رسید بطریق اولی تقیه و اعتبار کذب مجاز نخواهد
بود پس درین خطاب تخصیکه ارسول موضوعا میه عن الغاصبین باشد البته این قسم تفصیل واجب و متحتم بود
یعنی کیف نشهد علی حسن عاقبتکم والحال انکم تغصبون بعدی الخلافة العلویة و
تحدثون امورا منکرة تخالف القواعد الاسلامیة فانتم من الزمرة التی توخذ بهم یوم القیمة
ذات الشمال وتذادون من الحوض بانواع العقوبة والنکال فاقول هؤلاء اصحابی وارید
نجاتهم بشفاعتی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد
الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم
وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز
الحکیم فما یکتفی علی القول المذکور ولا ینجی القوم المزبور بل یقال لی بعد ذلک
الکلام انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم فاقول سحقا وبعدا فکیف اقول

انکم مثل هؤلاء الشهداء الذین قال الله تبارک وتعالی فی حقهم ولا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون وقال فی موضع آخر من کتابه المجید یرزقون
فرحین بما اتیهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ان لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون اما سمعتم یا معشر الاصحاب قول الله عز وجل لا یستوی اصحاب النار و
اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون فانهم بشهادة ما یوحی الی من اصحاب الشمال
تریدون ان اثنی علیکم مثل هؤلاء الذین قتلوا فی سبیل الکبیر المتعال انکه جناب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امثال اینهم تفاصیل واقعیه نفس الامریه را گذاشته بر کمال اجمال و ابهام مشتمل بر
کذب صریح معاذ الله اکتفا فرماید ولقی درایت احداث مخاطبین از خود نماید وارشاد کند که ندانم
که شما بعد من چها احداث کنید ان هذا الشیء عجاب و در ینجا قول مجتهد جالسی در حسام تماشا کردنیست
که حدیث الحوض از دلائل تقیه جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله است زیرا بعد ایراد حدیث بطول دلالت
بدین منطوق کرده چه در ینمقام اگر بمقتضا تقیه کار نمیکرد می بایست که با عیانهم مردمان را آگاهی بخشیدی
تا اینهمه اختلاف در تعیین آنها واقع نمی شد انتهی بلفظه سبحان الله حضرت جالسی را بوصف ادعای اجتهاد بلکه
یگانگی خود در علم کلام این مقدار هم یاد نباشد که وقت ارشاد حدیث الحوض کی نزد فریقین بر آخر عمر شریف
مرد کسی را وقت تقیه بود باید دید در باب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه اعتقاد دارم دور نفی تقیه
از آنجناب چه تصریحات که نکرده ام بالجمله چون احتمال تقیه در حدیث الحوض بالاتفاق ممتنع است
چنانچه ملتفت دانستی پس در حدیث تمایز شهدا را احد که نزد مؤلف بعد از حدیث الحوض بطور تفسیر واقع
شده بطریق اولی تقیه نخواهد بود پس لا محاله رجوع بسوی الیه جالسی بتقسیم تفصیل که یاد کرده ام در دفع توهم
ضرور بود والحمد لله علی ذلک **قوله** وسع هذا الخ **اقول** اگر قصد مؤلف از اصحاب جابرین و ملازمین
جناب سید المرسلین اند پس معاذ الله که از ایشان حدثی بوقوع آمده باشد چنانکه او خیال دارد بلکه آنچه
از ایشان مجاهدات سیفی و سنانی و تورع و تقوی بظهور رسیده بحکم احادیث صحیحه فریقین مصداق

رضوان الٰہی گردیدہ پس نسبت حداث بایشان بدلیل حدیث حضرت سید الساجدین رضی اللہ عنہ مبین
حداث و احداث و خروج از زمرۂ تشیع حضرات ائمہ امجاد است و اگر مقصود اینست کہ احدے از اصحاب خواہ
اخص خواص باشند و خواہ از جفاۃ اعراب بعد احداثی نشدہ مگر غصب خلافت پس این حصر ممنوع است لا بد لہ
من اقامۃ الدلیل و سند منع ما با تصریحات کہ سابق ازین گذارش پذیرفتہ من بعد حیرت عظیم رو میدہد
کہ مؤلف رسالہ بار بار ذکر این معنی میکند کہ در ہر دو حدیث جز تفرقہ ضمیر غیبت و خطاب
فرقی ملحوظ نیست و مآل ہمہ تقریرات بدان میکشد کہ شاید بحث لفظی ساقط الاعتبار بودہ بحث
معنوی تا این کلام مفید مدعا شود وَھُوَ لَیْسَ مِنْ دَأبِ الْمُحَصِّلِیْنَ ہنوز در نمی یابد کہ اگر تفرقہ ضمائر
ہم در میان نبود چون مناط جملہ لَا اَدْرِیْ مَا اَحْدَثُوْا بَعْدِیْ بر احتمال عدم علم است یعنی شاید از شما
احداثی سر زند و مناط جملہ لَا تَدْرِیْ مَا اَحْدَثُوْا بَعْدَکَ بر جزم و تعیین است پس تفاوت در ہر دو مثل بعد
آسمان و زمین است کما لا یخفی علی المحصلین حالیا تطبیق لفظی بچہ کار می آید و کدام فائدہ برای مؤلف از آن
نمی آید کہ زَیْدٌ قَائِمٌ جملہ خبریہ است و بزیادت یک حرف مثل ہمزہ استفہام از دائرہ خبریت بدر میرود و بحل
انشائیہ منسلک میشود و درین ہر دو جملہ باعتبار احکام لفظی فرقی غیر از زیادت حرفی ملحوظ نیست و حالا آنکہ
بنا بر احکام معنوی یعنی اشارہ اخبار نقیض یکدیگر واقع شدہ اند وَقِسْ عَلٰی ھٰذَا اَمْثِلَۃً اُخْرٰی کَمَا لَا یَکَادُ
یَخْفٰی **قولہ** و اگر ربیل آہ **اقول** این کلیہ نیست بلکہ در بعضی از مقامات ظن شریف ... صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بمقتضای صالح نظم جزو کل ظاہرا نوع دیگر بر آمدہ کما یشہد بہ قصۃ ذی الیدین ابن ادہم
تجانب سطاب صحیح بخاری دشوار و موجب اتعاب مثل شروح آن باشد کما مر بار بطول علامہ ثانی سعد الدین
تفتازانی رجوع کنند و باید کہ او در مبادی آن انکار مزبور نقل فرمودہ و ملخص این
قصہ بدان میرسد کہ زید کور در بعضی از غزوات از راس رئیس اہل فضول عبد اللہ بن ابی بن سلول
روزی استماع نمود کہ او در خطاب بعضی از اعراب اقران خود میگوید کہ خرج مکنید بر فقرا کہ ایشان
کہ نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشند تا آنکہ از آنجناب متفرق شوند و جدا گردند و اگر معاودت

بمدینہ

می کنیم و بصحت و سلامت بسوی مدینه بر می گردیم البته من این نبی را از مدینه بیرون می کنم زید میگوید
که من این مقوله را بعم خود باز گفتم و او نزد آنسرور صلعم حکایت نمود حضرت مرا نزد خود خواند پس
قصه را از سر آغاز نمودم و تا انجامش معروض داشتم مقارن این حال پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
رئیس اهل نفاق را طلب فرمود اشقی و رفقاء او بحضور مقدس آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم ایمان
غلاظ یاد کردند و گفتند که هرگز این کلمات بزبان نیاورده ایم محض افترا و بهتان برپا نموده اند
پس آنجناب براتصدیق نمود و مرا تکذیب فرمود پس الهی بر من ازین واقعه طاری شد که گاهی
نرسیده بود ناگاه در خانه مستور شدم و عمم مرا سرزنش کرد که چه افتاد ترا که نوبت بدین تکذیب رسید
پس بعد سوره منافقون نازل شد و تصدیق من از آسمان فرود آمد جناب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم
انواع عاطفت مبذول کرد ای زید تو راست گفته بودی جناب اقدس او سبحانه تعالی تصدیق تو در آیات قرآن
مجید نازل فرموده و اصل این قصه مختص بکتب حدیث و تفسیر اهل حق نیست از تفسیر علی بن ابراهیم قمی تا
ابوجعفر کلینی نیز بروی این معنی بتمام اهل تتبع میرسد لیکن تفصیل این واقعه زیاده تر در ان واقع است
قال نزلت في غزوة المريسيع وهي غزوة بني المصطلق في سنة خمس من الهجرة وكان
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج إليها فلما رجع منها نزل على بئر وكان الماء قليلا
فيها وكان أنس بن سيار حليف الأنصار وكان جهجاه بن سعيد الغفاري أجير عمر بن
الخطاب فاجتمعوا على البئر فتعلق دلو سيار بدلو جهجاه فقال سيار دلوي وقال جهجاه
دلوي فضرب جهجاه يده على وجه سيار فسال منه الدم فنادى سيار بالخزرج ونادى
جهجاه بالقريش وأخذ الناس السلاح وكاد أن تقع الفتنة فسمع عبد الله بن
أبي النداء فقال ما هذا فأخبروه بالخبر فغضب غضبا شديدا ثم قال قد كنت كارها
لهذا المسير إني لأذل العرب ما ظننت أني أبقى إلى أن أسمع مثل هذا فلا يكن عندي
تغيير ثم أقبل على أصحابه فقال هذا عملكم أنزلتموهم منازلكم

وواسيتموهم باموالكم ووقيتموهم بانفسكم وابرزتم نحوركم للقتل فارمل نساءكم
وايتم صبيانكم ولو اخرجتموه لكانوا عيالا على غيركم ثم قال لئن رجعنا الى المدينة
ليخرجن الاعز منها الاذل وكان في القوم زيد بن ارقم وكان غلاما قد راهق وكان رسول الله صلى
الله عليه واله في ظل شجرة في وقت الهاجرة وعنده قوم من اصحابه من المهاجرين والانصار
فجاء زيد فاخبره بما قال عبد الله بن ابي لعنه الله فقال رسول الله صلى الله عليه واله لعلك
وهمت يا غلام قال لا والله ما وهمت قال فلعلك غضبت عليه قال لا والله ما غضبت عليه
قال فلعله سفه عليك فقال لا والله فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لشقران مولاه
اخرج فاخرج راحلته وركب وتسامع الناس بذلك فقالوا ما كان رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم ليرحل في مثل هذا الوقت فرحل الناس ولحقه سعد بن عبادة فقال السلام
عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته فقال وعليكم السلام فقال ما كنت لترحل في مثل
هذا الوقت فقال وما سمعت قولا قال له صاحبكم قالوا واي صاحب لنا غيرك
يا رسول الله قال عبد الله بن ابي زعم انه ان رجع الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل
فقال يا رسول الله فانت واصحابك الاعز وهو واصحابه الاذل فسار رسول الله صلى الله
عليه واله يومه كله لا يكلمه احد فاقبلت الخزرج على عبد الله بن ابي يعذلونه
فحلف عبد الله انه لم يقل شيئا من ذلك فقالوا فقم بنا الى رسول الله صلى الله عليه واله
حتى نعتذر اليه فلوى عنقه فلما جن الليل سار رسول الله صلى الله عليه واله ليله
كله والنهار فلم ينزلوا الا للصلوة فلما كان من الغد نزل رسول الله صلى الله عليه واله
ونزل اصحابه وقد اهدتهم الارض من السهر الذي اصابهم فجاء عبد الله بن ابي الى رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم فحلف انه لم يقل ذلك وانه ليشهد ان لا اله الا الله وانك لرسول
الله وان زيدا قد كذب علي فقبل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم واقبلت الخزرج على زيد بن

ارقم

ارقم بثمودة ويقولون له كذبت على عبد الله سيدنا فلما رحل رسول الله صلى الله عليه
وآله كان زيد معه يقول اللهم انك لتعلم انى لم اكذب على عبد الله بن ابى فما سار
الا قليلا حتى اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله ما كان من البرحاء عند نزول الوحى
عليه فثقل حتى كادت ناقته تبرك من ثقل الوحى فسرى عن رسول الله صلى الله عليه و
آله وهو يسلت العرق عن جبينه ثم اخذ باذن زيد فرفعه من الرحل ثم قال يا غلام
صدق قولك ووعى قلبك وانزل الله فيما قلت قرآنا فلما نزل جمع اصحابه وقرأ
عليهم سورة المنافقين، بر تمهيد اينهم موقوف نيست زيراكه ظنون غير معصومين كه در حكم سيد المرسلين
بلكه بر اصول خاصه اهل تشيع مرتبه شان از مراتب نبوت و رسالت هم درگذشته بر خلاف واقع
برآمده كما مر پس هرگاه حال چنين باشد فما ظنك فيما صدر منهم على نهج الاحتمال بر عقلاى عالم مخفى
نيست كه مقصود فقير ازين روايات و مقالات انكار صدور احاديث از مؤلفة القلوب نيست بلكه ازين بحث
مقصود اصلى اينست كه مؤلف در علم كلام و فن مناظره و تفحص روايات چنانچه ميدانى و بعد ازين
هم خواهى دانست اجنبى محض است و از طريق استدلال بلديتى ندارد و ليكن چون اينست
نه با اينهمه در سر او خام حوصلگى و اراده مناظره با علماى اعلام و متبحرين كرام از مجتهدين متكلمين
مذهب خويش با فرا نهاده و داد مصارعت و اخذ تلابيب بنيت تحصيل ثواب داده مگر چون
مصارعت قديم خلاف عهود و مواثيق و مضاد تقيه و مقتضيات عقليه وقوع يافته چه دانم
كه اين مصارعت جديد چگونه مثمر بركات و منتج حسنات خواهد بود **قوله** حضرت جعفر طيار عليه السلام
اقول اين خلاف محاورات شيعين است كه ايشان غير معصومين لفظ عليه السلام را بالاستقلال
نپسندند و اختصاص ائمه عليهم السلام را ملحوظ دارند زيراكه از مطالعه شروح اصول اربعه و تراجم
فارسيه الوامع واضح مى شود كه لفظ سلام بحضرات اهلبيت اطهر مرتبه اختصاص يافته و امتياز ايشان
از اغيار دران هر عرفى ملحوظ گشته بلى اگر اسامى متبركه ايشان با ديگران جمع شود مثل حضرت ابوطالب

وواسيتموهم باموالكم ووقيتموهم بانفسكم وابرزتم نحوركم للقتل فارمل نساءكم
وايتم صبيانكم ولو اخرجتموهم لكانوا عيالا على غيركم ثم قال لئن رجعنا الى المدينة
ليخرجن الاعز منها الاذل وكان في القوم زيد بن ارقم وكان غلاما قد راهق وكان رسول الله صلى
الله عليه وآله في ظل شجرة في وقت الهاجرة وعنده قوم من اصحابه من المهاجرين والانصار
فجاء زيد فاخبره بما قال عبد الله بن ابي لعنه الله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلك
وهمت يا غلام قال لا والله ما وهمت قال فلعلك غضبت عليه قال لا والله ما غضبت عليه
قال فلعله سفه عليك فقال لا والله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لشقران مولاه
اخرج فخرج راحلته وركب وتسامع الناس بذلك فقالوا ما كان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم ليرحل في مثل هذا الوقت فرحل الناس ولحقه سعد بن عبادة فقال السلام
عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته فقال وعليكم السلام فقال ما كنت لترحل في مثل
هذا الوقت فقال وما سمعت قولا قال له صاحبكم قالوا واي صاحب لنا غيرك
يا رسول الله قال عبد الله بن ابي زعم انه ان رجع الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل
فقال يا رسول الله فانت واصحابك الاعز وهو واصحابه الاذل فسار رسول الله صلى الله
عليه وآله يومه كله لا يكلمه احد فاقبلت الخزرج على عبد الله بن ابي يعذلونه
فحلف عبد الله انه لم يقل شيئا من ذلك فقالوا فقم بنا الى رسول الله صلى الله عليه وآله
حتى تعتذر اليه فلوى عنقه فلما جن الليل سار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليله
كله والنهار فلم ينزلوا الا للصلوة فلما كان من الغد نزل رسول الله صلى الله عليه وآله
ونزل اصحابه وقد اهدهم الارض من السهر الذي اصابهم فجاء عبد الله بن ابي الى رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم فحلف انه لم يقل ذلك وانه ليشهد ان لا اله الا الله وانك لرسول
الله وان زيدا قد كذب علي فقبل رسول الله صلى الله عليه وآله واقبلت الخزرج على زيد بن

ارقم ثم يلومونه ويقولون له كذبت على عبد الله سيدنا فلما رحل رسول الله صلى الله عليه
وآله كان زيد معه يقول اللهم انك لتعلم اني لم اكذب على عبد الله بن ابي فما سار
الا قليلا حتى اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله ما كان ياخذه من البرحاء عند نزول الوحي
عليه فثقل حتى كادت ناقته تبرك من ثقل الوحي فسري عن رسول الله صلى الله عليه و
آله وهو يسلت العرق عن جبهته ثم اخذ باذن زيد فرفعه من الرحل ثم قال يا غلام
صدق قولك ووعى قلبك وانزل الله فيما قلت قرآنا فلما نزل جمع اصحابه وقرأ
عليهم سورة المنافقين و بر تمهید این هم موقوف نیست زیرا که ظنون غیر معصومین که در حکم سید المرسلین
بلکه بر اصول خاصه اهل تشیع مرتبه شان از مراتب نبوت و رسالت هم درگذشته برخلاف واقع
برآمده کما مر پس هرگاه حال چنین باشد فما ظنک فیما صدر منهم علی نهج الاحتمال بر عقلای عالم مخفی ن
یست که مقصود فقیر از این روایات و تعلیقات اثبات صدور احداث از مؤلفة القلوب نیست بلکه از این حکایات
مقصود اصلی این است که مؤلف در علم کلام و فن مناظره و تفحص روایات چنانچه میدانی و بعد از این
هم خواهی دانست اجنبی محض است و از طریق استدلال بلدیتی ندارد و لیکن خواست
که با ایشان در فراخ حوصلگی و اراده مناظره با علمای اعلام و متبحرین کرام از مجتهدین و متکلمین
مذهب خویش پا فراتر نهاده و داد مصارعت و اخذ تلابیب بنیت تحصیل ثواب داده مگر چون
مصارعت قدیم خلاف عهود و مواثیق و مضاد تقیه و مقتضیات عقلیه وقوع یافته خبر آنهم
که این مصارعت جدید چگونه مثمر برکات و منتج حسنات خواهد بود **قوله** حضرت جعفر طیار علیه السلام
اقول این خلاف محاورات شیعیان است که برای غیر معصومین لفظ علیه السلام را بالاستقلال
نویسند و اختصاص ائمه علیهم السلام را ملحوظ ندارند زیرا که از مطالعه شروح اصول اربعه و تراجم
ایشان سیما اللوامع واضح می شود که لفظ سلام بحضرات اهلبیت اطهر مرتبه اختصاص یافته و امتیاز
از اغیار در آن مرعی و ملحوظ گشته بلکه گر اسامی متبرکه ایشان با دیگران جمع شود مثل حضرت ابو طالب

که علمای شیعه ایشان را از اوصیا و انبیا علیهم السلام میدانند و میگویند که وقت موت خویش تمامی ودایع
و امانات بجناب سرور کائنات تفویض نموده‌اند چنانچه در بحار و حق الیقین باقر مجلسی مرقوم است
و سترف حاله منفصله ان شاء الله تعالی شریک گردانیدن آنها نیست پس در ذکر لفظ علیه السلام نه رعایت
مذهب خویش باشد و نه مراعات اصطلاح مخاصمین پاس خدایا مگر از باب صلوات الله علی محمد بن ابی بکر خواهد
بود چنانچه از کتب قوم این جا مذکور خواهد شد لیکن بر کسانیکه تاویلات و تسویلات علمای طائفه را
نیک دیده‌اند مخفی نیست که در استعمال لفظ صلوة و آنهم بصیغه جمع بر نام محمد بن ابی بکر توریه و
تقیه امام بحق ناطق که در عبارت دستور العمل یعنی صحف آسمانی مامور باظهار حق و ممنوع از کذب
و باطل بود از بعضی حضار که در اولاد محمد مذکور باشند بر مخترعات و توهمات امامیه محمول است بخلاف
مؤلف رساله که برخلاف تقیه مناظره بعلمای اهل سنت مینماید و خلاف احادیث ائمه که بعضی از آن در
کتاب توحید ابن بابویه مرویست و بعضی در مصنفات دیگرش منقول و از منطوقات آن صریح معلوم
میشود که حالش مثل خمر است وَاِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا قطعاً و یقیناً ارتکاب میسر باید پس کلام
جریان این تاویل توهم هم نیست چه جای آنکه مذهب خصم او نیز این احتمال بر نتابد فافترقا **قوله** علاوه الخ
اقول مستدل را بجنبش احتمالات در اثبات مدعا که حدیث مدعا نص بمعنی آنست که از حدیث علیکم
خلفای راشدین مراد اند کافی نمیتواند شد مگر وقتیکه ملازم ثابت فرماید که چون در غزوه تبوک خبر آمد
بعضی بوده مجرد احتمال پس حدیث مولانا هم بر بن قیاس اخبار از حدث قطعاً و حتماً وقوع یافته وانی له ذلک
و از اینجاست که حضرت مؤلف ادعای خود را استنتاج باطل شد و بر دلیلی دیگر دست زند و بر جای آخر در مقام رعایت
جودت خویش متحیر باشد بلکه حقیقت قلوب اهل ایمان است که کار آن منحرف باشد **قوله** و دلیل بین آنکه الخ **اقول** اگر از این ارشاد
ترجیح و کار از دلالات ثابت نمیشود که جناب افضل الصدیقین بعد حضرت ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بدعتی
در دین متین احداث کرده باشند و وقوع اشتباه تام در خیر عاقبت از ارشاد و کلام مذکور نیز ممنوع است اگر
جمله لا ادری ما تحدثون بعدی بر مدعای مولف دلالتی ندارد و مگر بدلیلی قطعی ثابت نماید که

دول

دخول صدیق در زمرهٔ محدثین و مبتدعین چه ضرور است وهو لا یقدر علی ذلک چه در است تا صحیح
شد که دخول صدیق اکبر حقیقهً در خطاب هم ضرور نیست تا بصدور احداث از وے رسد تا بحمل اشتباهی
که هست نظر بدخول ضعفا درین مجموعه است کما عرفت سابقاً فلا ضیر و لا ضرر فی خروج الصدیق
ومن فی مرتبته ، نهایت توبیخ تمام آنکه هست شق در معنی جمله لا تدری ما احدثوا بعدک محتمل است اول
آنکه خطاب بالتمام صلی الله علیه وآله وسلم مخصوص بخلفای راشدین و معاونان ایشان باشد یعنی ای صدیق تو را ملاحظهٔ بدعت
از تو و اشیاع تو تمامه صدور خواهد یافت پس چگونه بر حسن خاتمهٔ شما گواهی دهیم این شق بمدعای شیعه
نهایت نزدیک حضرت مولف رساله است دوم آنکه از جمیع شما حیث لا یشذ منکم فرد واحد
احداث و بدعت صدور خواهد یافت اگرچه تفصیل آن مرا معلوم نباشد و غیر این شق باتفاق خواص
عوام برای امامیه که در روایت امثال این احادیث ذکر کرده اند کما ستعرف ان شاء الله تعالی نسبت بشق اول
زیاده تر متیقن است چه امامت سایر ائمه متفرع بر امامت عمر و تصویب است هرگاه اصل فاسد شد فرع بطریق اولی
فاسد خواهد بود سوم آنکه حال مجموع شما شامل مجموع شهدای احد نیست بلکه بعضی از افراد شما شامل مولف
بصدور احداث خواهند شد که معلوم نباشد و پر ظاهر است که تا مولف امثال این شقوق را بدلائل باطل نخواهد کرد
مقصود او چگونه بثبوت خواهد رسید و اگر فقط خطاب بصدیق و من هو نحوه مخصوص می بود پس مقصود که ای ابوبکر
دعوی اسلام و جهاد که از تو صدور یافت همه محمول بر ریا و سمعه است هرگاه اسلام تو و اصحاب تو مقبول نیست
جهاد کی مقبول تواند شد چه جای آنکه از جهاد در فلان و فلان مقام مرا در دست دشمنان سپرده راه
فرار اختیار کردید و بارها داد مخالفت و شقاق دادید پس دعوی جهاد کجا راه داشته باشد پس گواهی حسن
خاتمه برای شما که بعد از من هم لامحاله مصدر احداث و بدعت خواهید شد چه معنی دارد بلی برای
امیر المومنین و اتباع او گواهی میدهم و میگویم که اینها منسلک در زمرهٔ شهدای احد اند بلکه مراتب علی نسبت
بایشان زیاده تر دارند این لفظ خاص یعنی احداث و تقیید آن بلفظ بعدک صریح دلیل است بر اخبار از حال
مستقبل که مالک بن نویره و امثالش بعد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر روی کار آوردند آن

المرئی بود چه باید که هرگز از مالک اتباع او نزد فریقین چند زمان که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چند روز
بخلاف خلفای راشدین که بتصریح علمای امامیه مرة بعد اخری بعد از خدا اشهای بسیار در زمان ایشان از
شدند کما سیجیء تفصیله ان شاء الله تعالی و الصرف ذات تنبح المحظورات در زمن رسول الحق با علی
مراتب دین و ایمان ترقی کرده بودند کما هو عیان لا یحتاج الی البیان **قوله** بلکه اگر کلمه آخر **اقول**
حاشا که عدم ادعای عصمت ابوبکر صدیق و اصحاب او را باحتمال احداث امر بعد انتقال خود دلیل
فرموده باشند بلکه مقصود اینست که حال جمیع اصحاب که تا به حیات آنجناب نیست که برای خروج
احداث ثابت شده است چه عجب که بعضی ازین سلسله بعد احداث شوند و در حسن خاتمه آنها خللی راه یابد **قوله**
بلکه اگر آن **اقول** قید بعدی بر تنزل و تسلیم نیز لغو شود که مراد از ان حضرت ابوبکر صدیق و حواریین سید
المرسلین باشند و این ممنوع است چنانکه بارها دانستی بلکه تبرا جا بدلائل و براهین ثابت شده را مدلل و مبرهن
کردیم که خلفاء راشدین اصل فریقین هرگز مورد این حدیث نشوند شد و بعد ازین تفصیل مرحه تمام مبرهن
کرد که هرگز برای دنیا خلافت نکرده اند علاوه برین لغو در کلام رسول مقبول که کلامش باعتراف سائل
مؤلف دون کلام خالق و فوق کلام کل مخلوق است محال است پس فائده قید بعدی در حدیث مذکور آنکه
که احداث نخواهد بود مگر بعد از من و این را خود علمای امامیه از اصل بر کنده اند که استعراف انسان را الیه بیان
وانهم بعد ازین سر آیه تقریر در برخواهد گردید که امثال این احادیث در گنجایشان نیز موجود است بلکه
قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم و اگر ایشان
دلائل واضحه سامع متعصب را کافی نیست اکبر این همه آن خود حضرت صدیق اکبر را نشانه قول خود
که این حدیث اخبار از استقبال است تا نیست اعتراف صدیق اکبر بذخیره ارتیاب کلمه بعدی گردد و آن
اینکه خود حضرت شیخ اول از کلام مورد ما ینطق عن الهوی آگاه لا ادری ما تحدثون بعدی
بالیقین دانسته که من بعد پیغمبر خدا زنده می ثم که بر لفظ خود گریستند کما یدل علیه کلمة انا بیدون
همزة الاستفهام علی ما فی بعض طرق الحدیث و الحق که اولا لعصا و اذ حون مقبلی

بودند با تنهایی از شان حتی با هم بر تن واهیه کرمی می باید گرفت پس هم اینکه ارشاد رسول
فقط با جمال مبنی بود و کجا باید چه گریستند تا ایشان استقلال رسول صلی الله علیه و آله و سلم عجز خود ظاهر
نداشت تا ملتمس اینکه چون لفظ بعد با حتمال مبنی بود هم لقا بود و در جواب ارشاد نبوی عرضه میداوند که لا
القانا الله بعدک یا رسول الله و عرض نکا الصدیق اکبر لقا خود شان بعد از رسول استنباط
کلمه بعد بر سبیل تسلیم و فرض مسلم داشته می آید و الا جانی سر رفت که کسی هم در خطر این وجوه
با علی جلیلین بسقیفه بنی ساعده رفت تا بد کمال و انجا بحث و جدال سر دادند و دلائل الوهیت و بجلال
بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلیفه شان یعنی حضرت فاروق مدح حسن بیان جناب صدیق چنانکه
در حدیث زورت فی نفسی مقاله صحیح است و انا سنلقی علیک منا ذکر بکمال تعجب بیان
سازند اصلا قطره اشکی از چشم نظر بر خلافت و امارت و خته بر نیامد و هرگز نصد قتاده بود آن
روح نبوی موجب تکدر و ملال مانع حسن جنان پر جد و که در طلب ریاست نقد بلکه موجب
نقه المحدثین صاحب کتاب الاعلام بسیره الرسول علیه السلام حسد بسیار که بوی ابو بکر را بر غسل کرده
افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدهنم باد حسبان گو نیم که در شل آن مدت احساد معی متغیر
بیگر و دیس خبث جاه این حضرات بدین باز که آنا امری مهتم از تجهیز و تکفین میتوانی هم می باشد چنانکه
خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین هرگز خیال سامان آخرت آنسرور حلول شان
نکرده و فقط بر ریاست ستانی نظر دوخته باشند فای شیء اعجب من ذلک قال ابن منها
لما نقلت فاستمعا فی ذلک الکتاب ذکره بالالتقاط و الانتخاب اتفق اهل العلم علی ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم توفی یوم الاثنین شهر ربیع الاول نصف النهار
قیل عند اشتداد الضحی و نقل الاستاذ ابو سعد عبد الملک فی کتابه شرف
النبوة انه توفی یوم الاثنین النصف من ربیع الاول و هذا اقرب و الله اعلم قال ابن اسحاق
و کانت بیعة ابی بکر فی سقیفة بنی ساعدة بعد ما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله

وهو في بيته لم يفرغ من امره قد اغلق دونه اهله الباب فلما بويع ابو بكر في
السقيفة وكان الغد جلس ابو بكر على المنبر فقام عمر فقال يا ايها الناس ان الله قد جمع
امركم على خيركم صاحب رسول الله وثاني اثنين اذ هما في الغار فبايعوه فبايع الناس ابا بكر
بيعة العامة بعد السقيفة فلما بويع اقبل الناس على تجهيز النبي يوم الثلثاء وقال
بعد ذلك بقليل ولم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغير له رائحة وقد طال
مكثه في البيت قبل ان يدفن وقال بعد هذه ثم دفن وسط ليلة الاربعاء لاربع عشرة
خلت من ربيع الاول وقيل انه دفن ليلة الثلثاء حين غابت الشمس الاول اصح
انتهى چنین کسی را مجبر و تصور نمائی خود بعد الرسول با دراک از فحوای لفظ بعدی گریه و گلو گره کرده تا
نزد عاقل امکان ندارد و لا والله ثم لا والله و حکایتی بس ظریف مناسب مقام بیاد آمده که هرگاه علمای اهل سنت
از اثبات شجاعت حضرت صدیق اکبر که مدت العمر غالبا خون نشتری هم از دست مبارک نریخته باشند در ...
شجاعت امیر البررة و قاتل الکفرة الفجرة لیث بنی غالب غالب کل غالب علی بن ابی طالب عاجز می شوند
دلیل شجاعت شان می آرند که از وفات رسول مطلق تغیری در حال شان واقع نشده از برای خدا
انصاف کنند که این قساوت قلب است یا شجاعت این دال است بر عدم محبت آنجناب رسالت
یا دلالت دارد بر بسالت و این معنی فقط بشهادت عقل نیست بلکه امیر المؤمنین علیه السلام در جواب
سوال جناب ابن ابی قحافه از وجه حزن و ملال جناب شان کلامی فرموده اند که دال است بر عدم
تاثر سعری الیه از فوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وهي هذه في كنز العمال عن سعيد
ابن المسيب جاء علي بن ابي طالب يوما متقنعا متحازنا فقال له ابو بكر اراك متحازنا
فقال له علي انه عناني ما لم يعنك فقال اسمعوا ما يقول انشدكم الله اترون احدا احزن
على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مني سبحان الله با این همه سراج سنگدلی زیبد خود گواهی
خود را مصدق مصراع مشهور فقط تاثیر از نست ع چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد و نیز این سجاد ارکان حسبان

بشنيد

شهادت بر چنین کذب صریح بنا فکنند و بسکوت پرداختند و الاقل و اینهمه ارشاد مرتضوی نیست
بر عدم تحزن ابی بکر فانه من الصادقین الذین ورد فی شانهم کونوا مع الصادقین
بالجمله ام حضرت علمای اهل سنت لبس غریبست که یکجا توجیه انکار حضرت عمر از وفات رسول این میکنند که از فرط ملال
این امر کبری هوش و اعقل شده بودند و یکجا عدم ملال حضرت ابی بکر را بر انتقال خاتم النبیین دلیل شجاعت
شان میگیرند و باز ادعا میسازند که حضرت صدیق را مجتبی با حبیب خدا بود که بمجرد تصور هم لقای خود
بعد الرسول گریه بسیار بر او شان طاری گشت چنانچه از جمله یکی آنچه بکی ظاهر است
و در غار که بدلالت نص قرآنی اضطراب و اضطرار لاحق شان شده بود آنرا هم ماول بتحزن بر جناب
نبوی میسازند و مطلق چشم مال الضاد دیده بصیرت شان از تعامی نمی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن
چه سنگدلی بود که در یوم وفات سمت ظهور گرفت و حضرات سنیه از خدا و رسول صلعم شرم نکرده
نامش شجاعت میگذارند و اگر اینها شجاعت است باید که حضرت فاروق اعظم که اجنان بدحواس و بیهوش
شده بودند در نهایت مرتبه جبان باشند و اگر در این باره جناب عمر را انس با رسول صلعم بود که بمجرد استماع خبر وفات
زوال عقل او داد باز آن حالت در طرفة العین چگونه زوال پذیرفت که تجهیز و تکفین را هم گذاشته باتفاق
در صدد اخذ خلافت و امارت افتادند و داد مکابره و مناظره دادند آیا کسیکه اینقدر با حزن ادراک در گیر و
گریبان ... دو سر بسنگ میزند سلمنا که از غایت ورع اقدام بر اینها نفرمودند با وجود سهو
آیات قرآنی مثل انک میت و انهم میتون از فرط غم مسائل خبر بیهمتا تمام از سماحات بکرده بات
از فکر افتاده بودند باز فقط گریه را که مانع بود و محل انصافست که کسی که تاب شنیدن حرف وفات بزرگوار
نداشته باشد و این امر کبری را از ممکنات نشمارد و بمجرد تقریع صماخ کردن خبر با خوش از رحا رود هرگاه
بعد از اتفاق تعیین موت آن بزرگوارش خواهد شد حالش چه خواهد شد اقل مرتبه انیست که سر کار من بالکار
دالوبل خواهد بود و زینهار از سر قبر بیرون جبر و قسر نخواهد خاست و مه دنیا و ما فیها او را خوش نخواهد آمد
که در بیان آن باجد و جهد ولد خواهد پرداخت و سوی سقیفه خواهد دوید بجز شور و شغب بیعت سنانی برای تو

ریاست خود بنا داخلیٔ حلیات سطرهٔ پاک سر و بالا بر دو نخوا اهد کسید انتهی ملخصاً

نعیمه **اقول** و استعین بالرؤف الرحیم کار بسعت مفیده بمین است که وقت با خبر نزول

انصواب اسحر را محفوظ نداد و با تبا برآمد به قرینه پاس الزام خصم خویش را بشیئی لکار بر دو نسبت خود را کرسنه

لبس ناموس سازد و طیلسان خصم خود را که موجب و مانع است بکمال جور و جفا بر دوش خود نهاد

و عجب نیست که چند اهم مولف بسبب مشیه دگا و فطانت چون السنه اند که دلیل دوم نیز رایگان برکار

خواست ماند که دلیل سوم را ترتیب منداد و مرهمی بر خاطر ریش ننهند و انشاء الله تعالی عنقریب خوانی

دانست که این دلیل دوم نیز ناتمام است و مقدماتش خارج از قانون مناظره و علم کلام **قوله** خود شیخ

شیخ از آنجا **اقول** ای عزیزم که حضرت مولف المعی در ماسبق افاده معلوم فرموده و در اینجا بای مال

آن بموده تا تلاش آنکه خود گفته که حدیث تفسیر حادث میباشد و انهمه نه بهاده لباسی های خودش

خصوصاً مولف متعصب اتست معتقی است که این نسخه محمول بر غیره استفهام باشد زیرا که در حدیث

بلاریب شک در یک ساخته یک واقعه واقع نیست بلکه حصول الیقین در این وقت خاص در بارهٔ زندگی خود حیدر

و دلالت علی الیقین نخست گردیده بدون تمره و تعارض نمره بر جسر و درست لما عرفت من الیقین و عدم الیقین نزد

جمع شده و هو اجتماع النقیضین و این اندر ساکی است که اکثر بر اشاعره بجهت عدم فهم از مصطلحات و افادات

ایشان در صدد رساله بزبان آورده بود و نقایص را بلا دلیل و برهان نسبت بدیشان کرده در جای

آن در این خرابی گرفتار آمده و از اینجا گفته اند که من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه **قوله**

قوله والحق که دادن انصاف الخ **اقول** اگر بطور طنز و تعریض مراد از داهیه بقای صدیق و مثال

بعد آن سرور است این سخن بجای خود نیست زیرا که بروایات حضرات معصومین قبل از این گذشته که جناب

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با صحاب خویش بشارت بقای صدیق یاران داده و رواج دین

متین و کساد بازار و تذلیل کفر و کافرین بر دست صدیق ارشاد ساخته فارغ البال و منشرح البال

باید زیست و اگر مراد وفات شریف است با وجود وقت عمر بس البته می باید گریست و

ولیکن بحکم شریعت غرای مصطفوی از جزع و فزع که عادت عوام و معمول و مرسوم منهمکان
دریای غفلت است تا ممکن احتراز باید نمود چنانچه جامع بیاض ابراهیمی هم از جناب مرتضوی
این مضامین را نقل کرده بحکم حدیث استرجاع که متفق علیه فریقین است باید خواند که سبحان الحی الذی
لا یموت انا لله و انا الیه راجعون تو له حرمة آیه اقول ترک الصلوة را کار فرماید در احادیث صحاح اهل
سنت نماید میتواند دانست که این دعوی هم از قبیل صور خیالیه وهمیه است و بحث پوچ و غلط است چه
دیگر وجوه کریمه هم محتمل است یکی آنکه صدیق اکبر را تقلیل عمر است بنوی که اکثر دلالت احادیث در ستین و
سبعین مجاوز است و کثرت عمر شریف بملاحظه ظاهر آیات قرانی مثل آیت کریمه لیظهره علی الدین کله
در روایات احادیث که در بعضی از غزوات صدور یافته بحد شهرت و تواتر رسیده مظنون بود اکنون که فوت
نبوی از نحو حدیث ولو احتمالا استفاده شد بنا بر آن صدیق اکبر گریست بلکه در عدم بکار بردن صدیق با صفا
مقام استعجاب و استغراب است آنچه مذکور شد مستلزم آن نیست که ابوبکر صدیق بعد انتقال آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم مثل آن خود بود و گریه نمود پس کجا دعوی و کجا دلیل دوم آنکه محتمل که بجهت احد
بعضی که باعث عدم شهادت آنجناب بر مجموعه رسلین اصحاب آن وقت شد موجب مفضولیت
این مجموعه از مجموع شهدای احد گردید بکار دور از رو فریاد و بیقراری فرموده باشد لیکن دخول ابوبکر صدیق
و دیگر حواریین جناب سید المرسلین از مهاجرین و انصار و حضار بیعة الرضوان و جنگ بدر که حق
عشره مبشره که از جناب صمدیت در حق شان بروایات فریقین در صحاح سته و مجمع البیان و خلاصة
المنهج و غیرها وارد است در اهل احداث لازم نمی آید چنانچه بارها دانستی و تازه اینست که بابا
که مخاطب بوصف خطاب احد بلا شرکت غیر هم مراد نمی باشد تمام حملتک ذی الالاسنک الخ مبنی
که نزد اکثری از امامیه غیر از شیخ صدوق و شیخ او شیخ المشایخ یعنی محمد بن الحسن بن احمد بن الولید
که انکار سهو پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را که در نماز واقع شد موجب درجه اول از غلو میدانستند
و غلاة را از بدترین کائنات اعتقاد میکردند و تصنیف کتابی ضخیم را فقط برای اثبات وقوع سهو حضرت

سید المرسلین ورود قدح بر منکرین باعث حصول اجر و ثواب می‌بودند چنانچه بر ناظرین مراکب الخیر النقه
و افادات حسین شد قم مدنی مستر نیست در خطاب آیت کریمه وَاِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطٰنُ
فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرٰی مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ذات مقدس نبوی زنهار دخل نسبت تحسین حال
مصداق کلام قدسی فَقَدْ غَفَرْتُ لَکُمْ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ مِنَ الْاٰیَاتِ وَالْاَحَادِیْثِ اگر اندک غور
و تامل بوده دریافت خواهد شد که سوال صدیق از چیزی خواهد بود که قابل پرسیدن باشد و
ظاهر نیست مگر سوال از مغفرت جمیع اصحاب که بعد فتح مکه بکثرت تمام بهره رسیده بدولت اسلام گردیدند
و در میثاق و تکالیف شرعی شریک شده‌اند نه از خاتمه خود و دیگر حواریین که بارها مناقب شان بر زبان
مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین باعتراف و اظهار فریقین گذشته و مانند اعضاء رئیسه نزد آن
جناب عزیز بوده‌اند و چندبار در حق شان ارشاد شده که هرگز احدی از ینها در دوزخ نخواهد رفت
و همه با من در بهشت عنبر سرشت خواهند بود کما مر و ستعرف انشاء الله تعالی بلی حالت غلبه خوف
و خشیت مستثنی است چنانکه حضرت امیر وقت استماع اخبار فتن از جنگ جمل و غیره زبانی جناب بشیر
و نذیر بروایت جامعین اصول مثل سلیم و غیره و کمافی البحار می‌پرسید که دین ما یان من در آن وقت سالم
خواهد ماند یا نه اگر ابوبکر صدیق نیز در بعضی از اوقات از حال خویش یکبار سوال کند بعید نخواهد بود فلا
تطول القصه اگر حضرات شیعین فی الجمله از اعتساف دست بردارند و از اتباع اوهام خویش در باره حواریین
حضرت خاتم النبیین باز مانند بروایات الحق که مؤید با آیات قرآنی است ابوبکر صدیق اول کسی است که
در جنت داخل خواهد شد و اول کسی است که بر حوض با جناب سید المرسلین ملاقات خواهد کرد و در آنجا هم
مصاحب خواهد بود چنانچه بغوی در مصابیح و دیگران در کتب دیگر آورده‌اند عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ عَنِ
النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَتَانِیْ جِبْرَئِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَطَافَ بِیْ فِیْ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ
فَاَرَانِیْ الْبَابَ الَّذِیْ اَدْخُلُ اَنَا وَاُمَّتِیْ مِنْهُ فَقَالَ اَبُوْبَکْرِ الصِّدِّیْقُ بِاَبِیْ اَنْتَ وَاُمِّیْ
یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لَیْتَنِیْ کُنْتُ مَعَکَ قَالَ مَا اِنَّکَ یَا اَبَا بَکْرٍ اَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ اُمَّتِیْ

وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یرد علی الحوض یوم
القیامة ابوبکر الصدیق وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لابی بکر انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار اخرجه الترمذی وقال حسن صحیح
پس سوال از خود و دگر اخص الخواص محتاج الیه نیست بل پرسیدنی آنست که مجموع معها این نان مثل
مجموعه شهدای احد هست یا نه کما عرفت مرارا و ایضا اگر حضرت مؤلف و دیگر ارباب تشیع آنچه درباره
احادیث میگویند که همدگر تفسیر میباشند نصب العین و انداز نظر بحدیث حاکم وغیر او در خصوص انتقام خواهند
دانست که ابوبکر صدیق بری الذمه است و دخول او در زمره محدثین مسلم تناقض صریح است و نیز اگر بی
توجه باحادیث معتبره آرند بلا ریب و ارتیاب خواهند دریافت که ابوبکر صدیق بسبب رقت قلبی که او را
مثل حضرت خلیل علیه السلام بحصول پیوسته بود در امثال این مقالات میگریست چنانچه در روزی که
حضرت سلطان سریر نبوت قریب وفات خویش خطبه خواند و در اثنای آن فرمود که حق تعالی یکی را
از بندگان خود در آسایش دنیا و اختیار ثواب آخرت مخیر کرد پس او آخرت را برگزید همین صدیق
اکبر بروایت جامعین صحاح گریه و زاری آغاز نهاد و باستماع خبر وفات شریف مضطرب شد و اصحاب
بمزید فطانت و ذکا و رقت قلبی او اقرار کردند و قس علی هذا در ایام دیگر وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم بشدت تمام بیمار شد و ابوبکر صدیق بامامت مسجد شریف مامور گردید و محراب را از آنجناب خالی دید بیهوش
بر زمین افتاد و از معاینه این بیهوشی بنابرین اصحاب کبار شور قیامت برخاست چنانچه قبل ازین گذشت
پس لفظ فرض و تسلیم در اینجا نشاید افتد بلکه خطا میکرد غلط گفتم اکبر کبایر است زیرا که مستلزم نسبت
که شهادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بروایات فریقین برقت قلبی ابی بکر صدیق مثل حضرت ابراهیم
خلیل قبل ازین ایراد افتاد نامقبول شد و این بالبداهت خلاف دین و ایمان است علاوه شهادت
شیر خدا که برطبق ارشاد مصطفوی مرویست و عقل نیز برین مؤید آنست نیز از حیز قبول باطل و از معرض
اعتماد ساقط میشود حیث روی الحافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسن السمان

الرازی فی کتاب الموافقة بین اہل البیت والصحابة وقد نقل صاحب ریاض النضرة فی
مناقب العشرة عن علی رضی اللہ عنہ قال ان ابا بکر اواہ منیب ایں ہر دو لفظ را کہ بر محامد
تنزیل برائے حضرت ابراہیم خلیل وارد است در خصوص ابو بکر صدیق آوردن چنان شہادت خوبی
تذکیر بموت است کما لا یخفی ونیز در روایت امام صادق رضی اللہ عنہ از امام محمد باقر رضی اللہ عنہ بریں
تقدیر سعادۃ اللہ برو دو میگرد وانہ لما قبض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وابو بکر غائب بالسنح عند
زوجتہ بنت خارجة فسل عمر بن الخطاب سیفہ وتوعد من یقول مات رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم وکان یقول انما ارسل الیہ کما ارسل الی موسی علیہ السلام فلبث عن قومہ اربعین لیلة
واللہ انی لارجو ان یقطع ایدی رجال وارجلہم فاقبل ابو بکر من السنح حین بلغہ الخبر الی
بیت عائشة فاومت لہ فدخل فکشف عن وجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فجعل
یقبلہ ویبکی ویقول توفی والذی نفسی بیدہ صلوات اللہ علیک یا رسول اللہ ما
اطیبک حیا ومیتا ثم خرج سریعا الی المسجد حتی جاء المنبر فقام علیہ ونادی الناس
اجلسوا مجلسوا وانصتوا فتشہد شہادة الحق ثم قال ان اللہ تعالی نعی نبیکم وہو حی بین
اظہرکم ونعاکم الی انفسکم وہو الموت حتی لا یبقی احد الا اللہ عز وجل وما محمد الا رسول
قد خلت من قبلہ الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیہ فلن
یضر اللہ شیئا وسیجزی اللہ الشاکرین وقال انک میت وانہم میتون وقال کل نفس ذائقة
الموت وقال تعالی کل شیء ہالک الا وجہہ وقال کل من علیہا فان ویبقی وجہ ربک
ذو الجلال والاکرام ثم قال ان اللہ عز وجل عمر محمدا صلی اللہ علیہ وسلم وابقاہ حتی اقام
دین اللہ واظہر امر اللہ وبلغ رسالة اللہ وجاہد اعداء اللہ حتی توفاہ اللہ وہو علی ذلک
وترککم علی الطریقة فلا یہلک ہالک الا من بعد البینة والشفاء والنو
فمن کان اللہ ربہ فان اللہ حی لا یموت فلیعبدہ ومن کان یعبد محمدا صلی اللہ علیہ و

وَرَاءَهَا فَقَدْ هَلَكَتْ اِلٰهُهُ فَاتَّقُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَاعْتَصِمُوا بِدِينِكُمْ وَتَوَكَّلُوا عَلَى رَبِّكُمْ
فَإِنَّ دِينَ اللهِ قَائِمٌ وَكَلِمَتَهُ بَاقِيَةٌ وَإِنَّ اللهَ نَاصِرُ دِينِهِ وَمُعِزُّ أَهْلِهِ وَإِنَّ كِتَابَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَ
أَظْهُرِنَا هُوَ النُّورُ وَالشِّفَاءُ وَبِهِ هَدَى اللهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِيهِ حَلَالُ اللهِ وَحَرَامُهُ
وَلَا وَاللهِ مَا نُبَالِي مَنْ أَجْلَبَ عَلَيْنَا مِنْ خَلْقِ اللهِ إِنَّ سُيُوفَنَا لَمَسْلُولَةٌ مَا وَضَعْنَاهَا بَعْدُ
وَلَنُجَاهِدَنَّ مَنْ خَالَفَنَا كَمَا جَاهَدْنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا يَبْغِيَنَّ أَحَدٌ إِلَّا
عَلَى نَفْسِهِ انتهى فلله درّه یصا صاحب الریاض **قوله** والاجاج الخ **اقول** همه جزع و فزع مقتضای تلمعات
و ندبیات و نفس الالم با بانگ بلند باید چه بر دار فریقین ثابت است که هرگز بعجز و طیران روح بجنان
نعیم سوی سقیفه نشتافتند بلکه بعد تحقیق و تنقیح موت و دفن و دفع اختلاف بعضی از اصحاب آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بالحاح تمام رئیس همراه بردند بحمد الله که آنها بروایت امام صادق و
امام باقر روشن شد که ابوبکر صدیق اول برای تعزیت در خانه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رفته
جسد مبارکش را بوسیده و زار زار گریسته و صلوة و درود بسیاری فرستاده باز بمهمات دیگر که از
اعظم امور بود پرداخته و تقدیم الاهم فالاهم را نصب العین گذاشته والحمد لله که منتهای آرزوی
اهل اسلام نیز واعظ و نصایح افضل الصدیقین مترشح شد بلکه لطف و کرامت سعید و تربیت
ایشان هم جای آنست که سر بسنگ خارا زنند و هم مقام آنست که گریبان را چاک کنند و ریگ
بیابان بر مفارق خویشتن بیزند و دموع آتشین متصل ریزند و بدان پای چشم گریان بویل و ثبور و
آه های واسفی و مصیبتا برای ماتم و سینه زنی بر خیزند چه در روایات ایشان چنانچه از حق الیقین و
تالیف کنتوری واضح میشود که رفتن جناب سیده در مجامع اصحاب برای مطالبه زمین فدک و
ادای خطبه طویل الذیل لمن طلاقت لسانی رشک افزای بلاغت سحبانی متصل واقعهٔ عظمی
وفات سید انبیا بود اکنون انصاف را کار فرمایید که از حزن و ملال جناب سیده که الی الآن
شب و روز دائم است تقیض این معنی بود باید که اگر عمر نوح علیه السلام می یافت غیر از حزن و ملال

و اگر پدر ازو چیزی باز مصدر یافت سیما اطاره زمین مذکور و آنچه بدان تعلق کرده چه جا آنکه این
اتمام حجت ملتو چشم بر زمین فدک وزر و آتش طمع زخارف دنیوی خلاف شده و اگر کل دکان
سینه مبارک افروزد و اصلا قطره آبی از چشمه چشم مقدس در آن وقت بر زمین نیفتد اگر بقیم
بالتصدیق سانحه وفات شریف مانع ازین حرکت مخالف مقتضای همت انسانی و انهم بطاقت
انسانی نگردد بلکه بموجب روایت ثقة المحدثین که امام ایشان امامیه است با فاروق اعظم که بر اصول
موضوعه ایشان در دنیا کی نظیر خود نداشت معاذ الله جدال صنعت مصارعت در دست
مبارکش بگریبان و گردنش رسید و اینهمه کشاکشی در اصح الکتب یعنی کافی موجود است
چنانچه مولف بحار از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل نموده و روایاتیکه متتبع کتب قوم بران
اطلاع دارد در بحار جابجا موجود است شعر بر آنست که این مصارعت و کشاکش مکرر اتفاق افتاده
عجب عجاب آنکه بر اصول موضوعه اهل افترا که از قوت حافظه بهره ندارند گرفتن فدک حضرت زهرا
را هم روا نبود بخلاف خلافت بر اصول المحق برای حضرت صدیق از معاینه روایات امامیه
چنان گمان میکند که اگر خبر غصب بر تقدیریکه خلفا بروز وفات سرور کائنات زمین فدک را هم بر
خیالیه قوم قورق میکردند بگوش حق نیوش بتول عذرا میرسید غالب که تمام بنی هاشم را همراه
با اسد با تیر و تفنگ و تمامی آلات جنگ همراه خویش گرفته در خیبر میرفتند و بار دیگر اعجاز قلع
باب خیبری بروی می نمود لیکن خلفا بحسن تدبیر رسانیده شدند که این کشاکشی و فوج کشی بیجان پوشیده
و پنهان ماند فَلِلّٰهِ دَرُّهُم مَا اَدَقَّ نَظَرَهُم و اگر صدور اینهمه از جناب فاطمه زهرا بقول مجلسی در
بحار و حق الیقین بعد فی الله بود بند و بست مدینه رسول مختار و حفظ حوزه اسلام و نگاهبانی
ساکنین آن خیر البقاع زاد الله شرفا و مکرما از شر مرتدین و اعداء و دفع اختلاف آراء از اصحاب سید
الانبیاء چرا حسبة لله طلبا لمرضاته تقدس و تعالی نباشد خصوصا وقتی که بعد ازین معروف باشد
که بضرورت مذکوره و دفع گزند خانه جنگی در آن وقت نازک خلافت را قبول کردم اگر شما اکنون

اکنون بیعت دیگری کنید من اول بایعین خواهم بود وملک ازین هم کارش درگذشت و آخر در خانه
منزوی گشت حواریین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خصوصاً جناب مرتضوی نگذاشتند که خلافت بابی بکر
رسد و او معزول شود و در برابر مردم فرار کند اگر تعطش بروایات داشته باشی بکتاب ریاض النضرة
رجوع کن قال ابن شهاب فلما بویع لابی بکر قام فخطب الناس واعتذر الیهم وقال
والله ما کنت حریصاً علی الامارة یوماً ولا لیلة قط ولا کنت فیها راغباً ولا سألتها
الله فی سر ولا علانیة ولکنی اشفقت من الفتنة وما لی فی الامارة من راحة ولقد
قلدت امراً عظیماً الی اخره وفیه ایضاً فی ذکر استقالة ابی بکر من البیعة عن زید بن اسلم
قال دخل عمر علی ابی بکر وهو آخذ بطرف لسانه وهو یقول ان هذا اوردنی الموارد ثم
قال یا عمر لا حاجة لی فی امارتکم قال عمر والله لا نقیلک ولا نستقیلک خرجه حمزة
ابن الحارث وعن ابی الجحاف قال قام ابو بکر بعد ما بویع له وبایعه علی واصحابه فاقام ثلثا
یقول ایها الناس قد اقلتکم بیعتکم هل من کاره قال فیقوم علی رضی الله عنه فی اول الناس
یقول لا والله لا نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی
یؤخرک خرجه ابن السمان فی الموافقة وعنه قال احتجب ابو بکر عن الناس ثلثا یشرف علیهم
کل یوم یقول قد اقلتکم بیعتی فبایعوا من شئتم قال فیقوم ابن ابی طالب فیقول لا والله لا
نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی یؤخرک اخرجه الحافظ
السلفی فی المشیخة البغدادیة وابن السمان فی الموافقة وابو الجحاف هذا هو داود بن عوف البرجمی
التمیمی سکتوا عنهم کوفی نقل روی عن عمه ولحق من التابعین وهو حدیث مرسل الطریقین وعن جعفر عن
ابیه رضی الله عنهما قال لما استخلف ابو بکر خیر الناس سبعة ایام فلما کان الیوم الثامن
اتاه علی بن ابی طالب فقال لا نقیلک ولا نستقیلک ولولا انا رأیناک اهلاً ما بایعناک اخرجه
ابن السمان فی الموافقة و درمیان بسیاری از روایات مؤلف کتاب مذکور فرموده تا کی نقل آن

نمود و شود و در باب کراهیت وی رضی الله عنه از امارت روایت برافع آورده و محصلش آنست
که او وصیتی مختصر درخواسته و صدیق بنماز و روزه و حج و زکوة امر نمود و گفت امیر مباش و
وجه آن پرسید چون خلیفه شد رافع میگوید که من پیشش رسیدم فتنه انصار و تقریر فاروق و خوف
بیان نمود انتهی محصله طرفه اینکه بعرض علمای امامیه در خصوص اینمقام کما یلوح من عماد المحاسن و غیره
از ایراد اینقسم روایات آنست که کراهیت خلافت از صدیق ثابت نمایند باز بر همه کس فاش کنند که او
خلیفه اول با فعلش مخالفت کلی دارد و حال این حرف گزاف با وجود این ضرورت بخیسر و تدارک واقعی
که در اقاله از و مره بعد اخری صدور یافت نزد خواص و عوام پر ظاهر است فاعتبروا یا اولی الابصار
و در مسلک ثانی حضرت حاوی آنست که صدیق اکبر امامیه یعنی ابوذر غفاری را وصف وصیت و نهی
جناب سید المرسلین مصداق کریمه ان هو الا وحی یوحی که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم
از برای تو آنچه از برای خود میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر مباش بر دو کس
و متکفل مال یتیم مشو قضاء دمشق را در وقت فاروق اعظم اختیار کرد و هرگز بر وصیت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که در کتب فریقین وارد است مثل بحار مجلسی و صحاح اهل حق و شروح آن
سیما شرحیکه امام نووی بر صحیح مسلم نوشته کار نه بست قوله حبذا مبارک اه اقول اگر مقصود در حسرت
یا وصف خیال تغیر کو بسبب اتفاق واقع نشده اراده اخذ ریاست تصمیم کردند فلا نسلم ذلک حیه
مظنون بلکه متیقن است که زبانی مخبر صادق چنانچه در احادیث صحاح مندرج است شنیده باشند که اجساد
مقدسه انبیا علیهم السلام در عالم قبر هم متغیر نمیشود فکیف تغیر ان در دنیا بعد بلید و روز هر که را استنباط
ملاحظه این قسم احادیث که بواسطه اجله اصحاب رضی الله عنهم مرویست باشد باید که برسائل شیخ الاسلام
محققو دیگر مؤلفات محدث دهلوی رجوع کند لیس خالی که مؤلف مدرج خ وانداخته بجای خود رسیده
اللهم زد و لا تنقص و اگر مراد دیگر است لا الذین نصوحوا حتی صحبت اصلها بعینه فلیتدبر
قوله ایا امری مبهم تراه اقول معنی قول مؤلف آنست که هیچ امر مبهم ترا از تجهیز نمی باشد و نیم بد مستور

دعاوی سابقه او مسموع است و سند صحیح ورود اخبار و آثار در باره احراق مسجد بعض از نواصب ارکان
اسلام مثل مسیلمه کذاب بحضرت سیدنا حضرت رسالتمآب است چنانچه بعضے از احادیث که بالا گذشته
اشارات آن منطوی است و بسوطها اینجا حاصل آنکه محتوی است و لله در المحقق حیث قال و لو ان مسیلمة
الکذاب والعنسی و من تبعهما من الاعراب ینتظرون وفات النبی صلی الله علیه وسلم
حافین حول المدینة متوکلین علی ان یخرجوا اترابها بطهورهم و ان یتعرضوا
لاهل بقیع الغرقد و قبورهم و یقتلوا کبارها و صغارها و یهدموا بنیان الشریعة
و یخربوا ارکانها در فقره می پرسم که اگر سعد خلیفه میشد و آخر کار مهاجرین خلافتش با سعد بنده انسب که در حق الصدیق
و بعضی بر بعضی و برخی بحضرت عباس رضی الله عنهم اجمعین مائل می شدند چه شور و شغب که واقع نمی شد و چه فتنها
و فتنها که بر نمی خاست از اینجاست که در امثال مشهور است که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند مگر یکی از ایشان مستسلم و منقاد باشند و در کتاب ملل شیخ المشایخ الخبر از احادیث
المنیع شده است که فساد و فتنهای تعدد خلفا مثل تعدد واجب الوجود در ارض و سماوات
بالجمله خرقین عن الاسلام و مرتدین لیام یکطرف می بایند غلط گفتم بلکه برای ایشان عیدی
بحصول می پیوست که صد عید قربانش میشد تماشای این برای العین میدیدند که اصحاب مجرد
وفات رسالتمآب بجهت اختلاف تشاجر باهم می آویزند و ما بدری یکدیگر می ریزند لیکن نصاف
فرمایند که آنچه واقع شد از اتفاق بر خلافت افضل الصدیقین و لشکر کشی بر ملاحده و زنادقین بهتر بود یا
آنچه مذکور شد از اختلافات و وقوع فتنها در صحابه کرام و ظهور هرج و مرج و گردیدن اسلام عیاذا بالله می
زندیقی مذ باطنی مستتبع احدی از اهل شرع ثانی را قبول نخواهد کرد علاوه فرض میکنم که بادشاهی
عظیم الشان از جهان گذران رحلت فرمود و شورش عیدا در رعایای او بهم رسیده بود و بمجرد وفات او
شوریدگی شان یکی به هزار و از هزار به بیشمار رسید گروهی از یاران کسی که خلافت بر آینها خود
که بیعت بکسی از قوم خود بر دارند و امامی مقرر سازند تا در نزدیکی لشکری در مقابله

کلهذا آن ملک مسیح الشان بودند آرایید و برتق و فتق مهمات او کوشش نماید خواهش آن ملک تمام
بود ایشان بود اول مراسم تعزیت بجا آوردند و بر قدر ضرورت اکتفا کرده احتمالها که نظر بجلالت مردم
در بیوت و محل و مدفن میت پدید آمده بود بعد از این قاطبه جریده ایشتم مشغول غسل او بودند که جمیع کار و اراده
زمره اولی اطلاع یافتند پس جمعی که امر غسل و کفن با آنها بوصیت او متعلق بود در لوازم کفایت جمیع غسل و کفن
بر جای خود ماندند و کسانیکه این خبر بگوش آنها در خورد و بسبب الحاح گروهی نظر بر دفع این فتنه بسوی آن محل
شتافتند و اهل محل را بر این ماجرا از خیال مذکور باز داشتند و بحجت مضیق وقت و دفع فتن و رفع
آشوب حوادث و محن از وصف تلویح و توضیح آن پادشاه بخلافت آنها [illegible] این مرشد و رستند
که اگر اول بنصب رئیس توجه نشوند کار قهر و قاطبه بر غسل و کفن که جنبه کس تعلق داشته باجماع تمام
خلایق گرد آیند و بجهت عمل هر دو میتش که برای غسل این آب فلان چاه که از شهر دور واقع است
باید طلبید بهیئت اجتماعی فراهم کردند و باختیار حاکم توجه نکنند [illegible] تعیین استاد او زمانه [illegible] منظنه آن
است که سخر فین و مرتدین و بیدان [illegible] خالی یافته در شهر در آیند و فتنه و فساد دیگر از نو نهاد و قلوب خوش [illegible] آماده
کرده اند بفراغ خاطر جمعیت باطن و ظاهر آغاز نمایند و بر منصه ظهور آرند لاجرم هم هم هلاک و هم خوف
انداختن جنازه بقدر [illegible] از این قوم [illegible] پس در منصوبات واقعی که تمام ملک را زمین هر دو ترجیح
باید داد نصب رئیس و رفع اختلاف که مثل ادای نماز جنازه فرادی فرادی باعث اندک تکثر [illegible] عدم
کشند بعد از آن به دفن پردازند چنانچه واقع شد یا اول تمامی اصحاب او اجماع بر غسل و کفن نموده تنها تنها نماز
جنازه که بی استاد و زمانه نمی توانند شد بعمل آورده بنصب رئیس اراده کنند بحمد الله که شق اول نزد جمیع عقلای
عالم ترجیح دارد بلکه از مستحسنات است از اینجاست که از هندوستان تا ایران و توران بلکه روم و شام این
معمول و مرسوم است که کار پردازان اشغال سلطنت و ریاست بمجرد وهم هجوم اعدا و توهم در آمد اعدا
اول بنصب رئیس مشغول میشوند من بعد برای تجهیز جنازه میروند الطف آنکه همه اینکه شیعیان نیز
مخالفین خویش هنوز قیام دارند فاضل جائی وقتیکه بعضی از احکام فدوی لا فتد از شهر مهجور [illegible]

نصب نمیشود که بدرنگ واقع شده زیر زمین می سپرند والفاظ ملعون بر زبان می برند گفت که عجب از
اہل تشیع که عداوت کلی لعمر دارند ویست او را ہنوز بر سر وچشم میگذارند چنانچه از ہدا امیه یعنی جناب
تقدس مآب میرزا کاظم علی که شل سوء العمل بر لیت یا می نمارد با وصف خشک لبی وتعفیه زبانی روزگار
بسر می آرد ودید چین بسیر وغبارا ره کمال نفر وتنا می سپارد ونفیر چهدان ازین حکایه خبر داده یا تقدیم
ربلین ملاحظه اینهمه ضرورات بود عجب از علمای طائفه که از هجوم واقتدار اہل زیغ وضلال که روایات ائمه
دال بر فساد وشورش آنها ناطق ست که عزت انکار نمایند وتاکید می که در باب تجهیز جیش اسامه وارد است
دلیل عدم هجوم وعدم اقتدار ایشان قرار دهند حالانکه بتقریر نفیر بودن لشکری برای استیصال اینها
ظاهر انسب آنست که چون ہر کس گرد مدینه محیط اند ہر یکی برای استیصال آنها خیال خواہد کرد ونصب
العین خواهد داشت غفلت از ان جاده ممکن نیست بخلاف انتقام از کفار که جیش اسامه برای قتل آنها نامزد
شده در سر تاکید تجهیز آنست که بنا بر احبت مقالات اہل ارتداد غفلت کلی از ان بود چنانچه فاروق
نکاید شقن شجاعان عرب که بلشکر اسامه نامزد شده بودند بخیال آن در صدیق اکبر ہرگز قبول نفرمود
پس معلوم شد که مقصود از تاکید آن بود که اہتمام تمام در ان برود واگر احیانا احدی از اہل شیعه دیگر
را یاد آید **قوله** فقط بر ریاست آه **اقول** کذب این دعوی آفتاب صبح پیدا ست آری برین مذهب
امامیه میتوان گفت که جناب سیدة النسا فقط بر باغ خرما چشم دوخته اینجا که تفسیر یا اراده
را مصداق ہم خرما وہم ثواب باید وخیال فاتحه ودرود وحزن وملال این مصیبت عظمی را از وقت مرگ
خاطر صفا سطا برگرد فای شی ما اعجب من ذلك وان لم تكن ممن عنا فاستمع ما قالت ائمة
بل اكابرهم انه توفي صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين وكانت فاطمة بضعة تطلب ميراثها
من ابيها بعد ثلثة ايام او اربعة وقصدت الذهاب الى مجلس ابي بكر وهو مملو من انصاره
واعوانه كانه عرصة القيامة لمجمع الاولين والاخرين الذين حرفوا الكتاب كل محرف ومزقوه
كل ممزق مع جماعة من نساء بني هاشم فلاثت خمارها بعد ان ركبت حمارها

ودارت مع بعلها وولديها على الاصحاب صغارها وكبارها كما هو مصرح في روايات
الطايفة واسفارها حتى دخلت على ابي بكر في ... ثم انت انة اجهش القوم لها بالبكاء فارتج
المجلس ثم امهلت هنيئة حتى اذا سكن نشيج القوم وهدأت فورتهم افتتحت الكلام
بالحمد والثناء عليه والصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم فعاد القوم في بكائهم
فلما امسكوا عادت في كلامها فقالت عليها السلام الحمد لله على ما انعم
وله الشكر على ما الهم والثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها وسبوغ آلاء اسداها
وتمام منن والاها جم عن الاحصاء عددها ونأى عن الجزاء امدها وتفاوت عن الادراك
ابدها وندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها واستحمد الى الخلايق باجزالها
وثنى بالندب الى امثالها واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الاخلاص
تاويلها وضمن القلوب موصولها وانار في الفكر معقولها الممتنع من الابصار رؤيته ومن
الالسن صفته ومن الاوهام كيفيته ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها
وانشاها بلا احتذاء امثلة امتثلها كونها بقدرته وذراها بمشيته من غير حاجة منه
الى تكوينها ولا فائدة له في تصويرها الا تثبيتا لحكمته وتنبيها على طاعته واظهارا
لقدرته وتعبدا لبريته واعزازا لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته ووضع العقاب
على معصيته زيادة لعباده عن نقمته وحياشة منه الى جنته واشهد ان ابي محمدا
عبده ورسوله اختاره وانتجبه قبل ان ارسله وسماه قبل ان اجتباه واصطفاه قبل ان
ابتعثه اذ الخلائق بالغيب مكنونة وبستر الاهاويل مصونة وبنهاية العدم مقرونة
علما من الله تعالى بمآيل الامور واحاطة بحوادث الدهور ومعرفة بمواقع المقدور
ابتعثه الله تعالى اتماما لامره وعزيمة على امضاء حكمه وانفاذا لمقادير حتمه فرأى
الامم فرقا في اديانها عكفا على نيرانها عابدة لاوثانها منكرة لله مع عرفانها

ابی محمد صلی الله علیه وسلم ظلمها وکشف عن القلوب بهمها وجلی عن الابصار غممها
وقام فی الناس بالهدایة وانقذهم من الغوایة وبصرهم من العمایة وهداهم الی
الدین القویم ودعاهم الی الطریق المستقیم ثم قبضه الله الیه قبض رافة واختیار ورغبة
وایثار فمحمد صلی الله علیه وآله عن تعب هذه الدار فی راحة قد حف بالملائکة الابرار
ورضوان الرب الغفار ومجاورة الملک الجبار صلی الله علی ابی نبیه وامینه علی الوحی
وصفیه وخیرته من الخلق ورضیه والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته ثم التفتت
الی اهل المجلس وقالت انتم عباد الله نصب امره ونهیه وحملة دینه ووحیه وامناء
الله علی انفسکم وبلغاؤه الی الامم زعیم حق له فیکم وعهد قدمه الیکم
وبقیة استخلفها علیکم کتاب الله الناطق والقرآن الصادق والنور الساطع والضیاء
اللامع بینة بصائره منکشفة سرائره منجلیة ظواهره مغتبط به اشیاعه قائد
الی الرضوان اتباعه مؤد الی النجاة استماعه به تنال حجج الله المنورة وعزائمه المفسرة
ومحارمه المحذرة وبیناته الجالیة وبراهینه الکافیة وفضائله المندوبة
ورخصه الموهوبة وشرائعه المکتوبة اینهمه عبارات مسجع مقفی وفقرات رنگین لطیف که ابتهاج
وابتهاج رشک افزای بلاغت اصمعی وفرزدق ومحمل ابوالقاسم بلیغ تحریر بدش اعشی وجریر که بدین
هر صغیر وکبیر در آمده بسم الله آن خطبه ست که خود علمای مخالفین تصحیح آن ودر مشکلات گرفتار شده اند
الخ در اثنای آن خطاب مهاجرین وانصار بالخصوص حضرت صدیق اکبر وتفسیق وتکفیر او نموده
تزئین عبارات بلیغه وکلمات فصیحه بظهور انجامیده ودیده وشنیده است بلکه اگر حضرات امامیه ضمیمه
قرآن اهل بیت علیهم السلام بالخصوص سورة النورین وولایت که در تصانیف ملا مجلسی یعنی تذکرة الائمه
مندرج است گردانند وآن را وحی منزل من السماء علی لسان سیدة النساء پندارند چنانچه در مقام خواهیم
بود چنانچه بعضی از سادات بارهه در خطاب فرزند خویش که مبتی بر ضیاء من عشقیه محاوره خود

نظم کرده بود و نقل آن خالی از مضحکه نیست فرمود که چون در بلاغت بنهایت رسیده مصلحت آن نمی‌نمود
که ضمیمهٔ قرآن مجید شود و مسوید این معنی است افتخار امامیه فیما بینهم ببلاغت این خطبه که بمرتبهٔ قصوی و درجهٔ علیا
رسیده و از نجاست که باعتراف و اظهار مجلسی بعد از نقل خطبه و اختلافات نسخ آن در مجلد هشتم از بحار الانوار
بوضوح می‌پیوندد که ملاهای امامیه زمان قدیم درس این خطبه در مدرسه‌ها می‌گفته‌اند لیکن بتقلب و تغییر مختلج
است که از واضع این خطبه مفتری یعنی ابو العیناء مفتری چنانچه قدمای محدثین اهل حق گفته‌اند در روایات
بحاریه شوید آنست قصور و فتوری رفته و آن اینکه جواب صدیق را که معاذ الله بزعم شیعه در جهل و بلادت
ضرب المثل بود و بهره از فصاحت و بلاغت نداشت نیز بعبارتی آورده که پهلو ببلاغت کلام سیدة
نساء العالمین میزند بلکه اگر اندک غور و فکر واقع شود در سلاست الفاظ و بلاغت معانی محل تفوق
بر خود می‌شند که یا بنت رسول الله لقد کان بالمؤمنین عطوفاً کریماً رؤوفاً رحیماً
وعلی الکافرین عذاباً الیماً وعقاباً عظیماً فان عزوناه وجدناه اباک دون النساء واخا
بعلک دون الاخلاء آثره علی کل حمیم وساعده فی کل امر جسیم لا یحبکم الا کل سعید
ولا یبغضکم الا کل شقی فانتم عترة رسول الله الطیبون والخیرة المنتجبون علی الخیر
ادلتنا والی الجنة مسالکنا وانت یا خیرة النساء وابنة خیر الانبیاء صادقة فی قولک
سابقة فی وفور عقلک غیر مردودة عن حقک ولا مصدودة عن صدقک والله
ما عدوت رای رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا عملت الا باذنه وان الرائد لا یکذب
اهله وانی اشهد الله وکفی به شهیداً انی سمعت رسول الله صلی الله علیه
یقول نحن معاشر الانبیاء لا نورث ذهباً ولا فضة ولا داراً ولا عقاراً وانما نورث الکتب
والحکمة والعلم والنبوة وما کان لنا من طعمة فلولی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه
وقد جعلنا ما حاولته فی الکراع والسلاح یقاتل به المسلمون ویجاهدون الکفار
ویجالدون المردة الفجار وذلک باجماع من المسلمین لم انفرد به وحدی ولم استبد بما کان

الّا و قد علمت و هذه حال دمال فی ذلک و ما بین یدیک لا نروی عنک و لا ندّخره دونک و انت سیّدة امّة ابیک و الشّجرة الطّیّبة لبنیک لا یدفع ما لکِ من فضلکِ و لا یوضع من فرعکِ و اصلکِ حکمکِ نافذ فیما ملکت یدای فهل ترین ان اخالف فی ذلک اباکِ انتهی کلامه و چون سلاست و بلاغت مثل آفتاب و فن محلی را

در شرح آن حاجتی نیست قاموس فیروزآبادی و نهایه جزری و صحاح جوهری نیز شاهد تخلاف لغات و محاوره را جناب سیّدة النّساء که در اکثر آنها در آن حاجتی نیست مکتب رو داده کمال الحجتی و تحمید الله که انجمن علمای امامیه مثل ابو الفضل و غیر او خصوصاً ملا باقر مجلسی در بحار برای صحت و اعتبار این خطبه دست و پا میزنند اول دلیل بر وضع آنست زیرا که آل ابتهم شاعی بدان میرسد که زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم اجمعین تصحیح آن نموده و خود راوی آن از آبا و اجداد خویش بوده مگر اینکه لب انکار گشاده اند و انکار از دروغ گوئید نسبت و بمقتضای این خطبه اعتقاد کامل داشتند حال اگر سفار معتمد حتی کافی کلینی دلالت بر نسبت او دارد و دیگر کتب معتبره شیعه بنیاد بلند آواز میدهد که لقب مبارک روافض و رافضه برای پیشوایان اثنا عشریه از اولاد و کرامات او دست چنانچه بعد ازین بتفصیل تمام خواهی دانست پس انتساب این خطبه مجعوله بآن بزرگ افترا بر او و شکست بر بست افتاده و این سخن از راه تدقیق و تحقیق است و الّا این خطبه برای تفضیح علمای قوم برابر تر از دلیل آست چه خاتمه آن که انحصار اکابر را امامیه بآن منوط و غرت ایشان بآن مربوط است همانست که بر زبان مجلسی در حق الیقین و دیگران و غیر ایشان به بیان معانی آن گذشته که مانند جنین بر حمیرة تشبیه شده و مثل حاجبان و خانه گریخته گاه عرضه مواضع عدیده با جمله عبارت که مؤلف رساله در بین قول بر انگیخته هرگز بر اهل فضل الصّد نفسین نمی شنید لیکن اصول موضوعه شیعه انجیه الاکرم بایده هیچ تدبیر نیست نیست ع که خود مبلا برده خویشتن **قوله** و حکایتی الخ **اقول** این حکایت مانند تشبیب شعرا هرگز بر ازبال اهل حق ازین قسم حسن و خاشاک غباری نمی نشیند چه قطع نظر ازانکه در متن تجرید در شرح

آن که در شأن مرتضی علم الهدی است شجاعت تمامی اصحاب کبار از مهاجرین والانصار بلفظ نفی
حیث قال وقد علمنا ان اصحاب الرسول صلی الله علیه وآله وسلم بین رجلین لا غناء له
فی الحرب ولا جهاد وآخر له جهاد وغناء غیر ان تقصر منزلة کل مجاهد عن منزلة امیر
المؤمنین علیه السلام فی الجهاد وانهم مع علو منزلتهم فی الشجاعة یقصرون عن فضله و
یحطون عن منزلته ولا یقاربون رتبته لانه علیه السلام المعروف بتفریج الغمم وکشف
الکرب عن وجه الرسول علیه السلام وهو الذی لم یحجم قط عن قرن ولا نکص
عن هول ولا ولی الدبر وهذه حال لم تسلم لاحد قبله ولا بعده پس گاه اهل حق آیات
قرآنی واحادیث خاندانی در باره شجاعت صحابه کبار عموما وابوبکر صدیق خصوصا درست داشته
باشند وعموم عمر شان علی رؤس الاشهاد از عجائب مضحکات در این مقام بر ملا [illegible] حدیث
انا بینکم قال الله تبارک وتعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم الآیه بسبب دلالت مطابقی ثابت شد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خصوصا
یار غار او مصداق ان الله معنا بنص قرآن مجید شدید بر کفار ورحیم ورفیق بر اهل اسلام بوده اند
وشدت بر کفار بدون شجاعت وتهور وثبات قلب متصور نیست از اینجاست که قدمای امامیه این آیه را
در اثبات شجاعت مرتضوی با فادات خویش آورده اند ودر ما نحن فیه این استدلال
بطریق اولی جاریست کما اشرنا الیه علاوه غیظ وغضب کفار نسبت بصحابه عموما وبحضرت صدیق
خصوصا که بارها در ایذا بلکه قتل او دقیقه فرو نگذاشتند کما تعرفه انشاء الله تعالی هر عداوت او
قبل علانیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زاید الوصف بکوشیدند چنانچه روایت تفسیر امام حسن عسکری
که آن حضرت دلیل بر آنست سیجئ انشاء الله تعالی بدون تهور وجوانمردی اظهار شعائر دین در
کفار ومنافقین صورت امکان ندارد وایضا آیت کریمه یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم
عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین

يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم

که علمای امامیه درباره شجاعت و خلافت علوی چنانچه از تصانیف سید مرتضی و ابوجعفر بن
قبه و مجتهد جائسی و دیگر اعیان ایشان در تقریبی که آنفا گذشت و آنچه متکلمین اهل حق سیما حضرت امام
رازی اثابه الله تعالی در تفسیر کبیر و دیگر کتب خویش آورده اند بر خلافت و شجاعت صدیق که تنها
با در نغر اهل ردت رفته بود و حضرت علی مرتضی و دیگر اجله اصحاب او را با سلاح تمام از اشاره
باز گردانیده بود کما سنبینه ان شاء الله تعالی دلالتی تمام دارد و لفظ ارتداد بدون قید علی الاعقاب مکوید
همین است که ابوبکر صدیق مراد است نه جناب امیر چنانچه مؤلف هم بر آن اعتراف کرده و جا بجا گفته
که گناه اصحاب و احداث و بدعت ایشان تعلق بامت داشت نه بتوحید باری و معاد و نبوت پیغمبر
ذلک بالتخصیص و فی تلک احادیث کلینی و دیگر دلائل و قرائن را ضمیمه آن ساختن لازم لیکن وقت مساعدت نمیکند بنجم
آیات دیگر مثل قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان
تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما خصوصا
وقتی که حال لشکریان امیر المؤمنین از کتب امامیه حرف بحرف گفته شود و خطب و مکاتیب و مواعظ آنجناب
مسرود کرده شود در تفاسیر فریقین باید دید که در معنی اولی باس شدید چه گفته اند اگر این لفظ مثل الفاظ
دیگر آیات بر کسانی اطلاق می یابد که واقعات دیده و لیست ولهذا این میدان نور دیده باد شنید ملکه
راسخه در مبارزت حاصل نموده مرة بعد مرة جنگها نموده باشند ملکه بر اشجعیت صدیق شهادت نیز دهد
کافی وافی است و فی تذکرة فی کتاب الموافقة لابن السمان وروی غیره ایضا هذه الشهادة
عن محمد بن عقیل عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال یوما وهو فی جماعة من الناس من اشجع
قالوا انت یا امیر المؤمنین قال اما انی ما بارزت احدا الا انتصفت منه ولکن اشجع الناس
ابوبکر لما کان یوم بدر جعلنا لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عریشا وقلنا من یکون مع النبی صلی
الله علیه وسلم لئلا یصل الیه احد من المشرکین فوالله ما دنی منا الیه احد الا ابوبکر شاهرا

ویجاهدا و یتلتل هذا و یقول و یلکم اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله ثم قال علی رضی الله
عنه نشدتکم بالله امومن آل فرعون خیر ام ابوبکر قال فسکت القوم فقال الا تجیبون
والله لساعة من ابی بکر خیر من ملاء الارض من مومن آل فرعون رجل یکتم ایمانه وابوبکر اعلن
ایمانه و هم حدیث ریاض النضرة افاده انجبت و یکند عن الحسن قال جاء رجل الی علی ابن ابی طالب فقال یا امیر
المومنین کیف سبق المهاجرون والانصار الی بیعة ابی بکر وانت اسبق منه سابقة واوری منه
منقبة قال فقال علی رضی الله عنه ویلک ان ابابکر سبقنی الی اربع لم اوتهن ولم اعتض منهن
بشیء سبقنی الی افشاء الاسلام وقدم الهجرة ومصاحبته فی الغار واقام الصلوة وانا یومئذ
بالشعب یظهر اسلامه واخفیه ویستحقرنی قریش ویستوفیه **وایضا** بسیار روایات ناطق
بشجاعت و جرأت او در کتاب کوثر موجود است ملخص آنکه ابوبکر صدیق در اظهار اسلام سعی بسیار داشت و نزد حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در باب اعلان اسلام اصرار می نمود و اول خطیبی که ما در شد خطبه ابی بکر صدیق است پس مشرکین
متغیر شدند و از هر سو ریختند و چندان او را فرو کوفتند که چهره مبارکش متغیر گشت و نوبت بانزاع روح رسید
پس برداشته بخانه اش بردند و مردم او را آواز میدادند و او بیهوش افتاده بود و قدری بر جواب نداد
تا آنکه در آخر روز رسید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چگونه است و در هر وقتی که بهوش می آمد
همین می پرسید انتهی مختصرا و نیز برین امر قصه دیگر دلیل است صاحب اسد الغابه در ترجمه صدیق آورده
بروایت عروة بن الزبیر که از عبدالله بن عمرو بن عاص شنید که عقبة بن ابی معیط حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم را نزد کعبه معظمه یافته آنحضرت را مخنوق میکرد که ناگاه ابوبکر در رسید و او را دفع کرد و آن
حضرت را از دست او رهانید **وایضا** برای شجاعتش قصه های دیگر است فی الاستیعاب وروی
سفیان بن عیینة عن الولید بن کثیر عن ابن تدرس عن اسماء بنت ابی بکر انهم
قالوا لها ما اشد ما رایت المشرکین بلغوا من رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت کان
المشرکون قعودا فی المسجد الحرام فتذاکروا رسول الله صلی الله علیه وسلم وما یقول فی آلهتهم

فبینا هم کذلک اذ دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم المسجد فقاموا الیه وکانوا اذا
سألوه عن شیء صدقهم فقالوا ألست تقول فی الهتنا کذا وکذا قال بلی قالت فتشبثوا
باجمعهم فاتی الصریخ الی ابی بکر فقیل له ادرک صاحبک فخرج ابو بکر حتی دخل المسجد
فوجد رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس مجتمعون علیه فقال ویلکم اتقتلون رجلا ان یقول
ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم فلهوا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم واقبلوا
یضربونه قالت فرجع الینا فجعل لا یمس شیئا من غدائره الا جاء معه وهو یقول تبارکت
یا ذا الجلال والاکرام حاصلش آنکه روزی مشرکین در مسجد حرام بدامن جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام
بابت بدگفتن اصنام آویختند ابوبکر خبر شده تا بتائید آنجناب پرداخت تمامی کفار از ایذای آنسرور دست برداشته
و ابوبکر صدیق را چندان زدند که چون دست بر موهای خود میرسانید از جا می خود جدا میشد و او شکر او تعالی بجا می آورد
بالجمله صدیق اکبر بارها از دست کفار ایذاها می شد بدیشان و در اول بر داشت که لسان خامه از بیان
آن ابکم و زبان قلم از تقریر آن اخرس و قس علی هذا قصه‌های دیگر و احادیث اخر که بسهولت تمام بر ثبوت مدعا
دلیل بس روشن اند ازانجمله است روایت حافظ ابن السمان صاحب فضائل عن عائشة رضی الله
عنها قالت خرج ابی شاهرا سیفه راکبا راحلته یعنی یوم الردة فجاء علی بن ابی طالب رضی
الله عنه فاخذ بزمام راحلته فقال الی این یا خلیفة رسول الله اقول لک ما قال لک رسول
الله صلی الله علیه وسلم یوم احد شم سیفک لا تفجعنا بنفسک وارجع الی المدینة فوالله لئن
اصبنا بک لا یکون للاسلام بعدک نظام ابدا فرجع والفاظ روایت کتاب لوامع [illegible]
لما هم ابو بکر بالخروج عن المدینة والمسیر الی اهل الردة واخذ امیر المؤمنین علی بعنان فرسه
وقال له اقول لک کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم احد شم سیفک وارجع الی
مکانک ومتعنا بنفسک فانا اقول لک والله حسبک وارجع الی المدینة فان هلکت لم یکن للاسلام
بعدک نظام فقبل رایه ورجع وحضرت امام رازی نیز این قصه را باعتراف جالسی در عماد الاسلام

ابن عبارت بیان فرموده وفی آخر الامر اعنی وقت خلافته کیف قلتم بلطف الحال قول الصحابة وامره
علی انه لابد من محاربته معهما نعی الزکوة حتی آل الامر الی ان خرج وحده حتی جاء اکثر
الصحابة وتضرعوا الیه ومنعوه من الذهاب ثم لما بلغ العسکر الیهم انهزموا وجعل الله ذلک
سببا لدولة الاسلام انتهی حاصل این قول آنست که ابوبکر صدیق روز ارتداد وجفاء اعراب فی الفور بر
اسب سوار شد وشمشیر برون کشید تنها بجهاد قصد کرد قضا را حضرت امیر وبعضی دیگر از اجلۀ مهاجرین
والانصار در رسیدند وگفتند ای خلیفۀ رسول خدا کجا تشریف می برید پیش آمده زمام ناقه را بدست گرفتند
والحاح تمام گفتند که سیف خود را در غلاف کن وما را به تنها رفتن خویش رانده مشکل منساز وبسوی مدینه قصد فرما
ولشکر را روانه کن اگر ما را مصیبت واقعه تو پیش آید بعد تو کیست که بانتظام مسلمین پردازد اگر این نوع امثال
را که اهل سنت در تکمیل اعتقاد خود بکار می برند وبرای نقض شبهات شیعه واظهار عدم تقریب دلایل
الشان از مکمن قوت بفعل می آرند برشمارم کتابی برأسه بقدر این رساله باید نوشت حضرات امامیه
اگر اندک انصافی داشتند بالزام اهل سنت در امثال این مقامات نمی پرداختند بلکه در شجاعت ابوبکر صدیق
وکمال ثبات قلب او در معرکه های مزلة الاقدام زمینها تردد وصور خیالیه خود را راه نمیدادند چه جای آنکه
چنین پلنگ بیشه وغاو نهنگ دریای هیجا را جبان نامرد قرار دهند کبرت کلمة تخرج من افواههم
ان یقولون الا کذبا باقی ماند آنکه خون بشری تمام عمر از دست خود نریخته اگر
کلام مؤلف مبتنی بر حقیقت است جوابش نظر باصول خاصه امامیه بسیار آسان است تقریرش آنکه غالبا
نریختن خون لشه رنگش مراعات ادب جناب مصطفوی ومرتضوی که در قرآن مجید بذباب وعنکبوت وغیره
معبر شده اند کما فی تفسیر شیخ الکلینی وبعض روایتها فی المسلک الثانی ان شاء الله تعالی ملحوظ ابوبکر صدیق
باشد ومؤید این توجیه است آنچه از اسحق بن عمار در کافی مرویست که بخدمت امام صادق علیه السلام
داخل شدم از تولد پسر آگاه کردم فرمود محمد نامش دادی گفتم بلی فرمود او را بدشنام یاد مکن از زخم
وسیلاق محفوظ دار انتهی مختصرا واین قسم مراعات ادب با اسامی دیگر ائمه اهل بیت نیز مرویست

بحث

بجهت مخافت اطناب بر نقیدر اکتفا واقع شد و قبل ازین در عبارات نزهه کشیری گذشته که صحابه
کبار تا حیات سید ابرار درباره اهلبیت اطهار رعایت حقوق میکردند و از جملهٔ تفسیر شیخ کلینی است انچه قدر
این فرقه بر اسامی حضرات معصومین بسته اند و این وقت تمام کتاب از فکر و ذهن قاصر افتاد که مراد از اشباه جمعه در
وان هم یعنی بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها معاذ الله بنجتن پاک اند بار خدایا
مگر حضرت کلیم الله که لفظ ادنی در حق ایشان اطلاق کرده و این همه بزرگان را بچشم استحقار
دیده بما اخبر عنه الله تعالی اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر بر اصول خاصه
متشیعین معاذ الله از قوم نواصب خواهد بود و این را از قسم ظرافت نباید فهمید بلکه از جهل اصول الشان
ناصبیت تمامی انبیا بلکه جمیع پیغمبران اولو العزم نیز برمی آید کما سنشیر الیه انشاء الله تعالی و بعد ازین
که مراد مؤلف مبالغه و مجاز باشد چه قباحتها است که وارد نمی شود و مثلا بر اصول مؤلف رساله که سر ز
ادنی رضتن چون شجاعت شخص ثابت نمیشود میتوان گفت که غالبا نزد جناب مؤلف شجاعت پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم نیز معرض ثبوت نرسیده باشد که چنین افادات میفرماید زیرا که با وصف خطاب مستطاب
یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و مانند آن که بالذات آنجناب تعلق دارد و سعی کرده
از رهیدن و کفار نگونسار را بر خاک عدم انداختن و میمنه و میسره را شکستن و دست یلان را بکمند بستن و
شمشیر زنی و نیزه بازی کردن و در هجوم کفار در آمدن منقول نیست بلکه خلاف آن که تا قامت
در عریش بکمال حفظ نفس نفیس است توده توده در سیر و تواریخ منقول است غلط گفتم در وقت هجوم
اعدا بلی آنکه زخم کاری رسد اگر میفرمود یا فلان اکفنی و یا فلان ادرکنی چنانکه کتاب
کشف المراد امام اعظم امامیه هم بر آن گواه است مسلما که روزی بکر زخم بر کافری بعمر شریف از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم یکباره سر زد لیکن پیدا و هویدا است که ازین یکضرب در تمامی عمر با وجود کثرت مشاهد درین
وقت خاص و ضرورت بلجه که طفلان هم قبضهٔ شمشیر در دست میگیرند و مصدر تهور و دلاوری می گردند تنها
نفس شجاعت بر اصول اهل سنت زوال ایشان که بدان کشتن جمعی کثیره تعدد اخری با آمنی که بر مسئله محبت و

اتفاق هرگز محمول نتواند شد شجاعت کسی به ثبوت نمیرسد در حیز امکان نیست تا باشجعیت چه گونه اید
والا فاروق اعظم نیز گرروزی منافقی راکشته کما فی تفاسیر الشیعة مثل خلاصة المنهج وغیر آن کرد و باینجا
با یراد اقوال مفسرین که در مذهب شیعه معتمد باشند اقرار رفته و در اسباب نزول بذکر روایا تیکه با سانید
وارد شده عهود و مواثیق بر زبان قلم مؤلف متعرض گشته شجاع و دلیر باشند بر همین قیاس است
اثبات اشجعیت مرتضوی بر اصول مذهبین مزید ولاء اهلبیت نیز براکه انچه از انجناب در حضور پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم از قلع باب خیبر الی غیر ذلک صدور یافته لاریب از قبیل معجزات و برکات سرور کائنات
بود و پس اگر در واقع بصفت اشجعیت اتصاف میداشت لا اقل در وقتیکه اعوان و انصار خلیفه
اول عیاذا بالله خانه او را سوختند و دروازه را بر شکم مبارک سیدة النساء فرو کوفتند و قرآن مجید را
تحریف و تمزیق کردند و ام کلثوم را بغصب بعد جبر از شجاعت بروز می کرد و حال آنکه بتاکید تمام
مامور بحفظ ناموس اهلبیت بود و اثری از ان ظهور نمود پس دعوی شجاعت یعنی چه تنها این کفو
بطور صور خیالیه مؤلف نیست بلکه اول دلیل بر نیه جا کلمات طیبات سیدة النساء است که مانند
جنین در رحم پرده نشین شده مثل خائنان در خانه گریخته الی آخر ما نقوه به المجلسی پیرا که این خطابات بدان
انکه صفت شجاعت را شامسلوب و اصل آن کاتبه بر اصول متشیعین مقطوع باشد تصور نمی توان کرد که
کها انجناب از تمامی خلایق اشجع باشد لا والله ثم لا والله بدل هیچ مسلمانی بر اصول موضوعه امید در
نمی آید که با وصف مرتبه اشجعیت لبعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که اهل البیت آخر بی بمانی البیت
در شان او دست زبان خود را این کذب و افترا آلوده فرماید و الا تسلیم که ارشاد جناب سیدة النساء بعد از انکه
شجاعان هر را بر خاک افگند می شبت اصل شجاعت باشد چه جای اشجعیت مرتضوی زیرا که در مقام تعریض این
مقالات را استعمال میکنند کما لا یخفی مع انه احر بی طهنا و اگر قتل عمرو عبد ود را بر اشجعیت
مرتضوی دلیل آرند کما نص علی ذلک غیر واحد منهم جای سخن برای اهل حق وسیع و میدان مناظره برای اهل خلاف
که در پی الزام اهل سنت میباشند پس تنگ میگردد نمی بینی که فرار شخص و لو مرة واحدة عند الامامیه دلیل جبن نامرد است

چنانچه از کشف الحق و حق الیقین و احقاق و مصائب و مجالس و مانند آن واضح است و عمرو مذکور روز جنگ
بدر زخمی خورده بشهادت کتب تواریخ از مقابلهٔ اهل اسلام گریخته بود پس قتل نامردی و آنهم بلطایف الحیل کما
فی البحار و حیاة القلوب موجب رفعت شان نباشد چه جای آنکه برخلاف عقل و نقل چنانچه ملات
وضع است از جناب سید المرسلین روایت نمایند ضَربَةُ عَلِیٍّ یَومَ الخَندَقِ خَیرٌ مِن عِبادَةِ الثَّقَلَین
و از آن بر افضلیت علی الاطلاق احتجاج فرمایند سبحان الله چون اینهمه مقاتلات بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
وقوع یافته بلکه بشهادت امام اعظم در شرح تجرید العقاید ببرکت دعای آنجناب پیرایهٔ ظهور در بر کرده خارج از
دایرهٔ بحث خواهد بود کما سبقت الیه الاشارة آری بمقتضای ع اَلفَضلُ مَا شَهِدَت بِهِ الأَعدَاءُ
ذکر حکایت عمرو عبدود که امام اعظم و مرشد افخم او نموده برای الحق در ما نحن فیه مفید است چه در کتب فریقین مروی است
که چون آن شقی حضرت امیر را برابر خود بمقاومت دید گفت مرا ننگ می آید که بر تو شمشیر زنم اگر ابوبکر آیدی
تیغ می کشیدم و اگر عمر بمبارزت قصد کردی سر از مقابلهٔ او می پیچیدم پس بلشکر خود ملحق شو و کسی را از ایشان
بمقابلهٔ من بفرست صاحب حملهٔ حیدری با وصف مزید عصبیت و عناد یکه دارد میگوید **شعر** بدو گفت

عمرو ای دلاور پسر * جوانی و از عمر ناخورده بر * ترا نیست هنگام پرخاش و کین * دلم از برایت بسوزد همین *
ز خویش و تبار تو هستند نیز * بسی نامجوینده با ستیز * جهان را بسر برده با عیش و کام * که من جمله را می شناسم
بنام * و اگر سر چنین داشتم در نظر * که بوبکر آید دیگر یا عمر * تو برگرد و بفرست از آنها یکی * که با من بگردد بدشت اندکی

این مضمون نزد منصف لبیب مستور نمیگردد مگر آنکه ابوبکر صدیق بلکه فاروق نیز بکمال شجاعت و دلیری
و مردانگی و شیری مشهور باشند و بر تقدیریکه شیخین جبان می بودند و فرار از جنگ احد و مانند آن بجهت بزدلی
می نمودند یا در غار آثار نامردی حضرت صدیق ظاهر میشد مناسب آن بود که حضرت امیر تفصیل حسن الشان
میکرد و لااقل محل می فرمود که نامردی تو خود ظاهر است که امثال خویش را در میدان طلب میکنی و کسی که
ذوالفقار برای او از آسمان نزول یافت و صیت لَا فَتیٰ اِلَّا عَلِیٌّ لَا سَیفَ اِلَّا ذُوالفِقَار از سمک تا
سماک بلند شد او را از مقابلهٔ خویش دور میکنی و ندانی که در هر غزوه فتح و ظفر بنام من بوده و هزاران کفار

نگونسار را این گشته ام خرفت شده که مرا همچو اطفال میدانی و چون این مضمون بالاجماع منقول نیست
بلکه خلاف آن که شوکت و شان شیخین ازان دوبالا میشود مرویست بیقین دانستم که نسبت جبن باین
بزرگان ساختن برداخت کاسه لیسان یهود است والمنة لله که اگر کسی بچشم حقیقت و عین بصیرت
نگاه کند شجاعت فاروق بالاتر از شجاعت صدیق خواهد یافت زیرا که در روایات معتمده وارد است
عمر بن خطاب بمجرد مشرف شدن بایمان باظهار شعائر دین اسلام التماس نمود رسول مختار با اکابر نماز حرم
خود که سلاح بر تن است کرده بودند و مقدمه انها فاروق اعظم بود از دولت سرا برآمد و کفار
محنت انتظار می کشیدند و میدانستند که چون عمر بکمال حمیت و دلیری بقتل پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
رفته بی نیل مطلوب برنخواهد گردید درین وقت که او را در خواص آنحضرت منسلک دیدند و از نهایت
انها برآمد مقارن این حال فاروق اعظم بانگ بر زد که هان از جای خود مجنبید ورنه بار سر از دوش
بیدا کنم و اطفال را یتیم گردانم و ازواج را بیوه کنم مخاطبین اشرار یکبارگی بر فاروق ریختند او تنها
در مقابله ایشان پای ثبات افشرده بصولت فاروقی جمعیت شان را پراگنده گردانید و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بسلامت حال و شادمان شده دوگانه نماز در خانه کعبه ادا نمود و آنچه از وی
روز هجرت از مکه بمدینه علی رؤس الاشهاد وقوع یافته قدردانی آن خود از حضرت شاه مردان بروایت
معتبره مرویست دال بر کمال ثبات قلب اوست کما لا یخفی علی المتتبعین قوله عاجز میشوند او
درین نزدیکی هویدا شد که هرگز اهل حق عاجز نمی شوند بلکه بمقتضای حدیث متفق علیه فریقین که
مذکور است که اهل حق تا قیام قیامت با وصف اتصاف بظهور و غلبه در هر عصر موجود باشند و در مقابله
هر کس از نواصب و خوارج و متشیعین و امثال ایشان از اهل احداث چیره دست اند و صفت عجز و زبونی و
و ذلت و افحام و الزام خوردن از لوازم ذاتیه حضرات امامیه است که هنوز مانند جنین در مشیمه پرده نشین
اند و با اینهمه صباحت و ملاحت در پرده تقیه مثل مخدرات الستر بسر برند و آنانکه معجر تقیه از سر دور
برداشته اند بحکم احادیث متواتره قوم که هرکه تا خروج امام مهدی علیه السلام تقیه نکند دین و

و ایمان ندارد کما لا یخفی علی من طالع کتاب الاعتقادات لشیخ المشایخ و نحریر مومن معتقد این مذهب بل دین محض باشند و چون بر جای خود ثابت بلکه مثل بدیهی اولی است که در آخر زمان ضعف اسلام خارج از حد بیان هم خواهد رسید و بجهت تشیع و تقلید بلا حده اهل کتاب انکار خواهند نمود کما هو عیان لا یحتاج الی البیان و ظهور امام زمان بر آنند که این مهدنات تلافی ما فات خواهند نمود بس بالیقین سطوت خلافت و دبدبه سلطنت آن امام بر حق برای تنبیه و تادیب اشال الشان که در ابواب از جلباب تقیه بدر آیند و سید عمده مکنونات ضمایر خویش را اظهار نمایند خواهند نمود حاصل آنکه هنوز علمای امامیه بتقلید قاضی نور الله شوستری در احقاق الباطل خاطر خویش را خوش می کنند و مکاید شیطانی و هواجس نفسانی را دلائل قطعیه گمان برده علی رؤس الاشهاد می گویند از نصرت در حدیث جناب سید المرسلین نصرت و غلبه اوله است و این در نصیب امامیه افتاده است و در غیر هم و در زمان ظهور امام مکنونات ضمایر خویش را نگو بلکه بر سر بازار و هر دیار ظاهر خواهیم کرد انتهی خرافاتهم و نعم ما قال العارف الشیرازی **شعر** گر از بسیط جهان عقل منعدم گردد ٭ بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم ٭ **قوله** دلیل شجاعت می زند **اقول** اگر مراد آنست که برین امر نام شجاعت می نهند و غیر ازین حرف و حکایت که در حقیقت عین قساوت است دلیل شجاعت ندارند پس کلام زبان کو کم این دروغ بفروغ مصداق این ابهتان عظیم است چنانکه مجملاً دانستی و توهم نشود که معاذ الله حضرت مؤلف من تلقاء النفس این حرف و حکایت را افترا بستان را وضع کرده باشد زیرا که مقتدای ایشان او در بیان مرسان الاقدام اندر انجمله جامع بیاض براهیمی این قصه را ذکر کرده و گفته که سنیان این امر را که در حقیقت قساوت قلبی است موجب شجاعت ابو بکر گمان می برند انتهی برآن می نهند چنانچه بر متتبعین مجلدات بیاض مذکور واضح است و اگر مراد آنست که این قصه را در وجوه شهامت و شجاعت میشمارند فقد افک لکنه لک در وقت وفات سرور دو جهان باوصف شورش اعراب و اهل ارتداد که مزیدی بران متخیل نباشد کما عرفت بابی ثبات افشردن و جزع و فزع را بخود راه ندادن نزد کسانیکه

بهره از فهم و فراست دارند بلا ریب بکمال ثبات قلب و استقامت ست والمنة لله تعالی که برین
استقامت احادیث بسیار دلالت میکند چنانکه دانستی و تازه آنست که فاروق اعظم بدر او عرض
رسانید که اعراب در کمال شورش آمده اند و تو میخواهی که جیش اسامه را روانه کنی چون بسیار از شجاعان
لشکر او نامزد شده اند مصلحت آن می بینم که ایشان را نزد خود نگاه داری که باعث تقویت و فراغ خاطر است
ابوبکر صدیق هرگز قبول نفرمود و جواب داد که اگر بالیقین دانم که سباع و بهایم مرا بخورند هرگز لشکری را که پیغمبر
باز هم در روانگی این لشکر بجهت وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تاخیری روا ندارم هرگز سعید یا
نخواهد رسید مگر بمخالفت در که در تقدیر است از برگشتگی اعراب و شورش آنها خوفی و باکی نمی آرم انتهی
محصلا فی الریاض **و برد الشور آن** عالم و عقلای بنی آدم مخفی نیست که درین مقالات
بعد از ثبوت مرتبه امامت مشیت ایزدی و بشارات مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم در لمعان و برین اسلام
معاً و ساعة فساعة ظهوری نمود ذلک تقدیر العزیز العلیم **علاوه** بر این فقیر نمی آید که تمسکاین الحق
که بر تهمت راشدین داد جان نثار میدهند بار از شجاعت مرتضوی شجاعت صدیقی را با این مقدمه
با ثبات رسنده باشند کما لا یخفی من کلام المؤلف حیثما الست که حضرت مؤلف از اسامی این کا
اطلاع دهد بلی انچه ناظر فاتر است آنکه حال صدیق را برطبق روایات سیرت باستقامت یاد کرده
در مناقب و شمرده اند و ریشه این امر لیست آخر چنانچه مطالعه کتاب ریاض النضره و مانند آن تصدیق
میکنون فقیر دلیل واضح است بصحت مدعوی مؤلف الست که غیر ازین دلیلی بدست خود نمیده شنهنه کرده
بمناظره متشیعین و آنکه تقریر لهٔ ایشان ناتمام است افراشتند و اولیس فلیس **قوله** از برای حصول
اقول چون حال کمال زهد و توکل جناب سیده یعنی تحصیل باغ فدک در مجالس اهل روت کردن
دیدن التقبیح و تفسیق جناب مرتضی نور دیدن لربیان فاروق شنیدن از رسول نامیه بار بار شنیدن
از برای خدا کسی انصاف کند که این قساوت قلب است یا استقامت این همه حرکات آل بیت علیهم
و توکل و عدم محبت با جناب افضل الرسل یا دلالت بر سالت قوت دینی می کند و همچنین قطع شبهات

تعلق

محتمل نیست بلکه خود امیر المومنین آنچه در جواب کلمات قاد سہ باعتراف مجلسی در کتاب حق الیقین
فرموده اند دلیل بر تقیه مذکور است باندک نحوه بیان آنها حظه فرمایید صبر کن آتش حزن خود را فرو
نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقیمانده ذریت پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم و آنچه از جانب
خدا مامور بودم عمل آوردم و آنچه مقدورم بود از طلب حق خود دران تقصیری نکردم روزی تو و اولاد ترا
خدا ضامن است و آنکه کفیل روزی تست امین است و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است
بهتر است از اینهمه که شنیدی بر عدم اختیار صبر در آنوقت مشعر است وحالانکه روبروی هزاران هزار از
ملائک مقربین و جناب سید المرسلین و یعسوب المومنین و سیدی شباب اهل الجنة و فریب برغمی بجمال جل
وجهه مزین شد که در مصائب فتن صبر و سکوت اختیار خواهم کرد و نیز اشعار بران میکند که دلاوقت
خاص صفت رزاقی او تعالی اذعان کامل حاصلش نبود پس با اینهمه ظهور مدارج سنگدلی و بی صبری و مخالفت
قناعت و عدم وصیت اف و کزاف اهل تشیع در حق آنجناب که همیشه در حزن و ملال مفارقت رسول
متعال ماندلائق آن نیست که اطفال بلکه مجانین هم بگوش خود ناجا و مهدا رشاد مرتضی که روزی
ترا انچه نزد ارباب تشیع نص قطعی رسوخ جناب سیده بحضرت کبریاء الہی عدم توکل و تحزن است
فانکم من الصادقین الذین ورد فی شانهم وکونوا مع الصادقین بالجمله حضرات امامیه
که باعتراف اکابر خویش مصداق لقب معروف اند وسیجی تفصیله انشاء الله تعالی پس غریب افتاده که بجای
گریه دلکار فاطمی میکنند و می نویسند که از فرط هول داهیه کبری یعنی وفات سرور انبیا صلعم عمر
تا مدت دراز در تحیر لاحرم حرکت ماند و یکجا مصارعت و گریبان کشیدن فاروق و زدن بجامع اصحاب
وجهاد لسانی و طلاقت زبانی را بدلیل کار این طاهره مطهره نسبت میکنند و بلزوم من صدق کل کذا
الاحمم هم لا یشعرون باز ادعا مینمایند که حضرت فاطمه را مجتبی با حبیب ابن دی چنان بود که در میزان بیان
نمی سنجد نسبتی و در آنجناب را غیر از نوحه و زاری کاری نبوده بلکه مرثیه ها درین مصیبت عظمی نظم فرموده
که حسب فی ازان اینست شعر صبت علی مصائب لو انها + صبت علی الایام صرن لیالیا

ناهدانند که بعد از روایت اضطراب و حرکات عنیفه در طلب فدک که از عمایدِ این فرقه اتفاق یافته ام
صد خلجان و تزلزل شان بعد ابهزار اعراض بمقتضای عادات بخواطر اینها می خلیده باشد یعنی
اینهمه گریه و لجاج و انزوا در بیت الحزن بعد طلب فدک و حصول یاس از حصول آن که بمنصهٔ بروز جلوه گر
شد لا محاله حسبة لله نبود بلکه صرف در این همه گریه و زاری و فریاد و بیقراریها که از اندازه تحریر بلند تر
بحرق مافیت بنظر بفقدان زخارف دنیوی و عدم ظفر بر مطلوب است اینهمه را بهزار شفقت و انواع تکلیف
بمحبت نبوی کشیدن کی فروغی داشته باشد مطلق چشم اهل انصاف و دیدهٔ بصیرت شان از
نمی گشاید که اگر اینهمه الفت بود آن چه سنگ لیهار و هتک ناموس اکبر و اختیار ذلت و مخالفت صحبت و
آسمانی بود که وقت طلب فدک و معارضه با فاروق صورت بست و حضرات امامیه از خدا و رسول
شرم نکرده ناشی از تمام محبت میگذارند و از اهم امور و اولی اعظم حقوق مسلمین اعتقاد میکنند
بهایه الا کفاطر امامهم المجلسی فی البحار روایت رحم نمی بینند که این تمام محبت از خصائص
سومنات است یا از زمرهٔ نسوان و اگر اینهمه موعظت و تذکیر استقامت و تهور است پس حضرت
امیر که بقول فاطمی مانند جنین در رحم مختفی شده در نهایت نامردی و بزدلی خواهد بود
اصولهم و تکذیبه فحولهم و باب تاویل و تسویل باعتراف خود شان بند خواهد بود با لجمله اگر
را انقطاع بمحبت جناب سید الانبیا بود بار بمجرد استماع خبر غصب فدک چرا از وال زهد و کل
داده برگیان تن عفت و طهارت مدة العمر بمشاهده امثال این مصائب از جا نمی روند چه جای اگر در
بمجرد امید عظمی بر قیامت کبری لطلب معاش مستعد شوند حالت حزن و ملال چگونه در ظرف اندک زوال
پذیرفت که رسم ماتم و شیون را گذاشته در صدد اخذ خلافت زمین فدک افتاده و داد و مناظره با خلفا
و داد مکابره با سید اوصیا داد آیا کسی که اینقدر با حزن در دامن بگیرد و گریبان پاره نمی سازد و تا
چهلم در خانه نمی نشیند و سر بر سنگ نمی زند و دامن صحرا را از زنجیر های خود نمیکند چنانچه قصه گیرا بعد از
وفات سیدة النساء اتفاق افتاده و در وقت استماع خبر وفات سید الشهداء انچه در احادیث خویش

اما سیر از جناب سیده نقل میکنند وفاتر طولانی بجا نیند لیکن در این نسبت سلمنا که زهد و ورع مانع بود
و از غایت تقوی اقدام بر اینها نفرمود کو ائمه دیگر مثل امام رضا و غیر او باظهار اکابر بدعین بعید از
اهل بیت طاهرین بعضی ازین امور را عمل آورده باشند لیکن خیال اخند معانی و واگذاشتن مرن ک
چه معنی دارد واهم باین جز تقبیل که سنان نیسا بنی هاشم را همراه گرفت توقع این بود که اگر رفقا و اولاد
امجاد تحریض هم می نمودند دست ازان برنمیداشت بلکه بنظر باصول شرعی کما ینبغی بانها عمل
روا باشد بمنع اینها می پرداخت و بلاغت بسیار را در حق آنها صرف میساخت و لا اقل زینقدر نمی گذاشت که معصوب
خبیث ناپاک بیشتر گرفتن و خوردنش شمارا کی رسد و اتمام حجت بر امام وقت است که ما و شما هر دو
او را متهم انجه او خواهد کرد عین صواب و مسلم لا جواب قطع نظر از نهمه امام الائمه و خیر الامه بلکه افضل
الانبیاء والمرسلین را اصول متشیعین بجنسین و خائنین تعبیر کردن و تشبیه دادن از مرتبه تفسیق و تقبیح هم
درگذشتن و بر توره چنگیز خانی کی رواست تا شریعت رسول ربانی چه رسد معاذ الله من هذه
الخرافات علی اصول الترهات بسیاری از اصول طائفه که دلالت بر افضلیت علی از جمیع انبیاء و مرسلین کند
قبل ازین گذشت و فیها هدایة للمتقین و رایة للمسترشدین محل انصاف است که کسی که تاب شنیدن خبر
وفات بزرگواری نداشته باشد و این داهیه را اکبر از زلزله ساعت شمارد و بمجرد قرع صماخ
کردن خبر ناخوش از جا رود و مدهوش گردد حالش بمجرد شنیدن قصه غصب حق خود
چه خواهد بود اقل مرتبه آنست که سر و کارش با لبکاء والویل خواهد بود و هرگز تدارک غصب حکام
النفاق نخواهد نمود و زینهار از سر قهر بدون جبر و قسر نخواهد برخاست و مدتی دنیا و ما فیها او را
خوش نخواهد آمد نه آنکه در اثنا ایام مصیبت بعید و هر وله خواهد پرداخت و سوی مجامع حکام
خواهد دوید تا حقوق خود را از دست آنها باز ستاند و بجز شور و شغب تظلم برای تو طلبیه فراغ
خاطر و وسعت عیش اولاد خود کما یشعر به عبارة البحار و حق الیقین یک سر و ناله بر
نخواهد کشید عجب عجیبه روزگار و ضحکه هر دیار آنکه مجلسی در بحار و قاضی در مجالس و دیگران

در عذر آن بعد از تصریح و تفصیل اینمعنی که چون ابوبکر صدیق و کلای جناب سیدة النساء را از فدک اخراج
نمود و آن بی بی در قابوی خویش گرفت جناب سیده در مجامع اصحاب تشریف آورده افاده مینمایند که اہل بیت
مغضوب را باز نمی گیرند بحجت جناب شما که از غصب ظالمین و غاصبین برائت میکنند و از نجاست کی حیف
امیر المؤمنین در فدک تصرف نفرمود و میانه ورثه تقسیم نکرده بر طور شیخین گذاشت و جمعی از راه ناعاقبت
اندیشی اینقسم مضامین را در نظم آورده اند برادر ہمین مؤلف در منتهی الشیعه نقل بعضی از اشعار بیاد درست کرده
چون نقل کفر کفر نیست و با دلی عوض و تامل و بالتزام علما شیعه بر میگردد و لعنها ایراد می نمایم تا بر عقلا روزگار
سخافت و خرافت اکابر و عمائد قوم زیاده تر واضح و عیان گردد وهی هذه **نظم** روزی اتفاق
لب و بنهار ⁂ کرد با شیعه سنی تکرار ⁂ حق زہرا چه بود باغ فدک ⁂ غصب بوبکر کرد و گراہی بار ⁂
در زمان خلافت خود ہم ⁂ از چه نگرفت حیدر کرار ⁂ چون شنید این کلام راوی گفت ⁂ بیت سعدی
جواب این گفتار ⁂ نخورد شیر نیم خورده سگ ⁂ ور بسختی بمیرد اندر غار ⁂ بعضی از اہل ظرافت جواب این
اشعار در مسلک نظم کشیده اند لیکن ایراد آن خالی از سوء ادب نیست مع ذلک عاقل بلمعی استنباط آن از آنچه
در تفصیل یاد نموده میتواند کرد پس حال فرید حرص جناب سیده بر اصول متشیعین بی است اکر در تحصیل باغ مغضوب
خبیث بعد اتمام حجت علو چه کوششها که نفرموده القصه تا کجا کسی شرح سخافت و تناقض کلمات
انحضرات تواند پرداخت و بحجر تو ہم شمرد از که توان چه است که با وصف دعوی مزید ولای اہل بیت
و بغض مطاعن از ازواج مطہرات چه مقدار تفضیح خاندان نبوت بلکه سلاله شان از علما امامیه سر می زند
لہذا رجوع باصل سخن کنانیده میپردازیم و میگوییم **قوله** اینمعنی مقطع الخ **اقول و بالله التوفیق**
قطع نظر از آنکه اہل سنت بجمیع رطب و یابس درین کتاب اعتقاد دارند بلکه خطبه آن نص بر ینمعنی است
که اکثر روایات ضعیف نیز در آن مذکور است میگوییم فیه بحث من وجهین **اما اولا** بنا بر آنکه می پرسیم
که از عدم تاثیر صدیق چه اراده میکنند اگر مطلبش اینست که او بر جنازه نبوی نگریسته و تعزیت اہل بیت
بجا نیاورده فهو افتراء بلا امتراء کما عرفت سابقا و اگر مقصود آن باشد که گریه صدیق

در ایام خلافتش منقول نیست و این دلیل بر عدم تاثر است پس عدم محبت لازم می آید جواب این
آنکه حاشا که چنین باشد بلکه در روایات موجود است که ابوبکر صدیق در ایام خلافت خویش وقتی که بر منبر
بر آمد و گفت که در سال اول بر همین منبر از حبیب خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم بگریست و بسیار
گریست و بیهوش گشته و از منبر بزیر افتاده باز وقت افاقه چون نام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بر زبان آورد حالت اولی عود کرده چنانچه قاضی محمد بن عبد القاهر در رساله ناسخ و منسوخ روایت نموده و
احادیث صحاح و حسان و مرویات شروح صحاح سته بلکه متون نیز تائید این امور میکند مع ذلک مستلزم
آنست که معقول نباشد یاران سرور صلی الله علیه و آله وسلم محتجبی نداشته باشند چه گریه و بکاء الشان بر جنازه
مبارکش هم ممنوع تا بابعد چه رسد و ایضا بطریق اولی لازم می آید که فاروق با صدیق صداقتی نداشته
باشد و هو باطل باجماع الفریقین زیرا که وی روز وفات صدیق چنان بود که صدیق بعد وفات سرور کائنات
و سیجیئ تفصیله ان شاء الله تعالی اما ثانیا پس از آنکه دلالت حدیث کنز العمال بر مدعای مولف ممنوع
است چه محتمل که مراد مرتضی کرم الله وجهه از نفی حزن صدیق نفی حزن و ملالی باشد که خاصه آنجناب
را بمفارقت حبیب رب العالمین و بنظر لکاهش اهل بیت طاهرین خود در داده بود و مقصود تفضیل آنحضرت
از اثبات غم و اندوه برای خود حزن و غمخواری در باره اعلای دین متین و استعمال ترین کافرین
بود که مبین حزن بر آن سرور بود بلکه فوق جمیع اقسام آن و النعم ما قیل شعر غم دین خور که غم دین است
همه غمها فروتر از آنست ؛ و از اینجاست که صیغه تفضیلی اخود استعمال نمود و چون هر دو جناب درین
نفی و اثبات براه صواب رفته بودند مخاطبین بطریق سکوت پیمودند پس دعوی که بر مثل دعای قساوت
صدیق که دائما ملازم صدق و صفا بوده حتی که وقت اخبار غیبی که از حضرت سلمان فارسی صدور یافت بر
صدق آن خود گواهی داده و دوست از راستی که موجب رضای خدا است نبداشته کما سیجیئ ان شاء الله تعالی
فی المسلک الثانی بر جای خود نباشد عجیب تر آنکه سکوت مخاطبین را حضرت مولف سرآمد مجادلین کذب
افضل الصدیقین حمل بغیر باید و اینقدر هم ملاحظه نمی نماید که سکوت در امثال این مقام قرب

الشهادت است یا دلالت بر کذب بکار میکنند و نداند که با فرمان علی در بحار الانوار آنچه در معنی مذکور
تحقیق کرده ملازمت صدق و صفا تحقق این امر در ذات صدیق اکبر مانند صبح صادق جلوه‌گر است
اما سید در باب حضرت امیر که گویا مدینة العلم را کتاب است از این ملازمت بر اصل بعید بود و بیدار نشد از آنچه
ظاهر شد که گر کریمه وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ در باب حضرت امیر المؤمنین علی مسلّمت معتقدان و تنها
و توجیه یافته بلکه برای مقبولین امامیه بالخصوص الهم ذر صدیق الشان مثل سم قاتل است کما سنعرف انشاء الله
تعالی بالجمله مبنای اینهمه تاویل و توجیه که ذکر کردم این است که رتبت صدیق رضی الله عنه از رد آن ابا کرد
ما سبق بوضوح انجامید و مجدداً آنکه او را بمحبت کثرت گریه و زاری بکار می گفتند چنانچه صحیح بخاری در
کتب احادیث مثل باقی العشرة شاهد عدل بر نسبت دیگر جا خود مدلل و مبرهن و تصریحات صحابه شهود
کما مرّ از آن روشن که مهما امکن تطبیق در بیان معانی احادیث مختلفه از متحتمات است بس بعد از تسلیم
حدیث کنز العمال توجیه مذکور میتوان کرد و اینکه مؤلف این احتمال را بر ندارد استدلال را تمام است
و از این توجیه را آنچه و جه سوال صدیقی اعنی مَا لِي أَرَاكَ مُتَحَزِّنًا مُتَغَيِّرًا بمشام اهل فطانت و ذرات رسید
که شاید بقصد و صد استفسار از معنی آن شد که این تحزن بوفات رسالتمآب رسیده یا بحیث غمخواری
فتنهای اعراب اگر شق اول اظهار کند من با و لوث مرثانی اشعار کنم و آنچه را سدره خود گردی
و در شاورت امور مهمه خلافت و انتظام خلایق از مدار دین که افضل عبادات است شریک تا مهم
در شق ثانی گویم که الیاکر در خانه خویش جدا میبا و در اهمیت خود جدا السر سبیر که موجب انجاح و مشکوک
بر تعطیل ثواب است و بحمد الله که حضرت امیر بعد از مثل تحریص کما هو ابلغ من التصریح بشرکت مهمات خلافت
شد و اعانت افضل الصحابه بنفس اختیار نمود کما یدل علیه روایات الفریقین و عاقل از روایات ذکر نمی
تواند دریافت حاجت استشهاد بروایت دیگر نیست **قوله الا افضل الخ اقول** از تحسین استدلال از
علمای طایفه مشتمل بر شهادت علی النفی دانسته اند و کنتوری آنچه در کتاب خویش با فادات فاضل جاحظ
گفته از آن واضح میشود که این قسم دلایل موقوف است که جمیع کتب احادیث و سیر و تواریخ مثلا و قاد

از نظر مستدل گذشته باشد و هر مستبعد جدا بل محال عادة و این تقریر در باب مؤلف سالک نیز
بمطالعه کتب این فنون که بمنزله ابجد خوان دبستان است و قدر ضروریست هم از نظرش نگذشته مگر بواسطه بعضی
از احمد قاء ایمانی او خیلی بمقام خود است چنانچه بر عقلاء عالم مخفی نیست **قوله** و اینهمه ارشاد مرتضوی آه **اقول**
الغا گذشت که هرگز بر عدم تحزن ابوبکر صدیق علی الاطلاق که فی الجمله بکار مؤلف آید نص نیست بلکه
شهادت فاطمه و شکایت آنجناب دلالت بر آن دارد که جناب مرتضوی را اصلا و مطلقا بماتم سید انبیا
و اعلاء کلمة الله و غمخواری اهل بیت خیر الخلق و غیر از این و امثال چنین امور قرار ماندن خائیین که بلا ریب یوم توا عد
سببه و تلمع منیان و لا اهل عقل است زنده لیل خود که منطوی تذلیل اهل البیت خصوصا سلالة الشیاطین
بوده حقیقت اگر کسبا نمیتوان گفت کاری دیگر بود و شان عنهما **قوله** که بیجا توجیه آه **اقول** اگر مراد از
عدم عیادت رفتن صدیق بسقیفه برای تسلیه انصار است پس برای عدم اعتنا بانتقال خاتم النبیین گفتن از
عجایب قربات است تکلف که بعد الحاح مهاجرین و توقع بادلیس چنانچه حضرت امیر و دیگر اهل بیت طاهرین
برای غسل و تجهیز و تکفین افضل المرسلین قیام نمودند و براه صواب فتنه زدای جهان آرای حضرت
صدیق در تسلیه انصار دویدند و بست مدینه و رتق و فتق مهمات نیز چنین مصلحت و صواب آذری حضرت
رسالت مآب صلعم بود **شعر** حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین ٭ خاص کند بنده مصلحت عام را ازینجا
ست که اصحاب کبار و اهل بیت اخیار در مناقب ابوبکر صدیق دریناب سخنها گفته اند که حضرات شیعیان بنا بر
حسن ظنی که با منتسبان سرور انس و جان دارند بمقتضای المرء یقیس علی نفسه بر خوشامد و نفاق
حمل خواهند کرد و اگر مراد عدم شرکت در غسل است پس این بعد تسلیم اینهم مثل شق مذکور بیست زیرا که
این امر بلا شبهه بسبب وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بحث فیه ابوبکر صدیق و ابن مسعود
رضی الله عنهما فرموده بود با امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه تعلق داشت این را عدم اعتنا
نامیدن با چرا عجیب و غریب بلکه از عجایب دانست و اگر مراد عدم شرکت در نماز است چنانچه بعضی از
مقلدین شیخ حلی امام اعظم امامیه در بعضی رسایل که مقصود از ان تلفیق مذهب اهل سنت

مذهب شیعه و حکایت قریب بدان بعضی از سلاطین است که شیخ علی باظهار او در وقت شان نیز رسیده
اند که ما حضر احد علی تجهیزه و تکفینه الا علی مع عدة انباه وما صلی علیه احد الا علی
ومن تبعه و الامامیة ایضا علی ذلک و فاضل طبری در کامل بهائی دعوی اجماع بران کرده گفته
که جمله علمای اهل سنت بر آنند که خلفا بدفن و عزا و نماز رسول حاضر نشدند انتهی کذب این روایات فریقین بدیهی
البطلان است چنانچه از کتاب اجماع ام واضح شد و تالیفات علما باقر مثل جلاء العیون و غیر آن نیز همین ناطق
است که خلفا وقت نماز حاضر بودند بلکه قصد امامت کردند و منع امیر ممتنع شدند تا آنکه آنجناب خود
امامت کرد و لیستر اصحاب را رخصت داد که ده ده نفر داخل شوند و صلوة فرستند و جدا شوند و از بحار و دیگر
تالیفات علمای مذکور هم وضوح تمام دارد که خلفا حاضر شدند ولیکن نماز یکه گزاردند آن نماز جنازه
نبود و این ماده سودا و ظلمانی را بقول شیخ شیراز علیه الرحمه که مر این مرض را دوائی نیست الا
نمی توان کرد بار خدایا مگر ملا و اولیائی بود در همه مقام نیز ادعا نمایند که جبرئیل امین با دیگر ملائکه معزولان
یعوذ بالله مثل شیاطین اختیار ساختند والشان ان نیز مثل حالت صدیقه از این عبادت باز داشتند
کما صرح به المجلسی فی الکتب المذکورة بلی اگر مراد از عزا تعزیه ست مطلع هست دار کر باتم و شیون تعزیه کمقامات
موسیقی و زیر و بم الطباق باید و از نماز نماز یکه نزد مجتهدین امامیه قرار یافته فالجواب ان الکذوب
قد یصدق واگر مراد از عدم اعتنا عدم شرکت در دفن است چنانچه بعضی از عبارات بر تقدیر
نقل موهم این معنی افتاده فهو لا یسمن ولا یغنی من جوع چه لفظ دفن علی ما فی النهایة الجزریة
القاموس المحیط و غیرهما من کتب اللغة بمعنی پوشانیدن آمده و خود مؤلف گفته که ما من عام الا و
و یراد منه الخاص کما سبق پس استدلال بلفظ دلیل بر خوش فهمی علمائ لغه باشد پس معنی
عبارتیکه نفی حضور وقت دفن در آن کرده است چنین باید فهمید که در تجهیز و تکفین حاضر نشدند تا روایات همه گر الطباق
یابد و قبل از این ضرورت رفتن شیخین بسقیفه مفصل قلمی شده و موید این معنی است آنچه در کتب امامیه روایات الحق
آورده اند که ابو بکر صدیق بعمر وصیت کرد که تو بتجهیز من مشغول شو چنانکه من بعد وفات آنحضرت صلی

الله علیه وآله وسلم مشتغل گشتند و تصیبنا و اسقی اگر این قسم وصایا که معین در دینی بود دلالت
بر انحراف شیخین از سید الاولین داشته باشد چنانکه علمای طائفه بآن آویخته اند البته انحراف خلیفه ثانی از
اول و آنکه خلیفه ثانی در وقت نماز جنازه او شریک قوم نبوده و آنکه صدیق او را بعداوت خود نسبت انگیخت
لازم خواهد آمد والکل باطل بالاجماع **بالجمله** نزد فقیر اقل الانام امر علمای امامیه عجب غریب افتاده که یکجا
خود میفرمایند که فرار از زحف خصوصا جهادیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در ان بنفس نفیس موجود
باشد کبیره ایست بلکه اکبر کبائر و مستلزم کفر و نفاق است و یکجا خود میگویند که عمار یاسر و مقداد و حذیفه
و عبد الله مسعود که از مهاجرین مقبولین اند در جنگ احد همه گریختند حتی که امام اعظم حلی در کشف
المراد و تعداد کثرت جهاد حضرت امیر میفرماید وَمِنْهَا فِي غَزَاةِ اُحُدٍ جَمَعَ لَهُ الرَّسُولُ بَيْنَ اللِّوَاءِ
وَالرَّايَةِ وَكَانَتْ رَايَةُ الْمُشْرِكِيْنَ مَعَ طَلْحَةَ بْنِ اَبِيْ طَلْحَةَ وَكَانَ يُسَمّٰى كَبْشَ الْكَتِيْبَةِ فَقَتَلَهُ
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاَخَذَ الرَّايَةَ غَيْرُهُ فَقَتَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ
حَتّٰى قَتَلَ تِسْعَةَ نَفَرٍ فَانْهَزَمَ الْمُشْرِكُوْنَ وَاشْتَغَلَ الْمُسْلِمُوْنَ بِالْغَنَائِمِ فَحَمَلَ خَالِدُ بْنُ وَلِيْدٍ
بِاَصْحَابِهِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَضَرَبُوْهُ بِالسُّيُوْفِ وَالرِّمَاحِ وَالْحَجَرِ حَتّٰى
غُشِيَ عَلَيْهِ وَانْهَزَمَ النَّاسُ عَنْهُ سِوٰى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ و در روز حنین نیز همین قسم
اعتقاد میدارند و بتخریج احادیث فرار تفضیح مقبولین لسانی می پردازند بر تیکه روایات ازان
روایات لاتعد ولاتحصی استفسار میرود که در بحار از شیخ مفید و شیخ طوسی بسند معتبر مرویست که تمامی صحابه
دران غزوه هشت داوند در رو بفرار نهادند الا هشت کس که بلاشبهه مقبولین لسانی شیعه در آنوقت
ملازم جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند شریک آنها نبودند پس باحکم شقاق و کفر مقبولین خود کنند
و یا از امور مذکوره تائب شوند جمع این هر دو امر از قسم محالات است و حیرت دیگر آنکه یکجا فرار را دلیل
بر جبن شخص قرار میدهند و جای دیگر تعداد و ماند ادرار از مقبولین خود که باظهار امام اعظم کما عرفت
در روایت شیخ المشایخ فرد کامل بامیه علی الاطلاق در علل الشرایع رو بفرار نهاده اند و ...

نامردی او ند شجاعت در تهور و استقامت متصف بیغمبر نمایند و بر ملا میگویند که اینها از نزد وهم ما
اجنبی اند که محبت تامه داشتند و علم جان نثاری نداشتند ان هذا لشیء عجاب و امثال این مقامات
مثل المصنف لینک آلمبکدر والضج اذا ابتغی بو منج می انجامد که اگر مثل کبر یکبار ی از غش کرد
اما سیوطی در حضرت صدیق را بروایات صحیحه معتمده برخلاف اجماع کرد صاحب سید الغابة و مانند در جناب
نور صدیق در جمیع شاید شده نقل کرده اند ثابت فرمایند باز هم در فضل شجاعت انجناب تردد
نپذیرفت هرگز عقل او نمی باید فتدبر و لا تکن من الغافلین **قوله و در غار الخ اقول** این آیه
جلیله هم بدستور قدیم سوره انجات و انطارت بچند وجه دلیل نکه نص قرآن من حیث هو هرگز دلالت
اضطراب بیقراری صدیق ندارد چه لا تحزن نهی از حزن است و لا نسلم که نهی از شی دلالت بر وجود
آن کند لا ادری الی قوله تعالی و لا تطع الکافرین والمنافقین خطابا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم و الی
قوله سبحانه و لا تدع مع الله الها آخر الی غیر ذلک من الآیات التی صدرت و وردت فی مخاطبات
الاولیاء والانبیاء بل فی افضلهم و اشرفهم بل لا تحزن دلیل صدر نفس حزن اند و هم
تا با منظرات اضطراب هر عوی اکابر مؤلف که ابوبکر بنا بر نامردی چون آواز کفار که بر غار رسید
شنید گریه و زاری آغاز کرد و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوش نمی نهاد چه سید جانکداز
شوشتری قاضی نور الله شوستری گفته اظهر الحزن و الخوف حتی غلب علیه بکاءه و تزاید قلقه و
انزعاجه و در احقاق بعد این عبارت این جمله هم ضمیمه ساخته و قد ظهر من جزعه و بکائه
ما یکون منه مثله فساد الحال فی الاختفاء الخ بالجمله اینهمه مغلطه مؤلف رساله را در مقام
قاضی شوشتری و ادرا تقلید امام اعظم حلی که بنا بر تصریح برادر بزرگ مؤلف راه صلیه زده ولسان بخار
ضلالت کشیده بود داده چه او در کتاب منهج وغیر آن بوقوع حزن و جبان بودن صدیق اکبر بنص
قرآن مدعی شده وعبارته فی الکتاب الاول هذه و ایضا فان الآیة تدل علی نقصه لقوله
تعالی لا تحزن فانه یدل علی جوره و قلة صبره و عدم یقینه بالله تعالی و عدم رضاه

بمواساة النبي صلی الله علیه وسلم لقضاء الله وقدره راضیست تا که هنوز امام اعظم شهید اسلام
نشده که مدلول نهی جز چیزی مقصود از ان نیست هرگز نهی از شی مستلزم وقوع نهی باشد غلط گفتیم استاد امام اعظم
اول ایشان از این قسم مغلطه پیش آمده چنانچه حکایت استغاثات احلام که تشویش بالبسه لیام از شیخ مفید نقل
تاریخ در ریاض بر آمیسی و کتب دیگر مرویست اول انیست بالجمله صیغه نهی هرگز با حدی از دلالات وقوع
دلیل نمی شود و از نجاست که در مخاطبات و وصایای مصطفوی در حق جناب امیر علامه مجلسی در بحار الانوار وارد
کرده خلاصه اش آنکه ای علی زنا و لواطه و نمیمه مکن و قسم دروغ مخور و مگو و دزدی مکن و از شهادت زور بر کسی
بابعید سر جنه ریاض و الظلم مایل مشو و از قذف محصنه بر حذر باش پیروی هوای نفس کار مبند و ریا را بسوی خود راه مده
که اندک از ریا نیز از شرک با خداست تا آنکه فرمود و باید که ظاهر و باطنت یکسان شود و الا از جمله
منافقین خواهی بود پس اگر بصیغه نهی از فعلی رسد ورنه از مخاطب استدلال تمام شود چه مفسده باشد که
بر یا نگرود نعوذ بالله منها و ازین قسم وصایا در کتب قوم بسیار است شیخ المشایخ که فرد کامل الهی
علی الاطلاق است در علل الشرائع روایت آن بزعم امام اعظم جلی بلکه شیخ مفید نیز وارد با صیت میکند
بر چند از کلمات شیعی آگاه میکنم و هی هذه یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا فانه ان قضی
بینکما ولد لا یؤمن ان یکون اخرس ولا تنظر الی فرج امرأتک وغض بصرک عند
الجماع فان النظر الی الفرج یورث العمی یعنی فی الولد یا علی لا تجامع امرأتک بشهوة امرأة
غیرک فانی اخشی ان قضی بینکما ولد ان یکون مخنثا مؤنثا مخبلا یا علی اذا
کنت جنبا فی الفراش مع امرأتک فلا تقرء القرآن فانی اخشی ان ینزل علیکما
نار من السماء فتحرقکما یعنی ای علی وقت صحبت با زن دراز نفس مکن که اندیشه لال بودن
زبان فرزند است و هم درین وقت بشرمگاه زن نظر مکن که باعث کوری فرزند است و ای علی
صحبت بزن خود بشهوت زن دیگر مکن که اندیشه مخنث بودن فرزند است و هرگاه همراه زن جنب
باشی پس تلاوت قرآن مجید بران فرش مکن اندیشه است که آتشی از آسمان نازل شده بسوزد

و این حدیث که آن را حدیث وصیت نام نهند بسی عریض و طویل است بر تحصیل چند فقره آن باختصار
اکتفا واقع شد والحمد لله که محققین اهل حق مثل صغانی و جلال الدین سیوطی و محقق فیروزآبادی و ملا علی قاری
وغیرهم میگویند که این همه احادیث را ملاحده و زنادقه وضع کرده‌اند و چه خوش گفت هر کس که گفت بر گنده
بر بی گنده خوری است اگر این وصایا را محدثین نامی آورده‌اند حضرات امامیه چه حاشا که ها براویان شان
نمی نشانند ولیکن قربان بر سر تیهای حضرات شیعه که ابن بابویه قمی را با این همه خرافتها که در حقیقت
عین ناصبیت و عداوت اهل بیت است در طائفه خویش معدوم المثال و مفقود النظیر میدانند کما مر و از آنجا
و امام جعفر ناطق را صادق و او را بصیغه مبالغه یعنی صدوق می نامند و باز در مناظره اهل حق گردن
می کشند **دوم** بر فرض و تسلیم آنکه چون صدیق اکبر انواع شدائد و مصائب برای خود اختیار
سازد و از کفار اشرار صنوف ایذا و الوف رنج و عنا بر دارد و ذات سید المرسلین صلعم را از مصائب
و محن ها نجات دهد چنانچه از استیعاب و اسد الغابه و ریاض النضرة الی غیر ذلک بوضوح انجامید
پس سخت مستبعد بلکه محال است که او تحمل از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نباشد و در وقت علو همت
بر ذات خود حزن راند و هکه بنا تشنیع و طعن است نماید و حال آنکه علما نوشته‌اند که حزن بغیر پیغمبر
اگر در خوف بر نفس قال الله تعالی ولا تحزن علیهم و قال خطابا للکلیم لا تخف
الی غیر ذلک **سوم** آنکه بروایات فریقین سابقا و بحدیث حضرت مرتضی اخلاص معلوم شد
که صدیق اکبر مثل حضرت ابراهیم خلیل اواه و منیب بود و این هم تقریبا قدم اول دلیل بر آن است که حزن
او فقط برای نفس خویش بوده محال عقل است خلاف نقل که چنین اواه منیب شفیق و رفیق سید
المرسلین قلیل القلب باشد **چهارم** آنکه از کتب معتمده فریقین بثبوت میرسد که جناب رسالت
مآب صلی الله علیه و آله و سلم با تمامت مرتضوی از اصحاب صدیق ملقب مأمور شد و مستغرق بعض
روایاتهم کلا علی الهدی انشاء الله تعالی بر حجج این ثابت کمال ایمان اخلاص شجاعت خدا
دلالت دارد و تا برات سخیفه و وجوه رکیکه نواصب قبحهم الله که در تالیفات مجلسی مثل بحار و غیره مرقوم

گشته بر اصول اهل حق لایق التفات نیست استصحاب صدیق اکبر که برای جان نثاری شرف
حضور داشت بطریق اولی مقتضی ایمان و وفا و اخلاص و شجاعت و مزید اختصاص خواهد بود و مقتضای
ان لا یأتیا نحو ایذا و حزن اوانی مومنین است که کفار در صدد ایذا رسانی شان باشند فما ظنک بافضل
الصدیقین فی حق سید المرسلین صلعم بحکم آنکه اگر فقط حزن و ملال برای نفس خویش می بود منافی
ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس ابوبکر صدیق بنص قرآنی در معیت خاص جناب اقدس الهی با آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چگونه شریک باشد کما یدل علیه قوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا مگر حضرات مدعین مزید ولای اهل بیت بمقتضای ادعای فطانت و رشاد و شیمه
انصاف و سداد میفرمایند که این معیت بر سبیل تهدید بود کقولک للظالم افعل ما شئت فان الله
معنا ای یعلم و یجازینا علی قدر اعمالنا یعنی مطلب اینست که خدا همراه ماست یعنی اعمال
مرا می بیند از نیکی پس جزای آن به نیکی خواهد داد و ای ابوبکر خدا همراه تست یعنی اعمال ترا می بیند از بدی
و نفاق پس جزای آن روز قیامت بکنار تو خواهد نهاد و این احتمال بر تصور خیالیه شیعه در باره
حضرت امیر نیز ممکن است چنانچه عنقریب اشارتی بدان می رود و این تقریر در معنی معنا از افادات حضر
امامیه است که بظلمت لداد و عناد هدایت نموده شعر تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل که خضر از
آبحیوان تشنه می آرد سکندر را و فرق اینست که اسکندر از زندگی دنیا که آخر فنا پذیر است محروم ماند و امامیه
بتقلید خضر مذکور بحیران هم آغوش بلکه بوبال اخروی همدوش گردیده اند اکثر ائمه هدی بسته اند که صیغه
متکلم مع الغیر بنظر لشرکت مرتضوی است و این معنی فقط از افادات محدثین این قوم نیست بلکه از بعضی
متکلمین نیز بایان گردیده اند فاضل عصری نور الله شوستری در رد و قدح تقریر مولانا نظام الدین نیشاپوری
علیه الرحمه در رساله آیت غار اشاره بدان کرده گفته و حیث قال ان ابابکر قال یا رسول الله حزنی علی
اخیک علی بن ابیطالب ما کان منه فقال له النبی صلی الله علیه وسلم لا تحزن
ان الله معنا ای معی و مع اخی علی بن ابی طالب انتهی قدر الضرورة و عبارت حضر

شهیدی انیست وایضا مما اشتهر من لدغ الحیة اباه انما کان لمدّة رحله برّ لیلها
آمره واللہ لما لم یحصل بذلک غرضه شرع یؤذی النبی صلعم فتذکار حال علی والمهاجر
الحرب علی خرجه او قتله او غیرهما فقال علیه السلام لا تحزن ای لا تظهر الحزن
علی امر علی ولا تؤذنی بتذکره ان الله معنا ای معی ومع علی لیکن حرف دربست که
سوجداین تقریر کیست مظنون بلکه متیقن است که مخترع این قسم افادات ابن سبا العین بلکه ابلیس رجیم
است که روح استاد امام اعظم اول داوین خرافات از کجا بکجا برده کما ان الباحث المذکور وغیره من
کتبهم • **بالجمله** ازین محدثات بوضوح می انجامد که ملاقی با یہ حزن و اندوه صدیق انجاب تصفوی باز
سنگر و اند پس چه بایداندک غور و امعان فرموده شود که این حزن و اندوه که بمنزله حدیث است الا
مالستی که تکذیب صدیق صدور یافتی و حضرت جنابچه از گناه حزن منع نمود از کذب هم بطریق اولی
منع سفر مود بجانب مصطفی و میکشید باینکه فان نحن الحب رایین بمحواری با و لسوزی برای حضرت
امیر باعث خول صدیق در بعیت است یا موجب خروج از آن دار شاد کرده که حزن روایات اہل سیر
اقرب الی العقل است یا حزنیکه در روایات اہل حق ورود یافته یعنی حزن کفار بر سر غار رسیدند
ابوبکر صدیق سخت محزون شد و عرض کرد که اگر برمن قابو یابند حرجی در اسلام واقع نخواهد شد و اگر
بر تو دست رسانند تمام ہلاک میشود پس جناب نبوت مآب تسلیه او فرمود لا تحزن ان الله معنا
حالا در امثال این مواضع مثل مشهور که ولا کی من المطر و وقف تحت المیزاب درحق امامیه
صادق می آید باینکه گویند که حضرت صدیق برسلامت حال و حفظ ذات مقدس نبی از شر کفار وثوق تام
بود بخلاف حضرت علی مرتضی مقول ان ماقلتم موجب للتطبیق هکذا کم الله مساء الطریق و
حل لکم التوفیق خیر رفیق و متوہم نشود که در تحریر فقیر تہافت و تناقض است زیرا که
کلام اول دال است بر انکار صدور حزن داردو این مقام بر صدور آن و وجه دفع این توہم آنست که در
صدر مقصود عدم تمام تقریب دلیل شیخ حلی و مانند اوست فقط و درینجا صدور حزن بجهت ورود

روایات است که اگر میگفتیم که نص قرآنی دلالت بر وقوع میکند البته تناقض لازم می‌آمد و از نفیس
ششم آنکه باعتراف قاضی نورالله شوستری در همان رساله که دو بار عبارتش منقول شد ابوبکر
صدیق وقت شب دران غار تنگ و تاریک اول خود داخل شده پس محال است که چنین یار غار که
برای حفظ ذات سرور کائنات از جان نثاری و بدوقت لحوق کفار فقط بر ذات خویش متحزن نشده
باشد و عبارت قاضی اینست لانّه ان قوله تعالیٰ ثَانِیَ اثْنَیْنِ بیان لحال الرسول صلی الله
علیه وآله وسلم باعتبار دخوله فی الغار ثانیا ودخول ابی بکر اولا کما نقل فی السیر
انتهی و در احقاق الحق هم بمضمون این اعتراف موجود است و در بعض احادیث مستفیضه که بسیار از اصحاب
السنة و مانند ابوالقرئی جمع کرده اند ملخص آن اینست که چون صدیق همراه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بارشاد
شریف متوجه غار شد گاهی پیش پیش میرفت و گاهی در عقب و زمانی بجانب راست توجه میکرد و ساعتی بطرف چپ
قطع راه مینمود حضرت پرسید که ای ابوبکر گاهی ترا چنین ندیده بودم چه افتاد که در رفتن راه احتیاطات
میکنی عرض کرد که مقصود من نگاهبانی حضرت از شر دشمنانست مبادا که ازین جهات در رسند و مکروهی
رسانند هرگاه ابوبکر صدیق بکسل آنجناب که بر قدم میرفت تا اثر شان بر زمین نمیشد لیکن بر حضرت بار شاق
راه تا غار روشن شد و تجویز نکرد که حضرت اول در غار در آید پس خود دران غار تنگ و تاریک در آمد و سوراخها
را بند کرد و در سوراخی که بار چهارم رسید کردن روانگرد پای خود محکم گذاشت پس بعد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را بخواند اینجا است که آنحضرت صلعم از افاعی غار ایذا رسید بصدیق رسانیدند در کمال
ثبات قلب بر جا ماند و پای ثبات افشرد و بی آرامی آنجناب را گوارا ننمود و چون حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم او را عریان و گریان دید و مار هم دید ارشاد نمود که لا تحزن ان الله معنا و دعای خیر در حق او
نمود که رحمت خدا باد بر تو ای ابوبکر صدیق که تصدیق من بجا آوردی وقتیکه مردم مرا دروغگو
پنداشتند و نصرت من کردی وقتیکه مرا مخذول نمودند و انس من نمودی در وحشت من و بحمدالله که از
تمامی آفات ببرکات شریف مخلص کلی یافت هفتم آنکه خود حضرت مؤلف انچه در فصول سابقه

شهیدی انیست وایضا مما اشتهر من لدغ الحیة ایاه انما کان لیلة رحلة من لیلها
امره وانه لما لم یحصل بذلک غرضه شرع یوذی النبی صلعم بتذکار حال علی واظهار
الحزن علی جرحه او قتله او غیرهما فقال علیه السلام لا تحزن ای لا تظهر الحزن
علی امر علی ولا تؤذنی بتذکره ان الله معنا ای معی ومع علی لیکن حرف درست که
موجد این تقریر کیست مظنون بلکه متیقن است که مخترع این قسم افادات ابن سبا لعین بلکه ابلیس رجیم
است که روح استاد امام اعظم اول را درین خرافات از کجا بکجا برده کما فی الباحث الذی کوبر غیره من
کتبهم بالجمله ازین محدثات بوضوح می انجامد که ملامی یا سیه حزن و اندوه صدیق انجناب تصویبا ز
میگردانند پس خدارا اندکی غور و امعان فرموده شود که این حزن و اندوه که بمنزله حدیث است لا
بالسنی که تکذیب صدیق صدور یافتی و حضرت جناب از گناه حزن منع نمود از کذب هم بالطریق اولی
منع میفرمود بجانب مصطفی میکشید یا به فان محی ما لمحب محب و این غمخواری و دلسوزی برای حضرت
امیر باعث خول صدیق در معصیت است یا موجب خروج از ان ارشاد گردد که حزن در روایات اهل سیر
اقرب الی العقل است یا حزنیکه در روایات اهل حق ورود یافته یعنی چون کفار بر سر غار رسیدند
ابوبکر صدیق سخت محزون شد و عرض کرد که اگر برین قابو یابند حرجی در اسلام واقع نخواهد شد که
بر تو دست رسانند تمام هلاک میشود پس جناب نبوت مآب تسلیه او فرمود لا تحزن ان الله معنا
حالا در امثال این مواضع مثل مشهور که فلان فر من المطر ووقف تحت المیزاب در حق اهل سیر
صادق آمده باشد مگر گویند که حضرت صدیق را برسلامت حال خود ذات مقدس نبی از شر کفار وثوق تمام
بود بخلاف حضرت علی مرتضی فنقول ان ما قلتم موجب للتطبیق هداکم الله سواء الطریق و
جعل لکم التوفیق خیر رفیق و متوهم نشود که در تحریر فقیر تهافت و تناقض است زیرا که
کلام اول دال است بر انکار صدور حزن دارد و این مقام بر صدور آن و وجه دفع این توهم آنست که در
صدر مقصود عدم تمام تقریب دلیل شیخ حلی وا نموده است فقط و درینجا صدور حزن بجهت ورود

روایات است اگر بگفتم که نص قرآنی دلالت بر وقوع میکند البته نا نص لازم می آید از نفس اللعین
ششم آنکه باعتراف قاضی نور الله شوستری در همان رساله که در بالا عبارتش منقول شد ابوبکر
صدیق وقت شب دران غار تنگ تاریک اول خود داخل شده پس محال است که چنین یار غار که
برای حفظ ذات سرور کائنات جان نثاری نماید وقت لحوق کفار فقط بر ذات خویش محزون و متاثر
باشد و عبارت قاضی اینست الثانی ان قوله تعالی ثَانِیَ اثْنَیْنِ بیان حال الرسول صلی الله
علیه وآله وسلم باعتبار دخوله فی الغار ثانیا و دخول ابی بکر اولا کما نقل فی السیر
انتهی و در احقاق الحق هم باین مضمون اعتراف موجود است و درین معنی احادیث مستفیضه بسیار از اهل
السنة وارد شده اند اکثر آن را جمیع کرده اند ملخص آن اینست که چون صدیق همراه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بارشاد
شریف متوجه غار شد گاهی پیش پیش میرفت و گاهی در عقب و زمانی بجانب راست توجه میکرد و ساعتی بطرف چپ
قطع راه مینمود حضرت پرسید که ای ابوبکر گاهی ترا چنین ندیده بودم چه افتاد که در رفتن راه احتیاطات
میکنی عرض کرد که مقصود من نگاهبانی حضرت از شر دشمنانست مبادا که ازین جهات در رسند و مکروهی
رسانند و هرگاه ابوبکر صدیق بکسل آنجناب که بسر قدم میرفت تا اثر شان بر زمین نشدی بر حضرت شان
راه تا غار بردوش برد و تجویز نکرد که حضرت اول در غار در آید پس خود دران غار تنگ تاریک در آمد و سوراخها
را بند کرد و در سوراخی که پارچه اش نرسید کف دست یا پای خود محکم گذاشت پس بعد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را بخواند بعد استراحت آنحضرت صلعم افاعی غار ایذا شدید بصدیق رسانیدند و بکمال
ثبات قلب برجا ماند و پای ثبات افشرد و بی آرامی آنجناب را گوارا ننمود و چون حضرت صلی الله علیه و
وسلم او را عریان و بگزند مار مضطرب دید ارشاد نمود لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا و دعای خیر در حق او
نمود که رحمت خدا باد بر تو ای ابوبکر صدیق که تصدیق من نمودی وقتیکه مردم مرا دروغ گو
نسبت میدادند و نصرت من کردی وقتیکه مرا مخذول نمودند و انس من نمودی در وحشت من و بجهد او گراز
تمامی آفات ببرکات شریف مخلص کلی یافت هفتم آنکه خود حضرت مؤلف التحفه در فصول سابقه

ازین رساله افاده نموده و در باره حصر معنی صحابیت در دو امر حکم فرموده لکن قطعی و برهان یقینی است
که لا محاله این حزن فقط بر ذات خویش نبوده و آن افاده اینست که لفظ اصحاب را بتمام وارد از نیکه اصحاب
رت مراد باشند چه از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که باره مصاحب دینی و دنیوی می گویند
مراد باشد یا عرف خاص یعنی کسی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را دیده و باسلام راهی ملاقات
گردیده باشد انتهی ملخصا پس اگر مؤلف از لفظ صاحب در آیت غار معنی اول اراده کند فذاک نقض
و دلیل علی القصور چه زیرا که از جمله محالات است که یار دینی و دنیوی غمخواری محبوب خود نیز از حزن فقط
بر حزن ذاتی خویش اکتفا سازد و اگر معنی ثانی قصد کند فهو ایضا یفید المطلوب زیرا که
این اسلام لا محاله مرادف ایمان خواهد بود و الا مذهب اجادات اصحاب که مؤلف اعتبار کرده موضوع
رساله خویش را بران قرار داده و جابجا درین افادات براه تصریح رفته و گفته که جز نافرمانی
و غصب خلافت مرتضوی بعد رحلت مصطفوی صلی الله علیه وآله وسلم دیگر گناهی متعلق باعتقاد در باب
الهیات یا نبوت و معاد باشد صحابه را اتفاق نیفتاده الی غیر ذلک من النص بحاث فی سبحی
بر آیات ان شاء الله تعالی لغو محض و باطل بحت می گردد پس معلوم شد که ابو بکر دران وقت که بالاتفاق
و بطریق اولی از اصول امامت مرتضوی انفصالی واقع نشده چنانچه وجوه آن درین کتاب دریافته باشی
مثل دیگر مؤمنین صحابه بود و حدیث کتاب کلینی که در باره هجرت وارد شده نیز بران دال است
لا جرم ابو بکر صدیق حزن و اندوه فقط بر نفس خود نداشت بلکه حزنش از بدات نبوی یا علو یا جمعا واقع شده
مع ذلک چون از اجلای بدیهیات است که سوق آیت غار بر ابتلاء وقوع یافته مشابه تبکیه بر جمیع الناس
و منطوق کریمه مذکوره بدون ضم ضمایم بران دلالت میکند یعنی ای مؤمنین اگر شما نصرت پیغمبر خود نکنید
و دست از رفاقتش بدارید هرگز او محتاج بدد شما نیست مگر یاد ندارید که خدا او را نصرت کرده
وقتیکه کفار مکه بیرون کردند و جز ابو بکر احدی یار و رفیق نبوده پس لا محاله یکی ازین دو معنی که
مؤلف لفظ اصحاب را دران محصور کرده مراد خواهد بود و نه وساوس و مضحکات دیگر که ترک

ذکر شمول ولی تر است قیامت اینست که حضرت مؤلف بعضی از خلص اصحاب و حواریین خویش
را در خلوت برچیده بمقام آیت غار را از قرآن مجید روبروی ایشان می گشاید و می پرسد که خدا را حاضر و ناظر
دانسته بگویند که از منطوق الفاظ قرآنی درباره ابوبکر چه برمی آید فضل و منقبت یا هجو و منقصت آن
جماعت مذکور متفق الکلمه شده بعد از خوض و امعان بگویند که در منقبت شکی نیست لیکن جوابش چنین و
چنان است و مؤلف درین وقت میفرماید که این امر آخر هست از منطوق آیت صریح ایمان و اخلاص این بزرگ
بثبوت می رسد آنها نیز تائید میکنند لیکن چون نوبت بتالیف اوراق و مناظره اهل حق میکشد مرض
صاحب تجرید و بعضی دیگر از مجتهدین متاخرین مبتلا می شوند قال الله تعالی وجحدوا بها و
استیقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین هشتم آنکه
اگر مراد از حزن فقط اندوه است که بعوارض بشری لحوق می یابد فقد اعترف التستری انه
لیس محل النزاع کما عرفت من قبل و اگر بکار و زاری و فریاد و بیقراریست کما هو مزعوم المخالفین
پس چنانچه خلاف حفظ و صیانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ضد حفظ نفس خود است و لا یقدم علیه
احد من العقلاء بار خدایا مگر گویند که دل صدیق معاذ الله با کفار بود و این هم بعبارات لطائف
اهل اوراق پریشان از نزهات نفسانی و لمزات شیطانی است کما لا یخفی بالجمله از وجوه لا تعد و لا تحصی
بعضی از ان بطریق الموضوع برزبان قلم حواله شد اهل حق این حزن و اندوه را بطریق روایات کما مر
شطر منها بمناقب صدیقی می شمارند بخلاف مدعیان مزید ولای اهل بیت که مطلق چشم مال انصاف
دیده بصیرت شان باز تعامی نمی گشاید جمعی گویند که بکار و زاری برای اعلام کفار بود و صدمه گزند
افعی بابوبکر صدیق از همین جهت رسیده چنانچه کذاب منفری در همان رساله و دیگر تالیفات خویش تفوه
بآن نموده و حضرات امامیه هم در کتاب مرقوم الصدر بقول بآن کرده و هرگز از جلال کبریای الهی و
روح مقدس نبوی صلعم خوف و شرم نمیکنند و غور نمی فرمایند که بر تقدیر عداوت صدیق نفس الامر علم
و آیات نبوی با اینهمه است لوازمانه معاشرت و مصاحبت باین همه چه تردد باور ثبوت

نفس نبوت برپا می‌شود بلکه النفس نزاست هم بر جای خود می‌ماند چه جای مرید عقل بکمالات نسبت
جمیع است چنانچه مجلسی در جلد اول بحار از محاسن نقل کرده ببعض اصحابنا رفعه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما قسم الله للعباد شیئا افضل من العقل فنوم العاقل افضل من
سهر الجاهل وافطار العاقل افضل من صوم الجاهل واقامة العاقل افضل من شخوص
الجاهل ولا بعث الله رسولا ولا نبیا حتی یستکمل العقل ویکون عقله
افضل من عقول جمیع امته زیرا که بر تقدیر عدم استصحاب صدیق که با اظهار صاحب کامل بهمان در حوالی
در کوچه ایستاده بود متوهم باشد که شاید کفار را دلالت خواهد کرد که حضرت فلان راه رفته در بر
تهذیب خوان هم مستتر نیست که اراءة الطریق مستلزم ایصال الی المطلوب نمی‌باشد بخلاف
استصحاب چه ابوبکر بیک صیحه صد کافر را از دور هم اعلام تواند کرد و یک وقت یکی نزد سرور ابرار
رسند بلکه در لباس محبت هم کار خود را از پیش تواند برد شکل میتواند گفت که ای شور بختان از خدا
بترسید و در گرفتاری خاتم المرسلین باز و از این سعی کنید در نصوصت هم معنی محبت برقرار میماند و هم اعلام
بکفار حاصل میشود و ایهم بخیال نماید قوم در نمی‌آید که در صورت کفر و نفاق یار غار وقت حزن کفار
وقت مسرت بود که اکنون تا بر سر غار رسیدند و گرد مطلب خویش گردیدند یا وقت حزن و ملال
و نیز نه بین تا تب این پیران نابالغ خطور نکرد که افعی سود بطرفه تا دیبا بیل آورد که لقیض ... باشد
ندانست که وقت گزند صیحه بکار چنین حزن غمگین بعرش برین خواهد رسید و بعضی برانند که این همه
حزن و اندوه بنا بر نامردی و نفاق افتاده چنانچه بوی این معنی از قول مؤلف هم بدماغ اهل الکرم می‌رسد
و بر سنجیده تفوه بآن میشوند که این حزن و اندوه بنا بر عدم وثوق بر مواعید الهی و اخبار رسالت پناهی
وقوع یافته چنانچه این همه مهملات و خرافات از همان رساله و کتب دیگر میتوان یافت و هر چیز که هر کار
این جنایات باین جیاد ابا العمد بر اصول خاصه حضرات امامیه بجناب مرتضی راجع ساخته شود چرا که دست
بدامن اضطراب زدند و پرده ناموس خود دریدند چیزی دیگر بخیال نمی‌رسد بیانش بر وجه

تلخیص

تلخیص و اجمال آنکه از مطالعهٔ بحار مجلسی و بصائر الدرجات در کمال ظهور است که چون جناب
سید النبیین را بهجرت مامور کردند و ارشاد نمودند که علی بن ابی طالب را بر فراش خود بگذارد و خود
از کفار متوجه شود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با امیر المومنین شوری نمود و این راز را نزد او باز
گفت بذروه عرض رسانید که آیا از خوابیدنم برین فراش ذات تو بسلامت خواهد ماند و از وصول
مکاره محفوظ خواهد بود فرمود بلی بجلا چون اهل کفر و ضلال مایوس شده رو بغار نهادند خوفی و حزنی
امیر المومنین را لاحق شد که مبادا آسیبی بآنجناب رسانند تا آنکه با این قلق و اضطراب بکمین برآمد
وطی مسافت نموده بشرف حضور فائز گشته آنجناب را صحیح و سالم یافت حضرت از سبب این حرکت
پرسید پس اضطراب و قلق خود را اظهار نمود پس اکنون رسوخ و وثوق مرتضوی بر مواعید الهی
درباره حفظ سید النبیین از ایدی کفره و مشرکین در بهم شکافت حدیث شریف که از امانت تو
بسلامت خواهم ماند کجا باقی ماند و احدی از اولو الالباب بنیاد شجاعت و دلیری او را این
همه اضطراب و اندوه که موجب قطع مسافت شد و باشتداد کشید بخلاف ابوبکر که از جای
خود نجنبید از تزلزل محفوظ و مصئون نمیداند و غالبا نزد شوستری اتباع او
که امنی را لمود ب آنالیق صدیق گمان برده اند آنچه کفار با جناب امیر کردند که از
کثرت ضرب و شتم تمامی بدن مبارکش متورم شد چنانچه در بحار مجلسی است از قبیل تنبیه و تادیب
باشد که علاج واقعه پیش از واقعه کردند و باز هم فائده بران مترتب نشد حاشا جنابه عن ذلک
دانه محتاج است که باندک غور و امعان در مطاعن جواهر پیش سید انس و جان بعین جازم معلوم توان کرد
که اکابر علما و قدمای امامیه بلباس محبت ادعائی از نواصب خوارج قصبات سبق بیرون برده اند
در عداوت اهل بیت علیهم السلام باز نمی آیند بر اصول خاصه الشان نه از شجاعت و کمال
ایمان مصدق شیر خدا اثری و نه از اصول و فروع شریعت سزاوار تی و ثمری نفذلکة اقرار آن
مفتری که از علمای ایشان بدانش لغزشی رو داده در بیان سال آنکه محمد بن جریر طبری می نویسد

که ابوبکر را از هجرت در وقت پیغمبر صلعم بسوی غار خبری نبود تا آنکه از امیر المؤمنین پرسید او از توجه آنحضرت
بسوی غار خبر داد و گفت که اگر تیزروی در پی بآنجناب ملحق شوی ابوبکر بسرعت میرفت تا آنکه در سیاهی
آنحضرت در تاریکی گمان برد که کسی از مشرکین است پس در مشی سرعت فرمود و درین اثنا شراک
نعلین مبارک از هم جدا شد و انگشت پای شریف بصدمه ملاقات سنگی فگار گردید و سیل
خون ازان زخم تا دیر جاری بود و بر تمام کسی که بزیارت کتاب مذکور که نهایت نادر
الوجود است مشرف شد و یا آنچه علمای اهل حق از کتاب مزبور قصه هجرت را نقل کرده اند
دیده بی اختیار خاتمه آیت مباهله تلاوت میکند و قرینه هم بر تهمت دلالت دارد زیرا که ترجمه
طبری که باعتراف کشمیری در مذهب مطابق اهل سنت نزد فقیر موجود و مطبع و اثری ازین بهتان در آن
یافته نمی شود پس معلوم شد که حدیث افتراست و الا شیعی کی این ریح ابتدا افترا میگذاشت و العجب
کل العجب که حضرت مؤلف با اینهمه ادعای انصاف و تجنب از کجروی و اعتساف بجهت
گرداندن این حزن بذات مقدس نبی چندین سخریه و مضحکه نماید و بلاحظه اینهمه روایات
مذکوره بیخ شجاعت و رسوخ اسلام امیر مرتضی را میکند و حزن را بسوی آنجناب راجع میگرداند
قاه قاه نمیکند شعر چشم بد اندیش که برکنده باد و در نظرش عیب نماید هنر قوله سابقا الخ
اقول این از جمله کرامات افضل الصدیقین است که بمجرد تسلیه موعظت عمر فاروق که در چنین
دهشه گرفتار شده بود لغتةً هشیار شد و برتق و فتق خلافت و تدارک آنچه از انصار صدور یافته بود
کمر بست و خواست که بعجلت تمام باین امور پردازد و اینهمه بعد ازان بود که ابوبکر صدیق اختلاف
مردم را در غسل و دفن از میان برداشت و اجله اصحاب را بطبق حدیث شریف برین امور گماشت
چنانچه از ترجمه تاریخ طبری گذشت و بسیاری از تواریخ مؤید این مضمون است کما لا یخفی علی من تتبعها
بلکه از کتاب انوار بدریه میتوان یافت که اجتماع در سقیفه و شغل مهمات خلافت بعد از دفن پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم است و این کرامت بدان میماند که علمای رجال و تواریخ امامیه در کرامات دیگر آنحضرت

حضرات ائمه می آرند که شخصی در کمال اضطراب در بعضی از حوادث روزگار گرفتار شده بود چندانکه
وعظ و موعظت میکردند شورش وی روز بروز زیادت می نهاد و قضا را او لیالی او با یکی از اصحاب امام و
در خورد بود این واقعه را نزد او ذکر کردند تا آنکه او ماجرا بجناب امام در رسانید امام بر سر وقتش رسید
و یکدو کلمه موعظت که نسبت بمواعظ مردم حرفی بیش نبود بزبان صدق ترجمان ارشاد فرمود
بمجرد استماع کلمات موعظت آن شخص افاقه کلی یافت و بکار خود شتافت و از رجال کشی است که
از کرامات امام صادق درین باب که فلانی از جهمیه و فلانی از ملاحده و زنادقه که در مذهب خود بغایت
متصلب بودند مواعظ کسی را از بزرگان گوش نمیکردند بمجرد رسیدن بخدمت آن امام همام جعفر
گردیده از معتقدات باطله خویش تائب گردیده و بکمال زهد و حسن ایمان رسیدند صحت وضوح
دارد و **حکایت** فاروقیه درین شورش و اضطراب و مدهوشی بهم عم بی هوش گشتن
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اطمینان آن افاقه او بعد از حصول یقین بموت آنسرور درین عالم اسباب
مثل حال بعضی از ائمه است که اصحابش در کمال قلق و اضطراب بودند تا آنکه در زمان یسیر چند بار
درخانه رفت و باز آمد و دلش هیچ گز قراری نگرفت چون ناگاه آواز نوحه از خانه هدایت کاشانه
بلندی گرفت هیچ اثری از تغیر و اضطراب ازیشان در آن وقت باقی نماند اصحاب کبار از علتش سوال کردند
فرمود که از درد و تعب فرزند سخت در قلق بودم اکنون که روح او بدست قابض الارواح در آمد چرا
از جا روم و متغیر شوم سبحان الحی الذی لا یموت إنا لله وإنا إليه راجعون بطلبه محتجب نماند که حضرت
مؤلف درین مقام حاشیه نوشته بغایت لطیف اگر بفحوای ان علمائی جهانی رسند خواهند دریافت که از
کرامات اکبر است که بر زبان قلم بدله رقم سر زده و آن اینست که از اتفاقات عجیبه آنکه لفظ بایار الاتفاق
لفظ حذو و هروله از قلم این هیچمدان چکیده بود صدیقی از نهایه ابن اثیر در ماده قود حدیثی نقل کرده
که این الفاظ بمعنی حقیقی محمول شده فی حدیث السقیفة فانطلق ابو بکر و عمر یتقاودان حتی
اتوهم ای یذهبان مسرعین کان کل واحد منهما یقود الآخر بسرعة انتهی اکنون باین عبث

و اضطراب و اهتمام که از ارباب ختم بر اصل و درست و بدل است و معلوم اهم است که حضرات
سقیفه در جواب از نهایات نا دردمند با رسول خواهند گفت که اینها از درد دین بوده است زنان را
در زمان الفراغ از تجهیز و تکفین کدام بلیه برین نازل بشد و المقام یقتضی التفصیل لکن علی موعود منی فی مقام
آخر است انشاءالله **اقول** و تمسکه اعدا از شیخین رضی الله عنهما در باب رفتن شان بجانب سقیفه بعید الحاح
صحابه کرام اگرچه بسرعت تمام باشد بخوبی تبین وجه دریافتی و حال اضطراب و بیقراری فاطمه را
در مطالبهٔ فدک هرکات از ادای اولی تا کسی باعث خروج باشد خلاف زهد و توکل حضور در مجامع
اصحاب بغلط اشناختی حاجتی بدان نماند که بر این کلام انصافی نموده شود و هیچ ترددی ازین در دین
امر باقی نمی ماند که اکابر علمای طائفه از نهایات نا دردمندی با رسول مقبول میگویند و او جور و جفا
سیده شهدا از روز و او زینهار ترسی نکرده افاده می نمایند که اینها از درد دین بوده پس گویا بلکه حقیقة
جناب یعسوب المومنین را از دایره درد دین و اسلام خارج میگردانند و چرا نباشد که حضرت امیر را
مثل دیگر اصحاب رضی الله عنهم اجمعین نانند چنین هم اعتقاد میکنند سبحان الله اگر بعد از امتداد زمانه
در رفع وجد مفارقت سرور عالم این مطالبه واقع میشد کدام بلیه زیاده تر از آن نازل می شد که
حضرت امیر عقیدت آن را رند و نیز اگر جناب علی مرتضی در تجهیز و دفن تنشیر نه بیعت میفرمود و براه
خوشامد خلفا مجرد وفات سید انبیا میرفت کدام داهیه عظمی بر یشان نزول می یافت که بعد
از ین نازل شد و جناب امیر العلم قطعی معلوم نبود که آنرا تفصیله مرا از اینها امتداد زمانه که بر دفن آن
جناب توقع یافت باتفاق روایات فریقین تجویز حضرت امیر بود والمقام یقتضی التفصیل لکن علی
موعود منی فی مقام آخر خلافا لما زعمه المولف الذی لیس مشکل فی الاخلاف حیث وقع عن
الاجلا الالباء الا ان یضم الیه الضمائم مع ذلک عجب عجب الزاید که مولف سرعت شیخین را بتقاضا
و سادس باطنیه خود بر خلاف ماتم وابسته و هرگز غور نکرده که خصم او نظر با مور نفس الامریه مستبرا نمیکند
گفت که این سرعت برای آن بود که انصار را از غفلت هار دانند و نبردند تمام خود را

دازن

در دفن سرور عالم رسانند و این توجیه برای جناب سیده منتهی نمیشود که بلاریب بهم ماتم رسیدن را
گذاشته خلاف بود و توکل چنانچه از منطوق عبارات حق الیقین مفهوم آن برمی آید زیرا که ملا باقر را هرگز
استظهار بر آن حاصل نگشته بعنوان از خانه بعد از جمیع ازواج ظاهر برآمد که رواة محدثین قوم خاک بدهن عصمت
شان فاطمه متفق الکلمه میگویند که خرام آن مخدره تو عفت و طهارت بعینه خرام جناب رسالتمآب علیه
الصلوة والسلام بود و تمامی مسافت را تا دار الخلافت بهمین طور بکمال شرم و حیا قطع نموده بمجلس
اصحاب برآمد کما هو عیان لا یحتاج الی البیان رواه المجلسی فی البحار و حق الیقین و غیره من
الاسفار و در روایات این کتب موجود است که وقت مذکور چادر در پای مبارک فاطمی می پیچید
چون قرائن بکمال بیقراری دلالت دارد بکمال الخفی پس پیچیدن چادر دلیل بر عصمت خواهد بود فاعتبروا
یا اولی الالباب **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط المستقیم**
المحبة تا کجا کسی بشرح تهافت و تناقض کلمات این حضرات توانند پرداخت بعجز لوم المحث داد
از کر توان خواست لهذا رجوع بآنچه کنا فیه می سازم که هر گاه حال باین تناقض و تهافت فلیصدق الیقی
با تشابه باشد گریه محض لوم نقمتی خود بعد الرسول غریب یا مستحاله معقل است بلکه بر اتقیا هم
و اگر کسی گوید که شاید احداث در وصف نسوه خاتمه خود بجهت غصب خلافت که مضمر خاطر داشت
باشند از کلام رسول بالیقین فهمیده گریسته باشند گوئیم که این امر خود ظفر بالمطلوب است زیرا که در
دل این آرزو گره بود پس گریه بران یعنی چه مگر اینکه هر گاه از کلام رسول نام صریح احداث
مستفاد بود در ایه للناس کار عتبای فرموده باشند و علی هذا در جمله جواب اعنی انا لکائنون بعدک ما احدثوا
قرینه حذف واقع شده یعنی فیصلی ما احدث یا رسول الله انا لکائنون بعدک و محدثون ما نحو در ابطال
احتمال بی گناهی بود شد برای آنکه این جمهور خود تحتم ساخته که انچه دلایل از جانب اهل سنت بجلب
اند ر دان را فرو گذارند بلکه نیز در قطع ذکر کرده بابطال آن پردازد و الا احتمال همین بر همین بس نیست
از سید محمد زرقانی شارح موطا در شرح الحدیث میگوید السر فی اخوانهم اسلمنا کما اسلموا

وجاهدنا كما جاهدوا يعني فالحصر كهؤلاء ثبت ذلك بنافيه فقال عليه السلام
بل انتم اخوانى ولكن لا ادرى ما تحدثون بعدى فلا احسبهم بالشهادة من حصر المسند
على الخبر بقوله هؤلاء اشهد عليهم فبكى ابو بكر ثم بكى كرها لعلمه بالاسنة على فراق
المصطفى ثم قال انا لكائنون بعدك استفهام تاسف لا حقيقي لامتناع التيه من
بكر بعد ان اخبره النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال ابن عبد البر فيه ان شهداء احد
ومن مات في حياته صلى الله عليه وآله وسلم افضل ممن خلفهم بعده وهذا في الجملة لان
منهم من اصاب الدنيا بعده اما الخصوص والتعيين فلا سبيل اليه اشهى فانظر
الى ما تضمنه الخبر المذكور على كون ذلك الحديث اخبارا بالغيب وفرع عليه
استحالة كون الاستفهام حقيقيا وهرگاه که استفهام حقیقی که از قبیل انشاءات نباشد
لا محاله یعنی جملهٔ خبریه خواهد بود پس اتیان ابوبکر کلمات تاکید یعنی ان ولام تاکید وذی انست
که چون اینجا کلام انکاری نیست واز جملهٔ مذبوره فائده خبر هم مقصود نیست بلکه لازم فائده خبر مقصود
است پس کلمات تاکید مبتنی بر ان خواهد بود که سامع از کلام سوال بزیدی یا اتیان لغائی خود غافل
نگردد [illegible] نباید [illegible] حضور نکند که قول شارح مذکور محبت نیست چه بحث استفهام حقیقی
باشد زیرا که اگر چنین میبود اول جناب صدیق که بحث استفهام میکردند وبعد جواب بو شروع مگر نه
میشود بلا العکس [illegible] در صورت استفهام حقیقی جناب نبوت [illegible] بیان کلام ابوبکر [illegible] اگاه بودند
پس البته جواب استفهام [illegible] بلا شبهه در خاتمهٔ حدیث منقول میشد [illegible] بیان سکوت
[illegible] وهرگاه واضح شد که جملهٔ انا لکائنون بعدک بمعنی جملهٔ خبریه است وثبوت صدق قول
بر اخبار بالغیب [illegible] صحیح [illegible] بس کسی [illegible] غیر واقع دلیل اثبات احتمال
[illegible] گرم [illegible] صادق [illegible] توجیه القول بما لا یرضی قائله بانکه
قول صدیقی می نماید وهرگاه اینها باقی [illegible] الکلام [illegible] بیان [illegible] استاد

بطور

ظهور احتمال اوهمی است لیکن بسبب بطریق احتمال وهمی است چه لفظ بعدی قید ما تحدثون افتاده است یعنی لیس لرغم العلکم تشقون تعنی ای ما تحدثون اشیاء یکون سبباً للشقاوة فتامل و اگر بسبب تعیینی است احداث هم تعیینی است کما هو ظاهر یعنی تبتون بعینها و تحدثون اشیاء آمد و چون بدلائل باهره ظاهر گشت که تطرق توهم احتمال وهمی صورتی از جواز ندارد بلکه بشهادت علمای اهل سنت غلط گفتم باعتراف خود صدیق اکبر ثابت شد که حدیث اخبار با الغیب است شق ثانی متعین شد والحمد لله علی ظهور الحق و پوشیده مباد که درباره می النظر شبهه می افتد که تعبد کلام بکلمه لا ادری خود دال است بر شک و احتمال وهمی بازا انکار ازان یعنی چه لیکن بمنظر دقیق وهم است چه اولاً قائلین را بجناب صدیق عرضه باید داد که لا ادری لعدال بر شک بود شما چرا یقینی دانسته گرفتید و با استفهام تاسفی ایقان خود را بر سید المرسلین هم ظاهر گردید و ثانیاً لا ادری تعلق با حداث و عدم احداث ندارد بلکه بمابی موصوفه متعلق است یعنی بندانم که چه ابتوا احداث خواهید ساخت لعبدا و حق پس نفی متعلق بتفاصیل محدثات است نه باصل محدث و ثالثاً این کلام برحسب محاوره واقع است که هرچند مخاطب از حال مخاطب آگاه باشد مگر گاه است که بتفصیل آن از جهت فظاعت شناعت یا بمصلحتی آخر نمی کند و بایهام می اندازد که من نمیدانم یا خدا میداند که شما چه کرده اید یا چه خواهید کرد و این معنی بر کسیکه سلیقه فهم کلام بلغا دارد مخفی نیست و این کلام نه بر محض مستند محاوره نیست بلکه از نصوص قرآنی و آثار نبوی هم مستفاد است که جناب باری تعالی حال خلافت شیخین خبر بوده بود و اخفا می فرموده چه در صورت تحریم اکثر مفسرین تفسیر آیت و اعرض عن بعض بهمین گفته اند که از خلافت شیخین داده بودند و از بعض احادیث حکم مصاهرت با علی بن ابیطالب مستفاد می شود و در مشکوة بجاتمه حدیثی مرویست وان تؤمروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیاً مهدیاً وانهاد لالت صریح دارد بر علم نبوی و هرچند آثار وضع بر اوائل فقرات این حدیث ظاهر است لیکن از انا بجهت لالت بر خبیر بودن مخبر صادق ذکور شده فان المقصود ما یتم بذلک و اخفاء مثل این امر جمی

که وارد و کیا فی خامسین ثم مر با بد حاجت انتها نیست ور اینجا تو جیکه لا تدری در حدیث بخاری همراه
بمعنی حقیقی نیست بلکه لا تدری اقتباسهای مذکوره الصدر بعدم ادراک وقوع بعد فراق از جسد لازم می
آید و این خلاف معتقد اهل اسلام الا من شذ منهم بلکه خلاف تقریر عند الحکام هم است عموما انجا هم
از لا تدری معنی نفی بر او نیست حالیا انصاف طلب الرحم دیدن دارد که صاف اعتراف کرده
گفته که منهم من صاحب الدنیا بعده و ظاهر شد که احداث ضروری بود و جناب نبوی صلعم للطرق اخبار
بالغیب فرموده بودند فکلمه ... و مبنای الفصانی او هم دیده نیست که با وجود اعتراف این امر
باز میگوید که اما الخصوص من التعیین فلا سبیل الیه دار اسناد جناب صدیق اکبر بذات خود مخاطب شد
و اما انصاف و بیان آنکه بر اهل صحابت یقینی باشد و آنچه وقوع گرفته خلیفه شدن جناب ممدوح است و با وجود
اینهمه سبیلی بر خصوص تعیین نباشد و انچه از اخبار بالغیب بودن حدیث گذارش داده شد سوید
آنست که صیغه جمع بودن زیراکه در این احداث بعضی از اصحاب شریک می غالب بودند که
حضرت شیخ اول نبود بلکه میتوان گفت که با مجاز نبوی از زبان سائل سوال بصیغه متکلم مع الغیر که استعلام از حال
و اخوان منتسبی خود بود بر آمد تا هم جواب نبوی مطابق سوال شده و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین
پذیرد و اگر کسی ایهم توهم در گیرد که این توجیه دقیق درست می آید که حدیث مروی فی البخاری ولا
زبان معجز بیان نبوی بر آمده و حدیث موطا بعد از آن ان التقدم تا آخر از کجا اثبات میتوان
کرد گوئیم از این قبیلست که بعد ارشاد حدیثین فرق در اصل مدعا رونمی دهد در شق نعت
اول ولا بالا ابهام حال بعضی صحابه ارشاد کردند و بعده آن ابهام را بحدیث ثانی تفصیل فرمودند که
آن رجال کیستند در صورت آخر حدیث اولین ولا ارشاد کردند که فلا تنها بعد انتقال من احداث
امور میکنند و ثانیا حال آن محدثین که در روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و ازین است که در حدیث
بخاری تفسیر لفظ رجال من امتی به لفظ صحابی فرمودند تا سامعین در اشتباه نیفتند که رجال
مزبور از اصحاب نباشند بلکه بلفظ تصغیر یاد فرمودند تا ظاهر شود که اصحاب مورد اشفاق

نبوی بوده اند کما مر نه از ارتداد الناس کما هی عرف بین القدم خواو تا خر ذلک الا جعلنا الله من المستغفرین
دا یاک و اینجا اللطیفه ایست بس دقیق که در حدیث بخاری از ارتداد زینهار ارتداد مراد نمیتوان گرفت الا
در حدیث موطا هم این مراد باشد لیکن ما از فرط ادب جسارت نمیتوانیم کرد که حضرت خیر البشر بحق صدیق
اکبر بطریق احتمال کفر و ردت فرموده باشند و اگر احیانا حضرات اهل سنت برای پرورش سخن در هر دو
حدیث معنی حدوث ارتداد گیرند ما عذری نداریم و میگوییم لا ضیر لیکن باز هم وجه وقوع در ارتداد
همان غصب خلافت و فدک و خمس خواهد بود لا غیر و هرگاه اینها یافتی پرتو کالشمس فی وسط السماء
روشن گشت که از ضمیر غایب احد لو امراد نیستند مگر مخاطبین بخطاب ما تحدثون بعدک هر دو
گروید که هر واحد ازین هر دو حدیث بانفراده دال است بر انجه دال است دلالة یقینیه و اگر باز هم
دلالت هر واحد قوی نبود تا بی شبهه کل واحد منهما بانضمام الثانی قوتی تمام تر پیدا می کرد
و محفوف بالقرینه میگشت فکیف و هما قویتان فی هذا الباب بعون غیر حاجة الی انضمام
الثانی بالآخر فیما ظنک اذا اجتمعا علی معنی واحد کما مر و اعتضد احدهما بالآخر
و لهذا ای انصاف اگر در بیان بشد همین قدر بس که کافی است که حدیثین مزبوره را بالاجتماع بغیر ضمیمه
ضمیمه ذکر کرده آید باز بسامع منصف از جان دست بهم میدهد که جناب مخبر صادق زیاده را اعلام
اخبار بلکه فرع عصبا فرموده اند لیکن حب جاه و طمع ریاست عثمان نما که از دست حضرات در ربوده
و بنا علی ذلک اقدام ذکر برای بن صدیده در اصل تشخیص مین هو تصنده هائی مصارعت از حریف مقصود بود
گو بالعرض تلبیسی هرچه تمامتر هم برای مخالفین واقع شود انتهی کلام المؤلف بعینه **اقول**
و استعین بالرؤف الرحیم بر ناظرین و سامعین که بجیه عناد و لداد عیون الشان را
کور داد ان ابهارا که نساخته باشند ظاهر مثل صبح صادق هویدا و آشکار است که حقیقت تناقض
و تهافت چیست و وقوع آن در کلام کیست و ایا او ایاهم لعلی هدی او فی ضلال مبین و بار دیگر کسی را
بهوش حظ تناقضات قوم اصلا از فروغا در سر باشد بکتاب امام طوسی قوم رجوع کند

بلا ریب مناقض و منافی است و در احادیث ایشان که بجمع آن پرداخته غیر متناهی هیئت مجموعی برخلاف
تصریحات حکمای فلاسفه خواهد یافت و اگر از اصول اربعهٔ ایشان بعضی از کتب و رسائل چنانکه بحار یعنی
همه رسید و سلسله شود طبقات از بام و پرده از مکاید نافرجام می‌افتد و پرده هر صغیر و کبیر اندیشه‌ها
اجلی میشود و علم اضطراری حاصل میگردد که مذهب طائفه ساخته و پرداخته چند ملحد بی بهره و اعتقادات که
بنا بر ابله فریبی و شناعت نقض بجناب ائمه هدی نسبت داده اند **قوله** و اگر کسی گوید الخ **اقول**
این سؤال و جواب گویا خطاب با زید فرضی است التفات بر آن محتاج الیه نیست و این اهل حق در این
قسم آلودگیها پاک است و شیعیان که در حقیقت مطلق العنان اند هر چه خواهند گفته باشند بقول
شیخ شیراز مصرع ولیکن قلم در کف دشمن است و از همه مقام معلوم توان کرد که حضرت صدیق از
سابق اراده غصب خلافت مصمم داشت و تهیهٔ اسباب آن میکوشید و هوا خواهش نیز
در پی این امر بودند پس لفظ ابدیت که در احادیث فریقین در فهم ائمه نسبت باین بزرگان
بی محل خواهد بود یعنی که در بسیاری از مقامات ارادهٔ مخفیه ایشان بکمال ظهور رسید تا قضیه جاه
و بر طعن در مجالس مواضع آن تقریر کرده اند و از آراستگی مجالس برای تحریر صحیفه ملعونه عنوان نموده
و در انتقاص تبرای بجناب صدیقی با وصف این همه روایات که در رتبه قطعی رسید هادی مصطفی
و مرتضوی و افتادن نقش سبز و سرو بهوش گشتن با مجمع و جریان نام مبارک حبیب سبحانی بر زبان
که سمت ذکر یافت طرفه جوری و جفائی از حضرت مؤلف بعهد اخلاص مند در یافته شود نمیداند
که با این همه تکلفات خصوصاً در بکاء و زاری کار حضرات شیعه بیست و برکه در بیان ثواب گریه و
بر جنابت شهید کربلا چه روایات که در کتب معتمده خود نیافته اند پس این همه بیباکی و بیتابی حاشا
هم بزرگان با نصیب که در تکلف و تصنع معدوم النظیر اند و متأخرین هم باد امرائی که اکثر شان از انواع
افراط و تفریط جهله مشتمل میباشند و دیگران نابالغ بکمال احسان قحطی اهل بیت می پندارند در این
مستمع مرثیه میشنوند و خود آنها ایشان بصداق [illegible] قسوه [illegible] نمی بود [illegible] کتاب عوالی

مثل سید علی صاحب آقا محمد می باید بلکه دیران هم بدون آن تقریر وظیفه با امید ثواب بلا دید بالیه شیخ
برنج گریه می آید باز هم به تمثیل و التصویر ضرائح مقدسه و امیران شست که بلا حاجت می افتد بلکه زیره
طلبه خویش یکی را یزید نهاد و دیگری را شمر و جلید الله زیاد و نیسازند و حقیقتا با شهدا ارطف و اهل بیت
شاه نجف تقلید قدما خویش که شیعیان کوفه بوده اند کما فی البحار وغیره من الاسفار زدد حماد وفعل می آرند
افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون **قوله** وانمه ذو البلاک
اقول کسیکه درین اوراق نظر کند بروی منجلی است که این همه لاف و گزاف مکول علیها علی رأی البشر
ظاهر است هرگز حضرت مؤلف درین رساله برقانون مناظره ملازمت نه بلکه منصب جعل الاسم ند است به
بود در هر مقام احتمالات صحیحه را گذاشته بلکه صرف ارتقا حق چشم پوشی اختیار ساخته **قوله** اما سید محمد
اقول درین افادات هم بحث ونظر است بچند وجه **اما اولا** پس از انکه الف لام کبری که استفهام
حقیقی باشد لامحاله معنی جمله انشائیه نون خبریه باشد ومقصود ابوبکر صدیق از این جمله لازم فائده
الخبر بود مگر حضرت مؤلف دریمقام هم برتقریرات رکیکه وصور خیالیه خود بالعجلی اراده تامی آید
در قواعد علم معانی فریب خورده و قصد اطول الی الحصر کرده و از راه مطلب مطول ومختصر تیره عبارت
علامه ثانی سعد الدین تفتازانی الهروی درانجه شده بمجدان فهمیده پس مبلغ فضل و بلاغت صدر
مؤلف هم از ینجا بخوبی تمام ظاهر میشود و بظهور می پیوندد که کتب درسیه هرگز این بزرگان فهمیده
بودند تا بحضرت مؤلف چه رسد وآن عبارت اینست لا شک ان قصد المخبر ای من یکون
بصدد الاخبار والاعلام لا من یتلفظ بالجملة الخبریة فانه کثیرا ما یورد الجملة الخبرية
لا غراض اخر سوی افادة الحکم او لازمه کقوله تعالی حکایة عن امرأة عمران رب انی
وضعتها انثی اظهارا للتحسر علی خیبة رجائها وعکس تقدیرها هلا انها کانت ترجو وتقدر
ان تلد ذکرا وقوله تعالی حکایة عن زکریا علیه السلام رب انی وهن العظم منی اظهارا
للضعف والتخشع وقوله تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین الایة اذکارا لما بینهما

مِنَ التَّفَاوُتِ العَظِيمِ لِيَأنَفَ القَاعِدُ وَيَرفَعَ نَفسَهُ عَنِ انحِطَاطِ مَنزِلَتِهِ وَمِثلُ
هَل يَستَوِي الَّذِينَ يَعلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعلَمُونَ تَحرِيكًا لِلحَمِيَّةِ فِي الجَاهِلِ وَأَمثَالُ هٰذَا أَكثَرُ
مِن أَن تُحصَى فَكَفَاكَ شَاهِدًا عَلَى مَا ذَكَرتُ قَولُ الإِمَامِ المَرزُوقِيِّ فِي قَولِهِ قَومِي هُمُ قَتَلُوا
أُمَيمَ أَخِي هٰذَا الكَلَامُ تَحَزُّنٌ وَتَفَجُّعٌ وَلَيسَ بِإِخبَارٍ لِأَنَّهُ إِذَا كَانَ بِصَدَدِ الإِخبَارِ فَلَا
بُدَّ أَن يَقصِدَ بِخَبَرِهِ إِفَادَةَ المُخَاطَبِ الحُكمَ كَقَولِكَ زَيدٌ قَائِمٌ لِمَن لَا يَعرِفُ أَنَّهُ قَائِمٌ
أَو كَونَهُ أَيِ المُخبِرِ عَالِمًا بِهِ أَي بِالحُكمِ كَقَولِكَ قَد حَفِظتَ التَّورٰيةَ لِمَن حَفِظَهُ انتَهَى

این عبارت چنانکه مبتنی است بر آنکه صاحب تلخیص المفتاح قصد مخبر را در دو چیز حصر میکند و میگوید که یا
مخاطب خویش را آن حکمی آگاه سازد که در ذهن او نباشد چنانچه گوید زید ایستاده است یا آنکه اعلام مخاطب بر علم
این حکم مر او را چنانکه کسی مر حافظ قرآن مجید گوید که تو حافظ قرآنی و چندین نظر بآیات قرآنی و
استعمال بلغا و تصریح علمای معانی اعتراضات وارد میشود بیانش آنکه چون مریم پیدا شد در شکم
گفت ای پروردگار من دختر زاینده من سو ولد شد ... کلام که بجهت خبر است نه قصد متکلم اول
است و نه ثانی همچنین قول زکریا علیه السلام وقت طلب فرزند گفت ای پروردگار من هر آینه
استخوان سست شده و در اینجا هم هر دو امر مراد نیست پس حمل بر اظهار و در قول او تعالی که نشینندگان
و جهاد کنندگان برابر نباشند و مثل اینست استفهام انکاری که بحسب ظاهر اخبار از معنی او مقصود
می باشد مانند قول او تعالی که علما و جهلا برابر نیستند پس حصر مذکور صحیح نباشد علامه تفتازانی از
ابتدا در جواب تقریر متن فرموده که خالی از غبار نیست یعنی مراد ماتن آنست که شخصی که در پی اعلام اخبار
بود قصد او منحصر در این دو امر است قصد کسیکه نظر بجمله خبریه گوید و امر دیگر اراده کند قصد او در پی
که امید پسر داشت و دختر از وی متولد شد اظهار حسرت است نه خبر دیگر یعنی حسرت که امید من
حاصل نشد زیرا که دختر بکار بیت المقدس نمی آید و قصد حضرت زکریا علیه السلام اظهار ضعف و ناتوانی
است همچنین مثال الباقی کرده را نیز آن دو چیز سابق مقصود نیست علامه بعد از تعداد امثله میگوید که این همه

قول امام مرزوقی برهان اول دلیل است وخلاصهٔ تقریرش آنکه برادر حارث را قومی قتل کرده بودند
واسم ترخیم امیمه بنابر مشهور رو قول جمهور محشین کتاب مذکور ازلی است که شاعر عزم بورزر برترک انتقام نمایند است
سکر دلیش قصد او بالذات در قول خود قومی هم قتلوا امیم اخی نشار افسوس ست یعنی قاتلین از قبیله
وعشیرهٔ من اند امام مرزوقی گفت این کلام جملهٔ خبریه است لیکن در واقع اخبار نیست بلکه انشاء افسوس
واندوه است هرگاه این مطلب العیاذ بالله سلبیین را ذهان ناظرین وسامعین جا گرفت وخالکیه مدبرین مؤلف
سم در آمد اکنون میگوییم که صدیق در قول خود انا الکائنون نه فائده خبر مقصود دارد نه لازم فائده
آن بلکه مثل مادر مریم علیها السلام که تقدیرش منعکس شد وامید او برهم خورد اظهار تحسر وافسوس نماید
وانشاء حسرت سکینه یعنی وا حسرتا که عمر تو بسیار قصیر است وامل بسیار طویل مرا بعض مفید انتهی و بیان
تحسر آنست که افسوس که بعد تو زندگانی کجاست و بهر حال چنانچه در عرف قدیم و جدید
جاری است مقصود ابوبکر صدیق انشاء تحسر وافسوس است ولازم فائده خبر وقتی ضروری باشد که
حضرت مؤلف ببرهان قطعی ثابت نماید که او در پی اخبار بوده لازم فائده خبر قصد کرده والی الذلک
لما عرفت آنفا اما ثانیا پس حضرت مؤلف آنچه در رد خدشه افاده نموده خود مخدوش است چه
جای آنکه خدشه را از بیخ وبنیاد مستاصل کند زیرا که محتمل است که گریه حضرت صدیق بر نشر ایام
شهادت آنحضرت برین محوجه باشد که بجهت احتمال احداث در مرتبه از مجموع شهدای احد کمتر شده
واستفهام از وجود خود بعد آنجناب استفهام حقیقی باشد وجناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جوابی
هم ارشاد نموده باشد ودر کتب احادیث محدثین روایت نموده باشند ولیکن از نظر مؤلف که منور زر مطالعه
مطول ومختصر از کتب دیگر فادر نشده نگذشته باشد لیکن آنچه از قبیل شهادات علی النفی است ورجالش
بر السنه علمای طائفه قبل ازین سمت گذارش یافته فلا نعیده مرة اخرى اما ثالثا پس از آنکه در زبان سبق
تفصیل هرچه تمامتر بوضوح انجامید که مبتدا وخبر بلی آنکه مصدر بهمزه استفهام باشد در اکثر اوقات در معنی جمله
خبریه میباشد پس با وجود آنکه شارح موطا یعنی سید محمد زرقانی که مؤلف در استحکام وتائید افادات

او ست نص بیان نموده که جمله اما لنا ان نکون استفهام تاسعی است انجا یراد ز معنی خبریه کمن امر
عجائب افادات جواهر بود لیش احتمال سابق زائل شده ونه توجیه القول بما لا یرضی به قائله لازم آمد
تا تکذیب قول صدیقی معاذ الله که بوحدت ارادی قهری منحصر شده و نمو اسلام مشرف گشته
در آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بار بار در اصحاب کبار قدرش افزود که صدیقی ابو بکر همین
کذبنی الناس حیث رسد قوله هر گاه انها یافتی الی آخر التقریر اقول این تقریرات نیز مخدوش
بخلل در مور و ابحاث دقیقه فحول ست بوجوه بسیار لکن ونا للاختصار بر بعضی ازان اکتفا
تحقیق انکه محتمل است که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لا نسلم که حجت قید بعدیت
که بر حصول خاصه امامیه از خشو و زوائد ملکه مخالف واقع ست کما سبقت الیه الاشاره هر دو
متلازم باشند یعنی هر گاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و تلازم وجه دلالت نمیا
اد اسکه تقریب دلیل نیز نابید احتمال مذکور بر حالت خود ست ومؤید این احتمال است که بعد انجه
در تغییر احادیث و وضع میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بخلافت خلفا راشدین که اول
ایشان ابو بکر صدیق ست بر دست اهل ارتداد و فدلان مقتول خواهند شد و در اوقات
کروه حق پژوده دین اسلام نخواهند کرد دید بوحی الهام معلوم فرموده بود و نیز امور بر وجود
بعد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم متفرع ست چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قرآن مجید و احادیث
نبوی بنص قطعی واضح میشود که آن جناب بر خفایا واقف بود و بسی از آثار الله تعالی بخلاف
احداث مؤلفة القلوب جفاة اعراب به تعیین ذوات آنها که وضوح آن از احادیث درج کرده
باین نهج در حیز منع ست علاوه و محتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضی و احداث
محتمل است پس چگونه برین مجموعه مثل مجموعه شهداء احد گواهی بالجمله اینها احتمالات را که اشتبه
روبروی اهل حق کردن ان سخن که من نقیر قطمیر را ذکر میکنند و ابطال آن میپردازم جز تلبیس چیزی
مقصود نیست بلکه پیرو مرغ این رساله کذب این دعوی الحمد لله که سبب تکذیب قول صدیقی و ارادی

احداث این بزرگان که قرآن مجید و احادیث خیر الوری بر مناقب شان نصوص قطعیه است همه آنها شامت دوم آنکه مبنای وجه اول از وجوه اربعه مطالب در باره رفع دلالت کلام در بر احتمال افادات سالبه است که مقصود از جمله انک لا تدری ما احدثوا بعدک لازم خبر است چنانکه شخصی بحافظ قرآن گوید که تو حافظ قرآنی و جوابش بتفصیل گذشت که این همه مغالطه مبنی است و دلالت بران دارد که اشتغال معتمد بلاغت از نظر مبارکش بلکه مصداق ایمانی او نیز بوجه بصیرت گذشته و بفحوای کلام علی اعلام نرسیده علاوه گریستن حصول یقین هیچ توقف نیست سیما گریستن چنین او که منیب که بکار و زاری از عادت او باشد و رقت قلبی او از قلبیات سوم آنکه قبل ازین بزبان قلم رفته که بر اصول زنقین احداث حضرت صدیق مخالف نفس الامر است و انشاء الله تعالی در مسلک آخر بتفصیلی که مزیدی بران متصور نباشد خواهی دانست که هرگز این احادیث بر خلفا انطباق نمی یابد و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر حال خلفا وقوف تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک ایشان خلاف نفس الامر است چهارم آنکه در کتب درسیه هم بیاد فقیر نمی آید که چون نوبت به بیان معنی های محذوفه رسد صیغه جمع بجای آن نهاده باشند بلکه بلفظ مفرد مثل امر و شی مثلا تعبیر نمایند بر تقدیر تسلیم های موصوف معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیزی را که احداث کنید بعد از من هرگاه علت غائی از تحریر این رساله فریب عوام است در معنی آن میفرمایند یعنی نمیدانم که چها امور احداث خواهید کرد بعد از من تا عوام کالانعام بدانند که هم درین جمله اشاره به تعصب خلافت است و هم اشعار بتعصب فدک و هم تحریف قرآن مجید الی غیر ذلک من مسائل اصول المتشیعین نعوذ بالله من المتعصبین پنجم آنکه مولف رساله درین ذیل تصریح فرمود که در معرض بیان سکوت انبیا باید کرد پس محال است که او نحو علم تفصیل محمد تا تعطش سائلین معرفت حال خاتمه خویش مفصل نفرمایند و در اجمال هم احتمال بکار برند بلکه نفی درایت بر خلاف واقع از خود نمایند و این شان علما هم بعید مینماید فکیف سید المرسلین که برای ازاله شبهات و تحقیق حق بر تمامی جن و بشر مبعوث گشته بود ششم آنکه عبارت

مؤلف احقر مخفی نیست آنکه اول دلیل بر آنست که آنچه مفسرین در سوره تحریم آورده اند از آن معلوم
میشود که انجناب بجهت فضاعت وشناعت امر تفصیل محتمات نفرموده ایم به بستور ترتیب ادله
دلائل سابق سخت بیهوده باد بر هواست زیرا که اقوال مفسرین فریقین بر خلاف آن دلالت دارد
در مقام عبارت خلاصة المنهج کاشانی که بعبارت فارسی است اکتفا می کنم میگوید که روایت مشهور چنان
است که سبب نزول آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روزها را قسمت کرده بود میان زوجات
اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر روم حضرت او را
رخصت فرمود و بعد از آنکه او رفت آنحضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه
اسکندریه بود او را تحفه نزد حضرت فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و در آنجا بخدمت خود
مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سرا را بسته دید هم آنجا بنشست تا رسول الله بیرون
آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیز را بجای
من آوردی و با او خلوت کردی حرمت من نگه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت
فرمود که ای حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر
خود حرام کردم اما این سخن سریست نزد تو امانت باید که با کسی نگوئی و در آن خیانت نکنی حفصه
قبول کرد و چون میان او و عائشه مصاحبت و مصادقت بود در پس دیواری که میان حجره او و خانه
عائشه بود آن دیوار را بکوفت عائشه خبردار شد حفصه با وی گفت ای خواهر مژده باد
که رسول خدا ماریه را بر خود حرام گردانیده و ما از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه عائشه آمد این
حکایت بر سبیل کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی آنچه خدا بر تو حلال ساخته
یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبدالله بن عطای مکی و عبدالله از ابوجعفر صلوات الله علیه روایت
که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود
حفصه را گفت مرا سری دیگر هست باید که از آن نیز با هیچکس نگوئی و در کتمان آن کوشی و صلاح اقتضای آن

تعالی و آن اینست که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت شوند و پادشاهی کنند حفصه
این سخن خوشحال شد و شادمان گشت و این هر دو سر را با عائشه گفت و هر یک از ایشان این سخن را
باید بخود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قصه ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حکومت
خود عتاب و سرزنش نکردند حق تعالی این آیت نازل ساخت انتهی و ازینجا ظاهر شد که چنانچه
از تحریم ماریه مقصود آن سرور تبشیر ام المومنین بود همچنان از امر ثانی و هر کسیکه ادنی بهره از اسلام دارد
میداند که چون این خلافت باصول امامیه درحقیقت کفر معنوی و تخریب شریعت غرای مصطفوی
بود بشارت مومنه بلکه مادر مومنین از جناب سید المرسلین بغایت مستبعد بلکه محال است پس معلوم شد
که چنانچه در غزوه خندق مومنین را باین بشارات عالیه مستبشر کرده اند ازواج ام المومنین را بخصوص
این واقعات بشارت داده اند پس این اخبار دلالت بر نقیض فهم مولف داشته باشد و سیاق و سباق
این خبر از قسم اخبار القصص است مر بر چه جای آنکه برای ادعای لاطائله مولف بکار آید بار خدایا اگر گویند
که ام المومنین از اسلام و ایمان واقعی بهره نداشت و در نصب عداوت امیر المومنین و ذریت طاهره
او علم عناد برافراشت لیکن درین صورت لازم می آید که مناکحت مصطفوی صلی الله علیه و آله صحیح نباشد چنانچه
فرقه را در کتب امامیه بر بعضی نقل کرده اند که نکاح مومن با ناصبیه صحیح نیست و نواصب و خوارج در حکم کفار
حربی هستند کما لا یخفی علی من طالع الارغام چه جای آنکه آن ناصبیه نزد اکثری از علمای شیعه که حضرت عائشه
و حفصه را مثل شیخین از کفار و منافقین میشمارند توحید و نبوت هم قائل نباشد و در قرآن مجید ارشاد
شده وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ پس ایمان که
اخص از اسلام است چگونه بر نفاق محمول تواند شد خصوصا وقتیکه تعلیل قرآنی را در مقام ضم
نمائیم چنانچه بر اهل تفسیر پوشیده نیست مع ذلک بشارات غزوه خندق بلمعان و بریق اسلام در
خلافت خلفا نص قطعی بر خلافت خلفای راشدین است والحمد لله علی ذلک بهفتم حدیثی که در آن
حضرت امیر را بصبر و خاموشی مامور ساخته اند الفاظش چیست ظاهر عبارت مولف نظر بدان

سکینه که چون پیغمبر ارشاد فرمود خلافت خلفا از قسم معصیت و بلا خواهد بود زیرا که صبر بدون معصیت
نمی‌تواند شد و نیز حضرت مؤلف غافل از آنست که صبر جز بر معصیت نمی‌باشد بر طاعت و عبادت
انبیا و رسل طاعت هم لابد هست صبر باید پس چگونه گفت که حکم مصابرت در بعضی از وجوه کما اشرنا الیه مفید
مدعا است نخواهد بود بلی هو دل علی المقصود و از نیاد عام رساله حدیث ثمره از باد در آمد فی خطو با تعلق
عرق شبها و غالب که هرگاه مؤلف دانسته که عبارت حدیث مصابرت برای مدعای این کافی
و وافی نیست الفاظش را ذکر نفرموده هشتم آنکه لفظ ابنها و لفظ اوائل و لفظ نفرت المهم
جمیع با واز بلند ندا می این معنی میدهد که آنچه قبل ازین خاتمه در حدیث الحق در حق ابوبکر صدیق
و مانند او آمده و آن بر خلافت راشده آنها دلالت دارد همه از موضوعات است این خاتمه سالم از منع
وافر است لیکن میگوییم که هرگاه این مفاد حدیث از اخبار مستقبله است و دلالت بر این معنی میکند که حضرت
از حال قوم خبر میداشت رسیده است که اصحاب من علی مرتضی را خلیفه بلا فصل نخواهند کرد و این از امور [illegible]
است هرگز بازاله مزیلی زوال نخواهد پذیرفت پس معلوم شد که هرگز آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم روز غدیر و ماقبل و ما بعد آن علی مرتضی را خلیفه خویش نگردانیده کما هو فی الواقع کذلک و لو یدل
العقل و النقل الصحیح و دعوی نزول آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یافتنیک عذابا الیما در خصوص این امر از مفتریات قوم
است و الا لازم آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وصف آنکه میدانست که مجادله با تقدیر
ایزدی هرگز صحیح نیست چنانکه گذشت جدال را اختیار ساخته و خلاف مصالح در حق عباد بلکه
صحابه لازم آید که محل کمال شفقت و عطوفت بودند بعمل آورده که باین سبب ارتداد و [illegible] ایمان [illegible]
این قبیل امور در عدم تعیین نصب لعین بود کما لا یخفی علی من مارس قواعد القوم سیما العقیدة للسکوت
المیری [illegible] آنکه از لفظ لا آن تکلم فاعلین و لفظ تأمیر متبوان در یافت که اهل حل و عقد را در نیابت
تام است الحجه در جعلیات امامیه مرتکز شده که امامت مثل نبوت است از جانب حق تعالی [illegible]

علاوه بر عناد در آن مدخلی نیست و مؤید این معنی است آنکه چون مردم برای بیعت نزد امیر المؤمنین مجتمع شدند و خواستند که دست حق پرست خود را دراز فرماید و ایشان را مشرف نماید فرمود اگر مهاجرین و انصار و اهل بدر جمیع شوند آن وقت خلیفه میشوم چنانچه از مطالعه کتب امامیه مثل نهج البلاغة و شرح آن هویدا می شود و این هم در آن مروی است که حضرت امیر بخطاب اصحاب گفت که یکبار الهی برای که خلافت در آن شأن بدید با من بیعت کردید و حالانکه بخلافت و ولایت زنهار رند (؟) نشستم و امثال این کلمات طیبات بر خلاف معتقدات امامیه دلالت دارد لو کانوا یعلمون و لا یتکلمون فاضل جالسی در عماد الاسلام که جامع هفوات علمای قوم است در تاویل این قسم احادیث مرتضوی در مقابله حضرت امام رازی چه پیچ و تاب ها که نخورده و چه تسویلات مزخرفه و تاویلات سخیفه که بر زبان نیاورده و از تعصب و عناد قوم صحیح در یافت میشود که هیچ حدیثی را بر حالش نگذاشته اند و همه را بخیالات و اوهام خویش راجع ساخته نعوذ بالله منه دهم آنکه حالیا وجه اخفای امر خلافت در قلوب مخالفین هم در آمده باشد که چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام نظر بشفقت بر یوسف علیه السلام فرمود یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین و از افشای آن منع نمود همچنین جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این بشارت و الهامات را بحضور شیخین مهما امکن مخفی می داشت تا موجب حسد نشود و منافسه ایشان نباید یازدهم آنکه از نتائج مذکوره فی الصدر بعد از وجوه مسطوره جیم توان برد فانها مصداق ما قال الله تعالی کانهم اعجاز نخل خاویة فهل تری لهم من باقیة دوازدهم آنکه محتمل است که حدیث مرطا (؟) متقدم باشد و حدیث بحار متاخر چنانچه حدیث بحار الانوار بر تاخر آن دلالت دارد و قدمت من قبل مطالع روایات صحیحه اهل حق نیز موید این مدعاست کما لا یخفی علی المتبحرین و محتمل است که عدم درایت حدیث موطا محمول بر معنی حقیقی بود پس قباحت عدم ادراک روح نبوی از کجا لازم می آید سیزدهم آنکه دعوی تلازم درین هر دو امر که چون عدم درایت حدیث الحوض محمول بر حقیقت

منیت در حدیث احد هم منیت موقوف بران است که مؤلف رساله که منصب استدلال ادعا دارد بلکه
برتقدیم اول تا خوشانی بیان کند و هنوز او در بیان عاجز است کالاجنبی پس دعوی کور است اینجا
فاسد بر فاسد خواهد بود چهاردهم آنکه آن معنی مجازی در هر دو حدیث حیثیت اگر هم ثابت
کرده شود ممکن در حدیث تخصیص دلالت آنجناب از تفصیل محدثات میماند پس بیان اثبات
در کاسه زیرا که عدم درایت و عدم ادراک روح نبوی بعد افتراق از جسد لازم آمد و حالانکه روح
مقدس متوجه بعلم تفصیلی برای استغفار است در وقت که تمام علائق هم باقی نماند خواهد بود و اگر
این توجه باخبار و اعلام الهی تعلق داشت پس چنانچه مصالح الهی مقتضی حجاب علم تفصیلی است
همچنین که علم قطعی اجمالی هم مقتضای مصلحت نباشد پانزدهم آنکه آنچه شارح زرقانی از ابوعمر صاحب
استیعاب نقل نموده مؤید فهم بیهدایان است زیرا که مقصودش غالبا آنست که مجموعه شهدای احد که سابقا
رو بروی سرور کائنات از جهان فانی رخت بعالم بقا کشیدند افضل اند از مجموع کسانیکه بعد حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم زیستند و وجه این فضیلت آنکه بعضی ازین اصحاب را تعلق دنیا دست داد پس
مجموعه اولی از ثانیه فی الجمله افضل شد با خصوص تعیین بر سبیل یقین وقتی می‌بود که شارح آنرا بیان
میفرمود و تفصیل آن لب بکشود یا افضلیت و مفضولیت باعتبار هر فرد می‌بود بالجمله از قول
صاحب استیعاب لازم نمی‌آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر سبیل جزم و یقین خبر از خاتمه داده بودند
اینقدر ثابت میشود که آنچه حضرت فرموده اگرچه بر سبیل احتمال بود در طبق واقع بر آمد فالمقصود غیر
ثابت و الثابت غیر مقصود شانزدهم آنکه دعوی الصافی ابوعمر که خلافت صدیقی را مدار
خلافت راشده میداند و نظر باحادیث مستفیضه و یقین کامل است من قبل مشار نورانیت و ضیاء اعتقاد
ممکن کامل علیه تفتشانشکل تمهید و الاستیعاب و غیرهما ملحق الصافیت نقد است هم آنکه و اشتراکه
خلفای راشدین که بدلالت قطعیه احادیث فریقین مؤید اسلام و مسلمین مخرب کفر و کافرین باشند که از اهل زمانه
شوند قبل ازین آیات و احادیث بر شنیده گذشت تازه آنکه استاد کلینی در تفسیر اهل بیت در صحیح

شریف از امام صادق علیه السلام بذیل آیه کریمه سبحان الذی اسری بعبده لیلا آورده و باز
مجلسی در تالیفات خود مثل شرح اربعین و غیر آن نقل نموده الفاظ حدیث اینست ثم اتانی الخازن
بثلثة اوان اناء فیه لبن واناء فیه ماء واناء فیه خمر فسمعت قائلا ان اخذ الماء غرق و
غرقت امته وان اخذ الخمر غوی وغوت امته وان اخذ اللبن هدی وهدیت
امته قال فاخذت اللبن وشربت منه فقال لی جبرئیل هدیت وهدیت امتک
ثم قال لی ماذا رایت فی مسیرک فقلت نادانی مناد عن یمینی فقال لی او اجبته
فقلت لا ولم التفت الیه فقال ذاک داعی الیهود فلو اجبته لتهودت امتک
من بعدک ثم قال لی ماذا رایت فقلت نادانی مناد عن یساری فقال لی او اجبته
فقلت لا ولم التفت الیه فقال ذاک داعی النصاری ولو اجبته لتنصرت امتک
من بعدک ثم قال لی ماذا استقبلک فقلت لقیت امراة کاشفة عن ذراعیها
علیها من کل زینة الدنیا فقالت یا محمد انظرنی حتی اکلمک فقال لی اکلمتها
فقلت لم اکلمها ولم التفت الیها فقال تلک الدنیا ولو کلمتها لاختارت
امتک الدنیا علی الآخرة من بعدک انتهی الروایة بلفظها یعنی خبر داد
صلی الله علیه وآله وسلم در قصه شب معراج میفرماید که خازن جنت سه قدح نزد من نهاد در یکی شیر و
در دوم آب و در سوم خمر بود ناگاه شنیدم که اگر آب خواهد نوشید غرق خواهد شد وامت او نیز و در خمر
همه بی بهره شوند و در شیر همه هدایت گردند پس من شیر نوشیدم باز جبرئیل گفت از عجایب روزگار در سیر خود
چه دیدی گفتم شخصی از راست ندا کرد جبرئیل گفت جوابش داده بودی گفتم نه جواب دادم نه التفات کردم
گفت خوب شد والا امت تو یهودی شد بعد وفات تو باز گفت دیگر چه دیدی گفتم آوازی از جپ آمد گفت
جوابش دادی گفتم هرگز جواب ندادم بلکه التفات هم نکردم گفت اگر جوابش میدادی امت تو دین نصاری
اختیار میکردند پس از تو باز گفت دیگر چه پیش آمد گفتم زنی هر زینت کرده می گفت ای محمد نظری

بن اکثم سخن با تو گویم نه نگاهی بسوی او کردم و نه التفاتی باو نمودم جبرئیل گفت آن زن دنیا بود و
خوب شد که التفاتی نکردی و الا امت تو بعد از وفات تو دنیا را بر آخرت اختیار میکردند انتهی محصلها
چون مؤلف لفظ بعد را در اتصال حقیقت میداند و در انفصال مجاز میگوید و صیرورة الی المجاز
مادامیکه غرض از حقیقت بر آید روا نیست پس ثابت شد که بعد آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم
صحابه کبار دنیا را بر آخرت ترجیح نداده اند و هرگز خلافت ایشان برای دنیا نبود و بقول مؤلف اهتمام ایشان
ایشان در غصب خلافت و اختیار امامت و سلطنت منحصر بود و اینهمه عین اختیار دنیا بر آخرت است
پس اگر صحابه کبار غصب خلافت کرده باشند کذب روح الامین بلکه جناب سید النبیین بلکه حضرت
رب العالمین معاذ الله لازم می آید و اللازم باطل فالملزوم مثله و در صورت بعدیت منفصله بالبعد
علی الاطلاق قطع نظر از آنکه مخالف مسلک مؤلف اسوة المحققین است لازم می آید که در وقت
بنی امیه بالخصوص یزید شقی نیز اختیار دنیا بر آخرت وقوع نیافته باشد و هو خلاف التقریر
عند الفریقین کما لا یخفی بالجمله این بزرگان را از اصحاب دنیا خیال کردن کار حضرات امامیه است خصوصا
منصب حضرت مؤلف که با نکار قرآن و حدیث کارش از اعتساف هم درگذشته و هر یکی از سخنهای
او در مخالفت واقع زائد بر دیگری بود چنانچه شاعری نظم کرده نظم ای دهانت ز لب و لب ز دهان
شیرین تر خنده و شیرین سخن گفتن از آن شیرین تر ﴿ بنا بر ضرورت کجا بجا در مطاوی ابحاث این رساله
بوضوح انجامیده بجوابش التفات نمی پردازم و الا بر قول شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی عمل میکردم
شعر آن کس که بقرآن و خبر زو نرهی ﴿ این است جوابش که جوابش ندهی بعد هم آنکه بعد از مطالعه
این همه احادیث و دلائل قطعیه بر خلافت خلفای راشدین و کمال تقوی و زهد ایشان بالیقین
این احتمالات در شان ملازمین دربار سید النبیین از نوع بخارات است که جوهر دماغ مؤلف را
فاسد کرده علی هذا میتوان گفت که باعجاز جناب نبوی از زبان حضرت صدیق سوال مذکور بصیغه متکلم
مع الغیر که استکشاف از حال مجموعه صحابه بود که مؤلفة القلوب و جفاة اعراب را نیز عموم و شمول داشت

برآمد تاهم جواب نبوی مطابقت بسوال پذیرد وهم اخبار مستقبل از حال محدثین یعنی مالک بن نویره واضراب او از نوسلمان صورت گیرد فاسمع لما تلی ذلک ودر تقدیر صدور صیغهٔ متکلم واحد وصیغهٔ مخاطب واحد هرچند می گفتیم که این مجاز در مثل دعای بعضی از ائمهٔ اهل بیت است که بالخصوص خود را در مرتبهٔ عصیان فظلم شمرده اند وصدیق اکبر در انتساب اسلام وجهاد فقط بذات خود مدعی خصوصیت نیست بلکه معنی کلامش همین است که گواهی بر حسن خاتمهٔ دیگران هم ارشاد شود که اسلموا وجاهدوا کما اسلم وجاهدوا اما حضرات امامیه گوش برین تقریر نی نهادند وداد مضحکه وسخریه میدادند تا آنکه فقیر هیچمیرز در نیوقت نبارا شد ضرورت بروصایای امام عظیم علیه السلام که بهشام ارشاد فرموده ودر پانزده ورق بجلد اول بحار تمام گشته دست بیزدم زیراکه از مطالعهٔ آن باعتقاد امامیه در یافت میشود که باوصف خطاب بصیغهٔ واحد وعدم حضور دیگر مخاطبین خصوصیت مقتدای متشیعین لمحوظ جناب متکلم نبود عبارت حدیث وصیت یَا هِشَامُ كَيْفَ يَزْكُوا عِنْدَ اللّٰهِ عَمَلُكَ وَاَنْتَ شَغَلْتَ عَقْلَكَ عَنْ اَمْرِ رَبِّكَ وَاَطَعْتَ هَوَاكَ عَلٰى غَلَبَةِ عَقْلِكَ الخ واین هشام شخصی است که بحکم ابوعمرو کشی بر جمیع اصحاب امام صادق در فضل وبزرگی فائق بود وصریح از عبارت وصیت معلوم میشود که بارشاد کاظمی مقبولیت اعمال او نزد ایزد سبحانه مستبعد بود بعلت آنکه نامبرده پیرو خواهش نفس وشیطان بیکرد وهوای نفس او بر جوهر عقل نورانی غالب افتاده بود وحالانکه علمای امامیه پیر امثل حضرت شیطان الطاق کما سبق اعترافهم بهذا اللقب المبارک بی نظیر میدانند ومیگویند که در امثال این کلمات حضرات ائمه خصوصیت مخاطب ملحوظ ومرعی نمی باشد نوزدهم آنکه انچه مؤلف در باب تقدم حدیث موطا تقریر احتمال نموده هرگز از جوابش بر طرف نمیگردد چه متوهم را میرسد که بگوید که بر تقدیر تاخر حدیث صحیح بخاری وعدم انکشاف حال مصداق حدیث الحوض لازم می آید که تفسیر قبل از علم مفسر بهم رسد وهو مستحیل عقلاً ونقلاً واین لزوم بر زعم مؤلف است که حدیث موطا را تفسیر حدیث بخاری قرار داد وبنیاد استدلال وتقطیعیت غصب خلافت وصدور احداث بران نهاده ودر ظاهر است که مفسر

بودن ثانی ومحمل بودن اول بر اعتبار معتبر و فرض فارض موقوف نیست پس تاخر حدیث بخاری
مستحیل است خصوصاً هرگاه که دلیل مدعی مخاطب در ملحقات بر تاخر حدیث موطا قائم کرده کما سیجیء
انشاء الله تعالی ضمیمه تقریر مذکور گردانیده شود زیرا که درین صورت تناقض صریح لازم می آید و ذلک
تناقض دیگر که بملاحظه تقریرات حضرت مولف درین مقام بظهور می پیوند انشاء الله تعالی در ملحقات
رساله جاییکه انتهاض دلیل مدعی برهان قطعی بزعم خویش بر تاخر حدیث موطا و تقدم حدیث صحیح بخاری
خواهد فرمود مذکور خواهد شد فاستطر انتظاراً الیسیر او لا تضطرب اضطراباً کثیرا بستم
آنکه مستدل را باحتمالات واهی و اوهام دست انداختن زیب نمیدهد بلی بدلیلی ثابت کنند که تصغیر
برای اشفاق و مزید عطوفت بوده فلت جماعت قبیل ازین بوجوه سدیده و براهین که اکثر آن مؤلف در
عبارات شارحین کتاب مستطاب صحیح بخاری قیل و قال کرده از تخیلات فاسده بود پس مع هذا اگر اراده
فرمودند که صدیق و فاروق مصدر کفر معنوی خواهند شد اینهم بظهور انجامید بانه که مورد عطوفت
و مهبط شفقت از اصحاب جهنم خواهند رفت آری فرق اینست که نکته عطوفت
از تصغیر با وصف احتمال دیگر کما عرفت فی الصدر در حیز خفاست بخلاف اینست حال نکته مذکور از
حدیث موطا بستم و یکم آنکه انکار فرق در تقدم و تاخر بعد ازینهمه تقریرات سخت بی معنی است افانک
قد عرفت ان فی هذا التقدم والتاخر فرقا ظاهرا لامکان الاول واستحالة الثانی
علی ان ههنا فرقا آخر وهو جواز حمل عدم الدلالة علی المعنی الحقیقی فی الصورة الثانیة
اعنی تقدم حدیث الموطا علی حدیث البخاری وعدم جوازه فی العکس لاستحالة
جهل النبی صلی الله علیه وسلم وکذبه حاشاه عن ذلک لعلمه بان الصدیق واتباعه
یصدر منهم الکفر المعنوی وغصب خلافة الوصی وبذا حلول فی النکال
الاخروی فالقول بانه لا فرق بینهما وان کل واحد منهما مجوز بهما مما لیس تحته
بست و دوم آنکه حال دقت و متانت این لطیفه تازه از فصول سابقه بوجوه بی اندازه

معلوم

معلوم توان کرد فالاعادة بلا فائدة از ینمقام نیز واضح میشود که مختار مؤلف همین است که خلفا که
توحید و نبوت و معاد نبودند و احداث شان منحصر در ما بعد آنحضرت است طرفه تر آنکه با این همه
تصریحات بتحزن صدیق بر نفس نفیس حضرت خیر البشر صلی الله علیه وآله وسلم دندان سفید مینماید
و سرخ و زرد میشود حالانکه در انوقت که اتفاق هجرت افتاد بالاجماع از امامت مرتضوی خبری
و اثری در میان نبود این عصبیت و عناد را نهایتی نیست من بعد گذارش است که اینهمه تحریر و تقریر
مؤلف دال است بر آنکه ابوبکر صدیق در محدثین بحدیث موطا داخل است و حالانکه بسیاری
از احتمالات بلکه اکثری از ادله و براهین تبر ماد در سبق مرتب شد که مراد از ضمیر غائب با احد تو
و مانند آن همان مؤلفة القلوب و جفاة اعراب اند معاذ الله که حواریین سید المرسلین مراد باشند
نیست و سوم آنکه جمعی از ضعفاء مسلمین که انحراف از اتباع شریعت کردند و اختراع
بدعت در دین نمودند و در کتب سیر و کلام همه را بتفصیل تمام یاد کرده اند عجب که ذهن مؤلف
با این همه دعاوی مزید انصاف با نها نیز سد و بما زمین و اخص خواص صحاب که بنصوص لا ضلال
بعد الهدی در شان انهاست متبادر میشود و هل هذا الا الخروج عن الانصاف والولوج فی الاعتساف
من بعد میگذارد که اگر سامع و ناظر بر طبق غرض مؤلف متصف بانصاف خواهند بود یقین خواهند کرد
که جناب مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین از اجرای خلافت راشده در غزوه خندق و مانند ان
خبر داده و درین هر دو حدیث اشعار رجال جفاة اعراب نموده ولیکن حب جاه و طمع ریاست
و مرجعیت خلائق بلکه اسیران دار الخلافه لکهنو و شغل مهمات ملی و ملکی انچه و دکه غایت قصوای آن
بدون اختیار تشیع ظاهرا ممکن نیست عنان تمالک از دست مؤلف ربوده و بنا بر علی ذلک بر خی از
استدعای مصارعت نماید و خیال تحصیل ثواب بر روایت کلینی و امثالش در مصارعت دارد
لیکن بقدر تقلید حضرت فاروق اعظم این مصارعت را با جناب مؤلف بجهت انچه سلف صالحین در
حق شیعه گفته اند و قد ذکر فی نصیحة المؤمنین و فضیحة الشیاطین موجب عار و ننگ می پندارد قال

الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم واگر بزعمش
هم قائد توفیق کدام مبتلای عمای تعصب بسر کوچه حق مبنی نبرد و از بحث و جدال بی کلفت
نکشد هنوز این کینه بر جگر دو در برای مکابره کشش کینه توز در کنیش دارد که لبهای هرزه درائی هم
سید وزد و آن اینکه روی فی الصحیح البخاری فی باب غزوة الحدیبیة عن العلاء بن مسیب
عن ابیه الذین هما ثبتان علی ما فی الفیض الجاری قال لقیت البراء بن عازب فقلت طوبی
لک صحبت رسول الله وبایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخ او یا ابن اخی انک لا
تدری ما احدثنا بعده اکنون اندک تامل باید نمود که اصلاً تامل بکار نیست بلکه از اجلای
بدیهیات است که این صحابی چسان اعتراف و ترویج مضمون لا تدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تحدثون
بعدی نموده اکنون کجا ماندگان آنکه حدیث اول در حق جناب عمر است و شان اصحاب از نسبت احداث
بس ارفع است کجا رفت شبهه آنکه در حدیث ثانی جناب خاتم النبیین باحتمال وهمی مخاطبت با
صدیق اکبر فرموده بودند و نهایت بذل جهد در تاویل این حدیث آنست که شیخ نور الحق بن شیخ
عبد الحق محدث دهلوی در ترجمه صحیح مزبور بتصدی آن شده است حیث قال گفته است این
سخن را از راه تواضع و شکست نفس اشاره کرده است به فتنه‌ها که واقع شده بعد خلافت
عمر بن الخطاب چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد که فتنه مسدود بود بعمر انتهی و سخافت این
توجیه بحدیست که حاجت به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت را مخالف از رکیکی این بهانه
در نظر حامیان محمول بر عجز را مینماید اصدع بالحق تا متعوا لد و انصفوا آن اینکه سلّمنا که انسان از
راه تواضع و شکست نفس البته نسبت را نکار مطلق بجاهی بخود میکند که من گنهگارم و گناه ما از من
صادر شده است و این مقوله اگر خلاف واقع هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب
و غالباً بجز معصومین علیهم السلام این جمله جمله ناس را من حیث الواقعیة گفتن صحیح باشد لکن این
نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود میسازد مثلاً بگوید که من ارتکاب شرب خمر یا قمار

سیبازم الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث را که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و
تبدیل در دین که بلزوم کفر معنونست اطلاقش بر می آید و بسن خود نسبت میداد و بفرض محال
اگر از راه انهضام نفس آنها هم جایز باشد باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را هم در چنین معصیت
کبیره شریک میکرد این طرفه شکست نفس است که اصحاب رسول را با خود در انتساب چنین گناه عظیم شریک
گرداند تخصیص که مخاطب خطاب بذات آنکس کرده بود که طوبی لک و صحبت و بایعت اگر میگفت طوبی
لکم و صحبتم و بایعتم تا هم جائی تاویل بود باقیمانده اشاره به فتنه های بعد عمر آن فتنه ها بر دو قسم اند یکی
ظلمهائیکه بنی امیه یعنی عمال عثمانی بر مسلمانان کردند دوم قتل عثمان و حال آنکه در فتن اولین بجز تحبیب
یا ناصب آنها دیگری را دخل نبود و در معرکه دوم بجا بره براء بن عازب شریک قتل عثمان نبود پس نسبت احداث
بسوی خودش معنی ندارد خصوصاً در جواب کلمات مدح مخصوص بذاتش که متکلم بار گفته بود و نیز اگر فتنه قتل
عثمان مراد بودی انک لا تدری چه معنی و شت که بود که بر فتنه قتل عثمان مخفی بود و علاوه صیغه متکلم مع
الغیر اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل بآنها قائم باشد صفت جامعه باشد و را اشتراک
در آن فعل و اینجا القرینه قول قائل صحبت و بایعت البته غیر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب نبوی
مراد اند لاریب فیه و نیز واجبست که در آن فعل متکلم هم شرکتی داشته باشد و علی هذا ازین احداث
مراد براء بن عازب نیست مگر امر خلافت چه جمیع صحابه بعضی بالطوع و بعضی بکره شریک احداث بودند
حتی آن اشخاص که علی بن ابیطالب را خلیفه بلافصل میدانستند آنها هم بیعت خلفای ثلثه کردند و بحسب
ظاهر شریک احداث شدند و مخافت آنها ازین امر بجا بود که خدای کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی
برای جهاد هر واحد از آنها را در اعانت امیر علیه السلام و شرکت احداث من حیث الظاهر معذور دارد
و از اعتراف براء بن عازب معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود پس جواب
قائل که او را مدح بکلماتی کرده بود که خیر عاقبت از آن مستفاد میشود بیان کرد که ازین احداث که
اصحاب کردند من هم شریک آنها هم الخ تو یقین خیر عاقبت دار ندارم و بعضی

شکلم مع الغیر واضح شد وضوحاً تاماً و نیز وجه تمسک ما تدری هم ظاهر گشت چه قائل آن صحابی بود و صحبت
او برگزیده است که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود لهذا او
گفت که تو نمیدانی که ما بعد از آن چه کردیم و آنچه وجه ضرورت تحقق احداث مقارن بالانتقال الرسول لا بعد
برهه من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین گذشت اینجا بالطریق اولی ثابت است چه ردت قبائل
را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت قریب بست و دو سال واقع شد پس معنی
حقیقی للبعدیت بدون مراد گرفتن خلافت اینجا هم صادق نمی آید و چون ما عجائز اهل بیت نبوت بفاد
والله متم نوره حق بر زبان مخالفین جاری میشود همین مولوی نور الحق بعد کلام منقول میگوید در بعض
حواشی بخاری گفته اند که براء بن عازب از همراهان علی بن ابی طالب بود مقصود او از احداث
مخالفت علی بن ابی طالب است و تصریح نکرده از ترس احتیاط و سلوک کرده مسلک کنایه که ابلغ
من التصریح است انتهی ولله الحمد علی اتمام الحجة چه با علی بن ابی طالب علیه السلام غیر از منافق
احدی را مخالفت نبود و احداث درین امر بدون آنکه خلافت حق جناب ولایت مآب بود و
با حداث منتج کردند صادق نخواهد آمد و متوهم مباد که کسی را مجال آن باشد که تفسیر مخالفان بمعاویه
و تبعه اش تواند کرد چه اولاً این احداث بعد الرسول واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت و قطع نظر
ازین هم قائل مع براء بن عازب بصحبت رسول مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تهنیت گفته بس
اگر عیاذاً بالله براء بن عازب مجنون یا سفیه نبودی البته احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا
حال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی و بیعة رضوان کردی بگوید ای برادرزاده تو نمیدانی که
معاویه غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المومنین بعد الرسول کرد و الا فلا غایتش آنکه اگر
قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول و اصحاب بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری
ما احدثنا بعده احتمال داشت که کردار معاویه مراد میگرفت غلط گفتم تا که متکلم را نوع با شمول در فعل
نباشد این جمله نمیتواند گفت علاوه قید بیعت رضوان ابای صریح دارد که از احداث معاویه مراد

توان گفت چه درینصورت بقرینه کلام قائل وجواب براء بن عازب قاطعین احداث منقصت
بصحبت رسول ومبایعت تحت الشجره خواهند بود حال آنکه تا از زبان سعد و نظایرهم مشترک بود فضلا عن
بیعة الرضوان چنانچه مولوی نور الحق ملجا شده بعد عبارتیکه نقلا عن بعض حواشی البخاری آورده نقل
شده می گوید پوشیده نماند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیعت رضوان جمعی داخل
مخالفان امیر المؤمنین علی علیه السلام باشند و بالفعل معلوم نیست که کدام بودند یا رب مگر نسبت
بصحبت گفته باشد یعنی بعضی از اهل صحبت درین معامله چنانکه دیدند انتهی بلفظه التوجیه اوهن من نسج
العنکبوت واحری بحال من یدعی انه لا یواخذ بالحشر بل یظن انه لا یموت و با این همه جمیع
که بغایت وثاقت بمعرض عرض رسید این کمیه باز هم اعاده جواب سابق میکنم و میگویم که انهمه
تحصیل حاصل است کسی که لله وللرسول انصاف کند و غور سازد که مفاد این هر سه حدیث اعنی
الا تدری ما احدثوا بعدک ولا ادری ما تحدثون بعدی خطابا لابی بکر و اعتراف براء بن عازب
بقولش لا تدری ما احدثنا بعده چیست و فقط همین احادیث بهیئت اجماعی بگو بهتر از هزار
دلیل نیست والمنة لمجری الحق علی لسانهم که ازین عبارت مولوی صریح ثابت شد که همراهان علی
بن ابیطالب صلوات الله علیه نسبت احداث بمخالفان جناب امامت انتساب میکردند
پس بیچاره روافض که راه اسلاف خود میروند معذور اند و نیز بوضوح پیوست که بیعت
رضوان و امثال آن بدون حسن اعمال الی آخر العمر فائده ندارد انتهی کلام المخالف **اقول**
و استعین بالرؤف الرحیم درین اوراق نیز بحث و نظر است بوجوه بسیار دیگر
نظر باختصار بر بعضے از ان اکتفا نمایم چنانکه در سائر این رساله مطمح نظر است **بحث اول** آنکه
عنقریب بدلائل ساطع و براهین قاطع واضح شده و درین نزدیکی بنحو بهترین وجوه روشن مے شود
که مبتلای عمای تعصب بهمه کیست و معنی خلط و خبط و تدلیس و تلبیس چیست و از بحث و جدال
بی سر و پا که دست نمی کشد و تیرهای جگر دوز خار اشکال که در کیش خود دارد که بیجا هرزه در ان

و از جا بان بید و ز و بلکه آتش قهر الهی خرمن کرامت سوزد **بحث دوم** آنکه مولف
رساله چنانکه دانی بر آن قرار یافته که در مسوده همیه خویش ثابت نماید که اورا از
بدیهیات ولیه هم ذهول و فتور رو میدهد در این حدیث چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده
که این همان احداث که در حدیث حوض برای صحابه اعراب استعمال یافته و لا نسلم که هر جا که لفظ
احداث استعمال یابد مراد از آن همان کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر دین معبر از السنت چه
در ما سبق جلوه ظهور یافته و پرتو بروز تافته که این لفظ را بسیاری از بزرگان دین در حق خویش
بلکه انبیاء سابقین آورده اند هرچند آن تقسیم احادیث در سابق گذشته لیکن برای تنبیه مؤلف باز ذکر
بعضی و اعاده بعضی دیگر مناسب نمود نخستین حدیث حضرت امیر است و قد مر من قبل و تازه است
که در کتاب مطالب الاتحاف عن خلافة الخلفاء مرویست عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه
قَالَ قَامَ عَلِیٌّ فَقَالَ خَیْرُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بَعْدَ نَبِیِّهَا اَبُوْ بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ اَنَا قَدْ اَحْدَثْنَا بَعْدَهُمْ
اَحْدَاثًا یَقْضِی اللّٰهُ فِیْهَا مَا یَشَاءُ و از انجمله حدیث امام صادق است که کلینی در کافی روایت کرده
و در ما سبق گذشته الفاظش اینست عَنِ ابْنِ یَعْفُوْرٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
یَقُوْلُ وَ هُوَ رَافِعٌ یَدَهُ اِلَی السَّمَاءِ رَبِّ لَا تَکِلْنِیْ اِلٰی نَفْسِیْ طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَدًا وَ لَا اَقَلَّ مِنْ ذٰلِکَ
فَمَا کَانَ بِاَسْرَعَ مِنْ اَنْ تَحَدَّرَ الدَّمْعُ مِنْ جَوَانِبِ لِحْیَتِهِ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَیَّ فَقَالَ یَا ابْنَ
اَبِیْ یَعْفُوْرٍ اِنَّ یُوْنُسَ بْنَ مَتّٰی وَکَلَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی اِلٰی نَفْسِهِ اَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَیْنٍ فَاَحْدَثَ
ذٰلِکَ قُلْتُ فَبَلَغَ بِهِ کُفْرًا اَصْلَحَکَ اللّٰهُ تَعَالٰی فَقَالَ لَا وَ لٰکِنَّ الْمَوْتَ عَلٰی تِلْکَ الْحَالِ کَانَ
مُهْلِکًا و از مجلدات ترجمه بحار و دیگر کتب معتمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث در ترک اولی
استعمال یافته والا میباید که حضرت مؤلف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام
اعتقاد داشته باشد **بحث سوم** آنکه نجیه مؤلف میگوید که اکنون کجا ماند الخ بر مقام خود
و بین صدق و سداد است زیرا که بعد از طی این مراحل گمان بد حدیث الحوض در حق جماعت

اعراب بانی بنی مانا بلکه مبدل بیقین میشود چه براء بن عازب هرگز بر اصول الحق مورد حدیث الحوض
نتواند شد و این امر بر اهل حدیث بظاهر است زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروایات معتمده منقول
است که فرمود بدوزخ نخواهد رفت احدی از ایشان که زیر درخت خرما بیعت کردند چنانکه گذشت
و دیگر مناقب وی نیز در روایات معتبره منقول است پس بشهادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
جنتی است محال است که ملائکه عذاب بر وی مسلط شوند و او را برای عذاب و عقوبت بسمت دوزخ
برند و اگر در معنی حدیث مذکور شرط صدور اعمال صالحه مثلا افزوده شود پس برای مقبولین
بسیاری امامیه نیز این حدیث علی الاطلاق مثبت نباشد و حالانکه متتبع کتب ایشان مثل
فهرست شیخ و خلاصه و تلخیص و تذکره و منهج المقال میداند که اکثر علمای رجال امامیه مثل این
بزرگان در مناقب مقبولین خویش و توثیق و تعدیل آنها این امور را که فلانی در بیعة الرضوان
حاضر بوده و فلانی در جنگ بدر و فلان در احد شریک شده الی غیر ذلک مطلقا می آرند و قید اضافه نمیکنند
زهد حسن سیرت او را تتبع می نمایند و حال آنکه مقبولین ایشان بروایت ابوسعید که فرات بن ابراهیم
در تفسیر آورده از صدق وی ساده بلکه تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم رئیس انبیا را امجاد بهره
نداشتند تا باعمال صالحه دیگر چه رسد ملخص روایت آنکه هرگاه آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین نزول جلال یافت حضرت بیاران خویش خطاب فرمود و گفت دانستید که این آیت
در حق کیست حضار التماس نمودند که جلال کبریائی الهی را علمی نیست مگر ابودجانه گفت که جمیع صحابه
تو باین صفت متصف اند و ایمان و تصدیق تو نموده اند حضرت تکذیب او نمود و آیت را بذات مرتضوی حصر
فرمود و وجه دلالت این روایت بر آنچه گفتیم از قسم بدیهیات اولیه است علاوه حال براء بن عازب از کتب
رجال اهل سنت خود معلوم است که خیلی متورع و متقی بوده و خوف و خشیت الهی بر وی استیلا یافته
اگر نظر بتواضع و هضم نفس احداث را بخود نسبت داده باشد عجب نیست آنفا گذشت که خود جناب
امیر با آنکه در خلافت خود براه صواب رفته میفرمود احدثنا احداثا و تحسر مینمود که از این

فتنه با نوبت بجهاد کفره و مشرکین رسید و مخلصین و مقلدین نحو در الصیغه متکلم مع الغیر نیز یک
احداث میگردد معاذ الله که دامن مبارکش بلوث احداث مؤلف یعنی تبدیل و تغییر شرع و نحو
معنوی ملوث باشد و ازینجاست که در حق عارفین و واصلین نظم کرده اند شعر عبادات را برقم نسیان
زدن سیئات اعمال را لوح و قلم داشتن یعنی ارباب که از خرمن فیض صحبتهای مثنوی کرم الله
وجهه خوشه ها برداشته اگر نسبت احداث بخود نماید بلکه ورد زبان سازد بعید نخواهد بود بحث
چهارم آنکه انتساب جنسی گناهی مخصوص بطرف خود موقوف بر اختصاص قرائن و مقتضای
اوقات هست مثلا اگر فیما بین احباب سخن از ان سرود که فلانی خیلی متقی و پرهیزکار است این شخص
می گوید استغفر الله من سخت گنهکارم و شما در باب ما تورع و تقوی حسن ظنی دارید الی غیر ذلک
من العبارات و هرگاه سخن در تعین عبادات و افعال حسنه جاری میشود که زید کمال عفت دارد
و راه احسان کما ینبغی می سپارد و پای ثبات در معارک دشمنان فشرده و در جهاد کفره قصبات
سبق از امثال و اقران خود در برده میگوید که من بانواع فسق و معاصی مبتلا سیے باشم و در
بزدلی مثل مثلم اکیاب و نادر الوجود میشمارند بلکه بروش عنقا میدانند و چون کلام در استعداد علوم
و فضیلت و تبحر میکنند میگوید که من جاهل مطلق و حرف ناشناسم بلکه کنده ناتراشم الی غیر ذلک
آنچه حضرت مؤلف گفته که این نمی باشد که گناهی مخصوص را بخود نسبت دهند در حیز منع است بلکه
میتوان گفت که این انتساب معاصی مخصوص بطلب تجاوز هم موقوف نیست پیش خالق الارض و السموات
و دانای نهان و آشکار نیز ارتکاب معاصی معینه را ابتدا از نسبت بخود مینمایند گو فاضل جالسی در
کتب مطبوعه خویش مثال اینهمه را از باب خوشامد معاذ الله پندارد و قابل مضحکه شمارد نه بینی که
جناب سید الساجدین حضرت امام زین العابدین در ادعیه صحیفه کامله که عند الامامیه زبور و انجیل
اهل بیت طاهرین است و قد مر تفصیله فی صدر الاوراق میفرماید قد ملك الشیطان عنانی
فی سوء الظن و ضعف الیقین و انی لا اشکو سوء مجاورته لی و طاعة نفسی له

وَاسْتَعْصَمَتْ مِنْ مَلَكِيَّتِهِ ازین کلام هدایت وخلوص التیام صاف هویدا وهویداست که
اعتقاد حضرت امام درباره خود آن بود که شیطان لعین غنان نفس مبارکش را بقبضه خویش گرفته
وسبب مجاهدت نفس آنجناب بمقربین حرمان بلکه ضعف یقین واذعان که راس جرم وخطیات گشته
الکنون حضرت مؤلف ارشاد فرماید که درین انتساب نسبت گناه مخصوص بالاتر
از معاصی وحصول کبائر باشد هست یا نه و این را در قسم اول باید شمرد یا قسم ثانی را اگر این کلمات که بر
تضرع وزاری بدرگاه باری عزوجل عرض کنند خارج از ما به النزاع گردانند یعنی که روبروی احباب خصوصاً
کسانیکه در صدد مدح شخص باشند مذکور شود نیز از ما نحن فیه خارج خواهد بود چنانچه بوا معنی از مجلس
پنجم شد ثالثاً ما سبب باغ نکته سنجان سر بحث پنجم آنکه هرگاه جایز نیست که کدام گناه مخصوص
غیر واقعی را با منسوب بخود سازد خاصه و قتیکه انتساب آن با ضیار هم باشد پس مرحیرتم که حضرت
معصومین گناهی بحواشد را که در حقیقت بر تحقیق مؤلف بلسان شرع بر تغییر و تبدیل و ردین اسلام
کفر معنویست اطلاقش می آید بحضرت یونس علیه السلام چگونه نسبت می دادند چنانکه در مواضع متعدده
دانستی کنون اگر مراد از احداث ترک اولی هست کما یدل علیه ما ورد فی البحار پس اعتراض
حضرت مؤلف از اصل مقلوع و مقموع باشد والا کفر معنوی حضرت یونس و کفر ظاهری و باطنی
کسانیکه درباره آنجناب چنین زبان درازی کرده اند لازم می آید معاذ الله من ذلک آمدیم بر اینکه
چون احداث درباره حضرت یونس علیه السلام مروی شده بنا بر ضرورت اعتقاد عصمت انبیا
لامحاله بر ترک اولی محمول خواهد بود و هرگاه براء بن عازب شریکار او بالاتفاق معصوم نیستند
حمل احداث بر ترک اولی و ما یماثله و یقاربه لا معنی له جوابش هرچند از فصول سابقه بر می آید
بعنوانیکه فی الجمله تازگی داشته باشد آنکه اتفاق فریقین بر عصمت انبیا علیهم السلام بر جمیع مقدمات سنت
که ما به الاشتراک خواهد بود و هو هنا لا یُسْمِنُ وَلَا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ کما لا یخفی علی من طالع
کتب الاصول و الفروع بلکه بر ناظرین کتب قوم مخفی نیست که هنوز علمای طائفه بر امتناع صدور

صغیره از انبیا و ائمه سهوا ابا هم قیل و قال دارند و کسانیکه برین امتناع اقامت ادله می نمایند
مثل بغداد و مانند او علی بن حسن شد قم که در بحار بر مقبولیتش اشعار می رفته و سوالاتیکه نزد فاضل
عاملی فرستاده بر این اعتراض میکند و میگوید اما الصغیرة فلوجهین اما اولا فلان السهو لیس
اختیاریا فلا یکلف ترکه فلا یقع الصغیرة معه معصیة و حینئذ فلا یصح اتباعه
ولا یجب نهیه ولا ینتفی فائدة البعثة واما ثانیا فلان حصول التنفر بوقوعه من
النبی والامام سهوا فی العبادة وغیرها ممنوع خصوصا مع عدم الکثرة
واما المباح فلان النفرة فیه بالسهو منه اشد بعدا فانه علی اطلاقه لیس
مما یعد عیبا ولا نقصا فی عرف الناس عامة الی آخره ملاحظه قبل ازین گذشت که اگر نفس
ثبوت عصمت شخص باعث تاویل و توجیه باشد برای حضرات امامیه درباره توجیه و تاویل اقوال معتقدان
خویش که اکثری از آنها مانند شیطان الطاق عتبر و باعتراف اکابر علمای قوم ملقب با بن التیاب بوده اند
و احادیث صحیحه حضرات ائمه معصومین در نکوهش و لعن آنها صدور یافته چه معضلات و مشکلات
پیش می آید مع ذلک چون برای احادیث سی و شش سفتاد تاویل و توجیه باید کرد خصوصا بقول
ملا محمد تقی مجلسی که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالخصوص حضار سقیفه چرا ازین رتبه
بی بهره باشند و چگونه درباره تاویل و توجیه در حق ایشان دریغ میباید کرد و لهذا اگر درین
مقام سروری داعی است و آنچنان نیست که معترض فهمیده **بحث ششم** آنکه محتمل است که
بعضی از زلات و لمم از براء بن عازب و بعضی از اصحاب او از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
سرزده باشد و او را بر زلات آن یکدیگر اطلاعی حاصل گشته باشد و آنها در وقت این قیل
و قال حاضر واقعه باشند از جهت بصیغه متکلم مع الغیر تعبیر نموده تا برعونت نفس و مشابه
مشهد حاضر شدیم و بیعت رضوان کردیم فریفته نشوند و بر مدائح و محامد مردم فریب نخورند و
کلمه جواب براء نهایتش ازین لازم نمی آید که اکثری از صحابه شریک در احداث باشند و

وهذا الحمل حمل الكلام على الموضوع له فان صيغة المتكلم مع الغير كما يطلق على ثلاثة
نصاعداً يطلق على الاثنين حقيقة پس بجمله از لفظ براء بن عازب ثابت نمیشود مگر آنکه بعضی
زلات دلوثی خلوص العبادات از وی بعضی از رفقای وی که شریک بیعة الرضوان بودند صادر
باشد مثل آنکه در اقامت صلوة وایتار زکوة وصوم رمضان مبارک و ادای مناسک حج الی غیر ذلک
من الواجبات البدنية والمالية والمركب منهما برخلاف عادت ایشان در زمان سید انس و جان صلوات
و قصوری رفته باشد آن را بدین لفظ تعبیر کرده باشد پس ثابت نمی شود مگر عام و هذه عرفت مراراً
انه لا دلالة له على الخاص باحدى الدلالات الثلث و ازینجا هم رفع شد آنچه حضرت مؤلف تطویل
لاطائل بکار برده و گفته که انسان این نمیگوید که من آثم یا شارب الخمر زیرا که معنی قول براء بن
عازب شان این نیست که از ما زلتی و گناهی بوقوع آمده و غصب خلافت و قورق معاش اهل
بیت علیهم السلام الی غیر ذلک من المطاعن التی قررت الامامیة فی حق الخلفاء الراشدین کی لازم
می آید با اینهمه در مقابله مستبعین میتوان گفت که صیغه متکلم مع الغیر از آن قبیل است که جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم لفظ ان الله معنا بر صدیق خیالیه عمائد قوم که مداخلت تمام در علوم ادبیه داشتند
بنا بر تعظیم خویش ارشاد نمود لیکن آنکه صدیق یا مرتضی را در آن معیت دخلی باشد چنانچه حق
تعالی جابجا در قرآن مجید صیغ جمع را در حق خویش تعظیماً و اجلالاً استعمال مینماید و هر چند
ملاحظه این تقریر بوصف لحاظ تواضع و کسر نفس درین مقام بعید مینماید چنانچه خود مؤلف در
حاشیه منهیه اهل سالهٔ خویش که از خانهٔ صدیق ایمانی منقول مهمانی بدست بنده فتاد و معلوم نیست
که بجهت کدام مصلحت طبع آن از طبع مؤلف مستحسن نگشته می فرماید بر کسیکه ادنی سلیقه در محاورات
عرب دارد مخفی نیست که اعتذار بانیکه از صیغه متکلم مع الغیر فقط ذاتش مراد گرفته است اصلاً غیر قابل اصغا نیست
چه مقام مقام عظمت نا نیست که خودش را بتعظیم ذکر کند بلکه مقام مقام فروتنی است کما اعترف به ذلک
الفاضل انتهی لیکن بر نکتهٔ دقیق و معنی عمیق مشتمل است که ذهن سلیم حضرت مؤلف بآن نرسد

و آن اینکه براء بن عازب را اختیار این صیغه اشاره بصدور زلات و ظلم خویش تکرار مینماید و اشعار
میکند که انچه از من تنها صادر یافته در تکرار و کثرت گویا فعل چند کس بوده و این نکته در تواضع و کسر
نفس ادل خواهد بود و نه منافی آن دعوی شرکت دیگران درین فعل هم لازم نیاید و این تاویل محض از
جانب خویش نگفته ام بلکه از تقاریر مجلسی در بحار و مانند آن استنباط توان کرد والحمد لله علی ذلک
بحث هفتم آنکه شرکت حضرت عثمان در انچه بعضی از عمال وی کردند و اهل تواریخ نقل آن نمایند
وقتی باشد که تدارک آن از ذی النورین ممکن بود و بثبوت نرسد و این قیل و قال منجر بمطاعن جنابش مخصوص
میشود اگر این قدر را درین مقام باز کشائیم و جوابهای الحق که الزاما و تحقیقا نوشته اند تحریر نمائیم و من بعد
لغزشهای بعضے از نا واقفان فن کلام که نزد اکابر امامیه یکتائی موصوف باشند بر نگارم از مقصود
اصلی و علت غائی این کتاب محروم مانم لهذا آن را موقوف داشته بذکر ابحاث دیگر مشغول میشوم
بحث هشتم آنکه در حال براء بن عازب چندین احتمال موجود است که تمام شطر منها پس بدون
ابطال این همه احتمالات امر خلافت را درین بحث درج کردن خلاف قانون مناظره و مضاد تصحیح
حضرت مؤلف است که جا بجا دعوی ابطال تقیه و تقطیر میکند **بحث نهم** آنکه هرگاه براء بن عازب
از جمله عارفین حقوق اهل بیت و معتقدین خلافت بلا فصل امیر المؤمنین بود پس شرکت وی در احد
و بیعت خلفاء مره بعد اخری نخواهد بود الا بتقیه و تقیه چون درین مقام بدلائل بسیار خاصة
بحیثیت تقلید و اتباع و اطاعت حضرت امام الائمه نزد شیعه از مستحبات بود و تارکش بلا شبهه
بحکم حضرت امام رضا خارج از دائره تشیع و دین و ایمان است چنانچه تفسیر امام حسن عسکری نیز
بران گواه پس میباید که محل مزید عزت و افتخار باشد و چون حضرت مؤلف گفته که خوف و ترس
براء بن عازب ازین امر بجا بود پس میتوان گفت که بارک الله سخن معقول گفتی بلکه در تحقیقی سفتی
قدس سرک و لله درک چه ازین مقام بنیاد جمیع اعتراضات که تعلق باین امور داشت از پا در آمد
نه بینی که چون تقیه مشتمل افضل عبادات حی قیوم و در گذشته ثواب قریب متعه النساء محل

خوف

این خوف و خطر باشد و لفظ کفر معنوی بر آن اطلاق باید اگر بر بعضی از زلات و ظلم اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خوفی داشته باشند چه استبعاد باشد **بحث دهم** آنکه از نسبت احداث
که براء بن عازب بسوی خود کرده او را از معتقدین حضرت امیر گمان بردن از جماعه عارفین بحق اهل
بیت نبوی شمردن کما هو الظاهر دلیل این معنی است که حضرت فاروق را که او هم بر تصریحات
مؤلف نسبت احداث بخود نموده از جمله عارفین و معتقدین گمان برند و این هر دو بزرگ را بر قول
واحد خیال کنند والحمد لله علی ذلک **بحث یازدهم** آنکه چون براء بن عازب در باره این
بیعت که از متحتمات و واجبات بود بجهت خوف و تقیه لفظ احداث ارشاد فرماید کما نص
المؤلف علی ذلک پس از اینجا بمعرض ثبوت میرسد که لفظ اطلاق احداث بر ترک اولی نیست
بلکه بر واجبات نیز اطلاق میباید چرا نه که این تناقضات صریحه و تهافتات قبیحه کلام و حضرت
حضرت مؤلف برایش می باید و علتش جز این نیست که چون بود در حواریین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
اتحاد و ملتحم حقیقی در هر مقام جدائی آن را در کنار می نهاده لکن عذاب الآخرة اشد و ابقی **بحث
دوازدهم** آنکه معنی وضع صیغه متکلم مع الغیر آنست که این هر دو احداث بر نهج واحد
باشد و چون بر تسنن طائفه صحیح و مناط مذکور منتشر شود که این احداث نظر بتقیه از واجبات
بود پس میباید که انحراف از اصحاب سنه یافته نیز از متحتمات باشد گو علتش چیز دیگر باشد کما ثبت لمن له
الاشارة مرارا فیما سبق بل صرحنا به فی مواضع فلیتدبر **بحث سیزدهم** آنکه ضرورت سابقه
ولاحقه کلام مؤلف چنانکه مقتضی آنست که بعدیت را در هر مقام بر بعدیت منفصله حمل کنند و خدینا را
هرگز بعض مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم از اهل دنیا ندانند چه جای آنکه از غاصبین خلافت و محرفین
دین متین و محرفین قرآن مبین از زمره مسابقین اعتقاد نمایند فاعتبروا یا اولی الابصار **بحث
چهاردهم** آنکه بحکم جناب مؤلف بتقلید جلال الدین اما سیوطی در فتح السبل معلوم شد که صحابه را اخذ احکام
با علی بن ابیطالب خلافی نبوده از جانبهم شوخی میبوند که اصحاب تمیز اعتقاد توحید بار

عز و جل و بعثت حضرت خاتم النبیین و معاد معتقد اند باقی ماند حب بثبوت اہل بیت و تمام
بمذاکب حج ان درین رسالہ تمویہ مزخرف واہی بر آمد ثابت شد کہ بنیان ضعیف بود ثم الحمد ولی ذلک
بحث پانزدہم آنکہ آنچہ خدام مولف در تحمل این احداث بر خلیفہ شام و صحابہ اعتراضات
کردہ و ملخص آن اینست کہ جواہر الفاظ حدیث براء بن عازب آنرا متحمل نیست بندہ ہمہ آنہا را
بر سر و چشم گذاشتہ می گوید کہ اکنون احداث معاذ اللہ بخلفای راشدین یا جفاة اعراب ضعفاء مومنین
منسوب خواہد شد یا بزمرہ مقبولین اہل التشیع خواہد افتاد و چون بعنایت سبحانی و تائید
آسمانی امر اول باطل ست ثانی یا ثالث التسعین خواہد بود و وجہ بطلان آنکہ نزد مولف از کلمہ
احدثنا و محدثون ہمان احداث و نسبت فاعلی مراد است کہ در حدیث الحوض واقع است پس حمل حدیث
الحوض یکجانب بر خلفا بر اصول اہل حق و اہل التشیع کما سمعت مفصلا منطبق نیست اینہم منطبق نباشد
و ہو المطلوب بعد ازین حضرت مولف را اختیار کلی است خواہ حدیث براء بن عازب را بر جفاة
اعراب تطبیق دہد و در تاویل قیود حدیث مذکور باب تسویل کشاید یا بکمال طیب خاطر بر مقبولین خود
منطبق گرداند و انشاء اللہ تعالیٰ عنقریب در مسلک ثانی دلائل این امر اخیر مسامع امامیہ را منجر شود
بلکہ نمک بر جراحات ایشان می باشد و بحمد اللہ کہ بدین تمہید این معضلات باز منحل شود
زیرا کہ احداث را در کفر معنوی حصر نمیکنم بخلاف مولف کما عرفتہ مفصلا فتدبر و تشکر
بحث شانزدہم آنکہ اینہمہ احادیث را گرد آوردن و دعوی آن نمودن کہ برای احداث
خلفای راشدین جمع آمدہ ہر سہ حدیث بہتر از ہزار دلیل است حضرت مولف را بہتر بیکار آمد
گذشت نفرت دارد زیرا کہ چون ہر دو حدیث لاحق راجع بحدیث سابق باشد کالنص عن ذالک
مراد ازان باصول فریقین بر خلفای ثلاثہ رضی اللہ عنہم منطبق نیست پس بہتر از جفاة اعراب
یا مقبولین شیعہ از زمرہ اصحاب مجلسی برای آن قرار نخواہد یافت کما عرفت مجملا و ستعرف مفصلا
انشاء اللہ تعالیٰ و بر اہل دانش و بینش مخفی نیست کہ چون باظہار مولف این دلیل کہ بسر

بس نیست بهتر از هزار دلیل باشد بهتر پسند خیال بیازار ادله بلکه عین نام اعظم شناخته بهمراحت شمار
این کتاب بمثابه شرح میباید و باالحق امروز تحت نام الطباطبائی بر بحث هفتدهم آنکه
هر چند حضرت مؤلف در اطلاق لفظ رافضی در حق خود و سلف صالحین خود سعی تعریض قصد نکند
لکن الله یجری الحق علی لسانه حیث یلزم مما اطلقه فی شانه ما انا بصدد اثباته والقائه بتفصیل
و تحقیق مقام آنکه جامع تفسیر حضرت امام حسن عسکری در ذیل بگردن راوی یعنی ابوالفضل شاذان بن
ابن جبرئیل بن اسمعیل قمی در ذیل تفسیر کریمه بلی من کسب سیئة واحاطت به
خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون میگوید قیل للصادق علیه السلام ان
عمار الدهنی شهد یوما عند ابن ابی لیلی قاضی الکوفة بالشهادة فقال له القاضی قم
یا عمار فقد عرفناك لا نقبل شهادتك لانك رافضی فقام عمار وقد ارتعدت
فرائصه واستفرغه البکاء فقال له ابن ابی لیلی انت رجل من اهل العلم والحدیث ان کان
یسوءك ان یقال لك رافضی فتبرأ من الرفض فانت من اخواننا فقال له عمار
یا هذا ما ذهبت والله حیث ذهبت ولکن بکیت علیك وعلی اما بکائی علی
نفسی فانك نسبتنی الی رتبة شریفة لست من اهلها زعمت انی رافضی ویحك
لقد حدثنی الصادق علیه السلام ان اول من سمی الرافضة السحرة الذین لما شاهدوا
آیة موسی فی عصاه آمنوا به واتبعوه ورفضوا امر فرعون واستسلموا لکل ما نزل
بهم فسماهم فرعون الرافضة لما رفضوا دینه فالرافضی من رفض کل
ما کرهه الله وفعل کل ما امره الله فاین فی الزمان مثل هذا فانما بکیت علی نفسی
خشیة ان یطلع الله تعالی علی قلبی وقد تلقبت هذا الاسم الشریف علی نفسی فیعاتبنی
ربی عز وجل ویقول یا عمار کنت رافضا للاباطیل عاملا للطاعات کما
قال لك فیکون ذلك مقصرا بی عن الدرجات ان سامحنی وموجبا لشدید

العقاب على ان نافستني الآن تبدّل كيني موالي تشفعهم واما تكاد
عليك فلعظم كذبك في تسميتي بغير اسمي وشفقتي الشديدة عليك من عذاب
الله ان صرفت اشرف الاسماء الى ان جعلته من ارذلها كيف يصبر بدنك على
عذاب كلمتك فقال الصادق عليه السلام لو ان على عمار من الذنوب ما هو اعظم
من السموات والارضين لمحيت عنه بهذه الكلمات وانها لتزيد في حسناته
عند ربه عز وجل حتى يجعل كل خردلة منها اعظم من الدنيا الف مرة انتهى

یعنی روزی بحضرت امام صادق ع حکایت عمار دهنی بدین رو عرض رسانیدند که قاضی کوفه یعنی ابن
لیلی شهادت وی را قبول نکرد و گفت که تو مذهب رفض داری پس لرزه بر اندامش افتاد و گریه
زاری آغاز نهاد قاضی خطاب نمود که اگر ترا نام رفض بد می آید باید که بمقتضای علم و عمل تو بری
و از برادران ما باشی عمار گفت گریه من بدین جهت نیست بلکه برای تو و برای نفس خود است وجه
اول آنکه از حدیث صادق علیه السلام معلوم شده که این لقب برای کسی است که از جمیع مناهی الهی
دست شوید و جمیع اوامر وی را بجا آرد و از اینجاست که اول این لقب برای سحرهٔ فرعون وقتی
که ایمان آوردند و بعد مشاهدهٔ اعجاز موسی علیه السلام از دین فرعون رجوع کردند مقرر شد پس من
خود را لایق این لقب مبارک نمی یابم اگر برین لقب سکوت کنم خوف آنست که در عبادت
درجات من کمتر شود یا بعذاب الهی گرفتار آیم و گریه من بر تو بجهت دروغگوئی تو و مزید شفقت
است که اشرف القاب را ارذل آن قرار دادی چگونه بدن تو بر عذاب این گناه صبر تواند کرد امام
صادق فرمود که اگر گناهان عمار از آسمانها و زمینها زیاده تر بودی ببرکت این کلمات محو گشتی
و در روز قیامت حسنات عمار چندان مرتبت خواهد یافت که هر یک دانه آن هزار بار از دنیا بزرگتر خواهد
گردید انتهی بمفاده و از اینجا حال مولف و اکابر علمای او که بنا بر استحقار این لقب را لبنان
می بخشند و خود را از آن دور و دور می کشند کما سیجیئ ان شاء الله تعالی بوضوح می پیوندد

جالیناً لمخص مکید و روایت و حدیث جناب خاتم المرسلین بخطاب جناب خاتم خلفاء الراشدین در باب
رفضه فرموده از کتب اہل حق باید شنید که قومی پیدا شوند و اصحاب مرا بد گویند و در جمعه و جماعت حاضر
نشوند لقب ایشان رافضه باشد باید که ایشان را بجزای اعمال شان رسانید و عقریب یابند بدیہیات اولیه
روشن میشود که حق بجانب اہل سنت است که این لقب را از بدترین القاب و اہل آن را بمقتضای احادیث
بلکه آیات قرانی نیز اخس افراد کائنات میدانند زیرا که حضرت زید شهید که در تقدس و تورع
ایشان شکی نیست و شیخ مفید در ارشاد و دیگران و غیر آن بمناقب جلیله آن بزرگ رطب
اللسان اند این لقب مبارک را در حق اکابر امامیه باظهار محدثین فریقین علی رؤس الناس بزبان
آورده و در اینجا بر کلام صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین و مانند او اکتفا مینمایم که استیعاب شواہد
او لبحث کثرت متعذر است وهو هذا في الحديث ذكر الرافضة والرافضي وهي فرقة
من الشيعة رفضوا زيد بن علي عليه السلام حين نهاهم عن الطعن في الصحابة فلما
عرفوا مقالته وانه لا يتبرى من الشيخين رفضوه ثم استعملوا هذا اللقب في كل من غلا
هذا المذهب واجل الطعن في الصحابة انتهى و از اینجا خیال مؤلف و بعضی از اوراق که از متسنین
صدیق یابانی او یعنی سیده یعنی امثال این احادیث که در کتب سنیان در مذمت روافض مرویست
مجعول و موضوع ایشان است زیرا که رد روافض و رافضه محاوره مستحدثه است که در زمان زید
شهید واقع شد انتهی همراه حدیث عمار و نهی که در تفسیر امام حسن عسکری روایت نموده اند غلط
بر آمد زیرا که مراد از لفظ حدیث که در عبارت مجمع البحرین واقع شده اگر احادیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم کما هو المتبادر عند الاطلاق فهو نص في المقصود و اگر احادیث حضرات
ائمه هدی است فهو ایضا یستلزم المطلوب مگر ندیده که در اصول اربع بلکه اربعمایه و در غیر آن اخبار صحیحه
صریحه ثابت کرده بلکه ابواب و فصول در بعضی منعقد کرده اند که جداول علوم این بحرین بهمان بحر محیط
منتهی می شوند کما قال الله تعالی فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و بعضی از کلمات اکابر شیعه در

حصه در این اوراق رسیده است و بعضی در رساله ثانی خواهی شنید انشاء الله تعالی سیما از سبب
بدزبانی که فرقه روافض در احادیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که اخبار از غیب بوده چنانکه گذشت چگونه این
حضرات حکایات آنجنابان نموده باشند چنانکه جناب قدس مآب بدون وحی آلهی لب جنبانیده باین خبر
غیبی نکشوده اند وعلی ای تقدیر مراد ازین کلام قدح روافض است که هو المقصود یا مدح چنانچه مراد رافضی
تقریر کرد و چون شق ثانی باطل است اول متعین باشد اما بطلان ثانی پس از آنکه مستلزم نابیت
حضرت زید شهید است که بشهادت و مقبولیت بلکه رستگاری هزاران کس از گناهکاران شیعه
او در تصانیف این معلم مجالس المومنین تصریح واقع شده پس معلوم گشت که قدح روافض در احادیث
سید الرسل ورود یافته و بعضی ملقب شدند با اثنا عشریه باین لقب بر زبان حضرت زید شهید
ظاهر شد لهذا اعجاز نبوی تافته و سلب بعض از اثنا عشریه که در بدگوئی ملازمین پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم خصوصا شیخین نموده اند مثل السلاح ذاتیات است پس معنی قول حضرت زید رفضتمونی
فانتم الروافض همین است که چون شما سب جاریین پیغمبر خدا را ثواب پنداشتید و بجهت عدم تبری من از
ایشان بیعت مرا گذاشتید پس لا محاله این فرقه هستید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ظهور
آنها خبر داده و مذمت و قبائح آنها یاد فرموده علاوه عقل هرکس تجویز این معنی تواند کرد که حضرت
سید الساجدین رافضی را که بدگوئی اصحاب رسول بنیکی یاد فرماید و مؤید همین است حدیث آخر که در
کتاب جامع الاخبار مرویست و مضمونش اینست که هرکس که مرا بد گوید او را قتل کنید و هر که اصحاب
مرا بد گوید او را دره زنید و مثل این حدیث خصوصیتی بکتاب مذکور ندارد بلکه صحیفه رضوی بذکر مانند
آن مزین گشته کما صرح به محمد بن ابی زید بن عربشاه العلوی الورامینی فی تصانیفه پس ثابت گردید که انچه
اهل حق از جناب مصطفوی صلی الله علیه وآله وسلم بخطاب مرتضوی در ذم روافض روایت کرده اند
وقد عرفت من قبل عین حق و صواب و روایات مدح ایشان مستلزم عقوبت و عذاب و بحمد الله
که جناب امیر المؤمنین بمقتضای امر خاتم المرسلین صلعم در ایام خلافت خویش جهال ایشان را جزای

اعمال موحد این مذهب اتباع او کوشش فرمود نظر بر روایات فریقین گفتگو در بحث آیا آن
شقی را بعد تهدید باحراق اجلا نمود یا باتش سوخت فاضل کشمیری در جلد اول نزهه مدعی امر ثانی
شده وگفته که در کتب معتبره سنی و شیعه تصریح است که حضرت امیر المومنین عبد الله بن سبا و اشیاع
او را باتش سوخته و برین دعوی شواهد ذکر کرده که در انشا آن واقع است فقیل انهم طائفة
من الروافض السبائية ادعوا ان علیا رضی الله عنه اله وکان رئیسهم عبد الله
بن سبا وکان یهودیا فاحرقهم انتهی مختصرا بستر از کتب خویش مثل کشی و غیره ثابت
کرده که حضرت امیر آن ملعون و اتباع او را بعبث نکار توبه از مقالات خودشان احراق فرمود چون
انمقدار ذهن نشین سامعین و ناظرین شد حالیا دو سه حرف از کلام مجلسی در تذکرة الائمه ذیل
احوال حضرت زید شهید باید شنید تا در اعتبار مقوله صاحب مجمع البحرین هر یکی را اطمینان قلبی رو
دهد و لغزشی که فاضل مجلسی را دران مقام پیش آمده بلکه کلام و متناقض گردیده بر هر کسی سمت
وضوح یابد و آن کلام اینست بدانکه اهل کوفه جمله منافقین بودند و دعوی تشیع میکردند و با حضرت
امیر المومنین و امام حسن و امام حسین آن ماجرا کردند که شنیده اید و آن ملاعین دشمن بنی امیه نیز
بوده اند هر چند خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند در پس نشستند آخر تلبیس کردند
و پیش یکی از شیعیان رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بالمعروف واجب است و این ظلم
که بنی امیه کردند و دمار از خلق بر آوردند این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج
نکنیم کافر باشیم قومی از شیعه فریب خوردند غرض ایشان آن بود که بقیه اهل بیت را طرف
کشند جمله رفتند پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد در خروج با وجود آنکه مکرر حضرت
سجاد با و گفته بود که مبادا خروج کنی که میدانم کاری نمی سازی ترا می کشند و بکناسه کوفه بر دار
میکشند و کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار بتو تمام نمی شود و از تو نیست از اولاد عباس است
قبول نکرد و مردمان ورا نگذاشتند و برین داشتند هشت هزار کس از ان مدبران بیعت کرد

سوار و پیاده بای و سوگند خوردند چون یزید خروج کرد با آن لشکر یزید رجامع کوفه رسید جمله زیدرا
تنها گذاشتند و گریختند مگر قلیلی چون یزید این حال دید گفت رفضونی یعنی مرا گذاشتند و از آن روز این
شیعه برافضی موسوم شد انتهی قدر الضرورة من کلامه لتائید قول صاحب مجمع البحرین و ازین مقام
عاقل ملتفت بشارتی تازه بدست آید که اکابر امامیه قدیما و حدیثا می گفته اند که کوفیه همه شیعیان
بودند و کوفی الاصل بودن دلیل تشیع است و هرگاه محبت و ولایت ائمه را عرض کرده بودند
غیر از کوفیه اختیار نکردند چنانچه از مجالس و غیر آن واضح است و خود ملا مجلسی در رساله تحفة الزائر
گفته که در حدیث معتبر از حضرت صادق منقول است که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر اهل شهرها
پس قبول نکردند مگر اهل کوفه و در حدیث معتبر از امام حسن منقول است که بقدر رسانی یا در کوفه نزد
من بهتر است و دوست تر میدارم از خانه که در مدینه داشته باشم و در حدیث معتبر از صادق علیه السلام
منقول است که ستون پنجم یعنی از ستونهای مسجد کوفه مقام جبرئیل است انتهی بلفظه و ازین قسم
احادیث بسیار در تصانیف او از حضرات ائمه عالمین کان و یکون مندرج است چون ملا مجلسی خود
حکم بنفاق جمیع اهل کوفه کرده چنانچه از عبارت تذکره و المنتهی الی حد ثبوت رسید که شیعیان
منافقین اند و معلوم شد که مثل سائر اهل السنة اهل حق که هر کرا از شیعه کافر منافق بر آید مبنی بر
تعصب نیست و اگر خدای عز و جل بخواهد او را دیگر بر نفاق اکابر این قوم که بنیاد مذهب رفض
را در ابتدا ایشان کرده اند و در خاتمه مسلک ثانی خواهی دید افسوس که قلوب اهل نفاق ازین قدر تا
حصه شان می شود و خود دعوی مزید ولای اهل بیت در زبان میکردند و در دعای حضرت شیعه کافی [illegible]
و از مؤیدات این فصل است آنچه در کتب اخبار ایشان بتاویل توریه و تقیه مروی شده که در زمن بعضی از اهل سنت
رو بروی امام صادق علیه السلام یکی از شیعه گفت که در حق عشره مبشره چه اعتقاد داری اظهار
نمود که ایشان را به نیکی یاد میکنم سائل گفت بعد از آن تبری بعض صحابه رافضی می بینم شیعی خود
داد که لعنت خدا بر کسی باد که احدی از اصحاب دشمن دارد و هر که با عشره مبشره سوء ظن بهم رساند

لعنت

لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بر وی باشد الخ و هرچند جامع تفسیر امام حسن عسکری هم ازین قسم
روایات آورده لیکن تاویلاتش را نیز وارد کرده پس واضح شد که تفسیر امامیه چنین بر ایشان گمان کردن و
فرو رفتن از استماع این لقب مبارک که از قدیم الایام نزد حضرات ائمه نیز با انبساط تمام مذکور میشد و آن را
بدتر از دشنام مادر و خواهر دانستن جز جهل و یا تجاهل اکابر شیعه دلالت ندارد چون کتب قوم برین فواید
جلیله و عوائد جزیله مشتمل است میخواهند که بدست اهل حق بعبارتیم هم ندهند از وصایای فاضل مجالسی
است که کتاب حق در اهرگز بسنی نباید داد و بحمد الله که هرچند در اخفای مطالب سعی او فر بتقدیم رسانیدند
فائده بران مترتب نمی شود و ناموس تحقیق اکابر قوم بر باد میرود و ازینجا کالشمس فی رابعة النهار
آشکارا شد که افادات فاضل طبرسی یعنی حسن بن علی صاحب کامل بهائی که آب در چشم ندانسته و عشاوه
عصبیت بر بصر بصیرت گذاشته از جنس مضحکات و خرافات بلکه ضرطات لعیر و فسوات حمیر است حیث
قال اما بهر وقت که اهل سنت امامیه را رافضی خوانند شیعه ایشان را رافضی خوانند و چند لقب دیگر
زیاده کنند اول خارجی دوم ناصبی سوم یزیدی چهارم جبری پنجم مشبه ششم منافق هفتم مروانی هشتم
قدری نهم دشمن اهلبیت یا ظالم آل محمد دهم حطب جهنم یا مانند آن انتهی بلفظه خدا را اندکی انصاف
فرمایند که تلقیب اهل سنت بلقب رافضی بکدام معنی ازین هر دو ممکن است ایهات ره تعصب
مانع از حق بینی و حق گوئی شده و عداوت و عناد اصحاب امجاد علمای تشیعین بلکه اکابر ایشان را
چنانچه بر ناظرین مجالس المومنین پوشیده نیست از کجا بکجا برده چون قاضی کوفه عمار را رافضی گوید و
آن بیچاره از راه انصاف جز جناب امیر هدی معاذ الله حقیقة کسی را لایق این اسم نپندارد و قاضی هم بجزئیات
تذلیل این نام و کسر شان این لقب مستوجب جهنم اعتقاد کند حشر فاضل طبری را با اتباع و اشیاع او که
اهل سنت را رافضی گویند غیر از یزید و شمر و عبید الله زیاد بدگهر بکدام کس خواهد بود سینه و تن
وبال مریم هذا و الله عزیز ذو انتقام اما نسبت خروج و نصب چو الش آنکه از کتب معتبره دلگیر قوم
در مقالات اهل عالم کما سبقت الیها الاشارة فی صدر هذه العجالة ظاهر و باهر است که

خارجی کسی است که با عثمان ذی النورین و ام المؤمنین عایشه صدیقه و حضرت ابو الحسنین سجاد باشد
همچنین در عقاید دیگر که تعلق با الهیات باشند مانند آن از مثل انکار حوض و رویت و بودن سورهٔ یوسف
از قرآن مجید بجهت حکایت عشق زلیخا مخالف اهل سنت باشند و ناصبی شخصی است که با اهل بیت نبوی
و ذریت مرتضوی من حیث الاعتقاد دشمن بود و در ریختن خون ایشان حلال داند و در بدگویی ایشان
دقیقه فرو نگذارد یا با شیعیان ایشان از جهت انقیاد و محبت با ایشان بدی نماید از جهت مال و منال
دنیا عداوت بهم رساند و علی ای تقدیر مذهب اهل سنت از همه الواث منزه واقع شده بدانکه
تنزه ایشان از امور سابقه مثل بدیهیات اولیه است اما تنزه ایشان از عداوت شیعه من الحیثیة
المذکورة التی یدل علیها بعض روایاتهم الموضوعة کما لا یخفی علی من طالع النزهة للکشمیری فهو ایضا
کذلک زیرا که قدیما و حدیثا طایفهٔ متشیعین را درین نسبت تکذیب میکنند و شیعهٔ ابلیس و شیطان تعبیر
مینمایند چنانچه تصانیف امام شمس الدین ذهبی و منهاج شیخ الاسلام ابو العباس و صواعق محرقه ابن حجر
هیتمی مکی و صواقع خواجه نصر الله کابلی و تحفهٔ علامهٔ دهلوی رحمة الله علیهم اجمعین بر آن گواه است و کفی
بالله شهیدا و اگر با اینهمه طهارت ذیل اختلاج قلوب اهل وسوسه زوال نپذیرد پس ما بر همه فرق
مذکوره از روافض و خوارج و نواصب هر دو معنی لعن میکنیم یا شما لعن اینها کنید و ما پیش یا و گوییم لیکن از شما
این لعن و تبرا در باب رافضه امکانی ندارد لما مر و جهه مع ذلک که حال ما سیه در محبت و معرفت
اهل بیت به بینید و آنچه از اساطین اینها هست در بارهٔ اهل بیت علیهم السلام صدور یافته بوعاء
ذهن نشینید بر وی مخفی نیست که انتساب خروج و نصب بایشان از جانبان است کما لا یخفی
علی من تتبع کتب القوم و قد علمت سر مراد تحقیق این بحث را که ناصبی در حقیقت کیست
در رد کتاب تا مطبوع مجتهد جایسی مفصل تر ازین نوشته ام چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست
اما اطلاق لفظ یزیدی پس اگر از آنست که اهل حق معتقد استحقاق خلافت حقه
او میباشند پس بطلان آن از شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و صواعق محرقه و امثال آن باید

الحاق

اتفاق علمای اہل حق بر فسق او ست بلکہ کلام درینست که او کافر شد یا نہ لیس بسیاری تکفیر او کنند
و بسیاری توقف نمایند و جمعی بفسق او قائل شوند و ازینجاست که علم الہدی امامیہ اجماع ہمہ کس بر عدم صلاحیت
و استحقاق او در شافی نقل میکند و قد نقل فی البحار ایضا پس در اطلاق لفظ یزیدی بر اہل
سنت تکذیب علم الہدی لازم می آید فاختر ایہما شئت و اگر وجہش آنست که بعضی از قدما
بیعت او کردند و بعضی از مناصب شرعیہ از نواب او یافتند باز انعزال اختیار کردند لیس بعد از
تسلیم بیعت و مانند آن لایق تر آنست که این لفظ برای حضرات شیعین اطلاق یابد زیرا که بر طبق
روایات مجلسی در بحار و دیگر کتب معتمدہ فرزند ارجمند مرتضوی که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
جمع اسم و کنیت خود را در حق وی تجویز فرموده و بسیاری از مناقبش در کتب ایشان مرویست
و سیجی بنہ منہا از دعوت شہید کربلا صریح اغماض کرده بکمال طیب خاطر رد یزید رفته بلفظ امیر المومنین او را
بار بار یاد فرموده لکوک دراہم و اشعر بغیر از او تحصیل نموده **اما اطلاق جبری**
پس حاشا که اہل سنت متصف بآن باشند بلکہ اسفار و مجلدات معتمدہ کلامیہ ایشان بابطال
مذہب جبریہ دلیل است روشن بگر خفاش منشان جبل سیرت را علاجی نمی توان کرد بلی این لقب در
حق امامیہ سزاوار است که حدیث طینت را بجہت حسن سیرت معتقد اند کما مر و گویند که
عبادات اہل سنت بجانب ما باز می گردد و گناہان ما در اعمال سنیان محسوب می شود و ہل ہذا
الا جبر صریح و ظلم قبیح الی غیر ذلک من الروایات و الاعتقادات الفاسدة **اما اطلاق
لفظ مشبہہ** پس آنہم درباره قدمای امامیہ حقیقة و متاخرین ایشان لعلت و اشربوا فی
قلوبہم العجل احری و الیق باشند زیرا که پیشوایان ایشان باشند ہشامین و شیطان الطاق حضرت
جل مجده را بجسم بمعنی ابعاد ثلثہ وصف میکنند و بچند شبر تمامی جسم او را تعالی عما یقول الظالمون
علوا کبیرا پیمایش مینمایند و اعلا او برو اسفل او خالی و کاواک قرار میدہند و برین ہمہ کفریات کتب
اصول ایشان مثل کلینی و غیره دلالت تمام دارد و لعن کردن ائمہ علیہم السلام بعد استماع

این خرافات دال و دلیل بر آنست که کسی برای اینها تهمتی نهاده بخلاف سلف صالحین اهل سنت
که در حدیث و تفسیر و فقه پیشوایان ایشان بوده اند زیرا که منتهای عقاید بعضی از ایشان آنست که می
گویند که لفظ ید و عین و جنب که در قرآن و حدیث برای حق تعالی اطلاق شده معتقد آن هستیم و
تاویلش نمیکنیم و بلا کیف میدانیم نه مثل دست و جنب خود اعتقاد میداریم چنانچه مرزا محمد کشمیری تصحیح
این عقاید و ستایش و مدح ایشان نموده فاین هذا من ذاک **اما لفظ منافق** که ظاهر
چیزی دیگر و باطنش چیزی دیگر است امریست که علی الاطلاق غیر از امامیه که در تقیه و نفاق
بسر میبرند و اینمعنی مومنین و ایمان ایشان است بکسی فی الحقیقت متبادر نمیشود و یخادعون الله والذین
امنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون **اما لفظ مروانی** پس بعینه مثل
لفظ یزیدی است چه شق اول صریح مخالف تصریحات محققین ایشان است و در شق ثانی چه کم
که در باره جناب امام زین العابدین که با سلاله مروانیان بیعت فرموده بلکه ابتداء
آنها بیعت را مقدم داشته چه لفظ خواهند گفت معاذ الله من ذلک یا تمیانه قدری و دشمن اهل بیت
و حطب جهنم اینهم از خصائص حضرات امامیه و خوارج و نواصب خذلهم الله اجمعین الیس لغیرهم نصیب فی
ذلک زیرا که در احادیث فریقین قدریه را مجوس امت گفته اند و مجوس تعدد خالق قرار داده اند و میگویند که
خالق خیر یزدانست و خالق شر اهرمن چنانکه امامیه خالق جواهر خدا تعالی میدانند و بنی نوع
انسان بلکه هر سگ و خوک را خالق اعراض اعتقاد میکنند و چون بسیاری را از اولاد امجاد پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم دشمن دارند و در حق خلاصه اهل بیت آنچنان روایت کنند که نواصب خوارج
هم شرمنده باشند و نیز باعتراف مجلسیین در لوامع و تذکره خلفای جور از امامیه بوده اند پس اینهم
حطب جهنم باشند و هم دشمن اهل بیت اینست حال اکابر علمای قوم که مطاعن ایشان همین نهج
بوج و باد در هوا بلکه در لجه تباهی مثل نقش بر آب مانند نمایش سراب الحمد علی ذلک نحوه بمطاعن اهل الحق
بروایات خود هم فراهم می آرند بدلالت اصول شان نیست و نابود میگردد و بعد ازین خرافات

کرمانش والسنی فاضل طبری مذکور گفته که اگر جمله اهل عالم جمع شوند و خواهند که بر شیعه جرمی و
خلیتی اثبات کنند نتوانند کرد الا که گویند ایشان ابوبکر را خلیفه ندانند یا از خلافت او تبرا می کنند
انتهی مقاله سبحان الله با اینهمه عیوب خانگیها فاضل طبری متعصب طائفه درین عبارت چنانکه ظاهراست
دعوی عصمت برای شیعه میکند ازینجا معلوم توان کرد که عصمت از خصائص انبیاء و ائمه و سیدة
النساء زهرا نبوده فلیضحکوا قلیلا وهذه من جملة المطائبات هرگاه معنی رفض مصداق آن
بادلهٔ قاطعه متحقق شد و بحجج ساطعه ثابت گردید که جز حضرات امامیه کسی ملقب باین خطاب مستطاب
نمی تواند شد پس اگر من بعد امامیه را هر جا بهمین لقب یاد کنم عین حق و صواب است و اگر مولف و دیگر متشیعین
بملاحظهٔ آن در تشنیع فقیر کوشند و شکر ریزی را گذاشته سرکه فروشند خلاف رای اولی الالباب
لیکن چون این بزرگان این لقب را بدتر از دشنام مادر و خواهر میدانند لهذا فقیر را در تحریر
این جزا که از هفتاد در گذشته کلمهٔ ازان اجتناب لازم لان فلتة اللسان بمنزلة اقدام الاقدام
لیس فی اخلاق الحسان بحث هجدهم آنکه حکم باینمعنی که بیعة الرضوان مقید بشروط است بسعی
اکابر خود را در بارهٔ مقبولین خویش بابا دادن و بر اکابر قوم خویش نام حماقت و سفاهت
نهادن چنانچه قبل ازین اشعاری بران رفته و بر تقدیر اشتراط می بایست که علمای شیعه تتبع افعال
و اقوال شان می پرداختند که دلالت بر حسن سیرت و انقطاع آنها بسوی اهلبیت میکند و در تعدیل
و توثیق اکتفا برین نمی ساختند و مناط عدالت و وثاقت این اعمال را نمی گردانیدند از گفتن این
امور که فلانی در جنگ بدر حاضر شده و فلانی در بیعة الرضوان چه میکشاید کما لا یخفی بحث
نوزدهم آنکه اگر نواصب خذلهم الله گویند که ما در بارهٔ ائمه بحجت دلالت عبارات ادعیه
صحیفه انجیل اهلبیت و مانند آن بمعاصی شان اعتقاد داریم و این بزرگان را معاذ الله عاصی شماریم
گفته مولف را صواب رفته باشند اعوذ بالله من ذلك واتوب الیه من المهالك فانا کری فی
حقهم جمیعا ما حکی فی التنزیل عن مالك قال الفاضل المتبحر

این خرافات دلیل بر آنست که کسی برایشان تهمتی نهاده بخلاف سلف صالحین اهل سنت که در حدیث و تفسیر و فقه پیشوایان ایشان بوده اند زیرا که منتهای عقاید بعضی از ایشان آنست که می گویند که لفظ ید و عین و جنب که در قرآن و حدیث برای حق تعالی اطلاق شده معتقد آن هستیم و تاویلش نمیکنیم و بلاکیف میدانیم نه مثل دست و جنب خود اعتقاد میداریم چنانچه میرزا محمد کشمیری تصحیح این عقاید و ستایش و صورت آیه هدی نداء به فاین هذا من ذاک اما لفظ منافق که ظاهر چیزی دیگر و باطنش چیزی دیگر است امریست که علی الاطلاق غیر از امامیه که در تفسیر نفاق بستر میزنند و اینمعنی مین بین و ایمان ایشان است بکسی فی من کسی متبادر نمیشود یخادعون الله والذین امنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون اما لفظ مروانی پس یعنیه مثل لفظ یزیدی است چه شق اول صریح مخالف تصریحات محققین ایشان است و در شق ثانی چیزی که در بارهٔ جناب امام زین العابدین که با سلاله مروانیان بیعت فرموده بلکه ابتداء آنها بیعت را مقدم داشته چه لفظ خواهند گفت معاذ الله من ذلک یا قیاما ندیدی و دوزخ اللبیت و حطب جهنم اینهمه از خصائص حضرات امامیه و خوارج و نواصب خذلهم الله اجمعین الی یوم الدین نصیب ذلک زیرا که در احادیث فریقین قدریه را مجوس امت گفته اند و مجوس تعدد خالق فرموده اند و میگویند که خالق خیر یزدانست و خالق شر اهرمن چنانکه امامیه خالق جواهر خدا تعالی میدانند و بنی نوع انسان بلکه هر سگ و خوک را خالق اعراض اعتقاد میکنند و چون بسیاری را از اولاد امجاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دشمن دارند و در حق خلاصهٔ اهل بیت آنچنان روایت کنند که نواصب و خوارج هم شرمنده باشند و نیز باعتراف مجلسی در لوامع و تذکرهٔ خلفای جور از امامیه بوده اند پس ایشان هم حطب جهنم باشند و هم دشمن اهل بیت اینست حال اکابر علمای قوم که مطاعن ایشان بیمن نجیح لوح و باد در هوا بلکه در لی باقی مثل نقش بر آب مانند نمایش سراب آمحمد علی ذلک انچه بمطاعن اهل حق بروایات خود هم فراهم می آرند بدلالت اصول شان نیست و نابود میگردد و بعد ازین خرافات

که حاشی

کرحالش واضحی فاضل طبری مذکور گفته که اگر جمیع اهل عالم جمع شوند وخواهند که بر شیعه جرمی و
خللی اثبات کنند نتوانند کرد الا که گویند ایشان ابوبکر را خلیفه نه دانند یا از خلافت او تبرا می کنند
انتهی مقاله سبحان الله با اینهمه عیوب خانگی ایشان فاضل طبری مقتدای این طایفه درین عبارت چنانکه ظاهر است
دعوی عصمت برای شیعه میکند ازینجا معلوم توان کرد که عصمت از خصائص انبیاء و ائمه و سیدة
النساء زینهار نبوده فلیضحکوا قلیلا و هذه من جملة المطائبات هرگاه معنی رفض بمصداق آن
بادلهٔ قاطعه محقق شد و بحجج ساطعه ثابت گردید که جز حضرات امامیه کسی بلقب این خطاب مستطاب
نمی تواند شد پس اگر من بعد امامیه را هرجا بهمین لقب یاد کنم عین حق و صواب است و اگر مولف دیگر تشنیعین
بملاحظهٔ آن در تشنیع فقیر کوشند و شکر ریزی از گذاشته سر که فروشند خلاف رای اولی الالباب
لیکن چون این بزرگان این لقب را بدتر از دشنام مادر و خواهر میدانند لهذا فقیر را در تحریر
این اجزا که از هشتاد در گذشته کلیة از ان اجتناب است لان فلتة اللسان بمنزلة اقدام لا قلام
لیس فیا خلافی الحسنا بحث هجدهم آنکه حکم باینمعنی که بیعة الرضوان مقید بشروطیست که
اکابر خود را در بارهٔ معتقدین خویش تا بود دادن و بر اکابر قوم خویش نام حماقت و سفاهت
نهادن چنانچه قبل ازین اشعاری بران رفته و بر تقدیر اشتراط می بایست که علمای شیعه بتتبع اعمال
واقوال شان می پرداختند که دلالت بر حسن سیرت و انقطاع آنها بسوی اهلبیت میکند و در تعدیل
و توثیق اکثر این گروه تمیز ساختند و مناط عدالت و وثاقت این اعمال را نمی گردانیدند از گفتن این
امور که فلانی در جنگ بدر حاضر شده و فلانی در بیعة الرضوان چه میگشاید کما لا یخفی بحث
نوزدهم آنکه اگر نواصب خذلهم الله گویند که ما در بارهٔ ائمه بحجت دلالت عبارات ادعیهٔ
صحیفهٔ انجیل اهل بیت و مانند آن بمعاصی شان اعتقاد داریم و این بزرگان را معاذ الله مخطی شماریم
گفته مولف را صواب پنداشته باشند اعوذ بالله من ذلک و اتوب الیه من المهالک فانا لا نری
حقهم جمیعا ملحوظ فی التنزیل عن ذلک قال الفاضل المتبحر

الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم مستتر مباد که این اعتراف صادر فقط
از برای ابن عباس رضی الله عنه نشده است بلکه جناب فاروق اعظم خود معترف می‌شوند در بخاری فی باب
هجرة النبی و اصحابه الی المدینه حدیث طویل از ابی برده بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخرش این است
وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ وَدِدْتُ أَنَّ ذَلِكَ بَرَدَ لَنَا وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ عَمِلْنَا بَعْدَهُ
نَجَوْنَا مِنْهُ كَفَافًا رَأْسًا بِرَأْسٍ فَقَالَ إِنَّ أَبَاكَ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِنْ أَبِي و وجه دلالت این حدیث
برانچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه بر ظاهر است که اهل سنت را ناز بر عدل و ورع و تقوای
عمری است و اعمال خیر از تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین مبین آن قدر که از دست شان شده
که بسبب آن جا اهل سنت از آن شمرده نیست پس وای بر غصب خلافت و ما یلزمه کدام گناه سنگین صادر شده
که مرگ بخدا یاد کرده تمنای نجات کفاف راسا براس نموده‌اند و عدم حبط اعمال زمان سعادت
توامان نبوی را چنانکه از جمله برد لنا ظاهر است مغتنم می‌پنداشتند و اگر گویند که عمل حضوری
جناب رسالتمآب شرف دارد گوییم که اولا لا نسلم بلکه اعمال زمان غیبت زیاده شرف دارد چه در
اوان حضوری جناب نبوی بسبب رسوخ تاکید پیغمبر و تواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال
خیر از وی صادر نمی‌شد و در زمان غیبت محض قوت ایمان باعث بران بود پس عمل ما بعد از
آثار یومنون بالغیب توان دانست و ثانیا آنچه اعمال خیر مفید باسلام در عهد خلافت خود شان
از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور نیافته چه هرگز مروی نیست
که سرگروه غزوه باشند یا از دست مبارک او شان کافری زخم خورده باشند یا قبیله از قبائل عرب
بتوسط شان مشرف باسلام شده باشند پس کدام نسبت بین العملین است که اعمال سابقه مزیتی
داشته باشد و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از بحث است مضمون حدیث نیست که اعمال نیک
عهد نبوی قائم و برقرار باشند و عمل خیر و شر ما بعد مکافی شوند پس آن عمل تشریح حدیث است که با اینهمه اعمال خیر تکافو
داشته باشند و هرگاه مثل ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد زمان نبوی را زیاده مشمرده باشد

بس

بس با عمال زمان خلافت خود عمر رضی الله عنه و عهد زمان خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند بتفضیلی است
که اهل سنت میخواهند فقره اخیر حدیث همین خواهند گفت که گفت ابو برده که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن
سیاق حدیث نمیخواهد که ضمیر فقال راجع بسوی عبد الله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابو برده است
و مقوله عبد الله بن عمر را حکایت میکند پس میبایست که مقوله خودش را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث
نقلت باشد نه که فقال مگر آنکه بتکلف بگویند که این مقوله راوی است که از ابو برده روایت و حکایت
میکند لیکن باز میگوییم که با وجود بعد این تاویل سوق کلام ازین ابا دارد چه ابوموسی اعمال حسنه
مابعد را بر اعمال ماسبق تفضیل داد پس عمل خیر او بسیار شد و جناب فاروق اعمال مابعد را اگر چه
عمل ماسبق نمیدید مغتنم دانستند پس محل آنست که عبد الله بن عمر بزبان خود تفریع کرده با بو برده
بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است نه که بالعکس و قضیه شکستگی نفس و تواضع
دعوی بیدلیل است و همین با بعد ازین توجیه تحاشی دارد و بنا بر علی هذا ازین حدیث ثبوت می‌شود
که ادعای ترغیب فضل محض فضولیست چه بگواهی پسر خود خلیفه مثل ابوموسی که با اینهمه جلالت قدر بیا
در صحابه کرام بکتب اهل سنت هم مرد نیست از فاروق اعظم افضل است فالتفضیل با جمله الاصحاب مگر آنکه
توجیه کرده شود که ابوموسی در عناد و بغض جناب ولایت مآب خیانتکار از نصوص صحیحه ظاهر است از حضرت
عمر افضل بود و لیکن مشکل آنکه مخالف این معنی را هم قبول نخواهد ساخت و دعوی خواهد کرد که جناب فاروق
درین باده که از صدیق اکبر هم تفضیل و اشتند چه جا که ابوموسی انتهی کلامه بعینه **اقول و استعین**
بالرؤف الرحیم برین تقریر هم علی طبق ماسبق انفا اعتراضات و اشکالات متوجه
است **اول آنکه** ازین هردو اعتراف چه خواسته اگر مضمون اول یعنی اعتراف بذنب او توبه و ندامت
است کما یلوح ما قال فی حق براء بن عازب فالجواب ان التائب من الذنب کمن لا ذنب له
و موید این معنی است آنچه در بعضی از کتب جناب ایشان کلمات ایر توبه و ندامت براء بن عازب
فرود آورده اند پس توبه و ندامت فاروقی را هم بعموم مولف ایشان بمعرض ثبوت رسید چه تحسر و ندامت

آنجناب کمتر از تحسر و ندامت براء بن عازب نیست بلکه بمراتب زیاده تر است و عجب عجاب
آنکه مجرد بیعت مرتضوی را برای اعوان و انصار خلفاء راشدین که دقیقه از اصول امامیه در ظلم و جور بر
اهل بیت نامرعی نگذاشتند و همراه خلفا با حضرات اهل بیت عنادها پرداختند کما اعترف به المؤلف فی القول
السابق جلت توشیح میدانند و این همه ندامت و تحسر فاروق را بجوی نشمارند پس لابد که حضرت
مؤلف تدارک مافات بعمل آرد و این اعترافات را از باب ندامت و توبه شمارد و مثل عمدة المتکلمین طائفه
خویش یعنی مامون الرشید علی ما صرح به القاضی فی المجالس در حق خلفا معتقد باشد که روزی
باحضار ارکان دولت گفت میدانید که مذهب شیعه را از که آموختم گفتند نه گفت از پدر خود
هارون الرشید فرا گرفتم گفتند این چگونه باشد زیرا که او سادات را می کشت گفت لکن میدانید که
الملک عقیم و اگر از اعتراف این معنی اراده کرده که حال این بزرگان که مکنونات خاطر را بزبان یاد نمودند
و محدثات خود را برملا گفتند بخلاف جمعی است که بکمال لعنت و عناد درگذشتند و گاهی اعمال قبیحه
خویش اقرار نکردند لیکن با این همه نزد ما این تحسر و ندامت از قبیل توبه نیست گو تیم پس میباید که توبه براء بن
عازب بجهت تحسر و ندامت او از عدم بیعت امام حسین بر زبان امامیه مقبول نباشد و او را از مستنقصین
اهل بیت طاهرین داخل سازند و از تتبع کتب امامیه خلاف آن ظاهر میشود و مع ذلک از این تقریر
ثابت می گردد که مرتبه عمر فاروق در عناد و دشمنی اهل بیت کمتر از انها باشد که گاهی اقرار با حداث
خود نکردند و بر کمال لعنت زیستند و این خلاف تصریح اکابر امامیه سیما حضرت مؤلف است زیرا که
در همین اوراق تصریح کرده و گفته مگر آنکه توجیه کرده شود که ابوموسی در عناد و بغض جناب ولایت مآب
چنانکه از نصوص صحیحه ظاهر است از حضرت عمر افضل بود ولیکن مشکل اینست که مخالف این معنی را
قبول نخواهد کرد و دعوی خواهد ساخت که جناب فاروق در بیماده از صدیق اکبر هم تفضیل داشتند
چه جا که ابوموسی انتهی بار خدایا مگر گویند که توبه نفس باز پسین مقبول نیست ولیکن مؤلف خود اعتراف
دارد و اظهار میکند که فاروق اعظم هم در حیات و هم در حال احتضار معترف محدثات

خوش بود و مطالعه کتب امامیه نیز بران گواهی میدهد کما لایخفی علاوه مخاطبات فاروقی با ابن
عباس که در حالت نفس نفس واپسین بوده کما هو الظاهر اگر توبه وقتی که آدمی زخم کاری خورده بعد
ازان چند روز زنده ماند ثمر فواید و نتیجه مدعا نباشد لازم می آید که چنین بزرگان بحرکات لهو
مبتلا باشند و یا بهره ازین تحقیق نداشته باشند و همین سوء الظن فی بعض الائمه علیهم السلام و سیجیء
تفصیله انشاء الله تعالی **دوم آنکه** افتخار و نازش اهل حق بر تقوی و عدل حضرت فاروق
و انچه ازوست و بر طبق بشارات سید الانبیا از رواج دین مبین لمعان ظهور داده و خذلان
کفار و مشرکین بمنصه بروز جلوه نما شد اتباع سنن خیر البریه است که فاروق اعظم بنابر کمال خوف و
خشیت الهی بتقلید انبیا علیهم السلام چنانچه از احادیث امامیه ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی این اعمال
حسنه نصب العین همت داشته باشد پس اهل حق چگونه افتخار و نازش نکنند مع ذلک جناب مرتضوی رئیس
الشان نکاح فلذه کبد بتول نور چشم رسول مقبول را با وی اختیار کرده و حسنین ریحان نبی الثقلین
بزبان حال و قال بکمال مدح و ستایش فاروقی بر زبان خویش آورده اند چنانچه نواب مولانا محمد
حسینی موسوی مشکل بیان کرده است بر یکدو روایت از روایاتش اقتصار میرود عن عقبة بن عامر
رضی الله عنه قال خطب عمر الی علی ابنته من فاطمة و اکثر تردده الیه فقال علی
یا امیر المؤمنین ما عندی الا صغیرة فقال عمر ما یحملنی علی کثرة ترددی الیک
الا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کل حسب و نسب و سبب و صهر
منقطع یوم القیمة الا حسبی و نسبی و سببی و صهری فقام علی رضی الله عنه
فامر بابنته من فاطمة فزینت و بعث بها الی عمر رضی الله عنه فلما رآها قام
الیها فاجلسها فی حجره و قبلها و دعا لها فلما قامت اخذ بساقها و قال لها قولی لابیک
قد رضیت قد رضیت فلما جاءت الجاریة الی ابیها قال لها ما قال لک امیر
المؤمنین قالت لما رآنی قام الی فاجلسنی فی حجره و قبلنی و دعا لی

فلما قمت اخذ بساقی وقال لی قولی لابیک قد رضیت قد رضیت فانکحها ایاه فولدت له زید بن
عمر فعاش حتی کان رجلا ثم مات وروایت دیگر آنکه خطب عمر الی علی رضی الله عنهما ابنته ام کلثوم
وامها فاطمة ابنة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له علی ان علی فیه ای فی هذا الا
امر احتی استاذنهم فاتی ولد فاطمة فذکر ذلک لهم فقالوا زوجه فدعا ام کلثوم
وهی یومئذ صبیة فقال انطلقی الی امیر المؤمنین فقولی له ان ابی یقرئک السلام و
یقول لک انا قضینا حاجتک التی طلبت فاخذها وضمها الیه وقال انی خطبتها الی ابیها
فزوجنیها فقیل یا امیر المؤمنین ترید الیها انها صبیة صغیرة فقال انی سمعت رسول الله صلی
الله علیه وسلم وذکر الحدیث بمثل ما تقدم وروایت ابن سعد که ان عمر قال لعلی انی احب ان یکون
عندی عضو من اعضاء رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له علی ما عندی الا ام کلثوم وهی
صغیرة فقال ابعثها فبعث بها فقال الیک انها امرت من معی قال نعم فرجع الی اهله وقعد عمر ینظر
ما امر به علیه فقال علی ادعوا الحسن والحسین فجاءا فدخلا وقعدا بین یدیه فحمد الله واثنی
علیه ثم قال لهما ان عمر خطب الی اختکما فقلت له ان لها معی امرین وانی کرهت ان ازوجها
انا اختی وامرکما فسکت الحسین وتکلم الحسن فحمد الله واثنی علیه ثم قال یا ابتاه من بعد
عمر صحب رسول الله صلی الله علیه وسلم وتوفی عنه وهو راض ثم ولی الخلافة فعدل قال
صدقت ولکنی کرهت ان اقطع امرا دونکما بلفظه بل آنچه ناصبیه افتخار الشان ربا سالار نموده اند از حضرت
امیر المؤمنین و سیدة نساء العالمین نسبت که خلافت ثلاثه را قبول کرده در مجامع اصحاب حاضر شدند و ماتم و شیون نکرده بودند لیکن
خدا پرستی آن جناب وصف بهتر طلبها کرده وجه سطح ابن الرسول الامیة گذشت با خود را از دایره بر رو
نکشیدند و بر چند تهمتهای نا لایق و دار حال خلائق بدین سطح نسبت کردند هرگز از مقام خود نجنبیدند چون قرآن
مجید را تحریف کردند سکوت تام ضیا ورزیدند و هر گاه هزاران نسخ کتاب مجید را در آتش نهادند مهر خموشی بر لب گذاشت
بلکه بمصوبه ذو النورین حسب فرموده و هنگامیکه تحریم متعه و تحلیل سواد و ملاک مقرر بدین ناصبیه کوشیدند بر روشت

امام اعظم طوسی در تهذیب و استبصار افترا بر جناب سید المرسلین نموده گفت یاد دارم که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در یکوقت گوشت خر و متعة النساء را هر دو حرام ساخته نعوذ بالله من هذا
البهتان الصریح والافتراء القبیح تا کجا مفتریات قوم را کسی یاد کرده باشد که گوشت خر و دندان سگ
ازینجا مانند آفتاب نیمروز هویدا گشت که مقتضای نور ایمان کدام یک فخر و نازش است و کدام
یک ازین مستوجب کفر و کفران مصرعه فکر هر کس بقدر همت اوست ۞ علامه دهلوی نور الله
ضریحه در رساله وسیلة النجات بجواب بعضی از سائلین و مستفیدین چه نیکو فرموده عبارت سوال
و جواب مستطاب فیه بتمام ثبت میشود سوال در میان اهل سنت و شیعه گفتگو بسیار واقع شده
سنیان دعوی میکنند که مذهب ما برحق است و موافق قرآن و حدیث است و کتابهای شیعه همه باطل و
افترا است و مذهب اهلبیت نیست بلکه مذهب اهل بیت همین است که میداریم و شیعه هم همین دعوی کنند
که قرآن بمذهب ما است و طریقه ما طریقه امام جعفر صادق است رضی الله عنه و کتابهای سنیان را
غیر معتبر میگویند درین باده جواب شافی از آیات قرآنی که دران جای دم زدن کسی نباشد و حجت منقطع
گردد باید نوشت که طالبان راه نجات بران عمل نمایند و از مذهب باطل دست بردارند جواب
ای برادر اول بنای هر مذهبی را دریافت کن و کتابهای هر فریق را یکسو گذار و در طاق نه و چون
بنای هر یکی واقف شوی آن بنا را بر آیات قرآنی مطابق کن و بنای هر کدام مذهب که محکم و راسخ
بینی آن را مذهب حق و السنة کتابهای آنها بخوان و بعمل آر و بنای هر مذهبی که باطل یابی کتابهای آن را
وساوس شیطانی دانسته در آب انداز و گرد آن مگرد و آنها را پاره پاره کن و یقین دان که آن مذهب اهلبیت
رضی الله عنهم اجمعین نیست بلکه مذهب شیطان است پس بدانکه بناء مذهب اهلسنت بر ایمان و تقوی و صلاح
و راستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیر ایشان از مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید المرسلین است صلی
الله علیه و آله وسلم که هزارها کس بودند و همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در راه خدا جهاد
و نماز کردند و تا مدت حیات شریف همیشه در نصرت و حمایت او بودند و بعد وفات

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خلافت خود عدل وانصاف وراستی گزیدند وخدمت اهلبیت
ومحبت آنها بجا آوردند وامیر المؤمنین علی کرم الله وجهه همیشه با آنها نشست وبرخاست نموده همراه
آنها با کفار جهاد کرده ودر پس آنها نماز خوانده وهمیشه با آنها صحبت داشته وبعد وفات آنها در حق آنها
دعای خیر نموده وبسیار مدح ومناقب آنها بیان نموده وبنا بر مذهب شیعه بر کفر ونفاق خلفای ثلثه و
غیرهم هزاران صحابه بسیار است که اینها میگویند که همه آنها ایمان نفاق آورده بودند وهجرت ایشان برای
ریاست وطمع دنیا کرده بودند وهمه جهاد وعبادت آنها برای ریا بود نه برای خدا وبعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم با اهل بیت او ایذا رسانیدند ومرتضی علی را یاری نکردند وحق او را بزور گرفتند
ومتابعت ونماز علی رضی الله عنه همراه آنها بنا بر خوف وتقیه بود حتی که علی رضی الله عنه دختر طاهره خود
در نکاح عمر رضی الله عنهما برای تقیه داد ونام پسران خود ابوبکر علی وعثمان علی وعمر علی برای تقیه
نهاد وصحابه مخلصین اندک بودند ابوذر ومقداد وسلمان وعمار وجابر وچند کس دیگر آری برادر
چون بنای هر دو مذهب یافتی پس بدانکه دلیل بر بنای مذهب اهل سنت آیات قرآنی بسیار اند که
هر یکی از آن برای اثبات استحکام آن بنا کافی است وبنا بر اختصار درین مقام چند آیت نوشته می شود
قوله تعالی وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ
رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وسابقین که اولین اند از مهاجرین وانصار وآنانکه پیروی ومتابعت
سابقین کردند بنیکوئی یعنی بایمان وطاعت راضی شد خدا از آنها وراضی شدند آنها از خدا وَأَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ ومهیا کرد خدا برای آنها بهشتها که جاری اند زیر منازل ودرختان آن نهرها
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا این همه مهاجرین وانصار ومتابعت کنندگان آنها در بهشتها باشند همیشه این آیت بر آن دلالت
میکند که مهاجرین وانصار سابقین همه بهشتی اند ومتابعت کنندگان آنها که بعد آنها بودند وطریقه
آنها اختیار کردند آنها هم بهشتی اند وشک نیست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مهاجرین اولین است
که وقت هجرت همراه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم وبسیاری دیگر از مهاجرین

اولین اند و هر که ابوبکر را از مهاجرین اولین نداند بسبب انکار آیت غار کافر شد قال الله تعالی

اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ثَانِيَ اثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ اِذْ يَقُوْلُ لِصَاحِبِهٖ لَا تَحْزَنْ

اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا چون بیرون کردند رسول خدا را کفار مکه در حالیکه دوم دو کس بود چون بودند

هر دو در غار چون میگفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مر یار خود را که ابوبکر صدیق است

اندوهگین مشو بدرستیکه خدا با ماست و سابقت کنندگان نخستین مهاجرین و انصار اند که بعد

ایشان ایمان آوردند و هجرت و نصرت کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که همیشه در بهشت خواهند

بود پس ثابت شد که ایشان قطعی بهشتی اند هر که ایشان را بهشتی نداند بسبب انکار این آیت کافر

باشد و اگر درین مقام شیطان بیاید و ترا وسوسه دهد که شاید مراد ازین آیت آن مهاجرین باشند

که شیعه در حق آنها حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت ابوبکر و غیره برای

طمع دنیا بود جوابش بگو که ای ابلیس دروغ میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود چنانکه در

آیتی که اول بعد هجرت در باب قتال نازل شده فرموده اُذِنَ لِلَّذِيْنَ يُقَاتَلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا

اذن و دستوری داده شد بجنگ کردن کفار مر کسانی را که میخواهند کارزار کردن یعنی مهاجرین را

بسبب آنکه آنها از دست کفار ظلم کشیده بودند وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيْرٌ و بدرستیکه

خدا بر نصرت کردن آنها قادر است اَلَّذِيْنَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَّقُوْلُوْا

رَبُّنَا اللّٰهُ آنانکه بیرون کرده شدند از سراهای شان بغیر حق مگر نه گفتند آنها که پروردگار ما الله

است یعنی از ایشان هیچ گناهی صادر نشده که بسبب آن بیرون کرده شوند مگر فقط بسبب این

را بیرون کردند پس ازین آیت ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصاً لله بود نه برای طمع

دنیا پس ثابت شد که همه مهاجرین رضی الله عنهم مغفور اند ای برادر هر که ایمان بالقرآن دارد

و چون بهمه وجوه ثابت شد که خدا تعالی کسی را جنتی فرمود و گفت که آنها در جنت بسبیل ابد و دوام

باشند تمام اعتراضات او در حق وی ساقط گشت چرا که حق تعالی عالم الغیب است

ومیدانند که از فلان بنده در فلان وقت حسنه اسیه بظهور خواهد آمد و باوجود آن اگر او را فرماید کر
این را حبتی نمودم درین ضمن اشاره بمغفرت جمیع زلات وی متحقق گشت مگر بندگان را در
حق آن کس طعن و تشنیع نمودن اعتراض بجناب الهی کردن ست گویا که اعتراض کننده میگوید که این بنده
بدبخت را اورا چرا بهشتی میکند و ظاهر است که اعتراض کردن درین مقام کفر است و بنده را که
خدا بهشتی خوانده ست البته وی بهشتی ست اعتراض کسی در حق وی ضرری ندارد و او را دوزخی
نمی کند لیکن اعتراض کننده کافر ست پس باین وجه تمام شبهات و وساوس شیاطین ساقط شد
و احتیاج نماند که بجواب آن پرداخته شود اما برای تسلی سائل رجم الشیاطین کرده می شود الی آخر کلامه
المقدس بار خدایا مگر مولف و شرکا را ایمانی او تقلید فاضل طبری در کار که پرده حیا از چهره ظلمانی
برداشته و عنادا ناصبیت خروج بر شیخین کرده اند خواهند گفت که شیخین کی زهرا جزین بودند بلکه حسن و
جمال حضرت بتول زهرا فریفته بنیت تزویج وطن خود را گذاشتند و در حقیقت جواب این هرزه بیان هرزه خوانان
سنی و سنانی با مقلدین طبری که تمامی اهل بیت و اصحاب سالتماب را رسوا کرده خواسته اند که نور دین و
اسلام را فرونشانند والله متم نوره ولو کره الکافرون چیزی دیگر نیست و غالبا که نزد مولف این
رئیس النواصب را اختیار لفظ تزویج نسبت ابقدبار خود که الفاظ معلوم در حق ام کلثوم روایت میکنند
راه کمال ادب در باره خاتون جنت رفته فجزاهم الله اجمعین اللعین عن الرسول و البتول و اولاد الطیبین
الطاهرین سوم آنکه حکم مولف ترجیح اعمال بان حیثیت خاتمه بخیر الشیخین بر طریق اهل سنت فقط باعتقاد خود
آنست پس بر وی حق اول میباید که از کتب معتبره اهل سنت ثابت فرماید و چگونه گوییم که برای اثبات آن کتبی داشته
باشد چرا از کتب اهل تحقیق ترجیح اعمال حضور جناب سالتماب می آید چنانچه خاتمه تحفه اثنا عشریه بر تحلیل و
مسئله التفضیل نام دارد و همچنین رسائل دیگر و کتب دیگر دلیلی است روشن بلکه در تحفه اثنا عشریه نیز تصریح و تنصیص
برین موجود است حیث قال و لعل الذی کان بار العدربانه قتل بالحسنا بشرا انه که درینجا دقیقه باید دانست که سب رسول اولیا
علیهم السلام ناموجب کفر و حرام است و سب معاصی کفر درین بزرگان بانضمام شود موجب تعظیم و توقیر و ثنا و حسن

دارند و چون جماعه باشند از مومنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت
و تکفیر بنص قرآن ثابت شده باشد بالیقین این جماعت هم در حکم انبیا علیهم السلام خواهند بود در حرمت
سب و تحقیر و اهانت و بدگفتن نهایت کار آنکه انبیا را سبب تحقیر موجود نیست و اینها را بعد از وجود معدوم
شد و معدوم بعد الوجود و چون معدوم اصلیست درین باب و لهذا تا آیت را نگاه او تعبیر کردن حرام است
و عوام امت غیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر سیئات و مغفرت گناهان ایشان را بالقطع از وحی
و تنزیل معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضای الهی با عمال ایشان بالتخصیص متیقن شده باشد
پس فرقه صحابه برزخ اند درمیان انبیا و امتیان و لهذا مذهب منصور همین است که غیر از صحابه هر چند مطیع و متقی
باشد بدرجه ایشان نمی رسد این نکته را با لمیت آن در خاطر باید داشت که بسیار نفیس است انتهی
بلفظه المقدس و چون دلالت این عبارت بر مقصود بجهت اشتراک علت و قیاس او لویت اظهر من الشمس
و مآل بسیاری از احادیث امامیه بروایات کلینی و صدوق و دیگر محدثین از جامعین اصول همین امر ناظر است
که حق تعالی برای بندگان از سابقین و لاحقین درجات مقرر فرموده که خاصه هر فرقه گردیده و هر چند
متاخرین بکثرت اعمال خیر نمایند لکن بدارج مهاجرین اولین نمیرسند و علت فضیلت ایشان غیر سابقه معیت
و صحبت با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مبتدای و منتهای تمامی نعمای الهی بود و هیچ معلوم نمی شود که اعمالیکه
همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه صدور یافته بهتر از اعمال ما بعد خواهد بود و هو المقصود و غایت السعی علمای امامیه
در رد افاده علامه دهلوی قدس سره العزیز چنانکه در رسیله هفوات کشمیری و کنتوری دیده آنکه بعضی
از علما خلاف این تحقیق گفته و جوابش بعد از خارخار ان رسیله ادنی بهره از تتبع کتب داشته باشد
مخفی نیست توضیحا للمرام بمثالی روشن کنم که شیخ حلی امامیه هنوز در مسئله تفضیل امیر المومنین بر انبیا اولو
العزم از متوقفین است چنانکه علامه دهلوی در تحفه اثنا عشریه اشاره بآن کرده و صاحب لوامع تحقیق گفته

قَالَ ابْنُ الْمُطَهَّرِ الْحِلِّيُّ أَجْمَعَتِ الْإِمَامِيَّةُ عَلَى أَنَّ عَلِيًّا بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
أَفْضَلُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِ أُولِي الْعَزْمِ وَفِي تَفْضِيلِهِ عَلَيْهِمْ خِلَافٌ قَالَ وَأَنَا مِنَ الْمُتَوَقِّفِينَ

فی ذلک وکذالک الائمة عن الله انتهی مع هذا صاحب حسام ایشانرا مذهب منصوص قرار داده
معلوم شد که خلاف بعضی و توقف بعضی دیگر قادح نمی باشد اگرچه آن بعض هم رتبه امامت عظمی بوده باشند
شد که کنتوری و غیره و هم منفی مذهب شیعه نزد رافضه بر کلام علامه مرد هکو نور الله ضجیعه پرداخته اند نعوذ بالله
من هذه الخرافات و بدیش ثانی فقط بر معتقدات و خیالات خود الزام اهل حق در خواستن کار حضرت
مؤلف ست دون غیره و از جاست که دلائل و براهین این رساله سخت بی انتظام افتاده و اگرچه نسبت
بدیگر رسائل حضرت مؤلف ما لیتمام و تکمیلش زیاده تر اهتمام فرموده باشند و مناط اینهمه خرابیها آنکه
مجتهد جائسی با وجود دعوی سیادت در حق کسانیکه بدون مسلمات اهل سنت قصد الزام در سر
دارند در کتب مطبوعه خویش بصدق دل و نیت صمیم دعای بد فرموده مع هذا ازین حکم مؤلف
که اعمال زمان بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف ازدیاد اعمالیکه در حضور مقدس نبوی صدور یافته
لازم می آید که صدقات متاخرین که بکمال اخلاص در راه خدا داده باشند بیشتر از اوقات صدق

یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا

ویتیما واسیرا باشد سیما وقتی که روایات کتاب کشف الغمة عن معرفة الائمة و مانند آن که دلالت بر
شرکت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سبب وقت و صدور امر و تاکید شریف باعطاء سائلین دارد کما
سبقت من قبل ضمیمه این تقریر شود همچنین در فضائل دیگر ازین ها ادعای سخن خواهد رفت پس اگر از بعضی
بزرگان اعمال صالحه صدور یافته ببرکت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تاکیدات شریف آن سرور
صدور معجزات بود بخلاف متاخرین که آنچه از حسنات بر روی کار آورده اند ریا و سمعه را در آن نصیبی
دخلی نیست محض قوت ایمان و آثار تصدیق غیبی علت آن گشته معاذ الله من ذلک حالت اینهمه علل
بغض و عناد با اصحاب جوارین رسول خدا عز و جل است که باعث شر شد که متشیعین خصوصا مؤلف قدوة
المتکلمین از روی اهل بیت طاهر گردیده چهارم آنکه حکم مؤلف که در وقت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم کدام کس بود که اعمال خیر از و صادر نمی شد دلیل این معنی است که ادعای

وبعضی از صحابه خصوصاً ملازمین صحبت در زمان آن سرور ترویج نیافته چنانچه حامی آنکه مرتد بعد از ان گرد
بعد آخر بتواتر و اتصال بظهور انجامد که راه تبوک وقت مراجعت شریف دبها انداختند تا ناقه مبارک
را رم دهند و زهر بلاهل لعاشن الکار زبد و در وقت منع دوات و قرطاس چه مخالفتها که بر اصول الهیه
از مکمن بطون بیارگاه ظهور نیاوردند الی غیر ذلک من المنکرات پس معلوم شد که حضرت مؤلف انجه را
از مفتریات طائفه خویش تصور بلکه تصدیق میفرماید چنانچه در مقدمات سابقه اشعاری برین معنی
رفته والحمد لله علی ذلک تا برضدا یا مگر مناط بر الزام اهل حق باشد لیکن بعد از تنزل و تسلیم بر تصحیح
فاضل جالسی میتوان گفت که چون الزامی فرع تحقیقی است چون اصل نباشد فرع چگونه متحقق خواهد بود
انتهی ما افاد فی الکتاب المطبوع سحیم آنکه انکار از سر کردگی فاروق و قیل و قال مؤلف مجادله و
سیفی و سنانی و دعوا الی الاسلام بعد از فرض و تقدیر بجناب شیخین میکشد چه هرگز مردمی نیست که در زمان
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بحسب ظاهر طفل می نمودند و در واقع بعلم و شجاعت و دیگر صفات
عالیه بی نظیر خود بنده اشتند و در اشدی اعمر مثل انتهای آن بودند کما قال لاردستانی وغیره بلکه از
بحار مجلسی و دیگر تصانیف او ثابت شده که ولادت ائمه برخلاف بنی آدم اتفاق می افتد
یعنی از ران مادر بوجود می آیند و نشو و نمای ایشان چنانست که در یک هفته مثل طفل یکساله
مینمایند سرکرده غزوه باشند یا در حالت اختیار کافری اکثر باشند یا قبیله از قبایل عرب
یا عجم متوسط شان بروایات متعدده از فضلای علمای اصولی و اخباری شیعه مزخرفات سیدن
سیزده ازه شرف باسلام شده باشد بلکه خلاف آن از معارضت بهدگر و کشیدن دامن مبارک
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و سوار شدن بر شر دوش آن سرور و عدد و هر وله در کوچه های
مدینه منوره بچاره وغیره منقول است قطع نظر ازین همه کاش وقتی که باعتبار مرور شهور و اعوام
مصداق حتی اذا بلغ اشده گردیدند و حرب لغاة پیش آمد حضرت امیر جمع فوج و لشکر
کشی محتاج شد آن زمان اثری از قوت بازو و شجاعت جهاد سیفی و سنانی از ایشان منقول می گشت

یا بمناظرهٔ خوارج طاعین نامزد می شدند و غالب می آمدند امثال منهم صورت نه بست بلکه ابن عباس بآن
عهده مامور شد و مظفر و منصور باز گردید و محمد بن حنفیه را در صفین وقتیکه صفوف قتال آراسته و مهر
و محبت از میان خاسته شد چنانکه نظامی علیه الرحمة فرماید شعر نه آبی در دو سر جز زهر ناب
نه مهری در دو گرم جز آفتاب * از حضور مرتضوی اجازت قتال و استعمال سیف الفصال عنایت
گردید پس او بسمت مبارزان لشکر مخالف که در میدان جولان می کردند و رجز خوانی آغاز نموده بودند
روانه شد و در وقت صبح برای برهم کردن لشکر شام متوجه گشت تو گویی شیری در گله گوسفندان
افتاد یا بازی بجماعت کبوتران رو نهاده تا آنکه بکمال مردمی و مردانگی و شیری و فرزانگی گردن
لشکر معاویه بن ابی سفیان را بضرب تیغ بیدریغ و طعن سنان جان ستان ره نورد
بیابان عدم گردانید و یلان فوج او را بر خاک اجل غلطانید چنانچه ابو القاسم طوسی در شاهنامه
گوید شعر برون زین سر آن یلی زورمند * بشمشیر و خنجر بگرز و کمند * برید و درید و شکست و
ببست * یلان را سر و سینه و پا و دست * محمد بن حنفیه بعد ازین محاربات قویه چون دید که
مبارزان میمنه و میسره مخالف قدرت مبارزت ندارند بلکه رو بفرار می آرند متوجه لشکر حضرت
امیر شد و رکاب سعادت انتساب وی را بوسید و شیر خدا الحق بخوبی و غمخواری او فرموده
باز حکم کرد که زودتر بر لشکر مخالف تازد و بیرون را از ثبات النعش سازد گویند که در بار دوم آن
شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا ذو الفقار حیدر کرار را از غلاف بر کشید و چنان
بسرعت تمام تاخت آورد که از کشته ها پشته ها بر روی زمین ماند کوه الوند بلند و دریای خون پایان نمود
و سیل جیحون روان کرد و از صفوف در گذشته بقلب در آمد و داد شجاعت و ثبات قلب داد و در کمال
غلبهٔ عطش که جان بلب آمده بود کالبرق الخاطف از لشکر باز گردید لیکن در حین مراجعت از هجوم
فوج و باران تیر مجروح شد جناب مرتضوی استمالت او نمود و آب بسرد او را بسی آفرین و مرحبا گفت
کرد باز بمقابلهٔ مخالفین رفت او شجاعت و دلیری و بهادری می گوید که ستارگان این حال محمد ندگور ا

در چشم گردانید و بذروهٔ عرض رسانید که دراینجا شجاعان عرب و عجم حسین را بمبارزت طلب میکنند
در صف نام الشان صاف صاف بر زبان می آرند ای پدر بزرگوار تو ایشان را اجازت کارزار میدهی و نام
عار و ننگ بر خود می نهی حال من این است که چه رسیده و هنوز مامور بشمشیر زنی می شوم گویند که جناب امیر ارشاد
نمود که ای جان پدر تو فرزند منی و حسنین فرزندان پیغمبر اند و من ترا بمنزلهٔ دست خود می پندارم و ایشان را
مثل هر دو چشم خود می انگارم فخر الدین نجفی خبر اصل این حکایات را در کتاب منتخب فی جمع المراثی والخطب ذکر
کرده و مورخین بمجال شرح و بسط وارد نموده اند و ازینجاست که محمد بن حنفیه علی ابن الحسین را رضی الله عنهم
اجمعین تنبیه که دعوی امامت برای خویش کرد از صبیان اطفال شمرد و خود را از شجاعان و ابطال انجبه
از روی وقعهٔ جمل و صفین صدور یافت در بارهٔ استدلال امامت آورد چنانچه روایت ابی عبیده سمی زیاد
حضرت زراره افقه اصحاب ائمه از امام ابو جعفر در کافی شاهد عدل این دعوی است وهذه بالفاظه
ارسل محمد بن الحنفية الى على بن الحسين عليهما السلام فخلا به فقال له يا ابن اخى قد
علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دفع الوصية والامامة من بعده الى امير المؤمنين
ثم الى الحسن ثم الى الحسين ع و قد قتل ابوك و لم يوص و انا عمك و صنو ابيك و ولادتى من
على و فى سنى و قديمى احق بها منك فى حداثتك فلا تنازعنى فى الوصية والامامة
ولا تحاجنى شارح در شافی شرح این حدیث گوید ولادتی بکسر الواو من علی ای بلا واسطة
و فى سنى بتقديمها وانا فى سنى و قديمى بفتح القاف و كسر المهملة اى سابقتى و ما
صدر عنى من الجهاد فى وقعة جمل و صفين و نحوهما وانهمام حال تاویلات مرموز مباین
منازعت این هر دو خرد و بزرگ که مقصود ابن حنفیه اظهار جلالت امام زین العابدین بود بخوبی عیان شد
القصه بتقدیر تسلیم این معنی که فاروق اعظم نه کافر گشته و نه بدعوتش احدی از قبایل سلمان گشته آخر
در مهمات امور بحضور فائض النور جبل بود یا نه و جناب خیر البریه این بزرگان را سمع و بصر بکار می نصیر
می نمود یا نه پس حال شان مثل حال حسنین خواهد بود و نگاه داشتن حسنین همراه خویش ام و در جنگ خیبر حمل او روی

الشیخ ابوالعباس وغیره وهم در دیگر غزوات هم بر شجاعت شان اشعار میکنند یا نمیکنند زیرا که معمول گریز ایشان
ایزدی همین است که چنانچه در مقابله دشمنان اهل شجاعت را میفرستند همچنین بر امر خویش این قسم واقعه دیده
را نگاه میدارند والعجب کل العجب که علمای قوم لفظ احب را در حدیث طیر و مانند آن دلیل افضلیت آنجناب
می‌شمارند و بادت محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را نسبت بجناب مرتضوی برهان ثبوت خلافت
بلافصل میگردانند و میگویند که این محبت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدون امر الهی نخواهد بود
و همه دانند حضرت سید المرسلین را که شیخین بودند و در ملازمت و حواریت آنحضرت صلعم بسر میبردند
و رتق و فتق امور اکثر بر صوابدید ایشان گذاشته بود چنانچه از کلام مجلسی در بحار نقلا من علم
الهدی بلکه به بداهت عقلیه نیز دریافت می‌شود از کفر و نفاق منزه میدانند فاعتبروا یا اولی الالباب
و از ملاحظه روایتیکه تعلق بحال محمد بن حنفیه و جناب حسنین دارد لوضوح می‌انجامد که چنانچه حسنین بی اجازت
در میدان مصاف نمیرفتند همچنین شیخین پابند اجازت بودند بلکه بنص مرتضوی کرم الله وجهه که اعتراف
هر دو امام اعظم شیعه سابق ازین بدرایت رسید که ابوبکر صدیق روز احد شمشیر از غلاف کشیده
بسمت کافران حتی پدر خویش متوجه شد و در قتلش هیچ انتظار باقی نبود لیکن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را
باز گردانیدند و از صحبت رفاقت خود بدستور ملوکان زمان که بزیور عقل و کیاست و قوت قدسیه اتصاف دارند
جدا نفرمودند و نیز استصحاب شیخین در غالب اوقات نظر بصراحت احادیث و روایات ملازمان قبیل بوده که
پادشاهان وزرا را خود را جدا نمیکنند علاوه برین نظر به بعضی از صور گذارش است که حضرت لیف مخصوصه را
که حکم جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را در ادای قرض یهودی قبول نکرد و خواست که از عمر فاروق
حکمی جدید مغایر آن طلب کند او گفت تامل مکن که اما در خانه خویش رفت و قبضه شمشیر بدست گرفته بیرون
برآمد و بار سر آن شقی را از دوش بر داشت چنانچه قبل ازین از تفاسیر امامیه گذشت کافر میدانند یا مثل مالک خود
او را نیز مومن پاک اعتقاد و پاک اعمال می‌پندارند ششم آنکه چون بر جای خود در قرآن مجید و حدیث
ثابت است که حضرات مقدسه انبیاء و رسل علیهم السلام را بصفت کمال قرب و مرتبه عصمت خوف و خشیت

ابرو می زاید از حد تحریر و تقریر در گذشته اند و بسیاری از ایشان کالیحیی انشاء الله تعالی شب و روز در بکا و زاری
بسر میبردند و از خوف و عقاب الهی چندان گریستند که بر رخساره های ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
جابجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت میفرماید و از بعضی احادیث مستفاد میشود و در احادیث
شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شده گاهی به تبسم آشنا نشده اند و بعد ازین
بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین صلعم فرمود که اگر کسی را اعمال هفتاد پیغمبر حاصل شود از بیم باید که
اعمال حسنه را حقیر داند و از عذاب و از اهوال قیامت ایمن نماند بلکه از بحار الانوار انشاء الله تعالی هویدا
و آشکارا خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین میفرمود ای کاش من درختی میبودم الی غیر ذلک پس حضرت
مؤلف بحث خوف و خشیت فارق انچه درین مقامات گفتگو کرده خارج از قانون اسلام و شریعت
خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شروح شفا
مذهب رفضه و قدریه بهمین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد آن دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
و باقی انبیاء و مرسلین چون درست که از عقاب عذاب الهی تا وقتی که در دنیا باشند می ترسید ما باشند
خواهی جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون
پوشیده و در هر بهار و خزان برنگ مناسب ظهور یافته حتی که اجماع حضرت مؤلف و برادر مهین او یعنی
فاضل اخباری اصحه تعالی ابانی بعد از خرخشار بسیار و دریوزه گری از خدمت علمای اصول
و اخبار و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقاید طوسی بلکه تکفیر و توهین یکدیگر ایشان
قرار یافت که خواجه ایشان درین کتاب طریق مداهنه و مدارا می پیماید و براه نفاق میرود و در دلش
چیز دگر و بر زبانش چیزی دیگر است محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد اول چند از روایات
دیده باشند که برغم شان دلالت بر غلبه رجای خلفاء داشته باشد باعتقاد مزبور که در
شروح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگواران بر آمد متمسک
بانمذهب گشتند که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است شعر نیز بچشم عدو خود بزرگ عیب است

کل است سعد و در چشم دشمنان خار است + علاوه میتوان گفت که انچه جناب سید الساجدین رضی
الله عنه و عن آبائه اجمعین در صحیفهٔ کامله سفر باید که لگام من در قبضهٔ شیطان است دلیل بر آنست که عمل از اعمال
انجناب نزد او در قبول محال نگشته پس اعمال شر کدام کدام است که بجهت صدور آن شیطان را بر خود حاکم
و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد جز آنکه بکمال طیب خاطر دست بیعت قدوهٔ مروانیان دراز
ساخت بلکه بیعت را بر استدعای آنها مقدم داشت با آنکه در واقعهٔ حره تخلف آنجناب از متخلفین
یزید شمارند و نیز می پرسم که آن معاصی کدام کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة و الثنا وقت مرگ گریه
و بکا بملاحظهٔ آن آغاز نهاد چنانچه مفصلاً خواهی دانست انشاء الله تعالی هفتم آنکه انچه ارشاد فر[مودند]
در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در اعمال خیر مثل هجرت و سعیت در مشاهد مشرفه و صدقات
در راه خدا و امثال آن صدور یافته بنا بر آن بر اعمال ما بعد مزیتی داشته که قبولیت آن اعمال سا[بق]
بالخصوص بارها بر زبان وحی ترجمان گذشته مفصلاً و قطعاً بخلاف اعمال ما بعد که خیریت آن این عمل ا[ست]
منصوص نیست و کتب رجال مثل فهرست شیخ و کتب حدیث امامیه کجا او ما نا الیه قبل ذلک هم نص است
و رنیکه انچه از صحابه کبار معیت سرور دو جهان از اعمال و عبادات اتفاق افتاده هیچ عملی برابر آن
نمی تواند شد بلی ثواب تبرا و لعنة النساء خارج از بحث و مستثنی از جمیع فضائل است که هیچ عملی برابر ثوا[ب]
برابر آن نیست فکیف که از مرتبهٔ چهارم در گذرد و بداهت عقل نیز باین حاکم است که اعمال خیر
صحابه در زمان حیات شریف بغیر آن ترجیح تمام دارد چه بالقطع در محل خود ثابت شده که اعمال
النبیین از اعمال دیگران از فراد است فضل و اشرف است پس اعمالیکه صحابه کبار را شرکت در آن دست
داده هیچ اعمال مساوی آن نمی تواند بود ندانی که بمشارکت جماعت آن عمل را هیئت وحدانیه حاصل
می شود مانند کیفیتی که هر جزو از اجزای مرکب پدید می آید چنانکه اهل تحقیق تقریر آن کرده اند
هشتم آنکه انچه در حدیث ابو برده قیل و قال نموده مبنی بر آنست که در خاتمهٔ آن بجای صیغهٔ متکلم یعنی
فعلت لفظ فعال باشد و آن نیست مگر بدذهنی مؤلف یا اذهان اصدقای ایمانی او که احتیاط در

نقل روایات می کردند و بهره از تتبع کتب احادیث و تصفح نسخ صحیحه بدست نداشتند چه بسیاری از نسخ
صحیح بخاری از جاهای بسیار طلب نموده مراجعت کردم همان صیغۂ متکلم که محفوظ خاطر بوده برآمد و هرگز
در هیچ نسخۂ صحیح مزبور لفظ فقال نیافتم پس قبل ه قال مؤلف باعتراف او اساساقط شد و شروح و تراجم
این کتاب نیز اشعار به اختلاف نسخ ندارند بلی از مطالعۂ فتح الباری و دیگر شروح و تراجم معلوم میشود
که در صدر حدیث اختلاف است یعنی لفظ فقال ابی و قال ابو لیکن شارحین ابی را که روایت النسفی
است صواب گفته اند و در لفظ فقلت با اختلاف نسخ را تعرض نمیکنند و ذلک اول دلیل علی الاتحاد
و بر فرض محال اگر در هیچ نسخه لفظ فقلت نباشد خواهم گفت که در کتب حضرات شیعین معمول و مرسوم
همین است که چون رجوع ضمیر بسوی متکلم دشوار می شد مقولۂ راوی قرار میدهند بنگر که در حدیث رشید
هجری که صاحب مجمع البحرین آورده و آخر علمای امامیه همین مقولات رجوع میکند و عبارتش این
وَرُشَيْدُ الْهَجَرِيُّ كَانَ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا قَالَ حَدَّثَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا رُشَيْدُ
كَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا أَرْسَلَ إِلَيْكَ دَعِيُّ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَطَعَ يَدَيْكَ وَرِجْلَيْكَ وَلِسَانَكَ
قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْجَنَّةِ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رُشَيْدُ أَنْتَ مَعِي فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ وَاللّٰهِ مَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى أَرْسَلَ إِلَيْهِ الدَّعِيُّ عُبَيْدُ اللّٰهِ
بْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللّٰهُ فَدَعَاهُ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَبَى فَفَعَلَ بِهِ ذَلِكَ بالجمله چون
اشکال وارد می شود که در احادیث ائمه امامیه در کتب خود می آرند محاورات عرب یافته نمی شود و اکثر اغلاط
و لحن موجود است و عدم سلاست الفاظ علاوه بران چنانچه خود شارح کلینی اعتراف آن نموده و قدر سابقاً
آخر دار تاویل بر همین قرار خواهد یافت که فقرۂ والله ذهبت الی قوله ارسل الیه و دعاه الی آخره از مقولۂ
راوی ست آری فرق این است که باعتراف مؤلف نیز نام راوی در عبارت حدیث بخاری موجود ا
و در عبارت مجمع البحرین جز نام رشید یافته نمی شود و اگر ضرورت این کسوا این امر کشیده در عبارت روایت
بخاری نیز بر فرض تو ضرورت شدید است کما لا یخفی نهم آنکه تکلف در بیان است که ضمیر را بسوی

عبد الله راجع کشد زیرا که قبل ازین با ذکر کتب امامیه مذکور شد که اهل سنت بر مذهب صحابه کبار اند پس بنا بر
کدام فضیلت ابوموسی اشعری مذهب ایشان باشد چه جای آنکه از احدی منقول نباشد بخلاف آنکه منسوب
بسوی او وی مذکور برگروهند که بهم عدم تکلف است و هم مطابقت اصول و عقاید ایشان دهم آنکه دعوی ایشان
که ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد را بر اعمال ما سبق تفضیل داده دعوی بی دلیل است اگرچنین
باشد چه محتمل که او اعمال لاحقه را مساقط ندانسته باشد چنانکه فاروق اعظم پس با وجود این احتمال
ظاهر دعوی تفضیل بمعنی خواهد بود و منتهای تمنای فاروق چنانچه از کرمانی و دیگر شروح بوضوح
می انجامد آنست که هرگاه میزان اعمال قائم شود و نیکی و بدی بشمار آید این هر دو باهم متنازع شوند و هرگز
آویزند و من از آن درگیر بتوسل اعمالیکه همراه پیغمبر خیر البشر بجا آورده ام نجات یابم و لنعم ما قال بعض
العرفا شعر طاعت ناقص ما موجب غفران نشود * راضیم گر بدو علت عصیان نشود * از مساعی ما قبل
در باب مزید خوف و خشیت از بارگاه کبریا عجائب قصه ها در روایات صحاح مرویست بر حرفی ازان کتاب قصه
عنایم عن حذیفة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کان رجل ممن
کان قبلکم یسیئ الظن بعمله فقال لاهله اذا انا مت فخذونی فذرونی فی
البحر فی یوم صائف ففعلوا به فجمعه الله ثم قال ما حملک علی الذی صنعت قال ما حملنی الا
مخافتک فغفر له و اصل این حکایات هم متفق علیه فریقین است چنانچه از مطالعه کافی کلینی تصنیفات
صدوق و امالیه و المبسوط انجامد و از محاورات قرآنی و آیات بینات کتاب مستطاب بر واضح میتوان
یافت که کثرت خوف و خشیت دلیل مزید علم و معرفت است قال الله تبارک و تعالی انما یخشی الله من
عباده العلماء چنانچه از بحار فاضل مجلسی عنقریب خواهد آمد و آنف گذشته که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده که اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر کرده باشد باید که آن را حقیر شمارد پس آنچه از حضرت
فاروق محکی است یا از دیگر خلفای راشدین مثل حضرت صدیق و امیر المومنین مرویست اتباع سنن
نبوی است شعر بنده همان به که ز تقصیر خویش * عذر بدرگاه خدا آورد * ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد ؛ بالجمله چون مقدمات صور خیالیه مؤلف از قبیل بنا بر فاسد بر فاسد است
نتیجه آن که عبد الله عمر اعتقاد کند و گوید که ابو موسی اشعری از فاروق افضل بوده نیز فاسد باشد
یازدهم آنکه توجیه بعضی نفس رجوع بمنع می کند کما سبق مر آن را ان الموجه مانع پس ایراد مدعی قرار
دادن و از وی دلیل طلب داشتن دلیل بر آن است که مطلب او با وجود ظهور نفهمیده تا بمطالب دقیقه چه رسد
دوازدهم آنکه بابعد از توجیه مذکور تحاشی داشتن نیز موقوف بر مقدمات سابقه است و ابرام
در فساد آن هیچ شکی و ریبی بر قانون مناظره نیست **سیزدهم** آنکه دعوی ترتیب تفضیل خلفا
رضی الله عنهم اجمعین محض فضول داشتن فضول محض است چه دلیلش نیست مگر شهادت عبد الله ابن
عمر بافضلیت ابو موسی بزعم مؤلف و هو مما یضحک علیه الثکلی بل الثکلی کما لا یخفی **چهاردهم**
آنکه توجیهی که درباره فاروق و ابو موسی بکار برده چون مخالف اعتقاد اهل سنت است و در دیگران
هوس خام را پخته و سخن موثقت گفته بلی بر اهل تشیع که تکفیر دشمنان مرتضی بآن بنا فاتی ندارد
مبتنی تواند بود چنانچه از تصانیف مسمی علم الهدی مثل تبصره و ذخیره سمت ظهور دارد **پانزدهم**
آنکه بخصوص می آید که عبد الله بن عباس با وصف گوساله پرستی و انحراف شدید از اهل بیت نبوی
بتصریح مؤلف در قول آنی حلقی کامل از تشیع حال داشته نیز غالبا بکه بنیاد این قسم توجیه بر تشیع باشد
تنبیه بدان کفر الله ذنبنا و ذنوبنا و نور الله قلبک و قلوبنا که حضرت مولف درین مقام بر عادت
معهوده خویش حاشیه قلمی کرده که مستتر مباد که مفضولیت حضرت فاروق اعظم از ابو موسی صحیح
باحادیث صحاح اهل سنت ثابت است فقط بر حدیث منحصر نیست که مخالف تاویلی کرده خوش دل
بوده باشد بلکه نکته لطیف بود از این حدیث هم بر آورده شد انتهت بعینها **اقول** درین مقام
نیز جناب مولف رسالة الاجمال مخل بکار برده و مورد تشنیع مجتهد جالسی کما سبق فی صدر هذه
الرسالة شده کاش اشارتی به بعضی از آن حدیث می نمود و جوابش بتفصیل تمام می شنید ولیکن
فقیر باعتنای نظر از این عیوب میگوید که اگر مراد از مدلول آن احادیث فضیلت جزئی است

نحن نسلمها لكن لا تقدح في المقصود زیرا که مقصود از فضیلت فاروق اینست که مجموع رجوع و مجمع
صفات حمیده بنده نشده بلکه در مجموع خصائل و فضائل که در قلبیات بکار آید من حیث المجموع پس ممکن است که در
بعض فضائل جزئیه از صحابه کمال آنکه حق شود چنانکه در ذات افضل بود چنانچه در تکمیل الایمان و دیگر کتب این
تحقیق واقع شده است و اگر مراد فضیلت کلی و کثرت ثواب است ابو برده که سائر آن افضل بود از ترتیب رجوع
نموده بود تصریح کرده اند نیز مرتبه فضیلت تمام فاروق اعظم اعتراف بوده مسلم
است چنانچه ابن حجر عسقلانی در فتح الباری تصریح بدان نموده حیث قال قوله فقلت القائل هو
ابو بردة وخاطب بذلك ابن عمر واراد ان عمر خير من ابي موسى واراد من الحيثية
المذكورة والا فلا يلزم ان عمر افضل من ابي موسى عند الجميع لكن لا يمتنع ان يفوق
بعض المفضولين بخصلة لا يلزم منه الافضلية المطلقة ومع هذا فعمر في هذه
الخصلة المذكورة ايضا افضل من ابي موسى لان مقام الخوف افضل من
مقام الرجاء انتهى یعنی ابو برده با ابن عمر گفت که از این حیثیت پدر تو بهتر از ابو موسی است که مقام خوف
بهتر از رجاء و هرچند محال نیست که مفضول بعض از خصائل فائق بر افضل باشد لیکن با این همه عمر فاروق
در همین خصلت نیز بهتر بوده که ابو موسی با آن فاضل نگردید علاوه آنکه اهل تشیع تسلیم نموده اند که انبیاء
بسیاری از امور را که مناط فضیلت است لیکن بجا می آوردند خصوصا حضرات انبیاء علیهم السلام
که آن را می نموده اند از خصائص شان می شمرند و دیگران هم یافته شده خصوصیت و اختصاص باقی نماند
چنانچه کتب کلینی بجا و مانند آن شهادت میدهد و اگر مفضول در خصوص ایشان که در باب اعتقاد
و ارتداد منظور از روایات است که امامیه بر آن موجب ضلالت است گردیده اند کما سبق شطر منها
ادنی تامل بکار برده شود عیان گردد که معاذ الله اهل بیت ظاهر شد جمیع امور
[illegible] صحیح [illegible] شود که معمول تمامی [illegible] است که در باب [illegible] روایات
[illegible] الاعظم [illegible] ایشان

بنابر

بنابر القلیله ابن سبا یهودی حقیقه و جعل التدلیل اهل بیت معروف است و در کمال الوحت خوارج بنیان
افسانهای عجیب ساخته اند ولیکن قصد اختصار نمیگذارد که این گروه خیانه تحریر نا انبساط بی از صول انسانیه
در خاطر نقیر ازو دیر باز متمکن است ز توضیح و تفصیل بنا الله ولی التوفیق بعده از مضامین قال الفاضل
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم چون بفحوای حدیث مرا د
حوم راقتباس و التی من شهر الجلی ابن شنوکر و صحیح لم نجرد فی مناقب عمر خطاب علی بن ابی طالب
عمر بالخطاب بن خطاب مذکور است بعد عبارات طویله و اما ما تری من جزعی فهو من اجلک
و من اجل اصحابک و الله لو ان لی طلاع الارض ذهبا لافتدیت به من عذاب الله عز و جل
قبل ان اراه و این حدیث چنانکه می بینی نص صریح است در خوف جناب حفص خلافت مآب الحج
حضرت ابن عباس و اصحاب شان که الله مراد خلیفه همین جناب امیر المومنین ائمه است
یعنی جناب عثمان حضرت سلمان و ابوذر و مقداد بوده باشند و رای انتزاع خلافت از سید مرتبی
ترسانیده بودند و نسبت با حضرات جناب تقصیر بسیار نکرده بودند که افتدای طلاع الارض و ما بعوض
آن اراده داشتند و از مواخذه روز قیامت چنانکه از قول قبل ان اراه ثابت است خواه ضمیر مفعول
راجع بسوی لفظ الله باشد خواه بسوی موت یا قیامت بقرینه معنوی رسیده و اگر کسی بلفظ
اصحابک جمیع صحابه بسوی مراد گیرد فلا اشکال ابن عباس فی الصحبة مقبول و ارحم لیکن در این صورت شان
انحصار و تقصیر ملتمس است چه بزعم خود چنین گناه عظیم سوای غصب خلافت و ما تفرع علیها از احد در حق
الی غیر ذلک از فاروق اعظم واقع نشده و اگر باشد اظهار این بهمراه حضرات اهل سنت ترجیح نمی کنند تحقیق
که تمام النفس نمودند چنانچه از کتاب بخاری بحدیث از در مناقب عمری مراد و نسخه مختلف الصنان الیکل انه یکن
انصاف است که توسعه گرد و از حبیب موجب نص صحیح جابر خوف غالب نمیباشد ملکه ابن عین اعلا مرتبت ایمان است
ظالمی حسب عموم شان که اگر شخص گنهگار هم باشد از جهت مطالبات حقوق العباد مسعود و در وقت وفرع
اغراق باشد که این جرح و فزع بحضرت ابن عباس و اصحاب او ثابت نیست سوگند بذات کبریا در حالت سکرات

خوردن که اگر تمام روی زمین طلا و نقره پیش من بودی بعوض این عمل فدا میکردم قبل از ملاقات
خدا یا لقاء موت و اینها همه با هضام نفس باشد زهی لطف فلا کفتم خاک بر این اعتقاد و نیز
مباد که از حدیثین اولین مشتهر نسبت احداث با صحاب که از طرق عدیده مشکرده مروی است حتی که
اگر دعوی قرب تواتر کرده شود بعید ندارد و هم ازین هر دو حدیث صحیح سیرین مبین گشت که حدیث
بشارت عشره مبشره و نحوی آن بجدرا و لائل باهره موضوعیتش که علمای ملت حقه کثرهم الله تعالی در کتب کلامیه
بیان کرده اند هرگاه ببراهین قویه باثبات رسید که در حدیث لا تدری ما احدثوا بعدک انا احداث
همین غصب خلافت مراد باشد جنت بمراحل بعید هست کو جنت شد او باشد و چون جناب مخبر صادق
انکار از یقین بمغفورت جناب ابن ابی قحافه بجمله لا ادری ما تحدثون بعدی و اخبار بالغیب از احداث
کما ثبت باعتراف منهم فرموده باشند تبشیر بجنت در صورت ارشاد حدیث مزبور از حدیثین مذکورین هم حکم
باجتماع النقیضین است الکیف ان یدعی تقدیم حدیث التبشیر و نیز اگر حدیث تبشیر صحیح بودی جناب فاروق
اعظم وقت مرگ چرا کلمه یا لیتنی کنت بعرة و لیت امی لم تلدنی فرمودندی بالعکس گاهی در حال حیات تمنای نجات
از اعمال کفاف فارا سایر اش فرمایند و گاهی در اوان احتضار جزع و فزع نمایند و حسرت کنند که اگر تمام
روی زمین زر و نقره در من میبود فدا میکردم انتهی کلامه بلفظه **اقول و استعین بالرؤف الرحیم**
این معقولات نیز مثل حکایت و افسانه بتقلید شیخ حلی که راه صولیه و از جناب مؤلف سر زده بر اکثر
بیاد فقیر آید که حلی مذکور در بعضی از تصانیف این حدیث را در مطاعن خلفای راشدین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین از صحیح بخاری و دیگر کتب مثل نهج از کتب دیگر آورده و زبان دراز کرده و نفهمیده منصف
ذکی باید که این رنگ را به بیند که مثل کسی رزو نهای کفار صید و ریا فته و قول جناب امام المعصوم را در موقت
نگاه کند که فزت برب الکعبه یعنی بمطلب خویش رسیدم بالجمله احادیث و اعتراضات بیشمار بران متوجه اند اما
للاختصار قلیلی از کثیر اکتفا میکنیم بخشیدن آنکه بر ناظران این اوراق انتبه صدق دعوی حضرت مؤلف
کالصبح اذا اسفر وضوح تمام دارد و نعم ما قیل فی امثال هذا المقام مصرع دروغ را اگر ابا شد دروغ و هم انکه

احقر العباد قبل از مطالعه شرح بخاری ازین مقام در نفس مزعومی مؤلف که دلالت بر خوف حضرت
فاروق درباره غصب خلافت دارد تامل میکردم و بدل میگفتم که درین مقام نظر بمقدمات سابقه و تصریحات
معتمده شیعه و دیگر علمای طائفه که جابجا اکثر تطبیق در احادیث باید نمود حاجتی باقامت دلیل بر بطلان
این خیال نیست بلکه ملاحظه کرد حدیث حذیفه که در صحیح بخاری در باب فتنه که تموج کموج البحر بعبارت از نسبت
سمعت روایت یافته برای دفع وهم مؤلف کافی است الفاظ آن روایت اینست ثنا عمر بن حفص بن
غیاث ثنا ابی ثنا الاعمش ثنا شقیق سمعت حذیفة یقول بینا نحن جلوس عند عمر
اذ قال ایکم یحفظ قول النبی صلی الله علیه وسلم فی الفتنة قال قلت فتنة الرجل فی اهله
وماله وولده وجاره یکفرها الصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهی عن المنکر
قال لیس عن هذا اسألك ولکن التی تموج کموج البحر قال لیس علیك منها بأس یا امیر
المؤمنین ان بینك وبینها بابا مغلقا قال عمر ایکسر الباب ام یفتح قال لا بل یکسر
قال عمر اذا لا یغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذیفة اکان عمر یعلم الباب قال نعم کما اعلم ان دون
غد لیلة وذلك انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط فهبنا ان نسأله من الباب فامرنا
مسروقا فسأله فقال من الباب قال عمر یعنی حذیفه میگوید که من با جمعی از اصحاب نزد عمر بن
خطاب نشسته بودم وقتی که او پرسید که از شما کیست که حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را درباره فتنه
یاد داشته باشد گفتم که من یاد دارم که حضرت فرموده که فتنه مرد در اهل و مال و فرزند و همسایه اش میباشد
که نماز گذاردن و صدقه دادن و امر بنیکی نمودن و از بدی باز داشتن تدارک آن میکند عمر گفت من از این فتنه
سوال نمیکنم بلکه از آن فتنه می پرسم که موج زن باشد بسبب مخاصمت و کثرت منازعت مثل موج دریا محیط است
گفتم ازین فتنه بر تو باکی نیست زیرا که در میانه زمان تو و آن فتنه دروازه ایست بند کرده شده که
هیچ فتنه در زمان تو هرگز بر پا نگردد عمر گفت ای حذیفه آیا دروازه را خواهند شکست یا خواهند گشاد گفتم
نخواهند گشاد بلکه خواهند شکست عمر گفت هرگاه خواهند شکست تا قیامت بند نخواهد شد چنانچه معمول است

کہ بعد از کشتہ شدن عمر دروازہ مفتوح نیست گفتم بلی راست گوی راوی گوید با حذیفہ گفتم کہ آیا عمر می دانست
این دروازہ را حذیفہ گفت بلی خوب میدانست چنانکہ میدانم کہ شب پیش از فردا است و روایت کردم ہمراہ او
ہمین حدیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را نقل کردم کہ ہرگز مغلطہ راہ نبود حذیفہ را از زبان پیغمبر
می گوید کہ حذیفہ ترسیدیم کہ از وی بپرسیم کہ مراد از دروازہ کہ بود پس مسروق را
کہ در علو منزلت علم و عمل و پستی گاہ رفیع حاصل بود در سوال خیالی تمام داشت امر کردیم
پس او پرسید حذیفہ گفت کہ مراد از دروازہ مغلق کہ مانع از فتنہ بود ذات عمر است پس معلوم
از این حدیث شد و صحیح ہم این جاست کہ چون فاروق اعظم بحدیث تعالی عنہ شہید شد بعد از آن
موقع خواہد یافت کسی خلیفہ را ساخت تا دست فتنہ بعد از کدورت فتنہ ہا شد چنانکہ بطریق اہل
تشیع گمان می برند کہ مقصود از شورش حرف خلاف حضرت امیر است حاشا و کلا آمدیم بر
شہادت فاروق اعظم پس بدانکہ خود امام المحدثین محمد بن اسمعیل بخاری و دیگر اہل حدیث نیز در مناقب
فاروق رضی اللہ عنہ حدیثی آوردہ اند کہ در شہادت او نص قطعی است و ہو ہذا حدثنا مسدد حدثنا یزید بن
زریع حدثنا سعید عن قتادۃ عن انس بن مالک قال صعد النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
احدا ومعہ ابو بکر وعمر وعثمان فرجف بہم فقال اثبت فما علیک الا نبی و
صدیق او شہیدان یعنی رفت جناب سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر کوہ احد و ابو بکر
صدیق و فاروق و ذی النورین ہمراہ بودند پس کوہ بلرزہ در آمد حضرت پیغمبر فرمود کہ بجای خود باش نیست بر تو
مشغول مگر کسی بر نیامدہ مگر یک نبی و یک صدیق کہ فی الحال این وصف متصف اند یا عمر و عثمان کہ
آخر شہید خواہند شد و اکتفا بصیغہ مفرد از آن است کہ در نقل تغیر و جمع بر ابر است و ہمین معنی را لا اتک
صیغہ تثنیہ کرد و در بعضی از روایات واقع است فان علیک نبی وصدیقا وشہیدان کما صرح بہ المؤلف مرارا
و نیز دلیل بر شہادت ایشان بلکہ دیگر حواریین پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر قصہ جبل حرا است کہ در مکہ
واقع شدہ و حضرت امیر و طلحہ و زبیر ہم شریک بودہ اند چنانچہ مسلم رحمۃ اللہ علیہ در صحیح خود روایت

مبوذه کالا یخفی علی المحدثین هرگاه بر حدیث حذیفه و ابن حجر بدان تعلیق وارد احاطه کرده می حال نقض
مرعوی حضرت واضح شد که سیری بیش نیست بلکه از اضغاث احلام است و بالمشعوذ بشارات جناب
من بعد که شروح بخاری در دست است و هر مراجعت این مقام واقع شده یافتیم که مبلغ نسبتی است
کتاب ستطاب بسوی من ... که یاد کرده ایم رحمه ... نقد رجالات شرح بخاری ... لا تجاوز
بالمطلوب بینی که صاحب غایة التوضیح شرح الجامع الصحیح می گوید قوله من جملة کلامه تعبیر من الفتنة
مستظهر بعده یعنی حرج حضرت عمر بجال ابن عباس و مانع او بود از ان بخود که بفتنه می وانست
فتنه بر وی بعد از من بر پا خواهد شد و تا لا یعقوب ... صاحب خیر جاری بر مقام بتفصیل و
تصریح نموده و گفته لا قرب ان یقال ان مراده رضی الله عنه ان حمد یکن حیاکم لم یکن
بابا مانعا عن حدوث الفتن وظهورها کما مر بیانا من حدیث حذیفة فاذا توفیت
یظهر الفتن فیما بینکم فمجر علم ذلک ولکن لا ینفی وانما خصصه بالذکر لان الکلام کان
مسوقا معه ولانه کان حینئذ البسن موقع بیانه الی ان حدثت الفتن ومن جملتها
قتل عثمان رضی الله عنه ووقوع الحرب من الجمل والصفین وامارة یزید وقتل الحسین بن
علی رضی الله عنهما وقتل ابن الزبیر وفتنة حکومة حجاج یعنی در توجیه الحدیث سیر
اگر گفته شود که مراد فاروق آنست که ابن عباس متفرد در سن ایشان است زیرا که فتنه ها در زمان من
ممنوع بود و بعد از وفات من در زمانه اهل اسلام فتنه ها بر پا خواهند شد پس حال شما جمیع بسکم محصر
عباس ... وجهست ... محاطب بوده ... تو خواهی ظن ... ابن عباس ما ...
فتنه ها مثل قتل عثمان فی ایدی الیوم و وقوع حرب جمل و صفین و سلطنت یزید پلید و قتل شهید کربلا و ابن
زبیر و لقمه زمامت حجاج نمائی و ازین کلام که صاحب خیر جاری گفته بر صد اصالت ابن عباس
وهمت نمی رسد دیگران که کلام فاروق اعظم متضمن ... است و معاذ الله اگر مراد خوف بعض خلافت
از اتصال صدر باشد بیت اظهر می بود حیا نجه ملک مولف اختلاج آن می کند اصالت ابن عباس

وتبعیت جناب امیر و اولاد طیبین او فلت موضوع میشد برین تقدیر بایستی فرمود کراما تری
من جزعی فمن اتاک امرا من علی بن ابی طالب و اذ لیس فلیس خدا یا مگر بنیاد مزعوم و گمان مؤلف بر اصول
موضوعه خویش باشد کما مر و سیجیء فی المسلک الثانی انشاء الله تعالی و متوهم مباد که شاید دیگر شارحین
توجیهی بهمین مقام کرده باشند که یا حدا از دلالا مستفید خیال مؤلف باشد زیرا که خلاصه آن تصریح حافظ
عسقلانی و شیخ جلال الدین سیوطی آنست که جزع فاروق برای اصحاب در باره استخلاف بود تا ایشان را
بجهتی سپارد که قیام نمایند فیما بین المسلمین بر خلاف نقش متوهم بنا باشد فاین هذا مما فهم المؤلف سوم
آنکه آنچه مؤلف از جزع خلیفه ثانی رضی الله عنه و قول او من احبائک و من اجل اصحابک فهمیده مبنی
بر آنست که ابن عباس معتقد خلافت بلافصل حضرت امیر مثل علمای شیعه باشد و این جزع الحق مجرد
و بهتان عظیم بر ابن عباس است کما هو الظاهر من شروح کتب الاحادیث و اسماء الرجال مثل الاستیعاب
و اسد الغابه و الاصابه فی تمییز الصحابه و غیرها مما لا یتناهی اما عند الامامیه پس متتبعین کتب مخفی
نمی ماند که بر توثیق او فراهم نیامده اند الی که کشی و غیر او در توثیق و تعدیل آن بزرگ گفتگو از رد
احادیث شنیده سبب ایراد میکنند چنانچه فقیر بیچمدان بسیار از آن روایات بخاطر خویش محفوظ دارد لیکن
بجهت مخافت اطناب فقط بر اشاره کفایت کرد و چون باعتراف مؤلف جابجا درین رساله سمت وضوح یافته
از اصحاب سید المرسلین عمل بدی صادر نشده جز غصب خلافت و حق تلفی اهل بیت و آل آنهم رسول و فعل
و قال بدان میکشد که ابن عباس که از اهل بیت نبوی التفات نداشته و تفسیر اهل بیت علیهم السلام
نیز بر گوش که رسیدی و در بارز دستی او دلالت تمام دارد کما سیجیء انشاء الله تعالی پس اگر ابن عباس مثل
اعوان و انصار خلفا نبود آخر چه بود باعث قدح او و اگر چیزی دیگر باشد بعرض بیان آن پردازد یا عیاذا بالله
زنا و لواطه میکرد یا شرب خمر می نمود یا مانند برادر امام حسن عسکری که او را علمای امامیه جعفر کذاب ملقب ساخته
اند بتصریحات مجلسی در بحار و حق الیقین قمار می باخت و طنبور می نواخت الی غیر ذلک من الکبائر چهارم آنکه
احتمالات رجوع ضمیر را نقل کرد و آن را در حیز منحصر دانستن دلیل قوی نیست که تجویز حضرت مؤلف

اصد قاصی ایمانی او که در روایت کشی و ورق گردانی شرایک بن اغاوات که اعجوبه اولی الالباب
بلکه اضحوکه روزگار است بوده‌اند صحیح بخاری را بچشم ندیده در بسط مناظره با علمای اعلام گردیده‌اند و بعضی
از عبارات مؤلف نیز که تعلق بحواشی دارد باهمین تأمل کار است کما ستعرفها ان شاء الله تعالی و کفی بها اثماً
مبیناً پنجم آنکه هرگاه بجای خود ثابت گشته که حصول رویت الهی نزد اهل حق نیست مگر برای
انبیا و اتقیا نه برای کفره و اشقیا فَإِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ پس اعتقاد برویت نزد
مستلزم دعوی صلاحیت خویش باشد فیعارض ما فهم المؤلف قطعاً حذا ابا بکر او لیا بمؤلف بجای
دیگر انتقال سازند ششم آنکه دلیل مؤلف بر خوف حضرت امیر المؤمنین از غصب خلافت موقوف
بر آنست که لفظ خوف برای هلاکت من اجل فلان در محاورات عرب بالنص بمعنی باشد که متکلم از منضاف
الیه لفظ اجل خوف نفس تظلم داشته باشد و هو ممنوع بلکه این لفظ در محاورات ایشان بمعنی تحزن و دلسوزی
درباره او استعمال می‌یابد و از قاموس محیط و صحاح جوهری نیز همین امر دریافت میشود و از نهایه جزریه
در حل بعضی از لغات احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و سلم ترادف لفظ من اجله و لاجله
مذبوح تمام وارد همچنین از شروح جامع بخاری سیما از خیر جاری کما لا تخفی علی من تتبعها ابلی اگر
لفظ منکاب بجای نفس هلاکت اطلاق می‌یافت رجوع بمعنی خوف میشد قیل و قال مؤلف گنجایش
میداشت و اذ لیس فلیس هفتم آنکه در صورت عموم اصحاب خوف حضرت عمر از جمیع صحابه درباره تظلم
اعتقاد شیعه هم درست نمی‌نشیند فضلاً عن اعتقادنا معاشر السنة و الجماعة زیرا که هنوز در تظلم ابن
عباس نظر باصول شیعه خرفشار و کلام است چه جای آنکه جمیع اصحاب متأذی از فاروق باشند و او از ایشان
جمیعاً خوف عظیم داشته باشد و حالانکه از عدل و داد او تمام جهان و جهانیان مرفه الحال و فارغ البال
باشند و روز وفاتش آنچنان گریه و بکا نمایند که بر جنازه او احدی از بنی هاشم مشغول نباشد چنانچه
شیخ ابو العباس فرموده اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ تُضَمَّ إِلَيْهِ الضَّمَائِمُ الذَّمِيمَةُ وَتُخْتَرَعَ فِيهِ الْاحْتِمَالَاتُ
الرَّكِيكَةُ السَّقِيمَةُ هشتم آنکه دعوی اخذ فدک جابجا نمودن دلیل بر آنست که حضرت مؤلف

برروایات موضوعهٔ رواة خویش فریب خورده واعتقاد این داشته که جناب سیدة النساء بر زمین فدک قابض و متصرف و کیالان بعهدهٔ خویش مشغول بودند واین هم دعوی بلا دلیل و ادعای بلا بینه بر نفس است بلکه اول می باید که فدک را معین کنند که باغی بود از باغات مدینه یا دهی بود که زراعت و باغات داشته یا شهری عظیم مثل سمرقند و بخارا یا ملکی محیط و مشتمل بر بلاد عظیمه یا عالمی را فرا گرفته چنانچه روایات کلینی و مجالس شوشتری و تالیفات همامشان بر آن گواه است پس ابن تخالف ابتدا از میان بر طرف کرده تعیین مغصوب نماید و قبض و تصرف جناب بتول زهرا را اصالةً یا وکالةً ثابت فرماید و دونه خرط القتاد هشتم آنکه در باب منع خمس تقریر طعن بر حضرت فاروق بعنوانی کنند که از کدورت نقص و معارضه و منع مصون باشد و عصبیت و عناد را چنانچه کنتوری اختیار ساخته و قد مرت الیه الاشارة گنجایش ندهند نهم آنکه بیان این امر از ذمهٔ اهل سنت وقتی ضرور باشد که اول خوف خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه از غصب خلافت ثابت کنند و باثبات رسانند که معنی کلام او اظهار حصول خوف از مخاطب است نه غمخواری او پس اینهمه بنای فاسد بر فاسد خواهد بود دهم آنکه ذمهٔ اهل حق چنانکه دانستی بعد از بیان توجیه جزع حضرت امیر المؤمنین برای ابن عباس رضی الله عنهما النظر بتقاضای او در اوقات فتن هرگز مشغول نیست بلکه ذمهٔ مدعی خوف خلیفهٔ ثانی در بارهٔ غصب خلافت هنوز مشغول است فیجب علیه اثباته بدلیل یخلو عن غبار المنع و المعارضة و النقض و انی له ذلک یازدهم آنکه از کجا دانسته که امام المحدثین بخاری رحمة الله علیه این حدیث را در مناقب فاروق از آن جهت آورده که او برای شکست نفس و تحقیر او از اهوال قیامت و ما یتعلق بدانک می ترسید محتمل است که بخاری این حدیث را در مناقب وی بدین رو ثبت نموده که متضمن بر فضائل عظیمه است که ابن عباس بذکرش رطب اللسان و عذب البیان گشته و بلاشبه آنچه او یاد کرده امریست عظیم و منقبتی است پس فخیم که ما فوق آن تصور نتوان کرد و تقریر فاروق نیز ضمیمهٔ آن گشته چنانچه عبارت تمام و کمال ملاحظه شود حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ اَخْبَرَنَا اِسْمٰعِیْلُ بْنُ اِبْرَاهِیْمَ اَخْبَرَنَا اَیُّوْبُ عَنْ اِبْنِ اَبِیْ مُلَیْکَةَ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ لَمَّا طُعِنَ عُمَرُ جَعَلَ یَأْلَمُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ وَکَاَنَّهُ یُجَزِّعُهُ

یا امیر المؤمنین ولا کل ذلک لقد صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاحسنت
صحبتہ ثم فارقت وھو راض عنک ثم صحبت ابا بکر فاحسنت صحبتہ ثم فارقتہ
وھو عنک راض ثم صحبت صحبتھم فاحسنت صحبتھم ولئن فارقتھم لتفارقنھم
وھم عنک راضون قال اما ما ذکرت من صحبۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
ورضاہ فانما ذاک من من اللہ من بہ علی واما ما ذکرت من صحبۃ ابی بکر و
رضاہ فانما ذلک من من اللہ من بہ علی واما ما تری من جزعی فھو من اجلک ومن
اجل صحابک او اصیحابک واللہ لو ان لی طلاع الارض ذھبا لافتدیت بہ من عذاب
اللہ قبل ان اراہ ومؤید این احتمال است آنکہ بخاری رح در مناقب مرتضوی قول حضرت عمر آوردہ
گفتہ قال عمر توفی النبی صلی اللہ علیہ وسلم وھو عنہ راض انتھی فکذا ھنا ازدوین
بیت کہ قصہ آنکہ گلے نفس ضمیمہ این وجہ باشد نہ آنکہ فقط بضم نفس باعث بر ایراد این حدیث در مناقب
فاروق گشتہ واز ہمین مقام واضح می شود کہ حضرت مؤلف اصلا پی او حکم لطول عبارت نمودہ باسقاط آن
پرداختند تا بذہن عوام طلبہ مرتکز شود کہ ایراد این حدیث در مناقب نظر بہمین سبب است کہ مؤلف گفتہ نعوذ
اللہ من التدلیس والتلبیس **دوازدہم** آنکہ خیال مؤلف کہ فاروق از جناب امیر و شیعیان او
نظر بغصب حقوق اہل بیت می رسید مستلزم نفاق ابن عباس است زیرا کہ او ابتداءً از طرف خود
بلا درخواست کسی بعنوان خدا و رسول و صدیق و جمیع مومنین برای فاروق ثابت کردہ و چہیدہ از این
امور کہ اقرار خدا و رسول است بلا ضرورت داعیہ منشرح شدہ و مثل ہذا الاشان الا المنافقین الذین یقولون
بافواہہم ما لیس فی قلوبہم معاذ اللہ من ذلک ہر چند نفاق ابن عباس بر اصول امامیہ ممکن لیکن معاذ
اللہ کہ کسی از اہل حق بان قائل باشد بلکہ الزام الشان باصول خویش از عجائب افادات **سیزدہم**
آنکہ خیال خام مؤلف عالی مقام مستلزم آنست کہ فاروق اعظم تکذیب ابن عباس قصد کردہ باشد
زیرا کہ ابن عباس می گوید کہ ہمیشہ از تو راضی و خوشنود اند خود جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ

وآله وسلم از تو در حالت خورسندی وفات فرموده وفاروق گفت که من از تو و علی بن ابی طالب و
ابوذر و سلمان و مقداد خوف میکنم ولا محاله میدانم که شما با من عداوتی میدارید پس مرشا قب خوو او را
در دو هکو پیدا اشته باشد و تقریر او بر خلاف این تکذیب دلالت دارد فیلزم التناقض فی کلام الطیلان بما تمکن
فی قلب المؤلف والحمد لله علی ذلک چهاردهم آنکه سابقا که علامت ایمان غلبه رجا بر خوف است لیکن مراد
ازین غلبه در عین وقت موت است حضور قابض الارواح است کما روی فی مشکوة المصابیح عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله وقال المحقق
الدهلوی فی شرحه هذا حث علی تحسین الظن بالله فی حالة الموت اعتمادا علی فضله
وکرمه قالوا من علامة السعادة ان یکون الغالب فی مدة الحیوة الخوف فاذا
جاء الموت یغلب الرجاء پس مخالف نزدیکی با اثبات باید که حدیث حضرت عمر در عین حالت موت
است نه قبل ازان بلکه لفظ لما طعن عمر جعل یالم که عنوان حدیث مذکور است کما عرفته مفصلا ظاهر دال
بر آنست که در روز اول از زخم بلکه بالاتصال حکایت واقع شده بالاتفاق حضرت عمر دران روز وفات
نکرده بلکه یکدو روز مهلتی یافته بخلاف جرح امام حسن کما سیجیء فی المسلک الثانی ان شاء الله
تعالی و درین مقام لطیفه ایست لبس دقیق که حضرت مؤلف در اصل رساله که از برادران مقبول ما
بدست آمده درین جا بحدیث مشکوة و قول شارح که فقیر بلا مراجعت باصل بعینه ذکر کردم دلیل دعوی
خود آورده لیکن وقت طبع رساله بعد تکرار انظار جدید چون دیده که ذکر حدیث و قول محقق دهلوی
لا بل لحق الا علیهم بهان اجمال میریزد داخت تا عوام در اشتباه افتند و ندانند که حال دشمنان حضرت
خلیفه ثانی خالی از علامت ایمانی بود و بستر مخفی نماند که در اصل رساله مذکور که تا ده سال بلکه زیاده ازان
در کشمکش محو و اثبات افتاده بود و این عبارت هم اندراج یافته بود که آری کلام حضرت صدیق علی
ما ذکره الغزالی فی مسند الصدیق عن الحسن انه قال ابو بکر طائر علی شجرة فقال
طوبی لک یا طائر تاکل الثمر وتقع علی الشجر لوددت انی ثمرة ینقرها الطائر ان

المبارک وعن الضحاک قال رأی ابو بکر الصدیق طیرا واقعا علی شجرة فقال یا
طیر والله لوددت انی کنت شجرة الی جانب الطریق فمر علی جمل فاخذنی فادخلنی
فاه فلاکنی ثم ازدردنی ثم اخرجنی بعرا ولم اکن بشرا تا آخر و در باب نشود که در حدیث
ارشاد کرده اند محمول بر اهتضام نفس خواه خوف الهی می تواند شد که چنین گونه اهتضام نفس که گاهی تمنا
بودن از قسم نبات و گاهی از آن هم در گذشته از فضلهٔ نباتات ذکر صحابه با ثبوت ثابت وجهی قوی برای
چنین خوف نمی باید بلکه بنوعی ما خلاف شکر منعم حقیقی است که او بآیت ولقد کرمنا بنی آدم منت بر نوع
می نهد والشان بکمتر که شرف جنس در آن حاصل بود گذشته تمنای نباتیت بلکه جمادیت توان
گفت وازید ذلک عجب عجاب انتهی و دیگر عبارتش از همین جنس بسبب محو گشتن از خطوط عرضیه بخوبی در
فهم بعیدان رسانید والاخیر برآنهم تعرضی واقع می شد و منشاء آن جز این نیست که این عبارات مطرح
در سخافت و خرافت همرنگ افادات مطبوعه بی کم و کاست می نماید معهذا کتب دیگر از تصانیف علمای
قوم که مؤلف از جملهٔ مقلدین شان است موجود است جابجا بقسم روایات الطمطراق می زنند و بانداز
در بارهٔ خلفای راشدین بغایت تصوری میرسانند من بعد واضح باد که فقیر اکنون در بعض مقولات
کلام اجمالی مرتب میکند بگوش دل باید شنید که انجا خوف و خشیت از این برگزیدگان بارگاه الهی
صدور یافته عین اتباع سنن نبویه بوده کاش حضرت مؤلف کتاب مکارم الاخلاق میدید و در
یافت میکرد که درین امور چه احادیث در طرق امامیه مروی گشته اجمال آن وصایای ابوذر غفاری است
رضی الله عنه که بنیاد تمامی کتاب عین الحیوة مجلسی بر آن افتاده و از عبارتش وصیت و ترجمه بلا کم
مذکور میسازیم که در آن تشدید غیر از مؤمنین کسی حاضر نبود و در اثنای آن بعبارت واضح است که ای ابوذر
بدانکه اگر شما نماز کنید تا بمقدار یکه دو تا شوید و روزه دارید چندانکه تار تار شوید نفع ندهد مگر که مقارن
ورع و تقوی باشد ای ابوذر اگر مرد اهل آخرت باشد مثل عمل مقادیر خبر باید که این عمل را حقیر داند و ترسان از
وازینجا بکمال فضائل و عظمت مناقب شیخین پی باید برد که با وصف زیادت اعمال صالحه از جنس تمامی

قرة السنين بتفصيل شهيدين و امثال‌هم خوف و خشيت الهی بر ایشان غالب بود حتی که حضرت صدیق بنابر روایات کنز العمال علی ما نقل المؤلف از حساب روز جزا و اهوال و شدائد قیامت می ترسید و کمالات خود زینهار بخیال نمی آورد و آرزوی نباتیت و جمادیت میفرمود باقی ماند آنکه این قسم تمنا ها از دیگر صحابه مروی نیست پس این بیان شهادت علی النفی است که با ظهار صاحب تحریر در مناظره رشید المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین کما یدل علیه کتاب عزة الراشدین و افاده دیگر مجتهدین و مقلدین مثل کنتوری قابل اصغا نمی باشد خصوصا از حضرت مؤلف که بلا ریب بکتاب صحیح بخاری هم بغور و امعان مراجعت نموده **مع ذلک** چون حضرت مؤلف در فن کلام و تتبع احادیث انبیا و ائمه علیهم السلام طفل ابجد خوان است او را کی اتفاق افتاده که آنچه از صحابه کبار بالخصوص مقبولین بلسان امامیه مروی است بچشم عبرت ببیند الوان حسبة لله بجلد جاش بجار که حقیقة و خصوصا ذکر واقعه کربلا است این آرزو ها از کتب معتبره مروی و منقول هستند که سلمان گفت یالیتنی کنت کبشا لاهلی فاکلوا لحمی و مزقوا جلدی ولم اسمع بذکر النار یعنی کاش من برای عیال خود گوسفند بودمی پوست مرا پاره پاره می کردند و گوشت مرا میخوردند و ذکر دوزخ بگوش من نمی رسید ظاهر است تخصیص عیال و دلالت بر آن دارد که سرپرستی و خدمتگذاری ایشان ایشان را بوصف الاولیه مت علی شان بوده و در اصل خلقت خود بخلی و داشتند نخواستند که دیگران خصوصا آل عبا در بن عبد اللطیف شریک شوند بلی حقیقت همین است که اول خویش بعده درویش **اکنون** از زبان صدق ترجمان حضرت شهید طف لفظی منقول میگردد که هر چند بدلالت مطابقی بر آن زیرد یا دلالت ندارد مگر بدلالت التزام خبر ما لشن بسوی همین چیز می کشد چنانچه در روایت امالی شیخ صدوق مسموع شود حدثنا محمد بن موسی ابن المتوکل قال حدثنا علی بن الحسین السعدآبادی قال حدثنا احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن جده علیهم السلام قال سئل الحسین بن علی فقیل له کیف اصبحت یا ابن رسول الله

قال اصبحت ولی رب فوقی والنار امامی والموت یطلبنی والحساب محدق بی
وانا مرتهن بعملی لا اجد ما احب ولا ادفع ما اکره والامور بید غیری فان شاء عذبنی
وان شاء عفا عنی فای فقیر افقر منی محصل حدیث آنکه کسی از امام حسین علیه السلام
کرد جواب فرمود صبح کردم خدا بر سر من و دوزخ روبروی من و موت طلب میکند و حساب انتظار می نماید
و من گرفتار اعمال خودم آنچه را میخواهم بهم نمی رسد و آنچه را اکراه دارم دفع نتوانم کرد و جمیع امور بدست
خداست خواه عذاب کند و خواه درگذر نماید هیچ محتاجی زیاده از من نخواهد بود چون حزنی از حال اهل
کربلا گوش کردی خدا را حرفی دیگر از تمناهای حضرت خلیفه بلافصل بشنو در همان مجلد عاشر بحار است
قال علی علیه السلام یا لیت السباع مزقت لحمی ولیت امی لم تلدنی ولم یذکرانا
ثم وضع یده علی راسه وجعل یبکی ویقول وابعد سفراه واقلة زاداه
برای خدا اندکی انصاف نمایید که درین کلمات طیبات مرتبه تمنا از نهایت درگذشته بر جادیت
وای جادیت کشید زیرا که هرگاه درندگان پاره پاره میکردند اگر تمام اعضای مقدس نمی خوردند
آخر چیزی از آن البته میخوردند و آخر بعد هضم فضله هم دفع میشد سبحان الله با اینهمه امیر احبا
امیر که کلامش فوق کلام مخلوق است بکنایه که ابلغ است ادا فرمودند بلکه دست مبارک بر سر زدند و
زار زار گریستند اکنون کجا ماند شکر منعم حقیقی که وجود بشر را خلعت تکریم و تشریف از کارخانه عنایت
قدیم خویش پوشانید حالیا از حالات انبیا علیهم السلام یک دو حرف باید شنید که در مجلد
از مجلدات بحار که در ذکر انبیا علیهم السلام است احادیث بسیار از جناب مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم و حضرات ائمه هدی مروی است که ملخص آن را درین چند سطر می گنجانیم که حضرت یحیی هم
در خرد سالی بتقلید عباد و زهاد آن وقت که در بیت المقدس منزوی بودند پیراهنی از مو پوشیده
و کلاهی از پشم بر سر نهاده بلکه غالبا زنجیر در گردن خود کرده و بر ستون مسجد بسته چندان عبادت
نمود که حوصله بشری تحمل آن نتواند شد و با اینهمه گریه و زاری بدان پایه رسید که از زخمهای عذار دندان

وی بیدار بود و در خوف دوزخ چندان گرفتار که گویا تمامی طبقات نار فقط برای او
مخلوق شده هر چند تسلیه میفرمودند دل نمی نهاد و بلکه گوش نمیکرد تا آنکه بهزار جد و جهد زوالدین آمد
اتفاقا روزی در مجلس وعظ روبروی حضرت زکریا جماعتی کثیر گرد آمده بودند یحیی در میان ایشان پنهان شد و
باره از ذکر طبقات و عقبات دوزخ شنیده رو بصحرا رفت و آن گریه را زنجیر پای خویش گردانید و چندان
گریست که پاهای مبارکش در آب چشمش فرو رفت آیا هیچ عاقلی قبول خواهد کرد که بدون صدور زلتی
گناه یا امری بدی باشد چنانچه از حضرت ابوالبشر صادر شد اینقدر ها بگریست و آتش دوزخ را نصب
العین شدید است سلمنا که حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نظر بواقعه کربلا در رنج
بود تا آنکه از همین جهت انی سقیم فرمود چنانچه در کتب مطبوعه مومن جانسی است لیکن این تاویل
باره حضرت یحیی که بر طبق حدیث مصطفوی و دیگر نصوص ائمه از عذاب دوزخ میگریست چرا مذکور
که علت اینقدر بکا و بهم گیرا باشد باز نان قاصر و منیر ساخته نمود این نیست گرفتار آمدن ایشان در انواع عقوبت
و مصیبت چه بعد از ین هر جا خویش بخدمت حضرت مولف اصول مذهبش میرسانم که هر چند که از انبیا
علیهم السلام گذشت از جهت حسد انکار فضائل ائمه و توقف در ولایت ایشان لیوه من بعد مستتر نماند که عدد
انبیا و احادیث شریف بیش از صد هزار است محال است که حال این بزرگان و بنا ضبط توان کرد
و در حقیقت اکتفا بر ذکر حال بعضی از ین جماعت که در قرآن مجید و حدیث شریف اسامی شان که آنها درج
در ین رساله مختصر متعذر است مگر بالاجمال از آیات بینات خوف و خشیت ایشان بالیقین معلوم است قال
الله تعالی اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و یرجون رحمته
و یخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا و قال سبحانه بعد ذکرهم و کانوا لنا خاشعین
و قال الله تعالی ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون و در کتب تفسیر باید دید که امام رازی و امام
نیشاپوری و طبرسی و صاحب مجمع البیان بچه حال حقوق دوام آن تعبیر میکنند بانه لیس بمحال و تحریر این قصه طولانی از ترتبای
خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که در بحار مجلسی و کتاب السماء و العالم که مجلد چهاردهم است و مشتمل بر احوال

عرش وکرسی و افلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و انس و غیرہم منقول است ختم کنم عن ابی ذر رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اری ما لا ترون واسمع ما لا تسمعون
اطت السماء وحق لها ان تئط ما فیها موضع اربع اصابع الا وملک واضع جبهته لله ساجدا
والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا وما تلذذتم بالنساء علی الفرش ولخرجتم
الی الصعدات تجأرون الی الله لوددت انی کنت شجرة تعضد قال الطیبی فی قوله
لوددت انی کنت شجرة تعضد هو کلام ابی ذر ناشئة والنبی صلی الله علیه وسلم
اعلم بالله من ان یتمنی علیه ما لا وضع عما هو فیه انتهی واقول هو اظهار الخوف منه تعالی
وهو لا ینافی القرب منه سبحانه بل یؤکده انما یخشی الله من عباده العلماء انتهی ملخصا
یعنی ابوذر غفاری روایت میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که من می بینم چیزیرا که نظر شما نمی آید
ومیشنوم چیزیرا که شما آنرا نمی شنوید آسمان بقدر چهار انگشت هم خالی نیست مگر که فرشته پیشانی خود را بسجده
خالق نهاده بخدا سوگند میخورم اگر شما میدانستید آنچه میدانم کمتر خنده میکردید و بسیار میگریستید و باز نان
مقاربت نمی نمودید و در بیابانها بصحرا میرفتید بدرستیکه من آرزو می آرم که درختی میبودم که مردم شاخهای
آن را برای حوائج خویش قطع می کردند و برگهای آن را برای علوفه انعام می بردند ملا مجلسی بعد نقل الفاظ
این حدیث از نهایه جزریه که حاصل مضمونش گذشت میگوید که طیبی در این حدیث متفق علیه میگوید که ظاهر آنست که
خاتمه حدیث یعنی تمنا بودن درختی کلام ابی ذر باشد نه کلام جناب سید انام که ازین آرزو نامبرا و منزه
است ملا مجلسی در روان مینویسد که مقصود ازان اظهار خوف و خشیت الهی است که منافی تقرب و
عظمت نیست بلکه این مراتب را موکد و مشید میفرماید نه بینی که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که
خوف خدا می کنند از بندگانش مگر علمای انتهی محصله احقر العباد مهما امکن زبان خود را مشغول تسمیه
و حاشی غیرها بکمال خشونت نمی آلاید اگر کسی دیگر از اهل حق متوجه جواب خرافات مؤلف میشد
در قلب قلیل و قوتی باشد که متعلق بتمنای صدیق اکبر است چه سخنان سخت که از قلمش نمی چکید بالجمله خدا ام

موافق وا رجاعاتی همه را ازین قسم تقریبه ما جز آنکه اصل شریعت را که تهذیب نفس واکتساب
اخلاق جمیله و تواضع و فروتنی است بهم زنند و به سنت سنیه جناب خیر البریه واولاد طاهرین
واصحاب طیبین او تخریب کنند فسادش هیچ بخیال نمی رسد میر ابهم که مرجعیت خاص تو طلع که بشهو جه برا
تشهیر اوکی کار کرد خلل در معقولات نمود واز اینهم درگذشته علم انبیا و اصیا را که ماثور و منقول است
بخیالات خویش راجع گردانید و قرآن و حدیث را از دست برفت تا ضرورت شرعی اجماع و مهرار
اسباب باعث بتوجیه جوالبش گردیده ودامن فقیر بر دان کشیده والا حقیقت همان است که شیخ شیراز علیه
الرحمه نظم کرده مصرع جواب جاهلان باشد خموشی ۰ چون علما از زمان در طلب معاش رجوع بموافقت زند
وبعضی بجهت وجوه دیگر طمعا تش راهی شودند واجرات تمام بتالیف بهم رسید اگر این امور را از علامات
کبری برای قیامت و خروج حضرت امام مهدی قرار دهد بعید نخواهد بود اللهم ایّد الدین والمسلمین
بظهوره عاجلا وتدارک لامر اعدائه راکبا وراجلا وافتح له کنوز الملک
والملکوت فی الآفاق وعلبة على من اعرض عن سنن جنبیک من اهل الریب والنفاق
ونشره بجنده لا یهمّا بشرت بجدّه خیر الوری وقلت له انا فتحنا لک فتحا مبینا وسوّد
وجوههم فی الدنیا کما سودت وجوههم فی الآخرة واعدّ لهم عذابا مهینا ودمّر على من جنابه
کما دمّرت على قدمائهم تدمیرا فلا یضحکون الا قلیلا ولا یبکون الا کثیرا ویعیشون دنیّا
ویصلون سعیرا پانزدهم آنکه قید حسب مرضی عوم باعتبار مفهوم دلالت بران دارد که فعل اول
لو لو یعین بعمل مو داد وحکم الظلم او کمان از اهل سنت صدور یافت تحت ظلم و بیداد است لیکن فقیر حیرانست
که چون بر مجوسیت او روایات فریقین ناظر است حتی که در کامل بهائی نیز اعتراف مجوسیت او
موجود و انانکه سر ریستی او از حضرت مرتضوی نقل کنند متعصو اصل شان تشهیر آن بجناب کمال الاختفی
على من طالع بعض الروایات التی ورده الفاضل الطبری فی الکتاب المذکور در ظلم او کدام شک باقی است
قال الله تبارک وتعالى ان الشرک لظلم عظیم قطع نظر ازین چه را ز احادیث سابقه گردد

اما سیوم پس استفاضه رسیده بجای خویش ثابت است که مجاهدات فاروقی مثل غزوات صدیقی مصدق
رضوان الهی گشته و برتیغ و لمعانش زیاده بر سابق عالمی را فرا گرفته پس یکی در اطفاء این نور کوشد
البته ظالم و جفاکار خواهد بود و همچنین احادیث دیگر بر کمال ظلم و جور او نص صریح واقعست فتذکر ولا تغفل

علاوه چون مصاهرت خلیفه ثانی بخاندان اهل بیت رسول ربانی متحقق است رسوخ این سانحه
جور و جفا یکه بر فلذه کبد بتول گذشته تمامی اهل دانش و بینش غیر از خفافش نشان مثل ضیاء آفتاب در
رابعة النهار است پس قول الظلم آن مجوسی خانه خراب عین صدق و صواب و خطر فداری سرمستی آن آتش
پرست بلا ریب و دشمنی با اهل بیت رسالتمآب و از نجا قیاس باید کرد که در هر سال مراسم این عید با نورانیت
بجا آوردن و باشکال مجعول همان معامله کردن که آن مجوسی بدین بزعم متشیعین بعمل آورده عین مجوسیت
و یهودیت است که از ابولؤلؤ و ابن سبا یاد گرفته اند بار خدایا مگر چنانچه بر اصول شیعه شرک با صمدیت
و نبوت جمع تواند شد و نفاق بهر معنی که باشد با امامت ممتنع الاجتماع است چنانچه بر بینندگان تفسیر
اهل بیت و کتب کلامیه امامیه مخفی نیست اگر این مجوسی لعین نزد علمای طائفه سبائیه با شجاع الدین ملقب گردد عجب
نباشد و نیز اگر بر مذهب ملا مجلسی که این همه کربلا و کذب و افترا آنجخته اوست تمثل جان بصورت ام
کلثوم قائل شوند در مناظره اهل حق جان بسلامت برند زیرا که نزد دروغ گو هر کس را جواب است

شانزدهم آنکه تفسیر جزع که برای ابن عباس و دیگر صحابه بود از حدیث بخاری وضوح تمام یافت
حاجت اعاده نیست حالیا حال این جمله قسمیه باید شنید که تواند بود که تتمه جزع مذکور باشد و فتنه را
بعذاب تعبیر فرموده باشد و از تفاسیر فریقین کما یدل علیه مجمع البیان صحت این استعمال و اطلاق
نیز سمت ظهور دارد و تحمل که اراده صیغه ماضی از باب افعال بود پس معنی آنست که قسم بذات کبریا
ایعقدنه رفدا کنم قبل از آنکه حق تعالی این فتنه و عذاب را نماید و مقصود ازین بیان عظمت فتنه است پس
جواب ابن عباس که نماز و قرا در باره نفس خود شی گرفتار جزع دانسته بود تمام شد یعنی جزع من برای نفس
خویش نیست بلکه برای شماست تا در فتنه واقع نشوید و احتمال دیگر آنکه سائلی گفت که معلوم شده که

جزع تو برای اصحاب است فقط برای نفس خود خوفی داری لیس جواب داد که خوف شدید دارم
وا نیقدر قدر نمیدیدم قبل از انکه عذاب ببینیم و نهاشان لانبیاء والاولیا لما عرفت سابقا دلیل
شارحین مثل ملا یعقوب و غیر او بمعنی اخیرست کما لایخفی هفدهم آنکه تید ادعای قرب تواتر حدیث
سابقین که از صحیح بخاری و موطای مالک منقولست و اکتفا بر نفس صحت دو روایتین لاحقین که بلاشبهه هر دو در
بخاری موجود دلیل بر اینست که مؤلف آنچه در معنی صحت صحیح مذکور و بار در صدر رساله قلمی فرموده یعنی
احادیث مندرجه این مشتمله از زبان مخبر صادق است بخاطرش مرتکز نیست چه لا اقل اعتبار قطعیت
صدور از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکند و این قطعیت بدون تواتر معقول نمی شود چنانچه از کلام امام
نووی رحمة الله علیه قبل ازین بو منهج النجاسید لیس عدو تواتر اولین و عدم تواتر آخرین یعنی چه باآنکه
مگر اصحیت منحصر درین دو حدیث ول باشد و این مضحکه بیش نیست علاوه بعد از حکم بقطعیت صدور
از حضور فالفص النور اضافه لفظ قرب موجب حیرت میگردد هجدهم آنکه بر عقلای عالم مخفی نخواهد
بود که این همه لاف تراشی و دعوی مؤلف بموضوع بودن حدیث بشارت عشره مبشره از آن قبیل
است که در صدر اوراق رساله خویش بحق مالک بدکیش گفته بود که عدم رد ترشش را علمای ما کالشمس فی
نصف النهار روشن ساخته اند و حال آنکه بعد از تحقیق ابیمیه تیرانه ها از پرده غیب خلاف واقع بر آمد چنانکه
ناظرین این اوراق پریشان بعلم قطعی میدانند لیکن چون معمول الست که بعد نقل کلمات مفتریات قوم خاطر
ایشان را باتصال و ابطال آن سخت بغیر از شیوه و معارضات و مناقضات آن از اصول شیعه بخاطر
جوش میزند و رفته رفته نزد ابنای زمان که همه شان بکمال قصور و فتور گرائیده لطول میکشد ناچار از ذکر
مفتوت و تعصبات علمای قوم در مقام اعراض و اغماض نمودم و بر ذکر مؤلف توقف داشتم چه خوش بودی
که حضرت مؤلف یک دو دلیل موضوعیت آن نقل میکرد تا قدرت الهی در جوابش ظاهر شدی و محنت
انتظار باقی نماندی نوزدهم آنکه بکدام دلیل ثابت فرموده که مراد از حدیث امان که صحابه
بعد از وفات سرور عالم بر روی کار آوردند محبت نیست که هر چه برای غرض و بر تو شدند از جمله

مولف بوده بلکه بادلهٔ قویه بمعرض ثبوت رسیده که صدق و صواب منحصر در امور یست که علمای
اهل حق تقریرش کرده اند پس حجت بمراحل از مالک امامیه بعید است گو حجت شدا و باشد و شهادت
قرآن و حدیث مالک را با مملوکان خودش با حجت چه کار و مؤید آنست تصریح بعضی از اکابر باشتمال این
قسم احادیث بر فرق ضاله از خوارج و روافض فالحمد لله علی ذلک **بستم** آنکه جاییکه در حدیث مؤول
وقال کرده آنهم مبتنی بر محتملات است اقامت دلیل و انتهاض برهان کجا صورت بسته و قبل ازین گذشته
که مؤلف خود را مانع واهل حق را در حدیث الحوض مستدل قرار داده فاین الدلیل واین البرهان نعوذ بالله
من همزات الشیطان **بست و یکم** آنکه معنی جملهٔ لا ادری الخ بعنوانی سمت رقم یافته که هرگز احتمال
اجتماع نقیضین بلحاظ حدیث تبشیر دران متطرق نیست فدعوی اجتماع النقیضین عجیب و طرفه حدیث
بست و دوم آنکه انچه فرموده و نیز اگر حدیث آه حرف بحرف برحال حسن مجتبی منطبق است
بجا بیجی انشاء الله تعالی نه بر فاروق اعظم که جزع او بلا ریب قبل از حالت مرگ بوده چنانکه گذشت
بست و سوم آنکه انچه گفته که اگر تبشیر عمر صحیح بود فزت برب الکعبه میسر بود نه آنکه در حیات
کفاف گو باید و وقت ممات جزع نماید دلیل بر آنست که این حدیث بعد زخم صادر نشده بلکه در صحت
فرموده و حال آنکه از جمع روایات و افادات شیخ الاسلام ابو العباس معلوم میشود که این حدیث هم
بعد زخم وقتی بر زبان آورده که اصحاب کرام مناقب و مدائح او متواتر و متصل میگفتند و عدل و داد آنجناب را
در حین خلافت یاد میکردند **تنبیه** قال المؤلف فی الحاشیة التی وقعت فی غیر موضعها وقد رأیت فی بعض
الرسائل لفظ الحدیث هکذا الا فدیته بمن غضب الله عزوجل وذلک اصرح دلالة علی ما قلنا انتهت
بعینها **اقول** چون بنده دلیل رد بلیغ و رای واقع حال این دلیل بخوبی بیان کرده حاجتی باقی نمانده که باز
بابطال آن متوجه شوم لیکن انچه درین مقام واجب العرض توان گفت اینست که رجوع حضرت مؤلف
ببعض رسائل و عدم رجوع او باصل کتاب و شروح آن که باعث مفاسد گردید کما عرفت مفصلا و مقتضای
حقیقت اسرار اینست که کار بنی آدم بل هو طور وراء طور العقل از بیجا بجمال تبحر و تفطن و مستی ذهن

مولف و امثال او پای آن ابی باید برد و شاید درین صنعت سجع و احسان بجال اهل حق الکهانه
بجال قوت خویش در فن کلام مقصود باشد چنانچه در اختیار نسخه انا لکائنون مسطورش بود صنعت
همین است که انچه عجایب و غرایب بواسطه حضرت مولف درین زمان آخر دیده می شود اطال الله بقائه
ویسر لنا لقائه **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم**
و بعد اللتیا والتی میگویم که اگر صدیق اکبر و صاحبیه با وجود منصب خلافت من جمیع الوجوه از شائبه
خصومت و عداوت با مورد نص و ال من والاه و عاد من عاداه منزه کافه امم و منهم الشیعه بری بودند
و احادیث مذکوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بملاحظه اش خطر ابی عظیم دست میداد راه
تاویل مسدود می بود لیکن مهما امکن بتاویل و توجیه می پرداختند و هر گاه نصوص خلافت
یعسوب الدین امیر المومنین و مثالب غاصبین یعنی مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استحقاق
واحدی از انها مستلزم عدم استحقاقت مجموع است در کتب اهل سنت بکثرتی باشد که از حد
تواتر معنوی در گذرد و صد حدیث معاضد یکدیگر باشد و متواتر مرویه بطرق شیعه که هرگز عقل
سلیم مجعولیت آن همه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص متعدده که با کمال تفاوت مسکن و متعدد در
ازمنه متخالفه مروی باشد زینهار قبول نمیکند علاوه معین اذعان باشد عاقل دیندار هرگز درینباب ریبی
نمی نماید و البته از تاویلات رکیکه بارده دست و آستین میکشد والا انکار متواتر بالمعنی که مدار ایمان
کما هو ظاهر علی المهره بجال المعجزات النبویه المرویه بخبر الاحاد بر آنست بالبداهه هدم اساس ایمان می
کند فمن شاء ان یهرب من المطر و یقوم تحت المیزاب فالخیار بیده انتهی کلامه و علی هذه العبارة جنابه
اقول و استعین بالرؤف الرحیم این خاتمه هم منقوض و مخدوش است بوجوهی
که تعداد آن دشوار باشد مگر بقصد اختصار که در امثال این رساله ملحوظ است بعضی از آن
اکتفا می کنم و قصه دراز کوتاه میگردانم اما اولا پس از آنکه چون لامحاله مراد از خلافت خلافت
بلا فصل است پس دعوی وجود نص صریح بر آن هم متواتر معنوی و اتحاد در کتب اهل حق از عجایب مضحکات است

کاش بنا بر انصاف ترک خویش دعوی وجود نصوص بروایات امامیه اگرچه احاد باشد می نمود تا بمقابله
او می گفتیم که اگر مراد با طعن این نصوص بلا معارض است فنحن نمنعه بل ندعی انه خلاف الواقع وقد عرفت
دلائل هذه الدعوی فی الفصول السابقة واذا تعارضت تساقطت و مخفی نیست که چون این
نصوص که اشاره بدان کردیم از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر شریف واقع است پس
لامحاله تقیه را دران مدخل نبوده باشد چه جای آنکه ائمه امامیه علی الاطلاق سلب کلی نموده باشند
چنانچه ملا مجلسی در بحار الانوار از شافی سید مرتضی بجواب قاضی القضاة نقل میکند که ملخص آن عبارت
اینست که قیاس نبی بر ائمه در باب تقیه قیاس مع الفارق است زیرا که مبدا جمیع احکام شرعی آن
پیغمبر میباشد که معرفتش بدون اظهار او نمی تواند شد پس تقیه نبی را جایز نباشد بخلاف ائمه که حکم الشان
بخلاف نبی است انتهی بقدر الحاجة اما ثانیا پس از آنکه اگر مراد از مثالب فرمایم واقعیه خلفای راشدین
است پس معاذ الله وحاشا وکلا که در روایات صحیحه که مناط اعتبار تواند بود وارد شده باشد چه جای
آنکه از حد تواتر معنوی هم در گذرد و صدها حدیث معاضد یکدیگر باشد و اگر مراد از مثالب مطاعن مخترعه
امامیه است پس بر عقلای عالم بغایت روشن است که این طائفه بنا بر مزید عداوت صحابه کبار از مهاجرین
وانصار بی شائبه مبالغه از ضروریات و بدیهیات هم انکار میکنند و در بیان آن هرگز مرتبه امتیاز بین
الرطب والیابس والنفع والضر برای الشان باقی نمی ماند بلکه کار در هدم شریعت که مبنی بر نبوت
انبیاست بجهت وقوع خلل درین اصول همه بر باد میرود و مقصود بانیان مبانی تشیع عرفی همین است یعنی
که حضرت مؤلف بسیار جای از مدائح ومناقب وتواضع وتسلیم خلفا را که عین اتباع سنن انبیا بلکه عین پیروی
سید وسرور الشان بود صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین از قسم بدعت احداث وکفر ونفاق
شمرده وَهَلْ هٰذَا اِلَّا الْعَدَاوَةُ وَالْعِنَادُ برین تقدیر نبوت و رسالت به ثبوت می پیوندد و نه
امامت ائمه بهیچ صورت میشود فَاخْتَرْ اَيَّهُمَا شِئْتَ بالجمله خارج از حیز امکان است که شیعیان
کفر ونفاق خلفا معاذ الله ثابت کنند ومراتب انبیا از حضرت آدم ابو البشر تا حضرت شفیع یوم

نحسر واز جناب امیر الصنو تا حضرت مهدی بجال خویش باشند واویلا که مولف نا برشیمه نا عاقبت اندیشی که
از اکثر مقامات سالۀ این مجلد انکار است دعوی تواتر سالب خلفای راشدین میکنند و هنوزش خبری
نیست که اگر اهل حق روایات مدائح واحادیث محامد این جناب را جمع کنند از الوف هم درگذرد بلکه اگر در
باره محامد خلفا فقط اقوال واحادیث ائمه اهل بیت را فرا گیریم و آثار اولاد واهل قرابت ایشان را
بنذیریم باز هم تعداد وشمار آن دشوار آید درین مقام بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله برای تصدیق
مولف که زبانش گاهی بتیغ بغض وبغی آلوده نمی شود بعضی از روایات ائمه معصومین در محمدت خلفای راشدین
قلمی میکنیم بگوش شنوا وچشم بینا ملاحظه کن روایت نخستین از جماعۀ محدثین متواتر است وبسند صحیح از امام
محمد باقر رضی الله عنه وعن آبائه کافة اجمعین منقول که شخصی از آن جناب پرسید که در باب شیخین چه
میفرمائی فرمود که من ایشان را دوست میدارم گفتندش که گمان طائفه در حق تو آنست که اینهمه از راه
خوف وتقیه سر میزند جواب داد که خوف ز احیا باید نه از اموات این گفت ودر تشنیعات هشام بن
عبد الملک که خلیفۀ وقت خویش بود شروع نمود وافاده فرمود که اگر خوف می کردم بایستی که از
سطوت وشوکت او که معادی اهل بیت وکشندۀ ایشان است ترس میکردم هرگاه من او را بد میگویم
تقیه از شیخین معتقدین شان چه معنی داشته باشد روایت دوم از محمد بن حاطب است که حال
عثمان بن عفان از حضرت امیر استفسار کردم فرمود که امید دارم که من وعثمان مصداق آیت کریمه
باشیم وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ روایت سوم
از سالم بن جعد است که روزی نزد محمد بن حنفیه نشسته بودم جماعتی منقصت عثمان آغاز کردند پس محمد
نهی کرد وخطاب با بن عباس نمود که یاد داری که من بدست راست حضرت امیر روز جمل حامل لوا بودم وتو
بدست چپ ویکه ناگاه خبر آمد که ام المومنین عائشه بر قتله عثمان لعنت میکند حضرت امیر هر
دو دستها خود بر داشت وفرمود من هم قتله عثمان را لعن میکنم خدا لعنت کند آنها را هر جا که باشند در
سهل یا جبل وابن عباس بزبان تصدیق می کشاد روایت چهارم از امام محمد باقر است از پدر

بزرگوار خود سید الساجدین امام زین العابدین رضی الله عنهما که جماعتی در حق خلفای ثلثه خوض
کرده بودند فرمود شما از مهاجرین اید که حق تعالی در محکمات کتاب مستطاب خود مدح آنها نموده
که از اموال و شهر و دیار خویش برای اعلای کلمة الله بعید شدند و فضل و رضوان الهی طلب کرده
دین خدا و رسول او را نصرت نمودند اولئک هم الصادقون جماعت مذکور گفتند که نه فرمود آیا شما از زمرهٔ
انصار اید که انواع ملاطفت بحال فقرای مهاجرین مبذول داشتند و بمقتضای خلوص ایمان
عمل کردند فاولئک هم المفلحون گفتند نه فرمود هرگاه حال شما برین منوال است که بچشم دیدم و بگوش
خود شنیدم پس بلا ریب از گروه ثالث که بعد ازین دو گروه ممدوح قرآن مجید اند و دعای مغفرت
برای گذشتگان میکنند و از عداوت و کینه مهاجرین و انصار پاک و صاف می باشند نیز نخواهید بود
یعنی راه ضلالت اختیار کردید و از دایره اخلاص ایمان برآمدید روایت پنجم از امام صادق
از امام محمد باقر است که شخصی نزد امام زین العابدین آمد و گفت که خبر ده مرا از ابوبکر فرمود خبر از
صدیق میخواهی سائل گفت تو ویرا باین لقب یاد میفرمائی فرمود دیگر بیاد تو او را جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم و تمامی مهاجرین و انصار باین لقب ستوده اند و هر که او را صدیق
نداند حق تعالی در دنیا و آخرت او را تصدیق نکند برو و با شیخین دوستی ورز روایت ششم
از کثیر که با امام باقر گفتم که آیا شیخین چیزی را از حقوق شما غصب کردند فرمود نه سوگند بکسی که
قرآن مجید را بر بندهٔ خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم نازل کرده که بمقدار دانهٔ خردل
چیزی از حقوق ما غصب نکردند گفتم قربانت شوم تو ایشان را دوست میداری فرمود بلی و امر کرد
مرا که محبت ایشان اختیار سازم و دست خود بر گردن خود زد و فرمود که هر چه از مصیبت بخروج
در دوستی ایشان بمن رسد بر گردن من است بیزار اند خدا و رسول از مغیره بن سعید و بنان که بر اهل بیت دروغ
عداوت شیخین تهمت بستند تا آنکه مردم را نسبت با کان بد پیدا شد روایت هفتم از امام موصوف که
او را خبر رسید که فلان میگوید که پدر بزرگوار تو می گفت که آیت و نزعنا ما فی صدورهم

من غل تا اخوانا علی سرر متقابلین در حق شیخین و علی بن ابیطالب نازل شد فرمود کسی پرسید
که آن کینه چه بود که حق تعالی از قلوب ایشان دور کرد فرمود کینه جاهلیت بود در اولاد تیم و عدی
و هاشم که بعد از اسلام و ایمان بمحبت تبدیل شد تا آنکه چون ابوبکر صدیق را درد خاصره بگرفت حضرت
مرتضوی بدست خود بعلاج وی دست او را مشغول میشد و درین معنی روایات بسیار مرویست که بتواتر
معنوی میرسد **روایت هشتم** از عبد الجبار همدانی است که امام صادق برای شخصی قومی که از
مدینه عزم سفر کرده بودند تشریف آورده فرمود که اهل مصر خود را از من پیام رسانید که هر که نسبت
بمن گمان برد که از شیخین بیزارم پس بدانند که من از وی بیزاری دارم و او را مردود و دشمن خود میدارم
روایت نهم هم از آن امام عالی مقام است که محدث طبرانی آورده که او را از شیخین پرسیدند
فرمود بیزارم از کسی که ایشان را ببدی یاد کند و دوست دارم کسی را که با ایشان موالات نماید گفتند
که شاید تو برسبیل تقیه این چنین کلمات میگوئی فرمود بری ام از تقیه پس من از مشرکین باشم و شفاعت و توسل
جدم در آخرت بکار من نیاید و درین معنی بسیار از بیان حفاظ روایات محمد بن جریر طبری در کتب
اهل حق مسطور است **روایت دهم** نیز از امام بحق ناطق است که قومی از اهل عراق گمان داشتند
نسبت با که عداوت و منقصت شیخین مذهب ماست حاشا که چنین باشد این هر دو از بزرگان ملت اند
روایت یازدهم از امام ابو حنیفه است که در مدینه منوره وارد شدم و نزد امام باقر رضی الله
عنه رفتم و آن جناب از اهل عراق خیلی دلتنگی داشت فرمود برو نزد من نباید نشست پس من که بضرورت
ملجئه بخدمتش رسیده بودم نشستم و گفتم چه میفرمائی در حق شیخین فرمود رحم کند حق تعالی ایشان را
گفتم که اهل عراق میگویند که تو از ایشان بیزاری فرمود برب کعبه دروغ بسته اند باز قصه ام
کلثوم که جناب مرتضوی بخشنودی خود او را در نکاح فاروق در آورد یاد کردم گفتم کاش مکتوبی بمضمون
بجناب ایشان میفرستادی فرمود اطاعت نوشته من نمیکنند ای ابو حنیفه تو فرمانم بردی آنها
که از حق سر می پیچند کی بمکتوب من مائل شوند **روایت دوازدهم** از امام ضیغمی است

که گفت

که گفتم امام باقر را چه میفرمائی در حق شیخین فرمود سوگند بخدا ایشان را دوست میدارم و استغفار برای ایشان
می کنم و کسی را از اهل بیت نیافتم که او با ایشان موالات نداشته باشد **روایت سیزدهم** نیز از امام باقر علوم
است که مردم از آنجناب پرسیدند که کسی از اهل بیت بود که شیخین را بد گفت فرمود معاذ الله که چنین باشد
بلکه همه کس ایشان محبت میداشتند و ترحم بر ایشان میکردند **روایت چهاردهم** نیز از آنجناب
است که در جواب عبد الله فرمود که در حلیه سیف هیچ باکی نیست زیرا که از ابوبکر صدیق به ثبوت
پیوسته راوی گفت تو او را صدیق می گوئی مکرر فرمود که او صدیق است کسیکه در باره او چنین اعتقاد
ندارد حق تعالی او را در کونین تصدیق نفرماید و اگر این مضمون را در احادیث امام باقر و صادق رضی
الله عنهما تفحص کنیم بتواتر معنوی خواهد رسید و بحمد الله که هرچند علمای شیعه از حق پوشی کنند لیکن
باز هم کلمه حق بر زبان ایشان جاری می شود صاحب کشف الغمه نیز مثل این روایت را آورده و هرچند قاضی
شوشتری در صدد احقاق الباطل پیچ و تاب میخورد لیکن کوشش او بجائی نمیرسد چنانچه بر منصفین و متتبعین
کتابهم که مخفی نیست و از اینجاست که ملا اردبیلی در بحث امامت تصریح و تشنیع بر آن کرده که اربلی
صاحب کشف الغمه ذکری کند مقبول و مطبوع فریقین میباشد و قد تقرر ان اقرار العقلاء
حجة علی انفسهم **روایت پانزدهم** از حضرت امام جعفر از امام باقر است که اولاد سیدة
النساء فاطمه زهرا رضی الله عنهم اجمعین اجماع بر حسن سیرت شیخین و بزرگی ایشان دارند و احدی
خلاف آن نکرده **روایت شانزدهم** از سالم بن حفصه است که پرسیدم از امام باقر و فرزند
ارجمندش جعفر صادق حال شیخین را هر یکی فرمود که ای سالم من با ایشان محبت دارم و از دشمن ایشان بیزارم
زیرا که اینها امام هدایت و ارشاد بودند **روایت هفدهم** از حضرت امام محمد باقر است که
هر که فضل ابوبکر و عمر نداند از احادیث شریفه غافل و از سنت سنیه نبوی جاهل است و دیگر ائمه اهل بیت
تصدیق کردند بلکه قسم شرعی خوردند که آنجناب فرمودند صدق بنیاد بودند توریه و تقیه منشار
مذهب را نفهمیم جمیع ایشان را از احادیث سرور انس و جان است و در بحار مجلسی بجای خویش

ثابت شده که احادیث الیه که خلاف سنت و احادیث نبویه بود همه موضوع و مفتری است الحمد لله
علی ذلک روایت هجدهم نیز از امام ممدوح و فرزند دلبندش منقول است که مردی مجلس
شریف حاضر آمد عرض کرد که آنچه در خطبه خود میفرمائی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدین
المهدیین آنها کیستند پس اشک از چشمهای مبارک فرو ریخت و فرمود که آنها حبیب من اند
ابوبکر و عمر که امام هدی و شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند هر که با ایشان مقتدی شد بعد وفات
سرور کائنات محفوظ ماند و هر که اتباع آثار ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت و متمسکین ایشان
از حزب خدا می باشند یعنی فلاح و رستگاری بنص قرآنی در حق ایشان است روایت نوزدهم
از مالک بن انس بسند صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان و شیر یزدان
روز وفات فاروق بر جنازه اش استاده فرمود که زمین بر نداشت کسی را و آسمان سایه بر کسی
نیفکند که دوست تر باشد نزد من از آنکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر و این حدیث نه بشایعی مشهور و
مستفیض گشته که حاجت بیان نداشته باشد و بحمد الله که کتب معتمده مخالفین هم بران گواه است و
مذهب ملا محمد باقر مجلسی را او در بحار الانوار مشاهده کردنیست خلاصه مقالات لاطائله شان آنکه
حضرت امیر ازین صحیفه صحیفه ملعونه مراد داشته نه صحیفه اعمال فاروق و صحیفه ملعونه عبارت از آنست
که صنادید قریش که خلیفه ثانی از انجمله بود باهم کرشوری کردند و بجد و جهد تمام نوشتند که امارت و سلطنت
را بخاندان اهل البیت مدخلی ندهند و حضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تصفح و تتبع
مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار فریقین مرویست که هرگاه کفار دیدند ظهور اسلام را دیدند
تائید دین بایمان حضرت حمزه سید الشهداء و فاروق اعظم میزان عقل سنجیدند و دانستند که راه هجرت
بر اصحاب پیغمبر بسوی حبشه مفتوح است و حاکم آنجا یعنی نجاشی مواسات و مدارات اهل اسلام
بوجه اتم بجا آورد و ابوطالب با امثالش از بنی هاشم و بنی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم نطاق همت بر کمر جان بسته اند همه گرد آمده عهد کردند که رشته صحبت این ناصرین قطع باید کرد و ایشان را

که خارج از مکه واقع شده اخراج باید نمود و بعد از اتفاق بر مدعا بتوثیق کتابی نوشتند که بعد از اخراج
رسم نکاح و نقل طعام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شرا ایشان موقوف باید نمود دیگر آنکه حضرت را با
و دست از نصرتش بردارند و این مکتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنو هاشم و بنو عبد المطلب بمعیت
آنجناب بیرون برآمدند و در آن شعب اقامت کردند و این اقامت تا سه سال کشید پس حق تعالی
ارضه را برانگیخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از نام مقدس او تعالی محو کرد و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم با ابوطالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابوطالب نکردند هرگاه صحیفه را گشادند
همچنان دیدند این صحیفه پاره پاره کردند و از تعاهد خویش درگذشتند پس حضرت با تمامی قوم خود
بدستور سابق در مکه معظمه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
بس کلان و تخمینا مشتمل بر دو هزار بالست واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه مذکور
که منصور بن عکرمه بن هاشم بود شل گشته و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز نشان آن
پیداست ضبط و اتقان رواة شیعه باید دید که از کجا بکجا رسانیدند این صحیفه ملعونه را جزو نماز
معموله و روایات موضوعه و از زبان طائفه که طعن بر اصحاب در خمیر الشان افتاده وجود دیگری نسبت
فَاَيْنَ اللهُ مَنْ كَتَبَهَا وَفِى سَاحَةِ الْكَعْبَةِ دَفَنَهَا وَغَضِبَ اللهُ عَلٰى مَنِ افْتَرٰى وَاَنَّهُمْ شُعَب
خَيْرِ الْوَرٰى ترجمه عبارت بحار اینست در وقتیکه عمر متولی شد صحیفه ملعونه فرمود بیرون آوردند
و همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تمنای آن کرده در وقتیکه عمر فوت شد و پارچه اش بر وی
پوشیده بود دیدند امیر علیه السلام بر سر او ایستاد و گفت مَا اَحَبَّ اِلَیَّ اَنْ اَلْقَى اللهَ بِصَحِيْفَةِ هٰذَا
الْمُسَجّٰى انتهی مخلصا و نیز گفته که از ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از باقر علیه السلام در تفسیر یا ایها الذین
اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بِطَانَةً مرویست که اعلام فرمود خدای تعالی آنچه در دلهای ایشان بود و آنها اصحاب
صحیفه بودند که یکدیگر را دوست و ولی گرفتند و صدوق در معانی الاخبار از مفضل بن عمر روایت
کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام که مَا اَحَدٌ اَحَبَّ اِلَیَّ اَنْ اَلْقَى اللهَ

ثابت شد که احادیث الهیه که خلاف سنت و احادیث نبویه بود همه موضوع و مفتری است اللهم صل
علی ذلک روایت هجدهم نیز از امام ممدوح و فرزند دلبندش منقول است که امیر در مجلس
سر خدا عرض کرد که آنچه در خطبه خود میفرمائی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدین
المهدیین آنها کیستند پس اشک از چشمهای مبارک فرو ریخت و فرمود که آنها حبیب من اند
ابوبکر و عمر که امام هدی و شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند هر که با ایشان مقتدی شد بعد وفات
سرور کائنات محفوظ ماند و هر که اتباع آثار ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت و متمسکین بایشان
از حزب خدا می باشند یعنی بفلاح و رستگاری بنص قرآنی در حق ایشان است روایت نوزدهم
از مالک بن انس بسند صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان و شیر یزدان
روز وفات فاروق بر جنازه اش استاده فرمود که زمین بر نداشت کسی را و آسمان بر کسی سایه
نافکند که دوست تر باشد نزد من از آنکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر و این حدیث نه بشانیست که بتواتر و بشهرت
مستفیض گشته که حاجت بیان داشته باشد و بحمد الله که کتب معتمده مخالفین هم بران گواه است و مفسر
مذهب ملا مجلسی والا کار او را در بحار الانوار مشاهده کردنیست خلاصه مقالات لاطائله شان آنکه
حضرت امیر ازین صحیفه صحیفه ملعونه مراد داشته نه صحیفه اعمال فاروق و صحیفه ملعونه عبارت از آن لعنت
که صنادید قریش که خلیفه ثانی از آنجمله بود باهم کرشوری کردند و بجد و جهد تمام نوشتند که امارت و سلطنت
را از خاندان اهلبیت مدخلی ندهند و حضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تصفح و استقصا
مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار فریقین مرویست که هرگاه کفار دیدند ظهور اسلام را و دیدند
تائید دین بایمان حضرت حمزه سید الشهداء و فاروق اعظم میزان عقل سنجیدند و دانستند که راه هجرت
بر اصحاب پیغمبر بسوی حبشه مفتوح است و حاکم آنجا یعنی نجاشی مواسات و مدارات اهل اسلام
بوجه اتم بجا آورد و ابوطالب و امثالش از بنی هاشم و بنی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
واله وسلم نطاق همت بر کمر جان بسته اند همه گرد عهد کردند که رشته صحبت این ناصرین قطع باید کرد و ایشان را

که خارج از مکه واقع شده اخراج باید نمود و بعد از اتفاق بر این مزید توثیق کتابی نوشتند که بعد از اخراج
رسم نکاح و تقسیم طعام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شرا هم موقوف باید نمود مگر آنکه حضرت با ایشان
دوست از نصرتش بردارند و این مکتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنو هاشم و بنو عبد المطلب همه
آنجناب بیرون برآمدند و در آن شعب اقامت کردند و این اقامت تا سه سال کشید پس حق تعالی
ارضه را برانگیخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از نام مقدس او تعالی محو کرد و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم با ابوطالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابوطالب نکردند هرگاه صحیفه را گشادند
همچنان دیدند این صحیفه پاره پاره کردند و از تعاهد خویش درگذشتند پس حضرت با تمامی قوم خود
بدستور سابق در مکه معظمه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
بس کلان و تخمینا مشتمل بر دو هزار است بالبسط واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه مذکوره
که منصور بن عکرمه بن هاشم بود شل گشته و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز از آنجا
پیداست ضبط و اتقان رواة شیعه باید دید که از کجا بکجا رسانیدند این صحیفه ملعونه را حرز و تعاویذ
معموله و روایات موضوعه و اذیان طائفه که طعن و سب اصحاب در خمیر ایشان افتاده و جزو وجود ایشان
فَلَعَنَ اللّٰهُ مَنْ کَتَبَهَا وَفِی سَاحَةِ الْکَعْبَةِ دَفَنَهَا وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَی مَنِ افْتَرَیٰهَا وَأَنَّهُمْ شُعَبَا
خَیْرِ الْوَرٰی ترجمه عبارت بحار اینست در وقتیکه عمر متولی شد صحیفه ملعونه دفینه را بیرون آورد
و همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تمنای آن کرده در وقتیکه عمر فوت شد و پارچه اش بر او
پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او ایستاد و گفت مَا اَحَبُّ اِلَیَّ اَنْ اَلْقَی اللّٰهَ بِصَحِیْفَةِ هٰذَا
الْمُسَجّٰی انتهی مخلصا و نیز گفته که از ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از باقر علیه السلام در تفسیر اِلْقَاءِ آری
مَثَلًا تَحْتَ وَاَصَابَهُ مروی است که اعلام فرمود خدای تعالی آنچه در دلهای ایشان بود و آنها را صحیفه
صحیفه بود زیر یکدیگر را دوست و دلی گرفتند و صدوق در معانی الاخبار از مفضل بن عمر روایت
کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام مَا اَحَدٌ اَحَبَّ اِلَیَّ اَنْ اَلْقَی اللّٰهَ

فرموده آن صحیفه بود که منافقان در کعبه مدفون کردند بدانکه جمهور اهل سنت این قول را از مناقب
عمر می‌شمرند و مراد آن بود که اعمال آنحضرت مثل اعمال عمر باشد و صادق علیه السلام مقصود سائل را فهمید
یعنی صحیفه را بیان فرمود و مؤلف صراط المستقیم گفت که تا به اینکه آن چیز که اسناد کرده است سلیم
بسوی معاذ بن جبل که نزد وفات خود بر نفس خود دعا کرد بواویلا کسی پرسید گفت بجهت موالات
با ابوبکر و عمر بر اینکه باز داریم خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از علی علیه السلام الی آخر
ذلک من ما قررت القوم مورد الملامة واللوم فانهم جاؤا بالعجب على عجب وبالغضب
على غضب طرفه‌تر آنکه برین بهتان هم باثبات و قرار نمی‌فشارند و بمقتضای تناقض اخبار خود
احادیث دیگر مخالف آن در کیسه نگاه دارند چنانچه بر اهل تصفح و تفحص روایات قوم ما شیخ صادق
روشن است بروایتی از کتاب سلیم که اقدم و افضل از جمیع اصول اربعمائیه و صحاح مصطلح الشان است
چنانکه بدلائل عقلیه و اعتراف عمائد طائفه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی انکشاف نموده
می‌شود که از معصومین در تبرا از اسامی لاحقین این عبارت مروی است وفي الآخرين الدجال
وهو كان الخمسة اصحاب الصحيفة والكتاب وجبتهم وطاغوتهم الذين تعاهدوا
عليه وتعاقدوا على عداوتك وانحديث چنانکه می‌بینی نص است در آنچه گفتیم زیرا که جبت
و طاغوت در اصطلاح این فرقه عبارت از شیخین است و این هر دو را از اصحاب صحیفه جدا
مقتضی آنست که اینها در زمره شان معدود و محسوب نباشند چنانچه باقر مجلسی در بحار بعد ایراد این
الفاظ اقرار بآن کرده والمنة لله تعالى وتقدس که توجیه آن تخصیص بعد تعمیم باعتراف قمر جبین مع کرها
تشیعین چین تکلف و تعصب فيكون نصا في الباب عند اولي الالباب و اگر زیادات و
و توفیقات ازین مثال حال می‌شود عنقریب بر سامعه مخاطبین عید میکنند که این کتاب بغیر تالیس
مرتضوی سرمایه تالیف پوشیده و زیب اختتام گرفته و ائمه هدی واحد بعد واحد مدح آن برزبان خاص
جاری کرده اند بلکه ادعای علم استقامت عبارت و اتصال مذهب خاص کردن است مصرعه

در کفر هم ثابت نه زنار را سوا کن **روایت بستم** از ابو زهره حتی و امثال این باسناد
متکاثره و طرق متوافره که یکی از اصحاب مرتضی بر ابن سبا العین و تلمیذان بیدین او گذشت و معلوم کرد که آنها
شیخین را بد یاد میکنند جناب امیر المومنین را ازین ما نحن عظمی خبر داد پس حضرت او را همراه خویش در مسجد داخل
فرموده و بر منبر بر آمده و ریش مبارک را بدست گرفت و زار زار میگریست و باطراف مسجد می نگریست تا آنکه
مردم جمع شدند آنگاه خطبه طویل الذیل برخواند و ارشاد کرد که چه حال است قومی را که دو برادر و دو وزیر
و دو رفیق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بد میگویند و قدوه قریش و آبای مسلمین را اهانت میکنند
رفاقت سید المرسلین بصدق و صفا نمودند و حق امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا آوردند آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم مثل ایشان کسی را دوست نمی داشت و برابری ایشان کسی را نمی دانست تا وقت وفات
ازین هر دو بزرگ خشنود بود پس هرگز در حیات و ممات آن سرور از راه جهان آرای سید المرسلین تجاوز
نکردند بکبریای الهی که دانه را شگافت و نفس ناطقه را از کتم عدم بوجود آورد که دوست نخواهد داشت
ایشان را مگر مومن بزرگ و مبغوض نخواهد داشت ایشان را مگر بد نصیبی محبت ایشان نزدیکی با خدمت ملاء او
ایشان بعد از رحمت او تعالی است حدیث تقدیم ابی بکر صدیق که از جناب پیغمبر در عذر صدور یافته ذکر فرمود
گفت که من حاضر بودم و روبروی من ابوبکر را برای امامت برگزیدند باز قصه بیعت خود بزبان آورد
و فرمود آگاه باشید که هر کس را که خواهم شنود که مرا از ایشان افضل میگوید حد افترا بر او خواهم زد و چه جای
کسی که ایشان را بد گوید و در بعضی از طرق بمقتضای الحدیث یفسر بعضه بعضا آمده که حضرت
را بعضی از یاران گفتند که جرأت اینها درباره منقصت شیخین بنا بر آن است که اینها اعتقاد دارند که تو نیز
همین میکنی فرمود پناه بخدا می برم از آنکه ظاهر من چیزی باشد و باطنم چیز دیگر خدا لعنت کند کسی را که در دل خود غیر
از مدح ایشان چیز دیگر داشته باشد بعد ازین ابن سبا العین را اخراج کرد و فرمود که در لشکر من نگردد و در
شهری که باشم هرگز ساکن نشود و بسیاری را از مدعیان تو بیت خویش بد گویان صحابه یکبار آزار شدید
بلا داد آن شقی را بجا آورده در آتش نهاد و هرگاه کتب رجال امامیه مثل کشی و غیره و تحقیق اسفار تواریخ ایشان

کشاده شود یقین واثق و اعتقاد جازم حاصل آید که جناب امیر او را اجلا کرد و بسیاری را از سبائیان
در آتش انداخت و نزد جمعی از همه کس انتقام واجبی گرفت و استاد و شاگردان وی تر و خشک ایشان را
بسوخت و نیز در کتب معتمده حضرات امامیه موجود است که امیر المومنین بر مفضلین خویش تهدید فرمود
حد افترا وعید کرد چنانچه در ما سبق لباس تفصیل در بر کرده و از اینجاست که اکابر امامیه مثل شریف
تامینی و غیر او تقدم بالحفظ کرده گفته‌اند که جناب امیر در ایام خلافت خویش هم سالک راه تقیه بود
تا مشاهده این روز سیاه بحسب زعم شان اتفاق نیفتد و از مؤیدات این حدیث تفضیل است که در
بیان اهل حق و بعضے از مخالفین گفتگوی روایت حد افترا واقع شد و آنها بسبب عدم اطلاع علی
الانتها گفتند که اگر از کتب و روایات ما حدیث مذکور حدیث مذکور مشتمل بر تهدید بر آید از مذهب خود دست
بر میداریم و طوق تسنن در گردن می‌اندازیم و آخر بجناب ائمه امامیه که نسبت بدیگران تشیع و غیر از این صحیح را
نور دیده رجوع کردند و از اقرار خویش آگاه نمودند زجر شدید فرمود و با قرار این روایت لبهای مبارک
مکشوف و الحمد لله علی ذلک و مؤید این حدیث و آنچه در باب افضلیت شیخین بعد ازین خواهد آمد حدیث منقول است
که بتاکید تمام فرمود که مرا خلیفه چارم بگوئید و هر که لفظ خلیفه اول در حق من خواهد گفت او چنین و چنان است
و تصدیق اینمعنی از کتب امامیه مثل مجمع البحرین و غیره بروایت امام رضا از امام کاظم از حضرت صادق
از باقر علوم اولین و آخرین از سید الساجدین از شهید کربلا از جناب علی مرتضی سر دست حاصلست که آنجناب
فرمود که من همراه حضرت ختم المرسلین در راه های مدینه بودم که بزرگی کث اللحیه بعید ما بین المنکبین بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و مرحبا گفت بیشتر من التفات کرد و گفت سلام بر تو باد ای خلیفه
چهارم و رحمت خدا و برکات او و باز بحضرت ملتفت شد و گفت که آیا او خلیفه چهارم نیست حضرت
فرمود بلی است راست میگوئی که او خلیفه چهارم است پس تر گذشت و نشانش پیدا نشد و جد الله که صاحب
لوامع نیز با جلال این حدیث اعتراف دارد و درین مقام نیز تعصبیت محدثین قوم را ملاحظه باید کرد که
در خاتمه حدیث رضوی افزودند که حضرت پیغمبر فرمایند که بعد رفتن آن بزرگ عرض کردم که آن کیست فرمود

که برادر تو حضر بود و وجه البتیه آنکه خلیفه اول آدم است که در حق او وارد شد اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ
خَلِیْفَةً و خلیفه دوم داود است لقوله تعالی یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنٰکَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ و خلیفه سوم
هارون است که موسی کلیم او را خلیفه کرد و حق تعالی حکایتش فرمود اُخْلُفْنِیْ فِیْ قَوْمِیْ وَاَصْلِحْ و خلیفه چهارم
تویی زیرا که سوره برات تو تبلیغ کردی و ایزد سبحانه فرمود وَاَذَانٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖۤ اِلَی النَّاسِ یَوْمَ
الْحَجِّ الْاَکْبَرِ انتهی ملخصا از این جنس افترآت مهملات و رکیک توم خصوصا اصول ریحانیه پیش
از مرویست تا کجا کسی کشف این تلمیعات تواند کرد و لیکن بر حسر فی ازان بدون گفتگو دلالت آیت رابع
بر خلافت خلیفه رابع و ما یتعلق بذلک گاه میکنم که از مطالعه طرائف کشف الیقین جناب ابن کشف می
که خلافت در قرآن مجید برای سه کس مذکور است حضرت آدم و حضرت داود و حضرت امیر المومنین و
کریمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا الآیة بر راه تاویل در حدیث خلیفه رابع مسدود است اکنون
جناب امیر خلیفه باشند نه رابع و مؤید افاده وافرامی صاحب طرائف کشف است احادیث
آخر که در بیانات یافته اند و لیکن فراوان حیرت است که قیود آیت کریمه وَعَدَ اللّٰهُ را چگونه
بر اصول خویش بر حضرت مرتضی منطبق تواند کرد و از منطوق این آیت خلافت دیگران از انبیای
بنی اسرائیل بی آنکه تخلل وسائط پدید آید کما فی خلافة هارون ثابت میشود حیث قال الله تعالی
کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بر اصول مفترین جناب امیر المومنین جنانکه خلیفه اول و ثانی
نیست ثالث و رابع هم نتواند بود بالجمله ازین اعتراآت بر اصول امامیه که یوما فیوما در تزاید است تبصرین
هدایت و درایت زیاده میشود و بیقین می انجامد که حق بطرف اهل سنت است از رواة و محدثین امامیه مغفلان
و تلبیس میکوشند و در هر مقام با بستار کذب و افترا حق را می پوشند عوام را فریب و مکیدت ایشان
رهائی بس مشکل است **قطعه** سخن چنین بالتوام چاره کرد * که تا من خود نگویم او چه سید
ولی از مفتری نتوان برآمد * که او از جود سخن می آفریند * از عجائب افترآت صاحب کامل
مطاعن صدیق آنکه چون خضر او را گفت یا خلیفة الناس بقول شیخ شیراز شعر بگرد قاضی در روز نیمه

سعی فرو گذاشت است تشنیع غیر تو او را از طریق خود برانده بر افترا این مفتری کسی که بهره از خرد داشته
نصیحت پذیرفته باشد انحراف چندان از وی دور نیست **روایت بست و یکم** از ابو
ابو جحیفه است که من از جناب امیر بر منبر مسجد کوفه شنیدم که بهترین امت بعد نبی ابوبکر و عمر اند
روایت بست و دوم از دار قطنی از جماعت صحابه و از صحابی مذکور است که روزی من
بخدمت امیر المومنین مشرف شدم در وقتی که بخانه خویش بود گفتم ای بهترین مردم بعد پیغمبر عالم صلی الله علیه
و آله وسلم آنجناب چون شنید فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شیخین اند ای ابو جحیفه
دوستی من و دشمنی ایشان و همچنین عداوت من و محبت ایشان در دل مومنی جمع نتوانند شد **روایت**
بست و سوم نیز از دار قطنی است از ابو جحیفه که من جناب مرتضوی را افضل امتگان می گفتم
چون از مردمان خلاف آن شنیدم متحیر و غمگین گردیدم حضرت امیر دست من گرفت و مرا
در خانه خویش برد و از وجه ملال پرسید قصه را بیان کردم آن روز نیز با فضلیت ابوبکر و عمر
نص قطعی فرمود پس من عهد کردم که این حدیث را بعد اینهمه تصریحات هر دم نیز دیگر و در خواهم رساند
چون این همه غلوها هم از باب تقیه و مخالف نفس الامر باشد پس هدایت و ارشاد ائمه خصوصا
جناب مرتضی و عهد کدام وقت جلوه ظهور گرفته **روایت بست و چهارم** از
محمد بن حنفیه در صحیح بخاری که حضرت امیر فرموده بود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
شیخین اند و امثال این مضمون بلا ریب از حضرت امیر در ایام خلافتش که نزد هیچ عاقلی زمان کتمان حق
و تقیه نبود و بعد عشق شیخ از همه امید اشتهار یافته بود و اغوای عبد الله بن سبا از مکمن بطون بمنصه ظهور آمده بود
باخبار متواتر المعنی مستفیض و مروی گشته چنانچه تصانیف شیخ الاسلام ابو العباس و دیگر بزرگان از
محدثین و متکلمین بر آن شاهد است و اعتراضات بارده دیگر فاضل طبری را زانها با نجاس کفر مشهور
و مجدوش بلکه بعضها اند که بعض موارد معارض کالعهن المنفوش نیز گردانا بمحبت مرتضوی هم بعید و قطع نظر
از جمع و تطبیق کلام فی المصنف مستلزم لبطلان این اعتقاد نیست که روایات متواتره از امیر المومنین

کرده

کرم الله وجهه به عصمت سیده چه محل گردد تنگ در بحث عجب وقوع اشتباهی که منشاء آن حقیقت
بشریت باشد بسبب غرور و اسهان در دلائل فضیلت باشد و اینقسم اشتباهات حضرت متصوره در حین
نبات خواص به عصمت جناب سیده زهرا فاطمه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه گذشت و تردد حسن خاتمه
خویش کما عرفت قبل فی تلک الفقرة اتفاق افتاده و قس علی هذا حال ائمه دیگر که در بعضی از احیان از ضروریات
مذهب و اصول امامیه غافل شده اند حتی که حضرت شهید کربلا در باره امام حسن مجتبی وقت خلع خلافت
انچه گفت از عدم تفصیل مکیف که اضطراب و قلق وفات حضرت خیر البشر که کمتر از روز محشر بود و گریه و زاری
بتول عذرا و دیگر اهلبیت سید انبیاء که هوش از زبان و زبانیان می ربود نیز ضمیمه آن گردیده باشد
ضمائم اعتذار دیگر پس شبهات شریف ثانیه و انچه در بحار منقول است نیز از معرض قبول ساقط خواهد بود
بعد ثبت که از جناب امیر در انکار استحقاق و محامد صدیق اکبر حدیثی به ثبوت نه پیوسته آمدیم چندی الفاظ
از احادیث ائمه امجاد که بخصوص آن باختصار تمام از افادات مولانا محمد حسینی موسوی بروایت محمد بن اسمعیل
بخاری و دارقطنی و ابو ذر هروی و حافظ عمر بن شیبه و طبرانی و سید سمهودی ایراد افتاده و در تائید آن
بعضی از روایات و احادیث معتبره طائفه که ثبت بحفظ فقیر ورقی از اخبار و یک کتابی از شیره و زاد قطره
از دریایی ناچیده اکتفا نباشد اکتفا واقع شده اگر در دیگر کتب محقق که تالیف آن بر مناقب صحابه و اهل
بیت و نقوب و مصائب اینها ایشان خاصه واقع شده مانند کتاب ابواب الجنة و ریاض النضره و تالیفات
محدثین حذاق و حفاظ جمع روایات صورت بسته و کتابی ضخیم بلکه زیاده از آن بجای شود اخبار که
بواسطه اولاد امجاد حسنین ریحانتی رسول الثقلین و فرزندان دیگر بزرگان اهل بیت کرام به عصمت آنها
قائل نیستند بلکه از اکثر اینها برات هم انحراف و تبرا می ازند باز ندیده عموم مریدان والای اهل بیت نشینیده یا گردان
می شوند در طرق معتمده اهل سنت سفینه ورود یافته چه تمام توان برد پس محال عقلی است که امثال این نصوص
اهل بیت نبوی که بنیان مرصوص نبود آیات کتاب مجید روشن و قرائن جلیه بلکه دلائل عقلیه مبرهن است
و السنه مفسرات امامیه که دعوی تفسیر ائمه و ازند بصحت آنها ناطق است بس پشت انداز ندیا

ابا بسر دو جا جلد اشال احول الطاق و ابو الجارود اعمی بالنوع اہل کفر و نفاق کما سیجیئ انشاء اللہ
تعالی فی آخر الاوراق مطمح نظر ساختہ از احادیث حضرت خیر الوری صلعم دست بردار شوند و حال آنکہ
در بحار و دیگر کتب معتمدۂ شیعہ بجای خود مدلل گشتہ کہ مدار اعتماد بر آیات قرآنی و سنن نبویہ رسول باشد
و احادیث ائمہ را بر این ہر دو عرض باید کرد بشرط انطباق و موافقت قبول کردنی ورنہ رد و بر دیوار زدنیست
اما روایات اتباع و اشیاع احول برادر خورد اعمی کہ محدثین این فرقہ بعد از تخریج آن بوجد و
رقص می آیند و مقلدین خویش را یقین کامل در ذمائم و مثالب صحابۂ کبار می افزایند پس بعضی از آن
اشارہ می نمائیم کہ از انجملہ قصۂ خیاطت است کہ دو قمیص نزد حضرت صادق علیہ السلام آورد و عرض کرد
ای فرزند پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ہر سوزن یکی از آن ذکر الہی کردہ ام و بر دیگری تبرا از شیخین
نمودہ ام پس ہر چہ مقبول تر باشد آن را در بر خود بپوش لعنة اللہ علی من کذب وافتری کہ حضرت
امام صادق قبای لعنت پوشید و از انجملہ روایت دیگر است کہ روزی نزد سید الساجدین سلام اللہ علیہ
و علی آبائہ و ابنائہ اجمعین شخصی بخورد و لعن و تبرا کرد و رفت دروغ بگردن راوی کہ حضرت
او را بخواند و گفت اگر چیزی از تو طلب کنم بطیب خاطر می توانی داد عرض کرد کہ من از فدائیان توام
ہر چہ ارشاد فرمائی در انجاح آن سعادت کونین میدانم حضرت فرمود کہ ثواب این کلمات بمن بہ
و ثواب عبادات من کہ درین شب و روز کردہ ام بگیر انتہی محصلہا زیادہ تر موجب توحش
اولو الابصار است کہ فاضل مفتری بہ این بیہودہ در مصائب خویش قمیص دوم را در بر نیک شدہ و از
وجود قمیص اول سر کشیدہ و بحکم المرء یقیس علی نفسہ قبای ذکر الہی را از خیاطت صاحب النواقض سبع
حیث قال والظاہر ان المنقول ہو مجرد خیاطة القمیص الثانی والقمیص الاول مما
خاطہ صاحب النواقض بلسانہ تمویہا علی من حضر حولہ من انصارہ واعوانہ
یصدقوہ بما یریہم بلسان الوعظ من ہذا بانہ انتہی ہنوز این شہید ثالث ما دیدہ را خبری
نیست کہ اینقسم احادیث را صاحب تحریض اللاعنین علی زعم المخالفین جمع کردہ و بافادات و روایات

اتباع و اشیاع احوال این رساله را مملو و مشحون ساخته حرفی از آن بنا بر ضرورت ملجیه تبصرهٔ صاحب النواقض که از جملهٔ سادات و شرفاء است رنجاو اد کردم دانا کابر قوم مسموع است که تصنیف این رساله قبل از السنت که شیعهٔ غالی علی بن عبد العالی تالیف کتاب اسرار اللاهوت فی وجوب لعن الجبت والطاغوت که ناشر و نجاریم مذکور است در آید و بر ظاهر است که اگر سلف و خلف حضرات امامیه این قسم کتب و رسائل نمی پرداختند و ثواب لعن صنادید صحابهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشاکل ثواب متعة النسائی ساختند که در مرتبهٔ اولش ثواب شهادت امام حسین و در چهارم آن فضیلت و جلالت ختم نبوت سید الکونین و قس علی هذا صلی فی خلاصة المنهج بهم سید هرگز این سواد شیطانی و خیالات غولان بیابانی نزد صبیان و مجانین هم رواج نمی پذیرفت تا العقلای روزگار چه رسد علاوه هرگاه لعن شیخین العیاذ بالله از اصول طائفه و کتب مصنفه الشان واجب باشد بخلاف ذکر الهی پس رد قمیص اول و اختیار قبای لعنت برای شیعیان محال الانکار هرگز نخواهد بود شعر

لی فروعت محکم آمد نه اصول ✤ شرم بادت از خدا و هم رسول ✤

بالجمله خبر کسانیکه ابلیس علیه اللعنة والعذاب تور نیت عقل و دین آنها بظلمات تبدل کرده کیست که با شال این روایات مفتریات و قصهٔ خیاط که بدتر از هزلیات سوزنیست گوش نهد امار وایات سر حوب اعمی که تعامی از حق و کوری باطن و ظاهر بمقتضای آیت کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا جبلت او بود پس عنقریب در مسلک ثانی توضیح صاف هر یکی از سامعین و ناظرین مشتاق خواهد کرد استغفر الله که کسی از اهل حق بر محدثات آن کور باطن شقی و مضل و مغوی فریب خورد کما قال الحافظ الشیرازی علیه الرحمة

ع کی روند اهل نظر از پی نابینائی ✤ بقلیلی از کثیر قناعت کرده باز بر حاصل سخن می روم و میگویم اما

ثالثاً پس مجعولیت آن طوامیر و موضوعیت آن اساطیر که مخصوص بطائفهٔ شیعه است هرگز خلاف عقل نیست زیرا که علمای الشان مجاهد زنادقه و سر آمد ملاحده را که بر السنهٔ ائمهٔ امجاد ملعون و مطرود و بدتر از شمر و عبید الله زیاد بودند چنانکه کتاب توحید قمی و کافی کلینی بران گواهی میدهد در رواة

اباالسره وجاجله را اشل احول الطاق والواجار روائمی سب النوع اهل کفر ونفاق کما سیجی انشاء الله
تعالی فی آخر الاوراق مطمح نظر ساخته از احادیث حضرت خیر الوری صلعم دست بردار شوند وحال آنکه
در بحار و دیگر کتب معتمده شیعه بجائی خود مدلل شده که مدار اعتماد بر آیات قرآنی و سنن نبویه رسول پاک
و احادیث ائمه را برین هر دو عرض باید کرد بشرط انطباق و موافقت قبول کردنی ورنه بر دیوار زدنی است
اما روایات اتباع و اشیاع احول برادر خرد اعمی که محدثین این فرقه بعد از تخریج آن بوجد و
رقص می آیند و معتقدین خویش را الیقین کامل در ذمائم و مثالب صحابه کبار می افزایند لیکن ببعضی از آن
اشاره می نمائیم که از انجمله قصه خیاط است که دو قمیص نزد حضرت صادق علیه السلام آورد و عرض کرد
ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر هر سوزن یکی از آن ذکر الهی کرده ام و بر دیگری تبرا از شیخین
نموده ام پس هر چه مقبول تر باشد آن را در بر خود بپوش لعنة الله علی من کذب وافتری که حضرت
امام صادق قبائی لعنت پوشید و از انجمله روایت دیگر است که روزی نزد سید الساجدین سلام الله علیه
و علی آبائه و ابنائه اجمعین شخصی بی خرد و لعین تبرا کرد و در رفت در دروغ بگردن راوی که حضرت
او را بخواند و گفت اگر چیزی از تو طلب کنم بطیب خاطر می توانی داد عرض کرد که من الی فداییان تو ام
هر چه ارشاد فرمائی در انجاح آن سعادت کونین میدانم حضرت فرمود که ثواب این کلمات بمن بده
و ثواب عبادات من که درین شب و روز کرده ام بگیر انتهی محصلها از زیاده تر موجب توحش
اولوالابصار است که فاضل مفتری نسبت بسبزواری در معارف خویش قمیص دوم را در بر کشید و از
وجود قمیص اول سر کشید و بحکم المریقیس علی نفسه قبائی ذکر الهی را از خیاطت صاحب النواقض منع نمود
حیث قال والظاهر ان المنقول هو مجرد خیاطة القمیص الثانی والقمیص الاول ومما
خاطه صاحب النواقض بلسانه تمویها علی من حوله من انصاره واعوانه
یصدقونه لما یریهم بلسان الوعظ من هذیانه انتهی هنوز این شیدیات امامیه را خبری
نیست که این قسم احادیث را صاحب تحریض اللاعنین علی زعم المخالفین جمع کرده و بافادات و روایات

اتباع و شیاع احوال این رساله را مملو و مشحون ساخته حرفی از آن بنا بر ضرورت ملجیه تبرعیه صاحب
النواقض که از جمله سادات و شرفا است به رنجاوره کردم دا آنکه بر قوم مسموع است که تصنیف این رساله
قبل از آنست که شیعه غالی علی بن عبد العالی تالیف کتاب اسرار اللاهوت فی وجوب لعن الجبت
والطاغوت کرده نامش در بحار هم مذکور است در آید و پر ظاهر است که اگر سلف و خلف حضرات امامیه
این قسم کتب و رسائل نمی پرداختند و ثواب لعن صنمین و بد اصحاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
مشاکل ثواب متعة النسائی ساختند که در مرتبه اولش ثواب شهادت امام حسین و در چهارم آن
فضیلت و جلالت ختم نبوت سید الکونین و قس علی هذا اعلی ما فی خلاصة المنهج بهم میرسید هرگز این وساوس
شیطانی و خیالات غولان بیابانی نزد صبیان و مجانین هم رواج نمی پذیرفت تا بعقلای روزگار
چه رسد علاوه هرگاه لعن شیخین العیاذ بالله از اصول طائفه و کتب مصنفه الشان واجب باشد بخلاف ذکر الهی
پس رو قمیص اول را اختیار قبای لعنت بر شیعیان محل انکار هرگز نخواهد بود شعر لن فروعت
محکم آمد نه اصول * شرم بادت ز خدا و هم رسول * بالجمله جز کسانیکه ابلیس علیه اللعنة والعذاب نور زینت
عقل و دین آنها ابطلات مبدل کرده کیست که بامثال این روایات مفتریات و قصه خیالها که بدتر از
هزلیات سوزنیست گوش نهد اما روایات سرعوب اعمی که تعامی از حق و کوری باطن و
ظاهر بمقتضای آیت کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
جبلت او بود لیس عنقریب در مسلک ثانی در حرج صحاح هر یکی از سامعین و ناظرین مشتاق خواهد گردید استغفر الله
که کسی از اهل حق بر محدثات این کور باطن شقی و مضل و معنوی فریب خورد کما قال الحافظ الشیرازی علیه الرحمة
ع کی روند اهل نظر از پی نابینائی * بقلیلے از کثیر قناعت کرده باز بر اصل سخن میرسم و میگویم اما
ثالث پس مجهولیت آن طوامیر و موضوعیت آن اساطیر که مخصوص بطائفه شیعه است هرگز خلاف
عقل نیست زیرا که علمای الشان عابد زناد و قه و سر آمد ملاحده را که بر السنه ائمه امجاد ملعون و مطرود
و بدتر از شمر و عبید الله زیاد بودند چنانکه کتاب توحید قمی و کافی کلینی بر آن گواهی میدهد در روم

احادیث ائمه هداة بی نظیر نهاده اند پس اگر چه بعض روایات که تقیها کبیر باشند نسبت بادیگر
اهل سنت از ائمه هدی رحمه و تایید احادیث مستفیضه حضرت خیر البشر صلی الله علیه وآله وسلم وآیات کلام
الهی کم و کاست روایت میکنند که تا عرفت نموده ها لیکن در عمل بسبب خبث عقاید و نفاق متوطنین
مخالفت آن جناب فرموده به کتاب حسین و احادیث خاتم النبیین که در هوی نفس از رو جنابا که از اصول
اربعه و بحار الانوار ظاهر میشود و اگر ملت شاسعین ناظرین در کفر و زندقه آن متوطنین نیز خیالی
داشته باشد باید که مسلک ثانی این عجالهٔ نافعه ملاحظه کرده مستفید شوند ان شاء الله تعالی
بمطابقت لما قلته پس عاقل متدین از اتباع و بلاد دیگر که علمای قوم تا بلاد ریاست و در حرف سخوانه
دانسته اند آن احمل بلعبة الاطفال و مضحکه ارباب فضل و کمال اعتقاد خواهند نمود و بحمد الله تعالی که از کتب الحق
سیما این اوراق پریشان مثل الشمس فی وسط السماء پدید است که دعوی خلافت بلا فصل حضرت
امیر بلا ریب انکار رسول بالمعنی بود و حقیقت منبع سفوات این هباء و ادعای مثالب خلفای راشدین
عین هدم اساس ایمان و مومنین است بلکه انکار نبوت و آیات قرآن مبین فمن شاء فلیؤمن
الطرو لیقوم تحت المیزات فالخیار بیده و لنکشف علی هذا المقدار من الابحاث و الانظار فانها
کافیة لاولی البصائر والابصار تنبیه بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که مولف نجات
بنیر علی العادة المعهودة حاشیه نوشته عبارتش آنکه مستتر مباد که آنچه بر این عرض گرده از سوانح
وقت است که این شیعه مهمل یکبار بی دیده و از کسی شنیده فقط حدیثی التسه بمقام اثبات
مثالب صحابه ایکاش آن دیده بود پس اگر معروضات کمترین احیانا تطابق با کدام کلامی از علما
ناسبق داشته باشد زهی فخر و بهجت توارد خواهد بود والله علیم بالقول شیعه انتهت بعینها
اقول کمترین نام اتم مطالعه احقاق شوشتری و مجلدات تشیید کشمیری و غیرهما او جای در تفرد الطاف
حاصل بود چنانچه جابجا اشاره بآن نمودم بعد از مطالعه کتاب معتمد شیعه که خبیده از اتفاق اعتقاده
اطمینان قلب بهم رسیده مضمون این حاشیه برهان قطعی بدلالت بینا نیز آنکه فاضل جناب رب کم در زمره

خود علم اشتهار برافراشته و علمای اصولیه راه را فادات خویش ارواء اهل تشیع ایدهم بدر ساخته
چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی در مبحث سوم از کتاب معتمده خود که در صحابه خلفای
راشدین و دیگر اصحاب کبار بزعم خود قرار داده در طعن چهارم سفر نماید که در مشکوة در فصل اول باب حوض و
شفاعت است عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی فرطکم
علی الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظمأ ابدا ولیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفونی
ثم یحال بینی وبینهم فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول
سحقا سحقا لمن غیر بعدی متفق علیه و نیز در فصل اول از باب حشر از کتاب مسطور است
عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انکم محشورون حفاة عراة غرلا ثم
قرأ کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین واول من یکسی یوم
القیمة ابراهیم وان اناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول اصحابی اصحابی
فیقال انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح
وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم متفق علیه و ابن عبد البر در ترجمه
بشر بن ارطاة این حدیث را آورده و گفته که در بعضی اخبار بسیار آمده و از حدیث اول مفهوم شد
که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اسلام ظاهری داشتند و در باطن ایشان نفاق بوده
است که محروم از شفاعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر ورود حوض خواهند شد پس اتباع هر یکی
از ایشان با وجود امکان و دخل بودن شان در میان آنها که از آب کوثر بی بهره خواهند شد صحیح نباشد و از
حدیث دوم که مروی بطرق کثیره است هلاک و عدم نجات خلفای ثلثه و تابعان و موافقان
ایشان که غاصبان خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودند بدلالت قطعیه واضح شد تبا لمن
مدعا بر نکوئی است که این حدیث دلالت مینماید بر ارتداد بسیاری از اصحاب بعد از وفات حبیب رب الارباب
مرتد شدند و امری از امور این احداث شد که غیر مقبول و نا مرضی خدا و رسول بود

چون این مضمون در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وارد باشد و احتمالست که ارتداد از صحابه پس از
رحلت سید الانبیا سرزده باشد و حال جمعی کثیر از صحابه همین منوال باشد و ارتداد ظاهری که انکار
از وحدانیت و رسالت است از هیچ یک از صحابی بعد آنحضرت صلعم صدور نیافته و اگر بسبیل ندرت
وقلت باشد کالمعدوم است و اگر از اکثر صحابه صادر میشد باقتضای عادت البته مسموع و مروی و
منقول میبود و لیس فلیس پس مراد ارتداد نخواهد بود مگر ارتداد باطنی و ظهور آثار نفاق که نطق کلمه
اسلام بر زبان و در دل ایشان کفر پنهان باشد و آن صادق نمی آید الا بر نکث کنندگان بیعت امیر
کبیر بر غدیر و این هر سه تا بر والیشان خود از همین زمره بودند و اینکه بعضی از اهل سنت این حدیث را
محمول نموده اند بر آن کسانیکه ابا از ادای زکوة با بوبکر در خلافت او نموده بودند و با ایشان قتال نمود
و از اهل ردت قرار داد تاویل و توجیه مذکور فاسد است چه آنها امتناع از ادای زکوة نه بسبب انکار اسلام
یا امری از ضروریات دین نموده بودند زیرا که کلمه میخواندند و نماز می کردند و قائل بعدم وجوب زکوة نبودند
بلکه از خلافت ابوبکر منکر بودند و آن باعتراف اهل سنت موجب کفر و ارتداد نیست و دلیل بر این شنیدند
چنین نموده بودند پس واضح شد که ابوبکر را صلاح گرفتن زکوة بسبب عدم صحت خلافت او نمی
شمردند و نیز میگوییم که تایید اراده همین اصحاب از این حدیث می نماید حدیث دیگر که در جامع الاصول است
در فضیلت شهادت و شهدا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لشهداء احد هؤلاء
اشهد علیهم فقال ابوبکر الصدیق السنا یا رسول الله اخوانهم اسلمنا کما اسلموا
وجاهدنا کما جاهدوا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون
بعدی فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال ائنا لکائنون بعدک اخرجه فی الموطا انتهی
و این حدیث بمنزله نص است که با وجود اسلام آوردن و جهاد کردن ابوبکر و امثال او آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
حکم بجنتی بودن ایشان نکرد و گواهی او قسمیکه برای شهدا گواهی او مینماید باینکه آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم خوف ارتداد ایشان بعد وفات خود میداشت و بهشتی قطعی نمیدانست و احادیث منقوله سابق

هم مشتمل است بر لفظ احدثوا بعدک و احداث صادق نمی آید الا بر جمعی اصحاب که عهد خم غدیر را
بشکستند و طلسم دیگر ساختند مرتد گشتند و مانعین زکوة مخاطب باین خطاب نبوده اند بلکه مخاطب نبوده مگر
ابوبکر و امثال او علاوه میگوییم که لفظ لَن یَزَالُوا مُرتَدِّین که در حدیث آمده دلالت مینماید بر اینکه
اصحاب کذائی زنده و بر ارتداد قائم بوده باشند و این مفهوم صادق نمی آید بر مانعان زکوة
چه اینها در خلافت ابوبکر متصل زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقتول شدند و
زنده نماندند پس ما صدق علیه غیر از ثلثه و متابعان الشان کسی نخواهد بود و ازین حدیث فائده
دیگر بر آمد که آنچه اهل سنت نجات را در دخول جنت برای عشره موسوم بمبشره روایت نموده اند
مطعون بالافترا و الوضع است و مخفی نماند که آنچه بعض اهل سنت متمسک برای اثبات محبت او
با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردانند که او بر گریستن خود بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گریه کرد این استدلال ضعیف است چه محتمل است که ابوبکر از روی خدع و مکر و نفاق گریسته باشد تا
بر سائر الناس محبت او با نحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شود بلکه میتوان گفت که گریه اش گریه
اندوه و غم نبود گریه سرور بود یعنی هرگاه از حضرت نبوی شنید که بعد از انحضرت ص بنده خواهند
دامی در دین احداث خواهد کرد و هوس امارت و جاه مضمر ضمیر خود میدانست مسرت بغایت باو دست
داد تا اشک از دیده اش جاری شد و گریه چنانکه از غم و اندوه می آید از فور شادمانی هم لیکن این
دلیل صلوح تمسک ندارد و محاربان جنگ صفین و جمل را با امیر المومنین تنها ما صدق علیه این مفهوم نمیتوان
گفت چراکه در حدیث لفظ منذ فارقتهم آمده است و این لفظ برای بیان معنی ابتدا زمان فعل می آید لیکن
ابتدای زمان ارتداد مفارقت آنحضرت ص یعنی سزاوار نیست انها خواهد بود برین سبیل که بمجرد رحلت آنحضرت
ارتداد آنها صادر شده باشد جنگ جمل و صفین بعد انقضای بیست و پنج سال یا بیست و شش سال از وفات
سید کائنات رو داده بود و بنابرین لفظ منذ فارقتهم درست نمی آید پس لامحاله مصداق حدیث مذکور
مردم مشار الیهم خواهند بود و الا خبر مخبر صادق علیه السلام دروغ باشد علاوه اگر آنها را افراد

این کلی دانند قائل شوند بکفر و نفاق معاویه و عائشه و طلحه و زبیر و امثال آنها و اینهم نزد ایشان باطل است
چنانکه بر عارف عقائد ایشان مکشوف است پس این توجیه و تاویل مرضی اهل سنت نخواهد بود و تعجب
نماند که احادیث ارتداد اعاظم صحابه که علمای میقدرس هم دلیل بر قبح حال بسیاری از سربرآوردگان الصحابه متعسر گردیده
اند و احتجاج و تمسک بآن بر ارتداد خلفای ثلثه بخصوصهم از ان قبیل است که نظر فی البضاعت بآن
منفعل شده و اگر ناظران از انصاف رنگ زند بیدبرند که لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال
وارد است انتهی بلفظه ازین اشارات و عبارات باهل طرق بر تمامی عالی و ادانی عیان شد
نتائج طبع نقاد مولف والا نژاد جز تزئین و تسجیع بعضی از فقرات عربی و فارسی که برای تشنیع
علمای اعلام در تحریر آن رفته و بزعم خودش انکار فصاحت و بلاغت بسته در حقیقت نمیتوان یافت
بلی شاید پیرامون خواطر جمعی که بحقیقت حال پی نبرده اند گردد که چند امور در تضاعیف و تمهید کلام از
نتائج افکار مولف عالی مقام است نخستین دعوی صحت کتاب موطا و صحیح بخاری مخالف حنفیه
با احادیث کذائی از ان بر افادات صاحب معتمد الشیعه یافته می شود وهذا الوهم
کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا چه این مضمون قطع
نظر از انکه مانند مضامین شعریه بلا حجت و برهان است کما اشرنا الیه فی التصدیر در دیباچه
کتابی که فاضل بخاری بقصد جمع اغلاط بخاری بر ان نموده و مبحوث است که سفری ضخیم بزعم خودش
جمع کند و تقدیر الهی مساعدت نفرمود بلکه بعجلت یاداش و انتقام متوجه شد مذکور است چنانچه آن اوراق
پریشان که در خانه شیخ مقتول مهان دیده ام هنوز موجود است دوم نقل اقوال
شارحین صحیح بخاری در توجیه و تطبیق حدیث الحوض که هر چند صاحب معتمد الشیعه به تخفیف آن
اشاره کرده لیکن کلام وی از ایراد عبارات شروح خالی است و اینهم مغلطه بیش نیست
زیرا که از حاشیه منهیه فاضل بخاری درین مقام چنان که سوت ظهور می پوشد که او در عدم
نقل آن عبارات مقیم بودن مجلدات شروح را در تمهید معذرت آورده و از مخافت گیر و دار

س ۱۴ لفظ اعجوبه انیک	بسم الله الرحمن الرحیم	متعلق ص ۵۰۲

واگر متوهم رجعت قهقری کند وگوید که هنوز یکدو تقریر از افادت مؤلف باقیست که در کتاب معتمد الشیعه
بلکه در هیچ کتابی عقلی و اثری ازان پدید نیست مثل استدلال او بر عدم تحزن حضرت افضل الراشدین رضی الله عنهم
اجمعین بحدیث کنز العمال که از سعید بن بریع روایت میکند و گمان برده است که قول آنجناب أترون أحدا
أحزن علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منی کذب صریح بوده وقصه غار و حزن صاحب رسول مختار را با مور دیگر
ضمیمه ساختن باز بتشنیع فاروق رضی الله عنه پرداختن که بعد از انکار وفات شریف سوی سقیفه رفته خلافت
را برای صدیق مقرر نمود گوئیم که از مزید ادب آزار معتقدین و در دل مجتهد ماضی و حال و استقبال حذر
میکنیم ورنه فاش میگفتیم که لاریب این مضمون را در طعن صدیق اکبر باین تقریر دلفریب زینت و زیب دادن
از نتایج افکار مؤلف است فاضل مجلسی در کتاب طعن الرماح که بنام نامی اکبر اولاد خویش موسوم ساخته
نموده که مؤلف رساله فن کلام را در اضغاث احلام از دو بار دا اتباع اشرارش فرا گرفته باشد از رساله
حدیث الحوض روی نموده و این سرقه هر چند مستلزم صدور کرامت و خرق عادت از جناب مجتهد فانی
مثل آدم ثانی باشد چنانچه کرامات ایشان بر بیننده کتب رجال مخفی نیست لیکن شان جناب شان ارفع از آنست
که این سرقه را نسبت با و توان کرد کما عرفته حین سمعت و آیة الله الامامیه را در عهم نی بایه پس لا محاله توارد قائل
باید شد و در باره مؤلف که فقط القوت باطل خویش بمناظره علما اقدام نموده چنانچه خواهی دانست
بصدور کرامت معتقد باید گشت اکنون بدل و جان سوی دعوی مؤلف باید گروید و عبارت کتاب مذکور
شنید که در کنز العمال از سعید بن بریع روایت نموده جاء علی بن ابی طالب یوما متقنعا متحازنا فقال له
ابوبکر اراک متحازنا فقال له اعنانی ما لم یعنک فقال استمعوا ما یقول انشدکم الله ترون احدا احزن
علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منی خلاصه اش آنکه ابوبکر روزی حضرت امیر را محزون دیده از سبب

حزن استفسار نمود فرمود مصیبتی از جهت وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر ما رو داده که آن
مصیبت بر تو نیست پس ابوبکر بمردمان گفت بشنوید که علی چه میگوید من سوگند میدهم شما را بخدا اگر کسی
از من زیاده تر محزون بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است سبحان الله بشهادت جمیع اهل اسلام
آنحضرت در قول خود صادق است پس درین قول هم صادق خواهد بود و محال در تکذیب ابوبکر آنحضرت را
تکذیب خبر او رسول صلی الله علیه وآله وسلم است با آنکه کذب او ظاهر است زیرا که مزید حزن او بر حزن آنحضرت
بعید از عقل است معهذا رفتن او بسقیفه برای طلب خلافت شاهد عدل بر کذب اوست و عجب تر آنست
که حال حزن خود را که از امور قلبیه است از دیگران می پرسید و متوقع شهادت آنها بود و اگر مقصود او استشهاد
بر ظهور آثار حزن بوده از قبیل جزع و نوحه و بکا فهو مما یضحک علیه الثکلی زیرا که احتمال تصنع در این امور متطرق
است **علاوه** آنکه ماجرای سقیفه و غیر آن شاهد بر انتفای آثار مذکوره است و کاش بر همین قدر احدی از
حضار گواهی میداد و عجب که بعد استشهاد خلافت پناه باز هم به ثبوت نمی رسد که کسی گواهی ادا نموده باشد و اول دلیل
کذب صدیق سنیان آنست که عمر بسبب غلبه حزن انکار موت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نموده کما هو مزعوم
اهل السنة و ابوبکر چون غلبه حزن نداشت اقرار بوفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمود پس غم و حزن
باشد برای ابی بکر اللهم الا ان یقال دلیل زیادتی حزن ابی بکر ماجرای غار است لکن این احتجاج منتج عار است
زیرا که خطاب لا تحزن دلالت دارد بر اینکه حزن ابوبکر حزن مذموم بوده نه ممدوح **شعر** پس کن حدیث غار
که عار است نزد عقل * آن حزن و بیقراری شیخ محترم * الی آخره بلفظه **القصه** مؤلف عالی مقام
را که بدون مطالعه ضروریات فن کلام مثل تحفه اثنا عشریه چنانکه خودش معترف بوده در رسائل اهم شهادات
با آن می نماید و بعضی دیگر ازین تصانیف مجتهد جالسی فاضل اخباری و قدمای شیعه محض باشراق باطن بتالیف
رسائل پرداخته و نور ادله و براهین بر ساحت ضمیرش بطور کشف و شهود تافته در زمره امامیه بجای شیخ الهیین
حکمت اشراقیه قرار باید داد و یا در السبب دعوی این همه توارد خاص مانند ملا شیدا باید فهمید که مولد او قندهار بود
و در هندوستان نام بلند پیدا کرده در شاعری علم شهرت بر افراشت و در سرقه مضامین حصرا تمام داشت و مقال

احتمال

احقر العباد را از قبیل تعرض منشی فیروز کرد و بردی جمعی از فضلا و شعرا بادی همزبانی کرد و داد بلاغت
و ظرافت داده مظفر و فیروز گشت باید دانست مختصر این حکایت مطول را که محفوظ خاطر فقیر است و خالی از ابتهاج
و انتعاش طبایع سخن‌فهمان نیست می‌نویسیم که در زمانیکه لشکر جهانگیر پادشاه در سواد گجرات بود اکثری
از علمای امصار و شعرای هر دیار در ان ایام که نوبهار روزگار و نوعروس امصار توان شمرد بموکب همایون
مجتمع میشدند روزی باتفاق حسن بعضی از بزرگان که ملا انور ناظم این اشعار **ابیات** درین جریده بهار
خزان هم آغوش است ؛ زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است ؛ بجرم باده گرفتند باز انور را ؛ که کفن بدوش و
صراحی بدست و مدهوش است ؛ و ملا عطائی گوینده این ابیات **ابیات** مرگ آمد و بی هیچ بدر رفت خالم
چون فارغی از خانهٔ ارباب توکل ؛ هر لحظه خلش خوبتر اندر نظر آید ؛ همچون خط استاد که بینی تا ملی و ملا
مخترع صاحب این بیت **بیت** در شکستم چند گوشی ای بت نامهربان ؛ من پریشان خاطرم الف پریشان
نیستم ؛ از انجمله بودند در خانه شیخ فیروز منشی صحبت داشتند که ناگاه ملا شیدا از دور پیدا شد چون از لاف
و گزاف بیمعنی او یاران پیچ و تاب میخوردند و از دعوی آوارد او کاسه زهر هلاهل می نوشیدند و میدانستند
که اکثر مضامین مستعمل مانند فرزندان متبنی بلباس بیامی رایده در نظر مردم جلوه میدهد چنان قرار دادند
که اسنده‌ها اشعار از و نمایند و منشی مذکور که احاطه تمام باشعار قدما و متاخرین دارد با او همزبانی کند **القصه**
وقتیکه او قریب بمجلس که فی الحقیقت رزمگاه بود در رسید تعظیم و توقیرش زاید الوصف بجا آوردند و اعزاز
و اکرام تمام او را بالا دست نشاندند و از هر دری سخن راندند تا نوبت بانشاد رسید ملا گفت **بیت**
چه‌لست و ای باده گلگون بصفا جوهری ؛ حسن را پروردگاری عشق را پیغمبری ؛ منشی فرمود این شعر از
شعر رودکی است **شعر** عشق را ای پیمبر ولیکن ؛ حسن را آفریدگار توئی ؛ زرد درهم پیچید و مطلق باین حرف
التفات نکرد و بر خواند **بیت** زبسکه کرد غمت بند در جگر ناخن ؛ چو پشت ماهیم از پای تا بسر ناخن ؛
منشی گفت این مطلع از شعر غیاث حلوائی چرب‌تر و شیرین‌تر است **بیت** از بسکه سینه کندم و
ناخن بر انگشت ؛ چون پشت ماهیست سراپای سینه‌ام ؛ برهم خورد و طعنه بر شعرفهمی همه اهل مجلس زد و گفت

بیت گر بصحرا موفت ای دشت پر سنبل شود ✤ ور بدریا رو بشوئی خار ماهی گل شود ✤ شیخ گفت
ملا کاتبی هم دویست سال پیش ازین مولانا توارد کرده **بیت** گر بدریا افتد از عکس جمال او فروغ
خارهای آورد در قعر دریا بار گل ✤ همینکه این بیت انشا کند بانش بر آمد هرزه گوئی آغاز کرد و بانجام گفت که
در برابر این بیت بیتی بخوانید **بیت** ذات او بود صحیفه کون که گرد از روی ادب مهر خدا بر پشت
منشی گفت هرگاه ملا تقی صد و پنجاه سال پیش ازین که این گوهر آبدار در خزانه گفتار مولانا در آمده بود
کرده برده باشد گناه مولانا چیست **بیت** نبرت کاتبی آن نامه درشت ✤ کز تعظیم آید مهر بر پشت ✤
یاران بی اختیار شدند و بقهقهه در آمدند و ملا بر سر دشنام و تلخ گوئی در رسید عزیزان گفتند که خدارا
بشغل خویش مشغول باشید و از تقصیرات این بزرگ اغماض نمائید که از دل عمر زمانش از دست
ربوده آن وقت این بیت خواند **بیت** زلف او را رشته جان گفتم و گشتم خجل ✤ زانکه این معنی
جز لفش پیش پا افتاده است ✤ منشی گفت آفرط ادب و مهمان آزاری ملاحظه می کنم والا می خواندم شعر عزیزی
را که گفته **بیت** کس نیاید بمعنی پیچیده زلف کجت ✤ گرچه این معنی ترا در پیش پا افتاده است ✤ القصه
چند بیت دیگر خواند که ماخذش بر آنکه کدام نشان داد آورند تا نوبت بجائی رسید که سکوت تام حجت ملا
کرد و صحبت منقضی شد بلکه در مجلسیکه شیخ فیروز می بود اشعار خود بر زبان نمی آورد مگر روزی در حضور
ارادتمند حرف وا کرد و گفت هیچ بیتی از اشعار من بدرجه قبول رسیده شیخ گفت بلی **بیت**

ای برد تیو کرده آئینه را جسم نیاز ✤ ✤ شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز

دست بدعا دراز کرد و گفت ع عمرت دراز باد که امیم غنیمت است

من عفی الله تعالی عنه و
عن سیئات جمیع
المؤمنین ✤

مدلین اهل حق در تحریر مطالبش راه اجمال سپرده بخلاف مؤلف که با وصف اعتراف
تمام آن نسخ کما عرفته فی مواضع در صدر رساله بعبارت بذکر آن عبارات کرده و در نقل و فهم آن از راه
صدق و صواب الغایت دور افتاده بلکه نزد ارباب دانش و بینش رسوا شده آری راست گفته اند
که از خردان خطا و از بزرگان عطا **سوم ذکر احادیث دیگر** مثل حدیث حرص علی
الامارة و بودنش باعث انفعال و ندامت در روز قیامت که در کلام اخباری اشاره بدان
هم نیست تا بصراحت چه رسد و اینهم خیال خام و از وساوس نفس بلند فرجام است زیرا که یاد دارم
که فاضل مذکور حدیث مزبور را در کتاب خویش بروایت بخاری از مشکوة شریف بتعیین باب و فصل
و نام راوی یعنی ابوهریره در تقسیم مطالب صرف کرده و آنچه مؤلف مدعی رخا تمامه از متواتر بودن مثال خلف
الی غیر ذلک را از نفسی نموده در اوراق کتاب معتمد برادر جهین او جابجا بمفاریق مسرود است بالجمله
ظن غالب آنست که اگر کتاب مذکور چندی در تتبع فقیر میماند تلبیع بسیاری از بقیه متفردات مؤلف
زائد بر اصل استدلال است نیز و اتقان این اسرار منکشف میشد **فوائد نیست** که در کلام فاضل
اخباری بعبارات سلیس این نوع مقاصد که نزد عوام از واردات طبع سلیم مؤلف توان گفت بطرز
زیب ترقیم پذیرفته و در کلام صاحب رساله سرآمد علمای امامیه بهیئت مجموعی در بحث حدیث حوض
بعبارات دقیق که دست عوام از تناول آن کوتاه است یافته میشود **اعجوبه** اینکه علامه دهلوی
نور الله مرقده با وجود عدم دعوی تفرد بلکه تصریح بر عکس در دیباچه تحفه اثنا عشریه که گفتگوی
قرون ماضیه را بین الفریقین درین کتاب ذکر کرده ام نزد مؤلف سارق باشد و خود حضرت مؤلف
که دوگان افادات خویش را با ثاث دیگران خصوصا فاضل اخباری بکفر فرقه اصولیه مخرج ایشان
از دائره تشیع ائمه چیده بتالیف این رساله متفرد باشد و اینهمه مطالب کثیر محمول بر توارد فانظروا
معاشر العقلاء الی هفوات هؤلاء لا یکادون یفقهون حدیثا و از بجا بر حضرت
مؤلف بسبب دعوی تفرد و توارد بدلیل یقینی ثابت شده و دامن صاحب تحفه ازین تهمت پاک و پاکیزه

کشت چه نهایت کار آنست که او از افادات سابقین مقتبس است و نشان بین اسارتین و
المقتبسین نیز نگار چنانچه دعوی تفرد و توارد که مولف نموده بدین بر کسان از خواص و عوام در آید اکنون
برای تتمه این دعوی فاسد اخبار که تمسک بحدیث حوض در باره ارتداد خلفای راشدین بخصوصهم از نتایج
افکار منست کلام جمالی ذکر می کنم بشنو باید دانست که چنانچه در باره تصدیق صحو خیالیه مولف تابع
عبارات معتمد شیعه بیست اجماعی مستند است که از اعیان متواتر او صبی شاهد محدثات قاضی نور الله
شوستری کافیست و هی هذه اقول من المعلوم ان من اتهمهم ابو بکر بالردة لامتناعهم عن اداء
الزکوة الیه کانوا یؤدون ویصلون ویتکلمون بالشهادتین ولهذا قال ابو بکر والله لو منعونی
عقالا لقاتلتهم ولم یقل والله لو لم یتکلموا بالشهادتین او لو لم یرجعوا الی الاسلام
لقاتلتهم لذنبهم الاکبر ولخلافهما ان بکر امتنعوا عن اداء الزکوة الیه لا انهم
استحلوا منع الزکوة مطلقا ولهذا فرقها بنو حنیفة الی فقراء قومهم واوقفها
آخرون الی ان تقرر امر الخلافة علی من یستحقها وعلی تقدیر استحلال المنع حیث انهم
کانوا قائلین بالشهادتین کما روی عنهم فاطلاق الردة علیهم لو صح کان
باعتبار انکارهم للزکوة التی هی من ضروریات الدین ولم لا یجوز ان یکون اطلاق
الردة علی الصحابة الغاصبین للخلافة المتظاهرین بالاسلام القائلین بالشهادتین
ایضا باعتبار انکارهم بعض ضروریات الدین وهو خلافة علی الثابتة عندهم
بالنص الجلی فی یوم الغدیر وغیره کما مر انفا ثم المتبادر من الاحداث فی لا تدری ما
احدثوا بعدک ما یکون فعلا کغصب خلافة النبی صلی الله علیه وسلم واخذ میراثه و
هضم اقدار اهل بیته وذلک بعد ما ظلما وجورا علی ما لا یخفی ولهذا قالوا فسحقا سحقا
لا ما یکون کمنع الزکوة عن ابی بکر وایضا قوله علیه السلام انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم
یدل علی طول مدة الارتداد واستمرارهم وهذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة

دون طوائف العرب الذين امتنعوا عن الزكوة فان ذلك لم يمتد الا الى شهرين
او ثلثة و ايضا قد اشترط في الصحابي خروجه عن الدنيا بالايمان دون خروج هؤلاء الذين
امتنعوا عن الزكوة عن كونهم صحابيا لانهم قتلوا بامر ابي بكر وخرجوا عن الدنيا مرتدين
في اعتقاد الناصبة والظاهر من اطلاق لفظ اصحابي في الحديث من كان معروفا
بذلك عنده ولم يرتد ارتدادا يخرج به من الصحابية بل من لم يتخلل الردة في اسلامه عند
بعض المحدثين بل من روى الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم كما شرط بعضهم بل من
اقام عنده سنة او سنتين وغزا غزوة او غزوتين كما شرط بعض آخر وهذه الشرائط
مما لم يتحقق في اكثر الممتنعين عن اداء الزكوة الى ابي بكر انتهى كلامه (قاضي نور
الله نوره الخ) بعد ازين در حديث قيل و قال كرده دلالت صريح بران دارد كه اصحاب صفين و جمل ازين
حديث بخوبي محمول نمي شود چنانكه فاضل اخباري تحاشي ازان نموده و چه خوش باشد اگر مولف برابر
برادر بزرگ خويش ارشاد كند كه مراد از غاصبين خلافت كي اكلين محصول فدك هرگز خلفا نيستند بلكه خلفا
كي خلافت ازحق آن صرف نموده اند و لهذا فاضل اخباري فقط برين قدر از عبارات قاضي بغفري معروف
نيست بلكه مقالات و عبارات نيز شيخ كشميري در ابرام طعن حديث الحوض كه صاحب تحفه قدس سره العزيز
جوابش داده بر ثبوت دعوي فاضل مذكور شهادت ميدهد و ازان تفصيل تمام معلوم مي شود كه
حديث حوض را با حديث شهداء احد و غيره جمع كردن و استنتاج ازان نمودن غالبا از مفردات
اوست در جواب باب چهارم كه كلام او درين مبحث مبتني بر اجمال است زيرا كه موضوع آن اخبار
و رجال است و درين اوان نزد فقير موجود است نيز بعد جمع احاديث حوض و بيان كثرت طرق
و اختلاف رواياتش حديث احد را ضميمه ساخته حيث قال مالك در موطا روايت كرده قال مر
النبي صلى الله عليه وسلم بشهداء احد فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر
الستنا اخوانهم يا رسول الله اسلمنا كما اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال

صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابو بکر ثم بکی
ثم قال انا لکائنون بعدک یعنی گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر شهدای احد
پس فرمود که اینها آن گروه اند که من گواهی میدهم بر اینها یعنی به ثبات دین و قوت ایمان پس گفت
ابو بکر آیا ما برادران اینها نیستیم ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اسلام آوردیم چنانچه اینها
اسلام آوردند و جهاد کردیم چنانکه اینها جهاد کردند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بلی
ولیکن من در نمی یابم که بعد من چه خواهید کرد پس گریست ابو بکر باز گریست پس گفت آیا بعد تو که
ما بعد تو باقی خواهیم بود انتهی افسوس که جواب سلطان تحفهٔ اثنا عشریه که مرزا محمد کشمیری
نوشته و قبل از تهذیب و تبییض آن پیمانهٔ اجلش لبریز گشته نزد فقیر موجود نیست چه خوش بود که
بعضی از دوستان بر طبق وعدهٔ حتمی خویش در بلدهٔ شاهجهان آباد تجسس کرده یا از بعض کسانیکه پیش
گرفته نقلش بر دارند و نزد فقیر بفرستند تا انفراد این هر دو خرد و بزرگ زیاده تر فاش گردد تنها حضرت
مؤلف براد ما و رای این قسم تفرد از مطالعهٔ نزهه بهم رسیده که مجتهد جائسی نیز در دیبا
یگانهٔ روزگار است بر مجریان سراره کاشفان اسرار کالشمس فی رابعة النهار که بادی جواب تحفه
علامهٔ دهلوی قدس سره العزیز مرزا محمد مذکور است هرگاه مجلدات خمسه او در بلدهٔ لکهنو رسید و
مومن جائسی بر دو باب پنجم و ششم از کتاب موصوف عنان عزیمت خود معطوف ساخته و بتارد
بود صوارم و حسام پرداخته اگر به تفصیل این قصه اشتیاق داری بر روایت از بد تشیعین بعد ملا از حفظ
عصبیت و قساوت مجتهد جائسی هوا خواهانش غافل است بر او به عزلت نشسته است بلکه در برد
این مردم بسته و قبل ازین بجلائل و صفات مرید زاهد و توکلش اشعاری در مطالع و عبارات رنگینه
صنعا کن مکبر یار الهی آغا لیطر را و ران راهی نیست محصل روایت آنکه اول بواسطهٔ بعضی
از شیوخ این شهر باب بلاد هم از تحفهٔ اثنا عشریه که در تولا و تبرا است به فاضل جائسی فرستاد
و از اتفاقات حسنه روزی وقت مطالعهٔ این اجزا مشرف شدم و پرسیدم که کدام کتاب است این اجزا

بمن نمود و فرمود که شخصی درین زمان کتابی در مناظرهٔ فریقین تالیف کرده خاتمهٔ ابواب
آن انبست گفتم مگر آنکس مولوی حیدر علی سلمه ربه است علیه الرحمه جواب داد که من حال آن بزرگ نمی
دانم او را کجا یارای این نوع تقریر و تحریر درین علوم است بیشتر گفتم که شاید فلان و فلان باشند
که در علوم تحصیلیه علم اشتهار بر افروخته اند فرمود حاشا که علمای این شهر درین فن دستگاهی
داشته باشند قصه کوتاه دران زمان شخصی میرزا باقر نام داغظی بود و خود را درین معرکه یکه تاز می
دانست این اجزا را در بادی الرای دید و گفت که جوابش بس سهل است من بعد چون آن اجزا مسطوره بخانهٔ
خویش برد و دانست ع که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها ۔ اجزاء مذکور را باز پس داد و عذر آورد
که هر چند نقض این اجزا آسان است لیکن شهر پر آشوب خوف از مردم افغان خصوصاً عبد الرحمن
خان است همچنین بعضی دیگر از علمای و فضلا که نزد الماس علیخان تقرب داشتند و خاصهٔ جامه
آنها یگانه درین فنون می پنداشتند امتحانات واقع شد چون همه کس درین معرکه سپر انداختند و مرکبی
نتاختند دار ز رو و نقض آن که مشکل ترین جمله مشکلها بود روی تافتند و معنی سیهزم الجمع و
یولون الدبر آشکارا ساختند فاضل جائسی کتاب ذو الفقار تالیف کرد و دشت الحجه نوشت
چون تحفهٔ اثنا عشریه از آغاز تا انجام از شاه جهان آباد رسید و لذت آوازه در کام جهان و جهانیان
انداخت و غلغلهٔ فضل و بلاغت شاه صاحب از هر کوچه و بازار بلند گردید فاضل مذکور مهر خموشی بر دهن
و قفل سکوت بر لب زده بود تا آنکه من باب پنجم الهیات از خمسهٔ میرزا محمد طلب داشتم و چند اوراق
برای مساعدت کاتبین ارسال ساختم و همچنین جواب اول و رابع و تاسع درخواستم و حسب اتفاق
جواب باب ثالث در حین تعطش و اشتیاق بمعرض بیع آمد شعر جهادی چند دادم جان خریدم
بحمد الله که بس ارزان خریدم بالجمله فاضل جائسی تصنیف و تالیف صوارم و حسام و غیرهما
بعد ازان نموده کما اخبرنی میرزا محمد خوشه چینی فرموده انتهی مقاله و بالجمله تا آنکه این حال
حضرت ملجاوما و اتمامی مقلدان با قبال خبازی و دیگر طلبهٔ علوم چه رسد که لعبه مطالعهٔ صوارم

وحسام از کجستک خودسلکی بدر آمدند و تالیفات میرزا محمد فاضل جالسی را نصب العین اشتهر و
مناظره بلکه مکابره بدست آوردند و بدعوی تفرد عوام را از راه بردند بحمد الله که لاف تفرد عمائد طایفه
از خرد تا بزرگ در دعاوی تفرد و تواتر در باره حدیث الحوض چون آبحیات از ظلمات بیرون
آمد بلکه اگر فاضل اخباری در بعضی از مطاعن که از کتاب استیعاب ذکر کرده و فاضل طبری در کامل
بعضے از روایات این طعن اشعار نموده دعوی تفرد می کرد وجهی داشت چه این استدلال
فی الجمله تجدد و تازگی دارد که در کتب متداوله مثل تالیفات ابن معلم که اصولیه بوجود آن افتخار
دارند و گویند که توقیع رفیع حضرت صاحب الامر در باره او صفات جلیله و شمائل جمیله او از ناحیه
مقدسه بر آمد والحال انه یدل علی خلافه کما لا یخفی علی من طالع هفوات القوم قد
اعترف به الفاضل الاخباری فی رسالته لتائید مذهبه از نظر فقیر نگذشته و در
تالیفات سید مرتضی مثل شافی هر چند اصل حدیث و روایت موجود باشد لیکن از این تقریر که عمده
از معتمد الشیعه منقول شود بخیال فقیر خالیست آنچنین تصانیف شیخ الطائفه و افادات ابن قبه و بعد
از ان مؤلفات متأخرین از احقاق شوستری و نزهه کشمیری و سرقات جالسی و امثالهم و شرح ابن
مجمل و رکتابه کور بذیل مطاعن فاروق بدینگونه است طعن هشتم آنکه در استیعاب بمقام ترجمه
عبد الرحمن بن عوف منقول است باسناد از ام سلمه رضی الله عنها قالت دخل علیها عبد الرحمن
ابن عوف فقالت و قال یا امه قد خشیت ان یهلکنی کثرة مالی انا اکثر قریش مالا
قالت یا بنی انفق فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان من اصحابی من لا یرانی
بعد ان افارقه فخرج عبد الرحمن فلقی عمر فاخبره فجاء عمر فدخل علیها فقال بالله انا منهم
قالت لا والله ولن ابرئ بعدک احدا و در روایت دیگر قالت لا والله ولن ابلی لاحد بعدک
هکذا و در حدیث تدبر باید کرد که مراد از ندیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد مفارقت [illegible]
ناری شدنست بطریق کنایه چه کسیکه ناجی و جنتی است در بهشت با آنجناب یکجا خواهد شد

آنحضرت را نخواهد دید من بعد باید فهمید که عمر بمقتضای کریمهٔ بل الانسان علی نفسه بصیرة
بلکه آدمی بر ذات خود بیناست از حال خویشتن نیکو آگاه بود تا بسمع این حدیث از عبدالرحمن بن عوف
بیتابانه و مضطربانه پیش ام سلمه رضی الله عنها دویده آمد و این اضطراب دلالت دارد دیگر عبارتها هم چنان
که هم درین مقام بر سبیل اختلاف متن روایت بیان نموده و نظر بر اختصار ترک شد هرکه خواهد آنجا
به بیند نیز عمر با ام سلمه رضی الله عنها سوگند داده پرسید که من از جملهٔ همچنین صحابه هستم یا آنکه در حدیث نام
هیچکس نیست و نه ام سلمه رضی الله عنها نام کسی برده و ایضاً ام سلمه در جواب او کلامیکه گفته است از
سیاق آن واضح است که مدار او مداهنته بکار برده کلمهٔ لن ابری بر زبان آورده و آن دو معنی را
احتمال دارد یکی آنکه من پیش نخواهم آمد و تعرض نخواهم نمود بعد از تو کسی را چه در لغت برا بمعنی
پیش آمدن و متعرض شدن هم آمده و این ظاهر است و برین تقدیر حاصل مقام ام سلمه رضی الله عنها
اینست که من بعد تو با کسی همچنین گفتگو پیش نخواهم آمد و این دلیل ظاهر است بر پشیمانی ام سلمه از
گفتگوی خود و تائید این معنی مینماید روایت دیگر لن افعل لاحد بعدک هکذا دوم آنکه لن ابری مشتق
از باب تفعیل باشد از تبریه یعنی من کسی را بعد تو بری نخواهم کرد یعنی ترا ازین امر بری یا کسی دیگر ام
دیگری را بری نخواهم کرد و العلم عند الله بهر دو تقدیر مخفی نیست که اگر صفتی قطعی بودن عمر و داخل بودن
دران اصحاب که مصداق علیه الحدیث بودند معلوم ام سلمه میبود بعمر میگفت که تو بهشتی قطعی استی
و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شان تو چنان و چنین فرموده است این حدیث در بارهٔ
دیگرانست لیکن او حرف پهلودار گفت و از غلظت و بدخوئی و کج خلقی عمر ترسید و سخن سنجیده
گفت و ازین قرائن و شواهد بمعرض ظهور رسید که عمر خود را از هالکین میدانست و از دو حال
خالی نیست یا اینکه همچنان بود که گمان برد فهو المقصود و یا این چنین نبود بلکه بقول سنیان منصوص علیه
بدخول جنت بود درین حالت اضطراب و پرسیدن او از ام سلمه مهمل بوده است بلکه مستلزم عدم تصدیق
بکلام رسول صلی الله علیه و آله وسلم میشود زیرا که بر تقدیر جنتی بودن عمر از نجات ام سلمه

قطعا در شان عثمان عمر میباشد و در اینجا فائده دیگر بر آمد که حدیث مشهور که مروی در صحاح اینها که مشتمل است
بر ناجی و جنتی بودن نه کس از مقربات ایشان است چه اگر واقعی می بود مال حرام جمع میکرد بلکه عبد الرحمن
بن عوف که از عشره مبشره است از هلاک خود بسبب کثرت مال حرامی بر ام سلمه موعظت بانفاق مال حرام
می نمود بلکه اگر عبد الرحمن بن عوف از اهل جنت قطعا می بود اعمال صالحه از و صدور می یافت و مال که خود
بعد ادای زکوة و دیگر واجبات بفقرا و مساکین و مستحقین میرسانید با وجود این هم اگر در کیسه اش مال
کثیر می ماند ضرری باو نمی رسانید و جای خوف نمی بود انتهی کلامه بلفظه **اقول** قطع نظر
از آنکه در اعتبار خاتمه این روایت که اساس طعن اخباری بر آنست نظر باستقرار کتب رجال
گفتگوی بسیار است و تعیین وثوق بعضی از رواة آن دشوار و اغماض عن الزلات او که در بیان
معنی حدیث از وی صادر شد کما لا یخفی میگوییم که کلام این بزرگ مبتنی بر چند مقدمه است هر یکی را با
خللش می نویسیم **نخستین آنکه** فاروق خود را ناری می پنداشت پس باید که همچنان باشد والا این همه
اضطراب و حضورش نزد ام المومنین برای کشف حقیقت مهمل خواهد بود و تعیین المقصود جوابش از
فصول سابقه که عبارت بحار وغیره در آنجا نقل شده و بسلسله سخن در مزید خوف و خشیت این بر
گزیدگان بارگاه احدیت در از گردیده استنباط می توان کرد لکن لعموم فائده بعضی از وجوه
اشاره میکنیم **اول آنکه** جناب امیر چنانکه دانستی هرگاه ذکر دوزخ می شنید بهای های میگریست
بلکه سر مبارک میکوفت و از روی احادیث که تفصیلش بر جا حالی از سهو او نیست میفرمود چنانکه
صاحب عقبات الآخره نیز این روایات را آورده و تازه اینکه از روایت ابو درداء که مجلسی در عین
الحیات ترجمه آن نموده و بغشه بر بای فاضل اخباری ده معلوم میشود که آنجناب از دوستان و خویشان
کناره کرده در نخلستان بنی النجار میرفت و مناجات در خارج از مناجات گناهان خویش را یاد میفرمود
و از شدائد طبقات دوزخ چندان زار نالی می نمود که عبارات کاتبین و ابیات ناظمین از تعبیر آن کوتاه
است راوی حی گوید که در پشت درختان پنهان شدم شنیدم که میفرمود اگر بخوانم در نامه

اعمال خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس نگو بی بلا آنکه بگرید
او را وای بر چنین اسیری که نه خویشان او را نجات توانند بخشید و نه قبیله او بفریادش توانند رسید جمیع
اهل محشر بر او رحم میکنند و او درین عقوبات گرفتار آه از آتشی که جگرها را بریان کند و چشمها را فرو
ریزد همچنین تا دیر نوحه می نمود تا آنکه صدا و حرکت مفقود شد در دل گفتم که خواب غلبه کرده باشد نزدیک
رفتم تا برای نماز صبح بیدار کنم هر چند حرکت دادم حرکت ننمود تو گویی چوبی خشک بر زمین افتاده یقین
دانستم که راهی ملک لقا شد افتان و خیزان نزد فاطمه زهرا رسیدم قصه فرمود چون بود حرف حرف عرض
کردم فرمود باکی نیست این غشی غالب وفات از ترس عذاب او را رو میدهد پس آب بر روی
مبارکش زدند چشم بگشاد و باز زبان نوحه در خطاب خدا را آغاز نهاد و کیفیت گیرودار قیامت و احاطه
ملائکه عقوبت و خوف از حکم قاضی روز جزا و مضمون آیت کریمه و لا یقبل منها شفاعة و لا
یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون بکمال لکاوزاری یاد نمود این همه بر اصول مخترعه فاضل
اخباری دال بر آنست که خود را هالک و ناری میدانست و بمقتضای بل الانسان علی نفسه
بصیرة حکم می باید کرد اینهمه مقالات واقعی باشد والا این اضطراب بیقراریها که شنیده و سوال از جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که خاتمه من بخیر است کما اشرت سابقا و مزید فریاد و فغان
چنانکه عرفی گوید شعر گوش اهل آسمان و حلقه ماتم بکیست * شیونم تا برکشید آهنگ یا نامی من
بی غنی خواهد بود فتعین المطلوب آری فرق اینست که حضرت امیر وقتیکه استغاثه نمود و از حال گرفتاری
خویش بدست ملائکه عذاب و عدم نجات بشفاعت کسی حتی جناب رسالتمآب خبر داد احدی از صحابه کبار
و حضرت خاتون قیامت نگفت انجناب ام المؤمنین رضی الله عنهم اجمعین برای فاروق همراه قسم شرعی
گفت کاش ایشان تغلیظ یاد نمی کردند مجرد تسلیه بیغمبر نمودند اینهم صورت نیست بلکه وقت
حکایت این قصه انجناب گفتند اعتراض فاضل اخباری بملاحظه آن دوبالا می شود زیرا که میگفتند که
این نوحه و ماتم از ذکر آتش و نصب العین داشتن شدائد جهنم هرگز از صحابی دیگر صدور نیافته

ازینجا بر اصول پیران نابالغ بنیاد تمامی مناقب مرتضوی بلکه ائمه دیگر نیز بر کنده و حرفی از حالات
شان مذکور خواهد شد از هم میریزد افسوس که فاضل اخباری برای تحصیل ثواب اخروی که بر مطاعن صحابه
و اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین مرتب شد بکمال عجلت دنیا را بید رود کرد و الا از من ادب بوسیده عرض
میکردم که حضرت ائمه نه از بالیها و تطبیق حدیث الحوض بر ذات مقدس خویش آیا بنا بر محبت
که کاسبی خلفا و دنیای دون یا با اعتبار علم ما کان و ما یکون اختیار کردند قال الله تعالی
وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ
لَا تُنصَرُونَ و خود را با تمامی اهل بیت فی لیل نمودند و مانند جنین رحم پرده نشین شدند مثل
خانان بدلالت قطعی حدیث حضرت زهرا در خانه گریختند چنانکه کاملین مذهب شیعه این امور را
معاذ الله مناط تکفیر آنجناب گردانیده اند یا بجهت کبائر دیگر اگر شق ثانی اختیار فرمایند ذره حضرات
مشغول به بیان آن خواهد بود پس افاده فرمایند که آن کبائر چه بود و یقین است که فاضل اخباری
جز آنکه بنداریان ابن سبا و کینی فریاد کنند جزی دیگر زبان دیل توجه او را نیم سید زیرا که دستگیر قدیمی
ایشان یعنی تقیه مشوم درین مقام از پا خود در ظلمات عدم فرو رفته کما لا یخفی علی من شرب غرفة من عین
الحیات دوم آنکه تقریر فاضل اخباری در باره حضرت حسن مجتبی چنانچه خواهی دانست زیاده تر
جاریست سوم آنکه این اعتراض در باب سید الساجدین هم وارد میشود زیرا که قبل ازین از زبان
اهل بیت گذشته که آنجناب خود را محکوم شیطان نسبت داده و این عار را بابلغ وجوه ثابت فرموده جائی
که گفته لگام من بدست آن لعین است و بحکم آیات قرآنی شیطان رجیم دشمن بنی آدم است خصوصا این
نفوس قدسیه که لگامهای آهنی چنانکه در حکایات اولیا منقول است برای امثال ایشان میسازد
بکمال جد و جهد از نعیم جنت و ثواب مقیم آخرت باز می دارد و از انصاف نباید گذشت که قصه
فاروق و قسم خوردنش آن یار زائد برین کلام است زیاده و از حکایتی است که اصمعی از زبان امام عالیمقام روایت
می نماید که شخصی در آخر شبی استار کعبه معظمه زاده الله شرفا و تکرمة را بگرفته بود و در باره استغفار چون

چندان تضرع و زاری و استغاثه و بیقراری نمود که بر زمین افتاد و گریه در گلو گره شد
پس من بر سر وقتش رسیدم و سرش را در کنار خود گرفتم و دریافتم که حضرت امام زین العابدین
است گفتم ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ترا با اینهمه قرابت و جزئیت و کمال تقدس و زهد
و عبادت چندین زاری و گریه و بکا که باعث ازهاق روح و کاهش جسم است از بهر چیست پس شدائد
قیامت را یاد فرمود و گفت ای اصمعی مگر در قرآن مجید نخوانده که حق تعالی میفرماید فَإِذَا نُفِخَ
فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ یا قصهٔ حنظله کمتر از این روایت
است که ابو بکر صدیق در اثنای راه با وی ملاقی شد و پرسید که چرا ملولی گفت چگونه ملول نباشم
که بلا ریب منافق گشتم زیرا که بحضور اقدس نبوی انوار انیت و ضیا و برکات بی انتها در خود می یابم
بعد از معاشرت اهل و عیال آن حالت الم سیکنم القصه طبیب حاذق روحانی و جسمانی یعنی رسول پاک
صلی الله علیه وآله وسلم بعد استماع این تقریر بتسلیه پرداخت و از نفاق منزه داشت یا مناجات
حضرت یونس و حدیث اکو در عدم اعتماد بر وعدهٔ ایزدی فروتر از غیبت کامرای الکلینی با بحلم اکرم
خوف و خشیت این نفوس قدسیه بر شمارم کتابی برأسه تصنیف باید کرد پس طرح فاروق را بتوجیه بدل کردن
شهر بانوی خود زدن بست آن از این هفوات فاضل اخباری مختص با ین ائمه ثلثه بعد از خلفای ثلث
نیست زیرا که درباره ائمه دیگر که در اظهار معایب خویش همین جاده مسلوک میداشتند بر همین منوال جرح
بجزو وارد است نعوذ بالله از خرافات فاضل مذکور که نارت این مجامع انوار را مستلزم باشد
بار خدایا مگر گویند که اینهمه فریاد و زاری و بیرون بسوی خالق ارض و سموات و افراد کاینات برای
تکفیر سیئات طائفه شیعه بود و بس لیکن این قسم تاویلات درباره خلفا نیز جاریست بلکه بطریق
اولی زیرا که سنیان بگناهان خویش هم اعتراف دارند و کتب ایشان هم دلالت بران دارد که کرام
کاتبین معاصی ایشان را می نویسند بخلاف امامیه که مقتضای طینت ایشان چیزی دیگر و گناهان
ایشان خارج از دفتر پس معلوم شد که استغاثه و فریاد خلفا و حضرات ائمه فقط برای سیئات

واین بحث در صدر اوراق مفصل گذشت فلا نعیده مرة اخری مفصلا وتحقیق حق درین
مقام آنست که دوزخی وجنتی بودن شخص بحکم احکم الحاکمین موقوفست ظن ویأس در جنتی بودن
خویش کفایت نمیکند علاوه انچه ازین بزرگان بدین قسم کلمات بر انفوس خویش تواضعا وتسلیما منقول
گردیده دلالت بر جنتی بودن وبر برگزیدگی وکمال خلوص ایشان میکند زیرا که قبل ازین گذشت که
سوء ظن در باره خویش عین اتباع اتقیا وصالحین وخود را بچشم حقارت دیدن از سنن انبیا ومرسلین
است در وصایا ابوذر غفاری مصرح است یا اباذر یقول الله تبارک وتعالی لا اجمع
علی عبد خوفین ولا اجمع له امنین فاذا امننی فی الدنیا اخفته یوم القیمة واذا
خافنی فی الدنیا امنته یوم القیامة یا اباذر لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا
لاحتقره وخشی ان لا ینجو من شر یوم القیامة الخ مجلسی در عین الحیات ترجمه آن باین عبارت
میکند ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمی کنم بر بنده خود دو خوف را وجمع نمیکنم برای او دو
ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است وخایف نیست در روز قیامت او را میترسانم واگر از من ترسان است
در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید که انرا
حقیر شمارد وترسان باشد ازینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت الخ بالجمله در مقام اظهار افسوس
حسرت ومذمت بر ترک احسن امور انچه ازین حضرات صدور یافته عین مدحت این بزرگان است ونقل
اخباری که سرمنه طاعنین ولائمین است از راه اعتساف ایشانرا بر دوزخی بودن این بزرگان حمل مینمایند

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ
امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ

القصه علاج نفس سرکش موجب نجات از عذاب همین است که همیشه در خوف وترس باشد ودر عبادت مجد وساعی باشد
نجات فقیر محفوظ است بر چنین حرف دیگر اطلاع رسیده هم که بسند شیخ طوسی از حضرات ائمه ثابت شده که روزی جناب
امیر در عراق بعد نماز صبح بمزید خوف میگریست ورفقا نیز میگریستند پس سوگند بخدا یاد فرمود که بچشم خود

دیدم

دیدم در زمان شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم گروهی را که در هر صبح وشام گرد آلوده ژولیده
مو بودند شکمها گرسنه شده واز کثرت نماز پیشانیهای شان مانند زانوی گوسپندان گشته در
انواع عبادات الهی شب زنده دار بودند وسوال تمامی ایشان همین بود که از آتش دوزخ نجات
یابند وکمال مرتبهٔ ایشان اینست که با اینهمه عبادات از عذاب الهی همیشه خائف می بودند ودر هیچ وقتی
ازین خوف نمی آسودند انتهی محصلها وکمی از داب این نفوس قدسیه است که هرچند متحلی بجلائل ومتخلی از رذائل
باشند لیکن خود را به تکلف در زمرهٔ اثیم می گنجانند پس وارد نخواهد شد که فاروق که در کمال زهد بسر
می برد واز کثرت بال ستره بود چگونه درین وعید داخل تواند شد تا نوبت باین قیل وقال رسید
مقدمهٔ دوم آنکه حضرت ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها بجهت درشت خوئی فاروق
راه تقیه ومدارا سپرد وجوابش آنکه مداهنه وخوشامد که بنص قطعی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در
وصایای علوی حبل النفاق است بجناب قبلهٔ دین وایمان اهل اسلام یعنی امهات المومنین که
بلاریب حق گوئی از لوازم ذاتیهٔ ایشان بود سیما در امور شرعی چنانچه بجواب عبدالرحمن که
قدوهٔ انصار خلیفهٔ ثانی وثالث بود دریغ نفرمود فرع تشیع است واثبات آن از اصول اهل حق
تکلف وتصنع واگر بر اصول خویش الزام اهل حق میخواهد پس دعای مجتهد جالسی کامرانی اثر نخواهد بود
واگر کسی را اشتیاق گوشمال ودرو در سر باشد بخاتمهٔ کتاب عین الحیات رجوع کند ودرشتی که در مزاج
فاروق بود حالش بروایات شیعه گذشت حاشا که او بر مومنین فی حد ذاته فظ غلیظ باشد چه جای
مادر مومنین بلکه تواضع وفروتنی او نسبت با جاد الناس از مومنین معروف است گو مثل انبیا علیهم السلام
بجهت کثرت خوف الهی چنانچه در احادیث فریقین ثابت است هیبت هم باشد بلی درشتی او بر کفار
ومنافق بود علاوه روایت بحار ومجمع البحرین وکلینی مگر یاد نداری که جناب سیده حاشا جنابها
عن ذلک با ربا مصارعت با او نمود وگریبان او کشید وی تعرضی نکرد بلکه راه تواضع پیمود وخطاب
خدام المومنین بر روایات شیعه که متضمن تکرار مصارعت فاطمی است بهتر آن بود که ام المومنین در

خطاب فاروق میفرمود که ای فرزند انچه درباره خویش خیالی کرده ای عین حق و صواب است جناب
باری حق را بر زبان تو جاری کرده اکنون هم تدارک ما فات میتوانی کرد خمس را ضبط مکن و فدک را
باولاد فاطمه بده و نزد امیر کل امیر که خلافتش بحدیث غدیر منصوص گشته حاضر شو و توبه نصوح
اختیار کن فَاِنَّ التَّائِبَ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهٗ پس بعد گذارش است که بر تقدیر ارتکاب
تعرض که فاضل اجبار علی ناوه فرموده هم دامن فاروق بجهت قسم جناب ام المومنین که نزد اهل
اسلام در صدق و صفای او شکی و ریبی نیست پاک است هم دامن دیگر اصحاب صاحب لولاک و بر
تقدیر ثانی نفی این تبریه خاص است که درباره فاروق اند ضمیمه قسم مرتب فرموده و هو الاستلزام
لنفی العام مقصود ام المومنین آنکه چندانکه ترا ازین وعید پاک میدانم در حق دیگری اعتقاد نمی کنم و
چگونه چنین نباشد که فاروق در زمان فضل افضل خلائق بود و بوجود او باب فتنه مسدود بالجمله این تبریه
باضمیمه قسم شرعی که زائد بر همه تاکیدات است در حقیقت شهادت قطعیت جنت برای فاروق است
زیرا که محال است که با وصف اعتقاد ناریت ام المومنین در حق او قسم خورد که تو هرگز در جهنم
نخواهی رفت و هرگز در عتبات سالکان داخل نخواهی شد پس معلوم نیست که عقل این فاضل در وقت
تحریر این افادات کجا بود آری کلام او از ابتدا تا انتها درباره جناب مرتضوی ناظر باصول
مذکوره او که خالی از تبریه بلکه تسلیه نیز است جاری است که اگر جنتی قطعی بودن و داخل نبودن
جناب امیر در زمره مصداق حدیث الحوض معلوم جناب معصومه و ابو درداء و بعضی دیگر از اصحاب
داخل بیت می بود البته در خطاب میگفتند که تو بهشتی قطعی هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
در شان تو چنین و چنان فرموده و تو خود ساقی حوض کوثری بلکه بالاستقلال بر تمامی
جنات نعیم و طبقات جحیم مالکی الی غیر ذلک من المراتب التی مرت من قبل و این گیرودار و احاطه
ملائکه غدار درباره دیگر انتهی الی آخره **مقدمه سوم** آنکه اگر فاروق منصوص بدخول جنت بود
لازم می آید عدم تصدیق رسول و اینهم مستلزم ناریت او علی ای تقدیر مدعا حاصل جواب

اگر

آنکه جواب از طرف شهید کربلا بلکه حسن مجتبی بلکه حضرت علی مرتضی جواب باز فاروق بسبب عدم
تصدیق بکلام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سواد مذکور بجهت زیادت معاتب زیاده تر لازم آید
کما لا یخفی و از ین مقامات طعن که بر عبد الرحمن بن عوف نموده مثل اطفال بلسان بی ادراک و
شعور گفتگو کرده از هم ریخت و سلسلهٔ قیل و قال و از هم گسیخت با مانند آنچه در باب کیدی ال قال و قال
کرده و آن در بارهٔ حضرت ذکریا علی نبینا و علیه السلام وارد میشود زیرا که علما قوم اتفاق جزئی
بر همین نقل میکنند که مراد حضرت ذکریا از وراثت وراثت مال بود و دیگر هیچ خوف از کثرت مال جز
معنی ارادهٔ انبیا ملازمت قطعی جنبی می باشند زیاده برین نیست که مال را العبادات واجبات مستحسن
میرسانند من بعد اجتماع مال کثیر نزد شخصیکه نه زراعت کند و نه پیشهٔ تجارت داشته از ملک از اسباب معاش وارسته
بود معقول نمیشود سلمنا که از کیسهٔ مبارک باز صفا منهم سخاوت و جوانمردی چیزی نمیکاست لیکن
خوف از سوء انجام اکنون بحال اهل بصیرت نمی آید تا برای حفظ آن خازنی از جناب الٰهی طلب فرماید
لا تذر فارثا و زکریا آخر نمی حالا بار از حال عبد الرحمن بن عوف باید شنید و در ترجمهٔ ایشان که
در استیعاب حافظ یوسف بن عبد الله بن محمد عبد البر نمریست که با بو عمر مشهور است موجود که در یک
روز سعی برده از اکثر ذو با اینهمه وقت طواف کعبه دعا می کرد اللّٰهمّ قنی شحّ نفسی
بار خدایا مرا از شر بخل نفس آزاد کن و در مرض الموت میگریست پرسیدند که چه واقع روی داد
گفت مصعب بن عمیر از من بهتر بود بار چه کفن از بستر و که او بر نیامد و حمزه سید الشهدا از من بهتر بود
برای او کفن نیافتیم می ترسم که مبادا نصیب ما در دنیا بکثرت مال داده باشند و از ثواب دیگران محروم
مانم و از انجا میتوان یافت که فاضل مذکور در استیعاب ترجمهٔ آن بزرگ را بالاستیعاب ندیده باشد یا انکه
او را نیز هم اصدقا ایمانی بوده باشند که مطالعه ناقص شان عین مطالعهٔ این فاضل کامل بوده اگر حال
مزید احسان و سخاوت و کثرت صدقات او در راه خدا زیاده از ین میخواهی روایات دیگر بشنو
عبد الله مبارک از معمر از زهری روایت میکند که عبد الرحمن مذکور در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی

الله علیه و آله وسلم نصف مال خود را در راه خدا صدقه کرد باز بعد از ان چهل هزار دینار بیشتر از ثمن
زیاده ترکه نوبت بار کردن بر پانصد شتر فی سبیل الله رسید و در مرض موت برای صد کس از
حضار جنگ بدر وصیت کرد هر کس را چهار صد دینار و چون حدیث بشارت خویش از امهات
المومنین شنید تمامی قافله را که از ملک شام تجارت آورده بود با قطارهای شتر در راه خدا تقسیم کرد
چنانچه بر ناظرین کتاب اسد الغابه و اصابه فی تمییز الصحابه و رجال مشکوة شریف مستتر و محتجب نیست و بعض
چند روایت در اینجا وارد کردم و از دیگر فضائل و کمالات او چه نام برم فاضل بخاری با انکار
انکار خویش که کینه و نفاق در طینت شان بود با این بزرگان افتاده و از جهت تعصب و حسد ورزیش
بعنایات ایزدی مر هر کس را این گستاخی و انجا گفته اند شعر چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش
اندر طعنه پاکان برد * این همه که بحدیث جناب مؤلف پیشکش کردم تعلق باصل رساله و حواشی
منهیه داشت حالیا آمدم بر ملحقات رساله پس بدین نهج است **قال الفاضل المتبحر و قدوة
اهل التخوض فی ملحقات رسالة التی تتعلق بحدیث الحوض** بر ارباب
انصاف مخفی مباد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله نسخه فتح الباری بعنایت باری
عز اسمه بدست آمد افتاده و این مقام کرد را دیده شد چنان مذعن گشت که اگر کسی از اولوا الالباب از
اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف ما حررته نظر کند در اثبات انچه این هیچمیز در صدد آن بودم
کافی بسند انگارد و بحسب اتفاق در همین وان اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهذا بدون
اینکه تعرضی ببیان تایید ما قلت فی تلک الرساله بهذه العبارة کرده شود عبارت مزبوره را هم
بطبع رسانیده شد **قوله** وَاِنَّهٗ سَیُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ اُمَّتِیْ فَیُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ اِلٰی
جِهَةِ النَّارِ وَوَقَعَ ذٰلِكَ صَرِیْحًا فِیْ حَدِیْثِ اَبِیْ هُرَیْرَةَ فِیْ اٰخِرِ بَابِ صِفَةِ النَّارِ مِنْ طَرِیْقِ عَطَاءِ
بْنِ یَسَارٍ عَنْهُ وَلَفْظُهٗ فَاِذَا زُمْرَةٌ حَتّٰی اِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَیْنِیْ وَبَیْنِهِمْ وَفِیْ حَدِیْثِ اَبِیْ
هُرَیْرَةَ عِنْدَ مُسْلِمٍ وَلَیُذَادَنَّ رِجَالٌ عَنْ حَوْضِیْ كَمَا یُذَادُ الْبَعِیْرُ الضَّالُّ اُنَادِیْهِمْ اَلَا هَلُمَّ

قوله

قوله فأقول يا رب أصحابي في رواية أحمد فلأقولن وفي رواية أحاديث الأنبياء أصيحابي
بالتصغير وكذا هو في حديث أنس وهو خبر مبتدأ محذوف تقديره هؤلاء قوله فيقول
إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك في حديث أبي هريرة المذكور إنهم ارتدوا على
أدبارهم القهقرى وزاد في رواية سعيد بن المسيب عن أبي هريرة أيضا فهو إنك
لا علم لك إنما أحدثوا بعدك قوله فيقال إنهم قد بدلوا بعدك فأقول سحقا سحقا
أي بعدا بعدا والتأكيد للمبالغة وفي حديث أبي سعيد في باب صفة النار أيضا فيقال
إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك فأقول سحقا سحقا لمن غير بعدي وزاد في رواية
عطاء بن يسار فلا أراه يخلص فيهم إلا مثل همل النعم ولأحمد والطبراني من
حديث أبي بكرة رفعه ليردن على الحوض رجال ممن صحبني ورآني وسنده حسن
وللطبراني من حديث أبي الدرداء نحوه وزاد فقلت يا رسول الله ادع الله أن لا يجعلني
منهم فقال لست منهم وسنده حسن قوله فأقول كما قال العبد الصالح
وكنت عليهم شهيدا إلى قوله الحكيم كذا لأبي ذر وفي رواية غيره زيادة ما دمت فيهم
والباقي سواء قوله قال فيقال إنهم لن يزالوا مرتدين على أعقابهم وقع في رواية
الكشميهني لم يزالوا ووقع في ترجمة مريم من أحاديث الأنبياء قال الفربري ذكر عن أبي
عبد الله البخاري عن قبيصة قال هم الذين ارتدوا على عهد أبي بكر فقاتلهم أبو بكر
يعني حتى قتلوا وماتوا على الكفر وقد وصله الإسماعيلي من وجه آخر عن قبيصة
وقال الخطابي لم يرتد من الصحابة أحد وإنما ارتد قوم من جفاة الأعراب ممن لا نصرة
له في الدين وذلك لا يوجب قدحا في الصحابة المشهورين ويدل قوله أصيحابي بالتصغير
على قلة عددهم وقال غيره قيل هو على ظاهره من الكفر والمراد بأمتي أمة الدعوة لا
أمة الإجابة ورجح بقوله في حديث أبي هريرة فأقول بعدا لهم وسحقا ويؤيده

كونهم خفي عليهم حالهم ولو كانوا من امة الاجابة تعرف حالهم بكونهم اغر محجلين
وهذا يرده قوله في حديث انس حتى اذا عرفتهم وكذا في حديث ابي هريرة قال ابن
التين يحتمل ان يكونوا منافقين او مرتكبين الكبائر وقيل هم قوم من جفاة الاعراب دخل
في الاسلام رغبة ورهبة قال الداودي لا يمتنع دخول اصحاب الكبائر والبدع في
ذلك وقال النووي قيل هم المنافقون والمرتدون فيجوز ان يحشروا بالغرة والتحجيل
لكونهم من جملة الامة فيناديهم من اجل السيما التي عليهم فيقال انهم بدلوا بعدك
اي لم يموتوا على ظاهر ما فارقتهم عليه قال عياض وغيره وعلى هذا فتذهب عنهم
الغرة والتحجيل ويطفأ نورهم وقيل لا يلزم ان تكون عليهم السيما بل يناديهم
لما كان يعرف من اسلامهم وقيل هم اصحاب الكبائر والبدع الذين ماتوا على الاسلام
وعلى هذا فلا نقطع بدخول هؤلاء النار لجواز ان يذادوا عن الحوض اولا عقوبة لهم ثم
يرحموا ولا يمتنع ان يكون لهم غرة وتحجيل فعرفهم بالسيما سواء كانوا في زمنه او بعده و
رجح عياض والباجي وغيرهما ما قال قبيصة راوي الخبر انهم من ارتد بعده صلى الله عليه
وسلم ولا يلزم من معرفته بهم ان يكون عليهم السيما لانها كرامة يظهر بها عمل المسلم والمرتد
قد حبط عمله فقد يكون عرفهم باعيانهم لا بصفتهم باعتبار ما كانوا عليه قبل ارتدادهم
لا يبعد ان يدخل في ذلك ايضا من كان في زمنه من المنافقين وسيأتي في حديث
الشفاعة وتبقى هذه الامة فيها منافقوها فدل على انهم يحشرون مع المؤمنين فيعرف
اعيانهم ولو لم يكن لهم تلك السيما فمن عرف صورته ناداه مستصحبا لحالته التي
فارقه عليها في الدنيا واما دخول اصحاب البدع في ذلك فاستبعد لتعبيره في الخبر
بقوله اصحابي واصحاب البدع انما حدثوا بعده واجيب بحمل الصحبة على المعنى الاعم
واستبعد ايضا انه لا يقال للمسلم ولو كان مبتدعا سحقا واجيب بانه لا يمتنع ان يقال

يقال ذلك لمن علم انه قضى عليه بالتعذيب على معصية ثم يرجوا الشفاعة فيكون
قوله سحقا تسليما لامر الله تعالى مع بقاء الرجاء وكذا القول في اصحاب الكبائر وقال
البيضاوي ليس قوله مرتدين نصا في كونهم ارتدوا عن الاسلام بل يحتمل ذلك ويحتمل ان
يراد انهم عصاة مرتدون عن الاستقامة يبدلون الاعمال الصالحة بالسيئة انتهى و
قد اخرج ابو يعلى بسند حسن عن ابي سعيد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر
حديثا فقال يا ايها الناس اني فرطكم على الحوض فاذا جئتم قال رجل يا رسول
الله انا فلان بن فلان وقال الآخر انا فلان بن فلان فاقول لما النسب فقد عرفته ولكنكم
احدثتم بعدي وارتددتم ولاحمد والبزار نحوه من حديث جابر وساذكر في اخر باب
صفة النار ما يحتاج الى شرحه من الفاظ الاحاديث التي تركت لها ان شاء الله تعالى

واز عجایب اتفاق آنکه در مطاوی این رساله کلامی درباب تقدم وتاخر حدیث اصحابی وحدیث
لا ادری ما تحدثون بعدی مذکور شده وهم در اواخر رساله منافات این احادیث با حدیث بشارت
بعشرهٔ مبشره بیان نموده ودر اوان تصحیح رساله بعد طبع در بیاض سرور مغفور محمد ابراهیم خان خلف
الصدق امیر الامرا اعلی مردان خان مرحوم اسکنهما الله بحبوحة جنانه دیده شد که حدیث لا ادری
ما تحدثون بعدی در قرب زمان انتقال روح نبوی باعلی علیین بر زبان گهربار نبوی گذشته
وهی هذه قوله انا شهید علی شهداء احد مخفی نماند که شهادت پیغمبر را شهداء احد نزدیک برحلت
آن سرور از دنیا بود چنانکه تصریح کرده بآن شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت
وچون از انجا بازگشت از دعاء احیاء واموات فارغ شد صداع طاری گشت وبیمار شد انتهی و
ذلک البیاض فی موضع آخر وفی هذه السنة زار النبی صلی الله علیه وسلم شهداء احد
فقال هؤلاء اشهد علیهم فقال ابو بکر لسنا باخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما
اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا فقال النبی صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون

بقي بعدك ثم قال إنا لكائنون بعدك ثم رجع إلى المدينة وظهر به الحمى ثم توفاه
الله بعد عدة أيام و نیز در مسوی شرح موطای مالک تصنیف شاه ولی الله که آنچه نوشته است
اول دلیل است تا آخر صد و دو حدیث لا ادری ما تحدثون بعدی از حدیث تبشیر بالا احتیاج تا دلیل
توفیق بینها که شارح ممدوح متفطن باین معضله شده متصدی آن گردیده است اویر عکس تقنیا یا قیاسا تا تهیل
معها تاویلش مع قطع النظر از آنچه اکثر ایشان تبیین شرح و بسط تمام با ثبات رسانیده دلیل بطلان است
زینهار نموده است و هذه تلک العبارة أقول تعلق بحديث أبي النضر من فضل من مات في
زمانه صلى الله عليه وسلم على من بقي بعده وهذا اختلاف تأويل من السلف ولكن
المراد فضل جزئي لا يصادم الكلي وينبغي للإنسان أن يتأمل في معنى هذا الحديث
حتى تنزاح عنه الشبهة اعلم أن النبي صلى الله عليه وسلم إذا بشر صحابيا بالجنة فليس
بشارته أن لا يحتاج إلى سبب من أسباب دخول الجنة أصلا بل البشارة إخبار
عما يؤول إليه الأمر بعد حصول أسباب النجاة وكذلك وعد الله الأنبياء بالعصمة
من الذنوب فلا يدخل عليهم ذنب ألبتة وليس من مقتضاه إلا أن يكون لهم سبب
في الخارج يكفون به أنفسهم من الذنوب بل وعد الله تعالى لهم محدث بهم أسبابا
لا تحصى من الإنذار وإراءة الجنة والنار وتعريف وخامة العصاة والحيلولة بينهم
وبين ما يريدون في بعض الأحيان بإراءة برهان ربهم وصرف قلوبهم ونحو ذلك
كما أن الله تعالى وعدهم بالفتح يوم بدر ثم إن القتال كان سبب الفتح وعلى هذا القياس
جميع مواعيده وإذا مهد هذا فنقول المبشرون بالجنة أكثر الناس خوفا من الله و
أشدهم تحرزا من مظان العطب وأوفرهم خشية من التغيير والتبديل و
أعظمهم التجاء إلى الله عز وجل والنبي صلى الله عليه وسلم أشد اعتناء
بوعظهم وتذكيرهم وتزكية نفوسهم والتنبيه على مواضع الغلطة بغيرهم وربما

يزجرهم

يزجرهم عن مباحات ومكروهات لا يزجر عنها غيرهم وهو قوله صلى الله عليه وسلم
لا ينبغي للصديقين ان يكونوا لعانين واذا فهمت هذا السر كان هذا الحديث وكل
ما يجري مجراه من مناقب المبشرين معتمرا لشدة خوفهم والتخلق بهم ولشدة اعتناء
النبي صلى الله عليه وسلم بتزكية نفوسهم وان كان جميعهم مزكيا لكافة امته كما قال الله
تعالى ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وچون از عبارت مذكوره تا آخر ارشاد حديث مذكور از جهت
مصدر با صحابي اصحابي وحديث منتقل بشير از سعيده صحيح بل من الشمس على كبد السماء روشن تر
گشت نما يلزم من ذلك غير خاف على من له ادنى مسكة وقد بين قليل من الكثير في هذه الرسالة
اقول وبالله التوفيق بر دانشوران حقيقه سنج ورشيدلان سراسر آن سنج كه بصارت عيني و
بصيرت قلبي دارند مستتر نيست كه در ملحقات سه مرحله واقع نخستين تصحيح عبارت فتح الباري
بطبق سابقه اشارتي كه از فقير حقير اتفاق افتاده دوم گفتگو در دلالت عبارت مذكوره بر مطلوب
مؤلف كه حديث الحوض بلاريب درباره خلفاي راشدين است وهر كس كه اين عبارت را به بيند
اورا خود بخود يقين حاصل مي شود در بينكه حضرت مؤلف انچه در رساله نوشته عين حق وصواب است
سوم بحث ونظر در دليليكه بر تقدم حديث بخاري و تاخر حديث موطا اقامت كرده و
ما يتعلق بذلك **اما مرحله اول** پس بدانكه نسخه فتح الباري كه بدست فقير بعنايت
باري آمده از نظر ماهرين فن حديث گذشته وباصحت ومقابله بهم قرين گشته چنانچه حال آن
از بيان تعرضات فقير معلوم خواهد شد در قول اول شايد كه ناسخ نسخه مؤلف كه بر غلط بود چند
سطر گذاشته يا در اصل آن اين قسم اغلاط راه يافته باشد كه مؤلف را اين دلالت وعبارات رو
داده وعلى اي تقدير آن سطور بعد لفظ بينهم اينست فقال هلم فقلت اين قال الى النار
الحديث وبان في حديث انس الموضع ولفظه ليردن على ناس من اصحابي الحوض
حتى اذا عرفتهم اختلجوا دوني الحديث وفي حديث سهل بن سعد انا فرطكم على

الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظمأ ابدًا لیردن علی قوم اعرفهم ویعرفونی ثم یحال بینی وبینهم ظاهر است که اگر این عبارت نباشد دعوی شارح که وصدد تفصیل اجمال وتطبیق احادیث رسول متعال است چگونه صورت بندد وآن دعوی آنیست که مراد از ذات شمال جانب دوزخ است وانچه عبارت الحدیث ابو هریره که از عطاء بن یسار در بخاری مروی است نقل کرده ونسخه مولف از الفاظ حدیث که در ثبوت این دعوی بکار آید عاریست و در بخاری اشکالی است که حل آن هر چند درست تا عوام در شبهه نیفتند وآن اینکه در روایت محمد بن اسمعیل البخاری این هم واقع است که یوخذ برجال من اصحابی ذات الیمین وذات الشمال اگر این لفظ را بر جهت نار فرود آرند ذات الیمین که جهت بهشت است چه معنی داشته باشد وحل این عضال آنکه مراد از ایراد هر دو لفظ آنست که موکلین عقوبت هر دو جانب را از یمین ویسار محکم بسته از اطراف احاطه خواهند کرد تا جنبش نکنند وباین رسوائی وذلت براه دوزخ روند چنانچه مجرمان را از هر دو طرف بدرگاه بادشاهی کشیده می برند وجائیکه منحصر بلفظ ذات شمال اکتفا فرموده، مراد راندن آنها بسوی جهنم است فاندفع المحذور قطعًا ویقینًا لان المصیر الی واحد از شارح محقق دعوی دیگر کرد که مقام این گیرودار حوض کوثر است و برین مقصود حدیث نقل نمود واز صحیح بخاری ویکی از صحیح مسلم مبین بودن عبارت حضرت ضرورت فالادعوی بدلیل یا دلیل بلا دعوی خواهد بود بهتر باید دانست که لفظ یذادن یذاد که بمعجمه مشتق از ذود بمعنی راندن است در هر دو مقام نه بمهمله مشتق از زیادت در نسخه مولف ضبط شده معنی اول آنست که البته چند کسان از حوض کوثر مطرود خواهند شد در نسخه مولف بلا تردد وتامل مهمل است واین لغت در سوره قصص هم وارد گشته حیث قال الله تبارک وتعالی ووجد من دونهم امرأتین تذودان عجب که حضرت مولف با اینهمه لغت گوئی ولغت نویسی لغت وادی که زبان مردم است هرگز نفهمیده که اشتقاق آن از زیادت درین مقام بمعنی محض است

ودر قول ثالث لفظ فهو لعبد از لفظ الضنابی محل است و مهمل چنانچه لفظ انما و عبارت نسخهٔ معتمد متصل لفظ
الضنا اینست فیقال انک لا علم لک بما احدثوا بعدک و یقال انهم قد بدلوا بعدک الخ
ودر قول رابع لفظ حم سوی لفظ مهمل النعم مضاف است و اینهم بدستور ناسخ بوده و مهمل بلکه مستقیم حضرت مولف
این قدر اینهم نگذشته که بعض المحققین تشبیه آنند که از گلهٔ خویش دور افتاده و راه گم کرده باشند و مقصود حدیث
چنانکه قبل ازین گذشته است که تا جیان از بین گیر و دار کمتر اند چنانکه اسرائیل [illegible] سبیل [illegible] اتفاق می کنند که شتر از
گلهٔ خود جدا شود و راه گم نماید انمعنی الحدیث مراجعت شروح و کتب غرائب اللغات حدیث مثل نهایهٔ جزریه و مجمع بحار بکرده شود
بالجمله زیادت لفظ حم نیز از اغلاط فاحشه باید شمرد و در قول سادس لتزلن نزلوا از زلل بمعنی لغزش بصیغه مخاطبین امر
لتنزلوا از نزول بصیغه غائبین موقع یافته و هو ایضا من آفات الناسخین و من سحیر مجیر بهم من الصدیقین و بجای فی نوی
فی بری باید نوشت که نسبت راوی صحیح بخاری است و حضرت مولف در ابتدای رساله لفظ عزیز ثبت کرده حیث قال
نقلا عن الکرمانی و قال محمد بن یوسف العزیز ذکر عن ابی عبد الله عن قبیصة آه بالجمله در لفظ نسبتش [illegible] جناب
مولف و هواخواهان او در اهل سخن که تفصیلش در دفاتر طولانی نگنجد کما سبق الیه الاشاره و حقیقة در حکایات مضحکات این صغیر
قریب است که مولف لیله و لیله روایت کرده در مقام فقاتلهم ابی بکر لفظ ابو بکر لعلات رفع بالسبی نوشته و در موضع
ما الاصرة که بمعنی یاری و مدد او نیست ما لا بصیرة بمعنی بینائی می شاید و در جمله در بوبیده کو نهم خفی علیهم لفظ علیه بضمیر مفرد
باید کما هو الظاهر و در جمله ما یعدن یعنی لو کانوا من اهل الاجابة بصیغه مضارع مخاطب یا غائبه از معرفت بدو مصنف
واقع است و دلالت بر کمال عرفان او میکند زیرا که صیغه غائب ماضی مصدر بلام تاکید بطبق نسخه فقیر مناسب می نماید و بجای
یکون اعمالهم تعرض علیهم لکون اعمالهم تعرض علیه ضبط باید نمود ظاهر است که اعمال ایشان بر جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم عرض می شود و بر تقدیر ضمیر جمع بجای دلیل و بجای دعوی خدایا زود تر این قسم اغلاط بر حضرت مولف کسی عرض کند
تا معلوم فرماید که اعمال اصدقا یا یاران او که شریک تالیف بوده اند باعث اینهمه تحریفات شده اند یا اعمال کسانی است
در عرض اعمال اینجا بحث بیرون در باره مولف که بهر حال عادت دبط محفوظ و مرعی است چگونه یم و چه نویسیم و لفظ
مرتکبین الکبائر در نسخه صحیحه بدون لام اضافت است و بجای قبل موقوم ضمیر جمع و بجای اسلافهم لفظ اسلامهم قلمی

باید کرد و الا الفسد المعنی کما لا یخفی و لفظ ان نیاد و عن الحوض بذال المعجمة باید نهید چنانکه به تفصیل گذشت و
در مقام بی جا تعبیر فاستبعد لتعبیر بلام جاره موجود و در محل اجیب یمتنع لا یمتنع بر ضرورت چنانکه مراد اهم مخفی نیست و
بجای قال السبب لفظ ما السبب که جا صیغه غائب از معرفت صیغه متکلم از غیاب ثبت باید فرمود همچنین اغلاط دیگر که با دنی غور در سیاق
و سباق عبارت بر می آید تعرضی بدان نکردم اما حل دوم پس طلب کردنش نیز تعیناً بی غایت الحی کاسان از برای آن
وجه الا این عبارت که مطابق صحیح و همیه مؤلف اول به مقصود و موضوع رساله هست چنانکه هنوز اکثر الفاظش از بوجه صحت
در نیافته کما عرفت مشروحاً بر ذمه اوست پس از خدمتش باید پرسید و طلب وجه باید کرد چنانکه گفته اند که ح تصنیف را
مصنف نیکو کند بیان + و لیکن همین قدر که در صدد ملحقات و عبارت کتاب فتح الباری کرده حیث قال بحسب الاتفاق و همین
اوان اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهذا بدون اینکه تعرضی به بیان تائید ما قلت فی تلک الرسالة نمیده العبارة
کرده شود عبارت مذکوره را هم للطبع رسانیده شد انتهی قابل آن نیست که اطفال ابجد خوان هم باستماع آن فریب
خورند چه جای آنکه اصحاب تحصیل و ارباب تدریس درین دام گرفتار آیند زیرا که اگر طبع رساله از بهر سیدن عبارت فتح
الباری متعذر بود بایستی که یک دو ورق صحیح دلالت هم می نوشتند و بعد عبارت مذکور می افزودند و بر تخیل
کسی نمی آید که عجلت طابع از تسویدش مانع شد زیرا که طابع خود تابع بود نه متبوع و بر ظاهر است که او با احاد الناس
نمی تواند کرد فکیف مؤلف مرجع خلایق که رتق و فتق تمامی تقریر و تحریر بدست او باشد بلکه بسیاری از اغراض نیز به کار
مؤلف متعلق بود و بر تقدیر تاخیر مثل این جه نیز سنگ راه نتواند شد آمدم بر حدیث زمانه پس آنهم بکار مؤلف نمی
آید زیرا که می بایست که در همان زمانه که رساله حدیث حوض مطبوع شده بود ملحقات را بعد ضمیمه وجه دلالت در مطبع دیگر
خواه بعد طبع تمام رسائل که استاد او برای گذشته بود و هرگاه از طبع فارغ می شدند ملحقات را بر جای مناسبی بنهادند که آخر
و جمع و ترتیب رسائل و جلد بعد از طبع و تجویز مؤلف خواهد بود و قبل از آن کما هو الواقع کذلک با تحمله برای تلبیس عوام
نسخ این قسم عبارت از ملحقات و تکملات رساله ضرور افتاد تا حاضر فریب بندند و در یابند که ادله ارتداد صحابه کرام رضی الله
عنهم اجمعین معتمد بودن الشان بر احادیث الحوض منحصر تمام شده توده توده از کتب سنیان بر می آید بار
خدایا اگر محصل معتقدات مؤلف آن باشد که چون دلالت از قسم بدیهیات و فقط صحت ثانیه از صحابی ... ناظر

کار

کافی بود از جهت تحریر وتنقیح بیانش تعلق نیفتاده و این دعوی در حیز منع است بر مدعی اثبات آن بدلیل
بیانی درکار است و بعد خیر الفتاوی کان مطلع بر عبارت کتاب صحیح البخاری و دلالت بر مدعا او بیگر دو احتمال خفیه و بگیر هم مبتدا
ولیکن عنقریب جواب خواهد دانست که عبارت این کتاب را که مؤلف ادل دلیل مطلوب خویش پنداشته و من تلقاء النفس دعوی
بداهت کرده جا بجا مثبت مدعای او نیست چنانچه در اجزاء سابق و ابحاث متقدم اشعار باین مضامین رفته اکنون نیز بمقام
بمقتضای سوء عهدیکه قبل ازین موثق گشته مفصل میگوییم که هرگز عبارت معلوم صحیح دلالتی بر خلافت ثلث برای
مدعای مؤلف کفایت نمیتواند کرد بلکه منافی مطلوب و مفید اهل حق است اما قول اول که تعیین جهت تخصیص
مواضع این کرده وار دران مذکور است پس البته خارج از ما به النزاع است بلا اشتراک کسی را دران دخل و قابلیت نیست
اما قول ثانی پس آن نیز ازین باب بهمین تفصیل است ما انکار نمیتوانیم کرد احدی را انحراف ازین [illegible] اصحاب
با اصحاب خیر سید المحدثین است مثلا اما قول ثالث پس صحت مشهدی مؤلف بسیار مند زیراکه او درین رساله الحجاج
جهد و سعی بلاش در آن شده که مقصود از سلب روایت اخبار ختم رسالت در جمله لاتدری ما احدثوا بعدک نفی علم تفصیلی است
و این مجمل دلالت بر نفی جنس علم دارد فیکون منافیا للمقصود و نفی جنس علم از محدثات بدعا این هم مفید برای
الحق افاده اما بالنظر باصول خویش پس اثر ثابت بطور احتیاج تبرتیب مقدمات ندارد چنانکه قبل ازین هم دانستی که پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم را شیوه انبیت معلوم بود که در زمان خلفاء راشدین [illegible] و لمعان [illegible] کمن لطون هرگاه ظهور
خواهد رسید این ثابت است حدوث یعنی چه هرگاه حدوث از جناب [illegible] ثابت [illegible] معلوم شد که موجود حدث جناه عمر
از خلفا رسالتمآب بمقتضای اصول امامیه شود [illegible] کتاب و باطن آن [illegible] اصول موضوعه که [illegible] استقبال [illegible] فهو
منفصله انشاء الله تعالی پس دلالت بر علم تفصیلی محدثات خلفا دارد و هرگاه در نفس حدیث نفی علم وارد باشد بطریق اولی
معلوم شد که خلفا نخواهند بود و این بحث قبل ازین گذشته و [illegible] عنقریب لا مزید علیه انشاء الله المستعان [illegible] حدیث
عرض اعمال بر جناب رسول متعال در آن نصوص مدعا نمی تواند شد زیراکه ازان کلیت بر نمی آید و مستلزم این نیست که اعمال
هر کس علی الاطلاق عرض کرده باشند تا لازم آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حال احداث و ابداع کسانی را نشناخت
بلی [illegible] اعمال و احادیث [illegible] حضرت خاتم نص رسالت بعد از جمع و تلفیق

چنان معلوم میشود که هرگاه غالبا منظور جناب قدس الهی نجات بعضی از بندگان خویش از گرفتار
قیامت میباشد حال جناح آنها بر جناب سید المرسلین بواسطه فرشتگان یا بی واسطه منکشف میفرمایند تا بتوسط شفاعت
وشفاعت شریف آنسرور از گیرشان بگذرند و بزلال عفو و صفح محو فرمایند و المقصود فوق ذلک ان نهاد و ظاهر است که
نجات هر کس مقصود نیست الا ارشاد ایزدی در کتاب مجید که لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین است مثبت
توسط و استغفار جناب سید ابرار اند و از نجات کسیکه بعضی از ماید علما در مدلول حدیث عرض اعمال که مولف جابجا بان تشبث
گرویده گفتگو کرده اند مع ذلک عرض اعمال بر کسی مقتضی علم تفصیلی به محدثات شرور و معاصی شان نیست کسی را
بجای خود دیدنی نشنید با جمال از حدیث عرض اعمال لازم نمی آید که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم محدثات معصیت احدی اعراض را
که حیاة اعراب بودند نسبت اجه دانستی که بعضی از محققین این احادیث را نظر با حادیث دیگر و روایات آخر تقیید و مذکور مقید نموده
بر بکار مولف نمی آید مگر اینکه این قیود را با دله باطل سازد و انی له ذلک اما قول رابع پس آنهم حسن نیست زیرا که دلالت این
که بعضی اینها از نیک گرویده اخلاص حسن شده اند هر چند قدمای متشیعین در باره خلفای راشدین این مسلک داشته اند ولیکن
مجتهدین زمان ما نیست لیکن از امین ظلمات بعض علامه حطای فاضل کرمانی و جز در مثال ایشان مفید برای اصحاب کاسه تفصیل
مگر در باب الرای سوال بود وقتیکه جواب سید الانبیا صلی الله علیه وآله وسلم برای مولف فائده می بخشد و جواب ایشان
تامل مهمان نظر می آید و این بحث نیز قبل ازین مفصل ملقی شده اما قول خامس پس بحسب ظاهر مثل اول و ثانی
است فلا نوصلنا من الکلام لا یجدیهم نفعا لیکن اگر قلیلی از نظر و فکر بکار رود بحمت لعدم این قول شفا بین ناطق
ویقینا مفید علمای اعلام اهل اضر برمره خصام و بیجی شرحه انشاء الله تعالی اما قول سادس پس آن هم تعرض
مدعای مولف نیست زیرا که دلالت قطعیه بر آن دارد که مصداق این حدیث آنها بودند که در وقت صدیق اکبر مرتد
خود رسیدند اما قول سابع پس حین جاهای است نقیض صورتها الیه مولف جه مدلول این است که منظور
احدی محدث و غیر مبدل نگشته بلکه حیاة اعراب چنین کرده اند فینطبق علیهم و قد مر التفصیل اما قول ثامن
که کفر مراد است از امامت و نبوت که پس درین قول هم تایید مولف نیست زیرا که او در صدد حمل آن
بر خلفا است که بذات خود مسلمانان بودند و قائل توحید و نبوت لیکن بسبب انکار امامت مرتضوی

مرتضی و غصب حق خلافت او نعوذ باللہ در جہنم خواہند رفت **اما قول ابن التین** پس
گذشت کہ سرا سر حیرت مؤلف میرساند و قصر رسالہ او را بر خاک سیگر دانند زیرا کہ بنیاد و مقدمات رسالہ
مؤلف بر اینست کہ غیر از دو احتمال یعنی ردت کفر بعض قبائل و رمہ حیدر و غصب خلافت از خلفا ثلثہ احتمال ثالث
گنجایشی نیست و اثبات امکان جواز این توجیہ قبل ازین مفصل ذکر کردم پس تطبیق حدیث بر اہل النفاق احتمال
ثالث باشد و حصر مؤلف از ہم پاشد و فراوان حیرت است اگر مؤلف اعتراض نماید کہ احداث بر منافقین صادق نمی آید
زیرا کہ آنہا ایجاد امر تازہ نکردہ اند وجہ حیرت بر ظاہر است چہ خلفا بر اصول اہل حق اسلام را رونق تمام دادند
و بر اصول شیعہ ہمان کردند کہ در تبوک و حجۃ الوداع و غیر آن باہمدگر قرار دادہ بودند تکلیف کہ در باب
تفصیل تمام معنی احداث و ارتداد را بر منافقین منطبق کردہ باشم کہ حیرت مذکور از یکی ہزار سیر آفقہ قول
ابن التین ہرگز مناسبتی با دعای مؤلف ندارد بلکہ نقیض وی عداوت وی چرا نباشد کہ حد ذلت نزد امامیہ نحوست
شدید دارد و قول ابن التین ہم مجوز احتمال ثالث است و ہم بر محاورات اہل ہندوستان لفظ تین موافق حد
بلکورست **و در ینجا حکایتی عجیب و غریب** از قبیل مطایبات مناسبات این فصل یاد آمدہ کہ در محفل علمای
شیعہ مجتمع بودند و میانہ ایشان سخن در تفسیر قول تعالی **وَالتِّيْنِ وَالزَّيْتُوْنِ وَطُوْرِ سِيْنِيْنَ** میرفت
کہ مراد ازین سہ لفظ چیست گلان تین بینا گفت کہ یاد دارم کہ علی بن ابراہیم قمی از قدما در تفسیر خود
نوشتہ کہ مراد از تین رسول خدا و مراد از زیتون سید اوصیا و مراد از طور سینین حسن مجتبی و سلطان کربلا است
و بعضی گفتہ اند کہ تفسیر اصحاب ائمہ معصومین دلالت بر آن میکند کہ مراد از زیتون حضرت ابراہیم خلیل باشد
کہ سلسلہ آبا سید انبیا بذات مقدس ایشان منتہی میشود زیرا کہ در روایات شان موجود
کہ مراد از زیتونہ در آیت وانی ہدایت **اللّٰہُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ**
نُوْرِہٖ كَمِشْكٰوةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِيْ زُجَاجَةٍ اَلزُّجَاجَةُ
كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُّوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ حضرت خلیل الرحمن است
و بعضی بر حسب فہم خویش چیزہای دیگر گفتند و بہم دگر اختلاف شدید بہم رسید سخن ہر یکی ناتمام ماند شخص قانونی

در عقده هیچ پیچ • که در حل آن ره نبرد هیچ • راوی گوید که بعد از استماع این همه اختلافات شعر
کهن جا ماند صف آخرین • و بعض شد راند چو شیر عرین • که ای معاشر متبحرین تفسیر اول خلاف
قرینه و منافی عقل رزین است زیرا که دو کس را از لفظ واحد بدون قرینه لفظی یا معنوی مراد نتوان
گرفت و در روایات ائمه هدی مثل امام محمد باقر دلالت بران دارد که مقصود از لفظ طور سینین کوفه است مقدس
و دیگر هیچ پس یکی از حسنین باقیماند و تفسیر ثانی هر دو برادر از حساب خارج میشوند و حسنا تطبیق
نمی افتد مگر آنکه که ازین هر سه لفظ یعنی تین و زیتون و طور سینین خلفای ثلثه راشدین یا دیگر اسامی
کفار و منافقین مراد باشند چنانچه لفظ تین هم برین اشعار دارد که همین سه کس مراد اند و دون غیرهم
از وسعت ذهن و جودت طبع و ظرافت همه کس حیران شدند و تقریرات بپایان رسید اما قول داودی
که ممکن است دخول اصحاب کبائر و بدع پس انطباق آن بر مالک امامیه و عذر او نمی تواند شد کما من
قبل مطلوب مولف عدد خلفای راشدین سید المرسلین از کجا اما قول امام نووی پس مشکل
قول ابن التین و تجویز منافقین باید فهمید و حال آن نفاق و سابقا به تفصیل گذشت که در حقیقت
حضرت بدعوی مولف میرساند اما قول تا سکه یقین تا باید دخول ایشان در جهنم نیست بلکه امید رحمت
برای ایشان می توان داشت پس باید علامه خطابی و فاضل کرمانی و مانند ایشان است و سرا
استیصال افادات مولف میکند که قائل تا باید عذاب مصداق حدیث الحوض است و دلیل
تیز زبانی یا درباره متبحرین نمود چنانکه مثل زین الدین النسفی علی هذا ترجیح قاضی عیاض و غیر او که لا
یخفی آدمی بحسب ظاهر این عبارت راعی و قد یکون عرفهم باعیانهم و لا بصفتهم باعتبار ما کانوا علیه قبل
ارتدادهم جناب مولف دلیل مطلوب خویش فهمیده باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را
باعیانهم واحدا می شناخت مگر بحث قطاعت مرو غیره مجمل فرمود که لا ادری ما احدثوا بعدک
و مفصل نگفت که خلافت حکور اغصب خواهید کرد و لیکن مطلب عبارت مذکور این است که جائز است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می شناخت باعتبار اسلام سابق و صفت شان

ندریافته ازین جهت اظهار آن وازداده سفارش آنها نموده باشد مطلوب مؤلف نیز اظهار لازم
نیامد که در دارد نیا وقت ارشاد حدیث شریف وفات اظهار استیذان وعدم اظهار فالمطلوب غیر ثابت
والثابت غیر مطلوب **اما نفی استبعاد** از دخول منافقین بمکان سعادت نشان آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم پس دلیل برای صحت تجویز ابن التین وامثال آن نداده است ونادم اساس مقدمات سالکه
مؤلف کما عرفته سابقا ولاحقا من بعد اقواله که در عبارت فتح الباری مسطور است ودر تیراءه جواب سوال
مذکور تماشش یاپخته قبل ازان مذکور گذشته راجع می شود پس جواب تفصیلی آن غیر ضرور لیکن شوق آنکه
لعلی حلقه سوم مشغول گردم **امام حلقه سوم** پس حالیا برای قطع آن عنان دهم خامه را منعطف
باید کرد وبدان ایدک الله تعالی علمًا نافعًا وفهمًا کاملًا که مؤلف در ما سبق چنانکه دانی در فقد لکه کلام
چند تقریر پرداخته که خصلها توقف بر تقدم حدیث بخاری فهمیده ودلیلی بران طلبیده مقصود من
آنکه احتمال تاخر حدیث بخاری ممکن است پس تا اثبات دلیل تقدم که قابل اعتبار باشد کلام مؤلف
قبول کردنی نیست ومؤلف دران مقام باختلال حواس از یاد شناخته چاره جز این ندید که
مدعی مساوات شود وگوید که هر یکی از تقدم وتاخر در هر دو حدیث مجوز است پس تقدم وتاخر هر دو مساوی
ونداند که قبل ازان تفسیر بودن حدیث موطا برای دفع ابهام حدیث بخاری قائل شده پس مساوات
مقتضی آنست که تاخر حدیث بخاری جائز باشد ودعوی اجمال وابهامش انکه اخبار رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در
حدیث شهدا را حق رفع ابهام تصدر مرد وانستی مقتضای آن میکند که تاخر برای آن جائز باشد این یک تناقض **ودوم**
آنکه درین ملحقات مدعی شده که دلیلی بر تاخر حدیث موطا موجود است پس قول اینست واگر تاخر حدیث بخاری را
تجویز میکند مناقض قول اول علمیت پس مخالف قول اول گردد وهذا هو التناقض الثانی **مناقض سوم** آنکه تقدم حکم
موطا بر حدیث بخاری بحکم مساوات سابق بود آنست که چنانچه حدیث بخاری متاخر باشد حدیث بشارت هم متاخر باشد
زیرا که تاخر حدیث حوض از بشارت هنوز باثبات نرسانیده پس محتمل است تقدم حدیث بخاری بر حدیث بشارت والمتقدم علی المتقدم
علی الشی تقدم علی ذلک الشی پس امکان تقدم حدیث موطا بر حدیث بشارت باثبات رسید وحال آنکه مؤلف

دین ملتفات تا آخر حدیث موطا از حدیث بشارت نص نموده حیث قال فی وقت الاستنتاج و چون
از عبارات مذکوره تا آخر ارشاد حدیث مذکور از جمله معتمده صحابه رای اصحاب حدیث مفتعل نیست از سفیده صبح بل من
الشمس علی کبد السماء روشن تر گشت فیلزم التناقض الثالث هرگاه تقریر تناقض بتفصیل دریافتی
لختی در دلالت دلیل تا آخر حدیث موطا سخن کمترین خلایق بشنو که مطمح نظر ثاقب مولف در نسج عبارت که مسند بلفظ
عجایب اتفاق است ترتیب و نشر یعنی عبارت جلد اول یا ضمن مذکور تعلق باثبات دعوی اول دارد و عبارت سوم تعلق
ثانی و هر که ادنی غور در معانی هر دو مقام نماید بالیقین بداند که دلیل عام است و دعوی مولف خاص بالمقام
اما اولاً پس از آنکه حدیث موطا تبیان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و این است تمام آخر آن از
حدیث حوض نیست زیرا که محتمل است که روز دوم ازین مرض یا سوم و قس علی هذا حدیث حوض ارشاد فرموده باشند
و بعضی از شواهد و قرائن بر حسب اصل ایا بقطع نظر از روایت حیات القلوب مجلسی تا آخر این حدیث قبل ازین یاد
کرده ام فلا حاجة الی الاعادة و فریقین اتفاق دارند که مرض الموت آنسرور علیه الصلوة والسلام تا دوازده روز کشید و سانحه
رحلت بغتة و فجارة اتفاق نیفتاده اما ثانیاً پس از آنکه مراد مولف تا آخر حدیث موطا از حدیث عشرة فی الجنة است
کما صرح به بهذه العبارة حیث قال هم در اواخر رساله منافات این احادیث با حدیث بشارت بعشره مبشره بیان
نموده و فات مدلول دلیل تا آخر عمومی که عبارت کتاب مستطاب موسوم است تا آخر حدیث موطا از بعض بشارات
است فی الجلاد و بشارت عام از حدیث تبشیر مذکور است کما لا یخفی پس مدعای مولف هنوز باثبات نرسیده مقصود
ازین تقریر بدستور ما سبق اظهار عجز حضرت مولف است نه آنکه او از طریق استدلال بلد است یا ایشان جامعیت الفاظ و آیات
خویش نمی تازد و قبل ازین قرع صماخ سامعین کرده که تعیین وقت ارشاد حدیث شهد که برای الحق مفید فساد دعوی
مخالف بلکه در اراده او و اظهار آن معتقد شد به برای تسکین خاطر خود از ایشان ذکر کردن سخن تا عاقبت الامر مسئله
بل گر در سید بحر مثلاً این کلمات بصحابه ماسبق فی الجمله تمام در دیگر که خلص صحابه مخالفت با این کلمات شده اند و لیس للعجب
باشد که نظر تاج موطا مثل تقدیر بالتحقیق مقدمات است و بعد تقریر خطاب جواز این رساله تا آخر کمترین خلایق تا منتهی سخن
از منزه تفسیر و تنقیح جدل الالزام تعالی ارتقاب قبل از تسلیم خطاب نحو حصول ازین صحابه بند برای اولی الالباب

ملاحظه شد

اما مسلک ثانی پس تفصیلش برین عنوان است که شنیدن از زبان حق

تشیین بدا را با ائمه و آباء ایشان هم چنان مرتفع جمهور جماعت مغتفر کرده بود که اصح الکتب نزد ایشان بعد کتاب کافی جعفر کلینی است
کل العجب که این قول را بعض از افادات معتقدات فرقه اخباریه که در دیار هندوستان موجود اند ایشان بعد تحریف
یافته حیثیت بلکه قول شیعه حضرت امام اعظم علی که درین اقلیم کثرت موجود اند و لطایف صوفیه موسوم مسلک النجا
مولانا حسین علیخان در همین حضرت مؤلف مذهب متاخرین ایشان متحدث و متتبع آورده است که مشعر بدانست که
نیز همین است که حال آنکه منتظم اعمال این طایفه دارد بخلاف مضمون احادیث متواتره که کتاب ما در آن روایات مندرجست
و دعائم بس توان گفت و حیرت بسیار است که چگونه تفصی ازین عضال خواهند جست که اگر کتابت مگر بحث و توثیق آن
و عدم تطرق تحریف در احادیث ائمه بدا موسوم بصحیح اصح الکتب مثل سابق عیان است یعنی احادیث مندرجه
از زبان مخبر صادق بی زیادت و نقصان است پس خلاف آن عمل کردن اعتراف بعمل بر خلاف حکم الهی است
و اگر معمول و مطابق حکم الهی است السنه مشتمل بر احادیث صحیح در آن کتاب پس آنهم موصوف بصحت و تواتر است
مستغنی از تأویل است ... الشارة الیه تعالی از کثرت صحت حارثه فنعم الصدق المتقضین ... صدر
قبایح از جناب باری تعالی عن ذلک علوا کبیرا اشد ترک اصلح در حق عباد و ارتکاب ظلم صریح مانند سلب اثبات
از ائمه امجاد سیما از حضرت صاحب العصر والزمان و اعطای قوت و شوکت برای فسق و فجور در بلاد و تقلد
ایران جائر سیدانند و نتیجه این اشکال عقیمه و ضروب عقیمه بالاجمال که نزد اوسط الناس بلکه کبر و صغر ایشان
قیامت صغری و مصیبت کبری توان شمرد یعنی پشیمان شد خدای تعالی و ... صحیح خبر چنانچه پشیمان ... دنیا
امامت برزبان می آرند ضد و حکم بالمتقضین بلکه بتفایش کثیره بهم رساند اند و از آن نقل که امام صادق علیه السلام
فرموده که علی کبیر ... خود ش ترجمه آن بهمین الفاظ نموده و نقه الاسلام اماسیه اصل این ...
نصم دیگر چرا آنها در ... دار و گروه هویدا میشود که حکیم علی الاطلاق جلت نعمائه و تقدست اسمائه بمقتضای
شعر هر جا مرکب تو ... تاختن ... که جاها سپر باید انداختن ... اصول امامیه زیادتی
اکثر شیعه چرا چنین نباشد که ملا صادق شارح کافی در کفر و صحیح اربعه اعلی ما نقل انجه کفته مالش ... می کنند

که در اول انابت لازم می بسوی حق در کار است بخلاف ثانی که گاهی در ان رجوع از خطا
می باشد و مؤید این تحقیقات افادات و معتقدات بانیان مذهب امامیه است که قدمهود خود را بهفت
شبر می پیمایند و این حکایات و روایات مذکور در حقیقت کمتر از خرافات ملاحده و مکن لون نیست
القصه درین مقام برخلاف داب مؤلف مقام دلیلی دارم و بر نابود دعوی که مرقوم الصدر می آرم
که اگر دست از دهن انصاف بداکنند قفل خموشی بر لب نزنند بیانش انکه مولانا [illegible]
در کتاب شبهة الاجتهاد [illegible] اهل العناد که نام نامیش از حقیقت مسمی خبر میدهد فرقه امامیه را
بجهت [illegible] ایشان با اصول و اخبار ائمه اهل البیت علیهم [illegible] از کاسه لیسان ابوحنیفه می شمرد و بجهت علمای
خود را باخراج تمام اقاصی و ادانی ایشان از دائره تشیع ائمه علیهم التحیة والثنا [illegible] ارشاد
نیاد او در باره معاصرین حضرت امام اعظم [illegible] که تفصیلش [illegible] این رکان صدر تقریر واقع
احتمال تاویل و تسویل باقی نگذاشته چنانچه عبارت سراسر بشارت آن بزرگ فائده اولی از فوائد کتاب
مسطور این است بدانکه علمای امامیه [illegible] دو قسم اند جماعتی [illegible] طریق اول قدیم و
موافق مسلک اصحاب ائمه علیهم السلام است و مذهب دوم جدید و ماخوذ از عامه است تفصیل این اجمال می آید
ان شاء الله تعالی انتهی ایضا در [illegible] فائده رابعه در بیان تقدم طریقه اخبار و تجدد مسلک اصول [illegible]
علمای ثقات گفته اند که امامیه در عهد ائمه علیهم السلام و بعد از ان تا اوائل غیبت کبری عمل باخبار صحیحه مرویه
از معصومین میکردند و بر اکثر از اصول دین هم استدلال از ان میبودند و اجتهاد و تقلید و استنباطات مسائل
ظنیه مثل متاخرین [illegible] سوم [illegible] از علمای عامه اصحاب [illegible] که نزد شما شامل علم کلام و فقه و اصول
مستنبط بدلائل [illegible] و [illegible] روایات منقوله ائمه علیهم السلام خودشان [illegible] دفع این عار کرده اند
متاخرین امامیه کتب درین فنون [illegible] تصنیف کردند و بنا بر افکار عقلیه گذاشتند و حال آنکه ائمه علیهم السلام
نهی فرموده اند از علم کلامی که مبنی بر چنین افکار عقلیه باشد و در معلم فن کلام از جناب [illegible] خودشان فرموده
ازین [illegible] اکثر مواضع از مباحث کلام و اصول مخالف با روایات متواتره از عترت طاهره نمودند و [illegible]

بیشتر

بیشتری از مسائل فقهیه خلاف اخبار صحیحه از ایشان سر زده و اول کسی که مصدر این غفلت شده دو کس بودند محمد بن احمد
بن جنید و حسن بن عقیل عمانی لیکن چون شیخ مفید حسن ظن با این دو کس نموده تصانیف ایشان را بستود و تفسیق ایشان در میان طائفه
شاگردان خود ظاهر کرد و این طریقه شایع گردید تا اینکه نوبت به علامه حلی رسید که در تصانیف خود التزام اکثر قواعد
و اصطلاحات عامه نموده الی آخر ما افاده و اجاد بسیار در فواید دیگر سیما فائده رابعه که مذکور شد آنچه در خدمت مجتهدین اصولیه ارشاد
فرموده تعلقش خالی از سوء ادب نیست مع هذا کیفیت که حاصل نقل آن توان ندرش گردید بیتی از ابیات آن مقام را ذکر میکنم
شعر نام علوم اهل بیت اشتهر کرده مجتهد خود را نمود ... زر + دعا ... از فحوای این شعر لامحاله میتوان دریافت
کرد فاضل موصوف در خدمت گذاری اصولیه هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و مضمونی در تقبیح و تشهیر فواحش
این طائفه در دل نگاه نداشته باز در فائده سادسه میفرماید که مقصود از قیاس آنست که مقابل سماع باشد یعنی دلیل عقلی غیر
شنیدن از معصومین علیهم السلام و مراد از ... اختلاف روایت است و این به دو معنی شامل است جمیع استنباطات ظنیه را
چه آن احکام مسموع از معصوم و روایت نیست اما لفظ قیاس پس چند معنی باختلاف موارد و مواقع استعمال
فقهای اهل سنت یعنی تمثیل مصطلح نموده اند که عبارت از تعدیه حکم یک جزئی بجزئی دیگر باشد و منطقیین اصطلاح کرده اند
بر یک قیاس نوعی است مرکب از قضایا که چون تسلیم کنند آن قضایا را لازم آید بحیث ذات آن قضایا قول دیگر و
عرفی یعنی عام که شامل است تمثیل و قول مؤلف دیگر جمیع اقسام ادله را میگویند و همین معنی عرفی مقصود است از قیاس
که ممنوع است در شرع چنانچه در احادیث اشعار باین معنی رفته شیخ حر عاملی در جلد آخر وسائل الشیعه از محاسن برقی
نقل کرده که باسناد خود از ... ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده و نیز در عیون الاخبار از حضرت
امام رضا علیه السلام نقل نموده آنچه حاصلش این است که هر کسی که اعتقاد و عبادت کند خدا را بغیر از شنیدن از کسی که خدا است تعالی
او را از برای خلق خود دلیل امام مشرک است و در یکی اعتماد کرده شده است بر وحی خدا محمد است صلی الله علیه و سلم
و در معانی الاخبار باسناد خود از ابی عبد الله روایت نموده که هر کسی که دین خدا را اختیار کند بغیر از شنیدن
از راست گو ملزم خواهد کرد خدا او را بافنای عالم انتهی از این حدیث ظاهر شد که آنچه مسموع از معصوم نیست مذموم است و
حتی الامکان در احادیث تطبیق باید نمود پس اجماع دیگر در آن نیست قیاس هر آن از آن مقابل سماع باشد و این را ... منصوص العلة ...

قبول میکنند و هم شیخ سابق الذکر در رسایل آورده از کتاب محمد بن الحسن که او باسناد خود از امام حسن عسکری علیه
السلام روایت نموده که آنحضرت را از کتابهای بنی فضال پرسیدند بجواب فرمود که اخذ کنید هر آنچه ایشان روایت
کرده اند و ترک کنید آن را که برای خود می گویند انتهی ازین حدیث تقابل روایت با رای ظاهر شد پس رای خلاف
روایت باشد و نیز میگوییم که برین مدعا دو دلیل عقلی هست اول آنکه در احادیث بسیار وارد است که اول من قاس
ابلیس یعنی نخستین کسیکه قیاس کرد ابلیس بود علیه اللعنة و یقین ثابت است که قیاس ابلیس از قبیل تمثیل مصطلح فقها نبود بلکه
شکل اول از قیاس مصطلح اهل منطق بوده است چرا که مفاد شبهه او چنانچه از قرآن مجید مستفاد میشود این است که [illegible]
بسجود آدم علی نبینا و علیه السلام بجناب اقدس او سبحانه عرض کرد که من از آدم بهترم چه من از آتش آفریده شده ام و او
از خاک و کسیکه از آتش باشد بهتر است از آنکه خاکی باشد و این دلیل بعینه بصورت شکل اول است نه قیاس فقهی
باشد پس نیست مقصود از احادیث ذم قیاس بخصوص قیاس منطقی هم نمی توان گفت زیرا که معصوم با ابوحنیفه و دیگران
خطاب نموده و گفته اند که بمن رسیده است که تو قیاس میکنی زنهار قیاس مکن که اول قیاس کننده ابلیس است پس مراد
است که قیاس مخالف نص بر صورت قیاس ابلیس بود و این از قبیل شکل اول و آن از باب تمثیل است چون مخالف نص قیاس
بشکل قیاس شیطان میکردند نهی از چنین قیاس بخصوص از شان امام علیه السلام نیست عبث و لغو است
بلکه هیچ عاقلی صاحب فهمی روا ندارد که شخص تحصیل علم منطق مثلا می کرده باشد و او را نهی از تحصیل حکمت
نماید باین نحو که بمن شنیده ام که تو این کار میکنی زنهار این کار مکن بلکه قرینه کلام سابق از امام علیه السلام
شاهد برین است که قیاسی که نهی آن میفرمایند مخاطب میکرده و حال آنکه قیاس مصطلح منطقیین معمول ایشان نبوده و ازین نیز
بر خصم لازم میگردد که عیاذا بالله دلیل اراده هر دو معنی قیاس ازین احادیث باطل شده و باقی نماند مگر همان معنی که عبارت
از دلیل عقلی مقابل اجماع است تمام شد حاصل است قیاس فقهی و منطقی و غیر اینها را و لفظ قیاس باشتراک لفظی بر
سه معنی اطلاق می پذیرد و چون قرآن و لا انتفای دو معنی در احادیث موجود است اراده معنی سوم متعین گردید و نزد
ائمه ما ثابت شد که اکثر ادله مذکوره منصوصین از قسم ظواهر آیات و احادیث است و غیره که باعتراف خودشان مفید
ظن است نه یقین داخل قیاس بمعنی سوم نیز بزبان معصوم علیه السلام خواهد بود اگر کسی گوید که مراد معصوم از رد قیاس نیست

که

که کسی بمجرد رای خود بغیر ملاحظه شواهد الفاظ قرآن و حدیث و ادله عقلیه و بلا استنباط ملاک از روی علو خود امر
نفس کند و حال استنباطات ظنیه که معمول بین ما است قایل بدین چنین نیست شواهد و علامات و امارات آن در کتاب
و سنت موجود است گوئیم که بطلان این قسم حکم قیاسی مجمع علیه در میان اهل اسلام از ضروریات دین محمدی صلی
الله علیه و آله و سلم و عامه مجتهدین نمیکنند بلکه در قیاس فقهی که تمثیل است علت مشترکه میانه اصل و فرع تخصیص مناط
یا ارکان جا حاصل می سازند علاوه مقابل نص قیاس را باطل می پندارند و قیاس ابلیس را از همین جهت مردود شمرده و حجج
الهی بمجرد خواهش نفس بی شواهد و قرائن کتاب و سنت حکم جایز نمی انگارند پس این قسم قیاس که ائمه علیهم
السلام بمفاد منع آن مصوب میگردد و طعن معصوم علیه السلام بر ابوحنیفه و تابعانش غیر متوجه و از باب تهمت بی
اصل شود معاذ الله من ذلک انتهی کلامه و اگر رساله معین در ما نظرین هم فرود و مستولی شود که انجرار رساله
مذمة الاجتهاد و تباحج (?) فضائح طائفه اصولیه لو کانت محقه مذکور شد در مقام خویش نمی باید دیر اگه همه تمیز و
اخبار بین با هند اهل کتابی سب همه گرازاشی میگویند و شتائم عیوب یکدیگر را میجویند بلکه اهل اخبار بر تکفیر و
تضلیل اهل اصول تصنیفات سبق میرسانند و کمال غلو و تعصب می نمایند پس کلام یکی بر دیگری خصوصا کلام اختیاریه
حجت نباشد گوئیم ایراد کلام صاحب مذمة الاجتهاد بر او حینئذ مولف سر (?) قدر اهل خلاف عناد که در کتان الف
این رساله بکار او از رسته کما عرفته حیاتجره (?) و عده سابق ما که در صدر اوراق مسلک اول بر زبان قلم رفته وفا
نظر بتناقضی و تهافتی عظیم است که در کلام او و کلام مستفید از او وقوع یافته کما لا یخفی مع ذلک آنکه فاضل
موصوف در اثبات آن بذیل چند حدیث حضرات معصومین تشبث کرده گویا از بدیهیات اولیه توان شمرد و برای
دلیل سمعی لفظ تنبیه بر زبان باید آورد و رفع آنکه از براهین عقلیه اقامت نموده در ترتیب مقدمات آن بجهت عدم
تتبع مقالات و کتب فریقین اهمونت (?) تکلفات بیهوده بکار برده که اهل اصول از شنیدن آنها حیران افتاده انتشار (?)
انتها رسیده اند و آنها را در زمره خویش میشمارند تصدیق آن نمایند آن فرموده اند حضرت مولفنا علی الصانب (?)
حریفانش را محال انداخته که حیف الطال (?) رد و قدح آن بر زبان آید اگر یاد رسالت ماند مجالی نظر (?) کتاب
الانوار الامام متاخرین شیعه رجوع کن در رساله او در ذیل شرح بعض احادیث نبویه آرا و شبهات کم تنگ (?) حضرت

ابو حنیفه رحمه برحم خود از بعض ائمه اهل بیت نقل کرده و ره براه انصاف آورده بخصوص مقالش که تعلق باین بحث دارد
وارد ساختیم که مراد از قیاس نوع سوم قطعاً قیاس مصطلح فقها نیست تا راه استحسانات و آراء مسدود و طریقه ادله محققین
مسلوک گردد بلکه مقصود از آن قیاسی است که استحسانات عقلیه و آراء واهیه و ذکر ادله غیر صحیحه را شامل باشد
و مراد حضرات ائمه علیهم السلام اینست که در طریق تحصیل شریعت مطهره و سید هر پیش امور دینیه اعتماد بران نباید کرد
بلکه در جمیع مسائل اصولی و فروعی رجوع باهلبیت نبوی و ذریت طاهره مرتضوی لازم است و قیاسی که ابلیس لعین
و العذاب بکار برده و بر ترتیب مقدمه آتش مستحق لعن ابدی و طرد سرمدی شد قیاس منطقی است زیرا که آن شقی الی
بر خیریت و افضلیت ماده خود از ماده حضرت آدم استدلال کرده بار آنرا صغرای قیاس گردانید و بشکل اول بر نسق
ترتیب داده که ماده من بهتر از ماده آدم و کل ما کان ماده خیر من ماده غیره یکون خیرا منه و از آن ثابت کرد که او از
بهتر است باز فاضل حلبی حمل قیاس نوع سوم را بر قیاس فقهی ضعیف و سخیف دانسته و تقریر آن چنین نموده
کرده که ابلیس اول بنا کرد که علت بزرگی آدم کرامت طینت اوست باز قیاس نمود که گرامی بودن
ماده در من زیاده تر از آدم علیه السلام است پس باید که او را سجود سازم حالانکه معامله برعکس شد و دیگاه
این تعلیل باعث کفر ابلیس شد بر بطلان معنی از معانی قیاس بطریق اولی دلالت خواهد کرد و تتمه کلام بعبارتی که از ان
خواهد یافت ای محصله چون بر نجوای کلام این نسرک اطلاع یافتی بلا ریب و شک متیقن شدی که تقریر فاضل اخبار از
مسلمات است علمای اصولیه مجال سرتابی از ان ندارند و واضح شد که استدلال طائفه اصولیه بمثال این اخبار
که در بر ندست آرا و سقائمین در اصح الکتب بعد صحیفه عثمانی مروی است بر بطلان قیاس مصطلح فقها قطعاً و در
نفسی در بطاعن ایشان نمود و بین آسمان و زمین کی وفق ندهند خود را بکمال التعصب نشره از غبار مخالفت ائمه هدی کان
بر در ان بعد تسلیم و قعیت این احادیث اگر حنفیه را حقیر تحقیر سازند اصولیه را ضرری عظیم رسید حرکه بر ایشان
سم اهل سنت نیز بعرض منهوج انجامید که اگر اصولیه قیاس نوع سوم را بر معنی ثانی و وصف ضعیف آن حمل
کنند دلالتش بر بطلان قیاس حنفیه رسانیدن مسنوح است غایة الامر دلالت آن بر بطلان قیاس مع الفارق است و آن لا
و لا تعیین من جرح حاشا که حنفیه این قسم قیاس را اعتبار کرده باشند کما اعترف الفاضل الجلبی حیث قال

ذلك

ذلک و بر اهل تصفح مخفی نیست که تصنیف دیگران اکابر اصولیه هم دلالت بران دارد که امامیه بجهت کثرت
استعمال ادله عقلیه از بیم ایراد و ورود مفاسد دور افتاده اند لیکن بنا بر وجوهیکه در صدر کلام اشاره بیان
کردم فقط بر کلام این بزرگ حضرت مخاطب افادت مآب صاحب بحار الانوار اکتفا ورزیدیم و گرد تطویل نگردیدیم من بعد
گذارش است که فیما بین مجتهدین اصولیه در باب حجیت قیاس اختلاف است ابن جنید که در جلالت
و تبحر او در علوم و حسن سلیقه او در تصنیف در کمال او کلامی نیست و دفاتر مسطوره علمای قوم بستایش او
مملو و مشحون است و او حامل اسرار ائمه اطهار بالخصوص حضرت صاحب العصر والزمان بوده حتی که آن جناب
شمشیر مبارک بطور امانت نزد خود داشته کما فی کتاب حسن بن داود و فهرس الشیخ و مجالس المؤمنین بحجیت آن
قائل است و همچنین بسیاری از اتباع و اشیاع او نیز که در فنون فقهیه ملکه راسخه داشتند و کوس لمن الملک الیوم
مینواختند تا آنکه بعد از جمع روایات و اسفار علوم مشهور که حسن بن ابی عقیل عمانی که در فقه بلکه جمیع علوم سابق
علمای طائفه اصولیه است شمس اتمن النجوم است و مسالک همین طریق است و دیگران قیاس را مذمت کنند و صراحة
ابلیس خاسر را موجد این قیاس دانند لیکن این همه انکار و مذمت باقرار و محمدت مبدل میشود و به ثبوت میرسد که
اصولیه در اظهار بطلان قیاس مصداق یقولون بأفواههم ما لیس فی قلوبهم گشته اند چنانچه از کلام فاضل اخباری
و مؤلف بحار مؤید است و تزید ذلک بیاناً و تفسیراً و تؤیده تأییداً اکثر ما اجری الله تعالی
علی لسان المجلسی فی المجلد الرابع من الکتاب المزبور و هو نص علی ان الصدوق من القدماء الذین یتبعون
آثار الائمة الاخیار و یتشبثون باذیال الاحادیث و الاخبار و لا یعتمدون باتباع الآراء کما ترکها
الاهواء مثل المتأخرین الذین سلکوا طرق الشیاطین و خالفوا العترة الطاهرة کلام ابی حنیفة مثل النص الصریح
انتهی مسلم و احسن ظن مفیده در باره ابن جنید قائل بحجیت قیاس مع تلامذه او نیز بمسلک جنیدی مائل گردیده اند قیاس را
نوازش کردند کما عرفت هم ظاهر و باهر شد که اصولیه در تصحیح قیاس اصل مذهب خویش را می گشتند و اظهار نمی کنند که از جناب
ابن جنید و امثال او دست بردار ایم تیشه برپای خود میزنیم لیکن فرق میان ایشان و اهل حق آن است که ایشان در استنباط
مسائل فقهیه استعمال قیاس می نمایند لیکن آنرا مخالف قرآن و حدیث میپندارند بلکه حجیتش را بدلائل کثیره ثابت کرده اند

و همه قیاس را بر زبان خویش نگویند بلکه مادۀ مسئله منزوعست بر می بندند چنانچه تفتازانی در
الاصول اشاره نموده که در دل چیزی دیگر و بر زبان چیزی دیگر و هر چند موجب ملالت اهل ست و کسالت ناظرین لکن مجملا
بعضی از امثله قیاس که از این منکرین در مسائل فقهیه عمل بر مثل آن نمایند که ما لا یدرک کله لا یترک کله نمونه از برای تحصیل تنبیه
این مسلک را بیان بعضی از اکابر معاصرین ضرور می نماید قال ان اکثر الاخباریین و لا سیما المتأخرون
دخلوا فی القیاس من حیث لا یشعرون الا ترى انهم رووا ان الارض تطهر اسفل النعل والقدم ثم الحقوا به خشبة الاقطع واسفل
العصا وسكة الحرث ونحوها وكذلك ما روي ان الشمس تطهر الارض والحصر والبواري ثم الحقت
ما الحقوا بذلك ما لا ينقل ولا يحول كالابواب والاخشاب والاوتاد والاشجار والثمار
التي على الشجر وكل ذلك قياس لا ينكره الا من لا يعرف معنى القياس فمن ذلك ما نقله
في شرح الشرايع عن العلامة انه منع في التذكرة من اخراج الرواشن والاجنحة الى
الطريق النافذ اذا استلزم الاشراف على جاره وان لم يضر بالمارة وقال لم نعرف
ان هذه المسألة بالخصوصية نصا من الخاصة ولا من العامة وانما صار الى ما قاله عن
اجتهاد ومن ذلك ما في كتاب الخلع من الشرايع في مسألة العوض اذا كان معيبا
لم يظهر فيه عيب او لم يكن كما وصف كان يكون عبدا على انه حبشي فبان زنجيا
ان شاء رده وطالب بالمثل والقيمة وان شاء امسكه مع الارش قال الشارح بعد ان
ذكر الاعتبارات والتوجيهات العقلية والنظر في هذه المطالب مجال ان لم يكن انما [illegible]
نص فيها وانما هي احكام اجتهادية ثم قال ولو فات الوصف تعين اخذه بالارش كان
حسنا انتهى قال بالرأي والاستحسان معا الى آخره اما ما ذكره الشيخ في كتابه هداية الابرار قوله
قال الشهيد الثاني في الذكرى لما روى عمار عن الصادق عليه السلام في الرجل يؤذن ويقيم ليصلي وحده
فيجيء رجل آخر فيقول نصلي جماعة هل يجوز ان يصليا بذلك الاذان والاقامة قال لا ولكن
يؤذن ويقيم وبها افتى الاصحاب سوى ابن الجنيد [illegible] الشيخ نجم الدين فانه ضعف

سندها بأتم نظيفة وقرب الأجر بالأذان والإقامة أولى لأنه قد ثبت جواز الجزاء بأذان غيره فبأذان نفسه أولى انتهى وقال فيه أيضا قال الفاضل لا يكره لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إني أحيانا أكون في الصلاة فأفتتح السورة أريد أن أتمها فأسمع بكاء صبي فأتجوز في صلاتي مخافة أن تفتتن أمه فإذا جاز الاختصار رعاية لحق الطفل جازت الزيادة رعاية لحق الله تعالى وغير ذلك من الأحكام الغير الواردة فيها حكم من سادات الأنام وقتیکه نوبت کاسه لیسی حضرت ابوحنیفه رح بدین درجه رسید چنانکه حرفی از زبان آن نسبی نشنیدن طعن و لوم برایشان بر مقلدین وکشادن عین کفران نعمت خواهد بود کما قال الشاعر شعر

ای اهل حدیث کافر نعمتی است ❊ و شمس سے بودن همرنگ مستان زیستن ❊ وازین مقام بر تیز به بیپای ...

در رساله حدیث الثقلین درباره قلع اساس قیاس ... بکار برده آید و تأیید سماد بجا ... بعضی از احاد و بعضی اشاره تحقیت قیاس نجات دول کرده اند رجوع سکند حقیقة خطاب با همه خویش واقع شده حیث قال این دعا ابکه قیاس مستنبط از آیات قرآنی است مثل فاعتبروا یا اولی الابصار پس جواب این است که امام ... نکرده شود که فاعتبروا یا اولی الابصار در آنجا بکر باقصل صنیه متضمن ابتلای امم سابقه بمهالک از آنکه تا ورزن بمیاد امثال آن قرار باید ولفرا باعلیه نجات طلبین لعبرت با مور بازدوا الیشان ان تمثیل تعنی مرادکرینداین التزمی ... باستدلال بحدیث معاذ بن جبل ... واولا با ... محظور را که حلال و حرام او نفیا و اثباتا هزاران هزار مسئله بلیقه بران متفرع میگردد با وجود آنکه احادیث صحیحه محفوف بالقرائن بلکه متواتر چنانچه محدثین ... تصریح بآن کرده اند در ... منع قیاس ... شده ... احاد شاذ و نادر بنیاد نهادن کدام تدین است ثانیا انها مفاد آن حدیث چگونه ثابت میشود که معاذ بن جبل در مسائل فرعی عمل باجتهاد و رای خود عرض کرده بود بلکه احتمال قوی این است که چون او را حاکم مقرر فرموده بودند اوگفته باشد که در امور تنظیم و نسق و رتق و فتق آنجا که از باب اجتهاد و محرمات باشد مرجع الحکم خدا و رسول بر من ... نیست بران عمل سکنم و در الخبر حکم خدا و رسول نمی یابم برای خود اجتهاد می سازم و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

وانچه تقویت این احتمال می کند وتقریر سر غرض حجیت قیاس و التمسک به ان از سر باطل میکند بلکه با وجانش لجاجی سازد
این است که اگر بالفرض قیاس جائز باشد آیا در حیات رسول هم تا رسم جواز داشت یا نه والله در حیات رسول با تفاق
من المخالف والموافق استفسار از رسول واجب بود بکار رشد الیه قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون و افضل اهل الذکر جناب ختمی مآب است صلوات الله علیه واله واگر قیاس در حیات آنحضرت صحیح بود
سوال چرا واجب میشد و چه امکان داشت که معاذ بن جبل را مسئله مشکله در اصول و فروع دین پیش می شد با وجود
مجال از او حضرت بی توسط عرض میکرد دلیل ظاهر است که عرض بیچاره معاذ همین بود که در معارک سیاست اگر امری
در پیش می شود که حکم خدا و رسول را ان بصراحت نیابد نشنیده و بعد از جهت تضیق وقت بسبب احتمال فساد و مهلکت استفسار
از رسول مختار نخواهد بود موافق رای خود حکم کند اذا تقید الضرورة مع ضم بعض الالفاظ الذی نسب زیاده ما یه
لا کار بلسوف سر حی حجیة القیاس او التمسک الیه بالجمله آنچه در ورق سابق مذکور شد دو مثال قیاس از مسائل فقهیه
بود اما حال دلائل عقلیه بلکه براهین فلسفیه اینجا می رسید که با فاضل افاضل مجلسی در بحار الانوار بعضی از افاضل و اکابر
او فتوی این داده اند که ادویه محرمه را اگر ترکیب نمود معجون سازند علی الاطلاق حلال میشود بدلیلی که علما در سفر خود
ضبط کرده اند که صور نوعیه بسائط وقت ترکیب زائل میشود و حرمت باقی نماند زیرا که فی الحال بعد از ترکیب تمام
دیگر فایض میشود و صورت نوعیه دیگر بهم رسید و فالبکه این افکار اثنا عشریه در تحلیل معجونیکه علامه دهلوی نور الله مرقده در باب
اول از تحفه اثنا عشریه بر ترکیب آن اشاره فرموده که در اینجا فلان چیز با اتحاد و فلسفه انضمام یافته و بعد از ان
حیف آمیخته طرفه معجونی بهم رسیده که دجال هم بصد دل شائق آن می برد دریغ نکرده باشد و همچنین معجونیکه بر شجاعت حشیشیه
باشد الی غیر ذالک من القبائح والشنائع و بر فطن عارف پوشیده نیست که تنها این فتنه و فساد در مسائل فرعیه
بلکه از نتائج این خرافات مسائل اصولیه که بحسب نصوص قطعیه ایمان با ان واجب است هم با نواع مخالفت ائمه علیهم السلام
و مختل گردیده آیا بر احدی مستور می ماند که ابوالقاسم موسوی که او را علم الهدی لقب داده اند کما عرفت و
قس علی هذا انکار دیگر هم جنب او از خبر میثاق که باعتراف محدثین مثل صاحب فصول و صاحب بحار و دیگر محققین متواتر
بلکه از حد تواتر هم در گذشته حتی که زیاده از هزار حدیث در این باب بکتب معتمده حدیث ایشان میرسد انکار داشته

دارند و میگویند که هرگز در عالم ارواح عهد و میثاق درباره ولایت مرتضوی و امامت فرزندان او واقع نشده و باتباع
ظنون و اوهام و خیالات خام و قیاسات بی اساس مطرود و مردود الناس حق را بآهنگ بلند می سرایند که این میثاق اگر در وقت تکلیف
عقل و دلیل و حصول و نسیان مستحیل باشد و الا تکلیف از جمله محالات خواهد بود کسانیکه در تاویلات فاسده اندر ناظرین
افادات جمعی از تلامذه صاحب تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز باشند بر قلیل طور است که اعذار بارده شان مبرهن تر
ازین مهملات و منکرات است و اگر حضرت مؤلف برین عجایب رنگین دل نهند و مشتاق شناهای دیگر
فی الجمله تجدیدی داشته باشد باشد اینک بعضی ازین قسم امور بطور سابق که اصولیه را سرکشی باز آن تعذر انفصال
ممکن نبود مثل قطره از بحار نشان بدهیم و آن این که فاضل طبرسی بلکه این معلم استاد شیخ و سید امامیه نیز باظهار
در بحار لفظ صور را که در آیات قرآنی و احادیث رسول بیش از هزار جا استعمال یافته جمع صورت قرار داده اند و
قیاست کرده اند بالضرورة ماده هیولانی اطفال الی ایشان بجاریه برده خیالات خام مقتضای این تحریفات گشته ابا لفظ
اولی و آنچه در باب حضرت اسرافیل و انتظار بر دوش نهادن و دمیدن صور و برانگیختن اهل قبور بحکم ایزد غفور در انجیل و زبور
اهلبیت علیهم السلام وارد و ماثور به نظر ایشان نیامده و هکذا بار الهی این احتمال بخاطر هیچیک از طلبه علوم خطور نخواهد کرد
بل فی اذانهم وقر و علی ابصارهم غشاوة الصات نمایند که ازین تحریفات امر معاد جسمانی که موقوف بر دمیدن صور است مختل
یا نه آنهمه امور در بحار و تالیفات برادر بزرگ مؤلف بصراحت تمام موجود است و چگونه برین قدر اکتفا توان کرد
از بطالت آن این هم هویدا میشود که گروهی از علمای امامیه چندان الف و انس با قوانین حکما خصوصا مشائین
گرفتند بلکه درین مرحله بعنوان سرزوری بردند که آخر معجزات حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین را مثل انشقاق
قمر و کلام حیوانات با آنسرور و اهلبیت اطهر و شهادت اشجار و احجار بر رسالت و امامت این حضرات انکار
کردند و آنهمه را از حیز امکان خارج نمودند و در پی تحریف احادیث و نصوص گشتند و مثال آن ما حقر بوجه مجلس
و غیر او جز اتباع ظنون و کاسه لیسی فلاسفه چیزی دیگر مظنون نمیشود اگر مقام تطویل نبودی بر آن تفصیل یاد آوردیم
تمام علمای امامیه را در مسائل فقهیه با احادیث ائمه علیهم السلام میگفتیم دل آن بحث و تحقیق که اکثر متاخرین راجع بترجیح
سیراب میگردیدی گفتیم بالجمله از قدیم الایام همین امر گوشزد منیر میخورد و به تتبع اصول و قواعد مذهب شیعه معلوم

که اصح الکتب قبل از حضور عثمانی کافی ابو جعفر کلینی است و دومین اوان بشارت نشان بعضی انما صدقنا ایمانا
تفسیر اهلبیت طاهرین که جامع آن شیخ الشیوخ امامیه یعنی علی بن ابراهیم قمی استاذ کلینی است و مجلد فتن از بحار
الانوار ملا باقر با ضمیمه ترجمه آن که جناب مجتهد الربانی علامه دوران فرزند ارجمند فاضل مجلسی که بحار جهد تالیف
فرموده نشر گسترش حقائق فرستاده مدار نشاوری این بحر زخار و گلگشت آن گلشن همیشه بهار جنان گل گرد که جناب
ممدوح حتی افضل متکلمی الشیعه المتاخرین ملا محمد کی جمیع اکابر اصاغر امامیه در اصول و فروع به تصنیفات و تالیفش تعلق دارند
کتاب سلیم بن قیس که از چندین نسخه آن بعنایات ایزد فقیر حقیر را بهم رسیده و دیباچه آن این است قال حدثنی ابو طالب
محمد بن صبیح بن رجاء بدمشق سنة اربع و ثلثین و ثلثمائة قال اخبرنی ابو عمرو عصمة بن ابی عصمة
البخاری قال حدثنا ابو بكر احمد بن المنذر بن احمد الصنعانی بصنعاء شیخ صالح مأمون جار
اسحق بن ابراهیم الدبری قال حدثنا ابو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعانی
الحمیری قال حدثنا ابو عروة معمر بن راشد البصری قال دعانی ابان بن ابی عیاش قبل موته
بنحو شهر الی آخره اقدم و افضل اسنادانه نعمانی در غیبت و توصیف کتاب مذکور نقل می آرد که ان کتاب
اصل من الاصول التی رواها اهل العلم و حملة حدیث اهل البیت علیهم السلام و
اقدمها لان جمیع ما اشتمل علیه هذا الکتاب هو عن رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر
المؤمنین و المقداد و سلمان الفارسی و ابی ذر و من جری مجراهم ممن شهد رسول الله صلی
الله علیه و آله و امیر المؤمنین و سمع منهما و هو من الاصول التی ترجع الشیعة الیها و تعول
علیها ترجمه می گوید که کتاب سلیم اصلی از اصولست که حاملان علم و دانش حاملان حدیث اهل بیت رسول آنها را روایت کرده اند
و اقدم و افضل آنها زیرا که همه آنچه این کتاب بران مشتمل است از رسول خدا است صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و مقداد و سلمان
و ابو ذر و کسیکه جاری مجرای ایشان بایند از کسانیکه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شده اند
و سمع حدیث از ایشان نموده و هم آن کتاب از اصولست که شیعه بسوی او رجوع میدارند و بران اعتماد می نمایند انتهی ترجمته و از
کتب معتبره طایفه نیز رجال قبل رفع شکر این نسخه موعود بدریافت رسید و کتاب تلخیص نیز بر مدح و ستایش این بهر دو دلالت

دارد

و رود ذیل هم او را می ستاید و در حاوی کالمین از اصحاب امیر المومنین او را داخل می نماید و میرزا محمد استرابادی
در منهج المقال فی تحقیق الرجال ترجمه سلیم و مختصر در منزع [illegible] آن بزرگوار اسلاف خویش زینت کتب و
معتمد می پندارد و چگونه چنین نباشد حال آنکه جامع آن اعتراف حضرت امام اعظم علی و خلاصة الاقوال علامه محمد تقی والد
ماجد فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین از خلص اصحاب آنحضرت بوده و با ظهار بعضی از احوال قدر با اشاعت امیر المومنین جمع و
تلفیق کتاب قیام نموده از بحار الانوار مجلسی هم بروایت عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش که عنقریب ترجمه او سمع
خراشی خواهد شد مانند آتش صبح روشن است که احتیاط سلیم باین حد بجا رسیده بود که تنها بروایات حضرت امیر و اصحاب ثلثه
یعنی سلمان و ابوذر و مقداد اعتماد نمی کرد تا آنکه از دیگری می رسید که حال این حدیث چیست اگر کار این تبیینا مجتمع می
شدند در کتاب خود آن حدیث را درج می کرد چنانچه الفاظ حدیث سلیم مطالعه فرموده شود اخذتها من اهل الحق والفقه
والصدق والبر عن علی بن ابی طالب و سلمان الفارسی و ابی ذر الغفاری والمقداد بن الاسود
ولیس منها حدیث اسمعه من احدهم الا سالت عنه الآخر حتی اجتمعوا علیه جمیعا انتهی و قد ظهر
و در آخر ابان کو نسخه سلیم را بجناب سید الساجدین رسیده و از صبح تا شام من المبتدا الی المنتهی عرض کرده و ابو الطفیل صحابی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفیق آنحضرت و عمر بن ابی سلمه فرزند ام المومنین ام سلمه نیز هر روز شریک این مجلس بودند این
جناب و این هر دو بزرگ باستماع سلیم مشغول گشتند و بصحت تمام کتاب اقرار کردند و این هم در کتب معتبره امامیه مرقوم
و مضبوط است ترجمان ثلث بجا چند سطر بر دارم قال ابان فحججت من عامی ذلک فدخلت علی علی بن
الحسین و عنده ابو الطفیل عامر بن واثلة صاحب رسول الله و کان من خیار اصحاب علی علیه السلام
و لقیت عنده عمر بن ابی سلمة ابن ام سلمة زوجة النبی صلی الله علیه و آله و سلم فعرضته علیه و عرضت
علی بن الحسین ذلک اجمع ثلثة ایام کل یوم الی اللیل و یغدو علیه عمر و عامر فقرأته علیه ثلثة
ایام فقال لی صدق سلیم رحمه الله هذا حدیثنا کله نعرفه و قال ابو الطفیل و عمر بن
ابی سلمة ما فیه حدیث الا و قد سمعته من علی و من سلمان و ابی ذر و من المقداد
و امام محمد باقر علیه السلام بعد از استماع این قصه آن کتاب و مؤلف آن را بصدق و سداد و رشد و ثنا ستوده و بر علی

وصیبان کالهی مخفی نبوده که بحار بعقوب کلینی از خبر من بعض سلیم و امثالش غره شده اکثر روایات مشتمل بر این مبانی

علیها فارگشته و کتابش از روایات ملحدین آفاق سیما حضرت زراره و شیطان الطاق مملو و مشحون است و بایشان

مقصود نبوده و ظاهر است که رواة کتاب سلیم در اصحاب سید الانبیا صلی الله علیه و سلم و امثال ایشان که بجز از

امام رضا کما سبق فی المسلک الثالث الی الثامن مسا یادر حکم انبیا باشند معصوم و مقصود اند و الیه بدی این کتاب از

ابتدا تا منتهی مقبول نموده اند و جامع آن نسخه بهر کاسب سعادت انتساب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب دو از

محل اصحاب الطیبین و گشته حالا و بسیاری از واقعات که از زمان امامت انجناب تا امامت امام علیهما السلام

بر روی کار آمده سلیم بچشم سر دیده و کلینی از زبان دیگر شنیده و برای مزید اعتماد و دفع اشتباه و التباس مع مزید

تحقیق حق قلا لامر بجناب حسنین فائز گردیده کما فی اعتقادات صدوق الصدوقین و صحیفة المتقین و لیس الخبر کالمعاینة

پس نظر باین وجوه یقینی اگر کسی طعن بر صحت مجموعه کتابش نمیکرد و در این مقالات ناشر باعث اذان حیرت

که در بیان کتاب یعنی بحار الانوار حضرت کامجلسی افاده فرموده که بعضی از علمای امامیه این کتاب را قدح می کنند

را طعنها زنند مع ذلک از تصریح حضرت امام اعظم در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال زیاده تر بظهور می انجامد

حسن بن علی بن داود که او را در فن خود امام و مقتدی کرده شیخ الطائفه و افقه و اعرف باحادیث الائمة گفته

مجعول و موضوع بودن این کتاب مطالب از رجال شیخ نقلا و حیث قال یدعی الیه الکتاب المشهور و هو

موضوع و باعث اینهمه ذم و قدح و لوم و جرح که این رکان بر حق کتابش برزبان آورده اند و نقل حضرت امام

حلی و استاد او نیز در خلاصة الاقوال وغیره دریافت میشود اینکه نسخه او مشتمل بر افتراهای عظیم و بهتانهای فخیمه است

نخستین آنکه ابن سعد بجناب حضرت امیر ونیکه محمد پسر ابو بکر صدیق بیام اجل فرا رسید کلمات موعظت و نصیحت

القا کرده و اعتقاد توحید و نبوت و حقوق اهل بیت که مر او را پدر خود یاد داده باشند در باره امامت جناب امیر المومنین و خصال

او از علم کان و باکیون و مکالمه بایکه و دفع استبعاد مردم در این معنی از آیات قرانی که مادر عیسی و موسی و جد ابراهیم

علیهم السلام را بهم اتفاق افتاده مسائل جلیله او بیان نموده اما انچه شیخ حسن بن علی در کتاب کابل بهانه تفصیل

قصه مجمل را بیان نموده که بشنا فتر ابراهیم یافته که ابو غسان مالک بن اسمعیل النهدی او را از باب داب بگوید که فر

بن ابی بکر در حالت نزع پدر پیش او رفت و گفت که ای پدر ترا احوالی می‌بینم که پیش ازین بدین حالت نبودی
گفت یا بُنَیَّ اَرحَلُ عَلیٰ مَظلِمَةٍ اِذ لَحَکتُها مُهادَحةً اَن اُفیقَ حدیث او سقیم است و مراد آن است که ای
پسرک من در این مظلمه ایست و بحق او گرفتارم اگر مرا ازان مظلمه حلال کند امید دارم که بسیاری رود و بنجات
یابم محمد گفت آن کیست ای پدر گفت علی بن ابی طالب علیه السلام محمد گفت من ضامن ام که علی با کرم و حلالی
بخواهم که او مردی سلیم است پس محمد پیش امیر المؤمنین آمد و گفت پدرم بدترین حال است چنان و چنین گفت و
من ضامن شده ام که حلالی بخواهم از تو اگر رای تو باشد و مرحمت فرمائی او را حلال کن امیر المؤمنین گفت که هر گاه
بابا پدر بگو تا بر منبر رود و این حال با خلق بگوید تا من او را حلال کنم محمد باز آمد و گفت حق تعالی اجابت دعا کرد که علی
علیه السلام چنین میگوید ابوبکر گفت احب ان لا یصلی علی احد اثنان اگر من چنین کنم تا روز قیامت مردم
ظاهر لعنت کنند بر من رزی علیه السلام از محمد بن ابی بکر پرسید پدر تو بوقت مرگ چه گفت محمد گفت بابا این آیت را خواند
وَجاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ و آمد سکره موت بحق اینست آنچه تو ازان گریزان بودی
عمر گفت اِحذَر یا بُنَیَّ اَن یَسمَعَ مِنکَ بَنُو اَبی طالِبٍ ما قالَ اَبُوکَ یَشمَتُ بِنا حذر کن ای پسرک من از آنکه
بشنود از تو پسر ابو طالب آنچه گفته پدر تو پس شماتت کنند با امیر المؤمنین علی تبسمی کرد و محمد را خبر داد از حال محمد
گفت صدقت یا علی و گفت اَنا سَمِعتُ یَلعَنُهُ وَیَقُولُ اَنتَ اَورَدتَنی المَوارِدَ المَهالِکَ

هم

ابوبکر با عمر گفتی لعنک الله این جمله تو کردی از کتاب فعلت فلانم مؤلف کتاب مذکور نقل میکند که ابوبکر و عمر و
معاذ جبل و سالم مولای ابی حذیفه و ابو عبیده جراح در حال مرگ جمله ویل و ثبور گویان مردند محمد بن ابی بکر
گفت پدرم در حال مرگ گفت محمد و علی اینجا حاضر اند و مرا بشارت میدهند بدوزخ و در دست محمد صلی الله
علیه وسلم صحیفه است که ما در آنجا عهدهای خود نوشته بودیم می بینم که صحیفه میخوانند و بشارت میدهند و همچنین دیگران را
معاذ جبل را و سالم مولای ابی حذیفه را و ابو عبیده جراح را بدوزخ عایشه عبد الرحمن بن ابی بکر و عمر حاضر بودند که عمر گفت
هجر میگوید لیکن این راز را پوشیده دار تا علی بنی هاشم بر ما شماتت نکنند محمد گوید پدرم گفت یا عمر ...
زمین در مار بازی بودم که محمد گفت من در زمین حبشه سفینه جعفر می بینم که برند با بیمار است من گفتم یا رسول الله

دست بچشم من مالید من نیز دیدم و با خود گفتم که این مرد ساحریست و چون بمدینه آمدیم با تو که عمر این حال را
گفتم ای پسر برای تو بر آن جمع شد که او ساحرست و اعراض از آنجا بیرون آنگاه محمد گوید که من گفتم یا ابت قل لا اله الا الله گفت
بخدا اگر بگویم خود نمیتوانم گفتن تا بدوزخ رسید و در تابوت شدند چون ذکر تابوت کردم گفتم مرا بگو بدان در زیر
کرنا تابوت چیست گفت تابوتی باشد در زیر جمله طبقات دوزخ و درکات در آنجا دوازده تن باشند مرا و ابوبکر و عمر
و عثمان و معاویه و یزید تا آخر ایشان باز گفت چون حقتعالی گوید که دوزخ بتابد آن تابوت از مقام خویش که عنق کرگ
بیرون آید و زند محمد گوید یا ابت تهذی گفت والله ما اهذی لعن الله ابن صهاک فهو الذی صدنی
عن الذکر بعد اذ جاءنی فبئس القرین لعنه الله گفت ای پدر هذیان میگوئی گفت بخدا که
هذیان نمی گویم لعن خدا بر پسر صهاک است که مرا باز داشت از ذکر خدا العبد از آنکه آمد بمن پس حق قرین بد بود
لعنت خدا بر وی روی بر زمین نهاد و زار میگریست و با ویل و ثبور تا محل جان دادن عمر و برادرم عبد الرحمن در آمدند
و از من پرسیدند که او دیگر چه گفت من باز گفتم عمر گفت که زنهار یا علی باز نگوی محمد گوید معلوم بود که رسول خدا
همه شب با علی در خوابست چنین میگوید و جمله حالها اعلام میکند او را و از جفر جامع او را معلوم میشود و نیز ملک با او گویا چنانکه
با مادر عیسی مریم و مادر موسی و زن ابراهیم ساره که با ملائکه مکالمه میکردند و ایشان را سید بدند و این جمله در قرآن موجود
است معاذ جبل گفت مرگ گفت ما در حجة الوداع با یکدیگر عهد کردیم که بعد از رسول نگذاریم که علی خلافت کند و شیر بن سعد
و اسید بن حصین نیز در این عهد بودند چون رسول متوفی شد سعد گفت مرا انصار را کفایت کنیم شما قریش را کفایت کنید تمام
شد آنچه علما طائفه در باره مذکرات و موعظه فضما و وکالت محمد بن ابی بکر و حسن اعتقاد او در باره جناب امیر نقل نموده تقرباً الی الله و طلباً
لمرضاته از بهر چوع ساخته آمد برای تنشیط سامعین و نظار اتفاق اتباد و الحق تقصیل المصنف کتاب احسن الکبار فی معرفة الائمة
الاطهار یعنی محمد بن ابی زید یعقوب امثال آن نیز ایراد کرده اند مخالف را ممیز رسد که رشید وقد و علم اعتبار حمل کند و بجا طرح جمع شوقت گردد
معتبر التفصیل بسیار از این است که خود در نسخه سلیم بدلالت مطابقی موجود است شاء فلیرجع الیها فان هذا من فی الکتاب و این السماک من
السماک زیرا که محمد بن ابی بکر باتفاق خواص و عوام و اجتماع آثار و اخبار مرویه عند الفریقین در حجة الوداع متولد شد و بروایت
کلینی از امام باقر و صادق علیهما السلام انتهار کشی و نجاشی عضنایر و امام اعظم طوسی و علی و حسن ابن داود و صاحب

منهج المقال و مؤلف تلخیص الاقوال و قاضی نور الله شوستری در مجالس المؤمنین و ملا باقر مجلسی صاحب بحار الانوار
وغیرهم که باور کردن این سانها را و نشر باید طولی کشید تا باید در از وجود آمده دو ماه باشد و پیشتر از رحلت حضرت خیر البشر
علی اختلاف الروایات پیدا شده و خلافت ابوبکر صدیق دو سال و چند ماه بیش نیست پس وقت سه سالگی محمد بن
ابی بکر دعوی عظمت و تعجب برکات و ضمانت و نیابت این بزرگان اعتقادم و بخواص امامت علو و جعفر جامع الاجتماع
ذلک خارج از تعقل و امکان خواهد بود و آمدیم بر ذکر روایتی از کتب معتمده مشاهیر سنت و جماعت پس باید که حافظ ابن حجر عسقلانی
در فتح الباری فرموده اِنَّمَا وُلِدَ مُحَمَّدُ بْنُ اَبِیْ بَکْرِ الصِّدِّیْقِ قَبْلَ وَفَاةِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ
بِثَلٰثَةِ اَشْهُرٍ وَاَیَّامٍ کَمَا ثَبَتَ فِی الصَّحِیْحِ اَنَّ اُمَّهٗ اَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَیْسٍ وَلَدَتْهُ فِیْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ
قَبْلَ اَنْ یَّدْخُلُوْا مَکَّةَ وَذٰلِکَ فِیْ اَوَاخِرِ ذِی الْقَعْدَةِ سَنَةَ عَشَرٍ مِّنَ الْهِجْرَةِ از کتب دیگر نیز همین
معلوم میشود که بر محمد بن ابی بکر وقت وفات آن سال هرگز تمام نگشته بود پس التماس است که کمترین غلامان قرآن و عترت
که مصنف کتاب غلبت الاثم که در کتاب های نایش علم کور سینه از مستنش معنی را نمی باید بست کرده
بود آخر بمقتضای شعر چه خوش و مثل شاه گوینده گان ع که یابنده گانند جوینده گان ؛ در فهرست شیخ طوسی
نظر احمر البرایا در آمد که این کتاب استاد الاستاد این امام اعظم که نام او مظفر بود و در تقیید اخبار و تالیف کتب
و اسفار ید طولی و پایه اقصی داشته تصنیف کرده چنانچه حضرت شیطان الطاق کتاب افعل و لا تفعل تصنیف
فرموده و از جمله افترآات سلیم بن قیس هلالی قصه دیگر قلمی میشود که باظهار حسن بن علی ابن او دو شاخی و نسخه او
امامت بزرده امام تقریر ما مقتضی یعنی زید بن علی بن الحسین که از دست مروانیان شربت شهادت چشیده و بکمال آرزو
خداوندی در حیات جاوید فائز گردیده نیز از ائمه اهل بیت است علیهم السلام غیر ذلک من انکار المفتریات المشاهیر
و هر چند بر فرض محال از اصول امامیه حضرت زید شهید بکمال الورع و التقوی و زهد و علم و شجاعت و سخاوت متصف باشند
لیکن چون معنی امامت بر ائمه اثنا عشریه ختم شده پس دعوی آن برای غیر معصوم نزد امامیه بی تردد باعث
ضلال الکه معین کفر و ارتداد خواهد بود عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنِ ادَّعٰی اَنَّهٗ اِمَامٌ وَ
لَیْسَ بِاِمَامٍ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ تَرَی الَّذِیْنَ کَذَبُوْا عَلَی اللّٰهِ وُجُوْهُهُمْ مُّسْوَدَّةٌ قُلْتُ

وان كان علويا فاطميا وان كان علويا فاطميا في اعتقاد الصدق وما الظلم
وضع الشيء في غير موضعه فمن ادعى الامامة وليس بامام فهو الظالم الملعون ومن وضع
الامامة في غير اهلها فهو ظالم ملعون وفي الفصول المهمة عن ابي عبد الله عليه السلام
قال ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم من ادعى امامة من الله
وليست له ومن جحد اماما من الله ومن زعم ان لهما في الاسلام نصيبا پس بجا ماند عمر
منافق جليل را بی سليم که غير مستحق امامت را امام قرار داده بمقتضای اين احاديث از اسلام بی بهره و ملعون و ظالم شده
وکجا ماند فضل او و کی روا علمای قوم برای تصحيح کتاب او که محتوی بر کفريات منطوی بر کذب و افترا است بايد ورزيد
سر مقام حيرت و ضلالت است که چون بکتب رجال از تصانيف شيخ و مولفات حسين و افادات علی بن احمد
عقيقی و علی بن [illegible] که نزد جمعی از اماميه [illegible] نسبت بجناب [illegible] منسوب گشته و او در
خويش بجامعيت علوم [illegible] اشتهار بر افراشته بود و در تعبير منامات [illegible] تمام [illegible]
[illegible] از اطبا [illegible] بکاوش عقل او اختلال
[illegible] نقل امام در تفسير کبير [illegible]
[illegible] لا شرقية ولا غربية [illegible]
شد که سليم نسخه کتاب خود را [illegible] عمر او آخر شد و از زندگی [illegible] ابان بن عياش
[illegible] العهدة عليه او [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] تمامی صحابه [illegible]
[illegible] ابان بن عياش [illegible]
[illegible] کتاب سليم [illegible] شيعيان هم قبول نمی کرد [illegible] تمامی اصحاب محمدی [illegible]
[illegible] در ايام مرض اراده [illegible] کرد که نسخه خويش [illegible]

سوزد باز بجا لس را سخ گشت که درین صورت گنهکار خواهم شد احدی محدثات را جز ابان بن عیاش گونه قرار داد
نکرده بلکه او هم بعد مطالعه آن کتاب ارتداد مهاجرین و انصار سابقین را مستبعد شمرده و برای انکشاف
حال نزد حسن بصری برده بحکم آیت وانی هدایت وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه و
نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا دروغ بگردنش که حسن بصری کور در آن وقت از شیعیان
بود بعد استماع احادیث سلیم گریه و زاری آغاز نهاده و بزبان خود بتصدیق او گشاده چنانچه عبارت سلیم بن
دلالت میکند وهی هذه قد عاینت وخلا بی وقال یا ابان قد جاورتک فلم ار منک الا ما احب
وان عندی کتبا سمعتها عن الثقات وکتبتها بیدی فیها احادیث لا احب ان تظهر
للناس لان الناس ینکرونها ویعظمونها وهی حق الی ان قال وانی هممت حین مرضت
ان احرقها فتأثمت من ذلک وقطعت به فان جعلت لی عهد الله ومیثاقه ان لا تخبر بها
احدا ما دمت حیا ولا تحدث بشیء منها بعد موتی الا من تثق به کثقتک بنفسک وان
حدث بک حدث ان تدفعها الی من تثق به من شیعة علی بن ابی طالب ممن له دین وحسب
فضمنت ذلک له فدفعها الی وقرأها کلها علی فلم یلبث سلیم ان هلک فنظرت
فیها بعده وقطعت بها واعظمتها واستصعبتها لان فیها هلاک جمیع امة محمد صلی
الله علیه وآله وسلم من المهاجرین والانصار والتابعین غیر علی بن ابی طالب واهل بیته
علیهم السلام وشیعته فکان اول من لقیت بعد قدومی البصرة الحسن بن ابی
الحسن البصری وهو یومئذ متوار من الحجاج والحسن یومئذ من شیعة علی بن
ابی طالب من مفرطیهم نادم متلهف علی ما فاته من نصرة علی والقتال معه یوم الجمل
فخلوت به فی شرقی دار ابی خلیفة الحجاج بن ابی عتاب فعرضتها علیه فبکی ثم قال ما فی
حدیثه شیء الا حق قد سمعته من الثقات من شیعة علی وغیرهم از ینجا ثابت شد که احوال کتاب
مذکور در روایت ابان وضوح تمام یافت اکنون ببراهین [illegible] در حرف در ترجمه او باید شنید و جمله صحابه را باید دانست

ابن داود و دیگر اکابر فن تنقید تضعیف او تصریح میکنند و مجعول و مفتری و کذاب میدانند و میگویند که او
افترای صریح بر سلیم نموده و این کتاب را بنام او وضع ساخته فاعتبروا یا اولی الابصار حالیا چند سطر از مذهب
حسن بصری از کتب معتبره متکلمین شیعه باید شنید و از ان دریافت باید کرد که راوی نسخه سلیم در دعوی تشیع او
کذاب مفتری بوده یا نه و کشف عهد میثاق از روی صفا در شد باید شد طبرسی صاحب احتجاج علی ما اعترف به محمد بن الحسن الحر العاملی
فی کتابه المسمی بالاثنا عشریه فی الرد علی الصوفیه میگوید لما فرغ امیر المؤمنین علیه السلام من قتال
اهل البصرة مر بالحسن البصری وهو یتوضأ فقال له یا حسن لقد اکثرت من اراقة الماء
فقال لقد اکثرت من اراقة الدماء فقال اسبغ وضوءک فقال والله لقد قتلت
بالامس قوما کانوا یصلون الخمس ویسبغون الوضوء فقال امیر المؤمنین علیه السلام
فلکان ما رایت فما منعک ان تعین علینا عدونا فقال والله لاصدقنک یا امیر
المؤمنین لقد خرجت فی اول یوم فاغتسلت وتحنطت وصببت علی سلاحی وانا لا
اشک فی ان التخلف عن ام المؤمنین عائشة هو الکفر فلما انتهیت الی موضع نادی مناد
یا حسن ارجع فان القاتل والمقتول فی النار رجعت ذعرا وجلست فی بیتی فلما کان الیوم
الثانی لم اشک ان التخلف عن ام المؤمنین هو الکفر فتحنطت وصببت علی سلاحی و
خرجت ارید القتال حتی انتهیت الی ذلک الموضع فنادانی من خلفی یا حسن ارجع فان
القاتل والمقتول فی النار قال امیر المؤمنین علیه السلام صدقت اتدری من ذلک
المنادی قال لا قال ذاک اخوک ابلیس صدقک ان القاتل والمقتول منهم فی النار
ملا باقر مجلسی نیز باین روایت اعتراف دارد و در شان حسن مذکور این مقدار حدیث را در عین الحیات از
مفاد ثبت آنکه جناب امیر بعد واقعه جمل بر حسن گذر کرد و او در وضو مشغول بود فرمود بسیار از آب بخرج میکنی گفت
بلی آنکه خون بسیاری را از اصحاب ریختی فرمود تمام کن وضو را گفت چنین میفرمائی و قومی را که حق نماز در وضو
بجا می آوردند کشتی فرمود چرا اعانت آنها نکردی گفت روزی بعد از غسل و حنوط سلاح بر تن راست کردم و دست

کرد و بعزت

که روایت نصرت صدیقه فقط بر نام تن همین گفت است تا کفی در راه آواز داد که بر گرد قاتل و مقتول هر دو
در آتش اند روزی دیگر باز همین آتش مرکاسه افتاد و فرمود که ابلیس را و تورات گفت که قاتل و مقتول از لشکر
عائشه در جهنم اند هر چند ملعون وضع از چنین این حدیث می تابد زیرا که محال است که ابلیس را از قتال امیر که
حال زعم شیعه کفرست بجا نیارد واکه بالیقین بدرجه فروتر از آنست بر گرداند و لیکن چون ائمه قوم روایت
میکنند برای تکذیب دعوای آن که در اینجا اهل تشیع دانست مفید افاده الاقاویل این معنی را بدین تشیع
با خوف ابلیس مجتمع می شود الی غیر ذلک من المفاسد اگر بعضی از وجوه هنوز سامع را نظر این از فرقه امامیه اختلاج خلو
داشته باشند برای وی دیگر دلیل دارم و بجانب سنیه مخالف کینه کیش را می کنم که حدیث دیگر که عاملی در کتاب مذکور آورده
مذکور است و هو انه لما فتح امیر المؤمنین البصرة اجتمع علیه الناس و فیهم الحسن البصری و معه
الالواح فکان کلما لفظ امیر المؤمنین علیه السلام بلفظة کتبها فقال امیر المؤمنین
یا علی صوته ما تصنع فقال نکتب آثارکم لنحدث بها بعدکم فقال امیر المؤمنین علیه السلام
اما ان لکل قوم سامری و هذا سامری هذه الامة الا انه لا یقول لا مساس و لکنه
یقول لا قتال یعنی چون امیر در جنگ جمل فتح یافت مردم بر آنجناب هجوم کردند و حسن در میانه ایشان تمام کلمات آنحضرت
را می نوشت حضرت بآنگ بلند گفت چه میکنی گفت احادیث شما می نویسیم تا برای متأخرین بکار آید فرمود بر قوم سامری
می باشد بنابر و سامری این امت حسن بصریست فرق اینست که او لا مساس میگفت یعنی کسی نزدیک من نیاید و ملاقات نکند و
حسن میگوید که قتال روا نیست بلکه عزلت و انزوا باید نمود از این حدیث دریافت شد که او هرگز منقبض نشد و مذهب شیعه
اعتقاد نداشته و الا تشیع عبارت از آن باشد که جناب امیر را در جنگ جمل بر خطا انگارند نعوذ بالله از ذلک بسیار منکر
حضرت مرتضی بود بحیثیت که جنگ حرام دانستند و لنعم ما قال المولوی المعنوی ع گر ولی نیست لعنت بر ولی قطع نظر
از این همه روایات دیگر در طریق امامیه با همین معنی ناطق است که حسن بصری چنانچه در زمان علی در زمره مخالفین بسالک ... بود
عرفت در زمان ائمه دیگر خصوص در اوقات که حضرت سید الساجدین سرپرست امامت بود و ابا این کور ... تا
کرده چنانچه خود شیعه معترف است و عبارتش که هم در ... حسن بصری بر حج گزاردم در نجحه آمد امام زین العابدین ...

حضور دریافته کما مر من قبل و دلیل بر نسبت نیز براه مخالفت امید میرفت چنانچه کلام ملا مجلسی در عین الحیات
نقلا عن بعض شیوخ خود باید شنید میگوید که چند قصه طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما
السلام با و نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و روایت ابی حمزه ثمالی نیز که در کتاب اثنا عشریه مرویست
ملخص آن اینست که امام باقر علیه السلام ورا از مخالفین خویش می شمرد است بر این معنی صاف دلالت دارد بلکه علمای
در کتاب سطور مخالفت اورا با شیعه و حضرات ائمه عموما از معلومات و مشهورات شمرده و شنوید این معنی است
مطالعه دیگر کتب از تصانیف علمای قوم که در رد صوفیه نوشته اند الی غیر ذلک من الکتب و الروایات و از کلام
حق ناشناس که جمعی از امامیه اورا بلقب شیعه تراشی یاد میکنند چنانچه از رساله کبراوره مهین حضرت مولف که در تائید
اخبار مذکور چند ورق نوشته سمت وضوح دارد هم عداوت و نصب او عموما بر می آید پس نسخه سلیم بن قیس که حسن بصری در آن
و دعوت تشیع او کرده بلکه آنرا ابجد فرط رسانیدن تبرائی است که مزید بران موهوم نباشد متضمن نکته عجیب
و مواثیق بعد توکید باد واهیه عظمی و مصیبت کبری این است که حضرت ملا باقر مجلسی که اهل ولایت به تحقیقات او افتخار دارند
و رقت استغفار بر زبان می آرند که مذهب ما غیر مذهب ملا باقر است بعد ذکر استناد قدح نسخه سلیم که بارها آن
شنیده یکی طبیعت لفافه خویش را به تاویل و تسویل متوجه ساخته و شمه از انصار ابن شهر آشوب انداخته ضمن بندو و در آخر
کانهم لا یعلمون از رعایه آن تاویلات چاک گریبان طلبه علوم دینی تا دامن رسید و کاخ دماغ اهل انصاف منزه
میکرد و بجلال آن بر رد که هرگاه بعضی از اجله علمای طایفه مطالعه افادات سلیم بلالی و تفصیل کامل بجای بکام ساطعه
و تحقیق ملا محمد مجلسی کما ینبغی اتفاقا فایز گردیده انامل انگشت تحیر بدندان تحسر گزیده اند و کفهای دست بر هم سائیده
غریق لجه تفکر و توحش گردیده ما نحن در آن وقت بر زبان آن نهاد در حق این بزرگان صد دق جاری شده که از خالی
از سواد مکتب عمیم خط احمد نا ولایت فاحش موضوع تصحیف ناسخین و تحریف راوی بیست یا اینکه بنا بر انجاز امیر المومنین محمد بن
ابی بکر اگر چه قطعا و یقینا بالسال بر رسیده بود لیکن امر موعظت و کالت و غیره را با تمام رسانیده با و در بعض
افاضل تقلید والد ماجد خود شن نقل فرموده که در نسخه سلیم بجای ابو بکر لفظ عمر و در مقام نام محمد مذکور لفظ عبد الله
یافته ام یعنی عبد الله بن عمر به خویش را وقت حلت حق موعظت بجا آورده که اکنون هم صحیح از دست رفته تجدید مرقوم

توبه و انابت باید نمود از شر و فساد باید گذشت چنانچه تفصیل این قصه در مقربات که شامل قصه موعظت محمد بن ابی بکر است نیز در کتاب کامل بهائی کرده حقیقت تالیف آن برای تفصیل آن مراتب واقع شده ترجمه تتمه عبارتش این است آنکه پسر عمر گفت که پدرم وقت مرگ علی را حاضر کرد و از وی حلالی خواست علی گفت من ترا حلال کنم تا دو مرد را بر خود گواه گردانی پدرم رو به دیوار کرد ساعتی ثانیا کلمه استحلال اعادت کرد علی نیز همان عذر اعاده کرد پدرم رو به دیوار خانه کرد علی برخاست و از خانه بیرون رفت چون طلحه و زبیر می ... باز خود جمله از وی بر دل همچنین بوسیل و رفتند و بشارتها میدادند به بهشت عمر آه سرد بر آورد چنانکه گویا که روح او برآید پس گفت والله لو ان لی ما فی الارض من صفراء و بیضاء لافتدیت بها من هول المطلع بخدا اگر با من بود هر چه در زمین است از زر سرخ و سفید فدای خود می کردم از هول المطلع شدم و مراد از این روایت ابن عباس است و در روایت قال لوددت انی لم ادخل فی النار دوست دارم که داخل آتش نشوم و اشال این آثار و دلائل این قول امیر المومنین ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و سلم و لقد مات و انی والله لاولی الناس بها فقبضها دونی و ایم الله لو کان عمی حمزة و اخی جعفر حیین ما طمع فیها ابو بکر و عمر و لکن ابتلیت بجلفین جافیین عقیل و العباس اگر حمزه و جعفر زنده بودندی ابو بکر و عمر طمع خلافت نکردندی لیکن من مبتلا شدم بدو سوگند خورده یار بی که عقیل و عباس اند و راوی این ابو جعفر محمد باقر است علیه السلام انتهی بلفظه باز حضرت ملا باقر مجلسی در ... مذکور افاده نموده که حق این است که اشتمال کتاب سلیم بر امثال این امور که در کافی در موعظت محمد بن ابی بکر و امثال آن باشد در عظمت رجال اتفاق افضلیت موضوعیت کتاب قادح نیست و الا ابو جعفر کلینی و شیخ المشایخ ابو جعفر قمی و دیگر قدما چگونه بر آن اعتماد می کردند و اگر این اسباب کتاب حدیث بقدوح باشد پس اکثر اصول امامیه که سند اول ابن الخاص و العام اخراب خواهد شد زیرا که کمتر از اصول ایشان کتابی خواهی یافت که بر امثال این چیزها مشتمل نباشد انتهی ملخصا بنازم بر فضل و بلاغت و مزید فراست خداوندم مولانا عالی مقام که برای تصحیح تفصیل نسخه سلیم چه سعیها کرده تا به اصول خود را بر هم زدند بلکه مستاصل نمودند الحمد لله که حق بر زبان جاری شد فان الله الی حکم الحکم گویا مثل

عرب یا یعنی تیمی است را و بهم مقصر انقطاع ابی الشان موضوع گشته و آلد ماجد این فرزند ارجمند یعنی ملا محمد
تقی اصفهانی بعد از تامل بسیار و تدبیر بسیار وعظ و نصیحت محمد بن ابی بکر را بر تعلیم و درس بممارست عمیل مشغول نماید
ان هذا الشیء عجاب جعل الله بین الی بعض الی ثقات شنیده و در کتب معتمده امامیه دیده شده که این گروه حق شیره و فقط
تشیع بسیار اند کور روانی بوده اکنون دریافت شد که بافادات ملا محمد تقی از نادر یکرم محمد بن ابی بکر که مدتی مدید این
دران ایام نیز در تصرف ابی بکر صدیق بود که به مسلک مجلسین گامیسجی بپیشوا اهل ارتداد سر است این نوع معجزات
و خوارق عادات که تعلیم و تلقین او از طفل دو ساله کار رد کامل جاهل شد صدور یافت و با وصف این امور خوارق
معجزات نقصانی مسطور نگشت فهذا العجب و ما ادراک ما العجب که نکاح مومنه با ناصبی بر افادات و روایات امام اعظم
طوسی در استبصار و تهذیب الاحکام تصریح و دیگر علمای امامیه روایت بلکه خود این بزرگ در خلاف و مبسوط و جمعی کثیر
از اکابر متشیعین مثل ابن ادریس و سلار و ابن بره و دیگر اسر و منهم اجماع بر همین معنی نقل می کنند و مختار صاحب
و تحریر و ارشاد و تبصره و مختلف و تنقیح و کنز العرفان و نهایة المرام و نهایة المرام و مهذب بارع نیز همین است
که ناصبی مثل علی بن ابی طالب ازمان المعاندین لیس بذالک الامام نواصب و خوارج و اهل ارتداد و شرعی علی زعم الرفضه چگونه
صورت جواز پیدا کند و محمد بن ابی بکر چگونه از طیب ولادت متصف بوده و قدوه طائفه امامیه باشد فکیف که لفظ انجب
نجابة بهر نسبت او در حق او وارد گردد بلکه لفظ صلوات الله نیز ضمیمه آن شود و آبا کرام و سر انام و سادات
از سادات کرام را با اصول موضوعه متشیعین بهره از طیب ولادت بدست نیاید که ماست فرد ان سیاه
تعالی نگر ندیده که قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین از ابو عمرو کشی در رجال او نقل میکند و عشاد
عصبیت بار بر بصیرت خود می تند که در مجلس شریف حضرت امام صادق علیه السلام ذکر محمد بن ابی بکر می
گذشت آن حضرت بر وی صلوة و رحمت فرستادند و نیز از آن جناب روایت نموده که میفرمودند نجابت محمد بن ابی بکر
از جانب مادرش اسما بنت عمیس است نه از جانب پدر و در روایتی دیگر فرموده اند که در هر اهل بیت یک کس می باشد
که نجیب و نجیب است و انجب نجبا از اهل بیت سو محمد بن ابی بکر است الی غیر ذلک من الروایات و هر گاه حال
نجابت و شرافت و کیفیت طیب ولادت محمد بن ابی بکر دریافتی لوازم و عوارض فانیه این قسم طیب ولادت که

در

که در کتاب محاسن برقی و کتاب عقاب الاعمال و فصول مهمه مروی و منضبط است بر اهل تتبع محتجب نخواهد بود
قال الصادق علیه السلام یقول ولد الزنا یا رب ما ذنبی فما کان لی فی امری
صنع قال فینادیه مناد فیقول انت شر الثلثة اذنب والداک فنبت علیهما وانت
رجس ولن یدخل الجنة الا طاهر و در روایت زراره از امام باقر روایت شده قال سمعت ابا جعفر یقول
لا خیر فی ولد الزنا ولا فی بشره ولا فی شعره ولا فی لحمه ولا فی دمه ولا فی شیء منه وعن
ابی عبد الله قال لو کان احد من ولد الزنا نجی نجی سائح بنی اسرائیل فقیل له وما سائح
بنی اسرائیل قال کان عابدا فقیل له ان ولد الزنا لا یطیب ابدا ولا یقبل الله منه عملا
قال فخرج یسیح بین الجبال ویقول ما ذنبی وعن علی بن الحسین یقول لا یدخل الجنة الا
من خلص من آدم وعن الصادق علیه السلام قال خلق الله الجنة طاهرة مطهرة لا یدخلها
الا من طابت ولادته الی غیر ذلک من الروایات التی وردت فی الکتب المذکورة
و از مطالعه مثل فصول مهمه بوضوح می پیوندد که جمعی از امامیه علیهم الطاهر این احادیث را عقاید دانسته اند و بعضی با
توجیهات رکیکه گرویده اند و بحمد الله که متقدمین اهل حق از تخریج این روایات سره و منزه اند چنانچه از رساله ملا علی قاری
که در موضوعات حدیث جمع فرموده هویدا می شود با اینهمه که گرامی ما لا فرق اکابر طائفه باید دید که اجماع امامیه
بعد ال ... نقل می کنند و اهل سنت علیه را از قائلین بالظلم منسوبه فاعتبروا یا معاشر المصنفین و از
مطالعه بحار جبان روشن شد که شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس ائمه متشیعین اعتقاد بکفر ولد الزنا است
اگر چه اطفال ارکنند متقی و پرهیزگار باشد من العجب گذارش ست که ملا محمد تقی مجلسی در همان کتاب یعنی روضة المتقین
دست و پا زده و کوشش بلیغ کرده برای علاج حصر نسخه سلیم در روایت ابان بن عثمان کتاب بشیر اهل تبیان
جوابی برآورده و آن این ست که ابراهیم بن عمیر یمانی نیز راوی کتاب سلیم است انتهی و بنده کمترین
خلاصی از این جواب بحکم تحقیق حق ست چه ادراک ید و حرف دیگر بکمال اختصار باید شنید و باصغای آن گوش دل
باید نهاد که حسین غضایری و دیگر بزرگان نیز او را قدح کرده اند و حکم بتضعیف او نموده و از اینجا

کہ حضرت امام السلطان علی الرضا بن ... ما تردد می بارہ او ہم رسانیدہ ہر کہ خواہد بکتاب خلاصۃ الاقوال رجوع کند و تمہید
ثانی شہیدین تعلیقات خوش بر ترجیح تعدیل بحث نکند اما اولا فلتعارض الجرح والتعدیل
والاول مرجح مع ان کلام الجارح المعلل لیس بمستند النظر فی امرہ واما ثانیا
فلان النجاشی نقل توثیقہ وما معہ عن ابن الغضائری وغیرہ کما یظہر من کلامہ والمراد
بابن الغضائری هذا احمد بن عقدۃ وهو زیدی المذهب لا یعتمد علی توثیقہ انتہی قدر الضرورۃ ملخصا
من منہج المقال پس بر گرفتن این را ہم بفرض محال دیگری ہم ازو روایتی پیدا شود گرہ بعضا لکہ انکی شاید
چہ جای آنکہ عزیز زمانی بعید نہ تالیف وی است ملای اصفہانی حدیثی ہمین رسید عجب است کہ امام اعظم علی بن محمد
حندو بلکہ قدما او را نسخہ صحیحہ کتاب مزبورہ و صفتر زمانہ و تقرب خدا بندہ و دیگر سلاطین سعی وافر در ستیاب
نشد و ملا محمد تقی با جمال نسخہ او را بر دو تصحیح تا و بلا تحقیقہ این بزرگان این مقولات لا طائلہ الشان ہم خطی از
وقعت ندا شتہ و مخفی نیست کہ چون این تاویل برای حضرت امامیہ خیلی وسعت از ابو عمر وکشی را اتباع وا ایشان
از ہمین مہملات خاطر خود را شاد کردہ باشند زیادہ تر محل حیرتم کہ چون سلیم مذکور ہم از روات امام حضرت
امام محمد باقر علیہ السلام بسبب مولانی و بیار الشیخ نظمانی را نہی کردہ و نیز او کتاب خود را بغایت
اختصار نزد ابان معصدر بیان سپردہ کما فی التلخیص و کتاب ابن ابی الدنیا کہ ابان گفت این نسخہ بر امام زین
العابدین علیہ السلام قرائت کردم بدین قول حجت آنجناب در آن روان چگونہ سمت امکان یابد کلا انہا
کلمۃ هو قائلہا و موید اقرار بانست کہ سوال کتاب سلیم را حسن بصری نمودم کہ مرا انفاد زیرا کہ این قول
اول دلیل است برآنکہ او عہد اہم میثاق از دست دادہ و آیات قرآنی را مثل ولا تنقضوا الایمان بعد
توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا پس پشت انداختہ و در زمرۂ اداهم ینکثون باعراف خود درش
داخل شدہ و دلیلیکہ بر تشیع او قائم کردہ یعنی تلہف بر ترک رفاقت مرتضی خود شیعہ آن جا باآن
ندارد والا باینکہ در بارہ عبد الله کہ تمکین بودنش بر فوت قتال فیہ ما فیہ زیادہ بر عنہما دیگر بن کما
روی المجلسی فی المجلد العاشر من البحار و فاروق را غبطہ نمودہ در تفہیم معاویہ کوشید و بر یزید خروج کرد چنانچہ در

مسلک

مسلک اول دانستی میگفتند و هو بو منذر من شیعة علی مجتنبین سعد و قاص را که ناسفاده و بجا رمش ازبش
منقول بن مجرد ملاقات و اتفاق حسن تلف تو از احتجاج کد بسیاری از قدمای اهلسنت را گشته چگونه اطمینان بهم
رسید چنانکه سلیم گفته بود که زینهار بکسی خبر مکن مگر وثقیکه اورا مانند خود اعتقاد کنی و بل نهی الا نقض العهود و تبلیغ
الیهود بس چنانچه ابان برای رواج این متاع کاسد بر حسن بصری تهمت افراط تشیع نهاده و بر حضرت سید الساجدین
و بعضی از اصحاب سید المرسلین را بلوث این جنایت ملوث گردانیده حاشا جنابهم عن ذلک اینست که از حال
کتاب سلیم و اعتقاد اکابر قوم در حق آن ذهن نشین شد اکنون درباره کتاب دوم یعنی تفسیر اهلبیت که استاد کلینی
جامع آنست آنچه علمای امامیه ذکر فرموده اند و بدین دو در ذهن خود بکمال احتیاط نگاه داشتنی است ملخص آن آنکه
نام نامی و لقب گرامی باشد نور بر شاهق طور هویدا است مع هذا صاحب فواید مدنیه که نزد حضرت ملا محمد باقر
مجلسی راس و رئیس امامیه و قدوة المحدثین و کتاب او معتمد علیه است کما نص علی ذلک فی البحار تمامی این کتاب را
از افادات ائمه معصومین اعتقاد میکند و میگوید و هو تفسیر صحیح یجوز فی الشریعة الاعتماد علیه لانه
ماخوذ کله من اصحاب العصمة علیهم السلام و در حقیقت مرتبه این کتاب مستطاب از اصول امامیه ازینهم در
گذشته زیرا که گویا تمامی تفسیر مذکور افاده حضرت باقر علوم اولین و آخرین حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق است
که در کتاب مختوم بخواتیم الذهب مشتمل بر علوم نبوی و علوی موجود بوده اند و اگر صحف آسمانی را در واقع تحقیقی و اصلی بوده بما
هو مزعومهم مخفی بر زبان این حضرات خلاف نفس الامر نگذشته بخلاف ائمه دیگر که معاذ الله بر اصول مدعین مزید ولای
اهل بیت طاهرین تقیة العمر علی کر الشهور و مر الدهور باطها خون آشنا گشته اند با اینهمه جامع تفسیر مذکور علی بن
ابراهیم قمی است که ابو جعفر کلینی یکی از تلامذه او چنانچه مطالعه فواید مدنیه و دیگر کتب معتمده بلکه خود کتاب کافی
بر آن گواه است و ایضا او از اصحاب امام است بخلاف کلینی که در ایام غیبت نشو و نما یافته کما فی کتب الرجال و تنها
صاحب فواید مدنیه براه مدحت کتاب مزبور نرفته بلکه دیگر بزرگان از اصولیه و اخباریه نیز اطواد در مدح آن بعمل
آورده اند از انهم منصه ظهور جلوه نما است که این تفسیر در مرتبه عظمت و جلالت کمتر از کافی کلینی نیست و ملا باقر مجلسی
در بحار الانوار در بسیاری از مقامات استدلال بآن بنیاد این کتاب را از کتب معتمده و مشاهیر اسفار معتبره می آید

و این قبیل رجال و شهادت ... بر دین الناس ام و مسئله جون و ذریه اختلال جواب بکت زیرا که رجل و روایات
کتاب معروف زیاد ابو الجارود است که بلا ریب ملحد بحث و زندیق صرف بود و بر السنه سلف حضرات ائمه ملعون
مطرود و مرحوم گردید و ملقب بزبان معصوم بسرحوب یعنی از شیاطین ملقب بسرحوب است بنا بخبر اهل تحقیق از
کلام کرد و چون بسیار رجال مرتبه تحقیق و ارتقی در دست بجمیع مقالات اهل عالم می‌کار بندند بر این امر ذکر اتفاق
نموده اند چنانکه از مطالعه تبصرة العوام و تذکرة الائمه علیهم السلام و منهج المقال و خلاصة الاقوال
که از کتب رجال ظاهر و باهر است که این بسبوق اهل ضلال و جعل تلبیس کتب الملبسین مخل رجال است عبارت بعضی از
کتب بجهت تطویل نشان میدهم قال استرابادی از کشی نقل میکند لا اعمی السرحوب بالسین المهملة
المضمومة والراء والحاء المهملتین والباء المنقطة تحتها نقطة واحدة بعد الواو مذموم
لا شبهة فی ذمه سمی سرحوبا باسم شیطان اعمی یسکن البحر ابا انهم در کتاب کوریات
شده که در تفسیر هست که با امام محمد باقر نسبت میکند و از ابو بصیر روایت مینماید قال ابو عبدالله علیه
السلام کثیر النواء و سالم بن ابی حفصة و ابو الجارود کذابون مکذبون کفار علیهم لعنة الله قال
قلت جعلت فداک کذابون قد عرفتهم فما معنی مکذبون قال کذابون یأتوننا فیخبروننا
انهم یصدقوننا ولیس کذلک ویسمعون حدیثنا فیکذبون به یعنی حضرات ائمه را و ایام
که در دریا می باشد و بمثابه ندارد و لعنت نماید ابو بصیر میگوید که روزی صادق علیه السلام در حق کثیر النواء و سالم
ابن ابی حفصه و ابو الجارود مذکور ارشاد فرمود که این دروغگویان کذاب تکذیب کننده اند بر ایشان لعنت خدا باد
گفتم فرزندان شما معنی کذاب میدانم لیکن معنی مکذب چیست فرمود کذابان اند که می آیند نزد ما و اظهار میکنند
تصدیق ما میکنند حالانکه خلاف واقع است و احادیث ما را می شنوند و دروغ می بندند و از کتب دیگر
دریافت می شود که او اعتقاد بامامت زید داشت و منکر امامت حضرت صادق علیه السلام بود و موجد و مخترع فرقه
جارودیه از طائفه زیدیه که اخراج ائمه از دائره امامت ... خال زید و اولاد او و در این دائره و ادعاء مهدویت
برای محمد بن عبدالله بن الحسین یا محمد بن قاسم بن الحسن یا بعضی از احفاد زید شهید علی اختلافهم فی ذلک

اعتقاد صحابه ایشان از روایات مذهب ایشان می باشد پنهان کور باطن و ظاهر است ای صحابه سید المرسلین
درست که طلوع شمس از جانب مغرب و دیده نابینا به مسدود گردد ملا باقر صاحب بحار با وصف استشهاد و استدلال
بروایات تفسیر این زندیق آفاق برادر کلان شیطان الطاق را بوصف نجیب کی آن در همین کتاب افاده بیّن
فرموده و در تذکرة الائمه نیز تسبیب نقل آن حافظ بعبارت فارسی اورا بمذمت و شتم تناول نموده واللفظ للکتاب الاخیر
حیث قال ابو الجارود زیدیه چند فرقه اند جارودیه و ایشان را سرحوبیه نیز خوانند بلکه ابو الجارود زیاد بن منذر که
رئیس ایشان است از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است و از رواة احادیث است و نزد آنحضرت علیه السلام
احادیث میخواند و می شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه احوال وی بسیار است او در آخر مرتد شد بنابر آن او را کور کرده
بود و حضرت باقر علیه السلام او را سرحوب خوانده می فرمود که سرحوب نام شیطان است مسکن او در دریاست الی آخره
و اصحاب او میگویند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نص خلافت علی بصفت کرده نه بتسمیه انتهی بلفظه و ملا محمد تقی هم
در تصنیفات خود باین امر تصریح فرموده کما لا یخفی علی المتتبعین از اینجا تناقضها و تهافتهای اکابر طائفه باید دید
و لانک اگر انصاف مردم درباره رواة اهل سنت در جای محمّا افتاده ایشان برپوستین اهل حق بمیزان عقل سنجیده
عارف شیراز در دیوان فرخ فال خویش چه سخن لطیف نظم فرموده شعر بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد* اگرنه خوف تطویل کلام و ملال خاطر الانام بود سلسلة الشنار از کتب این قوم در
باب جرح و تعدیل رواة کلام تفصیلی تحریر رقم می یافت که بر صاحب بصیرت کالشمس عالم تشیید مخالفت و عناد مجانبت و انداد
این امت نسبت بولای اهل بیت بجا و مثل نجم زاهر بر تمامی صغیر و کبیر روشن و منجلی گشت و توضیح تمام ظهور بالا کلام
انجامید که حضرات امامیه در باب اخذ احادیث دین و مذهب خویش بتقسیم ملاحده و زنادقه را که جمع سر از ان عظیم بود دست
گرفته اند و در فن حدیث و تفسیر این نوع کفره مرده را بر چیده لیکن بقدر اغضای نظر از این سخن گرفته بنا قص و تهافت
اغماض میگوییم که صحت مطلقه این هر دو کتاب مستطاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر اهل بیت و صحت احدهما علی
سبیل البدل الخلو گویا اجماعی محققین شیعه است و هر کدام که در صحت مقدم باشد ثانی بالی الرسلین ایجاد
کذب بالقدم جائز نیست و بالجمله احادیث سند ره این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبی

چنانچه بر جهابذهٔ علوم ایمه صفا و منقدین بر بحبره خار مخفی نمی شود و اخبار السنة متعدد الشان گذشته بلا ریب از حضرت
خاتم الانبیا بمرتبه تواتر رسیده کما اشرنا الیه و هرگاه این معنی رسید که باوصف ارادهٔ اظهار رفته رفته بطول کشید و نزد عوام
کالانعام بملال سامع و ناظر انجامید جا گزین هر که ساعین گشت خدا را الحق دیگر گوش سخن ابن حجر بشنید که در
کتاب سلیم بن قیس هلالی از امام الائمه و خیر الامه یعسوب المومنین سید انبیا و ملائکه مقربین علی بن ابی طالب سلام
الله علیه و علی اتباعه و اشیاعه المخلصین بنقل حضرت ملا باقر مجلسی امام المتاخرین در مجلد مذکور از بحار الانوار حدیث
حوض باین الفاظ مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیجیئن قوم من اصحابی
من اهل العلیة و المکانة منی لیمروا علی الصراط فاذا رأیتهم و رأونی و عرفتهم و عرفونی
اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی اصحابی فیقال ما تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا
علی ادبارهم حیث فارقتهم فاقول بعدا سحقا و در نسخه که نزد فقیر است بجای قال یقول و بجای کلمه
بلا تکرار در مقام حیث لفظ حین بعدا و سحقا بحرف عطف واقع است حالا ترجمه این حدیث شریف از زبان حضرت
عجوبة الزمان گوش کن که ملا باقر مؤلف بحار بفیر مایده که من در کتاب سلیم یافتم که گفته است که حضرت امیر علیه السلام گفت
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که البته خواهند آمد روز قیامت گروهی از اصحاب من که از اهل شرف و منزلت پیش من
بوده اند تا از پل صراط بگذرند پس وقتیکه ببینم ایشان را و ایشان ببینند مرا و بشناسم ایشان را و ایشان مرا بشناسند ایشان را از
نزدیک من بکشند و از من جدا سازند پس من خواهم گفت ای پروردگار اینها از اصحاب منند و یاران من باشند پس من
جواب خواهند داد که تو نمیدانی که بعد از تو چه بدعتها ایجاد کردند بتحقیق ایشان گشتند بطرف پشت سر خود
از وقتیکه تو از ایشان مفارقت کردی پس من خواهم گفت دور باد دور باد انتهی بلفظه و در کتاب ثانی یعنی
تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ذیل خطبه نبوی بروایات اهل بیت طاهرین مرویست الا و انه سیرد
علی الحوض منکم رجال فیدفعون عنی فاقول رب اصحابی فیقال یا محمد انهم احدثوا
بعدک و غیروا سنتک فاقول سحقا سحقا و شیخ امامیه در رسالهٔ اعتقادات می نویسد که
اعتقادنا فی الحوض انه حق و ان عرضه ما بین ایلة و صنعاء و هو للنبی صلی الله علیه

وسلم وان فیه من الاباریق عدد نجوم السماء وان الساقی علیه امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب یسقی منه اولیاءه ویذود عنه اعداءه من شرب منه شربة لا یظمأ
بعدها وقال النبی صلی الله علیه وسلم لیختلجن قوم من اصحابی دونی وانا علی الحوض فیؤخذ
بهم ذات الشمال فانادی یا رب اصحابی اصحابی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک
وملا باقر مجلسی در حیاة القلوب افاده نموده ودلیل صریح بر آنست که این حدیث نزد امامیه مسلم الثبوت است کسی را
در اعتبار وصحت آن کلامی نیست عبارتش این است اول گویم که مدحها وفضیلتها که در آیات واحادیث برای
صحابه مهاجرین وانصار وارد شده است برای آنهاست که از دین بدر نرفته اند ومنافق نبوده اند ومتابعت
غیر خلیفه حق امیر المؤمنین علیه السلام نکرده اند وآنها که کافر ومرتد شدند ومخالفت امیر المؤمنین نمودند ودشمنان او را
یاری کردند از همه کفار بدتر اند چنانچه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر داد که بسیاری از اصحاب مرا از حوض کوثر دور
خواهند کرد ومن خواهم گفت که اینها اصحاب من اند حق تعالی خواهد فرمود که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چه کردند از پس
پاشنهای خود از دین بدر رفته اند ومرتد شدند وبعد از این در این باب احادیث بسیار از طرق خاصه وعامه مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی انتهی بلفظه ودر مسلک اول گذشت که مؤلف نیز قائل بصحت این حدیث است
وصاحب کشف الغمة عن معرفة الائمة که باظهار فاضل رستمی در کتاب امامت مرویات او از اجماعیات
اتفاقیات شیعه وسنی بر مبنیاست از کفایة الطالب روایت ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم محشورون حفاة عراة غرلا ثم قرأ کما بدأنا اول خلق نعیده
وعدا علینا انا کنا فاعلین الا وان اول من یکسی ابراهیم الا وان ناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات
الشمال فاقول اصحابی اصحابی فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ
فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح عیسی وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی
قوله العزیز الحکیم واز این مقام واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر شفاعت اول کس بلفظ
صحابی اصحابی است مصدر منکر العیب اسماء آنهی کما عرفت سابقا اکتفا نفرموده باز تلاوت کریمه مذکوره مشعر ...

خواهد شد و درین لباس هم فی الجمله مضمون شناعت او خواهد فرمود تا قایل طیبی را باید که معالی ابن حجر
را بجواب هزل الفاظ و تهور و ذلت خویش جا داده متوجه استماع و دیگر مطالب مهمه بتمامه شود در جواب کمتر
نظر انور نموده بحدیث حضرت امیر انظر الینا فقال لا انظر الی من قال اهل کبیر بلکه چون کمال علم از خوای
این حدیث بر اهل تشیع وارد می شود یعنی الحمان تهی بودن بعض صحابه و تعین بعض اجله بلکه اکثر ارکان
جلیه بلکه دلائل عقلیه و نقلیه مسئله فرو کانون سینه می گردد مهما امکن ... تا سر افواه خود
بر هم بسته جواب ... علیه ... ان هذه الاحادیث وردت فی حق الخلفاء
الثلثة و من تبعهم و ... جناب ... ملا باقر مجلسی استدلال ایشان بر حدیثها
دلیل روشن برین مدعا و نمونه آن از حیات القلوب بر جا خویش گذارش یافته و ملا محمد تقی ...
در ... صاحب ... ایشان مثل امام اعظم حلی در کشف الحق و دیگران در غیر آن ... اند
... بالحفظ ... احادیث را جمعا ... حلفا ... مخلصین ایشان از کمال جسارت ...
بمناظره اهل الحق یاد کرده اند تا باشد که ایشان ... مشغول شوند و در فکر جواب و اعتراض مبتلا گردند
ازداد ... اهل حق و یقین که قطعا استیصال مذهب شیعه ... بمسلک ... امام اعظم در کتاب
مزبور ... الطلب الخامس فیما رواه الجمهور فی حق الصحابة انه روی الحمیدی فی
الجمع بین الصحیحین فی مسند سهل بن سعد فی الحدیث التاسع و العشرین من المتفق علیه
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انا فرطکم علی الحوض من ورد شرب و
من شرب لم یظما ابدا و لیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بینی و بینهم قال
ابو حازم فسمع النعمان بن ابی عیاش و انا احدثهم هذا الحدیث فقال هکذا سمعت سهلا
یقول قال فقلت نعم قال و انا اشهد علی ابی سعید الخدری سمعته یزید فیقول انهم من امتی فیقال
انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی باز ذکر روایت دیگر ...
از ... اهل سنت مشغول شد و گفته روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین

من المتفق علیه في الحديث الستين من مسند عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال إن
النبي صلى الله عليه وسلم قال ألا وإنه سيجاء برجال من أمتي فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول يا رب
أصحابي فيقال إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك فأقول كما قال العبد الصالح و
كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم وأنت
على كل شيء شهيد إن تعذبهم فإنهم عبادك فيقال إن هؤلاء لم يزالوا مرتدين على
أعقابهم منذ فارقتهم بالجملة طرق دیگر این حدیث و امثال آن را تتبع کرده قریب یازده روایت بر زبان قلم سپرده
و فاضل رفیع‌الشان نور الله برهانه و نقل الحسنات سیر آنها در تحسین امام اعظم امامیه مساعی بلیغ بتقدیم رسانیده چنانکه قاضی
نور الله شوشتری در کتاب احقاق الحق که از قبیل تسمیة الشیء باسم نقیضه است چنانچه از جواب قد یبلس کرد و تلبیس الحق
و جواب دیگر که بعد تحریر سوم گشته و بکوشش علمای اهل حق مختوم شده چنانچه فاضل انصاری نیز در جواب اصلاح باز
این ماجرا اشعار کرده هویدا و آشکار است برو جواب فاضل مزبور بهیچ تا جا که نخورده در آخر احتجاج می گوید
قلنا إن الأحاديث التي ذكر فيها اسم الأصحاب كما يحتمل الحمل على ما نعي لذكره يحتمل
الحمل على غاصبي الخلافة بل قد ذكرنا سابقا مرجحات ظاهرة للحمل على الثاني دون
الأول انتهت عبارته مع الوقوف على تلك النسخة التي كانت في أيدينا غالبا و حال از
قرائن و مرجحات که حضرت مؤلف نص قطعیه جلیه بر صورت خیالیه فهمیده للتنبیه الحاجات دیگر در سلک سابق بعنوان واضح
رائج گردیده که قلوب شیعیان بخوبترین وجوه دلبسته باشند و حسن بازرزندانی مؤلف کامل بجائی نیز این حدیث
را التفهیم احادیث آخر از ظنون فاسده خود بر ردت بعضی از خلفا وارد کرده و فاضل جالبی باین همه
بلند پروازی و این نیز نکرده وارد در رد ذو الفقار مصنوع تا سیما با سلافه کما اشرنا سابقا این حدیث را
بر خلفای راشدین حمل می نماید و در مقام استدلال می فرماید اما اینکه گفتیم که جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح نبودند
پس دلالت می‌کند بر آن اخبار روایت میکند حمیدی فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه فی الحدیث الستین من مسند
عبد الله بن عباس قال إن النبي صلى الله عليه وسلم قال ألا إنه سيجاء برجال من أمتي

فيؤخذ بهم ذات الشمال فاقول رب اصيحابي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول
كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب
عليهم وانت على كل شيء شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك قال فيقال لي انهم لم يزالوا مرتدين على
اعقابهم منذ فارقتهم وفي الجمع بين الصحيحين ايضا في الحديث السابع والستين بعد المائتين
من المتفق عليه في مسند ابي هريرة من عدة طرق قال قال النبي صلى الله عليه وسلم بينا انا
قائم اذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلموا فقلت الى اين فقال
الى النار والله قلت ما شانهم قال انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقرى فلا
اراه يخلص منهم الا مثل همل النعم ومضمون حديث بتفاوت يسير در اكثر صحاح ايشان مسطور است
انتهى بلفظه ومتاخرين ديگر نيز همين قيل و قال نموده اند قطع نظر از ايراد آن گروه ميگويم كه جوابيكه محمود
بر نصوص و قرائن ضم نمايم براي تسليه حضرات اماميه باشد چنين تقرير توان كرد كه مصداق حديث
همين خلفاي ثلثه و اعوان و انصار ايشان اند كه بعد رحلت جناب رسول متعال عياذا بالله مرتد گشتند و سند اين معني
اولا بقول جناب شافع محشر است اعني اقول كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا الاية
چه امت حضرت عيسى عليه السلام بعد توفي جناب شان باعتقاد الوهيت جناب كلمة الله مشرك با بدعت شدند
و همچنين خلفاي ثلاثه من اهل سنت كه رئيس شان ابوبكر صديق بود بعد رحلت ختمي پناه مرتد گرديدند وثانيا
شفيع المذنبين بقول جناب عيسوي اعاده فرموده قال صاحب البحار رجل هذا من لم يسمع النص
على امير المؤمنين ولم يبغضه ولم يعاده فان من فعل شيئا من ذلك فهذا انكر قول النبي صلى الله
عليه واله وكفر ظاهرا ايضا وليس له شيء من احكام الاسلام وحقن دمه ثم يغفر ما بعد
كه اين حكم يعني اتقاء بر ظاهر اسلام مخصوص بكسي است كه از رسول خدا صلى الله عليه وسلم نص خلافت
امير عليه السلام نشنيده و بغض و عداوت آنحضرت نداشته چه مرتكب اين امور منكر قول پيغمبر است صلى الله
عليه واله وسلم و بحسب ظاهر هم كافر است چه ويرا از احكام اسلام بهره اي ثابت نيست وقتل وي واجب است انتهى

بحروه

بحروفه وثانیاً در خاتمه حدیث لفظ مرتدین صریح موجود است واین نص است در انیکه احادیث مثل حدیث
اخراعنی اِرْتَدَّتِ الصَّحَابَةُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ اِلَّا ثَلٰثَةٌ بحق اهل ردت قرار داده اند و بنده به همدان بار و
بی تعدادی بعض کتب شیعه ذیل و شناعت حق دلائل بهره یقینیه بمرتبه بدیهی اولی و اوضح میگرداند که اسلاف
و مذهب ملا باقر مجلسی که سابقا از حیات القلوب آنفا از بحار منقول شده و همچنین احتجاج و مذهب معاصرین ابابکر
خلفا را در جمیع احکام احزودر ذیل کفار گرفته اند بدیهی البطلان است بلکه این حدیث در شان بعضی اکابر اهل
تشیع که بعضی از انها بنا بر ضغائن پیرینه و بعضی بجهت ضعف ایمان و کثرت حب جاه و طمع زخارف دنیه
بموجب حدیث جعفری تردد با مامت بلافصل مرتضی و حقیت اجناب و بطلان خلافت غاصبین و متغلبین بسیار
مصداق خاص حقیقه شدند و در کلام صدق التیام ائمه اعلام بعیب گوساله پرستی و دوری از دستی معیوب
گردیدند و برفاقت حلوی سر تراشیدند کما فی البحار وغیره من کتب الرجال سیجی تفصیله انشاء الله
الکبیر المتعال وارد است بجاره ابوبکر و عمر و عثمان و من القوم مقامهم در چه حساب اند و این مراتب رفیعه
که حدیث الحوض بروایت سلیم بن قیس هلالی مانند و بران دلالت دارد انکار کی حاصل بوده فانظر الی
مَا اَتَیْتُكَ بِعَیْنِ الْاِنْصَافِ بَرِیْئًا عَنِ الْجِدَالِ وَالْاِعْتِسَافِ غَیْرَ نَاظِرٍ اِلٰی قَوْلِ مَنْ عَصَی الْقَائِلَ
بَلْ نَاقِدًا وَفَاقَةَ الدَّلَائِلِ فَاَقُوْلُ لَمَّا ادَّعَاءُ ارْتِدَادِ الْخُلَفَاءِ وَمَنْ یَمِیْلُ اِلَیْهِمْ نَظَرًا اِلَی الْحَدِیْثِ
الحدیث وانطباقه علیهم فریة بلا مریة چه ظاهر الفاظ این احادیث و قیود یکه دران مسرود است
ازین اراده معرض آبی است و روایات امامیه که درباره خلفای ثلثه بعنوان خیالیه علمای اثنا عشریه
و کی سمانی و احادیث رسول ربانی می توان گفت نیز ازین مدعا مستنکف است و بر مطلوب فقیر
بجملان له و براهین بیشمار قائم است برانکه از بسیار اکتفا میرود دلیل اول لفظ بعض قوم من
اصحابی است که در صدر حدیث کتاب سلیم بن قیس هلالی واقع شده آن ابا بی نام دارد و ازینکه اصحاب درد
مراد باشند چه از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد
یا عرف خاص یعنی شرعی و بدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ بر اهل ردت درست نیست چه

اهل خلافت و شقاق و ارباب عداوت و نفاق بودند و تصمیم قلب شریف تصور کرده بجهت قصد سوء می‌کنند صلی الله
علیه و سلم می‌نمودند و انواع مکر و حیله و اقسام حیل تلبیس برای قتل جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌ساختند که از خطر
بر روایات معتبر با اثبات رسیده اطعام سم آن سرور انام بکار بردند و در غزوه تبوک بالخصوص قصد معاودت در راه کمال عداوت و عناد
بسر بردند و بر زبان صدق ترجمان سید انس و جان بارها رسیده که در شأن ایشان التبرا از صحبت دینی بلکه دنیوی نیز محرم و ماثور
در این مقام به بعضی از روایات مشار الیها تصریح می‌کنیم و از ترجمه بحار توهم کابر را دفع می‌نماییم در تفسیر عیاشی
روایت شده از عبد الصمد بن بشیر از حضرت صادق علیه السلام که فرمود میدانید که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم پیش از فوت مسموم شد تحقیق که آن دو زن یعنی عائشه و حفصه زهر خورانیدند آنحضرت
پس ما گفتیم که آن دو زن و پدران آنها یعنی ابوبکر و عمر بدترین خلق خدا هستند انتهی و نیز این روایت را موثوق
بلکه مفسر مذکور در تفسیر خود از زبان امام عالی مقام بروایت حسن بن منذر شهادت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بسبب
نقل کرده و در باب سم کردن آنها به آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قصد کشتن آنجناب وقت معاودت از سفر مذکور
روایات عجیبه در بیانات شیخ طبرسی و صدوق شیخ صدوق از آنکه در ماخذ طوالت تحریر آن موقوف کنند از جمله آن
شیخ اول است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از غزوه تبوک مراجعت نمود در اثنای راه دوازده نفر از
منافقان در سر عقبه بکمین نشستند که آنحضرت را هلاک کنند پس جبرئیل نازل شد و خبر ایشان بحضرت رسانید امر
کرد آنحضرت را که نفر بفرستد کسی که بر روی شتران ایشان بزند و بر گرداند در آن وقت عمار یاسر آنحضرت را
میکشید و حذیفه از عقب می‌آمد پس حضرت حذیفه را گفت که بزن روی شتران آنها را که بر عقبه ایستاده‌اند چون
حذیفه آنها را دور کرد بخدمت حضرت آمد حضرت پرسید از روی شناختی ایشان را گفت نه یا رسول الله حضرت
فرمود که فلان و فلان و فلان بودند و ادا و مثل این اشخاص الی آخر الروایة المفصلة لطولها و از انجمله روایت
شیخ ثانی است که شیخ المشایخ ثقة و سند معتبر از حذیفة بن الیمان که آنها مانیه آنحضرت را صلی الله علیه
و سلم رم دادند هنگامیکه از جنگ تبوک مراجعت میفرمود چهارده نفر بودند ابوبکر و عمر و معویه و ابوسفیان پدر معویه
و طلحه و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و ابو الاعور و مغیره بن شعبه و سالم مولای ابو حذیفه و خالد بن ولید

وعمرو بن عاص و ابوموسی اشعری و عبدالرحمن بن عوف در روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و دیگر احادیث
معتبره امامیه که در بعضی جا بحار الانوار و غیره و در بعضی از کتب مثل حیات القلوب ترجمه آن برادر اختیار بحار
تمامی انتها و غرایب قصه مشتمل اند که ستیکه از عهده تذکار آن توانند بر آمد حتی بهائمی ناظرین از مطالعه آن
بر آب بلکه قلوب سامعین از ادراک آن خونناب بالجمله اصول موضوعه امامیه ایشان را بمعنی اول صحابی
نمی توان گفت و علی هذا القیاس از اجلی بدیهیات است که معنی ثانی هم بر مرتدان زنهار صادق نمی آید
چه در ینصورت موت علی الاسلام شرط است و در ینجا حضرات اهل الخصام اخبار ایات علی الکفر تحقیق میکنند
در تحقیق خرافات بها بسبب ارتداد و معاوات مرتضوی واجب بیدانند و مخلد فی النار اعتقاد میکنند چنانچه گذشت
و شریف مرتضی علم الهدی اعاظمه نیز باعتراف مجلسی در حق الیقین همین جا ده می پیماید و تصریح بکفر و ارتداد و تبری
خلفا میاد اما امه بما دارا ما نکه فی الجمله جائی در حق این بزرگان می کشند آخر تناقض بها امت مقولات
شان همین وادی میکشد چنانچه بر ناظرین این رساله مخفی نیست و چون منقول شرعی آنست که صحابت
معنی تنها مرتب بمعنی لغوی قرار دهند بلکه السنة ماخذ شان از کتاب سنت واجب است پس منقول شرعی حقیقت
شرعیه است و بی صرف صارف خلاف آن مراد نتوان گرفت و در ینصورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد
بود و تعیّن مرتد فیه علی المرتدین الذین حرّفوا شریعة سید المرسلین و حرّقوا آیات
القرآن المبین و بدّلوا شعائر الدین وسلکوا مسالک ابلیس اللعین عن جادّة علی
اهل الحق و الیقین کما بیّنّا و هرگاه در معنی صحابی این صادق نمی آید لامحاله جماعت از صحابی بر همین معنی المصطفی
بالاحادیث مراد خواهد بود که بر السنه امامیه مناقب و محامد آنها علی رؤس الاشهاد جاری می شود مثل حضرت
صدیق امامیه یعنی ابوذر و براء و بزرگان ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی و عمار و حذیفه و ابن مسعود و خزیمه
ذو الشهادتین و جابر بن عبدالله و سعد بن عباده و حضرت عباس عم اشرف الناس و فرزندان ایشان و غیر آن
کسانیکه باقر مجلسی و امثال او و انداشته اند دلیل دوم آنکه مقصود از لفظ یا رب اصحابی مرتدان در حدیث
نبیه و تذکیر است در باب مجبوبین از این اردگیرت کما اعترف به علما ئهم سیما المؤلف

التحریر و این چه عداوت و عناد با اہل بیت امجاد است که معاذ الله از جناب رسول رب العباد صادر خواهند
که برای نواصب و ظالمین که بارہ وصف ایشان در کلام موضوعه امامیه بقلم آمد و بارہ دیگر بحکم اشد ضرورت بر زبان
خامه تعریض خواهد یافت باشفاعت و سفارش فرمایند و خواهند که این چنین قوم که اہل شریعت از دست ایشان بر روایات
مفتریات شیعه خراب شده اند و در دوزخ روند خدا را اندکی انصاف باید کرد که اینها بر مسلک شریف مرتضی و ملا مجلسی و دیگر علما
امامیه کی محل شفاعت بوده اند ع چو کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی * طرفه آنکه در محکمات قرآن
ارشاد شده که از شأن پیغمبر و مؤمنین بس بعید است که برای اہل کفر بشفاعت برخیزند و بعد از وقوف بر آنکه
اینها از اصحاب دوزخ اند دست بدامن رحمت ایزدی آویزند اگرچه اینها قرابت قریبه داشته باشند و جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره شفاعت این مردم تسمیم قبیل فرماید و امر الهی را درباب القائی الشان خصم
کما یستحق الشان الله تعالی و حقوق ذوی القرابه خویش را فراموش نماید بار خدایا مگر گویند که انجناب در شناختن
این قوم سهو عظیم رو داد لیکن این احتمال محض رکیک و واهی ناشی از غفلت و خودرائی است بلکه خاکسار
بر سر خود بحث بغیر انصاف بحثی است نه دانی که قرآن مجید بر آن ناطق است که اہل اعراف ہر یکی را از مؤمنین و
کافرین بعلامات ایمان و کفر از بیاض و سواد وجوه خواهند شناخت حیث قال الله تعالی فیه و علی الاعراف
رجال یعرفون کلا بسیماهم و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها
وهم یطمعون و محال عقل و نقل است که جناب سید المرسلین را اشتباه افتد و بر تقدیر که معرفت ایشان از
ظاهر سید النبیین باشد باز ہم قوت دلیل ہر جا خویش است کما لا یخفی و ایضا این ہم احتمال بخلاف الفاظ
حدیث سلیم بن قیس ہلالی است که از کتاب ایشان بر آمده چه بدلالت صریح از آن معلوم شد که این شفاعت بعد از معرفت
ہم گر خواہد بود که امر دیگر مبطل این خیال خام حدیثی دیگر است که خود سلیم بن قیس از حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام روایت کرده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه مسرت و ابتهاج و انبساط شیعه دا
نموده فرمودند یا علی شنیده انکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده ان الذین کفروا من اهل الکتاب
والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمودند که

ایشان بوده‌اند بنوامیه اتباع ایشان و دشمنان تو و دشمنان شیعیان تواند مبعوث میشوند در روز
قیامت گرسنه و تشنه با روهای سیاه و شقاوت و تعب و عذاب شدید انتهی ترجمته علی لسان المجلسی لکن چون
احتمال التباس و اشتباه برای احدی از مؤمنین هم معنی نداشته باشد چه جای نص خاتم رسالت و نیز از مطالب
و مکذبات این قوم روایتی آخر است که علی بن ابراهیم در تفسیر خودش آورده و در ذیل تفسیر آیه کریمه یوم
تبیض وجوه و تسود وجوه نقل کرده و گفته فانه حدثنی ابی عن صفوان بن یحیی عن ابی الجارود
عن عمران بن هیثم عن مالک بن ضمرة عن ابی ذر قال لما نزلت هذه الایة یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یرد علی امتی یوم القیمة علی خمس
رایات فرایة مع عجل هذه الامة فاسألهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر
فحرفناه و نبذناه وراء ظهورنا و اما الاصغر فعادیناه و ابغضناه و ظلمناه فاقول ردوا
الی النار ظماء مظمئین مسودة وجوهکم ثم یرد علی رایة فرعون هذه الامة فاقول لهم
ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فحرفناه و مزقناه و خالفناه و اما الاصغر
فعادیناه الی آخرها بلفظه یعنی ابوذر رضی الله عنه میگوید که چون آیت کریمه یوم تبیض وجوه و
تسود وجوه نازل شد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیرش ارشاد فرمود که وارد خواهند شد بر من امت من در روز
قیامت همراه پنج رایت نشان اول پس گوساله این امت خواهد بود خواهم پرسید که بعد از من با ثقلین چه معامله کردید
خواهند گفت که ما اکبر ثقلین را که قرآن مجید بود تحریف کردیم و پس پشت انداختیم و کوچک را که اهل بیت بودند دشمن
داشتیم و بسوی انواع ظلم و جفا ساختیم پس من خواهم گفت که برید ایشان را بسوی دوزخ در حالیکه تشنه و سیاه رو باشید
باز رایت فرعون این امت خواهد رسید و بهمین کلمات در میان خواهد آمد الی آخر هذیان ابی الجارود الملقب علی
لسان الصادقین بلقب بعض الشیاطین و این حدیث در استماع شنعا نیز جاری است چه صراحة از آن معلوم
شد که جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از حوض کوثر منع خواهد فرمود و بسوی دوزخ امر
خواهد نمود و در بعضی از احادیث بسیار است از آنجمله روایت ملا باقر مجلسی در حق الیقین از

امام صادق علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین که در روز قیامت من با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
خواهم بود ... از حوض کوثر دشمنان خود را دفع کنم و در این کتاب ذکر کرده شد که آیت کریمه چنین نازل
شده بود که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و از این باب حدیثی که در کامل الزیارة از امام جعفر صادق
علیه السلام مروی است قال لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم قیل له ان الله یختبرک فی ثلث لینظر
کیف صبرک قال اسلم لامرک ولا قوة لی علی الصبر الا بک فما هن قیل له اولهن الجوع والاثرة
علی نفسک وعلی اهلک لاهل الحاجة قال قبلت یا رب ورضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر
واما الثانیة فالتکذیب والخوف الشدید وبذلک مهجتک فی محاربة اهل الکفر بمالک
ونفسک والصبر علی ما یصیبک منهم من الاذی ومن اهل النفاق والالم فی الحرب والجراح
قال یا رب قبلت ورضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر واما الثالثة فما یلقی اهل
بیتک من بعدک من القتل اما اخوک فیلقی من امتک الشتم والتعنیف والتوبیخ و
الحرمان والجحد والظلم وآخر ذلک القتل فقال یا رب سلمت وقبلت ومنک التوفیق واما ابنتک
فتظلم وتحرم ویؤخذ حقها غصبا الذی تجعله لها وتضرب وهی حامل ویدخل علی
حریمها ومنزلها بغیر اذن ثم یمسها هوان وذل ثم لا تجد مانعا وتطرح ما فی بطنها من
الضرب وتموت من ذلک الضرب قلت انا لله وانا الیه راجعون الی ان قال اما ابنتک
فانی اوقفها عند عرشی فیقال لها ان الله قد حکمک فی خلقه فمن ظلمک وظلم ولدک فاحکمی
فیه بما احببت فانی اجیز حکومتک فیهم فتشهد العرصة فاذا وقف من ظلمها امر به الی
النار فیقول الظالم یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ویتمنی الکرة ویعض الظالم علی یدیه یا لیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و از این روایت مانند آفتاب نصف النهار
هویدا و آشکار شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را چون در شب معراج قرب الهی زاید الوصف دست داد
در آن وقت از غصب خلافت و محرومی جناب ولایت و ظلم و جور در حق آن حضرت ... کشته شدن

در راه خدا و محرومی فاطمه زهرا و قرق شدن فدک و ما یتعلق بهما و ضربات تازیانه و سقط شدن محسن
و موت انجناب بجهت این سانحه بعد ازان زمانه بتفصیل تمام خبر داده و فحوای خاتمه حدیث طویل الذیل
آنست که جناب اقدس احدیت بعد ازان شب اعلام فرمود که در روز قیامت خاتون جنت را نزدیک
عرش عظیم بکمال عزت و تعظیم جا دهم و در حق ظالمین و غاصبین حقوق او را حکم سازم و اختیار کلی بدست
او سپارم پس او بمجرد حصول اختیار حکم فرماید که اینها را زودتر بدوزخ اندازند و با اصحاب سعیر ملحق
سازند آن وقت ظالمین و غاصبین کلمات حسرت و افسوس بزبان آرند و دست بالم گزند و دست بدامن
الحاح زنند و ابوبکر صدیق بر طبق روایات اجله مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر را خلیل خود
نگردانیدمی و بعوض رفاقت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را اختیار کردمی حالکه بتحقیق اولیا شریف می لقب
ملا ر مجلسی و حضرت مؤلف و اصحاب النار است که شفاعت خلفا ثلثه و القضاء عمران شان بلفظ یارب
اصحابی اصحابی قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد ازان بر تقدیر بعدیت صریح مناقضت و مخالفت
جناب افضل الانبیا با فاطمه زهرا است بلکه حکم خدای تعالی زیرا که او تعلیمین ظالمین الیسوی جحیم می کشد
و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ازان عذاب نجات می بخشد و بر تقدیر اول چون معلوم بود که حق تعالی در
باره خلفا فاطمه زهرا را در علم ازلی خویش حکم ساخته و معامله غاصبین خلافت را بطور او گذاشته و لامحاله
بر طبق اخبار الهی که قطعا و یقینا حسن و خاشاک دروغ را دران راه نیست حکم بدخول ایشان در دوزخ
خواهد فرمود پس مناقضت و مخالفت زیاده تر لازم آمد مگر قائل شوند که جناب شفیع المذنبین گوید که هیچ
تنها هیولی بود و از نسیان مبرا و منزه بوده لیکن در قیامت که حجاب ماده هیولانی کلیة از میان برخیزد و
اشعه و اشرقت الارض بنور ربها هر یکی را از مومنین و ائمه طاهرین خصوصا انبیاء و مرسلین سیما سید
النبیین بکمال نورانیت ضیا برانگیزد و علم هر یکی را بکمال عروج رساند و اشیاء مخفیه را مثل … که از روح
مانند محسوسات دیگر دانند … علوم اخبار از ذهن شریف رحمة للعالمین فتاده باشد و این مرض و احتمال آن
هیچ دوا از الهی توان کرد بار خدایا مگر حکایت هول قیامت را از غایت اضطراب و اختلال حواس

در بیان آنکه زید و تفصّی رہائی خویش را از آفات و مصائب این نجات بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش منحصر
در خصوص ترہات پندارند لیکن کمترین خلایق بشکرانۂ نعمت حفظ قرآن مجید با صحیفۂ آسمانی لطیفہ جاودانی از برای
حضرات امامیہ گو معتقد آن از دل نباشند تلاوت خواہیم نمود کہ ان الذین سبقت لہم منا الحسنیٰ
اولئک عنہا مبعدون لا یسمعون حسیسہا وہم فی ما اشتہت انفسہم خالدون
لا یحزنہم الفزع الاکبر وتتلقاہم الملائکۃ ہذا یومکم الذی کنتم توعدون
خصوصاً حضرت مہبط وحی رب العالمین سیما در وقتیکہ بر حوض کوثر باشند و ہمت خود را از تشنگی
سیراب فرمایند از ہول قیامت و خوف فزع اکبر ساعتے در این چنین ایام توان برد و نعوذ باللہ من الاوہام الفاسدۃ
والہفوات الکاسدۃ و ان شاء اللہ تعالیٰ روایات دیگر در ذیل دلیل چہارم ازین قسم خواہد آمد دلیل
سوم تصغیر اصحابے است کہ در نسخۂ سلیم کہ نزد فقیر است موجود کما اشرت الیہ سابقا و ظاہر عبارت
فاضل جالسی در صوارم نیز مشعر بتصغیر است علاوہ بران بعضی از متاخرین کہ از افادات شان انتساب
طرفین بزعم اکابر امامیہ میباشد روایت نمودہ کما لا یخفی علی المتصفحین با تتبع باعتراف حضرت رسول
آنکہ چون بمقام شفاعت و دعا است کہ جناب شفیع محشر بتصغیر کلمہ کہ احب اسماء الٰہی است باصحابت
بیائی تکلم بجناب ایزدی استشفاع آنہا خواہند کرد پس اینجا تقلیل عدد چہ مقصود دارد مگر معنیش این خواہد بود
کہ اینہا چند کس از اصحاب اند اگر بکثرت می بودند آمرزش اینہا بر تو دشوار می بود یا این میخواستم چون
قلیل اند بیامرز والبتہ عاقلی این معنی نخواہد داد علاوہ مخاطب عالم الغیب والشہادہ است حاجت اشارہ
بتقلیل و تکثیر عدد جلیست نیست مگر اینکہ مثل لفظ بابی کہ بمعنی تصغیر مراد باشد جناب رسالتمآب استعطافا
و استعطافا بکلمۂ تصغیر ذکر کردند معلوم شد کہ تخمین احوال اینہا نزد حضرات امامیہ مورد عطوفت و مہبط شفقت بود حالیا
نسبت شنیع کہ قبل ازین گذشت با فیلند حکم بوجوب قتل ایشان منسوب بود آن نہایت بعید است و محل احکام آن در دنیا
و آخرت جمیعا اولی القیامۃ فقط کہ نیز تواند کرد این صریح مجادلہ با جناب احدیت واقع شد کہ مخلدین فی النار معاذ
اللہ خواہند کہ در شفاعت عنبر سرشت ہمراہ خود برند و از آب حوض کوثر کہ برای اینہا حرام است سیراب کنند

دیجوز

و تجویز نکرده‌اند که ملائکه عذاب موکلین عقاب پردهٔ ناموس آنها در عرصات قیامت بدرند و هرگاه جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم قبر شیخین را بجوار فائض الانوار خویش مستند گاه ساخته باشند تا عذاب دائمی ایشان هر روز و هر وقت ملاحظه
فرمایند چنانچه حضرت ملا باقر مجلسی در بعضی از مصنفات خود افاده فرموده لیکن عجب که وقت نقل اینها بدرج که نعوذ
بالله من ذلک ازینها آرزوی شریف بود بشفاعت مستعد شوند ان هذا لشیء عجاب و ایضا هرگاه اصول امامیه را
نیک دیده بروی محتجب نمانده که از جناب شفیع العاصین صلی الله علیه و سلم این مضمون را احادیث امامیه متواتر
و مستفاضه رسیده که هرکه با اهل بیت من مخالفت و عناد خواهد کرد و بغصب دنیائی حقوق خواهد برد و اندک ظلم و
جور در باره ایشان خواهد روا داشت من از وی بیزارم و او مستحق عذاب دائمی است و روز قیامت بر خصوص او
متوجه خواهم شد و هرگز شفاعت وی نخواهم پرداخت درین مقام بر یک دو حرف از آن احادیث تصریح میکنیم
باید دانست که ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره که در دیباچه اش جمیع احادیث قطعی الصدور
از ائمه علیهم السلام اقرار کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند قال علیه السلام اذا
قمت المقام المحمود تشفعت لاصحاب الكبائر من امتی فیشفعنی الله فیهم و الله
لا تشفعت فیمن آذی ذریتی انتهی بلفظه تبرا گر حدیث حوض و شان خلفای ثلثه بر این وارد
بوند کذب الصدق الصادق لازم آید چنانکه متکلمین در رد مذهب بعضی از صوفیه تقریر کرده اند و این همه احادیث
موضوع و مفتری گردد پس مخالف رساله هرچه خواهد اختیار فرماید و عجب تر از همه آنکه حضرت ملا باقر صحابه مذکور را
در عبارت مذکوره در دنیا واجب القتل دانند و محل شفاعت در آخرت گمان برده و جناب پیغمبر اشرف البریه
زعم امامیه اینقدر هم علم نداشته باشد **دلیل چهارم** لفظ لا ادری است یعنی جناب خلاق عالم بروایت ملا
مجلسی علیه ما یستحق تعالی من نسخه تسلیم و حیاة القلوب در شفاعت خواهد فرمود که ای نبی تو نمیدانی که اینها چه بدعت ها و احداث
برو بعد کار آوردند این کلام بر نفی علم و درایت آنجناب در باره احداث این صحابه نص است و کذب حق تعالی هم در یک
علو کبیرا احدی از متکلمین بکلمه اسلام تجویز نکرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احداث شان اطلاع
نبود و این امر حالا ضروری مذهب امامیه است زیرا که علم جناب افضل از علم تفصیلی هر چه تمام تر خبر نیاید

وکلیات حال ناصبین مزعومی امامیه فرا گرفته بود و با علام الجناب اهلبیت طاهرین باین فعلیات
خبر یافتند لیکن خلفای ثلثه مراد باشند همین محذور عود میکند واللازم باطل عند جمیع الملیین فالملزوم مثله
از روایات متضمن این مضمون سابقا وآنفا در کلام بنده اقل الخلیقه گذشته است وهنوز روایات اهل السیادة بامثال آن
بیشمار در مذهب امامیه موجود است بنابر زعم اختصار که تمام این عجائب نافع مرعی وملحوظ است تبرکا بعدد
دوازده امام وچهارده معصوم اکتفا می نمایم واول بذکر روایات تفسیر اهلبیت که استاد کلینی جامع آنست کام
مرام میگردانم حدیث اول از ابوعبدالله صادق علیه السلام است وعبارتش بقدر ضرورت این است
اما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام کما اخذ رسول الله صلی الله علیه وآله
المیثاق علیهم له واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا فرد الله
علیهم فقال وما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه فی علی
علیه السلام ویقطعون ما امر الله به ان یوصل یعنی صلة امیر المؤمنین والائمة ویفسدون
فی الارض اولئک هم الخاسرون وصدر این حدیث هر چند بمدعای این فصل تعلق ندارد لیکن چون با صحبت
هم مطابق است ... شایسته است مثل ... و بر ... طاهرین ...
این عبارت تفسیر امام عن ابی عبدالله علیه السلام ان هذا المثل یعنی ان الله لا یستحیی ان یضرب
مثلا ما بعوضة فما فوقها ضربه الله لامیر المؤمنین فالبعوضة امیر المؤمنین علیه السلام
وما فوقها رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی معاذ الله حضرت امام صادق علیه السلام میفرماید که مراد
حق سبحانه وتعالی از پشه حضرت امیر المؤمنین است واز ما فوق آن جناب رسالتمآب است ودلیل این دعوی نص امام
موصوف همین است که مقصود قوله تعالی از الذین آمنوا امیر المؤمنین است ومطلوب از اما الذین کفروا
ناصبین خلفاء اند کما مر سبحان الله قربان برین خوش بیانی باید دعوی لطیف چه دلیل متین است که ثبوت دعوی
مزید ... هر کلمه ... بالخصوص جناب امیر المؤمنین وسید المرسلین ... امامیه سیما بر احقیت منزلت
با این حدیث آن جناب عیان است که حاجت بیان نیست باشد اگر این قسم تفسیر را اهل حق در کتب معتبره دین

واسلام خویش روایت می کنند حضرات امامیه بملاحظه آن جرم شنیع که در حق ایشان روا میداشتند جز فاضحی روز جزا کیست که بداد اهل حق رسد و محرفین و سید المبلغین بلکه سید المرسلین را که برای مصالح دنیا و دین عوام لباس محبت اهل بیت پوشیده اند و درین پرده باستیصال شریعت کوشیده قاتلهم الله صدها خود تراشانده و امثال این احادیث را بباد افراه رسانند **حدیث دوم** از اخبار بالتمامیت در خطاب ابوذر غفاری که آیه کریمه و

إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ در حق عثمان بسمت ورود یافته دای ابوذر عثمان ترا از مدینه اخراج خواهد نمود و بعد از آن تمام بسوی ربذه مکان البعض قریمی نزدست خواهد فرستاد و عبارت این حدیث و ما یتعلق به ذکرش که طول عریض بسیار دارد از جهت قدر حاجت ملخص نموده ام و اینهمه اخبار غیبی است که ابوذر را بشارت میداد و همه بعد از و وقوع در زمان عثمان واقع شد **حدیث سوم** آنکه آیه کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ در حق خلیفه ثانی رضی الله عنه وارد شده **حدیث چهارم** آنکه مراد از طاغوت در کریمه وَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ متغلبین غاصبین حقوق ائمه و دعوه و نفی کرده انقطاع از تصرف ملیت و لایت حضرت امیر المومنین است و قس علی هذا در مابعد آن یعنی اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ والمبهم از افادات جامع این تفسیر است که بائمه هدی منسوب می کنند و معاذ الله بر ایشان تهمت می بندند که بعد لفظ خالدون و الحمد لله رب العالمین نیز ضمیمه آیت مذکور بود جامعین آیات قرآنی مجموع آن بر را خلفا این جمله را از کرسی بر آورده اند چنانچه **حدیث ششم** آنکه قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ در شان همین خلفای ثلثه آمده که خود را بحیل و تلبیس بصدیق و فاروق

وذوالنورین ملقب نمودند حدیث ششم آنکه مصداق فمنهم من آمن به امیرالمؤمنین و سلمان و ابو
ذر و عمار اند و مورد و منهم من صدّ عنه و کفی بجهنم سعیرا متصدیان خلافت باطله می باشند حدیث
هفتم آنکه آیت واقع در باب ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا
لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلا در شان ظالمین اهل بیت است که باهم اتفاق نموده صحیفه
ملعونه نوشتند و عهد و میثاق گرفتند که خلافت را ابدا از اهل بیت طاهرین منصرف باید کرد و خود را بر یکدیگر امامت
مسلط باید شد و در زمان حیات آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم کفر ایشان کمتر بود و بعد از وفات خاتم پیغمبران کفر
و ارتداد ایشان به ترقی نهاد و یوما فیوما زیاده تر شد حدیث هشتم آنکه مورد قوله تعالی ان
الذین یکفرون بالله ورسله ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون
نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا قومی است که
به نبوت خاتم النبیین اقرار کردند و با انکار امامت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و بدعت‌ها احداث در دین نمودند
حدیث نهم آنکه در آیت فان یکفر بها هؤلاء اشاره باصحاب آنحضرت است که از قریش
بودند و از بیعت امیرالمؤمنین انکار و تعلل نمودند و مورد فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین شیعه آنجناب
اند حدیث دهم آنکه مراد از قوله تعالی در صدر سوره بنی اسرائیل لتفسدن فی الارض مرتین
فساد شیخین و اتباع ایشان است از نقض عهد روز غدیر و انکار بیعت حضرت امیر و مراد از ولتعلن علوا کبیرا ادعای
خلافت خلفاست که بخلاف حق نمودند و مراد از اول وعد ... مذکور است روز جمل است که امیرالمؤمنین مورد عبادا
لنا اولی بأس شدید بمقابله ایشان لشکر ظفر پیکر آراست بعده نمود [illegible] سر بر جمعیت اینها را
بر ایشان حسنا الی آخر الروایة لطولها حدیث یازدهم در ذیل تفسیر آیت کریمه قل اعوذ
برب الفلق است ملخص آنکه فلق نام چاهیست که تمامی اهل دوزخ از شدت حرارت آتش از آن تعوذ نمایند
و آن چاه روزی بعد از برافروختگی تنفس کند بعنوانیکه جهنم نیز از تنفس آن سوخته شود و در آن چاه صندوقی باشد
که از مزید حرارت اهل آن چاه هم پناه جویند در بن تابوتی است که از قد ... شش کس از متاخرین خواهند بود

که از جمله

که از جمله آنها خلفا باشند عیاذاً بالله و لفظ حدیث مفتری این است الفلق جب فی جهنم یتعوذ
اهل النار من شدة حره سأل الله ان یأذن له ان یتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم
قال و فی ذلک الجب صندوق من نار یتعوذ منه اهل ذلک الجب من حر ذلک الصندوق
وهو التابوت و فی ذلک التابوت ستة من الاولین و ستة من الآخرین فاما الستة من
الاولین فابن آدم الذی قتل اخاه و نمرود الذی القی ابراهیم علیه السلام فی النار و فرعون موسی و السامری
الذی اتخذ العجل و الذی هوّد الیهود و الذی نصّر النصاری و اما الستة من الآخرین فهو الاول
والثانی والثالث والرابع و صاحب الخوارج و ابن ملجم انتهی حدیث دوازدهم آنکه مراد از ظلمات
در قوله تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور
خلیفه اول و ثانی است و مقصود از فی بحر لجی یغشاه موج خلیفه ثالث است و من فوقه موج طلحه و زبیر
است و ظلمات بعضها فوق بعض معاویه و فتن بنی امیه مراد گرفته اند اذا اخرج یده در شان طلحه و فتنه او
الی آخر الروایه مخفی نماند که چون مثل این احادیث در تفاسیر بارشاد امام ناطق جعفر صادق علیه السلام مراد از
بعوضه جناب امیر و از ما فوقها یعنی عنکبوت و ذباب جناب بشیر و نذیر باشند حالیا از حضرات امامیه در تشبیه خلفا
راشدین که از اصحاب کبار هر چند این هفوات و خرافات سر زند عین عنایت است محل شکوه و شکایت لیکن از
بعوضه و عنکبوت و ذباب و غراب تا بحر و موج و سحاب فرقی است ظاهر شعر مشهور خواجه حافظ شیراز اگر درین مقام این
طور انشاد کنند مناسب می نماید شعر فرقی است از بعوضه که ظلمات جا اوست تا آنکه مسند عرش اله
الکبریاست فاعتبروا یا اولی الابصار و بدانند که این همه شبهات اصل مذهب و قیاسیه و غرض آنها
که گویند پیر و جناب مثل کرکس و زاغ از بهر که تمیز نبودند و این مشاکلت باعث اشتباه جبرئیل امین شد
وسوسه کنند و مآل روایات این قوم که شیخ کلینی و مانند او باشند رجوع به مذهب غلاة که در زبان امامیه
و تقیه کمتر از نوح و خوارج نباشند میکشد و آنچه بعضی از اکابر ایشان در تضعیف این شبهات است و

قلم را تحریر کرده نبوی قانون مخالف حرکت دندان قبیل چیزی نیست بدتر از گناه ماشی از تحریره سواد
طلا نمیه تحریر گردد آن لازم می بدکه جامع تفسیر حضرت معصومین استاد کلینی علی بن ابراهیم قمی از منتحل موالات
ایمه و محرفین الفاظ و معانی این بندگان باشد خبر مختصر بعین تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام که در شان ایشان نص
دلالت دارد کما عرفت من قبل مختصر نیست حیث روی فیه انه قیل للباقر علیه السلام ان بعض من ینتحل
موالاتکم یزعم ان البعوضة علی وان ما فوقها وهو الذباب محمد رسول الله صلی الله علیه وآله
فقال الباقر علیه السلام سمع هؤلاء شیئا لم یضعوه علی وجهه انما کان رسول الله صلی الله
علیه وآله قاعدا ذات یوم وعلی علیه السلام اذا سمع قائلا یقول ما شاء الله وشاء محمد و
سمع آخر یقول ما شاء الله وشاء علی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقرنوا محمدا وعلیا
بالله عز وجل ولکن قولوا ما شاء الله ثم شاء محمد ما شاء الله ثم شاء علی ان مشیة الله هی القاهرة
التی لا تساوی ولا تکافأ ولا تدانی وما محمد رسول الله فی الله وفی قدرته الا کذبابة تطیر فی هذه
الممالک الواسعة وما علی فی الله وفی قدرته الا کبعوضة فی جملة هذه الممالک مع ان فضل الله
علی محمد وعلی الفضل الذی لا یفی به فضله علی جمیع خلقه من اول الدهر الی آخره هذا ما قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی ذکر الذباب والبعوضة فی هذا المکان فلا یدخل فی قوله
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة بلفظ از حدیث صحیح معلوم شد که غارتگران اصول و
روایات شان بهره را برهم کرده قراءات خود را با سامی که آن طیبین و طاهرین نسبت کرده اند و تقلید شان علی شکل
مصداق من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا مذهبی که خفی وارد و اقصد و
اهل حق را از سبیل المرتبت شده اند بالخصوص این بیچ مدان من بیت و از اینجاست که در اثنای تحاریر
الفاظ رضا نه بیکم که دلالت بر آن دارد که امامیه از قراءات و تلبیسات اکابر قوم است و از اهل بیت سلالة
نبوی قطعا و یقینا بالکلیه دوراست لیکن بغایت بی از دین که گفتگو ما حاصل است والحمد لله علی ذلک تا مجمل
احادیث مازده گانه که در قالب جمع و تلفیق در آمد از تفسیر اهل بیت که بر حجت اند از آن کتاب

اکتفا واقع شد و اگر بغور و امعان ملاحظه رود گویا بطور قاعدهٔ کلیه خواهی یافت که رئیس المتکلمین ثقة الاسلام ابو جعفر
کلینی در هر مقام که لفظ کفر و شرک و ارتداد در آیات قرآنیه استعمال یافته خلافا لاهل الحق ذکر نموده
شیخ مشایخ الکلینی الاحور ناصبهای ناصبهای خلفای راشدین که بنیاد کفر و ارتداد از دستهای شان منهدم گشته
بروایات مفتریات از جانب معصومین ذکر ساخته و این احادیث که بزبان قلم رفت و درین اوراق مندرج
اگرچه اکثرش بزعم او از ائمه اهل البیت مروی باشد لیکن چون علم ایشان نظر بتصریحات قوم از جناب خاتم پیغمبران
ماخوذ است و وراثة باین بزرگان رسیده پس بنا بر اعتقاد شیعه علم تفصیلی پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم درباره
محدثات و مبتدعات خلفای ثلثه و کفریات ایشان عیاذاً بالله ثابت خواهد بود والا لازم آید که ابو المجاهد
و امثالش که بالقاب ابالسه و شیاطین ملقب بودند و در تفسیر آیات قرآنی از جناب رسول رب الشرع امام رسل
پیشوای سبل + امین خدا مهبط جبرئیل + زیاده تر علم داشته باشند و این نیز واضح است که اقاصی و ادانی
بحسب ظاهر مسلم الثبوت است اگرچه حضرت قدوة المبشرین والمنذرین بروایات امام الائمه ایشان مثل دانا
عنکبوت است نیز اکثر خلفای اهل سنت را از حدیث الحوض مراد گیرند با وجود این علوم تفصیلی چگونه قول خدا
عزوجل لا تدری ما احدثوا بعدک بخطابات خطاب حقیقی از واقعیت حاصل خواهد کرد و این اجمالی به بیان است اکنون
عنان شبدیز خامه در میدان استفسار بقیه روایات مطابق حد موعود منعطف میسازم و در روایت تذکار این
احادیث میسازم حدیث سی و دویم روایت ابن عباس است و بسبب طول عبارت موضع حاجت از آن نقل میکنم
فَیَقُولُ عِندَ ذٰلِكَ یَا رَبِّ قَدْ سَئِمْتُ الحَیٰوةَ وَبَرِمْتُ بِاَهْلِ الدُّنْیَا فَاَلْحِقْنِی بِاَبِی فَیُلْحِقُهَا اللّٰهُ عَزَّ
وَجَلَّ بِی فَتَكُونُ اَوَّلَ مَن یَلْحَقُنِی مِنْ اَهْلِ بَیْتِی فَتَقْدَمُ عَلَیَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَةً
فَاَقُولُ عِنْدَ ذٰلِكَ اللّٰهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَعَاقِبْ مَنْ غَصَبَهَا وَذَلِّلْ مَنْ اَذَلَّهَا فَتَقُولُ الْمَلٰئِكَةُ
عِندَ ذٰلِكَ آمین ازین حدیث صراحة و علانیة واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ذریهٔ
طاهره خود را جمع نموده و فضائل ایشان ارشاد نمود و آنچه بر ایشان از دست اعدا بعد جناب گذشته بوحی آسمانی
از آن خبر داد و درباره جناب سیدة النساء این امور را برشمرد که چون القاب آلام بغایت فقوض رسد

وایذاهای قوم بر لقاء وه اهل بیت امجاد علیهم السلام من رب العباد باشند اما اگر فاطمه در بارگاه
کبریا عرض کند که خداوندا اکنون مرا به پیغمبر خود ملحق کن پس اول از تمامی اهل بیت در کمال حزن و غم و تنگی جو
او را غصب کرده باشند و او از دست اشقیا بشهادت رسیده نزد من حاضر شود پس من حکم بکنم که خدایا دور کن از رحمت
قومی را که در حق پاره جگر من ظلم و جور روا داشتند و حقوق او را تلف ساختند پس ملائکه آمین گویند و آثار اجابت ظاهر شود
هرگاه جناب سید المرسلین را از اینهمه امور اطلاع باشد و در حق ظالمین و غاصبین حق اهل بیت تبرا و لعن فرماید
و دوری ایشان از رحمت خدا خواهد محال است که این علم جبل مبدل شود و آنجناب با اینهمه کدورت و غبار
و عداوت و بغض در باب شفاعت ایشان کمر همت محکم بر بندد و بنیاد شفقت و عطوفت که درباره
فاطمی مرتضوی داشت از دست مبارک خود بر کند وایزد سبحانه لا تدری رشاد نماید **حدیث چهاردهم**
نیز روایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که شیخ امام اعظم طوسی در امالی خویش از شیخ المشایخ اخراج کرده قال
لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَفَاةُ بَكَى حَتَّى بَلَّتْ دُمُوعُهُ لِحْيَتَهُ فَقِيلَ
يَا رَسُولَ اللهِ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ أَبْكِي لِذُرِّيَّتِي وَمَا يَصْنَعُ بِهِمْ شِرَارُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي كَأَنِّي
بِفَاطِمَةَ بِنْتِي وَقَدْ ظُلِمَتْ بَعْدِي وَهِيَ تُنَادِي يَا أَبَتَاهُ يَا أَبَتَاهُ فَلَا يُعِينُهَا أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي
فَسَمِعَتْ ذَلِكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا
تَبْكِينَ يَا بُنَيَّةُ فَقَالَتْ لَسْتُ أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِي بَعْدَكَ وَلَكِنِّي أَبْكِي لِفِرَاقِكَ يَا رَسُولَ اللهِ
فَقَالَ لَهَا أَبْشِرِي يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ بِسُرْعَةِ اللَّحَاقِ فَإِنَّكِ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي این روا
مثل ثمره اول در مجلد ثانی بحار است و آواز بلند ندا میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ظلم و جور اعدا
و آلام جناب سیده علیها التحیة والثناء محدثات محدثین تفصیل تام واقف بود حتی که الفاظ نوحه مبارکش نیز
حکایت فرمود **حدیث پانزدهم** روایت کتاب امالی است از ابولیلی و موضع حاجت در آن این است
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ اتَّقِ الضَّغَائِنَ الَّتِي لَكَ فِي صُدُورِ مَنْ
لَا يُظْهِرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِي أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ثُمَّ بَكَى النَّبِيُّ

صلی الله علیه وسلم یقبلهم ثم بکی ما یبکیک یا رسول الله قال اخبرنی جبرئیل علیه السلام
انهم یظلمونه ویمنعونه حقه ویقاتلونه ویقتلون ولده ویظلمونهم بعده و این حدیث
دال است بر اینکه در اعتقاد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم غاصبین خلافت و کاتمین آیات الهی از جماعت یهود
مورد اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون یکسان بودند یعنی مستحق لعنت ابدی باشند و از عذاب الهی نجات
نیابند و بی ربط و بوحی الهی دست ظلم بر اهل بیت دراز کنند **حدیث شانزدهم** نیز در رسائل کتاب ابن
ابی سعید حکمی است و مضمونش با الفاظ مترجمین بجنسه اینکه گفت خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بحضرت علی بن ابی
طالب بآنچه بعد از فوتش خواهند دید و بخشش اینکه از طرف امت خود رسید پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام گریست
و گفت یا رسول الله سوال میکنم از تو بحق من بر تو و حق قرابت خویشی من با تو و حق مصاحبتی که با تو دارم که دعا کنی
خدای عز و جل را حالا که مرا بسوی خود ببرد و قبض روح من نماید پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آیا از من
میخواهی که مسئلت کنم از پروردگار خود حالا که من از برای تغییر اولی امر حتمی که تغییرش ممکن نیست الی آخر القصه و از این حدیث
همان آشکار شد که در اعتقاد رسول رب العباد آنچه از دست خلفا بر اهل بیت گذشته هیچ نوع تغییر آن ممکن نبود و هیچ
وجهی تردد در طور تعلق دادن گنجایش نمیداشت و جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیفیت تفصیلی آن اطلاع تمام
حاصل بود و از مطالعه امثال این حدیث نزد من اهل و انش بیش راسخ شد که طلوع آن اهل خلافت که مقصود بر تفصیل آن از
تجهیز جیش اسامه اخراج شیخین بود تا امیر المومنین حیدر آرای خلافت شود و بهره یکی از ثقلین محروم گردد سر اینست
نسبت تغییر امر حتمی خارج از تقیه امکان حیلین بجاولها آفریدگار جهان است **حدیث هفدهم** نیز از حضرت امیر است
قال بینا انا وفاطمة والحسن والحسین عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ التفت
الینا فبکی فقلت ما یبکیک یا رسول الله فقال ابکی مما یصنع بکم بعدی فقلت
وما ذاک یا رسول الله قال ابکی من ضربتک علی القرن ولطم فاطمة خدها و
طعنة الحسن فی الفخذ والسم الذی یسقی وقتل الحسین الی آخر این روایت نص است در آنکه
آن جناب بر تمامی تفاصیل ظلم و بیدادی که بر ذریه نبویه از امت واقع بود و اهل بیت خود را در اوقات متفرقه

اندک اندک برین امور واقف می شود چنانچه مقتضای مصلحت است و بعد از جمع و تلفیق این احادیث و آنچه
بعد ازین می آید در معرض رضا فقیر خاکسار هرگز ارتیاب با مدخلی نمی ماند کما لا یخفی حدیث هجدهم شیخ
امام اعظم طوسی کتاب امالی باعتراف شهید ثالث در مجالس المؤمنین ست از قیس بن سعد قال سمعت
عَلِیَّ بْنَ اَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُوْلُ اَنَا اَوَّلُ مَنْ یَجْثُوْ بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ
الْقِیَامَةِ لِلْخُصُوْمَةِ یعنی حضرت امیر المؤمنین می فرمود که من اول نزد خدای تعالی جهت خصومت مخالفان
خود زانو بر زمین خواهم زد سبحان الله جناب مرتضوی قسیم جنت و نار بر دشمنی آنها پیش قاضی روز جزا سر
مبارک بر زمین نهد و خواهد که بکمال جد و جهد مخالفین خویش را بدوزخ برد و سید المرسلین با وصف آنهمه علم
تفصیلی که در حقیقت علم مرتضوی در جنب آن مثل قطره ایست از دریا و ذره از صحرا است شفاعت آنها کند و هم
عطوفت و اقسام شفقت درباره شان مرعی دارد حدیث نوزدهم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعالم اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند
و مخاصمه کردند با انصار و حجت ایشان که علی بالبیت بگویند ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار
قریش احق اند بخلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که
خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم فرموده که امامان از قریش اند سلمان گفت من نزد حضرت امیر علیه السلام آمدم و او مشغول غسل دادن
حضرت رسول بود زیرا که آن حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله
که اعانت میکند مرا در غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی که حضرت میخواست که بشوید جبرئیل میگردانید حضرت را
و ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عائشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را نبیند
رخصت داد صحابه را که ده ده نفر داخل میشدند و بر دو حضرت می ایستادند و علی علیه السلام آیت اِنَّ اللّٰهَ
وَمَلٰٓئِکَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ را تا آخر میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند تا اینکه

همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و میرفتند و نماز جمعیتی بهمان نماز بود که اول
کردند و اگر ایشانرا خبر میشد طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیرالمؤمنین را
با نچه آن منافقان کردند در وقتیکه مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که
بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد
در وقتیکه بر منبر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی با او بیعت کرد بشیر بن
سعد بود و بعد از آن ابو عبیده و بعد از آن عمر پس سالم مولای ابی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود از اینها نمی گویم لیکن کسی را می گویم که بر منبر
با او بیعت کرد سلمان گفت نشنیده ام اما دیدم مردی را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود
و بسیار سجده مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم
دست را بگشا و دست را دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز ایست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و
از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که او که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان می نمود که شماتت میکرد
بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان لعنه الله بود خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که ابلیس و رؤسای
اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام
بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشانرا که حاضران بغائبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب
او باو گفتند که این امت مرحوم و معصوم اند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود و امام
خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که چون من از دنیا روم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او
بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت پیر مردی متعبد و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین
و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و گفت که ای سید و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بدر کردی
پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما می گفتید که من بر ایشان راهی ندارم
چگونه ایشانرا بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ

ظنّه فاتّبعوه الّا فریقاً من المؤمنین یعنی تحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس پیروی
کردند او را مگر گروهی از مؤمنان انتهی ترجمه حدیث سلیم علی لسان الباقر المجلسی در کتاب حق الیقین و دلالت این
حدیث بر مطلوب بمرتبه ایست عیان که حاجت بیان ندارد حدیث پنجم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از جناب
امیرست و بجهت طول عبارتش بمطلب ضروری اکتفا نموده می آید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا علی انّ اصحاب موسی اتّخذوا عجلاً من بعده وخالفوا خلیفته وستتّخذ امّتی بعدی
عجلاً ثمّ عجلاً ویخالفونک وانت خلیفتی علی هؤلاء الضالّون اولئک فی اتّخاذهم العجل الا
فمن وافقک واطاعک فهو معنا فی الرفیق الاعلی ومن اتّخذ بعدی العجل وخالفک ولم
یتب فاولئک مع الذین اتّخذوا العجل زمان موسی علیه السلام ولم یتبعوا فی نار جهنّم
خالدین مخلّدین و این حدیث هم در مدعای سابق و لاحق نصّ صریح است زیرا که مدلولش اینست که یا علی ای
افضل البشر بعد از من جمعی خلاف تو و متخذین عجل سامری که غیر تو اند در جهان فتنه در دنیا یکسان اند و هم
منطوق حدیث مزبور است که این گروه و قوم باعتبار عاقبت در دوزخ مخلد خواهند بود [illegible]
با جناب احدیّت و تبدیل علم بجهل و عصیان پیغمبران خصوصاً خاتم المرسلین منزّه از آن حدیث ششم
روایت صاحب کشف الغمه از جابر بن عبدالله انصاریست قال دخلت فاطمة علیها السلام علی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی سکرات الموت فانکبّت علیه تبکی ففتح عینه وافاق ثمّ
قال یا بنیّة انت المظلومة بعدی وانت المستضعفة بعدی فمن اذاک فقد اذانی و
من غاظک فقد غاظنی ومن سرّک فقد سرّنی ومن برّک فقد برّنی ومن جفاک
فقد جفانی ومن وصلک فقد وصلنی ومن قطعک فقد قطعنی ومن انصفک فقد انصفنی ومن
ظلمک فقد ظلمنی لانّک منّی وانا منک وانت بضعة منّی وروحی التی بین جنبیّ ثمّ قال
علیه السلام الی الله اشکو ظالمیک من امّتی ثمّ دخل الحسن والحسین فانکبّا علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهما یبکیان ویقولان انفسنا لنفسک الفداء یا رسول الله فذهب علیّ لینحّیهما

عنه ثم رفع رأسه إليه ثم قال دعهما يا أخي يتماري واشتمهما وبكر وقدار فاترك د
منهما فإنهما مقتولان بعدي ظلماً وعدواناً فلعنة الله على من يقتلهما ثم قال يا علي
أنت المظلوم بعدي وأنا خصيم لمن أنت خصمه يوم القيمة و این حدیث نیز از براهین قطعیه و نصوص
قطعیه مدعای فقیر است بتقریب تقدم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان فضائل و محامد فاطمه زهرا رضی
الله عنها داگفته اید الی عیلی بندای هست و ارضا را و ارینها من جفای او و صبح جفای من است انتهی ارشاد فرمود
که شکوه ظالمین و غاصبین حقوق تو روبروی خدای عزوجل خواهم کرد و دشمن کسی خواهم بود که دشمن او و علی باشد
روز قیامت انتهی ارشاده و مرجع آنست که حضرت ازین سوانح و حوادث بخوبی مطلع بود حدیث بیست و
دوم در کتاب مختصر است از تصانیف حسن بن سلیمان نقلا من کتاب الدر المنتقی
فی مناقب اهل التقی بروایت عبدالله عباس و انهم طولانی است مقام ضرورت ملخص مطلب
که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای ابن عباس اگر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین جمع شوند بر بغض علی
حق تعالی البته ایشان را در دوزخ اندازد عرض کردم که حضرت کسی هست که دوستی و دشمنی او را دارد فرمود بلی قومی از امت
من اند خیال دارند که در زمره است مستند و حالانکه هیچ نصیبی از اسلام برای ایشان نزد او تعالی نیست انتهی
عجب است که خود ازین امور خبر و هند روز قیامت مخاطب بخطاب لا تدری شوند و عجب تر آنکه انبیاء علیهم
السلام در صورت بغض امیرالمومنین خواهی نخواهی بجهنم روند و بر فرض و تسلیم شفاعت کسی را در حق ایشان
قبول نکنند و جناب سید المرسلین در حق محرفین بیت اهل بیت و محرفین قرآن مجید و غاصبین حق معصومین
الی غیر ذلک مستعد شفاعت شوند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا
دوم تایید این مطلب است حدیث ابن بابویه در بحار الانوار متضمن آنکه جناب خاتم الانبیاء بعد از بیان علامات وصی خود
فرمود که او سی سال بقیه حیات خواهد ماند و انواع ایذا و محن از دست غاصبین حق خود خواهد برداشت و در آخر با وجود حیات
ابوبکر قتال خواهد کرد و شهید خواهد شد انتهی ملخصا و هم ازین جنس است آنچه در تفسیر عیاشی از حضرت سید الساجدین مروی است
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطاب بامیرالمومنین نمود که هرگاه ابوبکر را خلیفه سازند چه خواهی کرد

که این شمشیر خواهم کشید و منع خواهم کرد فرمود اگر صبر اختیار کنی امید ثواب بیشتر است از آنکه شمشیر بکشی گفتی الٰهی
تمامی عرض کرد چون خبر من این است صبر و سکوت اختیار خواهم کرد بر دست عمر و عثمان ایشان هم نیز مذکور ساخته
و فرمود که چگونه باشد حال تو وقتی که مردم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در آن وقت باید اختیار کنی از دو کار
یا شمشیر کشی یا آنکه اگر چنین نکنی آتش را برای خود بیاور آماده دار انتهی ملخصاً حدیث سی و سوم
روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که ترجمه آن بر زبان ملا محمد باقر مجلسی باین الفاظ در حیات
القلوب زینت یافته که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا چنین نبود
که حضرت امیر المؤمنین کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که حضرت بر او املا میکرد و او می نوشت
و جبرئیل و ملائکه مقربین گواهان بودند حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفتی
ولیکن چون وفات آنحضرت نزدیک شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامه نوشته تمام کرده و مهر کرده آورد با امینان
خداوند عالمیان یعنی ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند هر که نزد تو اند بغیر وصی تو علی بن
ابی طالب تا آنکه نامه آسمانی را از ما بگیرد وصی تو و گواه گیری تو ما را با آنکه نامه را باو سپردی و او ضامن شد که عمل نماید
بآنچه در این نامه است پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که هر که در آن خانه بود بیرون کردند بغیر علی بن ابی طالب و
فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار سلام میرساند ترا و میفرماید که این نامه چیزیست که در شب معراج
و غیره از تو عهد کرده بودم با تو شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم بر آن و تو گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را
با آنکه من کافیم از برای گواه بودن ای محمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون این سخن را از حضرت جبرئیل شنید بندهای
بدن مبارکش از خوف از هم فرو ریخت فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است از همه نقصها و از او است همه سلامتیها
و بسوی او برمیگردد همه چیزها راست گفته است پروردگار من و نیکو بعهده خود نموده است بده نامه را پس جبرئیل علیه السلام
نامه را بحضرت داد و امر کرد که بحضرت امیر المؤمنین بدهد چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآنحضرت تسلیم کرد
فرمود که این نامه را بخوان حضرت نامه را حرف حرف خواند تا باخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که این عهد پروردگار منست بسوی من و شرطی است که بر من گرفته است و امانتیست از نزد من

نزد من و من برسانیدم آن را و آنچه خیرخواهی امت بعمل آید کردم و ادای رسالتهای خدا نمودم حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود که گواهی میدهم از برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خیرخواهی امت نمودی و تصدیق
می نمایم ترا آنچه گفتی و گواهی میدهد از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من پس جبرئیل گفت من نیز از برای شما هر دو بر آنچه
گفتید از گواهانم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی گرفتی وصیت مرا و دانستی آنرا و ضامن شدی از برای خدا
و از برای من بعمل کردن و وفا کردن بهر عهدی که در این نامه نوشته است حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بلی پدر و مادرم فدای
تو باد بر من است ضمان آنها و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد که آنها را عمل نمایم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود میخواهم که بر تو گواه بگیرم که چون روز قیامت نزد من آئی بر این گواهی دهند که حجت تو تمام کردم حضرت امیر
المؤمنین فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که حاضرند میان من و تو گواه باشند حضرت امیر فرمود که گواه شوید بر من
نیز ایشان را گواه میگیرم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله آنچه
بر آنحضرت شرط گرفت بامر جبرئیل از جانب خداوند عالمیان این بود که گفت یا علی وفا کنی به آنچه در این نامه است از
دوستی کسیکه با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسی که با خدا و رسول دشمنی کند و بیزاری نمودن از ایشان و بر آنکه صبر کنی
بر فرو خوردن خشم و بر ظلم ایشان و بر رفتن حق تو و غصب کردن خمس تو و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی یا رسول الله
پس امیرالمؤمنین فرمود که سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است که شنیدم از جبرئیل
که میگفت یا رسول خدا که یا محمد اعلام کن علی را که هتک حرمت تو خواهند کرد و حرمت خدا و رسول را
و ریش او را از خون سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون این کلمه را شنیدم از حضرت
جبرئیل امین بیهوش شدم و برو در افتادم و گفتم که بلی قبول کردم و راضی شدم هرچند هتک حرمت من بکنند و سنتها را
معطل گردانند و ریشم را از خون سرم رنگین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از پروردگار خواهم داشت
تا آنکه بنزد تو آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را طلبید
و ایشان را اعلام کرد مثل آنچه حضرت امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت
پس وصیت نامه را بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپردند چون حضرت امام موسی علیه السلام سخن را

تا باینجا رسانید راوی پرسید که دران وصیت نامه چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهای خدا و سنتهای
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم راوی پرسید که آیا دران نوشته بود که منافقان غصب خلافت امیر المؤمنین خواهند
کرد حضرت فرمود بلی والله جمیع آنچه کردند دران نامه نوشته بود مگر نشنیده قول حق تعالی را که اِنَّا نَحْنُ نُحْیِی
الْمَوْتٰی وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوْا وَآثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنَاهُ فِیْ اِمَامٍ مُّبِیْنٍ یعنی ما زنده میگردانیم
مردگان را و می‌نویسیم آنچه پیش فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان از اعمال ایشان سبب میشود و همه چیز را احصا کرده‌ایم
در امام مبین یعنی لوح محفوظ یا حضرت امیر المؤمنین حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم با حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه صلوات الله علیهما فرمود که آیا فهمیدید آنچه بشما گفتم و قبول کردید که بآنها عمل نمایید
گفتند بلی قبول کردیم آنچه حق قبول کردن است و صبر میکنیم بر آنچه بر ما دشوار باشد و ما را بخشم آورد انتهی
دلالت این حدیث با انضمام قسم امام صادق علیه السلام بر بدعا نبودن که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمقتضای روایات
مصرح بایت صغیر بر محدثات و بدعات خلفای راشدین بتفصیل تمام واقف بوده‌اند بمثابتی است که در ظهور و روشنی
از آفتاب باشد **حدیث بیست و چهارم** باعتراف ملا باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن باسانید معتبره
او از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در وقتیکه گریبان حضرت امیر علیه السلام میکشیدند نزد ابوبکر
می آوردند چون نزدیک بمرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رسید این آیت را خواند یَا ابْنَ اُمَّ
اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ وَکَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ پس دستی از قبر شریف بیرون آمد بجانب ابوبکر
همه شناختند که دست آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای حضرت رسالت است
که اَکَفَرْتَ بِالَّذِیْ خَلَقَکَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا یعنی آیا کافر شدی بآن خداوندی
که ترا آفریده از خاک پس از نطفه پس ترا درست مرد کرد ملخصاً و دلالت قطعیه این حدیث شریف هم بر بدعات و ضعف
نه بحدی است که محتاج بترتیب مقدمات باشد **حدیث بیست و پنجم** از عبدالله بن بکر است که ابن قولویه
در کتاب کامل الزیارت روایت کرده ترجمه اش بزبان مجلسی در حق الیقین آنکه با حضرت صادق علیه السلام بودیم
از مدینه تا آنکه بمنزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه هموار از جانب چپ راه

گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکیر
میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوه است که آن را کمد میگویند و آن وادی از وادیهای جهنم و آنجمع
در این کوه می باشند قاتلان پدرم حسین علیه السلام خدا ایشان را در اینجا ساکن کرده است و از زیر ایشان جاری می شود
جمیع نهرهای جهنم از غسلین و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب و جوی از خون و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از
جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و هیچ وقت از این کوه بلند نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را
می بینم که استغاثه می کنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند
بسبب شما بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق
ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش
فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست به بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه به کجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم
جهنم و در آنجا است جایهای عظام هستند بر جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و قطرات دریا و ذره های خاک
و هر یک موکل هست با امر از آن مفارقت نمیکنند انتهی بلفظه اگر خلفا مراد باشند البته با آل ابن عابد بجانب مصطفی
میکنند نعوذ بالله من ذلک حدیث بیست و ششم که خاتمه این روایات است ابن بابویه از حضرت سلیم بن قیس
الله لما قتل الحسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام بکی ابن عباس بکاء شدیدا ثم
قال ما لقیت هذه الامة بعد نبیها اللهم انی اشهدک انی لعلی بن ابیطالب وولده ولی
ولعدوه عدو ومن عدو ولده بریء وانی سلم لامرهم ولقد دخلت علی ابن عم رسول الله
صلی الله علیه وسلم بذی قار فاخرج لی صحیفة وقال لی یا ابن عباس هذه صحیفة املاها
رسول الله صلی الله علیه وسلم وخطی بیدی قال فقلت یا امیر المؤمنین اقرأها علی فقرأها
واذا فیها کل شیء منذ قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم وکیف یقتل الحسین ومن
یقتله ومن ینصره ومن یستشهد معه وبکی بکاء شدیدا وابکانی وکان فیما قرأه کیف
یصنع به وکیف تستشهد فاطمة وکیف یستشهد الحسن وکیف

تغدر به الامة فلما قرأ مقتل الحسين ومن يقتل معه كثر البكاء ثم ادرج الصحيفة
وفيها ما كان وما يكون الى يوم القيمة وكان فيما قرأ امر ابي بكر وعمر وعثمان و
كم يملك كل انسان منهم وكيف يقع على علي بن ابي طالب ووقعة الجمل ومسير
عائشة وطلحة والزبير ووقعة صفين ومن يقتل بها ووقعة النهروان وامر
الحكمين وملك معاوية ومن يقتل من الشيعة وما يصنع الناس بالحسن وامر يزيد
بن معاوية حتى انتهى الى قتل الحسين فسمعت ذلك فكان كما قرأ ولم ينقص
ورأيت خطه في الصحيفة لم يتغير ولم يصفر الحديث این روایت نیز از براہین قاطعه و ادله ساطعه قوم
ایشان است که جزئیات و کلیات خلفای راشدین بتفصیل صحیح تمام‌تر در علم سید المرسلین بوضوح تمام درست رسیده از ابن
عباس بعد شنیدن قصه اصحاب عبا یعنی جناب شهید کربلا گریه زاری آغاز نهاد و گفت که روزی نزد امیر المومنین حاضر شدم
صحیفه که املای آن از جناب خاتم النبیین بخط خود شان لوح و بمن نمود و عبارتش من حیث ما ندیده یافتم که اخبار از سوانح در آن
از دست خلفا بر اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه وسلم گذشته مفصل مذکور است و قصه شهادت فاطمه زهرا و
انچه بر حسن مجتبی و شهید کربلا گذشت بتفصیل تمام واقع است حتی که اسامی ناصرین و منحرفین همراهان مندرج
است و واقعه جمل و صفین و اسامی مقتولان جنگ نهروان و سلطنت معویه بن ابی سفیان و نامهای شیعیان که
در زمانش کشته خواهند شد در آن صحیفه مسطور گشته پس اگر مصداق این حدیث خلفای ثلثه راشدین حامی
امامیه را اقرار دهند پس نفی و انکار آن از جناب رسالت صلی الله علیه وسلم درباره محدثات و مخترعات شان
چگونه راست آید بالجمله ازین احادیث ثابت شد که آنحضرت صلعم غاصبین خلافت امیر المومنین را بذواتهم
و باسمائهم می شناختند بر تمامی جور و جفا و احداث و اعمالهم کلیه و جزئیه اطلاع داشت پس
این علوم از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر تقدیر مذکور مستلزم کذب او تعالی است سبحانک هذا بهتان عظیم و
بر دانشمندان مستتر نیست که هر چند بعضی ازین روایات را باسامی مقدسه ائمه هدی یافته باشند
ولیکن چون علوم این بزرگان را خود از جناب رسالت بمصداق هر دو حدیثنا عن جبرئیل عن الباری است

کما عرفت فی صدر المسلک الاول و تازه تر اینکه صاحب منتهی المرید از هشام سالم و حماد بن عثمان و غیرهما
روایت کرده قالوا سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی
حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث
الحسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله
علیه و آله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله قول الله عز و جل انتهی بعبارته و صاحب تحفه
التقیین بعد از آنکه بروایات ائمه معصومین تصریح کرده که مراد از من ارتضی من رسول در قول او تعالی فلا
یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول حضرت ناسبت کنند که مراد آنست که رسول خدا صلی
الله علیه و سلم علم ما کان و ما یکون تا قیامت بآن حضرت تعلیم کرده انتهی بلفظه پس از جمله محالات است که بآن
اینهمه علوم تفصیلی در حق خلفاء و شیاع شأن سلب هدایت از جناب پیغمبر واقع شود و اجتناب بجهت شفاعت
اینها قاطع رحم قریب حق آل امجاد خویش باشد بار خدایا مگر اصول موضوعه طائفه این معنی چنان مستبعد
نیست زیرا که از قدیم الایام در باب حضرات ائمه که مظلومی طبوفی ازو تهات تا لیشان است همین طریق جور و جفا
مسلوک بود کما لا یخفی بقصه حضرت ابو الآبار علیه التحیه و الثناء اعنی آدم صفی الله و ام الامهات یعنی حضرت حوا
که حسد بر حضرات بردند و دشمنی ایشان نمودند چنانچه تفصیلش از احادیث کتاب عیون اخبار الرضا
معلوم توان کرد تمام حدیثش علی ابن بابویه السند بر آنست حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری
العطار قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبه عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح
الهروی قال قلت للرضا علیه السلام یا ابن رسول الله اخبرنی عن الشجرة التی اکل منها آدم و حوا
ما کانت فقد اختلف الناس فیها فمنهم من یروی انها الحنطة و منهم من یروی انها
العنب و منهم من یروی انها شجرة الحسد فقال کل ذلک حق قلت فما معنی هذه الوجوه
علی اختلافها فقال یا ابا الصلت ان شجرة الجنة تحمل انواعا فکانت شجرة الحنطة و
فیها عنب و لیست کشجرة الدنیا و ان آدم علیه السلام لما اکرمه الله تعالی ذکره باسجاد

ملائكته وادخله الجنة قال في نفسه هل خلق الله بشرا افضل مني فعلم الله عز وجل ما وقع في نفسه فناداه ارفع راسك يا ادم فانظر الى ساق عرشي فرفع ادم راسه الى ساق العرش فوجد عليه مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن ابي طالب امير المؤمنين وزوجته فاطمة سيدة نساء العالمين والحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة فقال ادم يا رب من هؤلاء فقال عز وجل هؤلاء من ذريتك وهم خير منك ومن جميع خلقي ولولاهم ما خلقتك وما خلقت الجنة والنار ولا السماء ولا الارض واياك ان تنظر اليهم بعين الحسد فاخرجك عن جواري فنظر اليهم بعين الحسد وتمنى منزلتهم فسلط الله عليه الشيطان حتى اكل من الشجرة التي نهي عنها وتسلط على حوا لنظرها الى فاطمة بعين الحسد حتى اكلت من الشجرة كما اكل ادم فاخرجهما الله عز وجل عن جنته واهبطهما عن جواره الى الارض انتهى بلفظه یعنی راوی پرسید که گفت که درخت گندم بود یا انگور یا حسد فرمود همه حق است در اصل گندم بود و خوشه های انگور هم داشت و معنی حسد آنکه چون آدم را به بهشت بردند و ملائکه سجده کردند پنداشت که مثل من دیگری نیست ندا آمد تا آدم سر بلند کرد دید که بر ساق عرش مکتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمة سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پرسید اینها کیستند فرمود فرزندان تو بهتر از تو و تمام خلق بدون ایشان از جنت و نار و آسمان و زمین نشانی نمی نمود پس حسد را باید بود و بچشم حسد نباید دید الا از بهشت بیرون خواهم کرد پس آدم سلب منازل ایشان همه خواهش نمود و منزلت فاطمه زهرا برای حوا خواستند پس شیطان را مسلط کردند تا آنکه از درخت مذکور دانه ها خوردند و از همسایگی جدا گشتند پس عجب نیست که چنانچه در حدیث علل شیخ المشایخ و بحار مجلسی از ائمه هدی ماثور گشته که اگر آدم گناه نمیکرد احدی از اولاد او مرتکب عصیان نمی شد آه این گناه خاص بخواهی در حق اهل بیت رسالت بنا در اولاد او عموما و خصوصا زمره مقدسه انبیا و مرسلین متوارث باشد فان الحال حالی که جا بالشکری رعونت نشود در سینه او دست دین مقام

هم تشنیعات صاحب قوت قدسیه مصنف تحفه اثنا عشریه را بچرب زبانی بلکه بخیالات سست متکفل ساخت
تعرض بهفوات شش لو علی سبیل الاجمال برای تکمیل این اجزا ضرور می نماید تا بر اهل بصیرت بلکه عوام
هم مانند فلق صبح هویدا شود که چاپلوسی مذکور هرچند کوشش را در حسام چوبین بغایت قصوی
رسانیده لیکن نزد کاشفان استار و محرمان اسرار جز ریح زنی و یاوه درائی بیش نیست ثم بعد الکلام
اما حدیث حضرت آدم که در کتب امامیه مروی گشته و سبب تشنیع ناصب عداوت عترت طاهره بر شیعیان اهل بیت
گردیده پس از جمله احادیث صحاح نیست تا اعتقاد کردن بآن و تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات مذهب امامیه
باشد و ایضا گویا بگوش این ناصب عداوت اهل بیت نرسیده که حسد بر دو قسم است یکی بمعنی غبطه و دوم
حسد بمعنی خواهش زوال نعمت اول مباح است و ثانی مذموم و میدانم که اگر بمجرد ادعای این تقسیم اکتفا نمایم
ناصب عداوت عترت طاهره تکذیب خواهد نمود و لهذا اول یک حدیث صحاح ایشان که دلالت صریح دارد بر این
ادعا نموده ام می پردازم و دهن او را بآن تقریب می دوزم که گفته اند ع دهن سگ بلقمه دوخته به ✢
ولسانه بعد ذلك ان يقال في حقه فبهت الذي كفر كانه التقم الحجر وكن ميت
که بخاری روایت نموده از ابو هریره أنّ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا حسد الا
في اثنين رجل آتاه الله القرآن فهو يتلوه آناء الليل والنهار فسمعه جار له فقال
ليتني اوتيت مثل ما اوتي فلان فعملت مثل ما يعمل ورجل آتاه الله مالا فهو
ينفقه في حقه فقال رجل ليتني اوتيت مثل ما اوتي فلان فعملت مثل ما يعمل
بتفاوت یسیر قریب بایں مضمون حدیث دیگر است که آنرا بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند پس جائز باشد که
حسد حضرت آدم ازین قبیل بوده باشد و چگونه چنین نباشد و حال آنکه حدیث مفضل بن عمر که ناصبی آنرا مذکور
ساخته متضمن کلمه و حملها علی تمنی منزلتهم است که در قوت تفسیر معنی حسد است لیکن چون غبطه هرچند مباح است
اما نظر بعلو منزلت و شرف مرتبت جناب عترت سید المرسلین عظیم الشان از قبیل ترک اولی است لهذا
حق سبحانه و تعالی علی حسب العادات الالهیه حضرت آدم را معاتب ساخته و ایضا حسد بحر و انکار

بمقتضای بشریت عارض شود نه آنکه بمقتضای آن کار نکند آدمی گنهکار بران نمی شود چنانچه در بعضی
احادیث از ائمه عترت ماثور گشته و ایضاً معلوم است که حضرت آدم متمسک گردیده بکلماتیکه تفسیر آن
بنا بر احادیث بسیار باسمای آل عبا شده پس این قرینه بر این حسد یعنی غبطه که از قبیل ترک اولی بود هم
اسرار انور زبده انتهی قول الناصب المکابر علیه ما یستحقه **اقول** این کلام محل بحث و کلام اهل کلام
است بوجوه بسیار که تعداد آن دشوار است مگر برای انشاط ساکنین نظار بر چند وجه قصر میکنم اول آنکه
اگر سعی منع صحت و اخراج حدیث مذکور از روایات صحاح است که حدیثش از اصول اربعه مشایخ ثلثه
نیست و جامع کتاب مذکور هر چند جامع فقیه است لیکن چه ضرور که هر کتابش بپایه آن باشد یا مراد آن
بدلالت التزام انکار اعتبار و لیاقت احتجاج است پس قطع نظر از آنکه دایره بحث را بر اهل حق
وسیع و برای خویش مانند چو بر فرد تنگ کرده است زیرا که وقت احتجاج بقصد الزام اهل سنت و جماعت
شتر گربه که ملی آرند چه رطب و یابس که بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش بران دست نمی اندازند مگر
او مطالعه جلد اول از بحار است زیرا که از آن معلوم میشود که مجلسی بعد از آنکه در فصل بیان اصول که ماخذ کتاب
او است کتب صدوق بر مصنفات سایر محدثین مقدم داشته و از جمله آن عیون اخبار را تقدیم بیان و
شرف ساخته اعتقاد آن دارد که کتاب مذکور با چند کتاب دیگر مثل علل و اکمال و توحید و خصال و امالی
و ثواب الاعمال غیر از هدایه و صفات و فضائل الشیعه و اشهر و مصادقة الاخوان در غبار و تنها با صول
اربعه می باشد حیث قال لا تقصر فی الاشتهار عن الکتب الاربعة التی علیها المدار
فی هذه الاعصار و هی داخلة فی اجازاتنا و نقل منها من تاخر عن الصدوق من الافاضل
الاخیار و متحجب نیست که مراد از اشتهار مجرد شهرت و افتادن نام آن در افواه عوام نیست بلکه اعتماد
و اعتبار نزد علما ملی علامت است چنانچه از ضمیمه عبارتش یعنی و هی داخلة الی آخرها و هم از عبارت دیگرش
بدلالت مطابقی جابجا پیداست اذ لا احتجاج و استدلال بروایات کتابی که در نظر صحیح نخواهد
بود و تمسک با صح عبادات امجاد یعنی فاضل جالسی در کتب مطبوع و غیر مطبوع نیز بر باد خواهد رفت

مع ذلک فقط از مطالعهٔ کتاب مسطور معلوم توان کرد که شیخ صدوق بعد ذکر روایتی که مشتمل عبرات
و سند دو باشد و کما ینبغی بمرتبهٔ اعتبار و اعتماد نرسد خود تعرض میکند کما سبقت الیه الاشاره و از ینجا معلوم
توان کرد که عدد قدیم عترت طیبین بمطالعهٔ این کتاب هنوز مشرف نشده و اگر او منع وثاقت و عدالت
رواة بهمه سلاسل و دلالت دارد بر آنکه چون در کتاب فضیحة المؤمنین و فضیحة الشیاطین روایت مذکور
بدون ذکر سند مسطور است گمان بد بهم رسانیده و کتاب عیون العیون بصیرت و جلاء العیون و حق الیقین
بلا ریب به و زیرا که در سند حدیث نام چهار محدث واقع شده نخستین عبد الواحد دوم علی سوم حمدان چهارم
عبد السلام اکنون مجملا از حال ایشان بحکم کتب رجال امامیه خبردار باید بود حال جهالت و معتمد توثیق
راوی اول خود ظاهر است که نزد کافل امامیه علی الاطلاق بر افادات او در جمیع و تلفیق احادیث این کتاب باره
حالش در یافتی اعتماد کلی داشته و در کتب این فن علمای امامیه بر این امر که والی از شیخ صدوق افتخار
می کنند مع ذلک شهادت شهید ثانی که نزد مخالفین از احیا نه اموات است و قول او مثل قول آن است
نیست خبر راوی مذکور بلا شبهه صحیح است و تنها انحکم بر گواهی او موقوف نیست بلکه دیگران نیز تقیه
بروایتش تنصیص میکنند و بیاد فقیر نمی آید که کسی خبر او را از پایهٔ اعتبار ساقط کرده باشد چنانچه بر ناظر
افادات مجلسی در اسماء رجال مخفی نیست اما بقیه رواة پس کتاب خلاصه و تلخیص و نجاشی و غیر آن مع جو
است هرگز احتمال جالسی عین الاعداء اهل بیت سید الانبیاء که اصحاب ائمه و مشایخ محمد بن بابویه بچشم حقارت
دیده نیست نا بدین پایه معتقد است که بعضی از اهل نقد در بارهٔ راوی اخیر گفتگو دارند یعنی بتحسین عبد السلام
مائل می شوند و براه دار السلام نمی روند لیکن ناظر جلد آخر بر تو پوشیده نیست که مجلسی در بارهٔ خلوص تشیع و
آنکه او در لباس تسنن بکار خویش مشغول بود بلکه عیانا و جهرة در بعضی از اوقات معجر تقیه را از سر
ملبسان توریه از دوش بر می داشت بغایت علیا کوشیده و سعی وافر بتقدیم رسانیده و دوم آنکه
از تتبع لغت مثل صحاح و قاموس و نهایه و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابو القاسم حسین بن
محمد بن المفضل مشهور بامام راغب و صراح و مجمع البحرین اعتراف به اظهار و انحصار صاحب مجمع البیان

ودیگر اجله مفسرین شیعیان و کنز و منتخب و عزیز یا چنان معلوم میشود که اراده زوال نعمت از محسود
در معنی حسد ضرور است درینمقام بنقل عبارت مجمعین که اول مقصود است میپردازیم قال صاحب مجمع البحرین
الغبطة بالكسر حسن الحال وهي اسم من غبطته بما نال اغبطه غبطا اذا تمنيت مثل ما له من
غير ان تريد زواله منه وهذا جائز وليس من الحسد الا اذا تمنيت زواله و رازی
صاحب مجمع البیان در تفسیر و حل لغات آیت کریمه وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ که لفظ حسد از ان وارد است
اکثر در عبارات مطنبه گفته محصول آن اینست که حسد اراده زوال نعمت از محسود است و صیرورت آن بعینها الی
خود و گاهی حسد را فقط بمعنی اراده زوال نعمت اطلاق می کنند و غبطه تمنی نعمت است بدون زوال آن از محسود
و حسد مذموم است و در جای دیگر نیز همین تحقیق کرده و تصریح در عبارت نموده که حسد و غبطه باهم دگر متضاد اند لفظاً
اندلس استعمال لفظ حسد که در حدیث ایمه است بمعنی غبطه نظر بانچه محققین مذهب جالسی گفته اند و باعتراف او
در صوارم و حسام تحقیق کلام اهل بیت علیهم السلام فوقیتی زاید الوصف دارند که حلیه صحت معرا و هر گاه خدام
حدیث حضرت سید المرسلین تصریح می نمایند که اطلاق مذکور از قبیل مبالغه و مجاز است چنانچه از فتح و فیض الباری
و خیر جاری ظاهر است و رعونت هم قسمت فاضل ناصب بی نصیب از تحقیق و تدقیق است برای که گفتگو در حقایق
است نه مجاز سوم آنکه قول جالسی حال اینکه کلمه وحملها علی تمنی منزلتهم که در حدیث دیگر است در توضیح
معنی حسد است دلیل دیگر بر آن است که حضرت مجتهد فانی مطالعه کتاب عیون نموده کما مر سابقاً زیرا که جمله و تمنی
منزلتهم بلا فاصله در روایت عیون بعد جمله فنظر الیهم بعین الحسد چنانکه دانستی مروی است پس تفسیر قریب
مزعومی بلکه اقرب را گذاشتن و بر بعید بلکه ابعد دست انداختن کار روس جالسی است و لیس حیث انطبق علیه
قوله تعالی فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا و اینهمه نظر بر نسبت که او تصدی جواب این ابواب بعد از ان کرده
که مثل قارون و ثعلبی از کثرت انبار دراهم و دینار و حمل اسفار الستوه آمده و از کلامش جا بجا پیداست
اکثر کتب فن را که و بدنش درین مباحث بر ضرور لو و مطالعه نیاورده چهارم آنکه جمله مسطور یعنی
و تمنی منزلتهم که ضمیمه جمله فنظر الیهم بعین الحسد است و احتمال اردیکی آنکه برای دفع این توهم است که ادعام

علیه السلام نقل است که تمنی زوال نعمت از ائمه و حوا از فاطمه بودند چنانکه طبرسی گفته که گاهی حسد را
بر معنی غبطه اطلاق میکنند دوم آنکه فاضل جائسی علیه ما علیه از حدیث ثالثی بخیال آورده یعنی حسد حضرت آدم فعقل
آرزوی مرتبه ایشان بود و دیگر هیچ و چون احتمال ثانی باطل است بچند وجه اول تعیین خواهد بود اول آنکه علمای
طائفه در بحث آیت کما ربیانی و بعضی التحزن قبله یا ماده حد ثابت کرده اند که حزن از نا معصیت بوده کما سبق
المسالک اول مفصلا بیان رفته درینمقام که بکمال تاکید ایراد وعید شدید مقصود از تحذیر نفی از حسد الطرف اولی
ثابت شد که حسد بحقیقت خویش محمول است و هو المقصود ثانیا آنکه محققین امامیه تصریح کرده اند که حسد بمعنی غبطه مجاز
هرگز واقع شده اند مولف هم چنانکه دانی افاده نموده که من التفسیر والمفسر والتاکید والموکد تطابق و حسب
وکسانیکه حسد را بمعنی غبطه در حدیث جامع صحیح گرفته اند تصریح کرده اند که بمعنی مجاز است بضرورت لیکن
آن و این شبهه بار خدایا مگر گویند که درینجا هم ضرورتی یعنی عصمت حضرت آدم و این گیرت گوئیم غلط محض
است غفر علیه الالت قضیه مسلم الثبوت کالتحدیث هشیر کعصبة بعضها که محدثین امامیه جابجا وا
میکنند و خود مجتهد جائسی درینجا کار بران بسته ثابت خواهیم کرد که درینجا ضرورت مقتضی آنست که حسد بمعنی
اول محمول باشد نه ثانی و اگر بر فرض و تقدیر این هردو ضرورت گفا فرا اسابراش شع ندبار نیز نقید حامد است
اهل حق بنا بر تحقیق و الزام شیعه موجود است زیرا که مجاز حقیقی ندارد چنانچه بر طلبه علوم مخفی نیست ثالثا
آنکه چون این حسد بمعنی غبطه است غبطه امر محمود چنانچه عبارت مجمع البحرین در مقامیکه مقصود مولف است اثبات
تحقیق لفظ حسد است بدلالت مطابقی دال بر نسبت و همچنین کتب دیگر مثل مجمع طبرسی او بدلالت التزامیه لیس و دو
امر محمود کم مرتبه اش از مباح بلا ریب بلند تر معنی اولویت از سیما آن امور است چه معنی دارد باشید خصوصا وقتیکه
حسن و قبح اشیا هم عقلی باشد چنانکه در کتب قوم و اهل اعتزال مضبوط است نه شرعی و بر بن قدح درینمقام
نعم نمیتوان کرد زیرا که خود حضرات ائمه تشویق کتاب مجید اند ستایش غبطه فرموده اند بلکه از جمیع احادیث
این برگزیدگان بارگاه علم یزلی بمطالعه کتاب کافی و دیگر کتب احادیث بروایت حضرت امام صادق چنان
بمرتبه عیان میرسد که غبطه مقتضای ایمان مومنین است و حاشا که این از حسد رسیده

که روز قیامت خود حضرات انبیا همه با ذوات عالیه خود را از غبطه بر بعضی ز مقربین تحصیلا للثواب
سعد و رتخواهند داشت غلط گفتم چون حضرت امیر الجمال جاه و جلال طلب کرده بر تخت نور خواهند
نشانید جمیع انبیا در علیین غبطه خواهند کرد و کما فی المناقب العلویه پس از شان کسی که لا یظلم مثقال ذرة
در شان او بس بعید می نماید که حضرت آدم و حوا بر مقتضای کمال ایمان بدین فی لت و خوار که چند برگ از درخت
انجیر بر شرمگاه نهاده باشند تشبیه کنند و از بام جوسق بقعر خندق در اندازند و با وصف جاری شدن چشمها از چشم
ایشان توبه ایشان قبول نکنند و انیمه استدلال صلی‌الله علیه وآله بنا علی النقل صاحب مجمع البحرین گفته شد فثبت
ان الحسد محمول علی الحقیقة و مداوة العترة رابعاً آنکه از تتبع کتب و روایات قدمای امامیه که شیخ
صدوق از خرمنهای شان خوشه چین است و استقرار تصانیف او و مطالعه نور الثقلین چنان بوضوح می انجامد
که چون آدم و حوا علیهما السلام مراتب فخیمه حضرات ائمه بر ساق عرش دیدند و ندای الهی در رسید که از اراده زوال
این مدارج عظیمه و آرزومندی آن برای نفوس خویش بر حذر باید بود و گرنه در نهی و عصیان من مبتلا خواهید شد
و از ظالمان و ستمگاران محسوب خواهید گشت پرسیدند که خدایا ظالمان کیستند حکم شد که ظالمان آن قوم اند
که دعوی منزلت ائمه بغیر حق نمایند عرض کردند که خدایا چنانکه منزلت این زمره مقدسه در بهشت بما نمودی منزل
ظالمان در دوزخ بنما پس بحکم الهی الوف عذابها و صنوف عقابها با ایشان ظاهر نمود و تمامی حالات
ظالمین و مناصب ایشان عیان کرد و حق تعالی فرمود که ظالمین بدین مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم در
درکات سفل اند كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها و كلما نضجت جلودهم بدلنا
سواها ليذوقوا العذاب اکنون ای آدم و حوا بعد اینهمه معرفت و ارتفاع حجب اگر از روی زوال
نعمت ائمه خواهید کرد از جوار خود دور خواهیم افکند و کمال رسوائی و مذلت بحال شما خواهد رسید با این همه که
منصب هر دو بزرگ مناصب این بزرگواران حسد بردند و آخر مخذول و منکوب گردیدند و از اجلاء بدیهیات است
که آن ظالمین که خون آدم و حوا بعد اقدام حسد در پایه شان محشور شدن بعیدست بنا بحکم آفریدگار جهان یعنی
ایاکما ان تنظرا الیهم بعین الحسد و تتمنیا منزلتهم عندی و محلهم من کرامتی

فتکونا خلا کان بذالک فی نفسی وعصبیة فتکونا من الظالمین ضرور بود کسانی بوده اند که
حسد بمعنی مطلوب از انها صادر یافته بنده کسانیکه فقط بر تمنی قناعت کرده اند پس این قسم احادیث بدر
ثبوت انچه گفتیم و برای الزام این قوم و ابطال تقریرات و هفوات جالسی مورد کلام حرفی از آن بر زبان قلم
آوردم نص قطعی خواهد بود فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین حرف
دیگر آنکه در آن بیان که حضرت آدم و حوا در حسد و دشمنی عترت سید انبیاء نعوذ بالله افتاده اند بوجود
شهادت این حضرات مبنی بر امری بوده و نه از آلات طریق جنگ جدال و قتل و قتال اطلاعی خبر و بنا بر این مرز دو
بر اصول موضوعه شیعه کتابی که ذکر آن بیان کی بدان شجره نجی المفوزین که بدون استعمال حروف و افعال حق
خدا از علم طائفه پامال کردند یا فراموش خواهند شد مع هذا اسامی مبرکه ایمه از نور ایزدی بر ساق عرش
مکتوب بود و مانند خیر آدم دست بازند لیکن دستش بدان نرسید پس گفتن آنکه آدمی با مقتضای حسد کار
میکند اتم نمیشود خرافتی بیش نیست حالیا بر این چند بحث اکتفا نموده باصل مطلب مشغول میشوم و میگویم

دلیل پنجم آنکه لفظ احداث در کلام خلفا منطبق نمیشود چه پیداست که معنی لفظ احداث پیدا
کردن چیزی تازه است اعاده امر را احداث نمیگویند ولهذا لفظ اعاده معدوم در کتب قوم شایع است
احداث معدوم صورتی ندارد و صاحب صراح در ترجمه لفظ حادث میگوید نو پیدا شدن چیزی که نبوده
و این لغت است در انچه گفتیم در ترکیب لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و ذکر من الرحمن محدث
که مفسر به تجدد و محدود است تنها مصدق است بدان دعوی زیرا که این جماعت حضور خلافت با صوت
حضرات امیه در وقت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دشمنی اهل بیت داشتند و جناب سیدة النساء و علی مرتضی
و حسنین و دیگر محبین سید المرسلین را از سعی خویش ضعیف داشتند و جناب خاتم الرسل از جهت مخالفت
انبیاء و نصب مرتضوی با وصف انکار نزول جبرئیل تاکید حضرت رب جلیل هر روز تسویف می نمود

تفصیل فی المسلک الاول چون مضمون آیات مرتضوی تقریرات و فحوای هذا دلائل بر این مدعا دلالت
مجلس خالی از اغیار یافته ... [illegible]

باتفاق همدیگر نگاشتند و متفق الکلمه گردیده با همدیگر قسمهای غلاظ و ایمان شداد یاد کردند که خلافت
را از خاندان نبوت صرف کنند و علی بن ابی طالب را در میان خلق محمد بهره سازند بعد غصب خلافت و انزع ملکها
حقیقة امری تازه نباشد بلکه آن عین مقتضای صحیفه مذکوره و تصریحات قوم در حیات آنسرور صلی الله علیه وسلم
باشد که بحکم احادیث نبوی بزعم شیعه در قال و مقال صحیفه مذکوره بودند باز بقلم آوردند آنگاه در خانه کعبه
مدفونش کردند پس اینهمه اعاده امور است که در زمن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یکسان ساختند و او امر و نواهی آن
حضرت را گوش نمی نمودند و مواعظ و نصایح شریف بگوش نمی شنیدند چنانچه قصه عدم قتل ذی الخویصره و تخلف از
جیش اسامه و منع دوات و قلم الی غیر ذلک از اصول امامیه و تقریرات کتب کلامیه دلالت تمام دارد آن در بعض احادیث
منقول من اهل التشیع کما هو الظاهر بر بی تردد و نیست چنانچه عنقریب خواهی نبشت و هرگاه اینها باقی بر ما نمی
که احداث بر ارتداد بمعنی اعاده کفر زنهار صادق نخواهد آمد و علی هذا اما احدثوا بعدک دال بر فساد ارتداد
بعدک نخواهد بود و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر و تاکید جمله اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند
افتاد چه در معنی احداث و ارتداد تغایر است و بین التفسیر والمفسر والتاکید والمؤکد تطابق و اتحاد است علاوه
او جایی نخواهد ماند لفظ مرتدین و در روایت محکم نیست ابقار زنهار از لفظ مرتدین مصطلح شرعی مراد نمی توان گرفت
والا لفظ علی اعقابهم حشو و لغو خواهد بود چنانکه ملا باقر مجلسی در بحار و بعضی از علمای کبار امامیه بدان رفته اند و این
مذهب را اختیار نمود جمیع شریعت بر هم میزنند زیرا که مقدمه مناکحت اصحاب که از سر باطل میشود و چه قباحت
که بران لازم نمی آید مثلا اکابر امامیه مثل شیخ الطایفه و من اتبع منهجه من القدماء والمتاخرین کما فی مجالس المؤمنین در
مقدمه نکاح حضرت ام کلثوم با عمر رضی الله عنهما که زید از ایشان بوجود آمده و بخانه عمر مادر و پسر هر دو بعد زمان
خلافت خلیفه ثانی در یک وقت در گذشته و معلوم نیست که از این هر دو متقدم که بود علی ما روی صاحب الکافی عن
الصادق بصریح تاویل و تسویل میکردند و میگفتند که نظر بظاهر اسلام خلیفه ثانی درست گردید حالا که ایشان
معاذ الله از مرتبه اسلام نیز نصیبی نداشته مرتد شرعی گردیده باشند البته این نکاح تبرا از فاحشه زنا
خواهد بود معاذ الله من ذلک لیکن بسیاری از منقولین امامیه که مورد صلوات الله شرف و انجب باشند

در ازالت

درین صورت و قرار داد صاحب کابل بهائی که یعنی انشاء الله تعالی ولد الحرام خواهند شد الی غیر ذلک من المفاسد التی لا تحصی علاوه آنکه احادیث علل الشرائع و دیگر کتب معتمده بروایت ثقات شاهد همین است که حضرت امیر از آن جهت با خلفا و اعوان شان جهاد نکرد که اسلام آنها برقرار ماند لیکن حق من تدبر است که در وجوب القتل باشند نزد تمامی عقلا عالم علت شیخ المشایخ از علل مستقدره خواهد بود و عبارت حدیث مشار الیه اینست حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ قَالَ حَدَّثَنَا اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ اَنْ يَدْعُوَ اِلَى نَفْسِهِ اِلَّا اَنَّهُمْ اَنْ يَكُونُوا ضُلَّالًا لَا يَرْجِعُونَ عَنِ الْاِسْلَامِ اَحَبُّ اِلَيْهِ مِنْ اَنْ يَدْعُوَهُمْ فَيَأْبَوْا عَلَيْهِ فَيَصِيرُونَ كُفَّارًا كُلُّهُمْ وهرگاه بالاتفاق مرکافه خلق بعد ارتحال رسول المتعال همین چند ساخته حادث شده لا غیر یکی امر خلافت و ما تفرع علیها و دوم ردت شدن بعضی از قبائل عرب سوم ساختن مانعین زکوة که امر اول المسالک سابق چهارم انحراف متغولین لسانی ایشان حقیقه و میل آنها بخلفائی ثلثه فاطمئذ بس حق بس امر اول مراد نتوان گرفت لا محاله چاره متعین خواهد بود اما البطلان اول و ثانی پس اظهر من الشمس است زیرا که شناعت خلفا خواه مرتد شرعی باشند علی الاطلاق خواه در احکام آخره وفقه هیچ گونه متصور نیست کما عرفت اما البطلان ثالث پس از انیکه مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او در اعتقاد مؤلف مومن پاک اعتقاد و منکر خلافت مغصوبه حضرت صدیق اکبر بودند و تفویض صدقات زکوة به حکام نصب کرده ایشان جائز نمی پنداشتند و برین گناه در سیاست آنها الخ رسید چنانچه علمای بذهب با اعتقاد او کالشمس فی رابعة النهار عدم ردت شان روشن ساخته اند من شاء الاطلاع فلیرجع الی کتبهم الکلامیة با جمله چون بحکم امر اول مراد نتوان گرفت آخر متعین خواهد شد کما نص علیه ما وشهد لهم نور الله الشوشتری فی مصائبه حیث قال ان مراد الکلینی ما اخبر من عداوة ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم من عدا ... من مشاهیر الصحابة المداومین علی ملازمة النبی صلی الله و آله وسلم بعد تعیین النص الجلی فی

سائر اقربا امير المؤمنين عليه السلام لا جميع الصحابة فانظروا معاشر المؤمنين كيف
ابطل ارادة ردة جفاة الاعراب سيدهم وسندهم بل امامهم الاعظم اعني ابو
الكثير ومن في مرتبته واعترفوا بان المراد الاصحاب المشهورون بصحبته و
الملازمون برفاقته صلى الله عليه وسلم والمستمعون للنص الجلي في يوم الغدير على
امامة الامير وقد وقع منهم التخلف عن بعض الواجبات واستحقوا بسببه السقر
كما دل عليه الاثر فما الذي يدعى ان ذلك التخلف كان سوى التخلف عن سفينة
عترة رسول الثقلين وجد الحسنين حتى صار سببا للعار والشنار بل للغرق في لجة
النفاق بلا مين واي واجب التخلف عنه يدخل اصحاب الرسول في جهنم ولا يشفع
منهم شفيع المذنبين صلى الله عليه وسلم در طريق شيعه نيز بمعنى حديث درمرج تمام دارد يعنى او لسيد
كه چه احداث كردند بعد از رحلت تو از رعايت منصبين خلافت و ترك احد الثقلين بل كلاهما بالرجع بقول رسول صلى الله
عليه وسلم گفته ميشود كه بودند اينها برگردنده بر پاشنهاى خود از وقتيكه مفارقت كردى تو از ايشان يعنى بعد
نبى و طعن و عداوت كه موالات و اطاعت تو اختيار كرده بودند نزديك بهمان شيوه قديم رجوع
وطريقه متروكه را پى سپر كردند كه اطاعت ترا در باره اعتقاد حقيت خلافت بلا فصل بر طرف
گذاشتند و بجهت ميل و رعايت خلفاى ثلثه و طمع زخارف دنيوى حكومت را لى اير اهل كوفه و بصره و شام
الى غير ذلك علم تعنت و عناد برافراشتند و مقوله نبوى را كه قرينه معنى ردت قرار داده اند از قلت تعمق
است فذلك عليهم لا لهم چه اگر امت عيسوى باز اعتقاد الوهيت حضرت عيسى بتلقين و ارشاد حيات شان
باز مى آمدند و بعد عروج جناب روح الله بسيار بار از آن عقيده را از سر ميگرفتند البته حكايت قول
عيسى قرينه اراده معنى ارتداد مى افتاد و اذ ليس فليس بلكه امت مزبوره هم احداث امر جديد يعنى اعتقاد
الوهيت حضرت مسيح نموده بودند و امت محمديه صلى الله على صاحبها كه امت اجابت بودند هم احداث امر تازه يعنى ترك
رفاقت عترت طاهره و گوساله پرستى ملازمت خلفا اختيار نمودند پس مقوله نبوى قرينه عدم اراده معنى ارتداد از

احداث

احداث است نه بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد
الاسلام است لیکن ارتداد شرعی هم فردی از افراد ارتداد علی الاعقاب است و ما من عام الا و یجوز ان یراد منه
الخاص پس کلام ما لغو است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوییم جزاک
الله عنا خیر الجزاء این خود عین مطلوب شیعه است که بی رسوخ اعتقاد اصل الاصول یعنی امامت ایمان کامل حاصل
نمیشود چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند ترک ایمان کامل را بلکه تبدیل اخلاق حسنه را بسیئه و ترک رفاقت احد الثقلین و
سبیل خلافت شیخین و ذی النورین را هم ردت خواهند گفت چنانچه اخبار حذیفه و ابن مسعود و عمار و امثال ایشان از معصومین
لسانی ما صادر شده و ان شاء الله تعالی تفصیلش عنقریب معروض میشود لیکن غرض ما این است که انا احدثوا بعدک
ارتداد شرعی مراد گرفتن لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم را مراد فی آن قرار دادن چنانکه از عبارت مجلسی ظاهر
مجلسی اتباع و اشیاع او استفاده میگردد مستقیم نیست زیرا که انا احدثوا بعدک احداث اموری جدیده که تفصیل آن
مع وجه تعیین آن او انفا گذشت و از مرتدین علی اعقابهم ارتداد بقبول [illegible] من حیث الترتب علی الامور المحدثه
مراد باشد فهذا الاتفاق مع نعم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که مسلما که از احداث بمعنی ابداع لغت ارتداد را
نتوان گرفت لیکن باشد که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوییم که حدث و احداث چنانکه مرادف لغوی
بالفظ بدعت و ابداع دارد مترادف شرعی هم دارد صاحب مجمع البحرین در ماده حدث گفته و فی حدیث المدینة
انه صلی الله علیه و سلم لعن من احدث فیها حدثا او آوی محدثا قیل فیه الحدث الامر الحادث
المنکر الذی لیس بمعتاد و لا معروف من السنة و فی الحرمات و ما ذلک الحدث قال
القتل و المحدث یروی بکسر الدال و فتحها علی الفاعل و المفعول فمعنی الکسر من نصر جانیا
و آواه و اجاره من خصمه و حال بینه و بین ان یقتص منه و الفتح هو الامر المبتدع
نفسه و یکون معنی الایواء فیه الرضا به و الصبر علیه فانه اذا رضی بالبدعة و اقر فاعلها
و لم ینکرها علیه فقد آواه و لا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنی
علی الارتداد و نیز در اکثر طرق این حدیث اند روایت سلیم بن قیس حدیثیکه شیخ الشاخ دران

امام رضا در عیون روایت کرده و الفاظ کعقائد و شقاوتها و تبدیل و تغییر واقع است موید آنست
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد بس مستبعد است بلکه بصراحت دال است بر
متبدل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر اعتقاد حقیت خلافت علی بن ابی طالب
علیه السلام که آن را بمجرد وفات سرور کائنات به تردد و تشکک مبدل ساختند و برداشتند یا بجبر و بهتند
از بحر تصحیح آل است باینکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت کما روی بعض اکابرهم
فی معنی الحدیث المشهور عن الاکابر الاربعة من انه قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم بعد کلام لست اخشی علیکم ان تشرکوا ولکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافسوا
فیها و وجه دلالت در غایت ظهور است زیرا که هرگاه بنص نبوی ثابت شد که از بعض اصحاب احداث واقع شود
و شهادت بر نفی واقع شود که شرک نخواهد شد بلکه مخافت تنافس در دنیا بود و لیس بصراحت ثابت گشت که آن
احداث در امری غیر شرک که بقرینه تخاطب با مسلمانان انجام او ارتداد است خواهد بود و علی هذا باید که
مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده و بامر تدین و اهل اصحاب بوده باشند ورنه کذب
قول مخبر صادق لازم آید و ذلک محال بالبداهة و هرگاه از احداث ارتداد مراد نباشد لامحاله امری متعلق
بخلافت مثل صوبه داری کوفه و قضای دمشق و مانند آن که در مناصب نبوی مرتبه علیا دارد خواهد بود و
تنافس که درین باب حسب اخبار نبوی واقع شده از غایت ظهور حاجت بیان ندارد که اکثر از شعوبین
شیعه عمر از مقداد و بر گوساله پرستی و بعضی با خذ مناصب نبوی جان او بودند لذا ما وقع امر عظیم ذلک
یترتب علیه حدیث الحوض و ینطبق علیه استحقاق النار علی هؤلاء الکبار کما
هو ظاهر غیر مخفی و اگر کسی تصفح و تجسس کند در کتب حدیث اهل سنت احادیث خواهد یافت که دال بر وقوع
عصیان مودون مخبر صادق است در باب متعلقات خلافت و این معجزه نبوت است که از امر مستقبل منبه گردید
و عجب تر این واقعه از جمله که بکمال صحت دلالت دارد علی ما قلنا وای دلالة حدیثی است که مثل حدیث سابق
و مطابق انجا مسلم که متفق علیها متبعین فریقین بیان اتفاق دارند بحاث ملا مثان نگاهی کشته

الکلمة

الکلامیة مرویست و شواهد آن در بحار الانوار و حیات القلوب و غیر هما نیز وارد است قال
النبی صلی الله علیه وسلم ستحرصون علی الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیمة فنعم
المرضعة وبئست الفاطمة پس معنی باید یافت که تامل سازد که ازین باده تر اخبار را میل کسی بسوی
غاصبین خلافت بصراحت چگونه مفهوم شود آیا همی تبی که ارادهٔ بین برای استقبال قریب است و تخاطب با صحابه
کبار امامیه بصیغهٔ جمع چگونه دلالت دارد و بر چگونه حرص امارت ما قریب از حکومت کوفه و بصره و دمشق الی
غیر ذلک که عبارت از بعد وفات رسول مقبول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد فاذا ادریت
ذلک فقد وضح لک غایة الوضوح وظهر لک غایة الظهور ان ادعاء الفاضل
المجلسی و والده محمد تقی فی البحار واللوامع انه علیه السلام ما اراد خواص اصحابه بل المرتدین
والمنافقین الذین هموا بما لم ینالوا وقالوا عند طلب الدواة والقرطاس ما قالوا لیس ب
مستقیم بل اراد بعضا منهم بلا ریب کما نص علیه القاضی نور الله التستری والکشی
وغیرهما وقد مر سابقا و نکته دیگر باید دریافت که اگر کسی با وصف اینهمه تصریحات تنبیهات ریب
توهم درگیرد که تصغیر لفظ اصحابی علی ما فی نسخة سلیم بن قیس نیز دربارهٔ تقلیل است پس اکثر مقبولین شیعه
چرا مردود خواهند شد گوییم که غرض اینها صیانت اکثر مقبولین خویش ازین چاه [illegible] حالانکه تصغیر
این قول بر هر کس که ادنی ادراک دارد ظاهر است چه در مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع محشر
تصغیر کلمه یارب که از اسماء الهی است باضافت یای متکلم بجناب باری از استشفاع اینها خواهند کرد
پس اینجا التقلیل عدد چه مضر دارد مگر معنیش این خواهد بود که اینها چند کس از اصحاب اند اگر بکثرت می بودند امر آمرزش
اینها بر تو دشوار بود یا سخن بخواستم چون قلیل اند بیامرز والبته عاقلی با همچنین ضیاء نخواهد بود علاوه و مخاطب
عالم الغیوب والشهادة است حاجت اشاره به تقلیل و تکثیر عدد چیست پس نیست مگر اینکه مثل لفظ یا بنی که
معنی تصغیر مراد نمی باشد جناب رسالتمآب اشفاقا واستعطافا کلمه التصغیر ذکر کرده اند و هر چند این قدر دانا که بمعرض
عرض رسیده نزد منصف لبیب برای اثبات ما کنا نحن بصدده کافی و بسند بود ولیکن شفاء

للعليل وإرواء للغليل هنوز دست از ایراد دیگر براهین درین آستین نمی‌کشم پس تحتی گردن من از
عناد و عصبیت و عداوت و لداد خویش گذارد دلیل **ششم** آنکه جناب سید المرسلین مقول
حضرت عیسی را اعاده خواهد فرمود و بتلاوت آیت کریمه وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ
فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ مشغول خواهد شد
و این شعر بر آنست که از استبعاد شیعه بر گشته و قبل ازین تفصیل جدتمام تر بقید قلم آمده که شفاعت خلفا
بدلالت مطابقی باشد یا بتضمن و التزام از اصول قرار داد حضرات امامیه یکبار هم از جمله محالاتست چه جای
مره بعد اخری و کرة بعد اولی مع ذلک از مضمون مفهوم آیت پی توان برد که جناب رسالت بعرض نماید که خداوندا
تا وقتیکه من بقید حیات بودم ازین مردم احدی مشاهده نکردم بعد از وفات من ازین گروه آنچه سر زده تو
خوب میدانی اینهم ایما صریح دارد از بودن خلفا ثلثه مورد حدیث الحوض چه از ایشان باصول خود عمر
شیعه شب و روز محدثات و بدعها و اقسام نفاق و انواع مخالفت سر برزد چنانچه مطالعه بحار الانوار
مجلسی بر آن گواه است بلکه رساله حیات القلوب او نیز بتفاصیل این مطالب سیاه است در باب شصت و
دوم از شیخ مفید باسناد حضرت امام اعظم طوسی و شیخ طبرسی که از فقهای شیعه اند در باره بیعت ایشانهم
و تخلف ایشان از لشکر اسامه و امامت مسجد شریف بعبارات طولانی آورده و در اثنای آن نقل میکند
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود با بوبکر اشاره کرد که پس بایست و خود داخل محراب مسجد شد
و نشست و با مردم نشسته نماز ادا کرد و نماز از سر گرفت و اعتبار نکرد بآنچه ابوبکر کرده بود چون سلام نماز
گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
روید گفتند بلی یا رسول الله گفت فرمود که پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای آنکه عهد خود
را با تو تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم و برای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از دیگری بپرسم پس حضرت فرمود
روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه

این سخن را فرمود و در بیهوش شد از تعب و غش مسجد بر گشتم و از حزن آمدم که عارض شد آن حضرت را
بسبب آنچه مشاهده فرمود از اطوار ناپسندیده منافقان و دانست از نیتهای فاسده ایشان پس سلمان گفت
که بسند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان آن حضرت بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست
پس حضرت چشم مبارک گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتفی که
تا بنویسم از برای شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیارد عمر گفت برگرد
که این مرد هذیان میگوید و بیماری بر وی غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کردند آنها که
در آنجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و بعضی گفتند که قول قول رسول خداست صلی الله علیه
و آله و سلم و گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاریم آنچه طلب کردی
فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت بآن نیست و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من
نیکو سلوک کنید و رو از ایشان بر گردانید و ایشان برخاستند الی ان قال ای عزیز آیا بعد از تحدیث صحیح عالم
مجال آن هست که شک کنند در کفر عمر و کفر کسیکه عمر را مسلمان دانند و اگر ادنی غلامی خواهد که وصیت کند و کسی
مانع وصیت او شود مردم برو طعنها میکنند هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواهد که وصیتی کند که صلاح جمیع امت
در آن باشد و کسی مانع وصیت او شود و در چنان حالی آن حضرت را آزرده کند و نسبت هذیان بآنحضرت
دهد چگونه خواهد بود حال او و حال آنکه حق تعالی میفرماید وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
یعنی سخن نمی گوید آن حضرت از خواهش نفس و نیست سخن او مگر وحی که باو فرستاده میشود و [illegible] اینها
آزار میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را در دنیا و آخرت پس معلوم شد که صدور کفر صریح
از حضرت عمر فاروق و اتباع و اشیاع او در حین حیات سرور کائنات بر اصول مذهب تشیع بالخصوص
بر تحقیقات ملا مجلسی که خلاف فهم مولف باشد اظهر من الشمس و ابین من الامس است و از همین مقام کفر مولف
بمقام عیاذا بالله و بسیاری از بزرگان که قائل باسلام خلیفه ثانی اند و ذکر خلفای ثلثه [illegible] بزبان مجلسی تا هم الیوم
ثابت میگردد دل فقیر از ادراک آن مانند کتاب سوخته برای استیصال خرافات مجلسی

یکدو حرف میگوییم که معلوم نیست که این لئیم هرزه درا در بارهٔ جناب مرتضوی که دشنام پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم از زبان عمر رضی الله عنه نعوذ بالله الطیب خاطر استماع نمود و بیاران سکوت ورزید و خاک
در تعمیل حق تعالی بیصلیله انکم اذاً مثلهم چه اعتقاد دارد بار خدایا مگر معتقدین مجلسی تقلید کنموری
گویند که حضرت امیر وقت طلب قرطاس کجا حاضر بود لیکن اینهمه نظر بر روایات بحار الانوار و حیاة القلوب که
آن در مسلک اول گذشت سخافتی و خرافتی بیش نیست زیرا که از آن واضح می شود که امیر المؤمنین در اوقات مرض
النبی صلی از پیغمبر جدا نشده مگر وقتیکه هرگز دران وقت قرطاس و دوات طلب فرموده اند مع ذلک که
حاضر بودن حضرت مرتضوی دران منقول است که نص در مدعا ما بلکه بحضور مقبولین امامیه هم دلالت تمام دارد
تقدیر کفر بیچاره مؤلف که خدای عز و جل جامعتش متحیر گردانده و زبانش را شل و دهنش را قرار حقیقت بداین
سنت و جماعت جاری سازد و از اختیار عار او را باز دارد این کفر بدشمنان جناب مرتضوی سیگردد
والالزم باطل والملزوم مثله من اعجب مولف کابل بهائی هم بتصریح تمام بارتداد ایشان در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برخلاف منطوق حدیث سرور کائنات قائل شده و گفته که رسول الله صلی الله
علیه وسلم هنوز در حیات بود که ایشان مرتد شدند الی آخر القصة لیکن تلاوت آیت کریمه نکوره وارشاد بقوله
علیه السلام کیاعتراف مولف رساله و تمام کبار امامیه صدور گناه از ایشان بعد عروج بر آسمان جاری من جانب شد
بود نشین بر زمین چگونه منطبق شوند زیرا که کفریات این مردم خود جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم تمام
تمام عمر اطلاع بوده و بر کمال انقباض و انضجار میبود پس اگر چنین فرمایند که خدا او مدا با من در میان ایشان
هم بودم مرتکب خرابی نمیدادم بعد وفات من تو بر ایشان نگهبان بودی کذب صریح خواهد بود و متوهم نشود
که صدور این کفریات مختص بزمان اختفا جناب سید ابرار بود و پیش قبل زین از روایات تا اخر مجلسی
دریافتی که این گروه در ملاک پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته اند چنانچه ما بر اسفر
تبوک و مانند آن که تفصیلش در حیات القلوب و غیره موجود است روشن و جلی است بر سخن مقبولین
امامیه این همه قیود و الفاظ حدیث متنازع فیه انطباق کلی خواهد یافت کما ستعرف ان شاء الله تعالی مفصلا

دلیل هفتم ورود بعضی از روایات است دال بر آنکه از دار و گیر ملائکه عذاب موکلان عقوبت
قلیلی از ان مردم که حدیث الحوض در شان آنها جاریست نجات خواهند یافت انطباق این مضمون
بر خلفای ثلثه بر مسلک مجلسی و اتباع او و کسانیکه این بزرگان را معاذ الله در احکام آخرت مانند کفار
و مشرکین می دانند از محالاتست بخلاف مقبولین لسانی امامیه که اگر بعضی از انها زود تر نجات
یابند و بعضی بر آخر نجات یابند یا ابد الاباد در جهنم روند هرگز مخالفت اصول امامیه لازم نمی آید زیرا که بروایات
ایشان بعد ازین خواهی دانست که معاصی بعضی خفیف تا تمامتر جمعی اشد بود بخلاف حال خلفای ثلثه بر مذهب
شیعه که بر طور واحد است یعنی نجات بعضی و گرفتاری بعضی دیگر در هیچ حال امکان ندارد و کسانیکه در حق
شان قائل بتخلید عذاب ابد تفصیلی نمیکنند که بعضی از ایشان نجات خواهند یافت و بعضی در عذاب ابدی گرفتار
خواهند بود و جمعی که قائل بدخول اعراف اند نیز برای شان قاطبةً همین اعتقاد دارند و طائفه که بنجات رفته اند
آنها نیز تفصیلی بکار نمی برند پس اگر بنجات بعضی از آنها و گرفتاری برخی دیگر قائل شوند خرق اجماع
لازم می آید و درین مقام برای دفع توهم مکابره عبارت کتاب کشف المراد امام اعظم حلی را نقل می نمایم
المحارب لعلی کافر لقول النبی حربک یا علی حربی ولا شک فی کفر من حارب
النبی واما مخالفوه فی الامامة فقد اختلف قول علمائنا فمنهم من حکم بکفرهم
لانهم دفعوا ما علم ثبوته من الدین ضرورة وهو النص الجلی الدال علی امامته مع تواتره
وذهب آخرون الی انهم فسقة وهو الاقوی ثم اختلف هؤلاء علی اقوال ثلثة احدها انهم
مخلدون فی النار لعدم استحقاقهم الجنة الثانی قال بعضهم انهم یخرجون من النار الی
الجنة الثالث ما ارتضاه ابن نوبخت وجماعة من علمائنا انهم یخرجون من النار لعدم الکفر
الموجب للخلود ولا یدخلون الجنة لعدم الایمان المقتضی لاستحقاق الثواب ودلیل هشتم
آنکه مرتدین را در بعضی از روایات بلفظ اصحابهم و در بعضی از احادیث بلفظ معروف مقید کرده اند پس مقصود
ازین روایات اثبات فسق و احداث است فذلک هو المقصود لکنه مانع من حمله

على الخلفاء فانهم كفار على اصولهم المقررات وفي حكمهم كما مر سابقاً عند جمع منهم
وهذا كلام على مذهبهم في هذا المقام واگر مقصود ازان اثبات کفر هست پس ایجاز را که تعابیر
مرتدین اول مقصود بود گذاشتن و باطناب گرویدن بلا ضرورت شرعی و عرفی از افصح فصحا ابلغ بلغا که
کلامش فوق تمامی مخلوقات و تحت کلام حضرت امیر و خالق ارض و سموات از جمله مستبعدات بلکه محالات است
خلفائی ثلثه و اتباع و اشیاع شان هنا از مراد نباشد وهو المطلوب بحمد الله که مولف رساله بعید ملحقهای
درصورت ارتداد شرعی و اراده کفر حشو و لغو قرار داده و در لزوم این قباحت نظر بمذهب و اصول
فریقین امتراقی و اختلافی بدر نیست کما لا يخفى على المتاملين **دلیل نهم**
آنکه جمله لم یزالوا اقتضای آن می کند که ارتداد بسیار احداث و ارتداد آنها گذشته باشد حتی
ارتداد و زمانه انقضا یکی کی تا باظهار قاضی نور الله شوستری در احقاق الحق ثابت بود از افراد آن اهل بیت
باعتراف وحضرت مولف تمام شد فعلى هذا میگوییم که این ارتداد و کذا ای خلفائی ثلثه که اساس بیعت
ابوبکر صدیق سال کامل هم برابر که خلافت قرار یافته منطبق نمیشود و بخلاف مقبولین لسانی حضرات شیعه
ابوذر و عمار و سلمان و حذیفه و عبدالله مسعود و حضرت عباس و فرزندان شان که بی شائبه تکلف و تصنع ازینها منطبق نمی شود
چنانچه روایات امامیه برجا خود ثابت است و سیجی انشاء الله تعالى **دلیل دهم** آنکه مصداق
الحوض که سابق بحیث تخلد بهم ذات الشمال در روز قیامت بر ایشان خواهد گذشت از اصحاب قریب
ونزدیک المکان و جلیل الشان خواهند بود چنانچه روایت سلیم در ترجمه آن کتاب حضرت مجتهد الزمانی قبل ازین گذشت
تازه دیگر نسخه سلیم بعد ذکر مناقب حضرت امیر و ابوذر و سلمان و مقداد مکرر این حدیث موجود است و دلالت تمام
دارد که این سابقه بر مقبولین خواهد گذشت الفاظ حدیث بطریق نسخه بقدر انست لیردن الحوض قوم من
صحبتي ومن اهل المكانة مني والمنزلة عندي حتى اذا وقفوا على مراتبهم ورأوني اختلجوا
دوني فاخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب اصحابي اصحابي فيقال انك لا تدري ما
احدثوا بعدك انهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم القهقرى منذ فارقتهم وابن

نیز از جمل احادیث بر خلفای ثلثه آنچه است چه رفعت مراتب و جلالت مناقب بر اعتبار لعین لسانی البتة
مسلم الثبوت است بخلاف شیخین و ذی النورین که این مع عوی بر صور خیالیه الیشان آوهن من نسج العنکبوت
اگر هنوز حوصله سماع روایات باقی باشد فقیر از تحریر آن بنا بر حقوق ضرورت المجیبه چنانچه در تمام این سالک
افتاده در می گذرد وفی تفسیر اهل البیت وبقیت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم نسيبة بنت
كعب المازنية وكانت تخرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزواته تداوي
الجرحى وكان ابنها معها فاراد ان ينهزم ويتراجع فحملت عليه وقالت يا بني الى اين تفر
عن الله ورسوله فردته فحمل عليه رجل فقتله فاخذت سيف ابنها فحملت على الرجل
فضربت على فخذه فقتلته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بارك الله فيك يا نسيبة
وكانت تقي رسول الله صلى الله عليه وسلم بصدرها وثدييها حتى اصابتها جراحات كثيرة و
حمل ابن قميئة على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال اروني محمدا لا نجوت ان نجا
على حبل عاتقه ونادى قتلت محمدا واللات والعزى ونظر رسول الله صلى الله عليه وسلم الى
رجل من المهاجرين قد القى ترسه خلف ظهره وهو في الهزيمة فناداه يا صاحب الترس الق
ترسك ومر الى النار فرمى بترسه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا نسيبة
خذي الترس فاخذت الترس وكانت تقاتل المشركين فقال رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم لمقام نسيبة افضل من مقام فلان وفلان وفلان انتهى موضع الحاجة از این
باستماع ترجمه این روایت زبان ملا باقر متوجه باید شد مقر باید که از زبان نسیبه دختر کعب مازنیه در حضر حضرت سمت مازنیه بود و حضرت
او در جنگها می رفت که مجروحان را مداوا کند و پسرش در آن جنگ همراه بود چون خواست که بگریزد نسیبه در او برو حمله کرد و گفت
ای فرزند از خدا و رسول می گریزی او را برگردانید تا آنکه مردی از مشرکان بر آن پسر حمله کرد و او را شهید کرد نسیبه شمشیر
پسر خود را گرفت و بران کشنده پسر خود زد و او را کشت حضرت او را تحسین کرد و گفت خدا بر تو برکت دهد و
نسیبه خود را در پیش روی حضرت بازداشته بود و سینه و پستان خود را سپر کرده بود که آسیبی به آن حضرت نرسد

تا آنکه جراحات بسیار باو رسید و ابن قمیه بر حضرت حمله کرد و میگفت محمد را به من بنمایید من نجات
نیابم اگر او از من نجات یابد پس ضربتی بر دوش حضرت زد و فریاد کرد که بلات و عزی سوگند که محمد را
کشتم در آن حال نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مردی از مهاجرین افتاد که سپر بر پشت و سپر خود را بر زمین
انداخته بود حضرت او را ندا کرد که ای صاحب سپر بینداز سپر خود را و برو بسوی جهنم او سپر انداخت حضرت
نسیبه را گفت که سپر را بردار نسیبه سپر برداشت و با مشرکان قتال می کرد پس حضرت فرمود که مقام نسیبه
دختر کعب امروز بهتر است از مقام ابوبکر و عمر و عثمان انتهی کلامه فی حیات القلوب هرگاه علی رؤس الناس
نسیبه را بر خلفای ثلثه ترجیح دهند و فرار ایشان را بآواز بلند بیان کنند لعنت و خجالت و قرب منزلت ایشان
نزد سرور انس و جان کجا باقی ماند و بر هر مسکین قطعاً و یقیناً رسید که هر چند ابن سبا و اتباع
برای کسر و خفض شان خلفای ثلثه این روایت را در علو القدر النسیبه بکمال شد و مد بهم بافته باشند ولیکن نقص
اعلی شان و خطر رتبه شجاعت و شیعیت جناب امیر و حسنین حسنی خروج و نصب بود چه این قصه علی الظاهر دلالت
بر آن دارد که حفظ و حمایت نبوی بکوشش و کشش نسیبه واقع شد و ثبات قلب و تهور آنجناب نشان آنحضرت
از وی بخوبی ظاهر نشد و در روایت که کلینی مقبولین لسان امامیه حتی که جناب امیر کبیر هم سهیم و شریک منصب او
نتوانند شد با وصف آنکه نسیبه را از دست کفار شربت شهادت چشید لیکن هرگز نسیبه را تعرضی از حرب
رونداد بلکه بعد ملاحظه این همه سوانح بکافر کشی متوجه شد و مانند شیر بیغر بود و هرگاه او را شمشیر بدست آمد
چندان داد شجاعت و شیرمردانگی و دلیری داد که قصه رستم زال در جنب این پیرزال مانند فسانه عمرو
بی اصل و بی ثبات می نماید والعجب کل العجب که ذوالفقار ربانی او نزول اجلال نیافت و گرنه از
آثار تهور و دلاوری او چنان متیقن شود که هرگز احدی از کفار از دستش جان بسلامت نمی برد پس مراد از فلان
و فلان اصول شیعیان جناب امیر و عمار یاسر و حذیفه یا دیگر مقبولین لسان امامیه باشند که در جنگ احد
شهید بودند و نشسته اند کما سبق نه خلفای ثلثه علاوه لفظ افضل من مقام فلان الخ بجنب ظاهر هم نمی
بمعنی می رسد که هرگز خلفای ثلثه را اراده نفرموده درین صورت می باید که این همه بزرگان را از اصل صحابیت

سر کشی باشد و چگونه دلهای امامیه که هر سه کس را بکمال نامردی و بزدلی وصف میکنند
برین معنی قرار خواهد گرفت بخلاف مقبولین شیعه فتدبر وانصف این همه که شنیده شد حرفی از
جنگ احد بود اگر حال دیگر غزوات از کلام مجلسی در روایات مفتریات قوم در باب خلفای راشدین
باز گوییم فی الجمله بر اه تفصیل نویسیم معلوم خواهد شد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اکثر غزوات ایشان را ذلیل
و خوار فرموده و اینها از دست سابر کشی خوار بها کشیده اند مثلا در غزوه ذات السلاسل روایت شیخ کلینی
مفید امام اعظم طوسی و طبرسی و قطب راوندی در مصنفات ایشان مفصلا است که باقر مجلسی در حیات القلوب
بترجمه آن پرداخته ملخصش آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را با چهار هزار نفر بر سر کفار فرستاد
و فرمود اگر اسلام قبول نکنند دمار از روزگار ایشان بر آرید ابوبکر با گروهی از مسلمانان بملاقات کفار
کرد و پیام ادا نمود گفتند بلات و عزی اگر قرابت تو مانع نمی شد ترا با جمیع اصحابت می کشتیم برگردید که با شما کاری
نداریم و نمیخواهیم که محمد را با علی بقتل رسانیم ابوبکر با لشکر خود گفت که سوی مدینه قصد کنید اهل عسکر هر چند
وی را تحریض بر جهاد میکردند قبول نمود چون بمدینه رسیدند حضرت فرمود ای ابوبکر مخالفت من
کردی و آنچه گفتم بعمل نیاوردی و عاصی شدی پس بر منبر بر آمد و گفت ای معاشر مسلمین ابوبکر را امر کردم که
اسلام را عرض کن و بعد امتناع بجهاد مشغول شو و بجهت نامرداز لشکر رسید اطاعتم نکرد اکنون بحکم
جبرئیل عمر را میفرستم ای عمر برو و همان کن که ابوبکر کرد القصه او هم گریخت و جبرئیل خبر داد حضرت بر منبر آمد
و فضائح او معاذ الله برملا فرموده باز خطاب بعمر نمود که نافرمانی کردی و خلاف امر من بجا آوردی و عمل بر
رائی خود نمودی خدا تقبیح کرد اندر رای تو اکنون علی را میفرستم الی آخر القصه لطولها بالجمله مقصود فقیر
در تفصیل این بود که عدم انطباق رفعت منازل خلفا و آیات موضوعه جدیده ثابت کرده شود و سابقا و آنفا
گذشت که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بدست حق پرست و زبان صدق ترجمان خود بر اصول امامیه شیخین را در آن ایام
چند کس قسم وقت حلت دوات و قرطاس چنان ذلیل ساخت که جز روپوشی چاره ندیدند الی غیر ذلک من المقامات
التی لا تحصی کثیرة طرفه تر آنکه در دنیا در پی تذلیل باشند و حال آنکه حکم باسلام ایشان نموده‌اند

روز قیامت که دار الجزا است رسوائی اینها با وصف کفر مقرری شان در آن وقت روا ندارند و اگر با ایمه
جلالت شان و رفعت این بزرگان بحال خود باشد عجب نیست که اینها نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بحسب قرب و
منزلت و جلالت قدر و رفع ذکر لیاقت خلافت نبوت هم داشته باشند کما هو فی الواقع کذلک حیرت دیگر آنکه محبت معصوم
خاتم نبوت را در باره شخصی علی الاطلاق موجب ایمان و کمال اسلام او در بحث امامت نیندازند و افضلیت و خلافت
مرتضوی از آن ثابت کنند چنانچه شیخ سعید علی مازردی المجالسی فی حسامه در بعضی از رسائل خویش میگوید که معلوم
است اینکه محبت جناب حق سبحانه و تعالی نسبت بندگان از قبیل محبت مخلوقی به مخلوق دیگر از ره گذر
مشتهیات نفس باشد نیست بلکه بنا بر استحقاق و اتصاف محبوب بصفات کمالیه است و هرگاه کسی را حب خلق
خدا باشد متصف بکمالات صوری و معنوی بلا شبهه خواهد بود الی آخر تقریره و قرب و منزلت خلفای راشدین را از
جزئیات اعتقاد کنند فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی هفوات هولاء الکبار و لنکشف علی هذه الادلة
القاطعة القالعة تلک عشرة کاملة باقی ماند تطبیق اوصاف عشره بر زمره مقبولین که متشیعین تفصیل تمام
پس میگوئیم که همه صفات مذکوره در حق ایشان بر جای خود مثل بدیهیات اولیه ثابت است اما الصحابیه
فعیان لا یحتاج الی دلیل و برهان و لا یتوقف علی التوضیح و البیان زیرا که در فهرست امام اعظم طائفه یعنی شیخ طوسی
و کتاب ابو عمرو کشی و کتاب حسین بن غضائری و نقد الرجال و رجال ابن داود و خلاصة الاقوال حضرت امام اعظم دیگر و
تلخیص الاقوال و منهج المقال و مجالس المؤمنین و بحار الانوار و همچنین دیگر کتب معتبره ایشان بلکه بشمار ولادت بر
حصول این مرتبه برای حضرت سلمان و ابو ذر و عمار و غیرهم من المقبولین وارد شده چنانکه ظهور شمس در رابعة
النهار هویدا و آشکار است و ان شاء الله تعالی نمونه آن از کتب مذکوره اولیه قوم در حق بعضی از اینها بعد از این منقول
خواهد شد اما رفعت منازل و کثرت فضائل پس آن نیز به السنه مخالفین از همین راوی است لیکن هم
چند حرف در مقام اکتفا کنیم ملا باقر مجلسی در بحار بالخصوص در باب پنجاه و هفتم از کتاب حیات القلوب میفرماید که
بسند معتبر منقول است که بحضرت امیر المؤمنین از احوال ابو ذر غفاری سوال کردند فرمود که علوم را دانست و سر تحمل
بست که از آن چیزی بیرون نیاید پس از حال حذیفه پرسیدند فرمود که نامهای منافقان را یاد گرفت پس حال عمار را

پرسیدند فرمود که سوسنی است که مغز استخوانش پر از ایمان است و فراموش کاری بود که چون یاد میش
می‌ورزیدند زود مستذکر می‌شد پس از حال عبدالله مسعود پرسیدند فرمود که قرآن را خواند و نزد او نازل شد
گفتند خبر ده ما را از حال سلمان فارسی فرمود که دریافت علم اول و علم آخر را و او دریاییست بی‌پایان
الی آخر الحدیث و نیز در حق حذیفه از آنجناب مرویست که اسامی منافقین را خوب میدانست و عمار بحدود
الهی بود و نیز از جملهٔ معتمدین مذکورین زید بن ارقم است که حضرت امام اعظم حلی در خلاصة الاقوال در صحاب
تلخیص او را از عارفین حقوق حضرت امیرالمومنین و سابقین شمرده‌اند و از متشیعین قرار داده و کو فاضل
جالسی برد عقیده سیزدهم در صوارم جو بین نیاز تجری و اجتهاد دیگر در سرشت از زید مذکور را از جملهٔ فساق
و فجار و اعدای حیدر کرار شمرده باشد و اگر مراد وش آن است که وی بنا بر ارتداد و احداث مقتضای حدیث الیم
الطهار ارتدت الصحابة کلهم الا فلان و فلان مانند عمار از زمرهٔ معاندین اهل بیت و مخالفین ایشان محسوب شده
پس وهن و سخافت این تقریر کلامی نیست حبذا الاتفاق و نعم الوفاق المختصر محال عقل و خلاف نقل است که شیعهٔ
مرتضوی متصف بخلوص عقیدت نزد حضرت مصطفوی مقبول نباشد لطف نکنی بحدیث امالی و روایت رحب
که اوراد الحافظ ملقب میکند و لوجود و شمول انجاز عظیم ارند از ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم یا علی انا منک و انت منی روحک روحی و شیعتک شیعتی و اولیائک
اولیائی و غالبه مضمون روایت ابن عباس در باب صحیفه که بر نگ لوح محفوظ محل بر طلب و یابس بود از
ذهن سامعین بعید باده باشد و از جملهٔ ایشان بلال خادم رسول متعال است که خوبی و بزرگی و اخلاص و رسوخ او از
زبان اکابر امامیه در مسلک اول گذشت فلا نعیده مرة اخرى و مجالس المومنین نیز از فضائل و کمالات و منقبت
و از انجمله جابر بن عبدالله انصاری است که بقول ابن عقده که حضرت امام اعظم در خلاصه خود نقل آن کرده بسوی
اهل بیت منقطع بود و از انجمله حضرت عباس عم جناب افضل الناس است که حلی مذکور و دیگران نیز بمدح او
پرداخته‌اند و در مناقب او از زبان مخبر صادق روایتها در دفاتر مبسوطه دارند و از این باب روایت امام
اعظم طوسی است بسند معتبر از امام رضا علیه التحیة و الثنا که آنحضرت صلعم فرمود که حرمت مرا در حق

عم من عباس رعایت کنید که او بقیه پدران من است و ایضا بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده که فرمود هرکه آزار کند عباس را آزار من کرده زیرا که عم آدمی شبیه پدر او ست الی غیر ذلک من الروایات التی آوردها المجلسی فی کتابه الکبیر اعنی بحار الانوار و کتابه الصغیر اعنی حیات القلوب و جلاء العیون اما درینجا نسل حضرت عباس را از انقیای اصحاب در زمرهٔ سلمان و غیر او شمرده و حال علمای قوم در بارهٔ رعایت حرمت آن بزرگوار که عم حضرت مصطفیٰ بود عنقریب بطریق اجمال و ایجاز با تو خواهیم گفت که این بزرگان در طعن و ولادت آنجناب نیز خرفشاری و گفتگو دارند فاقول و اویلاه و اسفی و الی اللّٰه المشتکیٰ و از انجمله حضرت عبداللّٰه بن عباس است که بمذهب شیخ حلی و صوحبالی او از محبین مرتضیٰ و اجلهٔ تلامذهٔ آنجناب است حیث قال فی خلاصة الاقوال کان محبًّا لعلی علیه السلام و تلمیذه و حاله فی الجلالة و الاخلاص لامیر المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفیٰ و از انجمله بعضی دیگر اند که در ضمن اثبات احداث و انقلاب آن برین بزرگان در بارهٔ تراجم شان حرف خواهیم زد و حالات ابتداع و احداث آنها بحول اللّٰه و قوته مفصلًا نقل خواهیم کرد بالجمله در رفعت منازل این گروه مصداق حدیث حوض که بزعم علمای قوم شیعه بر اسو حاطر کسی نمی گردد و از نجاست که کتوری در ازام مطاعن بحکم فاضل جاگی میگوید قوله صلی اللّٰه علیه و آله و سلم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم دلالت میکند بکفر ربنکه بر آنکه در حق آنها دم که حضرت رسول خدا انتظار حال آنها در روز قیامت بکرر خواهد گفت که اینها اصحاب من اند خواهند گفت که اینها همیشه مرتد بوده اند بر پاشنه های خود ها از وقتیکه تو مفارقت کردی و این تصور نمی شود مگر کسانیکه ارتداد او آنها بر همه کس ظاهر نبوده باشد زیرا که کسانیکه ارتداد آنها ظاهر باشد حال آنها بر مجلس مخفی نخواهد ماند فکیف علی النبی صلی اللّٰه علیه و سلم و نیز مکرر گفتن آنحضرت صلعم لفظ اصحابی در حق آنها دلالت میکند بر کمال قرب و خصوصیت آنها در خدمت آنحضرت صلعم کما هو الظاهر انتهی بلفظه اما بودن الشان محل شفاعت تمام پیغمبران مقام عطوفت و استعطاف سید الانس و الجان پس گویا از احادیث بدیهیات است نه جای انکار و خرفشا بلی سخن مخالف در خصوص این مقام است که شفاعت برای ارتکاب معاصی خوف ارد بر

وشدت ونکیر اخروی بتصریحات فاضل مجلسی در حق الیقین و غیر آن بمقتضای دلالت حدیث شریف
که ذخیره شفاعت مختص باهل کبائر است صورت نمی بندد و مدار تکذیب کبائر و صدور محدثات از ایشان
در اصول امامیه مروی نیست چو البته که تکذیب مخالف کبائر است بلا مهلت حواله قلم می شود که اما احادیث
پس لا ایل بسیار و براهین بیشمار بر اثبات آن قائم می توان کرد عموماً و خصوصاً اما اول پس از انکه جلیل متقدمین
ایشان یعنی ابو عمرو کشی در کتاب اسماء الرجال اتباع و اشیاع او از امام باقر و صادق علیهما السلام
روایت کرده اند که تمامی اصحاب بعد از جناب رسالتمآب مرتد شدند مگر سه کس سلمان و ابوذر و مقداد راوی
گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی حضرت فرمود که اندک میلی کرد و بزودی برگشت باز فرمود اگر کسی را
خواهی که هیچ شکی نکرده و ترددی در وجوب متابعت مرتضوی بهم نرسانیده آن مقداد است و بس و این روایت
در اکثر کتب ایشان منقول و مروی است و مضمون آن با وصف محفوف بودن بقرائن و دلائل صحت
معنوی سید نبودن از ارتداد واحدی از جمیع مقبولین امامیه غیر مقداد ثابت شد و ابهم بمعرض ثبوت رسید
که ابوذر و سلمان نیز از مائلین بخلفا و تارکین نافت مرتضی و مترددین در باره حقیت امامت
سید اوصیاء بودند فی الجمله نظرا الی بعض الوجوه بودند سلمنا که بنظر بعضی از روایات شمول مقداد با دیده لیکن
بنا دادن تمثیل بعد از ملاحظه معانی در اصول احادیث معنی اضافی رجوع است یعنی ثابت مقداد از آن
نسبت بدیگران بعد از اثبات حقیقی والا این احادیث با همدیگر متناقض و مکذب یکدیگر خواهد بود و این حال
مسلک محدثین ایشانست و از ینجا معنی احادیث دیگر که در شان اهل بیت نیز لزل مطلق انداز در پرده غیب العالم شهادت
جلوه گر میشود که مراد از ین همین توسعه مجاز و رجوع این گان بعد ارتداد است مجملیکه در توبه عمار مرقوم شد کما
عرفت آنفا غالبا نسبت بکسانی نیست که پس از رو براه آورده و مدور مدلول روایات که خبر از اهل بیت اطهار
کرا و در صفین منحصر گشته در رفتن تعداد او بسیار کشیده کما سیجی انشاء الله تعالی و مؤید ارتداد است روایات
حق الیقین کما لا یخفی آنچه در کتاب بدیل تصحیح مرتضوی از بر مروی است که انکار شان از همه زیاده تر بود
و بخلیفه ثانی و شنامها حواله نمود و در مبادی این خلافت هنگامه کارزار گرم نیز تایید نفس مترادمی کنند

التبصیر استشهاد مرتضوی در بارهٔ حدیث تابوت و ناظر ببین است که عمار یاسر در ارکان اربعه داخل
نبوده بلکه زبیر بنهٔ کور در آن وقت بر رفاقتش پای ثبات فشرده و از مطالعهٔ بحار ترجمهٔ آن صریح معلوم است که
در آن مرد راجعین سابقین ابو ساسان انصاری و عمیر او را شمرده اند نه عمار یاسر را پس عبارت البته بر معنی صحابی
محمول خواهد بود و بر معتقدات مخالفین عیان است که زبیر با وصف بودنش از اهل عقوبت و نکال و اصحاب
شمال مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود مستثنی بودن بدار و گیر قیامت گرفتار آیند از اصول
امامیه بعید نباشد **و مخفی نماند** که برای اخراج عمار و ادخال زبیر در ارکان اربعه چگونه بر متعلقات
بسند کنم زیرا که نسخهٔ سلیم که نزد فقیر حاضر است در صدر آن این حدیث از سلمان مروی است قال فلما
کان اللیل حمل علی فاطمة علی حمار واخذ بیدی الحسن والحسین علیهما السلام
فلم یدع احدا من اهل بدر من المهاجرین ولا من الانصار الا اتاه فی منزله وذکر حقه ودعا
الی نصرته فما استجاب له الا اربعة واربعون رجلا فامرهم ان یصبحوا محلقین رؤسهم
معهم سلاحهم علی ان یبایعوه علی الموت فاصبحوا لم یواف منهم الا اربعة فقلت
لسلمان من الاربعة قال انا وابو ذر والمقداد والزبیر بن العوام این حال اکثری از
ارکان اربعه بلی مقداد و حال خویش باقی ماند و این معنی مستبعد نیست زیرا که او این سو بوده و پس مثل فولاد دل بود
قسون مطبق روایات ائمهٔ امجاد و کما لا یخفی علی من نظر الی افادات الکشی هو مدار الاعتماد و از ینجاست که بنده کمترین خلایق
نام ورا در ین مر یاد نکرده **لیکن گذارش این است** که شهید ثالث مذهب امامیه در فهم معنی حدیث روت یعنی ارتد الناس
الا فلان و فلان چند قید حفظ ناموس مذهب اثنی عشریه بگمان آنکه احادیث ائمهٔ غیور قابل انکار نیست در مصایب خویش افزوده حیث قال
ان مراد الکشی من الصحابة من عدا ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله ومن عدا
ما ذکره من مشاهیر الصحابة المدا ویحمل علی الائمة النبی صلی الله علیه وآله وسلم المتقیان
للتقرب الحالی فی شان امیر المؤمنین علیه السلام لا جمیع الصحابة من اکابرهم واصاغرهم
وهذا الذی ذکره علیا وفاطمه والسبطین علیهم السلام ومن کان معهم من بنی هاشم

و تابعیهم و موالیهم مع ظهور ان الکثیر لم یعتقد ارتدادهم فبقیت طائفة الکثیرة
التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة المستمعین للنص سالمین عن شبهة الارتداد الیهم و
ان دخلوا تحت تابعیة المرتدین لاشتباه الامر علیهم انتهی تمام مزخرفاته بر اگر تخصصات ابن
مفتری شیعه راش اکه در نفس الامر مخالف روایت مسعود عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام ست زیرا که اعتراف
باقر مجلسی در بحار معنی آن خبر این نیست که همه کس از رجال اهل بیت و اصحاب راه ارتداد پیش گرفتند مگر چار کس علی
بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر که مثل شریک بار در حیز فرض و تسلیم آریم و حضرت عباس و
عقیل و فرزندان ایشان و حسن و حسین من بنی هاشم را درین حدیث خارج از بحث پنداریم باز هم کسی
صحابی از سانحه ارتداد و احداث سوای مقداد مستثنی نتواند بود زیرا که مقبولین لسانی شیعه که اسامی شان بر که بعضی
از آنها قبل ازین مسطور شده باظهار انکار شان بلا نزاع صحبت اشرف البریه و خواص آنجناب شهره می شده‌اند
و در شهرت آنحضرات و استماع اینها نصوص جلیه مرتضویه را نیز شکی و ریبی نزد شما امامیه نیست که در صدد این
فصل بالاجمال حال ارتداد و احداث ایشان بیان فیما اکنون مفصلاً احداث این صحابه کبار از حدیث ردت
و غیره بخوبترین وجوه باثبات میرسانیم باز خود را که احداث حضرت علی و امثال ایشان بالخصوص حسن و
تشیعین متوجه نمیگردانیم بلکه بعضی از احادیث که بر کمال طهارت و طیب ولادت ایشان در طریق امامیه
غلط گفتیم در اصح الکتب قبل القرآن لالات وارد و در طریق سید ساجد وارد مینگریم تا دریافت شود که احادیث
رفضه درباره بزرگان اشرف المخلوقات برین نهج وارد ست و باینهمه عیوب جا نکه نها علما طائفه رافضی
و لب پرداز از العرش عظیم میرسانند و بدعوی مزید ولای اهل بیت و منتسبین ایشان کردن می فرازند
پس باید دانست که ارتداد بهر دو معنی یعنی برگشتن از دین اسلام و منحرف شدن از کمال ایمان و تبدیل اخلاق
حسنه به ذمیمه نموده الی غیر ذلک من العبارات صادق می آید و هر جا که بتصحیح میرزا محمد کشمیری بحار دیگر
بزرگان از معاصرین امامیه اول مراد نیست لامحاله ثانی متعین خواهد بود و عنقریب بخوبی معلوم می شود که
اصحاب مذکورین اگرچه مرتبه اسلام و ایمان را از دست نداده‌اند و در کفر و ارتداد شرعی نیفتاده‌اند مگر از

کمال اسلام و ایمان و اخلاص و رسوخ بهره بدست نداشتند عبارت کتاب مذکور که دلالت بر همین معنی
مسطور دارد قبل ازین در مسلک اول گذشته تا آنجا که گفته شده مذکور در جای دیگر از کتاب مسطور میفرماید که
بروایتی که از سلیم بن قیس هلالی نیز آمده که ان الصحابة ارتدوا بعد النبی بر تقدیر صحت قادح نمیگردد بچند وجه اولاً آنکه مراد از
ارتداد درین حدیث اگر بعینه باخبار مخبر صادق ست بوقوع ارتداد از صحابه چنانچه در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
صحاح سته و غیر آن مرویست چند حدیث ازان باب چنانکه مذکور شده اعم است از ارتداد دینی و ارتداد در اعمال و احوال
صالحه محصل معنی از روایت این است اگر بعد از ارتحال آنحضرت بعضی از صحابه از دین گشته انکار بعضی ضروریات
دین اسلام نمودند و بعضی از شیوه اخلاق و ملکات حمیده و خصال صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت رسالت که بفحوای قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجر رسالت است و از دیگر
کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران منعطف و مجبول بودند
برگشتند و انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان و بغی و عناد و جور و تعدی و طغیان صدور یافته نیکوی بر
احسان که در حق کافر رعایا ممدوح و محمود است در حق اهل بیت نبوت ترک کرده غصب حق حضرت امیر و ایذای
خاطر عاطر بضعه حضرت خیر الوری از بعضی بوقوع آمده چنانچه صحاح سته و کتب سیر و تواریخ بآن ناطق است
و انکار وقوع ارتداد باین معنی مکابره صریحه است انتهی کلامه بعینه آمدیم برین که هر گروهی از کمال
ایمان و اخلاص و تبدیل اخلاق جمیله باخلاق رذیله و خصال سیئه که از منقولین اما منه صدور یافت بجامع
و شعر فهو انشاء الله تعالی آیا بجهت میل بسوی خلفای ثلثه و معلول طمع زخارف دنیا بوده یا چیزی دیگر اگر
مراد اول است پس این حدیث الیشان بزبانی مخالفین ثابت شد و ذلک عین المطلوب و اگر مراد چیزی دیگر
است بیان آن بذمه خصم است و فقیر اقل الانام میگوید که همین همین امر اول است و برین دعوی قطع نظر
از انچه مؤلف جابجا تصریح نموده که از صحابه غیر از عذر و بیوفائی درباره خلافت اهل بیت چیزی بظهور نیامد
دلائل بسیار انتهاض میتوان کرد در همین مقام بریک دلیل اکتفا نمایم صاحب منهج المقال از حضرت ابو جعفر
علیه السلام حدیثی روایت نموده که مهاجرین و انصار جمعی یکروز نزد جناب مرتضی آمدند و گفتند که

بخدا اگر

بخدا سوگند میخوریم که تو امیر مومنان مستحق خلافت بلافصل ترا سزاوار است دست خود را دراز کن تا
بیعت کنیم حضرت امیر فرمود اگر برین امر راسخ دارید و درست میگوئید پس فردا صبح دم نزد من سر تراشیده حاضر شوید
تا با مخالفین جهاد کنیم پس امیر المؤمنین و سلمان و مقداد و ابوذر سر تراشیده بودند و دیگر کسی سر تراشیده پس تا وقت
شرف حضور یافتند و امیر المؤمنین همان فرمود که در روز اول ارشاد کرده بود با تخلف بکار بردند راوی گفت پس عمار
در زندان نبود امام فرمود که بعد ازین سوانح او همراه امیر المؤمنین قتال کرده مستبصر شده لیکن سر تراشیده پس معلوم
شد که ملوم باین تقصیر عذر تخلف بود حتی عمار بن یاسر پس بجانب جلیل الوجود مطلوب این مقام آنست که ظاهر
که حضرت عمار یاسر حیات در لجه بحر محیط غفلت مستغرق شد که بعد از سالها دراز بیدار گردید و وقت خروج حضرت
امیر المؤمنین و التقا عسکرین در صفین مشار رسید و به ساحل نجات رسید باید دیگران که از سر تا قدم ملوث و آلوده آن
بودند یعنی ابن صنف را شان را چاره از مرحمت چه رسید و بخیال بنده اول الخلیفه جهان بیکر بود که بسیار
حضرت سلمان و ابوذر درآن تا وعود جهاد بر تصور شرف حضور یافتند پس عمار ازین تفصیل حدانه شان
در مقام التی نفی از دلائل سر دو خواهم کرد لیکن بمطالعه روایات کتاب اختصاص ثابت و مجسم استدلال ازین
باقی نگذاشته زیرا که مصنف آن از عمرو بن ثابت روایت نموده قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفارا الا ثلثة
سلمان و المقداد و ابو ذر الغفاری وانه لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله جاء
اربعون رجلا الی علی بن ابی طالب علیه السلام فقالوا لا والله لا نعطی احدا طاعة
بعدک ابدا قال ولم قالوا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فیک یوم غدیر قال و
تفعلون قالوا نعم قال فأتونی غدا محلقین فما اتاه الا هولاء الثلثة قال وجاء عمار بن یاسر بعد الظهر
فضرب یده علی صدره ثم قال له ما آن لک ان تستیقظ من نومة الغفلة ارجعوا فلا حاجة لی فیکم
انتم لم تطیعونی فی حلق الرأس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید ارجعوا فلا حاجة لی بکم
ازین روایت صریح معلوم شد که هر چند حضرت عمار روز موعود بعد وقت ظهر حاضر شد لیکن چون آنهم سر

بر وقت مطلب نبود و حکمت و عدم محکمیش بر دو برابر افتاد و از بخاست که جناب امیر المؤمنین و اولاد طیبین
و طاهرین او عمار را از متخلفین بر شمردند اکنون روایتی دیگر از این کتاب هم از امام بحق ناطق جعفر صادق
علیه السلام در بارهٔ ابوذر و سلمان بتوجه تام و اصغاء الاکلام باید شنید و باید دید که دلالت بر عدو
اول الامر ابا دارد و بانه عن ابن عیسی رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سلمان کان
منه الی ارتفاع النهار فعاقبه الله ان وجئ فی عنقه حتی صیرت کهیئة السلعة حمراء و ابوذر
منه الی وقت الظهر فعاقبه الله الی ان سلط علیه عثمان حتی حمله علی قتب و اکل لحم
الیتیه و طرده عن جوار رسول الله صلی الله علیه و سلم فاما الذی لم یتغیر منذ
قبض رسول الله صلی الله علیه و آله حتی فارق الدنیا طرفة عین فالمقداد بن الاسود لم یزل
قائما قابضا علی قائم السیف عیناه فی عینی امیر المؤمنین ینتظر متی یامره فیمضی سلمان
وقتی بخدمت امیر حاضر شد که آفتاب بلند شده بود و وقت چاشت خر شده بس او را منتقم حقیقی در دنیا بنمونهٔ
عذاب آخرت آشنا کرد که گردنش از لگد عوانان انصار خلفا بلکه ز قفا ملک بخش گردید تا اگر شکل طوق نشانی پیدا
و ابوذر غفاری تا وقت نماز پیشین بخدمت آنجناب رسید هر چند دنیا دار الجزا نیست مگر از بد سجا دیر انرا در عالم
بیاد افراه رسانید و عثمان را بر وی مسلط گردانید تا بر شتر برهنه تند رفتار سوارش کردند حتی که سرینهای او مجروح
گشت و بقول حضرت صادق اثبات ما لحق گوشت آن نهانش از هم ریخت علاوه از جوار حضرت سید الابرار او را آواره کردند و بر ربذه
افگندند که انجا قبری برد او بود بلی مقداد در حالت اصلی نزد امیر حاضر بود شمشیر بر دست گرفته
و چشمها خود را بچشم مبارکش دوخته تا در جهاد حکم فرماید و کدام وقت در مصاف رو بروی اهل اعتساف لمعهٔ
از من سیاه زیر زبان مقدس جاری نماید و این هر دو حدیث در بحار نیز در مقام تزلزل و ارتداد
و عدم تغیر و تبدل مقداد مذکور است فلیتنبه له حالیا در روایت واحدات ابوذر و سلمان [illegible]
یا سکر ام حالت منتظره و کدام وهم و تردد باقی است تا کمترین انام لقلع و قمع مادهٔ آن متوجه شود و از روایت
اخیر صحیح درایت مقبول ان کرد که این بزرگان المجروح فی آنچه در کامات در بارهٔ جناب

مرتبه

مرتضوی مصداق تغیر و تبدیل گردیدند بلی ارتکاب تکلف مجاز مزعومی مولف منشد فارتهم ریشان جابر
دامنهم ازینجا به ثبوت پیوست که قهر منتقم حقیقی در حلال عثمان بحال ابوذر صدیق امیه متوجه شده سر حیرو
بوی رسیده از خدا رسیده حضرات امامیه در شرح طاعن فی ذی النورین که تعلق بواقعه ابوذر دارد بر اصول روایات
خویش سر مجادله با حکیم مطلق و اراده عداوت با حضرت امیر خلیفه برحق برداشتند و معظم کلمات ایشان که مبنای
مبتنی بر زار جائی و بافتن در آنست والحمدلله علی ذلک **شعر** عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد * خمیر مایه دکان
شیشه گر سنگ است **ای معاشر منصفین** احداث واقعی معتولین اهل التشیع تماشا کردنی است
که روز غدیر نص قطعی بر خلافت بلافصل امیر کبیر بگوش خود شنیدند و واقعه غدیر را با هزاران معجزات و کرامات
و دیگر نصوص قطعیه خلافت مرتضوی را شب و روز بر زعم شیعه بچشم خود دیدند و اعتقاد راسخ با آنقش سینه
در تمام زندگی جناب خاتم النبیین بآن عقیده ثبات قرار ورزیدند و بمجرد وفات سرور عالم قلوب ایشان منحرف
شدند و سالک راه مخالفت مرتضوی گردیدند و حقوق واجبه آنجناب را یکسر فراموش نمودند و دو ما پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم را که واخذل من خذله است بر خود منطبق فرمودند. ریب و تردد این امور از امور محققه منکره بود و از
ابتدا ابداع و احداث باید گفت نه انحراز خلفای راشدین از اصول تشیع چه در یافته که بهمه صورت معنی احادیث
و بنا لش نمی گذارد که ماسبق تقریره و مخفی نماند که هرگاه متبصری در هر سه روایت اختصاص و ترجیح
انتقال یابد که عمیر و احسان ملبند البته تطبیق این قصص مختلفه و روایات جداگانه باین طور برگزیند که نفی
تحلیق از عمار یاسر و دیگر مهاجرین به حقیقت معنی خویش محمول است بچنین اثبات آن برای سلمان و ابوذر و
مقداد لیکن فرق در میان مهاجرین و عمار یاسر باعتبار تعبیرین همین قدر است که او سر نتراشید بل بعد ظهر حاضر
بخلاف ایشان که سر تراشیده و نه حاضر شدند لکن بجز مقداد احدی از ابوذر و سلمان بر وقت موعود حاضر
گشت که بر عقلای عالم مخفی نیست که مقصود حضرت امیر از حکم سر تراشیدن فقط اتمام حجت و الزام ایشان
که مسلسله جهاد در احرکت میدادند بود نه چیز دیگر کاش بدون تحلیق صمصام قبضه شمشیر بدست گرفته حاضر می شدند
بالجمله بر سر تقدیر مخالفت مرتضوی از ایشان صادر شده و در وبال آن هم در دنیا و هم در آخرت گرفتار آمدند

فلا تغفل پوشیده نیست که این همه محض افترا و اختلاقات اند عجبا که ازین بزرگان روح یافت
طلب ایمان نا شناسان بومی بود دیگر هیچ جای خبر قبل ازین حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم معلوم شد و تفصیل
بعد ازین بعضی از خرافات اهل سنت انشاء الله تعالی اما ثانی پس بخشش مقتضای عده سابق و سیم حرفت در
باب طیب ولادت حضرت عباس ثم بار محدثات ایشان معاذ الله بابت کتم لیس علی آنکه ابوجعفر کلینی
بسند معتبر روایت کرده است از امام صادق علیه السلام که نفیله مادر عباس کنیز مادر زبیر بن عبد المطلب
ابوطالب و عبد الله بود و عبد المطلب با او مقاربت نمود و عباس از او بهم رسید پس پسر با عبد المطلب رجوع کرد
که این کنیز از مادر من بمیراث رسیده است تو بی رخصت من با او مقاربت کرده و این فرزندی که بهم رسیده
ابن بنده ما است پس عبد المطلب اکابر قریش را بشفاعت نزد وی فرستاد تا آنکه زبیر راضی شد و گردید
از عباس بعد از بشرطیکه نامه نوشته شود که عباس و فرزندان او در مجلسی که ما و فرزندان ما نشسته باشیم
در مجلس ننشینند و در هیچ امری با ما شریک نشوند و حصه نبرند پس این مضمون نامه نوشتند و اکابر قریش
مهر کردند و این نامه نزد ائمه علیهم السلام بوده است حضرت صادق علیه السلام آن نامه را برای داود بن
علی عباسی ظاهر گردانید خدا امر بحضرت بلا و بعد ذکر این روایت و استبعاد و بنا بمقتضای شعر
منک لنا امه و منک الخبر * و منک الریح و منک المطر * میخواهند که آب هاشمی مشغول شوند و
در تأویل و تسویل زعادات قدیم خود مستعد و مزند از منتهای بیت و بازوان ایشان در کتاب صغیر و کبیر این
که این حدیث بسیار غریب است و چون عبد المطلب از اوصیا بوده باید که از وی حرام صادر شده باشد
پس محتمل است که عبد المطلب بولایت تقویم رجوع نموده باشد یا مادر زبیر کنیز را باو بخشیده باشد و هم
خبر ازان اشتباه یافته باشد و علی ای حال نسبت خطا بزبیر دادن آسان تر است از نسبت دادن بعبد المطلب
عبارته و عاقل بر هوش حق پژوه پوشیده نیست که باجماع محدثین و اخباریین امامیه روایات کلینی قطعیت
قطعی الصدور است و صحت احتجاج و استدلال باحادیث آن اصولا و فروعا کالشمس اظهر و اگر ملا باقر
مجلسی از اخباریین باشد پس حکم غرابت حدیث مذکور را لایق احتجاج نپنداشتن خالی از استبعاد و عزا

نیست علاوه ابوجعفر کلینی علامه مجلسی برای این ماکان در کتاب خویش نکرده است بلکه این کتاب را بالقبول تمام
فوائد مدنیه که ملا تقی مجلسی والد ملا باقر بر اقاویل او می نازد بلیغ بر بطلان او بعد بحث پیشتر آید پس حکم غرابت من تلقاء
النفس الاماره بحکم محض خواهد بود و چون من اهل حق از مثال این خرافات و معتقدات در حق اطهر عین الابنا
حضرت عباس عم جناب اشرف الناس صلعم منزه است احتمال تقیه رواة و ائمه هداة در میان نیست چه حاکم
روایت مزبور از امام صادق علیه السلام باشد که در کتاب مختوم مامور باظهار ما هو الحق بود و اگر ملا مذکور از عنوانیکه
است کالقول المعاصرین سبب نیز مجال وسعت که در سند این حدیث قدح تواند کرد خودش و عنوان سوء ایمان
مسطور با اعتبار و اعتماد آن اعتراف نموده فکیف که بعد ازین هویدا خواهد شد که خبر مذکور محفوف بالقرائن بلکه
بادله قاطعه و براهین ساطعه که در صور حسابیه اکابر امامیه قرار یافته مدلل و مبرهن گشته باقی ماند اینکه حضرت عبدالمطلب از
جمله اوصیا است بس عجیب تر و بدیع تر دعوی سابق است زیرا که هنوز در صحابیت حضرت ابوطالب که امامیه برای اثبات آن جد
مساعی بلیغ که بروی کار نیاورده اند در پرده موهومات است بلکه الی الآن در ثبوت ایمان آن بزرگ نیز بحسب روایات
اکابر امامیه مثل مشایخ کلینی و تفسیر اهل بیت و امثال آن حرف است غلط گفتم بلکه بسیاری از مرویات آنها نص در
کفر و شرک او ست تا بوصایت حضرت عبدالمطلب و معصوم بودنش از صغیره و کبیره چه رسد در مقام اثری ننع نکاتب
عوام ملکیه الد الخصام و تهمت افترا از اهل الاسلام بر یکی از روایات ایشان اکتفا مینمایم و بتلخیص کثیر احوال از تخ مصنفه و
تتبع ماهرین می نمایم فی تفسیر القمی حدثنی ابی عن ابن ابی عمیر عن یوسف عن عمیرة و عبد الله بن سنان
و ابی حمزة الثمالی قالوا سمعنا ابا عبد الله جعفر بن محمد یقول لما حج رسول الله صلی
علیه و سلم حجة الوداع نزل بالابطح و وضعت له وسادة فجلس علیها ثم رفع یده الی السماء و
بکی بکاء شدیدا ثم قال یا رب انک وعدتنی فی ابی و امی و عمی ان لا تعذبهم بالنار قال
فاوحی الله الیه انی آلیت علی نفسی ان لا یدخل جنتی الا من شهد ان لا اله الا الله و انک عبدی
و رسولی و لکن ائت الشعب فنادهم فان اجابوک فقد وجبت لهم رحمتی فقام النبی صلی
الله علیه و سلم الی الشعب فناداهم یا ابتاه و یا اماه و یا عماه فخرجوا ینفضون التراب

عن رؤسهم فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا ترون هذه الكرامة التي أكرمهم
الله بها فقالوا نشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله حقاً حقاً وأن جميع ما أتيت به
من عند الله فهو الحق فقال ارجعوا إلى مضاجعكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة و
قدم علي بن أبي طالب عليه السلام من اليمن فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ألا أبشرك
يا علي فقال له أمير المؤمنين بأبي أنت وأمي لم تزل مبشراً قال ألا ترى إلى ما رزقنا
الله تبارك وتعالى في سفرنا هذا وأخبره بالخبر فقال علي عليه السلام الحمد لله بلفظه

یعنی امام صادق علیه السلام فرمود که چون گذر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع بر قبر پدر و مادر و عم خویش افتاد گریه کرد
بدرگاه باری تعالی فرمود و شفاعت ایشان نمود وحی آمد که من قسم خورده ام که هیچ کس بی اقرار توحید و رسالت تو در
جنت نخواهد رفت ولیکن تو نزد قبر ایشان حاضر شو اگر بعد رجعت بدنیا اقرار بنبوت تو کنند بر حال زار آنها رحم خواهم کرد
پس حضرت تشریف آوردند و آواز بلند ایشان را دعوت کرد همه بهیئت مجموعی از قبور بیرون آمدند و اقرار توحید خدا و رسالت
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کردند و باز بجای خود رفتند و چون حضرت امیر از سفر یمن باز گردید باین بشارت
مستبشر شدند و شکر ایزدی بجا آوردند انتهی ملخصاً دلالت این حدیث بر انچه گفتیم اظهر من الشمس است کما لا یخفی چون خیال
کفر و شرک حضرت ابوطالب از کتب معتمده قوم گوش کردی نزد بهر خدا چند حرف از اسلام و ایمان این بزرگ
که شمه از فضائلش نیست که اکابر علما بنفاذ ادله قاطعه بیشمار نمودند و جمهور اهل حق بیک زبان دران ازمنی
در بیان به اختصار بشنو ملا باقر مجلسی در شرح اربعین از کلینی باسانید معتبر روایت نموده که
امام صادق علیه السلام فرمود که اسلام آورد ابوطالب بحساب جمل و عقد کرد بدست خود شصت و
سه تصریح است باز در حل معنی این حدیث از کتاب معانی الاخبار روایت شیخ صدوق از حسین بن عبد الله
نقل کرده که شخصی پرسید که معنی قول حضرت عباس و بردن جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
عم تو ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد و بدست خویش عقد شصت و سه نمود چیست گفت مراد گرفت که الله
احد جواد یعنی خدا یکی است صاحب جود باز ملای مجلسی استبعاد و استغراب این تاویل از بعض افاضل نقل نموده

خویش نقل کرده و تأسیس و تأیید تأویل پرداختند از مطالعهٔ آن صاف پیداست که این همه زور و اثبات
در بارهٔ ایمان فقط از برای تقیه از قریش بود تا سعادت جناب ختم المرسلین بخوبی تواند کرد فقیر جز این گمان
که اگر از ایمان خویش جناب رسالتمآب بلکه فرزند ارجمند خود را نیز آگاه می نمودند که کدام مضرت دیگر او را خود در آن
متوهم بود آیا این بزرگان را حافظ اسرار نمی دانستند و فراوان حیرت است که مزید سعادت در ستور تقیه
از قریش و پیغمبر چه استاد در صورت اظهار ایمان بر آنجناب و اخفا آن از کفار مع ذلک اطمینان و تسلی خاطر شریف
هم در نیست پس معلوم شد که روایات حساب جمل و عقد ساخته و پرداختهٔ شیخ نجدی و اتباع اوست و ادعای
تقیه ابوطالب از آنحضرت هم کمتر از آن حکایت نیست که ظریفان گفته اند که مردی از مدیون مطالبه میکرد قاضی
بطمع رشوت بمدیون آموخت که وقت مطالبه جز لفظ بلاس هیچ مگو پیش الناس خواهم گفت که مجنون
مرفوع القلم می باشد القصه مدعی از بلاس مدعی علیه در جلوت خجل شد و خائب و خاسر باز گردید چون نوبت
دعوی قاضی بخلوت رسید آن شخص باز لفظ بلاس را تکرار کرد و در حواس او بلاس انداخت تا آنکه قاضی
مایوس شد و گفت که با من هم بلاس **وجه دوم** باعتراف مجلسی آنکه اشاره کرد باصبع مسبحه بکلمهٔ
لا اله الا الله محمد رسول الله تایید آن بروایت ابن شهر آشوب مازندرانی حقد کرده و آن اینست که چون
چون محتضر شد حضرت پیغمبر را خواند و گریست که جز غم تو غمی از دنیا ندارم حضرت فرمود عمیکه برادتیم
خوف میکنی بر نفس خود از عذاب الهی ترسی پس خندید و عقد خنصر و بنصر و عقد ابهام و وسطی نمود و
بمسبحه اشاره کرد امیر المومنین برخاست و گفت الله اکبر بخدا سوگند که ثابت ایمانت به برکات تو و مآل قول
حضرت جعفر نیز با آن میکشد و از آنجا که فاضل مجلسی بچشم رضا دیده صاف هویدا شد که حضرت
ابوطالب در وقت مرگ هم به بلای تقیه گرفتار بود و آنوقت نیز باشارهٔ ابجد و عقود ایمان آورده که در
حساب آن بسیاری از منجمان باعتراف مجلسی در کتاب بور بعمان فکر فرو میبندد بساحل نجات نیز
و این هر دو تاویل از اجود تاویلات است که گاهی بحساب جمل فرود آوردند و گاهی بحساب عقود مائل
شدند و در حقیقت ره بجائی نبردند و در بارهٔ تاویلات دیگر که خود مجلسی رکاکت و سخافت آن بعض نموده

چه گمان توانی کرد و از این مقامات سر معنی اسلام آن بزرگ فقط نزد اهل بیت آشکار باشد که او را احاطهٔ
در و دیوار خانه تا بیرون نگذاشته کما لا یخفی آمدیم بر تاویل دیگر در بارهٔ حضرت عبد المطلب یعنی اینکه کنیز و
ولایت تقویم او پس بداهت عقلیه غیر مستقیم است زیرا که مستلزم [illegible] است که مدعی سست و گواه چست
اگر از این مرد و چنین در واقع نامی نشانی می بود البته حضرت عبد المطلب [illegible] قبول خود از این فاحشه قبیحه و لثبات طیب ولادت
فرزند دلبند خویش بیان می فرمود اگر ز بر قبول نمیکردند جا حامل می شدند [illegible] احیاناً شرعی مشغول [illegible]
روایات دیگر که در اعادات عروة المتشیعین بنظر قاصر رسیده نیز موید همین است که این خبر و شمار استدلال بسیار کشیده و نیز
تمامی قریش سید ولیکن کلام این مردود [illegible] یا بنیا بر زبان صدق ترجمان حضرت عبد المطلب و هوا خواهان [illegible] نگذشت
مع ذلک اگر در واقع معاذ الله حسنین نباشد بر گردن کلام مسطور [illegible] او و عباسی که از حضرت صادق علیه السلام
سرزده محمل داشته باشد و قطع میراث برای حضرت عباس فرزند انثی [illegible] فاحشه از حضرت عبد المطلب چه فائده
و عدم طیب ولادت حضرت عباس [illegible] ذلک امکانی ندارد و نعوذ بالله [illegible] که آبا و اجداد و امجاد اشرف المخلوقات را
در آن زنا و فاسق و مرتکب این افعال ناشایسته دانند و حق حضرت عباس که [illegible] آبا را آنحضرت بود
چنانچه فاضل معاصر هم در تفسیر منهج الصادقین و لطائف الارشاد میفرماید که مروی است که چون جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و سلم قبل از زمان الفتح عم خود حضرت عباس را بمکه فرستاد که اهل آن طرف را بطرف دین حق دعوت فرماید در این
آنحضرت تاخیر شد آنجناب فرمود که ردوا علی ابی [illegible] در بارهٔ او فرمودند البقیة آبائی و چون ظاهر است که
از [illegible] می شد لا بد که حضرت عباس را وجود بلکه عم آنحضرت بود داخل آبائی آنحضرت باشد انتهی
الحاصل مرکز این چنین روایات در عمده کتب دینی ایمان خویش تخریج کنند پس مگر عقلائی ورکار
متعجب نمانند که اگر بر اصول امامیه در باب عدم طیب ولادت آبائی جناب سید المرسلین معاذ الله [illegible]
الشیاطین و اکثر علی ز بنی هاشم و علویین بلکه سادات فاطمیین بلکه انبیا و مرسلین قبل و قال [illegible] کتاب
بالاستقلال باید نوشت ناچار در اینجا بر قاعده کلیه بر تمامی جزئیات خویش [illegible] و بر هر فرد خود [illegible]
گزینند اشعار نمائیم من بعد چند از احادیث که اصل این اصل است برشماریم آنگاه توضیحاً للمرام چند

امثال

امثال را بایجاز تمام در معرض بیان آرم پس بدانکه قانون معهود که ارباب بغض برای ناصبیت اکابر
چنگ بران میزنند و در پردهٔ عشاق نشید النصاب می نوازند و در رگ جان اهل صلاح با زخمهٔ حروریت چون
تار طنبور نغمهٔ عنقا با نوای حجاز ک بشور و فریاد می آرند اینست که حضرت مجلسی و دیگر بزرگان امامیه مثل فرد کامل
علی الاطلاق هر که لیاقت بنای نقش و نصب داشته باشد باحادیث مزعومهٔ خود هر یک باثبات رسانیده اند که
عداوت اهلبیت علیهم السلام دلیل عدم طیب ولادت شخص میباشد چنانچه از علل الشرائع و بحار الانوار هویدا
و آشکار است و قاضی نور الله شوشتری در امثال این مقامات بذل خرافات کتاب مجالس کرده شعر
محبت مردان مجوز بی پدری ÷ که دست غیر گرفته است پا بمادر او ÷ و دیگر اعلام ایشان مضامین دیگر
آورده اند که نقل آن خالی از تطویل نیست و چون ناصبیت حضرت عباس و فرزندانش و حضرت عقیل و دیگر بنی
هاشم عنقریب از کتب امامیه ثابت میکنم پس بهمه کس این هم عیان گردید که روایت کلینی در باب فسق و فجور
حضرت عبد المطلب و عدم طیب ولادت حضرت عباس معاذ الله بر جای خود به براهین قاطعه مزعومهٔ امامیه ثابت
از دست باز زدن مجلسی کار بی بر که آید و دست او نادر سلم حامی رسید ایضا بمعرض وضوح انجامید که جگرگاه
آبای کرام سرور انام و اولاد امجاد سلالهٔ خاندان ختم نبوت و اصطفا و خلاصهٔ دودمان صفوت و اصطفا
چنین جنان بالشند بیچاره ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع و اشیاع ایشان را که میرسد اکنون بعضی
از احادیث مشار الیها باید دید و بغور و امعان و میزان عقل و فراست باید سنجید که دال مدعای
مذکور است یا نه فی المحاسن عن عبد الله بن الصلت عن ابی عبد الله عن انس بن مالک ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان ذات یوم جالسا علی باب الدار ومعه علی بن ابی طالب اذ
اقبل شیخ فسلم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرف فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لعلی اتعرف الشیخ فقال له علی ما اعرفه فقال هذا ابلیس فقال علی لو علمت یا
رسول الله لضربته ضربة بالسیف فخلصت امتک منه قال فانصرف ابلیس الی
علی فقال له ظلمتنی یا ابا الحسن اما سمعت قول الله عز وجل وشارکهم فی الاموال والاولاد

آن نداشتند که حق امیر المؤمنین را غصب کنند و اگر سعی میکردند البته ایشان را می کشتند انتهى از
منطوق این حدیث مفهوم میشود که عباس و عقیل هر دو محکوم نفس اماره بودند و بجهت طمع دنیوی در کاسه لیسان خلفا
منسلک شدند و در باب خلافت امیر المؤمنین و اختصاص آنحضرت بمراتب عالی صفاتش اعتقاد صحیح داشتند و لهذا لعباس اکثر
ایشان را از جان خویش زیاده است بحلیفین جانبین تعبیر نمود و وقتیکه حضرت عباس گفت امدد یدک هرگز بر آن اعتماد
نفرمود بر اصول امامیه دانست که از قلب صمیم نیست و اگر حمزه و جعفر که ایمان خالص یقین کامل داشتند زنده
می بودند مجال غصب خلافت مخالفین را بهم نمیرسید بالجمله ضعف ایمان و ذلت نفس عباس بعد از وفات پیغمبر صلی الله
علیه وسلم است نه در زندگی آنجناب لاجرم آن مناقب او بر زبان مخبر صادق که آزار عباس آزار منست و از او مثل
پدر منست حرمت او را رعایت کنید و تعظیم و توقیر او بجا آرید معنی ندارد و نیز ظاهر است که اگر مناط این همه مناقب مجرد قرابت
باشد مناقب حضرت امیر و جناب سیده و امثال ایشان نیز از محل اعتماد ساقط خواهد بود و از درجه اعتبار بالکلیه خارج گشت
که مراد از ضعف یقین و ذلت نفس همین میل قلبی ایشان بجانب خلفاء ناصبیه اعدای ایشان و اهل بیت است
است و اگر برین دلیل قناعت نکنی و گوش بدلائل انکار تو مجادله ندهی دلائل دیگر از احادیث ائمه معصومین
بزرگان پیش خود داریم از انجمله روایت استاد کلینی است از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین که در حق عبد الله
پدر عباس این آیت نازل شد که وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا یعنی هر که
دنیا کور است و راه حق را نمی بیند پس او در آخرت کور است و از دیدن راه بهشت گمراه تر است انتهى ترجمة الآية الكريمة
صاحب حل القلوب گفته که مراد از کوری این جا بر سر معاد الله ترک موافقت حضرت مرتضی و میل بدنیا خلفا یعنی اصحاب
ثلاثه علیهم ما علیهم و اگر چیزی دیگر باشد مثل انکار توحید یا نبوت یا معاد یا فسق و فجور پس جای است که اهل حضور تصریح بآن
و در مقام مناظره اظهار آن بسازند و از سوید امر اول ثابت نمیشود در سلک اهل اشاره یا کنایه قصد آن کرده اند لیت نیز از
کلینی است و در تفسیر اهل بیت بالفاظ هذه عن ابی جعفر علیه السلام قال قال امير المؤمنين بعد وفات رسول
المسجد والناس مجتمعون يصوّت على الذين كفروا وصدّوا عن سبيل الله أضلّ أعمالهم
قال له ابن عباس يا أبا الحسن لم قلت ما قلت قال قرأت شيئا من القرآن قال لقد قلته

قال نعم إن الله يقول في كتابه وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فنشهد
على رسول الله أنه استخلف أبا بكر قال ما سمعت رسول الله أوصى إلا إليك قال فهلا بايعتني
قال اجتمع الناس على أبي بكر فكنت منهم فقال أمير المؤمنين كما اجتمع أهل العجل على العجل
ههنا فتنتم ومثلكم كمثل الذي استوقد نارا فلما أضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم
الآية واین حدیث نص صریح است در آنکه عبد الله بن عباس از گوساله پرستان بود و احدی از شیعیان امام اعظم علی و فرزندان
او باین معنی قائل نیست که حضرت عباس از شیعیان مرتضی باشد و فرزند ایشان عبد الله مذکور از اعوان
و انصار خلفا و از آنجمله روایات قاضی نور الله شوستری است در مجالس المؤمنین که صریح ظلم و حق تلفی جناب امیر از
حضرت عباس نسبت بعقد ام کلثوم با خلیفه ثانی صادر شده از آنجا است که قاضی مذکور بعد از ایراد این قصه می
نویسد که ظاهر آن بوسیله و کالت فضیل این اشکال بر حضرت امیر عباس را مانند دیگر یاران خدا خود راسخ در محبت و اخلاص
نمیدانست لهذا چنانکه سابقا در احوال شیعه مذکور شد آنحضرت علیه السلام از عباس و عقیل بحلیفین جافیین تعبیر فرموده
اند انتهی بلفظه از اینجا بثبوت رسید که مرتبه حضرت عباس در محبت و اخلاص کمتر از ابوذر و عمار و مانند ایشان است که از دراهم
بارکان او تاد و بمراتب قدما معتبر میشوند اکنون در اثبات احد او ناصبیت این بزرگ و میل او بسوی خلفا و ترک حقوق اهل بیت مصطفی
شرکت او در ظلمهای صریح حتی غصب ام کلثوم و گوساله پرستی کدام شک و شبهه بر اصول شیعه باقی ماند انصاف باید کرد
که اگر کسی دختری کسی را غصب کند یا شریک غاصب گردد دشمن او می باشد یا نه از اینجا حال الفضل احدث حضرت عباس که در
غصب ظلم فدک از عمر بود و قلاده کید تبول المصدق صدر و خاتمه حدیث مشهور کلینی که از ذکارش استعداد جگر رو میده
گردانیدیم با بتاین صحیح نمود و اگر برای عبد الله فرزند ارشد او انقسم روایات اکثر صحیح و دلالت بر ناصبیت او دارد ذکر کنیم دفاتر
طولها فامیکند بلکه کتابی ضخیم فقط در بیان تصنیف کرده شود اما عقیل پس حال عدم رسوخ در اخلاص او نیز از آنجا واضح است که
تصدیق ترک رفاقت حضرت امیر کاسیه الیسی بر رفاقت معاویه بن ابی سفیان کرد و کار او از مخالفت امیر در گذشته بمحاربه سوق
طمع عقیل بر آتش مربا و مثل طشتی است بنام افتاده یا آقامی تقدیم خطه ستونها داده و از اعتقادات احمد و قطایف حیات
واضح می شود که عقیل با ضعف عقل و تمیز در سن طفلی حضرت امیر نیز حسد و عداوت مضمر بلکه مظهر داشت و لهذا

ظلم بر آنجناب می نمود حتی که چون بمرض مرگ گرفتار می شدند و می خواستند که دوا در چشم ایشان افشانند می گفت که اول
در چشم علی باید افشاند پس در چشم مبارکش دوا می انداختند لیکن آنکه رمدی داشته باشد عبارت حدیث مرتضوی اینست
ما زلت مظلوما منذ ولدتنی امی حتی ان عقیلا کان یصیبه رمد فیقول لا تذرونی
حتی تذروا علیا فیذرونی وما بی رمد چون برین چند سطر اطلاع دست داد مصیبت لوازم آن برای
حضرت عباس و عقیل معاذ الله حصول این مزید ولای اهل بیت به ثبوت رسید اکنون امید دیگر طلوع یافت که در
صدر تقریر رفته بود که اکثری از اولاد و اخوان ائمه که اغصان یک اصل و اوراق یک فرع بودند و نسبت بحکم
دو مکتوب به حضرت وصیا ثابت اند بر اصول امامیه حیاتهای این بزرگان بلکه خلفای جور کرده باعث شهادت
گردیده اند یا سلب نعمت حیات و دنیوی نسبت امامت را ازین طیبین و طاهرین قصد کرده پس غبار حصر یک رقعه
منفصله بالفعل الحلو بعد جمیع حادثات موضوعه شیعه بلند شده بود که دوست دار اهل بیت را که کسی باشد ابن ولد الحرام
ولد الحیض باشد دشمن ایشان بالضرورت خارج ازین شقوق نیست کجا رسید تکلف که وبال و نکال معصیت اول به عهده ایشان بود
افتاد و علت این علت مطابق صور خیالیه کالامثلة ... سن البحار وغیره جز نصب و تسنن چیزی قرار نیافت ولکن این احتمال
ثانی و ثالث چگونه بر این فرزند منسوب خواهد شد صاعقه قهر و انتقام عادل حقیقی ابشع اشقی الآخرین فهمیده که ادعای
محبت چند از اهل بیت خاتم الانبیا از ذیل عصمت ایشان را بآن لوث آلوده کنند حالیا دو سه تن را نام گوییم و مبلغ کثیر تفصیل و
استقرای تتبع دیگران را بر سبیل الاجمال ذکر بعد و ایما عن المتشیعین که از انجمله زید بن حسن بن علی بن ابی طالب که در نسب
قوم از عربی زیاده که در حالش چنان ضبط کرده اند که او باعث شهادت امام محمد باقر علیه السلام شد مجلسی در تذکرة الائمه آورده
که زید با تبسیر آنحضرت او خفیا کرد و کار رسید تا نوبت بشحنه و فاضحی رسانید و آخر نزد هشام عبد الملک که بنام ... را در
مقتول گردانید و با برادران هر گردید و از انجمله عبد الله بن حسن که برادر امام جعفر صادق است بروایت ملا مجلسی در عین کتاب
بحکایات اتباع متبوعان خویش و کتب دیگر او و پدر علاء الدین بزرگوار خویش تاکثر چیزها میل داشت و ضلیل ها بود ... الفطح
می گفتند و فطحیه فرقه از فرق شیعه با و منسوب اند و در ایام امام صادق علیه السلام با طائفه حشویه ... محسوب
می شد و قبل قلبی بمذهب ایشان میل داشت تا آنکه دعوی امامت کرد انتهی و قبل ازین با اصول شیعه ثابت کردیم

ام چنانکه دانی که هر که غیر از امامیه اثنا عشریه دعوی امامت برای خود کند گو علوی و فاطمی شود بشهادت
تفسیر قمی برکس شود اصحاب سه گانه مخلد فی النار است بلوازم دعوای این منصب بی ماده خاص باعتقاد صادق
مصدوق و مادر بکر یعنی عبد الله که در سند چنانچه در اهل بیت مثل حسن مجتبی و مادر مطهر زید و تفصیل اجمال هر که از اهل
حق امامی تواند شد و از انجمله علی بن اسمعیل بن جعفر برادر بکری از ثقات محمد بن طالبیه کما یدل علیه تذکرة الائمة وغیره
من کتب المجلسی و محمد بن اسمعیل برادر زاده او و بعض از ایشان مثل ابو النصر چنانچه در کتاب عمدة الطالب گفته از مجالس
مجلسی در کتب معتبره امامیه درباره توصیفش همراه توصیف مصنف این عبارت منقول است العالم النسابة
والفاضل العلامة جمال الدین المعروف بابن عنبة صاحب عمدة الطالب فی
نسب آل ابی طالب اشهر الکتب و اوثقها فی النسب بخاطر هارون رشید عباسی
متمکن گردانید که امام کاظم اراده سلب خلافت از و دارد و اموال و اسلحه جمع میکند تا کار بجائی رسید که آنحضرت
آنجناب را بزهر هلاک ساختند و برادر ایشان عبد الله دعوی کرد و نیز انجمله جعفر بن علی که داند که هم مدعی
امامت شد چنانچه از کتاب حق الیقین و مانند آن بر می آید و نیز متهم ساعی و کلانی ناحیه مقدسه بزعم امامیه نزد
خلیفه عصر شود کما فی تنزیه الکشی و بر این منوال اندر قیل و قال درباره دیگر سادات حسینیه و حسنیه
بلا ریب عند الفریقین بیشمار اعتقاد امامت بخرافات شیعه نداشتند فراغ می شود کما لا یخفی مصرع
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است * اگر چند لعنی یهود شقیا
که راس و رئیس آنها عبد الله سبا بود و حال او درباره گمراه کردن شیعه عنقریب از کتب معتمده ایشان
می نگارم این همه خرابیها در دین محدثات ابلیس لعین برای مقلدین خویش یادگار گذاشته اند باز دیگر
کیست که از زبان اهل فراست کسوار اعتقاد در خواهد شد طرفه تر آنکه سفی ناصبیت بر نجاعت طرد او عکسا
اختتام نیافته بلکه اصاغر و اکابر قوم ترقی کرده بطور سلسله اجناس تا حضرت آدم صفی الله پیغمبری و نگاه
از آنجناب تنزل نموده مثل سلسله النزول تا آنحضرت خاتم الانبیا رسیده اند زیرا که از روایات ایشان گاهی تا خود بابا
اصول اعتقادیه هست ساخته و پرداخته سر آمده یهود چنان بوضوح می انجامد که در زمره انبیا و مرسلین

اصلی این عیوب که بار بار تذکارش خالی از اسارت نیست منزه و مبرّا بود و غیر از اولو العزم من الرسل که نسبت
اعداد ایشان بسیار از انبیا السلف قطره به بحر محیط است احدی باستثنای روایتی که از امام ابو جعفر علیه السلام
در تفسیر اہل بیت روایت شیخ المشایخ در علل الشرایع در فضائل اہل بیت رسوخ و عزم نداشتند لهذا این
لقب ملقب نشدند و غیر اینها ازین دولت محروم ماندند و مؤید همین معنی است روایات محمد بن حسن صفار در
حضرت ابو الاباء و غیر او از زمرهٔ انبیا که ایمان بولایت آئمه هدی نیاوردند و از احادیث دیگر که نمونه آن
اوراق ثبت خواهد شد بوضوح خواهد پیوست که درین استثنا هم گفتگو باقی است بلکه بعد جمع و تلفیق احادیث
و عبارات معلوم توان کرد که این بزرگان حق رسوخ و اعتقاد صمیم که مبنی نجات انبیا ورزند و چشیدند آنچه چشیدند
القصه در کتابهای اصول که اشارتی بدان کرده ام در صور خیالیه شیعه اکثر بلکه همه اوصیا عیوب گردیده
بلکه لطف ملاحظه شان درآمده موجود است که از آدم تا سرور آدم و نبی آدم هرکه از انبیا در اعتقاد قول ولایت
ائمه هدی روز میثاق توقف و تامل نموده در سوانح عظمی و مصائب کبری مبتلا شده و علی هذا القیاس ابتلای ایشان
وقت معشر بنی عرض کرده اند هرکه توقف کرده به پاداش آن بمقید سد و بآلام و محن جسمانی گرفتار آمد
و این بلیه که بادهٔ تمامی فسادات اعمال بود تا آنکه نوبت بحضرت یونس رسید او برقوم مبعوث شد لیکن ولایت را
قبول نکرد و ایمان بآن نداشت و با وجود وحی الهی عیاذا بالله مانند ابلیس ابا و استکبار ورزید و آنچه در آن وقت
بخطاب الهی غلط گفتم بر وحی گفت تاش بآن الفاظ رسید که قبول کردن ولایت نسکینه و اولاد او نا تمام
نه او صدای او شنیده بمعنی مخصوص است تا آنکه در زندان شکم ماهی محبوس شد و در تحت الثری بمقام قارون رسید نیز
و در ناصبیت انبیا بر اصول شیعه که در جمیع کتب کلامیه ایشان بآیت کریمه لا ینال عهدی الظالمین
بر نفی خلافت خلفای ثلثه علی ما هو المشهور استدلال میکنند احتمال باقی نیست بلی اگر درین مقام این خصوص
و عناد را احتمالی باقی است همین قدر باقی است که نشان میدهد که این احادیث که مقتضای آن انتساب انبیا
و رسل بدین تفصیل است کجا است و در کتب معتمده وارد است یا غیر آن بطلب رفع این احتمال نا بوده از بسی احادیث
از کتب معتبره شیعه موجود دارم و لیکن برو ما لا اختصار یکدو روایت از ملای مجلسی صاحب بحار که جامع

این موزد و اسرار فوائد بود دارد میکنیم بگوش عبرت باید شنید میگوید که ابو حمزه ثمالی روایت کرده که روزی
عبدالله بن عمر نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و گفت توئی که میگوئی که یونس را از برای این بشکم ماهی انداختند
که ولایت جدم امیر المؤمنین را بر او عرض کردند و او توقف کرد در آن حضرت گفت بلی من گفته ام مادر تو بعزای
تو نشیند عبدالله گفت اگر راست میگوئی علامتی بر راستی گفتار خود بمن بنما پس حضرت فرمود تا عصابه
بر دیده من و او بستند و بعد از ساعتی فرمود که چشمهای خود را بگشائید چون دیده های خود را گشودیم خود را
در کنار دریائی که موجهایش بلند شده بود دیدیم پس ابن عمر گفت که ای سید من خون من در گردن تست
حضرت فرمود که اضطراب مکن که الحال علامت را که گوئی خود بتو بنمایم پس فرمود که ای ماهی پس ماهی سر از
دریا بیرون آورد مانند کوه عظیم و گفت لبیک لبیک ای ولی خدا حضرت فرمود تو کیستی گفت من ماهی یونسم ای سید
من فرمود که ما را خبر ده که قصه یونس چگونه بود ماهی گفت که ای سید حق تعالی هیچ پیغمبری مبعوث نکرده از آدم
تا جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه ولایت شما اهل بیت را بر او عرض کرد پس هر که قبول کرد سالم ماند
و هر که اباکرد مبتلا گردید تا آنکه حق تعالی یونس را به پیغمبری مبعوث گردانید پس حق تعالی وحی کرد باو که ای
یونس قبول کن ولایت امیر المؤمنین علی و ائمه راشدین را از صلب او با سخنانی دیگر که با او وحی نمود یونس گفت چگونه
اختیار کنم ولایت کسی را که او را ندیده ام و نمی شناسم و رفت بکنار دریا پس خدا بمن وحی فرمود که یونس را فرو
بر و استخوان او را راست مکن پس چهل روز در شکم من ماند و او را میگردانیدم در دریا و در تاریکیها ندا میکرد

لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین قبول کردم ولایت امیر المؤمنین و ائمه راشدین را
از فرزندان او پس چون ایمان آورد بولایت شما امر کرد پروردگار مرا که او را انداختم بر ساحل دریا پس حضرت امام
زین العابدین فرمود که ای ماهی برگرد بسوی آشیان خود و آب از موج قرار گرفته انتهی از عبارات صاحب مصنف
از جمله اما سید عبد الله که ظاهر میآید که این قسم احادیث مثل قصه التقام حوت بجهت سر تابی از ولایت
جناب مرتضوی تقلید معلم ملکوت و نجات از انواع عقوبات بعد رجوع متواتر المعنی و مدار اثبات فضیلت امیر
هدی نسبت بقول معاندین و مکابرین لقب شده و عدم لیاقت این احادیث در باب معتقد اعین

بوالهوسی و بوالفضولی خواهد بود و سخت حیرانی است که روایات مذکوره در بارهٔ افضلیت ائمه
ائمه چه که بهتر از نبوت و رسالت انبیا و مرسلین است بکار آید و در عقاید دیگر بکار نیاید با شد مع ذلک طریق
جدلی الزام خود باعتراف مجتهد ایشان در کتاب مطبوع اختراع کردنی در مناظرة الحق روایات ضعیفه را در جواب دلائل
تجسس نمودن الکنون بچنین مزخرفات خاطر خود را شاد فرمودن عجب از سنان است هر چه چنین معمول گردانید الغرض
از روایت بخاری صحیح در یافت شد که یونس علیه السلام ابان لعهالات ائمه که از اصول خمسه بلکه اصل الاصول است کما
سبق نداشت تا آنکه درین مصیبت گرفتار شد و از جمله روایاتیکه بر نفاق آنجناب دلیل است بهتر از
امت لطرف حضرت امیر حاشا ها عن ذلک نسبت سید سند کافی الجار وغیره محصلش اینست که حق تعالی
عرض کرد ولایت مرا بر آسمان و زمین پس قبول کرد هر که قبول کرد و انکار کرد هر که انکار کرد و چنانچه یونس قبول
نکرد یونس انتهی چه ازین حدیث صاف بر می آید که نه یونس از طائفهٔ اولی بود که بزبان و دل ولایت را قبول
کردند و نه از گروه ثانی که بزبان و دل انکار نمودند بلکه لهوا زمن مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی
هؤلاء بود و هذا هو حد النفاق و از جمع روایات سه گانه سه شق منقح می باید که اولا او انکار صریح و
استکبار قبیح بلکه اعتراض بر جناب ایزدی اختیار کرد و چون آن اسعد و مصائب ندیدند تا گزیر ولایت امیر را
را مثل منافقین بدون شهادت قلبی قبول نمود و هر گاه در بطن ماهی از زندگی و خبر نامی باقی نماند آن
وقت باطناً هم براصل گرویده از سمک تا سماک رسید لیستر بدانکه ملا باقر مجلسی که احد من حبشای تحابت
مثل او در گروه متشیعین پیدا نشده و الحق مرتبه او از نهم در گذشته حتی که اگر برای دخول و ثبوت از ره
امامت کوشند و صفت خروج ناصبیت نوشند و سلم ولایت بر نام او بر بان سلمی مسلم شود هر گز بعید
نماید بعد ازین روایات بر طریق معمول خویش که آتش زدن ابیار بلند آن القطره افسانه و آب ایشی مشغول
گشتن از عادت مستمره اوست شمیمه شرم و حیا را کمی گذاشته میخواهد که وبال ناصبیت را نزد عوام از حضرت یونس
علیه السلام بردارد و عند الخواص ائره تشنیع و تقبیح از ادنی باعلی رساند هر گز خاطر کمترین نمی خواست که بدرکه
آن پردازم و بتقلیع آن خود را متوجه سازم لیکن چون اهل خلاف جهلا و عداوة خموشی را بر عجز حمل

خواهند کرد و اصرح به فاستمتعوا کرده الفتنه باید دانست که انچه از کتاب صغیر و کبیر شرکی لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصاها در شان او در باب مدح حبها و تفریقها بر می آید چند چیز است که اکثر
منظور جناب قدس الهی از حبس یونس در بطن ماهی آن بود که مرتبه او عظیم گردد و بمنزله معراج رسانیدن
برای او باشد در رسیدن مقام لکافه ارباب علوم و حکم از عرب و عجم صلوات الله علیهم که بر ترس این بزرگ شدند چه
نسبت بایشان به زبان متعلق شد که حضرت یونس را که صریح در باره ولایت امام الائمه کفر ورزیده چنانکه مدلول جمله
الساجدین است بالاتفاق اختیار ساخته که ما هو محصل حدیث امیر المومنین در شکنجه عقوبتیکه مثل عذاب قبر است آن را
چنانکه خواهی دانست کشیده بودند با این همه جدا ماند آن عذاب برای او معراجی از اصول خویش قرار دهند
این خشک دماغی و ساده لوحی است که ناصبیت را علاجی نمی توان کرد از روح ملا استفسار باید نمود که
این معراج فی حد ذاته بود یا بالنسبه بدیگران اگر شق اول اختیار کند باید گفت که این قسم معراج نصیب
فرقه نواصب این زمان باد که بعد عمر مزید ولا عترت طاهره کردن میکشند و اگر راه ثانی اختیار نماید باز
عود باید کرد که معراج مذکور آیا بالنسبت بخوارج و نواصب است که خاتمه شان بر عداوت اهل بیت و آن شد
اگر قبول کند باید گفت که انا معک فاکتبنا من الشاهدین و اگر گوید بنسبت بشیعیان است باید گفت که شما
با وصف ذوق مرارت موت و دیدن عذاب قبر هنوز نسیمه از راستی قائل نمیشوید و اتباع و اشیاع خود را درین
ورطه می افگنید بقدر رسانیده اید که مرتبه کسی که بعد از عقوبتها ایمان بولایت ائمه آرد و ظاهر از عاین
والقائش مصداق آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا باشد با ایمان حضرات
شیعیان که صفت المومنون بالغیب خصوصا درین مرتبه که از خواص ایشان است برابر نتواند شد
چه جای آنکه خدای عز و جل یونس علیه السلام را زیاده بر ثواب شیعیان تعالی کرامت نماید این ظاهر است که
با این همه بدیهیت فی المثل اگر نام عدل و داد بران نهند لا مشاحة فی الاصطلاح ع برعکس نهند نام زنگی
کافور اینجا نیز همان تحقق است مگر آنکه معراج حضرت یونس بنسبت بعقوبتهای خوارج و نواصب خواهد بود
فاعتبروا یا اولی الابصار بعد تحریر این مقام بر بعضی از عبارات کتاب ثاقب الفضو

که اشارتی در سطا و کلام بسوی آن رفته نظر افتاد چنان مدعی شد که حاجت بترتیب این مقدمات
هم نبود خواوحیف این کتاب بعد از ادعائی آنکه لقب مستطاب جناب مرتضوی یعنی لفظ امیر المومنین در ازل
صدور یافته بروایت کلینی آنچه در عبارات مطلبیه گفته نفس و معنی است که در بنی نوع انسان تو سکیایان
صحیح شان بذروه اعتبار تصعد نموده سوروند میثاق با بن عطیه کبری مخصوص بوده جز ما افترا اجتنا
عشریه کسی نمیتواند شد و از تلک حصن المدعا از کتاب غاية المطلوب نیز سمت وضوح دارد که غیر از فرقه مذکور
کسی امامت و امامت علیه برند انتهی ولیکن نظر بروایات کتاب مناقب فقیر را چنان معلوم میشود که محدثین
امامیه اختلاف در حق بومی اند که بوم دیگر جانوران شوم مثل ایشان قرمشوم بودند بانه بعضی از روایات نظر بر آن
دارد و بعضی ثانی بلکه ذاکر بودنش نیز بر اصطلاح امامیه بری آید پس بدین مقام در باره ملا مجلسی هر کلام
زیاده تر از سنه اوحی است باید خواند شعر اری که تو هر که را بینی بزنی ٭ با بوم که هر کجا نشینی بکنی ٭ اکنون
حدیثیکه در حال یونس علیه السلام بمقام قارون فلاقات این هر دو مرد باشد که مضمون آن نسبت بجناب
امام جعفر صادق نسبت میدهند چنانچه در بحار است بشنو که چون قارون صدای یونس که خدا و عمار بحکمت
انکار ولایت ظلم کردم اکنون بولایت شاه ولایت و فرزندانش بجان و دل معتقد گشتم و از کفر و نفاق
در گذشتم شنید از موکلین عقوبت که هر روز او را از وقت حکم خسف اقدر قامتیکم در زیر زمین فرو میرفت
مهلتی درخواست گفت تو کیستی گفت منم یونس بنده گنهگار پس حال حضرت موسی و شدت غضبش بر کنه
هارون ترک طلبش و ماجرا دختر عمران خواهر حضرت موسی علیه السلام که بوی نامزد شده بود استفسار کرد فرمود از ایشان
خبر باقی نماند و این حکایات با عقبا رند کار روایات معلوم و تاویل ملای مجلسی هم مشابه است بقصه افیونی که
با کشود با شما راه نفرید و بچاه افتاد مهوز بر خیال اینکه در حجره خانه خود رسیدم قضا را نابینایی هم بر آن
گرفتار شد افیونی بانگ بر زد کیست که در خانه سرفایی اجازت بیگانه داخل گشته اعمی گفت ای در چه خیالی
این خانه نیست بلکه چاه است افیونی گفت خیر هرچه باد اباد درست بگو که پیشه تو چیست گفت قند فروشی گفت
از بهر خدا لوانکی بگیر و قندی بده. الحاصل تاویل معراج برای حضرت یونس بر اصول مذهب شیعه

خرافتی است که زیادت بران محتمل نیست ولیکن حقیقت اینست که ملا مجلسی را درین تاویل طرفداری
قارون مطمح نظر افتاد زیرا که او بسیر عجائب و غرائب بحار و نظارهٔ طبقات زمین مشغول بلکه سیر او بسبب زیادت زمانه از سیر
حضرت ذو النون زیاده بود و کیف که در احادیث شیعه خصوصاً خاتمه همین حدیث جعفری که مشتمل بر حال قارون
است اینهم مصرح باشد که از روز ملاقات تأسف نمودن قارون بر موت دختر عمران و موسی و هارون علیهم
السلام که منتهای سیر بود بحکم الهی موکلین عقوبت عذاب را از وی برداشتند پس حال هر دو درین
معراج همدوش یکدیگر است و در اثنای تقریر وجهی و چند در تشبیه التقام حوت بمعراج شریف تا عالم
عالم لاهوت بخیال آید که مقصود ملا مجلسی و را اختیار لفظ معراج تلمیح است باینکه اصل معراج که بروایات صاحب
صراط مستقیم از ائمه زیاده از صد مرتبه وقوع یافت تاکید درباره امامت مرتضی بوده آخر رفته رفته
نوبت بدان رسید که حضرت خاتم الانبیاء را بجهت تعلیل و تسویف بخطاب عَلَیْکَ عَنْ آبائِنَا مخاطب
فرمودند کما سبق تفصیله پس حبس یونس در شکم ماهی بلا ریب مشاکل معراج رسالت پناهی خواهد بود تاویل
دیگر که باستقلال یا ضمیمه اول باشد اگر مقصود ازین حبس نمودن دریا و غرائب کائنات تحت الثری بود و قعر
درین تاویل هم بدستور سابق همه حیرت است که شخصی بوبال کفر و نفاق و ارتکاب کذب وقت رد وحی
گرفتار باشد و عقوبات او را بسیر و گلگشت تعبیر کنند این دعوی کذبی دیگر است آیا کسی که بسیر عجائب
روزگار مشغول می باشد بهمین نهج استغاثه می کند که لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي
كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ آمَنْتُ بِعَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَتُبْتُ وَأَنَبْتُ عَنِ
الْإِنْكَارِ فِي حَقِّهِ وَأَوْلَادِهِ الطَّاهِرِينَ و نیز ناصب عداوت اهل بیت سید انبیا هرگز نمی
اندیشد که منکر ولایت ائمه را در سیر عجائب و غرائب نگاه میتوان داشت یا در انواع عقوبتها زیاده بر دیگران بحکم
حدیث ضعف عذاب بنی هاشم چنانکه در مسلک اول گذشت کفر و نفاق ۱۲ حضرت یونس قبل ازین معلوم
شده اما تفصیل کذب پس رنگی دیگر دارد که حضرت یونس علیه السلام بشهادت حدیث اول یعنی روایت ابو حمزه
ثمالی در رد وحی گفته در روایات شیخ الشیوخ تائید آن می کند و صریح است بآنکه من علی

بجناب ابیطالب را اگر ولادتش بر مبنی عرض کردی بچشم ندیده ام و دوم آنکه او وصّا او را هم نمیشناسم
انتهی فقیر حقیر مقدمهٔ اول را تسلیم کرد لیکن انکار از معرفت وصّات منفیش چه معنی داشته باشد هرگاه نبود علام
حضرت موسی م در وقت تدریس کتب و صحف آسمانی خصوصاً تورات حاکی و نصوص الهیت الهیه بهداة ازین
کبیر تا قائم آل سرور کائنات بخوبترین وجوه زیاده از انبیاء خویش معرفت ایشان داشته باشند چنانچه
فی کتب الاصول و مثل الکافی عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث
طویل یقول الله عزوجل الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
یعرفون محمداً والولایة فی التوراة والانجیل کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم انتهی
و هنوز حکما امامیه وصف مردود هو بلکه اصحاب استدلال بنصوص تورات بر امامت جمیع ائمه نام بنام می کنند
و قدما و متأخرین قوم رسائل در آن پرداخته اند و بسیاری ازین احادیث که یهود شمائل ائمه هدی در آن یافته
بودند در تفاسیر اهلبیت مروی باشد پس انکار ازین معرفت بغیر از کذب آنهم بر طبق مثل مشهور که دروغ
گویم بر روی تو بر چه چیز دیگر حمل توان کرد و معاذ الله که احدی از ندیقین اصول خمسه که عدالت انبیا را
تجویز کنند که تکلیف بمعرفت و ایمان بولایت مجهول مطلق که نه او را دیده نه و نه اوصاف او شنیده اند
داده بودند صدر چنین بی اندامی خصوصاً در خطاب الهی غیر از ناصب عداوت اهل بیت از کسی
ممکن نیست اکنون احد الامرین درین مقام باید کرد یا قائل شوند باینکه بودن اوصاف ائمه
در کتب انبیاء سابقین بر طبق زعم متشیعین کالمعرفت حرفاً منها واخذ میثاق انبیاء و مرسلین در باره
ایشان اعنی اینکه ولایی کذب بی فروغ و از افترات اشقیاء یهود است که برای تفضیح و تذلیل ذوات
مقدسه انبیاء و رسل و تحریف دین بدایع آن پرداخته اند یا آنکه حضرت یونس کذب صریح اختیار کرده
چون اختیار شق ثانی از اصول موضوعه شیعه که مشتمل بر کفر و نفاق حضرت ذو النون است سهل تر است
در ثبوت کذب آنجناب ریبی نماند سبحان الله نبوت حلال و امامت با ظلم مطلقاً ممتنع الاجتماع باشد که سبق
و ثبوت در مواد غیر متناهیه کما لا یخفی بالنصب کذب صحیح شود و انجا از اصول متشیعین

میانه

میانهٔ یونس علیه السلام و ابلیس بلکه بانجام مثل حضرت آدم وغیره از انبیاء کرام فرقی نماند نستغفر الله فرق این
است چه ابلیس بطبق ارشاد کتاب مجید و احادیث شائعه از قوم جن و حضرت یونس از بنی آدم است اگر او
بمقتضای ماده خویش که شعر حسد و عداوت در زد دور نباشد بخلاف حسد و عداوت و انکار یونس
از ولایت جناب امیر که بتصریح این مقاله نزد ایشان شعر بنی آدم اعضای یک دیگر اند ؛ که در آفرینش
ز یک گوهر اند مع ذلک الخ ابلیس عرض کرد که من از آتش پیدا شده ام و آدم از خاک بعد از
علم با عطای مهلت معلوم بدرگاه گذارش رسانید که من همه بندگان ترا گمراه خواهم کرد مگر بندگان
مخلصین یا که بر اغوای ایشان راهی ندارم از امور واقعی و نفس الامری است و از اینجاست که حق
تعالی درین کلام تصدیق وی فرموده چنانکه از تفسیر اهل سنت بوضوح می انجامد و این استثنا هم بجا بجای
کلام عزیز علام از ابلیس حکایت نموده اند و امام رازی علیه الرحمة در تفسیر کبیر در تقریر فائده این قید
که تعلق باین مقام دارد چنین گفته که غرض ابلیس از ذکر این استثنا آن بود که کذب در کلام او را نیاید
زیرا که بدون استثنا معنی آنست که تمامی بندگان را گمراه خواهم کرد و حال آنکه چنین نیست و از اینجا ثابت
می شود که دروغ چیزی است که ابلیس هم از آن استنکاف ورزیده ولیکن مسلمان چگونه بر این قیام نماید
انتهی آری از اینجا کار حضرت یونس که صریح اختیار کذب در خطاب پروردگار است از ابلیس لعین هم درگذشت
نعوذ بالله از مذهبیکه بر طبق اصول آن تنها انبیاء علیه السلام بدتر از ابلیس باشد سبحان الله این همه کفریات
که اثبات کفر در وحی بر انبیاء بعد از مبعوث شدن می کند و هم کذب و نفاق شان و عدم طیب ولادت جد
این بزرگان ثابت می نماید در کتب معتمده قوم موجود باشد که حرفی نسبت بمحفوظ خویش بخدمت سلمه از نا گفتم
در قاعده جمهور لا یجوز للشرور نعقد لقد بر ما کار بستیم باز علمای قوم بر معاشر اهل حق خنده میزنند و اساس
الانصاف در جمع مطاعن اصحاب میکنند شعر از بردن طعنه زنی بر ابا یزید ؛ و زد درو دست تنگ پیدا در بر
تنها این همه الحاد و کفر درباره امامت اکثر انبیاء علیهم السلام در کتب معتبره خویش ندارند بلکه در کوچه حدیث
و قدرت باری عز و جل نیز همین قسم احادیث مستفیضه می آرند لیکن بنا بر اجنبیت آن از بحث در تقریر آن

ازلوم لایعنی سے ترسم القصیر ملای مجلسی در بحار عجایب سیر او در واقعه حضرت یونس بجسانی می نماید شناور
این بحر ناپیدا کنار سیکنند طرفه از همه آنکه خود مجلسی همین واقعه حدیث ابن ابی یعفور را هم مذکور کرده که معنی آن
بی تکلف همین است که اگر یونس در شکم ماهی گرفتار نشده بود بران حال می مرد هرگز نقد ایمان بسلامت نمی برد
انتهی و بر ظاهر است که شخصی بدون اعتقاد بولایت ائمه مومن نمی شود پس سیر معراج کی گنجایش داشت تا تکلیف
برکاران حاشیه حمه ملای مجلسی که عقوبت انکار ولایت و نفاق و کذب را بسیر و معراج تعبیر میفرمایند او دشمنی که
می تازد ظلمت ناصبیت دیگر شب دیجور عداوت عترت است که از احاطه و غشا آن شعاع قرص
خورشید در سیاه شد و یونس اندر دهان ماهی شد تاویل بیکر گفتن معادات اهل بیت سید
کائنات زیاده تر از آن می بیند و دماغهای اهل دانش و بینش را سخت پریشان میکند و رئیس النواصب در اظهار
آن که بیان خجلت سر خود را فرو نمی برد آنکه تکلیف ایمان بولایت حضرت امیر و اولاد و امجادش بر سبیل وجوب
نبود که ترکش موجب گناه باشد و جوابش جز این نیست که لا ان الکذوب لا حافظة له خود ملا مجلسی
در حیات القلوب و بحار و دیگر مجلدات او اسفار احادیث موضوعه از ائمه اطهار از جهول طائفه خویش آورده و نیز
وجوب تکلیف از وجوب هم سابق لا اقدام خدام ملا بعد از اول عمر طفلی گردیده بمقتضا کریمه لکیلا یعلم بعد علم
دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده می پندارند یا صغو آخره سواد ناصبیت دماغ ملا را مختل کرده حاشن بلحوی
سنوان عند الامامیه غیر از احقاق که بسیاری از احادیث درباره توصیفش در فصول مهمه و غیر آن از عنوان
مرویست بجز دیگر ممکن نبود آنچه درباب حضرت عمر قبل ازین از کتب امامیه وارد کرده ام و احاطه بران نمودی آیا
نص صریح نیست در ینکه ایمان بافضلیت و ولایت ائمه از مهمات است و هرکه انکار نماید او را آتش جهنم در درک
اسفل با زیر گاه او امر و کوابار تاکیدات شدیده و قد عن بلیغ هم در روز میثاق و هم در وقت بعثت بسلامه بلا ارکی
بلا واسطه از نزد آفریدگار خلایق با نبیا رسد و وعیدها سخت بکمال وعید و شور و رزیده آن مره بعد اخری و را بد
هرکسی از آن اعراض نماید مثل قارون با نواع عقوبات گرفتار شود و انکار وجه وجوب حتم بر جمهور و همه مجلسی نا صاحب عداوت
اهل بیت ثابت نگردد پس معلوم نیست که وجوب ایمان به توحید باری تعالی و نبوت حضرت سید الانبیا

دمعاد و عدل از کجا باثبات خواهند رسانید فکیف که در روایات رد منه و مثل آن کلام سابقا
صحیح موجود باشد که اولی توقف هم درباره ولایت هرگز دایره ولایت موجب کفر است
و اگر انبیا محبت او را قبول نمیکنند تا آخر از جان بولایتش نمی آوردند ابدالآباد حطب دوزخ میگردیدند
آیا عدل او داد همین است که محبت و ولایت شخص مستحب باشد و در انکار آن انبیا و رسل باین عقوبات گرفتار
آیند علاوه مسلمانا که بر حضرت یونس وجوب این ولایت متحقق شده بود و نام مذکور حقیقة بطن توجه
بود لیکن آخر جناب شان در کتب آسمانی و زبانی انبیاء سابقین دیده و شنیده باشند که آدم را در حجره و انکار تو
حسد بجوانان ائمه اطهار چه پیش آمد و بر حضرت خلیل چه گذشت الی غیر ذلک و هیچ انشاء الله تعالی لکن کو ایمان تو بلا
تحید وجوب نرسد لیکن این مستحب یا مباح یا هر چه نزد مجلسی علیه النواصب باشد بمرتبه رسیده که تارکش در عقوبات
زیاده بر فرض است از هم چشم عبرت نکشودند تا از هم عبرت و فراست روبا هیکه قصه اش در مثنوی مولوی معنوی منظوم
گشته **نظم** شیر و گرگ و روبهی بهر شکار ٭ رفته بودند از طلب در کوهسار ٭ گاو کوهی و بز و خرگوش
زفت ٭ یافتند و کار شان از پیش رفت ٭ گفت شیر ای گرگ این را بخش کن ٭ معدلت را نو کن ای
گرگ کهن ٭ گفت ای شه گاو وحشی بخش تست ٭ آن بزرگ و تو بزرگ و زفت و چست ٭ بز مرا که بز میانست و
وسط ٭ روبها خرگوش بستان بی غلط ٭ گفت پیش آ ای خر گو ریلید ٭ پیش آمد پنجه زد و او را درید ٭ بعد از آن
رو بشیر با روباه کرد ٭ گفت این را بخش کن از بهر خورد ٭ سجده کرد و گفت این گاو سمین ٭ چاشت خوردت
باشد ای شاه زمین ٭ وآن بز از بهر میانه روز را ٭ یخنیی باشد شه پیروز را ٭ وآن دگر خرگوش بهر شام هم
شب چره ای شاه با لطف و کرم ٭ گفت ای روبه تو عدل افروختی ٭ این چنین قسمت زکه آموختی ٭ از کجا آموختی این
ای بزرگ ٭ گفت ای شاه جهان از حال گرگ ٭ و اگر این همه تقریرات بسبب کار رجعی [illegible]
بخیال حضرت مولف در نگذشته و طالب مضامین متجدد باشد اینک احادیث تر و تازه از کتاب [illegible]
مرتضوی باید شنید و بچشم انصاف باید دید که دلالت بر وجوب ولایت دارد لیکن نه آنکه مولف این کتاب ذکر
عمده کتب خویش را [illegible] انتخاب مضامین بخاری خبیث کرده مبادا با تقدیم [illegible] برین احتجاج

واستدلال نموده انچه در بارهٔ وجوب ولایت گفته یکی این است که قبل از تصویر صورت نبی نوع انسان بصورت بشری و هیکل عنصری امامت ائمه حقه اثنا عشر بر کافهٔ مخلوقه لا سیما طبقهٔ انسانیه عرض شده باقرار حقیقت آن مکلف و مخاطب گشته اند چنانچه در کریمهٔ واذ اخذ ربک الآیه اشاره شده و حقیقت خلقت انسانی و اخذ معاهده از ایشان بر ناظر بر وجهیکه چهرهٔ شاهد این معنی بگلگونهٔ بیان اکثر مفسرین آراسته شده آنست که قبل از انکه آدم علیه السلام سایه نشین درخت طوبی و خلوت گزین نزهت سرای جنت گردد فضای دلکشائی یکی از ابواب بهشت که مسافت آن مساوی سیر هزار سال است محل تو الد گردید تا ذریت آدم علیه السلام من الازل الی الابد از صلب وی بر صورت مورچهٔ صغیره استخراج پذیر رفته بعد از اعطای حیات و فهم و علم کرشاط الست خطاب قابلیت سوال و جواب اصول ائمه و بینه بر ایشان عرض شده انتهی بلفظه این است که از انکه حکم قبول ولایت ائمه بر تمام افراد کائنات کریم از ان خلعت ترکیب صورت بشری از کارخانهٔ عنایت واجب الوجود یافتند حتما وجوبا بود و ایمان بولایت ایشان اصول مهمه دینیه بود از انچه ملا جابر با صیبت عناد با ائمه امجاد بخیال آن ورده و الا قائل شود که امر باعتقاد توحید و نبوت ختم المرسلین هم مجدد و جدید بوده و نیز صاحب مناقب از کتب شیعه روایات بسیار نقل کرده که در تکرار مجلسی بر واحد از ان کافیست یکی بهیئت مجموعی ملحوظ گردد حرفی از ان کتاب انیس عن الصادق عن ابیه عن آبائه عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حدثنی جبرئیل عن رب العالمین جل جلاله قال من علم ان لا اله الا انا وحدی وان محمدا عبدی ورسولی وان علی بن ابی طالب خلیفتی وان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة برحمتی ونجیته بعفوی وابحت له جواری واوجبت له کرامتی واتممت علیه نعمتی وجعلته خاصتی وخالصتی ان نادانی لبیته وان دعانی اجبته وان سالنی اعطیته وان سکت ابتدأته وان اساء رحمته وان فر منی دعوته وان رجع قبلته وان قرع بابی فتحته ومن لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او شهد بذلک ولم یشهد ان محمدا

عبدی و رسولی او تشهد بذالک و لم یشهد ان الائمة حججی فقد جحد و صغّر عظمتی و کفر
بآیاتی و کتبی ان قصدنی حجبته و ان سألنی حرمته و ان نادانی لم اسمع
نداءه و ان دعانی لم استجب دعاءه و ان رجانی خیّبته و ذلک جزاءه منی و ما
انا بظلام للعبید اکنون جز این صب علی دست آل طه و یٰسین کیست که در ایمان به نبوت و ولایت تفریق
تواند کرد و تواند گفت که حکم انبیا حکمی دیگر است حالانکه تکلیف انبیا از اندر تکلیف دیگر نیست پس بلا قیاس
گردد قبل از قیامت این تفریق نوا ند ختنه مصداق جملهٔ آیت کریمه و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله
و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقا و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا شد جزاه الله عنهم اجمعین و عذّبه عذابا علی یقین
لا یعذب احدا مثله من الاولین والاخرین مع ذلک اینهم در این کتاب جابجا موجود است که
اصول ایمان بارکان ثلثه استقرار یافته یعنی اعتقاد توحید و نبوت و امامت و اعتقاد بعدل و معاد از لوازم امور
مذکوره است انتفا می آن اجتنابی از انتشارشه مقرر است در روز ازل جملهٔ ارواح و ذراری بعین حینیه که اصول
مهمه دینیه است مامور شده اند و کدام عاقل تجویز تواند کرد که ذراری حضرت آدم وقتیکه مثل مور جد ضعیف
از صلب مطهرش استخراج پذیرفتند و هنوز بصورت بشریت تشکل نگیرفته بودند آنها بوجوب مشغول باشند
بعد از وجود بلکه وقت نبوت از قید وجوب رهائی یابند ذلک ظن [illegible] النواصب الاشرار
فویل لهم من النار تاویل دیگر که خاتمهٔ مهملات مجلسی است آنکه ولایت انبیا قبول کرده باشند
و لیکن بعضی از روی با اهتمام قبول نکردند و جواب این خرافات از انچه در فصول سابقه خصوصا این فصل بکرّ
بی کلفت بر می آید علاوه اگر معنی عدم اهتمام همانست که روایت مر اصحنوز زعم امامیه مشتمل بر ان است یعنی
نام ولایت و محبت بزبان آرند و بدل اعتقاد ندارند یا بعد چندی انکار کنند و سلب نمایند
امامت ائمه معصومین خواهند فذلک مذهب المنافقین بکلا کفوا بآیات القرآن و متواترات
الاخبار و ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و اگر معنی دیگر است بیس

تصویرش تا که بر حتی المتکلم علیه بالجمله غیر این همه که گوشت خورده تعلق بقصه حضرت یونس داشت و
آنچه بنابر حسد و بدخواهی عترت رسالت پناه بر حضرت آدم و حوا گذشت قبل ازین بیان کرده آمد و تفصیل شنیدی
و هنوز هزاران از انبیا علیهم السلام باقی مانده اند که درین بلاها بمقتضای روایت بحار و مناقب تصنیف
ابن شهر آشوب مازندرانی گرفتار گشتند و از جمله ناصبیان انکار ولایت رسید بایشان آنچه رسید نظر
بحال قصه حضرت یعقوب که بفراق حضرت یوسف تا امتداد زمانه طویل در آلام روحانی و جسمانی گرفتار بود
حتی که بنص قرآنی هر دو چشمش سفید و جهان روشن بر وی سیاه گردید بلکه آنچه بر آنجناب درین باب گذشت
مجال کسی نیست که تعبیر از آن تواند کرد و ما احسن ما قیل شعر شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق دوست نه آن است که توان گفت و علمای قوم بعد از اعتقاد بنا بر الطاف آن بزرگ دیگر اخبار قصه
کرده اند چنانچه از معاینه علل شیخ المشایخ و کتاب تعبیر الثقلین و مانند آن بظهور می انجامد چه مفاد آن اینست
که شخصی از صلحا و اتقیا و عیال نامی مبتلا بانواع فقر مشهور به بینوائی حلقه بر در یعقوب علیه السلام زد و از فاقه و
گرسنگی خویش فریاد کرد و چنانکه آنجناب همراه اولاد خویش کباب و نان میخوردند بسی چند از آن نمود و تغافل
و التفات بحالش ننمود و بقیه گوشت بریان برای صبح نگاه داشت پس دریای ابتلای الهی بجوش آمد و در همان شب
حضرت یوسف آن خواب دید و آخر حسد برادران نوبت بجائی رسانید که علم هر کسی خواص و عوام بدان سلسله انتهی هرگز بعلم
در نمی آید که حضرت یعقوب بهمین جهت در مصائب گرفتار فرمایند آری چون آوردن علل بسیار و مهم عقلا و نقلا
سمت جواز بلکه وقوع دارد زیاده برین نیست که قصه درویش را ضمیمه آن گردانند نه آنکه از همین سبب ابتلا را
پیش آمد و انکار و توقف را در ولایت سایه هرگز دخلی نبود و لا و الله ثم لا و الله و متوهم نشود که فقیر عمدا از بیان
خبری درست اعراض ورزید که در خصوص هم دلیل قوی یاد دارم اینک مناقب مصنفه موجود است مقام ضرورت را
بعد حذف زوائد در چند سطر می گنجانم پس بدانکه مؤلف کتاب مذکور از مناقب ابن شهر آشوب روایتی از جعفر
ثمالی را بتفصیلی نقل کرده که این طور است و ترجمه تقریر یاهی حضرت یونس داخل است که از زمان حضرت
ابو البشر تا شفیع یوم المحشر احدی که از انبیا بخلعت نبوت مخلع نگشته که ولایت اهل بیت را بر او عرض

نکرده

نکرده باشند پس اگر تلقی بقبول ننموده از مخاطرات دنیویه تخلیص یافته در جریده سالکین منخرط
گشتی والا ابتلا یافته تا تادیب ممتحن گردیدی و همانا مراد از حرمان آدم از جنان القای خلیل در نیران و یوسف در چاه
کنعان و بلیه مشهور ایوب مجازات خطیه او و داود از این مقوله است الی آخر البیان اکنون انصاف باید کرد که چه می
شود که از دستنامه حضرات انبیاء اولو العزم که بروایت مشهور ابن عباس پنج کس اند حضرت نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و پیغمبر ما صلی الله علیه و علیهم اجمعین کسی نجات یافته اند و کجا ماند حدیث مشهور که استاد ابو جعفر
کلینی ثقة الاسلام و شیخ المشایخ ایشان روایت کرده بودند پس تطبیق احادیث این باب که در اشاره تصریح
اشاره بدان کردیم با اصول امامیه ضرورت و اعتقاد حصر ابتلای حضرت یعقوب در وجه الی التعالی
بحال دنیال از وساوس اهل فتنه و فساد علاوه این چه مصائب حضرت یوسف که برادران در تنهائی
راه رسانیدند و آخر کار بچاه تنگ و تار افگندند و آنگاه نوبت به بیع و شراء و زندان انجامید و بعض مرا
فلبث فی السجن بضع سنین مدت دراز بران گذشت بنظر بعدل عادل حقیقی جاری نمی تواند شد
که گناه از حضرت یعقوب باشد و یوسف با وصف صغر سن بپاداش آن گرفتار آید بخلاف بلایای انکار و لات
که بلا رب بجز اران مراتب باید بر قصه مذکوره است و تعلق باصول امامیه دارد نه بفروع و طفلان هم بدان
تکلف نمی اند شدند با این چیزها بس البعض از این بزرگان در باره ولایت قصور و فتوری رفته و نه هو
المطلوب اهل فطرت سلیم از ملاحظه حکایت دنیال صحیح دریافته باشند که جامعین معایب خلفا
خصوصا فاروق اعظم در ایراد قصه اعرابی که نزد آنجناب آمده و از بعد وطن و نبودن زاد و راحله
شکایت کرده و آنجناب عدم واقعیت بهم رسانید و انجام کار عقبش روان شد و تدارک آن فا
بعمل آورد چنانچه در شرح مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمه که بر کافیه است مذکور است
خیلی ناعاقبت اندیشی بکار برده اند چه بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج بملاحظه حکایات
دنیال که در علل شیخ المشایخ که مرتبه اعتبارش علی ما عرفت سابقا کمتر از اصول اربعه نیست
مروی است نیست و نابود میشود و معلوم میگردد که خود انبیاء علیهم السلام را انفسهم با جرائم

پیش آمده که با وصف انعقاد مجلس کامل مرتب و سعت طعام چنانکه دانستی درویش خسته را که از صلحا بود قضا
روزگار بود بحال خیبت و خسران از در خویش رانده اند آری فرق اینست که فاروق مذ بپاس وقت تا صدق
و کذب را امتحان فرماید و بعد از علم براستی زاد و راحله با عرابی داد بخلاف حضرت یعقوب که از حال و سیال
اغماض صریح اختیار فرمود و با وصف زارنالی او هرگز بحالش نپرداخت و آخر مبتلا بمصیبت گشت فافترقا
این چند سطر تعلق بحال حضرت یعقوب داشت خفار ادرسه حرف در قصه حضرت ایوب صابر که بنظر بعضی از
روایات کافی و تفسیر الکاشانی وغیره در زمره اولوالعزم محسوب است و بروایت تفسیر قمی گوش کن که تو
بعد سلب تمامی نعمتها از اموال و اولاد و عمارات بدان رسید که تمام بدنش از پیشانی تا ناخن پا یک
آبله گشته بود و بعد از مدتی کرمان لاتعد و لاتحصی در آن افتادند و جگر گوشت بدنش میخوردند و مرتبه بوی
بدنش بحدی بجا رسید که راست اجابت و خلص یاران او را از قریه بیرون کردند و در مزبله از مزابل که خارج
قریه بعید از آبادی بود انداختند و اخس حیوانات هم از بوی بدنش متاذی بودند آیا کسی بر اصول الهامیه خیالکه
دانستی اعتقاد تواند کرد که علت اینهمه مصایب این قدر باشد که روزی ابلیس بحسد بر وی در خلق
که خدایا شکر او بجهت عطیات دنیوی است دیگر هیچ اگر مرا بر اموال و اولاد و ... عالم ایشان
مسلط کنی هرگز شکر نخواهد کرد و ابلیس بترغیب او بر تسلط یافت و آخر کار حضرت ایوب آن گونه
شنیدی پس علت این مصایب غیر از انکار ولایت حضرت امیر و ذریت طاهره او چیزی دیگر نمیتوان
شد چنانکه از کتاب مناقب بروایت السید حیدر ... هاشمی ... هنوز حکایات هزاران از انبیا
باقیست لهذا بحال خاتم الشبان ... وکان ... که بروایت ابن جمهور و هم روایات ملا مجلسی در
کتاب صغیر و کبیر انواع ایذا بر آنجناب گذشته و عجایب ابتلا خصوصا از روز بعثت پیش آمده
بلکه از ایشان مرویست که ابتلای آنجناب زاید بر ابتلای دیگر انبیا است پس معاذ الله حروبات و مقربات
رافضه در این فن نیز زیاده تر بکار می آید که اشاره هم از آن کوتاه است تکلیف که زیاده از صد بار بر آسمان
عروج فرماید و در باره امامت مرتضی تاکیدات بلا واسطه شنوند و تا آخر عمر در بیابان غیبت ...

نماز و روزه و حج و زکوة تعلیل و تسویف رود و آخر چند کتاب علما با البنا بیرایه ورود و ورد بر کند بازهم علمای
ابرار الاصحاب ما نقر نماید ان علیا خلیفتی فاسمعوا له واطیعوا الی غیر ذلک من عبارات هذا الباب
حتی که خود حاضرین از انصار سابقین که اهل لسان و ملازم صحبت خاتم پیغمبران بودند و جمع آنحضرت جلوس
محبت اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین و رجلا العیون و غیره از ائمه هدی مرویست بعد گرفتن و قال کردند و چندین
و معامله غدیر بحث نمودند عقول بعضی بر خلافت و قلوب جمعی بر مودت قرار گرفت شاهد مراد بر کرسی نشست
تا نوبت باستفسار از رسول مختار رسید که سبحان الله تعالی چه جای آنکه در دنیا ظالمین غاصبین را
بار صنف مثل تفضیلی که سابق تقریر شده چندان قرب و منزلت دهند که خود کتاب سلیم و دیگر روایات بر فهم قدما
و متاخرین متکفل بیان آنست و مجتهد حی در ترجمه بحار بحدیث الحوض کمال قرب و منزلت اقرار نماید در روز
قیامت که مدار موضوع این فصل نعوذ بالله من ذلک زیاده تر بروز کند که برای نجات شان شمشیر ذوالفقار کشیده گام
بر جمله این تقدمات اطلاع تمام دست دهد بالیقین معلوم شد که ملقب اهل حق بلفظ نواصب که مولف رساله خود را
خود را از آن معذور نمیدارد باعث افتخار است نه موجب دل تنگی و انضجار کما لا یخفی علی ذوی الانصاف هذا ما و علیک
الک فی صدد البحث بالتکرار از تمیقات خرافت و سخافت آن دشمن عقل و دین باید دید که بورود چند شبهه موهومه
که همین پیش پا افتاده توجه ارباب حلم از هم می پاشد بجناب اکثری از اهل بیت عظام و صحابه کرام بغض و
عداوت بهم رسانند و دین و ایمان خویش را بتقلید چندی از مغویان مفتریان در بازد و از مذهب قدیم
آبای خویش که مصداق وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ بود بمنطوق ثابت است
این بزرگان دست بردارد و حیران تیه ضلالت شود آیا در کتب نرسیده یا بگوشش نرسیده که از
پیران با صفا جابجا مذکور است که مذهب جمهور را ترک نباید کرد مگر آنکه باطل باشد اگر در مذهب الحق تذبذبی
بخاطرش راه یافته بود بایستی که ذهن را از همه مذاهب خالی کرده بتلاش عیب و هنر افتادی و همه را فراهم
ساخته بمیزان عقل سنجیدی اگر در هر دو مذهب قدیم و جدید عیبها بدست می آمد آنگاه میدید که در اصول و فروع
تا تقصها و خرافتها در کدام فرقه زاید است حاشا که در خصوص حقیت اهل سنت بطلان مذهب شیعه

مخفی می ماند بجلال ایزد کریم و انه لقسم لو تعلمون عظیم که در صناعی بودن این مذهب و
مجعولیت ذاتی این مسلک برخلاف ما تقرر عند المیر اسمین ریبی و تردد نیست چه از اقوال مخترعه ایشان و
احادیث مخترعه ایشان بمعنی مصنوعیت سراسر مجعولین محسوس و در کتب معتبره ایشان خصوصا باحوال ائمه
قدمای شیعه که صنادید ایشان و رصنادیق تقیه نگاه میداشتند و روبرو اهل حق هنوز بر نمی آرند مذهب النفاق
مخفی و مدسوس حق تعالی در صحبت ایشان از نفاق و کاید محفوظ دارد و در روی نیکان یعنی حضرات انبیا و صلحا
و اتقیا خصوصا اهل بیت و اصحاب سید کائنات در روز قیامت شرمنده نکند عقلای عالم را باید
که بعد از مطالعه این همه کفریات و خرافات از ربقه تقلید ایشان سر برآرند و براه الحق که بر تمام
انبیا و آل و اصحاب ختمی مآب صلی الله علیه و علیهم داد جان نثاری میدهند و هر یکی را بمرتبه اش
میگذارند و جزا هر همه را از یهود و نصاری و نواصب و خوارج و روافض بکنارشان می نهند مایل شوند و
پنبه غفلت را از گوش حق نیوش بر آرند و از سنت سنت تقلید با بنیان مبانی مذهب شنیع خود در قبل
طلوع الشمس من مغربها باز دارند که آخر در روز قیامت پیش قاضی روز جزا حضور هر صغیر و کبیر از قطعیات و
رویت انبیا و مرسلین و سید سرورشان و آل و اصحابش که مورد والذین امنوا معه نورهم یسعی
بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر اند از قطعیات است زیاده ازین چگوییم و ما علینا الا البلاغ المبین شعر مرا و ما نصیحت بود
گفتیم * حواله با خدا کردیم و رفتیم * سبحان الله سخن از کجا بکجا رسید اصل موضوع این فصل اثبات احداث
بود عموما و خصوصا لهذا احوال دیگران از متعولین لسانی امامیه از فضائل و مناقب و محدثات و مثالب میگوییم
متوجه باید گردید و بگوش دل باید شنید از جمله شان اسامه بن زید است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
او را محبوب داشتی و بکمال عطوفت و شفقت نواختی و این معنی از کتب شهرت محتاج دلیل نیست صاحب
حیات القلوب در آخر کتاب گوید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی دعای خیر فرمود و گفت و انه شوم
الی آخر القصه فی باب تجهیز جیش و در زمان ایشان هدی خصوصا مامورین باظهار ما هو الحق مثل حضرت باقر

علوم اولین و آخرین بمناقبش جاری شده چنانچه از کتب رجال مثل تلخیص میتوان یافت که در حق
او خبر خیر ایچ نباید گفت و او را از مقبولین باید شمرد و حضرت امام اعظم علی و حسن بن او و دیگر گواهی شهید ثانی
امامیه در بعضی از حواشی و شهادت شهید ثالث در مجالس المؤمنین میفرماید که امام باقر علیه السلام فرمود
که اسامه در آخر رجوع نمود و قبول معذرتش از جناب مرتضوی نیز منقول است و آخر کار امام اعظم موصوف در اکثر
روایات و از منصوصین است و از کتب رجال بلکه تفسیر اهلبیت رسول متعال نیز پیداست که او از جمله کسانیست
که رفاقت حضرت امیر المؤمنین را در محاربات بغات ترک نموده بلکه از تصریح حضرت امام اعظم هشتم شیعیو
چنانچه از متن کتاب نهج الحق بمعرض ثبوت رسید که او هم مثل سعد بن عباده بدعوی امامت خویش گردن
افراخته و بیعت ابی بکر صدیق مثل دیگران نه پرداخته و از اینجا بکمال تجرد و تحقیق و امامت شیخ علی
بضمیمه لنقطمیت نظر بانچه در احادیث سابقه وارد شده است پی توان برد و درباره دیگران از اکابر
چگونه وجه نویسیم حیف است که منتسبین چنین محدثین و مبتدعین را از دست نهد و لکال و وبال اخروی را
بمقتضای حدیث الحوض بر اعناق خلفای راشدین نهند و از جمله مقبولین بالمعنی المعلوم خزیمه بن ثابت
است که باعتراف اکابر قوم در غزوات و مشاهد شریفه از بدر و غیر آن برفاقت مصطفی حاضر بوده
قاضی نور الله شوستری نیز تاسیا بالاسلاف در مجالس المؤمنین باین امور تصریح کرده مع ذلک جناب
سید الکونین گواهی ورا بمنزله شاهدین عادلین اعتبار نموده چنانچه لقب او ذو الشهادتین نیز ازان
گواه است و نقل نور الله شوستری در مجالس المؤمنین و هم از مطالعه کامل بلحاظ ظاهر و باهر است که اول کسی
انصار را بر خلافت سعد بن عباده بر فلانید خزیمه ذو الشهادتین بود گفت که علی کرم الله وجهه در خانه
ساکن شده و بتعزیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول گشته و دیگر از قریش لایق این کار نیست
انگاه انصار بان نزد و استماع این کلام رو بسعد نهادند انتهی مقام الحاقه در سید است که ازین حرکت
برکت احمد از زیاده تر مجرد وفات خلاصه موجودات در عالم فانی کسوت ظهور پوشید فاعتبروا
یا اولی الابصار هر چند محدثات و مبتدعات این بزرگان که بنیاد فتنه سقیفه بنی ساعده

نهاده ایشان است از حد درگذشته باشند لیکن بحکم ضرورت اثبات امور دینی بلکه ابطال مذهبی دستر عجیب
خانگی حضرات امامیه را بعد از توجه بمطاعن اهل حق سر کردن این جماعت ضروری افتد پس حال شیعی مشار الیه
منصفی است که قصه اش زبان زد خاص و عام است که او را خادمی بود بنجابت بی ادب بدخو که نسبت بسنان بلوری آن
مخلسند بهارستان شیرازه ریشان است شعر ازین خفرقی بوی کالبده + بابی سرکه بررده
مالیده + و در وقاحت بی اندامی او درباره آقای خویش زند افزون لیکن چون آن شخص را خادمی دیگر
بهم نمی رسید بر داشت جور و جفای او می نمود تا آنکه روزی او را خمیازه در گرفت همینکه دهنش واشد
این بی هنر بدکیش لعاب دهن خود بدهن مولای خویش انداخت آنکس بمقام احسنت و آفرین در آمد و
گفت چه خوش ذایقه و چه خنک و سرد است آن تند خو بهم بر آمد و گفت من از امروز چاکری نمی کنم دیگری
را بخدمتگاری نگاه باید داشت که لعاب دهن او گرم باشد و از جمله مقبولین السنه طایفه سعد بن عباده
انصاری است که بر زبان قاضی نور الله شوستری تا سیادت اقتدار ارباب الاسلاف از اکرام اصحاب ابرار
و کبار این روزگار بود چنانچه ناظر مجالس المؤمنین برین معنی اطلاع کلی دارند و حالانکه فتنه سقیفه بلند کرده او
و از اینجاست که در احادیث معصومین صادقین او را پیشوای مفسدین قرار داده اند و اویلا اگر حضرات امامیه
این چنین مقتدای مفسدین و امام المفسدین را از کبار این روزگار قرار دهند دیگری کیست که قدردانی این جماعت
تواند کرد و حالیا در زمره علیه اصحاب سید انبیا که باقی ماند که از اصول شیعه مصنفا و صحیحا باشد
اصول و فروع این مذهب را نقل نماید و روایاتش در مذهب بتعداد و شمار در آید بلکه تردد است در رسائل ادب بر
طبق ایما از ترجمه بحار فاضل مجلسی نیز باید شنید که روایت شده از ابان از سلیم بن قیس هلالی که گفت
شنیدم از ابوذر و سلمان و مقداد رضی الله عنهم که می گفتند که رسول خدا فرمود که علی امام حق و هدایت
است و سعد بن عباده پیشوای مفسدین الخ بلفظه و قبل ازین روایات ائمه در کفر و ضلال شخصیکه مدعی امامت
شود غیر از ائمه اثنا عشر و کفر و گمراهی کسانیکه حسن اعتقاد بوی بهم رسانند عنقریب گذشته حاجت
اعاده نیست ازین جا حال کفر و ضلالت قاضی شوستری و اخوانش که سعد را از محسنین می دانند در مدح او

مبادرت بلکه اظهار می نمایند قرآن مجید فنحن کما متوقفون فی شأنهم بل فی اضمارهم
واحوالهم وازانجمله عمار بن اثله است که با وصف صحابیت از یاران حضرت امیر است و کار رشن از دو حال
خالی نیست تفضیل شیخین یا وصف تفضیل مرتضی اقرار میکرد یا کیسانی مذهب بود که قول بامامت محمد بن حنفیه
بعد امام حسین علیه السلام و انکار حضرت سید الساجدین از خصایص بلکه ذاتیات ایشان است علی التقدیر
احداث و ارتداد بمقتضای قوله تعالی در حق شقیا منافقین فاعقبهم نفاقا و دنبالش مکدر رو دامن همه
شیعه باعتراف و اظهار قاضی مذکور در مجالس است که برای اثبات قدیم بودن مذهب تشیع و رفع
یقین حدوث چه بذل جد و جهد که نکرده و چه گوی های تعصب و هفوات که در میدان مناظره نزده
و بحمد الله که اصول احادیث ائمه اهل بیت هیچ تر و خشک را فرو نمی گذارد و بجهت سرکشی این مبتدعین مخذولین از
باب بسیاری از این فرقه در ورطه کفر و ضلال و لوازم و عوارض آن می سپارد و چون کلام تا اینجا رسید بجهت
خوف تطویل مصلحت دران می بینم که دامن از تذکار این بزرگان فرا چینم و در تطبیق ثقیلین و صاحب
و قبول حدیث الحوض مقبولین لسانی متشیعین سعی کنم و درین باب نیز حرفی چند زنم اما نفی
درایت حداثت این اصحاب از جناب رسالت مآب پس در انطباق آن غباری نیست زیرا که اکابر
امامیه قاطبه میگویند که زبانی مخبر صادق مناقب و محامد این عزیزان در اصول نا مرویست چنانچه گذشت
و ارتداد و احداث و فسوق اینها در کتب منقول می شد که از واقعیت نصیبی نیست آری لیس فلیس اظهار لسانی
امامیه همینست که بزبان مخبر صادق اگر مثالب ایشان مذهب ما جاری میشد ایشان نیز در رنگ خلفای
ثلثه واجب العداوه می پنداشتیم و تبری و بیزاری از ایشان لازم می انگاشتیم پس نفی درایت حقیقی بل
ارتکاب اختیار مجازیه بزبان مشایخ امامیه ثابت شد و اگر این کلام را بر مبالغه حمل کنیم باز هم او قوت
نفی درایت حداثت ایشان نسبت با حداث و ردت خلفا بر اصول امامیه از دست نمیرود زیرا که معرفت همت
اکابر علمای ایران که زخمها نمکین از دست خلفای راشدین در جگر داشتند و رشت و نام خلفا نسبت باین
مقبولین لسانی زیاده تر بوده باشد حالیا اگر سعی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کنند که هر گاه جناب

بشیر و نذیر خاطب بخطاب لا تدری میشوند از حقیقت حال اہل ردت یعنی محدثین کی بواقف کرده دردین
محدث باعتبار اسلام انہا در حیات خود که بالاتفاق مسلم است و بقای حکم بالاستصحاب مبنی منقول است
اطلاق لفظ اصحاب بر آنہا کرده اند چنانچه از افادات فرزند علاء دین حیدره ظہور دارد و تعبیر فیها انشاء الله تعالی کریم
کار تاویل چنانکه می بینی تحکم صریح است چه جناب ختمی مآب از دنیا در حیات خود خبر می دہند که حال بعض
اصحاب که در دنیا قرب و منزلت دارند در آخرت چنین خواہد بود و من چنین خواہم گفت و باز همین حال آنہا
شان علی الاعقاب خبر خواہند داد و در صورت عدم درایت لا محاله ماول خواہد بود فالتاویل یجب
علی المتشیعین فلیتدبر و لنظر به علی الخصوص فقط ما طوف الشیخ عن ذکره فاعلم انه علی وجوه اما اولا پس لا
تدری تعلق باحداث و عدم احداث ندارد بلکه بائی موصوله متعلق است یعنی نمیدانی که چها امور
احداث کردند پس از وفات تو پس نفی درایت علی الاطلاق محدثات نیست بلکه تعلق به تفاصیل محدثات دارد
مثل بر خلانیدن انصار بدعوی خلافت و فریب دادن آنہا بر حیثی که حضرت امیر بعد سانحه وفات سرور
کائنات با خلافت کاری ندارد و چنان بعزیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول است که خلافت
زینهار اختیار نخواهد ساخت و غیر از شما احدی منصب خلافت را سزاوار نیست چنانچه از خزیمه و ابن عباده
واقع شد و دعوی خلافت برای خود و نصوص قاطعه مصطفوی را در باره امامت مرتضوی پس پشت
انداختن و مصداق کریمه فنبذوه وراء ظهورهم گردیدن که از الزام الذین بن سعد بن عباده
انصاری نوعی یافت و باکراه تمام و ولایت نکاح ام کلثوم از حضرت امیر در خواستن و برای طمع تسلط
حاج و تسلط خویش بجاه زمزم با خلیفه ثانی در ساختن و بوکالت فضولی و ولایت عقد نکاح
معصومه مطہره را با عمر بن خطاب بعد تلاوت آیه قرآنی ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا
ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم در سلاله اہل بیت طاہرین روا داشتن و بالجمله حضرت امیر
المؤمنین را مغبون و سرپرستی خلفا نمودن که حضرت عباس بن عبد المطلب مستدرک آن شدند و اتخاذ عجل و راه
خلافت و شقاق مورد نص غدیر نمودن چنانچه از اکبر فرزند الشیخ صادر شد الی غیر ذلک من تلک

محمد ہاشم

بودنا تهم ومتبوعاتهم اما ثانیا پس این کلام بر حسب محاوره واقع است که هر جنب مخاطب از ماجرا
آگاه باشد مگر گاه است که بجهت فظاعت وشناعت یا بمصلحتی آخر با بهام می اندازد و این معنی
بر کسیکه سلیقه فهم کلام بلغا دارد مخفی نیست و این کلام نظیر محض بسند محاوره عرب نیست بلکه از نصوص قرآنی
و آثار نبوی هم مستفاد است اما ثالثا پس نفی روایت محمول بر معنی حقیقی نیست الا بعدم ادراک روح
نبوی بعد افتراق از جسد لازم می آید و این خلاف معتقد امامیه است بلکه خلاف ما تقرر عند الحکما ایضا است
عموما اما رابعا پس عدم اراده معنی حقیقی حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم و اوصیا او که در حق الیقین و مانند آن بجای خویش ثابت بدلیل وافی است و حجتی کافی و تشیع
این بزرگان در کتب تنقید الرجال مثل فهرست و خلاصه امام اعظم قدیم و جدید و مجالس المؤمنین شهید
ثالث طایفه اظهر من الشمس و ابین من الامس است اگر چه در واقع اقرا باشد اما تکرار شفاعت مع تلاوت آیت
کریمه و کنت علیهم شهیدا و اعاده مقوله حضرت عیسی پس الطباق آن بر این اصحاب ظاهر است زیرا که
محدثات و مبتدعات از این بزرگان بعد وفات سرور عالمیان صلی الله علیه و آله وسلم صدور یافته و در حیات
آنجناب بمراعات اهل بیت طاهرین بر زبان امامیه تقصیر نامرعی نمی گذاشتند پس حضرت رحمة للعالمین و شفیع
المذنبین که مکرر معنی شفاعت در حق این گروه که نه در دنیا کافر بودند و نه در احکام آخرت اداکرده مقام
خود است بخلاف خلفای ثلثه بر روایات مفسرین قوم که محل مطلق شفاعت نمی باشند تا شفاعت ثانیه چه رسد
و جلوه طاووسی یعنی روایت مجلسی در مجلد فتن از ابن طاوس نیز بهمین ناظر است که مورد حدیث حوض کسانی خواهند
بود که حضرت سرور ختم رسالت گمان نیک نسبت بایشان میداشت و از همین حسن ظن در حیات خویش
روز قیامت متوجه بشفاعت ایشان خواهد شد اما استبعاد از زمانه بسیار بر رحلت ما حدثات ایشان
که با ظهار مولف و دیگر علمای اهل سنت لولی حلال نیز لا و است پس گویا از خصائص این حضرات است دون
غیرهم چه صحابه مذکورین حیات دنیوی فرصت یا یافتند و بمقتضای قول او تعالی و نملی لهم
انما نملی لهم لیزدادوا اثما مهلت ملک بشمار نصیب ایشان شد اول ما فضل ایشان سلمان محمدی

که طول عمر او از جمیع اصحاب اکثر است و بعد از معدودی احداث هم قرنی بر وی گذشت با جمله اکثری از ایشان
بعد زمان خلفای ثلثه داعی اجل را لبیک گفتند چون عمار یاسر و حذیفة بن الیمان و خزیمة ذو الشهادتین و جابر بن
و انس و عبد الله بن عباس و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبد الله و امثالهم و بعضی از ایشان زمان امام سجاد بلکه امام
محمد باقر را هم ادراک و احراز نمودند کما لا یخفی بلی عبد الله بن مسعود و ابو ذر در خلافت عثمان فی ما بین
جهان گذران را لیکن بعد ملاحظه بر سر خلافت به سود کرده اند و حضرت عباس هم در زمان الشیان رخت اقامت
از دنیای فانی بسرای جاودانی بربسته لکن قبل از شهادتش به دو سال آن برین دعا که در بین فصل یاد کردم
کتب رجال امامیه مثل کشی و تذکره و مجالس و غیرها برهان قطعی است و هم دلیل لطیف و نکته دقیق بر عهد
احداث بقول مولف باید شنید که کلمه لم یزالوا اقتضای صریح دارد که ان احداث و ارتداد علی
الاعقاب امری باشد که زمانه ممتدی بر آن صورت بگذرد بخلاف ارتداد خلیفه اول و دیگران از
اهل ردت که زمانه ممتدی بر آن نگذشته که اکثری از ایشان در همان نزدیکی بموت مردند یا در مقاتله
راه عدم سپردند و ایشان البته مصداق مضمون این حدیث نیستند و جمله لم یزالوا الی آخره یا کلام الهی
چنانچه بروایت مجلسی در صدر اوراق گذشت یا مقوله ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا تعظیم جناح
ایشان است که گناه کردند و مستمر بر آن ماندند پس اگر حدیث بحق کسانیکه بقول مجلسیین بر ردت
الفور گشته شدند و درگذشتند وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو خواهد بود و تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و حاشا ملائکه عن مثل هذه اجرا و مطلب این قدر میشود که ارتدوا و العبدک و ماتوا علیه لم یزالوا
مرتدین چه فایده دارد پس مراد خواهد بود مگر امری متعلق بخلافت که تا زمانی دراز بران اصحاب ثابت دارند و
علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه بعضی شان الی یومنا هذا حقیقه بران راسخ و ثابت اند بعد ازین محتجب نماند
که احادیث ارتداد صحابه بمعنی اند که از احادیث مشهوره مستفیضه اند بلکه متواتر بحار و لوامع و روضه و عمو
تواتر دارند و همچنین دیگر اکابر طایفه بعد از جمع و تلفیق و تقریر آن الیقین لا یزول الا بیقین مثله چنانچه بر ناظر
کتب اصول و رجال مخفی نیست و منها اکرام دیگر هم از امور مهمه است و آن اینکه بسیاری ازین بزرگان

در

در خلافت مرتضوی کرم الله وجهه وبراه نهاده اند مگر حال عمار یاسر یاد نداری که بصرا او وقت جنگ صفین
است مؤید آن روایت شیخ مفید بلکه شیخ المشایخ و مانند اوست که در حیات آنحضرت مرویست بسند معتبر
ام مهربان الیها التحیة والثنا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که عمار را خواهد بود در فتنه
نشسته نبود در میان دو لشکر که یکی از آنها بر راه حق و سنت مرتضی باشد و دیگرے از دین [illegible]
بلفظ از نجا هم عنوان یافت که عمار با وجود رفاقت حیدر کرار دعا ابو ذر [illegible] انکشاف صبح خلافت
آنجناب بر حق خالص و صمیم قلب و دلی خلوص او وقت قتل است در بعضی احادیث و دیگر کتب امامیه بعد
از ورق گردانی بسیار خواهی یافت پس معلوم شد که مجرد رفاقت و میل بجانب مرتضوی در ایام خلافت
بر خلوص اخلاص دلالتی ندارد والحق که هرگاه رفاقت شیخین و ذی النورین با جناب سید الکونین و
جهاد ایشان با کفار بلکه توجه بقتل آبا و خویش و صرف اموال و آراستگی عساکر اسلام و جان نثاری و حسن معاملت
ایشان را ایام عسرت کما قال الله تبارک و تعالی لَقَدْ تَابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ لوث نفاق مبنی بر ریا و سمعه تراشیده از خلافت نظر بر آبا
کاشین باشد آنانست دلیلی و [illegible] حجتی برای خلوص این بزرگان [illegible] خلافت مرتضوی را دلیل کردن
و در زمان خلافت آنجناب که بجرص طمع در از ایام گشاده و اسباب معاش [illegible]
بقدمیدل شد از جمله محالات است حال ابن عباس مگر در کتب رجال [illegible] قوم و
خروج شهید کربلا صریح تخلف بکار برده و قس علی هذا حال براء بن عازب چنانکه خواهد آمد این همه ادا [illegible]
احداث سابق بود یا چیزی دیگر لیکن از قبیل رفاقت مرتضوی وقت مذکور فایده خلوص بران مترتب نمی شود
و از نجا گفته اند که من حفر لاخیه قلیبا اوقعه الله فیه قریبا با اینهمه چگونه تسلیم توان کرد که جمیع
گناهان ایشان که متعلق بحق تلفی حضرات اهل بیت و جگر پارهٔ جناب صلی الله علیه وآله بود و عنایات
امت بران ترتب یافت بخشیده شوند دلی دارد که قیامت [illegible] بهشت عنبر سرشت روند زیرا که بارها
مذکور شد که بعضی از ایشان فتنه [illegible] شدند و بآرای باطله و اقوال سخیفه لا طائله انصار را بدعو

خلافت برانگیختند و بعضی خود مدعی خلافت گردیدند و بعضی برای سرپرستی خلفا جبر خود شامد مدتی
مر از قوت عمل باز ماندند تا آنکه ظاهرا در مستحدثین عمل مسبب گشتند و آنچه شد واقع شد و ازین بدعتها و محاربات
عالمی از اهل بیت سر از موجودات منحرف شد و بعلم یقین دانست که اگر نص غدیری در واقع اصلی شیعت این
دعا و سرپرستی خلفا هرگز بروی کار نمی آمد چنانچه علمای کبار تشیعین تصریح و تایید آن نموده اند
ما قیل فی عماد الاسلام انه لما رای الناس فعلهم وهم وجوه الصحابة ومن یحسن الظن
بمثله ویدخل الشبهة بفعله توهم اکثرهم انهم لم یتلبسوا بالاخرة الا اما موافقة
ما اتوا علیه الا بعذر یسوغ لهم ذلک ویجوزه فدخلت علیهم الشبهة واستحکمت
فی نفوسهم ولم یمعنوا النظر فی حلها فمالوا معهم وسلموا لهم وبقی العارفون بالحق و
الثابتون علیه غیر متمکنین من اظهار ما فی نفوسهم انتهی موضع الحاجة وقد الصرف
من افادات الجاشتی پس بعد اضلال عالم و گمراه کردن بنی آدم چگونه تصدیق بلکه تصور سازج کرده شود
که این جماعت بلا مواخذه و عتاب در جنت داخل شوند بلکه وهمی بیش نیست چه حضرت مجتهد جائسی در خاتمه
رسالهٔ نامطبوع سیف ناید که در بعضی از احادیث وارد شده است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی
مدت مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون او را میسر نشد تا یک مدت دیگر از وجه حرام بذل جهد
وجهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود نرسید شیطان مجسم شده پیش آمد و گفت که
تا این مدت از ممر حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر نشد الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته بمراد دل
خود می توانی رسید و کام جان از شهد مقصود شیرین می توانی ساخت چون آن شخص از آن امر استفسار نمود
شیطان در جوابش گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و بخلاف طریقه نبوی مردمان را دعوت باید نمود
آن مرد مفتون دنیا بر طبق آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان آن ضلالت را اتباع نمودند چند روز نگذشت
که دنیا باین سبب رجوع نمود و از اموال و اسباب نیز زیاده از آنچه که تمنا می بود پیش خود آماده و مهیا
یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکر می کرد که وا اسفاه چه کاری کردم که دین

خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم سخت در پشیمانی در گرفت و بصحرا رفت و زنجیر را در
گردن خود را با آن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه و تعالی نمود خطاب حق سبحانه به پیغمبری
از پیغمبران خود را وحی نمود که بر صاحب این بنده من بگو که اگر خود را بقدری بسته نگاه داری که گوشت و رگ و
استخوان از هم جدا شود تا که آنها را که در ضلالت انداخته هدایت ننمائی توبه تو هرگز قبول نیست انتهی
بلفظه مقصود مجتهد ثانی از ذکر این موعظت دو خوش حالی آن بود که تضرع و زاری مرشد البریه صاحب تحفه
اثنا عشریه در خاتمه کتاب مزبور هرگز قبول شدنی نیست آنچه مجتهد مذکور در کتاب شهاب ثاقب
باب عدم قبول توبه صوفیه بروایت کلینی افاده نموده و در باب تحذیر و نیز بطریق اولی بکار آید بکمال
احتیاط در دو چار و هن نگاهداشتنی است لیکن بلا آنکه جالسی مزبور بعد از آنکه جماعتی را از زمره علمای
خویش علما و فضلا از صوفیه قائلین بوحدت وجود بر طبق صاحب فتوحات شمرده و نام حیدر آملی و صدرا
شیرازی و محسن کاشی بر زبان آورده می گوید و مراعات احتمال التوبة متفرع علی قبول التوبة
وهو فی محل المنع نظراً الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبة اهل البدع کما هو فی الکافی
وغیره و متوهم نشود که فقیر در معنی فقط همین قدر از اقوال ملا جالسی و زمن خود محفوظ دارد در بر که مطالب
مجلدات بحار و دیگر کتب و اسفار بسیاری از احادیث ائمه اطهار در بیان این امر است که نمونه آن اینست
فی البحار نقلاً عن علل شیخ الشرائع ابن مسرور عن ابن عامر عن معلی بن محمد عن محمد بن
جمهور القمی باسناده رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابی الله لصاحب
البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله وکیف ذاک قال انه قد اشرب قلبه حبها
و نیز از افادات مؤلف بحار روشن گشته که در ثواب الاعمال بروایت ابن ولید از صفار از ابن یزید
نیز مثل این حدیث مرویست و در کتاب محاسن این حدیث را بمثل این سند روایت کرده و تعجب نمائی
که حکایت آن شخص که فاضل جالسی را آخر ذو الفقار وارد کرده بلا سند ذکر فرموده و در بحار از علل منقول
است سندش تا بجناب امام صادق علیه السلام اینست ابی عن ابن نوح عن ابن ابی عمیر عن هشام

بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام و نیز این حکایت از محدثین ایشان در کتب خود وارد کرده ام
کما لا یخفی علی من تتبع البحار و ملا باقر مجلسی در توجیه عدم قبول توبه اهل بدعت در حدیث نبوی چنین ان الله
بیان اکمل الله دانا ... کما یظهر من التعلیل ولا یقبل توبته ...
بعینه پس بمقتضای روایات این باب بعضے از ان مقام یاد کرده ام بطور رسمی که کسانیکه از
برائے اہل بیت شورید میکنند و باعث غصب خلافت شدند که انجه بدان تعلق دارد شوند و ...
امثال کید ابلیس میشوند اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک
انی اخاف الله رب العالمین بی دارو گیر بجنت روند و توبه ایشان مرتبه قبول ...
ثم لا والله هلاوه ما گفته ایم که تمامی این اصحاب معذب خواهند شد پس محتمل است که در حق بعضی شفاعت
صاحب مقام محمود فی الحال بکار آید که فوراً از ان اگر نجات یابند و در حق بعضی فی المال که بعد از
تعذیب باکرونند زیرا که هیچ یکی از الفاظ حدیث الحوض بروایت احدی از محدثین امامیه مثل سلیم بن قیس هلالی
در تخلید نفس نیست و معتبر است بادتی در بیناب که آیه النساء الله تعالی اما خلاص بعضی ...
دارو گیر شفاعت بشیر و نذیر پس آن نیز برین اصحاب منطبق است حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی
کسانیکه ردت شان اخف بود پس آنها از ان مواخذه بهان وقت رهائی خواهند یافت و کسانیکه در باب
اہل بیت سید المرسلین مخالفتهائی شدید کردند و عداوت و مخالفت ورزیدند و بزعم خود تدارک بعمل ...
رهائی آنها بدون عذاب نخواهد شد بالجمله لفظ ... ذات الشمال دلیل تخلید آنها در سقر نیست ...
کردن ردت بر کفر و آنهی ارتداد شرعی اصحاب فتوی در احکام دنیوی بر وجوب قتل آنها دادن ...
بحار المجلسی سخت ضعیف و سخیف است فلا تغتر بر رکاکت و سخافت بلکه باعث فور حیرت میگردد که آخر این
شخص هم از فضلا بلکه از کبار علما و ائمه امامیه است ابراد کلام باین سخافت که فالبا هیچ مستند بلکه عامی هم
مشفوه بچنین مفوات نکرد یعنی چه غلط گفتم از غایت بے انصافی و عصبیت کتمان حق حال جمیع علماء اعلام
اہل التشیع همین است چنانچه بقول قاضی نور الله شهید ثالث شیعه گاهی در زمان عنزال در زمانی در خروج

و نصب مرجوعی سبب شکر زده و رهبری کار اهل حق می نمودند خود قاضی رطل بوق که بوجود او متکلمین
ایشان نیز دست می افشانند آنچه در کتمان حق و اظهار باطل و دروغ زدن و افترا کردن کوشش بلیغ نموده
دلهای امامیه تنگ می دارند آخر فاضل اخباری هم اعتراف افترا و بهتان و بی زبان حال ساخته کالا تخفی
علی من تتبع تالیفاته و اگر خارج از مقصود نمی بود نظایر کثیره برای این مفتریات اباطیل مفصلا نقل
میکرد اگرچه بالاجمال سابقا و لاحقا گذارش یافته باری بالجمله این فاضل جلیل القدر و دیگر ذکر کار کنان انه
یکفر من خلفه این قدر هم خیال نکردند که در متن حدیث که جمله فیوخذ بهم ذات الشمال موجود است
و آن هیچ دلالتی از دلالات ثلث بر تخلید نار ندارد پس اگر نا غرار لبعض حقوق و تقصیر در آن
از احداث مراد باشد چنانچه در باب اهل بیت بوقوع آمد مگر بر تقدیر آنکه صحابه رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم جهنمی اند پس اگر بدروغ روند چه قباحت لازم می آید و کدام دلیل بر امتناع آن عند المناظره اقامه
می توان کرد و بعد ازین هم خوض نکرده که جناب شافع المذنبین رحمة للعالمین شفاعت آنها در گذشت
کلام سیکر بحضرت رب الله برحق امت خود سفر نماید خواهند فرمود و تلاوت کریمه مزبوره مشغول خواهند شد که
الجمله معنی شفاعت را موضح است و از نجاست که در جواب حضرت رب الارباب ارشاد خواهند کرد انهم لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم و الا حاجتی بایراد این کلام بصیغه تاکید و جمله اسمیه نمی شد بلکه در نیجا بزبان مخصوص
مذهب اصول امامیه بر اراده معنی شفاعت قایم توان کرد آنکه صلاح و تقوی و کمال اسلام و ایمان صادق
حدیث الحوض بهم البلالات اعمال ایشان لاجرم منحصر در صورت فسق یا کفر خواهد بود و چون شق ثانی
باطل است شق اول بالیقین متعین خواهد بود اما وجه بطلان شق ثانی آنکه جمله ان تعذبهم الی آخر الآیة کی در
حق کفار روا نمی شود زیرا که ایشان بلا ریب محل عذاب اند احتمال حرمان در شان ایشان بر محل خود نیست و هم
نکته ان تغفر لهم نیز مناسب نمی نماید زیرا که اینها البته مخلد فی النار خواهند بود احتمال مغفرت شان صحیح در اینجا
چنانچه بر طلبه علوم فصاحت بلاغت مخفی نمی تواند شد بخلاف اهل فسق که تعذیب و مغفرت هر دو در باره ایشان
محتمل و البته بحکم حدیث نبوی که متفق علیه فریقین است اعنی شفاعتی لاهل الکبائر من امتی شفاعت نامند

تعیین الادلہ و ہو المطلوب نکات دقایق جانبیہ در ایراد عزیز حکیم بجای لفظ غفور رحیم نیز موید مضمون
شفاعت ہرگاہ ثابت شد کہ اینہا اہل شفاعت بودند پس اگر مراد آنجناب از تلاوت آیت کریمہ یعنی شفاعت باشد
مشعر در کلام جناب جوامع الکلم لازم می آید دلالتا من البدیہیات الاولیہ پس کفر و ارتداد شرعی ہیچگونہ محمول
کردد ہم بیرامون خاطر این نواصب خذلہم اللہ تعالی نگردید کہ فتوی بر کفر و ارتداد دیگر و وجوب قتال
دادن در حقیقت مستلزم تخطیہ جناب مرتضوی کہ برای ابقای اسلام آنہا در پی جنگ و قتال نشد کما سبق
مراجا و شہیم و در زمان عمران روائی خویش احدی از بقیہ این جماعت بعلت مذکور زکات ہست یا نیست
نپذیرفتہ بلند کہ احداث مرادف بدعت ہست کما بینا آنفا و مبتدع مستحق جہنم است ولیکن خلود جہنم
ہو گیر است پس بعین امور حمل میتوان کرد و نیز برین معنی ہم نظر نفرمودہ کہ ایہام ما احدثوا بر تحقق
امر محدث دلالت دارد و لیکن چنانچہ آن امر کفر و ارتداد شرعی نیست تاخر از بعض حقوق و تقصیر در ان ہست
ما الفسق ہم نیست مگر گفتہ شود کہ تقصیر در حق تبول عذرا دام الائمۃ النجباء و حضرت سیدۃ النساء باشد
تا البتہ خیلی حسبان می آید مگر بادونی کنی کہ تقدیم سعد و تاخیر مورد گناہ بفعل
و آنچہ بران تفریع شدہ امر عظیم و فخیم است المختصر اینہمہ یکطرف بار کسی انصاف کند کہ ارتداد علی الاعقاب را
با تاخر و تقصیر در حقوق آل بیت آیا مناسبت لفظی و معنوی ہست یا نہ انتہی از دنا ایراد وہنا علی کلامہا
و انشاء اللہ تعالی چیزی دیگر ہم در قید قلم خواہد آمد اما التطبیق علی اعقابہم پس از غایت ظہور محتاج دلیل و
برہان نیست زیرا کہ تقیید بقید علی اعقابہم برای قصد دیت مستحق است و مشعر بآنست کہ با وجود احداث بعد
ایشان برنگردیدہ و ہویدا و تشیع بالفسق الامی بایست کہ میفرمودند لم یزالوا منقلبین علی وجوہہم کالاخفی
اما انطباقہ فاضح پس تطبیق آن بر زمرہ مسطورین باصول امامیہ کار سہل است نہ چنانکہ
از مقبولین ایشان خزیمہ بن ثابت است کہ باعتراف علمای شیعہ کرد ما الفضا را بر دعوی خلافت و فی
برانگیختہ کہ در سقیفہ از شیخین نشانی نبود مثال احداث و بدعت بمجرد وفات سرور کائنات بہر خویشتن
با احداث کہ متصل وفات شریف باشد زیادہ ازین ساختہ نخواہد بود کہ نصوص قطعیہ خلافت مرتضویہ را پس

پشت

بیشت اندازد و انواع نفاق دیگر در الوف بر روی کار آرند و گویند که او هرگز خیال خلافت و جانشینی
جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم در سر ندارد و بر ظاهر است که اگر آن بزرگ انصار را برین کار
سترگ بر نمی داشت و همت خود بر نفاق و مکیدت نمی گماشت فتنهٔ سقیفه از دست سعد بن عباده بر نمی خاست
بلکه بدمقابه پیدا نمی شد و شیخین با لحاح مردم چرا دفع این فتنه را قصد میکردند و چگونه کار بیعت و خلافت
ایشان درست می شد و همچنین از جملهٔ آنها سعد بن عباده است که بمقارن ضلال و تلبیس الشهادتین
دست از نصوص یقینیه برداشت و آنقدر چشم بر زخارف دنیوی دوخت که بیا الهامی و را از بلکه بدت العمر
ذخیرهٔ سعادت اخلاص بجناب اهل بیت نبوت برای خود اندوخت و همیشه مدعی امامت خود ماند و مردم را
باین ضلالات خواند و راه ضد و بدعت احداث بر نهاد و قدم از راه طلب خلافت باز نکشید و از ینجاست که سید
هدی ناهد امام المتکلمین و پیشوای هدایت بین شافعین قرار داده اند و اگر بر همین منوال دیگران را بر شمارم دایره تحریر و
تقریر بسیار وسیع شود و از آنچه در صدد آنم محروم مانم الغیمه که وید یمی الا الف بدان بی ادر کار زمانه خذلوا العبد از بدر
خلفا مراد او نیست بلکه ترک رفاقت بر نستوه و برانگیختن انصار را بر غصب خلافت علی و ما تفرع علیه بعد ذلک نعم
کما عرفت مراد از جملهٔ مسند فارقوهم تصریح است در وقوع ارتداد و جلی الاعقاب بمجرد مفارقت رسول کبریا از اصحاب بالتدریج
صارف بمعنی حقیقی محمول خواهد بود و در ظاهر است که اگر بالغرض از خلفای ثلاثه این ارتداد واقع شده فانما حصل تلک
برهة مما الزمان من انتقال الرسول علیه و آله صلوات الملک المنان عند الحاح بعض الاعراب
و تشنیعهم بدلائل ابی بکر الصدیق و عمر الفاروق و دعوتهم الی الدنیة الا الانصار و السقیفة
لید نعوا ارائهم السخیفة کما لا یخفی علی احد من طالع الروایات التی ذکرتها فی المسلک
الاول بخلاف متبولین امامیه که مجرد مفارقت روح طیب حبیب یزدی از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کفن
گذاشته برای تفیهٔ سازی بسقیفهٔ بنی ساعده شتافتند و بر داختند بانچه پرداختند و ساختند انچه ساختند
جائی سنگ بر سر زدن است که ذوی الشهادتین امامیه بمجرد طیران روح نبوی با جلی علیین بسقیفهٔ بنی ساعده
تمام را بنجا بحث و جدال پرداختند و سعد را بر دعوی خلافت برانگیخته و او که در مقتولین شیعه از

کرمان روزگار بود دلایل اولویت خود بخلافت بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلفای او یعنی حضرت امام
اعظم طوطی باقر مجلسی بیان حال مع حسن بیان جناب ممدوح بیان نکرد در روایات بکمال صریح است و انا القیناه
علیک ذکر ابکمال تعجب بیان سازند و اصلا قطره اشکی از چشم نظر بر خلافت و امارت دوخته بر بنا مدبر
تصور افتاده بودن جسم بی روح نبوی موجب تکدر و ملال مانع حسن تقریر جدید و که در طلب ریاست
بلکه از شدت مرض زنده در گور باشد و هرگز مضمون با منت تصور و نقص عذر برین بخاطرش خطور نکند و یکی را
از فرزندان خود در آن معرکه و مجمع مردم برای غسل و ایام خلافت خویش مثل مقرر قرار دهد و بموجب
رعایت ثقة المحدثین مجلسی در بحار و حیات القلوب جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل و کفن افتاده بوده که زنانم
بسوز و خاک بر هم باد چسان گوییم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر میگردد پس حب جاه این حضرات یقین
دارد که ابا امر بی اهم تر از تجهیز و تکفین موتی اهم می شد چه جا که خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین
و هرگز خیال ماتم آن عزت مآب بر پیرامون خواطر شان نگردد و فقط بر ریاست ستانی نظر دوخته باشند و
شدت مرض که لب گور رسانیده بود بخیال نماز زد فانی تتحیا عجب من ذلک و ان لم تکن هذه عقاید لما
نقلت فاسمع ما فی منهاج الکتاب ذکره بالالتقاط و لا تخاف اتفق اکثر اهل
السیر علی ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم توفی یوم الاثنین فی آخر الصفر و خالفهم الکلینی
قائلا بانه توفی یوما یقرب من نصف ربیع الاول و هذا اقرب عندک احرا ها الام و الله
اعلم و ان کان المجلسی یضعفه ثم اختلفوا فقال بعضهم نصف النهار و قیل عند اشتداد
الضحی و قیل فی اللیل فانتحی و کانت بیعة ابی بکر فی سقیفة بنی ساعدة بعد ان قبض رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم و هو بنیته لم یفرغ من امره و قد اغلق دونه اهله الباب فلما
بویع ابو بکر فی السقیفة و کان الغد جلس ابو بکر علی المنبر فقام عمر فقال یا ایها الناس
ان الله تعالی قد جمع امرکم علی خیرکم صاحب رسول الله و ثانی اثنین اذ هما فی الغار فبایعوه فبایع
الناس ابا بکر بیعة العامة بعد السقیفة فلما بویع اقبل الناس علی تجهیز النبی یوم الثلاثاء

الثلثاء واتفقوا على ان يدفنوه في البقيع ويجعلوا ابا بكر امام الجنازة ويصلوا خلفه
دفعة على سبيل العادة فاسرع العباس وعلي عليا واخبره بارادتهم وفساد رأيهم فخرج
من البيت مسرعا وقال للناس مخاطبا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
ادفن حيث اقبض وانه امام في حياته وبعد مماته فمن يتقدم ويقوم اماما على جنازته
فصار سببا للتأخير حيث صلى عليه اولا ثم رخص عشرا عشرا ان يدخلوا البيت ويقوموا
حوله ويقرءوا ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما فمضى على زعمهم بقية يوم الاثنين ثم الليل كله ثم يوم الثلثاء من اوله الى
اخره حتى لم يبق احد من اهل المدينة ولا من اطرافها الا وقد صلى عليه ولكنهم قالوا
بعد ذلك بقليل ما يدل على انه لم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغيرت له رائحة
وقد طال مكثه في البيت قبل ان يدفن وقالوا بعيد هذه ثم دفن ليلة الاربعاء
وهي اول ليلة من ربيع الاول عند من يقول بنقصانه واخر ليلة من الصفر عند من
يجري دعوى الكمال على لسانه وقيل انه دفن ليلة الثلثاء حين غابت الشمس والاول صح
حيث رواه الطوسي وهو الامام الاعظم الاقدم عندهم عن باقر علوم الاولين والاخرين
لا عمن يخاف عن المتغلبين فانظروا معاشر المنصفين الى تشنيعات المؤلف وغيره من
المتشيعين على افضل الصديقين بانه افترى على النبي صلى الله عليه وآله وسلم رواية
ادفن حيث اقبض لتعظيم عائشة ابنته وانه اخر دفنه عليه السلام الى ثلثة ايام و
يعلمون ان التشنيع راجع في الصورتين الى علي على اصولهم الفاسدة وظنونهم الكاسدة
انتهى ملخصا بالجمله اكثر افراد زمرهٔ انصار که نزد حضرات امامیه از مقبولین اسامی می باشند و نوشتن نامهای
آنها بجهت خوف تطویل موقوف داشتم ابتدا بارادهٔ اخذ خلافت از جناب امیر کبیر در سقیفه جمع شدند و باز
این داعی گردیدند پس ارتداد و حل الاعقاب از ابتداء زمان فراق جناب ختمی مآب از این دار محن

مشاق که مدلول صریح احادیث امامیه است و ما در صدد اثبات آن بودیم بلا شبهه ارتیاب محقق گشت
و معنی فارقتم مطابق واقع افتاد و همین مراد خواهد بود لهذا احدی تو بنکر امر خلافت و گوساله پرستی بدیل
خلفا ثلثه نشد تا آنکه کلینی و دیگر متصنف مثل الفاضل المجلسی و امام اهل ای القاسم
الموسوی فی مجالس و ابن بابویه و ابو سلمان که حضرت عباس در زمان ایشان و بعضی دیگر از بزرگان
شیعه در سقیفه شرف حضور بجناب امام الذین بن نیافتند لکن چون قلوب ایشان را اتحاد حمل بامیل
امامیه مجبول بود لیکن اجساد شان نزد جسد مطهر خاتم پیغمبران باشد لیکن بحکم وَاُشْرِبُوْا فِیْ قُلُوْبِهِمُ الْعِجْلَ
حقیقه بحضور قلب فالته در سقیفه بودند فَاِنَّ الْمَرْءَ مَعَ مَنْ اَحَبَّهُ بِاتِّفَاقِ الْفَرِیْقَیْنِ فَمَا اَنْ اَیُّهَا
النَّاظِرُوْنَ وَالسَّامِعُوْنَ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الشِّیْعَةُ الْاِمَامِیَّةُ الْاِثْنَا عَشَرِیَّةُ وَاَمْثَالُهُمْ
مِنَ السَّامِیَّةِ وَالشَّیْطَانِیَّةِ عَلٰی اَنْ یَّاْتُوْا بِمِثْلِ هٰذِهِ الْمُعَارَضَاتِ فِی الْخُلَفَاءِ الثَّلٰثَةِ
لَا یَاْتُوْنَ بِمِثْلِهَا وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا وَذٰلِکَ مِنْ نِعَمِ اللّٰهِ تَعَالٰی عَلٰی مَعَاشِرِ
اَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ بِاَنْ فَضَّلَهُ کَانَ عَلَیْهِمْ کَبِیْرًا و اگر کسی گوید که سلمان معنی حدیث انہ یا
کردی لسیاق عبارت مناسب است زیرا که هر قید را ر مورد ش تطبیق داد لکن محال نادیل قسم
و ذیل تحقق احتمال صحیح و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوئیم که اینجا بجز این چند احتمال یکی ردت خلفا
و ما تفرع علیها چنانچه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلاء العیون و حیات القلوب و بحار الانوار از ان
سیکند دوم ردت بعضی از قبائل عرب و مانعین زکوة سوم تبدیل اخلاق حمیده با خلاق ذمیمه و ترک زهد و قناعت
بطمع زخارف دنیا و میل الی التخلف و ترک نه حرصی فی الجمله نظر بر احتمال دیگر امکان ندارد چه حدیث
از ما تقع سکیند و چون حاکی مخبر صادق است وقوع آن لابدی و بجز این واقعه ها که بعد انتقال رسول
رب العالمین بعد مدتی متصله امری دیگر که استحقاق جهنم بر ان بر آمر تکبین آن از صحابه متفرع شود در
مقام شفاعت ذکر ان آن هم باقی ماند و بعضی بعد از انوقت از ان عقوبت نجات یابند و وقوع آن نه
مگر از مقبولین رسالمامیه بلکه توان گفت که آنچه بعد ازین وقت حسن مجتبی و حسین شهید کربلا از دو امام

مزید و اهم حدود داده و صلاحیت استحقاق جهنم بران بوده باشد از فروع همین یک امر خواهد بود و معهذا اگر
احتمال دگر باشد که جمیع قیود دران بی تکلف انطباق باید بیابیش حجه طرف ثانی و تائید ردت خلفا بر
اتباع و اشیاع شریف مرتضی و مجلسی صفهانی را واجب او الطالبش بذمه ماست لیکن گوی فی اینک
میدان آنچه در بارۀ اتمام باشد بمعرض اظهار آرد و چون بفضل الله و حسن تائیده از بیان اینکه حدیث مزبور با تمام
و لعدة قیود و تمام الفاظ دلالت صریحه دارد در آنچه دارد فراخ دست داد و مذهب شریف مرتضی و
کامل بهائی را اتباع اینها مثل باقر مجلسی و محمد تقی که بکفر و ارتداد صریحی خلفا رفته اند و بامثال این احادیث
متمسک شده و این بزرگان را واجب القتل دانسته باطل کردید و در بطلان مذهب دیگر که از افاضل جانگی
و فاضل اخباری برادر رهین حضرت مؤلف و خود خادمانش مرحامد و ذو الفقار و جرلب الصباح
مذهب منصور نامیده اند یعنی خلفا در احکام دنیوی نزد اهل اسلام بودند و در احکام اخروی در رنگ
کفار اند حالت منتظره باقی نماند پس بخیال منگذر دیگر مذهب نیک قائل بدخول خلفا در اعراف باشند و یا اند
جمعی دیگر که گویند بعد التعذیب بجنت خواهند رفت لکن چون تخصیص بحث بجا نیست که درین بلاد وجود
باشند و بندرت رشد و ذو القصاف ندارند و اهل این هر مذهب بحکم معدوم اند یعنی و اثری از نها در دیار
هندوستان پدید نیست بلکه از شیوع اسلام درین اقلیم احدی از متمسکان باین مذهب قائل نیامده مگر
در بلده فیض آباد بعضے را از اهل ایران در زمان نواب ابو المنصور خان نشان می دهند ابطال این مذهب
و تطبیق این حدیث برین هر دو مسلک بجواهر الفاظ یا دلائل دیگر تحقیقاً و الزاماً خالی از فضول تطویل نیست
لاجرم اکنون بدلیلی آخر که اوثق و اجلی است غلط گفتن بعض صحیح سبز بن می گردانم که حدیث مزبور در
شان صدیق رامایه و شرکا و مددکاران شان نیست اصلاً احتیاج بتحتم موتت استدلالات که بکار رفت نیست
زیرا که صاحب تفسیر منهج الصادقین و دیگر بزرگانش روایات چند آورده اند متضمن آنکه چون جناب ختمی مآب
مع متاخرین بیان فرموده در آنجا آن گفت اولئک اخوانی اصحابه که اهل لسان بودند ازین جهت اخوت
بذوات متاخرین تعجب نمودند و گفتند که یا رسول الله السنا اخوانک فرمود انتم اصحابی هم اخوانی

اجمال گمان مبر که سائل این سوال احدی از خلفای ثلثه بوده باشد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
نظر بنفاق و خبث باطنش معاذ الله اخوت ایمانی او را سلب نمود چنانکه جامعین بیاض ابراهیمی گمان برده اند
وبر نفی اسلامش دلیل آورده اند بلکه از روایت شیخ محمد ابو جعفر بن احمد بن علی القمی نزیل ری که صاحب جامع
المعارف فی عیارا و از کتابش نقل نموده اند چنان واضح ولائح می گردد که حضرت ابوذر صدیق امت اسلام بارک
خود باین سوال گشوده الفاظ این قال علیه السلام أتدرون ما غمّی وفی ایّ شیء تفکّری
والی ایّ شیء اشتیاقی قال اصحابه لا یا رسول الله ما علمنا بهذا من شیء اخبرنا بغمّک
وتفکّرک وشوقک قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اخبرکم ان شاء الله ثم تنفّس
قال هاه شوقا الی اخوانی من بعدی فقال ابوذر یا رسول الله ألسنا اخوانک قال لا
انتم اصحابی واخوانی یجیئون من بعدی شأنهم شأن الانبیاء قوم یفرّون من الآباء و
الامّهات ومن الاخوة والاخوات ومن القرابات ابتغاء مرضات الله یترکون المال
لله ویذلّون انفسهم بالتواضع لله لا یرغبون فی الشهوات وفضول الدنیا مجتمعون فی
بیت من بیوت الله کانّهم غرباء تراهم محزونین لخوف النار وحبّ الجنة فمن یعلم قدرهم
عند الله لیس بینهم قرابة ولا مال یعطون بها بعض لبعض اشفق من الابن علی الوالد والوالد
علی الولد ومن الاخ علی الاخ هاه شوقا الیهم ویفرغون انفسهم من کدّ الدنیا و
نعیمها ونجاة انفسهم من عذاب الابد ودخول الجنة لمرضات الله اعلم یا اباذر ان
للواحد منهم اجر سبعین شهید بدر یا اباذر واحد منهم اکرم علی الله من کل شیء خلق الله
علی وجه الارض ثم یقول النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی کل مرة یا اباذر ان شئت
زیادة علی المذکور فازید فیقول ابوذر یا رسول الله زد اوصافهم فقال صلی الله علیه وآله
فی صبر احدهم اجر کاجر سبعین ممن غزا معی فی غزوة تبوک وان بکی احد منهم بکت
ملائکة السماء السبع لرحمتهم علیه ثم بکی صلی الله علیه وآله وسلم بکاء

شدیم یعنی روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه خود مستفسر شد که میدانید که غم من چیست و تفکر
من در چه چیز و اشتیاق من بسوی کیست صحابه عرض کردند که یا رسول الله هیچیک را نمی دانیم و متوقع آنیم که از این
امور ما را خبر دهی فرمود اگر خدای عز و جل خواسته است شما را آگاه میکنیم پس آن حضرت آهی سرد از دل پر درد
بر کشید و فرمود محبت و اشتیاقم بسوی برادران خودم که خواهند آمد بعد از من و معنی اخوت منحصر است
بذوات شان از جمله جناب ابوذر غفاری عرض نمود که آیا ما از برادران تو نیستیم که اسلام آوردیم و ترا
اختیار کردیم فرمود شما از اخوت من بهره ندارید بلکه شما از رفقا و صحابه من می باشید و برادران
من که مرا اشتیاق آنها زاید الوصف حاصل است بهم خواهند رسید بعد من که از شان گناهشان انبیا علیهم السلام
ظاهر و هویداست بمجرد طلب مرضات خدا و خوشنودی خدای عز و جل از پدران و مادران و برادران و
خواهران بلکه از سائر اقربای خود می گریزند و هرگز در ادای حقوق دینی دست باز پیش شان نمی آویزند
بمجرد فروتنی و تواضع بدرگاه ایزدی نفوس خود را پاک و صافی میکنند و بخواهشهای نفس و فضول امور دنیوی رغبتی
ندارند و زکوة مال بعدی میدهند مثل مسافران در مساجد جمع میشوند بشوق جنت و خوف نار ایشان مغموم
و محزون می باشند کیست که قدر و منزلت شان که نزد او تعالی حاصل است تواند دانست با وجود این همه
محبت و اتفاق کلی قرابتی با هم دیگر ندارند و نه یکی از ایشان مر دیگری را بجهت خرج مال بر خود اشغه کرده برتری
بر دیگری زیاده از عطوفت برادر بر برادر و پدر بر پسر مرعی و ملحوظ دارد با راده نجات از عذاب ابدی و بعوض
سرمدی و خیال دخول جنت بخشنودی ایزدی از کدورات و نعمای دنیا فارغ و دل گسسته اند ای ابوذر بدرستیکه
برای هر یکی از ایشان مزد هفتاد شهید جنگ بدر در علم الهی مقدر است هر یکی از ایشان پیش حق تعالی
از هر شیئی که بر روی زمین مخلوق گشته گرامی تر است با این همه شرح و بسط جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله
در هر بار می فرمود که ای ابوذر اگر خواهی زیاده گوییم و او عرض می کرد که حضرت زیاده کن فرمود در
هر یکی از انها آن قدر اجر است که هفتاد مجاهد همراه من در غزوه تبوک یافته اند و انهم ارشاد شد که
اگر کسی از انها آه می کند و ویش بغیر یاد در بیقراری می کی بید ملائک هفت آسمان بکار و زاری می آغاز می نهند

من بعد جناب خاتم المرسلین بجا وراری از حد زیاده نمود هرگاه در حدیث الملاحم دست داد که مولف
در خاطر جا گرفت معلوم شد که بر فهم علمای امامیه مثل جاسعین یا مثل کور و مقلدین شان خصوصاً
حضرت مخاطب لازم آمد که ابوذر از مرتبهٔ کمال ایمان و اخلاص بلکه اخوت ایمانی نسبت بجناب
نبوی و دیگر مدارج علیا مثل اختیار هجرت در راه خدا و فرار از اقارب و طلب رضوان الهی و تزکیه
نفس و تواضع و فروتنی برای خدا و اعطای زکوة محض بخوف و خشیت ایزدی بی بهره و رغبت تمام
بشهوات نفسانی و لذتهای فانی داشته باشد الی غیر ذلک من القبائح والرذائل چه جای آنکه عصمت
نعیضا (?) باشد که امامیه بر السنه خود در حق وی می آرند کما سیجیء تفصیلها ان شاء الله تعالی بالجمله چون این حدیث
ناطق است بر آنکه ابوذر خصوصاً در سرکار و اخوانش عموماً از مقبولین لسانی امامیه مثل عمار یاسر و سلمان
و حذیفه و عبد الله مسعود بهرهٔ از کمال اسلام و تمام ایمان نداشتند زیرا که مراد از نفی اخوت نیست مگر نفی اخوت
ایمانی پس یا نفیها البته نظر باختیار اسلام موجد اصحابی باشد و چرا نباشد که جناب خاتم النبوة در دنیا
وقت ظهور و ذو همین نقدر را برای ایشان مکرر اعاده خواهد فرمود و آنچه بعد از نفی اخوت در شمار
حدیث مذکور مرویست دلیل بر آنست که ابوذر و برادرانش هرگز در طلب رضوان الهی از خویش و
اقارب نبریده اند بمرتبهٔ تواضع و فروتنی فائز نگردیده یا نیت ایشان در تواضع مشوب
بریا و سمعه بوده و زکوة هم نمیدادند یا مال طیب بدست ایشان نبود و بلذات دنیا هم حرص
کلی داشتند و با همدگر محبتی و خلوصی هم ایشان را حاصل نبود بلکه هر یکی در حقیقت دشمن دیگری بود
و بر همین معنی حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله گواه عادل است همچنین استعمال این الکتب و امثال این
احادیث در باب یاران دیگر که مستوفی ان شاء الله تعالی بیش بتوضیح هم نشود که شاید این معجزات فقط درین حدود
باشد زیاده برین نیست که ابوذر غفاری بسبب خشونتی که در مزاج خویش داشت از دیگران سابق الاقدام
بود و لیکن اصول تشنیعین همین بیگانگان که جناب نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آن اخلاق ذمیمهٔ ایشان را
از دایرهٔ اخوت ایمانی و در اخلاص و محبت بدر فرموده بالغ وجوه یعنی سلوک راه کنایه مثالب و

و معایب ایشان برشمرد مصداق حدیث الحوض خواهند بود ولیکن این حدیث را که حضرت مؤلف
برای منقصت صدیق آورده تا این حدیث فرق بسیار است زیرا که مقصود اصلی ازان بیعت ایشان
حق همین است که حسن خاتمه مجهول است مرا معلوم نیست نه اینکه شما اسلام بیاورید و در دنیا بر دین ما
منیید بخلاف این حدیث که اول بسم الله ان نفی اخوت ایمانی باز مخاطب است و ثم بیهمه ان بکتابی از کتب
معتبره امامیه که نامش انیوقت از ذهنش افتاده حدیثی مثل حدیث موطا از ائمه هدی بچشم خود دیده مگر
فرق اینست که در حدیث مالک انس ابوبکر صدیق سائل بود و ازان روایت واضح میگردد که این سوال
از حضرت صدیق امامیه احتی ابوذر سرزده فرق دیگر آنکه در حدیث مالک نفی در آیت امداث است و
دران حدیث نظر بداثبات مذهب امامیه اختلاف رواة واقع است بعضی بنفی روایت میکنند و بعضی
باثبات آن بلام تاکید و موید اخیر است آنچه در کتاب کامل بهائی مذکور است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
هدا صدر بر شهدای احد استاده فرمود که برحسن خاتمه اینها گواهم بعضی از اصحاب عرض کردند ما نیز مثل ایشان جهاد
کردیم و اسلام آوردیم و مقصودشان آن بود که جناب خاتم النبیین آن الفاظ را در حق ایشان اعاده فرمایند
حضرت فرمودند لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی یعنی من نمیدانم آنچه شما خواهید کرد بعد از
من و هرگز در حق ایشان مدح و ستایش نفرمود انتهی محصله و ازین کلام صریح معلوم توان کرد که مخاطبین این
مقبولین البته بوده اند نه خلفای راشدین زیرا که اگر بعین ابوبکر صدیق و مانند او در روایات متوهم هم میبود
مؤلف کامل بهائی که مزید تعصب و عناد او بدرجه قصوی رسیده حتی که قائل بارتداد صحابه در حیات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم گردیده و چه خرافات که در افترا و بهتان بر صحابه خاتم پیغمبران نا جا ویده چنانچه بکرار
دانسته قطعاً و یقیناً تصریح بنام او میکرد چه جای ظن و یقین و ازهمین سبب نقل روایت ابوجعفر طوسی از بعض
صحابه که مجلسی با آنهمه عداوت و بوالهوسی بدون تعیین نامش در بحار آورده و دلالت بران دارد که ایشان
در ایمان و اخلاص کم از سبق بودند و صحابه از مرتبه ایشان محروم مانده اند پس اکابر امامیه بتقریر الفضائح
المقبولین را در حق پوشی نمودند بلکه آفتاب را بگل اندودند کما لا یخفی و بر اهل فهم و فراست مستور نیست که

چون بدلالت حدیث ثقلین کما عرفته ودیگر احادیث معتمده شیعه کما ستعرفها انشاء الله تعالی ابوذر غفاری
در زمره مقبولین کسانیکه بمخالفت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم معدوم النظیر است توجه خطاب حدیث ثقلین
که در کامل بهائی ماننده آن مجمل ومبهم مرویست بسوی او اولی نیز در هر صغیر وکبیر است وازینجا هویدا شد که
امامیه آنچه در مناقب ومدائح حضرت ابوذر واخوان او نقل میفرمایند مثل آنکه جناب سالتمآب فرمود که او جناب
حق تعالی را موره محبت ابوذر واشال او واز برکات ایشان باران می بارد وگیاه می روید ودریا از
جوشش مے ماند الی آخر الحدیث کما فی البحار وتراجم از اشهر موضوعات باشد علاوه واگر آنها واجب المحبت
باشند بشابتیکه ذمه جناب سید المرسلین نیز بوجوب محبت ایشان مشغول باشد پس بطریق استدلال احتجاج
امام اعظم علی در الفین بلزوم العصمه خواهند بود وهو باطل عند الفریقین وچگونه واجب المحبت باشند که
ردت ایشان فی الجمله معلوم جناب اقدس پیغمبر آخر زمان بود وتفصیل آن بر علام الغیوب واقف است
ونیز اگر برکات ایشان منشاء انتظام عالم ومبداء حیات بنی آدم باشد پس خصائص ائمه هدی خصوصا
قائم آل سید انبیا سیاد رین منقبت کبری هم از دست میرود واشک خونین از چشمهای مخلصین جاری
میشود وکما لا یخفی علی من درس اصولهم الاربعه التی منها خلفائهم الثلثه ونظر بعض احوال ثقات پس بالیقین
رواة امامیه که آب در چشم نداشتند وآتش در بلاد می انداختند وعلم خوشامد وتقیه در اطراف واکناف عالم
می افراختند وقلوب آنها آغشته بصد هزار غبار کدورت برای جلب منافع ناپایدار در وقت حکومت در بارات
ابوذر بر صور خیالیه مؤلف رساله من تلقاء النفس الاماره مشتغل بودند چنانچه تفصیل این امور برکسانیکه خواهد
دانست انشاء الله تعالی بالجمله مسلم الثبوت است که حدیث خود تفسیر حدیث می باشد ودر ما نحن فیه این معنی
بغایت صحیح وارد چه صراحت لا دری ما تحدثون او تفعلون بعدک تفسیر وتبیین ما احدثوا بعدک است ود
بشهادت حدیث از رجال مذکورین بنهج العنب در حدیث سلیم بن قیس باسناد کلینی وامثال ایشان که مرجع ضمیر
ما احدثوا باشند ومرجع آنها همیشه باشند مخاطبین مذکورین در حدیث حسن بن علی طبرسی در کتاب کامل مراد هستند
واز نفی درایت در حدیث الحوض نفی درایت احداث علی الاطلاق مقصود نیست لاستلزامه

النافقون لیس اثبات و رایت متعلق باجمال است و نفی آن بتفصیل فالطبق للفظ علی المعنی و غایت توجیه
حدیث دیگر محدثین امامیه که حرف نفی دران مربوط نیست که این حدیث بطریق احتمال وهمی وارد شده
لا کن تزداد لو الا الابصار که مرض تعصب شان مانع عین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که
حدیث حضرت سلیم بن قیس هلالی حسم ماده این تاویل میکند چه حدیث هلالی که از زبان مخبر صادق بلا
آمده خبر از مستقبل میدهد پس وقوع آن واجب هرگاه همان کلمات را صرف بتغیر ضمیر غیبت و صیغه مخاطب
بحق مخاطب و من صنا ما اعاده فرمودند و معهذا بعد الرسول صلی الله علیه و سلم از اصحاب جدائی ام
نشده الا اهلین حدیث مختص مخاطبین که درباره خلافت مرتضوی ترد در راه دادند و مواعید و مواثیق
برطاق نهادند الی غیر ذلک من المنکرات کما عرفت سابقا پس مبرهن گشت که این کلام اخبار بوده است
از مستقبل نه احتمال وهمی و اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است تا قول رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیه میدهد آیا نمی بینی که در غزوه موته بروایت کلینی
قوم خصوصا شیخ طبرسی کما نقل فی بحار المجلسی بظاهر بر سبیل احتمال عقلی فرمودند که اگر جعفر طیار رضی الله عنه شهید
شوند زید بن حارثه سردار لشکر باشند و اگر ایشان بدرجه شهادت رسند عبد الله بن رواحه سرگروه عسکر
و اگر ایشان هم شهید گردند مسلمانان هر کرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند و آخر آن همه بر یک حال
الترتیب المنقول فی حدیث الرسول صلی الله علیه و آله و سلم شهید شدند و اهل فوج خالد بن الولید را حاکم خود کرده
و ساعتی رو بجنگ نهاده بار از آتش تا رئیس و فرار دادند و هر چند زید بن حارثه که الذی انعم الله علیه
و انعمت علیه در کتاب مجید بحق او نازل و لیکن پیشوایان امامیه العهدة علیهم در بعض روایات متفوه می شوند
که چون زید مذکور و عبد الله مزبور قرائن مرگ را قریب یقین یافتند فی الجمله رو از جهاد کفار برتافتند
از اینجا است که جناب رسول تعالی در عالم مثال وجوه و اعناق شان کج دید آری حضرت جعفر طیار را بی عیب
مستقیم العنق یافت کما نقل فی البحار پس هویدا باشد که گو بظاهر حکم علی سبیل الاحتمال و الشرط وقوع بود
مگر در حقیقت اخبار بغیب بوده است علاوه و اگر از این هم درگذریم احتیاط صرف باحتمال عقلی میفرمودند

خصوصیت این معنی چه بود بلکه بطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرایا میفرمودند و هرگز در هیچ سریه فرو گذاشت نمیفرمودند پس بنا بر علی هذا الحسبان انجا هم لا ادری لعلی تحدثون او تفعلون بعدی خبر از احداث یقینی سیدهٔ مجرد احتمال و همی است و دلیل این برین مدعا دگر آنست که اگر به مجرد احتمال و همی حمل کنند روایت دیگر که در کامل بهائی بلام تاکید مروی شده مناقض خواهد بود زیرا که آن مصدر بلام تاکید و مثبت است و این منفی بطور احتمال و همی از ترجمهٔ صاحب کامل چنانچه گذشت نیز صریح معلوم گردیده است که بلا شبهه لا ادری مقرون بلام مذکور است نه بقصر لا ادری فیه چنانچه بعضی از محدثین در بعض لیذاون کے در حدیث الحوض واقع است روایت و تقریر کرده اند محال است که در کلام معصوم خیر الانام تناقض و تهافت راه یابد و برهان دیگر برین مدعا آنست که اگر فقط این جملت مخاطب میفرمودند که اینها شهید شدند و خاتمهٔ ایشان بخیر شد شما و ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید معلوم نیست که بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود هم ارشاد میشد که حسن خاتمهٔ اینها که از جهان رفتند معلوم است و شما هنوز زنده اید و لا ادری ما تصنعون او تعملون بعد الیوم این لفظ احداث تقیید آن بلفظ بعدی صحیح و دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول برروی کار آوردند و الا ارشاد مورد کریمهٔ وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ و مخاطب بخطاب وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ بر سعدکبریا متعذر است که بمجرد احتمال و همی بحق چنین یار غمگسار صدیق است در جواب سوال حسن خاتمهٔ خود چنان کلمهٔ ارشاد سازند که از ان اشتباه تام در خیر عافیت پیدا شود بلکه اگر کلمهٔ دال بر شک ارشاد کردن ضرور بود میفرمودند که ان شاء الله بالشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمهٔ شما هم بخیر است نه که عدم اذعان مغفوریت باحتمال احداث امری بعد انتقال خود مدال فرمایند و بر مقتضای بعضی از روایات نفس مصدر افعال تسبیحیه مخاطبین مصدر بلام تاکید و قسم نمایند که اینگونه کلام بدون اشتمال بر ملی از ادب بلغا بلکه اوساط الناس لیس بعید است چه جای که ممن کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار به مستقبل نباشد قید بعدیت لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین شان رسول الملک العلام و مثل هذا الکلام

بس آنچه در ابطال احتمال سهو گذارش داده شد برای آنکه این همدان بر خود تحتم ساخته که ابجد دلایل
از جانب تشیع بخاطر نگذرد داز افرد نگذارد بلکه بقصر و تعلیم فکر کرده بابطال آن پردازد والا احتمال سهو هم نیست
قلمست لیو بسیده مباد که عوام را در بادی النظر شبهه افتد که تصدیر کلام از ری علی ما فی بعض الروایات خود
حال هست بر تک احتمال سهو باز انکار از ان لعنی چه لیکن در نظر دقیق و هم سخت است کما سبق مفصلا ما مجملا انچه از اخبار
بالغیب بودن حدیث باد اقوی که گذارش داده شد یعنی آنست تا مجدد گون ما تفعلون بصیغه جمع بودن برانکه دین
احداث بعضی از اصحاب شر کا غالب بوده مثل عمار یاسر و خزیمه و حذیفه فقط کار حضرت شیخ اول و ثانی از ارکان
فتنه نبرد بلکه میتوان گفت که باعجاز نبوی از زبان سائل سوال بصیغه متکلم مع الغیر که استعلام از حال خود و اخوان
همو بود برآمد تا هم جواب سهو مطابق سوال باشد و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صورت پذیرد
اگر کسی را هم توهم در گیرد که این وقتی درست می افتد که حدیث مروی فی نسخه سلیم اولا از زبان معجز بیان
نبوی برآمده و حدیث کامل بعد از آن این تقدم و تاخر از کجا باثبات میتوان کرد گوئیم که از این قبلیت و
بعدیت ارشاد محدثین در روایات امامیه که باعتراف امام اعظم اقدم در دیباچه کتاب کبیر حدیثی در زرد نیافته
که مخالف و مضاد آن بما الباصادر نشده باشد فرقی در اصل مدعا رو نمید بد چه در شق تقدم حدیث اول اولا
بالابهام حال بعضی از صحابه ارشاد کردند و بعده آن ابهام را بحدیث ثانی تفصیل فرمودند که آن رجال الستند
و در صورت تاخر حدیث اولین لا لا ارشاد کردند که فلا یسها بعد انتقال من احداث امور میکنند تا بیان حال
آن محدثین آنچه در روز جزا خواهد بود بیان فرمودند از نیست که در حدیث سلیم تفسیر لفظ رجال من امتی به
لفظ اصحابی فرمودند تا سامعین در اشتباه نیفتند که رجال مذکور از اصحاب نباشند بلکه بلفظ تصغیر یاد
فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشفاق نبوی بوده اند کما مر سابقا از احاد الناس فاین فرق بین التقدم هذا
و تاخر ذاک الا جعلنا الله من المتعسفین و ایاک و انجا لطیفه الیست دقیق که در حدیث مثل سلیم از احداث
بهار ارتداد می توان گرفت والا در حدیث شیخ ابوجعفر قمی در مقام نفی اخوت و اثبات بسیار از مثالب و قبایح
صدیق اکبر امامیه بسلوک راه کنایه که ابلغ من التصریح است هم در حدیث فاضل طبری که در بین امور

تصریح بتاکید بلیغ است ہم این ارتداد و کفر مراد باشد لیکن باز فرط ادب جسارت نمیتوانیم کرد کہ حضرت
خیر البشر بحق صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بطریق جزم و یقین بدین احتمال عقلی کفر و ردت و نفی اخوت ایمانی کہ
زبان قلم از بیان مستغنی از تفصیل لوازم و عوارض آن ابکم بلکہ انقطع و اخرس است فرمودہ باشند و اگر احیاناً مہرہ
امامیہ برای پرورش سخن در این حادیث معنی احداث و نفی اخوت مذکورہ ارتداد گیرند در مقام جدال با اہل تشیع باعذر
ندایم ومیگوئیم لا ضیر لیکن باز ہم وجہ وقوع در ارتداد ہمان جلب منافع از اہل خلافت و گوسالہ پرستی بود
شکستن کعب احبار و مخالفت ائمہ اطہار خواہد بود لا غیر و ہر گاہ اینہا بانتی برتو کالشمس فی وسط السماء
روشن گشت کہ از ضمیر غائب یا احد نمو امراد نیستند مگر مخاطبین بخطاب انتم لستم اخوانی الی آخرہ از مقبولین لسانی
و مخاطبین لا ادری ما تفعلون بعدی از اصول روایات امامیہ کہ فضائح و قبائح بسیار در دنبال داشتند و نیز
ہویدا گردید کہ ہر واحد ازین ہر دو حدیث با تعداد و دال است بر الجھ حال است دلالۃ یقینیہ و اگر بالفرض دلالت
ہر واحد قوی نمی بود تا بی شبہہ کل واحد منہما بانضمام الثانی قوتی تمام تر پیدا میکرد و محفوف بالقرینہ
میگشت فکیف وھما قویان فی ھذا الباب من غیر حاجۃ الی انضمام الثانی بلا ارتیاب فما ظنک
اذا اجتمعا علی معنی واحد تمام و لیعتضد احدھما بالاخر فضلاً عن البراھین القاطعۃ
والدلائل الساطعۃ التی لا تعد ولا تحصی تدل علی احداث المقبولین الذین عدھم
الامامیۃ من ارکان الدین و اوتاد ملۃ سید المرسلین صلی اللہ علیہ ورضی اللہ عنھم
اجمعین و لہذا اگر پای انصاف در میان باشد و ناخن انگشت اعتساف قلوب اہل اخلاص را نخراشد
بہمین قدر بسند و کافی است کہ حدیثین مسطورین را بالاجتماع لغیر ضم ضمیمہ ذکر کردہ آید باز سامع منصف را از دامان
دست بہم رسید ہر کہ جناب مخبر صادق از ماجرای متعلقات خلافت اخبار بلکہ قرع عصا فرمودہ اند لیکن
حب جاہ و طمع ریاست بصرہ و کوفہ عراق و قصاصی دمشق و شام برای مقبولین لسانی امامیہ از کار
لسان خلفای راشدین بمرجعیت خلائق دیار کوفہ ہندوستان برای ملازمان مؤلف سرایۃ تشیعین
عنان تمالک از دست حضرات در ربودہ و بنا بر علی ذلک از ذکر مؤیدات کثیرہ بلکہ براہین

عدیده در اصل تشبیه ذهن را استعدادهای مسارعت از حریف مقصود بود که بالمره تنبیهی بر تمامتر
هم برای مخالفین واقع شود از آنجمله اینکه ابوجعفر کلینی امام المحدثین شیعه در کافی که اصح الکتب قبل از قرآن است
کما عرفت سابقا روایت میکند که ترجمه آن بزبان ملا باقر مجلسی در حیاة القلوب اینست که روزی ابوذر بخدمت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول الله هوای مدینه موافق من نیست اگر رخصت
میدهی که من با پسر برادرم بیرون رویم بسوی قبیله مزینه و در آنجا باشیم حضرت فرمود که میترسم که غارت
بیاورند بر تو گروهی از سواران عرب پس بکشند پسر برادر ترا و بیایی بسوی من ژولیده و در
پیش من بایستی بر عصای خود تکیه کرده و بگویی که کشته شد پسر برادرم و حیوانات مرا گرفتند ابوذر گفت
یا رسول الله واقع نمیشود انشاء الله مگر آنچه خیر است پس حضرت او را رخصت داد و او با پسر برادر خود و
زوجه اش بیرون رفتند از مدینه چون بقبیله مزینه رسیدند بعد از اندک زمانی گروهی از سواران قبیله فزاره
بر ایشان غارت آوردند که در میان ایشان بود عیینه بن حصین پس حیوانات او را گرفتند و پسر برادرش را
کشتند و زن او را که از قبیله بنی غفار بود گرفتند پس ابوذر گریان بسرعت تمام آمد تا بخدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم رسید و ایستاد و طعنه نیزه بر وی زده بودند که بجوفش رسیده بود پس بر عصای خویش تکیه کرد و گفت
راست گفتند خدا و رسول او چنانچه فرموده بودی گرفتند گله مرا و پسر برادرم را کشتند و اکنون نزد تو بر عصای
خود تکیه کرده ایستاده ام پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صدا زد در میان مسلمانان که ایشان
مبادرت نمودند به بیرون رفتن بقبیله فزاره و تعاقب نمودند و گله ابوذر را پس گرفتند و جمعی از مشرکان را
بقتل آوردند انتهی ترجمة الحدیث اکنون اندک تامل میباید غلط گفتم اصلا تاملی که بر درکار نیست بلکه از اجلای
بدیهیات است که این صدیق امامیه از ابتدای مشرف شدن بدولت اسلام هرگز از عدم وثوق و ایقان بر صحیح
در ارشادات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که از اصول امامیه دلیلست و در یکی دو زبان درازی کمتر از کل
او در مقبولین ایشان می باشند چنانچه قصه سر شکستن کعب احبار که از مخلصین اهل بیت بود و قد سبق فی
المسلک الاول در دلیل قاطع برا لیست این بزرگ صدیق امت مرحومه چگونه تواند شد بلکه صدیق شیعیان

این چنین می باید و با اینهمه ضعف اعتقاد در تصدیق خدا و رسول بلکه تکذیب ایشان معاذ الله چنانکه
مصداق حدیث خاتم المرسلین ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر حسابی
بود فرضا انکه قبل ازین از زبان ثقات امامیه اثنا عشریه شنیده و در کتب کلامیه ایشان دیده می شد که معنی صدیقیت از
امم سابقه گرفته تا این امت لاحقه منحصر و محصور در سه بزرگوار است یعنی حزقیل مومن آل فرعون و حبیب
نجار و حضرت امیر صاحب ذو الفقار تحو حیرتم که اگر ابوذر با اینهمه ضعف ایمان و محدثات صدیق امت
باشد صدیق بودن ابوبکر رضی الله عنه از اصول رفضه چه چیز مانع خواهد شد از بدیهیات اوکیاست
حتی که اطفال اهل اسلام هم توانند فهمید که هرگاه اصل فاسد باشد فرع بالیقین فاسد خواهد بود و کمال
ایمان بدون رسوخ عقیدت بجناب ایزدی و حضرت نبی امی ممکن نیست لیس احد اشباه که ازین نیز
بر اصول امامیه زیاده تر از بعضی دیگر بظهور پیوست از جزئیات همین کلی و از فروع همین اصول ان آنکه
قانونست که گویند بزبان علما امامیه من حیث لا یشعرون جاری و صفات حمیده و اخلاق برگزیده متصف بوده باشد
و از ینجاست که بتصحیح روایات صاحب منهج المقال فی تحقیق الرجال و امثال آن چون او در بابت اختیار
تقیه و سلوک راه مدارا با مخالفین امر شریف مرتضوی قبول ننموده و گردن بر طاعت آنجناب ننهاد آخر
قهر الهی هم در دنیا بحال او متوجه شد که در شدائد و انواع حوادث و محن گرفتار گردید و از دست اعوان خلفا
بباد فنا رسید و بخاطر کمترین خلایق میخلد که شاید علما طایفه اثنا عشریه بخیال این معنی باشند که چون ابوذر
در دنیا رسوا کرده اند در قیامت مانند اتقیا و صلحای شیعه خواهند برانگیخت و اصلا از تقصیرات او در
حقوق عباد بلکه اهل بیت امجاد هرگز نخواهند پرسید نه بینی که فاضل مجلسی بدلالت حدیث جعفری اکثر
چند نفر را از بدترین خلایق شمرده که سرآمد همه قابیل پسر آدم علیه السلام که هابیل را کشت و در حدیث
دیگر از ان امام عالیمقام در کتاب کبیر خویش بسند معتبر مرویست که قابیل باطاعت ابلیس در باب آتش
پرستی بنا نهاد و نفر زندان خود غیر از شرک و آتش پرستی چیزی میراث نداد انتهی مختصرا و در حدیث امام محمد باقر
علیه السلام بطریق معتبر مرویست که اورا تا قیامت برای تعذیب در چشمه آفتاب میگردانند و با این همه

حدیث آنجناب بدلالت مطابقی ندای بلند کرد در قیامت اورا لعذاب در دوزخ آشنا نخواهند کرد
جمع هردو عقوبت دنیوی و اخروی خلاف عدل باری تعالی شانه و مستلزم ظلم است پس بود لبطر توبالی
ازدار و گیر قیامت پاک و صاف باشد سبحان نالایق کمترین خلائق کعبی گوید که این همه خیالات
خام و هوسهای نفس هیچ در جام است که اولین تیره سرانجام در حق مقبولین لسانی می زنند مقام آنست که
انگشت تاسف بدندان تحیر گزند و تکذیب دین سخن ساز و زبان دراز فقط تلاوت آیت سرانی
قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده ام تقولون علی الله ما لا تعلمون کافی و وافی
است علاوه در کدام آیتی از آیات فرقانی و حدیثی از احادیث رسول ربانی بپیرایه ورود پوشیده که هر کسی
از اهل اسلام مرتکب معاصی شود و در اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او خاطی ندانسته باشد غلط گفتم تکذیب
جسارت کند و بالخصوص حق اهل بیت بقصد تقصیرات کرده و از امتثال اوامر خلیفه رجوع کردن کند و در
ترک تقیه داد مخالفت و عناد دهد چون نمونه قهر الهی بجهت بعضی از معاصی بار در سد لا بحالا او در قیامت ایذ و بال
و نکال محدثات و مبتدعات سبکدوش و فارغ البال خواهد بود کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون
ثم ینبئهم بما کانوا یکسبون اما حدیثیکه در باب تربیه و تبریه ابی ذر غفاری کشف نقاب کرده اند پس
مانند سراب یا نقش بر آب است زیرا که خود ملا مجلسی در بحار الانوار روایت مذکوره را مخالفت دیگر احادیث
معتمده که در جمع هر دو عذاب دنیا و عقبی نص صریح واقع شده اند گفته فلا یعبأ به علاوه از غایت ظهور محتاج تصریح
و بیان نیست که مراد امام باقر علیه السلام نه آنست که چون کسی را در اتعاب آلام دنیوی و لوکان زمانه تا
بسیار ابتلا سکند باز وی را در عالم آخرت معذب نمی نمایند بلکه مراد عذابی است که حق تعالی کسی را
تا قیامت بدست موکلین عقوبت سپارد و فرشتگان را برای تعذیب وی بگمارد چنانکه درباره قابیل مروی است
و قد اعترفوا به بخلاف مصیبتیکه ابوذر غفاری را بجهت شامت اعمال برای مزید عبرت دیگران کالبرق الخاطف
پیش آید مع ذلک قرآن و حدیث مملو از نیست که امم سابقه هر دو عذاب وارد گشته مما
خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا ملاحظه در بین آیت جمع عذاب

احق ومی و دنیوی بالمعنی الذی قررده هم از متواترات است آیا حال نجاح و اشباع عبیدالله بن زیاد و دیگر
اعوان الفجار یزید پلید بجاد برکسانی خواص عوام شیعه مخفی است که هم در دنیا بکمال ذلت و فضیحت عبرت نگاه
خلائق شدند و هم در آخرت بانواع عقوبت گرفتار آمدند سلطنا عذابکه برائی ابوذر بر مخالفت مرتضی
مقدر بود بجهت عذاب دنیوی سبک شده نه آنکه کلیه مرتفع گشت چه محتمل است که مراد از نفی عذاب جزوی از اجل
در صحبت امام باقر تخفیف عذاب قیامت باشد نفی آن را شاکا یلوح من البحار و بر تقدیر نفی مذکور هم اکثار شیعه
نمی آید زیرا که اگر حضرت صدیق امامیه این سبب خاص یعنی ترک تقیه و عدم اطاعت مرتضوی در اختیار
سکوت هرگز معذب نشود تنزیه و تبریه او لازم نمی آید چه قبل ازین گذشت که معذبات در برپای منجمنیز
کما عرفت ندانی که بسر تراشیدن خود کار نه بست و سر بگناهی شکست بلکه خواهست که سرش را از دوش
بردارد و استخوان پای او را از کعب برآرد بلکه تکذیب خدا و رسولش نمود الی غیر ذلک و این جواب هم از افادات
مجلسی در بحار می آید کما لا یخفی علی الناظرین اکنون استبعادی نماند که هرگز مقبولین مورد حدیث الحجوم
و دیگر مثالب و معائب توانند بود پس حاصل شد آنکه در حدیث دیگر از احادیث خاتم النبیین گو خطاب
بابوذر بود ولیکن مراد جمعی دیگر اند که اهل سنت شما را بمقتدای و پیشوائی برگزیده اند و بامامت عظمی و ریاست
کبری برچیده و نهایت بذل جهد در تاویل حدیث کلینی بمخالفت مصطفوی که از ابوذر سرزد آنست که باقر مجلسی
رئیس المتاخرین هم در همان کتاب یعنی حیات القلوب تبعا لاسلافه الماولین والمسؤلین متصدی آن شده حیث
قال مخالفت کردن ابوذر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم منافی جلالت او است و محتمل است که این
در اول حال ابوذر باشد پیش از آنکه ایمانش کامل گردد فلله دره و متعهده ابی الضالی اوهم دیدنی است
که با وجود اعتراف این امر باز میگوید که ایضا احتمال دارد که غرضش ظهور معجزه آنحضرت باشد یا اجتناب
کردن ثواب آخرت براحت دنیا انتهی لفظه بحروفه عجب است از ملائکه با اینهمه تجرد دعوی افضلیت بر
عقلای عالم بشر مینمودند و از ذکر اینقسم کلمات کیکه منع نمی کنند بر تمامی دانشمندان روزگار ضعف این نسخ
کمتر از ضعف اعتقاد صدیق اکبر امامیه نیست چه اگر مراد حضرت ملا مجلسی از دعوی جلالتش اشارت

باحادیث مناقب وصف صدیق وصدیق بودنش و مانند آن که اشرنا الیه سابقا پس محلا قبل ازین
اینهم گذشت که آن منافی خصائص حضرات ائمه هدی است الی غیر ذلک وکفی به شهیدا علی بطلانها و منعها
واگر مراد چیزی دیگر است پس بیانش برای لیاقتی فاضل ممدوح ع گر گرش قدح کنم آن بود شنیع عظیم
واجب است حتی تکلم علیه از کتب رجال صحیح معلوم میشود که این بزرگ در مشاهد شریفه که غالبا مدار جلالت
سابقیت است حاضر نشده و از کلام ملا هم واضح ولائح است که وقتیکه او در مدینه منوره بجناب خاتم المرسلین
شده و مخالفت آنحضرت نموده مرتبهٔ ایمان و اسلامش در زمان قوت اسلام در غایت ضعف بود
لیکن ملا در عبارت مزبوره دعوی میکند که اسلام او بعد از ان از حضیض انحطاط باوج کمال رسید و
با توانائی ایمان او در اول حال بود چون معلوم است که مقاتلات با کفار بعد از هجرت سید ابرار
صلی الله علیه وآله وسلم واز افادات ملا و دیگر اکابر این فرقه ظاهر است که ابوذر وقتیکه ایمان
آورد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بسبب ضعف اعتقادش اقامت او در مکه که محل ورود انواع مصائب از دست
قریش بود تجویز نفرمود پس ضعف اسلام ابوذر را مقید باول حال کردن و اجمال و ابهام نمودن کار رجال از مجلسیان
دون غیره الکنون تحقیق این معنی متوجه باید شد که حضور او در مدینه و رفتنش بجهت مخالفت سرور جهان
بسوی قبیله مزینه در کدام وقت بود تا حال ضعف و قوت و انحطاط و کمال بر هر صغیر و کبیر عیان گردد
و غلطت از ایام رافت پس بدانکه قاضی نور الله شوستری در مجالس المؤمنین در ترجمهٔ ابوذر بی رد و نکیر ذکر کرده
که او بعد از غزوه بدر و احد و خندق در مدینه بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شرف حضور یافته اکنون
از جانب اعلیحضرت باعتراف ملا باقر باید دریافت که غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب نیز گویند در سال پنجم از هجرت
واقع است او آخر بعد از استسعادش بحضور فائض النور هم زمانه گذشته باشد تا آب و هوای مدینه که ممدوح جمهور
اهل ایمان و افضل از انجیوانست شکوه و شکایات بهم رسد و بجدی موجب انقباض خاطر صفا مظاهر گردد که بنابر ضعف
اسلام و ایمان بر فرموده خدا و رسول گوش ننهد و داد مخالفت و تکذیب دهد و بالبداهه میان هجرت از
مدینه و اقامت ایشان در قبیله مزینه هم چندی از زمانه سپری شده باشد و لو کان قلیلا پس

باقی نماند زمان حیات سرور کائنات و صحبت شریف نبوی که اکسیر همه سعادات است مگر قلیل بین جان
انوار اعتراف بعثت اسلام در ان و ان ثبوت قوت کمال ایمان ابوذر جنابانکه زبان امامیه
مستغنی است و اول دلیل برین استبعاد آنکه حدیثی که بر نفی ایمان ابوذر دلالت دارد و حصول نائم
رسالت انداش ثابت میکند جنابانکه دانستی بعد از غزوه تبوک که آخر مغازی حضرت نبی حجاز است نزد
ارباب سیر و فراغ از ان قریب سال رحلت شریف اتفاق افتاده هو کما لا یخفی علی الموفقین رد یافته
کما اشرنا الیه پس حسن ایمان ابوذر بعد از غزوه تبوک بسبب مرض سته نفاق محدود کی باشد بلکه سلوک ابوذر
نقض مواثیق و عهود کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا معلوم نیست که بازدر کدام وقت ضعف
اسلامش تار و پود کارگه ایمانش بقوت مبدل گشته بار خدایا مگر اعتقاد مجلسی این تبدیل تحول وقت
احداد و ترشیدن بحصول سیه باشد الی غیر ذلک من المحدثات تعجب دارم از علما طائفه که در حق
خلفای راشدین بمجرد احتمالات ضعف روایات بلکه تحریفات در رد تفسیرها بکار برند و در باره متعوذین
خویش قصه طویل را کوتاه کنند اگر حدیث شیخ ابوجعفر قمی را نصب العین دارند اساس جلالت و فضیلت ابوذر
مستاصل میشود المختصر خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنابر مشاهده آثار ضعف اسلامش که از
جبین سعادت قرینش و لمعان ظهور داشت از ابتدای بدو ایمان معامله فرموده که با ضعفای نو ایمان
انواع مصائب و شدائد از دست کفار برسید از امت و هرگز تجویز نفرموده و او را ابوطنش خنس موده
و انیمه مضامین و ارشاد نبوی بخطاب ابوذر غفاری که بعد ترقی اسلام حاضر باید شد در بحار و حیات
القلوب مسطور است از افادات او رسائل جبل مرجب و شعبان المعظم اما سید تنمیمی در کمال ... بلفظ
للاول حیث قال و من کراماته صلی الله علیه و آله و سلم ان اباذر رضی الله عنه
لما جاء الیه و اسلم علی یده قال له ارجع الی بلادک فان ابن عمک قد مات و قد
خلف مالا فاحتو علیه و البث فی بلادک الی وقت کذا و ائتنی فرجع الی الیمن کما
اخبره رسول الله صلی الله علیه و آله فاحتوی علی المال و بقی فی بلاده حتی ظهر

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و آنی بالیه دار نجا باعتراف کبار علمای شیعه واضح شد
که ظهور و قوت جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و دین اسلام مقبولین شان مثل ابوذر هرگز وقوع نیافته
بلکه ایشان در وقت غلبه کفار و اوان مشاق و محن نزد وی بوده وطن و مشتغل بصحبت آن بودند خوشا حال آنکه تو
اهل سنت و امثالش که در حین عسرت و حیات ظاهری رفاقت حضرت رسالت پناهی را از دست ندادند و در خانمان
خود در راه خدا انگشت زنند و باعلاء کلمة الله چه جفاکشی ها که نکردند و چه حوادث و مصائب که از دست کفار
اعانت آن سرور بر نداشتند کما سبق شطر منها آخر علمای کبار امامیه تن بعجز در داده زبان خود را باعتراف
این امور گشایند از جمله ایشان علی بن محمد بغدادی است در رساله که تائید اخبار به نوشته و بتوسط
بعضی از زائرین ثقات و مقبلین عتبات عالیات بهم رسیده می فرماید ولاشبهة اقوی علی الجاهلین
هذه الشبهة اذا جاء و سئل عن الخلیفة بعد رسول الله صلی الله علیه وآله واجابه
ثمانون الفا من الصحابة المهاجرین والانصار الذین فی سیماهم آثار الرهبانیة والذین
قتلوا ابناءهم و آباءهم دون النبی صلی الله علیه وآله وسلم و جانبوا الاوطان و هجروا فی محبته
الاعداء طیب الرقاد و صبروا علی مصص الجوع و مشاق الحروب بان الخلیفة هذا الجالس
علی منبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الذی بعث الجیوش و احیا الاسلام و غلب
الانام و اوضح الاحکام و نحن کلنا مجتمعون علی هذا الامر الی آخر ما قال باجمله بعد از
رسیدن ابوذر بمدینه که پس از جنگ احزاب بود داد هرچند غبار سالها بچشم کرد او حیرت نکند و با نوار آفتاب
نورانیت و ضیا پا بدن در نهاد و دل بر مخالفت نهاد و [illegible] خلاف پیغمبر کسی ره گزید که هرگز
بمنزل نخواهد رسید ⁂ و نیز دلیل استبعاد است حدیثی دیگر که محدثین ایشان در شان شیعه
روایت کنند یا علی اقرأ شیعتک السلام و اعلمهم انهم اخوانی و انی مشتاق الیهم فلیتمسکوا
بحبل الله و یعتصموا به و یجتهدوا فی العمل فان الله تعالی راض عنهم یباهی بهم الملائکة لانهم
وفوا بما عاهدوا الله و اعطوک صفوة المودة من قلوبهم و اختاروک علی الآباء والاخوة

ولا اولاد و صابروا علی المکاره فینا مع الاذی و سوء القول فیهم فکر محمد رحیما

پس از حدیث بدلالت صحاح التقی بوضوح می انجامد که ابوذر از خلص شیعیان مرتضی معصوم نبود زیرا که بسم الله و صفا عنوان

آخرت جناب خاتم المرسلین است اینجا تصریح آنها بنص قطعی محمول بخلاف ابوذر که این صنف از وی صحیح مسلوب

مسلوب چنانکه دانستی و نیز دریافت میکردد که در وقا بعهد کردن از مواثیق و سوء عهد نشان دادن از لوازم انصات

بخلاف ابوذر که اعرفته و همچنین حال دیگر و همتا از خلوص مودت و صفای محبت و لااقل که این همه مستلزم

ضعف ایمان و موید این معنی باشد که حدیث لاادری در شان وی و امثال دست و سائل آن بزرگ بود

و خواسته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وقت مدح شهدا راحد نیز مدح او کند و اگر برین مدلول

اکتفا نکنی و حدیثی دیگر در تصریح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بضعف اسلام او بدلالت مطابقه

در خواست کنی اینک نشان میدهیم که حضرت ملا باقر مجلسی از امام اعظم طوسی باسند معتبر روایت کرده

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم از برای تو آنچه از برای

خود دوست میدارم من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر مشو بر دو کس و متکفل مال یتیم مشو انتهی ترجمه

مافی البحار و وجه دلالت این حدیث بر ضعف ایمان و عدم رسوخ اسلام در غایت وضوح است زیرا که

بر تقدیر ضعف جثه و ناتوانی بدن تفریع آنجناب که پس امیر مشو و متکفل مال یتیم مکن درست نیست

زیرا که بسیاری از لاغران و ضعیفان از شیوخ و شباب را برین امور متعهد کردند پس متعین شد ضعف اسلام

و ضعف ایمان بسبب غلبه حرص دنیوی زیرا که امارت این امور این چنین ضعفا را شدید الطمع بالنسبت بریم

قائل هم زیاده تر است علاوه جسارت ظاهری و شجاعت باطنی اگر چه در اوقات جهاد با کفار گاه گاه

سمت ظهور نیاید چنانکه در جابر و امثال آن ثابت است و در مسلک اول سخنی ازین باب هم رفته لیکن در مقابلهٔ

اصحاب کبار و تابعین اخیار به حدی بود که اگر جابره کعب نیکو بخت سر ترا بر دوش نگذاشت پس مطلوب متعین شد

سلمنا که روایت بعضی از اهل السنت و عزالی در شرح نهج البلاغه حضرت فاروق بعضی را از اجلهٔ اصحاب از

تصریح کمال قوت ایمان ضعیف گفته لیکن پیداست که تحمل آنها از عامه اکبری جزئی و کبر است . السید

شد بر چند کسی ملکه تکلم عالی نتیجی جز دیگر انتفای ثانی موجب انتفای اول و ثبوت مطلوب ولا حکیم
القصه در تالیفات فاضل اخباری مثل محمد الشیعه هم این حدیث موجود بلکه دلالت بیان او در کرامت ابوذر غفاری
بعلیه حرص جاه و حب خود را از سوال عهده بر نداشته پس طبیب حاذق روحانی صلوات الله علیه کاشف سر ضمیر
وی سبابه دست مبارک خود را بر سینه‌اش زده فرمود یا اباذر انک ضعیف وانها امانة
وانها یوم القیامة خزی وندامة الا من اخذها بحقها وادی الذی علیه
فیها با جمله حال این بزرگ ناگفته به اگر کتب امامیه بدست اهل سفرا افتد روشن‌تر از آیینه سکندری
بلکه آیینه خاور گردد که نفی اخوت و اثبات مثالب ابوذر قریب رحلت شریف واقع شده و مویدا ینهمه حکایت
خطبه آنحضرت صلعم که مجلسی در بحار آورده و ملخص آن در متاخرین است انکه توقع امثال اهل بیت از اقربا
نسبت باین مجهولین زیاده بود و از کتاب مزبور توان دانست که این خطبه متصل وفات ادا فرموده و ملخص
ملخص آن قریب حدیث شقی است عجب است ملا که دعوی تبحر در بحار الانوار بر زبان قلم می آرد در روایات
مثالب او را که خود روایت کرده پیش نظر ندارد و از روایت ابوجعفر و امثالش که در فضایل او ایراد افتاده
هنوز خبرش نیست که نقیض این احتمال دلالت تمام دارد یعنی تا آخر حیات شریف ابوذر غفاری
را مرتبه اخلاص و صدق نیت و صفا طویت و حسن سیرت حاصل نبود و او ملا عصبیت تعصب
کجا بکجا می برد که چنین تاویلات سخیفه و تسویلات ضعیفه که اوهن از بیوت عنکبوت است دست می‌زند
کلام الصاف و سر او را بر میکنند این همه پیچ و تاب آخر نمی‌بیند ایمان از کسیکه تقیه نکند خود را
سر بلغ انگند در کافی و وافی و صافی آیا از مشهورات و متواترات هست یا نه و اگر در آنباب کسی غور
و تتبع واقع شود بیشتر از هزار روایت مثل روایات لا دین لمن لا تقیة له و لا ایمان لمن لا تقیة له و امثال
امامیه بخواهی یافت خود ملا باقر مجلسی که در ملاذ متاخرین مثل شیخ الاسلام و مقتدای متقدمین است در حیات
القلوب و دیگران در غیر آن لا علی و را که شعوریه با بانگ بلند می سرایند و در مقام استغفار این بزرگ
اظهار می نمایند که او هرگز از خلفا خوفی نکرده و در اظهار ماتم ذی النورین انکار بلاغت بسته ربط

روبروی او وارکان خلافت واعیان امارت شکسته ولهذا غضب الهی برای عبرت خلایق بجانب ستو جگشته عهود و مواثیق را درباره مرتضی شکستن و دل بقتنای بلاد عظیم بربستن که مصدر حوادث فتن بوده مانا است مضمون ابیات درویش سقای بخاری **ابیات** طرف کلاه و کاکل شکین شکست بست * صد فتنه شور بر زده بجهان زین شکست بست * با ما شکست عهد و با اغیار بست دل واحسرتا که گشت مرا این شکست و بست * پس دیوان ایمان ابوذر بلکه باد حبل و غیر کجا باقی ماند پس در زمان خلفا از وی مسلوب گشت بنا بر علی هذا سخن سازی ملا مجلسی درباره حصول قوت ایمان که مسامع داشته باشد مگر شاید برمذهب اهل رجعت باز در دنیا از عالم برزخ رجوع کرده مثل شیطان الطاق و برادر انش چنانکه از تاویلات صاحب تزهه در جلد چهارم و پنجم نظر با صول امامیه از متاخرین ایشان در شان او مرقوم است لازم می آید تدارک ما فات بعمل آورده باشد پس معلوم شد که هرگز نزد عقلا ایمان ابوذر بکمال نرسیده **گر فتم** که حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ویرا در باب امر بالمعروف و نهی عن المنکر تاکید شدید فرموده که **قل الحق وان کان مرا ولا تخف لومة لائم الی غیر ذلک** لیکن مقتضای این موارد امر النصب العین و اشهر احادیث اطاعت خلفا را و روایات متواتره بلقید را الی لیست اند اختن قصه بارینه ملحدی را درباره دعای حرمت نماز مستدلا بالکریمه لا تقربوا الصلوة که زندیق یافتن است علاوه انچه درباره امر و نهی بجناب امام وقت خلیفه بلا فصل ارشاد شده و التبرا از تاکید ابوذر را لازم بود چنانچه بر ناظرین کتاب ابعین مخفی نیست هرگاه امام انام تقیه فرماید و پشت سر خلفا در نماز بجماعت اقتدا سازد ابوذر و خوانش در چه حساب خواهند بود که با ظهار حق بپردازند علاوه این همه امر بالمعروف و نهی عن المنکر و اعلاء کلمة الحق در وقتیکه حضرت مورد بغض غیر پیر ابوذر را طلبیده خاطر نشین نموده باشد که ابوذر بر خلاف بر چه کسی بیگانگان از اهل خاص اصحاب احرا شده لیکن سر خود را نه تراشد در مقام بر روایتی از روایات بیشمار که درباره اطاعت خلفا مروی شده اکتفا نموده میشود و بعد از ملاحظه منطوق الفاظش خیال کرده شود که آیا مساعدت ابوذر با خلیفه ثالث و رفقای او دلالت بر انتفاء ایمان و میکند یا بر نقیض آن

در کتاب بهانی مذکور است که امیر المؤمنین گوید که چون اذا جاء نصر الله نازل شد رسول الله از غزوه برگشت و تنفث
نکرد در خانه بلکه بیرون آمد روز پنجشنبه و سر عصابه بسته بمنبر رفت و رنگ روی مبارکش زرد گشته آب از دیده روان بلال را
فرمود که در مدینه ندا کن که بر همه لازم است حاضر شوید که وصیتی خواهم کرد و این آخر وصایای اوست بجمله خلایق پس مسجد از مردم
مردوزن صغار و کبار چنانکه مسجد بر رسول گشت گفت وسعوا لمن ورائكم وسعوا لمن في ورائكم یعنی فراخ کنید مجلس را برای کسانی که
در پس پشت شما اند پس رسول حمد الله و ثنای او گفت و بر ابنای آمات گریه کنان گفت انا لله وانا الیه راجعون پس بعد خطبهٔ طویل
ذکر کرده که در اثنای آن این عبارت واقع است ايها الناس اطيعوا ولاة اموركم ولا تعصوهم وان كان عبدا
حبشيا مجدعا فانه من اطاعهم فقد اطاعني ومن اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصاني
ومن عصاني فقد عصى الله لا تخرجوا عليهم ولا تنقضوا عهودهم انتهی از مؤلف کتاب مذکور و اثنای ترجمه آن
گفته که امیران را اطاعت کنید و والیان امور خود را یعنی امامان را و در ایشان عاصی مشوید و اگر چه بنده حبشی
باشد که از قبل امام بر شما حاکم بود و هر که اطاعت ایشان کند اطاعت من کرده باشد و هر که اطاعت من کرده
اطاعت خدا کرده و هر که بر ایشان عاصی شود با من عاصی شده باشد و هر که بر من عاصی شود پس تحقیق که بر خدا عاصی شده
و بیرون میایید بر ایشان و مشکنید عهدهای ایشان را انتهی بلفظه دانشوران عالم متعجب نمانند که اگر مراد
از ولات امور خلفا باشند اعم از اهل استحقاق و جهد و نفاق کما هو الظاهر یا فقط حضرات معصومین هر
حال ارکان این ایمان حضرت صدیق ابا نیستند ازان است زیرا که جناب خدا او از اطاعت ذی النورین تابی کرده
و خلعت خروج پوشیده و انواع بلیات بسیار برو کار آورده و اطاعت امام وقت را که حضرت امیر بود نیز رفض
کرده و از ناصبیت او در راه تقیه و سکوت اختیار نکرده من بعد مخفی نماند که مقصود جامع اوراق از
اشاره با حادیث تقیه و مانند آن اثبات کفر اخروی حضرت ابوذر غفاری است چه بارها گذشته که تطبیق
حدیث الحوض فقط ثبوت بدعات و تقصیرات و نفی کمال ایمان مطمح نظر است بلکه اشعار بران می نماید که حال
کتب دینی امامیه شیعه که مشتمل برین خرافات است باید دید و دور لی شد ملانیها و مطاعن خلفا بلکه انبیا [illegible]
عقل باید سنجید این همه که گفته شد متعلق بتاویل اول از تاویلات مجلسی در باره ابوذر بود و اما مر

احتمال دیگر که مقصود ابوذر از مخالفت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم ظهور اعجاز مصطفوی و آمادگی ثواب جزیل
بود و این طریق تاویل است که حضرت ما افاده فرموده این فاضل جلیل او حدیث ابن قیم هم خیال نکرد که این تاویل
باضعف ایمان که در نفس حدیث منصوص است کما سبق در خود مجلسی آن را بعد چند سطر از تاویلات خویش ثابت گردد
منافات ندارد بکمال ظهور است که شخص ضعیف الایمان برای ظهور معجزه پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در وقتیکه برای آن
معجزات در امر دم دیده باشند انواع تعب و قتل و اسیر برای اقارب خویش تجویز تواند کرد بلکه احتمال آن بعید نه که حاکم
از اقامت مدینه سرگران بود از برادرزاده خویش هم سرگران باشد چنانچه از دواب اهل و نیابت ... خیال
آمده باشد که اگر خبر حضرت صلعم مطابق افتد و برادرزاده کشته شود فبها والا از تکالیف اقامت مدینه
رفاقت شریف نجات کلی حاصل آرد اختیار سفر از احدی الحسنیین خالی نیست خیال ثواب آخرت در اختیار
مصاحبت برای شخصیکه فقط عیش و نشاط خود را بر صحبت منیف ترجیح دهد و مرتبه قناعت بدست ندارد که تا
به خوه الکبیر اعنی سلمان الفارسی تو در بیابانه فی المسلک الاول با وصف منع آنجناب از اختیار حکومت
برای تحکات آن مصر نماید و ضرورت بلحیه نداشته باشد از عجایب احتمالات است بالجمله در مخالفت و تکذیب جناب
ایزدی صلعم ادخار ثواب فهمیدن کار ابوذر و مرید خاص او بلا با فراست این معاشر مسلمین ادخار ثواب در
صحبت آنجناب بود و یا در مفارقت قطع نظر ازین همه امور برای نفس خویش بالستی کردن یا برای
برادرزاده خویش که مقتضا و او را در معرض تلف انداخت و وبال خویش برگردن خود گذاشت اگر این
نوع معامله اسمت جواز داشته باشد که سید انام علیه الصلوة والسلام بکسی فرماید که ای فلان تو از نجار ذوی
القرابه خود را همراه ببر که دشمنان برای بدخواهی در کمین گاه نشسته اند و برادر اراده قتل و اسیر نیز جانب
تو مجروح و آنها مقتول و محبوس خواهند شد و آن شخص قبول نکند بلکه تکذیب نماید و گوید که هیچ نشدند
واقع نخواهد شد و حضرات امامیه مر اقوال سخیفه او را تاویل کنند که اختیار این مخالفتها برای اظهار اعجاز
بود پس میتوان گفت که قتل عمار که از لشکر معاویه اتفاق افتاد محض بنا بر اظهار معجزه نبوی بود یعنی اخبار نبوی که
یا عمار تقتلک الفئة الباغیة همچنین جور و جفا اعوان و انصار یزید سر آمد اشرار الی غیر

ذلک من المناکیر این طرفه اظهار معجزه بادخار ثواب است که باعث قتل جگرپارهای موجب اسر اهل بیت او شود و فاعلش متوقع ثواب مزید و درجات رفیع حساب باشد کاش برادرزاده خود ابتداء از همین اعلام میکرد و می گفت ای برادرزاده و ای فرزند دلبند ترا بهر حال از مدینه رسول متعال هجرت باید کرد تا کشته شوی ناموس تو بر قرار نماند که در این صورت مزید درجات اخروی فایز گردی گناهان تو کان لم یکن می شوند ندانی که اظهار معجزه نبوی که در یک اشارتش کره قمر دو نیم شد برین حیله تقیل یعنی اختیار سفر طویل موقوف است و این امنیت همین اراده محفوف اگر آن اجل سیده قتل و اسر اهل بیت خویش للبیعات انبساط نفس قبول میکرد و لطائف مخالفت سید الثقلین صلعم اختیار می نمود دری از درهای ثواب عالم آخرت می کشود و از اینجاست که حضرت ابراهیم علیه السلام با فرزند ارجمند خود حضرت اسمعیل فرمود یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری در جناب سید المرسلین صلعم در شامات ریحان خویش اعنی شهید کربلا علی ما رواه المجلسی فی البحار وغیره فی غیر موضع للاستفسار نمود که ای فرزند گرامی و دختر نیکو فرجام باید رفت که فرزند به درجه شهادت بدل این سفر اختیار شفقت ما مکانی ندارد بار خدایا مگر حضرت ابوذر مطالعه لوح محفوظ میداشت که بر تقدیر اعلام را باو خواهد کرد و معجزه شریف در پرده اختفاء احتجاب خواهد ماند لسنا جار بهر حال ورا در معرض هلاک انداخت حیرانم که هرگاه این اکابر امامیه مصدر چنین تاویلات رکیکه برای سر پرستی مقبولین خویش میشوند باز بکدام زبان مطاعن صحابه بحجر تقریر و تحریر می آرند و می گویند که فلانی را از اصحاب ثلاثه که مخالف نام او شش لوح حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم موسوم فرمود و او امتناع کرد و کسیکه از اطاعت نبوی استکبار ورد استنکاف ورزد او چنین و چنان است ازو چه عجب که از مخالفت آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم در باره نصوص خلافت هم نصوص هم صدور آید الی غیر ذلک من المطاعن التی اوردها الفاضل المجالسی تاسیا باسلافه فی عماد الاسلام و بالجمله سخافت این توجیهات نه چنان است که حاجتی به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت از مخالف از رهگذر بی انصافی در نظر ما میان محمول بر عجز و اتمام مینماید اشارتی بسخافت توجیه مسطور نمودیم بورود حدیث جناب سید المرسلین در باب ضعفاء الی غیر ذلک نموده شد و اگر بر منهم قائد توفیق کدام مبتلا

عامی تعصب را بسر کرده حق بینی نه برده از محبت دچار این بیسر و پا درست نه گشته شود این کینه تر ری
دگر جگر دوز برای بکار برده کینش کینه توز درکینش دارد که لبهای هرزه درای را بهم میدوزد و آن یکه حساب
بجا آورده کرده و ترجمه آن که برای فارسی خوانان بکار آید بزبان عجمی نا آشنا بی المست که حذیفه والی مداین
بود از جانب عثمان چون خلافت ظاهری بامیر المؤمنین منتقل شد عهدی که بحذیفه نوشت که از مسلمین
سازد از حکایت خود بیعت مردم با و حذیفه بیمار بود و در است نشست و سه مرتبه گفت بخدا قسم که والی و
بادشاه شما گردید امیر المؤمنین حقا پس چرا الی برخاست گفت ای امیر آیا مرا مأذون میسازی در حرف گفتن
گفت بلی گفت آیا امروز امیر المؤمنین شده یا همیشه بوده است حذیفه گفت بخدا قسم که همیشه امیر مؤمنان بوده
و هست جوان گفت بخیر چرا این را از تو قبول کنم حذیفه گفت بدرستیکه حضرت رسول صلعم فرموده بود که گاه چه
کلبی را نزد من می بینی کسی نزد من نیاید در روز بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفتم دیر در وا گشتم دحیه کلبی را
و نیلم چشم را بهم گذاشته برگشتم و بخدمت علیه السلام رسیدم فرمود که ای حذیفه از کجا می آئی من حکایت عرض کردم فرمود
برگرد من امید دارم که امروز حجتی برخلق ظاهر شود من در خدمت آنسرور برگشتم و بر در ایستادم و آن سرور داخل
شده گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته گوینده در جواب سلام گفت و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته یا امیر المؤمنین
و بر سید من گیستم امیر فرمود گمان میکنم که دحیه باشی گفت بگیر سر عمت را که سزاوار تر بآن او از من نخواهد
شد در این اثنا حضرت سر برداشت و فرمود یا علی مرا آواز دادی که گرفتی حضرت امیر گفت از دامن
دحیه فرمود بلی او چه گفت و توجه گفتی حضرت گفت من سلام کردم دا او این نحو جواب سلام مرا گفت حضرت فرمود
خوشا حال تو ای علی که سلام کردند بر تو ملائکه یا بار ترسانند از جانب پروردگار عالمیان بعد از آن حضرت
امیر بیرون تشریف آورده فرمود ای حذیفه آیا شنیدی گفتم بلی شنیدم فرمود چه شنیدی من آنچه شنیده بودم
عرض کردم بعد از آن جوان فارسی بحذیفه گفت پس کجا بود شمشیر های شما در روز بیعت ابوبکر حذیفه گفت
این دو لبهای بود که غفلت بر آنها غالب شده بود و از برای آنها است آنچه کرده اند از اعمال خیر و از برای شما است
آنچه کرده اید خود بها سوال کرده نمیشود بد آنچه آنها بد کرده اند انتهی صاحب تحفة التقلین بعد ذکر این روایت

بلا فاصله

بلکه ثانی صلبه میگوید که سید رحمه الله از عبدالله بن سلمه و مقداد این حدیث را بالطول و بسط روایت کرده است
و در آن مذکور است که حذیفه از آن جوان عذر سکوت و معارضه نکردن از بیعت ابوبکر را باین نحو خواست
که ای جوان بخدا قسم که چشمها و گوشهای ما گرفته شده بود و مرگ نگروه و زندگی و حیات زینت یافته بود
در پیش ما و در علم خدا گذشته بود ما از خدا سوال میکنیم آمرزش گناهان و نگاهداشتن بقیه عمر را بدرستیکه او مالک است
این انتهی بلفظه پس آنچه در مختصر اسلاف الاول بعد ازین روایت مناسب آن بود که بتقلب جابر مؤلف پردازم
لیکن چون عنقریب بتقریب ذکر حال این جابر از کتب قوم قلب عبارات مؤلف بسمع خراشی میشود
لهذا این قلب را بر قلب سلیم و طبع مستقیم ناظر و سامع گذاشته بذکر دیگر فواید عظیم که برین حدیث مترتب
یافته متوجه میشوم نخستین آنکه منظور حضرت امیر از بازگردانیدن حذیفه و شنوانیدن کلام اشرف ملائکه
در باب امامت بلافصل خویش اتمام حجت بود تا باید که حذیفه باستماع آن هشیار و بیدار شود و در وقت ضرورت
یعنی وفات سرور کائنات و اجتماع اهل سقیفه و دیگر مقامات کتمان شهادت ننماید و بالجمله بسوی
اهل خلاف میل نکند دوم آنکه حذیفه بصیغه متکلم مع الغیر خود را با تمامی حریفان مثل ابوذر و سلمان
و ابن مسعود و غیرهم از مرتکبین احداث مسید السنة و مثل دیگران از صحابه بر اعمال زمان نبوی افتخار میکرد و همه
کس را از غافلین و کاتمین حق شماری نمود و این تقریر الجواب جوان فارسی است که آن را ورده تا معلوم شود
که سکوت ایشان در زمان بیعت ابوبکر بجهت استیلای حرص دنیوی که راس هر جرم و خطاست بود والا می گفتند
که ای جوان ما گروه مخلصین معاشر معتقدین امیر المومنین در باب خلافت ابوبکر باهم اتفاق کردیم که چون وی
منبر رسول را بیدار قدام و خلف و یمین و شمال بروی می ریزیم و او را از علو منبر بحضیض مذلت بر اندازیم
لیکن امام برحق و خلیفه مطلق و حیرت شدید فرمود و هرگز برین معنی رضا نداد و آخر با الحاح و اصرار ما راضی بر
مجادله لسانی شد پس معایب وی را علی روس الاشهاد در وقت مذکور یاد کردیم و در حدیث مثالب وی و تمامی
اعوان و انصار وی تفصیل تمام بکار بردیم بلکه دشنامهای غلاظ بر زبان آوردیم و دقیقه از تکفیر قوم نامی
نگذاشتیم چون امام راضی نشود سر شمشیر چگونه بدست گیریم و اطاعت و انقیاد او نه پذیریم مگر نشنیده که عجب

که سلطان به پسند دهر است ✦ پس باطل شد رد آنکه علمای امامیه در معارضات مقبولین لسانی
با ابوبکر صدیق و یاران معمول و موضوع ساخته اند و در آیت هم دلالت بر وضع امثال این روایت کرد زیرا که
چون طمع زخارف دنیا مستولی برین قوم باشد بحدیکه گوش ایشان را کر و چشم ایشان را کور و نور بصیرت عقل را
مسلوب کند و زندگانی دنیا را زیب و زینت ها و مورد صم بکم عمی گرداند بحدیکه بر میعاد امیر المؤمنین جانفشانی
و حسرتهای خود را انتر شدند دیگر وقت مرتضی قبول نهند معارضات که نامیه ایشان در مجامع اصحاب کما یجری
تفصیلها با خلفا کجا راه داشته باشد ندانی که بزرگان گفته اند **شعر** عالم که کامرانی و تن پروری کند ✦
او خویشتن گم است کرا رهبری کند ✦ و نیز فرموده اند **قطعه** مرکو بستانه فقیه و پیر و مرید ✦ و ز زبان آوران
پاک نفس چون بدنیای دون فرود آمد ✦ بعسل در بماند همچو مگس **سوم آنکه** اگر بیعت ایشان از جهت تقیه بود جگونه
طمع دنیوی چگونه حذیفه رئیس [illegible] با سرار منافقین دخل می داد و بر گناه خود و یاران خود چرا خائف می بود و خود را
با اتباع و اشیاع چرا از مخالفین مرتضی قرار میداد کما سبق مفصلا **اکنون برات** [illegible] روایت
موضوعه اعلام مینمایم محصول معنی آن که از طول احادیث کتاب فتن است حتی که در یک جزو متوسط تمام
شده در فارسی وارد میکنم که ابان تغلب از صادق ع پرسید آیا در منکرین ابی بکر کسی بوده فرمود خالد بن
سعید و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده همچنین شش کس از انصار ابوالهیثم و سهل و عثمان و خزیمه ذوالشهادتین
و ابوایوب باهمدیگر شوری کردند که هرگاه ابوبکر بر منبر ایستد او را بمذلت فرود آریم جماعتی گفتند خود را بتهلکه
میفگند اید و اول از حضرت امیر پرسید پس حاضر شدند و اول ملامت کردند که حق خود را باوصف اولویت
و صدور حدیث که حق با علی است هرجا که باشد ترک کردی باز گفتند که دل برین اراده نهاده ایم پس حضرت امیر
فرمود بخدا سوگند که این امر از شما سرانجام نمی شود و آنها شمشیرها کشیده بر سر من خواهند رسید
که برخیز و بیعت کن والا گردن میزنیم پس ضرورت است دفع آن و حضرت بر تقدیر فقدان انصار مرا منع فرموده بال
ندارید که اول مشغول تجهیز بودم باز برای جمع قرآن قسم خوردم باز دست فاطمه و حسنین گرفته در بدر گردیدم
کسی قبول نکرد مگر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر لاجرم در خانه منزوی شدم پس گرد این اراده

نگردید

نگردید بگر برای تذکیر لغزش خلافت من بروید پس رفتند و انصار بمهاجرین گفتند که شما سبقت
کنید که خدا نام شما مقدم داشته لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار ابن عوف گفت
سفیان چنین تلاوت میکند لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار فرمود برادر خطا رفته‌اند
این تنی درست یکی فساد که از پیغمبر گناهی صادر یافت روایتی کنکاو اینه وقت وفات شریف غایب بودند باز
بمدینه آمدند نزد ابوبکر رفتند قصه مختصر اول خالد خیانت گفت ای ابوبکر از خدا بترس نیک میدانی که پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم روز قریظه که صنادید کفار بدست امیر کشته شدند فرمود ای مهاجر و انصار وصیت مرا
نگاه دارید که علی خلیفه من است والا دین شما خراب خواهد شد و این وصیت از آسمان نزول یافته و از بزرگان
من اهل بیت اند باز برای مطیعین دعا فرمود و بر منحرفین دعای بد نمود عمر گفت خاموش باش که ترا
در مشوره خلافت دخلی نیست گفت ای ابن خطاب گویایی تو از زبان دیگریست حسبی خراب
و منصب تو ادنی و قدر تو کمتر است نامردی و لئیم بودن مشهور مانند شیطانی و عاقبت شما خلود فی
النار پس سلمان فارسی برخاست با هنگ ایرانیان اول بزبان فارسی حرف زد که کردید و نکردید و این موعظت
بعد از آن بود که نمونه قهر الهی بگردش رسید آبا بکر کار خلافت از تو انتظام نخواهد یافت و آخر در مسائل
رجوع بحضرت امیر ضرور خواهد بود عهود و مواثیق را درین نزدیکی شکستید خلیع العذار گشتید اول زبیر
را یا سامه در آمدید و اکنون بر منبر بر آمدید برین گناه بدتی نگذشته توبه کن از سر دعوی خویش بگذر پس ابوذر
برخاست و گفت صحبت پیغمبر را بخیال آوردید و قرابت را ترک نمودید اگر امر خلافت در اهل بیت ماند شکوک
و اوهام در دین راه خواهد یافت و آخر جهله و ظلمه مسلط خواهند شد و انجام کار سفک و بار خواهد بود و خود سید
که حضرت فرمود که خلافت بعد من علی راست باز حسنین باز ذریت طاهره من پس قول پیغمبر را پس پشت
انداختید و دنیا را النقلب العین اشتید و نعیم مقیم آخرت را پشت باز دید و سرنوشت بنی اسرائیل گرویدند عنقریب
وبال خواهید کشید باز مقداد داد موعظت داد و گفت از ظلم و جور باز گردد و توبه کن و در خانه نشسته و بشو
و امر خلافت با میر تفویض نما با وفاداری که اول شما رئیس منافقین را که عمرو بن عاص است را با نفاق

استوار نشانیدند هو الا بکر در حق او دار شد رئیس کردند پس شما بر خلق چگونه امام تراشیدند
و بنیاد دین محو نمودید و حق را بر مرکز خویش نشانید گر نه رسوائی خواهید دید باز بریده اسلمی احتجاج کرد و گفت
کرد علی خود را بتکلف از اهل النسیان قرار داده یاد نمی آید که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی را امیر المؤمنین
نهاد و بارها فرمود که او قاتل قاسطین است هنوز وقت از دست نرفته زود متنبه شوید و براه مجرمین و ظالمین
پس عمار گفت اگر میدانید فبها والا اکنون بدانید که اهل بیت نبوت اولی بخلافت و قیام امور دین
پس قبل از آن که بنیاد دین و ایمان متزلزل شود و آید و فتنه های عظیمه برپا شود حق المستحق سپارید
و حال خصوص خلافت را از سد ابواب الا باب علی و فضائلش و خطبه فاطمی و بودنش باب علم و حکمت محتاج
بودن شما بسوی او خود میدانید پس ارتداد علی الاعقاب اختیار مکنید فتنقلبوا خاسرین و
لا تتولوا عنه مدبرین باز ابی بن کعب قصه طویل را مختصر کرد که وبال عصیان و ربا…
آخر زمان همه کس بسوی تو راجع خواهد شد زود تر تدارک ما فات بعمل آر و خلافت را باختیار اهل بیت
واگذار در ظلمه قیامت گرفتار شوی وما ربک بظلام للعبید باز خزیمه ذو الشهادتین
خود را ثابت کرد و گفت بگوش خود از نبی صلی الله علیه وسلم شنیدم که اهل بیت فارق حق و باطل اند
وما علی الرسول الا البلاغ المبین باز ابوالهیثم قصه غدیر بیاد آورد و گفت که من بعد…
همگی گفتند این قامت برای خلافت است و بعضی گفتند که مقصود آنست که بدانند که هر که حضرت او را
داند علی مولای اوست پس خوض بسیار واقع شد آخر کس بسوی آنحضرت صلعم فرستادند فرمود بگویید علی ولی
مؤمنین است بعد من وانصح مردم اکنون بعد ادای شهادت هر که خواهد مومن شود و هر که خواهد کافر گردد
ان یوم الفصل کان میقاتا پس سهل بن حنیف بعد حمد و نعت بجا آورد و گفت که من بچشم دیدم
آنحضرت را که دست علی گرفته بود و میگفت ای مردم این امام شما بعد من است و وصی در حیات و ممات من است
… بعد من اول کسی که مصافحه کند با من بر حوض کوثر او خواهد بود و شما بجال ناصر…
… برادرش گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بمنزله اهل بیت…

زمین

زمین بنها پیشانی در حضرت معبود نشد یعنی هیچ وقت سر بسجده بر نه نهاد [illegible]
ازحق تو و خوف از لسان گروه شیعه [illegible] و شیخ [illegible] سر [illegible]
و انتم تعلمون پس جواب ابو بکر عمر [illegible] را شنید که شیح بادها رسید [illegible] فرو و گفت [illegible]
و قاتل کو رست محمد ولی [illegible] حضرت [illegible] شیخ [illegible]
و لا تقولوا [illegible] امام صادق علیه السلام فرمود که ابوبکر ساکت شد و آواز کرد عمر گفت ای
احمق تو لایق این کار نیستی حالیا سالم را خلیفه میکنیم پس او [illegible] ثانی [illegible] شدند تا آنکه روز [illegible] خلافت بکلی
متعلقه مسجد شریف معطل بود در روز چهارم خالد بن ولید با هزار کس آمد و گفت نشسته اید [illegible]
کرده [illegible] او حال سالم هم با هزار کس رسید و بعد معاذ بن جبل تا آنکه چهار هزار کس جمع شدند شمشیر ها برهنه
کردند بقدر [illegible] بود اول [illegible] یعنی خالد بن سعید در گفتگو بلکه بدشنام با عمر و او بحث [illegible]
مصاحبت [illegible] عمر و [illegible] گرم شد و گذشت آنچه گذشت پس امیر با اصحاب خود گفت خدا رحم کند شما را اکنون برویم
داخل شدم در مسجد مگر چنانچه موسی و هارون [illegible] اصحاب ایشان گفتند که برو با برادر خویش با کفار جهاد کن [illegible]
همراه تو نخواهیم رسید عجب از وضع این داستان که [illegible] امام صادق [illegible]
نه [illegible] که آثار جعل از سیما حکایات پیدا و علامات [illegible] ناقص و مخالفت این [illegible]
از فحوای [illegible] هویدا است آنچه اول [illegible] قصد آنست که [illegible] بود ناکه صدیق را از منبر بزیر آورند و او را [illegible]
و حضرت امیر بحکم آنکه عرق عداوت خلفا بجوش [illegible] بیعت یا قتل متوجه نشوند [illegible]
منع فرمود و جز این قدر تجویز نمود که [illegible] ابوبکر [illegible] خاست که تحقیق [illegible]
ترجمه بعضی از فقرات این حدیث در این مقام گفته که حضرت فرمود که والله اگر شما این کار [illegible]
نتوانید آمد پس خواست که با شمشیر های کشیده بجنگ [illegible] الخ [illegible] حکایت [illegible]
که این قوم در حضرت خلفا سخت بی باک شدند و دقیقه باقی نگذاشتند [illegible]
گوشیده از اراده القای ابوبکر از منبر [illegible] آنکه [illegible]

مخفی نباشد که مأثور است که چون فتنه در سقیفه پدید آمد و بیعت ابوبکر واقع شد حضرت تمامی اصحاب
خود را امر کرد که الزموا بیوتکم واصبروا علی البلاء ولا تحرکوا بایدیکم وسیوفکم واهوا
السنتکم وامیمهم قبل ازان بود که امر خلافتش مستحکم شود هرگاه وران درز جمیع یاران چنین فرمایند که از
خانهای خویش بیرون میایید درین بلا صبر کنید و دستها و شمشیرهای خود را بحرکت میارید و ساکت و
صامت باشید بعد از یقین و رجحین نامر بی اصحاب ضبط امر خلافت و اجتماع مهاجرین و انصار فرستادن
این جماعت معقول نمیشود با جمله چون این دشمنان دست تا برتب اوامر و نواهی ان نهادند و زبان
درازی کردند و مهوا السند را بحرکت آوردند اعوان انصارش فی الفور فوج کشی بر اهل بیت نمودند و
این عجلت مسکان را انوقت هم از درشتی رجوع نکردند بلکه دشنامهای غلاظ انفار رفع ادند و هرگز براه
لعنت نرفتند چنانکه عاقلان گفته اند شعر لطافت کن انجا که بینی ستیز * نبرد قز نرم را تیغ تیز * تا انکه جناب
امیر را هم بغیظ در آوردند و شور قیامت بر پا شد والا چنانچه خلفا از سعد بن عباده با وصف انکار او از خلافت
صدیق و دعوی خلافت خودش بلکه اصرار بران کما صرح به فی کتبهم غض بصر کردند از جناب مرتضی که برادر
لیست و تقصیر مرتب بطریق اولی در می گذشتند پس این همه فتنه ها بسبب تجاوز این قوم از حد و مقرر
بلکه صریح مخالفتهای مرتضی بهم رسید و حال این گروه مثل بنی اسرائیل شد که فاضل معاصر در تفسیر منهج
السداد الطالب الرشاد از کافی و تفسیر عیاشی بحدیث امام صادق علیه السلام نقل کرده که نه بخدا قسم که نکشتند
بنی اسرائیل انبیا را بشمشیرهای خود بلکه شنیدند کلمات اسرار ایشان را و افشا و اظهار آن نمودند پس آن جاهل
قوم در صدد قتل انبیا علیهم السلام گردیدند و آنها را بقتل رسانیدند چنانکه بعضی از اصحاب ائمه طاهرین اسرار
را که از ایشان می شنیدند منتشر و پراگنده می ساختند و بسبب این لصوص خلافت و غاصبین حق ایشان بمقام
اذیت و قتل ایشان می شدند انتهی ازین تناقض و سخافت خفت رأی ضعیف هم بوضوح می انجامد مع ذلک
زیاده برین سخافتی در جهان حیرت زا نمی باشد که خود این جاعلین متواتر و مستفاضه روایت می کنند
و درین داستان هم آورده اند که جناب مرتضوی با تمامی کسی کو در پدر افتاد و کسی از مهاجرین

دوبکر

مهاجرین و شکایتی نکردند و انصار هم نگفتند که در اول مرتبه کجا بودید حالیا بطمع خلافت از ما شما یاد داشت
که چه فتنه و چه خبر دیگر نیست و قبل ازین گذشت که اصحاب ثلثه هم بر وقت معهود سر نه تراشیدند پس اگر این
جماعت طعن بر صدیق میکردند چنانچه ابن جهور با بر ایشان منقولست جواب ایشان از ابوبکر صدیق و مخلصانش که
معرکه حاضر بودند بسیار آسان بود که الیوم مورد لوم هرگاه این هم بنصوص امامت بجای خود بود شما اول
روز چرا کافر شدید و بگوش انصار هم نرسید که علی بن ابیطالب خلافت را قبول نمی کند باید که از شما
کسی متولی این کار شود و حالانکه عصمت با دیگر شروط در امامت درکار است باز دل بخلافت سعد بن عباده نهادید
و تا دیر بین المهاجرین و الانصار قیل و قال ابتر بود و کسی نگفت که شما کیستید که با وجود امام منصوب
خلیفه شوید قطع نظر از همه هرگاه او را فرزند خویش را برداشته بر شما حاضر گردانید و الحاح و زاری کرد
تَکَادُ السَّمٰوَاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ در شان او مسلک رحم گذرانیدید و رعایت حال او پیش نگردید و گفتید که
اکنون فتنه عظیم بر خواهد خیزد پس حالیا چرا اثارت فتنه و فساد میکنید مگر یاد ندارید که در محکمات تنزیل حق
میفرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ وَلَا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ وَلَا تُفْسِدُوا
فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ این همه یکسو همگر اتفاق کرده بلا امام حجره
مشغول شده بودید که چرا حق خود تلف میکنی و او با شما گفت که فلان وقت سر تراشید و حاضر شوید نهایت
عمل بران نکردید اکنون بازوی فرزندان او بدروغ و جبین شما مانند آفتاب بهر کس عیانست می خواهید که سیاه نما
ما در علی و دشمنی پدید آید و هنگامه ظلم و ستم بر اهل بیت برپا شود دور شوید که عنقریب جزای اعمال
خویش گرفتار میگردید وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکَافِرِینَ الی غیر ذلک من التقاریر و چون احدی
این معامله را در ان معرکه عظیم بر زبان نیاورده بلکه واضح مقرر میداشت برخلاف حکم بداهت اول الاحکام
تمامی صحابه مجمع شده بالیقین بطور بعضی از استدلالات مؤلف کامر فی المسلک الاول معلوم شد که سفهای
چند این داستان را مثل قصه عمر و عیار از پیش خود بافتند فرق این است که داستان ضعین حکایات عمر مثل
فرزندان شیخ مبارک چنان سحر بیانی بکار بردند که مردم روزگار از اهل اسلام بلکه کفار از حالج

ضرور به خویش با اشتیاق استماع آن دست به سید ارشد و آستین می افشانند و حکایات بعضی از مغربی کار ایشان
مانند افترآت دیگر مشتمل اهانت صدر اول اسلام بحث مستکره است که احدی از عقلا گوش بر آن نمی نهد
بالجمله کسانیکه ادنی غور در شان این خزعبلات میکنند بر آنها واضح می شود که این متعصبین لسانی ما میخواهند
در ازنفسها غیر از تماشای تظلمی و بیکسی اهل بیت چیزی دیگر ملحوظ نبود و اول دلیل بر آن این است که
چون سید فاطمه خواست که دعای بد در حق خلفا کند و آثار اجابت هم ظاهر شد که دیوار المسجد
از اساس خویش بلند شد و قریب بود که متغلبین خود بخود زنده در گور شوند همین بزرگان سرمستی خلفا بجا
آوردند و آنجناب را از این کار خیر باز داشتند چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی و ظاهر است که اگر
چنین نمیکردند مناصب جلیل زیبنگاه خلافت چگونه می یافتند و عجب نیست که بهوای امت القیمه سفارش
خلفا را هم بر نام مرتضی بر بندند علاوه آغاز داستان نذران میکنند که جناب امیر با جمعی ملاحظه
عذر و صبر تمام مرة بعد مرة ایشان را خلص اصحاب السنه برای تذکیر احادیث بشیر و نذیر فرستاد
و انجا ش دلالت بران میکند که ایشان اشل قال علیه السلام فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا
قَاعِدُونَ تصور بلکه تصدیق نمود فاعتبروا یا اولی الابصار **و از عجائب خرافات** که از این
حدیث جوش میزند یکی و حرف دیگر باید شنید که امام صادق علیه السلام معاذ الله درباره آیت مذکوره فرمود
که قرآت عامه موقوف بر صدور گناه از جناب نبوت است و اللازم باطل فالملزوم مثله بنا بر زعم ایشان دلیل که
چه قدر متین و استوار واقع شده اگر لفظ تاب الله علی فلان دلیل صدور گناه باشد عفا الله عنه لم افعل
کذا هم دلیل بران خواهد بود پس معلوم نیست که ایمه بروایات متشیعین در آیت یعنی عَفَا اللَّهُ عَنْكَ
لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ چه تحریف کرده باشند و از این آیت صریح معلوم میشود که ارتکاب چیزی بوقوع آمده که مرا
بدان متوجه است ادنی ترک اولی است پس اگر نظر برین ترک اولی لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وارد باید چنانکه
درین آن کی نیست چگونه دلیل صدور گناه خواهد بود و الحمد لله مطالب بالبینه و چون این بحث طول کشید
بر قدر اکتفا نمودم اگر تقسیم بعضی تلخ صحابه کبار سیر و حضرات فضه علم و اتقاره را آن می نهادند

دار این جنس

وازین جنس روایات و افادات بر اصول موضوعه بیش از بیش است اگر اجل مهلت دهد در کتابی
دیگر منضبط کرده بعضو مؤلف تلبیس میکنیم و در اعتبار مشتهر بر قلوب اهل خلاف می نهیم و هم از عجائب
خرافات آنکه واضع حدیث در بنای آن دعوی بر ورود روایتی میکند که این اعظلین در وفات
شریف حاضر بوده اند آه و این دفع دخل مقدر است که چون در حدیث موجود که وقت استمداد از حجر
چار کس جز سی قبول نکرد پس جمع شدن این بزرگان برای دفع صدیق و فتن برای تبلیغ کبر خلاف واقع می نماید
بخیال مفتری نگذشت که دعوی مذکور تکذیب روایات دیگر است که دلالت صریح بر حضور ایشان کنند
چنانچه گذشت و بر ناظر روایات امامیه مستتر نیست که در زمره ده عظلین نام زبیر و حذیفه هم در
از احادیث مرویست فلا الفضل و با این همه حجج که بغایت وثاقت بمعرض عرض رسید باز
میگوییم که انتساب احداث شاه بدلی فقط بر اعتراف حذیفه موقوف و مقصور نیست بلکه حال دیگران از مقبولین
لسانی نیز همین است تا کجا شرح آن توان کرد لیکن چون ابلغ است از دلالت حال و سیمای ساعین ناظرین
این منهج که بتقلید عبائر مؤلف عادت گرفته اند و بعکس افادات او خوگر شده می یابیم که عنقریب زبان
قال خواهند گفت که بر این احادیث که تعلق بحال حذیفه خصوصا و دیگر مقبولین عموما دارد چندان دل
نهاد نمیشویم بلکه باستماع حال براء بن عازب خاصة که بروایت محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله خود اقرار
مینمود و معایب خویش بر ملا ظاهر میکرد و بر اعمال زمان سعادت توامان سرور انس و جان اعتماد نمی نمود
بر اصول امامیه مشتاق گشته ایم و دست بدامن تو آویخته پس از روی اخلاق و شفا علل ایشان چون فوت
آلهی بجز تبرید و تدبیر ممکن نیست مگر ائمه عظام و مشایخ کرام اثنا عشریه که در فن تنقید رجال عدیم النظیر و
بی مثال اند مثل کشی و غیر او تصحیح کرده اند که براء بن عازب بدعای جناب امیر کور شد و مانند ابوذر باظهار کبار
فضلای طائفه نموده بپاداش اعمال گرفتار آمد و وجه صدور غیظ و غضب از آنحضرت کرم ازین عطا مورد آیات
سوره هل اتی بر طبق تنصیص این جماعت آنست که روزی آنجناب خواسته بود که دعوی امامت بلا فصل
خود را از واقعه روز غدیر بشهادت براء بن عازب ثابت فرماید او کتمان شهادت نمود و از وعید آلهی و

ضرور را خویش باشتیاق استماع آن دست برید اند داستین هی افشانند و حکایات مغزلی کار ابابیل
مانند افترا آت دیگر مشتمل اهانت صدر اول اسلام سخت مستکره است که احدی از عقلا گوش بر آن نمی نهد
بالجمله کسانیکه ادنی غور در امثال این مفتریات میکنند بر آنها واضح می شود که این معقولین لسانی ما میر او در این
و در از نفسها غیر از تماشای تظلم و بیکسی اهلبیت چیزی دیگر ملحوظ نبود و اول دلیل بر آن این است که
چون سید قالسا خواست که دعای بد در حق خلفا کند و آثار اجابت هم ظاهر شد که دیوار القدر
از اساس خویش بلند شد و قریب بود که مشتعلین خود بخود زنده در گور شوند این بزرگان سرحسی خلفا بجا
آوردند و آنجناب را از کار خیر باز داشتند چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی و ظاهر است که اگر
چنین میکردند مناصب جلیل از پیشگاه خلافت چگونه می یافتند و عجب نیست که بهمین امت القیم سفار
خلفا را هم بنام مرتضوی رسیدند علاوه آغاز داستان نداران میکنند که جناب امیر با جمعی ملاحظ
عذر وصی قدم مرتبه بعد مرتبه اینهمه را خلص اصحاب السته برای تذکیر احادیث لبشیر و نذیر فرستاد
و انجا منشور الت بدان میکند که ایشان اشل قلع تمیر لی ذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا
قاعدون تصور بلکه تصدیق نمود فاعتبروا یا اولی الابصار و از عجائب خرافات که از این
سدث جوش میزند نکید و حرف مگر باید شنید که امام صادق معاذ الله در باره آیت مذکوره فرمود
که ذات عامر موقوف بر صدور گناه از جناب نبوی است اللازم باطل فالملزوم مثله بنا زم بر این دلیل
چه قدر متین و استوار واقع شده اگر لفظ تاب الله علی فلان دلیل صدور گناه باشد عفا الله عنه لم فعل
کذا هم دلیل بر آن خواهد بود پس معلوم نیست که ایمه روایات تشیعین در این آیت یعنی عفا الله عنک
لم اذنت لهم چه تحریف کرده باشند و از این آیت صریح معلوم میشود که ارتکاب چیزی بوقوع آمده لم ایام
بدان متوجه است ادنی ترک اولی است پس اگر نظر بر این ترک اولی لقد تاب الله علی النبی وارد و ما بنا که
در تواتر آن شکی نیست چگونه دلیل صدور گناه خواهد بود و الحمد مطالب البغیه و چون این بحث طولی نخواست
به مقدر اکتفا نمودم اگر انتقسیم نموده از صحابه کبار سر میزد حضرات قصه علم و القاره بر آن می نهادند

دار این جنس

وازین جنس روایات و افادات بر اصول موضوعه بیش از بیش است اگر اجل مهلت دهد در کتابی
دیگر منضبط کرده بحضور مؤلف پیش میکنم و داغ عجائب بر قلوب اهل خلاف می نهم و هم از عجائب
خرافات آنکه واضع حدیث در بنای آن دعوی بودن ورود داستی میکند که این اعاظم روز وفات
شریف حاضر نبوده اند آه و این دفع دخل مقدر است که چون در حدیث موجود که وقت استمداد حضرت
چار کس حاضر نبود قبول نکرد لیکن چون شدن این بزرگان برای دفع صدیق و فتن همان تیکه خلاف واقع می نماید
بخیال مفتری نگذشت که دعوی مذکور مکذب روایات دیگر است که دلالت صریح بر حضور ایشان دارد
چنانچه گذشت و بر ناظر روایات امامیه مستتر نیست که در زمره اعاظم نام زبیر و حذیفه هم در بعضی
از احادیث مرویست فلا تغفل و با این همه عجب که لغایت وقاحت بمعرض عرض میدارد که
بگوییم که نسبت احداث ما ابداع فقط بر اعتراف حذیفه موقوف و منحصر نیست بلکه حال دیگران هم منقول
لسان ایشان هم هست تا کجا شرح آن توان کرد لیکن چون ابهر است از دلالت حال سیما سامعین ناظرین
این منهج که بقلب عبائر مؤلف عادت گرفته اند و بعکس افادات او خوگر شده می یابیم که عنقریب بزبان
قال خواهند گفت که بر این احادیث که تعلق بحال حذیفه خصوصا و دیگر مقبولین عموما دارد چندان دل
نهاد نمی شویم بلکه باستماع حال براء بن عازب خاصة که بروایت محمد بن اسمعیل بخاری سر باحداث خود فرا
سینه نموده معایب خویش برملا مینماید و بر اعمال زمان سعادت توامان سرور انس و جان اعتماد نمی نمود
بر اصول امامیه مشتاق گشته ایم و دست بدامن تو او نحیه بسی روا اغلال و شفا علل ایشان بجوان و قوت
الهی بعد ازین تحریر و تدبیر ممکن است که ائمه عظام و مشایخ کرام اثنا عشریه که در فن تنقید رجال عدیم النظیر و
بیمثال اند مثل کشی و غیر او تصریح کرده اند که براء بن عازب بدعای جناب امیر کور شد و مانند ابو در باظهار کبائر
فضلای طائفه نمونه پاداش اعمال گرفتار آمده و وجه صدور غیظ و غضب از آنحضرت کرم ابر عطا مورد آیات
سوره هل اتی بر طبق تنصیص این جماعت آنست که روزی آنجناب خواسته بود که دعوی امامت بلا فصل
خود را از واقعه روز غدیر بشهادت براء بن عازب ثابت فرماید او کتمان شهادت نمود و از وعید الهی

نہی قرآنی وَلَا تَکْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ یَکْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ خوب نکرده ودر کتاب تلخیص
الاقوال که از چندین نسخه صحیحه آن مفقود ونسخه سقیمه آن موجود است نداست ونیز سمت وضوح وارد از
قرائن عبارتش والحچه جمیع بکرد رجال آورده اند چنان حال میشود که هرگاه اورا از مترلتش سوال میکردند
واو صفا بمیلاتش فرمی نمودند حرکر بابان حسرت بے برده معایب خویش را پریشم وگاهی همراه حریفان مثل جندب
بن جنان وگاهی بالخصوص حق خود می گفت بگوید رشد ما تهدا یا بد تحقیکر بر عای مرتضوی بحث شاعمال
کور شود عبارت کتاب بسبب غلط رمذکور بنا ودم تا مثل مورد ملام نشوم اکنون اندک تأمل
باید غلط گفتم اصلا تأملی درکار نیست بلکه از اجلای بدیهیات است که این صحابی جبان
اعتراف وقوع مضمون لا تدری ما احدثوا بعدک ولا ادری ما تحدثون بعده وتفعلون بعده نزده
اکنون کجا ماندگان آنکه مدت شیل در حق خلفاء راشدین واقع است وشان مقبولیں اما میہ از نسبت احداث
بس ارفع است تحسین توهمات دیگر ونهایت بذل جهد درباره براء بن عازب براء بوده نش از قبائح و
سرپرستی او در مخافت حضرت امیر وکتمان شهادت واقع غدیر آنست که حضرت امام ثانی یعنی شیخ
علی جزاه الله تعالی باعماله مثل جزاء عبید الله بن زیاد وعماله در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال
متعدی آن شده است حیث قال الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ مَشْكُورٌ لَعَلَّ أَصَابَتْهُ دَعْوَةُ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كِتْمَانِ حَدِيثِ غَدِيرِ خُمٍّ فَعَمِيَ انْتَهَى بِلَفْظِهِ یعنی آنکه چه
مدعا مرتضوی شخص مذکور بلای کوری مبتلا گردیده ولیکن با معاشر امامیه بعصیم تلب اعتقاد ندارد
وداریم وبجان ودل شکرا میگذاریم انتهی بلحیصه وامیا واصدیہ عصبیت وعناد با اهل بیت محامد
علمای طائفه سیما ائمه عظام الشان او وسرپرستی کوران باطن وظاهر چه کوری کورانه می بردد چه بردیا ناموس
ائمه مخالفین بل عین مزید دلایل اهل بیت طاهرین که روبرو عقلای انام می ورزد اینست حال حضرت شیخ
علی حسن بن مطهر الاحسن دیگر که او هم از ماهرین فن است وکسی درآن سخن نیست چاره کار جز این نمی بینیم که
این امور برگزیده وا در اتباع هی وتقلید آباء از کوری وکوران نگه سیر اسازد

دعوی عمی الجهت دعای مرتضی کرم الله وجهه بسبب پوشیدن واقعه غدیر چنانچه گذشت بذمه
اهل حق اندازد در کتاب تنقید گفته که این همه در روایات اهل سنت در رود یافته و در اخبار امامیه از آن
عینی واثری نیست چنانچه عبارتش باید دید اکثر لم یکن عاذر لی ای حیث کتم شهد له علیه السلام
بالجنة وذلک لان روت العامة انه دعا علیه السلام علیه لکتمانه الشهادة بیوم
غدیر خم فعمی انتهی بلفظه بخیال اولیا او هنوز در نمی آید که این افترا و بهتان نظر باثبات مذهب
امامیه یعنی نفاق و تقیه پس امر نیست آسان مع لیکن لزوم کذب ائمه عظام امامیه از قدما و متاخرین پس
کاریست مشکل بالجمله سخافت این توجیهات و خرافت این تاویلات بلکه افترآت نه چنان است که حاجتی
به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت را مخالفان رهگذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز دا
نماید اصدع بالحق فاستمعوا له وانصفوا آن اینکه مسلمانا که انسان از راه تواضع و شکست نفس البته نسبت
ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند که من گنهگارم و گناهان از من صادر شده است این مقوله اگر خلاف واقع
هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب وخاصه بجز معصومین علیهم السلام این جمله جمله ناس را من
حیث الواقعیة گفتن صحیح باشد لیکن این نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود سازد
و ترتب ثمره آن را بر نفس خویش اقرار کند مثلا بگوید که من زانیم یا شارب خمرم یا شل براء و ابام باز درهم علی ما هو
المولی فی البحار و حق الیقین قمار می بازم و طنبور می نوازم و سیر رقص بودنم از آثار افعال است که در مخالفت و
عداوت فلان نبی فلان وصی از من صادر یافته الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث و کتمان
شهادت نص منصوص برامامت علی کرد که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر صریح است
اطلاق کش می آید و پس بخود نسبت میداد و میگفت که بلای کوری نتیجه دعای مرتضوی است که بر کتمان شهادت
نزد یافته و سخت تحیرم که شیخ حلی من نوب مشاهیر و القوم بقامه نسبت کتمان شهادت مع انچه بر آن متفرع
گشته کما قال الله تعالی ومن اظلم ممن کتم آنکه علی الاطلاق از اکبر کبائر است فکیف در واقعه غدیر و نص
جناب شبیر و شبر بر خلافت امیر کبیر دانسته و وقت استشهاد آن امام مطلق بی ملاحظه اصول معتبره

حوالیش چگونه نمیدوزند و بمجرد روایات مخالفین جرح این جماعت بتهمت و افترا این عادت برآوردن
و بری این جماعت بود در باب بسیاری از مقبولین بر آنکه نمیفرمودند از مقبولین قدما هود و میکردند تا قول
بروایت عامه آنکه اینها در روایات ایشانست دون الامامیه صحیح شود اگر علمای ایشان بالکلیه تکذیب
ائمه عظام خو جرأت داشته باشند معاذ الله که ما نسبت این افترا بدیشان درین باب کنیم در راه
تکذیب ایشان بجانیم علاوه کتب رجال مثل استیعاب و اصابه موجود باید که با صاحب فکر و تتبع
نظر بینند و نشان دهند که این نسبت در کدام کتاب واقع است بالجمله نفس محال اگر از راه
اهتمام نفس اینها هم جایز باشد که انسان بر معاصی مخصوصین را بخود نسبت دهد و در واقع از آن
مبرا باشد و حضرات امامیه شکر او بقدر طاقت بشری بلکه زیاده بر آن بجا آرند و در سر
او دقیقه نامرعی نگذارند باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را مثل حضرت صدیق اکبر
تشیع و عمار یاسر و غیرهم بدون آنکه آلوده به بدعت و احداث باشند چرا در جمیع معاصی همه شریک میکرد
چنانکه از صمیمه افادات حذیفه واضح است این طرفه شکست نفس است که اصحاب رسول الله را با خود در انتساب
گناه عظیم شریک گرداند و اینها که کافه و قاطبه مقبول اینها کذا باشند لیل احداث آنها از یقینیات و آیت
اگر احداث حذیفه و برادر و مثال اینها اصحاب شریک میکرد چون احداث و بدعت اینها در مذهب امامیه بجا خود بدلایل
قاطعه ثابت است چنانچه گذشت از کلیه معاذ حنین بسیح نمیرود و شرکت شان بمقتضای رجحت
فعل بهر حال ثابت میگردد بالجمله صیغه متکلم مع الغیر حقیقه اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل با آنها
قائم باشد صفت جامعه باشد و رای اشتراک در آن فعل و اینجا بتقریر قول قائل صحبت و بایعت
آن که در صدر تقریر اشارتی بدان کردم البته غیر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب بخو مراد اند
مثل عمار و ابوذر لاریب فیه چنانچه احداثهای این بزرگان قبل ازین دانستی حاجت باعاده
و نیز واجب اگر دران فعل متکلم هم شرکتی داشته باشد چنانچه حال این بزرگان از کتمان شهادت و عداوت
و سخن الله مخصوص بخود تر بود معلوم کرد و علی هذا این احداث مراد برای این جماعت حذیفه نیست که اخراج

چه جمیع اصحاب بعضی بطوع و رغبت مثل حضرت صدیق امامیه بر گواه‌اند بقرره علانیه و من تبعه از
سلمان و عمار و خزیمه و ابن مسعود و غیرهم و بعضی بکره شریک بیعت بودند حتی آن اشخاص که علی بن
ابیطالب را خلیفه بلافصل میدانستند و هرگز درین اعتقاد مصداق صاحب جمعیة نگشتند مانند مقداد و غیره
هم بیعت خلفای ثلثه کردند و حسب ظاهر شریک احداث شدند پس مخالفت گروه اول از ایشان بجا بود که خدای
کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی برای جهاد و نظر به بعضی روایات هر واحد را از ایشان در اطاعت امیر علیه
السلام و شرکت احداث التجدید رجهنم باد ار و گیر قیامت معذور دارد بخلاف گروه ثانی که انقیاد امامی امر
مرتضویه ننمودند و توریه و تقیه بعمل نمودند و بمحض اطاعت و انقیاد امام خود را مد نظر داشتند و بمقوله عارف
شیراز معبر از حال ایشان است شعر بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید + که سالک بیخبر نبود
ز راه و رسم منزلها + این جماعت بر طبق حال ابوطالب را اظهار کفر و ابطان ایمان بودند و آنجناب
بر وفق روایات مزعومی حضرات امامیه مقلد اصحاب کهف بود و ثواب همه را از اهل اجتهاد و تقلید حق
تعالی بدلالت احادیث اهل بیت طاهرین مضاعف گردانید چنانچه بروایت محمد بن یعقوب در کافی و ثبوت
ابن بابویه قمی در کتاب ابی اکمال الدین التی هی ازک من الکتب المعتبرة عندهم از جناب امیر المومنین
حضرت امام صادق علیه السلام ثابت است لیکن معلوم نیست که اصحاب کهف مزعومی امامیه در کدام وقت کدام
شهر بودند که ایمان را در قلوب خویش نگاه داشتند و کفر و شرک را اظهار کردند زیرا که نص قرآنی برخلاف
آن ناطق است و اگر این خصوص بر مذهب ایشان بسبب نقصان و زیادت لایق اعتبار نیست باز پی از
روایات و تحقیقات مجلسی هیچگونه روخواهند برتافت و بجای در قصه ایشان می آرد که ایشان هرگز بیعت
و حکم پادشاه وقت را قبول نکرده بحیله شکار از شهر بدر رفتند و هجرت برگزیده در غار پنهان
آمدند القصه گروه ثانی بجهت اختیار تقیه و تقلید حضرت امام الائمه امید وار مزید ثواب و ترقی درجات
باشند نه خائف از عذاب بجهت اتباع مرتضوی در صدر بیعت خلفا و ما یتعلق بذلک کما هو مزعوم
المولف و هو ناش من قصور تتبعه فی کتب الاصول و الاحادیث و از اعتراف براء بن عازب

معلوم میشود که او هم از جملهٔ عارفین بحق اهل بیت نبوت بود بود مثل حضرت ابوذر و عمار و غیر تابعین و جواب
قائل که او را مع الکلمات کرده بود که خبر ما نیست زان استفاده میشود بیان کرد کز این احداث که اصحاب
مثل بزرگان مذکور کردند من هم شریک ایشانم الخ تو بیقین خبر عاقبت آنها و ما را از داخلین جنت بدان
تعذیب مطلقا می شماری ندارم و سر معنی متکلم مع الغیر واضح شد وضوحا تاما و نیز وجه آنکه لا تدری
هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و سنی او هرگز نمیدانست که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و ابوذر
عمار و سلمان در این غصب معاذ الله با آنها شریک بودند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود و از جانب خدا
منصوص و مفروض چه بعد ازین خواهی دانست که علمای رجال از کبار امامیه در دفاتر مبسوطه خویش تصریح
و تنصیص می نمایند که این مقولات از مخترعات عبد الله بن سبا یهودی است هرگز در اسلام قبل از این
کلمات بر زبان کسی از صحابه جاری نگشته پس سنی عموما کی باین مزخرفات قائل تواند شد لکن
تابعی قائل را که بهر زبان تبرا و تبری از آن یهودی نفاق پیشه می کرد لهذا براء بن عازب با او گفت
نمی دانی که ما بعد از این چه کردیم بلکه از قرائن حدیث حذیفه تسنن جوان فارسی نیز میتوان فهمید چه هر سنی
بزعم خود میداند که امر خلافت در حیات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بر نام مرتضی مستقل نشده لیکن حقیقت
سوال از حدوث و قدم لا معنی له مکیف که بر قول او سکوت نکند بلکه بربانی طلبه ملی از قید حقا در باره
خلافت امیر ملتفا خیال کرد که شاید حذیفه بر سابقین طعن میکند پس مفصل پرسید و بعد استماع آن الحمد
الزام شد و ثابت گردانید که حشر حذیفه بحبت کوری و کری با اهل حق نباخواهد بود و علاوه شیعی حرجی طاعن
نمی بود بلکه سنی یا شیعه تواند گفت که با وصف اعتقاد غصب ابی بکر چرا قتال نگردید و مخفی نماند که هر شیعی
قائل بحبط اعمال سنیان بلکه خلفا نیز نیست بر آنچه وجه ضرورت وقوع احداث متعارفا الا انتقال
الرسول لا بعد بر تبه من الزمان رحلت یا احدیث اولین بتفصیل هر چه تمامتر بر اصول حضرات شیعیین گذشت
انجا الطریق اولی ثابت است چه ردت قبائل بلا کیدان هرسه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از ردت
قریب بیست و دو سال نزد مؤلف واقع شد پس معنی حقیقی بعدیت مذکوره بر صور حیثیات

مؤلف بدون مراد گرفتن اموریکه متعلق بخلاف باشند ایجا هم صادق نمی آید پس لا محاله مراد از احادیث
و مانند آن درین احادیث کتمان شهادت نسبت بجود و مخالفتها می مرتضوی بهجهای دیگر و فریفتگی
بزینت های دنیا نسبت بحر ایمان خویش خواهد بود و چون با عجاز اهل بیت نبوت لمفاد والله متم نوره
حق بر زبان مخالفین جاری می شود در ریاض نضری مرویست ان علیا التفت الی البراء بن عازب
وقال له یقتل ولدی الحسین وانت حی حاضر ولم تنصره وزعم انک لنا فلما قتل
الحسین کان البراء بن عازب یظهر الحسرة والندامة ویقول حدثنی سیدی علی بن
ابی طالب انه یقتل ولده الحسین ولم انصره وظل یکثر الحسرة والندم مدة عمره
تخلف ایشان معجزه امیر مؤمنان تنها درین کتاب مروی نشده بلکه دیگر کتب مثل مجمع البحرین هم مذکور است
که حضرت امیر بسوی او نگریست و تشنیع فرمود که دعوی تشیع میکنی و حرف جان نثاری می زنی در واقعه
کربلا هرگز نصرت حسین نخواهی کرد چه خوش گفت صابابای تبریزی شعر نالهٔ حزینت کو آه
آتشینت کو ❊ لاف عشقبازی چند عشق را نشانها هست ❊ و ازینجاست معنی شکر بودنش نزد
امامیه بر دعوی حضرت امام اعظم که امرمن خلاصته بر دانشوران جهان مانند آفتاب درخشان شد
و بر دعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیا سیما خامس آل عبا روحی له الفدا که حضرات امامیه
عموماً و جناب مؤلف خصوصاً جابجا در تالیفات خویش می آرند و از روایات و کلمات اهل حق بحال
و فاحت نالند و بار بار ذکر ولای این خاندان صفوت و صفا نموده بر خود می بالند آشکار گشت
شعر کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست ❊ کدام دیده که خونابه جگرگون نیست ❊ پس کجا باقی ماند
احتمال اینکه معاذ الله اهل حق براء بن عازب را بکتمان شهادت افترا بسته اند و کجا ماند شبهه
آنکه او بشهادت امیر المؤمنین قطعاً جنتی است و در قیامت هرگز رسوا نخواهد شد ولله الحمد علی
انمام الدست چه با علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد امجاد او جز در امر خلافت احدی را اصول
امامیه مخالفتی نبود و اعتقادات همه بزرگان از صحابه و اهل بیت که غاصبین خلافت باشند هم

در الهیات هم درباب نبوات و معاد و ما یتعلق بها بر نهج واحد بود کما لا یظهر من کلام المؤلف ومن تتبع

صانیف الثانی بهذا الباب شایل الحق الجیلانی و احداث هرین مرتدین انکر حق جناب ولایت مآب بعد وفات

ختم مآب با وجود استماع نصوص متواتره و جماعت انصار از غصب جور بر خلافت ندند و جمعی در حصص بعض قبائل ند

و آخر پس پرستی خلفا و کالیس الشان در نهادند و عهود و مواثیق را که با اهل بیت موثق نموده کرد

بودند کان لم یکن انگاشتند صادق نخواهد آمد و توهم مباد که کسی از امامیه خلفا می باشد اشریک متکلم

یعنی براء بن عازب را احداث تواند گفت زیرا که نزد مؤلف رساله ازین نسبت احداث احداث نمودن بمعنی

احداث و نسبت فاعل مراد است که در حدیث الحوض واقع است پس حمل حدیث الحوض بر خلفای

راشدین هیچ گونه منطبق نیست کما عرفت مفصلاً انهم نزد مؤلف سرآمد اهل ایمان و حوض اند بر خلفا

منطبق نباشد آمادهم بر شکل احدی را مجال آن نیست که از شرکا حذیفه و براء بن عازب مجاهد

و تبعه او تعبیر تواند کرد یا تواند گفت که این احادیث مشاکل جملة فقلنا آبائنا فی سبیل الله است که در

خطبه شریف امیر المؤمنین باعتراف صاحب ریاض السالکین واقع است یعنی چنانچه نسبت قتل آبا

بسوی جناب امیر نتوانند شد زیرا که آبا و امجاد ش کافة اجمعین مؤمنین بلکه اوصیای خلفای انبیا بعقین

بودند بل لا محاله از دیگر اصحاب اند که در کشتن پدران خویش صرفه نکرده اند و بعضی بر قتل نهار از خانه

خویش هرگز دریغ نه نمودند اگر فرمان واجب الاذعان حضرت خاتم پیغمبران حائل نمی شد کما عرفت فی

المسلک الاول مع تقاعه کتبهم المعتمدة همچنین حذیفه و براء بن عازب که در زمره خلفا نمی زند یا تواند گفت که

اظهار ندامت و فعال قبیحه خویش و آنچه بر آن متفرع شده بصیغه وحدان متکلم کما فی بعض روایات الامام

عن البراء اگرچه بحسب ظاهر خصوصیت متکلم را با احداث مقتضی است ولیکن ممکن است که از باب عام

معصومین یعنی النبی عصیت ظلمت تو ایست باشد مگر فرق این است که دامن معصومین متکلمین این کلام

از ظلم و عصیان و توالی که از شیعه صدور یافت کلیة منزه بود بخلاف براء بن عازب اولا این حدث

بعد الرسول صلی الله علیه وآله وسلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت سوال جوان فارسی حذیفه که می

شمشیرهای شما وقت بیعت ابوبکر در جواب حذیفه اول دلیل بر اثبات کوری کری بیعت و احداث
بعد وفات شریف است متصلا و احتمال شرکت معاویه با حذیفه و برادر دلالت بران دارد که این هر دو همراه
معاویه با امیر المؤمنین مقاتله کرده باشند و هو بینا فی کتب الرجال و قطع نظر ازینهم قائل صحیح براء بن عازب
بصحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تهنیت گفته و همچنین در صحبتها دیگر
اعمال حسنه او را نقسیم میشمردند کما عرفت سابقا پس اگر عیاذا بالله براء بن عازب مجنون یا سفیه بودی التبه
احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا بحال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی و بیعة الرضوان
کردی بگوید که ای برادرزاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت با قتال و جدال با امیر المؤمنین بعد
الرسول صلی الله علیه و آله و سلم کرد و الا فلا غایتش اینکه اگر قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول
و صحابه بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری ما احدثنا بعده احتمال داشت که مراد معاویه را دیگر
غلط گفتم تا که متکلم را بنوع ما شمول در نقل نباشد بالجمله حقیقت نمیتواند گفت بالخصوص صیغه وحدان
حکایت نفس متکلم که امامیه بر این سخن سازند کاهو دیدنهم بصیغه متکلم واحد بر جمع غائب حمل کنند علاوه قرینه بیعة
الرضوان با این صریح دارد که از احداث تحدث معاویه مراد توان گرفت چه در نصورت به قرینه کلام قائل
در جواب براء بن عازب فاعلین احداث متصف بصحبت رسول و مبایعت تحت الشجرة خواهند بود که امامیه
زبان خود محامد شان می رندد و حالانکه تا آن زمان معاویه بظاهر مشرک بود و فضلا عن بیعة الرضوان
چنانچه علمای اهل سنت باین تصریح کرده اند بلکه گاهی امامیان ابر اصطلاح خود نقص نموده بلکه او را در بدترین
افراد کائنات و اعدا اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر شمرده اند چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار آورده که بدترین
خلق خدا پنج کس اند ابلیس و قابیل و فرعون و شخصی که بنی اسرائیل از دین خود برگردانیده و شخصی از این امت که بکفر دعوت
خواهد کرد در شام یعنی معاویه بن ابی سفیان انتهی ترجمه من حیاة القلوب و بلا و اسفی که یزید پلید پسر آن بدترین اشقیا را که
بدترین خلائق نشمردند و او خروج ناصبیان دیدند طرفه آنکه مؤلف در حق محمد بن اسمعیل بخاری علیه الرحمة بسبب عدم
روایت لفظ فتنه در حق واقعه طف چها نگوید و درین مقام غالبا بجد و جهد تمام طریق تاویل و تسویل جوید

بالجمله حال معاویه بر اصول صناعی امامیه بدین نهج است پس حمل حدیث حوض و کلام براء بن عازب بر معاویه لکن
ممکن نیست العسکریت و احتمال بعض عنه لا یواخذ بالحشر بل الفعل انه لا یموت [illegible] باهمه هیچ که نهایت نادانی
غرض سید این که چنین بار بسیار اعاده چون سابق سکیم و میگویم که این مقدمه تحصیل حاصل است لیکن لله وللرسول انصافاً کنند خود سازد که
مفاد منبر احادیث اعلی لا تدری ما احدثوا بعدک ولا ادری ما تقول ان لعل یخاطب الا بنی
او من هو من اهل ایتی و انتم لستم من اصحابی بخطاب او که صدیق امامیه است و حضرت حذیفه سرّ امد و افضل اسرار
محدثین و منافقین که در بیان صفت غلی بر کار مستقیم و استوار بود اعتراف براء بن عازب بمقولات مذکوره اعنی لا
تدری ما احدثنا بعده ولا یرشده من اصابته دعوة علی [illegible] الغیر ذلک حیث نقط بعد احادیث
به بیعت اجتماعی مگر بیشتر از هزار دلیل بر سنت النبیه المجری الحق علی لسانهم که از کتاب بحار الانوار و صحیفه المتقین و مجمع
و بیاض فخر الدین نجفی صریح ثابت شد که هر آن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه یعنی مقبولین لسانی
امامیه که بار کان و اوتاد تعبیر از انها می شود و در باب شکر گذاری شان در کتب رجال چه ظلم و ستم
بر جان کاغذ و قلم از دست امام اعظم می رود و بعد از خرابی بصره و کوفه ملکه حرمین شریفین نیز
شرفا و تکرمیا بر اصول شیعه ائمه عظام الشیان بر انتظهیر از بال بزرگان مضطر و ملجی گردند
احداث و کفر معنوی بدعت گوساله پرستی بسوی نفوس قادسه خود میکردند و حضرات ائمه نه بلکه امام
الائمه بشالب قبایح شان خصوص مخالفت و عداوت خویش بلا اظهار می نمودند کما عرفت نمود جه
سابقا پس طائفه روافض که اکنون که اسلام عمومی خود می نمایند و برعایت مصالح حمیده در لباس تقیه
بالسبب فقدان ادراک در خوانیم کتب کلامیه فتوی بفسق میدهند بلکه حکم بکفر مخالفین علی الاطلاق
بحسب ظاهر معذور باشند حق تعالی خاتمه الشیان بالظاهر انابت بر رجوع نصیب کرده باطنا هم توبه
نصوح روزی گرداند و نیز توضیح پیوست که بیعة الرضوان و حضور در مشاهد مشرفه هم کاسب سعادت انصاف
خاتم بعضی از اشان [illegible] بدون اعمال الی آخر العمر نزد ایزد ذوالجلال هیچ فائده ندارد و از ینجا مغلطه
عظیم و سفسطه فخیم عیاشی سید و حفدة لا ینحل [illegible] زنگ دید که حضرت امام اعظم طوسی و حلی و شیخین طائفه

وقادا نمودہ امید دران منہمک شدہ و در لجج امواج بحر زلات و قلزم سقطات فلک مخالفت و عناد با ائمہ
ہداۃ فرو رفتہ اند کہ ساحل نجات اش پدید نیست کما قال اللہ تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاہ
موج من فوقہ موج من فوقہ سحاب ظلمات بعضہا فوق بعض اذا اخرج یدہ لم یکد یراہا
ومن لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ من نور زیرا کہ شرح مساعی ایشان در تعدیل و توثیق معتبرین
اصحاب در تصانیف علم رجال مثل فہرست کشی و نجاشی و تذکرہ و خلاصہ و تلخیص و منہج المقال و غیر آن چنانکہ مجملا
در ترجمہ براء بن عازب معلوم شد این است کہ فلانی در جنگ بدر بشرف صحبت جناب قدس مآب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم یافتہ و در سیمای فلان کس در روز احد آثار شجاعت تافتہ و فلانی در غزوہ خندق داد جان سپاری دادہ
و فلانی در فلان جہاد سینہ خود را برای خاتم رسالت سپر کردہ و فلانی پای ثبات وقت لغزش و فرار لشکر
استقامت گذاشتہ و فلانی لوای ظفر انتمای عسکر نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بدست داشتہ یا علم رفاقت
مرتضوی در جمل و صفین بر افراشتہ و فلانی در مناظرہ خوارج و جنگ نہروان نصرت امیر المؤمنین تمامی
ہمت خویش برگماشتہ چنانچہ بر ناظر کتب مذکورہ و افادات [illegible] و عقیقی و شوشتری و مازندرانی و اکبرآبادی
و غیرہم مخفی نماند چون بر بعض مقالات علمای قوم تنبیہ کردم و اسامی کتب بزبان خامہ بردم نقل عبارات اگر موجب
کمال اطناب است فضول می نماید پس اینہمہ مساعی و تشمیر ذیل برای پاکدامنی مقبولین لسانی ہرگز مقرون با دراک
و شعور نخواہد بود چہ این اعمال ہرگز بدون شروط مذکورہ از مودت ائمہ و اعتقاد کامل بخلافت بلا فصل حضرت
خیر الامہ و خلوص اخلاص در بارہ اہل بیت امجاد مثل آنچہ از مقداد و ابن اسود نقل میکنند مثمر نتایج اخروی نیست
بحکم حبطوا ایضا فی مواضع غیر متناہیہ فی حق الخلفاء الراشدین و غیرہم من الاصحاب نفروا من المطر و وقفوا
المیزاب سیما و ملیکہ محدثات و مبتدعات مقبولین لسانی سر بر فلک الافلاک کشیدہ و نوبت بنوبت [illegible]
افتاد بالآخر توبہ ہم لا شیر لاشی بلکہ اشیا است در مرتبہ لا الشیر لاشی نیست اثبات قبول توبہ ایشان کہ علم و معرفت
ضائع کردند بعنوانیکہ اصلا بدار دیگر قیامت گرفتار نشوند و بعد الی از عذابہای اخروی معذب نگردند از
[illegible] خارج [illegible] فاضا محمد [illegible]

اینہم برکات و توسل جناب خاتم المرسلین است والا اینہم دال است تا شخصے که در ازمنہ ذکر انبیاء ام توبہ اہل عصمت
و کسانیکہ علم و معرفت را بخوشامد اہل دنیا در باختند اصلا قبول نمی شد بلکہ بہ بلای مسخ گرفتار میشدند و بعضے
از اصحاب انبیاء اولوالعزم در بارهٔ آنہا بدرود سماع نرسید مگر نشنیده که فاضل مجلسی در جلد اول بحار از امام جعفر صادق
علیہ السلام روایت میکند که حضرت موسی علیہ السلام را جلیسے بود از اصحاب که علم و فضل بسیار حاصل کرده انا الی
اطراف النہار ملازمت صحبت شریف مینمود قضا را بعد از حصول علوم در خاطر او شوق و اضطراب ملاقات
ذوی القربی و احباب پیدا آمد و جاذبہ اشتیاق کشان کشان بر آن آورد که از آنجناب اجازت رخصت خواست
که باین نیت عزم سفر دارم حضرت او را وقت رخصت موعظت نمود که خبردار باش و علوم خود را در صحبت
اہل دنیا ضایع مکن او قبول کرده رفت تا آنکه مدتی بعید بر آن گذشت حضرت کلیم اللہ جالس را بیاد
و کسی خبر نگفت روزی از جبرئیل علیہ السلام استفسار فرمود گفت که جلیس تو ہمین میمون است که بر درت بہ تحیر
بشیوه پس لرزه بر اندام شریف افتاد و ہمان دم بر مصلای خود ایستاد و بانواع تضرع و زاری گریه ای نمود حکم
کرد ای موسی اگر تمام عمر تو درین فریاد و بیقراری بسر شود ہرگز در بارهٔ این بدبخت که علم خود را بدنیا فروخته قبول
نخواہم کرد و مستتر مباد که این اعتراف احداث و ندامت ارباب کتمان شہادت و افسوس و تلہف
در بارهٔ تخلف از بیعت سلطان کربلا و اظہار معاصی و کوری تعامی خویش و نشر کار فقط از برادر زنان
و خانواده دیگر مقبولین شیعه صادر نشده بلکه خلیفه اول سنیان نیز بدلالت عبارت کامل بہای عز و
اعتراف بظلم و جور خویش و تحسر و ندامت بر افعال خود میکرد و میفرمود که یالیتنی لم اکشف بیت
فاطمة ولو حمل علی مطلبه و قبل ازین ہزار زبان نائب که اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم
وعلی فیکم و آخر ہمہ کس از مہاجرین و انصار بار امامت را بہر حال بر دوش او میگذاشتند و معہ
قال بر نام او می زدند و بر ہم موقوف نیست بلکه فاروق اعظم خود باین امر معترف بود چنانچه کتاب نور
بلکه روایات سلیم نیز بآن ناطق است بلکه باعتقاد مؤلف اعتراف خلیفه ثانی در بخاری فی باب ہجرة النبی صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم و اصحابہ الی المدینه حدیث طویلی از ابی برده بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخرش این

والذی نفس عمر بیده لوددت ان ذلک برد لنا وان کل شیء عملنا بعده نجونا منه کفافا

راساً براس فقال ابی لا والله خیر منک ابی وجه دلالت این حدیث برانچه گذارش داده شد بر اخبر اعمال

ذهبیه مؤلف پوشیده نیست چه ظاهر است که اهل سنت را نازش بعدل و ورع و تقادت عمر نسبت با اعمال خیر از

تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و ممالک کفار و ترویج دین متین آن قدر که از دست شان شده که متون تواریخ اهل سنت

از ان مشحون است پس ورای غصب خلافت و مایلزمه کدام گناه سترگ صادر شده که سوگند بخدا یاد کرده

تمنای نجات کفاف راساً براس داشتند و عدم حبط اعمال زمان سعادت توامان نبوی را چنانکه از جمله

یبرد لنا ظاهر است مغتنم می پنداشتند و اگر گویند که عمل حضور جناب رسالتمآب شرف دارد گوییم اولا اسلام

بلکه اعمال زمان جاهلیت زیاده تر شرف دارد چه در آوان حضور نبوی برعجاب رسول و تاکیدات پیغمبر صلی الله

علیه وآله وسلم و تواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال خیر از و صادر نمیشد و در زمان جاهلیت محض قوت

ایمان باعث بران بود و پس پس عمل ما بعد را از آثار یومنون بالغیب توان گفت و ثانیا انچه اعمال خیر

مقید باسلام در عهد خلافت خود شان از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور

نیافته چه هرگز مروی نیست که سرکرده غزوه باشند یا از دست تیغ آشنا کافری کشته باشند یا قبیله از

قبائل عرب بتوسط شان شرف باسلام شده باشند پس کدام نسبت بین العملین است که اعمال سابقه مرتجی

داشته باشد و علاوه ازینهمه در حقیقت خارج از بحث است مضمون حدیث اینست که اعمال زمان عهد نبوی

قائم و برقرار مانند و عمل خیر و شر ما بعد مکافی شوند پس آن عمل تر جیست که با اینهمه خیر مکافی داشته باشد

و هرگاه مثل ابو موسی اشعری اعمال حسنه ما بعد زمان نبوی را زیاده می شمرده باشد پس با اعمال زمان خلافت

خود عمر در عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد هر چند یقینی ست که اهل سنت معنی فقره اخیر این حدیث نیز

خواهند گفت که گفت ابو برده که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن سیاق حدیث همین میخواهد که ضمیر فقال ابی

بسوی عبد الله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابو برده است و مقوله عبد الله بن عمر را حکایت میکند

پس میباید که مقوله خود در صیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث غلط باشد نه که فقال مگر آنکه تکلف

بگویند که این مقوله راوی است که از ابو برده در روایت حکایت میکنند لیکن باز میگوییم که با وجود بعد این تاویل

سوق کلام ازین ابا دارد چه ابو موسی اعمال حسنه ما بعد را بر اعمال ما سبق تفضیل داده پس عمل خیر که سابق

شده جناب فاروق اعمال ما بعد را اگر حابط عمل سابق نیست مغتنم دانسته پس محل آن است که عبد الله

بن عمر بر بیان خود تصریح کرده با ابو برده بگوید که پدر تو از جهت کثرت اعمال خیر از پدر من بهتر است

یا بالعکس و قضیه شکستگی نفس و تواضع دعوی بی دلیل است پس با بعد ازین توجیه تحاشی دارد چون از تحریر

حدیث مزبور بر صورت خیالیه مولف اعتراف خلیفه ثانی بغصب خلافت و تحسر و ندامت او ثابت شد لیکن اعتراف

براء بن عازب و حذیفه من حیث هو توبه او نا جایز شد می باید که اعتراف خلیفه ثانی هم ازین جنس باشد

بلکه بطریق اولی زیرا که فاروق مخالفت اهل بیت بر اصول موضوعه برای زعامت کبری که از جانب

شریف تا ملک قیصر و کسری رسید کرده بود بخلاف براء پس می باید که اینهمه پاک و صاف ازین جهان رفته

باشند و لا نقول لاحد من المخالفین مجملا اگر مجرد تحسر و افسوس بر اصول امامیه توبه و ندامت کافی

لازم می آید که یزید پلید هم بدرکات اسفل سافلین واقع نشود و از عذاب و نکال مخلص باشد زیرا که او

هم در بعضی از ایام حسرت و افسوس بر شهادت امام حسین نموده و بر عجلت ابن مرجانه زجر شدید کرده

چنانچه بمطالعه بحار و غیره من الاسفار دلالت بر آن دارد و از مقولات حضرت محمد بن حنفیه که درین

کتاب بعد سانحه کربلا مروی است ظاهر میشود که یزید پلید حزین علیه السلام گشته که خمر میخورد و عربده

میکرد و مسلمانا که براء بن عازب شهادت حسنی از تابعین ثقات وقت مرگ خود گفته که من از

کسانیکه بر جناب مرتضی تقدم کردند بیزارم چنانچه قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین ذکر کرده

لیکن بر ارباب بصیرت و انصاف که مقولات مولف را در توبه عبد الله بن عمر بمطالعه در آورده اند مخفی

نیست که اگر این توبه در وقت مرگ مفید باشد جمیع خلفا و اکثری از اعوان و انصار ایشان را بر

اعتقاد امامیه مژده قطعیت جنت می باید داد و از ظاهر شهادت اقرار تابعین ثقات که قاضی مذکور نقل از

الکلام السهام آورده [illegible]

میشود کہ تبری و بیزاری او از خلفا معاذ الله در تحقیق آفتی بود که حصول نماند و بتولا و ولاء معنوشان قطع
شد پس تحقیق بار از محدثات مبتدعات در زمان مرگ باشد و از لنعم مانتل فی کتبهم قطعه سیر مرگ لت
سیدز شد و هیچ مو بتربت سیاه نماند + ای حسن تو که زبان کردی که ترا طاقت گناه نماند علاوه
مخفی نیست که مجرد تبری از اعدای اهل بیت در نجات شیعه و دخول جنت بالمعنی الذی مرادکم است نیست
بلکه ولایت و محبت تشیع خالص اهل بیت هم ضروریست چون شهادت حضرت امیر یعنی خلوص تشیع النبی
از روی مسلوبست مجرد تبرا خود کافی نخواهد بود و شهادت امیر المؤمنین قبل ازین سمت ذکر یافته پس معلوم
کرد که با وجود کتمان شهادت از تشیع خاص بهره بدست نیاورده و از نصرت امام حسین که بحدیث نبوی
هر دو در حالت قیام و قعود اتصاف یا مامت داشت و بسیاری از آیات قرآنی درباره وجوب تابعت او
در وقت عزوجش بریزید ایزد تعالی در محکمات قرآنی نازل ساخته چنانچه بمطالعه بحار بران گواه
است هم تخلف نموده و اگر هیچ امری از کتمان شهادت مانند آن از براء بن عازب صدور نمی یافت تخلف الا
از امام حسین فلذه کبد رسول ثقلین مقتضیاتی اتصاف آنست که فقط این تخلف بدون ضم ضمایم و همیه
باب گرفتاری او بایدی ملائکه عذاب بر آمدنش بجانب سقر و محروم بودنش از حوض کوثر بلکه از قبول
شفاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کافی بود لیکن رفع غشاوه عصبیت ناصبیت بهیچ میسر ممکن
نیست و از حدیث حضرت امیر در نفس انجناب معین بعبارت بهم بین گشت که حدیث بشارت این بزرگ که حضرت
امام اعظم طوسی در فهرست آورده و حسن بن داود در کتاب خویش نقل آن نکرده فقط صناعی محض اختراعی
است چه به براهین قویه باثبات رسانیدیم که در حدیث لا تدری یا احد ثوابی که از لفظ احدث احسن
شرکت در اعانت و نصرت خلفا و تخلف از امامیه مراد است پس جنت بمراحل بعیدست کو جنت شد او در باغبانی مرد و دعا
باشد چون حنا مخبر صادق انکار از اخوت ایشان و ایا از تعیین مغفوریت مقبولیت ایشان فی جملة انتم لستم اخوانی الی آخر
و بکلام لا تدری ما تفعلون بعدی و اخبار بالغیب از احداث کاثبت با عتراف منهم فرموده باشد و چنانچه
امام الاوصیا حضرت علی مرتضی منکر تشیع و فدائیت و اخلاص برای ابن عازب شود و او را ز مجرد

متحملین از شهید کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما شمارد واز ملاحظه حدیث مذکور ثابت
از بالم افتد چنانچه گذشت تبشیر بجنت درباره حضرت ابوذر وتصریح بمشتاق بودن فردوس برای امثال
کما فی البحار وغیره من الکتب المعتمدة وشهادت شاعر تفسوی درباره براء بن عازب که ادا امر الاعظم الطوع
در صورت تاخر از حدیث نفی اخوت وحدیث عدم درایت وحدیث کور گردیدن براء بن عازب
دعوت وحدیث تخلف از سید الشهداء در معرکه کربلا الی غیر ذلک هم حکم باجتماع نقیضین بلکه نقایض
است ومحال است عقلا ونقلا تلکیف که دعوی تاخر این بزرگان عدم اختیار تقیید با مامت
مخالفة الامام المطلق از قطعیات ویقینیات با غمض بصر از روایاتیکه بر ضعف ایمان ویقین بلکه تکذیب
ابوذر واستیلای حرص دنیوی واستنکاف از مثوبات اخروی وکوری تمامی امثالش دلالت دارد
واگر احادیث تبشیر این بزرگان صحیح بود جناب صدیق اکبر امامیه وصاحبیه چرا از حضرت اقدس
حدیث درخواستند که ایشان از اکاش [illegible] نباتات وجمادات ابتیا میکردند در نبی نوع انسان اشرف المخلوقات
تصانیف ملکا برهم مثل البحار و براء بن عازب وقت مرگ ملاقات قابض الارواح که مصداق وانی لکم
الذکری است چرا از گوساله پرستی وظلم ودر آزرد توبه خود ظاهر نمود ومدة العمر جزع وفزع درباب عهد
وبدعت خود کرده اند این تحسر وافسوس وقت مرگ تنها از این بزرگان صادر نیافته بلکه سلمان فارسی که اورا
در اهلبیت شمارند نیز از هول مرگ وفشار گور ودیگر اموریکه متعلق بقیامت است مثل ابیات [illegible] قاضی
جزای احساب اعمال انه الوصف میترسید وبویل وثبور میگریست بلکه سر آمد این بزرگان حسن مجتبی
که هم در صحبت واحتمال وقت ذکر موت وقبر وبعث ونشور میگریست بلکه وقت حدیث عرض اعمال بر جناب
اقدس الهی نعره جانکاه میزد وبیهوش میگردید وهم در وقت احتضار اعتراف به تمرات این معاصی نمود
آنچه از هول مطلع بعد از مجروح شدن بر زبان فاروق رفته بر زبان مقدس ایشان هم جاری گشته بلکه
زیاده تر زیرا که از مطالعه بسیاری از روایات امامیه جلوه ظهور میرسد که انجناب در حال احتضار صور هولناک
میدیدند ومی ترسیدند چنانچه بر اهل تاریخ پوشیده نیست بلکه از کتب کلامیه ایشان هم این قسم امور بعد از تتبع

تتبع و غور و امعان بر آید طرفه آنکه در مقامات علمای قوم هوش و حواس یکطرف گذاشته پنهان
پشت یازده افتخار بر این چیزها می نماید و از جمله مناقب آنجناب بیشمار نداگر باور نکنی بکتابهای ماست
ار دوستان رجوع کن بعد از مدایح و مناقب حسن مجتبی از زهد و سخاوت و حلم و تواضع و کثرت عبادات
می نویسد و بدین قیاس سایر عبادات آنحضرت سعدی بود که بغیر از جدش مصطفی و پدرش مرتضی کسی
باو نمیرسد و با وجودیکه جدی چون رسول الله صلی الله علیه وآله و پدری همچون مرتضی و مادری مثل فاطمه زهرا علیها السلام
داشت خوفش بمرتبه بود که چون برادرش امام حسین در حالت احتضار او را گریان دید اینهمه بلکه زیاده در باب
برای تسلی او ذکر کرد هرگز از گریه و آه و ناله باز نماند و گفت در امری داخل میشوم و امری مشاهده میشود که گاهی
مثل آن ندیده بودم و از مخلوقات الهی بجمعی وارد میشوم که با ایشان و امثال ایشان ندیده ام انتهی مختصرا
ازین عبارت و روایت صریح هویداست که امام حسن آنرا مشاهده و صور آنجماعت که وقت احتضار شان
حاضر بوده اند می ترسید و این دلالت بران دارد که صور آنها مثل صور منکر و نکیر بود نه مبشر و بشیر که برای
مومنین باظهار مجلسی در بحار مقرر شده اند و موید همین معنی است آنچه بعد ازین بتحریر و وضوح میرسد که
معاینه صور مجردات ارواح الله همراه مومن را موجب انس و اطمینان میشود و مخالف این نوع دیگر آمدم بر اثبات دعوی
از پس بدانکه اسفار معتبره امامیه برانهم شهادت میدهند از انجمله آنکه شیخ المشایخ در امالی آورده ان الحسن بن
علی بن ابیطالب علیهما السلام کان اعبد الناس فی زمانه وازهدهم وافضلهم وکان اذا حج
حج ماشیا وربما مشی حافیا وکان اذا ذکر الموت بکی واذا ذکر القبر بکی واذا ذکر البعث والنشور
بکی واذا ذکر الممر علی الصراط بکی واذا ذکر العرض علی الله تعالی ذکره شهق شهقة یغشی
علیه منها الخ و هم فاضل مجلسی در بحار از امالی شیخ المشایخ روایت نموده عن الطالقانی عن ابن سعید الهمدانی
عن علی بن الحسن بن فضال عن ابیه عن ابائه قال لما حضرت الحسن بن علی بن ابیطالب الوفاة
بکی فقیل له یا ابن رسول الله اتبکی ومکانک من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الذی انت به
وقد قال فیک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما قال وقد حججت عشرین حجة

ما شیئا وقسمت ماله ثلث مرات حتی النعل قال انما ابکی لخصلتین لهول المطلع
وفراق الاحبة چون امام حسن بایام مرگ در رسید گریه وزاری آغاز نهاد حضار عرض کردند که چرا گریه میکنی و
حال آنکه نبیره آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هستی وآنجناب مناقب ومحامد ترا بارها ارشاد فرموده وعلاوه
برین بیست بار حج کردی از مدینه تا مکه پیاده رفتی وسه بار تمامی اثاث البیت را از درهم ودینار ومانند آن در راه
خدا بر فقراء ومساکین قسمت نمودی حتی که پای افزار راهم نزد خود نگذاشتی فرمود گریه من برای دو چیز است
یکی از آن هولهای قیامت وانچه بدان تعلق دارد که من بران مطلع شده ام دوم فراق دوستان چه
دلالت این عبارات برانچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه ظاهر است که اهل تشیع را نازش وتفاخر
بخلافت امام حسن باشد یا نه لیکن افتخار ایشان درباره حفظ نفوس ارباب تشیع وصیانت ناموس شان که
دست کش امام انام شده آنقدر راست که متون کتب کلامیه مثل کتاب الاحتجاج ار دستانی بلکه احادیث
متشیعین ازان مشحون است تا آنکه حضرت شیخ الشیوخ نیز در علل قدیمه خویش روایت آن میکند باب العلة التی
من اجلها صالح الحسن بن علی معاویة بن ابی سفیان وداهنه ولم یجاهده ابی قال حدثنا
سعد بن عبد الله عن احمد بن ابی عبد الله عن علی بن فضال عن ثعلبة عن عمرو بن ابی نصر عن سدیر قال
قال ابو عبد الله علیه السلام ومعی ابنی یا سدیر اذکر لنا امرک الذی انت علیه فان کان
فیه اغراق کففناک عنه وان کان مقصرا ارشدناک قال فذهبت ان اتکلم فقال
ابو جعفر علیه السلام امسک حتی اکفیک ان العلم الذی وضع رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم عند علی من عرفه کان مؤمنا ومن جحده کان کافرا ثم کان من بعده الحسن
قلت کیف یکون بتلک المنزلة وقد کان منه ما کان دفعها الی معاویة فقال اسکت فانه اعلم بما
صنع لولا ما صنع لکان امر عظیم ومراد از امر عظیم بتقدیر قتال معاویه غیر از سفک دماء شیعیان نیست
زیرا که روایت ابی سعید عقیصا از حضرت حسن مجتبی درین باب اول قلیل برتیست الفاظش آنکه کما اتیت ما
ترکت من شیعتنا علی وجه الارض احدا الا قتل یعنی اگر من نزد مصالحت معاویه بروی زم

دزن

و درین مجلس خلاعت کے داوم تمامی شیعیان گشته می شدند تا احدی از ایشان باقی نمی ماند بس ورای حسن
و یار شیعه و پرورش بنی امیه و تذلیل امام حسین یکجان رسول الثقلین کما یدل علیه قوله و قد مر فی المسلک الاول
بلکه امام حسن خنجر بگلوی مبارکش و ما تفرع علیه چنانچه بعضی از اشعار که در کتب شیعه از ابو مخنف صاحب مقتل
جامع اخبار ناقل آثار شیخ الامامیه حجة الکوفیه کما فی التلخیص وغیره من کتب الرجال منقول است اشعاری آن در
که در واقعه کربلا از دست امام حسن ملالها کشیده است **ابیات** فما ساءنی احد کما ساءنی
اخی ولم ارض والله الذی کان صانعا + ولکن اذا ما الله امضی قضائه + فلا بد یوما ان
تری الامر واقعا + ولو جزنا فیه قبل حرب معاوی + لکنا الفنا بالصلح تابعا + بکدام گناه شرکت
شده بود که باین تاکیدات و تصریحات علی رؤس الاشهاد در حین احتضار میگریست و ناله و زاری و فریاد و بیقراری
مینمود تا آنکه سوال احباب مناقب جاهلیه اش یکجان شمرده چنانکه دانستی باز هم علیه رجا حصول این بیع
بلکه وجه بکا خود را مفصل گفت که بجهت فراق دوستان و هول مطلع یعنی عذاب قبر و قیامت میگریم اینکه
و بعد این بکا با انکشاف واقعه کربلا و مصائب اهل بیت تا ظهور قائم آل عباست فانه مضحکة العقلاء و الا
بالنسبة فرمود که ای برادر بر مصائب تو و ابتلای شیعه گریم خدا یا مگر و لشکر یاری نماید که خاطر سید
کربلا علیه السلام را ملول نماید لیکن جناب سید الانبیا تفصیل این واقعه مگر بسوز و شرح این با تحریم خدا ند
رو بروی امام حسین بهاد وقت طفلی او چنانچه از کتاب بوستانی ارشاد مفید مستفاد میشود چرا فرمود پس
باطل شد آنچه شارح کافی در شافی بی ادراک و شعور لیت و لعل کرده تجویز در امکان در قول حسن مجتبی ولی نموده
و گفته و لعله عبارة عن واقعة کربلا من مصیبة الحسین و اخوته و اهل بیته و اصحابه و فی
الحدیث من بکی علی الحسین او تباکی وجبت له الجنة وهم المراد بالاحبة و یمکن کون المطلع
عبارة عن جمیع مصائب اهل الحق الی ظهور القائم بلفظه و اگر مراد شارح آنست که تهمه
کربلا وقت احتضار منکشف شد و امام حسن بیقین دانست که انتهای سلسله مقدمات او است مصیبتی هولناک
اعوان یزید را معاینه کرد و فهمید با آنکه شیعه در باره شهید کربلا مرده فا در نظر با خفته شمشیر بر روی بیابانی که اعتقاد

واز آب دریا هم مضایقه کردند و در دنیا شل صبیه امید زیاد و مصائب عظیمه گرفتار و در حقیقی سر داخل
شدند پس بهایهای گریست و بخاطرش راسخ شد که داروگیر قیامت در همین است اگر گوئیم که این امر خود نظر
للمطلوبست از دیربا در دل این زود کرده بود پس گریه بر آن حضرت چه کار انیکه معاذ الله بار للناس کار تسلی از
مقتضای حدیث مذکور داخل ثواب شده باشند لکنون گفت که بداد معروضات فقیر بر حصول مختره للامید سبیل
و گوید که هر گاه اطفال ایشان از ابتدای انکشاف صبح شعور بر مزعومات خویش در باره حضرت ابا عبدالله
اعتقاد مدل داشته باشند بلکه از خصائص خویش قرار دهند و برسوخ کامل الیقین کنند که خدا تعالی از افعال
اضطراریه مواخذه نمیفرماید و تقیه آنچه از شخص صدور می یابد مامور به بلکه واجب و لازم حتی که اگر خلاف
آن عمل آرد در دین و ایمان نماند پس امام حسن را که در کتاب مختوم مامور باین امور هم بود چرا ابا…
پس معلوم شد که دعوی کتاب مختوم از وساوس و احتمالات موهوم و پرورش بنی امیه و مخلع کردگی
ایشان که از قریش هم بود کما فی الکامل البهائی مکنون قلب بود و الحق که داد انصاف داده چون تقیه
خلق بودند باقتضای باشرشان خلق را برین داهیه کبری می باید گریست و خاک بر سر باید بیخت و گریبان
در بین ماتم چاک باید کرد اگر چه در کتب معتبره مدعین ولای تمامی آل عبا شل فصول مهمه و دیگر اصول…
جز بر واقعه شهید کربلا نا روا باشد و اندک جای انصافست که این چنین نفوس مقدسه و ذوات مطهره را که
اعتقاد کامل اجمل جناب باری عزاسمه حاصل باشد بی ارتکاب معصیتی جای خوف و هراس نیست چه جای
گریه و بکا و آنهم در وقت لقای رفیق اعلی که در آن حین بموجب نصوص ظاهره صریحه رجا بر خوف غالب…
بلکه اینچنین علامت مومنیت است چه جای امامت و جلوس بر مسند خلافت و آنگاه مسموم شدن که سم قاتل
که اگر شخص گنهگار هم باشد از جهت مظلومیت حط معاصی او میشود دیما و قتیکه سم پارهای جگر و لختهای دل
مواضع اصلیه جدا شده در طشت افتاده باشد و احتمال اینکه جزع و فزع بجهت فراق امام حسین…
ایشان از برادران و عزیزان خویش بود و بهایهای گریستن و از تسلیه احباب مطلق نگذشتن و مناقب می…
خود را که از السنه حضار گذشت کان لم یکن دانستن از قبیل اهضام نفس میتوان گفت چنانچه از کلام امیر…

اردستان دریافته باشی ای معاشر مومنین اگر اینهمه از باب انهضام باشد زہی انصاف غلط گفتم
خاک برین انصاف وقس علی ہذا فراق امام حسین علیہ السلام زیراکه آنجناب را اگر با سلطان کج خلقی
وصداقتی می بود می بایست که خلافت را باختیار او که رغبت تام بتحصیل آن داشت میسپرد و هنگامه کربلا
و بازار مکاید شیعیان بوفا کرم نمیشد نه آنکه به پرورش بنی امیه که آنهه شجرهٔ ملعونه فی القرآن مشغول میشد
سلمنا که مراد از احباب امام حسین والاشان اند لیکن اینها در نسبت هیچ اگر موجب مفارقت حبیبی از احباب است
آخر باعث مواصلت با جناب سیدة النساء وحضرت علی مرتضی بلکه جناب ختمی مآب است نه بینی که چون
جبرئیل امین جناب سید المرسلین را مخیر کرد در رفیق اعلی اختیار نمود یعنی انبیاء واوصیاء و دوستان خدا
چنانچه ملا باقر مجلسی در حیات القلوب تصریح کرده و در بحار تقریب حل معنی رفیق اعلی که در حدیث
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقوع یافته از نهایه سند آورده و گفته قال الجزری فی حدیث الدعاء
الحقنی بالرفیق الاعلی الرفیق جماعة الانبیاء الذین یسکنون اعلی علیین وهو اسم جاء علی
فعیل ومعناه الجماعة کالصدیق والخلیط یقع علی الواحد والجمع ومنه قوله تعالی وحسن
اولئک رفیقا قطع نظر از عدم حمل بر سنت سنیه جد امجد خویش عجب است که فراق احباب دنیوی موجب
گریه وانقباض شود و مواصلت رفیق اعلی باعث انبساط نگردد و فقیر با وصف قلت بضاعت
بر اصول موضوعه متشیعین میتوان گفت که غالباً مراد از احبه که فراق شان باعث آتشین تر دامن و
موجب اینهمه زاری ونالها بود زنان گل اندام نازک بدن و دختران سیمین ساق رشک افزای نسترن و ذقن
خواهند بود که در دیار عرب وعجم شهرهٔ حسن وجمال شان قلوب عاشقان را خراشیده ولذت آواز وصباحت و
ملاحت آنها بمسامع مقدس حسن مجتبی رسیده بود معاذ الله من ذلک واعوذ به من المهلکات
زیراکه آنجناب نه القدر شغف بمعاشرت نساء رسیده داشت که توان پوشید مگر ندانی که مطالعه کتب
معتبره امامیه بمعنی گواهی میدهد که آنجناب را مرات کثیر بصیغه نکاح بعد الطلاق با وصد پنجاه زن
اتفاق افتاد وجناب امیر که دینار را طلاق بائن داده چنانچه در نهج الحق وغیره خیلی از ملاحظه این دلتنگی داشت مگر ام الملک

برسر منبر منع میفرمود که دختران خویش را بنکاح او ندهید باشید حتی کردند کلینی هم روایت عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان علیا علیه السلام قال وهو علی المنبر لا تزوجوا الحسن فانه رجل
مطلاق استغفر الله کل حضرت امام حسن از قول شیخ سعدی هم درگذشت شعر زنان نو کن
ای خواجه در هر بهار که تقویم پارینه ناید بکار اکنون سر فراق احباب پیدا شد و بعد از اندک عمر کال
کثرت نکاح و طلاق محمد امام حسن دو بار بر امام حسین میکشد که ان میکنی کتاب کامل بهائی که بسطامی عبارتش این است
مروی است که دلالت برین دارد که شهربانو را امام حسین علیه السلام بعقد نکاح داد ندو شهربانو هر شبی بکر بودی چون
حوران بهشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر کرده بود که از میان حسن و حسین هرگز ازانی اند که هر شب بکر بود
ائمه از صلب او و ذریت او باشند حسن ازین سبب ان بسیار کردی حسین را در زور که با حسن گفتی ای برادر خاطر نگاه دار
که انچه طلب کردی از تو درگذشت من فهم حسن دانست که ائمه از پشت او نیستند انتهی کسی از عقلا تجویز تواند
کرد که چنین [illegible] جواری اهل بیت علیهم السلام را قطعا معلوم باشد و هزاران حدیث و اصول اربعه علل
شیخ و امالی و اکمال و شروح آن منکر گردد که ائمه از نسل شهید کربلا خواهند بود و بعد از وی علی بن
محمد بن جعفر بن موسی تا مهدی هادی سریر امامت را نوبت بنوبت خواهند آراست و حسن مجتبی را معلوم
نباشد و کتب تواریخ دلالت بر کثرت نکاح و طلاق بعد از اعلام امام حسین تا مدت نامی در ماز دارد بلکه از کلینی
هم بروایت مذکور تقریر نمیه و هو علی المنبر بلکه نص بعضی از شارحین آن معلوم توان کرد که امیر المومنین در خلافت
خویش مانع شده پس قول حلوی و حسینی اعتماد و اعتنا نه نموده و بالیقین این حسد در نوع مثل حسد اخوه
یوسف علیه السلام و مداوقات معلوم از لوازم ذاتی بوده پس اعتقاد به بدا آنچه در مسئله امامت ائمه بود
حسد درباره امام حسین برین آورد که نوبت بصحبت صد ها از زمره نسوان رسید و تحمل کرده بار مکان قوارد
علل بر معلول احد وجه گردیده و [illegible] حضرت اینهم باشد که اگر ازین تعیش و تلذذ رسیده شوم جوابی معقول
میسر نشد نیست زیرا که طلاق هر چند مباح باشد لیکن نزد باری عزوجل مبغوض است [illegible] که از حد و نهایت
متجاوز باشد سیما در باره کسیکه مبنای نکاح و طلاق او بر تعیش و تلذذ و بلکه بر حسد سلطان کربلا بود و این است

کرد

جناب مرتضوی منع می فرمود و اگر این نکاح و طلاق را تاویل و تسویل کما هو شانهم شیعه باز گردانند
معلوم نیست که احادیث فضائلش را که در مرتبه اول درجه شهید کربلا و در رابع درجه ختم نبوت و رسالت
شفیع روز جزا بدست می آید و تعبیر از ما فوق آن بعبارت اشارت زنهار نمی شاید و هزاران هزار فرشته
که از قطرات غسل وی است بهم رسیده برای تسبیح و استغفار آن بر این میرسند کما فی تفسیر الکاشانی وغیره
و اولاد مطلبی این مرد و زن کما یدل علیه روایات الامامیة و قد نظمها سائلکهم مرة واخری
محمد وغیرهم **ابیات** هم نسل تمتع است محشور * از بهر جهاد خدمت نور * آن جمع که نسل متعه باشند
باید که عدد ز هم نباشند و بمقتضای مثل مشهور هندی جیسی روح ویسی فرشتی یعنی تا بغفران ارواح بنی
آدم بر طبق اعمال شان متشکل میشوند و بر طبق روایات مجلسی در باره خاتون نرجس در بحار و مانند آن بالای امام
مهدی در غار خواهند آمد در کدام صندوق تقیه و تور [illegible] خواهند کرد **بار خدایا** هر چند ضجوکه دیگر نماند
مگر بر حصول مخترعه می توان گفت که اینهمه تلذذ و احتفاظ نفس با خرائد ابکار و دوشیزگان روزگار بود
و از احادیث ائمه اظهار چنان آشکار می شود که این نوع متعه یکبار هم موجب عیب و عار است چه جای این
اعداد بیشمار و از بنجا است که جناب مرتضوی سرگران بود **گوییم** قطع نظر از آن که این همه عیوب بجانب
حسن مجتبی میکنند هنوز تخصیص این باب ناتمام است می بایست که این دو صد و پنجاه زن بقید عدم ایمان
هم مقید میکردند زیرا که در تهذیب شیخ محمد حلی بروایت صحیح از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مروی است
که فرمود لا تمتع بالمؤمنة فتذلها و احادیث دیگر ائمه مثل صادق علیه السلام و غیر او نیز مؤید آن است
و دلیل عقلی هم تائید آن میکند زیرا که هرگاه فقط بکر بودن زن علی الاطلاق موجب لحوق عیب و عار
باشد مقتضای ایمان آن است که در باره مؤمنه زیاده تر سر پرستی و غمخواری بعمل آید و عقد متعه را
که مبنای آن شهوت رانی و خانه ویرانی است در باره او تجویز نکنند ولیکن حیرت این است که شیخ مفید در
رسالهٔ متعه نظر بر دو احادیث ائمه مثل آنچه از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مروی است
و لا تتزوج حرة الا عفیفة فتوی بران داده که وقت اراده متعه خروج بعفایف مؤمنات ضرورست

طرفه آنکه در احادیث دیگر این کتاب حضرات ائمه اطیاب جابجا متعه شیعیان خود را با فاسقه فاجره هم روا
داشته اند عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام نساء اهل المدینة
قال فواسق قلت فاتزوج منهن قال نعم و در روایتی دیگر در متعه فاجره بالخصوص رخصت کرده اند
و هم در استبصار روایت سبحان الله از یکجا و حضرات ائمه در باره ساکنین مدینه طیبه باید دید که
نساء اهل این خیر البلاد را که به برکات خیر النساء بتول زهرا و ازواج مطهرات سید انبیاء عفت و صلاح
زیاده بر دیگران دارند فواسق نام نهاده حاشا جنابهم عن ذلک و توسعه که در باره متعه بکار برده اند
برین قدر مقصور نیست بلکه از تهذیب طوسی صراحة میتوان یافت که چون بخاطر فضل مولی محمد بن راشد
لحاظ قرائن راسخ شد که زنیکه اراده متعه او مصمم شده شوهری دارد و بعد از تفتیش امتحان بر آمد امام
صادق علیه السلام فرمود که چرا تفتیش کردی ای محمد تفتیش نمود شخصی را که مردم باو گفتند که فلان
زن شوهر دارست آن شخص از وی سوال نمود و از غرایب و عجایب آنکه بعضی از اصحاب کبار بحدیث
انجبات رسانیده اند که کسی از جاری بکر میخواهد از پدر و مادر خود پوشیده می دارد فرمود هیچ جواز
بکن کونش بزن مگر از موضع فرجش پرهیز باش بلحوق عار بطوایف اهل وی را محرز باش و این کتاب تهذیب
و کتب دیگر از تصانیف طوسی با سید روایات قطعیه و نصوص تعلیقیه دلالت بران دارد که لواطت با زن خویش
روا است و ائمه هدی بر حلت آن از آیات قرآنی استدلال میکنند معاذ الله تا بجهت که در رسائل
که مراد او ازین قول هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین انست که با دختران من این فعل
شنیع بکنید و آنچه لیند که دامن اهل حق ازین خس و خاشاک منزه است بلکه همه اجماعاً و فرادی از انها
ملحدین که تهمت مکور را بر اهل بیت رسالت در باره حضرت لوط بسته اند بهزار زبان تبری میکنند
زیاده برین نیست که از بعض تفاسیر میتوان یافت که بعضی از مجتهدین تجویز این فعل شنیع بنکوحات
رفته اند ولیکن دلالت این روایات ضعیف است کما لا یخفی بالجمله متعه با زانیه جایز است علی الاطلاق الا
خلاف در شرائع و شرح ارشاد و غیره جواز آن بسمت ظهور دارد بلکه از مبسوط و مانند آن می فاق فقها

منقول است که بعضی گفتگو درین است که ثواب عبادت متعه برطبق تطلیقات علامه حلی نور الله
مرقده شنیده بعضی از زبان را العوذ و دیگران احتمالات میدهند و تصویر این مسئله در حق اکثر نوجوانان
حکم معجون لبوب کبیر و در عون صغیر دارد و برای این تمتع که برن زانیه در ساخته مرتب میشود با این
همه اگرچه بنابر تستیر عیوب خانگی طائفه خویش نص بر نفی آن می نماید لیکن کلام فاضل متبحر خاتمة المجتهدین باقر
ملا باقر مجلسی علیه ما صرح به صاحب الارغام دلیل بر حصول ثواب است و غیاد این نفی و اثبات بهم متناقض
اخبار است و با ائمه ایشان علیهم السلام را در فی اختلافها که در مذهب اهل سنت دیده یا شنیده باشند
بزعم امامیه بعض طعن نموده اند در باره ازدواجات خویش چنانچه قبل ازین در الثنتی عشر مودند احادیثنا
احادیثنا تا آنکه این سلسله اختلاف بحدیث معاذ الله میرسانند و بر بهم نص میفرمودند که حلال
موجب اکراهیست در طبقات شیعه اختلاف اندا جنه ایشان گذاشت مفصلا ای عزیزان حال
تناقض و تهافت اصول امامیه و قبائح مذهب ایشان تا کجا گوییم که فروعش رنگی دیگر دارد و اصولش رنگی دیگر
ناچار با جمل ما میبرد و هم که این وجوه که در باره طلاق امام حسن تقریر کردیم در احادیث ائمه اطهار موجود
صریح تجاهت اگرچه حضرات بعضه در ابنان و صنادیق تقیه مخفی از اغیار نگاه دارند و من ذلك ما روی
صاحب الفصول عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تطلقوا النساء الا من ریبة فان الله
لا یحب الذواقین والذواقات وروی ایضا عن ابی جعفر علیه السلام قال مر رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم برجل فقال ما فعلت امرأتك قال طلقتها یا رسول الله
قال من غیر سوء قال من غیر سوء ثم ان الرجل تزوج فمر به النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال
تزوجت قال نعم ثم مر به فقال ما فعلت امرأتك قال طلقتها قال من غیر سوء
قال من غیر سوء فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله عز وجل یبغض او یلعن
کل ذواق من الرجال وکل ذواقة من النساء وروی ایضا عن ابی عبد الله علیه السلام
ما یماثله وترکنا ذکره مخافة الاطناب والاسهاب از ینجا قیاس کن که چون

طرفه آنکه در احادیث دیگر این گروه حضرات ائمه اطهار متعه شیعیان خود را با فاسقه فاجره هم روا
داشته‌اند عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام نساء اهل المدینة
قال فواسق قلت فاتزوج منهن قال نعم و روایتی دیگر در متعه فاجره بالخصوص درین کتاب
و هم در استبصار مرویست سبحان الله ازینجا ادب حضرات ائمه در بارهٔ ساکنین مدینه طیبه باید دید که
نساء اهل آن خیر البلاد را که به برکات خیر النساء رسول زهرا و ازواج مطهرات سیدهٔ انبیاء عفت و صلاح
زیاده بر دیگران ارزانی است نام زنا نهاده حاشا جنابهم عن ذلک و توسعه که در بارهٔ متعه بکار برده‌اند
برین قدر منحصر نیست بلکه از تهذیب طوسی صراحةً بعنوان یافت که چون بخاطر فضل مولی محمد بن راشد
لحاظ کرد این راسخ شد که زنیکه اراده متعه او مصمم شده شوهری دارد و بعد از تفتیش امتحان بر آمد امام
صادق علیه السلام فرمود که چرا تفتیش کردی و همین بس است شخصی که مردم باو گفتند که آن
زن شوهر دارست و آن شخص از وی سوال نمود و از غرایب و عجایب آنکه بعضی از اصحاب کبار تحیة
آنجناب رسانیدند که کسی از جاریه بکر میخواهد و از پدر او در خود پوشیده میدارد فرمود هر چه خواهی
بکن و کوشش بزن مگر از موضع فرجش پرحذر باش بلحوق عار بر اهل او و را محراش و این کتاب
و کتب دیگر از تصانیف طوسی امامیه بروایات قطعیه و نصوص تعینیه دلالت بر آن دارد که لواطت باذن خویش
روا است و ائمه هدی بر حلت آن از آیات قرآنی استدلال میکنند معاذ الله تا بحضرت لوط علیه السلام نسبت
که مراد او ازین قول هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین آنست که با دختران من این فعل
شنیع بکنید والحمد لله که دامن اهل حق ازین خس و خاشاک منزه است بلکه همه جمیعا و فرادی از انها
ملحدین که تهمت این کور را بر اهل بیت رسالت و زبارهٔ حضرت لوط بسته‌اند بهزار زبان تبری میکنند
زیاده برین نیست که از بعض تفاسیر معلوم میشود که بعضی از مجتهدین تجویز این فعل بنسبت منکوحات
رفته‌اند و لیکن دلالت این آیات ضعیف است کما لا یخفی و بالجمله متعه بازانیه جایز است علی الاطلاق الا
خلاف و سرائر و شرح ارشاد و غیره جواز آن سمت ظهور دارد بلکه از مبسوط و مانند آن وفاق فقها

منقول است از کلمه دیگر در اینست که ثواب عبادت متعه که برطبق روایات علامه هروی نور الله
مرقده شنیده نثل عزبان را العوذ و دیگران را احتلام رسیده و قصه بر این مسئله در حق اکثر جوانان
حکم معجون لبوب کبیر و زرعونی صغیر دارد و بهر این متمتع که بر زنان زانیه در ساخته شده بشود با این
همه اگرچه بنا بر تستیر عیوب خانگی طائفه خویش نص بر نفی آن می نماید ولیکن کلام فاضل متبحر خاتمة المحدثین ملا
باقر مجلسی ملی ما صرح به صاحب الارغام دلیل بر حصول ثواب اوست و بنیاد این نفی و اثبات هم بر تناقض
اخبار است و با ائمه هدی علیهم السلام بر ادنی احتلافها که در مذهب اهل سنت دیده یا شنیده باشند
بزعم امامیه لعن و طعن نموده اند و در باره افادات خویش چنانچه قبل از این دانستی مفرمودند لحادیثنا
احادیثنا باثبتنا تا آنکه این سلسله را بجناب حضرت معاذ الله رسانیده و بعضیشان نص نمودند که حلال
موجب گمراهی است و ما در طبقات شیعه اختلاف اند احتیاجم کلام مفصلاً ای عزیزان حال
تناقض و تهافت اصول امامیه و قبایح مذهب ایشان تا کجا گوییم که فرق عرش زنگی دیگر دارد و عوض لنگی دیگر
با جار با جهل ما میبردم که این چه وجه که در باره طلاق امام حسن تقریر کردم در احادیث ائمه اطهار صحاح
صحیح جا است اگرچه حضرات رفضه در ابان مصادیق تقیه مخفی از اغیار نگاه دارند من ذلک ما روی
صاحب الغوالی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تطلقوا النساء الا من ریبة فان الله
لا یحب الذواقین والذواقات وروی ایضا عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم لرجل فقال ما فعلت امرأتک قال طلقتها یا رسول الله
قال من غیر سوء قال من غیر سوء ثم ان الرجل تزوج فمر به النبی صلی الله علیه وآله فقال
تزوجت قال نعم ثم مر به فقال ما فعلت امرأتک قال طلقتها قال من غیر سوء
قال من غیر سوء فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله عز وجل یبغض او یلعن
کل ذواق من الرجال وکل ذواقة من النساء وروی ایضا عن ابی عبد الله علیه السلام
ما امثاله و ترک ذکره مخافة الاطناب والاسهاب از اینجا قیاس کن که چون

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از شخصی که دو بار نکاح کرد و طلاق داد اینقدر خشم فرمایند و ارشاد نمایند که حق
تعالی مبغوض میدارد و لعن میکند کسی را که بنیاد طلاق و نکاح بر تلذذ باشد فما ظنک برجل ارتکب
مائتین و خمسین مرة پس دلالت این حدیث بر آنچه اشاره کردیم مثل الشمس فی وسط السماء است
آمدیم بر تفصیل وجه دوم که هول مطلع باشد و محدثین قوم مثل باقر مجلسی در بحار و غیر آن گفته اند که مراد از
هول قیامت و قبر است پس هیچ آنکه چون این هول مطلع بر شخص نفس مجهول تواند شد کما اشرنا الیه اجمالا
نفس قطعی بر خوف حسن مجتبی از اعطای خلافت بنی امیه بازپرس از قیامت خواهد بود که شما با وصف جمعیت
فوج و اتفاق جماهیر عرب کما فی علل الشرائع و غیره این شجرة الملعونة فی القرآن چرا آب دادید و نهال
گلشن امامت نوباوه چمن خلافت را بالکل مستاصل کرده قطع رحم برادر خود نمودید و از آیات قرآنیه
و یقطعون ما امر الله به ان یوصل هرگز خوف و ترس نکردید ابیات کام یزید ادا از کشتن
حسین ٭ بنگر که از قتل کی دلشاد کرده ٭ هر خسیکه خار درخت شقاوت است ٭ در باغ دین چه گل ارشاد
کرده ٭ بلکه خوف ازین معنی بود باید ارشاد شود که این گناه شرک و جرم بزرگ جلیست که از جهت آن هول
مطلع دست از گریه و بکا نمود و بتسلیه احباب مطلعین بمکیشت و اعمال زمان سابق را و آنچه از قرب منزلت جناب
سید البشر بر آنست بخیال نمی آورد و خار دیگر بدامن دلم آن می خلد که محدثین امامیه مثل باقر مجلسی
در بحار و دیگران مانند شیخ حر عاملی در فصول مهمه از روایات مزعومه خویش که باظهار شان بحد
تواتر معنوی است باثبات رسانیده اند که محتضر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المومنین نزد هر کس از
مومن و کافر برای تبشیر اول و تهدید ثانی وقت احتضار ضرورت می آیند پس امام حسن را که از شان
از هول مطلع نصیبست بر این معنی که بلا تخف و لا تحزن و مانند آن بشارتی بگوش حق نیوش ایشان رسیده
بعضی از روایات فصول مهمه در باب ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم و الائمة یحضرون عند کل مومن و کافر اینست
عن عقبة انه سمع ابا عبد الله یقول ان الرجل اذا وقعت نفسه فی صدره
رای فقلت فداک و ما یری قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فیقول

أنا رسول الله أبشر قال ثم يري علي بن أبي طالب فيقول أنا علي بن أبي طالب
الذي كنت تحبّه أنا أنفعك اليوم قال قلت له أيكون أحد يرى هذا ثم يرجع إلى
الدنيا قال إذا رأى هذا أبدا مات وأعظم ذلك قال في القرآن قول الله عزّ وجلّ الذين

آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في الحيوة الدنيا وفي الآخرة الآية تقي محمد بن حسن
مؤلف کتاب بعد نقل امثال این روایات گفته اقول الاحادیث فی ذلک اکثر من ان تحصی قد تجاوزت
حد التواتر و دلالتها قطعیة کما تری یعنی حضور این بزرگان بدلالات یقینیه ثابت و اخبار متواترات است
باز بر مذهب بعض متکلمین شیعه که باستحاله آن رفته گفته اند که در آن واحد مجیی این بزرگان و مشارق
و مغارب عند المحتضرین سمت امکان ندارد رد گردید پس هرگاه هول مطلع غالب و حصول بشارت
مفقود و معدوم لا محاله بجهت کلمات تهدید و انکشاف حقیقت حال این ناله جانگاه بالضروره می
بایدگریست و فراق احباب بر همین معنی گواه است الاقرب همسایگی رحیم مطلق و جوار سید المرسلین البته
بهتر از احبه دنیوی بوده عجب نیست که از فراق همین امر اراده کرده باشد که چون بشارت بگوش نمیرسد
و صبر غیر مالوف بنظر می آید لا محاله اکنون هم فراق از احباب نیست و هم مفارقت از جوار مصطفوی
و اگر عمل بر خوانیم ذهب واقع می شد مقام مسرت و ابتهاج بود نه جای گریه و انقباض بلکه بالتیقن
مثل حضرت شهید کربلا وقت شهادت خود خوش وقت می شد چنانچه روایات امامیه ازین بر اهیت
قاطعه است و التفصیل فی تألیف الادرستان حیث قال مشهور است که خواص اصحاب امام حسین گفتند که ما در
ملازمت آنحضرت اصلا هرگز بآن خوشحالی ندیده بودیم که در کربلا دیدیم و در خبر است که در وقتیکه متوجه
کوفه بود در یکی از منازل فرزدق شاعر بخدمتش مشرف و بعد از تسلیم و ترحیب گفت یا ابن رسول الله
چگونه اعتماد بر اهل کوفه توان کرد و حال آنکه از سعادت و یاری پسر عمت مسلم بن عقیل تقاعد ورزیدند او
بدرجه شهادت رسید فی الحقیقه کوفیان او را کشتند چون این سخن آنحضرت فرمود که رحم الله مسلما صار الی
روح الله اما انه قضی ما علیه و بقی ما علینا یعنی حق تعالی رحمت کند بر مسلم بروح و ریحان و بجنت و نعیم رسید

حکمی از قضا و قدر الهی بجهت او مقرر شده بود و بفعل آمد و لیکن آنچه از برای ما مقرر شده هنوز زمان آن
بفعل نیامده و منتظر آنیم که آنچه مقدر و مقرر است از قوت بفعل آید و چون بکربلا رسید کوفیان اثر [illegible]
برسید و از قول خود پشیمان گشتند و نوشتهای خود را نانوشته انگاشتند و این زیاد ملعون آنحضرت را بیعت یزید
پلید فاجر بخواند و رخصت گذشتن بحرمین نمیداد و نمیگذاشت که بشام رود و لا علاج در کربلا نزول فرمود و بعد از آنکه
فوج در برابر آنحضرت صف میکشیدند تا آنکه عدد سوار و پیاده بسی و دو هزار رسید بنا بر روایتی که در مقتل ابن [illegible]
مسطور است عدد لشکر مخالف بصد هزار رسید و با آن حضرت از خویش و بیگانه بیش از هشتاد و کس
نبودند در خاطر شریفش ملالی و نه در دلش اضطرابی پیدا شد و با قلت انصار و کثرت اعدا اسیری ننمود که گویا
پدرش در صفین و جمل کرده باشد و شیخی کار فرمود که مگر امیر المؤمنین در بدر و احد فرموده باشد بانجا که مردم
شجاعت علی را فراموش کردند و شجاعت او در میان عرب مثل شد چنانچه بنقل روایتی مذکور است عدد
کشتگان آنحضرت بتنهائی بچهار هزار رسیده بود با آنکه بسیار بودند که قادر بر کشتن ایشان بود در برابر
می آمدند و نمی کشت و سر آنرا کسی نمیدانست تا آنکه از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند و آنحضرت فرمودند
که چون حلیم سیرت است که در صلب آن جمع شیعیان هستند بهمین جهت ایشان را نمیکشت انتهی بلفظه و از فاضل
کلینی مؤلف کتابی برای مؤمنین بروایات صحیحه ثابت کرده معلوم میشود که معمول جمیع ائمه علیهم السلام همین بوده است
که در اوقات شهادت موت خویش مسرور بوده اند بر خلاف آن چنانکه امام حسن مستثنی گردیده و
در اینجا برین چند حرف اکتفا توان کرد که ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره از امام
محمد بن علی بن موسی آورده قیل له ما بال هؤلاء المسلمین یکرهون الموت فقال لانهم
جهلوه فکرهوه ولو عرفوه وکانوا من اولیاء الله حقا لاحبوه ولعلموا ان الآخرة خیر
لهم من الدنیا یعنی از امام محمد تقی پرسیدند که چیست حال این مسلمانان که از موت کراهت دارند
که از حقیقت موت خبر ندارند و اگر میدانستند و حقیقة از دوستان خدا می بودند هر آینه موت را دوست
میداشتند و این قدر لا محاله میدانستند که آخرت برای ایشان بهتر از دنیا است و نیز در کتاب [illegible]

داشتند

و استفاضه مروی است که از علامات ایمان است انبساط و طلاقت وجه در روشنی چهره و نسبت بسابق
و انقباض و اندوه و غم بر خلاف آن لا التشاره و تقریب این معنی در عقبات بلا سلطان حسین بیم نذکره
بالجمله مرد سیدان کسی است که بر احادیث و اصول موضوعه امامیه ثابت کند که علت کار حسن مجتبی غیر از این امور
چیزی دیگر بود فعلیه البیان و علینا قلعه و قمعه بالبرهان و لعبد اللتیا والتی می گوییم که اگر صدیق
اما سید و صاحبیه یعنی سلمان فارسی و ابو سلمان من فی حکمهم با وجود کو سالم پرستی و مخالفت اهل بیت و تردد در حقیقت
خلافت بلا فصل جناب امیر المؤمنین از اختیار تقیه در اطاعت مرتضویه من جمیع الوجوه از شائبه خصوصا
مخالفت با مورد نص الائمه و اثر من الاله و ما در حاره عنی علی بن ابی طالب نزد کافه اهم رسنهم اشعیه
بر می بود بند را احادیث مزبوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بلاحظه آن شوم طر ابی عظیم دست
بیداد و راه تاویل مسدود می نمود لیکن متعهد امهات کتب تاویل و توجیه می بردند و هر گاه نصوص حکایت
یعسوب الدین امیر المؤمنین و شائبه ضلال غاصبین و تردد و شاکین در حقیت اهل بیت طاهرین بعید
شک نیست متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استقامت واحدی از آنها مستلزم عدم استقامت مجموع است
در کتب شیعه بکثرتی باشد که از حد تواتر معنوی درگذرد و صدها حدیث و روایت معاضد یکدیگر باشند بلکه
درایت و ادله عقلیه هم تایید آن کند چنانچه بعون الله تعالی درین اوراق به بیان انموذج همه بزبان قلم
رفته و دفاتر مرویه بطریق شیعه که هرگز عقل سلیم مجعولیت آنهمه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص
متعدده که با آن متضادة مسلکی و شنعتند در ازمنه متمادیه الفد مروی باشد زنهار قبول نکند علاوه متعلق فرحان تبدل
دین از راه هرگز ربی نمی نماید و البته از بادلیات کلیه باز ده چنانچه ملا مجلسی با رکتاب بحار و حیات القلوب
و غیر تکرر و بر دو مقلا عالم مرتبه تبحر و عزت خود را در بالا ساخته کما اشرنا الیه سابقا دست در آستین می کشد و الا
انکار متواتر بالمعنی که مدار ایمان کما ذکر فی تصانیف الکلام بر آنست مو تجابر علی المهره بجال المعجزات
النبویه المرویه بخبر الاحاد بالبداهه بهدم اساس ایمان می کند فمن شاء ان یقرب عن المطر و یقوم
تحت المیزاب فالخیار بیده ولا ینفعه تذکیر المذکرین ابدا من بعید تنبیه

مستر سماوی که این همه سرمایه عرض بر کرده و بعد ازین دربار خواهد کرد از سوانح وقت است که این هیچمدان مثلا
بخیالی ندیده و از کسی نشنیده و در روایت کشی و ورق گردانی کتب امامیه و تجسس مقامات الزامیه و تسوید
و تبییض عبارات و تطبیق فروع با اصول احدی از طلبه علما شریک این فقیر نبود فقط احادیث را بمقام
اثبات مثالب صحابه و امثال آن دیده بود پس اگر با اینهمه معروضات کمترین ریبی و لاو جوابی

تطابق یک کدام کلامی از حکما ما سبق داشته باشد زهی فخر و به مجرد توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهید

خاتمه و اگر متعصبی عنید یا کودنی بلید با وصف ملاحظه اینهمه دلائل و براهین که بر اصول
امامیه بعدم اخلاص و حسن اعمال مقبولین شان اقامت کرده تطبیق حدیث الحوض که مبنی بر ایشان
نموده شد قفل سکوت بر لب نزده و دست بدامن اهل حق آویزد و در ردت و احداث این بزرگان
استبعاد نماید و مناقب و محامد اینها را اعاده فرماید معلوم نیست که او در مناظره اهل حق بکدام زبان
مثالب خلفای راشدین را تقریر خواهد کرد و چگونه چشم بر زمین نخواهد افگند که از پای خود در گور افتاده ابا
در صحاح ایشان احادیث متواتر المعنی در مناقب این بزرگان و اعوان و انصار شان خلفای سلف در شکن
از چشمهٔ خاوری بلکه مؤید بآیات قرآنی وجود می نمارد مع ذلک بر عقلای عالم مخفی نیست که جواب الفاظ
حدیث الحوض هرگز بر خلفای راشدین منطبق نمی شود بخلاف مقبولین لسانی امامیه چنانچه تفصیل تمام
دریافتی که بهزاران دلایل مدلول آن نماید و اگر ازین همه قطع نظر کرده شود و غض بصر نموده آید
هیچمدان روی همت تفصیل بندگی زان مناقب و محامد در باره بعضی از سر آمد شان که مرتبه او
تالی مرتبه حضرات ائمه بلکه از ایشان زیاده تر است می آرد و داد انصاف از طلبه علوم دینی بلکه تمامی روشن
عالم امیدوارد ملاحظه فرمایند که بدلالت عقلی یا نقلی بر اصول امامیه این مناقب و محامد که بحسب ظاهر
عوام را فریبنده مجهول و مفتری است یا نه پس باید دانست که افتخار رسانی شیعه در حق
سلمان فارسی که او را در زمرهٔ قادسه اهل بیت می شمارند و باقر مجلسی در عین الحیات بورود
پانصد حدیث در شان سلمان بلکه هزار کامل اقرار کرده بخوارق و محامد کثیره است که

کلمهٔ

عمده آن چند چیز نخستین دعوی ظهور امور غیبیه و صدور کرامات و معجزات از دست و زبان اوست و در معنی
حکایات بسیار و قصص شتی در کتب الشیان مرد و ساعی اهل ضلال متضمن آن منطوی از انجمله روایت کشی است
از جامع جال از حضرت امام صادق علیه السلام که روزی ابو بکر و گروهی از قریش ایستاده بود که ناگاه
سلمان فارسی برین جماعت گذشت و با ابو بکر خطاب کرد که ای بنده خدا رجوع کن از عملی که دیدی در خانه خود
کردی متعصبی چند مقارن این حال خواستند که ابو بکر را در باره عداوتش تحریض کنند ابو بکر گفت لاریب انچه
سلمان بمن نسبت کرده مطابق نفس الامر است و چیزی که از من بوقوع آمد غیر از خدای تعالی کسی بران
اطلاعی نبود و از انجمله نیز روایت کشی است که سلمان قبل از جنگ جمل بعد تهامی در از چون شتری را
که عسکر نام او رسید تازیانه بران میزد گفتند شگفت چرا جانور بیگناه را ایذا میرسانی جواب داد که این جانور
نیست بلکه پسر کنعان جنی است که باین صورت متمثل گشته و درین شکل در آمده عنقریب مردم را از راه خود
برد همچنان واقع شد زیرا که فوج عائشه رضی الله عنها او را بثمن غالی خریدند و بسوار او برگزیدند
و از انجمله روایت شخص مذکور است که چون در زمین کربلا رسید مردم را ازین واقعه جانگداز در موقع
بر وارد به تفصیل تمام آگاه کرد و هرگاه گذرش بر حرورا افتاد که خوارج بدین وقت خلافت امیر مؤمنین
در انجا جمع شدند و نیت فساد مصمم کردند ازین خصوصیات نیز اعلام کرد و از انجمله حکایت دیگر است
طولانی ملخصش آنکه چون حکومت بعضی از بلاد بر نامش مسلم شد و او را بر شتری همراه غلامی بدانجا
صوب روانه کردند قضارا وقت دخول شهر نوبت سوار غلام بود و سلمان با وصف ضعف و پیری مهار
شتر را می کشید و بیاوری عصا کام میزد مهتران هر قوم که برای استقبالش آمده بودند
بمعاینه اینحال از حکومتش راضی نشدند و کسی در هیچ امری از معاش و معاد بسلمان فارسی رجوع نکرد تا انکه
رعیت از تطاول دزدان مظلوم و ملهوف شده در هر کوچه و بازار ذکر سرکشی و دراز دستی الشیان بر زبان
خلایق جاری بود قضارا شخصی از کهن سالان آن قوم صلاح داد که نزد حاکم اگرچه ضعیف و ناتوان است
و وجاهت ظاهری ندارد لامحاله باید رفت اگر بداد مظلومان برسد و مارا از روزگار دزدان ایمن

هیبا و الا سر خویش گیر بد القصه بخدمت سلمان از حقیقت حال خبر دادند فرمود که سگی را پیش من آرید
تا طبیعن کافه اجمعین از عدم مطابقت جواب ایشان برنجیدند و واقعه سوال نبی اسرائیل و جواب حضرت
موسی الی قوله اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین از سر تازه شد یکی ازین جماعت برای
امتحان سگی پیش سلمان آورد فرمود ای سگ امشب خبردار باید بود آورده اند که دران شب هر دزد که
بکار خویش برآمد سگان در عقبش دویدند و بهر سیصد و شصت درندگی خویش استخوانش را ریزه ریزه
نمودند نام دزدی از تشهیر هر طرف و تمامی سکنه شهر محفوظ گردیدند و بجان و دل معتقد سلمان گشتند
وازان جمله حکایات نافعی است که ازین هم اطول است آنرا نیز بر نهج اختصار چنانکه معمول است
وارد میکنیم که صنادید اخبار شیعه روایت کرده اند و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نیز یافته میشود
که سلمان فارسی بر جماعتی از یهود گذشت آرزو کردند که از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبری از برای ایشان
بیان کند پس مضمونی از احادیث قدسیه در افضلیت حضرت سید المرسلین و امیر المؤمنین بگفت که احسان
خدای تعالی درباره اجابت ادعیه خویش بتوسل این بزرگان می شمرد گفتند که تازیانه بر تو میزنیم
تا ببینیم که دعای او چگونه قبول میشود سلمان برین بلا جز صبر از درگاه باری درخواست میکرد و یهود
حیران بودند که با وصف این ضرب شلاق چگونه تعلق روح انسانی بقالب عنصری باقی میماند پس عاجز
شدند و ساعتی استراحت کرده گفتند که اکنون چندان تازیانه زنیم که بمیری مگر آنکه نبوت اختیار
کنی پس بکار خویش مشغول گشتند و باز عاجز شدند و گفتند که اگر تو عزیز بودی او تعالی ترا ازین ابتلا
باز میداشت سلمان غیر از صبر دعای نمی کرد بار سوم در ایذای او از حد گذشتند و گفتند تقیه چرا نمیکنی گفت
هر چند درست است ولیکن عزیمت بهتر است بار چهارم خون از بدنش روان شد و سخریه ایشان از یکی
بهزار کشید که چرا هلاک ما از خدا نمیخواهی فرمود شاید کسی از شما در علم الهی مسلمان باشد گفتند دعا را
مستثنی بکن درین اثنا دیوار خانه بشکافت سلمان دید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که مثل نوح در حق
ایشان دعا کن که احدی از ایشان ایمان نخواهد آورد پس بطبق خواهش یهود عرض کرد که خدایا این تازیانه ها

با فامی منقلب گردان لعنتیه یهود را فرو بردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزه سلمان را بهمین اصحاب
بیان فرمود و بسر وقتش رسیده افاعی بزبان فصیح سلام کردند و گفتند یا سید الاولین و الاخرین
والسلام علیک یا علی یا سید الوصیین والسلام علی ذریتک الذین جعلوا اعلی
الخلق هم امین باز قصه را اعاده کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فضائل سلمان را یاد فرمود و او را
بر نوح علیه السلام تشبیه کرد افاعی آرزو کردند که حق تعالی برای تعذیب این کافران را با فاعی جهنم ملحق فرماید
فرمود که با آرزوی خود برسید و با فاعی جهنم ملحق شوید لیکن اعضای یهود را بیرون افکنید تا ذلت شان زیاده تر
شود و سرمه دیده اهل البصیرت و عبرت گردد پس اقربای یهود آمدند و بدفن پرداختند و بسیاری از کفار
مسلمان شدند و اشقیا بسحر و شعبده بازی تعبیر کردند و حضرت بسلمان فارسی خطاب فرمود که تو از خواص دوستان
مائی و محبوب دلهای فرشتگانی و در محبت حق تعالی عرش و کرسی بلکه ما تحت الثری از آفتاب هم زیاده تر
مشهوری و فضل مورد کریمه الذین یؤمنون بالغیب هستی و از آن جمله روایت شیخین امامیه است
بسندهای معتبر از امام محمد باقر علیه السلام بزبان باقر مجلسی در بحار و حیات القلوب که روزی ابوذر
بخانه سلمان آمد و قربان سلمان بر نار بود و پس بانا مای آنکه باهم گرم سخن میگفتند قربان سرنگون شد و بر روی
زمین افتاد و هیچ از مرق و چیزی از آن بر زمین نریخت پس ابوذر تعجب بسیار کرد و از آن سلمان باز قربان را برگردانید
و بر جای خود گذاشت و مشغول سخن شدند پس باز قربان سرنگون شد و هیچ مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس تعجب ابوذر
زیاده شد و از خانه سلمان خشمناک بیرون آمد و در عین الحال تفکر می نمود ناگاه حضرت امیر المؤمنین را در خانه
سلمان دید چون نظر حضرت امیر بر ابوذر افتاد و گفت ای ابوذر چه باعث شد ترا که از نزد سلمان بیرون آمدی و چه چیز
سبب دهشت تو بوده است ابوذر گفت یا امیر المؤمنین سلمان را دیدم که چنین کاری کرد و باین سبب متعجب و متحیر گردیدم
ام حضرت فرمود که ای ابوذر اگر سلمان ترا خبر دهد با آنچه میداند هر آینه خواهی گفت که خدا رحمت کند
کشنده سلمان را ای ابوذر بدرستیکه سلمان دروازه خدا است هر که او را بشناسد مؤمن است و هر که او را انکار
نماید کافر است بدرستیکه سلمان از ما اهل بیت است و در روایت مفید چون حضرت نزد سلمان آمد فرمود

گرامی سلمان مدار الکن با مصاحب خویش و نزد او سازد چیزی را که او تاب بیاورد و در معجزات و خوارق عادات
او حکایات بسیار است که داستان عمرو عیار در جنب آن شرمنده و بیکار است لیکن آنچه مذکور شد اهل
بصیرت را کافی و بسنده است و جوهری که در اسلام آورد و نشر و ذکر می‌کنند بر عجایب قصصها و تهافتها شامل
است منهدم از غایت طنابت بطول کلام مخل خاص و عام گیست که از عهده بیان آن فارغ تواند شد **دوم**
افتخار اولا میران است که فرشته بزرگ بتقریب الهی با او سخن میگفت چنانچه باخبار بسیار و این
روایت کشی از امام محمد باقر علیه السلام است **سوم مایه افتخار** ایشان آنست که او اسم اعظم را میدانست
و این حدیث امام صادق است که این بزرگ نیز بروایتش پرداخته **چهارم** القصه اختصاص او است
بعلوم اول و آخر و ظاهر و باطن و آشکار و نهان بروایت صاحب اختصاص از امیرالمومنین علیه السلام که
در تمامی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی از و افقه در عالم پیدا نشده چنانچه در منهج المقال از تحریر
الرجال مذکور است و بیجی تفصیله انشاء الله تعالی **پنجم** مختص بودنش بفضیلتی است که احدی از اهل بیت
هم شریک و سهیم او در آن معلوم نمیشود بروایت صاحب اختصاص و غیر او از جناب مرتضی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در مدایح و مناقب سلمان ارشاد فرمود که جبرئیل علیه السلام هرگز نزد من گاهی
نیاید مگر آنکه از جناب اقدس الهی مرا امر کرده که سلام او تعالی و تقدس باو برسانم **ششم** معدود بودنش
در زمره قادسه اهل بیت نبوت بروایت محدثین ایشان کافه اجمعین از جناب سید المرسلین و ائمه طاهرین
هفتم مخلوق بودنش از طینت جناب مرتضوی بعینها و مقارنت روح او بروح انجناب بروایت صاحب
اختصاص و غیر او از محدثین معتمدین **هشتم** مشتاق بودن جنت باو و بعد ایمان خدا و رسول عشق و مانند
فردوس درباره آن بزرگ بروایت حسین صباح و ... از جناب سید النبیین **نهم** فرمان فرمای
او بر ملک الموت بروایت ابن معلم و ابو عمرو کشی از صادق علیه السلام که جوانی در شهر کوفه بساز ... اول
کربنای آتشین دوزخ را یاد کرده بیهوش گشت سلمان بعد از انکشاف حقیقت باری عقد مواخات
معه انما رعایت این رابطه جدید نمود تا آنکه وقت احتضار بربالینش آمد و بر ملک الموت بانگ زد که

حق او ملاطفت و مدارا کن و او گفت که حاجت سفارش نیست با هر مومن مهربانی میکنم الی غیر ذلک من
المناقب والمحامد التی کادت من الکثرة ان لاتتناهی **وفقیر اقل الخلیقه** تصور بالغ و فقدان اتباع
و اشباع ملکه استعداد و لیاقت اول بعضی از معقولات مؤلف را که در تمهید رساله کبرا افاده فرموده
بتفاوت یسیر ذکر می نماید من بعد باشارات اجمالیه چنانچه لایق این اوراق پریشان است در باب وضع این
مناقب که در حقیقت بعد اندک غور و تامل بمثالب بر میگردد می پردازد پس بدانکه حق اینست که سماحت
و وفاداری و غمخواری و حق گذاری بر فرقه متشیعین حتم است که چون رابقه اتباع و اقتفای آثار
اصحاب ثلثه خود را زیب تاب خویش ساختند بجهه مساعی جمیله که بر وی شتند کلما وجدوا فیهم عاری
وشین محوه بزعمهم کانه لا اثر ولا عین ومتی لم یجدوا فیهم مناقب فاختلقوا من تلقاء
انفسهم وان کانت تعود مثالب کم من ثلمة حدثت منهم فی الاسلام فستروا
الذیل لان یسدوها وکم من خیصلة وقفوا فیها وکم من فضیلة اختصت باهل البیت
علیهم السلام فلم یأتوا بها فی مدح المستند عند المحدثین وکم من رذیلة ظهرت منهم
لم یوردوها فی قدح للمصنفین المحدثین زاعمین انهم اطفوا نور الله بافواههم غافلین
ان یتم الله نوره ولو کره النواصب ومن فی اشباههم ثم انهم بدلوا الکلم عن
مواضعه فیاولوه تاویلا بعیدا وحرفوها عن مواردها فیسلکون خلاف ولیعلموا
فی لو لا تولا سندیاتها او ان حدیث النبی صلی الله علیه وآله وسلم اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم ورد فی شان اصحاب الثلثة ومن یحذو حذوهم من اهل الحدیث
وان لعنوا مبلغا کثیرة ولا یخص من قال الله تعالی فیهم انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا فقد سحقوا قلوب المخلصین قیحا وجعلوا اکبادهم
مثل القدر یفوح قیحا چنانچه از تفصیل این اجمال که پاره از آن مذکور شد طوامیر احادیث و دفاتر سیر مملو
به من طرقهم مشحون است و دل انصاف از دست اعتساف این حضرات پر خون این ذره بمقدار نه چیز نیز

نیز روزگار بارہا ازین باب بطرز یکدیگر تجدید داده بیای صفای ارباب بصیرت میرساند و شرح
این مطلب را بعنوان معهود ممهد دیگر داده‌اند و آن اینکه بر متتبعان سیر و تواریخ بنی آدم کالنار علی العلم منجلی است
که هرگاه شخصی از حضیض کسی میر بی مقداری باوج ریاست و رفاهت میرسد فراخور رتبه حکومت و بسطت
مملکت او فضلای دوران و هنرمندان زمان بمقتضای حب جاه و تمنای التقرب بایجاد مدائح نسبی و حسبی برای
آن کس هیچ دارند و لای صدای سؤال کش انکم لمن المقربین نیاز ذان عجز داعیه خود می سازند و متوهم نشود که
انتها تشابه بدیهیت شاعرانه دارد بلکه برای اثبات بطرز اثبات مناقب و مدائح آنکس را اسلاف او بالنقل و روایت
میکنند و هرچند در اوائل حال بر ناقدان سخن حال کذب و اختلاق کی مستور میماند مگر عوام از ابتدای تشبیر محدث
می باشند و بعد طول مدت سلطنت و در اعقاب چنین شخص بلا من خواص و عوام یکسان صحت آن روایات
رسوخ میگیرد و الان شنید و شنیده با مثال نظائر سعی و صنف فقیر لا تعد و لا تحصی است اگر ابنای الا الفقرا بادشاه
نمیشدند خود حقی از بیات ملوکی نبود که بود که العیاذ بالله بحضرت مریم علیها السلام قسبیه نسب
و آفتاب را بمعاشرتش منسوب ساخت و این که ذات حسن کی نفیا النسب از آفتاب روشن تر است بجد
دراذهان راسخ بود که میگویند شعر سنداول علی السنه اهل الدهلی شعر ازان بلند شود قدر تا آنکه
که آفتاب قدم می خورد بنجانه + بر اعلام دولت سلاطین هند از سلسله صاحبقرانی تیار زری دو
اورنگ زیب عالمگیر که از ... زمانه و بیاره لعلم آشنا بود این نقیضه که جده اش را بمرتبه ذوات الاعلام
می سازد نه پسندیده انشائی از شعر... بر نشانها نگذاشت و علی هذا القیاس صاحبقران اعظم عرش آشیان شاه ... مستقیم
جهاکه در حسب و نسب امیر کبیر شناعة بنیاد در ده اهل سیر شاهزاده پنجهزار ساله می نویسند رقم سلاطین
ممالک جنوبی هندوستان حسن نامی ملازم برهمنی موسوم بگنگا بود بموجب عهده با آقای خود حسب حکایت
مشهوره وقت یافتن سلطنت اسمش را جزو القاب خود ساخته سلطان علاء الدین حسن کانگو بهمنی
نقش قرار داد بعد بر تبه بمرور زمان متعدد ... لفظ کانگو را محو و منسی ساخته با بهمنی تصحیف بهمنی ساختند
نسبش را بهمن بن اسفندیار اتصال بخشیدند و رفته رفته بحدی شتهر شد که اولاد علاء الدین مذکور الیشان

اہل

اہل سیر بسلاطین بہمنیہ موسوم اند و ممالک ملکن بہمنیہ کہ در بیجاپور و گلکندہ بسلطنت رسیدند
برای آنها هم نسبی شریف برای اسلاف آنها حسب منیف پیدا کردند و همچنین حال دیالمه و سلاجقه و
خوارزم شاهیه بلکه بساسانیان و پیشدادیان که اگر کسی از اینها فی الواقع حسب و نسب بوده است شرف را
از یکهزار ساختند والا بافتند و ساختند و متاخرین چون خلفا عن سلف این حکایتها را شنیدند و الف
و عادت گرفتند هرگز شایبه بی اصلی در خاطرشان نمی گردد و منکر این روایات نزد شان مثل منکر متواترات
نسبه بلکه چون منسوب می گردد بتخصیص کسانیکه از تقلید عظمای ممدوحین یا حقی از انها در کردن اسلاف
اینها باشد و اذا ادریت هذا فاتقن ان حال اصحابهم الثلثة المذکورین فی المحدثین القبایلیه خارجیه عن نهج
الکلیه بکر چون انساب عرب من جانب الآبا محفوظ و ملوک و سلاطین درین صنف کمتر گذشته اند بجهت غیرت
عرب بعلم الانساب و سیر که حال ممدوحین بیشتر معلوم بوده است گنجایش اختلاق شرف در آبا شان نیافتند
همت بر اثبات شرایف و کرایم حسبی و مناقب فایقه جناب ممدوحین مقبولین خود که نزد خلفای راشدین
تقرب داشتند برگماشتند و اوصافیکه بر زبان خواص و عوام شهرت یافته بلکه بتواتر رسیده
بود و فی الجمله بر خساست افعال و قباحت اعمال ولو فی الجاهلیه او فی الاسلام دال التی داشت در تبدیل
آن چه مساعی جمیله که مبذول نساختند حتی که لفظ فارسی را که شعر بلکه دلیل بر مجوسیت و آتش پرستی
سلمان بود چه اهل فارس به تنصیص و تصریح سرآمد مورخان سلاطین کیانیه سیر دهقان اعنی ابو القاسم فردوسی
طوسی که بنا بر مشهور از روافض قسر اسطر بود از تابعین متشابه زرتشت بوده اند و آتش پرستی و لوازم و عوارض آن
آنها بود بمهدی بدل کردند و از منهم تجاوز نموده بر نام مخبر صادقین بحضرات معصومین مختلق فرمودند که او را
فارسی نباید گفت او سلمان محمدی است و هر که او را فارسی گوید چنین و چنان است و حدیث تقیه در باره
مجوسیت او نیز وضع کردند تا ثابت شود که او در هیچ زمانه کافر و مشرک نبود بلکه مانند حضرت امیر علیه السلام
و دیگر ائمه امجاد از شرک و کفر منزه بوده طاهر و مطهر از شکم مادر زائیده و از طینت پاک مرتضی آفریده
حقیقه در سنان هم که طرفة العین ارتکاب کفر نکرده اند و را داخل ساختند و حصر ... الجنه ... ان سلمان

کما عرفت منتقش نموده‌اند بجنین در القاب و صفات مشهوره و دیگر از اینجا قیاس باید کرد که در صفات و احوال
اخر که بدرجه شهرت و تواتر رسیده بود بعد از آنکه او از ضعیفی بندگی بهره بود بحکومت بعضی از جهلا و فا برسند گشته
کرده باشد چون مضمون این تمهید و تمثیل در قلوب مخاطبین جاگزین شد حالا بتفصیل بعضی از وجوه مجمله
اشاره میکنم و بعضی از شمله ممهده را بر زبان قلم حواله می نمایم بمراعات شیمه انصاف و تجنب از اعتساف که
احق الناس است گوش کن و شما خود را هم فراموش اما قصه خبر غیبی درباره صحبت و معیت از
ابوبکر صدیق پس بر عقلای اهل عالم روشن است که مدار او وضع ساخته‌اند بمقصود اصلی آن نهایات نفسی و
فجور آنجناب و کسر شان حضرت ولایت مآب است یعنی مردم بدانند که این اخبار غیبیه که از ملائک مقربین بسیار از
خصائص آن عالی جناب است بلکه دیگران را از اصحاب نیز این مرتبه علیا و درجه قصوی حاصل بوده و نهایت
مستبعد و مستغرب نیست که شخصیکه با نبیاء اولوالعزم یعنی حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه من الملک الجلیل
بنص حدیث سید المرسلین علیه الصلوة والسلام مشابهت تمام دارد و در محکمات قرآنی محمدت و منقبت او
جابجا وارد شود و بلفظ اولوا الفضل علی الاطلاق معبر گردد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امامت او را
در نماز پنجگانه بتاکید تمام در مسجد شریف خود قرار دهد کما مر تفصیله و در مقامات بسیار مثل قصه هجرت بمنزله السمع و
البصر والراس من الجسد تعبیر فرماید و او را بحکم الهی یار غار سازد و از راز نهفته هجرت اطلاع دهد و بعشق و
محبور مبتلا باشد و خبر سلمان فارسی کسی بر آن اطلاعی نیابد حتی که امین خبر اهبط جبرئیل تا آخر عمر خبر داد که آنچه
درینجا یاد کردم در مسلک اول مفصل گذشته مگر قصه هجرت و آنچه بدان تعلق دارد که هنوز در مقام احتفا ما
است و بر اثبات این روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در سوره البقره دلیل شافی است و آن این است
إِنَّ اللهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ إِنَّ أَبَا جَهْلٍ
وَالْمَلَأَ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ دَبَّرُوا عَلَيْكَ قَتْلَكَ إِلَى أَنْ قَالَ وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْتَصْحِبَ أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّهُ إِنْ
آنَسَكَ وَسَاعَدَكَ وَوَازَرَكَ وَثَبَتَ عَلَى تَعَاهُدِكَ وَتَعَاقُدِكَ كَانَ فِي الْجَنَّةِ مِنْ رُفَقَائِكَ
وَفِي غُرُفَاتِهَا مِنْ خُلَصَائِكَ إِلَى أَنْ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَبِي بَكْرٍ

أرضيت أن تكون معي يا أبا بكر تطلب كما أطلب وتعرف بأنك أنت الذي
تحملني على ما أدعيه فتحمل عني أنواع العذاب قال أبو بكر يا رسول الله أما أنا لو عشت
عمر الدنيا أعذب في جميعها أشد عذاب لا ينزل علي موت مريح ولا فرج وكان ذلك
في محبتك كان ذلك أحب إلي أن أتنعم فيها وأنا مالك لجميع مماليك ملوكها في مخالفتك
وهل أنا ومالي وولدي إلا فداءك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا جرم إن اطلع
الله على قلبك ووجد ما فيه موافقا لما جرى على لسانك جعلك مني بمنزلة السمع والبصر
والرأس من الجسد بمنزلة الروح من البدن كعلي الذي هو مني كذلك وعلي فوق
ذلك لزيادة فضائله وشريف خصاله يا أبا بكر إن من عاهد الله ثم لم ينكث ولم يغير ولم
يبدله ولم يحسد من قد أبانه الله بالتفضيل فهو معنا في الرفيق الأعلى وإذا أنت مضيت على طريقة
يحبها منك ربك ولم تتبعها بما يسخطه ووافيته بها إذا بعثك بين يديه كنت لولاية
الله مستحقا ولمرافقتنا في تلك الجنان مستوجبا انظر يا أبا بكر فنظر في آفاق السماء فرأى
أملاكا من النار على أفراس من نار بأيديهم رماح من نار كل ينادي يا محمد مرنا بأمرك في
مخالفيك نطحطحهم ثم قال تسمع على الأرض فتسمع فإذا هي تنادي يا محمد مرنا
بأمرك في أعدائك نمتثل أمرك ثم قال تسمع على الجبال فسمعها تنادي يا محمد مرنا بأمرك في
أعدائك نهلكهم ثم قال تسمع على البحار فأحضرت البحار بحضرته وصاحت أمواجها وقالت يا محمد
مرنا بأمرك في أعدائك نمتثله ثم سمع السماء والأرض والجبال والبحار كل يقول ما أمرك
ربك بدخول الغار لعجزك عن الكفار ولكن امتحانا وابتلاء ليتخلص الخبيث من الطيب من
عباده وإمائه بأناتك وصبرك وحلمك عنهم يا محمد من وفى بعهدك فهو من
رفقائك في الجنان ومن نكث فإنما ينكث على نفسه وهو من قرناء إبليس اللعين في
طبقات النيران ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي يا علي أنت مني بمنزلة

السمع والبصر والرأس من الجسد والروح من البدن حببت الی کالماء البارد الی ذی الغلة
الصادی ثم قال یا ابا الحسن تغش ببردی فاذا اتاک الکافرون یخاطبونک فان الله یقرن بک
توفیقه وبه تجیبهم فلما جاء ابوجهل والقوم شاهرون سیوفهم قال لهم ابوجهل لا تقعوا به
هو نائم لا یشعر ولکن ارموه بالاحجار لینتبه بها ثم اقتلوه فرموه باحجار ثقال فاصابوه فکشف
عن راسه فقال ما شأنکم فعرفوه فاذا هو علی علیه السلام فقال ابوجهل اما ترون محمدا کیف ابات
هذا ونجا بنفسه لتشتغلوا به فینجو محمد لا تشتغلوا بعلی المخدوع لینجو بهلاکه محمد والا
فما منعه ان یبیت فی موضعه ان کان ربه یمنع عنه کما یزعم فقال علی علیه السلام الی
تقول هذا یا ابا جهل بل الله تعالی اعطانی من العقل ما لو قسم علی جمیع حمقی الدنیا ومجانینها
لصاروا عقلاء ومن القوة ما لو قسم علی جمیع ضعفاء الدنیا لصاروا بها اقویاء ومن الشجاعة
ما لو قسم علی جمیع جبناء الدنیا لصاروا شجعانا ومن الحلم ما لو قسم علی جمیع سفهاء الدنیا
لصاروا بها حکماء ولولا ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امرنی ان لا احدث
حدثا حتی القاه لکان لی ولکم شان ولاقتلنکم قتلا ویلک یا ابا جهل ان محمدا
قد استاذنه فی طریقه السماء والارض والبحار والجبال فی هلاککم فابی الا ان یرفق
بکم ویداریکم لیؤمن من فی علم الله انه لیؤمن منکم ویخرج المؤمنون من اصلاب
وارحام کافرین او کافرات احب الله تعالی ان لا یقطعهم عن کرامته باصطلامکم

یعنی جبرئیل علیه السلام وحی آورد که ای نبی حق تعالی میفرماید که قریش بالخصوص ابوجهل تدبیر قتل تو مصمم کرده
اند باید که علی را بر فرش خود بگذاری که او در جان نثاری مانند اسمعیل است و ابوبکر را رفیق خود کنی که اگر او مواسات
کند و بر تعاهد خود قرار گیرد در جنت بلکه اعلی علیین رفیق تو خواهد بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جناب
امیر را باین ماجرا اعلام فرمودے بر قتل خود راضی شد و بثوابهای حزت که چشم کسی ندیده و بگوش احدی نرسیده
مشرف گشت بستر جناب پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم با ابوبکر متوجه شد و فرمود که راضی می شوی که در این

سفر همراه من باشی و کفار قریش چنانکه مرا برای قتل طلب کنند همچنان برای قتل تو متوجه باشند و مشهور
شوی که تو مرا برین کار آماده ساختی و بیرون آوردی پس انواع انواع آلام بجهت رفاقت من از دست کفار
بتو رسد ابوبکر عرض کرد که من آنم که اگر در راه محبت تو باشد عذاب مبتلا باشم و تا قیامت در آن عذاب
زنده مانم این همه نزد من بهتر باشد ازاینکه در مخالفت تو بر تمامی مملکت دنیا مالک شوم و جان و مال و
اولاد من نیستند مگر فدای تو حضرت فرمود اگر زبان تو بآنچه در دل است موافقت دارد بالیقین حق تعالی
ترا از من بمنزله سمع و بصر و مثل سر نسبت بجسد و مانند روح نسبت به بدن خواهد گردانید و مثل علی
که او نسبت بمن همچنین است بلکه در جهاد بجهت زیادت فضل فوق این است هر که بر عهد خود راسخ
شود و براه نکث نرود در زوال نعمت کسی که از وی افضل باشد نخواهد او همراه ماست نظر کن در آفاق
آسمان پس دید که ملائک آتشین بر اسبان آتشین سوارند و بآواز بلند میگویند که ای نبی حکم کن تا مخالفین را
جزاداش رسانیم همچنین زمین آواز رسید پس بجانب جبال نظر انداخت شد هم آواز رسید و تمامی بحار دنیا جوش میزنند
و هر یکی میگوید که امر الهی بدخول جهاد بجهت عجز از کفار نیست بلکه خالص کردن خبیث از طیب است
هر که بر عهد خود راسخ باید او از رفقا است در حیات و الا از قرناء ابلیس در طبقات نیران باز فرمود ای
علی تو بمنزله سمع و بصر و راس و روح نسبت به بدنی و محبت تو مانند آب سرد است نسبت تشنه جگر سوخته
چادر من بر سر بکش چون کفار خواهند آمد حق تعالی توفیق خود را شامل حال تو خواهد کرد هر گاه کفار بالای سر
بر سر در آمدند ابوجهل بانگ زد که حضرت را نکشید بلکه برمی خواهد بیدارش کنید پس ناگاه می بینند که علی است
ابوجهل گفت دیدید که محمد چگونه در از فریفته و خود نجات یافته حضرت امیر از صفا شجاعت و فراست خود
بر شمرد و گفت که اگر از سل سیف من نمی ترسید شما را می کشتم در جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با شما کمال
رفق و مدارا اختیار کرده و الا زمین و آسمان و بحار و جبال و ملائک همه هلاک شما را میخواستند و منتظر امر
آن سرور بودند قبول نفرمود تا بعضی از شما توفیق ایمان رسند و اطاعت الهی بجا آرند الی آخر القصه
اگر سامعین و ناظرین را داهیه در گیرد که قضا با شرطیه کی بر وقوع دلالتی دارد پس شبهه الو حکیم

بسمع و بصر و در اس و روح ثابت نشده و بحمد لله که از الزاین و هم بروایت ابن بابویه در مسلک اول گذشت
وآن حدیث که در آخر عمر شریف از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بواسطه شهید کربلا مأثور است نص در
معصوم است بلکه از مطالعه آن بوضوح می انجامد که تنها ابوبکر صدیق باین مرتبه متصف نبود بلکه یار اسم
یعنی فاروق و ذی النورین نیز این مرتبه داشته اند و بر ناظران جمیع این اخبار هویدا و آشکار است که معمول مصنف
آن که بر زبان علمای امامیه شیخ المشائخ و صدوق آفاق است و بر لسان برادر بزرگ مؤلف مانند او از
اخبار دین فرد کامل امامیه علی الاطلاق است تنبیه بر ضعف ضعیف و غرابت غریب است مثلاً بعد ذکر
أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ که در حدیث نبوی مروی است در نام حضرت عباس
و عقیل هم منطوی است بغرابت آن اشعار کرده و گفته ذِكْرُ الْعَبَّاسِ وَالْعَقِيلِ غَرِيبٌ
فِي هٰذَا الْحَدِيثِ لَمْ أَسْمَعْهُ إِلَّا مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْجَعَابِي فِي هٰذَا الْحَدِيثِ و العجب
کل العجب که حضرات متشیعین بحدیث لعنعه که نیز از باب تشبیه است بعصمت جناب فاطمه زهرا استدلال
میفرمایند و سمع و بصر و فؤاد و دراس و روح قدوه ابنیای امجاد در العدالت و حفظ هم متصف نمی شناسند بلکه معاذ الله
تکفیر و تفسیق آنها می کنند فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله هر چند برا حفظ ناموس مذهب خود در مناقب
شان نمی باشد این حروف شرط افزایند و بجهت ابطال مناقب این بزرگان غایة السعی می نمایند لکن الله متم
نوره و ناصر عبده و لو کره المجادلون **علاوه** هر کس فی الجمله خدمت حدیث و تفسیر و دیگر علوم نقلیه کرده
نیک میداند که در باب انبیا علیهم السلام و کسانیکه در حکم شان باشند چه تشدد و تهدید و تخویف که واقع نمی شود
و در احادیث آیا ندیده اند که بر طبق روایت مجلسی در بحار جناب سید المرسلین بخطاب امیر المؤمنین و حبیبای
خویش فرموده که ای علی باید که ظاهرت و باطنت یکی باشد و الا تو از جمله منافقین خواهی بود و همچنین در بسیاری
از خطابها که بفاطمه زهرا ارشاد شده و تعرض بآن که آن حین تطویل کلام ملکه نا ملائم بن الخاص و العام است
و مقصود شارع تهذیب و تعلیم اصحاب و کسر صولت و تیز نفس است اگر در مخاطبه اخص خواص این قسم فرمایند
باعث استبعاد نخواهد بود در خطاب صدیق اکبر نیز شروط را دخل دادن محل استغراب و استعجاب نیست

و بعد از این بمقام خویش خواهد آمد که درباره سلمان فارسی که لمانیه برعمع او براه کمال مبالغه میروند حرف
شرطی افزوده اند بر عقلای عالم مخفی نتواند ماند که از اضافه شروط در حدیث هجرت الفاظ و تنبیه مر لصنعی
بهم منظور بود گو ظاهر الخطاب آنجناب را رد نفرمود کما قال القائل ع ای در تو میگویم دیوار تو هم بشنو
و مؤید این آنکه جناب امیر هم مثل صدیق ما را ملائک و غیرهم شنید و آنچه ابوبکر دید او هم دید چنانکه تمام
حدیث صراحة بران مشعر است و قد عرفتها آنفا مع هذا برهان آلهی است که عمائد مفسرین طائفه مثل
صاحب مجمع البیان و غیر او بر وقوع اینهمه شروط یعنی حصول مواسات و مساعدت و موازرت و تعاون و
تعاقد صدیق و فدا بودنش بآنجناب از جان و مال و اولاد که رفاقتش با جناب سید المرسلین در اعلی علیین ازان
متفرع است در اثنا قصه هجرت برای ابوبکر صدیق اعتراف دارند در نجا بعبارت فارسی خلاصة المنهج
که در اعتبار زیاده تر از اصل است زیرا که در دیباچه اش فاضل کاشانی وعده قصر بر روایات معتبره کرده
است آگنده میرود تا عوام و خواص ازو بهره ازان برده اند و عبارت تفسیر این است الا تنصروه
فقد نصره الله اگر نصرت پیغمبر نخواهید کرد پس بدرستیکه نصرت داد او را خدا اذ اخرجه الذین
کفروا وقتیکه بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه حق تعالی او را دستوری
خروج داد ثانی اثنین اذ هما فی الغار در حالیکه دوم دو بود یعنی با او نبود مگر ابوبکر و در وقتیکه او و ابوبکر در
غاری بودند که بر اعلای جبل ثور المحل است در جانب یمین مکه بمسیر یعنی از ساعات دور الوقت کسی انجا نمیرسید
جز شبانان و اهل صحرا دران نزول میکردند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شهر مکه امیر المؤمنین علیه السلام
را بجای خود بخوابانید و خود برفاقت ابوبکر بیرون آمد در همان شب بآن غار متوجه شده در انجا بروز آورد
حق تعالی دران شب درخت خار مغیلان بر در غار برویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا بائین در غار
آشیانه گرفتند و تخم نهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید مجاهد گوید که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم سه شبانروز در غار بماندند و از عمره روایت است که ابوبکر را گوسفند چند بود عامر بن فهیره آن
گوسفندان را در غار را بدی و ایشان از شیر گوسفندان خوردندی قتاده گفته که عبد الرحمن در خفیه بایشان بگاه

آمد بلی برای ایشان طعام آورده باشی انتهی بلفظه اینست حال صدیق بر ردۀ باب مقبول مفسرین نسبه احوال
خلیفه اول با میکه مدة العمر به جلالت و صیت سرور عالم در خلافت ظاهر و باطن بسر برد حتی که در ایام فرمانروائی
خود هم این خصلت را بر اصول شیعه از دست نداد تا گفته به بیت شعر بی خبر باشند از حال درون *
استعیذ الله عما یفترون * پوشیده مباد که از حدیث تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام فوائد عظیمه بدست
آمد بعضی از آن که در ابطال سحرکاری و شعبده بازی علمای طائفه سنیه بکار آید اعلام میرود نخستین آنکه
خود جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بامر الهی ابوبکر صدیق را همراه گرفته بود و با وصف مثل حضرت
امیر از هجرت گفته پس بجز اهل عصبیت و عناد مثل قاضی نور الله شوستری احتمالات رکیکه بتحفه در مجالس
المؤمنین و بعضی از رسائل دیگر ذکر میکنند که ابوبکر از شاقین بود بر خلاف امر مقدس منع می در اثنای راه
ایستاد و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد زجر شدید او را همراه گرفت تا کفار را دلالت نکند و سر آمد
مفتریان هر دو کتاب کامل گفته که مذهب ما چنان است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وی را با خود نه برد
الی غیر ذلک من الکفریات باطل شد جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا و از تحقیقات
که صاحب مجمع البیان در ذیل آیت غار بعد از آنکه معنی آیت کریمه را چنانکه فاضل کاشانی نوشته و رجوع ضمیر علیه
بسوی صدیق ذکر کرده در تحقیق و تجهیل ابن شیمان عنقل الحجر گفته به تتبع تفسیر مذکور پوشیده نیست وهذه عبارته
وَقَدْ ذَكَرَتِ الشِّيعَةُ فِي تَخْصِيصِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي هٰذِهِ الْآيَةِ بِالسَّكِينَةِ
كَلَامًا رَأَيْنَا الْإِضْرَابَ عَنْ ذِكْرِهِ أَحْرَى لِئَلَّا يَنْسِبَنَا نَاسِبٌ إِلَى شَيْءٍ انتهی كلامه بلفظه
دوم آنکه حدیث تفسیر امام ممدوح نص است در آنکه اهل کفر را چنانکه عداوت با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود همچنان
با ابوبکر صدیق و اهل بیت که بمقتضای اخبار مخبر صادق او را مثل آن سرور در جای قتل طلب میکردند بلکه اول از
مؤمنین خالص باشد از کفار و منافقین الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ
مُسْتَهْزِئُونَ و لهذا ابوجهل شقی بر عمارات مرتفعه و قلل جبال بلند جهرا و علانیه ندا میکرد که هر که خبر محمد آرد
او را صد شتر بدهیم و همچنین هر که ابوبکر بن ابی قحافه دلالت کند مع ذلک عقل کی تجویز تواند کرد که در سفر

اهل نفاق و عداوت را همراه گیرند خاصة سفری که مشتمل بر صنوف اتعاب و فتن و الوف آلام و محن باشد و حفظ
جان و ناموس از شر دشمنان نظر بانصرت ظاهری منظور از آن بود و صدور امر الهی که جا بجا از صحبت و
رفاقت اهل کفر و نفاق منع میفرماید باستصحاب منافقی یا کافری باین خصوصیات که باره از آن باقوال
علمای شان السنیه نیز باعث تزلزل کاخ حواس میشود لیس عقلا و نقلا کمال وفا و اخلاص و ایمان و
اسلام افضل الصحابه بیقین بمعرض ثبوت رسید و تهمتیکه در فسق و فجور او و دعوی اعجاز سلمان یافته بودند
پاره پاره گردید والحمد لله علی ذلک اما حکایت شتر ام المومنین و حجه مطهره رسول رب
العالمین که بسر کنعان جنی بود فهی مما یضحک علیه الصبیان والمجانین فضلا عن
الفاضلین کیف لا و انه من خرطات المعتبر او قسوات الجهل عند العاقلین هرگاه رسول
موضوعه قوم در اولاد صلبی حضرت آدم جنیان دخیل شوند چنانچه علل شیخ المشایخ بران دلالت دارد و معرفت فنا
انشاء الله تعالی و نیز این قوم را در تمثیل شکل حضرت ام کلثوم بنت الصغیره النبی علیه الصلوة والسلام بافادات علما
باقر مجلسی بحار العلوم دخلی تمام باشد اگر درباره شتر عائشه صدیقه هم حضرت ملا این قسم روایا کمانه از لبان
خویش برآرد بعید از عقل دوراندیش نخواهد بود و الفاظ روایت شیخ المشایخ اینست اخبرنی علی بن حاتم
قال حدثنا ابو عبد الله بن ثابت قال حدثنا عبد الله بن احمد عن القاسم بن عروة عن برید
بن معاویة العجلی عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عزوجل انزل حوراء من الجنة
الی آدم فزوجها احد ابنیه و تزوج الاخر الی الجن فولدتا جمیعا فما کان من الناس من جمال و حسن
خلق فهو من الحوراء وما کان فیهم من سوء الخلق فمن بنت الجان وانکر ان یکون زوج بنیه من
بناته یعنی امام ابوجعفر علیه السلام فرمود که حق تعالی حوری از جنت فرستاد آدم علیه السلام پس او با یکی از فرزندان
خویش عقد بست و دیگری به جنیه پیوست هر دو طفلان برآوردند جمال صورت و کمال معنی در نسل او دست بند
خلقی در نسل این امام از روایات سنیان انکار کرد که حضرت آدم فرزندان خود را با دختران خویش نکاح می نمود
لیکن شیخ المشایخ را در اینجا یاد نماند که من در صدر کتاب احادیث و روایت کرده ام آنهمه دال بر اثبات

که در نسل آدم علیه السلام بنات جان و ابا آنها دخلی نبود بلکه دو حور را که نام یکی برکه و نام دیگری ترکه
بود با شیث و یافث عقد بستند و از اولاد این هر دو نسل بنی آدم بهم رسید لیکن در بارهٔ صدوق با وجود
از حد زیاده مقرر که دروغگو را حافظه نمی باشد چاره نتوان کرد عجب تر آنکه زیاده از صد روایات در کتب اصول
ایشان بطرق مختلفه و سبل متنوعه موافق روایات اهل سنت کما اشرنا الیه نقل مرویست که باظهار تقیه
مذکوره تبرا از دشنام مادر و خواهر در حق انبیا است اینهمه را بر کذب افترای ائمه و تقیه مجعول میکنند و داد
بهتان میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم باز هم شکر خداست که بحکم روایت سابقه غیظ و غضب
سلمان فارسی اعتقاد تبدل و تمثل پسر کنعان جنی در بارهٔ بهیمه بودن در بارهٔ زوجه مطهره سید المرسلین
لیکن علمای طائفه در حق آنجناب قائل بدین بدن مقرباند تبدل جلد مطهر او با جلود سگ اصحاب کهف قائل اند
و کمال احسان و مزید بهتان و بخصوص بجناب فیض خاتم رسالت مقرر دارند و نیز می گویند که حضرت قائم آل محمد
معاذ الله بر ان طاهره مطهره حدود شرعی در مجامع اصحاب جاری خواهد کرد کما روی الشیخ
فی نوادر علله عن عبد الرحیم القصیر قال قال لی ابو جعفر علیه السلام اما لو قام
قائمنا لقد ردت الیه الحمیراء حتی یجلدها الحد عجب که در بارهٔ ام المومنین این همه
اعتقادات فاسده بهم رسد و بر اکسا انکه بزعم امامیه بیگان گرفتند و تبسیر مردم از جهان رفتند
احتمال تبدل مسطور بر امون خواطر قوم نگردد والله عزیز ذو انتقام وانچه قدمای شیعه بر دامن
مطهرهٔ ام المومنین صلوات الله علی زوجها و علیها غبار کذب افترا و خاشاک بهتان عظیم فرو ریخته اند
هیچ مسلمانی را لعیاذ عثور بر قصه افک و عبور بر آیاتیکه در تکذیب منافقین تطهیر و تصدیق جناب ام المومنین
در محکمات قرآن مبین وارد شده جسارت بر ذکر آن نمی تواند بود کما لا یخفی علی من طالع کتبهم قدما ترکه
سیما روایات القمی وقد اوردتها للضرورة الملجئة فی الکتاب الکبیر عند ابطال
خرافات النجاشی علیه ما علیه و با اینهمه مزید حیا طائفه بجائی رسیده که اگر احیانا روایتی
ولو کانت غیر معتبرة در کتب اهل سنت ورود یابد و احتمالی ضعیف بر شان حضرت صدیقه داشته

باشند بجای تکبیر گردن می کشند و نعره واویلاه و مصیبتاه میزنند والحمد لله که اکنون بر مقدار اکابر صحابه
اقرار دارند که حالیا بعد از ورود تطهیر ذیل و در شر ذیل هر کس و من معتقد شیعی را باین کلمات که اشارتی بدان
رفته آلوده کنند مکذب آیات قرانی هست پس تکذیب تکفیر قد بار خود که عمده و واسطه اخذ دین و ایمان از ائمه
معصومین شان باشند من حیث لا یشعرون میکنند وهذا من عجائب قدرته فالق الحب والنوی خالق
الصبح والمسا اما وهم اخبار عن الغیب در سانحه کربلا و خروج خوارج نهروان
الی غیر ذلک مثل انچه در باره شیر امیر المومنین سلمان نقل میکنند پس از عجایب توهمات و غرایب تخیلات است
چه اینهمه بر تقدیر واقعیت از زبان مخبر صادق گوش کرده بود و وقت مرور در سر زمین کربلا و عبور بر نوم حرور یاد
آورد چنانچه حضرت ام المومنین ام سلمه شیشه خاک طف را روز عاشورا یاد فرمود و خبر کتاب خصایص مخصوص
این مدعا نیست زیرا که از ان اصح و آشکار میشود که حضرت سید کائنات سلمان فارسی را همچو حذیفه بن جابر و عمار و
و دیگر اصحاب منتهای منافقین که درین امت بهم رسید مطلع میفرمود پس مقام مدح و ستایش بر اصول
امامیه نباشد و نه بجای توهم خرق عادت طرفه آنکه سلمان فارسی اینهمه حکایات و قصص را که یکدو بار از زبان
سید ابرار شنیده باشد در مخیله خویش نگاه داشت برای التباس مردم بیان کرد و نصوص قطعیه نبویه را
بر امامت بلافصل مرتضویه تاکیدات و تصریحات و اطاعت علویه علی رؤس الاشهاد و ملا لدیه بمسامع علیه
سید سید بلکه با حجار و خرق عادات از زبان حیوانات خصوصا از ماهی که به تمام کفار یهود را فرو برد و همچنین
از حیوانات دیگر بلکه اشجار و حصاة می شنید یاد نه نمود و حقیقة سر هم نه تراشید بلکه تردد هم ساخت
حال آنکه مطلب امامیه تحت ترین وجوه می شد که او نیز تردد در باره حضرت امیر جوانب آن پس موجب تقدح سید ال شد
و آنچه در تمهید گذارش یافت که مثلی لم یجدوا لهم مناقب فاختلقوا من تلقاء انفسهم والکاذبت نمودشان الیستقیم
عیان گردید و شل شنیده صبح صادق پیدا گشته که در منعین حدیث نعش یعنی در دل سلمان بر دست
ملکی نعش بکردی که چنین باید کرد هرگز از تناقض و تهافت جوابی بر نه بسته اند والبتا لی با آن نکرده وال
قائل باید شد که عدم حضور او بر وقت طلب امیر المومنین از الهام ملائکه باشد و قس علیه دیگر تردد او و فیه من

المفاسد ما لا یعنی اما واقعه ورود آن وشهر شدن سکان آن بر آن نیز از بلاوی است
محوب عجیبه افزاید و ببوش اهل عبرت را میل کرد که برای دفع شر ورود آن از قومی که چندان حقوق شان بعهده خود
نداشت این همه ایمان و خرق عادت بجوی کار کرده تمکن اهل بیت اعجاز و از دست لصوص متغلبین در النوی
مصائب با حزن ابتلا شدند کام مرغوب مرده سکان شگاه کار خود را برنگاشت تا دما را زردنگار مخالفین بسیار بری
آورده‌اند طرفه‌تر آنکه چون جناب سیدة النساء خواست که در بین آن دعا بدبر ایشان کنند هلاک شان از جناب
منتقم حقیقی مسالت نماید چنانچه دیوارهای عمارات مدینه از اساسها خویش جدا شد و قریب بود که شور قیامت
زلزلة الساعة بر خلفا و اعوان الفاسقان بر پا شود ویکون الناس کالفراش المبثوث و
تکون الجبال کالعهن المنفوش این بزرگ یعنی سلمان فارسی آنجناب را بالحاح تمام و افتراح ما لا کلام باز
داشت و سر ستیزی خلفا العنوان عجب لگام بر دره و را در ناصبت او کما فی تالیفات الامام
الاعظم الطوسی والباقر المجلسی واللفظ والروایة للاول فی اختیار الرجال عن ابی عبد الله
علیه السلام عن سلمان الفارسی انه لما استخرج امیر المؤمنین علیه السلام من منزله
خرجت فاطمة فناحت فقالت خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم
تخلوا عنه لانشرن راسی ولاصعقن قمیص رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
علی راسی فما ناقة صالح باکرم علی الله من ولدی قال سلمان فرایت والله اساس
حیطان المسجد تقلعت من اسفلها حتی لو اراد رجل ان ینفذ من تحتها لنفذ فدنوت منها
وقلت یا سیدتی ومولاتی ان الله تبارک وتعالی بعث اباک رحمة فلا تکونی نقمة فرجعت
الحیطان حتی سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت فی خیاشیمنا الخ لیکن بر اصول حضرت نفس
که جناب امیر برای تسلیت شیعیان خود بسیاری از معجزات و خوارق عادات و علومات ظاهر می نمود
چنانچه روزی موالی آن جناب بذروه عرض رسانیدند که با این همه اعجاز که بر مرکب شمسی و سحاب سیر می‌نمود
گرفتی و بعد سیر ما دنیا و انظاره عجایب صنایع ارض و سما شل سید انبیا صلی الله علیه واله وسلم در ملکم دا

کردی

کردی برای جهاد اهل شام چرا احتیاج بجمیع تمل و رجال و سیوف و نصال میشوی حضرت فرمود کاین همه
برای تعبد و مزید ثواب اخروی است والا میتوانم که همین وقت باین دست کوتاه خود ریش و بروت
معاویه بر کنم بمجرد این ارشاد فیض بنیاد دست کوتاه را دراز فرمود و موی معاویه با اصحاب خود از میان
صادق جدا دند که در همان روز معاویه در شام از تخت سلطنت بزیر افتاد و تا دیر در غشی بود چنانچه
تفصیل این قصه در کتاب السماء والعالم از بحار موجود است و نیز جناب مظهر العجائب معدن الغرائب گاه برای
حفظ جان و ناموس شیعیان بلکه بعضی از مجوسیان انواع معجزه با بروی کار آورده وقت حفظ ناموس
و جان سلاله اهل بیت سید الانس و الجان مانند جنین که حرم در پرده شنید و مثل فاطمه خاتون که گریخته در خانه جا
گزیند کما فی حق الیقین و بهجة المباهج و غیرهما من الکتب المعتبرة اینهمه شکوه و شکایات از سلمان و صهایب
بجای خویش نخواهد بود بلکه اینجا از نهایت مقاصد دریافت از اصول موضوعه متشیعین مبین کمال خواهد بود کما لا یخفی و
تفصیل قصه مجوسی بدنهاد که فاروق اعظم را کشته و جنابش بر گور پرستی او خرق عادت نمود بروایت
اکابر اصحاب امامیه مثل فضل بن شاذان و غیر او که نزد بسیاری از علمای شیعه بصحت رسیده و مناکا حسب
بعد نقل آن اعتقادی بصحتش ندارد بلکه در صورت خیال او چنان متذکر است که عمر نگذشت که مردم او را
بکشند و گفت شاید که غلامی را در عوض خون من قتل کنند پس فرمود تا او را آزاد کردند اینست که
چون عمر غنیمت قسمت کرد ابولؤلؤ فیروز نام بحصه مغیرة بن شعبه افتاد و او صیقل گر بود و بخدمت امیر المؤمنین
تردد می نمود مغیره خراجی بر وی نهاد هر روز دو دانگ زر میداد به نیم دینار کردند آنهم میداد پس بچهار دانگ
رسانیدند نیز قبول کرد تا نوبت باشاره عمر به پنج دانگ رسید نیز و زر سرانه زد و در این اثنا روزی پیش عمر
رفت و گفت یا خلیفه ترا عجب می آید که علی را ذوالفقار هست مرا از برای تو بهتر از ذوالفقار شمشیری سازم
لیکن شرط بلکه مراد و خدمت تو حاجتی مانعی نباشد عمر ابرو در فیروز منت جنبانیدی طلبید و آهنی چند بدست
آورد و هر روز چند نوبت بخدمت عمر رفتی و آنچه ساختی بوی بنمودی تا شمشیر تمام کرد و روزی بر دوش
قدیم پیش او رفت و شمشیر بدست گرفت غلاف آن چوبی بود سفید و نزدیک قایمه آن سوراخ

کرده بود و میخ آهنی در آنجا فرو کرده شد که بجز وی دیگری نتوانست بر آوردن چون شمشیر بدست عمر داد
فرا شد که از غلاف بیرون کشد نتوانست عمر گفت ایمن بوده چون بار دوم داد آن میخ را از آنجا بر کشید و بجوالی
خویش کسی را ندید شمشیر بشکست و هم آنجا گذاشته شد بالجمله گویند که در خانهٔ علی زنی بود بر در خانه نشسته
نشسته بود از آنجا برخاست بجای دیگر نشست چون دوم عبد المطلب و زنیند علی سوگند یاد کرد که تا من
اینجا نشسته ام هیچکس را ندیده ام جان بنت ابو لولو را بر دلدل نشانید و گفت که آنجا دلدل بر زمین فرو آید
فرود آئی و در بلی نجواهی ذو النما ابل قم را بود داد که بمجرد وصول و زنی را بعقد نکاح وی بیا بید چون سال
تمام شد مردم عبد المطلب او و دان شهر رسیدند او کسی را آورده بود و این بی نیل مقصود باز گردیدند این نوع
روایات که سرحلقهٔ کفار شیعه بعمل آرند و حفظ ناموس خویش نصب العین ندارند بسیار است از آنجمله
ابو ذر که چون او را از مدینه بربذه اخراج کردند منادی ندا میکرد که احدی بمشایعت او بیرون نرود و
نکند جناب امیر با فرزندان و اصحاب خویش سر از این حکم بپیچید و دست از این تقیه برداشته همراه او رفت و در
وقت وداع انواع مخالفت نمود و مثالب خلفا ذکر فرمود چنانچه در حیات القلوب است اما ساختن
یهود و تبدیل سواط با فاعی پس دلالت بر کمال صبر و شجاعت و نهایت غیرت دارد
و لیکن ترک وجوب یعنی عدم حضورش وقت طلب حضرت امیر برای جهاد مخالفین و شکایت الضجا
مرتضوی از وی در بنیاب چنانچه گذشت منافی مدلول این قصه است کما لا یخفی علی من نظر الی تقاریرهم
فی باب الخلفاء الراشدین و از خاتمهٔ قصهٔ افاعی صریح میتوان یافت که وی ضعیف اعتقاد است خبر خوشامد مطلب سامع
دنیوی یا توقع تقرب جلیکاد و بدان حکم را می سپرد چیزی دیگر ملحوظ نبوده چه بدلالت حدیث اولاً علم ابو ذر ما فی
قلب سلمان لقتله ولقد آخی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بینهما فما
ظنك بسائر الخلائق معلوم میشود که سلمان را با ابو ذر چقدر مواخات است پس چرا ایمان
ایمانی او را ابو ذر بمقتضای حدیث شیخ ابو جعفر منتفی باشد از سلمان را در بزرگ و التیام مسلوب خواهد بود
و الا یلزم خرق الاجماع و بر ظاهر است که در خصوص مواخات این بیوه کس التبه بلا حظ مرجحات و روابط معنویه

بلکه مراعات حکم حکیم علی الاطلاق در میان باشد لقوله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی چنانچه بتفصیل و تصریح آن در کتب کلامیه خصوصاً طعن قرطاس نموده اند پس محال است
که این عقد مواخات از اتفاقیات و جزافیات باشد علاوه چون سلمان از عرش عظیم تا تحت الثری ملائکه در
مقربین از آفتاب هم مشهورتر باشد که ما یدل علیه خاتمة قصة الافاعی انصاف کنند که ظاهر خصائص ائمه
هدی خصوصاً مناقب حضرت علی مرتضی که بروایات معراج سید ابرار تعلق دارد کجا باقی ماند مع هذا
عاملی علمی بسبب ملاحظه حکایات افاعی بکمال پریشانی دست و گریبان میشود که بعد از ترقی این مسلمین و
قوت و شوکت اصحاب سید المرسلین همه یهود بیدین کجا طاقتی بر گفتن چون سلمان داشته باشند کما لا یخفی
علی من نظر الی روایات اسلام سلمان و مزید اخلاصه و کمال ایمانه کالشمس و ضعیفین این داستان تصریح بر آن
می کردند که او در مکه با یمان مشرف شده از امثال و اقران خویش گوی سبقت ربوده بود و این همه انواع شدائد
از دست کفار قریش برداشت از دست یهود تا حق فترا بالاستیعاب ادا می شد و کلام از تناقض و تهافت
بعید می افتاد اما حدیث نزول فرشته و مکالمه او با سلمان پس تصریح
علمای امامیه این امر از خصائص ائمه معصومین و جناب سیدة النساء و حضرت سید المرسلین است کما فی بصائرهم
و قد روی اکابرهم عن الصادق علیه السلام انه من خصائص حجج الله تعالی دون غیرهم بکذب این دعوی است
از خاصة الشی ما یوجد فیه و لا یوجد فی غیره و جمعی از اکابر ایشان مثل شیخ کشی حیرت بر اشکال این خبر ابها
متنبه شدند روایتی دیگر از ابان بن زنبیل خویش برآوردند که مراد از محدث بودن سلمان آن است که امام را
در امور امامت خود بدو می آموخت و محمد لله که این روایت نیز دعوی مکالمه ملائکه را با سلمان از بیخ برکند
چنانچه روایت شیخ المشایخ در علل ان سلمان کان محدثا فسئل الامام عن ذلک
وقیل له من کان یحدثه فقال رسول الله و امیر المؤمنین و انما صار محدثا دون غیره
ممن کان یحدثانه لانهما کانا یحدثانه بما لا یحتمله غیره من مخزون علم الله و مکنونه
ولکن بر عقلای تیزهوش مخفی نیست که این مضمون جدید مخالف بدلول احادیثی است که در تفاسیر شیعه

بحار الانوار قرار یافته یعنی محدث آن است که فرشته با وی حرف زند و قصهٔ امر و نهی سلمان با حضرت
قابض الارواح خود قبل ازین در مناقب او ثبت گردیده و آنرا صحیح الکتب امامیه نیز بدین معنی از حضرات
معصومین بمنصهٔ ظهور جلوه گر است حیث روی فیه ان المحدث هو الذی یرسل الیه الملک
فیکلمه و یسمع الصوت و لا یری الصورة انتهی اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات
و التناقضات علاوه در باب اسرار امامت از گروه مخلصین سلمان که بر وقت معهود حاضر نشده
بهم رسانید بر جبین او را باین رموز اختصاص بخشیده متعداد او را که اخلاص کامل و رسوخ اعتقاد او قبل ازین
مفصل معلوم شد و بظهور پیوست که او در وفا و اخلاص و کمال ایمان و حسن اعتقاد و اطاعت اهل بیت عدیم
النظیر است علی موضوع و مبین مخالفت با احادیث مستفیضه که اسرار و عموم مفصل را از نااهل بدو سپرده دارا از اهل
دریغ نباید کرد چنانچه روایات بحار بران شاهد عدل است که مؤید مزید وفا و اخلاص مقداد اوست که مثل او درین
باب کسی نبود مطالعه و آنی است زیرا که از آن بوضوح می انجامد که معاصر او مانند خلیفهٔ ثالث در
اطاعت و انقیاد مرتضی احدی را شریک سهیم او نمی پنداشتند و در بارهٔ او چنان معتقد بودند که او را عین
جناب امیر چنان میکند که مطاع خود را شکل خدا ساخته با آنهمه بلا ظاهر قسمی جماعتی را اعتماد آن است که
این علم اسرار و رموز مخصوص بسلمان بود دون غیره من الاصحاب الکرام و حضرت امیر علیه السلام ورا باین تفصیلات
اختصاص و امتیاز بخشیده بود و دیگری را باین معنی صلاحیتی نداشت و از نجاست که در حدیث آمده که
اگر ابوذر اطلاع بر ما فی الضمیر سلمان یافتی بلا مهلت ورا قتل کردی یا در حاشیه در حق کشنده او نمود چنانچه
در رسالهٔ فارسیهٔ او عیان میگردد و ازین اعتقادات هویدا شد که هنوز این همه انکار امامیه بر جادهٔ امید
هوی علمای سنت بهم نداده که بر تقریض این معتقدات دلالت دارد بر یکی از بسیار و اندکی از بیشمار اکتفا
می نمایم که فاضل استرابادی در منهج المقال از ابو البصیر آورده که او از امام ابو عبد الله روایت میکند قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا سلمان لو عرض علمک علی مقداد لکفر
یا مقداد لو عرض علمک علی سلمان لکفر بس تنکیه حال هر دو بندگان سادات پیدا یا بدان

علم اسرار و رموز امامت حضرات ائمهٔ اطهار که بتحمّل آن بر اصول موضوعهٔ امامیه مقابله کرده‌اند تکلیف
احدهما عن الآخر است چه این صحیح بسلمان نیز اشتهار یافته و درباره مقداد هم لفظ محدث برای او وارد گردیده تا
حضرات متشیعین معتقدان باشند و الا فلیس جای انکار بجهالت قوم اینهم بروایات اثنا عشریه که درباره
مقبولین کسانی قبل ازین گذشت در آید که در حدیث شریف لفظ محدث اسم فاعل از تحدیث بوده که تو
رساله در تحقیق آن تفصیل کوشیده مرادف بعث قرار داده و لیکن محدثین مجدثین رواة متملقین لعلت شأنه
و تقرب خود نزد حضرت سلمان که حکومتش بمدائن استمداد یافته تا زمانه دراز کشید بجادت قدیم تحریف
و تبدیل نموده باشند و فقرهٔ تشبیه بحضرت امیر از طرف خود افزوده پس باین صورت هم خصائص علو
محفوظ می ماند و هم احادیث احداثیه این بزرگان کما ذکر فی الصدر بر محامل خیر بعنوان شایسته نشیند
و حاجتی بتاویلات سخیفه و مقولات لاطائله ضعیفه نمی افتد تنها این مغالطات عشرات جهل و تجاهل از
حدیث مبهم المقال چه ماند آن بلامی قمی و تباع و شیاع اورا بیش نماند بلکه این سقطات و زلات تغافل
ذهول از سند اقوال اعنی ابوالقاسم موسوم ملقب بعلم الهدی بر صد درباره چنانچه فاضل سبزواری در کتاب
مذکور مسفر ماند و اعلم ان السید المرتضی ذکر فی بعض فوائده الجواب عن الحدیث المتضمن ان
اباذر لو علم ما فی قلب سلمان لقتله وهذه صورة لفظ الجواب وبالله التوفیق ان
هذا الخبر اذا کان من اخبار الاحاد التی لا توجب علما ولا تثلج صدرا وکان له ظاهر
ینافی المعلوم المقطوع تأولناه ظاهره علی ما یطابق الحق ویوافقه ان کان ذلک سهلا وفی
تعذر لذلک سبیل عذرا لا فالواجب طرحه وابطاله واذا کان من المعلوم الذی لا یحتمل
سلامة سریرة کل واحد من سلمان وابی ذر ونقاء صدر کل واحد لصاحبه وانهما
ما کانا من المدغلین فی الدین ولا منافقین فلا یجوز مع هذا المعلوم ان یعتقد ان
الرسول علیه السلام یشهد بان کل واحد منهما لو اطلع علی ما فی قلب صاحبه لقتله
علی سبیل الاستحلال لدمه ومن احوج ما قیل فی تأویله ان الهاء فی قوله لقتله

رحمة الی المطلع لا الی المطلع علیه کأنه اراد انه اذا اطلع علی ما فی قلبه وعلم موافقة
باطنه بظاهره وشدة اخلاصه له واشتد خلطته به ومحبته له وتمسکه بمودته و
نصرته قتله ذلک البطن او الود بمعنی انه کاد یقتله کما یقولون فی من هو فی غمرة وشدة
محبته له انه قد قتله حبه واتلف نفسه وما جری مجری هذا الالفاظ ویکون
فائدة هذا الخبر حسن اخاء من النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی الرجلین وانه اخا
بینهما وباطنهما کظاهرهما وسرهما فی النقاء والصفاء کعلانیتهما انتهی فتدبر
فی ذلک بلفظه فقیر را بعد از استقرار مؤلفات سید مرتضی جنان منقح شد که این افاده غریبه خاتمه
کتاب درر الغرر و غرر القلائد مسطور است که صاحب منهج المقال غافل از آن گردید تا اکنون احقر العباد اول
تحقیق قول علم الهدی می پردازد ثانیا بحدیث گذاری او خود را متوجه میسازد لیکن باید ملخص عبارت
که اگر حدیث مذکور از اخبار صحیحه احادیث محفوف بقرینه نیست ظاهر عینش منافی خبر ثابت که قطعا ویقینا معلوم
گشته مسلمین لیتماد یش خواهیم کرد بمعنویکه مخالفتش رفع باقی نماند اگر این سوبی یا ممنوح باشد واسانید الا ابطال آن
واجب خواهد بود وچون خلوص صفا هر دو بزرگ بهر کس معلوم و آنهم از احادیث اصح مبرهن شد که این هر دو کس در سلام
وعلی ندا شتمانند ایمان ایشان بدرجه کمال رسیده هر دو از نفاق وضعف ایمان منزه وپاک بوده اند پس باید
امر مطبوع اعتقاد نمی توان کرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گواهی بدهد باینکه اگر هر یکی بمکنون خاطر دیگری
واقف گردد خونش برسبیل استحلال بریزد پس لا محاله تاویلی باید کرد و بهتر از بیمار تاویلات آنست که ضمیر مفعول را
با بوذر برگردانند وسلمان را فاعل قتل کان علم را که از علم مفهوم شده قرار دهند یعنی اگر ابوذر بر ضمیر سلمان که محبت
مودت و اخلاص و موافقت باطن بظاهر است واقف شود این علم محبت ابوذر را در محبت سلمان هلاک نماید چنانچه
در باب عشاق می گویند که محبت فلان علانی را کشته است مقصود هم از این کلام اظهار مواخات وصفا
فیما بین ایشان است تا معلوم شود که ظاهر ایشان مثل باطن ایشانست وصاحب منهج المقال بعد ذکر توجیه
مذکور گفته که درین کلام تامل کن انتهی حاصل سخافت این توجیه که او مرانز نسیج عناکبست ناگفته

بنابر

بنا بر ضرورت سابق که مخالف بر عجز در لوی حمل میکند بر چند بحث اکتفا میرود نخستین آنکه از اجلای
بدیهیات است که بیان معنی کلام اوانی که از تهافت و تناقض کمتر خالی می باشد بعنوانی باید که سیاق و سباق آن
متحمل بود و الفاظ و قیود که دران مسرود شود همه گر مخالف افتد چه جای بیان حدیث خاتم المرسلین که بجوامع الکلم
اختصاص یافته عجب از شریف ثمانینی که در مسلک اول حال تبحر و کثرت علوم او بر مرویات امامیه گذشت
چنان در سخن سازی متوجه شد که او را از الفاظ حدیث مذکور هم خبری نماند مطالعه بحار الانوار و دیگر تصانیف
علمای کبار امامیه قدیما و حدیثا بران گواه است که در آخر حدیث ابوذر و سلمان که از حضرات ائمه
علیهم السلام مرویست این جمله هم واقع است ولقد اخا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینهما فما ظنکم
بسائر الخلائق و این کلام نص است در آنکه تاویل شریف متشیعین که آنرا اجود و احسن قرار داده خیالی صحیح
چه جای اجود و احسن بود بلکه نص بر آنکه اهل بیت طاهرین بر مریدان محدثین ایشان فرمودند که اگر ابوذر وقوف بر مکنونات
سلمان یابد فی الفور او را بکشد و حالانکه عقد مواخات با همدگر حاصل بود پس بسائر طبقات خلائق که محبت مواخات
ندارند چه رسد شریف مرتضی میگوید که مقصود ازین حدیث آنست که اگر ابوذر بر مکنون سلمان وقوف شود آنقدر
محبت مودت خود در دلش یابد که کشته محبت او گردد فاعتبروا یا اولی الابصار انصاف باید کرد که برین
تقدیر خاتمه مزبور چگونه مرتبط خواهد شد اینست حال خوش فهمی علمای طائفه که معاذ الله جناب سید الخاتمین
در تعلیم و تلقین شان سعی وافر و کوشش بلیغ فرموده تا بعلمای دیگر چه رسد این همه تکلیف باری منهم
بخیال شیعه از نگذشت که کلام سائل که شریف مرتضی بجوابش اهتمام نموده چنانکه در کتاب غرر و درر مشتمل بر حقیقه
خاتمه هست چه معه سوالش اینست که بحضرت صادق نسبت میکنند که فرمود مواخات کرد نبی میان سلمان
و ابوذر و حال آنکه اگر مطلع میشد ابوذر بر مکنون خاطر سلمان میکشت او را پس معلوم شد که معنی فما ظنک بسائر الخلق
در حدیث هم مرعی و ملحوظ است و هرگز شریف التفاتی بدان نمی کند و لیس هذا اول قارورة کسرت جیب
از قطع نظر از رد احادیثیکه از تواتر لفظی و معنوی هم درگذشته الفاظ مستهجن بر زبان می آرد و خیال نمیکند که
این تشنیعات بکجا میکشد چنانچه بر متتبعین غرر و درر مخفی نیست فاعتبروا یا اولی الابصار دوم آنکه بقول مولف

رساله در مواضع بسیار مبارک علما قرار یافته که احادیث مر احادیث را تفسیر میکنند و در روایات دیگر کما
اشرنا الیه وارد است که اگر ابوذر بر مکنونات قلب سلمان واقف شود در حق او خیر در حق کشنده او کنند وا مهم سا[illegible]
و مفاد این توجیه تاویل است اول دلیل بر بطلان آن است لیس شریف ثمانینی در دعوای جودت الحسنیت
این تاویل و توجیه باطل گردد بعد اولی و مرة بعد اخری در لجه خطا بحیثیتی گرفتار شده که اولیای وی را
امید وصول بساحل نجات باقی نمانده شعر شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل * کجا دانند حال ما سبکباران
ساحلها * سوم آنکه تفسیر مذکور چنانچه از مشاهده این امور تعامی اختیار کرده از روایات دیگر
درباره تکفیر مقداد و سلمان با همه گر بر تقدیر اطلاع احدهما علی ما فی قلب الآخر در منهج المقال غیر آن
مرویست و قدر من قبل نیز تجاهل نموده و گول عوام در خواسته زیرا که تطرق توجیه و تاویل در خود
سخافتها بلکه مخالفتها نیز با امید که دو هستی در لفظ القتل باشد نه در لفظ الکفر و حدیث آنکه لو علم فلان ما فی
قلب فلان لقتله و لکفره باعتبار ربط معنوی مشاکل یکدیگر است و مناط دعوی تفسیر حدیث مر حدیث دیگر را آخر
باعتبار معانی میشود نه باعتبارات لفظی و آخر علما امامیه علی ما نطقت به السنتهم چنانچه سلمان و ابوذر را اجله
اصحاب و اکمل اولیا میشمارند همچنین مقداد را نیز پس معلوم نیست که شریف مرتضی در حدیث بر کدام تاویل تسویل
کار خواهد بست خدایا مگر احباب و معتقدین شریف ثمانینی گویند که مراد از تکفیر احدهما یعنی سلمان
یا مقداد در حدیث منهج المقال نیز همان است که شریف مرتضی تقریر آن کرده یعنی مقداد بر علوم سلمان
اگر مطلع شود و مکنونات خاطرش بر مقداد عرض کرده آید مقداد کافر شود یعنی چنان محبت را اغلاط و منهمک
گردد که دیگر از خدا و رسول علیه و قرآن و امامت ائمه بکاری باقی نماند یا از همین سبب تکفیر او نماید که بزرگان
گفته اند شعر اگر خود هفت سبع از بر بخوانی * چو آشفته الف با تا ندانی * چهارم آنکه منقبت ایمان
ابوذر و سلمان که مدلول روایات امامیه و قبیل زبان اصول معتبره ایشان گذشت شاید هنوز بر مسامع
تفسیر عبور نکرده فمن بیده تحقیقه من العمی الضلال الجسیم آنکه اگر قول ثمانینی را درباره صحابه
کنم نقیصت که او را معتبر و مفتری هم نرسد چنانچه بر دانشمندان عالم ظاهر است منوزح آن بعد کتابت

ادم

آرے تا طلبه علوم دینی تفصیل ما از آن محال استنباط نمایند و آن این است که اگر روایاتیکه در باره
مطاعن و مثالب خلفای راشدین متکلمین امامیه ذکر میکنند اگر از احادیث و ظاهر معنی آن مخالفت امر
جزئی که معلوم مقطوع است پس تاویل آن ضرور خواهد بود و بعنوانیکه مخالفت واقع از میان برخیزد و اگر
و ابطال آن واجب خواهد شد چه بالقطع از آیات قرآنی و احادیث متواتره رسول ربانی معلوم است
که اصحاب کبار از مهاجرین و انصار خصوصاً خلفای راشدین از اهل نفاق نبودند و غلو در اسلام داشتند
پس محال است که یکی مر دیگری را دشمن دارد و قد قال الله تعالی فیهم رحماء بینهم و غصب حق علی ابن
ابی طالب نمایند و خلاف اخبار النبی و کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان عمل آرند و بایذاء فاطمه پردازند
پس این روایات را بمحامل غیر در باید آورد که باهمدگر مخالفت باقی نماند چنانچه شراح حدیث اهل سنت و بعضی
متکلمین ایشان میکنند و غالباً نظر بامثال این ابحاث صاحب منهج المقال بعد ذکر توجیهات شریف مرتضی
گفته فتدبر فی ذلک و شاید اگر در خاطر کسی خلجانی پیدا شود که افاده شریف مرتضی در باره کسانی است
که بر روایات فریقین مقبول باشند و حال خلفای ثلثه چنین نیست گوییم این هم هرگز بر خاطر ارباب اوراق
ستوده نخواهد شد زیرا که مقتضای اصول روایات امامیه بر صدور خیال ایشان در باره خلفای ثلثه تفسیق ابوذر
و مانند او است چنانچه سابقاً الفاظ گذشت مع ذلک در مسلک اول واضح شده و در این اوراق نیز بقدر ضرورت
بر زبان قلم حواله گشته که مناقب خلفای راشدین در کتب فریقین منضبط است و شیعه را از قبول آن بدلالت عقل
و نقل چاره نیست و اگر بنظر انصاف در قرآن مجید اندک غور و تامل بکار برند آیات بینات بسیار خواهند یافت
که اصل مذهب شیعه را بر می اندازد و در وحشت ایشان باقی نمی گذارد و بکلمات الیه الاشاره لیکن چندین حرف
تقریر شریف مرتضی مرتبط بود و قدری از آن زیاد افزا و شمنی الاده چنانچه اولیای شریف در کتابی لوزان جلد و تاریک ذکر
بر آن پرداخته اند بهر آنکه ملخص مقال ذکر کنیم تا در چند سطر دیگر مقدار غور قدر نارسل تحریر شریف مرتضی در بتوان
شود و آن آنکه بود در مطلع علیه که علم هست قتل کند دوم آنکه مکنون قلب سلطان را بکشند یعنی در کمال ضیق ام اندازد
اول از آن مهمل گفته که مستلزم تکرار بی نمک است و لفظ قتل بی محل چه مطلع بر قلب غیر نخواهد بود مگر عالم بالغ

ثانی را از آن محمل قرار داده که نفاق سلمان لازم می آید سوال سایل عود میکند زیرا که ظاهر شرح حضرت ابوذر
بود و باطنش کلفت معتبر و بند امین النفاق انتهی و بر اهل فطانت مخفی نیست که چنانچه مجموع کلمات تعبیرات
مهملات شریفی را متفرق میسازد بعضی ازان بنیاد این تسویلات را نیز بر هوای نداده واما معاصرین
کمتر بناس بعضی از همنا بمقتضای ناعاقبت اندیشی جنابان افاده فرمودند که مقصود آنست که اگر
ابوذر بر حال قلب سلمان آگاه شود یعنی او دیگر بگوید که فلان و فلان منافق اند و بهره از دین و ملت ندارند بلا مهلت سلمان
را بکشد انتهی درین صورت باید که اهل تبرا و تمامی علمای شیعه که نفاق وکفر اصحاب ثلثه و خصوصا
اخص ملازمین جناب را سخن تکیه خویش گردانیده اند بحکم این احادیث کشتنی باشند و اول کسی که خون ایشان
فتوی دهد و خون خود را هدر نماید بیتر بدانکه وجوه امامیه از امثال این احادیث مدعای خویش را باثبات
رسانیده اند چنانچه احقر الانام در رساله که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری در تائید صوفیه و تشنیعه
وانکار مشعلم الدوله که هیچکس از متبحرین یا سالکین این مسلک نیست باطل نموده اشارتی بدان کرده و بنابر احتیاج
بعضی از عمائد سنا الله لطول بقائه در رفع تعطش بعضی از سرائر صوفیه قدس اسرارهم بر روایات قوم تکمیلش نیز
نموده که با وصف قلت اوراق مشتمل مناقب این حضرات است که مزیدی بران تصور نباشد یعنی
قاضی در مجالس بصایت تناسلی کاسر خود گواهی می دهد که مرتبه ایشان تالی ذوات عالی انبیا و ائمه است
و تشیع حقیقی بی اختیار تصوف از محالات و هم محتوی بعبارات شیخ بهائی در کرامات شان و آنکه سیر
طریقت برای وصول الی الحق و کشف مسئله وحدت وجود از ضروریات و هم منطوی بر تاویل آیست که واله
ملا مجلسی در جرح و بازی صوفیه بجواب ملا طاهر قمی زیب رقم ساخته و هم محیط بر تصوف خواجه خواجگان شیعه
کلمات اوست که در رساله اوصاف تائید صوفیه صدور یافته و هم حاوی بر رد مزخرفات ملا طاهر
قمی و اتباع و اشیاع اوست که در بارهٔ تاویلات حدیث ابوذر و سلمان متفوه گشته و هم شامل بر اسامی
اکثری که تشیعین نامهای شان بکمال التعظیم بر زبان می برند و مصنفات شان برای تصحیح عقائد و اعمال
خویش بجان و دل می خرند و هم متضمن بر آنست که منتهای مراد و دولت مومن جالسی بر تالیف شرح باب

ثابت یعنی اخراج بعضی از علمای شیعه از دائره تصوف و لعن و ادعای کاذب که زنهار صوفی
نبودند بلکه فقط میلے و حسن ظنی بصوفیه داشتند و این نیز بجهت آنکه جماعت مذکور را صوفیه نمی‌پنداشتند
تا کارگاه مذهب اصولیه که مجلسی مذکور در آخر اختیار آن نموده و نشو و نمای دنیوی و بال
ظاهری پیدا کرده چنانچه صور این مضامین در آئینه حق نامنطبع است بتوسل این مقولات کاذبه بر هم
نگردد و از خیال حبی دیگر خصوصاً بعضے از اخباریه بدائره مذکوره که لوم و تعنیط آنها نزد او برابر نمود
و قول بعد قبول توبه ایشان حقیقة بنا بر تعنت و عناد و دعوی حشر آنها همراه یزید و شمر و عبید الله زیاد
بایراد روایات اردبیلی در دیباچه ذوالفقار از دعاوی باطله و عذریست که بدتر از گناه توان شمرد
و ازنجاست که بوجوه عدیده و نقوض سدیده که تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ بعبارت از انست تمامی
خرافاتش فقط بجمع اقوالش بمدخل مقدمات اجنبیه بافحش طرق بروی منقلب گشته الی غیر ذالک من المباحث
لیکن چون اوراق محل این قال و مقال نیست ایراد این فصول از باب فضول دانسته برساله مذکور حواله
نمودم و بگمان فقیر چنان مرتکز است که بواسطه بعضی از سرآمد صوفیه و هم بعضی بازعما یذاکرین حضرت
خامس آل عبا که هم مذهب تشیع دارند و هم بنا بر تصوف بملاحظه آن علی الخبر فی بعض الثقات خیلی جور
سلباسند بحضرت مؤلف و دیگر اکابر معاصرین فایز شده باشد پس ضرورت شدید هم باقی نمانده لهذا باز
بر اصل سخن میرویم و میگوییم که فاضل ملا زندرانی و ملا باقر مجلسی اصفهانی چاره کار جز این ندیدند که بتاویل
و تاویل راهی دیگر مسلوک مفتوح فرمایند و آن این است که در احادیث معصومین که نفی مکالمه ملائک از سلمان
وارد شده مراد آنست که خدای تعالی بواسطه ملائک سخن بسلمان نگفت و انکار کلام و همزبانی فرشته
با سلمان مخالف بسیاری از احادیث معتبره است انتهی و سخافت و وهن این تاویل خود از کلام این
بزرگان که بلفظ الالهام و بلفظ امکان آورده اند کما لا یخفی علی من طالع البحار و حیات القلوب و غیرهما واضح و
هویدا است هرگز این سخن سازی در آن روایات ممشی نمیشود چنانچه از ملاحظه حدیث جعفر مانند چشمه خاویه
اند فقطه من حلل الشیخ فیما سبق پس تناقض بحاله باقی است و چون خصایص حضرات ائمه امجاد در عالم الانوار الخایر

بجانی خویش بلاریب ثابت است و دریافت شد که احادیث که ملهم و محدث بودن سلمان محض از
مکذوبات و مفتریات قوم است کردند توجیهات شما متاخرین ایشان بعد از عجز مخالفت امیر بمثل تقدیم
کینه گداز سینه مکار میشوند و کبود دار البوار میروند آسفی کسی از کمترین خلایق بروح پرفتوح ملا مجلسی
بانجمت اولیای ایشان عرضه نمی دهد که آیا کلام بواسطه فرشته مقرب در مرتبه کمتر است از آنکه سوا
بار و مکالمه فرمایند لیکن بسیاری از انبیا که غالبا کلام او تعالی می شنیدند از جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
وسلم که غالبا کلام مقدس بواسطه فرشته گوش پیغمبر می رسید افضل باشند و لا یقول به عاقل مع ذلک چون
حضرت امیر بالخصوص جناب پیغمبر را بواسطه جبرئیل امین پیام و سلام حضرت رب العالمین عیانا با رسالت
الهی بایشان فائز گردد و هم بواسطه فرشته محادثت و مکالمت سرانجام یابد پس ختم نبوت چه اثر
داشته باشد سوای ان الامامة من حیث هی افضل من النبوة کما مر و از امثال این تقاعات عاقل
می تواند فهمید که عبد الله بن سبا راس و رئیس یهود اشقیا را اتباع و اشیاع از ارباب سمعه و ریا
عقاید کار خود را محکم کرده اند و بنیاد ضلال و تلبیس را العنوانی به موسس و مشید نموده که مقلدان ایشان
هرگز بکشف حقیقت آن نتوانند رسید الا من وفقه الله تعالی مثل الهارونی کما یلوح من دیباجه
الطوسی مگر نشنیده که چون آن یهودی شقی و کور باطن غوی بچشم خود دید که سپیده صبح دین محمدی
از شرق خلافت خلفای راشدین دمیده و آوازه فتوح و دولت و ترقی اسلام از هر طرف فرا رسید
طنابهای سرادقات سلاطین عالم از هم گسیخته و عمارات خواقین عجم فرو ریخته انواع مکاید و حیل
برای شکست اسلام و فتح کفار لیام برانگیخت و سودی بران مترتب نشد آخر بارادهٔ فتنه انگیزی
چنانکه صاحب مجمع البحرین اعتراف بآن کرده در لباس اسلام در آمد و از مذهب یهود بحسب ظاهر توبه نصوح
اختیار نمود باز سوالات مرتضوی ظاهر کرد و داد غلو دادن گرفت و آنچه در یهودیت اعتقاد خود
درباره یوشع وصی حضرت موسی علیه السلام ظاهر میکرد برای حضرت امیر تجدید نمود و اول کسی
قول بفرضیت امامت بلا فصل آنجناب بر زبان آورد همین مفتری کذاب یهودی خانه خراب است

ونیز اول کسیکه رسم تبرا در عالم پیدا کرد و گفت که خلفای ثلثه و اعوان و انصار شان لایق تولا
نیستند بلکه معادات ایشان از ضروریات است و مخالفین حضرت امیر کافرند و بهره از ایمان ندارند
همین ملعون ابدی و مردود سرمدی است و از نجاست که بر السنه گردم در اطراف و اکناف عالم شهرت تمام یافت
که مذهب رفض ماخوذ از یهود اشقیا است فاضل استرابادی تا بالی سلاف خود بکمال سرور و انبساط و طیب
خاطر این همه مطالب را در کتاب خودش یعنی منهج المقال فی تحقیق الرجال نقل میکند و بکشاده پیشانی
در تحریر آن مبادرت می نماید فانظر الی عبارته واشارته الکشی ذکر بعض اهل
العلم ان عبد الله بن سبا کان یهودیا فاسلم و والی علیا و کان یقول وهو علی یهودیته
فی یوشع وصی موسی بالغلو فقال فی اسلامه بعد وفات رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فی علی مثل ذلک فکان اول من شهر بالقول بفرض امامة علی علیه
السلام واظهر البراءة من اعدائه وکاشف مخالفیه واکفرهم فمن ههنا قال من
خالف الشیعة اصل التشیع والرفض ماخوذ من الیهودیة انتهی کلامه جزاه
الله عنها وعن کافة المسلمین فی یوم التناد فانه قد افاد واجاد اما ادعای
تعلق علم سلمان باسم اعظم پس آن هم افترای عظیم است برای رفع شان سلمان چه مفسده تا که ربا
نخواهد شد وجه مناقب و خصائص اصلیه که از دستبرد مدعین مزید و لاابرباد نخواهد رفت کتب ایشان موجود است
روایات ائمه ملاحظه نماید که آیا این علوم مخصوص بحضرات معصومین است یا نه و بسیاری از احادیث دلالت بر آن
دارد که اسم اعظم پیش از یکی نیست قطع نظر از این همه حدیثی دیگر بر نقیض دعوی ملحد کور باید شنید که سرگروه
جناب امیر را برای بیعت طلب کردند و حقوق او را غصب نمودند و آخر بنابر اشد ضرورت بحاشیه و دست به بیعت خلفا
دراز فرمود و قلب سلمان بگیرید که بلا وصف دانستن اسم اعظم چرا در دست مخالفین خود را ذلیل کرده یک
گردش چشم نتوانند که تار و پود خلافت را برهم زند و غاصبین ظالمین را رسوا کند انتهی ملخصا فی البحار
وغیره من الاسفار پس واضح شد که اگر او اسم اعظم را میدانست برای حفظ ناموس اهل بیت خصوصا

جناب سیدة النساء و حضرت علی مرتضی سطوت خلفا را بازنمی گذاشت و معجزه ظاهر نکرد بار خدایا مگر گویند که سلمان فارسی اسم اعظم بعد این سانحه و مخالفت مرتضی حاصل شد چنانچه برادر صغیر ایشان صدیق اکبر امامیه را بعد از مخالفت خدا و رسول هجرت از مدینه قوت ایمان بدست آمد کما عرفت و بر تحدیث فایده دیگر که بیخ و بنیاد مذهب قوم را میکند ترتب یافت که اگر حدیث طویل الذیل را که در احادیث سابقه دارد کردم اصلی می بود استبعاد سلمان بجهت تقیه امیر و عدم منازعت با خلیفه اول محال می شود زیرا که حدیث مشار الیه بر خلاف قواعد این طایفه و در نزد عقلا دلالت بران می کند که از خلفای ثلثه هر ظلم و جور که صدور یابد بران صبر و سکوت باید کرد و رو در هم نباید کشید وقد تقرر ان اهل البیت ابصر بما فی البیت و من قبیل ذلک ان سلمان مجمع علم الاول و الآخر عجب تر آنکه با وصف انتهاض دلیل عقلی و نقلی بر عدم حصول اسم اعظم بعضی از روسای طائفه مثل ملا طاهر قمی و غیر او کما الظهر من رسالته گویند که بنابر دانستن اسم اعظم حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله وارد شده و نمی دانم کهتر بن خلائق حیرانم که اسم اعظم اگر موجب محبت و صداقت نباشد باعث کشتن این بزرگ عدیم المثال که خود جناب رسول الله صلعم مواخاتش با ابوذر غفاری بسبب مراعات حق او را بذمه ابوذر واجب گردانیده چگونه خواهد بود و الحمد لله که ابوذر سر علوم مرتضوی که بر اعتقاد شیعه باعث انتفاخ شکم مبارکش گردیده کما روی شیخ المشایخ فی علله و هذه عبارة الحدیث قَالَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَاَمَّا کِبَرُ بَطْنِیْ فَاِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ عَلَّمَنِیْ بَابًا مِنَ الْعِلْمِ فَفَتَحَ ذٰلِکَ الْبَابُ اَلْفَ بَابٍ فَازْدَحَمَ فِیْ بَطْنِیْ فَنَفَخَتْ عَنْ ضُلُوْعِیْ و توفی نیافت و الا از حلیه الله زیاد و لوا بوهم درگذشته در الوقت کسی را از اهل میت زنده نمیگذاشت و عجب نیست که باعث مخالفت این بزرگان و سر باز زدن از اطاعت مرتضی شاید مبنی بر همین موزد اسرار امامت یا اسم اعظم باشد و عایت استجابت و استغراب از نیست که چون مخالفت و حروب صحابه از اهل جمل و صفین با حضرت امیر المومنین شد مگر بجهت خلافت و امامت کما قال المرتضی مر ارا متقضی اسرار و رموز

امامت

امامت نیست مگر همین قیل و قال و قتل و قتال و جدال و تعیین یکی با دیگری پس حیرانم که اکنون حضرات رفضه بکدام دلیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بد خواهند گفت و در وجه ایشان خواهند شد و ابوذر و سلمان را از این عیوب پاک خواهند کرد بلکه می باید که اعتقاد نمایند که علم و عمل صحابه را داشته باشند علاوه از مطالعه حدیثیکه در سیاق از کتاب منهج المقال ایراد نمودیم واضح می شود که اصحاب ثلثه امامیه با همدیگر صاف نبودند تا آنکه سلمان اگر بر علوم مقداد مطلع می شد تکفیر او میکرد و همچنین مقداد را از توجیه شریف مرتضی که حالش در سیاق بوضوح انجامید در نظر است که در حدیث شریف نبوی در بارهٔ سلمان و ابوذر قبل از همه گر مرویست حیث قال فلا یجتمع هذا العلوم ان یعتقد ان الرسول یشهد بان کل واحد منهما لو اطلع علی ما فی قلب صاحبه لقتله و هنوز بنظر کمترین نرسیده که احدی از معتمدین امامیه قائل باین معنی شده باشد که مقداد و ابوذر هم اسم اعظم را میدانستند پس مقابله همدیگر بر صور خیالیه ملا طاهر قمی خوانده چگونه برین توجیه سخیف یعنی حصول علم اسم اعظم برای سلمان محمول تواند شد که در نهایت موضوعه مفتری در رود باید فان الدرایة خیر من الروایة اما حدیث جامعیت و لعلوم اولین و آخرین پس مراد از آن علم حضرات انبیاء سابقین و سید النبیین است یا فقط علم آنحضرت و امیر المومنین علی مرتضی علی التقدیر لازم می آید که سلمان را مجمع جمیع علوم انبیاء سابقین و لاحقین و ائمه معصومین علیهم السلام خصائص ایمه بالخصوص جناب امیر تصور در هم شود زیرا که فقط علوم جناب امیر که آثارش در ظاهر نیز از اصول امامیه بروز نموده زیاده تر از علوم انبیاء سابقین است چه انبیاء گذشته اقتباس انوار و علوم از اصول موضوعه اثنا عشریه از حضرات ائمه بالخصوص حضرت امیر نموده اند و وجود مقدس آنها بتبعیت ذات ایشان بوده چنانچه ابن بابویه صدوق و دیگر اکابر امامیه در معانی الاخبار و امالی و غیره کرن نص درین امر واقع شده اند فما ظنک بعلمهما جمیعا و بر بعد ها النصوص را نقل میکنند از انجمله آنکه اهل بیت علیهم السلام در تاویل این حدیث یعنی ارشاد فرموده اند که او جامع علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر بود و مراد از اول آن سرور است و مقصود از آخر حضرت امیر المومنین و حدیث دیگر در منهج المقال بمثل ذکر یافته و از فضل بن شاذان منقول و مروی

ثم قال ما نشأ فی الاسلام رجل من سائر الناس کان افقه من سلمان
الفارسی وظاهر این حدیث که متبادر من الاطلاق ومقتضی منقبت است ترجیح او بر جمیع افراد امت محمد
است صلی الله علیه وآله وسلم واین جامعیت علوم مقتضی آن بود که آثار صوری هم برای سلمان نادر ترتب
می شد حالانکه دعوی این جمعیت درباره سلمان مذکور نمایند وبه ترتیب آثار درباب حضرت امیر قائل
باشند پس گویا حضرات رفضه بنا بر خوف وتقیه که از ذاتیات مذهب ایشان است بر زبان نیارند مگر در
حقیقت بفراخ حوصلگی سلمان قائل اند وبتنگ حوصلگی جناب نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وتنگ حوصلگی جناب حضرت امیر
معاذ الله قائل اند که فقط تعلیم یک باب علم باعث انتفاخ البطن واقع شد بخلاف سلمان که مجمع علم اول وآخر
بود وحمله الآن کما کان معبر از حال وظرف تر آنکه از حدیث علت کبر البطن شریف مرتضوی صاف
پیداست که حضرت امیر را قطره از دریا وبابی از علوم انبیا حاصل شده بود ابو جعفر کلینی امام المحدثین شیعه
بابی در کافی بروایت زراره که اصل ماده فتنه وفساد وبدعت واحداث در وقت خویش است
ملعونیت او قبل ازین از کتب معتبره امامیه نقل شده وهم بروایت دیگران از ملحدین ومفترین منعقد کرده که
امیر المومنین را بر علم سید المرسلین ع دو بهره ونصف همدگر بود والعبارة هذه الباب التاسع
والاربعون باب ان الله عز وجل لم یعلم نبیه علما الا امره ان یعلمه امیر
المؤمنین وانه کان شریکه فی العلم ودرین باب حدیث وارد بروایت زراره آورده
عن ابی جعفر قال نزل جبرئیل علیه السلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
برمانتین من الجنة فاعطاه ایاهما فاکل واحدة وکسر الاخری بنصفین فاعطی علیا
نصفها فقال یا علی اما الرمانة الاولی التی اکلتها فالنبوة لیس لک فیها شیء واما الاخری
فهو العلم فانت شریکی فیه واکثر ازین خصوصیات خاص نمی دانم لا اقل که حدیث اقضاکم علی
الی غیر ذلک من الاحادیث بعد ورود امثال این مناقب سلمان فارسی در دعوی آنکه احدی در اسلام
افقه از وی بوجود نیامده بلا شرکت حدیث دون معانی باقی نماند ناچار الخصائص لائمه لاحقین که کمتر از مرتبه

جناب

جناب میر پیر السنه المتشیعین بودند چه رسد آدم برینکه او از جهت عدم عصمت معقول است
وجوابش عنقریب می‌آید که او از جملهٔ اهل بیت است این صغری قیاس باید کرد و کبری که هر که چنین باشد
معصوم است لقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا کما فی کتبهم الکلامیة التی صنفها اکابر الامامیة پس خاصهٔ عصمت
هم از دست رفت و برین قدر مقصود نیست زیرا که خود علمای شیعه در صدد اثبات عصمت گشته اند نور الله
شهید ثالث در مجالس در ترجمهٔ سلمان گفته که از شیخ الموحدین محمد بن العربی که مانند جمعی از علمای
خود او را از شیعه شمرده استدلال بر عصمت سلمان بکمال طیب خاطر در مجالس نقل کرده که لما کان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عبدا محضا ای خالصا قد طهره الله تعالی و
اهل بیته تطهیرا واذهب عنهم الرجس وکل ما یشینهم فان الرجس هو القذر
عند العرب علی ما حکاه الفراء قال تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا فلا یضاف الیهم الا مطهر ولا بد ان یکون کذلک فان المضاف
الیهم هو الذی یشبههم فما یضیفون الی انفسهم الا من له حکم الطهارة والتقدیس
فهذا شهادة من النبی صلی الله علیه وآله وسلم لسلمان الفارسی بالطهارة والحفظ
الالهی والعصمة قال فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سلمان منا اهل البیت و
شهد الله لهم بالتطهیر وذهاب الرجس عنهم واذا کان لا یضاف الیهم الا مطهر مقدس
وحصلت له العنایة الالهیة بمجرد الاضافة فما ظنک باهل البیت فی نفوسهم
فهم المطهرون بل عین الطهارة انتهی تا کجا شرح تناقض و تهافت مقالات شیعه توان کرد
که یکجا قائل بعصمت سلمان میشوند و جای دیگر روایات ارتداد و مخالفت او با جناب مرتضوی
الا القلیل وارد می نمایند و بر اهل حق تشنیع میکنند و با کسی که هنگامه میزنند و بعد غور و امعان
معلوم میشود که بر اصول امامیه قائل بامامت سیزده کس باید شد زیرا که بحکم احادیث کافی باعتراف صاحب
شافی کما ستعرف ان شاء الله تعالی هر که از اهل بیت است وصی جناب پیغمبر است پس سلمان

فارسی ضرورست که ضمیمهٔ ایمان اثنا عشر نمایند و بامامت ثلثه عشر قائل شوند و حالانکه این اصول ایشان
مستبعد نیست مگر یاد نمیکنی که باظهار امام اعظم علی و عجز او امامت سیزده امام در نسخه سلیم کرا آدم و فضل از
همه اصول است کما سبق تقریر یافته ولیکن مشکل این است که برادر خرد ایشان صدیق اکبر شیعیان بموجب البعض
از احادیث معتمدهٔ امامیه چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی نیز امیدوار است که بدائرهٔ امامت
داخل شود بلکه اگر شتر گربه نیارند و بصنعت ایهام و قوت مناظره رجوع نکنند نظر بانچه در حق گربه برآمت
عینمایند زیاده تر بتوسیع دائرهٔ مذکور مائل شوند و سیجیٔ حدیث الائمة فی باب النبوة ان شاء الله المستعان
لیکن زید بن علی بن الحسین باصول این بزرگان بلا ریب مشرک و کافرست معاذ الله من ذلک چنانچه از مطالعهٔ
شافی و بحار نیز بظهور می انجامد حَیْثُ قَالَ مُؤَلِّفُهُ اِنَّ مَنْ لَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهٖ وَاتَّبَعَ اَطْلَقَ
مُشْرِکاً لَیْسَ بِمُسْلِمٍ حَقِیْقَةً و در بحار مجلسی از کتب صدوق ایشان مرویست که زید وقت رحلت امام باقر
استدعاء امامت خویش کرد و گفت که پیروی حسن مجتبی کن و امامت بمن بده پس محال است که
مرتبهٔ وصایت و امامت برای او مقرر شود اگرچه برای گربه مسکین بلحاظ وصف عنوانی نزد عرفا
ممکن باشد لاحول ولا قوة الا بالله اما دعوی این معنی که در سه وحی جناب ختم المرسلین
مامور بسلام رسانی آدمی شد پس ظاهر البطلان است و محتاج به تنبیه نیست چه جای اقامت
دلیل و برهان ملاحظهٔ این احادیث بر اصول مصنوعهٔ امامیه خارهای غصه در جگر می شکند که برای
حضرت امیر کبیر سید الوصیین سند المتقین قائد الغر المحجلین که حدیث لحمک لحمی و دمک دمی در بارهٔ او
پیرایهٔ ورود پوشد بلکه حق استاد او نیز ذمهٔ حضرت جبرئیل ثابت باشد صد بار هم امر این سلام و پیام ور
نشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هزاران مرات از جانب پروردگار مامور بسلام رسانی سلمان
فارسی باشد و قید الوف از لوامع صاحبقرانی ملا تقی اصفهانی مستفاد میگردد کما مر فی المسلک الاول
بار خدایا مگر چون حضرت جبرئیل نزد هر وحی بلا واسطه بجناب امیر مجتبیٰ و ذنبا با ابتدا و انتها از مسید
نور موره اسرار میرسانید حاجتی بتوسط انبیا باقی نمانده بود اما روایت سلمان منازل

البداء

اہل البیت او من اہل البیت پس اگر حقیقتش مراد گیرند مقام کمال استغراب است
واستعجاب زیرا کہ حضرت ام سلمہ با وصف ام المومنین بودنش بنص قرآنی در وفا و اخلاص و محبت ایشان
بنجف خصوصا در بارۂ شہید طف از اول تا آخر کما لا یخفی علی من تتبع افادات اکابر المجلسی والکاشانی
تا آنکہ بروایت ثقات فی حامل وصایا و کتب سلطان کربلا بود و خطاب الٰہی بالذات بشانش در جائیکہ آیت تطہیر
وارد است تعلق دارد بالیقین خارج از اہل بیت باشد و در داخل کردن جناب سیدۃ النساء بضعۂ سید
الانبیاء در زمرۂ مقدسہ اہل بیت ہنوز ریب و شک پیرامون اہل رفض گردد و مجوسی آتش پرستی کہ
گوشت و پوست و بلکہ دائم بدنش تا مدتہای دراز از لوازم و عوارض آن مذہب تشیع و نما یافتہ باشد
کما قال المخالفون فی حق الخلفاء الراشدین مع بعد از اسلام از عمدہ ترین مشاہد مشرفہ کہ بدار فضیلت
والکملیت آمدہ اند بود محروم ماندہ و نیز بان تا آخر بصحبت شریف نبوی رسیدہ و آخر الامر بمقتضای البقیۃ بمعنی تحویل
کل شیء یرجع الی اصلہ بمجرد وفات سید کائنات حسب تردد در بارۂ حضرت امیر بہم رسانیدہ و وقت معہود
سر ہم تراشیدہ باشد بحکم تفصیل در زمرۂ قادسہ اہل بیت داخل باشد فاعتبروا یا اولی الالباب
و قولوا ان ہذا لشیء عجاب اما دعوی اول پس بملاحظہ کافی برای آن بسند و کافی و اما دعوی ثانی پس از کلام صاحب
شافی روشن بگردد حیث قال و یجیء فی الرابع والخمسین من الثامن و قلنا ان اہل بیت
کل نبی اوصیائہ و علی ہذا یمکن ان یکون دخول فاطمۃ فی اہل بیتہ باعتبار
انہا وسیلۃ وصایۃ اہل البیت کما مر فی توضیح آیۃ سورۃ الاحزاب و اولوا الارحام
بعضہم اولی ببعض فی شرح اول السابق و یمکن ان لا تکون داخلۃ فی اہل البیت
یعنی در حدیث پنجاہ و چہارم از باب صد و ہشتم خواہد آمد کہ اہل بیت ہر نبی خلفاء او می باشند و چون جناب
سیدہ امام و خلیفہ نمی تواند شد پس بدین اعتبار کہ مادر ائمہ اطہار است و وسیلہ وصی بودن اوصیا است
ممکن است کہ او را در زمرۂ اہل بیت بتکلف گنجانیم و ممکن است کہ در اہل بیت داخل نباشد انتہی خلاصہ بر
عاقل تیز ہوش مخفی نیست کہ قطع نظر از آنکہ صاحب شافی با یراد لفظ امکان حکم بشرکت فاطمہ ضعیف

دلست حقیقة اشعار بران میکند که او خارج بود و درین زمره از محالات است کما اشرنا الیه فی تخمیس مقال ز یرا که بحکم حدیث کافی بودن شخص از اهل بیت مستلزم رضا به رخلافت است و این نوع ذکورت هست پس مستلزم اندراج او در اهل بیت از مستحیلات علقیه و نقلیه خواهد بود و آدیلاه و امصیبتا که بعد از ین خرابیها هم ادعای دعوی مزید و الّا اهل بیت در سر باشند عجب اینست که آنچه علمای اهل حق درباره تطبیق احادیث و تحقیق معنی اهل بیت گفته اند آنرا از باب مضحکات می پندارند و از ین مقامات بخاطر مخاطب مفهم مرتکز شده باشد که دعوی عصمت که بحسب ظاهر برای جناب سیده می نمایند در اخراج او از زمره اهلبیت میکوشند محض برای ترتیب مقدمات مطاعن فدک بر خلفای راشدین ست اتعجبین من امر الله و لا تعلمون معاذ الله که احدی از امیه بچنین کلام سخیف که باعث اخراج اهل الاصول السیاسی از اهل بیت باشد تکلم نتواند شد که اهل بیت هر چی فقط خلفای می باشند زیرا که قرآن مجید باین معنی ناطق است که ازواج انبیا علیهم السلام در اهل بیت شان ملک انله او لم یروا الی ما قال الله تعالی فی کتابه المجید حکایة عن الملائکة المقربین حین خاطبوا سارة زوج ابراهیم الخلیل علیه السلام أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ پس معلوم شد که برای دشمنی امهات المومنین و لعنه سید کائنات اینهمه خرافات را بان طیبین و طاهرین نسبت کرده اند اینهمه که گفته شد حال شق اول بوده و اگر مقصود از حدیث او ثابت بل بعید گشت که سلمان از خواص شیعه اهل بیت است و از طینت و از طینت شیعه ایمه چنانچه بروایت صاحب بصائر الدرجات از حضرت امام صادق ان ناطق است که سیجی انشاء الله تعالی یا گویند تعداد او در زمره مقدسه ازان جنس است که در حق کمیت از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مروی است ان علیا قال انما هی من اهل البیت پس برین تقدیر علمای طائفه شیعه قاطبة اجمعین من المتقدمین و المتاخرین که در بیان ذکر خصائص حضرت سلمان فارسی هستند منجر اهند که او را بوسیله حدیث مذکور بعرش برین رسانند کما اشرنا الیه لامحاله از حمقا و سفها معدود خواهند شد بلکه در سلک مجانین

سلک خواهند گردید زیرا که معنی اول بر دیگران از شیعیان مزعومین اینها صادق می آید بخصوص
او درین امر باقی نمی ماند و معنی ثانی بجدی مستدل است که اخس حیوانات مثل سگ و گربه در آن
سگ یکی گشته اند پس فضایل برذایل مبدل شده چنانچه در تمهید اشارتی اجمالی رفت آمدیم بر ذکر
حدیثیکه دلالت بر قول ابوذر غفاری که حالش از اصول شیعه مفصلا درین مسلک شنیدی بر زمره
مقدسه اهل بیت دارد پس باید نگذرد ورام بن ابی فراس در جامع خویش و شیخ ابوعلی طبرسی در مکارم الاخلاق
مرسلا و مسندا آن را روایت کرده اند واللفظ للثانی کما لا یخفی علی من نظر الی عین
الحیاة الفاضل المجلسی یقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذه
الاوراق من وصیة رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لابی ذر الغفاری التی اخبرنا
بها الشیخ المفید ابوالوفا عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی والشیخ الاجل الحسن بن
الحسین بن الحسن بن بابویه اجازة قالا املی علینا الشیخ الاجل ابوجعفر محمد بن الحسن
الطوسی واخبرنی بذلک الشیخ العالم الحسین بن الفتح الواعظ الجرجانی فی مشهد الرضا
علیه السلام قال اخبرنا الشیخ الامام ابوعلی الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ
ابوجعفر قال اخبرنا جماعة عن المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشیبانی
قال حدثنا ابوالحسن رجاء بن یحیی الکاتب سنة اربع عشرة وثلثمائة وفیها مات
قال حدثنا محمد بن الحسن بن المیمون قال حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضیل
بن یسار عن وهب بن عبد الله قال حدثنی ابوحرب بن ابی الاسود الدئلی عن ابی الاسود
قال قدمت الربذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه فحدثنی ابوذر
قال دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فی مسجده
فلم ار فی المسجد احدا من الناس الا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وعلیا علیه
السلام الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد فقلت یا رسول الله بابی انت و

امی اوصنی بوصیة ینفعنی الله بها فقال نعم واکرم بک یا اباذر انک منا اهل
البیت الی آخره بلفظه اما حدیث علوی که طینتش از طینت ما ست الی
آخره پس درین صورتیکه مراد ازان عدم اختلاط خمیر نواصب باشد مسبوق الکفر بودن چنانچه حدیث
شیخ المشایخ ابوجعفر قمی از امام کاظم علیه السلام ضمن آن است و تعرف محصل آن ان شاء الله تعالی لاحقی
مع ذلک صدور مخالفت مرتضی از وی که بتواتر معنوی رسیده و عدم مرار اجتنابی از ذنبی که در مسلک اول
ذیل حدیث طینت بتفصیل تمام گذشت که اتحاد طینت موجب عصمت است مانند عصمت ائمه و وجه عصمت ائمه
همین است که از طینت پاک و پاکیزه پیدا شده اند که از علیین هم رسیده و اصلا و قطعا خلطی دران واقع نشده و اگر در
معنی حدیث تصرفی بکار برد حدیث امام صادق را از بصائر الدرجات نقل فرمایند که مولف آن بطریق معتبر از
فضل بن عیسی روایت می کند که من همراه پدر خود شرف حضور بجناب امام صادق علیه السلام دریافتم پدرم از
او چیزی پرسید و گفت که درباره حدیث نبوی یعنی سلمان منا اهل البیت چه میفرمائی فرمود صحیح است گفت آیا سلمان
از اولاد عبد المطلب بود که او را در اهل بیت درمی آورند حضرت ارشاد نمود که او از ما اهل بیت است باز گفت که
اولاد ابوطالب بود باز همان جواب شنید و از فهم این نکته عاجز گردید پس فرمود که مقصود حدیث نیست مگر اینکه
ایزد تعالی خمیر ما را از علیین پیدا کرد و خمیر شیعه را کمتر ازان پیدا کرد پس سلمان بهمین معنی از اهل بیت باشد الی آخره
ملخصا پس دعوی رفعت منازل و عظمت مراتب و طهارت و عصمت سلمان بلکه استدلال ازین مثال این حدیث
بر عصمت احدی از ایشان صورت نخواهد بست زیرا که همین احتمال در احادیث دیگر که طینت ائمه از طینت پیغمبر خدا
جاری خواهد شد و صدور معاصی و ارتکاب آثام از حضرت سلمان ضرور خواهد بود و گویا بر اصول حضرات امامیه عدم
خذلان بکمال عقوبت و بال بهمه بر اتفاق اهل حق واقع شود زیرا که از حدیث طینت هویدا و روشن گشته
که طینت شیعه با طینت نواصب و کافرین بلکه مخلوط شده و بر محوضت و صراحت خویش باقی نمانده و محال
است که مقتضای آن خصوصا مقتضای طینت نواصب که مخالفت و عداوت ائمه اهل بیت است انفکاک یابد پس
جلائل مناقب و فواضل مثالب جا باید شد و درین معنی گناه از شیعه باشد و اهل حق بباد دانش آن

گر بنا را باید حکایاتی عجیب و غریب در کتب و فاوند ما بنظر احقر الناس در آمده بر ذکر حکایتی از ان
بر رعایت ادب رعایت الحجاز بمبادرت مینمایم **حکایت لطیف** امیرزاده را شنیدم که بمزید حسن و جمال و لطافت
و اعتدال اعضا داشت چنانکه گفته اند شعر مگر بلائکه بر آسمان گرنه بشر بحسن طلعت او بر زمین نخواهد بود
اتفاقاً یکی از اوباش را هوای وصالش در سر و آتش عشق در جگر افتاد و آناء اللیل و اطراف النهار آب
از دیده میریخت و خاک حسرت بر سر میبیخت و چندانکه وسیله کاری میجست نمی یافت و هیچ تدبیری
مفید مدعا نمی افتاد قضا را در حین یاس یکی از دوستان صداقت اساس گفتش که اگر نام فلان را
وظیفه کنی و در روز زبان سازی بر آید کامت که ظاهر اخراج از تقیه امکانست آسان گردد القصه لیسی بنا بر
که آن جن مسخر شد و گفت که من و ... بیکر آهو که در چستی و چالاکی و خوبصورتی مثل عنقا باشد متمثل می شوم باید که
مراد را لطف محبوب خود جلوه دهی چون تعطش تمام بخرید این مرام را بهم رسد تو انکار کن تا آنکه خلوتی خالی از اغیار بدست
آید و کام دل بخوبترین وجوه گرفته شود الغرض آن بیدل چاره جو رسنی بگردن آن آهو محکم بسته و سر رسن بدست
گرفته نزد امیرزاده حاضر شد بمجرد نظاره آهو دل از دست داد و این مرد راه خویش گرفت امیرزاده
پرستاران و موالی خویش را بانگ بر زد که از جای خویش مجنبید خود در عقبش دوید تا آنکه خلوتی خالی از
اغیار بهم رسید و دست صاحب آهو بحنای مدعا رنگین گردید شعر گل از غنچه خندید و در سفته شد و سخن بین
که در پرده چون گفته شد + راوی گوید که چون نام اختیار آهوی عنقا کماید ... این غزال رعنا افتاد بجمال
شادمانی سوی مشکوی خود خرامید هرگاه قریب مسافتی رو داد آهو بشکل پیر مردی ریش درازی در آمد و فریاد بر آورد
که ایها الناس عشاق بدادم رسید این سانحه عجیب را به بینید که فاسقی بدگهر با این نازنین بستر جمع شود و حلقه برکن
با این چستی و رگردن من بیگناه انداخت غریو از خلق برخاست و نعره واه واه الیشان بفلک اطلس رسید بالجمله در حد
طینت ضعما الصل ... درباره عصمت و ما یتعلق بها از دست میرود یا اختصاص حضرت سلمان بالحل و بی
اصل شی ... وَإِنْ سَمِعْتُمْ مَوْعِظَتِي فَتَذَكَّرُوا ... [illegible] ... مَعَاشِرَ الْمُتَشَيِّعِينَ
بِآيَاتِ اللهِ تَعَالَى وَأَحَادِيثِ رَسُولِهِ بَدْرِ الدُّجَى نُورِ الْهُدَى فَعَلَيْكُمْ بِاتِّبَاعِ أَهْلِ بَيْتِهِ

الطاهرین و التشبث باذیال الائمة الصادقین و الخلفاء الراشدین فان ذلک هو الفوز
العظیم و لا تمیلوا الی من تخلف عنهم مقصرین غیر محلقین محدثین غیر محدثین فانه
هو الخسران المبین اما قضیه اشتیاق جنت و عشق و عاشقی او با حضرت سلمان
پس مقام عبرت و حیرت است که آیا این شوق که جنت را نسبت بسلمان فارسی رو داد در زمان نبوی بود
یا وقتیکه او مرتکب احداث و ابتداع و مصدر تقصیر در حقوق اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
شد و سرپرستی خلفا بکار برد چنانکه دانستی در بیان او ان عشق سلمان بجنت زیاده تر بود یا بالعکس و نیز
در حیرتم که مراد ازین جنت باغهای قوم ثمود و عاد است چنانچه باعتقاد ذئاب بود یا در اعتقاد ایشان او از جنت
آدم علیه السلام باغهای دنیا مراد است اگرچه جمعی از امامیه درینباب توقف می کنند کما فی منهج الصادقین
بسیاری از مفسرین ایشان اعتقاد آن دارند که بهشت آدم بهشت خلد بود که اهل ایمان بجزای اعمال خویش
در عالم آخرت در آن داخل خواهند شد کما فی بحار المجلسی و غیره یا مقصود ازین جنت او الغرب بین النار و
اعراف خواهد بود علاوه مقصود واضح حدیث اشتیاق که بهشت بعد از ایمان خدا و رسول بسلمان
مشتاق تر است نص صریح درین است که او هدم اساس خصائص جناب امیر المومنین را قصد نموده زیرا که
لفظ بعد بتصریحات مولف رساله در بعدیت متصله حقیقت واقع شده و پر ظاهر است که بمقتضای منقبت
نیز همین است که در میان است که تا کار از اصل بر آید صیرورت بسوی فرع روا نباشد و کفی شهیداً علی
بطلانه و الحمد لله که حدیث من ضحک ضحک برجال امامیه منطبق شد اما خبر حکومت رانی او بر
ملک الموت پس آن نیز از خصایص شیر خدا است مجال مبتدعین و محدثین است که بر ملائک
مقربین و ملأ اعلی خصوصاً ملک الموت قابض الارواح حکم فرمایند از عقل و دانش بعید و رو به سفاهت و خفت
رای بس نزدیک است نزد ما بملائک مقربین معصومین عماد قبلین اختصاص یافته دون غیرهم سلمان را چه
یارا باشد که با فرشتگان ملاقات کند و با ایشان حرف زند چه جا حکمرانی کما لا یخفی علی الافاضل
و الاواخر و متوهم نشود که این کلمات از قسم احتمالات مخیله است باحادیث اهل بیت نبوی موکد شده

بنت

نیست زیرا که در سابق سمت ذکر یافته که جناب سید انبیا و اوصیا او تایید و تبشیر محتضرین از طایفه
متشیعین می نمایند و تازه تر آنکه در تفسیر امام باقر علیه السلام مرویست اِنَّ المؤمنَ المُوالیَ لمحمّدٍ وآلهِ
الطّیّبینَ المُتّخذَ لعلیٍّ بعدَ محمّدٍ اِمامَهُ الّذی یحتذی مثالَه وسیّدَهُ الّذی یُصدّقُ
اَقوالَه ویُصوّبُ افعالَه ویُطیعُه بطاعةِ من یندبُه من اطائبِ ذُرّیّتِه لامورِ الدّینِ
وسیاستِه اذا حضرَهُ من امرِ اللهِ تعالی ما لا یُردُّ ونزلَ بهِ من قضائِه ما لا یُصدُّ وحضرَهُ
ملکُ الموتِ واعوانُه وجدَ عندَ رأسِه محمّداً رسولَ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ وآلهِ سیّدَ النّبیّینَ من
جانبٍ آخرَ علیّاً سیّدَ الوصیّینَ وعندَ رِجلَیهِ من جانبٍ الحسنَ سبطَ سیّدِ
النّبیّینَ ومن جانبٍ آخرَ الحسینَ سیّدَ الشّهداءِ اجمعینَ وحوالیهِ بعدَهم خیارُ
خواصِّهم ومحبّیهم الّذینَ هم سادةُ هذهِ الامّةِ بعدَ ساداتِهم من آلِ محمّدٍ صلّی اللهُ
علیهِ وآلهِ وسلّم ینظرُ العلیلُ المؤمنُ الیهم فیخاطبُهم بحیثُ یحجبُ اللهُ صوتَه عن آذانِ
الحاضرینَ کما یحجبُ رؤیتَنا اهلَ البیتِ ورؤیةَ خواصِّنا عن اعینِهم لیکونَ ایمانُهم
بذلکَ اعظمَ ثواباً لشدّةِ المحنةِ علیهم فیقولُ المؤمنُ بابی انتَ وامّی یا رسولَ ربِّ العزّةِ
بابی انتَ وامّی یا وصیَّ رسولِ ربِّ الرّحمةِ بابی انتما وامّی یا شبلَی محمّدٍ وضرغامَیهِ وولدَیهِ
وسبطَیهِ یا سیّدَی شبابِ اهلِ الجنّةِ المقرّبینَ من الرّحمةِ والرّضوانِ مرحباً بکم
معاشرَ خیارِ اصحابِ محمّدٍ وعلیٍّ وولدَیهِ ما کانَ اعظمَ شوقی الیکم وما اشدَّ سروری
الآنَ بلقائکم یا رسولَ اللهِ هذا ملکُ الموتِ قد حضرنی ولا اشکُّ فی جلالتی فی صدرِه
لمکانِکَ ومکانِ اخیکَ فیقولُ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ وآلهِ وسلّم کذلکَ هوَ ثمَّ یُقبلُ
رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ وآلهِ وسلّم علی ملکِ الموتِ فیقولُ یا ملکَ الموتِ استوصِ بوصیّةِ
اللهِ فی الاحسانِ الی مولانا وخادمِنا ومحبِّنا ومؤثرِنا فیقولُ لهُ ملکُ الموتِ یا
رسولَ اللهِ مُرْهُ ان ینظرَ الی ما اعدَّ اللهُ لهُ فی الجنانِ فیقولُ لهُ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیه

الطاهرین والتشبث باذیال الائمة الصادقین والخلفاء الراشدین فان ذلک هو الفوز
العظیم ولا تمیلوا الی من تخلف عنهم مقصراً من غیر محققین محدثین غیر محدثین فانه
هو الخسران المبین اما قضیه اشتیاق جنت و عشق و عاشقی او با حضرت سلمان
پس مقام عبرت و حیرت است که آیا این شوق که جنت را نسبت بسلمان فارسی دست داد در زمان نبوی بود
یا در وقتیکه او مرتکب احداث و ابتداع و معد تقصیر در حقوق اہل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
شد و سر بیعت خلفا بکار برد چنانکه دانستی و درین اوان عشق سلمان بجنت زیاده تر بود یا بالعکس و نیز
در حیرتم که مراد ازین جنت باغهای قوم ثمود و عاد است چنانچه باعتقاد ابن بابویه در اعتقاد او است یا جنت
آدم علیه السلام یا جنات دنیا مراد است اگرچه جمعی از امامیه درینباب توقف می کنند کما فی منهج السداد
بسیاری از مفسرین ایشان اعتقاد آن دارند که بهشت آدم بهشت خلد بود که اہل ایمان بجزای اعمال خویش
در عالم آخرت در ان داخل خواهند شد کما فی بحار المجلسی وغیره یا مقصود ازین جنت او لو الضرب من التاویل
اعراف خواهد بود علاوه مقصود و الصح حدیث اشتیاق که بهشت بعد از ایمان خدا و رسول بسلمان
مشتاق تر است نص صریح درین است که او هم از اساس خصائص جناب امیر المومنین را قصد نموده زیرا که
لفظ بعد بتصریحات مولف رساله در بعدیت متصله حقیقت واقع شده و بر ظاهر است که بمقتضای منقبت
نیز همین است میان است که تا کار از اصل برآید بصیرورت بسوی فرع روا نباشد و کفی شهیداً علی
بطلانه والحمد لله که حدیث من ضحک ضحک بر حال امامیه منطبق شد اما خبر حکومت رانی او بر
ملک الموت پس آن نیز از خصائص شیر خدا است بحال مبتدعین و محدثین است که بر ملائک
مقربین و ملأ اعلی خصوصاً ملک الموت قابض الارواح حکم فرماید از عقل و دانش بس دور و به سفاهت و خفت
رای بس نزدیک است هم زبانی با ملائکه مقربین معصومین صادقین اختصاص یافته دون غیرهم سلمان را چه
یارا باشد که با فرشتگان ملاقات کند و با ایشان حرف زند چه جای حکم رانی کما لا یخفی علی الاذکیاء
والا وانی و متوهم نشود که این کلمات از قسم احتمالات عقلیه است بلکه با حادیث اہل سنت نبوی موکد و مشید

نیست بی براکہ در سابق ہمت گرافتند کہ جناب سید انبیا و اوصیا از تائید و تبشیر محتضرین از طائفہ
شیعین می نمایند و تازه تر آنکہ در تفسیر امام باقر علیہ السلام مرویست ان المؤمن الموالی لمحمد و آلہ
الطیبین المتخذ لعلی بعد محمد امامہ الذی یحتذی مثالہ و سیدہ الذی یصدق
اقوالہ و یصوب افعالہ و یطیعہ بطاعۃ من یندبہ من اطائب ذریتہ لامور الدین
و سیاستہ اذا حضرہ من امر اللہ تعالی ما لا یرد و نزل بہ من قضائہ ما لا یصد و حضرہ
ملک الموت و اعوانہ وجد عند راسہ محمدا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و من
جانب آخر علیا سید الوصیین و عند رجلیہ من جانب الحسن سبط سید
النبیین و من جانب آخر الحسین سید الشہداء اجمعین و حوالیہ بعدہم خیار
خواصہم و محبیہم الذین ہم سادۃ ہذہ الامۃ بعد سادتہم من آل محمد صلی اللہ
علیہ و آلہ و سلم ینظر العلیل المؤمن الیہم فیخاطبہم بحیث یحجب اللہ صوتہ عن آذان
الحاضرین کما یحجب رؤیتنا اہل البیت و رؤیۃ خواصنا عن اعینہم لیکون ایمانہم
بذلک اعظم ثوابا لشدۃ المحنۃ علیہم فیقول المؤمن بابی انت و امی یا رسول رب العزۃ
بابی انت و امی یا وصی رسول رب الرحمۃ بابی انتما و امی یا شبلی محمد و ضرغامیہ و ولدیہ
و سبطیہ یا سیدی شباب اہل الجنۃ المقربین من الرحمۃ و الرضوان مرحبا بکم
معاشر خیار اصحاب محمد و علی و ولدیہ ما کان اعظم شوقی الیکم و ما اشد سروری
الآن بلقائکم یا رسول اللہ ہذا ملک الموت قد حضرنی و لا اشک فی جلالتی فی صدرہ
لمکانک و مکان اخیک فیقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کذلک ہو ثم یقبل
رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم علی ملک الموت فیقول یا ملک الموت استوص بوصیۃ
اللہ فی الاحسان الی مولانا و خادمنا و محبنا و مؤثرنا فیقول لہ ملک الموت یا
رسول اللہ مرہ ان ینظر الی ما اعد اللہ لہ فی الجنان فیقول لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ

واله ثم النظر الى العلو فينظر الى ما لا يحيط به الالباب ولا يأتي عليه العدد والحساب
فيقول ملك الموت كيف لا ارفق بمن ذلك ثوابه وهذا محمد واعزته زواره يا رسول الله
لولا ان الله جعل الموت عقبة لا يصل الى تلك الجنان الا من قطعها لما تناولت روحه
ولكن لخادمك ومحبك هذا اسوة بك وبسائر انبياء الله ورسله واوليائه الذين
اذيقوا الموت بحكم الله تعالى ثم يقول محمد يا ملك الموت هاك اخانا قد سلمناه اليك
فاستوص به خيرا ثم يرتفع هو ومن معه الى روض الجنان وقد كشف من الغطاء والحجاب
لعين ذلك المؤمن العليل فيراهم المؤمن هناك بعد ما كانوا حول فراشه فيقول يا ملك
الموت الوحا الوحا تناول روحي ولا تلبثني هاهنا فلا صبر لي عن محمد واعزته و
الحقني بهم فعند ذلك يتناول ملك الموت روحه فيسلها كما يسل الشعرة من الدقيق وان
كنتم ترون انه في شدة فليس هو في شدة بل هو في رخاء ولذة الى آخر الخبر
بطوله ودر تفسیر مسعود عیاشی از عبد الرحیم روایت کرده قال قال ابو جعفر عليه السلام انما احدكم
حين يبلغ نفسه ههنا ينزل عليه ملك الموت فيقول له اما ما كنت ترجوا فقد اعطيته
واما ما كنت تخافه امنت منه ويفتح له باب الى منزله من الجنة ويقال له انظر
الى مسكنك وانظر هذا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وعلي والحسن و
الحسين عليهم السلام رفقاؤك وهو قول الله الذين امنوا وكانوا يتقون لهم البشرى
في الحيوة الدنيا وفي الاخرة ومحاسن این روایات از محاسن برقی و کالبرق اللامع ومطالع
دعوات قطب الاقطاب ایضاً منیر مؤید این مدعاست ودر تصانیف امام اعظم طوسی بعض
ثقات مرویست قال قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك يا ابن رسول الله
هل يكره المؤمن على قبض روحه قال لا والله انه اذا اتاه ملك الموت لقبض روحه
جزع عند ذلك فيقول له ملك الموت يا ولي الله لا تجزع فو الذي بعث

مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا أَبَرُّ بِكَ وَأَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدٍ
رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحْ عَيْنَيْكَ فَانْظُرْ قَالَ وَيُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ هرگاه جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وائمه هدی بمقتضای
این احادیث برای تبشیر وازاله خوف ملک الموت بر بالین محتضر تشریف آرند وخود حضرت قابض الارواح
ودیگر ملائکه مقربین بشارتها دهند وگویند که امروز امید بسته تو بر آمد وخوفیکه در جهان فانی داشتی بکسیر
ازان نجات یافتی درهای بهشت برای تو گشاده ودر اتباع عین جاودانی همه آماده اینک سرور انبیا وسید
اوصیا وحسن مجتبی وحسین شهید کربلا برفاقت تو حاضر اند چشم خود بکشا وبسوی ایشان نظر نما سوگند بخدای
احدیت که محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بر تمامی عالم برسم رسالت فرستاده که من از پدر تو شفیق ورحیم
ترم زنهار خوف مکن وحزن واندوه را بخود راه مده چگونه رفق ومدارا نکنم درباره کسیکه جنت برای
بیارایند وانواع نعیم ولذاید عظیمه برای او مهیا نمایند وسید النبیین واوصیای او برای زیارتش قدم
رنجه فرمایند ومحتضر هم باین بشارات یقین واثق واعتقاد جازم حاصل کند وبحضرت عزرائیل گوید اکنون
در قبض روح من تاخیری مکن تا همراه این بزرگان روم وبمنتهای آرزوی خویش رسم وانچه درباره
او شاید خود جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بی کم وکاست ارشاد نماید پس خدا را انصاف
بگر پابان غور برند که شفاعت سلمان درباره این برادر محتضر که لا محاله از شیعیان خواهد بود وامر گردش
بملک الموت که عطوفت بحال او فرماید کجا گنجایش دارد واز نجات که جواب ملک الموت دلیل قوی برانست
که این سفارش محض عبث وفضول واقع شده کما عرفته فی الصغری واگر احادیث ترتیب اصول اربعه بر
تفصیل آن مشتمل است ملحوظ داریم یعنی ائمه لاحقین واحد بعد واحد بسابقین میرسانند تا آنکه حضرت امیر
بجناب بشیر ونذیر عرض میکند که محتضر از شیعیان من است آنحضرت بجبرئیل سفیر تا بدوا ربملک الموت درباره
او ملاطفت وصیت نماید واز وسفارش فضولی سلمان زیاده تر تنگ میشود واز نجات که حکما گفته

اند شعر چو کار بی فضول من بر آید مرا در وی سخن گفتن نشاید بار خدایا
مگر سلمان امامیه هنوز معرفتی باین احادیث معتبره نداشته باشد پس حدیث جامعت الجلوم
اولین و آخرین و آشکار او نهان نیست و نابود میگردد و بر تقدیر معرفت سخافت و خرافتش و تاویل
و تحریف اخبار معصومین کما لا یخفی علی من طالع افادات الشریف المرتضی وما قال شارحوهم فی کشف
تلمیعاته و تلبیساته لازم می آید پس حقیقت انهم اهل الفضل لیهابی سلمان و کذب این احادیث است چه
بسیاری از متبحرین قوم دعوی تواتر و استفاضه آن کرده اند کما لا یخفی علی من درس الفصول و غواص فی
البحار و جرات و جسارت سلمان فارسی تقدیم او بین یدی الله و رسوله شاهد بر آن است که او با وصف رفع
حجاب عزرائیل ملک الموت از احوالش کسی از جناب سید المرسلین و اهل بیت طاهرین که شیخ باطن یا بدو لا
نقل پس قاعده کلیه حضور این بزرگان برای تبشیر شیعیان با سا منتقض شد و معلوم گردید که بشیعیان
امید هست که برای تسلیه قلوب خواص و عوام انواع مکیدت و عجائب فریب بر روی کار آورده اند و مسائل جعفت
و مانند آن نیز برای تفریح خواطر مقلدین خویش بر ساخته اند چنانچه از فرح الربعین مجلسی از کتاب در
یشود با قلیم احداث و غبار ابتداع سلمان کما نطق به اخبارهم وقد عرفت سابقا گذشت که او بدیدن
این بزرگان فائز شود با جمله حالیا علمای طائفه دست ازین روایات متواتره بردارند یا از منقبت
سلمان سر تابند و قاعده اصول بلکه حدیث رسول مقبول مَنْ اَسْلَمَ بِهَلِیتَیْنِ یَخْتَارُ اَهْوَنَهُمَا
مقتضی امر ثانی است سر برتافتن از منقبت یکه با دم فضائل و خصائص امامیه شود و ناظر اول است آری کار
مخلصان چنین است شاباش و صد آفرین اما حدیث امر و نهی امامیه در باب لقب او
که سلمان فارسی نباید گفت بلکه او را السلمان محمدی یاد باید کرد چنانچه در تمهید ایشان
بدان نمودم لعلت ننگی امامیه با استماع لقب مشهور و نسبت انکار مجوسیتش بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم چنانچه از روایات امام اعظم طوسی صاحب اختصاص هویدا میشود پس کذبت بین و افترائی
است مبین اوّل تفصیل این روایت که نه بار بجواب اجمالی اشاره نمایم پس باید دانست که در کتاب

اختصاص بسند معتبر از امیر المؤمنین فضایل سلمان منقول است و در اثنای آن واقع شده که روزی
نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم و سلمان در خدمتش نشسته بود اعرابی آمد و او را دور کرد و
بجائی او نشست حضرت در غضب شد آثار غضب ظاهر شد و فرمود که دور میکنی مردی را که جبرئیل هر روز
مرا از سلام رسانی او مامور ساخته اعرابی گفت بخیالم در نیاید که این مراتب برای مجوسی مسلم باشد حضرت
بر آشفته فرمود که شرک سلمان تقیه بوده انتهی ملخصا مختصرا بر عارف بصیر و متوقد خبیر که سرمه بصیرت
بچشم خود کشیده و بقوت قدسیه بحقایق امور آشنا گردیده مخفی نتواند بود که واضعان این حادثه
را خبر خوشامد و تقرب سلمان و راوان حکومتش چیزی دیگر غیر از بر هم کردن امور دینی منظور نبوده مقصود
اصلی شان این است که او را از عیب مجوسیت پاک سازند و لقب مشهور یعنی لفظ فارسی که در مجوسیت
او را نا نص صریح است بلقب دیگر مبدل فرمایند چنانچه در مقدمه ممهده سمت ذکر یافته که نه شنیدن
زمان فراخور سلطنت و حکومت تخصیص مناقب و مدایح که مجعول و مفتری ملی نمایند اگر رد آن
از لقب مشهور مجعول موضوع نباشد معصیت و منقصت ائمه هدی بر اصول امامیه لازم می آید و منتفی
عصمت شان بر هم میخورد چه قبل ازین بارها دانستی که نهی بر تصریح اکابر طایفه وارد نمی شود مگر بر معصیت و
صدور لقب مشهور منهی عنه از حضرات ائمه بیش از بیش در احادیث متشیعین وارد است نه بینی که در جلد ثالث
کافی کلینی شیخ المشایخ آنها روایت نموده لقب مشهور موجود است همچنین در حدیثیکه ابن شهر آشوب درباره
عبارت نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بسفارش اقارب سلمان نوشته رقم فرموده و باعتراف شیخ
مذکور هنوز آن نامه کرامت شمامه در دست اولاد او یافته می شود و قس علی هذا در روایتیکه
تعلق باخبار واقعه کربلا و نهروان وارد و همین منوال است قصه افاعی در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام زیرا که عنوانش اینست اِنَّ سَلْمَانَ الْفَارِسِیَّ مَرَّ بِقَوْمٍ مِنَ الْیَهُوْدِ فَسَأَلُوْهُ اَنْ یَجْلِسَ
اِلَیْهِمْ وَیُحَدِّثَهُمْ بِمَا سَمِعَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ فِیْ یَوْمِهٖ هٰذَا فَجَلَسَ اِلَیْهِمْ لِحِرْصِهٖ
عَلٰی اِسْلَامِهِمْ فَقَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اِلٰی آخِرِ الْحَدِیْثِ

باقر مجلسی اگرچه در ترجمهٔ این حدیث در حیات القلوب لفظ مذکور نیاورده لیکن در اصل تفسیر که نسخهٔ قدیمهٔ
آن بکمال صحت و تحشیه نزد فقیر موجود است واقع است تا مر انظار برین نمط بهمت رز آید صاحب اختصاص سند
معتبر کما اعترف المجلسی مشاکل این حدیث است روایت کتاب فضل شاذان بن جبرئیل در باره سوت
سلمان که بر عجایب و غرایب مشتمل است و از اطول احادیث این باب است و اگر اندک تصفح روایات باقی
یا ادنی غور و امعان در آنچه مذکور شد کرده شود واضح گردد که حضرات مالغین باختیار خود درین معصیت عظیم
شریک شده‌اند و بر عمم تشیعین مورد نزول آیت کریمهٔ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ گردیده کما لا یخفی علی من درس کتب
القوم و وقف علی نصوص عباراتهم انهم یقولون ان اصحابنا لم یعتبروا من الاخبار الا بما صدر من
الائمة الاطهار و ما روی عن واحد منهم روی عن کلهم اجمعین و کل ما هو
منقول منهم صدر من خاتم النبیین و فیما ذکرته سابقا و لاحقا کفایة للطالبین و هدایة
للمسترشدین و هرگاه حال ائمه چنین باشد حال علما طایفه ناگفته به چه هنوز لقب مشهور طبق مثل
جمهور که فلان فرّ من المطر و وقف تحت المیزاب بر السنه خلایق ابنها دایر است چنانچه مطالعه
اکمال الدین و عیون و علل شیخ المشایخ و کتاب غیبت امام اعظم طوسی و نعمانی و احتجاج طبرسی و محاسن برقی
و بحار مجلسی دلیل است روشن آمدم بر روایت انکار محبوبیت او پس میگوییم که اگر مقصود از ان نفی شرک
او ست مطلقا و دعوای این معنی است که طینت او از عین طینت ائمه بهم رسیده و گاهی و شک جناب
علیه السلام مسبوق الکفر نبوده پس با قطع نظر از امور که در ما سبق گذشت حدیث کاظمی که راوی آن شیخ ابن
بابویه است منافی آن هست و درینجا بمحض روایت طویل الذیل که جا بجا بکار خواهد آمد وارد میکنیم که جناب امیر
رضی الله عنه نزد بعضی از اصحاب که در مقبرهٔ منورهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمده بودند قصه اسلام سلمان
فارسی بر سبیل عرض کرد که هرگز گفتنی نیست لیکن بجهت امتثال اجابت میگویم که در وطن خود یعنی شیراز همراه پدر
به عیدگاه رفتم اتفاقا از صومعه آواز راهبی عنی اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا

حبیب الله

حبیب الله بلندی گرفته صبر و قرارم در ربود و از آفتاب پرستی بیزارم کرد بعد رجوع دیدم نامه بسقف
خانه آویخته مادر گفت همین وقت پدید آمده گرد آن گردش مکن والا پدرت خواهد گشت چون خفتند بعبارت عربی
ملهم شدم در نامه بعد اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود که ای روزبه تو وصی عیسی هستی ایمان
قبول کن و مجوسیت و گبری بگذار مادر و پدر هر چند اصرار و الحاح نمودند لیکن از شرک سرباز زدم تا آنکه بقتل من
متوجه شدند و در چاه تنگ تاریکی محبوس کردند و بعد از مدت طویل روزی بتوسل نام نامی آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام نجات یافته تا ده سال نزد راهبی بودم آخر او هم لیکن او در حال مردن آن
یاد کرد بعد از آن نزد راهب انطاکیه که بشر قیدوم آن بسر برده ... بود دو سال بسر کردم
پس مرا براهب اسکندریه سپرد بعد دو سال اجلش نیز فرا رسید بدست و گریم گفتم مرا بکه میسپاری گفت ظهور
خاتم نبوت قریب رسیده در بلاد حجاز او را طلب کن این کاروانی بطور خادمان روانه شدم گوسفندی را
بر سیم کفار قریش کشتند و کبابش خوردند من از صحبت کباب و شراب پرهیز کردم اراده کشتنم مصمم کردند گفتم
بندگی شما اختیار میکنم الغرض بسه صد درهم بدست یهودی فروختند قصه محبت حضرت رسالت و جناب آیت
باز گفتم بغایت گرم شد و گفت که از شام تا صبح نشسته های ریگ را که بردم سر بآسمان کشیده بجای دیگر
نقل کن والا ترا خواهم کشت در اثنای این رنج و تعب دعا کردم فورا بادی تند وزید و مقصود حاصل شد
بعد چون مسجدم ساحت خود را مانند فلک اطلس مصفا می بیند مرا ایجاد دیگری نسبت میکند و بدست زنی
میفروشد که باغ خود را بمن تفویض مینماید روزی دران باغ جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب
کبار تشریف آوردند طبقی از صدقه خرما باجازت خاتون پیش بردم اصحاب میخوردند و حضرت و اقربایش دست
تناول نمی بردند دانستم که علامتی از علامات پیغمبر آخر زمان موجود است که صدقه نمی خورد باز هدیه
آوردم تناول فرمود و بمن مرحمت آنحضرت بار بار می نگریستم خطاب نمود که ای روزبه مهر نبوت مطلبی
مهر نبوت را نمود در قدمش افتادم فرمود بخاتون خود بگو که غلام را بفروش بهر چهار صد از درخت خرمای سبز
و زرد راضی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خسته تا خرما را بر زمین می نشانید و امیر المؤمنین آب میداد

میکرد وردم همه درختان میوه دار شدند خاتون گفت همه خرماهای زرد میخواهم جبرئیل علیه السلام بالش خود
زرد گردانید پس مرا آزاد فرمود و سلمان نام نهاد و این حکایت هرچند نزد عوام افسانه نماید ولیکن فایده
عظیم از مطالعهٔ آن بدست آمد که بعجمان رصد و اثباتش بودم یعنی اثبات مجوسیت و شرک بودنش و آنهم
در وقت کمال عقل و کیاست کما لا یخفی زیرا که از کتب امامیه بالخصوص شهادت شهید ثالث در مجالس
واضح است که بمفاد اکثر روایات عمر سلمان تا بسه صد و پنجاه سال رسیده بود و قید او بدست والدینش
بدلالت اصول ایشان بلیوه تر از ماهی نکشیده چنانچه روایت جلی قطب راوندی بر تصریح اکابر قوم در کتب
معنی نص قاطع است و تداول با بدی همیان بر روایت صدوق که اوثق روایات است چنانچه از بحار
و عین الحیات میتوان یافت از شش صد سال بیش نیست و راهب آخر گفته بود که ظهور نبی آخر الزمان قریب
شده پس اگر ظهور را بر خلاف ظاهر بمعنی وجود گیریم و تمامی مدتهای ولادت شریف با نضمام سن صبا و کمال
جوانی و استعداد رسالت الهی وغیره را احتیاطا حساب نمائیم قریب شصت سال می شود همه مدت را
اگر بچهل سالگی او وقت گذرانیدن صومعه و محبوس شدن در چاه عمیق فرض کنیم آخر عمر او که در اوان خلافت
ذو النورین بنا بر اشهر اقوال یا در خلافت فاروق بر روایت قطب الاقطاب امامیه امثالش یا خلافت امیر
المومنین بر روایت اصح که ملا مجلسی نیز او در بحار مخالف احادیث مشهوره دانسته کما لا یخفی تمام شد بر دو
صد سال هم منطبق نخواهد گردید و اگر بر خلاف ظاهر خلاف روایات ائمه طائفه کما اشار الیه حبس او در چاه
عمیق تا مرور قرون و دهور فرض کنیم تطویل عمر والدین را در اقتضی است و اهل سیر و تواریخ بخلاف آن
نوشته اند پس شق اول باطل شد و انتساب عراقی بمذهب مجوس را بسلمان که در بعضی از روایات بجوع
مشتری بحضرت فاروق تعبیر کرده اند و کتمان نام را بر تقیه ائمه فرود آورده بر جای خود خواهد بود و انکار
مجوسیت خلاف انصاف از حدیث مبرهن شد که کبرا هم وصی اولو العزم میشود پس بنیان قاعده
سلف خلافت راشده که باید که وصی در وقتی مصداق ظلم و کفر نباشد از پا در آمد و در از لفظ امامیه کریمه
لا ینال الآیه کوتاه شد والحمد لله علی ذلک و اگر در معنی وصی تصرفی بکار برند پس بیاسی را احادیث

در رجعات مرتضوی رایگان خواهد شد و مخفی نماند که وجوب معرفت ایزدی نزد امامیه عقلی است و شرعی
شد بر دیگر خارهای اعتراضات و احتمالات هنوز در ره قلوب سامعین و ناظرین منجلد باید حدیث
جعفری بلاحظه باید فرمود که صاحب کتاب اختصاص آورده و نص قطعی بر مجوسیت اوست بیانش آنکه
روزی پیش امام صادق علیه السلام درباره سلمان و جعفر طیار سخن میرفت و امام تکیه فرموده بود
جماعتی جعفر را بر سلمان تفضیل دادند ابوبصیر گفت سلمان گبر بود و مسلمان شد حضرت از تکیه جدا گشته بغضب
تمام فرمود که ای فلان خدای عز و جل سلمان را علوی کرد بعد از مجوسی بودنش و قرشی گردانید بعد از فارسی
بودنش پس صلوات خدا بر سلمان باد و جعفر مرتبه عظمی دارد که با ملائکه در طیران است اکنون بر مجوسیت او
بر صورت خیالیه قوم و مطاعن اجلاء اصحاب سلب مرتبه امامت از ایشان چه انتظار داری و هم چنین ایضا حدیث
کلینی و کشی از امام اعظم طولانی از امام باقر علیه السلام مشتمل بر شق اول است ترجمه این بزبان مجلسی آنکه روزی سلمان
در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جماعتی از قریش نشسته بود پس ایشان شروع کردند در ذکر حسبهای
خود و قبیله های خود را بالا بردند تا آنکه نوبت بسلمان رسید پس عمر بن الخطاب با او گفت خبر ده مرا ای سلمان
که تو کیستی و پدر تو کیست و اصل تو چیست پس سلمان گفت منم سلمان پسر بنده خدا من گمراه بودم پس حق تعالی
مرا هدایت کرد ببرکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم من پریشان بودم پس مرا خدای تعالی غنی گردانید بمحمد صلی الله
علیه و آله و سلم و من بنده بودم پس خدا مرا آزاد گردانید ببرکت محمد و اینست حسب و نسب من ای عمر پس در این سخن بودند
که حضرت رسول بیرون آمد پس سلمان گفت که یا رسول الله چه کشیدم من از این جماعت با ایشان نشستم پس
شروع کردند بذکر حسبهای خود و فخر کردند به پدران خود تا آنکه بمن رسید پس عمر از من چنین سوال کرد
حضرت فرمود که تو چه جواب دادی سلمان جواب خود را نقل کرد پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که ای گروه قریش بدرستیکه حسب مرد دین اوست و مردی او خلق اوست و اصل آدمی عقل اوست حق تعالی
میفرماید اِنّا خَلَقْناکُم مِن ذَکَرٍ و اُنثی و جَعَلْناکُم شُعوباً و قَبائِلَ لِتَعارَفوا اِنَّ اَکرَمَکُم
عِندَ اللهِ اَتقاکُم بدرستیکه ما آفریده ایم شما را از مردی و زنی و گردانیدیم شما را شعبها و قبیلها برای

آنکه بشناسانید یکدیگر را بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است پس حضرت رسول
صلی الله وآله وسلم فرمود که نیست ترا هیچ فضلی بر این جماعت افضلی مگر به پرهیزگاری از معاصی خداوند عالمیان
واگر تو پرهیزگارتر از ایشان باشی فضل آنکس الیسان انتهی بلفظه وجه دلالتش بر مدعا نیز ظاهر است زیرا که سلمان
بکمال خود درین حدیث اقرار کرده وآن تقیه نبوده بلکه محض سبقت زیرا که احادیث ابتدا از وی درباره
امامت واطاعت مرتضی صادر نشده مگر بجواب سائلی. بجملی الله علیه وآله وسلم کما لایخفی وغیر ذلک از
احادیث دیگر که درباره اسلام سلمان وارد شده اند متضمن بر تنها فقهای بسیار هستند دلالت بر مجموعه
آدمی کنند تا کجا شرح این حکایت که حد ونهایت ندارد توان کرد واگر مراد از بطلان تقیه اول حالت منکره
باقی نیست واگر مراد آن است که در وقتیکه او وارد شد با عنوان خاتون سلیمه بود ونکرد بآنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم حاضر وباز بندگی او رهائی یافت بنام سلمان نامور شد که تمام مشرکین بر او بودند وآن تقیه
می نمود پس مثل حرب سلمان انطباق تمام پیدا کرد که صلت علی الاسد وملت عن النقد زیرا که در وقت
توجه والدین تعبث گرفتار گردانیدش بانواع اتعاب وآلام در چاه عمیق تقیه نکرد واستتار دینش
بو الدین بکار نبرد واز آتش یا آفتاب پرستی سرباز زد وهمچنین جائیکه در کاروانیان گونته
دارا در قتلش مصمم کردند الطعام وشراب نها مرافقت نفرمود وعلی هذا القیاس وقتیکه او بدست ملعون
از یهود گرفتار شد وجماعت یهود مدینه از ضرب وآزار خونش روان کردند ودر کشتن او هیچ دقیقه باقی
نگذاشتند ودر آخر باتمام افاعی بسزای خویش رسیدند نیز بر قول خود راسخ دم وثابت قدم ماند وتقیه
نکرد که درین وقت هم عزیمت از تقیه بهتر است واعتقادی بوجوب آن نه بلکه استحباب هم نداشت کما لایخفی و
همچنین سؤال در زمانه خلافت فاروق اعظم چه سخت گوئیها ودرشت خوئیها که در مخاطباتش ودر جواب
او نه نوشت چنانچه از کتاب احتجاج احمد بن ابی طالب طبرسی باعتراف باقر مجلسی در بحار هم هویدا وآشکار است
حالیا که امام عاقل تجویز توانند کرد که چون نوبتش بغلامی خاتون سلیمه رسید که باعترافش بروایت ابن بابویه
بکمال عطوفت وشفقت پیش آمد وسلامت پیروی شیعه او بوده تقیه واستتار را اختیار کرده باشد ان هذا لشئ

عجاب

عجاب مگر شاید که حضرت سلمان بسبب حدت ماده بسبب خاتون سلیمه چه صدق مودت وصفای
محبت بهم رسانیده بجان و دل تابع فرمائش گردیده باشند کما قال الشاعر شعر القوم اخوان صدق بینهم سبب
من المودة لم یعدل به نسب ٭ یا چنانچه فرادیس جنان بری عاشق بودند او بر حسن طلعت خاتون
سلیمیه که مالک فرادیس و جنان بود دل از دست داده باشد و بر ظاهر است که حکم مادر و پدر آقا
و بادشاه حکم دیگر است و حکم قهرمان عشق امری دیگر است و لقد انصف من قال شعر هر کجا
سلطان عشق آمد نماند ٭ قوت بازوی تقوی را محل ٭ پاکدامن چون بدیچاره ٭ اوفتاده تا گریبان
در وحل ٭ والحمد لله که حضور اتفاقی او بخدمت شریف خواجه هر دو سرا صلی الله علیه وآله وسلم آخر
بکار آمد و باعجاز نبوی از آن گرداب بساحل نجات رسید بالجمله بهر حال سعی تقیید راست نه تشنید
و از این شواهد و دلائل بالخصوص حدیثیکه از امام صادق علیه السلام در باره مناقب او از کتاب اختصاص
مروی است و غیظ و غضب آن امام برحق در حق کسانیکه او را گبر و مجوسی گفته بودند محکی است ثابت شد که علمای
طائفه چه افترا ما که در مناقب او نکرده اند حتی که او را در العلویت و قرشیت رسانیده اند والکل ناشی مما سبق من
الغلو فی المقدمة الممهدة **اما اعجاز سلمان در سبزگون شدن فرقان و ریختن**
مرق و حیه یمنی آت پس اگر دلالت بر مناقب سلمان فرض کنیم الشبه بر ثالث العوذ بر ادر صغیر
ایشان دلالت دارد چه اولا از حیرانی و آنکه او بیرون بر آمدنش از خانه سلمان و گرفتار گردیدنش بزنجیر
وحشت چنان در روایت میشود که هنوز او با وجود این همه مراتب از صدیقیت رسانند آن کما اشرنا الیه اعتقاد
وجلیه کرامات اولیاء حق آشنا نگشته بود و نه سلمان برادر خود را لائق صدور این معجزات و معدود
در زمره زنده دلان مرده تن می دانسته و نه او را در زمره قادسه اهل بیت گمان می کرد و ثانیا
باعتقاد ملا طاهر قمی که صوفی کش لقب داشته بعضی از افاداتش قبل ازین گذشته مراد ازین
علوم و اسرار که بعد از دریافت آن حضرت صدیق امامیه در باره قاتل سلمان بحضور قلب به درگاه باری
دست دعای خیر بر دارد فضائل حضرت امیر نیز بوده چنانچه رساله او بعبارت فارسی

در جواب ملا محمد تقی مجلسی در استعمال تصرف و لوازم و عوارض آن اینکه خاطر لیس لازم آمد که ابوذر از
منکرین فضائل آنجناب شده و در افادات جناب ما دیده باشی که خطبهٔ فضائل جناب امیر مرتضوی که مزید
بران مدعی و متیقن نباشد بمخاطبه سلمان و ابوذر صدور یافته و در آخرش موجود است که منکر آن از دین
و اسلام بهره ندارد اکنون حلمای طائفه را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابوذر چنانچه بسیاری از جاهلان
بر سلب آن دلیل است قد سبق اجمالا مره و تفصیلا اخری دست بردارند و بزبان هم قائل باین شوند
ثالثا از قدیم الایام زبانی ثقات متشیعین می شنیدیم و در کتب معتمده صحیحه ایشان برأی العین میدیدیم
که شخصیکه معرفتش بعد معرفت نبی آخر زمان عین ایمان باشد و انکار او عین کفر بود منحصر بذات مقدس
علوی و ذریهٔ طاهرهٔ اوست که ارائک امامت بجلوس میمنت مانوس ایشان رشک گلزار ارم بود و اکنون
چنان از افترای مفتریان کل بر که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرتضوی و اولاد امجاد او
مقام آنست که عقلای عالم سنگ خار از ده بصحرا سازند و چاک گریبانهای خود را تا دامن رسانند
که مجوسیان آتش پرست که مدتی بلکه تمام در ده هور بانواع کفر و شرک مبتلا باشند بعد چندی
بر اصول امامیه در جلایل مناقب بلکه خصائص حضرات معصومین علیهم السلام شریک و سهیم شوند انهم
بخیال واضعین و مختلقین در بیابند که طینت ما بمیاز اعلی علیین است و طینت سلمان و امثالش بلا ریب
مختلط به طینت نواصب بیدینی حضرت آدم و حوا بلکه اولو العزم من الرسل و الانبیا بمجرد وجد
ایشان از همسایگی حق بیرون گردیدند و بانواع عقوبات و الآم مبتلا شدند تا آنکه بعضی از انبیاء بمقام
قارمان رسیدند و بعضی را بمزابل منذریه افگندند چنانکه هنوز مخاطرات مرکوز باشد و سلمان با وصف
مخالفتها او بعد از سانحه وفات سرور عالم چندان بمراتب عالیه فائز گردد که من عرفه کان مومنا
و من انکره کان کافرا شعر جنونی شد که از قید خرد بیرون کشم پا را * کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را
چون شرکت این جماعت با ذریت طاهرهٔ مصطفوی و اولاد و احفاد مرتضوی مجوز باشد و در احادیث
اهل بیت بمزعوم متشیعین وارد گردد پس اگر شیخین و ذی النورین که بلا ریب از جمله عمائد و صنادید

ذوقی

قریش بودند و با جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قرابت قدیم داشتند و بعد از اسلام مجدداً قرابات
قریبه بهم رسانیده و دست در انواع مصائب و بلایای بر رفاقت رسالت پناهی از کفار اشرار کشیدند
و از وطن و شهر و دیار خویش قطعاً و یقیناً هجرت گزیدند و داد رفاقت و جان نثاری دادند حتی که تقبل
آبا رسیم متوجه شدند و در آراستگی عساکر اسلام بصرف اموال هرگز دریغ نکردند الی غیر ذلک من المحامد التی
ذکرت فی کتب الشیعة ایضاً در منصب امامت در بارهٔ خلافت شریک شده‌اند کدام استحاله عقلی یا نقلی لازم
می‌آید اگرچه بعضی از ایشان عبادت اصنام کرده و خمر خورده از سبب جاهلیت منکر و معاند سید انبیا شدند زیرا که بعضی از
شیعه اقرار می‌نمایند که اسلام شخص بعد حدوث ارادی او قهر هر دو برابر است چنانچه فاضل معاصر صاحب منهج
السداد سفیر ما بدرکه چون قومی از مسلمین گمان کرده بودند که هر که بعد نفاق و عناد ایمان آورد ثواب او نسبت
بثواب کسیکه در اول اسلام مستعد هدایت و اختیار طریقه مرضیه ایمان نماید البته ناقص جزا و اقل می‌شود در خصوص
این آیت یعنی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ نظر باینکه ثبت
مساوات مثوبات است بطلان آن خواهد بود انتهی بلفظه بعد از غور و امعان در مناقب ایمه هدایت
مبشود که معدود بودن امامت در اصول خمسه مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و انکه عارف این
مومن یا جنتی و از ایشان کافر است تکلفات بعیده از اصول و آیات بر می‌آید کما لا یخفی علی من طالع
معرفة الامام فی کتبهم التی صنفوها فی فن الکلام بخلاف حدیث شریف معرفت سلمان که بدلالت مطابقی
دلیل بر آنست که عارف مرتبه او مومن و منکر او بلا ریب کافر است و شتان بینهما بلکه در مسلک اول
بعضی از احادیث از کتب معتمده امامیه منقول شده که خود حضرت سید الاولین والآخرین
بخطابات وصیت اجله اصحاب ارشاد نموده که اطاعت و امتثال علی بن ابی طالب رضی الله عنه هرگز
نباید کرد که عارفه مفصلاً منتقم حقیقی داعین و مفترین را باسفل سافلین می‌رساند که در ضلال و تلبیس
آدم برای اصول موضوعه خویش چه گریه‌ها که در اثبات نداند و چه روباه‌ها که از کمین بطون بسبب گاه

ظهور نمی رسند که از اهل حق زفهم معانی این احادیث که کرک اشتی امامیه در باره ایشان رسیده الی سناد
حق اهل سنت بر زده کار آورده بر حسب فهم خویش در تحقیق گشاده باشند فتذکر ولا تکن من الغافلین
عجب عجاب آنکه اگر بعضی متبحرین مذهب الزام ایشان بر اصول مخترعه که حالش بسامع سترشنیدن
در آمده دو سه حرف بر زبان رانند آن را بر ناصبیت و حروریت حمل میکنند و ناصبیت خویش را
یکسر فراموش میسازند و مصداق آیت کریمه وقالوا قلوبنا غلف بحق می شوند ارشاد
مرتضوی برای ابوذر که هر که سلمان را شناسد مومن است و هر که انکارش کند کافر است نص صریح
در تکفیر ابوذر است که در کرامات سلمان متحیر و متفکر شده و در غرائب این حال متوحش گردیده نعت
حضرت سید الساجدین اگر سلمان از مکنونات علم او را خبر میداد دعای خیر در حق کشنده اش میکرد
مؤید عرفان و انکار سلمان است حدیث حضرت امام باقر علیه السلام که صاحب منهج المقال ترجمه
آورده عن جعفر عن ابیه علیه السلام قال ذکرت التقیة یوما عند
علی فقال لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله ولقد آخی رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم بینهما فما ظنک بسائر الخلائق یعنی سلمان از ابوذر تقیه میکرد که
ابوذر بما فی الضمیر سلمان وقوف می یافت او را میکشت و حال آنکه بهمدگر مواخات داشتند و این تقیه بدان
عدم عرفان و انکار مقصور نیست کما لا یخفی هرگاه دانستی که حدیث مذکور بهیچ محمل نمی شنید اکنون باید بلا
کلفت بعد از جمع و تلفیق اصول و شواهد و قرائن که دلالت بر تحیر و تفکر ابوذر دارد و از این حدیث متبادر
الی الاذهان است بشنو حاصلش آنکه ابوذر غفاری سلمان فارسی را از ساحران خیال میکرد و از نتیجات
که بمشاهده این امور توحش و تحیر او ساعة فساعة ترقی میکرد و اگر سلمان را از اهل بیت نبوی معتقد
می بود و از خلص اصحاب سید الست بحقوق حیرت داشتند او آن که بعد از وفات نبوی صلعم در خلافت
خلفا کما یدل علیه روایاتهم الاتفاق افتاد هیچ جا از این تحیر و تفکر صاف پیدا است که اکثر معجزات
سلمان صناعی و اختراعی است و الا تحیر شخصی که عمده معجزات و را مره بعد اخری مشا

حکایت افاعی بچشم خود دیده یا از زبان دیگران شنیده باشد تحیر بود لیکن از دواز گونی دیگر
نرنجیتن شور با چه معنی دارد و با وجود اخوت و یگانگیها این همه بیگانگیها چه محمل داشته باشد لیکن گر
منقبت سلمان را در شمار آرند برادر دیگر یعنی صدیق مذهب خویش را بنقیضه کفر و ارتداد و اعذار سازند و تعبیر
آنکه حضرت مؤلف سلمان را با قنبر و کمیل و جابر جعفی و رشید هجری علمای خویش که صوفی نبودند مجروح کنند چنانکه
ملا نفی در رساله فارسی افاده نموده بالجمله بر اهل البصیرت و الفضل مختفی نیست که بعد از فتح باب مطاعن اصحاب
کبار سیما خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین اگر علمای امامیه معاصرین یا شرقا و غربا و جنوبا و شمالا هیئت
اجتماعی فراهم آیند بلکه تمامی سکنه قلمرو حضرت صاحب العصر و الزمان مصداق عرضها کعرض السماء
والارض کما نص علی شکله صاحب البحار امداد شان نمایند بلکه سلیم بلالی و شیاطین شیطان الطاق و فضل
شاذان و حسن صفار و برقی و سلار و قمی و ابوجعفر بن قبه با ابوجعفر ثلثه جامع اصول اربعه و ابن معلم
ثمالینی و نعمانی و کراجکی و دیلمی و کشی و رکی و درام و زید نرسی و بربی فضل و مسعودی و نوبختی و طبری
و نبر نطی و نصیر طوسی و حسن حلی و دهرود طبرسی و راوندی و مسعود و عیاشی و ابن جمهور و ابن فهد و ابن طاوس و
شهیدین شامی و عاملی و آملی و لاهجی و بحرانی و استرابادی و شوستری و هردو مجلسی و مازندرانی و کاشانی
و دیگر اخوان الشیاطین غولان بیابانی کافه و قاطبة از مضاجع و مقابر خویش رجعت نمایند و خواهند که فضایل سلمان
و ابوذر و امثال ایشان بر کرسی نشانند و ادله و براهین برای اقامت نمایند شاید مدعای آنها در آغوش نمی
آید و دو دستهای ایشان تا دامن مقصود نمی رسد این **چند حرف** که بقالب تصنیف بحثم و خاک مذلت و حرارت
بر مفارق علمای قوم بخیتم حال سلمان امامیه بود اگر مناقب دیگر مقبولین لسانی گوییم و معارضات آن در کتب طائفه
جوییم کتابی ضخیم باید پرداخت ولیکن در پیرایه اجمال کلیه دو سه حرف دیگر باید شنید و باستماع آن بجان و
دل باید گروید شعر شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد
که هر چند مناقب آنها فی نفسها کثیر باشد مگر بمناقب و کرامات حضرت سلمان هرگز نمی رسد و این خود نزد موالف
عقل است چنانچه در تمهید اشاره بدان رفته که هنرمندان روزگار و دانشمندان هر دیار مزید ثروت و

استداد حکومت شخص را در وضع مناقب برای جلب منافع ملحوظ داشتند و بر ظاهر است که زمانه حکومت ابوبکر و عمر
کی بر استبداد فرمان روائی سلمان محدود وا نیست که هر چند فضائل مقداد که خلفا او را در جنگهای عجم
فرستادند و بر رو آیات شیعه بسیار را بدست دشمن عیار کو نفتند هم برزبان آرند لیکن تا معجزات ما نمیرسانند
که حکومتش بر کوفه در زمان خلفای راشدین کالنص علیه المرتضی فی الشافی والمجلسی فی البحار مسلم است و
حال آنکه در کلینی نص امام باقر علیه السلام موجود است که ای ابو بصیر هیچیک از شیعه و دنیا فی الارض نمیگرد
یا مداد دنیلی و شل آن نزد او از امام کاظم مرویست که اگر مسلمان کوهی بر افتم و بدید و شوم پاره پاره بهتر است
سن اذا آنکه عامل شوم از جانب سلطان جابر انتهی ملخص المحدثین ملا اسماعیل القزوینی بلکه بعد از ورق گردانی
کتب شیعه و تصفح روایات ایشان هم باید نفیر نمی آید که هیچ معجزه و خرق عادت را از مقداد نقل کرده باشند
و این نیست مگر بجهت عدم قربان دهی مقداد و تصمیم اراده او بمقابله خلفای ثلثه چنانچه از مطالعه مجالس
القلوب لوالعزمی باو ضوح تمام وارد و سلمنا که این قسم روایات در باره دیگران هم جسته جسته
بعد از تلاش در کتب امامیه یافته شود مگر عقل سلیم هرگز جز در باب مقداد بر اصول مجعوله باور نمیکند
بالجمله واجب آن بود که برای او زیاده تر از جمیع مقبولین خویش مناقب محامد را روایت میکردند که لالا
یعنی علاوه او بنص مجلسی در بحار قدیم الاسلام است و از مومنین سابقین و بسعد و بزمره طیبه مهاجرین آیات
و در شاید مشرف نواب برفاقت و شرف صحبت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم یافته لیس من حیث مناقب
سلمان و ابوذر اگر راست خواهی در نفس الامر کی مجال دعوی مساهمت و مشارکت از درجه جانب آنکه لاف افضلیت
زنند لیکن تهمت مفتریان دروغگویان را که ابوجعفر کلینی و طبرسی و مجلسی از جمله ایشانند لا علاج است
که با همه هنوز نسبت میدهند که ایمان را ده درجه مقرر است مقداد در هشتم و ابوذر در نهم و سلمان در دهم
واقع شده اند معلوم نیست که اکنون ایمان را بر صور علمیه یا ظلمیه خویش چه قرار داده اند اگر کمال تسلیم و انقیاد
اهل بیت و مزید انقیاد و اطاعت اوامر ایشان حاصل میشود چنانکه بر زبان قوم اکثر است از اصول ایمانیات
بر ظاهر است که درجه هم مقداد را مقرر میشد احسن آنکه ایمانش از قدیم ماوا و اخلاص اطاعت اهل بیت نظیر

او

بود و درجه و اهم که فوق آن متصور نیست نصیب سلمان شود فاعتبروا یا اولی الالباب و متوهم نشود که علمای
شیعه بعد از تفضیح عمار زیاده بر جبرئیلیان دیگر چنانچه قبل ازین مشاهده کردی چگونه بروایت معجزات که آن را
از جبل قلبی وا شمته باشند زیرا که مؤلفات فضلا شان و این کتب دیگر از عالیات قدمای ایشان موجود اند که
بذکر مفصل یکی از معجزات او که در تفسیر امام حسن عسکری مروی است و باقر مجلسی در حیات القلوب با عبارات مطنبه
ترجمه آن بالفاظ سهی نموده حقا که واضع حکایت را در پیرایه مزید والا کرشان کنده در خیر معقول بوده اینها می روند
که یهود بعد جنگ احد حذیفه را گفتند که مقتدای شما بعضی نتواند شد زیرا که هزیمت یافت پس شما چرا از رفاقتش
دست بر نمی‌دارید حذیفه بشنیدن این خرافات داغ شد و بغیظ تمام برخاست و عمار بجواب اقدام نمود که چشم زخم
از آن رسید که بعضی از لشکریان عهد شریف را رعایت نکردند یهود بر تشنیع گفتند که تو آن انقیاد میکردی با این
حفت جبر که داری نظفر نمی‌رسید گفت بلی پس بتعالی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین کرم الله وجهه
یاد کرد و گفت بتوسل ایشان توانم که آسمان را بر زمین فرود آرم و زمین را بالای آسمان برم بعد از قیل و قال
مجلس منقضی شد و عمار شرف صحبت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم دریافت فرمود که حذیفه بر اصابت و بی خرد
از صحبت شیاطین دست بر داشت و تو در جهاد مشغول بودی در اثنای این کلمات یهود پیدا شدند و جا
عمار را برشمردند و گفتند که ما همین قدر از عمار میخواهیم که این سنگ را که دو صد نفر بر تحریک آن قدرت
ندارند بردارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضائل عمار یاد فرمود عمار سنگ را بالا برد و گفت که
این خر سنگ بدست من هم سنگ خلال است و دگر هیچ پس باشاره شریف آن سنگ بر هوا انداخت مثل کاغذ
باد بلند شد و بر تیغ کوه قرار گرفت باز عمار باشاره آنجناب یک گام بر قله کوه رسید و سنگی بس عظیم را گرفته
بیک دو گام فرود آمد و بعنوانی بر زمین زد که غبار زمین در هوا با آسمان رفت هر چند آنکه یهود بگریختند و بعضی
باسلام مشرف شدند بالجمله حال اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از اصول امامیه مثل بدیهیات است لیکن مجلسی
گردید که احدی از آنها با وصف کثرت افراد که بروایت مجلسی در تذکرة الائمه چهار صد هزار بودند جز مقداد
حقیقة ایمان نداشت و چون بر جای خود ثابت است اشارتی قبل ازین هم رفت که حدیثی در ... آمده

شیعه بود و نیافته کہ مضمون آن بعد از استقرار تام روایتی دیگر مروی نباشد پس در حقیقت استثنائی
از هم تقریبی است که نظر بعضی از وجوه درین اوراق یاد کردم نه تحقیقی فقیر آنچه دیدم درباره او آنچه در
کتب شیعه دیده ام اگر برشمارم بالیقین خواهی دانست که او لعنه زملاحظه تقریرات شیعه در مطاعن خلفائی
راشدین درین زمان سیاه ساختن سلک ایشان داخل نمیتوانند شد چنانچه بر متتبعین کتب ایشان بلکه حیات القلوب نیز مخفی نیست
سلسله حدیث از جناب ختامه موجود است از هم گسیخت مقصر افتخار امامیه باین مقبولین از هم بحث مگر شاید وقت
رجعت این جماعت باک صاف گردیده از قبور برخیزند و دست اختلاف بکمال احسان نثاری و غمخواری بدامن مقدس ایشان
که تمام روی زمین در تصرف آنها خواهد بود آویزند ولیکن بنظر خیالیه قوم چنانکه دانستی باور نمیتوان کرد که در آن
وقت هم به تنزیه الشان بیزارند و از بال ایشانرا بالوراثت مخالفت آن طیبین و طاهرین آلوده نکنند بلقد
احسن ما قیل شعر کسی نماند که دیگر به تیغ ناز کشی * مگر تو زنده کنی خلق را و باز کشی * مخفی نماند که چون زمان
رجعت ائمه و ظهور مهدی گردین باعث انبساط قلوب متشیعین بحسب ظاهر باشد ولیکن در معنی باعث رقت قلب
و ارتعاد جگر اهل ملت است زیرا که اعتقاد رجعت شیخین هم دارند چنانچه از کتاب تأویل الآیات نیز ظاهر است و صاحب
تحریر تأسف بر السنة ظرفان آنکه روزی مجتهد جانسی نزد ولی نعمت خویش ذکر کثرت شیعه در رواج آیین مذهب
و در زمان خلافت امام مهدی میکرد تا آنکه نوبت برجعت شیخین رسید گویند که جگر سوخته در گوشه مجلس متواری
بود آهی سرد از دل برآورد و سر کشید چنانکه تمامی اهل مجلس خود لرزیدند و در جهش برسیدند جواب داد که بعد
رجعت شیخین و تسلط امام مهدی قوت اعتقاد من باقی نماند زیرا که هرگاه این هر دو شر خدا را مغلوب کرده
باشند غصب خلافت از کمترین فرزندانش بغایت آسان است نه مشکل بل بتور باید گریست و سر و دور مغرور نباید
این قلم رما احوال اصحاب خیر البریه از مقبولین لسانی بود که بر اصول این فرقه انصاف دشمن بگذشت
رسانیدم اما حال تابعین لهم باحسان پس کلام درین شان کوفیان باشند چنانچه از احتجاج طبرسی الی نسخ طوسی و معالم
شیعه و تحفة الزائر مجلسی وغیره آن معلوم میشود که در تشیع کسی برابر ایشان نبود و چگونه کسی برابر توانند شد حالانکه
وقت عرض ولایت بهمه انتها مراتب خلوص عقیدت و آثار اطاعت و انقیاد لعنوانی تقدیم رسانیدند که در حاضرین

قرطاس و مداد زینهار نمی گنجد بلکه در حدیث معتبر از امام صادق علیه السلام باظهار مجلسی رحمه الله آمده
است که ولایت ائمه را ساکنه بلاد هرگز قبول نکردند مگر اهل کوفه و خود کوفی الاصل بودن علی فی المجالس تشیع
است و انچه از این شیعیان بی وفا مکرات مرات و خاد و غل انواع بکاندند و صنوف حیل و اراده قتل ائمه معصومین
صدور یافته ناگفته به هزاران احادیث که نهایت اعداد و در تعداد اوش مرتبه بدایت احاد دارد در کتب معتمده
مثل علل خصال و امالی و اکمال و ریاض و رسائل و شرح اصول ربعه و کتب مقاتل الی غیر ذالک من تالیفات
المجلسی مثل البحار بران گواه است حتی که بعد تکرار واقعات از جمله وصایای اهل بیت آن بود که بر قول
و فعل کوفیان اعتماد نباید کرد و یکی مر دیگر را همین وصیت مینمود خود حضرت علی مرتضی در خطب نهج البلاغت
که برادر شریف مرتضی جامع اوست انچه در باره این شیعیان جفا پیشه و مدعیان عنا از حکایات
شکایت میفرماید احدی در عالم چنین فرمائم و شکایت کسی با این عبارات فصیحه و محاورات بلیغه بر زبان نیاورده
باشد از هر لفظ و معنی آن پیداست که بعلت بیوفائی و بد عهدی آنها تمامی جگر مبارکش خون و ریم گشته بود
انچه بر جناب حسن مجتبی از نفاق و شقاق این اشقیا گذشت در اصول ایشان بنوعی مصرح است
که کسی را بعد عثور آن ریبی نمی ماند در روضة الکافی هم چنانچه خواهی دید ان شاء الله تعالی از بی ادبی و
اندا ایشان که مجرد استماع آن باعث کاهش جسم و جان است خروار ها موجود و در تنزیه مرتضی و در علل شیخ
المشائخ هم مسرود است که این جماعت خواسته بودند که حسن مجتبی را گرفته بدست معاویه سپارند و دعوی بدولت
اهل بیت طاهرین را بدلائل قاطعه مدلل فرمایند و انچه حضرت شهید کربلا از این گروه دین فروش کشیده
نه گفتنی است نه هزار تدبیر نهفتنی است طرفه آنکه چون از کشتن ریحان رسول ثقلین و غنیمت اثاث خانه اش
فارغ شدند و نوبت بدان رسید که اهل بیت او را اسیر کرده بکوفه بردند کمیت دیگر آغاز کردند و رسم ماتم و شیون
بنیاد نهادند و حضرت علی بن الحسین صلی الله علیه ماخذ البحار بعد از ملاحظه گریه و زاری ایشان فرمود که هرگاه شما خود ماتم
کنید پس کیست که ما را کشته باشد این واقعه جگر خراش بی آنکه با صول موسیقی و مضرابات و تکیر و ضمیر ادا
شود صبر و قرار قلوب اهل اخلاص را میرباید چشمه چشمها ایشان را از کثرت موج مانند بحر محیط موج زن

اینها را از شدت التهاب مانند گلخن بسیار زد و جگرها را غیرت گلزار و دلها را لیسان لاله داغدار می‌نمود
واگر این کوفیان که از قدمای اثنا عشریه بودند بعلت این بیوفائی و تقاعد از شرف حمایت اهل بیت از زمرهٔ
تشیع خارج کنند و در زمرهٔ اهل زید او داخل نمایند از زید او بسیاری از بنی هاشم بلکه فرزندان جناب امیر بالطریق
اولی لازم می‌آید والعاقل تکفیه الاشاره پس تر باز آنکه از روای حضرت سید الساجدین امام زین العابدین
که باعتراف صاحب اثبات الحق وغیر او در بروی مردم بسته و بگوشهٔ حزن و ملال نشسته بود و معلول علت
بیوفائی این غداران نهران و بد عهدی این قوم خانه کن بود تا آنکه مروانیان نیز علی الاصح حسب
رموز الصالحین بندهای گران بر پای مبارکش نهادند و غل بر دست و گردنش کشیدند و همچنین اجداد کا
و دیگر اصول ایشان کما ستعرف نمود چنانچه انشاء الله تعالی مفصل در بیست که آنجناب اگر قلیلی هم از مخلصین
می‌یافت هرگز عزلت اختیار نمیفرمود بلکه معرکه‌ها می‌آراست و بر سر بدکیشان می‌تاخت و سرها بر ایشان
می‌برید و سینه‌های ایشان می‌درید و دست دلیران می‌بست و پنجهٔ شیران می‌شکست تا آنکه در وقت حضرت
کاظم و رضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی رضوان الله علیه علیهم اجمعین الخ بر صفحهٔ روزگار از دست نامرد
این اشرار نقش بست و از جهت باطنی آنها بظهور پیوست از غایت ضعف مانند شمع در انجمن است
بلکه مثل آفتاب نیم روز روشن این بزرگان هم با وصف توارث حسن اخلاق و تواضع و حلم فیما بینهم
در وسعت حال و ضیق مجال بسیاری از ائمهٔ امامیه از مجالس خویش رانده اند و در حق شان و مسلک یک وقت
سه بار لعنت خدا درخواسته و بشیاطین و ملحدین هزاران بار تعبیر از آنها کرده چنانچه پارهٔ از آن درین اوراق
بر ایشان مذکور شده لیکن چه سود که بنابر طمع نذر و نیاز عوام شیعیان مانند فوج مگس از دکان قناد جدا نمی‌شدند و در زنبیل
یسرکات ما می‌لیسیدند و وقت قید و بند چون کباب مخانه‌های خویش میگریختند والحمد لله که این همه
اکثری از معتمدین ایشان منصوص است که مجرد مخالفت و عداوت ائمه بدین نهج که اتفاق افتد لیکن گاه نشود
اعتقادی و خطای اجتهادی و ندیده خلی باشد موجب کفر و لعن است و خود تبصرهٔ سید مرتضی بر آن گواه
است که امام هرگز لعن نمیکند مگر بر کسی که کافر شده و از حال متأخرین و معاصرین چه گویم و چه نویسیم

است که اگر ایشان راه اخلاص بجناب امام وقت می سپردند و در وی رسوخ اعتقاد بسوی وی می آوردند
و او جریب بار بانی اینها اعتماد میکرد و غیبت کبری این قدر امتداد نمی کشید مع ذلک مجلسی بکار حق الیقین نیز
تصریح میکند و صاف صاف می نویسد که اکثر شیعیان ایام غیبت امام مهدی مثل یهود مدینه اند که پیش از بعثت
انبیاء علیهم السلام ایمان بایشان می آوردند باز بسبب اغراض فاسده انکار میکردند انتهی ما فی الکتاب المذکور
حق تعالی در محکمات کتاب مجید خویش آنچه درباره یهود مدینه و اتباع و اشیاع ایشان میفرماید بر اهل اسلام مخفی
نیست وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى
الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ من بعد باید دانست
که علمای قوم در حق اصحاب ائمه مذکورین بکمال مبالغه و غلو که طینت ایشان است افتخاری ندارند سرمایه
مفاخرت و غلو ایشان اصحاب دو امام اند یکی حضرت محمد باقر و دوم جعفر صادق رضی الله عنهما که اصول و فروع مذهب
ایشان را روایت می نمایند و احادیث ذمایم و مثالبهای جریح و بلیغ الفصا سابقین را کما عرفت نمود جمهور
المسلک الاول تخریج میکنند و خیال آن ندارند که ارشاد و تلقین این هر دو معصوم بدلالت کتاب مختوم علی اکثر
الناس بحرف هراس بود و کلام و کثرت اصحاب و رواة بجهة اتفاق افتاد که عالمی را فراگرفت اگر منصف و بنا بر تعبیر از
ایشان بود همین ترجمه حدیث کافی خواهد بود کما یجیء انشاء الله تعالی و از افادات قاضی رطل یعنی مجالس المؤمنین
که تراجم بزرگان خود آورده کثرت اصحاب این بزرگان همین قدر این بیان بوضوح می انجامد در خصوص اصحاب امام صادق
علیه السلام آنچه نقل کرده صورت شخصی آن است سوال اگر مذهب امامیه اثنا عشریه حق بود چرا حضرت جعفر نسبت
سیاسی را جواب چون امام جعفر در زمان عباسیه بود و آنقدر خوف که از بنی امیه داشتند از ایشان نداشتند بلکه قدمای
عباسیه در باطن مذهب شیعه بودند لاجرم آشکارا ارشاد مردم می نمودند بنا بران مذهب شیعه بنام ایشان نسبت
یافته و در تواریخ مذکور است که در کوفه و بغداد راویان احادیث آنحضرت زیاده از هفتاد هزار بوده اند انتهی مع حذف
طول السوال و عنوان الجواب من کلام المحسن هرگاه کثرت شیعه منحصر در ری و شهر چنین باشد بر زعم قاضی شوشتری سکنه
مکه و مدینه زادهما الله شرفا و مکرمة را هم بخلاف روایات بکار شیعه قرار داده این کثرت را قیاس باید

گردد که بلا تناهی اعداد میرسد باشد و حال اصحاب امام باقر نیز قریب باصحاب امام صادق است

و مقهور در بارهٔ ارتداد و احداث بلکه کفر همه اصحاب هر دو امام الا شاذی لا یعبأ به در کتب اخبار دیدهٔ ایشان

روایات بیش از پیش دیده بودم و هنوز بسیاری از آن در خاطر خویش نگاه دارم چون یاد همه خالی از ملال

ناظرین نیست چه ابنای زمان بجهت فتور همت و قصور نظر بعد از عبور سطری بر اوراق کتاب ترک

نگاه و ما الیه میل ابا چشمک میدهند و با طناب و تطویل حرف گرفته حرف پهلو دار میزنند لهذا عنان

ادهم خامه را سبک نموده بر یکدو روایت که از اجله بلکه امام الائمه شیعه مرویست قصر میکنم باید

دانست که در مجلد چهاردهم از بحار که ملقب بکتاب السماء والعالم است احادیث وارد شده

فی الکافی عن العدة عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن النضر بن سوید عن الحلبی عن ابن مسکان عن زرارة

عن ابی جعفر علیه السلام قال رأیت کأنی علی رأس جبل والناس یصعدون الیه من کل

جانب حتی اذا کثروا علیه تطاول بهم فی السماء وجعل الناس یتساقطون عنه من کل جانب

حتی لم یبق منهم احد الا عصابة یسیرة ففعل ذلک خمس مرات فی کل ذلک یتساقط

عنه الناس وتبقی تلک العصابة اما ان قیس بن عبد الله بن عجلان فی تلک العصابة

فما مکث بعد ذلک الا نحوا من خمس حتی هلک بیان کان تأویل الرؤیا الذی حدثت بعده

صلوات الله علیه فی الشیعة فارتدّوا اقول وروی الکشی عن حمدویه بن نصیر عن محمد بن

عیسی عن النضر مثله وفیه اما ان میسر بن عبد العزیز وعبد الله بن عجلان فی تلک العصابة

فما لبث بعد ذلک الا نحوا من سنتین حتی هلک صلوات الله علیه وقیس غیر مذکور فی

کتب الرجال انتهی بلفظه اکنون مضمون این هر دو حدیث کلینی و کشی الخ در اثنای آن مجلسی گفته بعبارت

فارسی بشنو که امام باقر علیه السلام فرمود که در خواب دیدم که بر قله کوهی قرار گرفته ام و مردم از هر طرف بر آن کوه

بلند میشوند چون بسیار بکثرت تمام رسیدند بلندی کوه سر باسمان کشید و مردم از هر طرف بر زمین افتادند تا آنکه

قلیلی ازین جم غفیر که کمتر از شمرده باشند باقی ماندند قیس بن عبد الله بن عجلان البته درین زمره بود و این

واین اطلاق مسعود و هبوط و ثبات مقرار د. بجان خواب بیچ از اتفاق افتاده در روایت کشی باسناد
خودش از زان ابا حالی مقام نیز بمحسن فرق است این است که در حدیث کافی قیس را در زمرهٔ اهل استثنا ذکر نموده
که حالش در کتب رجال مذکور نیست بخلاف روایت کشی که خبر از ایمان خالص میسر بن عبد العزیز و عبد الله
بن عجلان میدهد فرق دیگر آنکه سانحهٔ وفات حضرت امام محمد باقر بروایت کلینی بعد از مدتی قریب بچهل سال
واقع شد و بروایت کشی قریب دو سال و مخفی نماند که صاحب تلخیص الاقوال نیز روایت ثانیه را در ترجمه عبد الله
بن عجلان نقل کرده و از اینجا حال مدعیان کاذب از اتباع و اشیاع امام محمد باقر مثل صبح صادق روشن شد که
قاطبه اجمعین غیر از شاذی لا علی التعیین که مثل شهور یعنی چهار صد و چه بیدار در شان که نهایت جز یک دو کس
باقی نماند و از کلام مجلسی که قیس در کتب رجال مذکور نیست فائده دیگر بر آمد و آن اینکه اهتمام شان بر ذکر کسانی
نموده اند که در الحاد و زندقه معدوم النظیر بوده اند و عداوت ائمه از ذاتیات مذهب شان چنانچه هشامین شیطان
بنی الاطلاق و زراره و دیگر برادران صوری و معنوی او که ملعون ائمه و اعداء گشته اند و دست از اسلام و ایمان
شسته قیس را که بنص اصح الکتب بعد القرآن بعید از ارتداد و کفر بود که می پرسید و از وجود و عدم کسان
که حسابی بر دار باقی ماند حال میسر و عبد الله بن بعضی از روایات دلالت بران میکند که عبد الله خالی از
نابلدیست و بعضی از علما در باب و سخن ازاندو چرا انداز ند که او از همراهیان امام بود گو میسر را رسوخ ایمان
میسر باشد فتدبر **سوال** اگر گویند که بسا باشد که شیطان در منامات معصومین از تمکن خود در
لبسه اندو عجائب و غرائب نماید چنانچه مسعود عیاشی خواب جناب فاطمه زهرا علیها السلام که حسنین را هیچ
کردند خلاف واقع برآورد روایت نموده و باقر مجلسی در مجلد کتاب السماء و العالم نقل فرموده نیز در
تفسیر اهل بیت علی بن ابراهیم قمی و صاحب ترجمة الخواص آورده اند که جناب سیدة النساء شبی در خواب دید
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آل عبا را همراه خویش بیرون مدینه برد آخر نوبت بجا رسید که درختان
خرما خیمه شیر بر در ان جا بود گوسفندی را خریدند و کبابش خوردند و جان بجان آفرین سپردند پس در غایت
حزن و ملال برخاست و چیزی نگفت صبحدم جناب خاتم النبیین تشریف آوردند و فاطمه همراه خود گرفت

وامیر المومنین و حسنین را بخروج و بحوق تاکید نمود تا آنکه بمقام مذکور رسیدند و گوسفندی خریدند کباب
کردند جناب ہر از زندگی ایشان مایوس شده بجائی دیگر رفت و زار زار میگریست و میدانست که بعد از
خوردن ہمه کس خواہند مرد چون وقت آن رسید که دستارخوان کشند جناب سیده را تجسس کردند و بخیال
دیدند پرسیدند که چه رو داد کیفیت ماجرا را اظہار نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمناجات مشغول
شد و جبرئیل علیه السلام در رسید آن بدبخت را از شیاطین که باعث ایذای فاطمه شده بود حاضر گردانید
بسزایش رسانیدند و دعا ناموس می‌وختند و آیت کریمه انما النجوى من الشيطان ليحزن الخ شرف نزول
یافت پس اگر خواب امام باقر ازین جنس باشد ارتداد جمیع شیعه الا شاذ لازم نمی آید جواب گوییم
اولا نسلم که این خواب را برخواب جناب سیده قیاس توان کرد زیرا که امام باقر علیه السلام حسب عقیده اہل
بیت معصوم است بخلاف جناب سیده که در معنی خارج از ایشان کما سمعت سابقا و کیف که امام باقر در واقعه
تساقط شیعه را پنج بار دیده و کلیه آثار واقعیت بہمان ترتیب یافته پس این قیاس کمتر از قیاس اول مرئی
نیست معهذا اگر شیطان بر اصول امامیه امام محمد باقر را وسوسه نماید بار بار آنجناب را در منامات نفسانی
انداز در حسن ظن از زبیده آرد و باعتقاد امامیه نیز خواہد نجاست رد چه موکل بودن روح القدس بر
ائمه بہمه تا در ہر امر ایشان را موفق گرداند و از وساوس و ظنون خطا باز دارد چنانچه در بحار در مورد العصا
و غیر ہما است خلاف واقع خواہد شد و در باره جناب فاطمه که اتصاف با امامت نداشت اگر این قسم خیالات
وقوع یابد قباحتی لازم نمی آید کو مصحفی سه برابر قرآن مجید مشتمل بر حلال و حرام برای آنجناب فرود آید و
بدستیاری جناب امیر جمع شود چنانچه در ثقات مجلسی در مور الصالحین ثبت و بعد تسلیم ہم بدعا مانجای خود
زیرا که عنقریب ثابت میشود که اگر معتقد کس نباشد قلیلی ہم از ان ہم در گروه شیعه مخلص نگردند ائمه برای گو تما
مخالفین آشتی میکنند چون امام باقر خروج نکردند دانستیم که اصحاب مزعومی او منافقین بوده ام و بہر خوا
ایمان نداشتند و ہو المطلوب علاوه این قیاس شیطانی وہمی مفید می فتاد که تعبیر این خواب را مجلسی با تمام المتشیعین
ذکر نمی کرد و ہر گاه خود در تعبیر این خواب ارتداد اصحاب باقر بنص قطعی فرماید چنانچه دانستی

پس تقریر مذکور کمتر از وساوس شیطانی نخواهد بود سخن بعید بدانکه در پنجا نکته است بر دقیق یا وان اینکه صحبت
آن صحابه با امام باقر همین قدر لازم آمد که آن اصحاب تا آخر حیات امام باقر راسخ و کامل بودند پس از کجا بعد وفات
شریف نیز و المطلوب ثابت او دون ذلک بعد از ادنی امعانی و غوری معلوم میشود که سلب ارتداد و علی الاطلاق
که بر کفر طاری علی الاسلام اطلاق می باید کما اعترف به المؤلف بجهت معیت و صحبت امام ممدوح مستلزم
عدالت این جماعت نیست لثبوت الواسطه و هی الابتداع و الاحداث فتذکر اینجا که دیدی
حال اصحاب امام باقر بود برای خدا یک حدیث از کتاب ثقة المحدثین الشان نیز بر اصحاب عمومی امام صادق
علیه السلام دیگر به بین بعد از این شنیدن روایات هرگز کلفتی نخواهم افزود و الحاح نخواهم نمود که العبارات
ایزدی مغر کلام تمام شده و محلس بپایان رسید شعر غنیمتی شمار ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
تا بعد از ملاحظه و استماع آن شمع عرب اطفئ المصباح فقد طلع الصباح بی اختیار از زبان تو بر آید خاک بدهن
مدعین مزید و لاکه هنوز آسی بجام سخورند و آتش میزنند در آید پس بدانکه سید صلی صدر الدین حسینی لف
ریاض السالکین بعد از آنکه از ابو الفرج اصفهانی در شرح دیباچه صحیفه کامله نقل کرده که سفیان ابی لیلی لعنه
صلح امام حسن را بملامت شنید کرد و مذل المؤمنین لقب گذاشت و همچنین کلمات دیگر بر زبان آورد حسن تحقیق
فرمود که معمول ما این است که هرگاه علم بحق حاصل می کنیم تشبث بدان می نمائیم شنیدم از حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم که لیسی بر نیاید که اتفاق مردم بر شخصی حریص یعنی معاویه واقع شود چون الشیر که
در تقدیر الهی چنین قرار یافته تن بصلح در دادم بگوید که امام حسین نیز سید است که درباره خلافت
یزید اجل سرم رفته پس چرا خروج نمود باز دو جواب داده خلاصه اول آنکه ائمه تابع کتاب مختوم بودند و درین
کتاب در خاتم امام حسین حکم خروج و جهاد و شهادت برآمد پس حسین را چرا گنجایش ندارد و دوم آنکه تکالیف شرعیه منوط
بامور ظاهرست و بنیاد شن بر حصول الیقین نیست چون ظاهر اهل کوفه دلالت بر رغبت و اطاعت داشت قعود
روا نبود پس خروج فرمود نه بینی که چون خبر شهادت مسلم رسید خواست که رجوع کند قدرت بر آن نیافت با رضا حسب
ریاض بلی آنکه متفطن به تناقض جواب این شود زیرا که اول دلالت بر آن می کند که امام حسین مامور بقتال

شهادت بود و میدانست که در دشت کربلا شهادت من با جمعی از رفقا مقرر است بکمال جد و جهد در طلب آن بود و بجد تمام بدان طرف شتافت کما فی البحار وغیره و مدلول اخبار آنکه امام حسین قصد نمود که از شهادت رجوع کند و لیکن فی دیگر بازگردید میسر نیامد که همچنین است حال امام حسن که اول بموجب اجتماع شیعیان بمقابله معویه بن ابی سفیان متوجه شد و حال آنکه معبر امر را میدانست چون خذلان اصحاب و تفرق اهواء شیعه و میل بدنیا و معویه حتی که بعضی از آن اشقیا آنجناب را مجروح کردند هویدا شد ناچار بصلح و خلافت ترک او و بصلح معویه راضی شد تا ضرری با نجناب و شیعیانش نرسد من بعد شارح مذکور می نویسد که حال سائر ائمه چنین بود که هرگز یاران و مددگاران از قوم شیعه نیافتند و اگر ایشان را مثل امام حسن و امام حسین لشکری بهم میرسید هرگز در خانه نمی نشستند و منزوی نمی گشتند با وجود علم بحقیقت حال که شیعیان او وفا نخواهند کرد و متفرق خواهند شد با تمام تمام خروج میکردند و برین دعوی نیز روایت ثقة الاسلام و الایمان خبر سدیر را می آورد و می گوید یدل علی ذلک ما رواه ثقة الاسلام باسناده الی سدیر الصیرفی قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له والله ما یسعک القعود فقال ولم یا سدیر قلت لکثرة موالیک و شیعتک و انصارک والله لو کان لامیر المؤمنین ما لک من الشیعة والانصار والموالی ما طمع فیه تیم ولا عدی فقال یا سدیر وکم عسی ان یکونوا قلت مائة الف قال مائة الف قلت نعم ومائتی الف قال مائتی الف قلت نعم ونصف الدنیا قال فسکت عنی ثم قال یخف علیک ان تبلغ معنا الی ینبع قلت نعم فامر بحمار وبغل ان یسرجا فبادرت فرکبت فقال یا سدیر اتری ان تؤثرنی بالحمار قلت البغل ازین وانبل قال الحمار ارفق بی فنزلت فرکب الحمار ورکبت البغل فمضینا فحانت الصلوة فقال یا سدیر انزل بنا نصل ثم قال هذه ارض سبخة لا تجوز الصلوة فیها فسرنا حتی صرنا الی ارض حمراء ونظر الی غلام یرعی جداء فقال والله یا سدیر لو کان لی شیعة بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود ونزلنا وصلینا فلما فرغنا من الصلوة

عطفت الى الجداء فعددتها فاذا هي سبعة عشر وهذا الحديث صريح فيما ذكرنا وفي هذا
المعنى اخبار اخر لا نطول بذكرها انتهى بلفظه مفاد این حدیث آنکه سدیر صیرفی گفت که روزی
نزد امام صادق حاضر شدم وگفتم که خانه نشینی ترا هرگز جایز نیست پرسید چرا گفتم که شیعیان و مددگاران تو بسیار
اند واگر این مقدار از موالی و انصار برای امیر المؤمنین می بودند بخدا که ابوبکر و عمر مجال طمع خلافت نمی داشتند
استفسار نمود که چه قدر باشند عرض کردم صد هزار تعجب نمود وگفت بلکه دو صد هزار باز استغراب کرد گفتم بلکه نصف دنیا
پس خاموش ماند بعد از دیر فرمود که تا ینبع رفاقت من بر تو آسان است یا نه گفتم دشوار نیست خادمان
باشاره شریف زین بر خر و استر نهادند بعجلت کردم و بر خر سوار شدم فرمود مرا خر نمیدهی خود بر استر سوار
نمی شوی گفتم استر در زینت و نجابت بهتر است فرمود این همه مسلم لیکن خر موافق زیاده تر و از خر فرود
آمدم و بر استر سوار شدم و حضرت بر خر نشستند پس روانه شدیم تا آنکه وقت نماز در رسید فرمود فرود آکه نماز
گذاریم پستر فرمود شعر زمین شور سنبل بر نیارد ÷ درو تخم عمل ضایع مگردان ÷ پس رفتیم تا آنکه
رسیدیم بزمین سرخ حضرت بسوی پسری دید که بزغاله ها می چرانید قسم شرعی یاد کرد و گفت والله
سدیر اگر شیعیان برای من بهمین مقدار می بودند هرگز خانه نشینی مرا درست نمی بود از مرکب فرود آمدیم
نماز گزاردیم هرگاه فارغ شدیم ملتفت گشتم سوی گله بزغالها پس آنها را شمردم معلوم شد که هفده اند و دیگر
هیچ شارح مذکور بعد نقل این حدیث گفته که این روایت صراحة دلالت بر آنچه گفتیم دارد و درین باب احادیث
بسیار است که اگر ذکر کنیم کلام بطول انجامد از ینجا ظاهر شد که بعد از امام حسن و امام حسین هیچ یک از ائمه
این مقدار نیز شیعیان دست یاب نشده اند که بحسب ظاهر در جنگ جدلی کوشند و فراغت مردمان نوشند
و قبضه شمشیر بدست گیرند و سپر پشت کشند و نیزه و تیر و امام حاضر شوند و بتقلید قدماء خویش گویند مرانجاهد
معك في سبيل الله قال هل عسيتم ان كتب عليكم القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا ان
لا نقاتل في سبيل الله وقد اخرجنا من ديارنا وابنائنا فلما كتب عليهم القتال تولوا
عنهم من بعد وبعثوا عليه جارحين والله عليم بالظالمين و از روایت تحفة الاسلام

منشیعین نابود جلیل برآمد نمیباشد آنکه قبل ازین در کتب امامیه دیده و از السنه ایشان شنیده ایم که حضرت
امام مهدی انتظار جمعیت سیصد و سیزده کس از مومنین می برد و الا سابقین اگر این قدر جمعیت فراهم می آمد جهاد
بر آنها فرض میشد و قبل ازین بعضی از اصول امامیه درین باب گذشت و از کتاب منهج الصادقین که از
ثقات و مصنفین ایشان پیداست که جناب امیر المومنین بر ملا میفرمود که اگر چهل نفر از صاحبان عزم
یافتم با خلفا جهاد میکردم و لیکن چون این قدر از احباب و اصحاب فراهم نیامدند ناگزیر از حجره
تقیه پای مبارک بیرون نگذاشتند باز روایات تا چهل است کس از اهل ایمان در شرط جهاد مقرر
آمده باشند چنانچه از ورق گردانی کتاب اختصاص معاین محسوس است بروایت امیر المومنین که جناب پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده بود که اگر بیست نفر معین تو باشند با غاصبین خلافت جهاد کن و آنچه
آن حضرت ارشاد نمود بر کتاب مجید منطبق است حیث قال الله تعالی اِن یَکُن مِّنکُم
عِشرُونَ صَابِرُونَ یَغلِبُوا مِائَتَینِ انتهی محصله اکنون بحدیث کافی معلوم شد که کم
هفده تن کافی بوده اند لیکن حیرت انیست که روایات و احادیث دیگر اصحاب اهل بیت که امامیه
همی گفته اند که اگر ده کس هم از شیعیان می یافتیم بجهاد اقدام میکردیم و هرگز انزوا اختیار نمی کردیم
و فراوان تحیر است که احادیث مستفیضه دیگر که در اکثری از کتب معتبره مثل کلینی و احتجاج مروی است
دلیل بر آنست که اگر حضرت حمزه سید الشهدا و جعفر طیار بعد وفات رسول مختار صلی الله علیه و آله
و سلم بقید حیات می بودند مجال غاصبین نبود که حقوق اهل بیت را تلف کنند و ابو بکر را خلیفه
سازند بلکه حق هرگز خویش بلا فصل قرار می یافت و بدون مهلت جناب امیر سریر خلافت را
آراسته اگر شیخین در غصب خلافت سعی می کردند هر دو بدست آن هر دو کشته می شدند ازین مقام
بسیج دریافت شد که فقط رفاقت حمزه و جعفر رضی الله عنهما کفایت می کرد و سیصد و سیزده برخلاف پیشه خود
جنید را از روی تمیز نکرده حالانکه در روایت امام المحدثین شیعه گفته که اگر جناب امیر را این قدر از اعوان
و انصار می بودند شیخین طمع ریاست بخیال نمی آوردند معلوم شد که سیصد و سیزده مذکور نقد در روایات

از

مزبور بلکه احادیث دیگر هم که بعد ازین مسطور میشود بکیفیت خویش نگاه نمیدارند آهسته تر کن بعد از مناقب جناب امیر
بحکم حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چنان ظاهر میشود که حاجت حضرت حمزه و جعفر هم نبود چه مضمون حدیث
بدین طور مروی است که اگر علی بن ابیطالب را تنها با تمامی افراد کائنات معرکهٔ قتال اتفاق افتد همه کس مغلوب
شوند و او غالب آید و هرگز از کثرت اعدا نه هراسد و خوف بدلش راه نیابد انتهی و این روایت خود بحدیث مرتضوی
که در مکاتیب نهج البلاغه مرقوم است مؤکد و مؤید است که بخدا سوگند میخورم که اگر با دشمنان تنها مقابله کنم
و کثرت هجوم شان روی زمین را پوشد هرگز وحشتی و انگیز حالم نگردد و بجهت رسوخ دینی و بدایت برکمال
یقین ثابت قدم باشم و بحسن ثواب پروردگار منتظر باشم انتهی فکیف از خلیفهٔ اول و اتباع و اشیاع او که
بنسبت شان حکم قطره با دریا و ذره با آفتاب داشته باشند و جبن و خوف علیت آنها باشد و بارها آنجناب را در آن
قوم را بدو انگشت چنان بالکش بر که ثعبان زرد کنند کما فی البخاری حتی الیقین پس در مقابله بیان با وصف تنهائی
بطریق اولی تردد نباشد که زده را میتوان را و از مؤیدات این احادیث روایات بشمار است از انجمله
قصهٔ عفاریت است که محمد عسکری بن محمد تقی الخراسانی الکونابادی مخاطب بنواب افگن خان در زبور الصالحین از
کتاب احسن الکبار که با اظهار و علمای امامیه این کتاب را ملقب بصاحب الزمان میدانند نقل کرده محصلش
اینست که ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها گفت که روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از نزد من
خاست فرمود چون علی بیاید بگو که مشک پر آب کن و میان هر دو کوه پیش من بیار علی ذوالفقار
نیز حمائل کرده بین الجبلین رسید و از تشنگی پرسید که رسول خدا کجا رفته گفت رسول کیست گفت محمد بن
عبدالله گفت هیچ رسول ندانم سنگی بر سرش زد و بجوش و فریاد شد ع سیاه چگا شنیده پیدا است و حمله کرد
ذوالفقار از غلاف بر آورد و از چپ و راست بر لشکر ابلیس تاخت جمعی بدار البوار رسیدند و لقمهٔ السیف براه فرار
رفتند پس بقطع منزل مشغول شد بیک ناگاه زلزلی مصداق آیهٔ کریمهٔ کانما اغشیت وجوههم
قطعا من اللیل مظلما که سر تا آسمان رسیده و شعله های چشمانش بخیر طبعی از سرش دود از منخر او
از گنبد آسمان بجنبش از تاریکی در آن کوه پدید آمد دست بر زمین زد نعره بزد باششم عرصه شد

واز جهات سته احاطه کردند و حضرت را بدو ضربت ذو الفقار دو پاره کرد باز کار زن سیاه کار را تمام
نمود الی آخر القصه و ازینهم در کتاب سوز العابدین تازه تر قصه دیگر است که تره فروشی که دکانش نزد شادروان
بادشاهی بود ذو الفقار نام بنظاره جمال دختر ملک فی الفور دل از دستش بود هر روز طبق سبزه بطور
ارمغان می برد بعد چندی چاوشان بر حقیقت امر مطلع شدند و او را منع کردند لیکن پیراهن قبا کرد و گریبان
تا دامن درید و برا خطبه نزد بادشاه رسید ملک بکشتن وی فرمان داد و جوان بدست جلادان فتاد و آنها
تیر در جانی او بر هدف نشست بادشاه بسفارش وزیر خویش از سر خون او درگذشت و بتکلیف مالا یطاق
قتل جناب امیر مصاحبت او را اسلوب نمود جوان رو بکوه نهاد و اتفاقا جناب امیر بر کنار دریا بکوه عجایب
صنع آفریدگار را مشاهده می نمود که جوان بشاه مردان برخورد حضرت او را تا سه روز ضیافت نمود باز پرسید
که از کجائی و به کسی و چه مهم در پیش داری گفت از یمن میرسیم و در انجا دو بادشاه اند یکی مومن و دوم کافر و من دختر کافر
واله شده ام و تمام قصه را اعاده کرد و گفت چشم آن دارم که بخانه علی راهنمائی فرمائی فرمود بغایت سهل
حضرت او را بر لب دریا آورد و ذو الفقار بدو عنایت نمود و فرمود که علی منم دستش از حرکت فرو ماند
باز بدعای آنجناب بحال اصلی عود کرد جوان پای مبارک بوسید و گفت اگر چه در عشق او جان بسلامت
نمی برم لیکن از حضرت جدائی نشوم حضرت بسوی یمن ذو الفقار کشید و در مکتوب اسمی بادشاه مومن
یاد فرمود که کافر را کشتم و سلطنت و دخترش بآن جوان دادم جوان بدین نعمت غیر مترقب فایز شد
کفار آن ملک همه مسلمان شدند این قسم روایات که جناب امیر را حاجتی بجمع رفقا نبود در کتب طائفه بیش از
بیش مروی است مضمونش بتواتر معنوی رسید و حدیث حفر خندق که قبل ازین بیت رقم یافته دلالت
بران می کند که مفاتیح ملک یمن را بقبضه پیغمبر آخر زمن سپردند تصدیق روایت ثانی نماید لیکن
بحکم مذکور بکار خاکسار می آید و بعد از ملاحظه آن استبعاد شریف مرتضی و مجلسی ثانی در مجالس
که شخص واحد بدون موالی و انصار در میدان مقاومت جماعت بیشمار چگونه دیگران رکابی قدم گذارد
و در مقابله هزاران کس پا برجا باشد بوسوسه شیاطین میگراید عجب تر آنکه این هر دو بانیان مذهب شیع

برین قدر بسند نکرده میگویند که شیر خدا با رفقای قدیم و همراهی حضرت عباس و زبیر و خالد بن سعید
و ابو سفیان که تحریص بر قتال کردند و نفیر اک مبارک آن نکشیدند تا بمقاومت اعوان خلیفهٔ اول نپرداخت
دریغا که شاید توهم روایت جابر جعفی و غیر او را که مکذب ایشان است هم ندیدند که در مبدأ خلافت صدیق
چون فریاد سکنهٔ فدک بگوش مبارک رسید با امام حسین و عمار و فضل و عبد الله عباس و جعفر متوجه شد
و وقت التقا جمعی کثیر سر حاکم را بریدند بستر حضرت امیر شعر که چون کشید ذو الفقار از خلاف
زهیبت افتد لرزه بر کوه قاف به خالد ولید که شجاعان عرب زیاده از مور و ملخ همراه داشت مقابل
گردید مانند بید بر خود لرزیدند و غیر از چاپلوسی چاره ندیدند الغرض اگر امیر المؤمنین با وجود این هم بسبب
مرتضی و مجلسی با رفقای قدیم و بزرگان مذکورین تا قتال نباشد لازم آید که شجاعت حضرت حمزه و
جعفر طیار و رعب ایشان در قلوب غاصبین زیاده تر باشد زیرا که ائمه معصومین صراحةً فرمودند که حمزه و جعفر اگر
زنده می بودند هم ایشان را کفایت می نمودند چنانکه دانستی و نتیجهٔ مذکور را از امامیه کسی باور نتواند کرد که آفتاب را جرم
ظلمانی و شب دیجور را لیلة البدر قرار دهد زیرا که هر چند جناب مرتضوی نسبت باین هر دو بزرگ خرد باشد
ولیکن بسبب امامت آنچه از آنجناب بظهور رسید این هر دو محال داشتند که بعد حصول عمر نوح هم از قوت
بفعل می آوردند بلی التنصیص بر اصول امامیه امری دیگر است که در قسمت هیچکس نیفتاده که اشتغال به
سابقا و این هر خود موید بدرستی است که هر قدر شجاعت شخص زاید باشد خوف او در قلوب مردم زیاده تر خواهد
بود پس قول بکفایت این هر دو بزرگ در مقابلهٔ خلفا مثلا خطرها دارد و نتایج بد و عدم استقلال اثبات قدس
شیر خدا لا معنی له مع ذلک باید دید که حضرت حمزه در بارهٔ منصب امامت کبری برای علی مرتضی
رضی الله عنهم اجمعین کوشش چه کرده و وقتیکه امیر المؤمنین را حکم سکونت در مسجد بلطف بخشیدند و
همه کس را که تعلق باین بود برآوردند حضرت حمزه برهم شد و آخر نوبت بشکایت جناب رسالت مشافهةً
رسانید و عرق حسد بشی مانند حضرت عباس بحرکت آمد چنانکه در کتاب تاویل الآیات و غیر آن منقول
است پس چگونه خیال توان کرد که وقت امامت جناب امیر که خود انبیاء کرام العبد

و مساعی آن در نظم و نسق منهمک شدند و حضرت امام حسن لفظاً و معنی اخوت را از دست ندادند کما سمعت
سلفاً و رباً حسد و بد خواهی او معاذ الله ما شاء الله علم نیست ظاهر از حالات این بزرگان چنان سمت وضوح دارد که
روز غدیر بحسب ظاهر هم دست بیعت بدست مرتضوی نهادند چه جای تلفظ بالفاظ مبارکباد و مگر چون جوهر
اصح الکتب و مانند آن این قسم احادیث یعنی کفایت حضرت حمزه و جعفر رضی الله عنهما از جناب معصومین مستغنی
است لا محاله اعتقاد بآن باید کرد و بمخالفت سید مرتضی و مجلسی که شجاعت حضرت جناب امیر را انکار
کرده اند و از مدلول احادیث صحیحه نبوی و علوی و حقیقی انحراف گزیدند بهر حال تا این جا شطر آنکه تا مغنی و مجلسی در
تواریخ قدیمه اینهم دیدند بلکه رستم فرزند زال بارها بوصف تنهائی بر لشکرهای عظیم شکست آورده چه
جای شیر خدا که بر اصول امامیه کما مرت فی المسلک الاول کارش بخدائی رسیده بلکه از اینهم متجاوز گردیده
زیاده برین نیست که گاهی وقت ضرورت رفاقت یکدو کس در کار باشد بخلاف ائمه دیگر که حقیقت بشری
غالباً بر آنها غالب بود و در مثل غلبه علویه که منصور حلاج حرفی از آن بر زبان آورد و بر طبق حکایت
مشهور بدار القرار رسید بکثرت که استفاضه از آنها مروی نیست باجتماع شیعه احتیاج داشتند
ولیکن نه بفوج بسیار بلکه ده پانزده کس هم از اهل اخلاص کفایت میکردند چنانکه دانستی لیکن چون
اکثری خروج نه فرمودند و بعضی از دست شیعیان پاک طینت مصائب عظیمه بایشان آمد صریح معلوم شد که از
طایفه شیعه قدیما و حدیثا چند مخلص هم بر نیامدند و هذا هو المدعا و از **احتیاج** ائمه متوهم نشود که
در مرتبه شجاعت از حضرت مرتضوی کمتر باشند زیرا که از کتاب ایشان و روایاتی که سابق بجای خود صاف
هویداست که علمای امامیه خود متردد اند که از جناب امیر مثل شجاعت امام حسین در مقابله محاربین صدور
یافته یا نه بلکه افاده او اول دلیل بران است که بعد ملاحظه شجاعت امام حسین شجاعت شیر یزدان
و شاه مردان از یاد مردم رفته و شجاعت سلطان طف در امثال مشهوره داخل گشته و برهان قوی بر عموم
اشاعت آنکه چار هزار سیاه پوش مانند شمر ذی الجوشن از دست آن امام سر و علق بجهنم شتافتند
والحمد لله که در روایات دیگر که زیاده از بست هزار سوار از شمشیر آبدارش بدرک اسفل نار رفته اند

وازینجاهم

وازیادگان آن قوم جفاکار چه نام توان بردن که نسلهای بطر اردستان مانند او نرسیده والا
گفت انچه میگفت بار خدایا مگر چون لطف کریمه شیعه در صلب اهل خلاف در زمان جناب مرتضوی رضی الله عنه
زیاده تر بود ازین جهت عدد کشتگان ایشان کمتر است بخلاف امام حسین که هر چند رعایت نطفهٔ شیعهٔ متاخرین
نصب العین داشت چنانکه در کتاب اردستانی از امام صادق علیه السلام منقول است ولیکن آخر نسبت بزمان
مرتضوی این نطفه ها در اصلاب باطلین کمتر مانده بودند و این خود بدیهی است چه شیعیان که بعد در زمن
ولادت آنها حرفی نیست اگر بوجود می آمدند واقعه کربلا چگونه بظهور میرسید سبحان الله محافظت نطف
شیعه که مال نفاق و دیگر صفات ردیه آنها طفت ازیشان افتاده است این قدر ضرر باشد و حفظ جان
وآبروی جناب سیدة النساء و اولاد امجاد ش و صیانت نسخ قرآن مجید که ناموس اکبر و اعظم ثقلین بود دیگر آنکه ظهیر
تفسیر القمی وغیره بخیال معتدر نیامد استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه کاش از احادیث
ائمه که برای محافظت شیعه با فلانی جنگ نکردیم محمل اهل حق مراد باشند که حق برمرکز خویش قرار
می یابد و استبعاد و اعتراض همه برطرف میشود والا از اطراف و جوانب بخوبترین وجوه احاطه کرده می
امکان شیعه از نفاق بوده هم درگذشت ای عزیز با اینهمه تناقضات بیشمار که امامیه رهبران بند
باعتقاد شان چنان سوخ یافته که ایزد خرد بخش جهان آفرین نقط اللسان را برای اتفاق در ترتیب
و آثار بران ترتب نموده و اختلاف بینهم بدار بند چنانچه از تفسیر ملا محمد مومن و ترجمه آن که از ملا محمد معصوم است
است سمت وضوح می یابد و هم از کافی کلینی و کتب قمی مثل علل میتوان یافت پس مثل بر یکی از مفتریان جناب
علیه که الحاکم ملعون بروایت صاحب روافض وقضیه عجیبه معدود آن المحمول یعنی الحاکم لا اهتمی بروایت علی
لشیعان اعنی مومن جالسی در شان او کمتر از قصه آن جولاهه نیست که تیری در سرین او تا سوفار فرو رفت
آثار راه میگفت که خدا این تیر را دفع گرداند القصه حاصل تناقضات و تعارضات این قوم انتهائی ندارد
اکثری که از نواصب و امامیه بر حضرات ائمه اهل بیت در از بود بانواع بد و حسب نقل ایشان شقیا خذلهم الله
از مکر قوت نفعل آمد ولیکن جهلا را حاضر و ناظر دانسته از انصاف نباید گذشت و اندک غور باید کرد که خلفای عباسیه

که بدلالت عبارات مجالس المؤمنین چنانچه بر اهل است تمام مخفی نیست مذهب اثنا عشری داشته‌اند گو
فاسق و فاجر می‌رود بعضی بجهت فسوق خلاف آن گفته باشند در قتل و حبس و ایذای نفوس قدسیه بزعم امامیه
چه کمی کرده‌اند قیاس اینست که اینهمه ظلم و حیف را چنانکه والی مانند قرأت بلعدی سوره والشمس را که چندین
ها نا و لا یخاف عقبها بدو حرف بازگردانیدند که الملک عقیم یعنی بجهت جاه و ثروت مسند این ظلم
و ستم گشتیم و الا در عقاید و اصول مومن پاک اعتقاد هستیم و مذهب تشیع از آبای خویش فرا گرفتیم
که قتل امیه بدلی و منتسبین ایشان شیوع آنها بود کما فی المجالس و کی خزعبلات و گزاف همه مدعیین تشیع و مزید
ولا نوبت بدانجا رسید که اهل خلاص خلفا و سلفا بگوشه خمول نشستند بلکه دست از القاب خود
شستند لیکن الحمد لله تعالی که در کتب معتمده شیعه از عجایب کرامات اهل بیت اطهار این کلمات حقه بر زبان
اکابر طائفه جاری می‌شود حتی که مجلسی با این همه عداوت اهل حق و بوالهوسی اینچه در بحار و تذکرة الائمه با عتراف تمام
قوم هم از تصانیف اوست وارد کرده است خود از آن پیداست که جمیع فضائل اهل بیت و سترتی ایشان حقا بر
اشقیا و نواصب از اهل سنت و سنوانی صادر شده که هرگز از شیعیان صدور نیافته انتهی و این امر خود
بدیهی است زیرا که در اوقات امامیه هر بنگ نواصب و خوارج رنگین میشدند و آن را الحیل نفسانیه موسوم
به تقیه می‌ساختند من بعد مانند جماعت قاصر نظران خیال نباید کرد که مناظره فقیر با مولف رساله
و دیگر مخالفین از معاصرین و سابقین برای نصرت اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم است و بس بلکه
اعانت اهل بیت علیهم السلام که اگر بنظر بیراکی کار را قند متیقن شود که شیعه بعد از دعوی مزید ولای
ایشان آن کرده اند که خوارج و نواصب دوازده وجوه هم بلکه دجال و ابلیس لعین هم بدیدن و
شنیدنش سر بگریبان حیرت فرو برده اند مخبان ملحوظ است و فقیر با وصف قلت عمر در بسیاری
از حوادث آزموده و بقول حافظ شیرازی رحمة الله علیه ع من جرب المجرب حلت به الندامه
مجلتها برو نوشته و بعلم الیقین دانسته که حقیقة مزید ولای تمامی اهل بیت سید انبیاء بوصف کمال رسوخ
و ثبات و قرار در حضور و غیبت و فراخی و عسرت در سر نوشت اهل سنت افتاده و در مصائب هم پای

بهم های ایشان هرگز متزلزل نشده و متشیعین وقت امتحان در راه فرار نهاده اند و پوست سگ بر رو
کشیده از خرگوش و روباه بیش سستی کرده اند اری در طلاقت لسانی و چرب زبانی طایفه شیعه قدیما
بی نظیر بوده است کما قال الله تعالی ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله
علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث
والنسل والله لا یحب الفساد **این است** حال اصحاب معصومی ائمه معصومین و مقلدین
ایشان اصولا و فروعا و از عجایب است که در کتب معتمده حضرات امامیه از متاخرین و متقدمین مثل بحار
الانوار مجلسی و محاسن برقی و امالی قمی و غیر آن صدها روایات بطرق مختلفه و اسانید متنوعه مروی است
که منتهای آرزوی ائمه های این بود که رازداری درین طایفه بهم رسد که پوشیدنی ندارد و ناگفتنی را بر اعدا فاش
نکنند نعوذ و افشای اسرار بوی گویند همچنین شکایات این قوم بااین نهج قریب بتواتر منقول است که این شیعه
بجهت افشای راز و اذاعت اسرار ما را در انواع مصائب گرفتار کرده اند و در حقیقت کشندگان ما این
جماعت اند زیرا که گروهی از امم سابقه فقط افشای راز انبیاء علیهم السلام نزد اعدا کرده بودند پس آن دشمنان
آن ذوات مقدسه را بقتل رسانیدند و جناب اقدس الهی در قرآن مجید آن مفشیان را مباشر قتل انبیا
قرار داده و فرموده ذلک بانهم کانوا یکفرون بایات الله ویقتلون النبیین بغیر الحق
وانهم در خصوص عترت طاهرین بروایت معتاد مذکورین موجود است که قتل ما بر دست متشیعین که
اذاعت و اظهار کردند بکوچه و بازار رسانیدند قتل خطا نباید فهمید بلکه خون عمد است انتهی و بر اهل …
خاصه بسیار مخفی نیست که در کتاب الله برمجرد قتل مومن فرموده اند که ومن یقتل مومنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما …
… **عجب عجاب آنکه** افشای رازی که از امام المومنین بکار اتفاق افتاده
انهم بگمان آنکه امر نهی شریف یعنی ما کتمی ولا تفشیه درباره خلوت و صحبت ماریه رضی الله عنها تعلق
دارد و نقض تحریم مع ذلک شانیه الامر صدور گناهی است که بنص قرآنی بزلال توبه بایست محو شوانید … قرآن

منصب بن شیعه مثل طبرسی و غیر او توبه کرده‌اند و بدرجه قبول رسیده مستلزم کفر و نفاق نپندارند و از بعضی
قسم آخر نیز درباره کمال ایمان و مناقب جلیله و آنکه طاعن را زجس کتاب مجید ایمان نبود اغماض صریح ساخته
کنند و برآمده با خویش که حال کفر و نفاق شان اظهر من الشمس است هنوز عرق ریزی می‌کنند و عرق گشته
و در خون این متعمدا شریک میشوند و قتیکه بر جمله این اوراق محیط گشتی حال اصحاب ایشان که فیما بین ایشان
و حضرات معصومین سابق اند بخوبتر وجه عیان شد و ریب با لبس بنها باقی نماند بخلاف اهل حق که تعدیل
تمامی اهل بیت و اصحاب و آنکه در روایت حدیث بالیقین از وضع و افترا مبرا بوده‌اند اتفاق دارند
برای منزلت اقدام شان بناب ترتیب درباره محاربات مرتضوی محامل صحیحه بدلایل عقلی و نقلی حکم
درایت و روایت بیان کنند و کتاب مجید حضرت رب العالمین برای فضایل اصحاب خصوصا مهاجرین
و انصار و اهل بیت سید ابرار مصدقا لما فی قلوبهم در مجلس مناظره برای افحام و الزام مفسدین مبطلین
و مبطلین از شیعه مذهب و خوارج بی دین کنایند که اگر کسی از فرق دیگر که هرگز از حقیقت مذهب سنت
و جماعت و مفهوم تشیع و نصب و خروج واقف نباشد بلکه از اسلام هم اطلاعی ندارد بمفردات لغت علم
بهم رساند وقت سوال تاکید بلیغ بگوید که این آیات بلا ریب مدح اصحاب و اهل بیت پیغمبر وارد است
و بدگویان ایشان براه مخالفت این کتاب میروند و البته خارج از گروه سوم اند که دعای مغفرت سابقین
از انصار و مهاجرین در دعا وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ
رَّحِيمٌ ورد زبان شان است و الحمد لله که بارها علمای برای اتمام حجت و الزام این فرق ثلثه تشبث
فرا این صحرا هم نوردیده اند پس حق بر کرسی نشست و رایی نماند مگر چنین مغالطات که فلانی
در لشکر یزید پلید بمقابله عترت طاهره حاضر شده بود و فلان محدث از اهل سنت حدیثی روایت
کرده بعض ایشان دشمن اهل بیت باشند چه جای آنکه از محبت و صداقت دم زنند و بمقتضای
این ساده غایت شوخ چشمی و هتک لبقیه ناموس قدما را از دست خویش هم هرگز محدثین این کاران را
توثیق نمی‌کنند و روایات ایشان را بجوی نمی‌ستانند و اگر بعد از ورق گردانی کتب غیر متناهی

یک دو حرف ازین جنس برابد چون علمای امامیه همیشه در کمین بوده اند و کتب مذهب اهل حق را زیر
جلس غالب اوقات در مطالعه ایشان می ماند مبنای آن بر تحریف کاسه لیسان ابن سبا و مقلدان اوست تا
شناعتها از مذهب خویش دفع کنند چنانکه خواهی دانست و انصاف باید کرد که آخر منتهای شناعت این ارباب
تکمیل از صرف خود در تقیه رسید اگر دوان اعتبار و اعتماد در مدارس اهل سنت و درس کتب ایشان حیله و الهام گفتن
بی آنکه ضرورت بلحجیه داشته باشند مبنی امور بود یا امر آخر بالجمله برای فریب اهل حق مکاید گوناگون حیله‌ها
رنگارنگ ترتیب دادند و برای اثبات قدم و حدوث مذهب خویش و اهل حق جمعی را سنی و گروهی را شیعی حساب
دبیر ساختند با تحریر پرداختند تا آنکه رفته رفته بدین مکاید و حیل نزد عوام در مناظره و مجادله رونقی تمام حاصل
و هزاران کس از عامیان فریب خوردند بلکه پای بعضی از علما در فن تنقید رجال هم لغزید آن بحکم تشریب لغزیده کالا الخفی
و بر سیکه روایات سابقه در باره تشیع اهل کوفه یاد داده و استقرار بحار و تراجم آن چنانکه باید
مخفی نخواهد بود که شمر مردود و همچنین اخوان عنوان آن مطرود از شیعیان کوفه بوده اند و دعوی صحبت و شیعیت
مرتضوی می کردند پس اگر در مذهب شیعه از روات احادیث هم باشند استبعادی در و نمی نماید چرا نه حین
روایتها در باره تشیع این ظلمه و فجره نکنند که خود حاکم این شور بختان عبید الله زیاد مورد شعر مشهور شعر
ابی از و زیاد نکرد است بیحگاه [illegible] نمود و این عمل که او شداد کرده [illegible] محکوم بتشیع بود بلکه عمر بن سعد که سر کرده
آن لشکر شقاوت اثر بود و فوج سنگین بر گوشواره عرش عظیم و ریحان رسول کریم صلی الله علیه و آله که شهید از آن
در باب هم مضایقه کرد تا آنکه اطفال شیر خواره اهل بیت علیهم السلام جان دادند معتمد ابن جابر جامع اصول امامیه
از وی حادیث بسیار روایت کرده اند و احکام از آن استنباط نموده و این مر بنا بر ارشادات شیخ قمی
عیون الجواهر و افادات سید ابن طاوس در کتاب النجوم محتجب نتوان شد اگر علمای شیعه را هنوز [illegible]
فرید و لا در سر باشد آنک گوی و اینک سید ان کتب فی الیقین را در مجلس مناظره باید کشاد تا معلوم شود که ابن سعد
و هواخواهانش از مقاتلین و کشندگان شهید کربلا و اولاد امجادش از سکنه کوفه از روات کتب معتمده
ایشان توانند بود یا اهل حق و تعداد اینها در طایفه شیعه باید یا در زمره اهل سنت شاید عقل بصر از آنکه

معتبرین و معتمدین امامیه که طائفه واقفیه را کلاب ممطوره لقب داده اند مسند بار روایت شان در
کتب دین و ایمان خویش می گیرند و فتوی بر آن می دهند و حال آنکه باعتراف صاحب حدائق و مجتهد کربلائی
در حاشیه کتاب اصول خود متواتر منقول است که ائمه این قوم ممطوره را از لوجهت فرق خوارج بدتر دانسته اند در
کفار و مشرکین داخل کرده و از مجالست و مخالطت اینها که موسی کاظم علیه السلام را خاتم الائمه اعتقاد می کنند و
امامت سائر ائمه انکار دارند بلکه در بدگوئی اینها دقیقه فرو نگذارند زجر شدید نموده شیعیان را امر کردند
که در هر نماز دعای بد بر اینها کرده باشند همچنین قطع نظر از خنازیر ممطوره یعنی جماعتی از شیعه که
به تبری موسوم اند و از امامت محمد جواد انکار دارند و در حق آنجناب آنچه بعد ازین بدگوئیها می کنند هیچ
مسلمانی بر تفصیل آن جرات نتواند کرد و مجلسی اینکه آنجناب معاذ الله فرزند امام رضا علیهما السلام نبود
با این همه از رواة موثقین این فرقه اند غیاث بن ابراهیم که توثیق او در خلاصه و التلخیص و دیگر کتب مشروح
است و از بسیاری از احادیث ائمه علیهم السلام روایت نموده از انجمله در کتاب عوالی آنکه قال
الصَّادِقُ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ اَنْ یُغْسَلَ الدَّمُ بِالْبُزَاقِ ارحمه ابن حجر از سبب وارجان
این کتاب تعب از بن هم و قبایح که در باره این گروه دین فروش و ربانیتی خیبان بنوعی بسته که با
مبانی تشیع هیچ سید مرتضی بر احادیث و فتوی داوا اند پس دعوی محبت و صدقت اینها چگونه مسموع
نمود هر جا مزید ولای اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم معاصرین با عزاز کاشیری جای
بماصل میرزا محمد کشمیری که پس برابر آورده اند و باطل را بلباس حق و انمودند سوادی نگارنده دسته کیفیت
خرافات شمار اکر سینه تسویلات زمان بود و محض قوت توفیق الهی بی آنکه احدی را از علما و طلبه جمع و
دستیار مواد و معاونت بالمثل دیگر تحقیقات و تسوید و تبییض عبارات حلی باشد فراهم آورده ام هر که
خار در پای ... هم دندای عل من مبارز در و بدای عمر غیر اگر همه نهم عول نه نهب و ثبات و قرار
نه دوزند و کتب خویش را از اصول رجال ... مجلس مناظره نیارند و مجنبان رضا و لی تقیه و عادت ضنادید
خویش نگاه دارند کما فی الکافی و البحار فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناء

وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین اکنون وقت آن رسید که امامیه جامه بر تن درند و مانند نصاری لباس سیاه که بروایت
جامع من لا یحضره الفقیه لباس اهل دوزخ است بپوشند و طبل ماتم و بوق نوبت بنوازند و سرهای خویش را
بسنگ خاره ریش سازند ولیکن چه زود هر کمترین عباد جهان مترکز است که حضرت مؤلف عیوب خویش
هرگز ندیده و بر دعاوی مدحین مزید و لا ایمه فریب خورده چون در زمره اوکیا و اهل عزاست معدود و محسوب می شود
امید نویست که اکنون بعد از عبور برین دقیق و خوض در هر بحث و امعان و تدقیق در قیود که در هر لفظ
و دقیقه مستور است و در هر معنی حقیقت نامزبور از عار تشیع محدث دست بردارد و بسلوک راه مستوکه از غوائل
اشواک افراط و تفریط پاک است گام آرد که هنوز شاه خاور بطلوع شرقی انبار نورد و در توبه بنهایت از روی باز است
داگر باینهمه مواعظ و تذکیرات و اظهار حقائق و کشف ملمعات بر جلیات خویش اصرار ورزد و از صعود بهمه خود
در نگذرد گوسر خشت **نظم** ما نصیحت بجای خود کردیم ❊ روزگاری برین بسر بردیم ❊ گر نیاید بگوش رغبت کس ❊
بر رسولان بلاغ باشد و بس ❊ یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی وتذکیری بآیات الله
فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی
ولا تنظرون هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لکم فتعتذرون هذا یوم الفصل
جمعناکم والاولین فان کان لکم کید فکیدون ۝ رب انی دعوت قومی لیلا
ونهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم
فی آذانهم واستغشوا ثیابهم واصروا واستکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم
جهارا ثم انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا
یرسل السماء قبل الرجعة علیکم مدرارا ویمددکم باموال وبنین ویجعل لکم جنات
ویجعل لکم انهارا رب انهم عصونی واتبعوا من لم یزده ماله وولده الا خسارا
ومکروا مکرا کبارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا

اِلَّا فَاجْرُكُمَا اَرَبِّ اغْفِرْلِیْ وَلِوَالِدَیَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا وَّلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظّٰلِمِیْنَ اِلَّا تَبَارًا ۔ رَبَّنَا اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِیًا یُّنَادِیْ لِلْاِیْمَانِ
اَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّکُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَکَفِّرْ عَنَّا سَیِّاٰتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ
رَبَّنَا وَاٰتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا عَلٰی رُسُلِکَ وَلَا تُخْزِنَا یَوْمَ الْقِیٰمَۃِ اِنَّکَ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادَ
رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا وَّتَوَفَّنَا مُسْلِمِیْنَ وَاٰخِرُ دَعْوٰنَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ
وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ الْاَتَمَّانِ الْاَکْمَلَانِ عَلٰی حَبِیْبِہٖ وَصَفِیِّہٖ مُحَمَّدٍ خَیْرِ الْاَنْبِیَآءِ
وَالْمُرْسَلِیْنَ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہِ الَّذِیْنَ جَاھَدُوا الْکَافِرِیْنَ وَالْفَاجِرِیْنَ اَبَدَ الْاٰبِدِیْنَ
دَھْرَ الدَّاھِرِیْنَ ؕ

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ الواہب المنعام والصلوۃ والسلام علی سید الانبیاء العظام واصحابہ الذین ہم ہداۃ الاسلام اما بعد کتاب مستطاب مسمی بمنتہی الکلام والملقب بہ تنبیہات اہل الخوض لاعتراضہم علی حدیث الحوض تصنیف اعجوبۂ روزگار و نادرۂ عصار حبر مقام المؤید من الملک العلام جامع معقول و منقول واقف فروع و اصول حافظ کتاب الرحمن خادم کلام سید الانس والجان مولنا حیدر علی فیض آبادی مدظلہ المالک لکل من الحاضر والبادی وادام اللہ تعالی برکاتہ تا دہشت العیس تحن من صوت الحادی کہ بلاہی فرقہ رفضہ مشکل زمام شتر و زخم صمصام و در تبیین قبایح عقاید این فرقہ شنیعہ و بیان تعارض اقوال فئۂ ظالمہ با یضاح تمام کاشف اللثام لسان خصم در جواب متناقضات و معارضاتش مثل صورت تصویر لال و بلا کلام و بر افواہ مدعین طوال الکلام در مقابلہ اش مہر خاموشی و ختام ست در سنہ یکہزار دو صد و بنجاہ ہجری بدار السلطنت لکہنو بفرمایش خان اعلی الشان سمی المکان فقیر محمد خان مرحوم غفر اللہ لہ باہتمام حاجی مولوی محمد حسین عفی اللہ عنہ حلیہ طبع پوشیدہ باختتام رسیدہ بود

لیکن اجزاء غیر مرتبه کتاب نخ کور خواص فریق ثانی بسبب خوف مذهب خویش که جنبش بر
بر قلیل الفهم و دور اندیش از مطالعه کتاب مذکور هویدا خواهد شد شیوه تمامی بکار برده
از زلیس خود تلف کنانیدند الا العنایت ایزدی نسخهای معدوده از دست برد طالبان
سالم مانده بودند در همان زمان دست بدست تقسیم شد از همان اوقات طلب شائقین وصول
کتاب مذکور یوماً فیوماً در تزاید بود لیکن صورت انطباع آن جلوه گر نشده بود در این اثنا
بکرم قادر مطلق تاجر متاع خوش نیتی سوداگر کالای بلند همتی عمده اکابر عظام و زبده اماجد کرام
ستوده شیم مرضی الصفات جامع فضائل و کمالات مرجع آمال و امانی فارس مضمار سخندانی
تهمتن میدان شجاعت و دلیری سحبان مضمار فصاحت و سخن گستری صاحب القلم حاکم
نثر و نظم موصوف بخلق الله الغنی شیخ محمد امیر علی خلف الرشید شیخ محمد بشیر علی
صاحب سهارنپوری الحال تحصیلدار محالات کیتهل ضلع کرنال دام اقباله و زاد که وصانه الله عن
کل مالا یلیق که بهمت سبحان جان بسته در صدد طبع آن گردید بالعون ایزدی بتاریخ بیست و یکم
شهر ربیع الاول سنه ۱۲۸۲ یکهزار و دوصد و هشتاد و دو هجری بمطبع حاذق زمان
سمو المکان حکیم غلام رضا خانصاحب باهتمام اتم و انتظام اتم گرنج ارین میر فخرالدین
به تصحیح کما ینبغی حسب اقتضای زمان بر وجه احسن صورت اتمام و زینت اختتام پذیرفت

قطعه تاریخ ریخته کلک حافظ بخش الله متخلص به اکرم

شد منتهای کلام چون بجمال خاتمه دلربا	که سال وضع تمام او سوی که شد این ندا
چو فراغ گشته ز طبع او بستاگو چه سبب نشسته	سحر الهوس حج بدشد و فض آمده برملا

۱۲۸۲

مطلع از مسدس تصنیف محمد امیر علی صاحب جلد ۱

کہی بہشتی ہیں چاروں یاراں ابوبکر و عمر عثمان حیدر